

UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234080

UNIVERSAL
LIBRARY

* بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ *

* نظم *

سخن تازه سازم بنام خدای • که نامش بمعنی بود و همنامی
بنامش توان زیب گفتار داد • که ما را زبانی بهر این کار داد
نگرده سخن تا گران از سیاس • چه و زنش نهد عقل پزدان شناس^(۲)
ولیکن درین دشت محمل نکی • نرفتنند مردان بیای سخن
سخنور که بر آسمان کوس زد • درین هر زمین بانگ انسوس زد

هیئات هیئات ذرة امکان را (که سرگردان بادی حیرت و هیمان است) چه یار که از دریافت
آفتاب و جوب دم زند - و کدام نیر که از نشیب گم گشتگی بفرارگاه شناسایی برآید - و سفال خیال
و زخارف معارف خود را (که دست فرسود روزگار است) از نفائس گنجینه وجوب و شوائف
خرینقه وجود بر شمارد •

* بیت *

نه در ما گنجد اسرار الهی • نه دریا گنجد اندر گوش ماهی
نه دانا زو خبر دارد نه ارباش • که دریا نیز کور آمد چو خفاش

لیدن خالکیان ساده لوح هرچه (از حرف کمال نامت خویش برگیرند - و از رقوم دفتر آگهی
برخوانند) آنرا سرمایه سپاس الهی گردانند - و هرچند ذات به همتا اثر اندیشه ایقان منزّه بود
آنرا صفات ایزدی انگزند - (هرگاه دادار به همتا ستایش خود را به شیوا زبانی ابداع می سراید

(۲) نسخه [ز] چه و زنش الخ را مصرع اول ساخته (۳) نسخه [پل] نرفتنند (۴) در [معنی نسخه]
مابه غوبش (۵) نسخه [ز] داور •

و بزبانِ آفرینش داستانِ محمدت بر میخواند (گرفتہ) نیروی آسمان پیمای سَنَایِش اَلہی
یکے را حامل آید) ہر آینہ (در چنین تابشِ کلا خورشیدِ حقیقت از چشم و گوش) دست باز داشتہ
بہ نیرنگی خود نپردازد - و از حیرتگاہِ میخودی سرِ آگاہی بر ندارد - و ہمگی برگزیدگانِ اَلہی
(کہ چمنِ پیرایانِ رباحیہِ اخلاق - و پردہ گشایانِ اسرارِ انفس و آفاق اند) آفرینِ ازل و ابد بر ایشان
باد کہ درین بارگاہِ جلال دفترِ دانائی خود را بآبِ فراموشی دادہ خط بنادانی سپردند - و ورقِ
سخن برداری در نوردیدہ زبانِ بے زبانہی گشادند - پسِ همان بہتر کہ این بادیدہ پیدمای
حیرانی بنگاشتنِ سوانحِ دولتِ جاوید طراز روی دل آورد^(۵) - و بیک شغلِ والا دو کارِ دشوار را
قدرے بر سازد *

سبحان اللہ خدای بے شبہ و مثال * کانورخت چو شاہ آینہ حسن و جمال
گنہش ز حدِ فکرِ برون عزّوجلّ * حرفش ز خطِ عقلِ نوزن جلّ جلال
دیدہ؛ باریک بینش اُضطرابِ آفتابِ ذات - و دلِ حق گزینش رمدخانہِ سماتِ صفات - نژادِ بزرگ
روی خوش - خوی نیک - پیدشانی گشادہ - قامتِ معتدل - فطرتِ عالی - حسّیتِ والا - نیتِ
صافی - توکلِ بردوام - دانش برکمال - گرد آمدنِ گوناگونِ هنر - حوصلہ فراخ - آرزومِ سترگ
شجاعتِ شگرف - رای درست - تدبیرِ گزین - بخششِ بے محابا - بخشایشِ بیکران - افزایشِ
عاطفت - صلحِ کل - انبوهیِ ملک - فرزانہیِ اربابِ اخلاص - بسیاریِ مبارزانِ بکجہتِ
نوزنیِ مال - فراہم شدنِ نفائسِ عالم - صفایِ ضمیر - پاکپی از آلابشِ تعلق - پیشوائیِ جہان
معنی - آگہیِ دایمی - چگونہ در یک جای فراہم آید - و چسان یک تن بردوشِ ہمت
بر دارد *

• سپہرِ دانش و بینش یگانہ اکبر شاہ * کہ همچو صبحِ بری جہان گشادہ جبین
شہ کہ دیدہ ز آموزگارِ دل تعلیم * شہ کہ یافتہ از مُرشدِ خرد تلقین
تبارک اللہ آنریدگارے کہ طرازند؛ اورنگِ شاهی را مظہرِ اسمای جمالی و جلالی گردانید - و دارند؛
لوائِ ظلّ اللہی را مصدرِ نعتِ مکرم و معالی ساخت *

* قطبِ رمد بندِ مجسطی گشای
خضرِ سکندر منشِ چشمہ زای
مایہ درویشی و شاهی درو * مخزنِ اسرارِ اَلہی درو
سرورِ شاہان بہ توانتری * نامررِ دھر بہ داناتری^(۸)

(۲) نسخہ [ب ل] نیایش (۳) در [اکثر نسخہ] باز نداشتہ (۴) نسخہ [ز] پردازد (۵) نسخہ

[ر] آوردہ بیک شغل (۶) نسخہ [ل] محیطِ ہی (۷) نسخہ [ل] پایہ (۸) نسخہ [ز] خسرو شامان •

تا شب روز است شبش روز باد * گوهر شاهیش شب افروز باد
 اگر خوشترن را افتان و خیزان بدارگاه مبحث این نوساند گویای زبان را سعادت نه بخشیده باشد
 و دانای دل را فروغ حقیقت نداده - و اگر بادست کوتاه بنان و خامه شگفته زبان برآغاز آن
 می پردازد در طوفان شرمگینی می درآید - و از من تا خاشاک دریا رو نمی ماند - شرافت
 شمائل و جلال مکارم او^(۱) (که معلوم صدر نشینان افلاک است) چگونه در بیان آلودگان خاک
 درآید - و گریازا که از حوصله شناسائی قدیم فراتر نهد - سزاوار آگهی آنست که دل این برگرفته
 بدستپاری بازی توکل به همان شگرف کاری پردازد - و پذیرای پیام غیبی شده دل را از سوسه
 دیو نفس باز دارد - و بازگار صورت و صفوتکده باطن را بدین جادوی حلال نظر فریب ژرف نگهان
 دشوار پسند گرداند - و سپاس سرائی گوناگون حقوق را قدری بگذارد - و همان شغل دولت آرای را
 نوازش نهد - و انسون بیداری خفتگان و طلسم هشیاری مستان بر پیشطای هستی آورند * نظم *
 خیال درین نامه کردم نگار * که ماند زمن در جهان یادگار
 مگر کز نماشای این بوستان * در دوسه رسد بر من از دوستان
 بدر و نیزه همت باستان * من و گفت و گوی همان داستان

(چون بر من نمی دست بخشودند - و در مقصود گشادند) چنان بر خاطر مافی پروتو انداخت
 که هر سی ساله سوانح کشور خدای را جداگانه دفتر نگاشته سعادت نامه خود را تابه فروغ
 بخشد - و سخن پزوهان روزگار را از بار گران انتظار قدری سبکدوش گرداند - و لخته از نیرنگی
 انبیا گیتی خدیو نشاط افزای جهانیان آید - و فیض الهی بر در و نزدیک صلی عام در دهد
 ازین رو سلسله قرین نامتناهی را از عنقوان هستی خدیو خدا آگاهان سرآغاز گردانید - و بدین
 جوش آسمان پیوند کوس شادمانی را بلند پایکی بخشید *
 * رباعی *

آمید که این نامه گرمی گردد * مطبوع جهان بدوستکامی گردد
 از من قبول شاه دانش پرور * نامه یابد چنانکه نامی گردد
 (اگرچه از اورنگ نشینی آن سالار فرمان دهان دادگر اواسط سال هفدهم الهی ست) لیکن
 از هنگام چهره افروزی شاهد آفرینش آغاز قرن ثانی پیام جاوید دولت آورد * نظم *
 فرخنده باد یا رب بر مملکت ستانی * از مبدأ ولادت آغاز قرن ثانی
 تا بخت پادارش افشرد پای دولت * ماندند ملک باقی نام جهان فانی

(۲) نسخه [ز] و این خاشاک دریا رو نمی داید (۳) نسخه [ب] خداوند (۴) نسخه [ب] ماند

(۵) نسخه [ل] تحت نامدارش .

صمیم سعادت است این بر روزگار طالع * تا باختر بگیرد این نورِ خاورانی
بس دیربا نشیند کرسی بختِ قدوش * آنرا که برگزیند تائیدِ آسمانی

از سوانح (که درین هنگام مظهر آمد) آن بود که سلیمان گزانی (که در اردیسه و بنگاله و بهار دم استقلال میزد) رختِ هستی برست - امفیای تَجَر و اولیای تعلق نظر بر آسایش جهانیان (که وابسته بیکحکمی - و بیکحاکمی - و یک راهی - و یکجہتی - و یک اندیشی ست) انداخته مظهر این معنی را در چنین وقت از تائیداتِ اقبال دانستند - و معامله نافهمان (که هجوم افغانان سیه بختِ ممالک شرقی را دست آور خود ساخته از یورشِ گجرات مانع آمد) از سنج این سانحه در گو ناکامی فرو شدند - و طبقه (که رفتنِ گجرات و تسخیرِ آن ملک در ننگدای حوصله آنها - نمی گنجید - و بافسون و افسانه حرف سرگشته) این سانحه را وسیله ترخانگی خود ساخته ترغیبِ نهضتِ دیارِ شرق معروض داشتند - خدیو خدا پرست را چون نظر بران افتاده بود (که ستم رسیده های گجرات را در مهدِ عافیت در آرند) گوش بر ترواه مردم نمی انداختند و بر زبان اقدس گذشت خوب شد که خبرِ درگذشتنِ سلیمان در راهِ گجرات رسید - اگر در دارالخلافه رسیدے هرآنکه (مراعاتِ احوالِ بیشترے از ملازمانِ درگاه فرموده) یورشِ ممالکِ شرقیّه پیش نهادِ همتِ والا میساختیم - و چه لایق بود که توجّه جهانگشای شاهنشاهی بآنصوب بعد از گذشتن او صورت بست - اکنون فتحِ آن نواحی بتدبیر و شجاعتِ اولیایِ درامت روی خواهد داد - و منشورِ والا بمنعم خان خانانان در تسخیرِ بهار و بنگاله و اردیسه شرفِ ارتفاع گزشت که باتفاقِ امرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند *

و از سوانح زخمی شدنِ خان کلان است - و شرح این سانحه آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام (که برسم منقلا تعیین شده بودند) در قصبه بهادرآجی (که نزدیکِ سروهی ست) رسیده روزگار میگذرانیدند - رایِ مانسنگه دیوهره (که کلانترِ سروهی بود) در مقامِ گریز درآمد - چندی از راجپوتانِ برسم رسالت فرستاده دمِ اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند در هنگامِ وداع خانِ برسم هندوستان هرنے را طلبیده پان میداد - و رخصت میکرد - یکے از ان منہوڑانِ مندر مابین ترقوہ خان کلان چنان جمہر زد کہ مقدارِ سه انگشت از زیرِ شانہ سر برزن کرد - بهادر خان ترقی (۵) از نوکرانِ او دریده آن راجپوت را بر زمین زد - و صادق خان و محمد تلی خان نیز دستنی نموده اوزا از هم گذرانیدند - و دیگران نیز بشومے آن بے اعتدال بخاک و خون برابر شدند - و چون حقیقت

(۲) نسخہ [ل] درین پیام (۳) در [بعضی نسخہ] رائی (۴) نسخہ [ب] بهار و راجن - و نسخہ [د]

بهار و راجین (۵) در [بعضی نسخہ] نرون (۶) نسخہ [ا] بشوخی *

حال بمسامع اقبال رسید بر خلاف فهمهای ناقص زمانیان و کنگشهای کوفه حوصلهای روزگار بتسخیر
 گجرات گرومتر گشتند - و روز تیر سیزدهم آبان ماه الهی در جائی (که امرای پیش بودند) نزول رباب
 اقبال شد - و امرای بزرگ و سایر ملازمان عقبه دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجده درگاه
 روشن پیشانی شدند - و (چون از مردم سرهپی چنین غدری بظهور آمده بود) حکم معلی از مکن
 میاست و معدلت صادر شد که افواج گیتی گشای بسرهپی رفته سرکشان آن ناحیت را بر خاک
 هلاکت اندازند - و خود نیز بقایده اقبال عزیمت آنصوب فرمودند - روز سروش هفدهم آبان ماه الهی
 حدود سرهپی مختیم رباب فیروزمندی گشت - نخبه مندان آن سرزمین در شعاب جبال پناه بردند
 و بمقتضای رس که در متهوران راجه پوت معمول است (که جمعی در گرد منازل صاحب خوش و طایفه
 در حوالی بتخانه پای جرأت افشوده جان نثاری میکنند) گروهی انبوه در نزدیک معبد مهادیو
 (که یک گروهی سرهپی بود) جمع آمده بودند - خدیو عالم بهادران نیز دست را از جزدگ این اسافل
 بازداشته بشمشیر باران و تیر اندازان پیاده رو اشارت عالی شد که کار این دلیران خون گرفته بانجام
 رسانیدند - و از ملازمان عقبه اقبال دوست محمد پسر تاتار خان درین روز غافل از گرد راه رسیده
 شربت واپسین در کشید *

و از سوانح آنکه یار علی بیگ ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدا بنده
 بهر بزرگ فرمان فرمای ایران شاه ظهاسب (که از جانب پدر ایالت خراسان داشت) با نفاس
 امتعه آن دیار برسم رسالت آمد - و محفوف عراطف ظلّ الهی گشت - درین منزل (۳) راسنگه
 و جمعی کثیر از ملتزمان عقبه اقبال را حکم مقدس شد که در حدود جوده پور و سرهپی بوده
 دیدبان احوال باشند - که اگر گروهی از باغیان بد نهاد صیت سطر پادشاهی را شنیده خواهند
 (که از گجرات برآمده بممالک محروسه تفرقه اندازند) نتوانند - و (چون خاطر مقدس شاهنشاهی
 از مهمات این حدود فراغ یافت) پیشتر نهضت فرمودند - و از حدود پان از راه خیراندیشی
 شاه فخرالدین را با مناشیر عظمت پیش اعتماد خان (که پیوسته عرضداشت فرستاده - و استدعای
 آمدن مرکب معلی نموده) رخصت فرمودند که بنصائح هوش افزا رهنمون مسالک سعادت شود
 و چون در حراشی قصبه دیبه نزول احوال اتفاق افتاد خبر گذاران بعضی مقدس رسانیدند که
 از صیت ترجمه افواج جهانگشا شیرخان غولادی (که احمدآباد را در قبل داشت) فرار گزیده بولایت
 سورت و حدود جرنه گذشته شتافت - و محمدخان و بدرخان پسران خود را به پتن فرستاد - که

• (۲) نهج [ا ح] بصورت بدوست (۳) در [بعضی نسخه] راجه سانسنگه - و نهج [ح] راسنگه

(۴) در [اکثر نسخه] سورت نه (۵) نسخه [ح ل] نذر خان •

از سوانح عبرت بخش آنکه چو از رند و اوباش آن ملک (که هزاران ابران طایفه بے اعتدال باشند) آرازه انداختند که حکم معلی نفاذ یافته که خلایق انبوه لشکر اقبال اردوی گجراتیان را غارت نمایند - اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نمودند - و فتنه عظیم قائم شد - چون بمصامع خدیو معدلت رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندگان را بمسیاست رسانند - و اموال تاراج یافته را کشند^(۳) - و خود بدولت بارعام داده فیضان مست حاضرساختند - جد آوران دیانت مند غارتگران را بحضور اقدس می آوردند - و پامال فیضان مست میگشتند - و اموال بصاحبان میدادند - در اندک فرصتی این فتنه و آشوب فرونشست - و نوای امن و امان بر خاست - و از فروغ این معدلت ولایت نوبدست آمده مرید آرامش و آسایش گشت - و روز آبان دهم آذر ماه^(۴) الٰهی چهاردهم رجب ظاهر احمدآباد مستقر ربابات اقبال شد و بعضی ترجمه شاهنشاهی چنین کاره (که جمهر آنان دشوار می شمردند) بآسانی برآمد و طوائف انام از شرف و رفیع روی بندگی بعقبه خلافت آورده کامیاب سعادت گشتند - و هرکدام درخور خویش شکرانه نجات از شدائد روزگار بجای آرزو منظر نظر والا شد - و احمدآباد (که مصر جامع ابران نشانه ایست) با سعادت و هشتاد پرره (که صحلات آن شهر بزرگ است - و هر پرره بمنابه شهره ست) از فروغ مقدم شاهنشاهی و مآثر عدالت و جلالت ظلّ الٰهی مهبط فیوض آسمانی شد - و آنحضرت مکررا ظلّ ورود بران بلده گرامی انداختند - و آرزوهای چندین ساله جهانیان برآمد - مظلومان نوازش یافتند - و ظالمان در گم گدازش فروشدند - صاحبان استعداد از خلوتکده قوت به مجرای فعل خرامیدند - و درین روز بهجت افزا جشن وزنی شاهنشاهی شد شادی در شانی و خرمی در خرمی روی نمود - آرزومندان را کام برآمد - و نیازمندان را دعا مستجاب گشت - و درین ایام (که احمدآباد محفوف سرانقات اقبال بود) انجمن امین خان غوری با پیشکشهای لایق بدرگاه معالی شتافته دولت پذیر زمین بوس شدند - و ابراهیم حسین میرزا از راه نزویر عرضداشتن با پیشکش فرستاد - چون از صدق ضیائے نداشت بموقف قبول نرسید •

توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمدآباد بعیندر

کتابت بتماشای دریای شور

(چون بمیامی قدوم شاهنشاهی عرمه دلگشای گجرات مرید امن و امان گشت) حکومت و ایالت احمدآباد و این طرف آب مهندری بخان اعظم میرزا عزیز کرکه مکرمت فرمودند
(۲ - فسخه [ب] گرد کند) (۳ - نسخه [د] افزوز) (۴ - در بعضی نسخه از معدان) (۵ - در بعضی نسخه کبابت)

و طرف دیگر از بروده و جانپانیر و سورت و آن حواشی و حوالی (که میزایان بران مستط و منصرف بودند) بامرای گجرات (که بتازگی نطای عبدودیت بسته باستان بوس اطاعت استسعاد یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند) عنایت کردند - و اعتمادخان گجراتی را سرکرده آن گروه ساختند و این امرای قدیم و جدید تعهد انتظام مهمات این مملکت دنگسا نمودند - و استیصال میزایان را بر دمه کاردانی خود گرفتند - آنکه رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور فرموده کوس مراجعت بدارالخلافه بلند آوازه گردانند - بنابرین اندیشه دریا گشای روز آسمان بیست و هفتم آذر ماه الهی موافق دوشنبه دوم شعبان بصوب بندر کذبایت (که سی کروهی احمدآباد است) مرکب مقدس شاهنشاهی نهضت فرمود - امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روز گرفته در شهر توقف نمودند - و بجهت اینلاف و استیثاس این وحشیان بیابان خود آرائی حکیم عین الملک را (که رابطه با آنها داشت) گذاشتند *

در اثنای راه بمسامع اقبال رسید که اختیارالملک از بدنهادهی خویش گریخت - و اعتمادخان و دیگر امرای گجرات نیز در مقام بیراهه رفتن اند - لاجرم از پیشگاه اقبال شاهباز خان مامور امر عالی شد - که سرعت روانه آنحدود گشته خود را بآن طایفه خایی و خایف برساند - که پریشان بیابان ادبار نگردند - و غره دی ماه الهی بندر کذبایت مخیم سردقات اجل گشت - و آن عرمه دلپذیر جمیع بحرن صورت و معنی شد - و تجار روم و شام و ایران و توران مقدم شاهنشاهی را موهبت کبرای ایزدی دانسته آداب انتظار بجای آوردند - و آنحضرت با خاصان بساط اقدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند - و خواطر ارباب اخلاص را عبرت نازه بخشیدند - و روز شهربور چهارم دی ماه الهی شاهبازخان اعتماد خان و بعضی دیگر امرای گجرات را بدرگاه والا آورد - (چون این تبه رایان گریخت اساس پیمان بندگی را شکستند) حضرت شاهنشاهی بتازگی در انتظام این ملک توجه فرموده هرکدام ازین جماعه را به هر یک از مخلصان خدمتگذار سپردند - و مجله از حال این گروه ادبار سرشت آنست که هراس و فریب و نادرستی با قدری از راستی و سادگی و فروتنی معجون ساخته گجراتی نام کرده اند - و ازین میان اعتمادخان را سرآمد این گروه گردانیده - (چون میت اقبال پیوند مرکب معلی شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع یافت) امرای این بلاد را سرشته تدبیر از دست رفت - آخرالامر حیل اندوخته سعادت زمین بوس دریافتند - و همگی اندیشه نادرست این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور سابق برین فریب نهادن قرار یابد - حضرت شاهنشاهی از انجا (که دریای مردمی اند) از ظلمت آباد درون این گروه اغماض نظر فرموده بمقتضای حرف سرائی

(۲) نسخه [۱] خاسر و خایف (۳) در [چند نسخه] عشرت (۴) نسخه [۱] اقبال مرکب معلای .

اخلاص و عقیدت محفوف فنون عواطف گردانیدند - و هرچند در بینان بزم اقبال بر نیات این گروه بددورن قدری پی برده در گرفتن این طایفه جاشالا و تصریح در اوقات فرصت بموقف عرض مقدس رسانیدند (بعد قبول نرسید - بلکه برخلاف آن پایه اعتبار ایشان را افزودند - درین باره که رایات اجلال بتمشای دریا توجه فرمود) از رخصت گرفته ماندن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال تباه در سردارند - کدام سفر کشیده بودند که درین هنگام البته بایسته مرخص شد - لیکن گیتی خدیو از فرط آزر و مروت بمقتضای ظاهر عمل فرموده جانب صلاح اینها را ترجیح دادند و این مدیران (چون شکوه عدالت و فراق اقبال روز افزون پادشاهی دریافتند) دانستند که نئون (که این عرصه وسیع بفروغ چنین معدلت روشنی دارد) محال است که بدستور سابق ما را درین دیار گذارند - همان بهتر که خود را هرگز از کفیده سریشورش برداریم - شب روز دیگر از نهضت عالی اختیارالملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت - و اعتماد خان و جمعی (که بار پیمان یکجبهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میرابوتواب و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته در پی گذرانیدن روزگار شدند - و نزدیک رسیده بود که اینها را نیز مقید ساخته همراه برند - و کار این دوکس را بانجام رسانده مسلک ادبار پیش گیرند - درین اثنا شاهبازخان رسید - و اندیشه تباه آنها از قوت بفعل نیامد - شاهبازخان بخود اندیشید که اگر بگرفتن اختیارالملک میشتابم این گروه از دست میروند - پرده از روی کار این بزم آزرمان بر نداشته متوجه عبده اقبال شد - و (چون ذات اقدس حضرت شاهنشاهی عیار جمیع طوائف است) بمقتضای نیت والا جوهر ناسرگی این مردم بزودی از باطن بظاهر آمد - و ببادافراخ خود رسیدند هم خیر اندیشی و بزرگ منش گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرد - و هم رابطه جهانداری انتظام یافت - هم دور بینان تازه اقبال خوشوقت گشتند - و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه حجت صحیح بدست افتاد - و شاهنشاه زمان رقم نیکنامی خود بر صفای ضمائر خواص و عوام نگاشت - [اگر افسر آرای اقبال (بمقتضای دریافت معنوی خویش یا بمرجب التماس بالغ نظران عبده دولت) این بدگهران را پیشتر ازین در بند کرده] حقیقت حال بر عامه خلایق (که فرمانروایان را بیشتر باین ظاهر بینان کور دل کار است) چگونه ظهور کرده *

(چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهم این نادرستان دوری واپراخت) استیصال میرزایان فتنه جوی پشهادت و لا شد - چه از آن باز (که این گروه حق ناشناس از مالوره بناگامی باین دیار آمدند) برده و آنحدود بدست تغلب ابراهیم حسین میرزا در آمده بود

و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف گشت - و جانپایر با مضافات بشاه میرزا تعلق داشت - شهریار جهان آرا حکومت و انتظام بقدر کُنایت را بحسن خان خزانچی تفویض فرموده روز امرداد هفتم دی ماه الهی عنای جهانگشای بصوب برده انعطاف فرمودند - و از نزدیک برده شاهبازرخان و قاسم خان و باز بهادر خان و طایفه از تیزدستان عرصه جلالت را بصوب جانپایر فرستادند - که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند - و خان اعظم میرزا کوکه را بایالت احمدآباد و حراست آنحدود رخصت فرمودند - و بسا^(۲) از امهات نعوت رعیت پروری (از فوخی حوصله و دستداری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب طبقات مردم و صیانت عرض و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل) خاطر نشین آن سعادت پذیر ساخته فرمودند که جوهر کاردانی خود را (که مظلون خاطر دور بین ماست) بپایه یقین رساند - و شاه فخرالدین خان و دستم خان و معصوم خان و سید حامد بخاری و شیخ محمد بخاری و جمیع کثیر از بهادران اخلاص مند بکمک خان مذکور نامزد شدند - و هر یک ازین دولتمندان را زیاده از حالت و رتبت محفوف نوازش گردانیده رخصت ارزانی داشتند - و همگی نیت والا در فرستادن این گروه عقیدت کیش آن بود که اگر میرزایان بآنحدود شوافزای گردند سزای شایسته در کنار این آشوبگران نهاده آید و روز آذر نهم ماه مذکور عرصه تصبیه برده مخیم سراقات اقبال شد - و روز دیگر بموقف عرض مقدس رسید که میرزایان واژون بخت قلعه سورت را استحکام داده در حدود جانپایر فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مانسنکبه و خواجه غیاث الدین علی آصفخان^(۵) و گروه دیگر از مخلصان کار طلب را بعواطف خسروانی مخصوص فرموده برای آگاه ساختن آن غنوده بخندان بیخود روانه ساختند - و نیمی از شب گذشته بود که یکی از متفحصان حقیقت گذار بمسامع اقبال رسانید که چون آوازه موکب اقبال شاهنشاهی بآبراهیم حسین میرزا در قلعه برج رسید رستم خان رومی را (که عزیمت و تلخواهی تمیمة گردن همت خود ساخته میخواست که بآستاندوس استسعا باید) از هم گذرانید - اگرچه از شکوه ریای جهانگشای دران قلعه بودن بخود نتوانست قرار داد اما از باده پنداره (که در سر بیمغز خود دارد) از هشت گروهی معسکر اقبال میگذرد که بناحیه رفته سر بشورش بر آرد - (چون اکثر از ملازمان اخلاص مند را پیشتر ازین بر سر این گمراهان تعیین فرموده بودند) شهریار گیتی آرا (که همواره

(۲) نسخه [ب] و بسا از مهمات آنحدود و نعوت رعیت پروری - و نسخه [ح] و بسا از مهمات رعیت

پروری (۳) در نسخه [ل] این نام را نیابوده (۴) نسخه [ل] بهگون داس (۵) در بعضی نسخه

آصفخانی (۶) نسخه [ل] بیخبر (۷) نسخه [۱] منبیا - و نسخه [۵] مخلصان *

از فزونى شجاعت ميخواهد كه در معارك پُر دلاى بنفَس مقدّسِ خود شمشير زند (خوش وقت شده قرار دهند كه خود بذاتِ اقدس ايلغار فرموده آن بد نها را تاديب فرمايند) *

ايلغار فرمودن حضرت شاهنشاهي بقصد ابراهيم حسين ميرزا

و معركه نبرد آراستن و شكست يافتن مخالف

(چون سرپرست اقبال تاديب نخوت مندان سرکش را سرآمدِ امورِ سلطنت و عنوانِ منشورِ خلافت ميدانند) شهباز خان ميربخشي را بسرعت روانه ساختند كه امرای اخلاص انديش را (كه بيشتر بدفعِ ميرزايان شتافته بودند) برگردانیده بموكبِ مقدّسِ شاهنشاهي ملحق گردانند و مير محمد خان كلان و خواجه جهان و شجاعت خان و صادق خان را بخدمتِ شاهزادهای اقبال مند در آردی معلّى گذاشته پای عزيمت در ركابِ نصرت نهادند - و خواجه عبدالله و جلال خان تيزچي و راسال درباري و آصف خان و جيل و بهادر خان قوردار و مقبل خان و آقا سرخ بدخشي و منهرا داس و آدم تاج بند را همراه گرفتند - و دلاور خان را حكم شد كه در حدودِ آردو برده نگذارند كه كس ديگر از عقبِ ما شتابد - و از مردمِ اين همراه گرفتند زبانه از دو كس را تجويز آمدن نشد - كه مبادا از هجوم غازيان نصرت مند ابراهيم حسين ميرزا از ميان بدرزد - و [هر چند مختصانِ حقيقت گزين (كه بار سخن داشتند) تصرّح و زاري نمودند] سودمند نيامد - و فرمودند كه وثوق بمنابيتِ الهي چنان است كه دفعِ اين مُدبرِ تبوءِ بخت را احتياج به بسياري لشكر نداشت - و از دور انديشي (كه اساسِ ملك گيري و جهانباني ست) حكمِ مقدّسِ نفاق يافت كه لشكرِ پيش نيز ملحق گردد - و در همان شب (كه خبر آن شوریده بخت بعرضِ مقدّس رسيد) قوسِ دو ساعت از شب مانده بر بادپای جهان نورد سوارِ دولت شده جولانِ اجل فرمودند و ملك اشرف گيجراتي را (كه از ان سزمين آگاهي داشت) ضميمه بدرقه اقبال ساختند - و دران تيز رفتاري بمقتضای حكمتِ الهي راهبران را غلط افتاد - آخر برونشانی شمعِ اقبال راه يافت، كمتر شتافتند *

و از مُبشراتِ نبيدي (كه سربانه ابتهاج همراهان ركابِ نصرت شد) آن بود كه (چو صبح دميد - و نوز جهان افروز تيز اعظم زمين و زمان را فرا گرفت) آهونه نمودار شد - در خاطرِ مقدّس

(۲) در [چند نسخه] مير محمد خان خان كلان (۳) نسخه [ب ه] و وفا و سرخ بدخشي - و در

[چند نسخه] و وفا سرخ بدخشي (۴) در [بعضی نسخه] منهرا داس سبک - و در [بعضی] بهنگيل

(۵) نسخه [ب ه] شرق *

شاهنشاهی گذشت که اگر این آهوا شکار کنیم هرآینه نشان فتح و فیروزی ست - و باین نیت (۳) قاده چپته را سردادند - سردادن همان جود و مید کردن همان - چون حقیقت حال بر سعادت مندان بارگاه حضور منکشف شد یکدل هزاردل گشته سخن در راه گفند - هرچند راه رفته میشود گردد از غنیمت پدید نمی آید - همانا از فوج نصرت قرین پادشاهی آگاهی یافته تیزتر رانده بود - و راه کم کردن مجاهدان اقبال نیز از اسباب دیر رسیدن شد - و چون از روز دو ساعت ماند برهنه از پیش دو چار شد - حقیقت غنیمت ازو پرسیدند - گفت از دریای بیگانیز گذشته در قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است - و مسافت راه چهار کروزه خواهد بود - خدیو آگاهی با ملتزمان رکاب نصرت اعظام در مقام کدکاش شد - جلال خان بموقف عرض رسانید که لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیمت را بجمعیت نشان میدهند - باین جمع معمرند (که در رکاب سعادت رسیده اند) در روز بجنگ شدن صرفه ندارد - مناسب دولت آن مینماید که لغت توقف فرموده شبخون آوزیم آن معدن راستی و دلاوری شبخون را (که صورت تلخیص و تزیین داشت) نه پسندیدند - و برای تیزوی همراهان و گرمی هنگامه فرمودند که همت یار یگراست - و بسا بیدلان از شرم روی کار دلیران نامور میکنند - همان بهتر که کار روز را بشب نینداخته بهمین چستی و چالاکي که میرویم رزم آرای شویم - و در دلدھی سخنان همت بخش مذکور ساختند - و فرمودند که یاران دل قوی داشته هر یک از ما یک از مخالفان را گرفته درهم آورد - خواجه عبدالله بعرض اشرف رسانید بخاطر مقدس باشد که بارها بر زبان اقدس میگذشت که فیل خوب آنست که بیکی اکثفا نکرده در برانداختن و مالش دادن بسیار همت گمارد - آنحضرت تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوزی - و بتائید آسمانی جنگ روز کردن قرار داده تیزتر روانه شدند - تا آنکه قصبه سرنال (که بر سر تل بود) نمایان شد خدیو آفاق قدره راه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخت - و شروع در جبهه پوشیدن فرمود - درین هنگام (که آن شیر الهی آماده بیکار میشد - و زیاده از چهل کس نرسیده بودند) خبر رسیدن مخلصان عقیدت گزین آمد - آن جهان پهلوان ایزدی بواسطه دیر رسیدن این طایفه خدمت گذار خشمگین شده چنده از همراهان را فرمودند - که نگذارند که این جماعه در جنگ با ما مشارکت جویند - و چون بوضوح پیوست [که باعث دیر رسیدن این گروه قدری آن بود که بر نقیض راه مطالب شتافته بودند - و شهباز خان (که بطالب ایشان رفته بود) دیر رسیده] سورت غضب پادشاهی فرونشست - و چنده از پیش روان عرصه جدالت (که دیر رسیده بودند)

(۲) نسخه [۱ ب] فیروزمندی (۳) نسخه [۱ ل] و باین نیت والا چیده را (۴) نسخه [۱ ل] کردند

(۵) در [چند نسخه] بار گیر - و بارگیر بمعنی مستعار (۶) نسخه [۱ ب] دلاوران

سعادت بار یافتند - خان عالم و سید محمود خان بارهه و راجه بهگونت داس و شاه‌تلی خان محرم و کنور مانسنگیه و بابا خان قاقشال و بهوپت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و برخه دیگر از امرا و پنه جواناتان سرخچلت در پیش افکنده همراه مرکب مقدس شدند - چنانچه سپاهی لشکر منصور قریب بدویست کس شد - و در وقت عبور راید جهانگشای از آب مانسنگیه التماس هراوی نمود - آنحضرت فرمودند که کدام لشکر است که تقسیم افواج باید کرد - امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهید - او معروض داشت که قدمی چند بیشتر رفته جان نثاری و جان ستانی کردن فرض نیست عقیدت است - شهریار دادگر اورا کامروای آرزو گردانیده باچند از بهادران آزموده کار رخصت پیش فرمودند - و خود بهمعنائی تأیید ایزدی گلگون جهان نور را بدریای ژرف زدند - بمیمنت و کرامت ذات قدسی نهاد دریا پایاب گشت - و جمیع مخلصان سعادت اندوز بعاقبت عبور کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از ان بزمانی در قصبه سرنال فرود آمده بود - (چون گری جنود اقبال دید و گذشتی سواران باد نهاد از آب مشاهده کرد) فر ایزدی دریافته با همراهان خود گفت همانا پادشاه اند که باین گرمی و شکوه می آیند - از بخت برگشتگی و کوه بینی در ساعت بآمادگی بیکار از شهر برآمده بر بلندی ایستاد - چون جهان گیر جهان آرا برهنه منوع اقبال از آب عبور فرمود گذار دریا شکستگیهای غریب داشت - مبارزان جان نثار از طلبکاری که داشتند فتراک تدبیر از دست داده هر کدام برافه شد - و طایفه طایفه از بهادران نصرت قریب بشکستگیها درآمده جوابی فیروزمندی گشتند - خدیو جهان با معدودے از خواص بساط قرب نزدیک دروازه سرنال (که بجانب دریا بود) رسیده اند که چندی از تیره بختان در مقام مدافعه شدند - مقبل خان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی از بهادران در پیش شتافته آن خاک بیزان کور باطن را بخاک و خون یکسان کرد - و چون درون شهر درآمدند کوچهای شهر پر از پرنال بود - معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر مخالفان تیره بخت از راه دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد است - گیتی خدیو با طایفه از یکجہتان بسیعی فراوان از تنگناهای شهر پُرازدحام بیرون آمده در دلدیہ دُستان و جانستانی دشمنان همّت والا گناشتند - بابا خان قاقشال و طبعه از دلیران را که او تّجّی بودند مخالفان زور آورده برداشتند - و دیگر بهادران جان بناموس ده پای ثبات انشوده داد دلوری و مردانگی دادند - و بسیاری از نبرد آزمایان اخلاص گزین (که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف بغنیم رسیده در جانستانی و جانفشانی کارنامها بظهور آوردند - از انجمله بهوپت برادر راجه بهگونت داس با بسیاری از غنیم زبور شده بغنوم مردانگی جان نثار شد * نظم *

بهرگوشه آویزشِ سخت شد * سروکار با گردشِ بخت شد
چو لشکر بود اندک و یارِ بخت * به از بیکران لشکر و کارِ سخت
که در جنگ پیروزی از اختر است * نه از گنج و بسیاری لشکر است

(چون زمینها قلب بود - و خارستهای زقوم داشت) در سوار پهلوی هم عبور نتوانستند کرد
آن شیر بیشه دلاوری تماشای فنونِ قدرتِ الهی نموده دران ننگناها آهسته آهسته میرفت
راجه بهگونت داس سعادتِ قرب داشت - و درین وقت (که هر طرف هنگامه جان نشانی و جان ستانی
گرم بود) سه دلیر بزم از گروه مخالف بصوب شهریار شیر دل تاختند - یک ازان بدنهادان
پیش دستی نموده متوجه راجه بهگونت داس شده نیزه حواله کرد - راجه پیشتر ازان پا در رکاب
محکم کرده ایستاده میشد که برجه خود را بار رساند - نیزه او خالی افتاد - و راجه برجه خود را
بران مدبر آنچنان زد که حال دگرگون شده برگشت - مقارن این حال دو بد اختر دیگر در برابر
آنحضرت حمله آور شدند - خار بست زقوم درمیان حایل بود - خان عالم و شاه قلی خان محرم
و چنده دیگر (که دران نزدیکی بودند) از کم بختی توفیقِ ناختن نیافتند - آن شیر شکار
جهان پهلوان چون دید (که آن دو بدگوهر نزدیک رسیده می آیند) گلگون باد سیر را تیزتر ساخته
رو بروی آن دو بد کیش ازان زقوم زار جهانیدند - از شکوه فریادی آن دو متهور دل از دست داده
رو بگریز نهادند - و ابراهیم حسین میزرا (که دران عرصه ادبار دست و پا میزد) مقرر اقبال
بادشاهی گشت *

ندانی که چون او شود زرم کوش * زمانه بزهار گیرد خروش
کدامین دلار ازو کینه خواه * به پیشانی کشد یار نگاه^(۳)
چنان خواست زمره که بالا و بست * فتاده پلان همچو از باد مست
بهر حمله سی گام جسته ز جای * به زخم فیل می کنند ز پای
گریزان سپاهی گروهها گروه * نهادند سر سوی داریا و کوه
و بیابانی با هزاران سراسیمگی دست از پا نشناخته فرار نمود - و مبارزان جنود اقبال
تعاقب نموده بسیاری را از هم گذرانیدند - و بمیان ذات مقدس شاهنشاهی چنین فتح بزرگ
باندک کس روی داد *

چنین زمرها در جهان کس ندید * نه از کار دانان گیتی شنید
شرح این کارنامه والا از کالبد گفت بیرون است - و مثل این سانحه عبرت بخش در وقائع باستانی

کمتر نشان میدهند - که چنین پادشاه بزرگ (که در وقت هزاران لشکرگرد او فراهم آید) از بلند عی فطرت و علو همت توقف نموده با معدودے خود را بر سر چنین معرکه لیران چندین مسافت دور و دراز در نوردیده رساند - و بتأیید ایزدی لوی نصرت را ارتفاع بخشیده آن مغروران مقهور را چنین از پیش بردارد - هرآینه قوت بشری متکفل این کار شرف کجا تواند شد که آشنای این معامه نیست - همانا عنایت خاص ایزدی کافل این کارنامه اقبال است - و خاطر جهان گشای چنان میخواست که تا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز ندارند - لیکن (چون پیمانه هستی ابراهیم حسین میرزا پُر نشده بود) ظلمت شب پرده دار او شد - لاجرم شاهنشاه دور بین معادوت نموده بقصد سرنال نزل اجال فرمودند - و بمراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش خدمت گذاران همت والا گماشتند - و فتحنامه (که متضمن فنون تأییدات غیبی بود) مصحوب سرخ بدخشی باروری معلی روانه ساختند - و صباح آن فقری و فیروز مندی بصوب اردری بزرگ روی توجه آوردند - و شب دوازدهم دی ماه الهی موافق شب چهارشنبه هیزدهم شعبان باروری معلی ظل ورود گسترند - ابواب شادمانی و سپاس گذاری بتاری مفج گشت *

و از سوانح که درینولا بظهور آمد آنست که شاه ولی خان محرم و صادق خان و برخی از بهادران خدمت گزین را تعیین فرمودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند - تا کسی از متحصنان بیرون نتواند شد - و (چون خبر آمدن نوج پادشاهی بمحصوران قلعه رسید) کارخ بیگم فرزند میرزا کامران کوچ ابراهیم حسین میرزا مظفر حسین میرزا پس خود را با چند از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد - و امرا هر چند از بی این رفتا شتافتند سوزمند نیامد - و آن زن دانش سرشت از زور آگاهی مردانه از پیش اینها بدر رفت *

و از سوانح نادید نمودن شهبازخان بخشی بیگی ست و هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت و باعث برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را باو سپرده بودند - و او از مساهله نهیبانان فرار نموده بجانب دکن شتافت - آنحضرت او را ادبے بلیغ فرمودند - الحق لطف بود بصورت قهر تا ملازمان عقبه خلافت در مهمات سلطنت (که بمعنی عبادت الهی ست) تهارن و تساهل ننمایند و شرایط حزم و احتیاط از دست ندهند *

مزیمت نمودن شهریار جهانگیر بگرفتن قلعه سورت

چون بتحقیق پیوست [که این رخنه گران فتنه سرشت قلعه سورت را (که در اقصای ولایت

گجرات بر ساحلِ تبّتی قریب بدریایِ شرور است) پناهِ خود اندیشیده در استحکامِ آن کوشیده‌اند و آنرا به همزیان نام (که پیشتر در سلفِ پورچیان شاهنشاهی انتظام داشت - و از سیه‌بختی خویش داخلِ باغیان است) سپرده [همتِ والای اورنگ‌نشین اقبال در تسخیرِ آن توجّه فرمود و راجه تودرمِل را (که بدوربینی و آگاه‌دلی امتیاز داشت) بِرُو اشارتِ عالی تافت - تارفته مداخل و مخارجِ آن حصّصین را نیک ملاحظه کرده بموقفِ عرضِ مقدّس رساند - که تسخیرِ آن بآسان‌ترین وجه صورت پذیرد - و قرار یافت که گشایشِ این عقده بذاتِ مقدّس شود - راجه نظر بر شکوهِ اقبالِ شاهنشاهی انداخته این کارِ دشوار را آسان نمود - اگر مزاجِ زمانه ملاحظه کرده هرآینه در عرضِ مطلب چنین جرأتِ نمود - چه درین وقت (که چنین ملکه وسیع نوبست اعتاده - و جهاندارِ دادگر از دارالملک دور آمده - و چند ماهه راه پی‌مهرِ عساکرِ اقبال شده و شرورِ افزاینِ واقع‌طلبِ بهر گوشه سر برداشته‌اند - چه فتنه اندوزانِ این دیار - و چه بدگوهرانِ دیارِ شرق) چه لایق که چنین خدیوِ بزرگ در تسخیرِ قاعه خود بنفسِ نفیس توجّه فرماید - گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه فرمود که هرچند معامله چنین است امّا اگر انصرافِ این مهم بامرا تقویض یابد مبادا کار بطویل انجامد - و اگر توجّه بتسخیرِ آن مصروف نگردد بیخِ این بے سعادتان (که سرمایه فساد اند) در زمینی فتنه بحالِ خود پای افشوده ماند - بنابراین اندیشه ملک‌گیر رای جهان‌آرای بران قرار یافت که بتأییدِ اقبال بنفسِ مقدّس همت گماشته این کارِ دشوار را آسان گردانند و برلیغِ مُطاع ناند شد که شاه‌خان چلیبر با فوجِ از بهادرانِ اخلاص‌گزین روانه قلعه جانبانیو شود و قاسم‌خان میربحر (که در اینجا ست) متوجّه درگاهِ معلّی گردد - که در ساختنِ ساباط و نقب‌زدن شاگردِ یکنایِ اقبالِ ماست - و منشورِ مقدّس باسمِ خان‌اعظم شرفِ نفاذ یافت که تسخیرِ سورت وجهه همتِ والا شده - بتأییداتِ الهی عنقریب این کار بانجام خواهد رسید - باید که آن اعتضادِ دولتِ قاهره با جمیعِ امرا (که در کمک او گذاشته‌اند) آگاه باشد که اگر میزبانیِ ادب‌امند بآنحدود آیند باعثِ اعتضادِ دولتِ ابدورسِ شاهنشاهی^(۸) ابله لایق در گذارِ شان نهد - و از اینجا (که آدابِ احتیاط اساسِ ملک‌گیری و جهانداري ست) شیربیکِ تواچن را با فرمانِ مُطاع بصوبِ مالوه فرستادیم - که قطب الدّین محمد خان و امرای مالوه را (که بحکمِ معلّی متوجّه دیارِ گجرات اند)

(۲) نسخه [۵ ل] به همزیان - و در [بعض نسخه] بحرآب - اما گمان بوم که صحیح همزیان است

چنانچه اشعارِ برون خواهد آمد (۳) نسخه [ب] پذیر نیست - و در [انثر نسخه] پذیر است

(۴) نسخه [۵] گزوت (۵) نسخه [ا ح] اقبال است (۶) در [چند نسخه] بانضمام (۷) نسخه

(۸) [۵ ه] شاهنشاهی ما ادبِ لایق (۸) نسخه [ل] سزای لایق .

زودتر بآنحدود رساند - تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده آن عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند *

و (چون خاطر جهان آرای شاهنشاهی از مهمات احمدآباد و این ناحیت و پرداخت)

روز بهرام بیستم دی ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه بروده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود - صید کتان و داد دهان منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسامت میفرمودند - تا آنکه بدولت و اقبال روز اردی بهشت سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوائی آن قلعه آهنین بنیاد مضرب خیام فیروزمندی گشت - چند بار تیر ضرب زنها و توپها حوائی محل مقدس آمد - و از میان آن آسیده نرسید - و چون منزل بقلعه بسیار نزدیک بود بموجب لافتماس اولیای دولت مخیم سردقات عزت در نواحی کولای^(۲) شد - اگرچه این مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن بواسطه تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی الجمله حایل دارد و درین سرزمین نیز تیره های توپ بحدود منازل مقدسه میرسید - و میان غیبی کار خود میکرد گیتی خدیو جهانگشا آن قلعه را بجنود نصرت فر گرفت - و هرجانیه را بمخلصان آرموده کار و خدمت گذاران کار طلب سپرد - و متخصصان قلعه از سیه درونی و بخت برگشتگی خود از تیر اقبال روی تافته بوسیله مستحکم جای و فراوانی آذوق و فزونی توپ و اسباب آن و شورافزائی میزبانان تیره بخت تبه رای دوگو غفلت فرو رفته بودند - و پیوسته بعضی از بداختران مقهور از قلعه برآمده در مورچله شورش نموده - و بهادران چان بناموس ده در سزای آن بدنهادان اهتمام کرده - از آنجمله روزه (که از بالا بارش تیر بندوق و توپ بود - و از پایان چند از فتنه اندوزان دوبده بودند - و بر نقب زنان مورچله دست بکار رسانیده) سیف خان کوکه تاخت نمایان گرد^(۳) و کارنامه جرأت و شجاعت بظهور آورد - در اتنای برگشتن بندوق باورسید - اگرچه تا یک ماه صاحب فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید - یکم از مشارائیه پرسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند - و بارها صرغه امثال شما مردم چه که بسیار (که بپایه شما نرسیده باشند) میفرمایند برای چه خود را دیده و دانسته در چنین مهلکه انداخته بودید - آن مبارز اخلاص گزین در جواب گفت در جنگ سرنال راه غلط کردم - و خود را دران هنگام مرد آزمائی نتوانستم رسانید از شرمندگی و خجالت زدگی آنروز زندگی بر من گران است - میخوانم که سبکبار گردم *

و از سوانحی (که در ایام محاصره بظهور آمد) بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب

(۲) در [اکثر نسخه] کولی قلاو شد (۳) در [چند نسخه] اسباب و شورافزائی (۴) در [اکثر نسخه]

برد (۵) نسخه [ل] مخجواستم *

میزبایان است - و مجلس ازین قضیه آنکه این کوردلان بیسعادت بعضی از قیلان و اموال خود را نزد رانا رام دیو زمیندار آنحدود سپرده بودند - درینولا * (که موکب معلی در اینجا نزول اجمال فرمود) عوام اردوی بزرگ بتاخت اطراف رفته بودند - آن قیلان با سباب همه بدست در آمدند - و آنرا غارت کنندگان تقاول دانسته بنظر افسد در آورده مشمول عواطف خسروانی گشتند *

و از سوانحی (که درینولا پرتو ظهور داد) تعیین کردن بعضی امر است بصوب دارالخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود پٹی در کمین بوده هنگام شورش میطلبیدند - ابراهیم حسین میرزا (که از جنگ سرنال خاک مذلت بر سر و تیرگی ادبار در دل داشت) سرگردان و خسران زده خود را بآن در مدبر دیگر در حدود ایدر رسانید - و خاصیت این دولت ابدیپوند است که در اعتلای اعلام نصرت اعدای نگونسار چنان کوشش مینمایند که آن کار از هر دولتی بظهور نیاید - و از تبه رانی سود را در زبان خود می اندیشند - چنانچه این اقبال نامه شرح آنرا برسم اجمال متعبد است - و آنچه مجدداً بعالم ظهور آمد آنست که در میان این سرداران بیسعادت بر شکستی (که ابراهیم حسین میرزا را در سرنال روی داد) گفتگو شد - و از نکته گیری بدرشتی کشید - و اردشتی برنجش انجامید - ابراهیم حسین میرزا (که در ششیر زنی^(۳) علم بود و در بیعتی ممتاز) از برادران رنجیده جدا شد - و باندیشه نادرست عازم دارالخلافه گشت و آن برادران مغرور (دوری چنین برادر را از بخت برگشتگی تجویز کرده) در دلاسی او نکو شدند چون این معنی بسامع اقبال رسید سید محمود خان باره و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس را بصوب دارالخلافه تعیین فرمودند - که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند - و فرمان مطلق باسم شاهم خان نیز شرف نفاذ یافت - که از محاصره جانبانیر برخاسته بکالی (که در جایگیر اوست) شتاید - که زبان عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالی شتافته است - امرای کبار چون بنصرت ایزدی بدارالخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه ابراهیم حسین میرزا تسکین یافته شورش افغانان شرقیه سر برآورده بود - و منعم خان خانانان کمک میخواست - راجه بهارمل (که منتظم مهمات دارالخلافه بود) این لشکر نصرت قرین را بصوب شرق روانه ساخت - و تا آثاره این فوج ظفر قران^(۴) رسید بود که کودی از داود برگشت - و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افتاد لاجرم معاودت نموده بدارالخلافه شتافتند *

چون سخن بابینجا کشید ناگزیر منصب سخن سرانی آنست که مجلس از احوال ممالک شرقیه گذارش یابد - و شرح این داستان دراز برسم اجمال آنست که سلیمان کرانی (که از امرای

(۲) نسخه ۱ [کارنامه (۳) در [اکثر نسخه] در شمشیر علم بود (۴) نسخه ۱ [قزوین]

سلیم خان بود) چون برآردیسه و بهار و بنگاله استیلا یافت از انجا (که عمل منافقانه داشت) سر رشته بندگی ظاهر را نمی گسیخت - و همواره بار سال، عرائض و پیدشکش خود را مذکور محفل مقدس گردانید - و بواسطه این حساب دانی پرده نفاق او دریده نگشت - درین هنگام (که پیمانده هستی دولت او پُرشد) مکانات مکنون خاطر نفاق آلود پیش فرزندان او آمد - هر که خود را بسته فتراک دولت چنین صاحب اقبال نسازد هر آینه زمانه خاک مذلت برفتق او و منسوبان او افشاند خصوصاً تیره رائی (که دم مخالفت بابرگ کرده خدا زند) لاجرم در اندک فرصتی درین دیر مکانات بجزای اعمال رسیده اثره از دولت او نماند - و بتازگی مصداق این کلمه الحق ماجرای سلیمان است چون او در گذشت افغانان بایزد پسر گلان او را بجای او برداشتند - زیاده سرب ذمیمه بخود می او گشت - باتفاق او باش آن دیار خطبه بنام خود خواند - و از غرور که در سر داشت [مداری پدر را (که سرکشان نخوت مند را رام ساخته بود) از دست داده] بخود رائی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شد - و بر انداختن اعیان پدر خویش را پیشه ساخت - هانسو پسر عماد عمزاده او (که نسبت دامادی باو داشت - و یکجتهی و دوستی هم ضمیمه بود) از بد سلوکی او رنجید و فتنه جوانان آنحدود او را خام طمع ملک گردانیده بران داشتند که او را از هم گذرانند - و آن شقاوتمند چندین فنون نسبت را بر طاق نسیان داده مرتکب این عمل شد - و کار (که اولیای دولت بهزاران نگاهو نتوانند کرد) ازان بدکار مخالف بظهور آمد - لودی (که نفس ناطقه آن ملک بود) باتفاق اعیان آن دیار پسر خرد سلیمان داؤد نام را بسری برداشت - و هانسوی مذکور را بند کرده بقتل رسانید گوجر کرانی (که شمشیر آن ملک بود) در صوبه بهار پسر بایزد را بکلانی برداشته خلاف آرای گشت لودی بالشر فراول از بنگاله بقصد بهار روانه شد - و از بے توجهی منعم خان خانخانان و نسون و فسانه لودی گوجر را ایل خود ساخت *

و تفصیل این اجمال آنست که (چون خبر در گذشتن سلیمان شهرت گرفت) منعم خان خانخانان از قلعه چذاده متوجه صوبه بهار شد - و در همین ایام سکندر از یک نیز در گذشت و او را و دیگرانرا به افتاد - خانخانان تذکری قلی و فتح یرغلیق و پاینده محمد سگ کش و جمعی را بر سر حاجی پور فرستاد - و طالبی و میرزا علی و ندیم بیگ و جمعی را بر سر پشته روان ساخت گوجر را تاب مقارعت این گروه نداد - تحف و هدایا فرستاده دم یکجتهی زد - و قرار داد که من داخل ملازمان عتبه اقبال میشوم - و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد - ملتس من (۷)

(۲) نسخه [۵] پیشه خرد (۳) در [بعضی نسخه] این چنین (۴) نسخه [۱] پیدا کرده (۵) در [چند نسخه] گوجر (۶) در [بعضی نسخه] پیک کش (۷) نسخه [۱] ملتس آنست .

آنست که امروز مرا در سلک ملازمان حضرت شاهنشاهی در آورده گورکپور را برای اهل و عیال من بدهید - و صوبه بهار را بامرای پادشاهی جایگزین کنید - یا آنکه سرکار حاجی پور و بهار را امسال بمن گذارید - که حاصل آنرا نقد بـسرکار اعلیٰ جواب گویم - و سال دیگر جایگزین من در بنگاله باشد - منعم خان خانان ملتـمس او را قبول نموده در مقام آن شد که گورکپور را باو بدهد - درین اثنا لودی (که دمنه آن بلاد و حیلـه اندوز آن دیار بود) از حقیقت کار آگاهی یافته باتفاق هاشم خان (که دایم از بیخودی درنگی داشت) این مهم را برهم زد - گوجر چون از خانانان ناامید شد ناگزیر بلودی ساخت - منعم خان پیشکش لایق از لودی گرفته معارذت نمود *

درین هنگام خبر رسید که یوسف محمد گورکپور را گرفته ده مقام شورانگیزی ست - و شرح این سرگذشت آنست که یوسف محمد پسر سلیمان اوزبک را منعم خان بدرگاه معلی همراه برده بیدولت او را بسمع مقدس رسانیده بود - حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاح مندی او مقید نموده بودند - درین وقت (که ربابت جهانگشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود) آن بیسعادت از بندخانه دارالخلافه آگوه گریخت - و با بیدولت چند رفته گورکپور را از مردم پاینده محمد سگ کش گرفت - چون خانانان بر حقیقت کار آگهی یافت جان محمد بهسودی و پاینده محمد سگ کش و نگری قلی را برای دفع فتنه او فرستاد - و خود نیز از قصبه محمدآباد با محمد قلی خان برلاس و مجنون خان قاقشال و آمرای دیگر روانه شد - در اثنا راه مجنون خان با سایر قاقشالان توهم بخود راه داده از لشکر منعم خان جدا شد - و باعث برین سبکسری آنکه جمعی از ژانخانان دروغ ساز ارجوفه انداخته بودند که باباخان و جباری و میرزا محمد و شاه محمد و دیگر قاقشالان (که در یورش گجرات در رکاب مقدس حضرت شاهنشاهی بودند) شهباز خان را کشته بمیزایان همراه شده اند و فرمان گیتی مطاع آمده که مجنون خان را بگیرند - خانانان میرفریدن و محمد خان اوزبک و ابرسمید را فرستاد که مجنون خان را تسلیم داده بیارند - این فرستاده ها هر چند در انفرای آن خبر و بهتان آن سخن حرف میزدند سودمند نمی افتاد - درین اثنا نوشته های بابا و جباری مشتمل بر عنایات شاهنشاهی و نیکوخدمتیهای خود از گجرات آمد - مجنون خان از کار خود خجالت زده متوجه لشکر خانانان شد - خانانان فتح گورکپور کرده معارذت نموده بودند که مجنون خان رسید - و انواع تمذارا و دلجوئی در میان آمد - درین هنگام دژ او را روزادبار پیش آمد - و از باد غرورے (که در سرداشت) متوجه چرنپور شد - و پیشتر از خود لودی را با خلاصه لشکر و گزیده فیضان روان ساخت - و او باستعداد

فرلوان آمده زمانیه را گرفت - و محمد قاسم مهر دار از انجا هامن برآمد - خانخانان نیز سزولان فرستاده اُمرا را جمع ساخت - و محمد قلی خان برلاس و همچنین خان و قیاخان و راجه گجپنی^(۲) و جمیع کثیر را بیشتر فرستاد - و خود نیز برآمده آهسته آهسته راه میرفت - خانخانان دران هنگام بدیوان لسان الغیب تفاول جست - این بیت برآمد *

ای پادشاهِ خوبان داد از غمِ تنهایی * دل بے توب جان آمد وقت است که باز آئی
خانخانان این غزل را در عرضداشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاد - و استمداد از باطن اقدس شاهنشاهی نموده متوجه اطفای این نایب شد - لودی را بعد از گرفتن زمانیه سودای نخوت و افزود پنج شش هزار کس را بسرداری یوسف محمد مذکور (که از گورکپور فرار نموده بافغانان ملحق شده بود) از آب گنگ گذرانید و میرزا حسن خان و راجه گجپنی و نظربهار و طالبی و تنگری قلی و جمیع دیگر از ملازمانِ منعم خان اعتضاد بر دولت ابدیپوند شاهنشاهی نموده جنگ شایسته کردند - مخالفان را شکست افتاد - جمیع کثیر علف تیغ سیاست شدند - و بسیاری غریق بحر فنا گردیدند - و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر اُمرا پیهم رسیدند - لشکر آراسته در غازی پور انتظام یافت - و خانخانان نیز با جمعیت لایق آمده بامرا ملحق شد - و لودی میان سیاه آب و آب گنگ قلعه ساخته بالشکره گران نشست - و هر روز در میان بهادران طرفین چپقلشهای نمایان شد - اگرچه اُمرا بدولت شاهنشاهی دلنهاد جنگ بودند اما غنیم از روی لشکر و فیل و توپخانه بسیار بود - چون رباب اقبال بمحاصره سورت اشتغال داشت منعم خان طرح ملحه می انگیزخت - لودی از نخوتی که داشت قبول نمیکرد - اُمرا را غریب حالتی دست داده بود نه رای جنگ کردن - و نه روی برگشتن - که ناگاه تباشیر اقبال شاهنشاهی لمعه ظهور داد و لودی با هزار آزمونندی صلح کرده برگشت *

و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که (چون داؤد از بنگاله بمونگیر رسید) در انجا یوسف پسر تاج عم زاد خود را (باندیشه آنکه لودی او را خواهد برداشت) از هم گذرانید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود لیکن بظاهر جمیع از حسد پیشهای افترا اندوز نیز سخنها ساختند - و (چون لودی از قدیم نوکر تاج بود - و دختر خود را نیز بان پسر نامزد کرده) هرچه بد اندیشان در حق او گفتند داؤد آنرا راست پنداشت - چون این خبر

(۲) نسخه [ل] کجی (۳) نسخه [ل] کجی (۴) نسخه [ل] هر روز بهادران طرفین چپقلشهای

نمایان کرده (۵) در [اکثر نسخه] به منگیر (۶) در [اکثر نسخه] جمیع از حسد پیشها افترا اندوز

سخنها ساختند *

بلودي رسيد از داؤد برگشت - و پيغمم خان خانخانان با هزاران نيازمندي اساس مصاحبت را استحکام داد - و پيشکشهای لايق بدرگاه والا فرستاده - داؤد (چون برگشتن لودي و آمدن اورا شنيد) با هزاران سراسيميگي برگشته گذهي را مضبوط ساخت - و خزانه پدر را بسپاهي دادن گرفت - جلال خان سدهوزي و کالابهار (که راجو نام او بود) از لودي برگشتند - و تفرقه در جمعيت او افتاد - ناگزير لودي (که بقصد داؤد ميرفت) برگشته بقلعه رهناس متحصن شد و از منعم خان استمداد نمود - و صريح نوشت که ملازم درگاه والا شده ام - درين زودي شما را خواهمديد آيميد که برسيله شما باستان بوس مقدس نيز سربلند گردم - منعم خان کمک فرستاده مترصد آمدن رايات اقبال شد - سخن کجا بود و براي تحصيل سيرايي و شادابي آن بجاکشيد - و از سوانح دولت افزا (که در ايام محاصره سورت بظهور آمد) شکست بافتن محمد حسين ميرزا و ديگر مديبران است *

نبود نمودن خان اعظم ميرزا عزيز کولکناش با محمد حسين ميرزا

و فولاديان - و انهم^(۱۴) از اين گروه مدبر

خرق پرور ديده راندند که (هرگاه خديو جهان را نيست درست گردد - و اندیشه او بر آسودگي عاليمان مصروف باشد) ملازمان عتبه اقبال برهنمون عسادت اخلاص گزين گردند - و از يکديلي و بکجهتي کار پادشاه مژشد و منعم خود را فرموده الهي دانسته دنهائ خدمت شوند - و هراينه کار جهان بزيب و زينت گرديد - و شرائف امور ضياع ظهور گيرد - هم شهرار عالم کامياب صورت و معني گردد - و هم مخلصان حقيقي از سود و زيان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت را از مهين عبادات الهي دانند - و مصدر خدماتي شوند که از سلاطين پيشين کمتر بظهور آمده باشد چنانچه مصداق آن اين داستان فتح بزرگ است - و محمله ازين نائيد ايزدي آنکه (چون از ميامن اقبال شاهنشاهي ابراهيم حسين ميرزا از گجرات برآمده بصر دارالخلافه آگره روان شد) محمد حسين ميرزا و شاه ميرزا و فولاديان (که دران کوهستان سرگشته ادبار بودند) پيمان بکجهتي بسته بر سر پئي آمدند - سيد احمد خان باره در حراست قلعه کمر همت بست - چون خبر فراهم آمدن ارباب بغي بخان اعظم رسيد در مقام جمعيت شد - و از اتفاقات حسنه آنکه شير بيگه توچي (که باؤردن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت يافته بود) قطب الدين محمد خان و شاه

(۴) در [بعضي نسخه] ميدهوزي (۳) نسخه [ل] استمداعي مدد (۴) نسخه [ا] شکست - و نسخه

[ل] انهم (۵) در [چند نسخه] اين فتح بزرگ است *

بداع خان و مطلب خان و ساير جاگيرداران مالوه را ملحق ساخت - و شيخ محمد بخاري (که در دولقه بود - و سامان رفتن ولايت سورت بموجب حکم معلی ميکرد) خان اعظم کسان فرستاده اورا نيز برگردانيد *

چون امرا مجتمع شدند خان اعظم بآئينه شايسته در انتظام افواج همت بست - قول بنبات پائی آن دانای اخلاص گزين رونق گرفت - و شاه بداع خان و معين الدين احمد خان فرخزدي و معصوم خان پسرش و مطلب خان و جمع کثير درين جای قرار يافتند - و قطب الدين محمد خان و مير جمال الدين حسين آنجو مبانع برانغار را استحکام دادند - و در تولقه برانغار مردم او مقرر شدند - و شيخ محمد بخاري و محمد مراد خان و شاه محمد خان و حاجي خان افغان پسر خواه خان فوج جرانغار را زينت بخشيدند - و شاه فخر الدين و مظفر منغل و پاينده ارلات در تولقه جرانغار نامزد گشتند - و دستم خان و نورنگ خان و محمد قلي خان توتبای و مهرعلي سلدوز در پيش قدمان هراول جای گرفتند - و باز بهادر و جمع ديگر در التمش ايستادند خان اعظم بعد از ترتيب و تنسيق افواج نصرت انديش متوجه نهراله (که به پتن شهرت يافته) شد - و روز کوش چهاردهم بهمن ماه الهي موافق جمعه هيدهم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت - مخالفان دولت محاصره را گذاشته در برابر لشکر منصور آمدند - شيرخان فولادي و جنيد کراني قول شدند - و محمد حسين ميزا و شاه ميزا و عاقل حسين ميزا دست راست ايستادند - و محمد خان پسر گلان شيرخان و سادات خان دست چپ مقرر گشتند - و بلر خان پسر خرد شيرخان فولادي هراول شد - از باب خلاف را رای نبود که امروز جنگ شود - چه پسر چهار خان و بعضی از متمدنان ادبار نهاد بآين بدگوهران شور افزای هنوز نه پيوسته بودند - شيرخان فولادي از راه گربزت و حيله ساري کسان پيش شيخ محمد بخاري فرستاده حريف مصالحت در ميان آورد - اکثر بزرگان لشکر (که سلامت جوی و ادبی عاويت بودند) غوره در معامله ناکرده دل بر صاع نهادند - شاه بداع خان بخان اعظم بآهستي گفت زنهار بصاع راضي نشويد - مقصود اين گروه کچ نهاد وقت گذراندن است - خان اعظم جواب داد که رای من همين است که بخاطر شما رسیده است - (چون امرا را دل بر صاع بود - و معامله نمی فهميدند - و کلاي شيرخان سخنان عام قریب صاع نما در ميان داشتند) خان اعظم گفت که اگر فی الواقع در حرف صاع راستيد

(۲) نسخه [ح] گرفتند (۳) در [اکثر نسخه] و پسر خواص خان (۴) نسخه [ل] اوزبک خان

(۵) نسخه [ب] محمد قلي توتبای - و نسخه [هـ] محمد علي توتبای (۶) نسخه [ا] نذر خان

(۷) نسخه [ل] بآين شور افزايان هنوز نه پيوسته بودند *

از جای خود عقبتر رفته فرود آئید - تا ما بجای شما آمده فرود آئیم - که برگشتن در آئین ما شایسته نیست - چون سخن آن گروه حیل اندوز از صدق فرقه نداشت قبول آن نکردند - اویایی دولت بآئین حق اساس متوجه عرصه نبرد شدند - و چون میان بد عوام بود (که میزایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد) میرزا مقیم و چرکس خان و طایفه از دلاوران نامور را عقب قول داشته کار طلب گشتند *

و (چون فوجهای هردو طرف نزدیک رسید) اول جرانغار غنیم پیشدستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت - و اکثر مردم قطب الدین خان را برداشته برد - و خان با معدود پای جلاوت افشوده داد مردانگی داد - و شمشیر بر میان دو دندان فیل غنیم رسانیده حیرت افزای شد - و هر اول آن بخت برگشتگان بر هر اول لشکر نصرت فرین تاخت - فیل نونگ خان (که عنفوان مستی او بود) در عین شورش و غوغا متوجه یک از سواران فوج خود شده او را درهم مالید و مقارن این حال دلاوران مخالف هر اول لشکر فیروزی مند را برداشتند - التمش نیز تاب نیارزده بیهمتی نمود - و این فرزانمدها بعضی بدست راست و لخته بدست چپ عذاب تاسک از دست دادند - و افغانان بیشتر بصبور گرختها شتافتند - و قریب پانصد سوار روبروی خان اعظم آمدند و در اندک فرمته درهم نوردیده گشتند - و آن طایفه دیگر (که هر اول و التمش را برداشته بردند) خود را بجرانغار لشکر منصور رسانیدند - بیشتر از مردم جرانغار را همت یاروی نکرد مراد خان خود یکسوزده تماشائی گشت - و شاه محمد خان را نوکران او زخمی برداشته باحمد آباد روان شدند - شیخ محمد بخاری با بعضی از خویشان (چون پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ فرید و جمیع دیگر) داد مردانگی داده جان نثار گشت - و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند - میزایان خود بمیر فخر الدین خان و آنجماعه رسیدند - و میر بقدر ترده نموده پای ثبات نتوانست افشرد - قطب الدین خان با معدود مانده روی جلاوت بغنیم آورد - درین هنگام (که آن گروه فوج قطب الدین خان را برداشته خود را بهرنال رسانیده مشغول تاراج بودند) قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای شد - و بقائید الهی (بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود) غالب علی الاطلاق گشت - و خان اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیوه رای را از هم گذرانیده بقول غنیم (که متوجه قطب الدین محمد خان بود) روی آوردند چون اکثر مردم غنیم بتاراج شتافته بودند بدیدن این فوج دل بای داده برگشتند - و بعضی

(۲) نسخه [ا ب] چرکس خان - و نسخه [ل] چرکس (۳) نسخه [ل] شورش و غا - و در [اکثر نسخه]

اعانت غیبی و ثنائید ساری چنین فتحی شگرف روی داد - خان اعظم با جمعی بر سر پشته ایستاده از صیت نهیت و مبارکبادی سامعه افروز برد - درین اثنا شورش میزایان پدید آمد - ایشان خود تولقیه چراغدار را بعد از جنگ بسیار بر داشته رانده تادوکروه شتافته بودند - و این موهبتی بود کبری - اگر متوجه قول لشکر منصور میشدند کار دشوار بود - (چون مسافتی طی کردند - و مرید ایشان بتاراج جدا شدند) خبر شکست شیرخان شنیده باقیال روز افزون شاهنشاهی مراجعت نموده متوجه عزمه نبرد شدند - فی الواقع (اگر همچنان رانده باحمدآباد میرفتند) کار آن مدیران صورت نیک می یافت - لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان و غا شدند - خان اعظم با اکثره از مبارزان عقیدت مند فوج آراسته آماده پیکار بود که فوج میزایان نزدیک رسید شاه بداغ خان گفت که وقت تاخیر است - خان اعظم در صدد تاخیر بود که بار محمد جلو خان را گرفت - که چندین امرا ایستاده اند - چه جای تاخیر میزاست - میزایان چون نزدیکتر رسیدند حقیقت انبوهی فوج پادشاهی (که از لشکر عیب آراسته بود) دیده مصلحت در جنگ ندانستند و از اینجا (که بخت برگشتگی سر نوشت ایشان بود) جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند - و بیامی امدادات غیبی چنین کار مشکل آسان گشت - اگر بهادران یکنال تعاقب این گروه متخول میگردند مشکل که کسی جان بدر میبرد - همانا احتیاط پیشهای تجربه کار مصلحت وقت ندیدند یا واقعه طلبان بد اندیش را سخن قبول افتاد - و بالتجمله بیشتره امرا از سنج این لطیفه غیبی دامی چند تازه از اخلاص در گردن دل عقیدت مند خود گذاشته در یکجبهتی افزودند *

و از غرائب اموره (که دران روز اقبال بظهور آمد) آنست که فیله مست از فوج غنیم (که فیلبانش تیردوز شده راه عدم گرفته بود) خود سر میگشت - و هرجا که آواز نقاره میشنود خود را بتانجا رسانیده آن فوج را برهم میزد - نقاره شادی (که در هر فوج مینواختند) ساعتی موقوف داشتند - شورش او فرو نشست - و بدست کسان شاه بداغ خان گرفتار آمد - و ضمیمه پیشکش او شد *

و (چون شکست چنین برین سیه بختان بد سرشت افتاد) شیرخان فولادی بصوب جونه گدشه شتافت - و میزایان راه دکن پیش گرفتند - خان اعظم با امرا بتعاقب این گروه روان شد - چون مرده این عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از آداب سپاس ایزدی و مراسم انبساط موزی و معنوی فرمان مقدس شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه بداغ خان و مراد خان و مهرعلی سلدوز و طایفه دیگر از ملازمان عقبه اقبال را بتعاقب آن گروه

بد سرانجام تعیین کند - و خود بقدیم سرعت شرف ملازمت دریابد - و پیشانی اخلاص خود را بسجده حضور نورانی سازد - و دستم خان و نورنگ خان و مطلب خان و معصوم خان را همراه آورد خان اعظم در حدود سرنال رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورد - و او امتثال منشور پادشاهی را سرنوشت سعاد دانسته بتارک ادب شنافت - روزی بمهر پانزدهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه بیستم شوال بدولت آستان بوس معزز شد - و محفوف فنون عواطف شاهنشاهی گشت *

. و از سوانح ایام محاصره سورت آمدن مظفر خان است بعینه اقبال - پیشتر گذارش یافت که عاطفت شاهدنشاهی ناهمواریهای او را بخشیده طلب فرمود - چون باحمدآباد رسید خان اعظم متوجه دفع فتنه میزبایان شده بود - هرچند گفته فرستاد (که امروز درین خدمت هم پائی کردن لایق مینماید) او را توفیق بر اقدام این کار نشد - و چنین قایمی خدمت را از دست داده پیشتر روان شده ببرده رسیده بود که فرمان قضا مثال رسید - خلاصه مضمون آنکه از هرجا که رسیده باشد برگشته بکمک خان اعظم شنابد - و سعادت این خدمت بدولت حضور راجع دانسته توقف ننماید - ناگزیر امتثال فرمان مقدس نموده معاودت کرد - چون باحمدآباد آمد ظاهر شد که اوئیادی دولت از سعادت مندی بخت نصرت یافته اند - و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستان بوس است مظفر خان بسرعت روانه درگاه معلی شد - و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت - و مشمول عواطف خسروانی گشت *

و از سوانح ایام محاصره آنست که جمیع کثیر نصاری از بندر گوده^(۲) و آن ناحیه بپایه سر بر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند - همانا که آمدن این گروه باستدعای متحصنان تبعه ای بود - تا قلعه را بآنها سپرده خود را بر ساحل سلامت کشند - (چون شکوه سطوت سلطنت بنظر آن گروه درآمد - و فزونی لشکر و فراوانی استعداد قلعه گیری معلوم شد) خود را ایلچی و نموده بیدارگاه حضور آمده سعادت کورنش دریافتند - و اقسام نفائس دیار خود را بنظر مقدس در آوردند و خدیو قدردان هر کدام را بذواش خاص مخصوص ساخته از عجائب و غرائب برنگال و اوضاع فرنگ استکشاف فرمودند - و همانا از قسم استعلام معلوم است - چه دل مقدس گیتی خدیو مورد فنون دانائی صوری و معنوی ست - لیکن خاطر عبرت پیرای میخواست که این استفسار را سرمایه استیضای این گروه وحشی گرداند *

(۲) نسخه [ب ح ل] کوه (۳) نسخه [ل] چون شکوه سطوت بنظر آن گروه درآمد (۴) نسخه [۱] عشرت پیرای *

فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی

آگاهان دیده در و درویشان زرف نگاه را چرا گویم ظاهر پرستان معامله فهم نیکومی شناسند که [هرگاه منتسبان این دولت ابدقونی را بمحض انتساب چه گشایشها که گشایند؟ مشکلات در پیش همت طایدار ایشان نمی آرد - خصوصاً بآن ارتباط عقیدتمندی پیرایه سعادت ایشان شود - خاصه آن گروه بختمند (که بمراتب اخلاص این خدیو آفاق سربلند باشند) چگونه در مطالب والا و متعاضد بزرگ کامروا میگردند؟ پس در هر کاره (که این بزرگ ساخته الهی بنفس نفیس همت بندد) هرآینه حصول آن مقاصد بے نقاب توقف جلوه ظهور دهد - و روزی چند (که سورت تاخیر و تسویف راه می یابد) همانا حکمت بالغه ایزدی چنان اقتضا میکند که کتابه مدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمتداری هرکدام بر پیشطاق عیان نگارش یابد - و رنگ زنائی جواهر استعدادات شده سبب تربیت خدیو جهان مردم را بر عالمیان پدید آید - و مسپای زر اندود در بونه گذارش درآید نقد سلطنت خالص گردد - و عیار آن افزون قدر شود - و بالتجمله بعنایت ربانی تسخیر این حصی حصین (که بساها در مراتب اندیشه بالغ نظران در نیاید) بتوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یک ماه و هفده روز بوجه دُخواره سورت بست - هم نقب گزای مارپیچ از راه دور خندقها کنده خود را بدیوار قلعه رسانیدند - و در کافتن آن آغاز کردند - و هم تیز دستان خدمتگذار در حوالی و اطراف آن تنها ساختند - که مُسرف شده ساکنان قلعه را تیر و زگر گرانند - و هم دیگ اندازان کار پردازهای نمایان بظهور آورند *

(چون قلعه نشینان نخوتمند بر حقیقت کار آگهی یافتند - و از گران خواب بسخبری بیدار شده در تضرع و زاری زدن) همزمان ملاً نظام اندین لاری را (که پدر زنش بود) بدرگاه معلی فرستاد و او از طرّه انی و آگاهانی بوسیله بار یافتهای بساط قدس فنون سراسیمگی متحصنان را بموقف عرض اقدس رسانید - و احتاج و تضرع این گروه نبه کار را (بطوریکه مؤثر افتد) آن زبان آور کاره آن در پیش آن مرزبان عجز دوست عاجز پرور معروض داشت - خدیو آفاق را دل برو بخشود - و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد - و (با آنکه این زاری از راه افطار بود - و نوکیشان بزرگ (که راه سخن داشتند) هر چند در عدم ظهور این عاطفت مقدمات پرداختند [بسع اصفا نرسید - بلکه هجوم عام در کینه کشی و سرکش کشی آن جهان بخشش را عاطفت افزود - و هر یکی از مقربان بساط عزت را بزبان خاص تسلی بخشیدند - آنرا که افلاکی بود بقدسیات الهی سرخوش گردانیدند و گروه خاکی نژاد را بمقالات کونی بآرام جای بردند - و بمقتضای ملتسم او قاسم علی خان

و خواجه دوست‌کام را (که از مقریان نزم و رزم بودند) فرستادند - که همزیان و سایر متحصنان قلعه را دلاسا نموده بسجده‌گاه آورند - روز رشی هیزدهم اسفندماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سیوم شوال گردنکشان قاعه بهزادان نیامندی سجدۀ خجالت بجای آوردند - و عاطفت شاهنشاهی جمیع شرمساران بدکردار از مال و جان و ناموس در حوزه حمایت خویش گرفت - و همزیان را (که پیوسته بعدزیانی ژانز خائیده) زبان بریدند - و چندی دیگر را (که مصاحبت بینی مقتضی آن بود که چندگاه در بندخانه باشند) بزدان فرستادند - روز دیگر خدیو مقدس بسیر آن قاعه تشریف برده عبرت گرفتند - و چند دیگ بزرگ را (که سلیمانی گفتند) از انجا بدارالخلافه حکم انتقال فرمودند - همانا این دیگها از سلطان سلیمان فرمان‌روای روم بوده است - او در زمان خود خواست که بنابر فرنگ را (که در حدود هندوستان است) به تصرف آورد - دیگهای بزرگ را بالشکر فراوان فرستاد - و از بد مدعی حکام کجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهرام یافته مراجعت نمود - و آن توده‌های سترگ را نتوانستند همراه بروند .

و از سوانح (که بعد از فتح سورت روی داده) آمدن بهرجی ست حاکم ولایت بکلانه (که از زمینداران معتبر آنحدود است) بدرگاه والا - و آوردن شرف‌الدین حسین میرزا ست زنجیر در گردن بعتبه مقدس - دادار دادگر از عنفوان دولت روز افزون در پیدائی این سربرآری سلطنت است تامستعدان سعادت شناسائی و فرمانبرداری او بمعارج نیکبختی تواند برآمد - و سعادت‌مندان اخلاص‌گزیں را سرمایه عقیدت افزائی بدست افتد - و از میمنت‌های والا (که باین خدیو خداشناسان عطا فرموده اند) آنست که (هرکه از اطاعت این سلطنت آری صورت و معنی سر باز کشد) او را آواره دشت ادبار ساخته محتاج این عتبه آسمان‌پایه میگردانند - یا در همان گرداب بلا فروبرده تبه‌کرداری او را پیش او می‌آرند - چنانچه بتازگی حال این خواجه‌زاده مراتب مقصود گردیده - و شرح این بطرز اختصار آنست که این تنگ شراب بدمست این هنگام (که قدر تربیت شاهنشاهی ندانسته باندیشه ناصواب سربوی راه بے حقیقتی پیش گرفته آواره ادبار و در بدر هرأس و فاکس گشته آبروی خویش بخاک مذلت رخت چراگونم بدگوهی خود را ظاهر گردانید) اول جالور را (که به پشت‌گرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود) بفولادبان داده خود را بآن فرومایگان بست - و چندگاه در پتن بسر برده از انجا بچنگیز خان التجا آورد - و چون پیمانۀ هستی او لغو نرشد بمیزبان پیوست - و در آن وقت (که حاکم خاندیس بقصد کجرات آمد

(۲) در [چند نسخه] دولت کلان - و در [بعضی] دوست خان (۳) نسخه [۱] ژانز خنی کرده

(۴) در [اکثر نسخه] بهرجیواست (۵) نسخه [ح] نعمت‌های .

و کاڑے نسخاۃ بقدم ہزیمت مراجعت نمود (ہمارے او گزید - و از انجا بحال تباہ برگشتہ بہ محمد حسین میرزا ہمراہ شد - دریں هنگام (کہ رایات چہانگشاہی بتسخیر گجرات نہضت نمود و سنگ تفرقہ در ہندوستان متمدن این ناحیت افتاد) بایستے کہ این خواجہ زادہ سجدۂ این درگاہ بجای آوردے - و تدارک تقصیرات خود نمودے - لیکن چون بد نہاد و بد گوہر بود بصوب دکن شتافت - و او را در حدود ولایت زمیندار مذکور عبور افتاد - او (چہ بواسطہ عزیمت دولخواہی و چہ بجهت فوائد خویش) میرزا را مقتید ساخت - و ہمگی اسباب او بغارت برد - درینولا (کہ زن و زاد ابراہیم حسین میرزا بآحدود رفت) در گرفتاری آنها نیز کمر ہمت بست - لیکن دست او نرسید - اما دختر دوسالہ ابراہیم حسین میرزا بدست او درآمد - چون این معنی بمسامع علیہ رسید میرخان یسارل را فرستادند کہ رفتہ زمیندار مذکور را بآن گرفتاران روانہ درگاہ سازد و چون معلوم شدہ بود (کہ حاکم خاندیس برادر خود راجہ علی خان را بدنگاہ والا فرستادہ است و او در حدود نہریار آمدہ بمقتضای کوتہ اندیشیہای زمیندارانہ توقف دارد) بمیرخان مذکور حکم شد کہ او را نیز مستمال ساختہ ہمراہ آورد - و بعد ازان جونکرو و جی تواجی باشی و بلبدھر برہمن را فرستادند کہ زمیندار مذکور را از خارستان ترد و توقف برآوردہ بگلپینڈ بوسنان خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند - و این فرستادہا کار بند حکم عالی شدہ او را ہا اسیران بدنگاہ والا آوردند - آن صبیغہ معصومہ را در ظل عاطفت خود گرفتہ بمہربانان حرم سرای مقدس سپردند - و خواجہ زادہ را بفیلہ (کہ آدمی کش نبود) ترسانیدند - و از انجا (کہ شہریار معدلت ہزورہ از فزونہ رفت و فزوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی برد ازند) او را بہ بندخانہ سپردند - کہ در انہدام بذای اینزدی امعان نظر و نگاہ ژرف و غور عظیم ناکزبر است *

پوشیدہ نمائد کہ بکلانہ ولایتست طول آن صد کردہ - و عرض آن سی کردہ - پیوستہ دو ہزار سوار و دہ ہزار پیادہ درو میباشد - جیع آن شش و نیم کردہ دام است - و دران ملک ہر کہ حاکم باشد بہرجی نامند - سالیہر و مولہیر دو قلعہ سنگین برقلہ کوہ واقع اند - و دو شہر عظیم دار - انتابور و چنناپور - مابین ملک گجرات و دکن واقع است - و با ہر طرف کہ نیرو بیشتر باشد اطاعت گونه میکنند - دریں هنگام (چون گجرات بتصرف اولیای دولت درآمد) از سطوت شکوہ شادشاہی خدمتے شایستہ بتقدیم رسانیدہ بسجدۂ درگاہ مقدس روسفید شد *

(۲) در [اکثر نسخہ] نیز ہمت بست (۳) نسخہ [ل] دو سالہ (۴) نسخہ [ا] جونکرای - و نسخہ

[ل] جونکرای (۵) در [اکثر نسخہ] بلیدھر (۶) نسخہ [ا] خوانند (۷) در [بعض نسخہ]

سالیہر و مولہیر (۸) نسخہ [ا] نبرد *

و از سوانح آنست که آسیبه بدست سربر آرای دولت رسید - و بعافیت گذشت - و مجلیه ازین سانحه عبرت بخش آنکه پیوسته اورنگ نشین خلافت در پرده خاص درآمده نقاب آرائی میفرماید - و کار فرمایان قضا و قدر آن پرده را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الهی اند - از انجمله شبه نشو خاص داشتند - و مردانگیهای شیعیان هندوستان مذکور مجلس مقدس میشد که پیش این گروه جان قدری ندادند - چنانچه بعضی راجپوتان برجسته (که دو سنین دارد) گرفته می ایستند - و دو مردانه (که همسر یکدیگر اند) از دور محاذی آن دو سنین میدوند چنانچه سنینها از پشت هردو گذاره میکنند - آن جهان پهلوان الهی (بجبهت پرده آرائی خویش با عیار گرفتن مردم - یا مولوی از کامیابی نشاء ظاهر) شمشیر خاصه را دسته بدیواره سر کردند و طرف دیگر را نزدیک شکم اقدس داشته فرمودند که اگر راجپوتان در این طور شجاعت خود را میفرورشدند ما بهمین شمشیر حمله میکنیم - غریب حالتی بر ایستادگان بزم مقدس رفت - نه کس را قدرت حرف زدن - و نه رخصت دم بر آوردن - درین هنگام مانسنگه بیای اخلاص دیده سبکدستی نمود - و چنان دست زد که آن شمشیر جدا شده دور افتاد - اندک میان انگشت نرو سبانه کشور خدبو بریده شد - حاضران بازگاه معلی شمشیر را دور بردند - و آنحضرت خشمگین شده مانسنگه را بر زمین زده مالش میدادند - سید مظفر از بیخودی خواست که او را از پنجه آن شیر الهی خلاص گرداند از تبه رایی انگشت بریده آنحضرت را تاب داده او را خلاص گردانید - و آن زخم خیال افزود - و بصیانت سبحانی (که همیشه نگاهبان ذات مقدس است) در اندک فرصتی بصحت گرایید - و (چون خاطر انتظام بخش عالمیان از مهمات این حدود فراغت یافت) حراست و حکومت این قلعه عالی اساس بتلیج خان تفویض فرموده گوش هوش او را بنصائح فرهنگ افزا گرانبار گردانیدند - و روز مار اسفند بیست و نهم اسفند از ماه الهی موافق دوشنبه چهارم فی القعدة بصوب احمد آباد توجه فرمودند و هم دونوا راجه علی خان باستان دوس عزت یافت *

آغاز سال هیزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهر دور از دور دوم

درس هذام سعادت پیرای اشعه رایات سلطان بهار صیقل مرآت طبائع شد - چمن را ببردن سوزی و پرنیان سمن آیین بستند - شمال و صبا خس و خاشاک خزان از گلستانی روزگار رفتند

(۲) در [نخبا] سنون آمده - و این یا لفظ عربی بالفتح بمعنی تیز کرده از کار و غیره باشد - یا اسال

. سنان که معروف است - یا من بالفتح که بفارسی سنان و نیزه را گویند - و صندل از نسخ کاتب است .

اعتدال هوا چون عدالت شاهشاهی نیرنگ ساز بدائع نگار آمد - و تارگیهای شگوف و نادره کاربهای نو

شگفت افزای جهانیان شد * متنوی *

خواست پریدن چمن از چابکی * خواست چکیدن سمن از نازکی

باد نویسنده بدست آمید * قصه گل بر ورق مشک بید

قافله زن یاسمن و گل بهم * قافیه کو قمری و بلبل بهم

که بسلام چمن آمد بهار * که به ستایش بر گل رفت خار

محضر منشور نویسان باغ * قوی بلبل شده بر خون زاف

بس از سپری شدن هشت ساعت و هفت دقیقه از شب چهارشنبه ششم ذی القعدة هصد و هشتاد و قمری نیر اعظم فروغ افروز عالم پرتو محاذات بدرج حمل انداخت - و عالم عنصری فروغ ماک روحانی گوشت - از مہمن معدلتہای شاهنشاهی (که در عنقریب این سال بطہور آمد) بیاسا رسیدن جہارخان حبشیست کہ از امرای بزرگ گجرات بود - و در جمعیت و نیرو اعتبار داشت چون حدود بروج از سایه لوی اقبال روشنی یافت والدہ چنگیزخان نظام و دادخواہی بدرگاہ والا نمود کہ حبشی زمست برادر دوستی در آمدہ سافر زندگانی پسر مرا لبریز گردانید - (هر چند این معنی مشہور بود - و در اردوی معلی بسیارہ بر زبان داشتند - چنانچہ در داستانہای پیشین گذارش یافت) لیکن از اینجا (کہ بسا غیر واقع بدستان سرائی نادرستان راست نما شہرت میگردد) حزم اندوزی و احتیاطگرینی بکار رفت - و فرمان ہمایون شد کہ دانشوران کم از کار دانان حق اساس در تشخیص و تحقیق این معاملہ غور^(۱۴) ژرف نمایند - و خلاصہ بررسش و پاسخ و گذارش شہود و پیروہای دور بموقف عرض اقدس رسانند - بندگان سعادت آمود کاربند شدہ بزوفای آن رسیدند و در فرونگاہ دوربینی و بے غرضی کشورخدای راستی آن دعوی بر فراز پیدائی چہرہ افروخت باشارت ہمایون سیاست گذاران بارگاہ سلطنت آن خراب ساز بنای ایزدی و قریب آرای بے آزر را در پای فیل انداختہ دران ہدگاہ خاص و عام بیاسا رسانیدند - و آن پیرزال درماندہ (کہ بخاطرش نمی رسید کہ چنین قوی دستہ بحر فے ناسزا آردہ گردد) از دید چنین حق پرزویی و عدالت آرائی بحیرت گوناگون در شد - و سہاس گذارای خدیو خدا شناسان بر خرد گرفت - و عموم خلایق را ازین داد دہی چراغ ہدایت افروختہ گشت - و سرکشان تیرہ رای سر در گردبان خمول نہادہ بچارہ گزینی نشستند *

(۲) یا کہ در دو مصرع (۳) نسخہ [ب] از سایہ اقبال (۴) نسخہ [ی] غورسی (۵) نسخہ

[ی] خلاصہ تحقیق از سوان و جواب و حقیقت شہود را بموقف (۶) نسخہ [ب] مزبودہ بآزم *

چون مرکب مقدس شاهنشاهی نزدیک باحمدآباد رسید اهلای و امجاد آن دیار بفرق نیازمندی دولت استقبال دریا^(۲) فرمود مراحم پادشاهی شدند - روز دین بیست و چهارم فروردین ماه الهی موافق جمعه بیست و نهم ذی القعدة ظاهر احمدآباد مخیم سادات اقبال گشت - و در ده روز سرانجام ملکی انتظام پذیرفت - حراست آن سرزمین (که قلمرو سلطنت کبراست) بخان اعظم میزاکوکه تفویض فرمودند - و سرکار پتن بخان کلان عنایت شد - و سرکار بروج و آنحدود بقطب الدین خان عم خان اعظم اختصاص یافت - و دولقه و دندوتقه بسید حامد بخاری دادند - و همچنین محال دیگر بسایر امرا مرحمت شد - و هرچند خان کلان و قطب الدین محمد خان عم خان اعظم بزرگ سال بودند (دور بینی و قدرشناسی شاهنشاهی ایشان را متابع گردانید - چه در آئین سلطنت معدلت افزوز مدار بر خرد است نه بر مال - و اعتماد بر فرزونی اخلاص است نه بر درازی عمر - عده دور بینی ست نه بزرگی جته - اهل جوهر معقول است نه عظیم هیكل محسوس - اساس فرماندهی بر شمائل و اخلاق است نه نظر بر صفات گذشگان •

مراجعت مرکب مقدس شاهنشاهی بعد از فتح گجرات

بدا الخلفه آگره

همت والای شاهنشاهی (چون از تسخیر این ملک وسیع و نادیدنی گرن گشای نخوت مند و نواختن مخلصان خدمت گذار و انتظام مهمات این ولایت فارغ شد) روز آردی بهشت سیم آردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه دهم ذی الحجه بلوازم جشن عید پرداخته از راه پتن و جالور بصوب دارالخلفه آگره نهضت فرمودند - و چون رایات اقبال بحدود سدهپور رسید خان اعظم را بنازگی از آداب عطوفت و احتیاط قانون سلطنت و نصائح ارجمند (که تعویذ باری دولتمندی تواند بود) گرانبار دانش ساختند - علی الخصوص (در فرزونی آگاهی - و فراخی حواص - و انصاف نظر از زلات مردم - و عذر پذیرفتن گناهکاران - و در فصل خصومات که بغور عظیم رسد - و دوست و دشمن دران یکسان بود) سخنان بلند فرمودند - و امرا (که دران ناحیت جایگیر یافته بودند) درین روز بجلائل تشریف و جزائل انعام اختصاص گرفته رخصت انصراف یافتند - و راجه علی خان نیز محفوف عاطفت خسروانی گشته بخاندیس باز گردید - و مظفر خان را ایالت موبه مالوه داده بان موب فرستادند - و مانسنگه و شاه قلی خان محرم و مراد خان و محمد قلی خان و سید عبدالله

(۲) نسخه [ل] بفرق نیازمندی شافته مورد (۳) در [اکثر نسخه] شدند - بیست و چهارم فروردین

ماه الهی ظاهر احمدآباد (۴) نسخه [ز ل] بمیر محمد خان کلان اختصاص یافت •

و جنگانه و راجه گویال و بهادر خان و لشکر خان و جلال خان و بسوج و جمعه کنیر را یرلیغ مُطاع نافذ شد که از راه ایدر شتافته بدو نگر پور و آنحدود روند - و از اینجا متوجه دارالخلافه گردند - و رانا و سایر زمینداران آن ناحیت را بعواطف خسروانی استمالت داده باستان بوس آورند - و هرکه سر از اطاعت در پیچد او را پایمال عساکر والا شکوه گردانند *

و چون انواع گیتی گشای تعین یافت شاهنشاه دادگر بخاطر شکفته داد دهان منزل بمنزل نهضت میفرمودند - روزی (که سروهی موبد موبد مقدس شد) مادر سَنگه و جمعه را بیعت آوردن نوهال حدیقه اقبال شاهزاده سلطان دانیال (که از اجمیر بآنبیر روزی درات فرموده بودند) فرستادند - که آن گلبن بخت مندی را باجمیر آرنه در ظل حضور آن نور افزای سر بر سلطنت رسانند - و برای سرفروزی راجه بیگونت داس خواهر سعادت سرشت او را (که در حرم سرای مقدس بمعجز عزت افتخار داشت) روانه فرمودند - تا مراسم تعزیت بهو پیت (که در جنگ سرنال شربت واپسین در کشیده) بتقدیم رساند *

و (چون رایت اقبال شاهنشاهی بسروهی نزول اجلال فرمود) عرضداشت آمرای پنجاب بموقف عرض مقدس رسید که ابراهیم حسین میرزا باندیشه فساد بهنجیاب درآمد - و سزای ایق یافته گرفتار شد - و عالیشان از شراره شرارت او نجات یافتند - و شرح خلاصه این تالید غیبی آست که ابراهیم حسین میرزا (که از تیمه بختی و تباه رانی بآن خدیو موت و معنی بآنبین جسارت و خسارت دست و پای متهورانه زده شکست یافت - و آزار دشت ایدر گشته در حدود ایدر با برادران بی سعادت پیوست - و اقبال شاهنشاهی تفرقه دران جماعه بر انداخت - چنانچه میمیل گذارش یافت) بخام طمع فتنه و فساد بصوب دارالخلافه روان شد - و مسعود حسین برادر خود خود را همراه گرفت - و از نواحی جالور و جودهپور بناگور درآمد - و فرخ خان پسر خان کلان بحرست آن شهر متعین بود - تحصن را صلاح وقت دید - و میزای گم کرده راو سعادت آن شهر را دست انداز کرده بمحاصره قلعه پرداخت - و نزدیک بود که کار از چاره بگذرد که رای راینسنگه و میرک کولابی و محمد حسین شیخ و جمعه (که آن نخلبند بهارستان اقبال از دور بینی در هنگام عزیمت تسخیر گجرات در حدود جودهپور گذاشته بودند - که اگر کسی از مخالفان باندیشه نادرست رو باین حدود آورد گرفتار گردانند) و رای رام پسر مالدیو (که سوخت و آن نواحی بجایگیر او متعلق بود) و نقیب خان ولد میر غیاث الدین علی و طایفه (که احرام ملازمت بسته بصوب

(۲) نسخه [ب] رای مادهور سنگه - و نسخه [ز] رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که مادهور سنگه

(۳) نسخه [ب ی] جماعه مبر *

گجرات می شتافتند) این همه اولیای دولت یک شده از دنبال میزای بخت برگشته روان شدند چون نزدیک رسیدند از آمدن افواج نصرت پیوند دست از محاصره باز داشته تیز تر روان شد - و روز سروش هفدهم دی ماه الهی موافق دوشنبه سیوم رمضان این مختلصان خدمتگذار بناگور رسیدند و فرخ خان نیز آمده ملحق شد - و امرا در تعاقب نمودن این ناعاقبت اندیش اندیشه مند بودند آخر بسعی رای ایستگاه همه یکدل و یکجهت شده روز دیگر گرم رفتن شدند - آخرهای روز در حدود موضع (که نام آن کهنوئی بود از مضافات ناگور) بابر اهِم حسین میرزا پیوستند - چون شب سایه اِداخت ناگزیر فوجها را ترتیب داده ایستاده شدند - که اگر عرصه بیکار آید لواط آن سرانجام باشد - رای ایستگاه با جمعیت خود قول شد - و رای رام با مردم خوش برانگار گشت - و میرک خان کولابی و محمد حسین شیخ و فرخ خان و نقیب خان و اعتبار خا و علی چولاق و محمد حسین جالهبان و میر قطب الدین جرانگار شدند - قضا را کولابهای آن سرزمین بدست غنیم بود پاس از شب چون گذشت - تشنگی بر مردم هجوم آورد - جماعتی از بهادران مغول برز برزروی بُدایی یک کولاب را مستخلص ساختند - میرزا مردم خود را سه جوق کرده بر سر لشکر منصور آمد نخستین با پیش دستان فوج رای رام جنگ در پیوست - مردم غنیم بقدر استیلا یافته بودند که رای رام خود آمده آن گروه مخدول را از پیش برداشت - و ابراهیم حسین میرزا اول جمع را از فوج خود جدا ساخته بر سر امرای مغول فرستاد - و ازین فوج نصرت اندیش نیز تیز دستان عرصه شجاعت برآمده نبرد آرای شدند - میرزا برز بونوی مردم خود آگهی یافته بر سر این گروه آمد میرک خان کولابی داد مردانگی داد - و نزدیک بود که این فوج سعادت اندوز را پای ثبات بلغزد رای ایستگاه با فوج آراسته خود بمعانیت این جان بلب رسیده آمد - ابراهیم حسین میرزا تاب مدمه این فوج اخلاص اندیش نیاورده رو برگریز نهاد - اکثر بهادران لشکر منصور بسلامت ماندند نقیب خان را تیر رسید - و بخیر گذشت - و امرای ظفر قرنی ملاحظه شب کرده میدان فتح را از دست ندادند - میزای مدبر را آن شب غریب خاکسار دئے پدید آمد - اسپ او از آسیب تیر افتاد - و لخته راه پداده دران خاک و خون میدوید - تا بیک از نوکران خود رسیده بر اسپ او سوار شد - و با معدود ازان معرکه بدر رفت - و این امرا اگر روز دیگر هم همت بستند میرزا بدست افتاد - اما بهمین فتح بسند نموده هر کدام بجایگزین خوش شتافت - و آن خُسران زده صورت و معنی متوجه دهللی شد - راجه بارهمل (که در دار الخلافه بود) کنگار و جمعی را بدهللی فرستاد و جایگزین داران آنقدر هرکه درین لشکر همراه نبرده در دهللی فراهم آمدند - آن بے سعادت آمدن

دهلي را برطرف کرده بصوب سنبل شتافت - و درانجا بتدر سامان بهم رسانید - حسین خان که در پٹیالی بود با بعضی از یگما و جایگزین داران آنحدود انتظام ده جمعیت شد - و مقارن این خبر فتح سورت و روان ساختن حضرت شاهنشاهی لشکره شایسته بر سر آن تیره بخت او را درهم آورد ناگزیر بناکامی دل نهاده باندیشه تباہ متوجّه پنجاب شد - که خان جهان و سایر امرای پنجاب در تسخیر قلعه نگرکوت اهتمام دارند - شاید جای خالی یافته دستبرده تواند نمود - و گر نه از راه سند متوجّه گجرات گردد - بنابراین اندیشه خذلان طراز از حدود سنبل بجانب پنجاب روانه شد هر جا که رسید از دراز دستی و بدنفسی دقیقه فرو نمیگذاشت *

حسین تلي خان بمقتضای حکم مقدّس نصیحت نامه برآمده (که در قلعه نگرکوت بودند) فرستاد - آنها پند پذیر نشدند - و امرای اخلاص اندیش رفته آنها محاصره کردند راجه جیچند (چون بدرگاه می شتافت) از در پینی پسر خود را بدیچند نام (که خرد سال بود) بر اجه گویند چند جسونال سپرده بود - درین هنگام راجه مذکور آمده بقلعه درآمد - و در لوازم قلعه داری اهتمام نمود - و کار قلعه نزدیک بانجام رسیده بود که خبر فتنه ابراهیم حسین میزرا ملک پنجاب را فرو گرفت - امرای عقیدت گرس خبر شورش این فتنه اندوز شنیده حرف کنکش در میان آوردند - محبّ علی خان و میزرا یوسف خان و خرم خان و قزو و طایفه دیگر را رای بران قرار گرفت که این معامله را بصلح یکسو ساخته ازین کوهستان بیان ولایت باید شتافت و پیش از رسیدن آن شور افزای علاج آن را آماده کرد - مخان جهان و طبقه دیگر (چون محنت بسیار کشیده کار قلعه را نزدیک رسانده بودند) نظر را فراختر ساخته دل بر صلح نمی نهادند - امرای گفتند که مقدار و انداز نفع و ضرر گرفتن و نگرفتن قلعه معلوم - اما واقع فتنه افزائی این مدبر سانحه سترگ است - خان جهان گفت بشرط صلح میکنم که صورت مجلس نوشته هر کدام بهمیر خود رساند - که اگر این برخاستن مرضی رای مقدّس شاهنشاهی نیفتد امرای از عهده جواب برآیند امرای خط سپرده در صلح زدند - راجه آنرا فز عظیم دانسته خوشدل گشت - و اساس مصالحه بر چهار شرط نهاده آمد - اول آنکه راجه دختر خود را بهرستانی حرم سرای مقدّس روانه سازد دوم آنکه پیشکش لایق سرانجام دهد - سیوم مردم معتبر نیک خود را از فرزندان و خویشان

(۲) نسخه [ل] با بعضی از جایگزین داران آنحدود (۳) نسخه [ب] باندیشه تباہ خود روانه پنجاب شد

(۴) نسخه [ب] خلیجیان و حسین خان و سایر (۵) نسخه [ب] آنها نپذیرفتند (۶) نسخه [ب]

چتوال - و در [بعضی نسخه] چیتوال (۷) رسید که ملک پنجاب را (۸) نسخه [ب] ولایت پنجاب باید

شتافت - و نسخه [ی] بیان ولایت پنجاب

برای جمع خاطر همراه ما سازد - که اگر شهرنار را این صلح پسند نیفتد تا زمان سپهر قلعه این مردم در گرو باشند - چهارم آنکه (چون این ولایت در روجه جایگیر روجه بیربر مرحمت شده^(۴)) مبلغ گران مند بار جواب گوید - راجه قبول هر چهار شرط را سرمایه سعادت خود دانست - خان جهان شرط پنجم انگلیخت که راجه گویی چند آمده ببیند - و برای تسلی راجه چندی از برادران میرزا یوسف خان درون قلعه تا آمدن راجه باشند - و گر نه میرزا یوسف خان یا خرم خان^(۵) رفته در قلع توقف گزیند - آخر الامر برادران میرزا یوسف خان را فرستادند - راجه فرستاده را همراه گرفته بازو آمد - و خان جهان را دیده و اع شد - و عساکر فیروزی مند دفع میرزا را همت بستند - و زمانه نگذشته بود که راجه برگشته آمد و از روی عقیدت در میان آورد که درین هنگام (که شما بر سر غنیم میرود) چگونه بخانه خود برگردم - و از فرط شوق ضمیمه لشکر اقبال گشت *

میرزا بعد از دیپالپور تاراج کدان رسیده بود که خبر توجه نمودن امرای اخلاص گزین شنید حیرت زد تبه خدای گشت - و اندیشه لاهور از سر برآورده بصوب ملتان روان شد - امرای نصرت مند احوال و انقال آورد گذاشته جرده روی باستیصال آن فتنه جوی نهادند - چون نزدیک قصبه پلته از صوبه ملتان امرای عقیدت اندیش رسیدند معلوم شد که میرزا روز گذشته باین قصبه رسیده امروز مقام کرده است - امرا بترتیب افواج مشغول شدند * - حسین قلی خان و اسمعیل قلی خان و جمعی از بهادران در قول جای گرفتند - و محب علی خان و میرزا یوسف خان در برانغار مقرر شدند - و خرم خان و دوست خان^(۷) و شاه غازی خان فیروزی در جرانغار قرار یافتند و جعفر خان و فتو و بعضی دلاوران دیگر هر اول گشتند - و باین انتظام نصرت پیوند روان شدند - آنروز ابراهیم حسین میرزا با معدودے بشکار رفته بود - مسعود حسین میرزا چون آمدن افواج گیتی گشای شهن مشتعل جنگ شد - و کس بطلب میرزا فرستاد - میرزا بقدیم اذبار شتافته رسید - و قدرے بفرق فوج پرداخته بمبارزت پیش آمد - جنگ بمرم برانغار لشکر منصور رسید - و اندک بهر اول و بعضی تائید آسمانی نسیم فتح از مهت اقبال وزیدن گرفت - و حسین خان (که از حدود سنبل در عقب او شتافته بود) مردانه خود را درین جنگ رسانید - مسعود حسین میرزا بدست درآمد و بسیاری از مقرران مخالف راه عدمستان پیش گرفتند - امرا ازین عطیه عظمی شکرانه بجای آورده بمعبد خان حاکم صوبه ملتان نوشتند که آنچه بر ما بود بحسب حسن اخلاص بتقدیم رسید - اکنون

(۲) در [اکثر نسخه] شده بود (۳) در [بعضی نسخه] با خرم خان (۴) در [چند نسخه] نرفته بود

(۵) در [چند نسخه] روم (۶) نسخه [ل] گذاشته روی باستیصال (۷) نسخه [ب] دولت خان

(۸) در [چند نسخه] بهاری *

بحال جایگیر خود روانه شدیم - و آن مخدول با معدودے دران موبه آمده است - باید که بمقتضای لوازم خدمت گذاری او را بدست آورند - تا فتنه او بیکارگی ازهم باشد *

ابراهیم حسین میرزا بنگاپوی بسیار خود را بحال نباه ازین هنگامه برآورد - چون بحوالی ملتان رسید بلوچان سر راه او گرفته کار برودشوار ساختند - خواست که بجنگ بدرود - چنده که مانده بودند درینجا بخاک هلاکت افتادند - و خود زخمی بخانه یکی از بلوچان پناه برد سعیدخان چون برین سرگذشت آگاهی یافت بجست و جوی او برآمد - و او را درجائے (که خزیده بود) پی برده گرفتار گردانید - و حقیقت حال را ببارگاه اقبال معروض داشت - چون ایستادگان بساط عزت عزم داشت او را بعرض مقدس رسانیدند گیتی خدیو (اولاً از ایمنی عزم رعایا از شر این نباد کار و ثانیاً از گرفتار شدن این گزند دولت) سپاس ایزدی بجای آورده مراتب شکر بتقدیم رسانیدند و حکم مقدس شد که آن اسیر را بدرگاه والا آورند - آن گرفتار کردار خویش پیشتر از آن (از زخم کاری که داشت - یا از فرط بیم سطوت شاهنشاهی - یا از فروزی خجالت) قالب نهد ساخت یا آنکه کار پردازان قضا پایه عاطفت شاهنشاهی دریافتند - که اگر بدرگاه برند هر آینه شهریار مهربان برو بخشایند - بنابراین پندید نفس شریرا را از بدن خبیث گسیختند - و روز بهمن دوم خرداد ماه الهی موافق یازدهم محرم نهصد و هشتاد و یک صاحب اجیر مہبط انوار ظل الهی گشت و آن جویای رضای ایزدی بمقتضای حق اساسی خود بمراسم زیارت روضه معینیه قدسیه پرداخته بمنسوبان و واردان آن شهر انواع مرحمت فرمودند - و خاصان بساط قرب شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال را از آندیر آورده درین شهر فیض اساس بدریافت دولت حضور حضرت شاهنشاهی شرافت کونین بخشیدند - و بعد از یک هفته از آن خطه دلگشای بعزیمت دارالخلافه مرحله بمراحه نهضت میفرمودند *

و چون رایات اقبال بحددی سانگانیر رسید عزیمت شاهنشاهی بران قرار یافت نه خود بامعدودے بطریق ابلاغ مترجمه دارالخلافه شوند - و آردی معلی باهستگی منزل بمنزل می آمده باشد در عرض یک روز و دو شب این راه دراز طی فرموده بقصبه بجونه (که هشت کروهی فتحپور است) رسیدند - جزونک رای بموقف عرض رسانید که بعد از سه روز ساعت مسعود خواهد شد - آنحضرت بدولت و اقبال بدارالخلافه نزول دولت افزا فرمایند - بنابراین شاهنشاه جهان آرا سه روز دران قصبه توقف فرمودند - شیخ سلیم و جمیع اکابر و امجاد دولت استقبال شتافته سعادت پذیر گشتند *

(۲) نسخه [۱] گرفتار شدن او سپاس ایزدی (۳) نسخه [۱] نوبت حق اساس خود - و نسخه [۱]

حق شنایی خود *

وصول موكب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال بدارالحلا

رگشائی و کامروائی بزرگان دین و دولت و فرمانروایان صورت و معنی وابسته به بیت نیک و کردار شایسته است - که خلاصه طلبکاری رضامندی ایزدی ست - و تفاوت طبقات عالم باین دو امر عالیقدر مربوط - هر کرا این دو گوهر والا بیشتر و بهتر روی شود او را بزرگتر سازند و ذات مقدس او را مصدر کارهای شگرف گردانند - المنة آنکه که این دو خصلت عالی (که سرمایه دین و دولت اند) در عنصر اقدس شاهنشاهی از روی کمیت و کیفیت از هر چه خیال توان کرد بمرتبۀ افزون است که بزرگان باستانی بآن کمتر رسیده اند - چه جای اعیان حال - و ازین است که هر زمان بطرنج خاص کامروای صورت و معنی میگردند - و کامیابی دین و دولت دستاویز نیازمندی بایزد بیچون و عاطفت بزرگستان میگردد - هر چند دولت افزونتر مهربانی او بیشتر و لهذا دین ایام سعادت افزا در اندک زمانه چنان مانع وسیع گرفته با هزاران نیازمندی درگاه الهی روز دیدارین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق چهار شنبه دوم صفر دارالخلافه فتحپور مستقر ریاست اقبال شد - و طبقات انام و طوائف جهان از بزرگان روزگار و سایر مردم مرتبه بمرتبه بدولت کورنش سر بلند می یافته کامیاب عاطفت شاهنشاهی گشتند - و بدیدار گرامی آن نورافزای دیده و دل مسرت مند گشته بکار خود پرداختند - و بدر بزرگوار این حیران انجمن هستی شیخ مبارک (که در دانائی و ریاضت نفس در عزلت و انزوا بسر می برد - و غریب پیونده باین گیتی خدبو داشت - و اگرچه بظاهر کمتر دریافت حضور نموده لیکن همیشه بقوۀ اخلاص این یگانه زمان خلونکده ضمیم خود را پُر نور میداشت - و در عقیدت و خلوص باین بزرگ والا قدر بلند پایه بود) از روی فرط شوق برسم تهنیت آمده برکات استقبال دریافت - و بوقف عرض رسانید که (اگرچه عموم خلایق مراسم تهنیت آن خدبو جهان بتقدیم میرسانند) لیکن آنچه اکنون از عالم غیب بر خاطر اخلاص گزین میریزند آنست که آن خداوند عالم مبارکبادی یا معتقدان اخلاص نهاد فرماید که این جهان بخش از فروزی نیک اندیشی و نیک کرداری ما چنین عطیه گبری و سعادت عظمی کرامت فرموده (کم عبارت از آن ذات مقدس است) که از فراخ جود صلی و نیک سرانجامی نشاء ظاهر پیشروی ملک معنی گردانیده چنین فتوحات عالی را چهو گشا ست - آن قدران والا گوهر را ازین طرز بدیع تهنیت بغایت وقت خوش شد - و آن پیر عزت گزین را باحترام رخصت فرمودند و بارها این نکته گرامی را بید آورده بر زبان مقدس گذرانیدند •

و هم درین ایام عشرت بخش آمرای عظام از اطراف مملکت روی توجّه بدرگاه مقدّس آورده بمراک خویش رسیدند - از آنجمله حسین قلی خان حاکم امور با اکثری از آمرای آن ناحیت مسجد آستان آسمان پایه نورانزای نامیده بخت مندنی گشت - و مسعود حسین میرزا و تمام اسیران را (که در جنگ بدست درآمده) در پوستهای گاو (که شاخها را از آن جدا نساخته بودند) در آورده بهینّه غریب در بارگاه حضور آورد - خدیو رحیم دل بر حال تباه آنها بخشوده در ساعت حکم مقدّس فرمودند که آن طبقه را از آن لباس برآورند - و از روی تربیت و مهربانی هر یک را بجائے سپردند - تا حقیقت جوهر هر یک بتازگی لمعه ظهور بخشد *

و هم درینوا کُفر مانسنگه و دیگر امرا از راه ایدر آمده بشرف آستان بوس سر بلند گشتند و مجمعه از حال این فوج نصرت قرین آنست که چون بحدود دنگر پور رسیدند زمیندار آنجا از تبعه رائی بنخوت پیش آمده آماده بیکار شد - و الاوران لشکر اقبال سزای آن سرکش نموده جمعه کثیر را از هم گذرانیدند - و ولایت او را تاراج کردند - و از اعیان این فوج نصرت قرین در بیشک رخت هستی بر بست - و از آنجا بمقتضای فرمان مطیع نواز عاصی سوز پادشاهی بحدود اود پور (که موطن رانا است) رسیدند - رانا لوازم استقبال بتقدیم رسانیده خلعت پادشاهی را باداب عبدیت پوشید - و مانسنگه را بخانه خود بمهمانی برد - و از بدگوهری در مقام عذر درآمد خیرخواهان او را نگذاشتند - و در روان شدن درگاه معلی وعدها در میان آورده عذر ها انگیخت و مانسنگه را رخصت نمود - او نیز مدارائے در میان آورده گذشت - و هم درینوا حسین قلی خان را بخطاب مستطاب خان جهانی سر بلند عزت گردانیدند - و هر یک از آمرای نیکو خدمت را بجلائل عواطف اختصاص بخشیدند - و اورنگ نشین اقبال بر مسند قدردانی نشسته نعمت را بشکر افزون گردانید - و سلطنت را بمعذلت آراست - و عدالت را ببخشش و بخشایش رونق بخشید آسمان را بآفرین - و زمین را بمعمری - و زمان را بآرامش - و مکان را بآرایش - و آدم را بکار افزائی و هر جنس را در بلندی پایه آن همت بست - و بآئین دلخواه پرتو ظهور داد - و معنی فرمان روائی بصورت جهان آرائی پیوست *

و از سوانح دولت افزا (که درینوا ظاهر شد) توجّه جهان گشای شاهنشاهی بتعجیر ملک بهار و بنگ بود - که از استیلای افغانان تبه کار رعایای آن مرز و بوم آزار داشتند - خان عالم و اشرف خان و معین الدین احمد خان و قاسم علی خان و میرزا علی و طایفه از آمرای سعادت اندوز را بدیار شرقیه رخصت ازانی فرمودند - و منشور سعادت باسم منعم خان خانانان شرف مدور یانت که (چون ریایات عالی بتصفیه و تزکیه ولایت عجرات اشتغال داشت) آن نیکو خدمت

مزاج زمانه دریافته راه مصلحت و مدارا سپرد - اکنون (که بدولت و اقبال بای تخت بقروغ معدلت ما روشنی افزای پیشطاق عالم است) لایق آنکه بمجرت رسیدن مثال نصرت عنوان متوجه تسخیر آن بلاد و تنبیه ارباب ضلال و فساد گردد - و [اگرچه همان امرای اخلاص اندیش (که دران حدود جایگیر دارند) بعنایت روزافزون ایزدی بسند بودند] لیکن هرچند افزونی بدشتر کار آسان تر بنابران بسیاریه از امرا تعیین شدند - و از کمال دور بینی راجه تودرمل را پیش منعم خان فرستادند که بالهام اقبال شمه بسیاریه از قوانین ملک گیری (که بزبان او حواله شده بود) خاطر نشان سازد و کار طلبی و اتفاق امرا را نیز دریافته حقیقت حال بعرض مقدس رساند - که اگر همت جهان گشای دران مردم باشد امید که عنقریب آن ملک در حیطه تصرف اولیای دولت آید و گونه نهضت موکب مقدس از لوازم آئین کشورگشایی خواهد بود - راجه بسرعت شتافته معادلت نمود - و حقیقت فراوانی لشکر و آئین یکجتهی و صدق عزائم و علو هم ملازمان عبده اقبال بموقف عرض مقدس رسانید - و موجب اطمینان باطن اقدس گشت *

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی باردوم بگجرات برسم ایلغار

و بفتح و نصرت مراجعت نمودن

(اگرچه در نظر ظاهر بیدان بسا کارها سرمایه خوشدلی تنگدلان حسداندوز و نشاط برانگنده خاطران نفاق اندیش میشود) اما در معنی آن مقدمه افزایش دولت و طلیده تابش اقبال است - هم کلید آمال و امانی ست و هم قفل در فتنه و فساد - هم سرمایه افزونی مواد اخلاص است و هم خمیرمایه هلاکت بیماران نفاق - و ازین قبیل است شورش که در عرصه گجرات درینولا بظهور آمد - و گیتی خدبو بدفع آن بذات مقدس نهضت فرمودند - و شرح این سانحه عیبت بخش بآئین اختصار آنست که دران هنگام (که حضرت شاهنشاهی خان اعظم میزاکوکه را رخصت داده عزیمت دارالخلافه فرمودند) او چون دانست (که اختیارالملک در حدود ایدر باتفاق رای نراین زمیندار آنجا سر بفساد برداشته است - و پسران شیرخان فولادی نیز با او پیمان یکجتهی بسته اند) از آنجا (که مهمات ملکی تاخیر برنماید) باحمدآباد نرسیده از همان راه روانه آنصوب شد و میزاقمقیم (که دران نواحی جایگیر داشت) از استیلا آن فتنه اندوزان بدنهاک جای خود گذاشته بار ملحق گشت *

خان اعظم در مقام استیصال آن گروه بود که غبار فتنه محمدحسین میزاقمبارگی ارتفاع یانت

و اجمال این تفصیل آنکه محمد حسین میرزا از حدود دولت آباد دکن خبر توجّه رباب اقبال بصوب دارالخلافه شنیده بحدود سورت آمده گرد شورش، انگشت - قلیچ خان متحصّن شده لوازم قلعه داری بتقدیم رسانید - میرزای شورانرا از آنجا دست باز داشته بپروچ آمد - و از ملازمان بے حقیقت قطب الدین خان گرفت - و از آنجا بکنبایت رسید - و از بیخبر^(۲)ی حصّان خان بے جنگ آن جا را نیز متصرف شد - و حسن خان باحمدآباد رفت - خان اعظم سید حامد و سید بهاء الدین و شیخ محمد مولیبری و جمعی را بکمک قطب الدین خان فرستاد - و رینولا اختیارالماک و ابن جماعه (که در تنگنای کوهستان بودند) استمال^(۳)ت یافته پیش آمدند - خان اعظم جائے مستحکم را پناه ساخته نشست - ابن گروه فتنه سرشت دست نتوانستند دراز گرد - اندیشیدند که نشستن تاکی - و از آن چه سود برداشته آید - کار آنست که بر سر احمدآباد بریزیم - که اگر خان اعظم از آن قلب جای بیرون شتابد بجنگ پیش آئیم - شاید که کار بے پیش رود - و اگر نیاید احمدآباد را متصرف شویم و باین عزیمت نامواب روانه شدند - آخرهای روز (چون حقیقت رفتن مخالفان بآنصوب بتحقیق پیوست) خان اعظم نیز دستي نموده احمدآباد رویه روان شد - چون روز تنگ شده بود مخالفان در مبارزت مبادرت نتوانستند گرد - و خان اعظم شب توقف نکرده هنگام تابشیر صبح بشهر درآمد - و در همین شب محمد حسین میرزا از کنبایت شکست یافته نزدیک گذشت و بعضی از پرنال بدست او درآمد - و چون تباه حال بود از فوج خان اعظم دورتر گذشته باخیزارالماک و پسران شیرخان غولادی پیوست - و شرح این عطیّه غیبی آنکه قطب الدین خان و سید حامد بخاری و نورنگ خان و جمعی از ملازمان خان اعظم بکنبایت رسیدند - آن مدبر (با آنکه مردم کم داشت) زیاده از مقدور دست و پا زده بحال تباه شکست یافت - سید بهاء الدین کارنامه شجاعت بظهور آورده جان نثار شد - و امرا شکست دادن او را فوز عظیم دانسته همت در تعاقب نبستند - اگر اندک سعی مبذول میشد آن مغلوب ادبار ابدی گرفتار میگشت *

الفصّه (چون بآن جمع بے سعادت ملحق شد) اهتمام عظیم در شناسن باحمدآباد نمود گجراتیان سخن دراز ساخته تاسه روز گفتگوی میکردند - و این از نتایج اقبال شاهنشاهی بود و خان اعظم درین فرصت باستحکام مداخل و متخارج کوشش نمود - و امرای کنبایت نیز رسیدند و بعد از چند روز این شوربختان مغرور در حدود احمدآباد آمدند - و هر روز بهادران نبرد دوست برآمده چپقلشهای نمایان میکردند - اگرچه لشکر آنقدر بود (که اگر صف آرای شده عرصه نبرد می پیموند) اولیای دولت کامیاب نصرت میگشتند (اما خان اعظم (چون اعتماد بر ملازمان خود

و قطب الدین خان نداشت) درین کار مبادرت نمیگردد - و در هنگام رخصت خدیو دوزبین نصیحت فرموده بودند که (اگر بقضای آسمانی تیر و آبان فتنه جوی فراهم آیند - و هنگامه شورش گرم شود) در جنگ نهایت حزم و احتیاط بکار برد - پاس این نصیحت اقبال افزای (که بتلقین دولت شنیده بود) نیز میداشت - روزی فاضل خان نزدیک دروازه خانپور برآمده مبارز میجست که جمعی از مخالفان ریختند - و بمحور تاختن این فوج را برداشتند - و فاضل خان را زخمی کاری رسید - چون بدرون شهر درآمد نقد حیات سپرد - و سلطان خواجه از اسب جدا شده در خندق افتاد - و از آنجا بسا^(۳) نشانده برسمان بالا کشیدند - لیکن (چون بسز نوشت آسمانی رای همگان برین قرار گرفت که با این مردم جنگ نتوان کرد) خان اعظم عرضداشتن مشتمل برسوانح حال مصحوب سلطان خواجه بعقبه والا فرستاده استمداد از ظاهر و باطن مقدس شاهنشاهی نمود (چون خواجه بدرگاه والا رسید - و حقیقت ارتفاع غبار فتنه بر ضمیر اقدس انجا یافت) از آنجا (که آن معدن مردی و لجه مهربانی را فرط نظر عاطفت بحال میزاکوکه بود) همت جهان گشای بران قرار گرفت که خود نهضت اقبال فرموده بطریق ایلغار متوجه آنحدود شوند - چون از تنگی وقت فرصت آن نبود (که مردم را مهلت سامان و سرانجام این یورش عالی داده آید) در گنجینه گشوده بطرز انعام و مساعدت زوهای وافر در دامن ملازمان عتبه دولت ریختند - و حرم سرای مقدس را با بسیاری از امرای عقیدت اندیش (چون شجاعت خان - و راجه بهگونت داس - و سید محمود باره - و رای رای سنگه) رخصت فرمودند - و بر زبان مقدس گذشت که اگرچه پاس نشاء ظاهر نموده در فرستادن مردم اهتمام میبرد اما چنان در باطن نو آگین پرتو می اندازند که هیچکس بیشتر از ما بر سر کار نخواهد رسید - و خانجهان و سعیدخان و اکثر امرای پنجاب را رخصت فرمودند که رفته بحراست آن ملک پردازند - و میرزا یوسف خان و مخصوص خان را از آن مردم همراه گرفتند و بر بقیع مطاع شرف نفاذ یافت که مظفر خان امرای مالوه را گرفته خود را زود بکجرات رساند و کنور مانسنگه از کچواره جایگیر داران آنحدود را جمع کرده بملازمت شتابد - و راجه بهارهمل و راجه نودرمل و شیخ ابراهیم و حکیم الملک و شیخ احمد و بهیاره از مخلصان را در خدمت شاهزادهای والا گوهر بحراست مستقر سریر خلافت و این حدود گذاشتند •

و چون خاطر اقدس از انتظام مهمات فراغ یافت روز آبان دهم شهر نور ماه ابی موافق

(۴) نسخه [ب ی] مبارزت (۳) نسخه [ب ل] بسید نشانده - و سله و سبد هردو بمعنی زنبیل آمده

(۴) نسخه [ل] در دامن عتبه پورستان دولت (۵) در [چند نسخه] پرتو اندازد (۶) نسخه [اب]

کچواره - و نسخه [ز] کچواره - و نسخه [ی] کچواره (۷) در [بعضی نسخه] بهارهمل •

یکشنبه بیست و چهارم ربیع الآخر بقاید نائید و بدرقه اقبال برجماز و جهان نورِ نرم رفتار * ع *
 * کمان گردن تیزتر ز تیر * سوارِ دولت شده زما^۱ نصر^۲ در دست باعتمام حبلِ متین نوکل
 در راه دور و دراز گجرات جولانِ جلالت فرمودند - و آمرای عقیدت گزین و خاصانِ بساطِ قرب و سایر
 خدمت گزارانِ اخلاص طراز (بعضی بر ناقهای باد سیر - و برخی بر هیوانانِ آتشین نعل) الزامِ همراهی
 نمودند - و چون پاس از شب گذشت برای آسودگی گرم روانِ شاه راه ارادت در قصبه نوده وقفه
 استراحت نمودند - و سحرگاه از اینجا برهنمون^۳ ستاره سعادت پیشتر نهضت فرمودند - و آغاز صبح
 در شنبه بمنزلِ هنس محل^۴ رسیده زمان^۵ توقف گزیدند - و از اینجا گرمتر شتافته بعد گذشتن پاس
 از شب قصبه معز آباد را مورد انوار ساختند - و درین روز بسیاری از ملتزمانِ رکاب سعادت را قوت
 بدنی یاروی نکرد که خود را توانند بملازمت رسانید - و اندک گرانی در عنصر مقدس نیز پدید آمد
 و باوجود آن بعد از نیم شب برگردون فلک سیر نشسته بسرعت تمام روان شدند *
 * ابیات *

میرفت ابراهیم تک ابر * زانسان که رود ز عاشقان صبر
 از گرم روی درون و بیرون * پیچیده صدا بزنگ گردون

و حکم اقدس شد که [اگر بجهت استیلاي خواب (که ترکیبِ عنصری را ناگزیر است) بر زبان رود
 که گردون آهسته برانید] ناشنیده انگاشته همانطور گرم رفتن باشید - خدمت گزاران امتثال
 فرمانِ مقدس شاهنشاهی نموده گردون میروانند - تا آنکه چاشت روز شنبه خطه فیض اساس
 اجمیر مورد مرکب گهپان خدیو گشت - آنحضرت بوضع معینی^۶ ورود سعادت فرموده خدای
 خویش را پرستش خاص نمودند - و بروج قدسی^۷ خواجه استمداد و استعانت نموده منتسب
 آن بقعه خیر را بتقدات پادشاهانه اختصاص بخشیدند - و از اینجا منازل آسمانی ارتفاع
 (که دران شهر بجهت نشیمن خاص اساس یافته بود) بنزول اجلال کرامت داده استراحت فرمودند
 و آخرهای روز سوارِ دولت شده شبذیز اقبال را تیز رانند - هنگام صبح چهارشنبه در حدود میرته^۸
 شاه قلی خان محرم و سید محمود خان باره و محمد قلی خان توقباتی (که از پیش فرستادهای
 لشکر منزل کرده بودند) رسیدند - و زمان^۹ توقف فرموده متوجه پیش شدند - پاس از
 گذشته بود که قصبه جیتان از قدوم شاهنشاهی پرتو سعادت یافت - و پاس از روز مانده بر
 که عزیمت رفتن پیش نمودند *

آخرهای روز خاطر عشرت دوست میلِ شکار فرمود - مقارن آن آهون^{۱۰} سیاه سیاهی^{۱۱}؛

(۲) نسخه [ی] نظم (۳) نسخه [ا ب] میرته (۴) در [چند نسخه] وقفه فرموده (۵) نسخه

[ل] عزیمت پیش نموده *

بر زبان مقدس گذشت که اگر این آهروا چینه^(۲) سبند نک شکار کند نشان آنست که محمدحسین میرزا بدست افتد - باین نیت حق اساس چینه را گذاشتند - و آن آهو شکار شد - و مید نشاط بدام افتاد - و نیم شب رایات اقبال بسوجت رسید - و تا ظهور انوار صبح پنجشنبه آسایش فرمودند - و چون عالم نورانی شد بخانه زین در آمدند - و در هنگام سواری بموقف عرض رسید که محل مقدس و لشکر پیش در قصبه پالی^(۳) فرود آمده است - حکم والا شد که ملزمان رکاب دولت اعتصام راه (که در پیش دارند) می شنافته باشند - و خود با معدود از مخصوصان عبده اقبال متوجه صوب پالی شدند - و چون قدری راه سپرده شد بطهر پیوست که آن خبر از اکاذیب اراجیف بوده - ازان ناحیت انصراف فرموده روی بمطلب آوردند - و آخر روز (که ملازمان رکاب فیروزی اعتصام در ظاهر قصبه بکولور فرود آمده از حرمان ملازم و دیگر رسیدن رایت اقبال نهایت توزع خاطر داشتند) خدیو جهان پرور بسایه عاطفت نور گستر شدند - و عالی بکدل هزار دل شد - و جهان جهان شادمانی پدید آمد - خاطر جهان آرای شاهنشاهی آن منخواست که از راه سروهی (که قدری^(۴) قریب مسافت دارد) موکب معلی بگجرات درآید - و خیر اندیشان بارگاه حضور را التماس آن بود که راه جالور پی سپر موکب اقبال شود - و غرض این دولخواهان آنکه دران راه از باب ترم و عصیان بسیارند - و در رکاب نصرت قرین مردم کم - مبادا بآبرزش آن گروه تاخیر در مقصد رود - گیتی خدیورا (چون پای بر مسند توکل راسخ بود - و دل باعانت غیب متوسل) این ملتمس بموقع قبول نویسد - و بشکونه قرارل حکم شد که راه سروهی را رهنمون گردد نیک اندیشان بساط حضور چون از قبول استدعای خود نا امید شدند بشکونه ساختند - و قرار دادند که چنان و نماید که راه سروهی میروم - و بصوب جالور شتابد - باین نیت آغاز شب سعادت متوجه پیش شدند - بدرقه را غلط افتاد - و در درخت زار پُرای و گل در آمدند - و میجاهدان عقیدت مند را قدری کلفت رسید - و بسیاری از رکاب دولت جدا شدند - و همانا که این بادافراهِ آن صورت خلاف بود - آخرهای شب نزدیک بقریه رسیدند - و معلوم شد که این مرفع از مضافات جالور است - و راه جالور قطع میشود - گیتی خدیو در غضب آمده زمانه در همانجا توقف نمودند و صبح جمعه متوجه پیش شدند - شیریه از دست چپ پدید آمد - سیف خان کوکه و میرزاده علی خان آماده شکار او شده - آنحضرت فرمودند که یاران قسم بخاکپای مقدس که متوجه این کار نشوید که مطلبی دیگر در پیش داریم - صرفه کار ما نیست که دیده و دانسته

۲) نسخه [ی] سبند بانگ - و نسخه [ل] سبند نایک (۳) نسخه [ی] ل] مالی (۴) نسخه [ز]

قدری غریب دارد - و در [بعضی نسخه] قدری اقرب است (۵) نسخه [ل] بموقف

مُرْتَكِبِ چَنین امرے شویم - مبادا بیکے گزندے رسد - و نیز پیشِ تجربہ کارانِ هندوستان مقرر است کہ شیر و مانند آن اگر از جانبِ چپ نمودار شود شگونِ میگیرند - و قصد آن نمیکند - باین داستانِ عاطفتِ آن شیردلان را از شکارِ شیر باز داشته مُتوجَّه پیش شدند - قدرے راه شتافته بودند بتحقیق پیوست کہ لشکرِ اقبال (کہ پیشتر رخصت یافته بود) از همین راه گذشته - شہبازخان را حکم فرمودند کہ ہمراہانِ رکابِ اقبال را آہستہ آہستہ می آوردہ باشد - و خود باچندے از خواص پیشتر روان شدند *

و چون رایاتِ اقبال بحوالی جالور رسید آوازِ نِقارہ ارتفاع داشت - معلوم شد کہ از لشکرِ پیش آوازِ بکوس می آید - دو پاس از روز گذشته بود کہ بجالور در آمدند - و امرای کبار بزمین بوس والا سربلندی یافتند - و تحکمِ عاطفتِ شرفِ نفاذ یافت کہ اعیانِ اردوی مقدس ہر کدام از ہمراہانِ رکابِ نصرت را بمنزلِ خود بردہ مہمانی کند - و خود زمانے بدرونِ حرم سرا توجَّہ فرمودند و بعد از زمانے بفرایندی برآمدہ کورنش دادند - و سوداگرانِ اسپ را (کہ در آردی بزرگ ہمراہ بودند) با طوائفِ احضار فرمودند - و بہای دلخواہ سوداگر گرفته بسیارے را بگرم رفتارانِ رکابِ معلی قسمت کردند - و حکمِ اقدس شد کہ شہبازخان و کمال خال جالوری ہمراہیِ اردوی معلی باشند - و باقیِ امرای سعادت منش در رکابِ مقدسِ بودہ ہمعنائِ اقبال شتابند و چون نیمہ از شب گذشت بر بارۂ باد کردارِ سوارِ دولت شدہ ثانیم روزِ شنبہ در گرم زوی گوی سبقت از شہسوارِ نظر می روند - بعد از آن در موضعِ پٹن والِ تَوَفِّف^(۴) گزیدند - و بفرخندگی و خجستگی (ماہِ جمادی الاولی دران سرزمینِ دلگشای دیدہ و لختے انبساط فرمودہ) پیشتر روان شدند و چنان گرم رفتار بودند کہ تا آخرِ روزِ یکشنبہ استراحت در عدمِ استراحت دیدند - شامِ دوشنبہ رایاتِ جہان گشای (کہ فروغِ صبحِ دولت در مہچہ داشت) بقصبہٴ دیسہ^(۵) (کہ بیست کروہی پٹن گجرات است) ظلمت زدا گشت - و شاہِ علی لنگاہ (کہ از جانبِ خانِ گلان حکومتِ آنجا داشت) لختے از نافہمیدگی لشکرِ بیگانہ خیال کردہ در قلعہ را کشید - و چون از حقیقتِ حال آگاہی یافت بزمین بوس والا سعادت پذیر شد - رایِ ہمہ ملتزمانِ رکابِ نصرت اعتصام بران بود کہ خدیو گیتی ستان بہنِ شتافتہ یک روز دران شہر تَوَفِّف فرمایند - تا بہادرانِ عقب ماندہ نیز خود را توانند برکابِ دولت رسانید - و آن جہان مردانگی و فرزانی دران پایہ کہ رفتن بہن چہ صورت دارد - بلکہ بخانِ گلان و جمیع دیگر (کہ دران بلدہ اند) خبر کردن چہ ضرور - مبادا بمقتضای

(۲) نسخہ [ل] بودند احضار فرمودند (۳) در [بعض نسخہ] شہسوارانِ نظر (۴) نسخہ [ی] بنس وال

(۵) نسخہ [ز] اولیہ - و نسخہ [ی] دلپہ (۶) در [چند نسخہ] برکابِ دولت توانند رسانید •

کهنه‌عملگی در تیزدستی و سبکی و مرکب معلی سنگ راه شود - و صیت رسیدن کربکه عالی
 بغنیم رسد - و خود را بیک سرکشد - و بسا سخنان همت بخش بر زبان اقدس گذشت - و بسی
 و الحاح مقربان بارگاه عزت قرار یافت که حضرت راه پتن را یکسو گذاشته متوجه گجرات شوند
 و بیک از چابک روان گاردان رفته لشکر پتن را ملحق گردانند - خواجه غیاث الدین علی آصف خان
 باین خدمت رخصت یافت - و گیتی خدیو بهمنانی جنود اقبال نیم شب از آنجا متوجه پیش
 شدند - و چاشت دوشنبه ساحت قصبه مالیانه (که پنج کوهی پتن است) معسکر فیروزمندی گشت
 و معاری آن خان کلان بالشکر خرد و وزیر خان و شاه نضرالدین و طیب خان و کهنکار و دیگر امرا
 (که پیشتر از سمرق قصبه شورش از روی دوربینی تعیین شده بودند - و چون راه مخوف بود
 بواسطه احتیاط در پتن توقف داشتند) بدولت زمین بوس سر بلند گشتند *

و درین منزل افواج قاهره باکین شایسته ترتیب یافت - در قول (که محل قرار خاصه است)
 میرزا خان و شجاعت خان و سید محمود خان باره و صادق خان و طایفه از بهادران قرار گرفتند
 و برانگار بزر بازوی اخلاص خان کلان و دیگر دلاوران کار طلب انتظام گرفت - و در جرانغار
 وزیرخان و طایفه از دلیران نامور نامزد شدند - و محمدقلی خان توقیای و ترخان دیوانه و جمعی را
 در جای هراول اشارت عالی شد - و خاطر دوربین شاهنشاهی بران قرار گرفت که خود با جوق
 از مخلصان عقیدت منش طرح باشند - قریب صد سوار (که هر یک ازان بر هزاران تواند زد) ملازم
 رکاب نصرت قرینی شدند *

رستم هریک شهاب جیبه گسل * تیغ هریک درفش خاره گذار

همه رستم کمان و آرش تیر * همه آهوسوار و شیرشکار

همه در کار خدمتش کامل * همه در شغل طاعتش بیدار

آخرهای روز دوشنبه از قصبه مالیانه نهضت فرمودند - و شگونه را (که از قراران خاصه بود)
 حکم شد که مسارعت نموده باحد آباد رود - و نزدیک مقدم نصرت قرینی را بمقتضای امیدوار رسانده
 آماده نبرد گردانند - که چون این جنود غیبی نزدیک شود لشکر احمدآباد، نیز برآمده ملحق گردید
 و تمام شب و برخه از روز سه شنبه مجاهدان دولت در رکاب اقبال قرین گرم رفتار بودند *

چون پایه از روز گذشت بموضع جوتیانه (که از مضافات قصبه گهی ست) رسیدند - آنجا
 بوضوح پیوست که جمعی از مخالفان سیه بخت بسرکردگی راولیا ملازم شیرخان فولادی قلعه گیری را

(۲) نسخه [ز] بالیسانه (۳) نسخه [ی] قطب خان (۴) نسخه [ل] شورش انزا (۵) در

[اکثر نسخه] تازی سای گشنده (۶) در [بعض نسخه] کری - و نسخه [ز] گهی *

استحکام داده آمده پیکارند - و همانا این مُدبران را خیال آنست که از پُتن خان کلاں جمع را بر سرِ گُری فرستاده است - بنابراین فوج بیرون آمده صف آرایی میکند - همان زمان بجمع از دلاوران لشکرِ منصور حکم مقدس نفاذ یافت که پیشتر شتافته آن گروه شقاوت سرشت را از خواب غفلت بیدار گردانند - در لحظه تیزدستانِ عرصه اقبال جمع کثیر را از هم گذرانند * و طبقه گریخته درون قلعه درآمدند - و بهادرانِ سعادت پیوند در مقام گرفتن قلعه بودند که رایات اقبال بآن نزدیک رسیده در بازار آن شهر زمانه وقفه آگاهی فرمود - و خبرت گزینانِ رُکاب دولت را طلب داشته برسیدند که اکنون (که این گروه قلعه‌ی شده اند) صلاح دید کار چیست - طایفه مغلوب تهر (که از حساب دالایی چندان وقوف نداشتند) بعرض رسانیدند که بتائید ایزدی گشایش این قلعه فرموده قدم پیشتر باید نهاد - آن گوهر یکنای دانائی و کارشناسی فرمودند که گرفتن این حصار مختصر چه خواهد بود همگی همت والا در تقدیم این تعب آنست که شور افزایانِ گجرات بدست درآیند - اگر توجه برگرفتن این قلعه مصروف شود از اینجا که عائم قلعه گیر است شاید کار بچند روز کشد - درین صورت ظن غالب آنکه غنیم صیت مرکب مقدس شاهنشاهی شنیده خود را بگوشه سلامت رساند و ظاهر آنست که قلعه از آمدن افواج گیتی ستان (که پیغم میروند) بے مشتقه گشود گردد در همین اثنا بندوقه بیک از سپاهیان (که نزدیک آن خدیو معلی ایستاده بود) رسید - و آن ر همت یاروی نکرده بیداینها بظهور آورد - و چون ملاحظه وقت گلوله بندوق از جامه گذشتا سرد شده بود - بمیانِ مجاورت ذات مقدس بخیر انجامید *

روز قضا نیزه جوشن ده * ز پیراهن بے اجل نگذر

آخر همه را رای بران قرار گرفت که بر زبان اقدس گذشت - از اینجا قطع نظر فرموده پیشتر سبک خرا گشتند - و در گروه گذشته برای آسودگی وقفه استراحت فرمودند - و شب دیگر میرزا یوسف خاں و قاسم خان و جمعی از امرا (که از عقب می آمدند) بمشعلها در رسیدند - متحصنان قلعه این را فوج خاصه شاهنشاهی دانسته بے جنگ برآمده راه ادبار گرفتند - و فرموده گیتی خدیو بظهور پیوست - عنفوان سحر روز چهارشنبه بآئینه که انتظام یافته بود جهانگیر جهان نورد با فراز امید و خاطره شکفته و تیت حق اساس و کردار شایسته متوجه پیش شدند *

و چون سه گروهی احمد آباد نزول مرکب اقبال شد آصف خان را بسرعت روانه آن مصر جام ساختند - که بتائید الهی ظلال معدلت بر مفارق ساکنان این مرز و بوم افکندیم - باید که اُم

(۲) نسخه [ی] قلعه گیر (۳) در [اکثر نسخه] رفت بندوق از جامه (۴) نسخه [ی] گذشت

(۵) نسخه [از] نیم *

با دل سپاس گذار و همت خدمت گاهن بموکب همایون پیوندند - بهادرانِ اخلاص مند (که درین گرم روی چون اقبال همغان و چون نصرت همکاب بوده در اکثر اوقات دولت حضور داشتند) بدین تفصیل اند - میرزاخان خاف بیرام خان - سیف خان کوکه - زمین خان کوکه - حسین خواجه عبدالله خان - جنگانه - رایسال - جیمل - جگمال پتوار - خواجه غیاث الدین علی آصف خان راجه بیربر - راجه دیب چند - میرغیاث الدین علی نقیب خان - محمد زمان - بهادرخان مانسنگه دریاری - سید خواجه - شیخ عبدالرحیم - رامداس کچواکه - رام چند - بهادرخان قوردار - سانول داس - جادون کایتبه دریاری - سرخ بدخشی - دوار بهلا - هرناس - نارا چند خراس - لعل کلانوت *

و چون رایات اقبال نزدیک بغنیم شد خود بدولت متوجه جیبه پوشیدن و جیبه بخشیدن شدند - و از سوانح عبرت افزا آنکه جیمل پسر روپسی بگتر گران پوشیده در نظر اقدس درآمد - آن منبع عاطفت را دل برو بخشوده از جیبه خانه خاصه زرّه بار مکرمت فرمودند - و بگتر او را بکون نیبرگ مالدیو (که برهنه بود) مرحمت نمودند - جیمل (چون پیش روپسی میبرد) از حقیقت بگتر (که برو اعتماد داشت) می پرسد - چون از حال آن آگاهی می یابد بواسطه کوتاهی در یافت (از عدالت که با خاندان مالدیو داشت - و از خوبی که بگتر را بود - و از همتی که نداشت) کس فرستاده بگتر را طلب میکند - قاصد از پنداشی سرشته تمیز را گم کرده پیغام گذار میشود - شهریار آفاق از فراخ حوصله قبح آنرا در نظر نیارده فرمودند که ما عوض آن زره خاصه عنایت کرده ایم - این سخن لطفی ندارد - روپسی از نادانی خود جیبه خود را فرود آورده برهنه میشود - این کوره وقار و تمکین (که بایستی آن مدهوش معامله ناهمی را ادب فرموده) از قدر شناسی سلاخ (که در برداشتند) فرود آوردند - که هرگاه ملازمان ما درین نبرد مرد آزمائی خود را ببرهنگی قرار دهند (از مردی نباشد که ما مسلح باشیم - راجه بهکونت داس (چون از بیراهه رفتن روپسی خبردار میشود) نصائح ارجمند گفته سرکه در کاسه سربدمست او می اندازد - و او را سرزنش عظیم کرده در مقام ندامت و معذرت می آرد - و سر خجالت در پیش افکنده بدرگاه والا می شتابد - و حقیقت بنگ خوردن روپسی را معروض داشته التماس مرحمت مینماید - خدیو

(۲) نسخه [۱] حسین خان - و نسخه [ب] حمین خان کوکه - و نسخه [ی] خواجه حسین (۳)

در نسخه [ی] این نام نیست (۴) نسخه [ب] بهار خان - و نسخه [ی] بهار خان (۵) مانسنگه

دریاری - وفا - سید خواجه (۶) نسخه [ز] سانول داس (۷) در [بعضی نسخه] پتر داس (۸) نسخه

• [۱] که در بگتر او بود •

عاطفت منش ملتس^(۲) اورا ارتفاع قبول داده گذرانیدند - و از اینجا بآئین شایسته روانه پیش شدند در اتنای راه اسپ نور یضا^(۳) در عین سواری نشست - راجه بهگونت داس آمده فتح گجرات را تهنیت گفته بعرض رسانید که سه نشان فیروز مندی بظهور آمد - که نزد تجربه کاران هندوستان هر کدام دلیل مستقل نصرت مندی ست - اول آنکه در امثال این اوقات اسپ سواری صاحب اقبال نشیند - دوم وزین باد مراد است از عقب لشکر منصور که رو بروی غنیم دارد - سیوم همراه شدن زاغ و غلیوار بسیار که همراه ما میرود - عرضه او پسندیده آمد - و باغی نشاط خواطر بسیار از حاعران محفل مقدس شد *

رسیدن مرکب مقدس شاهنشاهی بحوالی احمدآباد - و لوای نصرت

افراختن - و فیروزمند شدن بر محمد حسین میرزا

(اگرچه برآمد کارها و گشاد مشکله از مکام مشیت ایزدی لعمه ظهور میدهد) اما دیده وران آگاه دل (که از سعادت پذیری ازلی و تکاپوی همت خویش نفعی بنهان خانه تقدیر زده اند) شناسای رموز تکوین شده اند (نیکو می دانند که حصول مقاصد دینی و دنیوی و پرده گشائی مخدرات مطالب صوری و معنوی در گرو همت درست و اندیشه راست و کردار شایسته است خصوصاً آنچه وجه همت فرمانروایان عالی نژاد میگردد روزگار بسا دیوار عوائق بر روی آن می برآرد اما) هرگاه اقبالمدان سعادت پیوند بسیاری مشغله را از افزونی اسباب هوشمندی دانسته قدران منصب والای سلطنت گردند - و مدارج احوال طبقات مردم را دریافته هریک را بگارش داشته جهان آرا شوند - و آراستین نشاء صورت را ترتیب عالم معنی انگازند - و کار دنیا را چون ظاهر پرستان مغبایر و مبایین عالم معنی ندانسته انتظام ظاهر را از گزیده ترین پرستشهای دادار جهان آفرین شناسند (هرآینه در هرچه همت ببنند کارسازان جهان ابداع آنرا بخوبترین روشها سرانجام بخشند و کارهای شگرف (که قوت بشری بآن وفانکند - و در حوصله روزگار ننگند) در زودترین زمانها میسر گردد بلکه (آنچه نخواهند - و بخاطر روشن آنها راه نیابد) مبدعان جهان ایجاد آنرا در بهترین طرزهای ظهور خلعت هستی پوشانند - و امروز این صفات والا (که سرمایه دولت عظمی ست) بے شایسته تکلف سخن گستران نکتہ طراز در ذات مقدس شاهنشاهی افزونتر از آنست که اندازه آن بعقل زمانیان درآید و از اینجا ست که افزایش دولت خداداد این خدیو والا^(۳) و چهو گشائی مقاصد این بزرگ کرده ایزدی از حیطه مختصر ادراکات امکانی بیرون است - اگرچه دانم (که نگوئید گوهر کرمه بین این مقدمات

محدث را از جنس ستودن مَداحانِ رَسپی داند (لیکن مرا) چون درین اقبالنامه خطابِ الانطرت صافی ضمیرِ درباب است) از رهگذرِ بداندیشی آن رمدین چشم غبارِ پیرامونِ مفوتکدهِ خاطرِ منی نشیند - درِ رِبِی تحقیقِ درستِ تقلیدِ دشمن [اگر در روزنامه‌ی احوالِ مقدس شاهنشاهی (که بر صفحاتِ ایامِ رقمزده کَلک اهتمام است) نگاهِ درست کند - و غریب ژرف نماید] داند که آنچه این نظارگیِ انجمنِ هستی می نویسد از دریا قطره‌ست - و از بیابان ذره - خصوصاً این یورشِ عبرت بخشِ دولت افزا که طرازِ کارنامه‌های بزرگانِ دولت تواند شد *

• القصة بطولها خدیو جهان بعزمِ درست و نیّته حق اندیش و توکلِ عظیم و همتِ عالی و فطرتِ بلند (با آنکه اگر اندک توجه فرمایند سه صد چهارصد سوارِ سوره بادنی اشارتِ در کمتر فرمتِ فراهم آید) چنین راهِ دور و دراز (که قافله‌ها بدو ماه و سه ماه قطع کنند) چندین مفاز و محالِ اربابِ عصیان را با معدودِ از ملتزمانِ رکابِ سعادت طی فرموده در عرضِ نه روز با هنگامِ اوباشِ خلاف اندوز (که از بیست هزار کس افزون بود) پیوسته روزِ بهرامِ بیستمِ شهریور ماهِ الهی موافقِ چهارشنبه پنجمِ جمادی الاولی عرصه‌ی پیکار را آراشته فیروزمند گشتند - و شرحِ این داستانِ بدیع بطرزِ اختصار آنست که آیاتِ نصرت شجاع نزدیک بغنیم رسید - و اثرِ از لشکرِ گجرات ظاهر نشد بعضی از بار یافته‌های درگاهِ عزیمتِ شبخون را معروض داشتند - خدیو عالم را این رای (که صورتِ خدعه داشت) پسند نیامد *

* بیت *

شبخون بود پیشهٔ بیدلان * ازین ننگ دارند خیلِ یلان

دل در تائیدِ ایزدی بسته متوجهِ نبرد شدند - حکمِ نواختنِ نّقاره و انداختنِ سورن شد * بیت *

ز نای نبردی برآمد خروش * غلِ کوس در کشور افکند جوش

مخالفانِ تیره رای مغرورِ کثرتِ خود گشته محاصره را تنگ ساخته بودند - و آمدنِ شیرخان فولادی را منتظر *

چون موكبِ معلی نزدیکِ دریای سابرمئی رسید حکمِ مقدس نفاذ یافت که توجهاً بآئینه که ترتیب یافته از آب بگذرند - امرا انتظارِ لشکرِ گجرات برده در پیش شتافتن ملاحظه داشتند درین اثنا قریب سه صد سوارِ گجراتی (که از مقامِ سرکچِ برگشته بودند) نمایان شدند - آنحضرت به بندرتجیانِ خاصه مثلِ سالباهن و قادر قلی و رنجیت و چند دیگر از موشگانانِ کم خطا اشارتِ عالی فرمودند که بجانبِ این تبه کارانِ مدبرِ بندوق اندازند - آن طایفه گریخته بمورچلهای

(۲) نسخه [ل] حیرت بخش (۳) نسخه [۱] پیروین - و نسخه [ب ی] نبردش (۴) نسخه [۱] غر کوس : و در [بعضی نسخه] بم کوس (۵) نسخه [ل] ساندیرمتی (۶) در [اکثر نسخه] هرکنج *

خود شتافتند - و آواز گونا و صدای نِقاره دران سرزمین پلچیده بود - جوتی از مخالفان نیرو بخت را گمان آنکه شیرخان فولادی ست که می آید - و برخه را یقین اینکه خان کلان از پتن بقصد کمک خان اعظم میرسد - محمد حسین میرزا ازین غلغلۀ هوش ریبای سراسیمه وار خود بوسم قزولوی برآمد - سبحان قلی ترک و چنده از بهادران اخلاص گزین پیشترک از موکب مقدس بکنار دریا رسیده تفحص حال مخالف میکردند - میرزا آواز بلند ساخته استفسار حال این فوج نمود سبحان قلی ترک (باندیشه آنکه رعب در غنیم پدید آید - و سنگ تفرقه در جمعیت این گروه افتد) جواب داد که ای ببخبر اینک حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بال لشکره گران میروند چه استاد - و چه میروسی - زود رفته این جمیع مدبر را بیگ سو راهبری نمای - [اگرچه دلش از شکوه پادشاهی (که پرتو است از فرایندی) از جای رفته بود] اما از انجا (که گلیم بخت او را سیاه بافته بودند) بر زبان آورد که ای برادر می ترسانی - و از خود میگوئی - اگر نموده واقع است از فیضان پادشاهی نشانه بده - و از فرزنی لشکر آلهی بخش - این چه سخن است که گذارش میزنائی و حال آنکه چهارده روز است که مسرعان ما پادشاه را در فتحپور گذاشته آمده اند - او چنین پاسخ سرا گشت که شهریار جهانگیر در عرض نهر رز این راه دراز طی فرموده با فدویان جان نثار رسیده اند - آن نیرو بخت این ماجرا شنیده و صورت صدق خبر در خیال منطبع یافته بجانب اردوی خود تاخت - و بتسویه صفوف متوجه گشت - و چون معلوم رای جهان افروز شد (که غنیم از آمدن موکب مقدس در خواب ببخبری ست) از غایت مردانگی و نفوت در کار زم چندان توقف فرمودند که قزولان چابک دست خبر آوردند که غنیم در مقام جیبۀ پوشی وصف آرائی ست حکم عالی شد که فوجها از آب بگذرد - و هر چند جد گزینان کوشش منش در آوردن خان کلان اهتمام نمودند سودمند نیامد - و آن مردان از اندیشه های دور رسمی عرض داشتند که غنیم بسیار است تا رسیدن لشکر گجرات این طرف آب بودن سزاوار آئین دور بینی ست - بر زبان حقیقت گذار شاهنشاهی گذشت که همگی همت حق اساس در جمیع مواقع خصوصاً درین یورش اقبال بر تائید ایزدی ست - اگر نظر بر اعتمام سلسله ظاهر بوده چنین جریده نبایسته قدم درین راه دراز نهاد اکنون (که غنیم استعداد نموده متوجه جنگ است) ایستادن و انتظار کشیدن چه لایق - چون ظاهر بینی و اسباب شناسی بر مزاج این بهادران استیلا داشت در گذشتن از آب توقف گزیده شهریار گیتی ستان را بحرف نگاه میداشتند - آن شهسوار میدان^(۴) مرد آزمائی چون از نایم

(۲) در [اکثر نسخه] ای بهادر (۳) نسخه [ل] چلنه پوشی (۴) نسخه [ل] رزم آزمائی

و در [چند نسخه] مردانگی و مرد آزمائی •

احوال این ^(۲)مخوفان مسبب شناسان حق‌یقت حال دریافت در بای جلال جوش زن - بالهام
 اقبال دل از همراهی این ظاهر بینان پرداخته بهمعنائی نائید ایزدی سمنده جهان نور را
 با مخصوصان سعادت پیوند (که در طرح بهرکایع آن آزرنگ آرای اقبال مقرر شده بودند)
 دران دریای زخار زدند * بیت *

دگر ره بکیس رای آویز کرد * سبک خیز شب‌دیز را تیز کرد

نَفِ نعلِ اسپان زمین بر فروخت * بدریا شد و چشم ماهی بسوخت

قضا با سر نیزه انباز شد * نهنگ به بلا را دهن باز شد

اسب انداختن همان بود - و پایاب شدن دریا همان - هم سرمایه شگفتی ارباب صورت گشت
 و هم مقدمه شادمانی نصرت شد - درین هنگام ^(۳)دبلمه قدسی را (که مورد آزرده بر ارجه دیب چند
 سپرده بودند - که بدست داشته همراه باشد) طلب فرمودند - او بنظر اقدس آورد - پیش‌بینی
 دبلمه را در تیز آمدنها در راه انداخته بود - بر زبان مقدس گذشت که شگون ما خوب شد
 و ^(۴)پیشگاه ما گشادگی پذیرفت - و نرید فیروزمندی رسانید - و مقارن این یکی از بهادران تیز دست
 سر یکی از مخالفان را بنظر اقدس درآورد - و آن نیز مرید آن فال فتح پیرای شد - و شاهنشاه جهان
 با این گروه عقیدت مند پیشتر نهضت فرمود - امرای عظام از دید این حال سر رشته حساب دانی را
 گسیخته ناگزیر در گذشتن دریا شروع کردند *

میرزا از بخت برگشتگی بجغی ولی نعمت و پادشاه وقت برآمد - ولی خان بسر
 چهارخان حبشی را (که معدلت شاهنشاهی در یورش لول گجرات او را بیاسا رسانیده بود)
 سردار فوج دست راست خویش گردانید - و جمعه نروران از حبشی و گجراتی را همراه آن سپه بخت
 ساخت - و محمدخان پسر شیرخان فولادی را با طایفه اندوه از افغانان بدست چپ مقرر کرد
 و شاه میرزا و بسیاری از بدخشی و مارواذالتهری را (که مغز و استخوان آن ناعاقبت بینان
 از حرام نمکی پرورش یافته بود) با خود همراه گرفته بعمره گاه محاربت روی آورد - و بسعی ناگوار
 خویش در استیصال خود کمر همت بست - و بیگار با خدیو صورت و معنی پیش گرت - خدیو اقبال
 بیک گروهی دریا بر بلندی برآمده نظاره علامات فتح و نصرت میفرمودند که آصف خان آمده
 سعادت زمین بوس دریافت - و بموقف مرض مقدس رسانید که میرزا کوکه از قریب وصل ربابات اقبال
 خبره نداشت - و هرگاه که مرده مقدم شاهنشاهی می رسید آنرا از لطائف الحیل میر ابوتراب

(۲) نسخه [ی] نبرد جوان مسبب شناس - و در [بعض نسخه] مشیت شناس (۳) دبلمه بضم

دال و بای اجد و سکون لام و فتح غین معجمه خود که بر سر نهنگ (۴) نسخه [ل] بنگاه ما *

و سایر دولخواهان آن مرز و بوم میدانست - بعد از قسم بسیار خاطر نشان او شد - لشکر گجرات را آراسته مستعد برآمدن است - و هنوز سرافندشت خود را تمام بعرض نرسانیده بود - و عساکر نصرت‌ترین پادشاهی نرسیده که فوجهای غنیم از میان درختان پیدا شدند - آنحضرت بدستیارایی توسل ایندی عزیمت نکرد را نطاق همت بسته پیشتر روان شدند *

* مثنوی *

شهنشاه سرگرم کین برسند * چو آتش که از باد گردد بلند

زره در بر خسرو کامکار * ز دریا برانگیخته چشمه سار

یلان گرم کین غرق جوش همه * نهان همچو آتش در آهن همه

بهوسوی رخشنده زرین علم * شب فتنه را شمع راه عدم

هزیران بجوالی عنان در عنان * بدل دوزی هم سنان در سنان

دلیران پلارک زنان صف شگاف * زمین را بجنبش درآورد ناف

محمد قلی خان ثوبابی و ترخان دیوانه و چنده از بهادران نیز دست (که تیر اندازان قول و بمنزله هراول بودند) بیشترک شتافته بعد از اندک مبعززت عنان تاب گشتند - آن کوه تمکین و وقار راجه بهکونت داس را مخاطب ساخته بجمیع ملترزمان راکب نصرت اعتصام فرمودند که اگرچه غنیم بظاهر بسیار است - اما عنایت ایند کارساز دربار این نیازمند درگاه الهی زیاده از آنست که در احاطه انهام بشوی درآید - طریق همراهان آنست که خود را (معتصم بحبل متین عاطفت ربانی ساخته - و شوائب تدبذ و تزلزل در خواطر راه نهاده - یکدل و یکروی و یک راه شده پراگندگی ظاهر از خود برکون داشته) باین فوج خور گرفته (که بیوقوفهای سرخ دارد) همراه نصرت بیکبار رسانند - که چنان معلوم شده که محمد حسین میزرا نشان فوج خود را بیوقوفهای سرخ ساخته است - و باید که هیچکدام ازین دلاوران نیز دست عزم حضور را جوش مردانگی از مسلک هنجار و کاردانی برنیازد - و چون کار این زیاده سر متهور ساخته گردد خاکساران بخت برگشته دیگر را باسانی خواهیم برداشت - و بسا سخنان خرد پسند دل بخش شجاعت افزا فرموده با هر یکی از مخلصان سعادت مند لشکر از جنود تائید ایندی مجدداً همراه گردانیدند *

* مثنوی *

یک کارگه ساخت از هوش مغز * ز دیبای دانش بگفتار نغز

ز جان پود کرد و ز فرهنگ تار * ز اندیشه رنگ و ز معنی نگار

محمد حسین میزرا با طایفه از خون گرفتههای ادبارمند از کمال نصرت که داشت از فوجهای خود

جدا شده نیز ترمی آمد - شاه قلی خاں مجرم و حسین خان بموقف عرص ساهنشاهی رسانیدند که وقتِ ناختن است - تا این مغرور بے ادب سزای خود یابد - آن کاردان دقائقی زرم و بزم را بر زبان گذشت که خرد پا برجای دوربین معامله دان همواره واعظ و نگاهبان و کارفرمای آدمی زاد است - و امروز عیار آن گوهر بے بها گرفته میشود - هنوز پله دور است - و ما بظاهر بسیار کیم مبادا از راه دور ناختن و آویزش کردن در جمعیت مبارزان پراگندگی پدید آید - هم کار شایسته صورت نه بندد - و هم جوهر مردانگی این گروه عقیدت مند بظهور نیاید - و هم مساک احتیاط از دست رود - و از آنجا (که تمثیلات حسی معارف تعلیم ظاهر بینان است) بر زبان اقدس گذشت که اگر دست فراهم آورده مشت بسته کار فرماید هر آینه بهتر باشد از آنکه با پنجه دست گشاده کار گر آید - این مقدمات عقل افزا فرموده از روی دانستگی و آهستگی و پُردلی و مردانگی خرامان خرامان می شنافتند - و نظارگیان بساط عزت هم مدارج خرد می آموختند - و هم مراتب دلیری پذیرفته از یکدل هزار دل می شدند - هم اخلاص را پایه فرا تر میشد - و هم معامله دانی رواج و رونق می یافت - هم خداشناسی بتقدیم میرسید - و هم خاکی ذاتی بظهور می آمد - تا آنکه فوجهای پادشاهی نیز نزدیک پیوست - اما آن نسق و نظام نمانده بود - جمیع از بیدلان برانغار باندک گرمی محاربه عذاب گردانیدند - و درین هنگام (که مخالف نزدیک شد - و آن پهلوان شیرشکار عزم ناختن داشت) هابا چارن را نیز بر زبان گذشت که وقت ناختن است - گفتن همان بود و ناختن همان - آن گیتی خدیو با آن کدائیاری کار طلب ثینها آخته ناختنند - و غلغلہ الله اکبر و زمزمه سوزن یا معین زمان و زمین را فرو گرفت *

سر تیغ چون خرنوشان میغ شد * دل میغ بر تابش تیغ شد

بپرید هوش زمانه ز جوش * بدرید گوش سپهر از خروش

مهابت فرایزدی (که عرصه نبرد را فرو گرفته بود) نگذاشت که چپقلش عظیم شود - یک دوشمشیر بر یکدیگر زد و بدل نشده که مردم دست راست شاهنشاهی گمراهان پیش دست خود را برداشته بردند - و محمد حسین میزرا (مردم جانب چپ خدیو جهان را برداشته - و بگمان آنکه میدان بدست اوست قدری راه رفته) ایستاد - و از فوجهای خود گردے ندید - چه مقارن این حال دلیران نبرد دوست برانغار و جرانغار و طایفه از بهادران قول رسیده داد دلایری دادند *

و از تأییدات ایرانی (که همواره قرین این دولت ابد پیوند است - و درین هنگام جلوه خاص

(۴) در [بعضی نسخه] هابا - و در [بعضی] چارن (۳) نسخه [ل] شور یا معین (۴) نسخه [ز]

نالش . و نسخه [ل] آتش .

کرد) آن برد که کبک^(۲) بانها (که از ادوات آتش بازی ست) بصوب لشکر اقبال می آمد و بنگاه بانان حارسان قضا و قدر مجاهدان دولت را آسیبه نمی رسید - یکی از آنها در زقوم زار پیچیده چنان شور انداخت که فیل از نیلای نامور را (که فوج آرای غنیم بود) سراسیمه گردانید و از برهه خوردگی او تفرقه عظیم در جمعیت آن بدنهادان شورش طلب پدید آمد - و این نیز ضمیمه تائید مبارزان اقبال گشت - و قدری راه رفته خسرو آفاق عنان شب دیز کشیده داشت تا سرشته حساب دانی استحکام پذیرد - غریب معامله روی داد - فوج قول هنوز نرسیده - و فوجهای دیگر با مبارزان طرح لشکر غنیم را برداشته بردند - شهریار معرکه شکار تنها دران میدان نبرد ایستاده مبارز طلب میکرد - و غیر از تاراجند و عالم خان از گروه خواص که دیگر در ملازمت اقدس نی همانا که این جهان آرا حمایت خویش را خاطر نشان همکنان فرموده سر رشته عقل مخلصان دوراندیش می کشیدند - و الا بایسته که چندین از بهادران اخلاص مند پاس حضور اقدس داشته همراهی آنحضرت را از اجل عبادات الهی و اهم مهیات پادشاهی می شمردند - و درین هنگام تنهایی (حاشا تنهایی چون گرم - که جنود تائید و عساکر اقبال از یمین و یسار جویان میدادند) و نمودند که محمد حسین میرزا با طایفه از ناحق شناسان دران دشت سراسیمه وار در زد و خورد است مانسنگه درباری بحضرت اقدس با غنیم در منظر شاهنشاهی کارزار نموده غالب آمد - و راگه داس کچه براه (که سلاح با خود نداشت) در نظر گیتی خدیو جان نثاری کرده بخلوتند بقا شداقت و محمد و غا (که از چیلای اخلاص مند کم سختی بسیار گردار خدمت نفروش بود) نیز در برابر خدیو جهان داد مردانگی داده زخمی از اسب افتاد - و کرون نبیر و مالدیو نیز در دیدبانان آن در برین جلالت نمود *

چنان جنگ بر جنگیان نیز شد * که دست و گریبان هم آویز شد همه خون و خوی باهم آمیختند * ز دندان بزخم آتش انگیختند اگرچه درین روز جمیع ملتزمان رکاب نصرت اعتصام کارنامها بطهور آوردند اما این چند کس با آنکه از سر بر آرای دولت آگاهی نداشتند در امرای پادشاهی جرعه مردانگی و عقیدتمندی را ظاهر گردانیدند *

در انانی شورش زد و خورد یکی از سیه روزان شره بخت متوجه آن خداوند جهان شده شمشیر بر سر اسب انداخت - اسب در چراغ پائی بود که آن شهسوار عزم اقبال بدست چپ

(۲) نسخه [ل] کتب بانها (۳) در [چند نسخه] خان بلاول (۴) نسخه [ب] بر پین اسب .

و نسخه [ی] بر اسب *

گردنِ اسب را گرفته باز داشتند - از آروزی چستی و چابکدستی برچه را (که بدست راست آنحضرت بود) چنان حواله آن مُدبر فرمودند که بضربِ دستِ قدرت از سلاح او گذشته فرو نشست و به نیرویِ تائیدِ ایزدی در مقام کشیدن بودند که دیگر بار کار فرمایند سنبلی آن شکست و او سراسیمه روی بگوز نهاده بود که سیه بختِ دیگر آمده شمشیر بران مقدس شاهنشاهی انداخت - نگاهبانِ حقیقی از آسیبِ آن حراست فرمود - و از درِ بابِ (۲) فرِ الهی راه ادبار پیش گرفت این بے سعادت اندک راه رفته بود که بخت برگشته خیره چشمِ دیگر آمده نیره بجانبِ آن پیشوایِ مروت و معنی حواله کرد - چپله گوجر بزخمِ برچه او را مقهور ساخت - خدیو جهان از فزونیِ شجاعت و فراخیِ حوصله میدانِ آرای بود - و در میانِ چندینِ ازدحامِ بدگوهران منهور کارنامه (که طرازِ کارنامه‌های باستانی تواند شد) بظهور آورد * * * نظم *

یلِ ازدها کش بگز و به تیر * سوارِ هزبر افکن و گرد گیر
فشازند خنجرِ سر نشان * فشازند خونِ گردنِ کشان
گه رختِ خون و گه انگشتِ گرد * گه خستِ پدل و گه کشتِ مرد

درین هنگام قولِ پادشاهی بهرارانِ خاطر دردمند نزدیک شد - چه سرخ بدخشی از بد ذاتی و بیخردی زخمی پیشِ این فوج آمده خبرهای ناخوش از جانبِ آن سرمایه نظامِ عالم رسانده بود چون نظرِ شهریارِ شیردل برین فوج افتاد از وفورِ دراندیشی و زرمِ آرائی متوجهِ قول شده آواز بر آوردند که بهادرانِ خود را زودتر رسانده کار این بے سعادتان بانجام رسانید - شجاعتِ خان و چند از سعادت‌مندانِ آوازِ آن پیشوایِ ظاهر و باطن دریافته عنانِ ریز متوجهِ دفعِ آن نیره بختار شدند - و محمد حسین میزرا و جمعی را (که دران عرصه گاه بے آزر می میکشند) یکبارگی برداشتند - و پیشتر ازین بعضی از کارطلبانِ قول (چون سید محمود خان بارهه - و رای راسنبد و فرحت خان - و جمعی) بے تاب ازین فوج جدا شده نبردِ آزمای شده بودند - و بمحضِ سطوتِ همت و علوّ اقبالِ شاهنشاهی نسائمِ فیروزمندی وزید - و شقائقِ بهروزی شکفت - و چنبرِ فتحِ بزرگ (که عنوانِ فتوحاتِ جهانگشائی تواند شد) بظهور آمد - خدیو گیتی ستان مراسمِ سپاسِ ایزدی بدل و زیان و جوارحِ بنقدیم رسانده آهسته آهسته بصوبِ احمدآباد عنانِ اقبال یافتند هم تحقیقِ مبارزانِ اقبال‌مند و هم استکشافِ سببِ دیورسیدنِ میزرا کوکه و لشکرِ گجرات میفرمودند که لعلِ کلانوت بعرض رسانید که سیف‌خان کولکناش جانفشانی کرده مسافرِ ملکِ تقدس شد * آن معدنِ مهربانی و منبعِ قدردانی را ازین سانحه اندوه افزا توجعِ خاطر دست داد - و بفرمود

(۲) نسخه [ب] قهر الهی (۳) نسخه [ز] بهزبران (۴) نسخه [ز] دران عرصه گاه بے آزار می کشند *

خرد عالم آرای خویش مسعله اطمینان افروخته در تحقیق آن سرگذشت توجّه عالی گماشتند آخر چنان روشن شد که سیف خان در تاختن اول چپقلش رستمانه کرده غنیم خود را منہزم ساخت و بدو زخم نمایان که بر رو داشت چهره نگار سعادت گشته اجیمیری اجیمیری گویان جویای رکاب حضرت شاهنشاهی بود - حسین خان گفت که چون بار ملاقات کردم مبارکباد فتح و سرخروئی ایشان را گفته از یکدیگر جدا شدیم - و بوضوح پیوست که در حین (که محمد حسین میرزا با چنده از ارباش در میدان سر بشورش داشت) کوکه بار میزد - و آن یگانہ اخلاص نهاد بتمام غیرت داد پرتی و بهادری داده بملک تقدس می شتاد - ازان باز (که بجنگ سرنال نتوانست رسید) از عقیدت و اخلاص پیوسته مرگ خود طلبیده - درین روز همان یاده در سرعیت مند او جوش زد که تنها خود را بر فوج زده سقر و اسپین پیش گرفت - این نونہال عقیلمندی هستی خود را از آنحضرت دانسته در اخلاص راسخ قدم بود - و والدین این وفاسرشت نیز وسیله این عطیہ الہی ذات اقدس را میدانستند *

و محبت ازین سانحه هدایت بخش آنست که والدہ ماجدہ او همیشه دختر آزرده - و پدر بزرگوار او بمقتضای بشریت آزرده گشته - و شورش نموده - درین مرتبه (که در کابل باین اخلاص پرورد بارور شد) برافروخته گفت که اگر این بار هم دختر آید دیگر راه آشنائی را مسدود گردانم آن عفت نهاد پیش حضرت قدسی نشانی مریم مکانی آمده اظهار گله کرد - و استدعای رخصت اسقاط حمل نمود - تا ازین سرنش برگذارد باشد - در آئین راه حضرت شاهنشاهی دو چار شدند چون بر حقیقت حال آگاهی یافتند باوجود صغیر فرمودند که اگر پاس خاطر ما میخواهی پیرامون این کار نکردي - که ایزد دانا ترا فرزند نیک اختر کرامت خواهد فرمود - آن عصمت نهاد باوجود رخصت حضرت مریم مکانی فرموده آن نونہال اقبال را مرده غیبی دانسته ازان عزیمت باز آمد - و همچنان (که بر زبان آن غیب دان در بین گذشته بود) بظهور رسید - و درین وقت (که آن سرور اهل بینش در تأسف این سانحه بودند) زین خان کوکه برادر خرد آن نو سفر شاه راه تقدس کار برداری کرده دو کس از مخالفان را فرود آورده و سبحان قلی ترک را (که در جنگ گاه مانده بود) همراه برداشته متوجّه بابوس بود که خبر زخمی شدن برادر گرامی میشوند - بیتاب محبت گشته خود را بملازمت میروساند - و حال دگرگون می یابد - لختی در غم و اندوه فرو میشود و بفنون مراسم خسروانی سر رشته عقل روز به روز بدست آورده آرامش می یابد - و بحکم مقدس عبدالرحمن پسر موبد بیگ به پاس احوال عم آموذ او نامزد میگردد *

درین هنگام (که خدیو عالم از گذشتن این چنین مخلص صمیمی و دیر رسیدن میزبان کوکه انصاف ضمیر مقدس بود) مبدئیان بارگاه تقدس برای پاس خاطر همیشه بهار شاهنشاهی مزده برانگیختند - و خبر رسانان سعادتمند بموقف عرض رسانیدند که محمدحسین میزبان بدست اولیای دولت دستگیر شد - بر زبان اقدس رفت که اگر خرد در بین تجویز کرده خون این چنین فاحش شناس خورد می - و در سانحه کوکه باین رنگ نسلی پذیر شده - اما چه توان کرد که عاطفت فطری و رافت ذاتی^(۳) در گسترش علاقه نفس شریب او واهی ایستد - مقارن این حال آن کافر نعمت خود شناس حق مدان را بحضور اقدس آوردند - زخم بر روی داشت - در آن هنگام (که این مدبر از فرسوده شاهنشاهی و هجوم آوردن بهادران قول زخمی شده راه گریز پیش گرفت) پای اسپش بخاریست زقوم رسیده بر زمین مذلت می افتد - گداعی از یکپای پادشاهی خود را رسانیده میگوید که بیا ترا ازین معرکه برآرم - او تن در می دهد - و او را پیش اسپ خود سوار کرده متوجه بساط حضور میگرد - و یک از ملازمان خان کلان در هنگام سوار ساختن همراه میشود - چون بحضور والا آوردند هر دو بتلاش جلدی خدمت گرفتند میزبان را نسبت بخود میگردند - ایستادهای بساط قدس ازو استکشاف نمودند - آن شریده بخت (چون از خواب غفلت بیداری برخاسته بود) حرف راست بر زبان او گذشت که مرا نمک پادشاه دین و دنیا گرفت - آن خدیو مردمی چون این شریده شور بخت را بدان حال می بیند دریای عاطفت بجوش می آید - و حکم مقدس صادر میشود که دستهای او را از پس گشاده از پیش بزدند - و به مانسنگه دریایی سپارند - و هم درین اثنا شاه مدد را (که کوکه میزبان بود - و در بیدولتی همسراو) بحضور اقدس آوردند - آنحضرت بر چینه (که به نیروی بازوی تأیید ایزدی در دست داشتند) باو حواله فرمودند - همان زمان بقعر نیستی فرو شد - و مذکور بارگاه حضور گشت که در کارنامه سرنال بهیبت برادر راجه بهکونت داس از دست او جام فنا در کشیده بود *

و از بدائع عواطف شاهنشاهی (که درینولا بظهور آمد) آنست که شهریار دادگر ایستاده محمّدت و شکر الهی بجای می آوردند - درین اثنا بقدر شوره شد - چون تفحص نمودند بظهور پیوست که محمدحسین میزبان از مانسنگه دریایی آب می طلبید - فرحت خان چیله برین آگاهی یافته بدو دست خویش بر سر او میزند - و شورش مینماید که در کدام آئین رواست که با چنین نالوتخواهی و شر انگیزی آب داده شود - آن سرچشمه احسان و مهربانی از شنیدن

(۲) دو [اکثر نسخه] پادشاه (۳) در [چند نسخه] مکتوبی (۴) نسخه [ل] حق نشانی (۵) نسخه

[ز] خواب بیداری - و نسخه [اب] بیداری (۶) نسخه [ب] همیشه همراه او بود *

این سرگذشت بفرحت خان اعتراض فرمودند - و آب خامه پاسبان داشته سیراب عنایتش ساختند
ابر مرحمت بارید - برق مهربانی اشتعال گرفت - حوصله را روز بازار نمود - قدردانی را آرایش
پدید آمد - جرم بخشی و مجرم نوازی را رتبه بلند گشت - جوهر والای فطرت درخشید - گوهر بکنای
فتوت انجلی یافت - نقد اهلیت را عیار گرفته آمد - معرکه مردانگی را داد داده شد - امثال این امور
در نظر ظاهر بین پاستکان سلسله تعلق غرابت بخش است - اما در بین معنی پرست (که اندک
بر شرح شمائل بزرگی این مجموعه کمالات انفسی و آفاقی اطلاع یافته باشد) از شنید و دید این جلالت
نعت استبعاد نهند - بلکه آنرا سچیه ذاتیه و عادت مالوفه آن بزرگ نهاد شناسد *

و (چون بنائید روز افزون آهی چنین کارنامه حیرت افزا بظهور آمد - و میزرا کوکه و لشکر
گجرات نرسید - و بیشتر از روز گذشت) آنحضرت از آنجا (که توقف فرموده بودند) بیشتر
روان شدند - و محمد حسین میزرا را برای راسنجه سپردند که بر فیل انداخته بشهر آورد - در هنگام
(که اکثر از بهادران نژاد و قطره نموده در مقام استراحت شده بگوشه شتافتند - و قریب صدکس
ملازم رکاب فیروزی بخش بودند) ناگاه فوج سترگ از پیش پیدا شد زیاده از پنجه هزار کس - ارباب
خبرت در مقام قیاس و تخمین شدند - جمعی گمان بردند که میزرا کوکه و لشکر گجرات باشد
و برخی خیال کردند که شاه میزراست - آن خود در مبادی بیکار راه گریز پیش گرفته بجانب
محمودآباد شتافته بود - بعد از زمانه بتشخیص خسروانی محقق گشت که اختیارالملک
ادبارمند می آید - برنامیه احوال بیشتر از مردم که در رکاب نصرت بودند (چه از رهگذر فوط
خیرخواهی شاهنشاهی که کس کم در رکاب دولت حاضر است - و چه از بیدلی طبقه دیگر)
غبار اضطراب نشست - و شهریار صف شکن لشکر شکار چون شیر^(۲) نر مست (که در جوش جوانی
آغاز غرغشت و مستی مینماید) شوق و نشاط غریب ظاهر فرمود - و همت در دلدهی و ثبات خاطر
اصحاب حضور بیشتر از دفع مخالف بست *

* بیت *

یکه تن که با او بود کردگار * نباید که اندیشد از صد هزار

چو سر سبز بیش داد یزدان پاک * دگر از سپاهی دشمن چه باک

و بنفس اندس آمده؛ پیکار گشته برخنگ جهان نورد سوار شدند - و در همت بخشی و شجاعت افزایی
سخنان بلند بر زبان اندس گذراندند - و حکم معلی بر نواختن نقره و کرنا شرف ارتفاع یافت
نقارچی را دهشت چنان گرفته بود که نه گوش او حکم مقدس می شنید - و نه در مقام
کار خود می درآمد - تا بتهدید برجه بهوش آمده بنیاد نواختن کوس اقبال کرد - و شجاعت خان

و راجه بهکونت داس و چندے از پادشاهان اخلاص گزین تیز دست - بیشترک شده شروع در تیراندازی نمودند - و بر زبان حقیقت ترجمان گذشت که پهلوی میزند - و منتظر فرج غیبی باشید - که عنقریب سر او را خواهند آورد - و درین شُر و شغب بسعی راجه بهکونت داس و رای راسنکه بمفرمودند تا محمد حسین میرزا را (که سرمایه شورش و فساد بود) از هم گذراندند کس را (که این توانا خواهد که بکنم عدم فرو برد) عاطفت و مهربانی شاهنشاهی چه سود کند لیکن یگانگ آفرینش را (که متکفل مقاصد او راقب الهی ست) همین سزد که منبع لطف و معدن عاطفت باشد - آن فوج که بشکوه می نمود هر چند نزدیکتر شد پراکنده تر گشت - و اختیارالملک جدا شده با معدودے در سرعت اهتمام داشت که خود را از ورطه هلاکت بساحل نجات کشد از صدمه خار بست زقوم از خانه زمین بر روی زمین افتاد - سهراب ترکمانی (که او پیکهای پادشاهی بود) از دور قصد کرده از عقب او میفرست - درین پالغز رسیده دوش او را از بار سر سبک ساخت درین هنگام اقسام اضطراب به دلانه کرد - و نامردانه فرو شد *

و تفصیل حال این بیدولت آنست که با بیعیارے از بخت برگشتها در محاصره احمد آباد اهتمام داشت - و خرسنگ راه میرزا کوکه و قطب الدین خان و جمعی دیگر بود - گرفتاری میرزا محمد حسین و نصرت اولیای دولت را شنیده از روی اضطراب گویزان میفرست - کور باطنان را کو چشم بینش پذیر و کجا دل دانش سگال که صلاح کار خود ببینند - و سرانجام پیکار نمایند - آن سید بخت نده روزگار خود با در بخت کس از دست راست مرکب مقدس پادشاهی سراسیمه گذشت - و فوج کلان او با فیضان آراسته از دست چپ آنحضرت غبار ادبار بر سر خود بلخته بخاندان خسران گم شد و بتائید ایزدی بخوبترین وجه صورت فتح در آئینه مراد جلوه گر آمد - کار چندین هزار سائه در نه روز ترتیب یافت - چه روز اول عزیمت از دارالخلافه اکثر در وداع ملازمان عتبه اقبال سپری شده بود - و این روز نصرت را (که از مبادی آن نزول اقبال فرمودند) حساب نتوان کرد از آنچه در معرکه داروگیر و هنگام زد و خورد از مخالفان تیره رای قالب تهی کرده بودند (تا هزار و دویست کس بشمار درآمد - و آنچه زخمین برآمده در مزارع و مراتع حواشی و حرائع معرکه خاب زوایای فنا گشتند از پانصد کس متجاوز بودند - و آنها (که زخمین بیرون شتافته بتکلیبی سخت نیم جانے بدر بردند) نیز همین قدر تواند بود - زمانه بزبان حال تهنیت گو آمده باین مضمون طنطنه اقبال و ترانه نشاط ترنم داشت *

* شعر *

مخالفان ترا یک بیک بدولت تو • زمانه در فتن آخر الزمان انداخت

(۲) نسخه [۱] تیره روزگار - و نسخه [۲] نه کار (۳) نسخه [۲] تا دو هزار و دویست کس *

یکه برود و یکه را فلک بخنجر کین • گلبرگ و لایحه را زخان و مان انداخت
و همانا که این نظم بدیع مترجم احوال خسرو اساس این برادران بدگوهر فتنه جوی بود - ابراهیم حسین
میرزا در بند سعید خان بگو نیستی فرو رفت - و محمد حسین میرزا در نبردگاه اقبال بر نطع
بساط قهرمان شاهنشاهی طعمه تیغ خون آشام گردید - و شاه میرزا خاک بے ناموسی برفرو خود
ریخته بیابان نورد مرحله آوارگی شد - و همگی بهادران نصرت قرین از جمیع افواج فیروزی مند
قرب مدکس شریعت گوازی شهادت کشیده باشند - سرآمد آن ^(۳) جان نثاران حقیقت گزین
سیف خان کوکه بود - و سهراب خاله زاده صادق خان و راگهرداس و ثمرعلی جلابر نیز نقد حیات
^(۵) بخان اجل سپردند •

(و چون خاطر اقدس از سانحه عبرت افزای اختیارالملک و پرداخته توجبه پیش داشت)
قدرے از روز مانده بود که باز فوج آراسته پدید آمد - دلوران نصرت اعتضاد متوجه پیش شدند
و نزدیک بود که بے محابا با یکدیگر در آویزند - شیخ محمد غزنوی پیشتر رسیده آمد - و معلوم شد
که میرزا کوکه است - خواطر اولیای دولت یکبارگی بمسرت گزائید - و حضرت شاهنشاهی
از آمدن میرزا انبساط فرموده انواع تفقدات بظهور آوردند - و چنانچه پدران شفقت منش بفرزندان
اخلاص مند خود پیش آیند میرزای سعادت پیوند را در کنار عاطفت گرفته کامیاب مهربانی
ساختند - قطب الدین خان و سایر امرای گجرات بزمین بوس والا سر بلندی یافتند - و این گروه شکر
جان بخشی چگونگی ادا توانند کرد لوازم نیازمندی بتقدیم رسانده بسجادات مخلصانه روشن پیشانی
شدند - درین اثنا سهراب مذکور سر آن سرگشته را آورده مورد استحسان اولیای دولت شد - و آنحضرت
جبهه ساسی سجده سپاس ایزدی گشتند - آنچه بر زبان اقدس گذشته بود جلوه نمای مظاهر فعلی شد
و بجهت عبرت عوام و خبرت خواص پرتو اشارت نامت که مزارے از سر باغیان مرتفع گردانند
و آخرهای روز فیروزی آنحضرت بدولت و اقبال در احمدآباد نزول اقبال فرمودند - و منازل سلاطین
گجرات از برکات قدوم شاهنشاهی رفعت پذیر گشت - و فتح نامها باطراف ممالک طغرای اصدار
یافت - و مسرتان بهر ناحیه مسرت رسان جهانیان شدند - مظفر خان و امرای صوبه مالوه
و راجه مانسنکه را مناشیر توقف صادر شد که (چون صورت فتح بخوبترین وجه بر صفحه اقبال

(۲) نسخه [۱] خوشگوار (۳) نسخه [ب] جان نشان - و نسخه [ل] جانبازان (۴) نسخه [ج]

میرعلی جلابر (۵) در [اکثر نسخه] بخان ستوده نامی میروند - و در [بعض نسخه] بخان اجل

ستوده نامی میروند (۶) نسخه [ب] سعادت منش را (۷) نسخه [ب] چگونگی توانند کرد - و نسخه

[ل] چگونگی توانند ادا کرد •

نقش بست - و عزیمت مراجعت همدگشت (در دارالخلافه شرف ملازمت خواهند دریافت و آوزنگ نشین اقبال دران منازل دلگشا در برآوردن پایهای مخلصان جان نثار و خدمت پذیر بی بندگانی عقیدت مند پرداخته دست نوال برگشادند - و بعطایای گرانمایه خسروانی هر یک را عزراختصاص بخشیدند - و طوائف انام از خرد و بزرگ بنوازش پادشاهی کامیاب گشتند - میرزا کوکه نسبت ببعضی از ارباب عظام و اصحاب انزوا شکوه گونه معروض داشت - که باین فتنه اندوزان همراز بودند - چون در نیکزاده خسروانی بے نصیحتی و بے تصرفی آنها معلوم شد مشمول عواطف پادشاهی گشتند - از انجمله از شیخ وجیه الدین (که بعام معقول و منقول متصف بود - و باادب قناعت و عزلت و اصلاح نفس اشتغال داشت) چنان ظاهر ساخت که اموال حرام خواران از خانه این مرد برآمد - حضرت از شیخ پرسیدند که شما را بامثال این امور چه مناسبت - مولوی بعرض رسانید که آشنائیا و شرم رو سبب آن شد که خانه از خانهای خود را بآنها داده بودم چون آثار راستی از حال او ظاهر بود از شدائد روزگار ایمنی یافت - و همچنین فرزندان میرغیاث الدین قادری را آوردند - که اموال اختیارالملک در خانه ایشان بود - ایشان نیز بدور بینی و غریب پروری خدیو عالم نجات یافتند - و در همین ایام شیخ مظفر خویش شیخ عبداللّٰهی را (که صدر گجرات بود) حاضر ساخت - پیشتر ازین (بواسطه آنکه از آز و آرزو رشتوی از مردم گرفته) میرزا او را کف پای زده بود - چون بنظر اقدس درآوردند در ظلّ فتوت آباد شاهنشاهی درآمد سالم ماند و همچنین جمیع کثیر از مخالفان دولت را زخمین بنظر درآوردند - و از وفور مهربانی خدیو جهان نجات یافتند - و بعد ازان بخانهای اعتماد خان گجراتی شرف ورود ازانی داشته در انتظام روابط آن ملک آئینهای جهان آرای قرار دادند - و ستم رسیدهای روزگار را بمیامی داد و دهش تازه مجازات شد - و شکست و ریخت حوادث تلّافی و تدارک یافت - و خراب آباد عالم نصارت و طراوت نو پذیرفت •

و درین ایام (که منازل اعتماد خان محلّ نزول قدسی بود) شجاعت خان از گزاف جیلّی با از انداز اعتدال بیرون نهاده هزه درآئی بنیاد کرد - و نسبت بمنعم خان خاننجانان حرفهای ناشایسته بر زبان راند - هم ادب مجلس معلّی مرعی نداشت - و هم مراعات توره این دولت ابد قرون را (که حافظ حدرد و مرتّب مراتب است) فرو گذاشت - (هرکه با بزرگتره از خود و آنگاه سپه سالار دولت قاهره با ادب زیست نکند) بزم آرای سلطنت (هم بجهت مکافات کردار نکوهیده او - و هم بملاحظه تربیت و هدایت - و هم بمحافظت عزّت برکشیده خویش)

سرزنش زبانی (که اصالتمنشان را زخمش کاری تر از شمشیر آبدار است) فرماید - لاجرم او را ادب شایسته فرموده همراه قاسم علی خان کردند - که از بارگاه حضور رانده پیش خانخانان برود تا بهرچه او را سزاوار داند از لطف و قهر و عفو و انتقام در عمل آورد - و الحق این تنبیه و تادیب او تنها نبوده بلکه درس ادب بر جمهر ساده لوحان درگاه فرمودند - و در همان هنگام قطب الدین خان و نورنگ خان و جمعی را بصوب بروج (که شاه میزرا با آنجانب گریخته بود) فرستادند - که آن آواره تپه ایدار را دستگیر کرده سزای او را در کنار او نهند - و راجه بهگونت داس و شاه علی خان محرم و لشکرخان و جمعی کثیر از ملازمان عتبه دولت را رخصت کردند که از راه ایدر بولایت رانا درآمده جمیع گردنکشان آنحدود را ایل سازند - و هرکه سر از سجود اطاعت پیچد او را به تنبیه و تادیب شایسته از خواب غفلت بیدار گردانند - و حکومت شهر پیش بدستور سابق بخانکلان معوض شد - و دندوقه و دولقه و بعضی محال دیگر در وجه جایگزین وزیر خان داده او را در آنحدود گذاشتند *

معادوت ریایات جهان گشای بصوب دارالخلافه

(چون خاطر انتظام بخش شاهنشاهی در عرض یازده روز از مهمات کلیه مملکت گجرات فارغ شد) روز روز سی و یکم شهریور ماه الهی موافق یکشنبه شانزدهم جمادی الاولی بناید اقبال عزیمت دارالخلافه پیش نهاد همت والا گشت - و در آن روز معمور محمد آباد مستقر اعلام ظفر شعاع شد - روز دیگر قصبه دولقه مخیم سوادقات عزت گردید - و درین منزل دلگشا یک روز مقام فرموده میزاکوکه را بعواطف خسروانی اعزاز صوری بخشیدند - و بتلقین نصائح ارجمند اعتبار معذوری افزوده رخصت از انانی داشتند - و خواجه غیاث الدین علی قزوینی بخشی را (که بحسن خدمت و طلاق لسان اتصاف داشت - و درین یورش خدمات مستحسنه بتقدیم رسانیده برد) بخطاب آصفخانی سرافراز ساخته بجهت تمشیت مهمات بخشیکوی صوبه گجرات گذاشتند - که باستصواب میزرا کوکه رونق این کار را طلبکار باشد - و صورت اتمام مهمات گجرات درین منزل بمعنی اختتام پیراسته شد - و روز اردی بهشت سیوم مهر ماه الهی بسرعت افکار دوربین متوجه دارالخلافه شدند - و بدو منزل بقصبه گوی نزل اقبال شد - و از آنجا بدر مرحله ست پور محل زود موکب شاهنشاهی گشت - و در آنجا بمسامع اقبال رسید که لشکر (که بسرگردن راجه بهگونت داس برآه ایدر فرستاده بودند) گذریشان بقصبه بدهه نگر افتاد - و راویا غلام

شیرخان فولادی (که در هنگام رفتن رباب جهان‌گشای گچی را استحکام داده بود) بآئین پیش
تخصّص نموده دم استکبار میزدند - روز دیگر (بجهت مراعات احتیاط و تشخیص آنکه اگر احتیاج بمکم
داشته باشد مدد کرده آید) مقام فرمودند - و چون ظاهر شد [که بعون اقبال قلعه مفتوح گشت
و راولپا (که بلباس جوگیان بدر می‌رفت) بدست افتاد] روز دیگر رباب اقبال گرم رفتار شد
و چون سروهی معبر اردوی همایون گشت صادق‌خان را با بعضی از ملازمان عقیدت‌مند دران سرزمین
گذاشتند که در ایل ساختن متمرّدان آخندود و ایمن گردانیدن راه اهتمام نماید - و روز سروش
هفدهم مهر ماه الهی بشهر فیض بخش اجمیر نزول موبک مقدّس اتفاق افتاد - و شرائط زیارت
روضه منوره خواجه معین‌الدین بتقدیم رسید - و منسوبان آن مقام متبرک و سایر غبار آلودگان
راه احتیاج از انعام پادشاهی احتیاط وافر یافتند - و آخرهای روز دیگر یرلیغ مطاع شرف نفاذ
یافت که اردوی بزرگ آهسته آهسته منزل بمنزل می‌آمده باشد - و خود با تمکین کوه بهم‌نئی
صبا و شمال ایلغار فرمودند - و بقیه آن روز و تمام شب تا انجام روز دیگر طی مراحل فرموده
نزدیک بیکر رسیدند - و راجه تودرمل (که او را بسرعت از دارالخلافه طلب داشته بودند)
آنجا دولت زمین‌بوس دریافت - و از همان منزل او را بجهت تحقیق جمع‌گجرات و تنقیح بعضی مهمات
رخصت فرمودند - که بمقتضای وفور کاردانی بدانچه لایق عدالت و نصفت باشد بی ملاحظه
اغراض بشری و دوائی طمع جمیع منقّح قرار داده نسخه آنرا بدرگاه معلی آورد - تا متصدیان
کارگاه سلطنت موافق آن بسپاهی و رعیت عمل نمایند *

و بالجمله مبادی شام بموضع نیوته (که خانه رامداس کچیواژه آنجا بود) زمانه
استراحت گزیدند - و او مراسم بندگی بجای آورد - و چون نصف شب سپری شد برشیدنیز برق‌کردار
سواری فرمودند - و وقت شام به هنس محل رسیدند - و توقف فرموده آن شب نیز چون روز گذشته
گرم راندن گلگون شوق بودند - روز یکشنبه در پرگنه توده وقفه آسایش فرمودند - و پاس از روز
مانده از آنجا سوار دولت شدند - نیمه از شب گذشته بود که عبور آن عرصه نور اقبال بنواحی
قصبه^(۳) بساور افتاد - و دران ساحت خواجه جهان و شهاب‌الدین احمد خان (که از دارالخلافه
یاستقبال شتافته بودند) سر بلند کورنش شدند - و در رکاب دولت بوه طی مسافت^(۴) می نمودند
و سحرگاه بقصبه بگونه رسیده زمانه استراحت جستند - و از آنجا حکم شد که بهادران نصرت قوزن
(که اقبال آسا ملازم رکاب دولت اند) برچه یا نیزه بدست همراه بوه در دارالخلافه در آیند

(۲) نسخه [ب] به بکرو - و نسخه [ز] بمکر - و نسخه [ل] بمکرور (۳) نسخه [ا ب] بساور

(۴) در [چند نسخه] مسافت •

بعد از سپری شدن یک و نیم پاس از روز باد بیست و دوم مهر ماه الهی موافق دو شنبه هشتم جادی الاخری جهانگیر جهان آرا متوجه دارالخلافه شد - و دران روز بهجت افروز خلق انبوه از اعیان دولت و اشراف ملک و سران هر دیار باستقبال شتافته بودند - و صحرای خواص و عوام برپید - و آنحضرت پاسبان روز مذکور مانده چون عافیت در جان و روح در تن بدارالاقبال فتحپور در آمدند - آب تازه بجوی آمد - و عالم گلستان شد - حضرات بیگمان و شاهزاده‌های رفعت پیوند و پردگیان سراپرده عصمت بدیدار سعادت بخش کامیاب صورت و معنی گشتند - و مراسم نثار و اینار بخیرترین وجه بظهور آمد - دیدهای مشتاقان نور افزای گشت - و دلهای منتظران بغشاط چاپدانی گرائید - و بتائید ایزدی در چهل و سه روز این رفتن بملک دور دست و جهانگیری و عالم آرائی و معارفت بظهور آمد *

کدام نکته سنج دقیقه پرداز را حد آنست که شرح خصوصیات این سانحه عبرت بخش را تواند در سطر تحریر کشید - جائی (که نظارگیان در منتهای حیرت و اقصای تعجب باشند) مُسَمْعان چه نمودار توانند برداشت - خدیو عدالت گستر در چنین ایام کامروائی و ظهور چندین امر بدیع (که) بسا بزرگان پیشین از ظهور هزار یک این مراتب بالغ غفلت یافته در مستلذات جسمانی می پرداختند) برخلاف مزاج زمانه و زمانیان در افزایش هوشمندی و آرایش مسند داد دهی بوده در ترقیات معنوی کوشیدن گرفت - و عالم را بمیامین نیت رفعت اساس و کردار دانش پسند نور پذیر مراتب حق شناسی و حقیقت پذیرائی گردانید - و بزرگان مملکت و اعیان دولت از اطراف ممالک محروسه نطاق آستان بوس بسته بمطالع خود رسیدن گرفتند - و یکماه نگذشته بود که راجه بهگونت داس بالشرکه (که از راه ایدر فرستاده بودند) خدمات شایسته کرده ادراک دولت آستان بوس نمود و پایه اعتبار شان در افزایش آمد - و پسر رشید رانا امر نام را بملازمت آورده در سلک عاکفان آستان جلالت منسلک گردانید - و راولپا را (که در تسخیر قلعه بدهه نگر بدست افتاده بود) نیز بدرگاه معلی آورد - و مشمول عاطفت پادشاهی گشت *

و مجمل از احوال نصرت مآل این فوج ظفر اعتصام آنست که بفر اقبال در اندک فرصت قلعه متین بدهه نگر را باستیلا تمام بتصرف در آورده متوجه ایدر شد - و زمیندار ایدر رای نراین داس راهور بآموزگاری بخت بیدار قدم امرای پادشاهی را سرمایه افتخار خویش دانست - و باستقبال شتافته خدمات شایسته بجای آورد - و پیشکش درخور حال خویش بعزم نثار درگاه جهان آرای

(۲) در [بعضی نسخه] صحرا صحرا (۳) در [بعضی نسخه] که مایر بزرگان (۴) نسخه [ب] در ناپ

نم را (۵) نسخه [ن] شاهنشاهی (۶) نسخه [ن] نیاز درگاه •

صورت و معنی سرانجام داد - و [چون بحوالی گلکنده^(۲)] که محلّ اقامت رانا بود) مضرب خیام
عسکر فیروزی مند شد [رانا کیکا^(۳)] اظهار خجالت و ندامت از روزگار گذشته و امتداد در تقصیر خدمت
نموده از راه انقیاد و استشفاع راجه بهکونت داس را آمده دید - و راجه را بآئین بزرگی بخانه
خویش برده مراسم میزبانی بجای آورد - و پسر رشید خویش را همراه ساخت - و چنان را نمود
که از نامساعدی بخت توحش بخاطر من راه یافته بود - اکنون بوسیله شما التجا بدرگاه مقدس
می برم - و فرزند خود را به بندگی می فرستم - و برمرز آیام خاطر وحشت زده خود را تسلی داده
خود هم بدولت بساطبوس مشرف خواهم گشت - و بعد از اندک فرصتی راجه تودرمل نیز
از گجرات آمده احراز دولت ملازمت نمود - و جمع ملقم آن مملکت را بدفترخانه عالی سپرد
و در هنگام آمدن رانا او را نیز آمده دید - و اظهار چاپلوسی و نررتنی نمود *

و از سوانح رسیدن مظفرخان بآستان بوس والا ست - و بمنصب بزرگ وکالت سر بلند شدن
(هر چند چنین اورنگ آری دین و دنیا را وکیل در نشاء صورت نمی باشد - و وزیر در عالم ظاهر
صورت نمی بندد - و عقل در دیرین فراخ حوصله خدیو جهان متکفل جمیع اشغال سلطنت است) لیکن
خلالت پیرای ملک موری و معنوی (چه بجهت پده آرائی خویش - و چه بملاحظه نیازمندی
درگاه صمدیت - و چه بواسطه افزودن اعتبار مخلصان کاردان) هر چند گاه جمیع مهمات کارخانه
سلطنت را بیک از طرز دانان بساط عزت میسپارد - از انجمله درینولا چنان بخاطر الهام پذیر
شاهنشاهی متمسک شد که خدمت وکالت باز بمظفرخان مقروض گردد - از گجرات حکم معنی
نفاذ یافته بود که مظفرخان را از هرجا که رسیده باشد برگردانند - و (چون ریات فیروزی بدار الخلافه
نزل فیض انما فرماید) دولت بساطبوس دریابد - مظفرخان خالدين خان و میرک خان کولابی^(۸)
و شاه قلی میمندي^(۹) و خواجه شمس الدین و جمیع دیگر را از لشکر مالوه همراه گرفته باستعداد شایسته
از سارنگ پور متوجه گجرات شد - و نزدیک آجین بر راجه مانسنکه (که از کچه دواره عزم گجرات
داشت) پیوست - خواجه شمس الدین خانی میگفت که دو سیر را از دقائق نجوم اطلاع داشتند
میگفتند این لشکر بزردي خواهد برگشت - مظفرخان آنها را بجهت امتحان مقید طور داشته بود
بقصبه دهور^(۱۰) (که برزخ ست میان مالوه و گجرات) نوشته آصف خان و قاسم علی سیستانی

(۲) نسخه [ز] کول کنده - و در [اکثر نسخه] مکنده - و در [بعض] لکنده (۳) نسخه [ل]

کیکا (۴) نسخه [ل] می آرم (۵) نسخه [ب] اعلى (۶) نسخه [ل] آستانبوس (۷) نسخه

[ز] خالدين - بدون خان (۸) در [اکثر نسخه] میرکی خان (۹) نسخه [ل] میمندي (۱۰) در

[چند نسخه] دهور •

یهم رسید - که بمیامن اقبال شاهنشاهی فتح گجرات صورت پذیر بست - و اهل نرد و بغی
فرار استکبار بنشیب ابدار فرود شدند - و فرمان مطاع صادر شد که امرای عظام رسیده باشند
ووقف نموده مستعد رفتن دارالخلافه شوند - از دقیقه بیانی آن دو فرد تجرد گزین تعجبها شد
از نبود فتح و فیروزی شادمانیها بتقدیم رسانیده لشکر نصرت پیوند معارفت نمود - و مانسنگیه
سجایگیر خود شنافت - و مظفر خان هنوز بسارنگ پور نفس راست نکرده بود که خبر وصول رابات
اقبال بمركز خلافت رسید - (۴) جریده بتاريخ روزانیران سی ام آبان ماه الهی احرار دولت آستان بوس
نموده شرف کورنش دریافت - و محفوف انواع عاطفت شاهنشاهی گشت - و بشرف منصب
والای وکالت اختصاص گرفت - و از روی کاردانی (که مودع عقل او بود) در تمشیت مهمات ملکی
و مالی برزف نگاهی همت بست - (چون بخدمت مرجوعه روی اهتمام آورد - و به نیروگی
اقبال شاهنشاهی مورد خدمات خرد پسند گشت) از نامساعدی بخت در اندک فرصتی چشم او
فروغ نائید دولت خداداد را در نیافته خود بین آمد - و تجرع باده هوش ربای دنیا آغاز شد
همواره بخود گمان کار پردازی و نیک سرانجامی برد - و انتظام سلسله صورت را بخود منسوب داشته
و ازان (که اسم وکالت را آن گیهان خدیو بجهت مصالح دولت برو اطلاق کرده بود) آن ساده لوح
رفته رفته خود را سزوار آن دانسته در خود آرائی افزود - و بسر تغافل و اغماص شاعنشاهی
نرسیده بر خود نظر انداخته خود آرای گشت - تا آنکه سخن داغ سپاهی در میان آمد - و او
(چون نشئه بد مستی اعتبار داشت - و عقل او زنگ آلود بود) بحقیقت معامله نرسیده
یافه درائی پیش گرفت *

• و اجمال این تفصیل آنست از بسکه میان آقا و نوکر مخالقات میشد بر خاطر اقدس
گران می آمد - چه ملازمان دهن همت زربنده (که از فروغ عقل و اخلاص نصیبه نداشت) سود خود را
در زبان دیگران می اندیشیدند - و فرزان بے انصافی و بے تمیزی و قدر ناشناسی بکار میروفت
و لهذا نوکر باندک ناملائمی خاک بیوفائی بر فوق احوال خویش انداخته صاحب دید
گزیده - و از تبه رانی بر قبح بیوفائی نرسیده - و آقا و سردار نیز مغلوب آز بوده در جمع مال
کوشیده نه در ابقای ناموس - و همواره چیز اندک بنوکر داده در عوض ناموس درهم و دینا
فراهم آورده - خاطر جهان آرای شاهنشاهی [که تقسیم روائب و وظائف و ادارات را (که نخستین کا
فرمانروایان والا ست) برای پردگی شوق خویش ترک کرده بود] بران شد که این پرده از پیش بردار

(۲) نسخه [ا ب] اهل بغی و نرد (۳) نسخه [ی] مرد تجرد گزین (۴) نسخه [ل] شنبه

(۵) نسخه [ل] گزیده - و آقای دیگر گرفته و از تبه رانی •

و این معدلت را بفروغِ خورشید و دربینِ خود سرانجام بخشد - بنابراین (معامله قانن داغ - و خالصه ساختنِ ممالکِ محروسه - و مراتبِ پایهای اعیان دولت مقرر فرمودن - و در خور جمعیت و خدمت و اخلاص و بے غرضی و کارطلبی رعایت کردن) در خاطر اقدس میگذشت که از مکامی قوت بفعل در آرد - و (چون پیوسته مشاغلِ معنوی فراوان تر از مهماتِ موزی بود - و مخاطب و معاون لایقِ این کار نمی یافت) بعضی اوقات بمحرمانِ بزمِ مقدس مذکور فرموده - و راجه تودرمل بعرض رسانیده که اندیشه صواب پیرامونِ خاطر اقدس میگردد - و از عمومِ نا معامله فهمی عالمیان جزایی بدل نمیرسد - خصوصاً هرگاه بیشتر از عساکرِ نصرت طراز سخی شنو اخلاص گزین باشد - و بالینِ صلاح کار آن گروه وجه همت گردد - لیکن ظن غالب آنست که منعم خان و مظفرخان باین معامله راضی نباشند - و درین هنگام (که مظفرخان معامله آرای درگاه والا شد) با او این سخن درمیان آوردند - و او از خود آرائی و معامله نشناسی در رواج آن آئین مقدس تساهل نمود و از نظر عاطفت افتاد *

نهمت موکب همایون باز بصوب بنگ و بهار - و سزا یافتن

بن معاشان فتنه شعار

همگی همت حقیقت اساس انجمن آرای سلطنت زمان مسعود ما آنست که ساکنان هر دیار از خود و بزرگ باندازه دریافت خود پرستش دادار بیچون نموده ظاهر خویش را با باطن هم رنگ گردانند - و پای ادب از گلیم خود دراز نساخته در خود پرستی و خود آرائی نباشند - بلکه ازین پایه فرائد شده از اسباب انتظام شوند - تا چنانچه خطابِ باطلی را مستحق نباشند در خور القابِ عاطلی و معطلی هم نگردند - و بهر دبار (که گیتی خدیو لشکر کشید) و هر طایفه (که از مدمات افواج جهانگشای متادب گشت) تمامی نهمت جهان آرا اصلاح حال آن بلاد و هدایت آن گروه بود - لهذا درین مدت سلیمان کرانی (که ابالت بنگ و بهار داشت) (چون پیوسته اندازه حالت خویش دانسته آداب فرمان برداری بجای می آورد) سرپر آرای اقبال همین صورت اطاعت ظاهری را ببهای فرمان برداری باطنی خرید - و آن گروه از عساکر نیروزی مند شاهنشاهی آسیبه ندیده - و هر چند (بمقتضای خبثِ باطن در پیشگاه سیاست آوردنی بودند) اما دانای روزگار را چون ناظمی ظاهر ضمیمه آرایش و انتظام باطنی شده است

* (۲) نسخه [۱] و آئین معدلت را (۳) نسخه [۱ ی ل] همت گماشتن حضرت شاهنشاهی بنسجیر

بنگ و بهار و لوازم این کار سرانجام داد *

جلبابِ ظاهری را وسیلهٔ نجاتِ آن گروه گردانیده بود. درین هنگام [که او رختِ هستی بر بست و نوبتِ بچوانانِ تیره رای بد مست (که از سیبِ بختی در حفظِ ظاهر غفلت وزند) رسید علی‌الخصوص درین وقت که ریاستِ آن دیار به داؤد پسرِ خردِ سلیمان منسوب گشت] طباسانِ ترویزِ مورچِ ایشان دریده شد - و او پای از اندازهٔ خود دراز کشیده از اسبابِ شورشِ آن ناحیت شد - چنانچه پیشتر ازین نبذله گفته آمد - همتِ جهان‌گشای شاهنشاهی بتادیبِ آن گروه و مراعاتِ احوالِ رعایای آن دیار پرداخت - اگرچه پیشتر ازین زمان مستوجبِ تذیب شده بود لیکن بمقتضای قانونِ سلطنتِ کبری (که اهم را بر مهم مقدم ساخته جهان‌آرائی بتقدیم می‌رسد) این کارِ مهم قدرے در پردهٔ تأخیر مانده بود - اکنون (که گیتی خدیوِ جهان پرور خاطر از فتنه‌انگیزانِ گجرات را پرداخت) روی توجّه والا باصلاحِ ممالکِ شرقیه و بر انداختنِ گردنِ کشانِ نخوت‌مندِ آن‌حدود آورد - بجزیرِ رسیدنِ موبکِ مقدّس بمستقرِ سلطنتِ لشکرخان میربخشی و پرماند خویش راجه نودرمل را (که سربراهی نواره یعنی انتظامِ کشتیهای جنگی مشتمل بر توپخانه و عملِ آن باو^(۱) متعلق بود) با نواره فرستادند - و مناشیرِ مطاعه مجدداً بامرای کبار و جایگیر دارانِ آنحدود شرفِ نفاذ یافت که یکجہتی و اتفاق را شیخهٔ خود ساخته از صلاحِ دیدِ منعم‌خان خانخانان بیرون نباشند *

و از خصائصِ دولتِ خدیوِ زمانِ ما آنست که کارے (که اولیای دولت بصدا اہتمام نتوانند کرد) مخالفانِ این بارگاهِ مقدّس بتقدیم می‌رسانند - چنانچه بتازگی مصداقِ این معنی کشتنِ داؤد است لودی‌خان افغان را - او در گریز دست دراز داشت - و در تدبیر دل قوی و نفسِ ناطقهٔ دیارِ شرقیه شده برآمد کارِ طوائفِ افغانان را طابکار بود - بتائید اقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی از داؤد (که برداشته او بود) مخالفت کرد - چنانچه پیشتر در ضمنِ سوانحِ گذارش^(۲) یافت که کشتنِ داؤد پسر تاجِ عزادهٔ خود را سببِ برہمزدگیِ خاطرِ لودی گشت - و منعم‌خان خانخانان ازان داهیةٔ خطیرِ نجات یافت - (چون نسبتِ معنوی باین دولتِ ابدقرون درست نساخته بود - و بظاهر با ولی‌نعمتِ خود برآمده) آن همه عقلِ عقیل او شد - و افغانانِ یکجہت ازو برگشتند - و داؤد بسعیِ قتل^(۳) و گوجر و شمس‌خان موسی^(۴) و اسمعیلِ سلاجدار و جمیع دیگر گدھی را استحکام داد - و در بذلِ خزینةٔ سلیمان دستِ اہتمام گشود - کم‌فطرتانِ مکس همتِ برو گرد آمدند - و لودی (که بر عقلِ مکراندوزِ تجربه‌کارِ خود و آشنایانِ بے حقیقتِ گزاف‌گویِ خویش در غرور افزائی بود) بنامی تن داده بقلعۂ رھتاس متحصّن شد - داؤد جمیع را بر سراو

(۲) در [اکثر نسخه] باو ورد (۳) نسخه [ل] گزارش یافت (۴) نسخه [ا] فیلو. و نسخه [ل] فیلو .

تعیین نمود تا نزدیک رهناس رسیدند - لودی بناگزیر ملتجی بدرگاه معلی شده استمداد از منعم خان نمود - خانخانان هاشم خان و تنگري قلی خان و باری تراچی باشی و مولانا محمود آخوند و جمعه را فرستاد که بشمشیر و عقل معاوضت او نمایند - و خود هم عزیمت پیش نمود که شاید لودی آمده به بیدند - و مهم بنگ و بهار باسانی صورت یابد •

درینولا (که دارالخلافه از فروغ معدلت شاهنشاهی روشنی افزای عالم بود) شرح این سوانح بمسامع اقبال رسید - و بزبان فعل مژده فتح و نصرت رسانید - آنحضرت شطره از توجّه عالی را در تحصیل و تیسیر گشایش آن ملک مصروف داشتند - اگرچه لشکر اندوه بآن خدمت نامزد شده بود لیکن همه کس را این حالت نیست که در مراسم خدمت غایبانه برابر حاضران باشند - برای تحریض ضعیف اعتقادان و سوداگر طبیعتان (که خدمت به بها و نردن به مجور را ضایع انگارند و در گرو منفعت نقد باشند) راجه تودرمل را (که بامانت و دیانت و عنایت و مچرمیت درگاه امتیاز تمام داشت) تعیین فرمودند - تا در احضار مردم و دیدن شان لشکر اهتمام نماید - و آن دو گروه زربنده او را جاسوس خدمت دانسته بکاهلی و فتنه اندوزی (که شیعه این دو طایفه است) نگرانید و بچستی و چالاکي غایب را چون حاضر دانسته بشعار بندگی اخلاص مند خدمت آرای باشند •

منعم خان خانخانان در کنار ترمهائی^(۳) (که مجمع آب گنگ و جرن و سرو است) رسیده بود که راجه تودرمل آمد - و در گروم هنگامه دولت افزای همت بست - در اندک فرصت لشکر گران مجتمع شد - تزیین افواج این لشکر اقبال برین نسق قرار یافت - قول بندبیر و شمشیر خانخانان و جمعه از ملازمان عتبه دولت استحکام گرفت - و مجنون خان و بابا خان و طایفه دیگر در انتظام مهمات برانگار معین گشتند - و محمد قلی خان برلاس و قباخان و اشرف خان و جمعه دیگر ناظم جرانگار شدند - و خان عالم و میرزا علی و جمعه دیگر بهرولوی کار طلب بودند - و چون راجه شان لشکر اقبال مند دید لشکرخان و برخی از ملازمان خانخانان از آب گذشتند - نظام با فوج انبوه از افغانان (که قلعه بتازگی ساخته در برابر لشکر منصور بود) فرار نمود - و در همین اثنا نوشته تنگري قلی و انجماعه که رفته بودند رسید که لودی ما را رخصت داد - و خود بدآور صلح کرد و اینک باستعداد فراوان بر سر پوختاش و پیکار است - اگرچه این خبر قدری بر ظاهر بینان دشوار نمود اما اقبال ازل بیوند اسباب فیروزی سرانجام داده مسرت آرای شد - چنانچه من بعد سر این منصوبه بدیع پدید گردد •

الغرض لودی را تسویلات داؤد (که بتعلیم قتل و گوجر بود) از راه راست برد - و چنین

پیغام داد که تو بجای سلیمانی - اگر بواسطه حب این خاندان بمن بختشم برآمده باشی حق دولت گذارده - مرا ناخوش نیامده - و بتو در جمیع امور استظهار تمام است - درینوقت (که عساکر والا شکوه بر سر آمده) از فرط خیر اندیشی (که پیوسته بظهور آورد) کمر همت به پیگار بر بند - لشکر و خزانه و توپخانه را بتو همراه میکنم - بعد از درازی سخن بوسیله گوجر میان دژ و لودی صورت صلح نقش بست - و دژ تسلی نموده او را پیشتر از خود فرستاد - و بعد از چند روز لودی از بخت برگشتگی آمده رو بروی لشکر منصور قلعه ساخته بجنگ و ستیزه پیش آمد - و همواره بر کنار دریای سون جنگ کشتی میشد - و پیوسته نصرت از جانب اولیای دولت بود - بهادران چابک دست از آب گذشته جنگ می انداختند - و از اطراف و جوانب مخالفان بتک و تاز پیش می آمدند روزی جمعی را بسرکودگی لعل خان از آب گذرانده بر سر جراند کُوت فرستادند - او بقدم اخلاص نیندستی کرده دست برده شایسته نمود - و چهارده کشتی مخالف بدست او افتاد - بسیاری از اهل عذاب بگرداب فنا فرو رفتند - و پسر لعل خان این جان ناپایدار سپردنی را در خدمت صاحب خود داده سرخ روی ازل و ابد شد - و مقارن این حال هرج و مرج در افغانان پدید آمد و کشته شدن لودی اشتباه یافت •

و حقیقت این قضیه آنست که (چون لودی مطمئن خاطر شده هنگامه نبرد گرم داشت) دژ از عقب رسیده بخانه جلال خان کدهویه^(۱۴) آمد - و کس فرستاد که لودی کالو و پهل^(۱۵) (که وکیل لودی بود) بیایند - که بعضی سخنان در میان است - لودی بدلجمعی تمام با پهل روانه شد - و کالو همراهی نکرد - و گفت مرا این طلب بری خیر نمی آید - دژ در نخستین حال نسبت بلودی لوازم تعظیم بجای آورد - و بعد از آن خود برخاست - و قتل و جمعی آمده در مقام گرفتن او شدند - ملازم لودی (که شمشیر او داشت) چون بر آثار غدر آگاهی یافت شمشیر بقصد قتل انداخت - درین اثنا سروهنگان پاره پاره اش کردند - و لودی را مقید ساختند - و در افغانان شورش شگرف پدید آمد - و همه اعیان در کشتن او اتفاق نمودند - دژ ازو پرسید که چه باید کرد او چنین پاسخ آری شد که در عرض و ناموس من نبایسته دست انداخت - و اکنون (که باغوازی کوتاه اندیشان درین بلا افتادم) صلاح حال آنست که بخلوتکده عدم آرامش یابم - و آن بیدولتان از تبه رانی قصد دولت خویش کرده او را با پهل بنهانخانه عدم فرستادند - از آثار^(۱۶) اقبال خداداد آنکه لودی افغان (که بهزار تدبیر دور ساختن او از میان دشوار بود) باهتمام مخالفان برداشته آمد

(۲) در [چند نسخه] جراند کُوت (۳) نسخه [ل] - پوره (۴) نسخه [ای] کدهویه (۵) نسخه .

[ای] پهل (۶) نسخه [بی] امارات •

و اسمعیل پسر لودی را (که بسیار خرد بود) خیراندیشان او پیش خانخانان آوردند - و خانخانان بآئینه شایسته از آب سون گذشت - و از فرط مراسم حزم و خُدرک اندازی یافته درایان هرزه‌گوی کار آسان را دشوار گرفت - از کُشن لودی چنان تفرقه در لشکر مخالف افتاده بود (اگر مبارزان اقبال مند همت و حوصله را فراخ ساخته تیزدستی می نمودند) بزودی و آسانی کار بانجام میرسید لیکن (چون گشاد این کار در گرو وقت خاص بیماری ورود ریات همایون شاهنشاهی باز بسته بود) در ازای چابکی و چستی مراسم احتیاط و تأنی افزودند - تمام لشکر جیبه پوشیده سوار میشد و راجه‌تودرمل و لشکرخان و اعتمادخان خواجه‌سرا پیش رفته جای نزول لشکر نصرت‌ترین میدیدند و آن زمین را بمردم قسمت می نمودند - و در اندک فرصت قلعه حصین و خندقی عمیق صورت میگرفت همچنان تا فواحی پهنه راه حزم و احتیاط می سپردند *

و از روز افزونی اقبال شاهنشاهی آنکه داؤد با چندین لشکر و اسباب جنگ از راه بیدلی رفته درون قلعه پهنه منحصّ شد - و بهای خود مسجون گلخانه ادبار گشت - و افواج گیتی سنان بشکوه اقبال طراز مورچها قسمت نموده محاصره کردند - و عرائض مشتمل بر شرح سوانح تأییدات آسمانی و تفصیل نیروی دولت روز افزون نوشته بدرگاه مقدّس فرستادند - و آن شرائف ارقام سرمایه افزایش شکر ایزدی گفت - شاهنشاه آفاق در دارالخلافت آگره طبقات انام را بعواطف خسروانی ممتاز ساخته در عادات و عبادات هدایت میفرمود - هم در بخشش و بخشایش کارنامها می پرداخت - و هم در معموری ملک صورت و آبادانی عالم باطن نکلو میکرد - و برخلاف بیشتره از بزرگان دوران شکر الهی را بزبان فعل ادا مینمود - ولایت را با سلطنت هم رنگ ساخته بود - و خاک نشینی را با اورنگ آرائی هسنگ کرده *

و از جلال سجایای شاهنشاهی (که در بنوا بظهور آمد) آنست که چون بمسامع علیا رسید [که سیف خان کوکلتاش (که در نیکو خدمتی و اخلاص افزائی جان فشانی نموده کامیاب ماک بقا گشت) و شیخ محمد بخاری (که در یورش اول گجرات مردانه و مخلصانه بجلوت گاه شهادت شتافت) بوام مبلغهای گرانمند ذمه این دو مخلص عاقبت محمود گرانبار است] مواهب عاطفت شاهنشاهی ذمه مخلصان فدوی را بادی جمیع آنرومهای گران سبکسار ساخت - و خواطر برهم ده قرض خواهان را نقد جمعیت بخشید - و همواره ازان منبع بینش و معدن فرهنگ سخنان بلند و آئینهای والا بظهور می آمد - اگر انمودی ازان نگاشته کلک صدق رقم گردد ساده لوحان دبستان آفرینش بے مبالغه

(۲) نَحْطَ [ب] گذشتن (۳) نَحْطَ [ی] گلخن - و گلخن بمعنی آتشفشان حمام (۴) در [چاندنجه]

بعواف (۵) نَحْطَ [ز] بجایگاه (۶) نَحْطَ [ل] گران *

حمل بر اطرای مادحان^(۲) نمایند - و با وجود آنکه باطن مقدس شاهنشاهی آلوده علوم رسمی و معلومات مکتسبه نیست لیکن (چون عنصر قدسی بیواسطه بشری و رابطه ملکی پذیرای نور مطلق است) بیخواست کلمات قدسیه ازان منهل فیض بظهور می آمد - چنانچه در خاتمه این شگرف نامه نبذ از ان نکات الهامی تحریر خواهد یافت - از آنجمله درین ایام روز جمعه در مسجد جامع فتحپور نزول برکات فرموده نظارگی مجمع ظاهر پرستان بودند - مولانا عبدالرحمن واعظ (که دران نزدیکی از ماوراء النهر آمده بود) سخنان موعظت مذکور میساخت - در اثنای آن ذکر کفر آبای نبوی و وعید دوزخ بر زبان آورد - آنحضرت بفرمودند همانا این نقل از صدق فروغ ندارد - چه هرگاه شفاعت چندین گناهکاران باین وسیله مقبول باشد مادر و پدر چون محروم مانند - و بکفر مصلد چگونه منسوب گردند - حاضران محفل قدس آفرین گو شده سجده عقیدت بتقدیم رسانیدند *

و از سوانح جشن خدان شاهزادهای والا گوهر دریا نژاد است - از آنجا (که احیای رسوم باستانیان در نظام نشاء ظاهر رکنه ست قوی - و افتقار آثار پیشینیان در انتظام ماک صورت امیست اصیل علی الخصوص که طیلسان آریان و عمامه بندان رسم و عادت را منسوب بنوامیس الهی داشته باشند سیما که فرمان دهان چارسوی دنیا برای جشن آرائی تقریب جوی اند - و بجهت بخشش و بخشایش باعث طلب) بنابراین اساس خدان شاهزادهای پاک طینت بخاطر اقدس فراهم آرند جهان صورت و معنی رسید - و کاردانان جدگزی برای سرانجام این انجمن دلگشا نامزد شدند - ابواب خرمی گشوده گشت - و اسباب شادمانی آماده شد - و بخشش و بخشایش را بازار رونق افزود - همت را اساس بلند نهادند - و فطرت را پرده از روی برداشته آمد - و تجرد گزینان نغمه دوست را مستی (که پیرایه هوشیاری ست) افزایش گرفت - و بنفائس^(۴) ایقاعات موسیقی عات سودا از سر شوریدگان بزم محبت بیرون رفت - طبیعت پروران غذا جوی را معدد خواش منتلی شد - آزمندان دراز آرزو کامروا گشتند - شادی از بزمگاه خاص ببارگاه عام آمد *

* ابیات *

دها و دهش دارد و مردمی • سروشے ست در صورت آدمی

فراخ افکند بارگه را بساط • باندازه خندد چو یابد نشاط

روز آذر نهم آبان ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و پنجم جمادی الآخر این سه قدسی طینتان والا فطرت را بآئین شایسته بخدان مسعود پذیرای عشرت ساختند - و نهال پیرای حدائق آمال گشتند *

* رباعی *

شد ریخته برگ گل سوری از باد • یا غنچه نقابے ز رخ خویش گشاد

نی‌نی که چوبست میوه^(۲) نخل مراد * جرعه که شگفته داشت از شاخ افتاد
خرد و بزرگ را روزگار خوش شد - و فرمانروایی ظاهر و باطن را (که پیوسته بے سبب گنجها را در کنار
مسکینان و غریبان نهاده) چغین باعث دلگشا بظهور آمد^(۳) - مستبصر داند که چه قسم بذل و نوال را
روز بازار شده باشد - نخلبند روزگار بظاهر هنگامه خلایق را آرایش می‌بخشد - و بباطن خلوت با ایزد
ببچون خود داشته از محو نقوش کونی رنگین خیال و نگارین دل است *
* قطعه *

سبحان الله ز فرط بے تمنائی * دانش بود از ساحت دانش عالی
* یک نظره ز فیض او نیابم محروم * یک ذره ز نور او نه بینم خالی
از سوانح بهجت بخش سعادت افزا آنکه آن آسمان وقار را بعظام^(۴) امور وزن فرمودند - و از بخشش
و بخشایش جهانیان کامیاب مسرت گشتند *
* قطعه *

شاه که دانش طلسم اعظم دارند * نه گنج فلک بوزن او کم دارند
از فرط بزرگی نتوان وزنش کرد * در یک طرفش مگرد و عالم دارند

فرستادن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم

بدبستان دانش آموزی

شهریار دانش پره فرزندان گرامی را بے تعیین اتالیقی در حوزه عاطفت خویش داشته همواره بخوبیترین
وجه (که در باستانی زمانه مثل آن که تر نشان دهند) تربیت میفرماید - و بغنون دانائی روز بروز
روشنی افزای نفوس قدسۀ ایشان است - درین هنگام [اگرچه آن نور حدیقه اقبال پیوسته در بساط
حضور و محفل^(۵) شاهنشاهی اکنساب اقسام کمالات موری و معنوی می‌فرماید - و زمان زمان
از میامین انفاس مقدسه و ترجّبات منیفه آنحضرت خاطر مصفاً آن گلدسته بهارستان دولت
پذیرائی مراتب نور است - هم آداب معدلت و رعیت پروری و آئین قطع معاملات (که دران آشنا
و بیگانه یکسان باشد) می‌آموزد - و هم غرائب رموز نفس و بدائع تصفیه خاطر را دانش پذیر میگردد
و احتیاج نبود که آن نونهال اقبال را بمکتب سپرده آموزگار گذارند^(۶)] لیکن [چون رسم ست
باستانی (که بزرگان دوربین فرزندان مستعد را بتعلیم آراسته ظاهران پراسته باطن منسوب گردانند)
تا بدید و شنید و گفتار و کردار آن مصقّی شامل ملکات گزیده روز افزون شود - و از آنچه در حضور

(۲) نسخه [۱] گل نخل (۳) در [چند نسخه] متبصر (۴) در [بعض نسخه] دانش بود از ساحت

دانش عالی (۵) در [چند نسخه] بعظام امور (۶) نسخه [۱] اگر دو عالم (۷) نسخه [ب] محفل

قرب شاهنشاهی (۸) در [اکثر نسخه] گردانند *

اقدس آن والافطرتان آموخته باشند در هنگام دوری صوری صحبت و مکالمت آنچنان شایسته معین حال شان گردد - و نیز بوسیله این خدمت مستعدان روزگار از تنگنای معیشت برآیند - و ذریعه شمول افضال و عموم احسان گردد - و هم دست آویز شفاعت مضطربان و گناهکاران سرانجام یابد چه درین بارگاه عالی اساس انتظام جهانیان (چنانچه بر تنبیه و تادیب و مالش و کشش متمردان و گردنکشان نهاده اند) همانطور باغماض و عفو و بخشش و بخشایش این نگارخانه نظر فریب را زیب و زینت داده - و هنگام استیلاى قوای غضبی کارپردازان جهان را فرصت عفو کمتر بدست افتد و ازینجاست که دوربینان عرصه آفرینش پیوسته بتکاپی سخت جمع از فرمانبران اخلاص دهند را آن مکنت می دهند که در هنگام شورش قوت غضبی عنان اختیار صاحب بدست آورند - و بوسیله عرض خویش گناهکاران را نجات بخشند - چه اگر آن مجرم نبوده است خود عبادت بظهور آمده و نگذاشته که صاحب مصدر امر ناهق شود - و اگر فی الواقع مجرم بوده است چون بنیان آدمی بر لغزش و نسیان و سهو و خطاست بسیار مجرمان باشند که نقوش جرائم آن طبقه بزلال عفو و صفح شسته اند که قدر آدمی بغایت گرمی ست - و در زمان غلیان غضب فرصت تشخیص و تمیز کمتر باشد - ناگزیر قانون ریاست آنست که هر آقا در خور پایۀ خود بتکاپی خویش از نوکر و غیر آن کس را بهم رساند که او را اینقدر حالت و اعتبار باشد که در چنین اوقات نازک دلیری تواند کرد - و کلمه الحق تواند رسانید [بادشاه دین^(۲) و دنیا را برای این مقاصد ارجمند و دیگر امور (که دانای دوربین بیند و داند) بخاطر قدسی مناظر رسیده نور قندیل جلالت گوهر اکیلی خلافت شاهزاده سلطان سلیم را (که دانش آموز مدرسه الهی ست) بیک از مہذبان اخلاق منسوب ساخته بخدمت تعلیم مشرف سازد - مولانا میرکمال هروی (که بفضائل صوری و معنوی اختصاص داشت) باین منصب سترگ سر بلند گشت - روز خرداد ششم آذر ماه الهی موافق چهارشنبه بیست و دوم شهر رجب جشن دلکش آراستند - و نفس قدسی سمات آن توره العین سلطنت (که از فوائج تائیدات الهی و روائج توفیقات ایزدی حالت قبول فیض و استعداد ادراکات بلند درو بدید آمده بود) آغاز تعلیم صوری فرمودند - و این درخشنده چراغ ایوان خلافت را بزیت تفهیم روشنی افزودند آغاز این مقصد گرمی بنام مقدس ایزدی فرموده در معوره فیض الهی گشودند - و پس از آن آغاز حروف ابجد (که اساس مقدمات علمی و مدار مطالعات صوری برانست) نموده بشاهراه دانش رهبری کردند - و مقدسان ملا اعلی چون دولتمندان بارگاه حضور بریان حال و لسان مقال مراسم نهیت بجای آورده ثناگر شدند - و زمزمه دعا از خرد و بزرگ بلند آوازه گشت •

و از سوانح مسرت آرای این سال فرخنده روزی بهجت افزای پزده نشین بارگاه عفت
 کد بانوی دودمان والا حاجی بیگم است - این مقدسه سرایده سعادت ازان باز (که از طواف
 حرمین شریفین تشریف آوردند) باوجود فرط علاقه محبت و روابط توجه (که با خدیو زمان
 داشتند) در دهلی اقامت گزیده بودند - و در جوار روضه مقدسه حضرت جهانبانی جنت آشیانی
 موافق افضال گسترده در لوازم خیرات و مبرات بسر می بردند - درینولا (که فتوحات گجرات
 و جشنهای والا بظهور آمد) آن مخدیه سرافات کرامت روز مار اسفند بیست و نهم دی ماه الهی
 برسم تهنیت تشریف آوردند - و شهریار قدر دان باستقبال شرافت اعزاز و جلال احترام
 بتقدیم رسانیدند - ایشان دختر طغائی والد حضرت جهانبانی جنت آشیانی اند - الامان میرزا
 از ایشان بوجود آمده بود - و حضرت جنت آشیانی ایشان را بسیار محترم و گرامی میداشتند
 از زبان اقدس شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که آن قدر عنایت و لطف (که از ایشان بنسبت من
 بظهور می آمد) و آن مقدار علاقه خاطر من (که بایشان بود) از اندازه گفت بیرون است - و هر که
 بر حقیقت آگاه نبود ایشان را والده حقیقی من انگاشته - در زمان شش سالگی مرا در دندان
 ببقراط داشت - فرمودند که دارو میباید - و برخاستند که آنرا بیارند - حضرت مرمم مکانی
 از آنجا که عالم حرم و احتیاط است در پیچ و تاب شدند که مبادا دارو بخورم من بدهند - و بهجت
 ملاحظه حضرت جنت آشیانی اظهار نمی توانستند نمود - و سعی میکردند که مرا برخیزانده
 بخانه خود برند - و من جدائی از ملازمت این قدسی قباب نمیتوانستم کرد - درین اثنا دارو آوردند
 و از آنجا (که مزاج زمانه می دانستند) و از فرط محبت (که بمن داشتند) باره ازان بے اظهار
 امری میل فرمودند - و بعد ازان در دندان من مالیدند - هم خوار طاهر بینان تسلی یافت
 و هم در من تسکین گرفت *

و از سوانح آنست که سید محمود خان و سایر سادات باره و سید محمد امروه را
 با جمیع کثیر دلاوران کارگذار برسر ولایت مدهکر (که بر تعنت و تمرد ایستاده بود) تعیین فرمودند
 و سادات داد مردانگی داده آن ملک را بعمل آوردند - و ارباب تمرد را دست ازان ولایت کوتاه شد
 و دران نزدیکی پیمانده هستی سید محمود خان پُر گشت *

و همدرین سال میر محسن رضوی مشهدی (که برسم رسالت در یورش اول گجرات بدری
 فرستاده بودند) پیشکشهای حاکم دکن و عرضه داشت او مشتمل بر فرط اطاعت و انقیاد آورده
 سعادت ملازمت دریافت - و مجمل این مفصل آنست که درین هنگام (که محمد حسین میرزا

و جمع از سیه گلیمان اذبار گریخته بدکن شتافته بودند (رای ممالک آرای اقتضای آن کرد که یک از کاروانان را پیش حاکم دکن فرستاده بنصائح ارجمند بشاهراه اطاعت مهتدی گردانند - تا مخالفان فتنه اندوز را بدرگاه والا فرستد - یا از آن حدرد برآورد - برای انجام این خدمت میر مذکور مقرر شد و نظام الملک حاکم احمدنگر اگرچه توفیق آن نیافت که آن سیه بختان را مقید ساخته بسپارد اما این قدر بهره مند سعادت گشت که در ولایت خویش جای نداد - و پیشکشهای لایق مصحوب معتمدان خدمت گزین فرستاده اظهار دولخواهی نمود - و میر مذکور ناشکیبائی دکنیان و تزلزل در ثبات شان بمسامع اقبال رسانید - که از مدمات مرکب بادشاهی و فتوحات (که در بنوا روی ۵۹۵) این طبقه بغریب حالت مبتلا گشته اند - و اسباب و اموال را از بلاد و امصار خویش در شغاب جبال برداشته نده میدارند - لیکن بمقتضای آئین شهنشاه ملک آرای (که اهم را بر مهم تقدیم میفرمایند) تسخیر دکن موقوف داشته همگی همت خسروانی در گرفتن دیار شرقی و تادیب سرکشان آن سرزمین مصرف ساختند - و چون چشمداشت چنان بود (که از افواج گیتی ستان) که بسرکردگی منعم خان در محاصره قلعه پتنه اهتمام دارند - چنانچه گذارش یافت (این مهم باهتمام خواهد رسید [توقف فرموده گوش برآراز بودند که اگر وقت چنین تقاضا کند (که خود هم بدولت و اقبال توجه فرمایند) عنان عزیمت بآن صوب معطوف گردد *

و از سوانح آنکه اوزنگ نشین فرهنگ آرای سمند اقبال را جلوه دادند - و بچشن آرائی عید رمضان افغانه انوار فرمودند - در آن مجمع بدیع و انجمن عالی بمسامع قدسی رسید که صفوت قباب خواجه عبدالشہید نبیره هدایت پناه ناصرالدین خواجه عبیدالله (که بخواجه احرار معروف اند) سعادت حضور دارند - (چون حق اساسی و خداجوئی این خواجه آراسته ظاهر مظنون بعضی و متیقن طایفه بود) خدیو زمان از فرط بزدان پرستی و دادار شناسی توجه فرموده درویش نوازی کردند و خواجه را از اسافل صوفی برداشته نزدیک خود جای دادند - سبحان الله باوجود گنجوری خزانی صوری و معنوی در طلب الهی بقرار اند - و در تکاپوی تحصیل رضای او چنین بے آرام - سطوت سلطنت معنوی هرگاه ازین جست و جوی باز ندارد در بنایش شوکت صوری چگونه در آن را فراز تواند کرد کس را (که از بخت بلندی شناسای مراتب کونی و الهی گردانیده جهانبنای این دوعالم سترگ لوانی داشته شد) اگر ذات اقدس او مظهر چنین بدائع امور گردد چرا شگرف نماید *

توجه فرمودن گیمهان خدیو بصوب خطه اجیمیر

سریر آرای اقبال (از فراخی حوصله و فزونی احتیاط و بسیاری آرم و فراوانی دریافت)

در عموم مطالب و خصوص مقامد (چه امور کلی و چه کارهای جزوی) بر بساط نیازمندی بوده
توسل بدرگاه کبرای احدیت میفرماید - و ارفط حق شناسی از مفوتکده ضمیر بیرون شافته احترام
منسوبان خانواده دادار پرستان را از لوازم این کار سترگ می شمارد - و با آنکه رموز شناسان جهان
صورت بل ظاهر بینان راستی منش این عالم از گمان بیقین گزاینده اند (که روز افزونی سطور صوری
و دولت افزائی معنوی و گشایش ملک ظاهر و باطن و حصول جلائل مستلذات عنصری و روحانی
بیمای ذات بی همال این یگانه بارگاه آفرینش است) لیکن از کمال میمنت ذاتی و بزدان شناسی
و یکتائی نظردر بین آن جوهر یکنای نگارن خانه هستی برخورد نمی افتد - و آنرا خاص از بارگاه
صمدیت می داند - و لهذا هرگاه کار پیش نهاد خاطر اقدس میگردند نخستین تجدید مراتب بازگشت
بعقبه ایزدی میفرمایند - و این را غازه چهار اقبال می شمردند - درین هنگام چنان بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند
پرتو می انداخت که همانا خدمت تسخیر ملک بهار و بنگاله از آن گروه صورت نگیرد - و در تیسیر
این مراد و تحصیل این مقصود زیات مقدس را بآنصوب نهضت باید فرمود - بذاینرا مدارج توجهات
قدسی بظهور آمد - و طواف روضه معینیّه را ازین باب اندیشیده برای اتمام طرهای استفتاح
و انجام آیینهای استمداد روز اوزمرد غره اسفندارمذ ماه الهی موافق سه شنبه شانزدهم شوال
نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر شد - و منزل اول در حواشی دایر (۳) اتفاق افتاد - و چهار روز
دران مرحله دلگشا توقف فرمودند - و طبقات انام کامروای ظاهر و باطن گشتند - خواجه عبدالشّید
ادراک محفل مقدس نموده رخصت شهر حاصل کرد - و روزه (که زیات جهانگسای به توده
نزول اجبال فرمود) میزاکوه از فرط شوق و وفور اخلاص برسم ایلغار از گجرات رسید - و آنحضرت
برای کامروائی او قدمی چند بجانب او شتافته سر بایند دولت گردانیدند - و مشمول جزائل تهنّات
خسروائی ساختند - و روز اشتاد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی در هفت گروهی اجمیر مخیم
سراقات عظمت شد - روز دیگر پیاده (چنانچه آئین آن شهباز عرصه صورت و معنی ست - که قدم
فلک فرسا را غبار آلود راه نیاز میسازند) بمرقد منور توجه نمودند - و در آخرهای روز بآن بقعه مزینه
رسیده لوازم زیارت بجای آوردند - و از باب احتیاج و سایر منسوبان این بقعه گرامی بجزائل عطایای
شاهنشاهی حظ وافر برداشتند - هم باطن را پایه بلند شد - و هم ظاهر بمعذلت رتبت گرفت
هم بزرگان روزگار را وقت خوش شد - و هم فرودستان زمانه را آسودگی پدید آمد - بعد از استیفای
مراسم زیارت بمنزل دلگشای (که درینولا نزدیک باتمام پیوسته بود) بقرخی و خجستگي نزول اجال (۴)

(۲) نسخه [ل] سطوت صورت و دولت افزائی و گشایش (۳) نسخه [ب ی] دایر (۴) نسخه

فرمودند - و توجه عالی در بر انداختن اربابِ نمرود و عصیان و نواختن اصحاب عقیدت و انقیاد مبدول داشتند - و رایِ رام داس را (که بگاردانی و آهستگی اِصّاف داشت) بدیوانی سرکارِ اعلیٰ منسوب گردانیدند - و حکمِ جهان مُطاعِ نفاذ یافت که دفتر داران بدستورِ سابق کسانِ راجه تودرمل باشند - تا هم مهمِ دیوانی از دورِ بودنِ راجه اختلال نپذیرد - و رقمِ عزل بر حال او کشیده نیاید و هم خدمتِ گزینی را اعتبار افزوده گردد *

آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی

یعنی سال مهر از دور دوم

درین موسم (که بهارستانِ معنی در جلوه گری بود) صیتِ قدومِ نوروزیِ ظاهر را هم رنگ باطن گردانید - و باطن را از صفای ملکوت فراتر برده تقدّسِ لاهوت بخشید * بیت *

باز گشته دران شکفته حرم * حجره غنچه از کلید نسیم
گل کله برفشانده از سرخوش * دلق صدوی کرده در برخوش
عندلیبان بصیحه تهایل * سبجه گردان و لب^(۳) بدگر جمیل
گل بمغر جهان شامه زده * شاخ بر نطح گل عمامه زده

روز پنجشنبه پس از سپری شدن یک ساعت و چهل^(۴) و یک دقیقه هفدهم ذی القعدة (۹۸۱) نهمد و هشاد و یکم قمری نور افزای صورت و معنی پرتو خاص ببرج حمل انداخت - و خاکبان افسرده را چون افلاکیان مقدّس زیب و زینت تازه کرامت فرمود - و آغاز سال نوزدهم از دور دوم بخرمی و فرخندگی شد - آن گهر یکتای خلافت در روضه معبده جشنی بزرگ ترتیب داد و مجلس والا انتظام یافت - عطری گلهای بهار صوری و معنوی و بخورِ عنبر آمیز نشاء ظاهری و باطنی هوای شادروان محفلِ اعلیٰ را غایبه سای و دماغِ مجلسیان جشنِ قدسی را بعطر سائی نافع گشای گردانید - اربابِ ظاهر به مسرتِ آرائی خاطر پرداخته داد دلگشایی میدادند - و موفیان صفا در وجد آمده آستین بر دو جهان می افشانند - تمام روز و شب آن دربادل گنجینه بخشش از زبر سرخ و سفید خوان خوان و دامن دامن بر حاضران بارگاه اقدس اکرام فرمود - و عزمِ خلائق فیض وافر یافتند - و دلپای آزمندان آرامش گرفت *

و درینولا (که موکبِ همایون خطه دلگشای اجمیر را بنورِ معدلت صفای خاص بخشیده بود) بمسامع اقبال رسید که چندرسین پسرِ راجه مالدیو از بیخردی و عطا علی

راه اطاعت و انقیاد (که سرمایه امن و امان او بود) گذاشته دم مخالفت میزدند - و قلعه سوانه را (که محکمترین قلاع صوبه اجمیر است) استحکام داده پناه روز ادبار خویش اندیشید - خاطر جهان کشای از استماع این سانحه بر رعایای آن دیار بخشود - و شاه قالی خان محرم و رای رایسنکه و شمال خان و کیسوداس پسر جیمیل میزنه وال و جگت رای پسر دهرچند و جمعی از بهادران کاردان را برای تندیبه آن نخوت مند نامزد فرمودند - و همچنانکه شیوه مقدس شاهنشاهی ست مواعظ ارجمند و نصائح والا را آونزه گوش سعادت پذیر ایشان گردانیده رخصت دادند - و حکم معلی شد که عتبه اقبال ما جلوه کاه عاطفت و بخشایش است - آن گمراه بادیه نادانی را (اگر چراغ خود در ظلمت آباد ادبارش افروخته گردد - و از کردار خویش خبیالت مند شود) بعواطف خسروانی امیدوار گردانند - فرستاده باعتضاد اقبال روز افزون روی بشهر سوخت آوردند - کله نبیره رای مالديو آنجا دم استخبار میزد - از سطوت فوج پادشاهی بقاعه سرپاری (که در تنگنای کوهستان است) شتافت - امرای اهتمام پیشه تعاقب نموده آن قلعه را سوختند - و او از آنجا بکوه کورده در آمد - بهادران نصرت قرین گریه را از دشت ندانسته نکامشی شدند - کله (چون صورت گرفتاری خویش معاینه کرد) دست در دامن عجز زده بوسیله راست کیشان درست اندیش باشکر منصور پیوست - و کیسوداس برادر خود را و مهیس داس و پرتوی راج را بهور را برای خدمت گزینی همراه ساخت - و خود برای درست ساختن شکستهای خویش رخصت گرفته ماند *

و (چون این کار بتأیید سماعی از پیش رفت - و در جمعیت چندر سین فتورے راه یافت) امرای عقیدت مند متوجه شهر سوانه شدند - راول سکیراج از هواخواهان آن ممدبر بریاست آنجا سر اسامبار می افراخت - درین هنگام برخی از ملازمان رای رایسنکه بسرکردگی گوپال داس بتاخت ولایت او شتافتند - چندر سین سوچا و دیپی داس را با برخی از دلیران بمعاونت راول فرستاد و دران زمان (که آن فوج بعضی از موانع و قریات او را تاراج نموده راه معاودت می سپرد) راول با جمعیت رسید - و عرصه نبرد آراسته شد - و دلاوران طرفین کارنامه های مردانگی بظهور آوردند سوچا و دیپی داس و مان برادر راول درین مصاف مرد آزمائی بگو نیستی شتافتند - و بتأیید

(۲) نسخه [۱] شمال خان سلطان و کیسوداس - و در [اکثر نسخه] شمال خان و سلطان و کیسوداس

سوران جیمیل (۳) در [چند نسخه] جیمیل (۴) در [بعضی نسخه] دهرمنکند - و نسخه [۵] دهرمنکند

(۵) نسخه [۱] سرپاری - و نسخه [۲] مرماري (۶) نسخه [۱] کوبینه - و نسخه [۲] کورسه

(۷) نسخه [۱] منهرا (۸) در [اکثر نسخه] میکهواج - و نسخه [۲] میکهواج *

ايزدي علم فتح برافراخته شد - رای رايستگيه از شنيدن پيگار خود بنارودگاه روی آورد - و پيش از رسيدن او اقبال روز افزون شاهنشاهي^(۴) چهره آرائی فراد کرده بود - چون راول چنين شکست يافت از سر بيراهه رفتی باز آمد - و پسر خود را همراهِ لشکر منصور ساخت - و افواج نصرت تائيد اراجبا متوجه تسخير سوانه شدند - چندر سين بودن خود را در قلعه مصلحت ندیده به پتای راتهور و پتای بقال سپرد - اولیای دولت بمحاصره آن همت گماشتند - چون ضمير اقدس شاهنشاهي از مهلت اين صوبه فراغ يافت روز امرداد هفتم فروردین ماه الهی موافق^(۳) چهارشنبه بیست و سیوم ذی القعدة به معنائی دولت روز افزون متوجه دارالخلافه شدند - و داد دهان و عشرت گزندان نهضت فرمودند - روز رام بیست و یکم فروردین ماه الهی لوی نصرت اعتلا در دارالخلافه فتحپور افاضه انوار فرموده ابواب معدلت و رعیت پروري و ظالم گدازي و مظلوم نوازي بر روی عالیمان گشوده گشت *

درین هنگام (که آغاز موسم باران بود) عرائض منعم خان خانخانان از سمت ممالک شرقي پيهم رسيد که محاصره حصار پتنه بامتداد کشيد - (اگرچه پیوسته عيار مردانگی مبارزان طرفین گرفته میشود - و نصرت قرین اولیای دولت است) لیکن (چون از یک جانب قلعه دریا ست) آذوق بدرنویان وافر میرسد - و سامان قلعه داري بر وجه دلخواه صورت می بندد - و لشکر و توپخانه و خزینه و فیل فراوان سرمایه فحوت آن گروه است - و از درآمد موسم ابر و باران و طوفان خیزی آب و باد خاطر لشکر منصور متزلزل و مضطرب - اگر لوی عاطفت آن خدیو جهانگیر پرتو توجه برین دیار اندازد هر آینه این عقده مشکل باسانی گشوده آید - و دران عرائض بسا سوانح و وقایع (که محرک نهضت والا تواند شد) مذکور بود - از انجمله شهادت کاکر علی خان و پسر او^(۴) (که روزی بر سر غنیم روی مبارزت آوردند - و کارزار نمایان بتقدیم رسانیده گروه عظیم را بصمصام شجاعت کار تمام ساخته خود نیز مردانه شریعت واپسین در کشیدند) و کارنامه توده خان عالم (که سحره ار راه دور بجانب پنج پهازي گرمزوي کرد - و بصوب دروازه نخاس آمده نمایان تاخت - و فیلهای بزرگ و غذای گرامی بدست آورده مراجعت نمود - و حیرت افزای نظار گیان دشوار پسند گشت) و آمدن حسن خان پتني و بکنش او قصد بند پهن کردن *

و شرح این سانحه آنکه حسن خان پتني از ابطال روزگار و شجعیان زمانه بود - بتصمیم سعادت دولتخواهي از مخالفان اديبارمند جدا شده بلشکر منصور پیوست - و منعم خان او را

(۲) نسخه [ی] چهره مراد گشوده بود (۳) در [چند نسخه] موافق صبح چهارشنبه (۴) در.

[بعضی نسخه] پسران او (۵) نسخه [ز] نیز شیر مردانه (۶) در [بعضی نسخه] حسین خان •

مستمال عواطف شاهنشاهی ساحه سرکار سارن بجایگیراو مقرر کرد - او برای اطمینان و دلجمعی
 اولیای دولت و گرمی هنگام خود پیوسته در استیصال مخالفان سخنان دلنشین بردیباچه ظهور
 می‌نگاشت - از آنجمله بیروتی‌بیدان روشن ساخت که در کار ناگزیر وقت است - تا بتأیید آسمانی
 این عقد مشکل نمای گشایش یابد - نخستین بند دریای پهن را باید شکست - تا درین موسم
 آبهای (که روی باین حدود آورده هر روز در افزونی ست) در آب گدگ بریزد - و گونه آنها اطراف
 قلعه را خواهد فرو گرفت - و کار بر محاصران دشوار خواهد شد - دوم آنکه بکار فرمائی تدبیر و نیروی
 نیروستنی حاجی‌پور را از دست تصرف غنیم مستخلص باید گردانید - که بیشتر آذوق قلعه ازان
 معموره است - منعم‌خان تسخیر حاجی‌پور بخان‌عالم فرمود - او پاسخ‌آرایی شد که من از بارگاه
 شاهنشاهی به‌راوی این لشکر مامورم - و ازین گفتگوی این معامله در التوا مانده بانجام نرسید
 و مجنون‌خان و طایفه از بهادران بجبهت شکستن بند مقرر شدند - این مبارزان سعادت پیوند
 شهاب‌رفته آن خدمت بطرز دلگزن بتقدیم رسانیدند - و بآئین شایسته عقد این کار گشوده‌آمد
 و از نیرونگی اقبال شاهنشاهی آنکه سلیمان و بابومنگلی از کبار آمرای غنیم (که بهاسپانی این بند
 هوش افزای بودند) در آن شب بخواب غفلت غنودند - و از خجالت کار خود آواره برای ادبار گشته
 روی بجانب گهوا گهات نهادند *

و (چون محاصره بامتداد کشیده بود - و عنان همت والا بتسخیر دیار شرقی میلان اعطاف
 داشت) بوصول عرائض منعم‌خان عزیمت جهان‌گشای مصمم شد - و موکب جهان‌نورد شاهنشاهی
 بقایده اقبال از فتحپور باگروه نزول اجال فرمود - و بوارق اهتمام در انتظام اسباب و مواد
 این یورش عالی از پیشگاه اجال تافت - و بترتیب و تنسیق کشتیهای بزرگ و ابداع و اختراع
 این کارگاه شرف چابک دستان خدمت‌گزن مخصص گشتند - و بتلقین عقل دور بین مقرر شد
 که حضرت شاهنشاهی با شاهزاده‌های گرامی و بعضی پادگیاں سراق عصمت و خلاصه مقربان
 بساط بزم و رزم برکشتی نشینند - و دیگر عساکر اقبال و اردوی بزرگ از راه خشکی روانه گردد
 و سزاولان کارگذار خدمت دوست (که غیبت شان بر حضور چیره دستی نماید) باحضار عساکر
 تعین شدند - و شاهنشاه گیتی‌ستان در دارالخلافه آگوه بسرانجام این یورش توجه داشته جهان‌آرایی را
 عبادت ایزدی شمرند *

درین هنگام نقش بند این نگارین نامه ابوالفضل مبارک بموجب اشارت عالی و بشارت غیبی
 بعجده درگاه مقدس شاهنشاهی سربلندی یافت - و بتأیید الهی نخوت خودپرستی را آغاز چاره‌گری

پدید آمد - و میخانه از بی ساخته آنست که تا از خلوت کده بطون بکثرت سرای وجود آمد
 در پنج سالگی تمیز رسمی بهم رسید - و بنظر تربیت پدر صوری و معنوی خود در پانزده سالگی
 بر فواید حکمی و علوم نقادی اطلاع یافت - (آنچه در دانش گشودند - و به پیشگاه حکمت بار دادند)
 اما از مساعدی بخت خود بین و خویشتن آرای شد - تحت در رونق هدایه خود پای همت
 او سر - و هجدهم دانایی طالبان نزد او سرمایه افزونی دعوت گشت - و از شورش بی نیازی
 و بی انصافی این گروه نشاء تجرد و اختیار عزت در سرافتاد - آنچه روزها صومعه خویش را
 بدین عدم نوافزای بود اما شبها را صومعه گرفته بشویدن کوی طلب رسیده - و از آن بیستان
 گنجینه در درو همت نموده - و اخلاف دانایان ظاهر بین و رواج بازار تقلیدیان صورت پرست
 مراد رنگدای حیرت سراسیمه داشت - نه طاقت خموشیدن و نه قوت خویشیدن بود - آنچه مقدمات
 موعظت پدر بزرگوار بدشت دیوانی نمی بود لیکن شهرستان خاطر مرا علاج مفید نمی آمد
 که دل بصحبت دانایان خطه خطا کشیده - و کاد بهر غافل کوه بکشان خاطر را میل پدید آمد
 که شوق بهر توانی جوانی تبت آرام نسل نشاء - و نه همنفسی پادشاه پرتغال دامن عزیمت گرفته
 و کاد همنفسی صوبان فارس و رموز دانی زند و استا شکیب ربای خاطر شد - چه دل از صحبت
 از باب محو و اعتساب سکون پیاور خویش گرفته بود - [آنچه ناچار طالب من از مصر جامع کمالات
 صوری و معنوی (که عبارت از ملازمیت فیض مکتبیت پدر بزرگوار است) شکسته] لیکن چون
 آن یانه کاره آفرینش در جالباب استدار بود (در مراد درمان ندیدند - و از نادانی خویش نشاء
 ظاهر وی را متخالف عقیدین دانسته از آن وضع نهایت بیقراری داشاء - و از صحبت این گروه
 دوری جست - تا آنکه بخت باوری کرد - و از آوازه دانش مکتبیین این حیدران انجمن هستی مذکور
 محفل متدس شد - برادران گرامی و دوستان خیر اندیش و خوشای صحبت گزین و شاگردان همزمان
 برین شدند که ترا احراز دولت ملازمت خدیو صورت و معنی باید کرد - مرا سر این کار نبود
 و اندیشه سودای تعلق خاطر تجرد گزین را سراسیمه می ساخت - چه چشم در بین نگشوده بود
 و همت در گروه گسستن سلسل تنید - و بر سر نادانان ملک صورت ظاهر را نقیض باطن و قید را مغایر
 اطلاق می شمر - تا آنکه خدای مجازی برده از روی کار برداشته رهنمای حقیقت شد - و نیروئی
 ابدان را تقدیر را روشن ساخته طیلان پندار از سر کشید - و کمالات معنوی اورنگ نشین اقبال را
 بعبدات دلبند در خلوت کدهای حضور و انجمنهای انصاف خاطر نشین کرد نید - و به تقریر خرد گزین
 (۲) نسخه [ی] کرده نشید (۳) در [بعض نسخه] لایهای و لای نام حکیم بود - و بحاصل که مجاز
 از آن حکیم مراد گیرند - و نسخه [۱] لایهای - و نسخه [ب] لایهای

بر دیباجه اعلان جلوه ظهور داد که ایزد پرستی و دادار شناسی این گوهر قدسی نژاد را که کمتر شناسد - امروز قافله سالار قوافل تعلقی و تجرد و مجمع بحرین دین و دنیا و مشرق انوار صورت و معنی اوست - او را کثرت تعلقات صوری مانع وحده معنوی نیست - هم قید ظاهر دارد و هم اطلاق باطن - گشایش کارهای صوری و معنوی از انجاست - ناگزیر رضای او را بر خواهش خویش مقدم داشتیم - و (چون خاطر گنجینه دار معنی من از متاع دنیا تهی دست بود) برای پیشکش درگاه والا آیه انکوسی را تفسیر نوشتیم - و درین زمان (که رایات اقبال بدار الخلافه نزل اجال فرمود) سعادت کورنش دریافتیم - و آن نگاشته را عذر تهیدستی خود گردانیدیم - عاطفت شاهنشاهی آنرا بحسن قبول پذیرفت - و نظرهای خاص بر من انداخت - و بدولت ملازمت (که اسیر اهلیت است) آن شورش خاطر روی بتسکین آورد - و محبت ذات این قدسی اساس یکبارگی دل را فرو گرفت در همان ایام یورش دیار شرقی پدش نهاد همت والا شد - این خاک نشین را فطرت نمیکذاشت که با بزرگان آن درگاه توسل جوید - و عاقلان آستانه عزت را از افزونی اشغال سلطنت فرصت پرداختن با کم نامان کنج خمول نبود - از ملازمت باز ماندیم - (اگرچه اندیشه پیشین در مکان خاطر جلوه حیرت داشت) لیکن رابطه روحانی این بزرگ دین و دنیا در دل همواره ناخن زده و چون گیاه خدیو فتح بلاد شرقی کرده بدار الخلافه فتحپور معاودت فرمود پدش بینی و دوریابی آن دانای نهانخانه اسرار الهی من عزلت گزین را بیدار آورد - و بسعادت آستان بوس رسیدیم و این سرسیمه گرد تیه حیرت و هیمن را روی براه افتاد - چنانچه مجله در ضمن سوانح آن هنگام سعادت طراز ایوان یابد *

و از سوانح آنکه شجاعت خان از پدش خانانان آمده شرف ملازمت دریافت - پدش ازین گذارش یافته که بواسطه نادیب و تنبیه او را مصحوب قاسم علی خان پدش خانانان فرستاده بودند خانانان ازین عاطفت کبری سجده سیاس بجای آورد - و فرستاده را عزیز و محترم داشته گناه او را درخواست نمود - و از انجا که عفو فرمودن و عذر پذیرفتن شیعه والای شاهنشاهی ست ملتمس او را پذیرفته بسعادت طلب اختصاص بخشیدند - روز امرداد هفتم خرداد ماه الهی نه فیل گزین از غنائم خان عالم بنظر همایون گذشت - از انجمله گنج رتن (که فیل والا شکوه بود) داخل فیلان خاصه گشت و در اندک فرصتی و کم زمانی بتوجه جهان گشای گیتی خدیو اسباب این یورش سرانجام یافت و کشتیهایی بدیع پیکر بطراحی نکوت در دربین آنحضرت چنان با تمام رسید که شرح شکوه و تفصیل نمودن آن بگفت در نیاید - اقسام منازل دلگشای و انواع مناظر فرح بخش و حوادث و بساتین

(که هنرمندان کارشناس در سطح زمین نتوانند پرداخت^(۲) در کشتیهای فسیح فضا تعبیه نمودند و سر هر یک از آن خانهای آبی را بصورت یک از جانوران ساخته نظارگیان را پالغز نظر گردانیدند و متصدیان اشغال برای هر کارخانه (که بمنزله ملکه^(۳) ست) کشتیهای بزرگ ترتیب دادند - مخصوصاً عتبه اقبال نیز در خور حالت و مکتب خویش منازل حیرت افزای بر سطح آب انتظام بخشیدند شگرفی فنون طراحی و نظریه مراتب^(۴) آشیانها و تعجب آرائی رفعت و لطافت پایها^(۵) و تعدد نشیمنها و بوالعجبی منظرها و نفائس پوششهای آن نوادر مخترعات اگر راقم این منشور اقبال از قرار واقع گوید زمانیان آنرا از قسم مبالغات دبیران انگارند *

و از سوانح آنکه حضرت شاهنشاهی برای تربیت و برآوردن از حجاب خدمت سرکردن اردوی بزرگ و سرانجام آن بنام مظفرخان مقرر ساختند - و او از نساء جوهر عقل در قبول این شغل سترگ سخنان بی حساب بعرض رسانده بار دیگر از نظر عاطفت افتاد - و این کار بمیرزا یوسف خان رضوی مقصود شد *

و از سوانح آنکه درین هنگام (که رایات همایون متوجه بلاد شرقی بود) نامنتظمی صوبه گجرات بسع والا رسید که پسران اختیار الملک سر بشورش برداشته اند - میزرا کوکه را بجلال نفقات شاهنشاهی اختصاص بخشیده رخصت فرمودند *

یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا

بصوب دیار شرقی

قانون سلطنت کبری و آئین فرماندهان دادگر (که انتساق مهمات دینی و دنیوی و انتظام ضوابط صوری و معنوی باز بسته بآنست) اقتضای می فرماید که (چنانچه بر ذمه فرماندیران سعادت مند بداده قناعت گردیدن طغرالی لزوم دارد - تا از^(۷) برای گرد آوری آنچه در دست نیست پراکنده دل نباشند - و پای ارادت از اندام سعادت بیرون نیارند) همان نوع فرمان رویان انصاف گزین معدلت دوست را لازم فطرت و فرض وقت است که بر مملکتها (که در تصرف داشته باشند) اقتفا فرمایند - و دل در تسخیر ملک دیگر بستان را از عبادت گزیده شمارند - و نکته ایست بس روشن

(۲) نسخه [ی] فلک ست (۳) نسخه [ا] آسمانها (۴) نسخه [ل] خانها (۵) نسخه [ی]

اولیای اردوی بزرگ (۶) نسخه [ا] یورش موکب شاهنشاهی بصوب بلاد شرقی - و نسخه [ب]

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدیار شرقیه از راه دریا - و نسخه [ل] گشایش بهر به نوری اقبال.

روز افزون (۷) در [هچند نسخه] تا بنقد از برای •

که دور بینان را بسواد دیده باید نوشت - دانش‌پروان انصاف گرای از شناسائی مزاج زمان گفته اند که این معمره عالم (که از رهگذر بے توجهی عالی فطرتان انقسام پذیرفته) اگر بیک از فراخ حوصله‌های کاروان دادگر قرار گیرد هرآینه عذاب اختلاف فرو نشیند - و جهانیان آسایش یابند ازین است که چمن آرای اقبال زمان ما پیوسته در بند ملکه و تسخیر ولایت دیگر است *

و چون سرانجام این ورزش عالی صورت گرفت شهاب‌الدین احمدخان را (که وکیل دیوان خالص و رائق و فائق این خدمت گرامی بود) در آگوه گذاشتند - و در همین اثنا طیب خان را معزول ساختند رای بهکوانداس را مستنوع تمام ممالک محروسه گردانیدند - و رای پرکوتم را بمنصب بخشیدری خلعت امتیاز بخشیدند - و پادشاه صورت و معنی دل در خدا و همت در آسودگی خلائق بسن بقایق توفیق ایزدی روز دینار هشتم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیست و نهم صفر بدولت و اقبال با شاهزاده‌های والا گوهر و مخدرات تقی عصمت در کشتی نشستند *

ساخته از حکمت کار آگاهان * خانه گردنده بگرد جهان

نادار حکم خدای حکیم * خانه روان خانگیانش مقیم

اهل سفر را همه بر وی گذر * همه او ساکن و او در سفر

و اسامی^(۳۱) مشاهیر مقربان بساط حضور (که درین ورزش همایون بسعدت همراهی اختصاص یافتند) بدین تفصیل است - راجه بهگونت داس - راجه مانسنگه - زین خان کوکه - شهباز خان - صادق خان قاسم خان میربحر - راجه بیربر - جلال خان - میرزاده علی خان - سید عبداللّه خان - مادهو سنگه نقیب خان - قمر خان - میر شریف - نیابت خان - سید محمد خان مرجی - حکیم عین الملک ملک الشعرا شیخ فیضی - پدشرو خان - و اهل سعادت شیخ عبداللّٰه صدر و حکیم الملک و قاضی یعقوب و برخی دیگر شرافت حضور داشتند *

و از غرائب آنکه دو فیل کوه پیکر باد رفتار را همراه گرفتند - نخستین بآن سندباد با دو ماده فیل در یک منزل جای‌گزید - خوبیهایی این فیل از انداز او گفت بیرون است - باسطرت صف شکنی و گواندازی کمال تمکین و غایت وقار گلگونۀ چهره حال او بود - در عین مستی نشان هوشیاری ازو ظاهر میشد - ب اشارت فیلان پای از انداز^(۳۲) بیرون نهاده - دیگر فیل سمن‌نا (که همتای آن بیعدیل بود) با دو ماده فیل در کشتی دیگر آرامش گرفت - و دیده ازین معنی تعجب افزای بود - از کثرت اقسام کشتی و انداختن بادبانهای آسمانی ارتفاع و تلاطم امواج در بدو شدت باد و طغیان سحاب و امطار و تصادم صواعق و درخشیدن بوارق غریب حالتی نمودار بود:

‘ (۲) نسخه [ای] طبیب (۳) نسخه [ای] اسامی مقربان (۴) نسخه [بی] انداز کار *

روزِ مهر شازدهم تیر ماهِ الهی (که قصبه اثاوه مخیم شادروان عزت گشت) در اثنای راه دریای جون جوش و خروش طوفانی کرد - و برخه از آن منازلِ دریائی بموج خیز فنا فرود شد - روزِ رام در حدود قصبه کالپی برای مصالح ملک توقف فرزدند - و روزِ انیران سیم تیر ماهِ الهی در موضعِ چکور زنا داره سیه درونِ تباہ عقل (که از فزونی شهوت و مغلوبیِ خود با دختر خود ملاعبت زناشویی کرده) بیاسا رسید - و روزِ شب بالهاباس نزولِ اجال شد - و روزِ اورمر غرقِ امرداد ماهِ الهی (که از آن منزل دلگشا نهضت روی نمود) آبِ کمالِ طغیانی داشت - و عواصفِ ریاح در تیز روی کار از افراط گذرانید و یازده کشتی فرو رفت - و به نقارخانه نیز آسیب رسید - و بتائیدِ الهی بسلاست برآمد - و چون خاطرِ جهانگشای میخواست (که اغروق و اردوی بزرگ در بلدهِ جونپور توقف نماید) بموجب فرمانِ عالیِ محسن خان (که حراستِ آن شهر داشت) مرکبِ سواریِ راهِ خشکی آورد - لیکن رایِ ممالک آرای اقتضای آن نفرمود که ازین مقام سراقِ مقدس را روانه سازند - و در نزدیکی الهاباس قاسم علی خان از پیشِ خانخانان آمده بسعادتِ زمینِ بوس افتخار یافت - و حقیقتِ استیلائی عساکرِ والا بعرضِ اقدس رسانید - درین روز حضرتِ شاهنشاهی حسین خان را یاد فرمودند که درین یورشِ دولت افزای چرا در رکابِ سعادت نیست - بعرضِ اشرف رسانیدند که سودا بر مزاج او استیلا یافته بتاختِ زیردستان و تاراجِ رعایا روزگار میگذراند - بر مسماعِ علیه این معنی گرانی کرد و چون این یورشِ عالی در میان بود هیچکس به تنبیه او تعیین نشد - روزِ بهمن دومِ امرداد ماهِ الهی در شهرِ بنارس رایبِ وصولِ افراخته گشت - درین روز 'نیز آبِ طغیان داشت - خصوصاً نزدیکِ حصارِ چناه که کارشناسانِ بحار ازو در هراس بودند - جمیع کثیر از کشتی برآمده راهِ خشکی گرفتند خسرو آفاق دل در مشیتِ ایزدی بسته همانطور شگفته خاطر و گشاده پیشانی بر سرِ کشتی نهضت میفرمودند - و از آنجا شیردیزگ تواجی باشی را بر زورِ باد سرعت نشانده پیشِ خانخانان فرستادند - که نویدِ قربِ ریابتِ اقبال رسانیده تائیدبخشِ عساکرِ دولت گردد - و سه روز در آن شهر دلگش مرکبِ مقدس توقف نمود - و روزِ خرداد موضعِ کودی^(۹۱) از اعمالِ سید پور (که در آن منزل آبِ کودی بدریای گدگ اتصال می یابد) لنگر انداختند - درین روز عبورِ اردوی بزرگ بقربِ ریابتِ همایون شد میرزا یوسف خان و برخه از امرا سعادتِ زمینِ بوس دریافتند *

(اگرچه شاهدشاه جهان پور بموجبِ خوی و عادت پیوسته در ظاهر بمشاغلِ سلطنت کُبری پرداخته) لیکن همواره بمقتضای خلوت در انجمن با اینر بیچون راز داشته - و لحظه

(۲) نسخه [ل] جهان آرای (۳) نسخه [ز ل] که ۱۰ بومزاج بابی او (۴) نسخه [ا] روزگار

(۵) د [اکثر نسخه] دی ۴ بهر (۶) نسخه [ای] کوری •

از محاسبه نفسانی فارغ نشده - و برای تقویت این نسبت و پرده آرائی نغمه سنجان دلفریب زمزمه
علائق گسل و ترانه شوق افزا در حواشی و حوالی بارگاه مقدس سرانیده - و در بسیاری از اوقات حضور
میر شریف برادر نقیب خان کتاب عشقیه را با آواز دلنشین میخواند - و آنحضرت بارها از نقاب استنار
برآمده رقت می فرمودند - و مرزا ترمیداشتند - یا رب این دریای دانش و بحر آگاهی از وزین
تندباد نادانی و بیراهه رفتن مردم قطرات اندوه میربخت - یا برای تعلیم نرم دلی و نیاز مندی
سنگین دلان انجمن این گلاب ریزان بود - یا از هجرم اشغال معنی از نگار خانه صورت بتنگ آمده
غمگساری خوش میفرمود - یا از فراخ حوصله و بے منتها بودن بحر فیض ایزدی گنجهای معنی را
اندک دانسته از معدن دانائی غم نایافت می تراود *

* قطعه *

بر کشتی نوح ناخدا میطلبم * در خانه خویش آشنا میطلبم

یعقوب نیم هیچ کس در چه نیست * حیرت دارم که من کرا می طلبم

و پیشتر از آن (که رایات نصرت شعاع از مستقر سلطنت نهضت فرماید) عرائض خانخانان و دیگر
امرای عظام بر بنی نبط می آمد که اگر نهضت مرکب مقدس تا جوینور اتفاق افتد هر آینه صلاح
دولت است - و درین صورت داؤد بناگزیر آواره دشت ابدار خواهد شد - و برزبان اقدس
(که ترجمان اسرار الهی ست) میگذشت که این سخن بیش نیست - و تا آنکه همای عظمی ما
سایه بران عرصه نیندازد و شاهباز جلال ما در هوای آن ملک پر و بال نگشاید صید این آرزو
صورت پذیر نیست - لیکن همت والا (نظر بر تربیت بندهای خویش) چنان میخواست که لوی
این فتح از ملازمان عقبه اقبال ارتفاع یابد - بذبران بحکم مقدس کششها را از دریای کودی
بالا کشیدند که در جوینور لخته توقف افتد - تا (آنچه امرای عرضه داشت می نمودند - و از بارگاه اقبال
جواب صادر میشد) دلنشین خرد و بزرگ شود - لاجرم روز مردان هفتم امرداد ماه الهی
رایات اقبال در حدود موضع بهرانج از اعمال پرگنه کراکت نزول دولت فرمود - و روز دینادر بموضع
بحین پور از قزاق جوینور وقوف معدلت داشت که عرائض اولیای دولت بموقف اجال رسید
که (اگر چه رفک شکره شاهدشاهی زودتر سایه عاطفت بر فوق این گروه اخلاص مند انداد) هر آینه
این عقد دشوار باسانی گشته گردد - و بموجب استشاره عقل کامل (که ناظم مراتب سلطنت است)
روز آذر شاهزادهای اقبال مند سعادت منش و مقدسان شهبستان عصمت را برادر آب گردی
رخصت جوینور فرمودند - و حکیم الملک و شیخ احمد و اخلاص خان و جمعی دیگر از ملازمان عقیدت مند را
بخدمت و ملازمت گذاشته خود علم معادوت افراخته متوجه پشته شدند *

(۲) در [اکثر نسخه] عشقه (۳) نسخه [ب زی] از راه دریا بالا *

سبحان الله شهنشاه زمان از شمول خیر اندیشی کار افزائی ارباب اخلاص میطلبد - و ایند
 بیچون بمقتضای هزاران عنایت (که درباره این برگزیده خویش دارد) میخواهد که جمیع مهمات
 شگرف و کارهای سترگ از آن معدن بزرگی بانجام رسد - تا هم عظمت این بزرگ کردار بقیین عموم خلایق
 گردد - و هم نوکران زر بنده را منتی بر چنین یگانه ایند شناس نباشد - و لهذا آن کار آسان بران لشکر
 دشوار نمود - تا خود طلبکار نهضت مویک مقدس شدند - و آنحضرت استمداد از جنود نائیدات
 غیبی طلبیده تسخیر ولایت بنگ و بهار پیش نهاد همت والا ساختند - درین هنگام نوید رسانان
 مسرت بخش مرده فتح ولایت بکر را رسانیده عنوان آرای فتوحات سترگ گشتند - و منبهیان غیب
 درین وقت سعادت پیرای تهنیت بر تهنیت افزودند - نخستین تسخیر قلعه بکر (که گیتی گشایان
 کامل اقتدار را زود دست نهد) از ملازمان میانه این خدو صورت و معنی اتمام یافت - دیگر آنکه
 نغزال بر نصرت اولیای دولت (که کمر همت بگشای ممالک شرقی بسته بودند) پدید آمد *

گروه گشائی مشکلات عالم و حصول مقاصد ارجمند (اگرچه در کار فرمائی معامه شناسان
 کارطلب چنانچه شناسند) لیکن دانای دور بین داند که بیشتر حصول مطالب بزرگ بنیت خیر
 و عمل شایسته فرمانروای جهان باز بسته است - و بر نظر ارباب کار نامه های باستانی پیدا است
 که مراد بے طرز نخستین در کنار نهاده آید - و بے حصول وجه دوم مقصود صورت نه بندد
 زمین روست که از رنگ نشین اقبال هر کاره (که همت بران گماشت) بآئین دانشن صورت گرفت
 و بهر مرے سترگ (که باوش چشم نگریست) بانجام رسید - چنانچه بر دانای سوانح و وقایع
 این دولت ابد قرین کمال ظهور دارد - و بتاریکی چهره آرای این مقصود فتح بمر است - و شرح
 این داستان سرور افزا آنکه در اساطیر پیشین تحریر یافت که محب علی خان و مجاهد خان
 با استدعای ناهید بیگم بجانب تنه رخصت یافتند - و سلطان محمود اظهار مخالفت نمود
 فرستادهای بمیامی نائیدات غیبی و معامی همت کارهای شایسته بتقدیم رسانیده به محاصره
 بلر پرداختند - و او متحصن گشته در لوازم قاعه داری اهتمام نمود - از اقبال شاهنشاهی
 هرن حصار قحط پدید آمد - و او بواسطه فرط احتیاط یا مزید خست و ذنات (با رجوع فراوانی
 غلهای نو حبوب بیست ساله و سی ساله را) که بمرور ایام در قاعه فراهم آمده بود بمرم می داد
 و ماده ارجاع و اوزار میگشت - و از غضب ایندی و با شیوع بیانت - و از غرائب اتفاقات
 آنکه در آن دیار (که عارضه روم پدید آمد) هر کس (که پوست درخت سرس را جوشانده میخورد)
 محبت می یافت - و آنرا بوزن طلا می خریدند *

و چون زمانه سلطان محمود را در تنگنای معیشت آورد بدرگاه والا مغروض داشت که پدوسته در شاهراہ اطاعت و فرما برداری بودم - از واژنوی بخت گذشت آنچه بر من گذشت اکنون قلعه را پیشکش شاهزاده والا شکوه سترگ فطرت بزرگ منش خرد پزوه حقیقت پیری سلطان سلیم میکنم - و بوسیله آن گوهر یکنای خلافت خود را بسائے فتراک دولت ابد طراز میکنم - و لیکن (چون میان من و محبّ علی خان غبارے پدید آمده) در سپردن قلعه باو جز صورت خواری خود نمی بینم - و نیز کارها روی داده از آزار او ایمن نیستم - امید که یکم از زندگان درگاه رخصت یابد - تا قلعه و ولایت را بار سپرده ناصیه ساسی عتبہ اقبال شوم - آن معدن فقرت ملنمس اورا بموقت قبول ارتفاع بخشید - و میر گیسو را (که از قدیمان کاران بود) فرستاد - پیشتر از آنکه او بآن دیار رسد سلطان محمود رخت هستی بر بسته بود - و اهل قلعه منتظر آمدن او - چون بآنحدود پدوست مجاهد خان قلعه کنجابه را محاصره داشت - دختر محبّ علی خان سامعه بیگم والدۀ مجاهد خان آمدن میر گیسو را شنیده برآشفته - و از تبه رانی غرلے چند را سرمایه پیکار گردانید - و از بے آرمی کار برو تنگ ساخت - و نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروری پدر خواجه نظام الدین احمد بخشی (که بامینوی آن ناحیت رفته بود) محبّ علی خان را بنصائح هوش فرا از پرخاش بیجا و عریذ بے هنجار گذرانید - و چون میر گیسو بقلعه پدوست کلید باو سپردند - و چنین مایه آبادان بدست در آمد - محبّ علی خان و مجاهد خان اربد نهاده و خام طمع دل از آن ملک بر نمی کنندیدند - و بودن هم بے حکم اقدس مشکل - محبّ علی خان برادر مصالحت شتافت - عاقبت کار میر گیسو بران قرار داد که مجاهد خان بجانب پٹنه رود و محبّ علی خان با زن و زان در قصبۀ لوهری سکونت گزینند - و چون بقرارداد مذکور عمل رفت میر گیسو جمیع کنیرا بر کشتیا نشانده بر سر محبّ علی خان فرستاد - از تاب مقاومت نیاروده بجانب ماتیاہ شتافت - و آیندها بغارت شهر دراز دستی کردند - سامعه بیگم در حویلی خود را مستحکم کرده بعدفعه و محاربه بر خاست - یک شبانه روز از کمال تهور و کاردانی آن چار دیوار را نگاهداشت - و دران هنگام که کار برو تنگ شده بود مجاهد خان بایلغار رسید و مردم را شکست داد - و سه ماه دیگر این طرف آب را منصرف برد - تا وقتی که بکر به ترسون خان قرار گرفت - و برادران او بآنصوب شتافتند - میر گیسو میخواست که از تبه رانی قلعه را محکم سازد آخر سعادت رهنمون او شد - و ازان خیال فاسد باز آمد - ولایت (که یکچند بیگانه باستقلال داشته

(۲) در [چند نسخه] گذشت بر من آنچه گذشت (۳) نسخه [۱] کنجابه - و در [بعضی نسخه] کجانه

(۴) در [چند نسخه] شکار (۵) در [اکثر نسخه] سامعه بیگم حریلی •

غرور افزای بود (بخافیتی که دران سرزمین تعبیه نهاده اند) ارباب اطاعت و انقیاد را بر سر نمرود و خلاف می آرد - و مگر نه این مردم کجا - و خود فروشی و سرکشی کجا *

چون میبایست ازین عطیۀ غیبی گذارش یافت باز بهمان شاهره مقصود شتافته سر رشته معنی را پیوند میدهند - روزِ آبان دهم امرداد ماه الهی کشتیهای پادشاهی از آب کودی گذشته بدریای گنگ پیوست - و حواشی مروج چو چک پور مستقر ارباب منصور گردید - و میزبان یوسف خان با اردوی بزرگ بموکی همایون ملحق گشت - و بعد ازین هر جا که جهازهای پادشاهی را لنگر می نهادند برابر آن مضرب خیام فلک ارتفاع میشد - و تمام اردوی بزرگ بآئین عظمت فرود می آمدند روز دیگر آنحضرت بر فیل مبارک قدم سوار شده بنفس اشرف اهتمام فرمودند - و قریب پانصد فیل بسرکشی آن شیر بیشه هیجا دران دریای مروج خیز در آمدند - و نظارگیان بران نمود حیران بودند - و در عین طغیان آنها بشمول عنایت ایزدی سلامت روی قوس حال ایشان بود مگر یک فیل پوسکا نام (که دران نزدیکی مسست طاق بود) بگرداب فنا فرو رفت - و در آنای دریا نوزدی و موج خیزی ماهی بزرگ بلندی گرای شد - و بر مقدم شاهدشاهی آرامش پذیرفت و مزدانان کارگاه انجام این را بر حصول مقصود و کامرانی اشارت شایسته دانسته سپاس ایزدی بجای آوردند - و روز ماه دوازدهم امرداد ماه الهی عرصه غاربور مقبر اعلام ظفر قرین شد *

حضرت شاهنشاهی ازان روز بیست و نهم (که عزیمت این بزم فرمودند) هر روز از کشتی فرود آمده بشکار چیده و آهو عشرت پذیر بودند - ظاهر بیدان را اسباب مشغولی سرانجام می یافت - و منسوبان این کارخانه بمقاصد خود فایز میشدند - و شهباز در زمین باین گروه هنگامه صورت آراسته بعیش و عشرت می پرداختند - و بباطن مستغرق انوار خدا شناسی و حق پرستی بود در معرزی ملک معنی توجه مبذول میداشتند - و درین میان نظارگیان انصاف گزین ازان مجموعه نسخه تدبیر امارات حصول مقاصد وجه همت میداشتند - انجمله بقرار هر روزه دران نشاطگاه شکار آهونه بجلوه ظهور درآمد - یوز تمام غیرت باد سرعت را گشاک فرمودند - آهو برباه بازی از چنگ او بر آمده پیشدستی بر باد گرفت - درین هنگام یوز دیگر رسیده کار او بانجام رسانید آن در زمین غیب دان بحاضران بارگاه قرب فرمودند که در عنقوان این عشرت از حال این نخچیر فال دارد برگرفته بودیم - چنان بر پیشطاق عمیر آسمان پیوند پرتو می اندازد که او درین مرتبه

(۲) نسخه [ی] عاطفت (۳) نسخه [ای] نوسکا - و در [بعضی نسخه] لوسکار - و در

[بعضی] لوسکا (۴) نسخه [ل] طایع بگرداب فنا فرو رفت (۵) نسخه [ی] کامرانی (۶) نسخه

[ل] تمام عقل باد معرفت را •

لسیر جنگلِ قہرِ پادشاہی نشود - و بارِ دیگرِ یسعی شکاربانِ اقبال گرفتارِ گرد - و عاقبتِ همان شد کہ ^۲پرو غیبی بر مرآتِ خاطرِ اشراق پذیر تافتہ بود - چنانچہ شرح آن باسانِ قلم خواهد آمد •

روزِ تیسرِ سیزدہمِ امردادِ ماہِ الہی داس پور (کہ بر ساحلِ کنگ است) آرامگاہِ بختیارِ رنگِ دریا و لنگرگاہِ کشتیانِ بادِ باد شد - اعتمادِ خانِ خواجہ سرا از محاصرہٗ ہریم استقبالِ موکبِ منصور بکشتی تیز رو نشستہ باحرازِ دولتِ بساطِ بوس سرافراز آمد - و حقیقتِ مرافق و مخالف را بعرضِ اقدس رسانید - و غنیم را بغایت قوی و نمود - ^۳انجمنِ آرای اقبال برلی انبساطِ دلہای خواص، پردہ از غیب برداشته نویدِ نصرت و فیروز مندی رسانید - و بجهتِ اطمینانِ خاطرہای شوریدہٗ عوام سید میرکی پسرِ میر عبدالکریم جفری اصفہانی را طلب داشتہ باستخراجِ احوالِ این یورش و استکشافِ اوضاعِ استقبالِ مامور گردانیدند - و او بائیں ضوابطِ این من مفرداتِ حروف را استنباط نمودہ از ترتیب و تالیفِ این بیت برآورد •

* بیت *

بزودی اکبر از بختِ ہمایون • برد ملک از کفِ داؤد بیرون

ظاہر بینانِ سادہ لوح را از صورتِ این واقعہ دستاویزِ تسکینِ سرانجامِ یافت - و حیلہٗ جویان تاویل طلب را روز فتحِ عرقِ خجالتِ بر رو نشست - و ^۴در آنوا (کہ بدارِ خلافتِ آگرو نزولِ اجل فرمودہ یورشِ مملکتِ شریفہ را سامان میفرمودند) نیز میرِ مذکور را بجهتِ تسلیِ خواطرِ ظاہر بینانِ باستخراجِ مطالبِ حکم فرمودند - و میرِ این بیت برآوردہ بود •

* بیت *

گرچہ باشد لشکرِ جزارِ بے حد و شمار • لیک باشد فتح و نصرت در قدومِ شہریار

روزِ کوشِ چہار دہمِ امردادِ ماہِ الہی (کہ گذرِ چوسہٗ ^۵لنگرگاہِ جہازہای کوه پیکر شد) عرضہ داشتِ خانخانانِ نویدِ فتحِ مجدد رسانید - و ^۶تفصیلِ این مزدِ بہجتِ افزا آنکہ از رنود و اوباشِ افغان بسرگردگی عیسی خان نیازی (کہ در کارزار نمودن و کار سرکردن علم برد) بر مورچلِ قباخان رختند و جنگِ عظیم در پیوست - و از مورچلہای لشکرِ منصور برخہ از نیز دستانِ عرصہٗ جداتِ خود را رسانیدہ دادِ مردانگی دادند - و بہ نیروی اقبالِ شاہنشاہی و ثباتِ پائے قیا خان و رسیدنِ راجہ تودرملِ غنیمِ غبارِ آلودِ ہزیمتِ گشت - و مبارزانِ دولتِ گلچینِ نشاط شدند - و عیسی خان بدستِ یک از غلامانِ لشکرِ خان (بے آنکہ او را شناسد) غبارِ نیستی بر فرقِ ادبارِ خود بپخت از ^۷استماعِ این مزدِ نصرت (کہ مقدمہٗ الجیشِ فتوحاتِ تواند بود) لشکرِ اقبال را صیتِ ابتہاج فرو گرفت - و از غایتِ عاطفتِ عرضہ داشتِ خانخانان را بجنسِ پیشِ حضرتِ شاہزادہای اقبال مند

(۲) نسخہٗ [ی] الہام غیبی (۳) نسخہٗ [ل] اشراق پذیر تافتہ بود (۴) در [بعضی نسخہ] استناد

(۵) در [چند نسخہ] جوسا - و در [بعضی] چوسا (۶) نسخہٗ [ی] بہجتِ بخش •

فرستادند که نگرانای خواطر مقدسه را چاره‌گر باشد - درین روز اردوی معلی (که از راه خشکی می‌آمد) از نهر کُنداس (که بدریای گنگ ملحق میشود) گذشت - و نیلِ خاصه غرق شد و این نهر را اهل هند بشامت نسبت دهند - روز دیگر بر ساحلِ دریای گنگ (که از سرچشمه فیضِ ایزدی مالا مال بود) مقام شد - و به نیروی صاحب اهتمامانِ بارگاه سلطنت تمامی انواع جهانگشای بسطوت و سلامت عبور نمودند - روز مهو (که عزمه موفعِ ثومنی از اعمالِ برج‌پور مضربِ خیامِ سپهر ارتفاع گشت) عرضه داشت منعم خان بنظر اشرف در آمد - خلاصه مضمین آنکه ریاست ظفر طراز را از راه دریا بآئینِ مقدر آمدن اصاح است - و توجهِ اردوی بزرگ از راه خشکی مناسب میداند - و التماس نموده بود که لشکر فیروزی مند را درین امتداد محاصره از توانِ امطار و کثرت باران فوراً در ادواتِ مبارزت و آلاتِ مبارزت راه یافته - اگر درین هنگام از فورِ خلاصه شاهنشاهی امداد رسد از توجهِ ابدی تائید دور نیست - ملتمس او عزت قبول یافت - و اقسامِ اسلحه و انواعِ آویزش را فرستادند - روز رشن هیندهم امرداد ماهِ الهی حوالی موفعِ لودی‌پور نزولِ اجلال فرمودند - درین روز نیز آب در طغیان بود - یکی از کشتیهای چینه خانه فرو رفت و از چینه‌های خاصه دولت خان و دلرنگ را پیمانه همتی بُرشد - و کشتی قاضی (۴) عمکر و بهکونداس خزانچی و شیر بیگ در موج خیز طوفانی فروشد - روز فروردین نوزدهم امرداد ماهِ الهی رابیت جهانگیری مکانی قصبه منیر علم دولت انراخت - درین جا آب سون بدریای گنگ رسیده گننام میشود - روز دیگر کشتیها را در همان لنگرگاه داشته حکم قضا نماند نافه گشت که صادق خان و شرباز خان اهتمام نموده اردوی بزرگ را از آب سون بگذرانند و مبالغه گرانمند میرغیاث الدین علی نقیب خان را سپرده رخصت فرمودند - که در روز شنبه منوره مغرب پرور شیخ یحیی منیری (که در قصبه منیر است) رفته بمدریان آن بقعه تعمت کند و استمدادِ همت نماید •

شیخ پسر شیخ اسرائیل است از جمله اولیای هندوستان - نسبتِ خداشناسی را هم بساطتِ چشمیه میرساند - و هم بطایفه فردوسیّه - اهل زمانه را در حق شیخ اعتقاد بسیار است گویند شیخ را آرزوی فرزند سراسیمه داشت - بملازمتِ شیخ شرف الدین پانی پنهی رسید - ایشان ارفقای باطنی این آرزوی او را در یانقه بزداد فرزند خوشوقت گردانیدند - و فرمودند که همنام ما کنی - شیخ اگرچه از کشور هندی نبر آمد - اما سر پای عالم معنی را به اقدام همت سیر نمود

(۲) نسخه [ی] کرب نامی (۳) نسخه [ا ب ی] برج‌پور (۴) نسخه [ل] قاضی معسکر

(۵) نسخه [ا ب] مهو (۶) پانی پنهی •

و عیوب نفس امّاره و فنون تلخیصات او دریافتند در تکمیل خویش کمر بست - و سخنان او در طایفه صوفیه امتیاز عظیم دارد - و کذاب معدن المعانی و گنج لا یخفی و شرح آداب المریدین اثر جواهر اقلام او است - و سه مجموعه معارف و حقائق آگین^۱ (که بعضی از مخلصان و منسوبان خویش بآئین صحائف و طرز رسائل نوشته است) یک متضمن بسد و پنجاه مفاصله است و دیگره مشتمل بر صد هدایت نامه - و در سیومین بیست و پنج مکتوب مندرج - و شیخ زمان سلطان محمود را دریافت - و در بدایت حال کوه و صحرا گزیده ریاضتهای سخت کشیده - تا آنکه در دهلی بشرف ملازمت شیخ نظام سعادت پذیر شد - و باشارت ایشان بخدمت شیخ نجم الدین فردوسی رفته ارادت آورد - روز رام بیست و یکم امرداد ماه الهی (که ریاضت نصرت طراز از ساحت شیرپور درخشان شد) راجه تودرمل آمده ادراک زمین بوس نمود - و حقائق احوال لشکر منصور بشرح معروض داشت - و در باب آمدن منعم خان باستقبال و تعیین مسافت راه استمراج نمود حکم^۲ و^۳ شد که (چون مهم محاصره در پیش دارد) زیاده از دو کوه نیاید - و سایر امرا بجای^۳ خویش در مورچه‌های خود باشند - و همان شب راجه را مشمول عاطفت ساخته رخصت از نانی داشتند و در نایام عرب پسر هاشم خان را (که بآداب خدمت ملتمز بود - و به نیابت پدر خود عرائض مشتمل بر سوانح بلا شرقی میگردانید) بخطاب نیابت خانی^۴ عز امتیاز بخشیدند •

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پتینه^(۵)

و همت در گشاد آن بستن

جهانگیر کشور گشای در چنین موسم پر شورش و تواتر باران دائمی و جریان سیلابهای طوفانی بقایید دولت و رهنمون^(۶) اقبال راه دریا گزیدند - و با خاطر آرامیده و دل^(۷) عشرت گزین روز باد بیست و دوم امرداد ماه الهی مطابق چهارشنبه پانزدهم ربیع الثانی بآن منزل مقصود نزول اقبال فرمودند - و در دو گروه این مرحله خانخانان کشتیها را باقسام آتش بازها و توپچیان و رعد اندازان آراسته شرف ملازمت دریافت - و بجلائل تفقدات شاهنشاهی مخصوص گشت - و باشارت عالی متکفلان اشغال آتش بازی توپها را آتش در دادند - غلغل^(۸) قرع دخان و بخار و صدمه ارتفاع گرد و غبار زمین و زمان را در لرزه آورد - و آن حوالی و نواحی چند فرسنگ در چند فرسنگ چون روز

(۲) نسخه [ی] سلطان محمد تغلق را (۳) نسخه [زی] بحال خویش (۴) نسخه [زل]

نهایه خانی خلعت عوامیاز (۵) نسخه [ل] توجه ریاضت عالی بجانج پتینه و بدست آمدن حاجی پور

(۶) نسخه [زل] بقایید رهنمون دولت و اقبال •

اهدای دولت تارک گشت - و این صدای هولناک در دماغ مخالفان نیرو بخت پیچید - و زهره دشمنان آب شد - و دل بے جگران در اضطراب افتاد - و نقاره فتح بلند آوازه گردید - صفیر نفیر و کرنا نوید نصرت بکوش هوش زمانیان در ذاک - و در ساعت مسعود روی توجه بساحل آورده - سمند اقبال را جلوه دادند - و در منزل خانخانان (که نشیمنهای عالی ترتیب یافته بود) نزول دولت شد و او از شرائف جواهر و جلال امتعه و نفائس اشیا برسم پیشکش و نثار سرانجام داده پرده گشای آداب اخلاص شد - و محمد قلی خان برلاس و قیاخان و اشرف خان و مجنون خان و خان عالم و سایر امرای والا شکوه (که درین لشکر نصرت طراز بودند) به ترتیب منزلت و آئین رتبت جبهه سای آستان اقبال شدند - و پس ازان دیگر سرداران و ناموران جوق جوق و فوج فوج بدولت زمین بوس جویای سر بلندی گشتند - و هر کدام بنوازشهای خاص امتیاز یافت و بعنایات سترگ مخصوص شد *

روز دیگر اطراف قلعه بنظر امعان شاهنشاهی (که محیط عالم صغیر و کبیر است) در آمد و تسخیر حاجی پور از اسباب گشایش این حصار دانسته همت جهانگشای بر تحصیل این امنیت مصروف داشتند - آن قلعه ایست محاذی پهنه - در بای گنگ بعضی دو کوه نخینا بهزاران جوش و خروش در میان این دوشهر میگذرد - روز دیگر میزاعلی عام شاهي و سید شمس بخاری با پسران و راجه گچیتی و فوج از بهادران اخلاص مند را بسرکردگی خان عالم تعیین فرمودند که بر بختیان دریا نورد کشتی سوار شده با توپخانه شایسته آن قلعه را (که استظهار فتنه گران است) تسخیر نمایند *

و هم درین روز ایلچیم داؤد بوسیله خانخانان دولت بساط بوس دریافت - پیشتر از ارتفاع ریای اقبال درین حدوث خانخانان خالدین خان را پیش داؤد فرستاده بنصیحتهای ارجمند برو بخشوده بود - خلاصه اندر آنکه هنوز سر رشته کار بدست اوست - روز نامه احوال خود را مطالعه نماید - و نظریه ژرف در نیرنگی اقبال و روز افزونی دولت شاهنشاهی انداخته برخورد ببخشاید - و سبب خون چندین جانداران و باغی ویرانی مال و ناموس مردم نگردد - مستمع دنیا را اندازه ایست - چرا بخود نمی آید - و خود را بسته فترک این دولت خداداد نمی گرداند او پس از تأمل بسیار از راه گریز و حیل سازي مصحوب خالدین خان یکی از اعیان خود را فرستاده انواع نیازمندی در میان آورد - و چنان عرضه داشت که حاشا نام سروری برخورد نپسندم

(۲) در [چند نسخه] صفیر و نفیر کرنا (۳) فسخه [ی] داده بود (۴) نسخه [ی] فتنه انگیز

(۵) در [بعضی نسخه] هامت و بال و ویرانی *

لودي (که مرا درین ورطه پندار انداخته بود) بسزای کردار خود رسید - اکنون اطاعت شاهنشاهی سرپای خاطر گرفته است - هر قدر جای (که بمن مکرمت میشود) آنرا سرمایه سعادت خود میدانم - و (چون بمقتضای خرد سالی و مستی شباب از من خطائے بظهور آمده است) مادام که در تلافی آن خدمات شایسته بتقدیم نرسانم بخود قرار آستان بوس نمیتوانم داد *

شهریار دانش پژوه مکمل درونی او را دریافته چنین پاسخ آری شدند که ما بمقتضای ظلیت^(۲) حق اندک پذیر بسیار بخشیم - چاشنی عفو ما در انتقام نیست - اگر دژ درین سخن سرائی از مشعل صدق پرتو دارد بر عتبه اقبال جبهه فرسای گردد - تا بدست تقدیر ما گرد ادبار از تارک بخت او افشاند شود - و گرنه یک از سه کار گیرند - تا مال و جان چندین هزار کس عرضه تلف نگردد نخستین آنکه یک کس او در معسر اقبال آمده نظارگی شود - و یک کس ازین جانب دران لشکر مراسم دیدبانی بجای آرد - تا هیچ کس از طرفین به نبردگاه نشتابد - و ما هر دو در میدان نبرد درآمده بهر سلاح^(۳) که او داند با هم آویزش کنیم - تا بسرنوشت ازلی و تأیید آسمانی هر که فیروز شود ملک ایزد باشد - و اگر همت باین یآوری نکند یک از لشکریان خود را (که به نیروی مردانگی و زور بازو و فزونی دانش نبرد ممتاز باشد) اختیار کند - و ما نیز یک از تیز دستان عرصه شهامت را (که آرم غار چهره او بود) در برابر او فرستیم - و این دو ستیزه مرد دران نبردگاه رسم مبارزت بجای آرند - هر که نصرت یابد لشکر او ظفر طراز گردد - و اگر دران سپاه چنین شیر مرد نباشد از جنود فیان کار پرداز یک را انتخاب کند - تا ما نیز فیله فلک شکوه تمام شدت را بجلوه خاص در آرم - هر کدام غالب آید فتح ازان طرف باشد - آن افغان پسر را از سخن آرائی این شیر شکار عرصه آگاهی زهره درید - و عقل تبه گشت - چون زنگارین دل بود توفیق فرمان پذیری نیافت و از آنجا که فطرت نداشت بهیچ یک ازان وجوه حق گرای دلنهاد نشد *

و از سوانح آنکه آن شاهسوار عرصه دولت فیل کوه بیکر باد رفتار را در جلوه اقبال در آورده بتماشای فرازگاه پنج بهازی (که در برابر آن حصار است) بهمعدانی تأیید الهی و قاید فر ایزدی توجه فرمودند - و این پنج گنبد خشتی اند مصمت^(۴) که فرماندهان باستانی بادگار گذاشته اند بهازی بزبان هندی کوهچه را گویند - یعنی پنج گنبد که در بلندی به پنج کوهچه ماند و افغانان نیزه رای از سه آرمی و سیه دلی توپها سرداده بسعی خود نکال ابدی سرانجام نمودند

(۲) نسخه [ل] طینت حق (۳) نسخه [ی] سخن پیرائی (۴) در [بعضی نسخه] که او صلاح داند

(۵) نسخه [ل] زبردستان (۶) نسخه [ل] دران ناوردگاه - و در [چند نسخه] دران بزم ناوردگاه

(۷) نسخه [ی] منمن *

و حضرت شاهنشاهی در حصارِ حضانتِ ایزدی تماشائی بدائعِ آفرینش بودند - نگاهبانیِ خدیو هستی و پایهٔ توکلِ والا خاطر نشان آشنا و بیگانه شد *

و از سوانحِ اقبال بدست آمدنِ حاجی پور است - و اجمالِ این تفصیل آنکه روزِ آزاد بیست و پنجمِ امرداد ماهِ الهی چاشنگاهِ بلند روشن شد که قارمِ هیچ از جانبِ حاجی پور در مروجِ خیز است - شهریارِ دوربینِ بمبرچلِ شاهم خان (که از آنجا آن مصر نمایان بود) عنان تاب گشته در نصرتِ اولیای دولت توجّهِ اولیم گشای فرمودند - اگر چه تردّدِ بهادرانِ جنگ جوی چنانچه باید تشخیص نمی یافت اما این قدر پیدا بود که سواطعِ سدانِ آتشبارِ معرکه افزور است و لامعِ شمشیرِ صاعقه کردارِ مخالف سوز - و هنگامی (که جنگ ترازوشده بود - و پاس از روز مانده) حضرت شاهنشاهی چندے از نبرد آزمایان را در کشتیهای جنگی بتائیدِ جنودِ اقبال فرستادند قلعه نشینانِ تهر گزینِ پهنه از مشاهدهٔ این حال چند غرابِ مبارزت بر سر راه داشته آمادهٔ پیکار شدند دایرانِ جنگ آزموده باعتضادِ تائیدِ الهی دستِ جلالت گشاده غنیم را برداشتند - و پیشتر از آنکه این فوجِ نصرتِ اعتصام بآن لشکرِ ظفر قرین پیوندند بمیامینِ دولت روز افزون چنان حصارِ حصین گشاده شد - و شوه سوطِ شاهنشاهی زهرهٔ آهینِ جگران را آب ساخت - و گروه انبوه از آن بخت برگشتگان آشفته دماغ بخاکِ هلاکت غبار آلود مذلت گشتند *

و تفصیلِ این اجمال آنکه چون خانِ عالم باین خدمت سرافرازی یافت جمع از رود بانانِ حقیقت دان رهنمای او شدند - آخرهای روزِ دین بیست و چهارمِ امرداد ماهِ الهی بکشتی در آمدند راهبرانِ تیز هوش کشتیهای این شجاعت مندانِ نبرد دوست را بالا روزه برده شهابِ بآئین (که غنیم اطلاع نیابد) بفرس (که از آب گدگ جدا شده متصل بحاجی پور میبرد) رسانیدند نخوتِ آریابانِ قلعه نشین در گردابِ اندیشه فرو شدند - ناچار بختیانِ دریا نورد را بتوبخانه آراسته در مبارزت مبادرت نمودند - نخستینِ ضربتها و بندوقها را گشاد دادند - و شرارهٔ این طوفانِ آتش ارتفاع گرفت - و نزدیک بود که صورتِ استیلا و استعلا این گروه بدکار در آئینهٔ اوهامِ نظارگیان نمودار شود - درین اثنا آن غرابهای شاهنشاهی (که فروغِ نصرت باخود داشت) پرتو فیروز مندی انداخت - و یکبارگی پای ثباتِ آن بد اندیشانِ تبه روزگار بلغزش درآمد - لیکن (چون از طغیانِ آب بدشواری کشتیهای لشکرِ منصور را سر ببالا می کشیدند) کارِ آن گروه بانجام نمی رسید - و هنمون بدشورانِ اقبال این دریا نوردان را بالا روزه بجانبِ گندمک برده بصوبِ حاجی پور سرداد

(۲) نسخه [ل] سربراه (۳) نسخه [ل] برده برده (۴) نسخه [ی] ضربتها و توبها و بندوقها را

(۵) در [چنه نسخه] بجانب دریای کهنک *

اگر چه از فراز قلعه بارش توپ بود لیکن جائی (که حراست ایزدی پیشکار دولت^(۳) موند باشد) از بداندیشی ذرات امکان چه گشاید - نبرد آزمایان جنگ جوی بزرگ بازوی تائید یافتن الهی از کشتیها برآمده بجولان رخس در آمدند - فتح خان پسر غازی خان و ابراهیم خان و الهدیه سرزالی^(۴) (که سرداران این گروه بودند) کوچه بند کرده سرگرم پیکار شدند - فتح خان با بسیاری از مخالفان دران هنگامه مرد آزمائی فرو شد - و برخه بتکابوی هرچه تمامتر ازان رطه هلاک بیرون شتافتند - بعضی اوباش شهر را آتش زده دست بتاراج گشادند - و قلعه بتائید جنود غیبی بتصرف اولیای دولت درآمد - راجه گجپتی و پیاده روان شمشیر باز و میرزا علی بیگ علمشاهی و سید شمس الدین بخاری و پسران او درین نبردگاه بخان عالم همپائی شایسته کردند - و جمیع بهادران نصرت قرین را دست بکار رسید - و بمیامین تائیدات سماری کار دشوار باسانی برآمد *

مفتوح شدن قلعه پتنه به نیروی اقبال شاهنشاهی و فرار نمودن

داؤد و ایلغار فرمودن شهردار جهانگیر

[چون چمن پیرایان نوبهار هستی از مبادی انکشاف سحر اقبال تا امروز (که آغاز گلخنده صبح سعادت است) پیوسته در تربیت این نونهال برومند و آراستی چار چمن این دولت اند] هر گلبن آموید (که سایه نشین آن شجره آسمانی ظلال شد) هر آینه از جویبار عشرت و چشمه سار نشاط شاداب گشت - و روز بروز اغصان آمالش بثمرات مرد کامیاب - و هر تلخ کام کج سرشت (که سر به اعتدالی کشیده خار آشوب در راه گلچینان این سرابستان همیشه بهار افشاند) سوخته برق زوال شد - و هر که خود را بسته فتراک این عتبه جلال ساخت از حوادث زمان نجات یافته کارش روز افزون گشت - و [هر که (از نا فهمیدگی یا از بیخردی یا از بدمستی) اندیشه مخالفت بخود راه داد] لکدکوب زمان شد - و پایمال شداند دوران - نه اسباب دنیا بکار او آمد - و نه معاونان صورت سودمند شدند - و هر کاره (که پیشهاد هست والای شاهنشاهی گشت) هر چند بچشم عادتیان روزگار دشوار مینمود باسان ترین وجوه انجام پذیرفت - چنانچه اندک از بسیار درین شگوفنامه ایراد یافته و می بابد - آری این کار عنایت است نه ساختگی - و این معامله دولت است نه پرداختگی - و بتازگی (آنچه درینولا ببرکات ذات مقدس شاهنشاهی بانجام رسید) گزینش داؤد است بجهت جنگ - و بدست آمدن قلعه پتنه *

(۲) در [بعضی نسخه] موند (۳) نسخه [ی] ابراهیم کررانی (۴) در [بعضی نسخه] شروانی و در

[بعضی] سرزالی (۵) در [چند نسخه] نا فهمیدگی که از بیخردی یا بدمستی پدید آمد اندیشه *

(چون فرّالهی از ماهچه رایت اقبال بران مرزوبوم افتاد - و بواقی لمعان عظمت و قدرت بران دیار نافت) اساس مبانی غرور الوس افغانان تزلزل پذیرفت - و از سراسیمگی گمراهی گزیدند و [چون آن پیغامهای شاهنشاهی (که زهره آهنگین جگران از نهیب آن آب میشد) بآن گروه رسید و مقارن آن بهادران والا شکوه فتح حاجی پور نمودند] دأود (که سرخوش نشسته غفلت بود) بهوش آمده زمانه در کار خود نگریست - نه چراغ تدبیرش را نور می ماند - و نه شع ضعیفش را فروغ از تیوگی بخت راه سعادت را گذاشته در هنگامی (که بایسته خجالت مند بوده احرار دولت آسمان بوس نماید) بدشت ادبار درآمد - و شب آراء بیست و پنجم امردان ماه الاهی از دروازه خرد قلعه بزرگشتی تیزرو نسیسته راه بنگاله پیش گرفت - و گوجرخان (که میر ششیر آن گروه بود) از راه دروازه آهوخانه با تمامی فیلان و عموم سپاهیان برای خشکی رو بگریز نهاد - و نخوت و استکبار این جماعه یکباره بباد فنا رفت - و صلاح کار خویش در قساد دانسته برخی در موج خیز دریا و جمعی در تنگنای طروق و طایفه در گوهایی خندق بهایوه فنا شتافتند - و کشتی را از دریا ندانسته جمعی انبوه بقعر نیستی فرو رفتند - و طایفه کثرت را از قلعت تفرقه نکرده با کشتی غرقه بحر فنا گشتند و بسیاری از فروغی هجوم در ته پا مانده بخاک مذلت یکسان شدند - پیشروان را گذر بسته گشت و پس ماندگان را از دحام پیش سد راه آمد - سرها (که نخرنگاه بیخودی بود) بپای مذلت فوسدگی یافت - و افسرهای استکبار بافسار اشتر و استر پایند شد - طایفه از هول جان فراز و نشیب را یکسان شمرده خود را از اوج تریا بثری برمی نافتند - چنانچه خندق قلعه از اقسام جانداران انپاشته گشت - و طبقه انبوه از همراهان گوجرخان بحر فنا شدند - و جمعی از تهور خود را در گرداب بلا انداخته قرن سیل هلاکت گشتند - آن شب که صبح فیروزمندی را آستر بود غروب شورش در قلعه پدید آمد - جمعی از کم فطرتان معامه ناهم بر شبحون قیاس میکردند - و کار دانان بارگاه مقدس برهم خوردن و گریختن افغانان را یقین میدانستند - آن شاه سوار میدان اقبال همان زمان بال سندر را (که در چندین هزار فیل بحس منظر و لطف کردار و شکوه آسمانی و تیزی آتش و سبکی باک و وقار زمین امتیاز داشت) طلب داشته سوار دولت شدند *

و چون بر پیشگاه خاطر اقدس ناکامی و گریختن غنیم بر تو انداخته بود همت والا اقتضای آن داشت که در همان ظلام شب نور افروز نصرت گردند - خانخانان زمین نیاز بلب ادب بوسید عرضه داشت که (چون علم نور از مشرق اقبال سرزند) عزیمت پیش فرمایند - هم پاس قانون حز و احتیاط بتقدیم رسیده باشد - و هم درین فرصت احوال غنیم بر تو تشخیص روشنی خواهد گرفت

شهریارِ اَدانا دل ملتسِ اورا بارایشِ قبولِ زینت دادند - و صبحِ روزِ اشناد بیست و ششمِ ارداد ماهِ الهی^(۱) ربابِ نصرتِ طراز از دروازهٔ دهلی بشهر پَننه سایه افکن شد - و نوئیغانِ بزرگ و خوانینِ والا شکوه و امرایِ نامدار آدابِ تهنیت بجای آوردند - و غنائمِ فراوان از نقد و جنس خصوصاً فیلان نامور بدستِ اولیایِ دولت درآمد - و ساعتِ نجومی از روزِ بهماتِ شهر پرداخته خانخانان را با بسیاری از خدمت گزینانِ کارطلبِ عقیدت مند مقرر فرمودند که با هسنگی و آرامش اردوی سترگ را می آورده باشند - و خود بر نور بیضا (که سرآمدِ اسپانِ خاصه بود) جلؤ اقبال داده با فوجی از بهادرانِ اخلاص طراز از راهِ خشکی ایلغار فرمودند - که (اگر داؤد از راهِ دریا شتابانِ بادیغ ادبار گشت) گوجر (که خلعتِ فیلان را سر کرده میبرد) گرفتار گردد - چون بدریایِ پَن پَن رسیدند آب در غایتِ طغیان بود - خدیو عالم اعتضاد بر تائیدِ ایندی فرموده سمندِ اقبال را در آب جولان داد فدویانِ عقیدت گزینِ بیتابانه خود را دران موج خیز انداختند - و بر هذمونِ بخت و همعنایِ دولت عبورِ موکبِ والا شد - و گردِ آسیبه بدامِ منسربانِ این منزل گزینِ عرصهٔ نوکلِ نرسید کرامتِ پادشاهی بظهور آمد - و آثارِ ولایتِ بدید گشت - که در چنان آبه (که بسیاری از مخالفانِ سبکپایِ تیز رفتار با شناسائیِ مداخل و مخارج نتوانستند خود را بحاحلِ نجات رسانند) شهریارِ گیتی ستان با جمیعِ لشکرِ اقبال بقایدِ دولتِ پایدار باسانی و شققتی گذاره فرمود و به تیز روی^(۲) (که بر باد پیشی گرفته) بائینِ نکامشیِ نزدیک بقصبهٔ دریابور (که سی کره تخمیناً باشد) یک جلو رانده عنان باز کشیدند - و چون روز در جلؤ شام بود خاطرِ ملتزمانِ رکابِ نصرتِ اعتصام منظور داشته در کنارِ آب گدگ وقوفِ رحمت فرمودند - و مجنونِ خان و شهباز خان و برخه از امرایِ کارطلب را بدنبالِ هزیمتیانِ فرستادند - چون قلمِ تقدیر نرفته بود بآن مدبرانِ گزینهایِ نتوانستند رسید - اما بسیاری ازان گروه واژون بخت از سراسیمگی عقل و فروگزنگیِ ادبار در دریاجها و خلاها بگو نیستی شتافتند - و درین فتح (که طرازِ فتوحاتِ سترگ تواند شد) در بخت و شصت و پنجه فیل از ضاممِ غنائم گشت - اگر بشرحِ بدائعِ این جاندارانِ کوه پیکر و ذکرِ جلالِ نوادرِ آن پردازد این شگوفنامه (که غازهٔ اختصار بر روی دارد) بر نتابد - و درین شب (که ربابِ اقبال بگذار دریایِ گنگ نزولِ سعادت داشت) چنده از کشتیهایِ افغانان بر اسباب و اموالِ ببادبانِ مراد^(۳) در حوالیِ مخیمِ اقبال پیوست - و غنائمِ فراوان در حوزهٔ تصرفِ مجاهدانِ همت گزای درآمد - و درین روزِ فیروز مندیِ عمومِ اردویِ بازاری از نشیبِ خندق و دریایِ پَن پَن

(۲) نسخه [ل] خاصه فیلان را (۳) نسخه [ب] میبرد (۴) نسخه [ب ز] نیز پوئی (۵) نسخه

[پ ی] آمده (۶) در [بعضی نسخه] باد مراد •

و از نهر آبی (که در هفت هشت کوهی دریاپور بود) و از ساحل دریای گنگ فرو رفتهای آب را بطائیف الحیل کشیده همیانهای زر و اسلحه بدر آوردند - و عامه خلایق این لشکر بزرگ کامیاب خواهش شدند - و از نیرنگی اقبال و مددکاری بخت بلند و نیروی همت سترگ شاهنشاهی چنین لشکر آراسته را (که داود باسطنپار آن همواره از غرور گزافها گفته - و بانه درائی کرده) بے جنگ خاک ادبار بر مفارق شان ریخته شد - و آبروی دین و دنیا گرفته آمد - و حسین پسر عدلی (که از ازوئی بخت و نیرنگ عقل گرخته بنظیم پیوسته بود) بدست افتاد - و بسعی خانخانان باسا رسید - و به تفریر روشنان سماوی و امداد جنود غیبی چنین فتح بزرگ (که در بینان عرصه صورت دشوار می اندیشیدند) و اتمام این کار سترگ (که در حومه روزگار نیلنجد) درین موسم باران (که غنیم آنرا حصار حصین می شمرد) بر وجه آسان و طرز دل پسند از پرده خفا بجلوه گاه ظهور آمد •

(و چون خانخانان باردوی بزرگ جبهه سای عقیدت گشت) باشا و همایون صفونکده قدس را آراستند - و زهت سرای خلوت زینت گرفت - و انجمن زار خسروانی از غیر پرداخته آمد دولت منشان خرد پزوه و بخت آوران دیده ور و معامله شناسان حقیقت بین (که با راستی و درستی مردانگی و دولتخواهی غار چهار روزگار ایشان بود) حفظ مراتب و پاس حدود نموده سخن گدار و نکته سرای شدند - و هر کدام (در خور صفای جوهر و انداز دریافت) لایم وقت و مستحسن حال را بموقف عرض مقدس (که عیار گاه نقود جواهر دانش اندوزی و محک طلای خالص در ربین ست) رسانیدند - گروهی (که شعاع بینش آنها از مناظر صورت نگذر) چنان معروف داشتند که تاسیری شدن موسم باران ولایت بهارا (که نو بتصرف اولیای دولت در آمده) از خس و خاشاک مخالف پاک باید ساخت - و در عنقوان طلوع سهیل دلنهاد تسخیر بنگاله شد و جمعی از تیز جلوب و فرط مردانگی و برخه از کار دانی و معامله نهی چنان نمودند که بے توقف دست به بنگاله زدند و غنیم را فرست سرنجام ندان ناگزیر است - و حضرت شاهنشاهی از وفور غیب بینی و فروغ نیر باطن سخن این گروه را پسندیده همت جهانگشای بتسخیر بنگاله بستند (اگرچه خاطر اقدس مختصر است که خود بگروگشائی این عقد مشکل نمای پردازند) لیکن (چون تزاروی کارشناسی بدست عقل صلاح اندیش بود) فرمود سلطان خرد را فرمان ایزدی

(۲) نسخه [ی] بانه در آمده (۳) نسخه [ب] اهتمام (۴) در [بعضی نسخه] نمی گنجید (۵) نسخه

[ل] حصارهای (۶) نسخه [ی] نکته پوری (۷) نسخه [ب ی] صواب (۸) نسخه [ا ب ی]

ناگزیر کار سپاهی ست •

شمرده توقف کردند - چه از گروه نظر بدست^(۲)ان هدایت رسیده مشام هوشندان بختر را عطر آگین ساخته اند که هر خدمت (که از آمرای خرد تمشیت یابد) طبقه اوسط نباید فرمود - و کاره (که از دست این طایفه خدمت گزین انجام یابد) نویزان بزرگ را حواله نباید کرد - و آنچه ازین گروه والا سربراه شود فرزندان و خویشان را نباید بران کار داشت - و مقاصد (که ازین طایفه دولت آرا صورت انعام پذیرد) محافظت حد و رتبه علیای خویش (که از مہین عطایای ایزدی ست) نموده خود بنفس نفیس متکفل آن نباید شد - که انتظام نشاء صورت (که بتقدردانی و حفظ اعتبار و پاس جاہ و آرایش ظاهر باز بسته است) در معنی پاسبانی عطایای الہی و سپاس ایزدی بزبان کردن ادا کردن است - سبحان الله دور بینان تماشائی و سپاس گزینان کردار را چه دیدها و اندیشها ست ہمین حفظ اعتبار و غم جاہ در گروه تجرد گزینان صبرا نشین نکرهیده تری صفات است - و در کار برداران تعلق اساس از بہین عبادات ایزدی - و این یورش نصرت تریں در مبادی حال بملاحظہ ہمین دید بلند در احتجاب توقف بود لیکن (چون از امر اہم متحجب شد - و استدعای حضور اقدس نمودند) ناگزیر مراعات خاطر آن گروه فرموده تشریف از زانی داشتند - درینوا (کہ فتوحات سترگ جلوه ظهور داد و روز افزونی اقبال شاهنشاهی بتاریکی رنگ زدی ارباب ظاهر گشت - و ہفتہا در افزایش درآمد و فطرتہا روی ببندی نہاد - و دلہا کار طلب شد) منعم خان خانناران انجام این مقصود و انجام این امنیت را بر ذمہ خود گرفته استدعای این خدمت نمود - ملتس او بمعرض قبول داشته مشمول عواطف خسروانی گردانیدند - و بسیاری از آمرای والا شکوہ و سایر منصب داران و بیک جوانان زیادہ از بیست ہزار کس با سامان یورش و ساز پیکار و سایر اسباب جہانگشائی و ملک گیری ہمراہ ساختند و برای آسودگی و آسانی کار او در حدو بہار جایگیر فرمودند - و چونہر بخالصہ شریفہ منسوب گشت - و وزارت آن برضی خان تفویض یافت - و راجہ تودرمل را (کہ کار دان و عقیدت مند بود) علم و نقارہ عنایت فرمودند - و محفوف عواطف بیکران گردانیدہ ہمراہ ساختند - و ہمچنین جمیع ملازمان عقبہ اقبال را (کہ درین لشکر نامزد شدند) بمنصبہای بزرگ و جایگیرہای سیر حاصل و اعتبارہای بلند مخصص گردانیدند - و نصائب ارجمند را (کہ در هنگام کسروانی و دولت افزائی مصاحب بے غنج برودہ نگذار کہ مآل کار بیدمستی گراند - و سرشتہ حق شناسی گسستہ گردد) آونہ گوش ہوش این بخت مندان خدمت گزین ساختند - و چنانچہ پایہ صورت این مخلصان را افزودند حالت معنوی را افزایش بخشیدند •

(۲) نسخہ [ی] نواہت (۳) نسخہ [ی] عنایت و عواطف (۴) نسخہ [ز] جایگیرہای سرو

(۵) نسخہ [ل] گزین خدمت •

و روز اورمزد غره شهرپور ماه الهی خانخانان را رخصت بنگاه فرموده بجنوبپور (که فرزندان بخت مند و پادگیان سادات عزت آنجا بودند) معاودت نمودند - اعیان امرا (که بتسخیر بنگاه رخصت یافته) بدین تفصیل اند - محمد قلی خان برلاس - میمنه خان قاقشال - قیا خان اشرف خان - خان عالم - شاه خان - باتی خان - راجه تودرمل - لشکر خان - بابا خان - حیدر خان میرزا قلی خان - لعل خان - پاینده محمد خان - معین خان - حاجی یوسف خان - نقیب خان غازی خان قزوینی - میرزا علی علمشاهی - صالح عادل - وزیر جمیل - و آنروز ظاهر تصبه غیاث پور بر ساحل دریای گدگ مضرب خدام ظفر طراز گردید - و مهمچه لوائ دولت ابد پیوند چهار روز دران منزل لامع بود - لخته از اوقات خجسته بدیدن فیلان داؤدی مصروف شد - و میرزا یوسف خان را بآئین پیش اشارت مقدس شد که حراست اردوی بزرگ نموده از راه خشکی شتابد - و شب اسفند ارمد پنجم شهرپور ماه الهی بر فیل آسمان شکوه جلو اقبال کرده ازان مرحله نهضت فرمودند مناشیر اقبال لمعان تابشیر صبح کامرانی شد - و روز خردان ظاهر شهر دلگشای دریابور از ورود ربابات والا نور پذیر گشت - و دران مرز دلگشای زمانه خاطر بهجت پیری را بنشاط جنگ فیلان مست داؤدی مشغول گردانیدند *

و (چون در دین سلطنت و آئین جهانداري قناعت در ملکستانی چون حرص تجرد گزینان نکوهیده عقل و ناپسندیده خرد پزوهان است) تسخیر قلعه رهااس پدشهان همت والا شد آن قلعه در متانت و رمانت عدیل و نظیر ندارد - و چندین ديه بر فراز آن آبادان است - و چندان زراعت میشود و آنقدر آذوق بهم میرسد که نگاهبانان را بسند آید - و چشمهای خوش گوار فراوار و با وجود آنکه بر بالای کوه ست (که با آسمان همسری دارد - و در مابین آن آب چاه بعقی بسیا بدید آید) دران حصار رفیع باندک کندن آب شیرین لبریز کند - این قلعه را هیبت خان کرانی و پسرش بهادر خان استحکام داده بخواب غفلت غنوده بودند - فرحت خان باین خدمت نامزد شد - و مظفر خان را (که در روز رخصت امرای بنگ از راه خشکی خجالت زده بارندوی معنی پیوسته بود) به آنکه بسعادت پابوس استععاذ یابد بهمهراهی او تعین فرمودند - و نخود و نازش بیجای او را باین طرز چاره گر آمدند - و حاجی خان سیستانی و فتح خان میدانی و خدا دا برلاس و خواجه شمس الدین خانی و باتی خان کولایی و برخه از نبود دوستان همت گزین را بکمک او نوشتند - و این فرج نصرت ترین را به پندهای هوش افزا گرانبار گردانیده رخصت فرمودند *

(۲۰) نسخه [ل] لوائ ظفر دولت (۳) در [بعضی نسخه] بانبط (۴) نسخه [ا] میدغانی

و نسخه [ب و غیره] مسند عالی *

و چون خاطرِ خطیرِ ازین مهم و اُپرداخت روزِ مردادِ هفتم شهرِ یور ماهِ الهی از پهنه گذشته در حدودِ شیرپورِ نزولِ موکبِ منصور شد - و آن روز منزلِ میزرا یوسف خان (که از راه خشکی اردوی بزرگ را سر کرده آورده بود) بقدم شاهنشاهی سعادت افزای گشت - و روزِ دیگر فتحپور پهنه (که بیست و یک کوه راه بود) مستقرِ اردوی ظفرقرنی شد - و درین روز آبِ سن را (که در تلامِ طغیان بود) عبور فرمودند - و صادق خان را رخصت دادند که او نیز همراهِ اردوی بزرگ باشد و احتیاطِ بلیغ نماید که عمومِ خلایقِ موکبِ انجم شمار و سایرِ منسوبانِ بیوتات علی‌الخصوص فیلان خاصه در جای مناسب از آب بگذرند - و روزِ آخرِ نهم شهرِ یور ماهِ الهی ایلغارِ فرموده آخرهای روز بگذر چوسه تشریف آوردند - آبِ گنگ در فزونی عرض و بسیاری عمق و تلامِ امواج بیم‌آور پُران بود - در حضانتِ ثانیهِ ایزدی بکشتی درآمده عبور فرمودند - و میرخانِ بسال را با جمیع از صاحبِ اهتمامانِ جدگزی گذاشتند که درین گذر بوده مردم را با احتیاط و اعتدال گذراند - و خود گرم رفتار شده چنان تند راندند که اکثری از تیزروانِ عرصه سبکپائی در انانی راه ماندند - و آن شهسوارِ اقبال با چنده از برقِ رفتارِ سعادت منش روزِ آبان دهم شهرِ یور ماهِ الهی بخطه دلگسای جونپور نزولِ اقبال فرمود - عالیشان را (که ناکه چشم بران جمالِ جان افزای افتاد) غریب از نهادِ ایشان برآمد و غلغلۀ شادی و زمزمۀ شوق بگوشِ ملوکوتیان قدسی رسید - شاهزاده‌های والا گوهر شرفِ ملازمت دریافتند مسرت آرای شدند - و مخدراتِ شبستانِ اقبال ملتزمِ حدودِ مراتب شده کامیابِ سعادت گشتند - و ملازمانِ عتبه اقبال و اعیانِ آن ملک سجده آستانِ عزت نموده روسفیدی در جهان را سامان دادند - عالمِ رونقِ بهار پذیرفت - و جهانیان را جان تازه بدن درآمد - آنحضرت هر کدام را نوازش فرموده توجه به تنظیمِ مهمانِ سلطنت و تنسیقِ جلائلِ امور گماشته ابوابِ معدلت هر روی زمانیان گشودند - و از انجا (که دور اندیشی و احتیاط‌گزینی ستونِ دولت است) شهریارِ دانش بژوه دران مصرِ جامع توقف فرمودند - تا ولایتِ بهار بدل جمعی اولیای دولت از غدارِ فتنه اندوزان یکبارگی مصفا گردد - و باعتضادِ چنین شهنشاهِ سترگ اقبال ثباتِ پائی و کار افزائی افواجِ کشورگشای (که بصربِ جنگاله رخصت یافته است) روی دهد - و گشایشِ آن ملک و تسخیرِ آن ولایت بزودی دلخواه مروت شایسته گیرد *

و از سوانحِ آنکه قاسم خان (که او را کاسو گفتند) و محمد خان و جمیع از افغانان بد اندیش بحدودِ بهار آمده شور افزای شدند - گیهان‌خدیو میرزاده علی خان و شاه غازي خان تبریزی را با بسیاری از بهادرانِ خدمت دوست رخصت فرمودند - و حکم شد که محسن خان

و سایر جایگزینان آنحدود یکجا فراهم آمده در تسکین شورش و تصفیة آن ملک کمرهتتام بر بندند نام بردها فرمان پذیرفته بسلام نیکوخدمتی بر گرفته اعتبار برآمدند - و شور انگیزان فرومایه در گوا دبار سرنگون شدند - و غبار فتنه یکبارگی فرونشست *

و از سوانح آنکه بمسامع همایون رسید که خان عالم با اعتماد عاطفت و مرحمت (بے آنکه رخصت نامه خانخانان داشته باشد) بدرگاه مقدس جبهه‌سای است - از آنجا (که پاسپانی حکم ناگزیر فرمانروائی ست) بدورباش عتاب شاهنشاهی دوری گرای شد - طایفه از نیک اندیشان سخن ساز بموقف عرض رسانیدند که او بنده و بار خود را در اردو گذاشته خود بعضی مهمات جبریده روی نیاز بدرگاه سلاطین مطاف آورده است - اورنگ نشین پوزش پذیر معذرت این گروه صلاح اندیش بسمع قبول پذیرفته بر دادند - و او کامیاب آرزو گشته رخصت انصراف یافت *

و از سوانح هدایت بخش ظاهر پرستان و مزید آگاهی معنی شناسان پندهای نزول رحمت ایزدی ست - و اجمال این داستان عذرت بخش آنکه چندگاه باران افضال از آسمان تقدیر برکشت و کار زمانیان نزول سعادت نفروم - و کشاورزان و بزرگان و عموم آدمیان از بیم قحط بغمان آمده همه یکدل و یک زبان بدرگاه این یگانه آفرینش (که ولایت باسلطنت فراهم آورده رونق بخش ظاهر و باطن است) التماس نمودند که از دادار توانا گشایش درهای رحمت طلبدارند تا بوسیله نیازمندی برگزیده خویش بر عالمیان ببخشاید - و گره از کار فرو بسته جهانیان گشوده گردد *

قوی بندی تو یا قیوم دانا * گره از روزگار خلق بگشای
بر زبانی اقدس گذشت که خواستی دعا کردن رسم و آئین شهرستان صورت است - و گرنه دادار مهربان همه چیز میداند - و پیش از خواهش آنرا بر لوح تقدیر نگاشته - و همانا (جمیع از بزرگان دین که براه دعا رفته اند) غرض آنست که خفتگان شب دیچر نادانی بیدار شده راه نیازمندی (که پیرایه عذرت و سرمایه سعادت است) پیش گیرند - شفقت الهی در حق بندگان از آن بیشتر است که رحمت خود را موقوف بر طلب ما دارد - یا بیداش دهیم یا تعلیم مهربانی کنیم * * مصراع *
خدایا * رحمت آمرختی *

در همان حال (که این ایزد شناسی از گوهر آموذ حقیقت تراش نمود) ابر رحمت پدید آمد

(۲) در [چند نسخه] بغرض مهمات (۳) نسخه [ل] قیوم و دانا (۴) در [بعضی نسخه]

پیش از خواهش (۵) نسخه [ا] حق را تو کوی رحمت آمرختی - و نسخه [ل] حق را تو کوی رحمت آمرختی - و در [بعضی نسخه] حق را گوئیا رحمت آمرختی - والله اعلم *

و تا یک هفته بارانِ افضالِ تواتر داشت - و مزارع و مراعات سرسبز و شاداب گشت - نشنه دلانِ آرزو سیراب شدند - و ضعیف دلانِ بارگاهِ معرفت را اطمینانِ سترگ و دریاچهٔ یقینِ گرامی روی داد و شناسای مرتبهٔ علیای شاهنشاهی گشته در عبودیت و ارادت افزودند *

و از سوانحِ این ایامِ معاتبِ گشتنیِ صادق خان است - و اجمالِ این مفصل آنکه میزرا یوسف خان و صادق خان (که باهتمامِ ادوی معلی مامور بودند) روزِ آبانِ دهمِ مهر ماهِ الهی بدرگاهِ والا رسیدند - و چنان روشن شد که لال خان فیلِ خاصه در گذرِ چوسه فرو رفته است صادق خان (که در گذراندنِ آن احتیاطِ لایق و جدّی شگرف بجای نیاورده) از نظرِ عاطفت افتاد و جایگیر او بخالصهٔ شریفه تعلق گرفت - و او را بے آنکه دولتِ کورنش دریابد بصوبِ ولایتِ تپه کسید کردند - و فرمودند که [ناگزیده فیل (که بدلِ آن بے بدل تواند شد) بنظرِ اقدس نیاورد] بکورنش سرافراز نکرد *

توجه نمودنِ موکبِ مقدس شاهنشاهی بدارالخلافه

و در اندای راه خبر فتحِ بنگاله رسیدن

(چون خاطرِ جهان آرای شاهنشاهی از مهماتِ این ملک و پرداخت - و عزیمتِ دارالخلافه فتحپور مصمم شد) روزِ ماهِ دوازدهمِ مهر ماهِ الهی بساعتِ میمنت بخشِ سعادت افزا از شهرِ جنوبور رابتِ مراجعت برافراشتند - و مرفعِ خان پور مخیمِ سرحداتِ اقبال گشت - حضرتِ شاهنشاهی باوجودِ استشمامِ فتح و فیروزی برای تسکینِ خاطرِ برخی از ملتزمانِ رکابِ اقدس (که از ظاهرِ بینو خویش تردّد داشتند - که حالِ امرای شرقی بکجا انجامد) درین منزل و توقفِ اجلال فرمودند - که ناگهانی مزدهٔ نصرتِ لشکرِ بنگاله رسید - و جمهورِ خلایق اطمینان پذیرفتند - و غیبِ دانای گپهان خدیو خاطرنشینِ سعادت پذیرانِ بخت بیدار گشت - و تفصیلِ این اجمال آنکه چون افواجِ گیتی گشای بعزیمتِ تسخیرِ ولایتِ بنگاله رخصت یافت نخستینِ قصبهٔ سورج گدشه مفتوح شد - و افغانان تابِ لشکرِ منصور نیاورده بے جنگ راهِ ادبار سپردند - بعد از آن قصبهٔ منگیر در حیطهٔ نصرت در آمد راجه سکرتم زمیندارِ گورکپور و پورنمل راجه کیدهو و بسیاری از زمیندارانِ آن ناحیت خود را بقتراکِ این دولتِ ابد طراز بستند - خانخانان از روی کاردانیِ لشکر گران را در چنینِ موسمِ باران از راهِ دریا و خشکی بآئینِ شایسته سرکرده روی اهتمام بفیروزمندی آورد - و (چون فرطِ ترجمه

(۲) نسخه [ی] ادراکِ دولتِ کورنش نماید (۳) نسخه [ا] کیدود و نسخه [ی] کیدور

(۴) نسخه [ز] از راهِ خشکی بآئین *

شاهنشاهی راهنمای این گروه کار طلب بود) هرجا که رسیدند نصرت روی داد - و بهاکل پور و کهیل^(۲) کانو (که افغان نشین بود) با اقبال روز افزون به جنگ بدست آمد *

و چون موضع کونه مورد لشکر ظفر قرنی شد بتحقیق پیوست که اسمعیل خان سلحدار (که داؤد او را از تبهی مغزی خانخانان لقب کرده است) با لشکر بسیار آن حصار حصین را استحکام داده - و مشکل تر آنکه از مورد لشکر اقبال تا گدھی در زیر آب است - و نزول عساکر گردون شکوه تعذر دارد - پوشیده نماند که گدھی دروازه بنگانه است - از یک طرف او کوه سربلک کشیده که عروج بآن بلندی پیاپی را دشوار است - تا بسوار چه رسد - و ازین طرف چندین دریا با گنگ اتصال یافته موج زنان میگذرد - و دران میان قلعه متین اساس نهاده حکام آن دیار است - درین مرحله درات اساس مجمع کنگاش آراسته شد - و خرد پزوهان کار دیده در چاره گزینی در آمدند رای همه بران قرار گرفت که از همین منزل گشایش این عقده را طلبگار شوند - زمینداران آن ناحیت چنین را نمودند که در ولایت تیلی^(۳) راجه راهست نهانی - اگرچه چاروی بار بردار را ازان گروه گذاره نتواند شد اما سواران چابک دست را با طائف الحیل عبور میسراست - مناسب دولت آنکه افواج گیتی گشا دل نهاده گدھی شده ازین شاهراه عزیمت ملک گیري نمایند - و برخه از مبارزان همتمند ازان راه در آیند - هرآینه درین صورت غنیمت بالغز ناشکیبائی شده مسلک فرار پیش میگیرد بنابران مجنون خان قاتشال را با فوج از بهادران خدمت جری بآن صوب فرستادند - و قیاحان را با طایفه از مبارزان ناموس دوست بصوب گدھی رخصت دادند - و باقی اعیان لشکر در مقام رفتن بودند که سطوت اقبال شاهنشاهی غنیم را از پای در آورد - نخستین جمع از ملازمان خانخانان آنجا اندک تردد کرده بیم افزای آن گروه شدند - و چون قیاحان با فوج آراسته بآن حواشی پیوست یکبارگی ازان طایفه مدبر سر رشته تدبیر گسیخت - سراسیمه وار راه گریز پیش گرفتند و چنان جائی (که بجنگ کمتر بدست افتد) بقائید الهی بآسان روش بدست آمد - و صباح آن (که مطاع انوار اقبال بود) خانخانان رسیده اساس سپاس ایزدی را بلند گردانید - و مجنون خان بقاید نصرت آن گروه را در نور دیده همان روز ملحق شد - زمینداران شایسته دولتخواهی کرده بودند اگر افغانان در حصار محکم شده بآمدن این فوج تزلزل در ثبات ایشان بیفتاده - اما بتوفیق ایزدی بهر سیاه کار دشوار آسان شد - ازین نوید فیروز مندی اورنگ نشین فرهنگ آرای ستایش ایزدی و نیایش دادار توانا فرموده بارگاه نشاط را فراخ ساخت *

و از سوانح آنکه درین منزل نصرت اساس غازی خان بدخشی (که از کابل احرام سجد

آستان (لا بسته بود) جلای ازای جنبه اخلاص گشت - او از گزوه علم ظاهر و فرائز گشت - بگلشن سرای حقیقت استشمام رواهی مینمود - از میامی توجّهات قدسی شاهنشاهی و برکات ارادت آن خدیو آگاهی بسیاری از نشیب و فراز راه خدا طلبی برآمده بغزوه تحقیق بلندی گراست - و نیز به خاصه خیل (که از مخصوصان میرزا حکیم بود) و جمیع دیگر از آن دیار بگرد آوری سعادت ابدی باندیشه خدمت این آستان مقدّس روی شرمگین را بدان عتبه اقبال مالیدند - و هر یک زیاده از رتبت بنوازش شاهنشاهی بخت مند آمد - و از آن جا گیاه خدیو بقایه اقبال با ضمیر آسمان پیوند و خاطره سپاس گرای و کردار خرد پسند روی بدارالخانه آورد - و منزل بمنزل (بظاهر در عبادت معدلت و عشرت شکار - و بباطن راز پرداز ایزدی بوده) داد خلوت در انجمن میدادند - و روز دبیادین بیست و سیوم مهر ماه الهی [که اسکندر پور (که نزدیک مانپور است) مخیم سردقات دولت شد] عرض داشت خانخانان رسید - خلاصه مضمون آنکه داؤد راه ابدار پیش گرفت و باقبال روز افزون شاهنشاهی افواج قاهره بدارالملک ثانده درآمد - و شرح این تأیید ایزدی آنست که چون گدھی گشایش یافت داؤد ابدار مند تاب مدمات لشکر منصور نیارزد - و روی بگریز نهاده بادیه پیمای ابدار شد - و دریای گنگ از ثانده بدو شعبه انقسام می یابد - یکی جانب بندر ساکنم که باوقیسه منتهی میشود - و دیگر بطرف محمود آباد و فتح آباد و سزارگان و چنگانو داؤد از راه دریا ساکنم رویه سرعت نمود - که بحدود اوقیسه شاید غبار فتنه تواند انگیخت خانخانان روز گوش چهاردهم مهر ماه الهی در شهر ثانده (که مرکز بنگاله است) درآمده در رواج و رونق آئینه های معدلت (که از بارگاه خلافت شرف نفاذ یافته بود) همت گماشت و گفتار شهریار جهان پرور بکردار درآمد - لطف الهی روز افزون شد - زبان قول و لسان فعل بانعال جوارح و اعمال دل شکر الهی را طلبکار آمدند - و منشور عاطفت باسم خانخانان شرف نفاذ یافت و خدمات مستحسن او بخشین و افزون شاهنشاهی رسید - و از آن جا بهره نشینی عشرت شکار با دل سپاس گزین و ظاهر عشرت طلب متوجه پیش شدند *

و از سوانح این ایام سپری شدن روزگار خواجه جهان است - او بواسطه انحراف مزاج عنصری در جرنپور بود - بسر نوشت آسمانی درین هنگام فیل مست بجانپ او دوید - و پایش بطناب بند شده افتاد - و حال او یکبارگی تباه گشت - و بحوالی لکهنو پیمانده هستی او بر شد - خوشا سعادت مندی که در پیش ولی نعمت ساغر زندگانی او لبریز شود - و در نیکو خدمتی و عقیدتمندی

(۲) در [اکثر نسخه] بر غزوه بلند تحقیق گراست - و در [بعض نسخه] تحقیق سرائی ست (۳) نسخه

* [ی] نپاوره رو نورد بادیه فرار شه •

و رضا جوئی کار او بانجام رسد - و روز اردی بهشت سیوم آبان ماه الهی ساحل دریای گنگ نزدیک قنوج مستقر ایات اقبال شد - و چون موکب همایون بحدود پتالی رسید حسین خان (که درین لشکر بمزاج سودائی خویش در مانده از سعادت ملازمت محروم بود) بدرگاه والا آمد و دولت کورنش نیافت - و چون بسمنزل دارالخلافه مورد سادات جلال شد عزیمت طواف اونیای دهلی و اجمیر در خاطر خدا پرست این یگانه عالم یزدان شناسی در جوش آمد - و اوایل آبان ماه الهی دهلی مقرر ایات نصرت اعتصام گشت - و شرائط تعظیم و لوازم احترام گذشته (که نیکان جهان را در حق آنها خدا پرستی و خدا شناسی مظنون بل متیقن است) بتقدیم رسید و از فیوض صوبی و معنوی صاحب زمان ساکنان آن مرز و بوم احتیاط وافر یابند *

و از سوانح آنکه حسین خان از غلبه سودا اسباب دولت را از خود دور ساخته قلندری گزید شاهنشاه قدر دان بداروی عاطفت چاره گر آمدند - و تیرے از ترکش خاصه عنایت فرمودند که باعضاد آن جایگیر خود را (که بخالصه شریفه اختصاص یافت) در تصرف آورد - و در سرانجام سپاهیان همت گمارد - بنام همت و حوصله فواخ را که در برابر تقصیر احسان مبدول است - و در مقابل عصیان افضال در کار - و ازین منزل دلگشای ار راه نازنول بخطه فیض اساس اجمیر عنان عزیمت انعطاف یافت - و حوالی نازنول در شکارگاه خانجهان (که از لاهور احرام آستاس بوس نموده بود) ناگهانی در نورستان حضور در آمد - و باعث انبساط خاطر همایون شد - و بشرائف مراجع شاهنشاهی اختصاص گرفت - و هم در حواشی نازنول خان اعظم میز کوک از گجرات ببال شوق راه دراز طی کرده نامیه سالی عتبه اقبال گشت - و بجلال عواطف شاهنشاهی سربلندی یافت - و اوایل دی ماه الهی خطه دلگشای اجمیر مطاع انوار شاهنشاهی شد - آداب طواف و مراسم زیارت بتقدیم رسید - و لوازم داد و دهش بظهور آمد - و روزها و شبها دران مشهد نور افزا جشنهای عالی منتظم شد - و طبقات انام فیض وافر بر گرفتند - امجد حکما و اعظم علما از کلمات قدسیه آنحضرت استفاه نمودند و حاجتمندان ملک صورت و معنی کامروای گشتند - دادار جهان آرای آن عنصر قدسی ملکات را برای تکمیل ناقصان و کار افزائی کاملان دیر دارد *

و درین ایام (که اجمیر از قدوم شاهنشاهی مظهر اشاعت فیض و کرامت نور بود) رای رایستگه از قلعه سوانه جریده ببارگاه مقدس آمده بموقف عرض رسانید که چندر سین مالدیو در حدرد جودهپور از سیه گلیمی خود سر استکبار بردارد - و لشکرے (که در تسخیر سوانه پای همت انشده) بدفع او نمی تواند پرداخت - اگر فوج از مبارزان اقبال رخصت یابد هرآینه تبعه عالی او

باصلاح انجامد - ملتس او بپایه قبول ارتفاع یافت - و محفوف الطاف ساخته بخدمت مرجوعه رخصت فرمودند - و طیب خان و سید بیگ توبدای و سبحان تلی ترک و خرم و عظمت خان و سوداس و برخی از مجاهدان خدمت گزینی را بر سر چندرسی فرستادند - آن غنوده بخت از حدود رام پور خود را بگریزهای سخت کشید - فوج نصرت قرین (اقبال روز افزون گیتی خدیو را آسان ساز دشواریها دانسته) روی بآن کوهستان آورد - چنده را دست بکار رسید - و بسیاری از ارباب عصیان پایمال شداند گشتند - و آن مدبر تاب مقاومت نیارده آواره دشت ادبار شد - و غازیان سعادت اندوز از معامله ناهمی و کوتاه بینی گزختن او را انجام کار دانسته بے طلب بدرگاه معلی معارفت نمودند - چون بمسامع اقبال رسید برای رهنمونی آئین خدمت این بیراهه روان را (که مسلک نافرمانی را سپردند) از پایه اعتبار برانداختند - و در اندک فرصتی خاطر اقدس از چلائل امور این ناحیت فراغ یافت - و روز رام بیست و یکم دی ماه الهی خان اعظم را بجلائل نفقات اختصاص بخشیده برای انتظام مهمات گجرات رخصت از رانی داشتند - و خود بقاید اقبال متوجه دارالخلافه شدند •

و از سوانح آنکه برای شگفتگی ره نوردان طلب و آسایش رنج گزندان سفر بربخ طماع مادر شد که از دارالخلافه آگره نا جمیر در هریک گروه جائے سرانجام داده منارے بران اساس نهند و آنرا بشاخهای آهو زینت بخشند - تا گم کردگان راه را دلیل بهم رسد - و واماندگان طریق را قوت پدید آید •

رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی^(۱۴) بدارالخلافه

مسند آرای خلافت بفرخی و فیروز مندی (که نشان فریزی ست) در مدت هفت ماه کار چندین ساله (از گشایش ملک نو - و انتظام پراگندگیهای کهن - و نوازش مخلصان خدمت گذار و برانداختن ناسپاسان ملک - و انزوی معدلت - و عموم مهربانی - و فنون عبادت) بتقدیم رسانیده گشاده پیشانی دادگستری را روز بازار دادند - و روز اردی بهشت سیوم بهمن ماه الهی دارالخلافه فتحپور را بقدم میمنت افزای نور پذیر گردانیدند • رباعی •

چه پرتو ست که اقبال در جهان افکند • چه غلغل است که دولت در آسمان افکند

غبار موکب شاهنشاهی ست یا نسیم مراد • که بری امن و امان در مشام جان افکند

(۲) نسخه [ز] هیور داس - و نسخه [ی] مورداس - و نسخه [ل] میوا داس - (۳) نسخه [ل]

اعظم خان را (۴) نسخه [ل] موکب منصور مقدس •

مراتب سلطنت و مدارج جهانبدایی (که اساس آن برهوش افزایی و قدردانی ست) افزودند و آنچه جهانیان را (چه در زمان باستانی و چه در روزگار حال) سرمای غفلت تواند بود خدیو عالم را از سعید اختری و بلند فطرتی اسباب مزید آگاهی ست - و [هر چند ایند تعالی این پاک طینت را مراتب عالی (از فزونی ملک - و فراوانی مخلصان - و برافتادن اعدا - و بدست آمدن عجائب دنیا و گشایش دردانش - و ادراکات بلند) عنایت می فرماید] آن تائید یافته الهی را نیازمندی افزون میگرد - و تشنگی طلب افزایش می یابد *

درین هنگام (که دارالخلافه از مقدم گرمی روشنی افزود) برای آرایش ملک معنی عبادتخانه اساس فرمودند که آن خانه رفعت پیری چهار ایوان داشت - اگرچه همواره فیض الهی در بار کرده قابل و مستعد را جویا ست اما چون خدیو عالم بمقتضای عموم رافت بآئین ظاهر بینان نیز سلوک می فرمایند بنابراین شب جمعه را (که غار اشتها سعاد بر روی دارد) برای افاقت گردیدند - و صلی عام شد که دران شب نورانی طبقات انام و طوائف مردم (از گروه دانش پژوهان صوری و معنوی - و آگاهی طلبان عموم خلایق - و محتاجان هر طایفه) در حوالی آن بقعه مقدس گرد آیند - و مراتب نفس دانی و مدارج حق شناسی بآئینهای مختلف و روشهای متنوع بطراز تنقیح و بیان روشن در منصب ظهور گراید - عیار دانش و کردار گرفته شود - و جوهر آدمیت جل پذیرد - حق اساسان ببارگاه قبول درآیند - و زائران بدان کنج کساد شتابند - بزم خدا شناسی و ایند پرستی رونق یابد - و هنگام خلق پرستی از پایه خود فرود آید - غبار آلودگان کنج خمول چهو آرای دولت گردند - و چرب زبانان نبی مغز معرکه آرائی از پای درآیند - و در فضای دلگشای آن منزل حق اساس هزاران هزار مستعدان هفت اقلیم بآداب دلنشین آمده انتظار قدوم شاهنشاهی می پرند - و گیهان خدیو با پیشانی گشاده و روی شگفته و دل فسیح و خاطر دانا زلال عاطفت بران تشنه لبان بادیه انتظار ریخته نقادی فرمورد - گروه گروه را سره کرده - و طایفه طایفه را عیار گرفته - و بهر یک از مسکینان گرد آلود (تا بعمامه بندان و طیلان افکنان چه رسد) واریده کامیاب آرزو گردانیده - و ازان بارعام بنظر دورسیر خود از هر طبقه جمیع را گردیده دران انجمن صفا پژوه اساس بزم حقیقت نهاده - و گاه برای تعلیم حاضران بارگاه اقدس بندگان مزاجدان آدم شناس را فرستاده - و آن دیده و ران تامل گزین هر جنس مردم را بکورش رسانیده - و آن میزبان اهل بیت بتجدید بنظر دوربین درآورده چنده را طلبداشته - و همواره دران انجمن صورت و معنی چهار بزم والا ترتیب می یافت - در عبادتگاه شری نوینان بزرگ و امرای عالی شکو (که در حجابستان تعلق فروغ آگاهی از ناصیه حال ایشان لعل ظهور داشت) جای می گرفتند

و در نشیمن جنوبی حکمت پژوهان دیده‌ور (از نور پذیران روزستان اشراق و آرامش گزینان شبستان نظر) بدبستان دانش آموزی می‌نشستند - و در انجمن مغربی مهین‌نسلان عالی حسب کسب سعادت میکردند - و در نهضت کلاه شمال صوفیان مانی دل محرّجیات انفسی و آفاقی میشدند - و برخه از فراخ حوصلهای بخت‌مند (که بیامی توجّهات قدسی ازین مراتب آگاهی بهره‌مند بودند) در هر چهار خلوتکده نور مشعل شناسائی می‌افروختند - نکات بلند و سخنان دقیق بر زبان مقدّس میگذشت - و حقائق کونی و الهی ازین رموزدان بارگاه حقیقت تراش می‌نمود - که پدیدار عرصه شهود و چابکستان گریوه نظر بحسرت آتش می‌گرفتند - و ازین عالم است آنچه ظهیر میگوید *

در معرض تجلّی انکار خاطرش * خجالت همه نصیب گل و گلستان دهد
و طوائف دانش اندوزان انصاف گری بتقریر مقاصد و تحریر مطالب جوهر نمای استعداد میشدند - مشکلات طبقات انام را گشاده شایسته روی میداد - و آئینه دانش مستعدان زمان جلا می‌پذیرفت - و تمام آن شب را بچنین طرز خاص پسند عام‌گزین زنده میداشتند مراتب قیاسی و مدارج شهودی بعیار می‌رسید - و انجمن آرای حکمت پژوه در جمیع نشیب و فراز صحرای آگاهی بے فکر و ریت سخنان حقیقت‌آموز هوش افزا گفته چراغ بینش را نورافزای میشدند - و بیامی توجّهات قدسی محقق از مقلّد جدا میشد - و ناسرگرم زران‌دوران دانش پرتو انکشاف می‌یافت *

قلب اندوده حافظ بر او خرج نشد * که معامل بهمه عیب نهان بینا بود
و اصناف استعدادات از ظلمت خفا ببارگاه ظهور می‌شفافت - بل از گوعدم برقرار وجود جلوه میکرد - اگر بتفصیل سوانح نور آگین این محفل قدسی پرداخته آید و ذکر دانش آموزی این دبستان حقیقت نگاشته گردد دفتر علیحده باید *

درین بهارستان آگاهی محرّران شگرفنامه تجدید ملازمت نمود - و ولادت ثانی جلوه ظهور داد - و اجمال این داستان هدایت‌بخش آنکه در مبادی این سال در دارالخلافه آگوه بسجده خدمت ناصیه امروز گشت - و چون رعونت دانش رسمی در سرداشت باوجود شرط اخلاص و عقیدت (که از پدر بزرگوار خویش اکتساب نموده بود) از سفر دیار شرقی قاعد وزید - اگرچه سامان رفتن بسفر نداشت اما خاطر بت‌پرست خردبین در آهنگ این یورش هم نشد - و همچنان در بتکده دانش

(۲) نسخه [ی] دبستان دانش آموزی می‌پسند (۳) نسخه [ل] بخت بلند (۴) نسخه [ل]

بکار (۵) در [چند نسخه] ناصیه سای *

خوبش رعونت افزا بود - عزیمت غربت صوری و نظارگی عالم در خاطر جوش میزد - و بے رخصت بدر بزرگوار دران عالم نوردی میمنت نمیدانست - و آن معدن عاطفت دلفنهاد تودیع نمیشد - تا آنکه از دیار شرقی مرحمت نامه اشرف برادران آمد که شهریار جهان آرا ترا یاد فرموده - چون در نگارخانه اسباب کوته دست بود عزیمت خدمت از قوت بفعل نیامد *

و از غرائب آنکه در هنگامی (که استیلای افغانان اشتباه داشت - و هززه گویان شهر ژاژخا بودند) شبی از شبها (که خاطر از تعلقات کونی فارغ بعالم مثال شنافت) ناگاه در بچه عالم غیب گشودند - و فتح بلاد شرقی بعنوانی که صورت وقوع یافت (از ابتدای محاصره تا هنگامی که داود بعدمخانه فرو رفت) و حصول دولت ملازمت این حیران انجمن آفرینش و مراتب توجهات (که از مکمل قوت بفعل آمد) در پیش چشم عبرت بین نمودار ساختند و دران شب دراز هو بار (که از مثال بحس می آمد) بخلاف عادت از استلذذ آن بخواب میرفت و بدیع تر آنکه باز چون بجهان مثال می شنافت از اینجا (که آن سانحه مانده بود) آغاز میشد همان سحر بخلودند پدر بزرگوار رفته از آنچه نموده بودند بعرض رسانید - انبساط عظیم فرمودند و بشارتها دادند - آزردی ملازمت در سویدای دل افزود - و فاتحه سوره فتح را تفسیر تسوید نمود - تا آنرا حقه مجلس مقدس گرداند - و چون ریات اقبال باجمیر رسید - و مکر دران بزم دانش این شویده شورستان هستی را یاد کردند - و از ملاطفه گرامی برادر سترگ صوری و معنوی حقیقت (روشن شد) شوق عقبه بوسی افزود - چون ریات اقبال بفتحپور نزول اجمال فرمود رخصت از والد صوری و معنوی حاصل کرده بفتحپور شتافتم - و همگی همت آن بود که روزی چند تماشای جمال جهان آرای گیهان خدیو نموده بکنج خمول رفته با خود هنگامه پیکار آراند - و تمامی مکمل ضمیر مشوش آنکه بادی هوناک غربت پی سپر اقدام همت گردد - که دل از دید مردم دیار خود بنگ آمده بود و سر هنگامه تعلق نداشت - و هزاران اندیشه گرد سرپای خاطر جولان میکرد - عقل علاقه گسل نداشت که بے میانجی تدبیر خارستان تنهایی را پرنیان آسایس گرداند - و چون دران مصر جامع اتفاق نزول افتاد مهربان نبود که تفقد نماید - رعونت نمیکنداشت که وسیله جوید - و منزله نداشت که زمانه دران چراغ خلوت افزود - برادر افزون بسال و دانش مرا بزارنه خود رهبری فرمود - و چون از راتبه خواران مایده معنوی بود ناگزیر خواهش آن سالار معنی پذیرفتم - روز دیگر بمسجد جامع (که از عمارات سترگ شاهنشاهی ست) عبور افتاد - ناگاه دران انجمن بزرگ گیهان خدیو ساینه عاطفت انداختند - از دور بدر لبت کورنش نور پذیر گشتم - و بحساب خرد مصاحبت آموز خرسندی داشتم

که اگر شاهنشاه ترا نمی بیند تو خود آن نور اقدس همی بینی - و اگر ملحوظ انظار شاهنشاهی نیستی بدیدار اقدس جلا افزای بصارت و بصیرت گشته ام - در همین اندیشه محو قدرت ایزدی بودم که شهریار قدریان از درویزی خود نظر تربیت انداخته طلب فرمودند - از انجا (که حال زمانه و وضع زمانیان بر پیشگاه خاطر پاینده ظهور داشت - و بعد مسافت ضمیمه آن) انجام خواهش خویش دریافتی نظارگی بود - تا آنکه از فروغ توجه شاهنشاهی روشن شد که بخت من یاری کرده است و کوکب طالع من از بهبوط برآمده - پیشتر شتافتم - و ناصیه سالی آستان جلال گشتم - زمانه دران مجمع دین و دنیا (که مدهزاران ملل و نحل فراهم آمده بودند) باین حیران انجمن هستی خطاب داشتند و حال مرا (چنانچه من هم نمیدانستم) بخامان بزم اقدس وای نمودند - کنندے چند در گردن جان افتاد - و دل را بگروگانای بارگاه تعلق بردند - (اگرچه دوسال دیگر آرزوی قریب بغفل گرد سراپای خاطر گرفته بود - و در تنگنای باطن ما دل شوریده چنین سرائیدے که اینک از اهل مدینه و اصحاب تعلق برآمده در فسحت آباد یکنائی و نزهتگاه وحدت عشرت آمود فطرت میکردی) اما عاطفت شاهنشاهی روز بروز مرا از زمین خسی برارچ کسی برمی آرد - و برمدارچ تربیت پایه پایه ارتفاع می بخشید - چنانچه کلید بیت المقدس مقصود بدست افتاد - و حقیقت دین و دنیا پرده از روی برداشت - نخستین از شورش خواهش برآمدم - و آغاز ولادت دوم شد و از بختمنندی بغرفه والای ارادت این هادی آفاق بلندی گرای گردیدم - و بعنقوان سیومین ولادت مسرت روی داد - و از شکم پندار بباک نیاز آمده ببارگاه اطمینان صلح کل صدر نشین گشتم - و بمیامین تائیدات ایزدی از وفور نورافزائی لورنگ نشین اقبال از خارستان صلح کل بگلستان همیشه بهار محبت گل عشرت پیرای شدم - و مادر روزگار را چارمین فرزند پدید آمد - و درین پایه نکاپوی من آنست که دران باغستان به خارستان و بهارستان بخیزان غرقه عالی عمارت پذیرد - تا بمیامین پتو نظر شاهنشاهی بذریعه ثبات پائی ام فطرت را مولود خامس جلوه گر آید - و بسعادت افزائی رضای کل سرافراز گردد - تا شورش درونی خواهش روی در نیستی آرد - و چون درین آسمان تقدس نشینیدن نشین بدست افتد (برهنمونی این پیش بین بزم آفرینش بولادت ششم آبروی تازه گرفته بدرزای فروغ درآید و به پیشگاه چهارطاق تسلیم (که خواهش را دران پی کرده اند) مربع نشین عرصه آگهی گردد تا در ولادت سابع (که زمان گسستی علائق عنصری ست) بار تعلق را از درش فطرت افکنده بخالوتند هستی نیست نما عشرت آمود شود - و بدل فارغ و پیشانی گشاده بآن بارگاه تقدس فرصت تجرید

(۲) نسخه [۱] مورخ (۳) نسخه [۱] بعنوان (۴) نسخه [۱] پیشرو بزم (۵) نسخه [۱] بخلوتگاه

و رخصتِ تفرید را بارمغانی برد - تا در ولادتِ هشتم در مرطی تَناسخی^(۲) یا موقوفِ حشری در گردِ آرزوئے نباشد •

و از سوانح آنکه جایگیرِ منعم خان خانخانان در بنگاله مقرر شد - در آن هنگام (که خدیو آگاهی بصوبِ دیارِ شرقی نهضت فرمودند) قبولِ او در صوبهٔ بهار قرار گرفته بود - درینوا^(۳) که مخالفانِ بنگاله شکست بر شکست یافتند - و آن ملک موردِ امن گشت (خواجه شاه منصور شیرازی را بدرگاهِ والا فرستاده التماسِ جایگیرِ بنگاله نمود - عاطفتِ شاهنشاهی ملتسِ او را پذیرفت •

و از سوانحِ آنکه در اطرافِ دارالخلافهٔ آگره مثلِ باقعهٔ عنکبوت لیکن بمزانب ازان گذشته تر بر مزارع و مراعات افتاد - و در بعضی جا نیم جریب و بعضی جا کمتر ازان طول و عرض داشت و همانا که حکمتِ بالغهٔ ایزدی عفونتِ هوا را چنین چاره گر آمده عاطفتِ خود را بر عالمیان جلوهٔ خاص داد •

آئین داغ را رواج بخشیدن - و جهانیان را بر آستی و وفا هدایت فرمودن^(۴)

زینت بخشِ اورنگِ سلطنتِ فرهنگِ آرایِ بزمِ آفرینشِ هیچ ماه و سالی نگذرد که آئینهای خجسته را جلوهٔ اختراع نهد - و بفروغِ خردِ دور بینِ خویش (که مرآتِ حقائقِ کونی و الهیست) مایه های آسودگیِ نهاده جهان آرائی نفرماید - درینوا^(۵) بجهتِ انتظامِ حالِ سپاهی و رعیت و افزایشِ ملک و بالشِ دولتِ نظرهای دور انداخته ضوابطِ شگرف و قوانینِ سترگ مقرر فرمود - از آنجمله رسمِ داغ است - بر دیدهٔ رانِ انصاف گزینِ بنقابِ خفا در نیاید که آدمی پیوسته مقهورِ آرزو و مغلوبِ خشم باشد - و از استیلائی قوتِ غضبی و شهریِ خرد پزوهانِ بالغ نظر را باندک تساهل و کمتر تغافل چراغِ والا فروغِ خردِ خاک پوش گردد - تا بفرومایگانِ نابخرد چه رسد و با این حال انصاف و مردمی کیاب چه که نیاب - و خدیو آفاق در نقابِ بے توجهی - هرآینه در بسیاری از گروه آقا و طبقهٔ نوکر شورشِ حرص و طوفانِ بے حقیقتی پدید آید - بائین امداد آنچه از درگاه می یافتند آنرا از نوکر بازداشته حرص انزای میشدند - و نوکر خاکِ بیوفائی بر فرقِ روزگارِ خویش بپخته در هر چند بیکه ساختن - و هرجائی بوده از شره و آرزو نیاسوده و از هجومِ بے انصافان و عموماً این بیراهه روی آنکه باآرمِ ذاتی و معدلتِ پژوهی راهِ سربت سپرده

(۲) در [بعضی نسخه] تا موقوف (۳) نسخه [ی] چون مخالفان (۴) نسخه [ل] فرمودن

و دیگر پایهای بزرگ (۵) در [چند نسخه] ناپین باشی آنچه از درگاه می یافت آنرا از نوکر بازداشته حرص انزای میشد •

قناعت و حقیقت گزیده غبار آلود نُهَمْت بودے - [اگرچہ در عنفوانِ این سال (قبل از آنکہ یورشِ بلادِ شرقیِ پیشنہادِ هَمْتِ والا گورد) نیزِ این اندیشہ حقیقتِ اساس از مشرقِ ضمیرِ صافی پرتو انداختہ ہوں - و کار پردازانِ پیشگاہِ اقبال شروع دران نمودند] لیکن تنسیق و تنظیمِ این کارِ سنگِ درینِ هنگام (کہ رایاتِ اقبال بدارِ خلافتِ معدلتِ آرای شد) صورتِ اتمام گرفت - و تنقیحِ این معاملہ و تعیینِ مراتبِ منصبِ تشخیصِ پذیرفته رونق و رواج یافت - و نیزِ رایِ جهانِ آرایِ شاہنشاهی برای انتظامِ مہانِ ملک و آسودگیِ رعیتِ ممالکِ محروسہ را بخالصہ منسوب ساخت درانِ هنگام (کہ شہربارِ معدلتِ پڑوہ در پردہ آرائیِ عیارِ مردم گرفتہ) متصدیانِ اشغالِ سلطنتِ بلاد و امصار و قصبات و قریات را جمعہایِ ببحساب افزودے - و در نقصان و افزایشِ آن دستِ تصرفِ گشادے - ہر کہ دلِ این گروہ بدستِ آوردے بکامِ خود رسیدے - و ہر کرا دلِ بجزیرِ دادن نشدے خسرانِ مند گشتے - و نیزِ ہر کہ معمورِ نعمتِ بودے از بے انصافی و حرصِ اندرزیِ ناسپاسی کردے - و آنکہ کم یافتے از بے قناعتی و بے اخلاصی در نالاش بودے - درینِ زمان (کہ لوامعِ صبحِ اقبال در تابش و خدیوِ اورنگِ آرای در بر انداختنِ نقاب بود) برخے از توجہِ والا مہذولِ این کار فرمودہ نخستینِ ممالکِ محروسہ را خالصہ گردانیدند - امرا و سایرِ ملازمانِ درگاہ را علوفہ نقد مقرر شد - و باندازِ عقیدت و سرکردنِ جمعیتِ پایہایِ مذاہبِ تعین یافت - و کاردارانِ دیانتِ مند نامزد شدند کہ ملکِ وسیعِ ہندوستان را بقیدِ ضبطِ درآورندہ حالِ حاصل را قرار دہند تا یکبارگی تغلبِ پیشہا را بازارِ طمع کساد گیرد - و (با آنکہ موہِ بنگ و بہار و گجرات را بمقتضایِ دورِ بدینی و قدردانیِ بحالِ خود داشتہ بودند - و کابل و قندھار و غزنی و کشمیر و ٹنہ و سوگِ بچور و تیوارہ و بنگش و سورت و اودیسہ فتحِ شدہ بود) یکصد و ہشتاد و دو عاملِ عدالتِ گزینِ رخصت یافتند کہ خالصات را حراست نمایند - و چون ہر عامل را آنقدر جای سپردہ بودند (کہ مبالغہ کرور تنگہ ازان ارتفاع یافتے) بزبانِ رزگار نام او کروری شد - و در بذوقتِ سرآمدِ پیشکارانِ خدمتِ شہباز خان و خواجہ غیاث الدین علی آصف خان و رایِ پرگہ و تم و رایِ رامداس پاسِ احکامِ پادشاهی داشتہ فرمانِ پذیر بودند - و باین طرزِ بدیع ہم سپاہی را سامانِ شگرف و ہم ملک را نظامِ شایستہ پدید آمد - و ہم از وبالِ خیانت و نکالِ بے حقیقتی صیانت شد - و نیزِ ضمیرِ اصابتِ اندیشِ شاہنشاهی برای افزونِ آبادانیِ مملکتِ توجہِ بتحقیقِ جریب فرمود - در زمانِ باستانیِ آنرا از رسن میساختند - و در خشکی و تری تفاوتِ میکرد - و دستِ آویزِ اربابِ تغلبِ میشد - شاہنشاہ

حقیقت بین از نی (که آنرا بزبان هندی بانس میگویند) طناب اختراع نمود - و آنرا بحلقهای آهنین اتصال بخشیده پیرایه سعادت گردانید - و بوسیله این آئین حق اساس سرمایه آسودگی جهانیان پدید آمد - و آبادانی ملک افزایش گرفت - و راه تزویر و ناراستی بستگی پذیرفت *

و از آئینهای سترگ قرار واقعه نویسی و تعیین نویسندگی هشیار مغز حساب دان است درین هنگام ابتسام اقبال بر خاطر دانش پژوه پرتو انداخت - و بفرومان والا این طرز انتظام بخش فروغ رونق یافت - و مقرز شد که بامعان نظر و تأمل وافر آنچه از بارگاه خلافت لعمه ظهور بخشد در قید تحریر درآید - تا کارپردازان سلطنت را اعتضاده شایسته بدست افتد - و احکام فرمانروایی را پاسبانی گزیده قرار گیرد - لله الحمد که چنانچه مرکز نهانخانه ضمیر قدسی سرشت بود همچنان بعمل خانه اقبال پیوست - و بفروغ این طریق انیق عبادت گزین نشاء تعلق بتقدیم رسید و تفصیل این آئینهای والا در دفتر آخر نگارش یافته *

و از سوانح آنکه عمت نهاد عصمت قباب قیمه بانو صبیح عرب شاه در پسرانار شهبستان دولت در آمد - و جشن بزرگ سرانجام یافت - و اعیان اکبر و امجد امرا و سایر ارکان دولت سعادت حضور در یافته شادی آمود گشتند *

بوستان بر بوستان افکنده زین بهجت نثار * آسمان بر آسمان افکنده زین شادی کلاه

نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای بنگاله

و شکست یافتن داؤد - و سایر سوانح آن دیار

. (چون بتائید الهی و امداد سماری معموره بنگاله مفتوح گشت) داؤد بجانب ساتنام و اوتیسه روان شد - و کلاپهاز و سلیمان و بابرمکلی و برخی از افغانان بجانب گهوراگهاقت شتافتند و همچنین هر گروه بطرفی رفته فتنه افزای شدند - خانخانان باتفاق راجه تودرمل در فتنه (که دارالملک آن ناحیه است) رحل اقامت افکند - و به تنظیم مهمات ملکی و مالی پرداختن گرفت و بقوانین معدلت آئین شاهنشاهی آشوب ملک بنگاله را چاره گر شد - و در حواشی و اطراف آن معموره افواج نصرت قرین تعیین نمود - تا یکبارگی آن نزهتگاه از خس و خاشاک مخالف صفا پذیرد محمد قلی خان توفیدی و خواجه عبدالله و نیابت خان و قمر خان و مقبول خان و طالب بیگ و ناصر بیگ و طبقه از مبارزان کارطلب را بسرکردگی محمد قلی خان برلاس بجانب ساتنام فرستاد که داؤد را فرست سامان نداده بدست آورند - و مجنون خان و باباخان و جباری و میرزایک

(۲) نسخه [ل] نتیجه (۳) نسخه [ل] در فضای بنگاله (۴) نسخه [ی] بهادران *

و خالدين و طایفه ديگر را بصوب گهز اښات رخصت كړد - تا شورش ان صوب را فرو نشانند و مرادخان را با گروهی از كزبنده مردان دلاور بجانب فتح آباد و بلكه فرستاد - تا آن ناحيت امن آباد كړد - و اعتمادخان را با جمعی از مجاهدان دريخت بجانب سزارگانو نامزد كړد انيد تا دست ستمكاران آن حواشي از كار افتد *

(چون چاره آسودگی عموم رعایای آن دیار انتظام گرفت) اشتهار یافت كه جنید كوراني (كه از درگاه والا فرار نموده بود) خاك ناكامي بر فوق روزگار خود ريخته مایوس از گجرات و دكن بحدود چهاركهنه آمده در كمین فتنه اندوزي و شرانگيزي ست - راجه تودرمل و قباخان و نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و طایفه از غازیان شهابت اندیش بدفع این شوریده بخت همت گماشتند - و بتأیدات آسماني فرستادهها مصدر خدمات شایسته شدند - و مخالفان دولت خایب و خاسر روی بدشت ادبار فرمانند - قاتلان در حدود گهز اښات كازار كړده جوهر مردانگی را بعیار رسانیدند - و غنیم غبار آلود ناكامي بجانب کوچ فرار نمود - و سلیمان منگلي بعدم آباد شتافت و مبارزان اقبال غنائم فراوان اندوختند - و زه و زاد افغانان اسیر شد - و آن ملك وسیع آبادان در تصرف اولیای دولت درآمد - و از میث سطوت غازیان همت گزین جنید (كه از چهاركهنه برآمده سرشورش برداشته بود) برگشته در خفایای جبال گمنامي كزید - و آن فوج ظفر اعتصام معاودت نموده ببروان آمد *

درین هنگام محمود خان پسر سكندر خان و محمد خان و چندے ديگر از ان خودسران بادیه شورش در قصبه سلیم پور كړد فتنه انگيختند - راجه فوج شایسته بر سر آن گروه تبه كار فرستاده معركه جنگ آراست - محمد خان بختاستان نیستی كړد آلود شد - و پسر سكندر گریخته آواره دشت ادبار گشت و درین اثنا آگهی آمد كه جنید از گورخمل برآمده شور افزاست - راجه بآئین كار دانا خدمت گزین روی همت بآنصوب آورد - او خود از چهاركهنه پیش داود رفته بود كه شاید باو نرد دغا بارد و دست آویز شورش بهم رساند - از خود سري و زیاده طلبی صحبت او بر نیامده راه معاودت میسرید كه آواز لشكر منصور اوزا در حیرت انداخت - نظر بهادر و ابوالقاسم نمکین و محمد خان پسر سلطان آدم گهر و امام قلی چولك و بهارهمل كهتری و بنخه از دلاوران (كه پیش پیش فوج نصرت اعتصام میروفتند) از معامله ناهمی دورتر شدند - و لوازم هوشمندی بتقدیم فرسید - جنید بر سر آنها

(۲) نسخه [ل] تكله - و نسخه [زی] بلكه (۳) نسخه [ا] چاره كار عموم (۴) نسخه [ا ب ز]

فتنه انگيزي ست - و نسخه [ی] فتنه اندوزي ست (۵) در [بعضی نسخه] تمکین - و در [بعضی] نمکی

(۶) در [چند نسخه] وزن و زاد *

ریخت - محمد خان و بهار همل و چندے دیگر مردانگی بجای آورده جانفشانی نمودند - چون این خبر براجہ نورمل رسید بآئین هوشمندی و طرز نبرد شناسان بتادیب آن مہذب روان شد جنید تاب مقاومت نیارزده بسرعت بجانب جہازکھنڈ گریخت - و بعنایت روز افزون ایزدی غدار فتنہ فرونشست *

و از سوانح آنکہ یار محمد ازغون قراول نزدیک مولیر^(۲) رفته دست بقااخت و تاراج گشود و اسباب و اموال بسیار بتصرف او درآمد - و ایار^(۳) کہ از فیلان نامور آن دیار بود (ضمیمہ غنائم او شد و هرچند منعم خان خانخانان او را طلبداشت بعد پیش آمد - و در حدود جہازکھنڈ شدتہ در جمع اموال کوشید - و اوباشان آن دیار همراهی گردیدند - و از انجا ناشر بلکیتہ^(۴) تاراج کنان بجنگل لونی^(۵) و کنکر^(۶) کہ پناہ جای بنہ و بار افغانان بود) شتافت - و در انجا دست بردے لایق نمود و غنیمت بسیار بدست افتاد - و همگی نیت آن داشت کہ از راه جہازکھنڈ بدرگاہ والا شتابد - و باین ذریعہ گودآمدهای خود را بمانی رساند - چون بمقام تارہ^(۷) آمد بپویت چوہان و شہاب پسر دغلی^(۸) بجنگل در آمدند - و فوج نصرت قرنی ہمت در تعاقب بست - بپویت از حیالہ اندوزی آمده دید و بومکان حال آگہی یافتہ در لہس دوستی دشمنی اندیش شد - و جنید برہذمانی^(۹) او شبخون بود و همگی اندوختہ او و تمامی مال سوداگر و جمیع اسباب این قافلہ بزرگ بدست آورد - آن غنودہ خود از خواب غفلت بیدار شد - و برعنونی بخت خود را بلشکر راجہ رسانید - و از نہیب این فوج اقبال جنید باثر بہمان خفایای کوہستان پناہ برد *

و محمد قلی خان برلاس آن لشکر آسمانی تائید را بطرز هوشندان معامله شناس سرکرده بصوب ہارند مرحلہ پیمای شد - چون بیست کروہی ساڈام مورڈ افواج کیتی کشتی گشت غنیم را پامی ثبات بلغوش درآمد - خاک ادیار بر فوق خود بلختہ بصوب اربابہ بی سپر راہ گریز گشت این فوج ظفر طراز بہ بندر ساڈام رحل اقامت انداخت - و ابواب معدلت گشودہ بانتظام پراکندگیهای آن ناحیت اشتغال نمود - درین ہڈام مسرعان راست کوی خبر رسانیدند کہ سرہی^(۱۰) نفس ناطقہ داوڈ نفاس خربنہ را سرداشتہ بولایت چہار شتابان است - محمد قلی خان هرچند سرعت نمود سردمذنیامد - آن سیدکهای تمام حیالہ خود را بمانی رسانید - و همگی اندیشہ اعیان این لشکر آن بود کہ در ہمین حدود آسایش طلب کردند - درین اثنا راجہ نورمل بآن فوج عقیدتمند پیوست

(۲) نسخہ [۱] مرلیہ (۳) نسخہ [ب] بلکنہ - و نسخہ [ی] تلگاہہ (۴) نسخہ [ب] اونی و لنکر و نسخہ [ز] لونی و کنکر - و نسخہ [ی] توتی و لنکر - واللہ اعلم (۵) نسخہ [اب] بارہ - و نسخہ [ز] بارہ (۶) در [اکثر نسخہ] پسر نچوی (۷) نسخہ [ی] نرہر (۸) نسخہ [زل] جسر - یا چترہ

و در توجّه بصوب اردیسه و استیصال داؤد سخنان درشت همت افزای اخلاص طراز در میان آورد و به نیروی دانش اندوزی و بردباری چاره هزّه در ایان نادان کرده بسعی شگرف محمد قلی خان برلاس را باین جنود اقبال دلیل سعادت گشت - و در آن هنگام (که تصبّه مندل پور مورد افواج جهان گشای شد) اواسط دی ماه الهی محمد قلی خان را روزگار سپری گردید - غیر از آنکه زمان انظار پان خور و حرارت بر وی غلبه کرد سببه دیگر ظاهر نشد - برخی از درویشان عرصه آگهی این را از نتائج بد اندیشی یکی از غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - و ازین سانحه ناگزیر در آن روز بے انتظامیّه پدید آمد - و بازار واقع طلبان روزگار گرمی پذیرفت - اکثر مردم قباخان را (که سر هزّه در ایان بود و از خانخانان رنجیده خاطر) سردار ساخته قرار دادند که از جهاز بکنند متوجّه درگاه شوند - و دفع جنید را دست آویز کورنش گردانند - هر چند راجه تودرمل عقل و اخلاص خویش را بکار برد سودمند نیامد - مسرعان فرستاده خانخانان را آگهی بخشید - و چاره بازداشتن این گروه را در فرستادن زر با یکی از چرب زبانان یکتادل منحصر ساخت - او مبلغ گرانمند مصوب لشکر خان فرستاده در امید و بیم گشود - فرستاده بصلاح دید راجه زبیدها را بقدر آرامش داد - و بدور بینی و سعی منعم خان شاهم خان و خواجه عبداللّه و طبّقّه از دلاوران خدمت گزین نیز درین لشکر پیوستند و از رسیدن این فوج عقیدت مند انتظام گونه پدید آمد - و استیصال داؤد را بخاطر مذهب و اهل ناخوش قرار داده راه نبرد شدند *

داؤد (که در اقصای هندوستان شتافته میخواست که در گوشه خمول بسربرد) از استماع اختلاف در لشکر منصور و دندهای جهان خان (که ابالت اردیسه از جانب او داشت) بقصد پیکار معاودت نمود - امرا از بردوان برآمده براّه مدائن کوچ بکوچ بچگونه شتافتند - (چون بدوستانه فضای پیدایشی اکثر اعیان این لشکر غبار آلود ناسپاسی بود) راجه از دور بینی اندیشید که اگر حال برین نهج باشد روز نبرد (که زمان جوشش دریای عقیدت و شجاعت است) کار چگونه بانجام رسد بهر گونه اگر خانخانان پیروند ظاهر آنست که بددلی و نکوهیده بینی برخی از معامله ناهمان آسیبه نرساند - باین خیال صواب قریب نگاشته فرستاد - خانخانان از دور اندیشیهای کهن سالان روز میگذرانید - و این قدر نگاه مستبصرانه نمیکرد که اگر آسیبه بآن لشکر نصرت اعتمام رسد هراینه کار بدشواری خواهد کشید - در چنین هنگام غیب دانع گبهان خدیو دستگیری فرمود - و اجمال این داستان هدایت آنست که سزاولان جد گزین فرمان مقدس آوردند - خلاصه مضمون آن منشور دولت

(۲) نسخه [۱] بیاطقی (۳) در [بعض نسخه] خانجهان (۴) نسخه [۵] بدائن (۵) در

[چند نسخه] بچینور *

آنکه (چون بقائید ساری آن ملک معموره در حوزه تصرف اولیای دولت درآمده - و ساکنان آن مرزوبوم بعدلّت روز افزون کامیاب خواهش شده اند) از راه دیده روی و دوربینی زبونی غنیم را آسان نموده همت در استیصال آن فتنه جوی گمارد - تا یکبارگی توطئ گزینان آن بوم از اندیشه شورش او آسوده گردند - خانخانان ناگزیر امتثال حکم اقدس نموده بعزم این کار برآمد - و با سرانجام خرد پسند در چتو با جنود اقبال پیوست - داؤد با لشکر فراوان در حدود هرپور^(۲) (که برزخ ست میان بنگاله و اودیسه) در استحکام مداخل اهتمام گزین آمد - بسیاری از اعیان لشکر و عموم سپاهی (از کوتی حوصله و پستی فطرت و ناشناسی کار و بداندیشی باطن و کاهلی ذات) دلنهاد خدمت نمیشدند و اقتضای همت این گروه آن بود که یک گزنه صلح در میان آید - خانخانان انجمنی از کارآگاهان ساخته نخستین بابی چند از دفتر اقبال شاهنشاهی بر خوانده در دلدهی و جگر بخشی استادی بکار برد و پس ازان در گشایش این عقد مشکل نمای و پاسبانی ناموس و دولت سخن سرا گشت و هر یک باندازه شناسایی و مردانگی و مقدار عقیدتمندی و فراخی حوصله پاسخ آرای شد - برخه صلح را بر جنگ مقدم داشته سلامت جوی آمدند - و بعضی محاربت را بر مصالحت^(۳) گزیده زنگ زدای جوهر مردانگی شدند - و طایفه دل بر جنگ نهاده از صعوبت مسالک تامل گزین بودند - و طبقه از فروزی شجاعت مشکل را از آسان تفرقه نهاده شرق پیکار داشتند - آخر بسعی راجه تودرمل و ثبات پائی منع خان خانخانان همه را رای بر محاربت قرار گرفت - لیکن جویای مسلک دیگر شدند - که عزیمت این کار از زو برو دشوار بود - الیاس خان لکاه و طایفه^(۴) از اوقیان خدایای ملک راه آسانتر نشان داده خدمت شایسته بجای آوردند - و جد گزینان کار طلب تسهیل و تصفیة آن طریق رخصت یافتند - و بجستی و چالای ازان معبر بملک اودیسه درآمدند داؤد را آن همه تدبیر در استحکام راه بطلان پذیرفت - با خاطره پراکنده برگشته بقصد پیکار شد و در مقام نگرهی^(۵) تقابل این دولشکر رویداد - و آن عرصه ناوردها بلعان سیوف بهادران همت مند آرایش گرفت - دلاوران و نام آوران از هر دو طرف برآمده آویز شهای نمایان میکردند - و نقد مردانگی را بعیار کامل میرسانیدند - تا آنکه بمیام دولت روز افزون شاهنشاهی روز دین بیست و چهارم اسفند از ماه^(۶) موافق جمعه بیستم ذی القعدة داؤد شکست یافت و جمعی کثیر بگو عدم فرو شدند - و شرح این عطیة کبری آنست که چون خانخانان عزیمت این پیکار دولت افزای را مصمم ساخت فوجها برین نسق قرار گرفت - قول بفرغ کاردانی او روشنی افزا گشت

(۲) نسخه [ی] دهرپور (۳) نسخه [ز] مسالمت - و در [بعضی نسخه] مسالمت (۴) در [چند نسخه]

و طایفه از دانش منشان خدایای ملک (۵) نسخه [ل] تکروری •

و لشکر خان و هاشم خان و محسن خان و بسیاری از مجاهدان نصرت طراز بهمنائی او دلفهاده شدند و القمش بشجاعت قبا خان و خانزاده محمد خان پسر کوچک علی خان بدخشی و برخه از بهادران رونق گرفت - و فوج هراول بمردانگی و عقیدتمندی خان عالم استحکام یافت و خواجه عبدالله و شیرویه خان و سید عبدالله و میرزا علی علمشاهی و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب خان و نیابت خان و میرزا محمد جلایر و خان قلی دیوانه و حانظ کوسه و شجاع بیگ از پیش قدمان این فوج ظفر قرین بودند - و برانغار به نیروی همت و تدبیر شاهم خان جلایر و محمد قلی خان توقبای و پاینده محمد خان و اعتماد خان و تعلق قدم خان و سید شمس الدین بخاری منتظم گشت - و جرانغار بدیده وری و ثبات پائی اشرف خان و راجه تودرمل و مظفرمغل و یار محمد قراول و ابوالقاسم نمکین و چنده دیگر از مبارزان خدمت دوست منضبط شد •

و چون غنیمت رو بروی اقواج کشور گشای آمد هر روز دران عرصه مرد آزمائی عیار همت گرفته میشد - و مردانگیها و دلوریها از جانبین بتقدیم میرسید •

• نظم •
ز بس خون که هر جای پاشیده بود • زمین همچو روی خراشیده بود
سه روز این چنین بود خون ریختن • نماندند گردان ز آویختن

و دران تاریخ بواسطه مراجعت ستاره عزیمت محاربه در سر نداشتند بدستور هر روز دلیران مست پیکار بودند - بکبارگی مخالف صفوف مبارزت آراسته برآمد - در قلب گاه دانه بسعی خود اسباب نکل می اندوخت - و میمنه بشومی سکندر برادر خان جهان تیرگی پذیرفت - و میسره از تبه رائی اسمعیل خان زبونی گرفت - و مقدمه از زیاده سری گوجرخان روی در نساد داشت یکبارگی شورش پدید آمد - خانخانان ناگزیر باعتضاد اقبال شاهنشاهی در ترتیب فوجهای ظفر نائید همت بست - خان عالم از ربیع شباب و افزونی شهابت سر رشته تدبیر گسیخت - و تیز جلوبی کرده در در تر شتافت - و گروه اوقچی دست بکار بردند - و معرکه زد و خورد شراره افزای شد خانخانان ازین بیراهی بر آشفت - و درشت گویان پیرو را فرستاده او را با بغض باز گردانید و هنوز آن فوج اقبال انتظام شایسته نگرفته بود گوجرخان (فیلان سبک پای تیز رو تمام غیرت را در پیش و تهور گریزان نخوت مند را در پس داشته) به پیکار درآمد - و چون قطاسهای سیاه و پوستای جانوران بدن دان و سر و گردن آن سباع بسته رعب و مهابت افزوده بود اسپان فوج هراول را از دید این اشکال برالعجب و شند آوازه های مهیب روی همت برگشت - هر چند فارسان عرصه شهابت کوشش نمودند سودمند نیفتاد - و جمعیت دلاوران این فوج را سر رشته انتظام گسیخت - خان عالم

(که براسپ آزموده بے هراس سوار بود) پای ثبات افشوده دادِ مردانگی داد - و بسیاری از افغانان را علفِ تیغِ جلالت گردانید - ناکاه اسپ او از زخمِ شمشیر چراغ پا شد - و او از سرزین بر روی زمین آمد - و از زورِ چستی و تیزدستی خود را بر اسپ گرفته باز هنگامِ نبوت را آرایش داد درین هنگام چشم زخم باو رسید - ناکهانی فیلِ عربده جوی بیباک رسیده او را بر زمین زد - افغانان هجوم آوردند - او ببذل جان گرامی بآئینِ اخلاص نهادان کاروان ناموس جهان صورت و معنی بدست آورد - و ازین سودای پُر سود نیکنامی ابدی منشور روی داد - پیش از آنکه غبار این پیکار ارتفاع گیرد بچندے از ملازمانِ عبده اقبال میگفته است که چنان برخاطر عقیدت گزین پرتو می اندازد که درین بزم نازدگاه رختِ هستی بسته روی بملک تقدس آورم - توقع آنست که شرح جانفشانی مرا ببارگاه مقدس معروض داشته مذکور آن محفلِ عالی سازند که رضامندی خدو افاق سرمایه نجاتِ اصلی و پیرایه حیاتِ ابدی ست - از اشراقاتِ خاطراتِ صانع ارادت نهادان امثال این دیدِ غیبی چه مستبعد باشد *

و چون ناظمِ فوج را این پیش آمد گوجرخان تمامی این جوق را برداشته روی بالتمش نهاد پیوستی همان بود و برداشتن همان - خان زاده محمد خان مردانه جان فشانی نموده مسافرِ ملکِ بقا شد - و آن متهورِ مدبر این فوج را نیز بیجا ساخته روی بقول آورد - و تزلزل در مبانی همت این طایفه افتاد - و پاداشِ نیاتِ ایشان آماده گشت - منعم خان خانخانان بالشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان و چندے از نزدیکان خدمت ایستاده دل میداد - و همت همراه می ساخت اگرچه ملازمان او توفیق ثبات پائی و نیکو خدمتی نیافتند اما خود بدوستی ناموس مردانه زخمها خورد - و با آنکه زخمِ فرق گردن و دوش بسیار بود جای از دست نداده بمچپی درآمد - و لشکرخان و حاجی خان سیستانی و هاشم خان نیز زخمی شدند - خانخانان بدوسته میگفت که اگرچه زخمِ سر به شد اما بیهیضائی نقصان رسانید - و جراحتِ گردن اگرچه اندمال یافت اما آن قدر توانائی ندارم که عقب نیک توانم دید - و از ریش دوش دست چنانچه باید بسر نبرسد و با چنین زخمهای عذیف اندیشه برگشتن پیرامونِ خاطر او نمی گشت - درین هنگام جمعی از خدمتگزاران هواخواه مان گزیند برگشتند - و گویا همچنان رانده می آمد - تا آنکه باردوی لشکر منصور رسید - و آن مصرِ معمور تاراج شد - و سرمایه افزایشِ رعونت و خود بینی او گشت و از بد مستی و خورد نمائی برای دلدهی پادشاه بلند سخن سرای شد - که من خانخانان را

(۲) نسخه [ی] تیغ بیدخ - لادت (۳) نسخه [ل] مریده ناک (۴) در [بعضی نسخه] همپایی *

(۵) در [چند نسخه] و از پس دوش *

زخمهای کاری زده ام - این همه امتداد جنگ برای چیست - کوشش کنید - و کار باختر رسانید و با همرازان خود از نیروئی اقبال هراسیده میگفت که با وجود آثار فیروزی خاطر نمی شکند و زمان زمان دبستگی می افزاید - نمیدانم که چه از پرده تقدیر بظهور خواهد رسید - و انجام کار چگونه خواهد شد - و چون آن ادبarmنه از اردو گذشت اکثر مردم او بتاراج اموال و اسباب پویشان شدند - درین اثنا قیاحان و پسر او و چنده از بهادران (که روی در گریز داشتند) برگشته به بیکار درآمدند - خواجه عبدالله و شیرویه خان و سلیم خان و حاجی یوسف خان و شجاع بیگ و جبارقلی دیوانه و حافظ کوسه و جمعی دیگر بهم پیوسته آب رفته را بجوی آوردند - و عنایت ایزدی (که کافل اموال این دولت سترگ است) لعل ظهور داد - و نیروئی اقبال شاهنشاهی در مقام دستگیری شد - درین هنگام (که دلاوران اخلاص گزین و بهادران نصرت اعتصام پای همت افشوده بکارزار درآمدند) نیرے از کمان خانه تقدیر منشور نیستی بگوجر رسانید - چون آن خود کام بخاک هلاک غبار آلود مذلت گشت همسران و هم بازوان او از ظهور این سانحه جانگاہ دل بای داده راه گریز پیش گرفتند - و جمعی انبوه را قطع نظر از آنکه قالب نبی گشت آبرو ریخته آمد و خانخانان (که از لشکرگاه سه کوه پیشتر شتافته بود) معارذت نموده روی بمیدان و غا نهاد درین شورش (که بهادران برانغار و جرانغار صف پیرائی نموده نبرد آزما بودند) برانغار غنیمت فیروستی نموده پیش گذشت - و همانا خبر استیلای گوجر یافته میخواست که خود را بار رساند که آن قضیه رویداد - دست بکار نرسیده گریخت - و طرز چنان نشست که داروئ روی جرانغار لشکر منصور آمد راجه نودرمل به نیروی عقل دوربین ایستاده فوج خویش را بکار داشت - درین اثنا یکی از هززه دارایان خبرهای ناخوش از خانخانان و خان عالم رسانید - پای همتش بر جای مانده پاسخ آرای گشت - که پرتو اقبال شاهنشاهی بر سر بندهای اخلاص گزین همت مند نورافزا ست (اگر یکی را روزگار سپری شد - و پای ثبات دیگرے بلغزش درآمد) چهو اقبال را از آن چه گزند و مجاهدان دولت را برای چه غبار سراسیمگی پیرامون حواشی خاطر گردد - هززه درای مشو و ازین گونه حرف بر زبان میار - عنقریب نسائم فیروزمندی از مهبت تائید یزدانی وزیدن گیرد و نیر کامروائی از مطاع امید برآید - و به نیروی سخنان دل بخش هوش افزای عقیدت آموز آن بدگوهر را مهر خاموشی بر لب نهاده جواهر نصیحت آویزه گوش هوش او گردانید - و خود کار فرمای بهادران اخلاص مند شد - و بابای کولایی و مقصود علی و میر یوسف آببارانی و حسین بیگ گرد و جمعی دیگر از تیزهستان پیش قدم این فوج ظفر طراز رفته دست بکار بردند - و پهلوان جان بناموس ده

(۲) در [چند نسخه] روی در زد و گبر داشتند (۳) فسخه [ل] همت بلند

بکاززار در آمدند - شاهم خان چلابر از شنیدن دلیریهایی گوجر و برهم شدن فوجها پانغز همت شده در انعطاف جاو برد - سید شمس الدین بخاری و طایفه از دلیران جان نثار (که بالو بزم یکجته را گرم داشتند) در آرامش دل و عزیمت افروزی نتهای تلخ شیرین اثر بجلاوه کلاه زبان آورده چاره گزیدند - تا بابر آذری این دریادلان نبرد آرای ناموس دوست غبار اندیشه فرونشست ناموران برانغار یکدل و یکجهت شده روی بجزرانغار غنیم نهادند - و هنگامه کاززار آرایش گرفت و جواهر فطرت را روز بازار شد - در اندک زمانی مخالف را برداشته بقرل رساندند - و درین هنگام (که میان راجه و داؤد کاززار ترازو شده بود) برانغار موکب ظفرها بفرایزیدی یکبارگی نمایان شد و شکیب ربای آن گروه نخوت گزین گشت - داؤد (هرچند خبر شکست هراول و التمش و قول عساکر منصور شوند) از شکوه اقبال شاهنشاهی آنرا فریب نبرد شناسان کاردان انگاشته در سنگ لاج بیدلی حیرت داشت که این فوج سترگ نیز نزدیک شد - آن ناسپاس دل بیز آرمی نهاده بدشت ادبار شتابان گشت - و سنگ تفرقه در جمعیت او افتاد - و مقارن این حال خبر فروشدن گوجر رسید - سرعت در گریز آورد - و سپاه نصرت ترین تیغها آخته از دنبال شدند - و بسیاری ازان بخت برگشتگان بخواب نیستی غودادند - و صحرا از خون کشتها لاله زار گشت • • • ابیات •

بهر گوشه مستی بر افتاد خوار * چه مستی که هرگز نشد هوشیار

یکی بزم که بود گفتی نه رزم * دلیران درو باده خواران بزم

غنائم فراوان فراهم آمد - و دولت صربی و معنوی روی آورد - و سعادت دین و دنیا بحصول پیوست اولیای دولت کامیاب خواهش گشته بسجده نیایش ناصیه بخت را روشنی بخشیدند •

ای جویای آگهی چشم عبرت بین بگشای - و رنگ آمیزی تائید ایزدی را بچشم اعتبار بنگر - و انکار را باعتراف و اعتراف را باعتقاد و اعتقاد را بهایه والای اخلاص رسانده کامیاب حقیقت شو • • • بیت •

به بخت بلندش خرد ره ندارد • زه قوت بخت الله اکبر

خانخانان پس از چنان ناامیدی بتائید دولت ابدیپروند بچنین فتح شگوف ارجمندی یافت جراحات عنصری و ریشهای درونی بمهر نصرت اندمال پذیرفت - اگرچه پیش ازین بنگاله در حوزة تصرف درآمده بود لیکن بشمار مبصران دیده در امروز فتح این ملک وسیع روی داد - و موهبت عظمی از مکمل غیب بمجالی ظهور شتانت - اقبال بالید - و پایه دولت بلند شد - خانخانان در حواشی

آن نبردگاه منزل گزیده در مسالک شکر قدم فراخ نهاد - و در مراتب سپاس دولت روز افزون
 همت گماشت - و روز دیگر از افزونی بدکاری آن گروه کافر نعمت و استیلائی قوت غضبی در گردآوری
 اسیران ناردگاه سعی شگرف نمود - و آن گرفتاران دشت ادبوارو علاقه گسل تن و نفوس شریر آمد
 و از سرهای بے مغز نخوت مندان هشت مناره آسمانی ارتفاع اساس نهاده عبرت افزای نظارگیان شد
 چون نوید این فتح سترگ و مرده بالش دولت بمسامع همایون رسید سرمایه مزید آگاهی گشت
 و مراسم سپاس بتقدیم آمد - و مراتب شکر بظهور پیوست - مناشیر عاطفت کبری صادر شد
 و پایه اعتبار مخلصان خدمت گزین بلندی پذیرفت - رتبه صورت این گروه ارتفاع گرفت - و مرتبه
 معنی این طایفه اعتلا یافت *

و از سوانح این ایام آنکه لشکرخان را پیمانه زندگی لبالب گشت - ازان زخم عذیف (که
 در روز هیجا از پای در آورده بود) حال او بصکت گرائید - لیکن از بے پروائی و سهل انگاشتن ایام
 نقاهت قالب نهی کرد *

و از سوانح سپری شدن کار بار محمد از غن است - او از قروان پادشاهی بود - و خدمت
 نزدیک کرده - در بنگاه نیکوکاری اورا بخارستان خود آرائی بود - و بتکبوری خود اسباب مکنث را
 فراهم آورد - و با لشکر بیگی دم استکبار زد - هر چند فیل آبار را (که بدست آورده بود) طلبداشت
 نفرستاد - و اندرز اورا سودمند نیامد - درین جنگ نیز در اخذ غنائم با چنده از ملازمان او
 کار بشورش رسانید - چون آن گروه داد طلبیدند کینه پیشین شرار افروخت - بے آنکه غرور در معامله
 نماید و نگاه ژرف کند سیاست دست غضب برگشاد - چندان بزدند که تار و پود هستی او
 گسیخته آمد - اگرچه بحال او ستم رفت اما بسیاری از تبه رایان خود سر را بسعادت آباد
 سخی شنوی رهنمون شد *

آغاز سال بیستم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال آبان از دور دوم

درین هنگام معدلت افزونی و جهان آرائی نشاط افزایان بهار تهنیت گویان رسیدند
 و جهان جهان عشرت و عالم عالم سرور را ارمغانی آوردند *

* نظم *

امروز روز شادی و امسال سال گل * نیکوست حال دل که نکوباد حال گل
 گل چیست قاصد ست ز بستان تهنیت * گل چیست رقعہ ایست ز جاہ و جلال گل

روز جمعه بیستم و هفتم ذی القعدة (۹۸۲) نهند و هشتاد و دوم هلالی بعد از سپری شدن هفت ساعت و سی و پنج دقیقه چهره آری جهان بقرخی و فرخندگی پرتو جمال ببرز حمل انداخت *

* ابیات *

بر دستِ صبا نگر بستند * پیرایه نو بهار بستند

دوران بهار رنگ و بو داد * گلدسته بدستِ آرزو داد

و آغاز سالِ بیستم از دور دوم شد - رسم نشاط و شادمانی پایه شمول گرفت - و عیش و عشرت صورتِ عموم یانت - (همچنانکه ربیع آفاقی سال بسال در افزونی حسن و آرایش نوخاستگی نبات و شوق افزودن نظارگیان لوامع صورت است) بهار اقبال اورنگ نشین (روز بروز در نشود نمای دوشیزگان معنی و رواج و رونق پردگیان استعداد کونی و الهی بوده) چمن آرای سلطنت است - عشرت گزینان چمن راز معنی را آن کامیابی ست که گل درستان صورت را در بهار عنصری بفراف دلی و مراد پیرانی روی ندهد - درین محمّد نامۀ الهی [اگرچه اساس کار بر شرح نیرنگی اقبال ظاهر نهاده زبان را رنگین و نامه را نگارنی میسازد - و (بملاحظۀ آنکه فرمان روی ماک بے پایان معنی را دل فراخ حوصله بسیار دان بصد مشعل توفیق نتواند سراپای آنرا سرمه بینش سازد) دست و قام و کاغذ و مداد را کجا زهره^(۵) آن باشد که از عهد این کار سترگ برآید] لیکن از اینجا (که همت یار و بخت مساعد و فطرت قرین است) اندک ازان دریای مالمال افضال تراوش ظهور داده تفسیده دلان دشت طلب را سیراب میگرداند - و برخه ازان نورستان حقیقت را بلوغ شرح چراغ بینش افروخته ظلمتبان رسم و عادت را نور آگین میکند - ای غنوده بخت گشایش چشم باطن اگر چنان انگاشته (که بدست همت تونیست) باز کردن دیده ظاهر بخواش تو باز بسته اند - چرا مستبصرانه نمیگشایی و نگاه در روزنامه احوال خدیو جهان نمیکنی - و اگر ترا طاقت تماشای آن شواهد قدسی نیست مطالعه اطوار دولت روز افزون منسوبان این درگاه والا چرا از دست میدهی - و اگر از نامساعدی بخت و غرض اندائی خرد باین سعادت نرسیده امروز نگاه باین اقبال نامه کن - تا بركات مقدس این یکتای بیهمال بر تو آشکارا گردد - و اگر سیاه درونی پرده بر چشم ظاهر بینی تو فروخته است از حال منتسبان این دولت عبرت بگیر - و از نیرنگی آثار دولت بر سترگی احوال گیتی خدیو اعتراف کن - [هرگاه کاره (که در باستانی زمانه از فرمانروایان بزرگ منش بدشرازی می برآمد) امروز از ملازمان گیتی خدیو باستانی بجلوه کلاه ظهور می شتابد] پس از ظاهر بباطن گرای که این میمنت

(۲) نسخه [۱] جشن (۳) نسخه [۱] اسفار (۴) نسخه [۱] گل خپلن صورت را (۵) نسخه [۱]

بهره (۶) در [چند نسخه] نورنگان (۷) در [بعضی نسخه] بروز چراغ *

بنفس مقدس کیست - و نامیه دل را چون پیشانی سر بسجده این آستان آسمانی پایه روشنائی بخش تا باین آئین سعادت منشان نخستین نشاء ظاهر سرانجام شایسته یابد - و هم در گلشن همیشه بهار باطن گذارت دهند - و بتازگی آنچه در عنفوان این سال فرخنده چهره آرای اقبال شد آنست که داؤد (که افسر فرمانروائی بر سر داشت) آنرا پلى انداز بارگاه اقبال شاهنشاهی ساخته داخل ملازمان عتبه اقبال گشت *

دیدن داؤد منعم خان خانخاان را - و بزم یکجتهی باهم آراستن

[چون بتائید جزو سماوی (که پیوسته در اقبال افزائی گیهان خدیو و ارتفاع اعلام دولت است) داؤد خاک آرمی بر تارک روزگار خود بیخته فرار نمود - و گویا بسیار از نخوت گزینان بگوئیستی فروشد - چنانچه مجله ازان گذارش یافت] خانخاان صلاح کار شناسان دولت منش شاهم خان جلایر و راجه تودرمل را بتکامش آن آواره دشت ادبار رخصت داد - و قدول خان و محمد ولی خان توقبای و سعید بدخشی و قمرخان و شاه طاهر و شاه خلیل و طالب بخشی^(۲) و بسیار از مجاهدان عرصه اقبال و مبارزان خدمت گزین را درین لشکر ظفر طراز نوشت و این جزو نصرت قرین دل نهاد خدمت شده باقدام آگهی پی سپر راه همت گشتند - آن بدمست باد کامیابی خمار آلود ناکامی شده شتابان کنج خمول و گرنج گمنامی بود - چون قصد بهادرک مورد افواج کشور گشای شد آگهی آمد که آن تیزرو عرصه ادبار را در عین سرعت جهان خان پیوست و بدلدھے او بقلعه کنگ (که از قلاع حصین آن دیار است) روی آورد - و او بایش آن ماک گرد او فراهم آمده اند - و تمامی اندیشه خود سران آنکه اگر لشکر نصرت طراز را گذر باین حوالی^(۴) افتد عرصه مبارزت آراسته گردد - که آن شکست ناگهانی از عدم محافظت قوانین احتیاط روی داد و اگر توقف نماید در سرانجام اسباب پیکار کوشش رود - تا در هنگام مناسب بلوایم انتقام توانیم پرداخت - از شنیدن این خبر کهن سالان غنوده بخت سراسیمه شدند - و قندهاریان شورش طلب را هنگامه هزه درائی گرمی پذیرفت - هر چند راجه تودرمل دانش منشی و عقیدت مندی را بکار برده در تسلی و تسکین این گروه همت بست سودمند نیامد - ناگزیر استدعای حضور خانخاان نمود - و صریح نوشت که کار دشوار به نیروی اقبال شاهنشاهی آسان شده است - اگر بامید این مردم خود بین روز شمار کارن ساز گذاشته شود هر آینه بدشواری کشد - لایق اخلاص و معامله شناسی آنکه اهتمام این کار را بر ذمت خود لازم شمرند - و بے شایسته توقف روی توجه باینصوب آورند

* (۲) نسخه [ا ب] بدخشی (۳) نسخه [ز ل] باقدام همت (۴) نسخه [ل ه] باین دیار

خانخانان را با آنکه زخمها اندمال نیافته بود سگاس سوار همت بانجام این امنیت گماشت و به تیزی و چستی در همان شهر آمده هنگامه افروز خدمت شد - از بندگان نپس مغز را بخشش و بخشایش و ناموس دوستان خود آری را بخشمین نگاه از تبه رایی باز داشته عزیمت پیش نمود و بآئین کارشناسان خدمت گزین نزدیک آن حصار حصین (که افغانان تیره رای پناه اندیشیده بودند) رسید - پای شکیب این گروه مدبر بلغزش در آمد - نه سامان قلعه داری - و نه اسباب پیکار و نه جای گریز - و جنود اقبال فوج در فوج - داود برهنمائی مکراندوزان حیلہ مند راه گریز پیش گرفت - و بجای وزاری گرائیده در مصالحت زد - و قزو و شیخ نظام و برخی از اعیان را فرستاد و این قریب کاران جادوئی بزر و سخن سران لشکر منصور را بصلح آوردند - و کهن سالان غنوده بخت (که از تبه رایی بلطائف اخیل در آرایش هنگامه غنیمت ناکو نمایند - و آنرا وسیله مزید اعتبار انگارند) داستان مصالحت را غنیمت شمردند - راجه تودرمل (که بر حقیقت کار آگهی داشت) هر چند دست و پا زد سودمند نیامد - و مشعل هدایت او دران ظلمت آباد غرض نور نخشید - خانخانان هاشم خان و قتل قدم خان را فرستاده شرائط صلح را تنقیح داد - خلاصه پیمان آنکه نخستین داود آمده تسلیم نوکری درگاه مقدس نماید - و نیلان نامور و پیشکش گزیده بدرگاه والا فرستد - و پس از چندگاه (که مورد خدمت پسندیده گردد) روی شرمکین خود را باستان مقدس شاهنشاهی برده زنگ زدای عقیدت شود - و بنقد (۳) یکی از خویشان معتمد خود را بدرگاه والا روانه سازد - تا ملزوم حواشی عزت بوده مذکور او باشد •

داود (که کارش باغضراو گرائیده بود) همه را بحسن تلقی قبول نمود - و سیوم اردی بهشت ماه الهی موافق غره محرم (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هنگامه دولت آراسته گشت - و بزم مصالحت زینت گرفت - پیشتر ازان بیرون اردوی ظفر طراز جائے (۶) منزله دلگشای ترتیب یافت و بانواع آرایش حیرت افزای نظارگیان آمد - و خانخانان باعیان دولت بتاریخ مذکور در عشرت گاه آمده جشن آرای شد - اشرف خان و حاجی خان سیستمانی شتافته داود را با بزرگان آن لشکر آوردند - خانخانان تا سرگلیم باستقبال شتافته گرم خورنیا نمود - او شمشیر خود را گشوده گذاشت یعنی از سپاهگری برآمد - و خود را بآن درگاه مقدس سپردم - تا بدانچه مصالحت دید ارکان دولت باشد بجای آورند - خانخانان آنرا بملازمان خود سپرد - و پس از زمانه از جانب

(۲) نسخه [ابی] قتلو (۳) نسخه [ب] بزور سخن (۴) نسخه [ل] یکی از معتمدان خود را

(۵) نسخه [ی] وکیل او (۶) در [بعضی نسخه] جای نزه - و در [بعضی] جای نزه (۷) نسخه

[ل] باعیان لشکر تا سرگلیم •

عقبه خلافت خلعت والا داده شمشیر بمرصع حمایل ساخت - داوود به بیعت نروتنی روی خود را بصوب دارالخلافت داشته سجد ملازمت بجای آورد - و نفائس امتعه و شرافت اسباب آن دیار و فیلان نامور و خزینه وافر برسم پیشکش گذرانید - و شیخ محمد پسر یازید را (که برادرزاده او بود) بخدمت درگاه مقدس همراه ساخت - و اکثر آنروز بحریمی و عشرت آن جشن سپری شد - و در هنگام رخصت بعضی محال لودیه به تیول او دادند - و او را از تنگنای زندگی بوسعت آباد انبساط رخصت داده نشاط معاودت کردند - و عموم مردم شادمانیها بظهور آوردند - مگر راجه نودرمل که در اندیشه دراز سر بجیب تفکر داشت - و دران بزم گاه حاضر نشد - و بر صلح نامه مهر نکرد و از انجا (که دنیا جای بادافراهِ اعمال است) هرکدام بزودترین اوقات بپاداش رسید •

و از سوانح شورش گهزگاهات است - و اجمال این تفصیل آنکه درین وقت (که عبور^(۲) خانخانان با اکثر عساکر والا شکوه بصوب کنگ اتفاق افتاد) کلا بهار و بابوی منکلی و طایفه از افغانان تیره بخت گرد شورش انگیزخته بر سر قاتشالان ریختند - و این گروه اندک جنگ کرده آبروی حیثیت و حیا را بخواب بے ناموسی انباشتند - و افغانان ولایت گهزگاهات را متصرف شده تعاقب نمودند - و امرای قاتشال در هیچ جای پای همت نیفشوده بحوالی نانده عزان کشیدند خانخانان بسرعت معاودت نمود - و بشهر نانده در نیامده از حواشی آن روبروی غنیم شنافت و مخالف از هجوم ارباش آنطرف آب گدگ نخوت آرای بود - دیده و ران لشکر منصور بالا روی آب جائی (که دریای گدگ در شعبه میشود) یک جسر بانجام رسانده همت در بستن دیگر گماشته بودند که غنیم را پای ثبات بلغزش درآمد - و غبار آلود خاکسنان ادبار راه هزیمت پیش گرفت خانخانان با لشکر نصرت اعتصام تا حدود نانده شنافت - و از انجا فوج عقیدت گزین را بصحر کردگی مجنون خان بولایت گهزگاهات فرستاد - و مجاهدان اقبال آن ملک را بتارگی مستخلص گردانیدند و فتنه اندوزان بزرایای خمول فرو شدند - و خانخانان سپاس ایزدی و شکر اقبال پادشاهی بجای آورده معاودت نمود •

سوانح صوبه بهار - و کار افزائی مظفرخان - و بتازگی نواختن او را

جرائل عطایای شاهنشاهی (که نسبت به عموم خلایق شرف ظهور دارد) از اندازه احصاء و مقیاس تخمین بیرون است - و عامه مردم در پاداش آن بذاتوانی اعتراف گزین - تا منصوران خاص بارگاه خلافت (که صدر نشینان محفل انصاف اند) در برابر نعم نامتناهی چه بار گشایند

الحق کرایار و کجا گنجائی که در اندیشه معارضه باشد - بعمهرای دراز بدست آویزی کار افزایان یکجهت پیش کارشناسان آرم منش از صد هزار یک را عوض نتوان سامان نمود - لیکن نخستین مرتبه حسابدانی آنست که شناسای مراتب عاطفت گشته فهرست جرائد نیازمندی را فراموش نگرداند - و نطاق همت به بندگی بندد - و هر چه از قسم نیکوکاری وسیله گردد مقدمه سعادت اندیش خود شمرده یک از هزاران شکر فعلی انگارد - تا همواره خجالت مند و شرمگین بوده سر رشته چنین (۳) از دست ندهد - و دید متاع ناستوده خدمت همگنان و نیکوئی جنس کار بندگی خویش را سرمایه بدمستی نسازد - باشد که باین زیست ستوده بمدارج اخلاص رسیده مقیم آسمان عبودیت شود - و خدمت فروشی را گذاشته مهر خاموشی بر لب نهد - خوشا بختمندانی که در مراتب نشیب و فراز ملازمت ازین رهگذر گرد انفعال بر چهره روزگار او نه نشیند - و اگر از نامساعدی طالع غبار آلود عرصه خجالت گردد بآب صاف فهمیدگی خود را شست و شو داده بگشاده پیشانی و شکفته روی در قضای گذشته بسربرد - (چون نویسم که این طاعت را بدل نبرد) بلکه انقاس مانده را بفروغ نیت دوام فرمان پذیری و کارگذاری پرتو حضور بخشد و زمان زمان از سر شایستگی کون و مکان را نور افزای دارد - و چهره افروز این داستان بتازگی حال مظفر خان است *

در داستانهای پیشین گذارش یافت که خدیو عالم بجهت هوشیاری و آگاهی او را هنگام مراجعت از فاتح پتنه از کمکیان فرحت خان ساخته (بے آنکه بکورنش شرف اختصاص یابد) بخدمت گشایش قلعه رهناس گذاشته بودند - تا قدر رعایت و تربیت شاهنشاهی را اگر بآیین اخلاص نهادان نتواند شناخت معامله سوداگری و سر رشته احسان پذیری از دست ندهد - و پیوسته در عوض جلالت عواطف متاع ستودگی خدمت را آماده دارد - او چندگاه از دست خوی نکوهیده در خارستان ناکامی دشنه بردل و جگر میزد - و از آنجا (که در سرشت او دولتمندی و دیعت نهادی دست قدرت بود) بسخنان هوش افزای خواجه شمس الدین خانی از شورش طبیعت برآمده دل نهاد خدمت شد - و اندک از اندوختههای خود برآزده سامان لشکر نمود - و چون در شهرام را (که از افزونی اشغال سلطنت بکس جایگزین نشده بود) به نیروی شجاعت در تصرف آورد و از روی دریافت بسامان خود پرداخت - و آماده آن شد که چون فرحت خان با سایر امرا بگرد قلعه پای همت افشوده بخدمتگري روی عقیدت آورد - از آنجا که نیت و عزیمت را اثرهاست در همان چند روز بمردانگی جوهر او روی نما آمد - و اجمال این تفصیل آنکه روزی بهادر

(۲) نسخه [ب] و پیش شامان آرم منش (۳) نسخه [ی] حساب را (۴) نسخه [ل] بخدمتگذاری •

پسر هیبت خان از قلعه رهناس برآمده شورا فرای شد . مظفرخان نیز دست پی نموده سزای شایسته در کنار او نهاد . و مال و منال و فیلات او بدست آورد . و بعضی آن اندیشه حقیقت اساس آب رفته بجوی باز آمد . و بنقد دران حراشی و حوالی لوی اعتبار افراخت . و در همان نزدیکی آمارا بمحاصره پرداختند . او بگشاده پیشانی همراهی فرحت خان گزیده در انجام آن اهتمام نمود . و اندک فرصت گذشته بود که لعه عاطفت گبهان خدیو بر ساحل احوال او پرتو انداخت . و از بارگاه خلافت فرمان عذایت صادر شد که (اگر او باتفاق سایر ملازمان درگاه میعاد گزینی قلعه مقرر سازد) خود در انصرام آن کار سترگ کوشش نماید . و (اگر تعهد نتواند نمود یا گشایش آن بزمان دراز وابسته داند) آنرا موقوف داشته بسزا دادن افغانان ^(۳) نمرد نهاد (که در صوبه بهار فتنه انگیزخته اند) تکاپوی نموده نخستین بشاهراه خدمت رهنمون گردانند . اگر دردت را طلبکار شده التجا بدرگاه آورند به بخشش و بخشایش سر بلند گردانند . و اگر نه آن بدکاران را مائش داده مایه عبرت سایر کوتله اندیشان شوند .

مظفرخان از ورود منشور سعادت سجده نیایش بجای آورد . معروض داشت که اسباب قلعه گیری درین لشکر انتظام نداشت . تعهد نتوانست نمود . و شایسته دولت ابد پیوند هم آنکه نخستین این عرصه دلگشا از خار و خس ناسپاسان پاک گردد . و پس از آن با دل نشاطمند و خاطره خدمت جوی باتفاق جنود اقبال باستیصال نصرت مندان نیرو بخت آن ملک همت بست و میرزاده علی خان و برخی از میاهدان ^(۴) را طلب (که حضرت شاهنشاهی هنگام معاودت درین دیار گذاشته بودند) همراه شدند . و محسن خان و آفاق و عرب بهادر و طایفه از سپاه (که بانظام جایگیر منعم خان اشتغال داشتند) نیز پیوستند . و کارهای شایسته بتقدیم رسید . و معامله دانی او را عیار گرفته آمد . و در تمامی آن صوبه غبار نمرد گردان فرو نشست . و آدم خان پنهانی از ابراهیم پور و درباخان کاشی از قصبه چرگان ^(۵) به جنگ گریخته بجانب جهاز کهند پی سپردشت ادبار شدند .

و چون کار دران معموره نماند گماشتگان منعم خان بر روز بهی مظفرخان حسد برده به آرمی دافع کردند . او (چون جایگیر معین نداشت) ناگزیر بصوب جرنده و شهرام معاودت نمود و خدا داد برلاس و خواجه شمس الدین رفاقت گردیدند . در آندانی راه آگاهی شد که مستکبران رهناس آن در قصبه را متصرف شده اند . از انجا (که بخت معاضد و اختر موافق بود) گرد اندیشه برداشتن همت او نشست . و با دل کار طلب روی بآن جانب آورد . و بفرغ شمشیر

(۲) نسخه [ل] بدنهاد (۳) نسخه [ب ی] از خس و خاشاک (۴) نسخه [ا] ملازمان . و نسخه

[ی] مبارزان (۵) در [بعضی نسخه] چرگان . و نسخه [ز] چرگانو .

و نیروی تدبیر آن در معمره را مستخلص گردانید - و بتائید عقلِ دوربین (خواهش را در سنه)
منتظر بارقه غیبی می بود - و نبذد از اندرختها بکار می برد - و بتاخت و تاراج نماند
بر میداشت - ناکاه در بهار شورش پدید آمد - و ناذمان آن ملک بفراغتِ تمام استدعای حضور
نمودند - مظفرخان سلوک پیشین را در نظر نیارده برای برآمدن کار صاحب باقدام همت
شتابان گشت - و خدمات شایسته بجای آورد - و تفصیل این برسر اجمال آنکه منعم خان
خانخانان در مهبَر (که برزخ ست میان ولایت بهار و جهازکهند) عرب بهادر را گذاشته بود
درین هنگام حاجی و غازی دو برادر بابرخه از افغانان شورافزای از حدود جهازکهند برآمده بران قلعه
تسلط یافتند - و بسیاری از متخصصان شربت و اسپین نوشیدند - عرب گریخته برآمد - و امرای
آن صوبه فراهم شده تسکین شورش را طلبکار آمدند - و افغانان در تنگناهای کوهستان شتافته
نخوت آرای گشتند - و امرا در برابر شتافته وقفه تامل نمودند - نه رای برگشتن بود - و نه مصلحت
پیش رفتن - روزی قریب سه صد راجپوت از ملایمان راجه بهگونت داس و غیره و دران گریوه
مردانه در آمدند - و عاقلانه کار سر ناکرده هزیمت یافتند - جیا کور و کان کچپواکه و دیدا چوهان
و قریب صدکس از بهادران دران زدوگیر نقدزندگی بتاراج دادند - و از ظهور این ساخته نکویده، امرا را
پای ثبات بجنبش درآمد - ناگزیر شرمگین از سلوک ناهموار پیشین کار دانان فرستاده از مظفرخان
استمداد نمودند - او بهمنه سترگ در اندک فرصتی بشکر منصور پیوست - و درین هنگام (که طبعه
ظفر از مشرق اقبال در طلوع بود) اعیان لشکرها در عزیمتها فتور راه یافت - و همانا که باعث آن
نوشتن خانخانان بود - خلاصه مضمون آنکه جنید از راه جهازکهند بصوب بهار شتابان است
تنگری پردی با بسیاری از مجاهدان پُر دل تعیین یاتنه - پیشتر از رسیدن کمک در جنگ مبادرت
نیابد نمود - و سانحه کشته شدن محمد خان گهر و تاراج گشتن یار محمد قراول (که مجله
گذارش یافت) مندرج بود •

مظفرخان در ثبات پائی و دلدهی کوشیده باسع آرای شد که مقتضای عقلِ دوربین
چنان است که این سرگذشت موجب مزید دلیری و افزونی اهتمام در پیکار گردد - ناپیشترازانکه
جنید پیروند کار این تهر مندان خود سر ساخته آید - و معلوم نیست که در ده روز دیگر آن تدبیر
باین نواحی رسد - و آئید آنست که در یکروز این غنیمت آواره دشت ادبار گردد - از اقبال^(۱)
روزافزون بزرگان لشکرها دل رفته باز آمد - و پیمان یکجہتی بسته آماده پیکار شدند - و از تائیدات

(۲) نسخه [۱ ب] عاقلانه کار نکرده - و نسخه [ی] عاقلانه کار نکرده (۳) نسخه [ز] بآئین سفری

(۴) نسخه [ی] تهر منشان (۵) در [اکثر نسخه] بسایه اقبال •

سمای آنکه طایفه از شناسندگان این مرز راه دیگر نشان دادند . و قرار یافت که روبروی گریوه افواج نصرت طراز روان شود - و آن قدر آهستگی بکارون که فوج از آن راه بعقب غنیم نزدیک رسد در آن هنگام باعثضاک جنود غیبی عرصه مبارزت آراسته گردد . همه را رای بران قرار گرفت - سردار قول مظفرخان شد - و در برانفار فتح خان میدانی مقرر گشت - و بزرگ جرانفار فرحت خان را ساختند - و در هرارل میرزاده علی خان و قراطاق خان و حسین خان آخته و آفاق و باقی کولابی و سهراب ترکمان و عرب بهادر و شیرمحمد دیوانه و کوچک قندوزی و بسیاری از پهلوان کار طلب معین گشتند - و خواجه شمس الدین با برخی از بهادران نبرد آزمای نامزد شد که از راه دیگر از عقب این گروه مخالف درآید - غنیم از استحکام گریوه و هجوم اوباش در کمال غرور بود که ناکهانی رسیدن افواج منصور روبرو و آمدن فوج عقب مقارن افتاد - و پای شکستایی این گروه بلغزد - و همت در نقاب احتجاب مخفی شد - فتح سترگ رویداد - و غنائم فراوان بدست آمد - و امر اهتمام در تعاقب نمودند - و در حدود گریوه رام پور از اعمال چهار کهنه مخالفان فوجها ترتیب داده برگشتند - عمده این گروه نخوت مند آدم پتئی پسر فتح خان و دریا خان کاکر و جلال خان سوز و حسین خان و غازی خان و یوسف پتئی و عمر خان کاکر و محمود کاسو بودند - مظفرخان از روی کاردانی آداب نبرد را ملتمز شده میدان کارزار را آرایش داد .

• بیت •

بفرید کوس و برآمد نبرد • برخشید تیغ و بجوشید گرد

سواران بیک جا برآمیختند • پیاده جدا در هم آویختند

ز خون دلبران و گرد سپاه • زمین گشت لعل و هوا شد سیاه

و مبارزان حقیقت گزین گرم شگرف کاری بردند که خواجه شمس الدین و طایفه از فیژستان کارشناس بآئین پیشین از عقب غنیم در آمده داد مردانگی دادند - حسین خان و غازی خان و جلال خان سوز (که از دلاوران نامی و نام آوران دلیر بودند) در آن عیارگاه مردانگی بخاک هلاکت افتادند - چون دست مخالف از کارماند بپای گریز راه ادبار پیش گزشت - و بیامان اقبال شاهنشاهی فتح سترگ چهره افروز شادمانی گشت - و مراسم شکر و آداب سپاس بتقدیم رسید و از پاس لوازم احتیاط سپاه نصرت قرین صلاح در توقف ندیده بغیر زمندی معاودت کردند و هر کدام بجای خود شتافته آسایش طلب شد •

جنید (که عزیمت بهار داشت) از شنود این سانحه دولت افزا قدم پیش نهاد

(۲) در [بعضی نسخه] مسند عالی (۳) نحد [ز] پیر محمد (۴) نحد [۱] قندهاری (۵) در

[چند نسخه] حسین خان غازی و یوسف (۶) نحد (۷) دران عساکر مردانگی نموده بخاک •

فرصت جوی گشت - و از سوانح آنکه چند روزی ازین نگذشته بود که جنید قابودانسته در نزهت آباد صومعه بهار گرد شورش انگیزت - امرای آندیار در شهر پلنه فراهم آمده بپاره گری نشستند - و به مظفرخان مراسلات بلدادی فرستاده استمداد نمودند - و از اعتضاد براتبال روز افزون شاهنشاهی نموده متوجه شد - (از آنجا) که ثبات پائی و خدمت گزینی و عقیدت مندی را آثار بدیع باشد) پیش از وصل بمقصد منشور مقدس رسید - و پایه اعتبار او افزایش گرفت - از مطامع عاطفت روشن شد که بزبان خوشی حقیقت نیکو خدمتی او بر پیشگاه ضمیمه خلافت پرنو انداخته است - سرکار حاجی پور (که در تیول محمدتالی خان برلاس مقرر بود) بار مکرمت فرمودند ازین بود کام افزا گلچین بوستان اخلاص شد - و نهال همت ببالش درآمد - دل را گشایش روی داد و عزیمت را بال گشود - و خاطر کار افزای گشت - و با حوصله فراخ با مرام پیوست - و در استیصال بدنهادان فتنه انگیز پای جلاط افسرد - و آب پی پی را پل بسته عبور کرد •

درین اثنا مستحیانی خانخانان رسیدند که در پیکار جنید شتابزدگی بکار نبردند که قرار داد خاطر آنست که درین نزدیکی بان دیار رسیده شود - (امر) فسخ عزیمت نموده توقف گزیدند هر چند مظفرخان داستان موعظت و کارستان معامات به تنقیح عبارت تفصیل داد سودمند نیامد خاطرش از بودن و برگشتن غبار آلود نرود شد - و کارطلبی او درن پایه بود که تنها به پیکار جنید همت بندد که شورش حاجی پور بلند آوازه گشت - ناگزیر بآنصوب عدان عزیمت منصور داشت و مفصل این مجمل آنکه تاج خان پنوار و فتح خان موسیائی و شهبازخان عربی و سلیمان پنوار و نهان رای آمده میرو محمد شونگی را (که از جانب مظفرخان در حاجی پور بود) از هم گذرانید و تا صد کس بخوابستان نیستی غنودند - ناگزیر هست از کار جنید باز داشته (با خداداد برلاس و عرب و خواجه شمس الدین و نلیله از مجاهدان خدمت درست) بصوب حاجی پور روی آورد و باوجود کثرت مخالف باعتضاد درست ابدترین همت در پیکار بست - چون روبرو گذشتن متعذر بود از آب گدگ عبور نموده بقصبه روانه آمد - در میان او و حاجی پور درباری گندک طغیان داشت - افغانان از افزونی جمعیت خود و کمی لشکر منصور مغرور بودند - (از آنجا) که همت کلید مقصود با خود دارد - و اقبال با عزائم درست همدوش (اسباب فیروز مندی روی در انتظام آورد نخستین آدی کن زمیندار جینان در ساک یکجهان درآمد - و درین هنگام (که آن طرف هجوم اوباش بود - و ازین جانب مبارزای خدمت گزین آهنگ گذشتن داشتند - و بظاهر حصول این امنیت

(۲) نسخه [پ ی ل] نصرت (۳) در [بعضی نسخه] و مجمل این مفضل (۴) نسخه [ل] محمد

(۵) نسخه [ل] دواع روز افزون اذقرون (۶) در [چند نسخه] سوانح (۷) نسخه [۱] چاپران •

دشوار می نمود (زمیندار مذکور رهنمای منزلگاه نصرت شد که در سیس بهر و برآمد مقصود چنین مخاطر می رسد که بالا رویه این دریا گروه از خوبشاندان من توطئ دارند - و کشنیهای استوار آنجا بهم می رسد - مناسب دولت آنکه لشکر فیروزی بهمین دستور در برابر غنیم جلو اقبال کند و ترانه خوشدلی سراید - و برخی از نیز روان عرصه جلالت نامزد شوند - تا این گروه را شبشب از آب بگذرانم - و هرگاه این مبارزان همت مند نزدیک رسند فوج آراسته روبروی غنیم جنگ کزان عبور نماید در هنگام زد و خورد و صیت آی آی آن نیز دستان معرکه شهادت سنگ تفرقه در جمعیت آباد مخالف خواهند انداخت - بنا برین گزیده تدبیر سه صد سه مرد جنگی بسرکردگی قاسم علی سیستانی و عرب بهادر رونود بادیه سعادت گشتند - و قاصدان جلد شناور مقرر شدند - که پی در پی خبر گذشتی و نزدیک رسیدن آن دلاوران نامور رسانند - و چون جهان بضیای نیر اکبر و نور اعظم روشنی پذیرفت - و آهنگی شد که آن جوق بهادران از آب گذشته نزدیک کرای اند (مظفرخان کشنیها را پُر از جوانان نبرد آزمای حقیقت اندوز بسرکردگی خواجه شمس الدین و خداداد برلاس برابر غنیم روانه گردانید - افغانان غنوده بخت به بندوق و تیر درآمده شور افزای شدند - درین اثنا آواز کوس و کولاه آن فوج نصرت اعتصام سامعه کوب مخالف گشت - فاکزیر کار دل بتاراج داده رو برگز نهاد - جمع کثیر غبار آلود شورستان نیستی شدند - و حاجی پور مستخلص شد - و غنایم فراوان بدست مجاهدان دولت افتاد - اهل پنه (که از بد گوهری نمائشی بوده دست از معاونت کوتاه داشته بودند) خجالت زده آمدند - این گروه (اگر بر حسن جهان آرای اقبال شاهنشاهی نظر کرده یا بهر از معامله دانی داشته - یا ریزه چینی بزم نمک شناسان نموده) در کار وکی نعمت خلاف کرای نشده - و در چندین اندوه خجالت نبوده *

و از سوانح عبرت افزای آنکه (چون به نیروی دولت ابدی نائید فتح حاجی پور روی داد - و پایه حال مظفرخان بلندی گرفت) خبر گذاران رستی منش چنان نمودند که آن طرف نهر مده گذرک فتح خان موسی زلی و جلال خان عربی و سلیم خان برمی و ستوری و چاوری و بسیاری از افغانان نخوتمند فراهم آمده اندیشه شرش دارند - مظفرخان از دور بینی و کارطایی بعزیمت دفع این گروه روانه گشت - چون حوالی آن رود معسکر اقبال شد با تنه چند از خواص بشناسائی حقیقت دریا و جای گذر برآمد - تا بچشم ژرف نگاه خود مشخص گرداند - اگرچه عرض آن نهر کمتر از گزانداز بود اما عمق بسیار داشت - در تشخیص گذرگاه از آنطرف قریب دویست سوار بنظر درآمد خواجه شمس الدین و عرب بهادر و طایفه از دلیران کاشناس را اشارت کرد که دور تر از آب

(۲) نسخه [ی] ریزه چین بزم نمک شناسان بوده (۳) نسخه [ا] خبری - و نسخه [ز] چوری •

عبه نموده این غفایت اندوزان خود سر را سزا دهند - این تیزدستان روی بخدمت آوردند - مخالفان ازین اندیشه آگهی یافته در طلب کمک شدند - و چون این فوج نمودار شد عنان تاب گشته بیورث خود معاودت نمودند - مظفرخان بشتاب زندگی از آب گذشته بآن فوج ملحق شد و همگی اندیشه آنکه در زیر بار منت خدمت فروشان نباشد - و مقارن آن غنیم (که برگشته میروفت) از رسیدن کمک روی بیجنگ آورد - از کثرت مخالف و قلت مبارزان ناموس دوست و نا مساعدی بخت و بے یاروی همت سپاهیان این فوج بے زد و خورد شایسته پراکنده شدند بسیاری از سراسیمگی خود را در آب زده بگرداب فنا در ماندند - مظفرخان نزدیک بود که خود را دران موج خیز اندازد - خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و یکی از تیزروان حقیقت مند را بارو فرستاد - که شاید بهادران کار طلب خود را نتوانند رسانید - و غنیم دل در تعاقب بسنه هجوم آورد - حاجی پهلوان و خواجه شمس الدین و عرب و برخی ازین همراهان (که قریب پنجاه کس بودند) برگشته برگشته کمانداری می کردند - و در تعجیل غنیم فتور می انداختند چنانچه روز سر بدامن کشید - و کار بر مظفرخان ننگر شد - درین هنگام اقبال شاهنشاهی لعل ظهور داد - و فیروزمندی روی آورد *

و تفصیل این تائید ایندی آنکه در اردو خبر کشته شدن مظفرخان شهرت داشت - و هر یک در مقام شتافتن بناحیه بودند که آن فرستاده رسید - دل از پراگندگی باز داشته در چاره کار شدند خداداد برلاس و مهرعلی و برخی از دلوران نبود دوست قریب سه صد کس از روی پنداری و تیزدستی دریا نوردیده رو براه نهادند - و همان قاصد مرگ رسیدن این جوق ظفوطراز رسانید - استشمار روائع کامروائی نموده عنان کشیدند - و گریز آویزش برانگیختند *

چنین تا بشب رزم و پیگار بود * بُد دست کز زخم بے کار بود
زمانه نوگفتی بر آمد همی * بهم کوه و دشت اندر آمد همی
درین آشوب جانفشانی و جانستانی (که غنیم را باوجود نصرت از افزونی حرارت آورد جیبه و بسیاری ترند طاق طاق شده بود) صیت کوس اقبال آن فوج نصرت اعتصام یکبارگی دلبوی آمد و بهمعدانی بخت بد در همان شب ادبار رو بگریز نهادند - و بتأکیدات سماری نسائم فیروزمندی برگشتن آمال اولیای دولت وزید - و چنین فتح پس از چنان شکست رویداد - و قریبی بعد از شدت سرمه دیده وری کشید - جان تازه و حیات شایسته و غنیمت فراوان و شادی سترگ میسر شد *

و از سوانح هدایت بخش آنکه شیخ جمال پسروری از مبارزان نفس اماره بود - دران

شورش زد و گیر برزمین آمده از خود رُفت - و چون به مظفرخان پیوست سجده نیایش شاهنشاهی بجای آورده عموم مردم را بشناسائی این مُرشد آفاق رهنمونی کرد - و چون از حقیقت کار استکشاف رفت بردیباچه اعلان نگارش نمود که دران حضور بخودی چنان نمودند که گیتی خدیر برسمند اقبال هنگامه نبرد آراسته مزده رسان نصرت اند - و به نیروی سطوت آن شهسوار عرصه آگهی غنیم را آبروی ریخته آمد - و بدست تفقد مرا ازان خاکستان بیهوشی برداشته یاروی فرمودند بخود آمدم - و توانائی سترگ یافته ببال تأیید پرواز کزان نوید اقبال را بارمغانی آوردم - و انعطاف عزان نموده همت را پذیرف ظفر گردانید - (سمیان هزیمتی را کجا دل و کوه گوش تا سامعه افزوز آگهی گردند - این نمودار حقیقت را داستان ترویر یا نیرنگی خیال دانسته برآمدن ازین هنگامه هولناک محال می شدند - تا نصرت و فیروزمندی چه رسد - ناکاه آن فوج نصرت اعتصام رسید و ناامیدان زندگانی را مزده جان تازه رسانید - و بای دانگانی عرض را نشاط ناموس نو بخشید ظاهر برستان سعادت مندر را از لوامع تأیید ایندهی شمع بینش افروخته شد - آنان (که از بخنمندی و دوربینی بے دید خوارق بر سترگی شمائل انجم آری حقیقت آگاهی یافته پرستار با الحجبهای قدرت اند) برحصول این لمعه اهدا سپاس دادر جهان آفرین بجای آوردند - و گروه را (که در جلاباب بنادر تاریک نشین کوهستان خود بینی بودند) روزنه نور گشادند - روز دیگر به بنگاه افغانان رفته غارت عام کردند - و غنائم موفور بدست آمد - و شورش بدنهادان یکبارگی تسکین یافت *

و از سوانح آنکه افغانان مذکور پناه بتاج خان پلوار برده نفس راست کردند - و بتدبیر آن بدکیش غبار فتنه ارتفاع گرفت - و از افزونی مال و کمی خرد و هجوم اربابش بیکار جوی برخاستند مظفرخان به پیسپری مسلک احتیاط از آب مدهه گندک گذشته معاودت نمود - و در جائی (که سه طرف آن آب مذکور و یک جانب خلایع عظیم داشت) پای همت افشرد - و در جمع سپاهی و فراهم آمدن اسباب نبرد چاره گزین آمد - آن گروه متهور را درین معاودت نخوت افزود - و بربری لشکر منصور دایره گزیدند - و از قابعی جای جز حسرت ناکامی بدست نیامد - و هر چند بیشتر کوشش رفت خار ناامیدی در پای خواهش فرورقش - و چون روزه چند نیرنگی اقبال شاهنشاهی چنین ظهور داشت بآئین دیگر جمال آرائی کرد - و سپاه نصرت طراز افزود - و بسیاری از زمینداران آن ناحیت دل در معاودت بستند - و از فروغ خرد سرانجام جسرا و سیاه فیروزمندی دانسته تکاپوی نمودند - منظره شایسته ترتیب یافت - و اینجا (که احتیاط گزینی طراز بخت والا ست) اندیشیدند که مبدا در هنگام عبور مرکب ظفر (که تیزک نبرد منظم نمی باشد) امری دنگزای

بظهور آید - رای بران قرار گرفت که شبها برخه از تیزدستان عرصه جلالت در پیشگاه جسر زمینی را خندق زنند - و از خاکهای آن پناهی سازند - تا سپاه نصرت را زمان تسویه صفوف بدست آید هیچکدام درین خدمت به گشاده پیشانی دل نمی نهاد - خواجه شمس الدین خانی (چون حال توکان را چذین مذبذب یافت - و سرگرد لشکر را سراسیمه دید) از روی پُر دلی و شکفتگی انجام این خدمت را بر ذمه اخلاص گزین خویش گرفت - و در اندک زمانی به پایان رسانید - افغانان از گریز و خدبیت دایره را خالی ساخته بگریخته شدند - باین خیال که چون جنود اقبال بگذرد غنیم را گریخته اندیشیده بتاراج آن پردازد - شاید درین هنگام غفلت دست برده توان نمود مظفرخان مراسم حزم را منظور داشته جمعی کثیر از سپاهی و اردو بازاری را تعیین نمود تا درین حال (که آن تیور رایان مدبر فریب آرایند) در اتمام این امنیت کوشش رود - افغانان از حقیقت کار آگاهی یافته دست از حیلت باز داشتند - و (چون لشکر انبوه بر سر این گذشتها هجوم آورد) پیاده ها دل بای داده فرار نمودند - و از بیدلای این گروه ضعیف خاطر طایفه از سواران جنگ دوست را نیز پای همت بلغزید - و از مدمات گریزندها پُل شکست - هزیمتیان خود را بآب زدند - قریب سه صد کس از سوار و پیاده در موج خیز دریا فرو شدند - و خواجه شمس الدین و خداداد برلاس و چندی از مبارزان ناموس جوی دران هنگام به تیراندازی اشتغال نموده دو مرتبه غنیم را برداشتند - و بار سیم (که کار خدمت گزینان باضطراب انجامیده بود) تیره باسب حسین خان سرگرد فوج مخالف رسید - و بر زمین آمد - تفرقه دران جمعیت افتاد - و باین شیر مردان آسیبه نرسید - و بعد از تکاپوی بسیار بسعی چابک دستان کار شناس باز جسر عالی باتمام پیوست اولیای اقبال بشکوه تمامتر از آب عبور کردند - افغانان بیالغری همت گریخته خود را به قلب گاه تاج خان رسانیدند - و مظفرخان بهمعنای دولت تعاقب این ادبار گزینان فتنه افزای نمود و چون لشکر منصور نزدیک شد مُنهبان راست گوی آگاهی دادند که اکثر اعیان این فرقه گمراه درین نزدیکی جای خندق ملاحظه میکنند - و در خیال ندارند که فوج مظفر موج باین زودی چندین مسافت دور را پی سپر اقدام همت توانند کرد - مظفرخان خداداد برلاس و برخه از مجاهدان را بحراست آورد گذاشته عزیمت گرفتاری آن نخوت مندان بدکیش نمود - و ناگهانی بر سر آن گروه استیلا یافت - و باندک آویزش نسیم تائید ایزدی وزید - و مخالف گریختن را غنیمت دانست و بسیاری از آن گروه بدنهاده بگو نیستی فرود شدند - اراجمله سر تاج خان پنوار را نادانسته حاجی خان پهلوان بریده آورد - و جمال خان غلزی (که اراکلوران نامور بود) زنده بدست آمد

و بسیاریه اسیرِ شمشیر و گرفتارِ کمد شدند - و موهبتِ سترگ به نیروی اقبالِ روزافزون لعلِ ظهور بخشید و ظلامِ شب و تراکمِ اشجار گذاشت که اعیانِ دولت بر منازلِ آن گروه دست بردی نمایند - اما بسیاریه از بهادرانِ بآن سرزمین رسیده غنیمتِ فراوان بدست آوردند - صبحِ آن روانه یورتِ ایشان شدند پیش از وصولِ لشکرِ ظفرقرنی آن تیره رایانِ خود آرای پریشان شده از سراسیمگی و بیچارگی خود را بدریا زدند - و آنچه پناهِ خود اندیشیده بودند سرمایه هلاکت گشت - و جمعی بصد خونِ جگر ازان غرقاب بساحلِ نجات آمدند - و اساسِ ارباشِ بد نهادان برکنده آمد *

و از سوانحِ آنکه چون این شورش تسکین یافت سترو و چتری با برخی از افغانان اتفاق نموده ولایتِ مکره را در تصرف آوردند - و آن ملکه ست معمور سی کوه در طول و بیست کوه در عرض محتاجی منگیر - و در میان دریای گنگ موج خیز است - مظفرخان از آگاهی این شورش وزیر جمیل و خداداد برلاس و خواجه شمس الدین و میرزا جلال الدین و بنیاد بیگ خان و ننگری قلی و بسیاریه از مبارزان خدمت گزین را همراه گرفته روی عزیمت باستیصالِ آن گروه آورد - و چون این جنودِ ظفرقرار بآن ناحیت پیوستند تهور گزینانِ آن سرزمین آماده پیکار شدند - و نبردِ سترگ روی داد - فتحِ خان (که سرآمدِ اعیانِ آن مردم بود) با هفتاد و نه سوه مرد مردانه فرو شد و آن ولایت نیز بجزءِ تصرف درآمد *

و (چون لوی بختِ مظفرخان بحسنِ اخلاص و لطفِ نرد ارتقا گرفت) منعم خان نخواست که دران حدود باشد - نامه بتاکید ارسال داشت که در ساعت متوجه عقبه خلافت گردد درین هنگام (که زمانِ محنت کشی و ناکامی روی در انجام نهاده وقتِ تمتع برداشتن ازان ماکِ معمور شد) ازین نوشته سراسیمگی روی داد - چه حکمِ مقدس چنان بود که هرگاه خانخانان رخصت کند بدرگاه والا شتابد - در چنین شوری بگی باطن منشورِ عاطفت رسید - که از بے توجهی صریحی هبگی مقصود راهنمائی اوست - ملول خاطر نباشد - و التفاتِ معنوی را شامل حال دانسته در خدماتِ آنحدود سرگرمی نماید - و اگر خانخانان رخصت دهد تا آنکه فرمانِ طلب صادر نشود عازمِ این صوب نگردد - (از سنو^(۳۱)) این غیب دانی مظفرخان را اخلاص بلندی گوی آمد و اربابِ صورت را در چنگِ معنی گشوده شد - و پس از سپاسِ صریح و معنوی در حدود حاجی پور آمده بساطِ انبساط گسترد - و گلگشتِ شادمانی از سر گرفت - و (چون گوهرِ عقیدت از جلا یافت و از دشتِ تفصید نا معامله فهمی به بستانِ سرای حساب دانی آمد) در اندک فرصتی دولتِ روز به

(۲) در [بعضی نسخه] حثری (۳) نسخه [ز] تکره - و نسخه [ی] تکره - و نسخه [ل] بکر (۴)

در [چند نسخه] از قترح *

روزی آورد - و سرگرم نیکو بندگی شد - و خدیو در برین خدمت‌های او را پذیرفته اعتبار افزود - و حراست آن ملک وسیع از گذار چوسه تا گدھی بندبیر و شجاعت او تفویض یافت - و حکم عالی شد که سپاه آن صوبه از خرد تا بزرگ در صلاح دید او بوده کار افزای شوند - او از روی عقیدت و دانستگی پاس قوانین سلطنت و احکام خلافت نموده عدالت پیرای گشت •

و از سوانح نوازش فرمودن آمرای گجرات است - خوی ستوده شهریار آفاق اعمه ظهور دارد که به نیروی توجهات ابداعي ناقصان بارگاه دین و دنیا را استعداد کمال می بخشند - و مستعدان هائی گوه را بافزایش مدارج فرهنگ و افزونی مراتب اعتبار بیایه والا میسرسانند - و همواره باکسیر نظر عاطفت (از خاک زر و از گل در برآورده) رنگ آمیزی بزم صورت و معنی را بر درش فطرت لایم دارند - خامه گرو را (که شایستگی کردارشان آئینه مکمل دلهاست) در اندک فرصتی چهره گشای پرده نشینان درونی شده جمال می آرایند - و حسن می بخشند - و بتاریکی مصداق این داستان اقبال اعتبار افزودن اعیان گجرات است •

چون در بوش نخستین رایت اقبال سایه معدلت بران دیار انداخت این گروه بقلاوئی سعادت جبهه‌سای نیاز گشتند - لیکن از او زونی بخت و بدگویی ذات (چون التجا از صمیم دل نبود - و باطن با ظاهر تطابق و تعاضد نداشت) از کم بینی و کوفه اندیشی جمعی فرار اختیار کردند و برخی در مقام گریز بودند - خدیو عالم از وفور مهربانی و فرط قدرشناسی نظر بر حال عموم خلافت و خصوص تربیت آن تیره خردان شایسته نیستی را چذگاه از تصرف باز داشتند - درسی سال همایون اورنگ نشین معدلت آثار (بشیمانی از ناصیه حال آن طایفه دریافته) نظر خاص انداختند اعتماد خان را (که بعقل معاش و وفور تمکین و فرط صلاح امتیاز داشت) بمزید عاطفت اختصاص فرموده ریاست دربار مشکوی اقدس بار تفویض فرمودند - که [آنچه درین بارگاه سترگ (که نمونه مشاغل عالم بالا است) از نقیر و قلمبر فیصل یابد - خصوصاً معامله جوهر و مرصع آلات] بدیده‌وری و در بینی راست اندیشی او قرار گیرد - و آغ خان حبشی را نواخته به تیول مناسب سرفراز گردانیدند و ملک اشرف بحکومت شهر تھانیمر اختصاص یافت - و وجیه‌الملک را بسربراهی بعضی خالصات گجرات فرستادند •

و از سوانح آنکه صادق خان بسجده عتبه قدسی جلا افزای ناصیه عبودیت شد - و عاطفت شاهنشاهی بوزش لغزش او پذیرفته محفوف الطاف گردانید - در بوش بلاد شرقی خدیو عالم او را

(۲) نسخه [ز] ۱۰۰ وزی آورد (۳) نسخ [ل] شایسته گروه را (۴) نسخه [ب] در بوش آن ناحیه

نخستین (۵) در [چند نسخه] ملک اشرق - و در [بعضی] ملک اشرق •

بهاداش بد خدمتی بدشتِ غربت فرستادند - تا بباد افراهِ آن بهوش گراید - و در کارِ پادشاهان (خُود را از بزرگ جدا نساخته) بهمگی فطرت و تمامی همتِ فرمان پذیر گردد - اگرچه بظاهر چنان حکم مقدّس نفاذ یافته بود (که دران صحرای طلب در بهمت و جویِ فیلِ گزیده کام فراخ زند اگر بدلِ آن بے بدل نتواند شد در سرانجام جرمانه بکار آید) اما در معنی او را بصوبِ دبستانِ عقیدت آموزی و خدمت شناسی گسیل کردند - تا غبارِ غرورِ کاردانی و نخوتِ معامله شناسی از پیشِ بصر و بصیرتِ او دور گردد - و همواره از روی دانش و بینش نیازمندی گزیند - او درین هنگام نشیب و فرازِ روزگار را پیموده روی ارادتِ بدرگاهِ مقدّس آورد - و بسجده ندامت زنگ زدای جوهرِ اخلاص شد و صد فیلِ برسمِ جرمانه گذرانید - (چون آثارِ راستی از پیشانی او تابش داشت - و نشانهای درستی از دیباجهٔ حالِ او پدید بود) به بخشش و بخشایش بلندی گرای آمد - که کوشش کرد که نیات و که خاطر را پاک ساخت که کام دل بر نگرمت - در فیض گشوده و ملامی عام در داده اند *

و از سوانح کفران نمودنِ حسین خان و بکیفرِ آن رسیدن است - هرگز روزِ ادبار و زمانِ نکبت پیش آید نخستین عقلِ او را تیره گردانند - و اندیشهٔ او تباہ شود - سودِ خود را در زیان اندیشد و از کردارِ شایسته دور ماند - و از شاهراهِ سعادت بر کناره رود *

• بیت •

چون تیره شود مرد را روزگار • همه آن کند کش نیاید بکار

و بتارگیِ مصداقِ این حالِ شورشِ این ساده لوح است - او پیشتر با بیрам خان می بود - ازان باز (که در سلکِ ملزمانِ بارگاهِ مقدّس درآمد) از انجا (که دریایِ عاطفت در موج خیز است - و بازارِ قدرتانی گرم) تهرِ او را بشجاعت خریده و خدمت گزینی او را با خلاصمندی گرفته محفوفِ انواعِ عنایات می ساختند - و با آنکه سرانجامِ انتظامِ کثرت نمی دانست - بامیدِ شناسائی پایهٔ والای امارت می بخشیدند - دران هنگام (که رایاتِ همایون عزیمتِ دیارِ شرقی نمود) او را روزِ ادبار ازان خدمت متقاعد ساخت - و چون روی خجالتِ بدرگاهِ والا آورد خدیوِ جهان بهاداش آن تقصیر از سعادتِ کورنش باز داشتند - هنگام آن بود که در مراتبِ صورت و مدارجِ معنی به نیروی خدمتِ همت افزای گردد - از افزونی سودا و واژونی بخت سر رشته حساب گسیخت - و از وفورِ خواهش متاعِ دنیا^(۱) و اسبابِ دولت را بتاراج داده راهِ نیرود پیش گرفت و شهریارِ خرده دان با دیدِ چنین بیدانشی بر حالِ او بخشوده نرزش فرمودند - و جایگیرِ او را مسلمّ داشته بسرانجامِ داغ رخصت دادند - چون از بساطِ قرب دورتر شد از نیرگی رای و آشفتنی عقل در ناخست و تاراجِ آن نواحی دستِ جرأت برگشاد - و از فنونِ جنون یا از اشعِبِ گزیرت گفتی

که همگی همت درین تکاپوی تحصیل اسباب داغ است - و غارت کنان بصوب بسنت پور (که از سرکار کماؤن است) شتافت - که صیت معادن و معموری آن ملک در جوهر هوشمندی او اختلال انداخته بود - از آنجا [که کارسازان جهان آفرینش چنین بردوش همت نقش لزوم آراسته اند (که بداران و بداندیشان این بارگاه خلافت را تکاپوی سخت در سزا یافتن بخشند) تا بوسیله خون ببادافراه رسند] این مدهوش ادبار در نکال و هلاک خود شتاب آورد - و از گسیختن سر رشته ندید دران سرزمین جنگ بے تیرک کرده شکست یافت - و به تیر و بندوق زخمی شد و پیشتر از آنکه حقیقت حال بسعیه هایون رسد بنزل مکانات گرفتار آمد - و چون شورش او بمسامع اقبال رسید صادق خان را با بعضی از سادات بارهه و امروهه و طایفه دیگر از مجازان فرستادند (اگرچه بواسطه زخم کاری از بد مستی و نخیلات باطل قدری بهوش آمده خمار آلود بود) لیکن از صیت سطوت فوج نصرت اعتصام هشیار تر گشت - و او باش بد گوهر از گرد او پراکنده شدند و بسعی هوا خواهان مصاحبت چنان دید که کشتی سوار شده خود را پیش منعم خان خانناران رساند شاید که بوسیله آن سپه سالار جرائم او بطیلسان مسامحت پوشیده آید - از حدود گذشته مَنیسَر بکشتی در آمده روی در سرعت داشت - نیز دستان عزم آگاهی در حدود قصبه مارهره رسیده بدست آوردند - و باشارت والی گیهای خدیو بدار الخلافه آگوه در منازل او گذاشته باستلام آستان مقدس شتافتند - و در اندک فرصت بهمان زخم جانکاه روی در نقاب اختفا آورد - و همانا که خاطر غیب داری شاهنشاهی بر حال او آگاهی داشت - از آرزوم ذاتی و عاطفت فطری نخواستند که او را در سفر آخرین خجالت زده ببندد *

و از سوانح آنکه حکیم ابوالفتح و حکیم همام و حکیم نورالدین فرزندان مولانا عبدالرزاق گیلانی (که در حکمت نظر و طالع بینش فراوان سرمه دیده و ری او بود) در واسطه امرداد ماه الهی ناصیه افروز عقیدت گشتند و بعواطف روز افزون سریندی گرفتند - (چون گیلان بدست فرمان روی ایران در آمد و خان احمد والی آنجا از معامله نشناسی بزدان افتاد) مولانا عبدالرزاق از حقیقت اندوژی و راست کیشی در شکنجه بند قالب تپ کرد - این جوانان سعادت منش باین درگاه والا پناه آوردند و جوهر دانش و بخت مندی ایشان بتوجّهات قدسی افزایش یافت - (اگرچه هر سه برادر در کمالات رسمی از ممتازان زمان بودند) اما حکیم ابوالفتح را شناسائی نبض زمانه و دریافت روزگار و خواندن سواد پیشانی و بسا از صفات آدمیت غار چاره هوشمندی بود *

(۲) در [چند نسخه] بارهه (۳) فسخه [ل] که در حکمت نظر دنباله بینش فراوان (۴) نسخه

[ی] در شکنجه عقیدت *

توجه برخی از پرودگیان بارگاه خلافت و مدبرانشان

سراذقات عفت بصوب حجاز

(عصمت نقاب - تقدّس احتجاب - مستور^(۲) معجز^(۳) حلم و حیا - مخدّر^(۴) مقنعه^(۵) عزّت و کبریا) گلبدن بیگم عمّه مقدّسه حضرت شاهنشاهی از درگاه نذر طوافِ اماكنِ شریفه داشتند بجهتِ نالیمنی راه و سوانحِ روزگار این عزیزمت از مکنِ بطون بمنصّه ظهور نیامدے - درینوا [که عرّمه دلگشای هندوستان دارالامن شد - و اوباش خانّه کجرات مسکنِ معدلت دوستانِ نیک اندیش گشت - و امیرانِ جزائرِ نرنگ (که سنگِ راهِ سفر گزینانِ حجاز بودند) ایل و منقاد شدند و میتِ معدلت و خدا پرستی گهپان خدیو قاف تا قاف گرفت - و طبعاتِ انام از شمولِ آگاهی و درام داد دهی در آسایشِ آبادِ اِمنی در آمدند] آن نور انروز عصمت را نیز شوق از مشرقِ گریدانِ ضمیر طلوع کرد - و آن عزیزمت آرام گسلِ خاطر شریفِ ایشان گشت - و (چون لوامعِ حقیقت بر پیدشگاهِ ضمیرِ آسمان پیوند پتر انداخت) با وجودِ کمالِ تعلق و فطرِ ارتباطِ خواهشِ خود را بر ارادهِ ایشان ترجیح ندادند - و نیز همگی همتِ علیا و قصوای نیتِ حق اندیش آنست که هر طایفه بمقتضای عقیدت کامیابِ عبادت گشته پرستارِ ایزد گردند - مبلغهای گرانمند از نقد و جنس همراه ساخته رخصت فرمودند - و باین تقویب برخی از مخصوصانِ شبستانِ اقبال را نیز این آرزو شکیبِ ربای آمد - شهریارِ دورینِ حق اساسِ هریک را نقدِ تمنا در گذار ریخته از بارِ آرزو سبکدوش گردانیدند - و آسامی عفت نهادان (که در ملازمتِ آن یکتای عرّمه آگاهی توفیقِ خدمت یافتند) نقاب گزینِ سراذقاتِ دولت سلیمه سلطان بیگم و حاجی بیگم و گلدار بیگم فرزندانِ گرمی میرزا کامران - و سلطان بیگم حرمِ میرزا عسکری - و امّ کلثوم خانمِ نبیرا حضرت گلبدن بیگم - و گلزار آغا (که در حرّمهای حضرت فردوس مکانی انسلاک داشت) و بی بی صیفه^(۶) - و بی بی سروسپی و شاهم آغا (که از خدمت گزینانِ مشکوی حضرت جهانبانی جنتِ آشیانی بودند) و سلیمه خانم دخترِ خضر خواجه خان - (اواخرِ مهر ماهِ الهی این گروه سعادت منشِ ناته شوق را محمل بستند و طایفه طایفه مردمِ کامیابِ زاک و راحله شده متابعت گزیدند - و بجهتِ تعظیم و احترامِ سر کرده این سفر گزینانِ گلدسته اقبال شاهزاده سلطان مراد را اشارتِ والا شد که تا ساحلِ دریای جنوبی در ملازمت باشد - روزِ نخستین در حوالی دابرِ نزولِ سعادت فرمودند - و دران مقام درّه التّاج سلطنتِ کبریٰ خلف الصّدقِ خلافتِ عظمی شاهزاده سلطان سلیم با اکثرِ ایمانِ دولت رسیده

{ ۲ } در [چند نسخه] معجز (۳) نسخه [ی] ضمیر تقدّس آسمان پیوند (۴) نسخه [ب ل] حنیفه •

مراسم تبجیل و تکریم بجای آوردند - و از اینجا (که خاطر دوربین این پیشروی قافله سعادت نگرانی داشت که مبدا بآن نوباره خلافت بواسطه مغریس درین سفر دراز آسید رسد) استدعای بازداشتن آن تازه نهال گلشن حق پسندی فرمودند - و بدو روز قبول رسید - و بحکم مقدس باقی خان و رومی خان و عبد الرحمن بیگ و برخی از دیده و ران خدمت گزین بارگاه اقبال همراه شدند و فرمان والا شد که امرای والا شکوه و اعیان هر سرزمین و مستحفظان ثغور و پاسبانان حدود و رود بانان و امیران بنادر لوازم نیکو بندگی بتقدیم رسانند^(۲) •

و از سوانح فرستادن حاجی حبیب الله کاشی ست به بندر کوده - درین هنگام (که ولایت گجرات داخل ممالک محروسه شد - و اکثر بنادر آن ناحیت بحوزة تصرف درآمد - و حکام بنادر فرنگ ساسا جنبان نیاز و نیایش گشتند) بسا از بدائع و نوادر هنرمندان کارپردازان دیار خاطر نشان همایون شد بنابران حاجی را (که در بارگاه حضور یگاردانی و راست اندیشی و درست بینی از بندگان شایسته بود) تعیین فرمودند - تا مبلغ گرانمند و گزیده متاع هندوستان را بکوه برده غرائب و عجائب آن دیار را برای نزهت خواطر باین حدود آورد - و بسیاری از دیده و ران هنر پیشه را (که بر سائمی فهم و شناسائی کار شوق را با جد هم آغوش داشتند) همراه ساختند تا همچنانکه مصنوعات غریبه آن بلاد را نقل افتد منافع بدیع آن مرز را نیز تحویل شود •

و از سوانح تعیین فرمودن هفت چوکی ست - (اگرچه همیشه ملازمان عتبه اقبال کیشک داشته و پیوسته لوازم خدمت بتقدیم رسانیده - و همواره منتظر فرمان مقدس بوده دوام حضور را عبادات ایزدی شمرده) لیکن ضابطه طراز تنقیح نداشت - آنان (که نطایق عقیدت بر میان دل بسته از سود و زبان پادامین زیسته) و انجمن کار افزای سوداگر طبیعت (که سود را در سودای خدمت دانسته) بے تعیین وقت جمیع ازمونه را هنگام برآمد مقصود شناخته - و تلاش دوام حضور کرده اما غیر این دو گروه از تبارائی و خود بینی و کسالت طبیعت نفع را در ضرر اندیشیده بتخیلات واهی و تسوئات باطل دلنشین خدمت نشده - و راه کاهلی سپرده ذخیره نگال ابدی سرانجام داده درین هنگام (که عنفوان ابتسام بهار دولت است) بر پیشگاه خاطر اقدس آئین هفت چوکی پرتو انداخت - جمیع بندگان درگاه را (که در بارگاه خلافت سعادت بار داشتند) هفت بخش ساختند هر قسے را بکیشک یک شباروزی مقرر گردانیده یکے از بزرگان دولت را سالار آن طبقه ساختند تا بر جمیع مهمات آنروز آگاهی یافته ناظم اشتات معامله باشد - و همچنان یکے از طرز دانان بساط قرب را بمنصب میر عرضی اختصاص بخشیدند - که عرائض و ملتسبات جهانیان را

بے ملاحظه اغراضِ نفسانی در هنگام کیشک خود بموقف عرض رساند - و عالمیان را از محنت انتظار و سرگردانی گوناگون خلاص کند - ازین عاطفت کبری طبقاتِ انام بکام خویش رسیدند و مقاصدِ خلّاتی (که از شکوه سلطنت ناگفته ماند) بعرض رسیدن گرفت - پایه اصحاب عقیدت ارتقاء یافت - بازار معامله دانان رونق پذیرفت - اهل خدمت را روز عیار پدید آمد - کاهل منشان را بدولت آباد جد هدایت شد - و نادانان بیوقت گوی هرزه درای از تباه کاری برآمدند - بازگاه سلطنت را طراوت خاص روی داد - و هنگامه تعالی گرمی گرفت •

و از سوانح هبوط اختر بخت مندی میزرا کوکه است - از انجا (که فرط عاطفت پادشاهی او را از حضيضِ خسی باوج کسی برآورده بود - و بدوام خدمت رمزدان بزم تقدس و مزاج شناس روزگار گشته) از کجرات باسپان طلب فرمودند - تا از پیش قدمان رونق افزائی معامله داغ گردد و نیز چون بتحقیق پیوسته بود (که میزرا سلیمان احرام سجده عتبه والا بسته است) او نیز دران بزم دلگشا شعب بینش را نور افزاید - روز اشداد بیست و ششم مهر ماه الهی ناصیه سای آستان جلال آمد و مشمول عواطف بیکران گشت - و از انجا (که جوشش اعتبار پادشاهان را هر حوصاه بر نتابد) او از باد کامیابی و دور بودن از بساط عزت و هجوم خوش آمد گویان پالغز مسلک هوشمندی گشت - نخستین در معامله داغ (که طراز نظام عالمیان و طرز رهنمائی سدا گزینی ست) سخنان در میان آورد - که سوداگر مشربان معامله فهم چنان نسرانند - تا بمخلصان صافی گوهر چه رسد - و شهریار مهر گزینی (از انجا که او را چون فرزندان رضا جوی تربیت فرموده) ناشنوده گرفته - و چون نصاب بخت مندی سودمند نیامد از فرط دوستداری (که مبادا در بلای ناگزیر افتد که چاره نه پذیرد - و سرمایه بیراهی گره دیگر شود) آئین سلطنت را با دین قوت قرین ساخته او را چندگاه از غوغا امارت فرود آوردند - و از شرف اختلاط بازداشتند در باغ خودش جای دادند که در همان سرای بهجت بوده با مال و منال و اغروق خود بنشینند - و عبرت از روزگار برگیرد و قدر عاطفت و تربیت شناسد - و از سوانح آنکه چندی از ناهمیدگی و تقلید زینی از چنین باده آشامی به بیهوشی گرائیدند - مرحمت پادشاهی چاره گر آمد •

چون قانون داغ رواج پذیرفت دکانچه تزویرا کساد پدید آمد - اهل جد را زمان خدمت بدست افتاد - و کسل گزینان را هنگام دیار رسید - آنان (که سپاهی داشتند - و از دیانت مندی و ناموس دوستی از مال خود سرباهی حق نوکر کردند) زمان ظهور جوهر فطرت و وقت بهور^(۴) راستی این گروه قریب شد - و از روی دیده وری داغ کرده اسباب مزید دولت برای خرد

سرانجام دادند - و ناکسانه (که مال بنده بوده بجای لشکر زر می انداختند) حالشان تباہ گشت از انجمله شجاعت خان و میرزا عبداللّه و میر معزالملک و قاسم خان کوه بر و دوست محمد بابا دوست و محمد امین صاحب توجیه را از بساط حضور محروم ساخته به بنگاله فرستادند تا منعم خان خانخانان موافق جمعیت هرکدام دران حدود جایگیر نماید - چه سچیّه عالی و شیده والا ست که بارباب جرّاث چنین سلوک رود - و پرده دریده این گروه را بطیلسان قنوت پوشیده آید (اگرچه مروت پرستان ظاهری این را از قسم عنایت و آثار جمال شمرند) اما درون شناسان معنی پرست از بے التفاتیهای سترگ دانسته از سیاسات بزرگ قهری اعتبار کنند - چه اخلاص پیشهای عقیدتمند را عذاب الیم تر از حرمان صوری (که از راه قهر باشد) نشان نداده اند - [اگرچه دوربینان عرصه معنوی به نسبت طایفه (که بنایه والای اخلاص نرسیده اند) از قسم عاطفت انگارند] اما در دید اهل تحقیق (که خاصّ الخاصّ بزم دانائی اند) متیقّن باشد که آن گروه مرحوم گمراه را بطرز ایشان گذاشتن در رنگ بیمار علاج پذیر را دارو نکرده بطبیعت سپردن از اعظم فنون قهر است •

التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس شاهنشاهی

از آغاز طلوع نیر اقبال تا امروز (که عنقوان ظهور تباشیر دولت ابد پیوند است) نخبندان برستان قضا و کارگذاران بارگاه تقدیر دو چیز را برهمت والا طراز لزوم داده اند - نخستین صافی درونان عقیدت گزین را در خور وقت از خلوت کده خمول بر آورده بجلوه کار عیان آراسته مورد جلال نعت سعادت میگردانند - بیکه را افسر امارت بر سر می نهند - و دیگرے را بتشریف کرامت اختصاص میبخشند - برخی را نیروی رنگ زدائی خرد می دهند - و طایفه را نور افزای گوهر شمشیر میسازند دوم بدگوهان تیره دل را بگونهای تحقیق اندازه گرفته بکمر توجّه بل بکوشه از اورنگ نشین دولت بباد افراشه آگاهی می افزونند - جماعتی را بفنون خواری و شرمندگی آغشته مورد انواع نگال ساخته به خراب آباد عدم میفرستند - و طبقه را باقسام بیمارها سرزنش کرده بصد گونه دردمندی و جانگهی شکیب ربا دل شکنند - بعضی را غبارالود خاکستان آستان داشته در نکره دیده ترین زندگانی مبتلا دارند - و بسیاری را سرگردان بادیه ناکامی ساخته برای گذارش سجدۀ ندامت بدرگاه والا آرند - چنانچه درین شگرفنامه جایجا بدان اشارت رفته - و بتازگی مرآت این مقصود سرگذشت میرزا سلیمان است - آژان باز (که حضرت فردوس مکانی او را ابالت بدخشان عنایت فرموده بودند) پیوسته لوازم اطاعت و آداب نیکو خدمتی بجای می آورد

و از آنجا (که کامروائی صورت و همنشینی^۱ بد و دوستی خوش^۲ آمد گویان چراغ خود را فرو نداشتند - و دیده مصلحت بین را رمیدن سازد - راست گویان سعادت منش را پیش او قدری نماند - و مداحان تبهی دست بد دیون را بازار گرمی پذیرد - نه صلاح خود دریابد - و نه دیگر را قدرتی گویائی بود و اگر هستی دشمن از فرط خیرخواهی حرف حقیقت بر زبان آورد از ناشنوایی سر بگریبان اندوه کشد) لهذا (چون میرزا را در تنگنای کوهستان بدخشان آرزوهای مختصر برآمد) سرشته عبودیت از دست داد - و از تیرگی رای و واژونی بخت در عنقوان این دولت ابد قرین سر استکبار برافراشت و نام بزرگی بر خود نهاده عزیمت گرفتن کابل نمود - چنانچه مجله گذارش یافته - (هر چند خدیو عالم بواسطه پرده آرائی و نقاب گرینی متوجه آن نشد - و اولیای دولت از افزونی مشاغل ملک وسیع هندوستان بآن نپرداختند) یکی کار فرمایان ابداع در نیرنگی شکوه این دولت پا برجا بوده او را در مدارج احوال و مراتب اوقات شریعت ناکامی چشاندند - و برای اتمام پاداش و ظهور پایه سنگ عافیت شاهنشاهی بدرگاه سلاطین مطاف ملتجی گردانیدند - از آنجا (که شادابی گلشن سخن سرایی در سر دارد) چنده از آن حوادث (که یک بعد دیگر از نهانخانه تقدیر جلوه عبرت داد) می نگارد - نخستین آمدن خانم است - و غبار نفاق میان او و حرم بیگم بلند شدن - و تخم وحشت کشتن دران سرزمین - حرم بیگم دختر سلطان ویس کولابی است از گروه قچاق - به تربیت سلطان محمود میرزا بلندی گرای آمد - و (چون این عفت نهاد را بمیرزا سلیمان پیوند کردند) آثار رشد و کاردانی در سرانجام ملک و انتظام سپاهی بظهور آورد - و استیلائی او بجای رسید که میرزا سیاستهای را (که خود از عهد آن نتوانسته برآمد) بار حواله کرده - و خانم محترمه خانم نام دارن دختر شاه محمد سلطان کاشغری - در حباله عقد میرزا کامران بود - از کابل عزیمت کاشغر کرد - در انبای راه چون عبور او به بدخشان افتاد میرزا سلیمان را طبیعت در رنجش آورده در مقام خواستگاری او درآمد حرم بیگم کین او در دل گرفت - و بقانون اوسنادی پیشدستی نموده او را بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شری داد - ازین باز پیوسته بد اندیشی را در دل گرفتند - چنانچه نتایج آن برخه برسم اختصار نگاشته آمد *

و از وقایع (که سلسله انتظام بدخشان از هم گسیخت) آنست که این گروه از بیدانسی دامی عفت حرم بیگم را با حیدرعلی بیگ (که برادر دوستدار بود) گردآلود تهمت گردانیدند و فرط توجه و مهربانی بیگم تیره رایان بد نهاد را برین ژاژ خائی دلیر ساخت - و میرزا ابراهیم از مستی جوانی بمحض بدگوئی هرزه درایان فتنه دوست آن بیگانه را از هم گذرانید - و در دامت

(۲) در [بعضی نسخه] خوش آمد چراغ خود را (۳) نسخه [ل] تبه رانی (۴) نسخه [ل] گرفت *

جارید در ماند - و همانا با عرض خسارت بدخشیان استیای بیگم بود - که از به تدبیری و قدر شناسی [راه ممدار (که اساس کارگاه تعلق است) یکبارگی گذاشته] زمان و مکان و محل و مقدار سیاست را منظور نداشته - و چون غبار دروغ سازان فرو نشست بیگم کین را با تدبیر آمیخته در بر انداختن اعیان ملک (که بدگویان شورش افزا بودند) همت گماشت - و از امور (که سرمایه خسران ساکنان آن مرز شد) نازل جانکاه میرزا ابراهیم است - چنانچه مجله گذارش یانت از سنج این قضیه دلکوب بیگم با جمیع بدخشیان (که دران لشکر بودند) کمر عداوت بر بست و دشمنی خصوص بمعوم کشید - و با خانم زبان طعنه دراز کرد - و قدم او را شوم گرفت - و بارها در مکالمات رسمی و مطارحات عرفی بطرز گفته که تو رهنموی بودی - ترا بخیل نیکی برداشته تربیت کردیم - ندانستیم که خاصیت چنین داشتی - و امثال این مقدمات (که کم دانشان سرابند) در میان آورد - و همگی خیال آنکه از سلوک چنین ستوه آمده بکاشغر رود - و میرزا شاهرخ را در کنار عاطفت خود تربیت نماید - خانم از اندیشه جدائی شاهرخ میرزا از همه و پرداخته طعنهای جانکاه را ناشنوده انگاشته - و پیوسته در کمین انتقام عشرت نخیلی نموده - و از اسباب (که سرمایه تجدید نفاق اهل بدخشان شد) آمدن چوپک خانم کوچ عبدالرشیدخان کاشغری ست با دو پسر خود صوفی سلطان و ابوسعید سلطان بجبهت مراسم تعزیت میرزا ابراهیم - پس از تقدیم لوازم پرسش و رسوم سوگواری حرم بیگم را از سیاه پوشی برآورد - و چون مجلس بانجام رسید از فرط اندوه و افزونی غم باز بلباس ماتم درآمد - چوپک خانم آزاده گشت - و دل در نکوهش حال او بست و بملاحظه قرابت قریب دلبند معارفت خانم شد - و بارها بزبان آورد که حرم بیگم را لایق آنست که سر رشته توره را از دست ندهد - و در مراسم احترام خانم دقیقه فرو نگذارد و در نشستها پستی بطلبد *

و آنچه افزونده آنش مخالفت بدخشیان بتازگی شد آنست که میرنظمی اتالیق میرزا شاهرخ و جمعی کثیر از اعیان بدخشان و شیخ بابای والی (که از حرص اندوزی و حیل سازي لباس درویشی را زبان گدیزه خود ساخته بود) صوفی سلطان پسر چوپک خانم کوچ عبدالرشیدخان کاشغری را به بزرگی برداشته در تزیین جای درویش مذکور (که بزبان وقت خانقاه گویند) هم قسم شدند که نقش هستی حرم بیگم از دیباجه روزگار سترده آید - و میرزا سلیمان را عزت نشین کج خمول گردانند - درین اثنا یکی از محرمان هنگامه شورش حقیقت را بمیرزا رسانید - همان زمان

(۲) در [چند نسخه] عموم بخصوص کشید - باخانم (۳) نسخه [ز] افزونده (۴) نسخه [ل]

مخالفت بدخشان (۵) نسخه [ز] چوپک خانم - و نسخه [ل] چوپک خانم *

باتفاق و تأام سلطان (که رهین احسان او بود) بصوب فرخار شتافت - و حرم بیگم بجانب کولاب رفت - تا سامان پیکار نموده شورش کاشغریان را چاره گیرند - و چون خانم ازین سانحه آگاهی یافت در خجالت فرو شد - و آن خود سرشوریده باطن را طلب داشته سرزنش نمود آن جوان بپراهه رو پاسخ داد که لغزش از اندیشه‌ای تباہ می‌رنگی و برخی از بدخشیان بداندیش و آن درویش آراسته ظاهر خراب درون است - چوچک خانم شرمزده با فرزندان متوجه کاشغر شد و حقیقت پاکدامنی خویش و بداندیشی آن تنه افزایان پراگنده دل نگشته معذرت‌آرای گشت چون میرزا سلیمان از حقیقت کار آگاهی پذیرفت کاروانان خبرت‌گزین فرستاده عذر خواست و استدعای ملاقات نمود - چوچک خانم صوفي سلطان و مردم خود را بکاشغر فرستاده خود با ابوسعید سلطان و رحیم خان وقفه یگانی کرد - میرزا و حرم بیگم دران سرزمین رسیده بزم دوستی را نظام بخشیدند - و برای تشدید مبانئ یکجہتی خانم دختر کلان خود را بابوسعید سلطان نسبت کرده رستاق را بجهار دادند - و بعد از تجدید مراسم یکتادلی و تازه ساختن پیوند خویشی چوچک خانم بکاشغر شتافت - و فرزند خود را بخدمت میرزا سپرد - میرزا در مقام تادیب فتنه اندوزان بدکیش درآمد - بر خرا بگو نیستی فرستاد - و طایفه را بزندان ناگامی مقید گردانید - و آن درویش را با گروه تشہیر کرده اخراج نمود - و طبقہ بنگاہی شگوف ازان دیار راه گریز پیش گرفتند *

و یکے از صوابد پریشانی افزای بدخشیان آنکه حرم بیگم حکومت کولاب را بخدمت قبوزی تفویض نموده سرمایه شورش آن ناحیت گشت - و این معنی بر لشکر کولاب گران آمد - و از بی‌مابگی حقیقت و آزر عبد الغفور پسر جهانگیر علی بیگ برادر زاده بیگم را (که در قرائین بود) برداشته ندیم را از هم گذراندند - حرم بیگم میرزا شاهرخ را از قندوز و ابوسعید سلطان را از رستاق همراه گرفته بر سر کولاب شتافت - از باب خلاف بقرائین متحصن شدند - بیگم همت در محاصره بست - و میر افلاطون (که عمده لشکر بیگم بود) از آب گذشته در سد مداخل و مخارج آن ناحیت اهتمام داشت - عبد الغفور با برخی از متخصصان بر سر او ریخت - و روزگار او سپری شد - مقارن این کولابیان لشکر بیگم خائب حقیقتی بر فرق روزگار خود انداخته بغنیم درآمدند - بیگم ناگزیر برگشتن و تیز رفتن را صلاح دیده معارفت نمود - و او از بدگوهری بتعاقب شتافت - و بخانم و میرزا شاهرخ رسید - و از انجا (که قدرے از سعادت در نهاد او بود) دست نطاول جز بمال و منال دراز نکرده باعزاز رخصت داد - حرم بیگم از ناگامیهای روزگار بوقلمون سراسیمگی داشت که ناگهانی میرزا شاهرخ غمزدای آمد - بیگم فرمود که شوهر من پدر ترا در غنیم گذاشته شتابزدگی نمود

من ترا در گروه مخالف مانده از نادانی سرعت گزیدم - خدای بر من بخشود - و در اندک فرصت با میرزا سلیمان و لشکرهای آن سرزمین روی مبارزت بصوب کولاب آورد - عبدالغفور بقرقر پناه برد و اسباب و اموال اندوخته او بدست افتاد - و از بواسط پراگندگی بدخشان آنست که (ملازمان میرزا سلیمان از کابلستان چون بتوجه میرزا حکیم و سران آندیار بحال تپه برآمدند - چنانچه ایمان بران رفته) میرزا سلیمان بکابل آمد - و چون کار نساخته برگشت محمدقلی شغالی و چندے را (که در خدمت مساهله نموده بودند) مقید گردانید - و برخی را بزدن و طایفه را بسرنش پیش آمد و حاجی نم بیگ را از تغیر محمدقلی ایالت قندوز داد - و قنغریای و یوسف قلی و بیرکچی خادسار و سعید بیگ پسر او و حاجی فخرگی و باقی بیگ و جمعی گزینته پیش حاجی نم بیگ شتافتند و آن فرمایه بآن بدخدمتار ناسپاس همدستان گشت - و میرزا شاهرخ هفت ساله را باتفاق خانم برگرفته گرد نفاق انگیختند - و همگی اندیشه این گروه آنکه ولایت میرزا ابراهیم بعیرزا شاهرخ باز گردد - و دکانے دیگر سرانجام یابد - و ملاز بد ذاتان رونق گیرد - میرزا سلیمان فتنه اندوزی این شرش طلبان شنوده متوجه نشاندن این غبار گشت - بدگوهران شور افزا در قلعه را فراز کرده لوازم تحص بتقدیم رسانیدند - قریب چهل روز امتداد محاصره کشید - و از جد گزینی میرزا سلیمان و تکاپوی برخی از نیک اندیشان میرزا شاهرخ سعادت ملازمت میرزا دریافت - و تمامی آن گروه حق ناشناس گرفتار شدند - میرزا آن بدنهادان مکس طبیعت را بند کرده به قرائین روانه گردانید و از حیلہ مندی این بدکاران با ساکنان آن قلعه ساخته مهر علی را (که ایالت آنجا داشت) بے ناموس کردند - و هنوز کس را بگلانی نگرفته بودند که اعیان قرائین بآن خود سران تپه رای گفتند که نه در ما کس شایان سرداری ست و نه در شما - از دو کار یک ناگزیر است - یا میرزا شاهرخ را بدست آورد - تا در پیش او خدمت گزینیم - یا زمین دیار برآمده اندیشه بخود کنید - و کار بآن پایه رسید که این گروه را دستگیر سازند - ناچار آن شرش طلبان بعنوان درویشی به بلخ شتافتند و هرم بیگم حاکم آنجا را تنسقات فرستاده استدعای سزا دادن نمود - آن گروه بوسیله شیخ حسین خوارزمی نجات یافته بکابل آمدند - و از ناسازگاری و تذبذب رای حاجی نم بیگ و چندے برگشته به بدخشان شتافتند - و سعید بدخشی و تنگری بر دی قوش بیگی و حاجی بیگ و باقی بیگ و برخی دیگر بدرگاه جهان پناه روی التجا آوردند - و چون این شرش فرونشست محمدقلی را اعتبار افزوده قندوز باو دادند - و شاه طیب را (که بحرم بیگم قرابت قریب داشت) اتالیق میرزا ساختند *

و از سوانح (که مکانات قدر نشناسی و ناسپاسی میرزا سلیمان تواند شد) آن بود که فتنه اندوزان خیره چشم باردیگر میرزا شاهرخ را دست‌آویز شورش گردانیدند - و مجمل این مفصل آنست که فرمان‌روای برخی از ممالک توران عبداللّه خان بتسخیر حصار پرداخت حصاربان از میرزا سلیمان استمداد و استعانت نمودند - میرزا برای پاس مراسم خویشی تازه و ملاحظه دوراندیشی پیش‌بینان (که مبدا آن ملک ازان طایفه مستخلص گردد - و نویسنده پیکار باو رسد) عزیمت آن نمود که لشکر بدخشان را فراهم آورده متوجه آنصوب شود - و در نظم مهمات ولایت و سرانجام لشکر اشتغال نمود - و ثغور و حدود خود را برمدن کاربان تعهد گزین سپرد درین اثنا از شوربختی و بدنهادی محمدقلی شغالی (که مدار معامله بود) در تعهد مهمات سخنان دور از حساب بردیدباجه اعلان نهان - و در چنین وقت (که اراده را پی باید کرد) خواهشهای گوناگون از بدگویی (چنانچه رسم فرمایشهای بی‌مغز است) بظهور آورد - میرزا از دید بدسرشتی او لخته در حیرت فرو شد - و زمانه ذکر ناهنجاریهای گذشته او را لطمه سرزنش گردانید - و در همان مجلس معتمدان را بطلب حرم بیگم فرستاد - تا بادافراه آنرا بآن عصمت قناب حواله نماید - محمدقلی را حال دیگرگون گشت - و از گریزت درد شکم بهانه ساخته از مجلس برآمد - و متوجه قندوز شد - که در استحکام آن کوشیده فتنه‌افزای گردد - و خواجه‌بیگ برادر خود را به طالقان فرستاد که با خانم تجدید عهد سابق نموده میرزا شاهرخ را بدست آورد و غبار وحشت و گرد شورش انگیزد - آن فتنه‌افزای به ملاعلی و مستعلی (که در سرکار خانم مشارالیه بودند) سخن یکی ساخته اندیشه تباہ در سرگرفت - و خانم و میرزا شاهرخ (که بسن پانزده سالگی رسیده بود) به بهانه گلگشت از شهر طالقان برآمدند - شاه طیب ازین برآمدن ناگهانی در اندیشه شد - و بسرعت رسیده بدیدبانی اشتغال نمود - و ملاعلی و مستعلی و جهانگیر بیگ و محرم بیگ و پیرقلی و خاکی خان‌زاد و چندی از بد سرشتان باستصواب خانم قرار دادند که شاه طیب تنهاست - کار او را بانجام باید رسانید - اما از سطوت حرم بیگم هیچ یکی را جرأت یاروی نکرد - و پس از گفت‌وگوی بسیار میرزا شاهرخ باغوی این گمراهان تیردور کرد - و نام بردها بکار از هم گذرانیدند - و میرزا از ساده لوحی و مستی شباب به بدآموزی تیره رایان مصدر این کار ناستوده شد *

و چون خبر گریختن محمدقلی بمیرزا رسید بسرعت روی به قندوز آورد - محمدقلی فرصت استحکام قلعه نیافته راه گریز پیش گرفت - میرزا قندوز را بتصرف در آورد - و (چون سانحه

(۲) در [چند نسخه] تالقان - و در [بعضی جا] طالقان آمده (۳) نسخه [ب] این جماعه .

شاه طیب و شورش شاهرخ میرزا معلوم شد (متوجه فرزندانش این گرد خلاف گشت - خانم همان زمان (که چنین بیراهی رویداد) میرزا شاهرخ را گرفته بصوب هندوکوه روان شد که (اگر اِیماق رجوع آورد - و محمد قلی ملحق گردد) به بدخشان معادرت نماید - و گر نه بدرگاه والا شتافته ناعیه سالی آستان جلال شود - چه خانم از قدیم نسبت خدمت و عقیدت بحضرت شاهنشاهی داشت - و بعاطفیت خدیو عالم او را استظهار عظیم بود - چون بحوالی هندوکوه رسیدند اِیماق جوق جوق فراهم آمدند - و محمد قلی نیز پیوست - میرزا شاهرخ ^(۲) مراجعت نموده باندک سعی اندراب را بتصرف درآورد - و از انجا بجانب کهره روان شد - سبز تولکچی حاکم آنجا آمده دید میرزا شاهرخ خانم را درین سزمین گذاشته بغوری رفت - سلطان ابراهیم (که نسبت خوشی بمیرزا سلیمان داشت) غوری را استحکام داد - هر چند پسر او را روبروی آوردند (که اگر قلعه نسپاری این جگر گوشه تو بخاکستان هلاکت غبار آلود خواهد گشت) او چنان پاسخ پیرا شد که هر که آبروی حقیقت و وفا بسعی خود ریزد خون او ریخته به - و در حراست آن قلعه چون اخلاص ^(۳) نهادان پای همت افشرد - و میرزا سلیمان این شورش شنوده عزیمت آنجود داشت که حرم بیگم ودیعت حیات سپرد - بکشم رفته لوازم تعزیت بجای آورد - و از انجا متوجه غوری شد - شاهرخ میرزا کاره نساخته باندراب شتافت - میرزا بجانب هندوکوه عزیمت نمود تا اموال و زه و زاد اِیماق بدست آید - و جمعیت میرزا شاهرخ پراکنده گردد - درین اثنا به مکرانزائی بدنهادان میرزا شاهرخ عرضه داشت که محال متعلقه میرزا ابراهیم را وا گذارند - تا شورش فرو نشیند - و اتفاق و یکجہنی پدید آید - میرزا سلیمان بجواب آن نپرداخت - چون مال اِیماق بدست آمد و جمعیت میرزا شاهرخ اختلال راه یافت ناگزیر بر سرب رفت - و از انجا بخوست شتافت که تنگانی بدخشان را پناه خود سازد - میرزا سلیمان از راه دشت متوجه آنصوب شد - و در وقت (که میرزا شاهرخ بدو راه غوری و تندوز رسیده تَرَد داشت - که بکدام صوب شتابد) ناگهانی فوج هراول میرزا سلیمان بسرکودگی مهر علی رسید - و جمعیت میرزا پراکنده شد - میرزا شاهرخ و محمد قلی ^(۶) و نور بیگ برادر او و سبزو تولکچی ^(۷) و قایم از وارونی بخت برگشته در مبارزت کارنامه بتقدیم رسانیده غنیم را برداشتند - و خود را بکوه کشیده انجمن رویه روان شدند - میرزا سلیمان اردی میرزا شاهرخ را تاراج نموده متوجه حرم شد - و میرزا شاهرخ بعد از کوه پیمائی و گریزه نوردی و ناکامی بسیار از غفلت ناگهبانان قندرز را بدست آورد - چون بنه و بار بسیاری از بدخشیان

(۲) نسخه [ل] معاودت (۳) نسخه [ی] بزرگ نهادان (۴) نسخه [ی] آورد (۵) نسخه [ا]

از بدخشان را (۶) نسخه [ب] نور محمد برادر او (۷) نسخه [ل] میر تولکچی •

درانجا بود مردم میرزا سلیمان جدا شده آمدن گرفتند - و اکثر مردم نامردم اسباب نگال ابدی سرانجام دادند - میرزا از مشاهده این حال بطلاق روان شد - محمد قلی شغالی و اکثر اعیان بدخشان را رای آن بود که تعاقب نموده میرزا را از هم گذرانند - میرزا شاهرخ از سعادت ذاتی و آرزو طبعی دران تند باد بے تمیزی و سنگ لایح بے مهربی سخن آن تبه کاران بد اندیش نشنوده بگلشن سرای حقیقت خرامید - و در قندوز طرح اقامت انداخت - میرزا سلیمان از راه عاطفت مفاوضه فرستاده ولایت میرزا ابراهیم را بار مقروض داشت - و روزی چند نگذشته بود که بد ذاتان آن مرز و بوم در میان آوردند که کولاب هم سپاهی خیز است - و هم جائے ست حصین میرزا سلیمان میخواهد که آنرا استحکام دهد - اگر پیشتر ازان در حیطه تصرف در آورده شود مناسب می نماید - میرزا شاهرخ از مقدمات این تیره خاطران مگس طبیعت برهم خوردگی بهم رسانده متوجه طالقان شد - چون بآن حواشی پیوست هرکه با میرزا سلیمان بود از بد نهادی و بے وفائی راه بیرونی سپرده پیش میرزا شاهرخ آمد - و آن نگویده سرشتان بدگوهر فرصت یافته بسخنان زرانود در اغوا و اضلال آن ساده لوح همت گماشتند - میرزا با وجود استیلائی آن گروه سر رشته سعادت نگسیخت - و از راه نیازمندی درآمده استدعای ملازمت کرد - میرزا سلیمان پاسخ داد که نخستین خانم آمده سرمایه تسکین خاطر من گردد - و پس ازان بدبدار گرمی روشنی افزای بصر و بصیرت شوند - میرزا شاهرخ این امنیت پذیرفت - و بآداب خدمت شتافته شرف ملازمت دریافت - و چندگاه (که در طالقان بودند) میرزا سلیمان از افزونی واهمه خانم را از پیش خود رخصت نمی داد - محمد قلی و برادران او از بدگوهری بمرم میرزا آزارها رسانیدند میرزا شاهرخ چندی ازان خود سران تبه رای را تنذیه شایسته نمود - و برای افزونی احترام و تمهید اسباب دلجویی جشنی منظم شد - و دران سرگاه ایمان و عهد در میان آمد - و قرار گرفت که همواره شاهرخ میرزا از شاهراه رضاجویی میرزا بیرون نشتابد *

[چون پیمانها تاکید پذیرفت - و سوگندها (که آئین رسیمان است) خوردند] میرزا سلیمان را بزبان آمد که در زمان حیات میرزا ابراهیم داعیه سفر حجاز و طواف امکنه شریفه پیرامون خاطر میگشت - اکنون آن خواهش دل را سراسیمه دارد - آرزو آنست که بخوشحالی رخصت دهند و بقسمی (که بتازگی خورده اند) وفا شود - میرزا شاهرخ از سعادت و آرزو در قبول این مطلب والا ایستاد - و چون سلطان واهمه استیلائی عظیم داشت هر نیازه که بظهور آوردی آنرا امر دیگر تصور کردی - و چون هیچگونه تسلی پذیر نشد ناگزیر باعزاز و احترام با مال و منال وداع کرد

(م) نصیحه [ی] بخاطر آوردن (۳) نصیحه [پ] پیمان (۴) نصیحه [ی] برهان آورد *

میرزا از آنجا بکابل آمد - و همگی اندیشه آن داشت که بیک رنگی پاداش میرزا شاهرخ نماید اگر حکیم میرزا باری دهد مراجعت نموده انتقام خویش کشد - و اگر در کابل شورش تواند انگلیخت در آن هم تکیه روی رود - و آنرا ذریعه گرفتن بدخشان سازد - و اگر نه بدرگاه مقدس شاهنشاهی شتافته در انجام مکنوی خاطر جست و جوی نماید - میرزا حکیم چون نقوش شورش از ناصیه حال او دریافت معتمدان را همراه ساخته بصوب هندوستان روانه گردانید - میرزا از حدود بگرام عرضداشتی محتوی بر هزاران خجالت و ندامت بدرگاه والا فرستاد - شهریار فراخ حوصله قدر دان والا فطرت بگشاده پیشانی و شکفته دلی پوزش پذیرفته نوازش فرمودند - و بامرای پنجاب منشور مطاع شرف نفاذ یافت که مراسم استقبال و تهنیت بجای آورده در لوازم ضیافت و احترام کوشند و خواجه آقا جان را از ملتزمان بارگاه حضور با نفائس و شرائف هندوستان روانه ساختند که پیش شتافته فنوی عواطف شاهنشاهی را خاطر نشان آن پادیه پیمای غربت نماید - او بر ساحل دریای سند مسرت افزای خاطر میرزا شد - و دل غم آمرد و همگی او را بشادی هم آغوش ساخته اطمینان بخشید و همچنان در هر چندگاه یکی از طرز دانان بارگاه اقبال را با نوازش تازه بصوب او فرستاده دل میدادند و جان می بخشیدند - و کارگران تقدیر درین کهنه سرای دنیا (که مکانات خانه کردار است) او را بواسطه آن لغزش باستانی در خاکستان ناکامی غبار آلود حوادث گردانیدند - و چون نصیبه از سعادت داشت روی نیاز بدرگاه مقدس آورد - و از آنجا (که عتبه اقبال گیتی خدیو چشمه سار مردمی و آرم است) بغنای عاطفت مشمول شد - و فرستادهای میرزا را بعضی در حدود سند و برخی در نواحی بهیوه رسیده بتعظیم و تبجیل خوش دل گردانیدند - و امرا در حواشی و حوالی نیل خود مراسم استقبال و لوازم احترام بجای آوردند - و چون نزدیک بدارالخلافه رسید نوئیان والا شکوه و امرای بزرگ و ارکان دولت و اعیان مالک بحکم والا فوج فوج و جوق جوق آراسته پذیرا شدند و چون در سکوهری بار شوق گشود گیهان خدیو قدر دان از وفور بزرگ منشی و فطر عاطفت بآنصوب سند اقبال را جلوه دادند - کار پردازان بارگاه خلافت دولتهای مقدس و آن مصر جامع را آئین بسته بودند - و عالم را نگارخانه چین ساخته - از پیشگاه دولت سرای عزت تا سر منزل فیلان کوه شمال باد رفتار را بسلسل طلا و نقره و پوششهای زرین و جواهرگران بها حسن افزوده در رویه داشته بودند - پای نظر از جای میرفت - و چشم دل را حیرت می افزود - و در میان هر دو زنجیر نیل یک قلاده چیتة بشرائف جواهر و نفائس لباس بر مبد گردن مزین جلوه گر بود و نظر فریب دور بینان میشد - و در زیب اقزائی مسالک شهر و زینت پذیروی مناظر محرا

روزِ امرداد هفتمِ آبان ماهِ الهی گیلایِ خدیو بوقارِ آسمانی برسمندِ سعادتِ نجلو؛ دولتِ فرمود - کوکبهٔ شاهی و شکوهِ سلطنت و قریب‌القبالِ جلال‌افزایِ بینشِ میرزا گشت - از فراترِ زینِ بنشیبِ زمینِ آمد و بهایِ تارکِ شتابان شده پیش‌دوید - شاهنشاهِ والا گوهر (کهٔ فرزونی مراتبِ صورت را وسیلهٔ فراوانی نیایش و نیازمندی ساختن اند) نزلِ صعودی فرموده کورنش دادند - میرزا بسجدهٔ آستانِ مقدسِ نامیهٔ بخت را فیضی به‌روزی بخشید - و بفغونِ عواطفِ سربانمندی یافت - و یکبارگی اندوهِ بیدارِ رویهایِ پیشین و غمِ افزائیدهایِ ناهنجاریِ شاهرخِ میرزا و مالدِ بدسلوکیِ حکیمِ میرزا و پراگندگیِ غربت، از صفحهٔ ضمیرِ وهم‌گرای او ستوده آمد - و آزان جا با دلِ ستایش‌گزین و زبانِ سپاس‌گذار نشاطِ مراجعتِ فرمودند - میرزا سرا پا شکرِ سعادتِ قرب یافته در ظلالِ مرکبِ همایونِ ملقزمِ آدابِ بندگی شد - و شهریارِ هشیارِ خرامِ قدردانِ نوازش‌کنانِ بدارگاهِ اقبالِ آمدند - جشنِ والا ترتیب یافت و بزمِ عالیِ پیراسته گشت *

* بیت *

عجب بزمگاهِ برآراسته * فراوان درو چسبیِ ناکاسته^(۲)

به‌رگوشهٔ خویانِ چین و چکل * ربانیدهٔ هوش و فریبندهٔ دل

و محفلِ مقدسِ بسخنانِ دلاورِ گیتی‌آرایِ حکمتِ پزوه فرهنگِ افزایِ ملکوتیانِ قدس شد دانش‌اندوزانِ دیده‌ور را حیرت در گرفت - رامش‌گرانِ را نغمهٔ فراموش گشت - بیداری را بخواب تعبیر کردند - صبحِ تمیزِ دمید - و بواقِ هوشمندیِ نورافزایِ شد - میرزا را ولادتِ تازهٔ چه‌روزِ امروزِ هستی آمد - و جوشِ نشاطِ دیگر یافت - انجمنِ دید که نقشِ آن در عالمِ خیالِ نشان ندهند فرمان‌روائی در نظر آمد که سترگیِ شکوهش در اندیشهٔ مختصر او چه که در حوصاتِ فراعِ زمانه نکلجد طبقاتِ مردمِ بالغِ نظر و هوش‌زایِ بصیرت شدند *

دران جشنِ پیراسته شاهنشاهِ دریا دل دستِ نوال گشاده میرزا را با جمیعِ وارثانِ بزمِ اقدس بجزائلی بخشش بے نیاز گردانیدند - و از انجا (که همگی همّتِ او ایالتِ کوهستانِ بدخشان بود) به نویدِ حصولِ آن امنیّت نیز مسرور و مبتهج شد - و بر لوحِ بیانِ نگارش یافت که خاطر را بزهت‌سرایِ اطمینانِ مسرت بخشد - که درین نزدیکیِ انواعِ کشورگشایِ صوبهٔ پنجاب بسرکردگیِ خان‌جهان از بارگاهِ اقبال رخصت خواهد یافت - و در کمتر فرصتی بدخشان و آن‌نواحی در حوزۀ تصرف او خواهد درآمد - میرزا بسجدهٔ نیایش بجای آورده بسرورِ جاودانی انس گرفت *

و از سوانحِ آنکه راجه تودرمل روزِ دیدادینِ بیست و سیومِ آبان ماهِ الهی بسجدهٔ حضورِ معلّی زنگ‌زدایِ پیشانی شد - و پنجاه و چهار فیلِ نامور با جلالِ نفاسِ دیارِ بنگاله (که در جنگ

* (۲) نسخه [ل] به پشت (۳) نسخه [ای] حسن

نکروهي و هنگام صلح بدست آمده بود) بنظر اقدس در آورد - و حقیقت سرگذشت آن ملک را بآینه (که پیشتر گذارش یافته) به بیان تذهیب طراز بموقف عرض مقدس رسانید - و محفوف الطاف گوناگون گشت - و خدمات مالی و ملکی برای زیرین او تفویض فرموده اورا مشرف دیوان ساختند و او در راستی و کم آری خدمت گزین آمد - و در بے طمعی رواج بخش مهمات شد - کاشکی کینه در و انتقام کش نبوده که اندک نامالیمی در کشتزار خاطر نشو و نما یابد - و بالش و افزایش پدید - این خلعت را خرد گزینان دورین در عموم جهانیان از نکویده ترین خصال شمارند علی الخصوص در ریاست منده که مهمات عالمیان باو مقوض باشد - و بوکالت این چنین خدیو عالم مختص کردن - و اگر تعصب دینی غایب چهرة فطرت او نبوده ردیلت نخستین چندان نکویدگی نداشته - و باین حال نظر بر عموم زمانیان در سیر دلی و بے طمعی (که بازار آن پیروسته کساد دارد) در خدمت گذاری و کدو زنی و گاردانی و قدر شناسی کم نظیر چه که بے عدیل بود *

و از سوانح آنکه ولایت گذشته از تغییر رای سرجی صادق خان را جایگیر کرده بانتظام آن حرد رخصت از زانی داشتند - و رای سرجی را چنانچه جایگیر شد *

و از سوانح آنکه معصوم خان از کابلستان آمده استسعا ملامت نمود - اورا بمنصب والا اختصاص فرموده به بهار فرستادند - او از سادات تربیت خراسان است - عیش میر عزیز در ملازمت حضرت جهانبانی برتبه وزارت رسیده بود - و بمیرزا حکیم نسبت کولتاشی داشت - در شجاعت و کار سر کردن نام گرفت - خواجه حسن نقشبندی از غبار خاطر (که دنیا پرستان را باندک توهّم بهم میرسد) در مقام استیصال او شد - از عاقبت بینی بدرگاه والا پناه آورد - و به نظر عاطفت ماحوظ گشت - و همدری سال میر سید محمد میر عدل را ایالت بهکر عنایت فرمودند *

و از سوانح آنکه جلال خان شریف گوارای واپسین نوشید - پیشتر گذارش یافته که اورا بمک لشکر سوانه فرستادند - چون بمیراثه رسید سلطان سنگه و رام سنگه برادران رای رابنده و علی قلی خویش شاه قلی خان محرم پیغام دادند که بحکم مقدس هت در استیصال چند رسیدن بسته ایم - او باستظهار کوهستان و دشواری مسالک و هجوم متهوران جان نثار دم استقلال میزند هنگام مدد است - جلال خان بسرعت روانه آنحدود گشت - چند رسیدن از آمدن این افواج اقبال برپناه بازی درآمد - و به ترورگاه شناخت - مبارزان اقبال باطنی اورا ظاهر دانسته بر سر او رفتند او در کوه کَنوجَه پناه گرفته بجنگ آمد - جمعی کثیر بکوه هلاکت فروشدند - و چون آبروی او

(۲) در [بعضی نسخه] نکروهي - و در [بعضی] نکروی (۳) نسخه [ی] و طراز تحقیق (۴) نسخه

[۱ ب] در راستی و درستی و کم آزاری (۵) در [چند نسخه] کنوجه *

ریخته شد ناگزیر بکنج خمول در شعب جبال گمنام گشت - و اَمرا در قلعه رام گدشه بهجت آرای گشتند - درین هنگام یک از حیلهمندان گریزت اندیش اظهار آن نمود که من دِیَی داس ام - و ارباش گرت او فراهم آمدند - بسیاری را یقین بود که او در جنگ میزرا شرف الدین حسین در حدود میرنیه رخت هستی بر بسته است - درینوا آن مدعی چنین نمود که دران عره نبر زخمی بر بستر خاکستان بجان کندن افتاده بودم - مرا تیر دندان مهرگزین بردوش عاطفت گروت - و بزاونده آسایش خرد برده بر جراحت من مرهم نهاد - و بطاسم مهربانی و کارشناسی او زخم من اندمال یافت - و در ملازمت او بطواف موطن قدس و مشاهد فیض مشرف گشتم - اکنون برخصت او باز طیلسان تعلق بردوش گرفته ام - برخه گریبند - و طایفه لطف انکار زدند - اربصحت جلال خان پیوست - تا بدست آویز نیکو خدمتی مذکور محفل مقدس شاهنشاهی گردد که ناکاه روزگار نیرنگ سار مشعبد بازچه دیگر بر روی کار آورد - و اجمال این تفصیل آنکه درینوا (که در جستجوی چندرسین کام تدبیر میزدند) آن تزویر پدیده رسانید که آن گم گشته تیه اربار در جایگیر کلا پسر رام رای برادر زاده خود روی بدیوار خمول دارد - فوج نصرت قرین بر سر منازل او شناخت کلا از سید بختی بگریوه انکار التجا برد - و بفسون و قویب شمال خان را بخود یک ساخته در استیصال دِیَی داس مذکور اهتمام نمود - شمال خان روزی او را بخانه خود آورده در مقام گرفتن شد او به نیروی مردانگی ازان ورطه برآمد - و از اعیان لشکر نصرت قرین مایوس گشته از حیل اندوزی به کلا رفته مصاحب شد - روز شهربور چهارم آذر ماه الهی (که سپاهیان لشکر منصور باطراف شتافته بودند) دِیَی داس را با چنده از تهور گزینان نخوت مند در نگاہی کینه کشی چراغ بیفش فرونشست - منزل جلال خان را خانه شمال خان انگاشته به پیکار درآمد - او بے ساز جنگ با آریز شهای مردانه نقد حیات سپرد - و آن بدگوهر حیل اندوز از انجا بر سر دایره شمال خان رفت درین اثنا جیمیل با بسیاری از مبارزان کار طلب رسیده آن فتنه را فرونشاند - و چون این سانحه بمسامع همایون رسید سید احمد و سید هاشم و جمعه دیگر از سادات باره را بمالش نخوت مندان آن سرزمین تعیین فرمودند - فرستاده ها جواهر عقیدت و کاردانی را بعبارک رسانیده مصدر جلال خدمات گشتند - و ارباب عصیان و اصحاب شورش را سرنگون نهادند *

(۳) تفریق فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان

روز مار اسفند بیست و نهم آبان ماه الهی عرائض حقیقت نویسان آن ملک رسید

که روزِ خور پانزدهم آبان ماه الهی منعم خان را روزگار سپری شد - و داؤد از بد نهادی نقض پیمان نموده سر بشورش برداشت . و امرا از کم خردی و تبه رانی و حسد اندوزی پای همت نیفشوده بے جنگ ازان ملک معمور برآمدند - و اکنون در خلال طرق سرگردان بادیه حیرت و هیمن اند - نه رای بودن و نه روی رفتن باستان مقدس دارند - و تفصیل این داستان عبرت بخش برسم اجمال آنست که چون منعم خان خانانان هنگامه آرای صلح گشت بصوب گهوا گهاٹ شتافته گرد فتنه آنصوب را فرونشاند - و ازانجا معارفت نموده شهر گور را (که در زمان پدش دارالملک بود) آبادان ساخت - هم بجهت آنکه گهوا گهاٹ (که چشمه زای فتنه اندوزان است) نزدیک عساکر گردون شکوه باشد - و غبار شورش آنحدود یکبارگی فرونشیند - و نیز این جای دلکشی (که قلعه شرف و عمارات سترگ دارد) تعمیر پذیرد - غافل ازین که بتداول روزگار و خرابی عمارات هوای آن جا خواص سمیت اکتساب نموده - خاصه در زمان سپری شدن موسم باران - که در اکثر بلاد بنگاله آب گردش می شود - و هر چند شناسندگان حقائق آن مرز گفتند سودمند نیامد - دست بتوکل عام پسند زده جهان را در گرداب فنا داشت - توکل خاصان بارگاه تحقیق آنست که پاس مراتب تدبیر و فروغ خرد (که نگاهبانی عالم اسباب است) داشته کار سازی آنرا بایزد بیچون حواله کند - نه بآن عقل صواب اندیش و اسباب ظاهر - و ازین جهت اشرف خان حیدر خان معین الدین احمد خان و فرخودی لعل خان حاجی خان سیستانی هاشم خان محسن خان حاجی یوسف خان قندورخان میرزا قلی خان ابوالحسن شاه طاهر شاه خلیل و بمیار از امرا (که هر یک شایسته معرکه آرائی و کشور گشائی بود) بر بستر خوابستان هم آغوش نیستی غوردند - و شورش قالب تپ کردن عموم پذیرفت - اگرچه دران سال در تمامی دیار شرق نندباد فنا تزلزل در ارکان زندگانی انداخته بود لیکن دران شهر ظهور طوفانی داشت *

خانانان (چون برخلاف رای اکثر مردم کوشیده بود) بر سخن خود ایستاده عبرت نمیگرفت (چون جوشش فنا از اندازه گذشت - و از تباهی حال آگاهی یافت) در چاره گری نشست درین اثنا خبر فتنه جنید در موبه بهار شیوع پیدا کرد - و باعث برآمدن ازان گرنه نیستی بدست افتاد - و بعزیمت عبیر آن ناحیه ازان شهر مصائب برآمد - شکفت تر آنکه دران طوفان وبا (که بالای مصیبت عموم داشت) گرد آسیبی بردامن هستی او نه نشست - و بسجود رسیدن بنانده باندک بیماری پیمانه حیات او لبروز شد - و ازین سانحه اختلال عظیم در جمعیت آباد لشکر منصور پدید آمد - [اگرچه اولیای دولت شاهم خان را بریاست برگرفتند - و اعتماد خان خواجه سرا

(که بعقل و تدبیر امتیاز داشت) طیلسان کارسازی بردوش گرفت [لیکن (از بے اتفاقی اعیان لشکر - و هم‌گرای آمدن بیشتر - و کوتاهی حوصله عموم مصلحت بینان - و شعله افزایی ارباب نفاق) گنگنها بصدر بکنائی نه‌نشست - و شمع افزیزی خیر اندیشان نور یکجبهتی نه بخشید - داؤد را از شنیدن این قضایا رگ بدنهادی بجنبش درآمد - جلباب آرم از رو برگرفته شکست عهد نمود - و نظر بهادر را در قصبه بهدرک^(۲) محاصره کرد - و به پیمان آورده از هم گذرانید و مراد خان از شهر جلیسر پالغز همت گشته بے آویزش به تانده آمد - و در چنین زمان غبار آلود شورش عیسی زمیندار از بدگوهری بر سر شاه بردی (که سربراهی کارخانه کشتی و توپخانه آن موبه باو مقوض بود) گرد پیکار برانگیخت - اگرچه پای همت انشوده علم نصرت انراخت لیکن از نور توهم آن سرزمین را گذاشته با توپخانه و نوازه بامرا پیوست - و بزرگان سپاه نصرت طراز از دل گرفتگی ازان دیار و فقدان خیر اندیش دانش اندوز سر رشته کار از دست داده از آب گنگ بصوب شهر گور^(۳) عبور کردند - همگی نیت این کم فطرتان تباہ اندیشه آنکه اندوخته‌های خود را ازین دیار برآوردند - و سخن بیرونی آنکه آب را در میان داده دل نهاد پیکار میگردیم - مردمان قاتل نیز از حدرد گهراگاهات خواهند همراه شد - چون ازان آب گذشتند قتل قدم مزور نامه ظاهر ساخته خبرهای ناخوش از جانب خدیو عالم شهرت داد - این آزدستان ناموس دشمن ارجونه مذکور را دست آویز خود ساخته از راه پرنیه و ترهت متوجه بهار شدند - و چنان ملک معمور^(۴) را بشا‌بستگی نگاه نداشته از دست دادند - غریب‌تر آنکه درین هنگام آدم تاج‌بند^(۵) (که نامرین مقدس بخانخانان و امرای بنگاله برده بود) از شرارت ذاتی و رشد بدگوهران درین شورش فیلخانه و اموال منعم‌خان را بتصرف خویش درآورد - و هزاران ابواب اخذ و جرگشوده بظاهر نموده که بحکم والی شاهنشاهی در حراست میگوشت - و بباطل در آزمندی فرو شده بزعم خود خانه خویش را آبادان میساخت و بتکاپوی سخت اسباب نگال ابدی سرانجام میداد *

و چون این سوانح بمسامع اقبال رسید بخاطر اقدس چنان راه یافت که بنگاله را بمیرزا سلیمان مرحمت فرمایند - تا دران ملک معمور تدارک ایام ناکامی کند - و ذخیره شادمانی ایام زندگانی برادر - و (اگر با این حال آرزوی سرداری بدخشان و بودن آن کوهستان در سر داشته باشد) باندک توجه حاصل آن امنیت نیز میسر خواهد شد - میرزا سلیمان را از تذبذب کینه‌دشی میرزا شاهرخ و فزونی موانست سنگستان مرطون چراغ فکر و تدبیر فرونشست - و از نوید این عطیه کبری

(۲) نسخه [ی] بدرکه - و در [بعضی نسخه] بدری (۳) نسخه [۱] گهراگاهات (۴) در [چند نسخه]

معمور فراغ (۵) در [بعضی نسخه] تاج هند *

آثارِ بهجت از نامیهٔ اطوار او پدید نیامد - گیتیِ خسرو بر حال آن ساده لوح بخشوده بزرده پیشتر خواهش کوتاهِ او را آرام بخشیدند - لیکن از آنجا (که کتابهٔ پیشطاق جهانداري و فرمان لوائي آنست که اهم را بر مهم گزیده سر رشتهٔ اساس سلطنت از دست نگذارند) خان جهان را (که بالشرِ نصرت اعتصام بتسخیر بدخشان آماده شده بود) بگشایش ولایتِ بنگاله و تصفیت آن ناحیت نامزد فرمودند - و بنصائحِ خود انزای سعادت آموز (که سرمایهٔ آسودگی جهانیان و دست‌آویزِ رضامندی ایزدي ست) اختصاص بخشیدند - و شبِ اسفندارمذ پنجمِ آذر ماهِ الهی بتفقداتِ والا پایۀ اعتبار افزوده بریاستِ آن ملک رخصت کردند - و راجهٔ تودرمل را (که از معاملهٔ دانانِ کارشناس بود) نیز همراه ساختند - و حکمِ مقدّس بغاذ پیوست که جمیعِ امرای بنگ و زمیندارانِ آن بلاد خان جهان را کار فرمای احکامِ خلافت دانسته صلاح‌دیدِ او را مرضیِ خاطرِ همایون انگاشته در گشایش و آبادانیِ ملک تکلیفی شایسته نمایند - و ایالتِ پنجاب از تغیرِ او بشاهِ فلی خان محرم (که در شجاعت‌منشانِ درست اندیش امتیاز دارد) تفویض یافت •

خان جهان بآئینِ بخت‌مندانِ عقیدت‌گزین روی بخدمت آورد - امرای بنگاله در صوبهٔ بهار حوالی بهاگل پور رسیده بودند که ورودِ عساکرِ ظفر طراز شد - این سرگشتگانِ خطرگاهِ غرض را سراسیمگیِ انزود - نه رای برگشتن و همراهی گزیدن - و نه روی بر تافتن و عزیمتِ درگاه نمودن اکثرهٔ نقابِ شرم افکنده (ناسازگاریِ آن ملک و مسموم‌گشتنِ هوایِ آن دیار و فروشنِ بسیاری از مردم بر دیباجهٔ افصاحِ نهاده) از معاودتِ تقاعد نمودند - و برخهٔ از بدنهٔ ابدانِ فتنه‌انگوزِ معاملهٔ مذهبِ بمیان آورده در سرداریِ خان جهان شروعِ هرزه درائی کردند - بفرسوطِ شاهنشاهی و تدبیرِ انزائی راجهٔ تودرمل و فراخیِ حوصلهٔ خان جهان همه مهرِ خاموشی بر لب نهاده همراهی گزیدند اسمعیل فلی خان باطایفهٔ از دلاورانِ کارطلب در پیشدستانِ لشکرِ منصور جای گرفت - و به نیرویِ تائیدِ ایزدي و کارانزائی و خدمت‌گزینیِ این پیش‌روانِ عرصهٔ بُردِ لای گدھی (که دروازهٔ ملکِ بنگاله است) باندک سعیِ مستخلص‌گشت - و ایازِ خاصهٔ خیل (که ضبطِ آنجا باو متعلق بود) زنده بدست افتاد - و در گو نیستیِ خاکسار شد - داؤد از فرطِ غرورِ بدگوهرانه خیالِ آمدنِ افواجِ گیتی‌گشای را باین زودی نمی‌کرد - ناگهانی از شکوهٔ صیتِ جنودِ اقبال در مقامِ چاره‌گیری شد و به تیزدستی مقامِ آگ‌محل^(۱) را (که یک طرفِ او دریا حصار می‌کند - و جانبِ دیگر کوهِ سترگِ عوائقِ وصول سرانجام دهد - و در پیشِ خلاصِ عظیمِ مسالکِ طرق را مسدود دارد) برایِ معسکر گزید که قطعِ نظر از آنکه پناه ست استوار معظمِ ولایتِ بنگاله را پیشگاه است - چنانچه نشینندگانِ این مرحله

دشوار گذار از آسیب حوادث ----- عموم آن مملکت نیز بنقد از بی سبب مرابب اقبال محفوظ ماند - خان جهان باجنوب نصرت در برابر صفوف نبرد را آماده گردانید - لیکن از عوائق مکانی و زمانی عرصه مبارزت آراسته نشده - همواره چابکدستان آژدها از هر طرف برآمده سرفشانی و جانستایی کردن گرفتند - و مایه عیار گوهر مردانگی افزایش گرفت *

و از سوانح آنکه در قصبه پتن گجرات روز نوروزین نوزدهم دی ماه الهی میر محمد خان خان کلان را تعلیق روح از کالبد خاکی گسیخت - و بعالم تجرد و جهان علوی شتافت - و خدیو قدر شناس منفرت او در خواسته پس ماندگان او را بنوازش خسروانی غمزدانی فرمود *

و از سوانح رخصت یافتن میرزا سلیمان است بسفر حجاز - ازان باز (که میرزا نامیه افروز خدمت گشت) پیوسته محفوف عواطف شاهنشاهی می بود - و در محافل قدس بشوائف مکارم و جلائل عطایا اختصاص می یافت - ازانجا (که سراپای خاطر او را بادافراخ شاهرخ میرزا و خواهش حکومت کوهستان بدخشان فرو گرفته بود) گره از دل او بر نمی گشاد - و چون خانجهان بصوب بنگاله رفت و در برآمدن آرزوهایش قدره تاخیر شد از واژونوع بخت و شتابزدگی حقیقت کار در نیافته رخصت حجاز طلبید - که شاید ازان راه خود را تواند بآن سرزمین رسانید - و بوسیله گریز کاره پیش برد - آنحضرت پاس خاطر او داشته وداع فرمودند - و قلیچ خان و روپسی و برخه از ملزمان خدمت را همراه ساختند - که از محال دشوار عبور بدرقه شده به بنادر گجرات رسانند و زاد چندی ساله و جهازه شایسته برای او مقرر شد - نام بردها از راه آسایش و آسودگی میرزا را به بندر سورت رسانیده روانه حجاز کردند *

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر

چمن پیرای خلافت از وفور ایزد پرستی و فرط حق اندیشی نظر بر عموم خواطر ظاهر بینان انداخته سلوک می فرماید - و مقدمات نورآموز را (که بر پیشگاه ضحیر اقدس از آسمان فتوت و عرش فطرت برتو می اندازد) از افزونی توسع حوصله و فراوانی نبض شناسی زمانه کمتر بیارگاه ظهور می آورد - چه طعم شیرین بیشه گنجشکان کنج خانه را بکار نیاید - و راتبه فیلان کوه پیکر برای پشهای ضعیف بنیه بخرج نرود - و غذای نذرستان روحانی به بیماران طبیعت سودمند نیفتد و لهذا سریر آرای سلطنت پاس حال طبقات انام داشته باندازه آن نورافروز سلوک است - و چون ذات مقدس مجمع بحرین کونی و الهی ست - ازین رهگذر غبار فتور در خلوتکده معنوی ارتقا

نمی‌یابد - و با رجوعِ ارزنگ نشینِ ملکِ معنی و جهان افروزیِ براقِ نورستانِ حقیقت پرستشِ معبودِ حقیقی را در نظامِ ظاهر نیز اندیشیده چون صورت آریانِ خدای خود را می‌پرستد و بتدریج عادتِ یانِ روزگار را معنی پرست میگرداند - و ازین روی طوافِ مشاهدِ جمیعِ زپیش‌روانِ قائله وجود را (که در حق این گروه بعضی را یقینِ دادار پرستی و قبولِ الهی ست - و طایفه را گمانِ یزدان شناسی و نظرِ مرحمتِ ایزدی) چون اربابِ ظاهر عبادتِ معنوی شمرده تکاپوی سخت می‌نماید - و صورت پرستان را باین گونه روش آشنای بزمِ معامله دانی ساخته بشاهراهِ حقیقت رهنمون میگردد - و چون نبض شناسِ روزگار علاجِ این بیماران چنین اندیشیده درین صورتِ خاک پرستی گرده بردامنِ کبریا می‌نشیند - بارها در خلوت سرایِ تقدس بر زبانِ حقائق نگار جلوه ظهور داده که [هرگاه نشانِ سرگری آدم (که بشناسائی حقیقت و گردآوری کردارِ شایسته باز گردد) در خانه عنصری (که منزلگاهِ عشق و تودد است - و آنرا بزبانِ روزگار بدن خوانند) پدید نباشد] در زندانِ خاکستانی چگونه جسته آید - و نیز [چون در منازلِ اعتدالِ زمانی (که اجساد عبارت ازان است) شسوارِ مقصود را پی‌گم‌شود] پس از گسستنِ ثار و پرده مزاجی در زندانِ مولی (که گذرگاهِ تندبادِ قهر ایزدی ست) کجا اُمید داشته‌آید - هرگاه در خانه خودش نتوان یافت در خانه خاک چگونه نقاب گشاید - اگر دیده‌انصاف بین بوده خانه خانه خراب را (که گور نامند) معمور نکردند - لیکن این سخن بهر گوش در نرود - و بهر دل نه نشیند - پس ناگزیرِ فطرتِ مزاج شناسانِ فراخ حوصلا آنکه از دیدنِ این خزانه بهار گلشنِ خاطر را در عواصفِ شورش ندارند - و اندیشه زمایان را (که بدین طرز عبادتِ ایزدی انگاشته اند) تماشائی بوده عشرتِ بهارِ بے خزان بجای آورند - و ازین رهگذر صدر آرای اقبال شبِ زمیاد بیست و هشتم بهمن ماهِ الهی از دارالخلافتِ فتح‌پور بصوبِ اجمیر نهضت فرمرد - و معدلتِ افروز و نشاط افزای منزل بمنزل رهگرای شد - و بهمعنائی نائید ایزدی روزِ اشتاد بیست و ششم اسفند ارشد ماهِ الهی خطه فیضِ اساسِ اجمیر مخیمِ ساداتِ همایون گشت و بآئینِ معناد از یک منزل پیداه روی بمشهدِ قدسی آوردند - و ظاهر را ذریعه نیر افزائی باطن ساخته گلچینِ برستانِ حقیقت آمدند - و میلنِ گرانمند بعینه نشینانِ آن آستان تقسیم یافت و جلالِ وظائفِ باهلِ انتظار قرار گرفت - آزمندان را توانگر دل گردانیدند - و آسوده خاطران را صدر نشینِ بارگاهِ قبول ساختند - و از میمنتِ نزولِ ربابِ عالی آن دیار نصارتِ دیگر یافت

(۲) نسخه [۱] می‌فرماید (۳) نسخه [۱] مناظر (۴) در [بعضی نسخه] اجساد احیا (۵) در

[چند نسخه] دیده انصاف رمدین نبوده (۶) نسخه [۱] اندیشه ایمن را (۷) نسخه [ب]

هم مراسم ظاهری بجای آمد - و هم ملک معنوی نگارین شد - گل را پایه افزودند - و دل را ضیا بخشیدند
 درین کاخستان صورت بزرگ داشتن گروه ایزد پرست و استمداد همت نمودن از ایشان و تبجیل
 منسوبان این طبقه گزیده خصلت ست حق پسند علی الخصوص از پان شاهان والا شکوه - و ناله احمد
 که این سچیّه ارجمند چون سایر خصال گرامی در ذات مقدس شاهنشاهی ودیعت نهاده دست
 قدرت است - و هرگاه این خوی ستوده در بزرگی ظاهر پاینده والا دارد در بلند پروازی عالم معنی
 و عالی فطرتان فراخ حوصلا (که پیشوائی این در نشأه را فراهم آورده اند - چنانچه این معنی
 از شععه نامیده گیهان خدیو می نابد) اندازه شکوه آنرا که تواند گرفت •
 • قطعه •

سخنم شد بلند می ترسم • که مرا جزو از دهان بجهد
 ره نور بدین عجب تند است • ترسم از دست من عنان بجهد

آغاز سال بیست و یکم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور دوم

درین بهارستان عدالت افزای نسیم اعتدال ربیعی وزیدن گرفت - عالم صورت چون شهرستان

باطنی خسرو آفاق طراوت یافت • • بیت •

مبا بسپزه بیاراست باغ دنیا را • نمونه گشت زمین مرغزار عقبی را

کجاست مجنون تا عرضه داده درباب • نگار خانه حسن و جمال لیلی را

شب یکشنبه نهم ذی الحجه پس از سپری شدن یک ساعت و نوزده دقیقه آن دراز روز صورت و معنی
 ببرج حمل نظر خاص انداخت - و آغاز سال بیست و یکم از دور دوم پدید آمد - بزم سلطنت را
 از نگارستان حقیقت بهار بختوان چهره امروز نشاط شد • • بیت •

تبارک الله ازین جنبش نسیم مبا • که لطف صنعت او از کجاست تا بجا

بسمی دیده و دل تحفها فرستادند • مجاهدان طبیعت بدست نشو و نما

در عنقراب این سال فرخنده در افزایش آسودگی عموم توطن گزینان صوبه گجرات عاطفت والا نگاه تازه
 فرمود - ازان باز (که میرزا کوکه از نامساعدی بخت گام بیراهه زد - و حکیم آفاق او را از امارت
 باز داشت بدبستان دانش آموزی فرستاد) در مکان صفت کده باطن آن بود که اگر از غنوغی بخت
 بیدار شده راه سعادت پیش گیرد بر همان نبط او را برای حراست آن ملک رخصت فرمایند
 چون هنگام آن نرسیده بود میرزا خان و وزیر خان و میر علاءالدوله و سید منتظر و بهاکداس را (که

• (۲) در [اکثر نسخه] دار دنیا را (۳) نسخه [ز] قیس که تا عرضه داده (۴) نسخه [ز] بیاک داس •

و از سوانم آنکه هم درینولا میرزا یوسف خان و مسند عالی فتح خان و سید عمر بخاری و شیخ محمد غزنوی و سید قاسم را بجانب پنجاب فرستادند - که از اسباب افزایش ایمنی و افزونی آرامش آندبار گردند *

و از سوانم گشایش قلعه سوانه است از قلاع نامور صوبه امیر که در تصرف چندرسی بود و بنا را هنوز در حراست آن اهتمام داشت - (چون شاه قلی خان محرم و رای رایسنکه با آن جنود اقبال کار را شایسته سرنگردند - و اسپان مجاهدان از پای افتادند - و بنایافت قضیم و علیق^(۲) حال صوم سپاهی باغظرار کشید) نخستین سید احمد و سید قاسم و سید هاشم و جلال خان و شمال خان و بسیاری از مبارزان همت گزین تعیین شدند - که در گشاد آن حصار کوشش نمایند - و لشکر پیش بدرگاه مقدس شتابد - امرا در تیرل خود شتافته در سامان یورش شدند - درین میان ساحة جلال خان روی نمود - و ترمذ منشان آن ناحیت سر بشورش برداشتند - علی الخصوص کلا پسر ام رای نبیو رای مالدیو و بسیاری از سرکشان آن سرزمین در قلعه دیوگور فراهم آمدند - سادات باره و سایر اعیان لشکر بدفع آن گمراهان در نشین همت گماشتند - و کار سوانه بتأخیر پیوست - بنابراین شهباز خان از درگاه والا تعیین شد که آن لشکر را بر سر کار برده خود متوجه عقبه اقبال گردد - و چون قریب بآن ناحیت رسید آگاهی شد که لشکر نصرت قرین در گرد آن قلعه عبرت گری است^(۳) و از تروندهای پیاپی و آرنشهای سترگ کار بصعوبت انجامیده - شهباز خان با همت اخلاص قرین و دل کار پرداز پیوست - و بے توقف متوجه تسخیر قلعه شد - و عرصه مبارزت به بواق سیوف مجاهدان روشنی پذیرفت - و بتأیید سماری (که هم آغوش مالی درونان جدآور است) فیروز مندی روی داد و گروه انبوه بگو نیستی نگو نثار آمدند - و آن قلعه مفتوح شد - و گردن کشان گرفتار گشتند و برخی از بهادران سادات باره را دران تهاغه گذاشته روی همت به تسخیر سوانه آورد - در هفت گروهی آن قلعه سنگین بود دوباره نام - چون بر حواشی آن عبور افتاد راجپوتان الوس را هنوز درانجا فراهم آمده نخوت آرای بودند - هر چند بشاهراه فرمان پذیری ره نمودن شد سودمند نیامد - ناگزیر دل نهاد گشایش گردید - و سابطها اساس یافت - در اندک فرصتی به نیروی اقبال روز افزون آن قلعه حصین نیز گشوده آمد - و خون بسیاری از تهور منشان استکبار گزین بخاکستان بے ناموسی ریخته شد - و این فیروز مندی بزرگ مقدمه گشایش سوانه و بیم افزای دلهای در نشینان گشت - و رانجا باستظهار دولت ابد پیوند در گرفتن سوانه پای همت افش

(۲) نسخه [ز] علف - و هلیق بمعنی عاف مناور (۳) نسخه [ز] دیگر - و نسخه [ی] دن نور
(۴) نسخه [ا ب ی] عشرت (۵) نسخه [ز] دواره - و در [بعضی نسخه] دوتاره

و لشکر پیش را رخصت درگاه نمود - و در ساباط ساری و سرانجام اسباب گره گشائی این عقد^۱ دشوار نما ظاهر را با باطن یک رنگ گردانید - و فروغ تدبیر را با نیروی شجاعت فراهم آورد و در کمتر فرمتی متحصنان آن دژ بزنهار برآمدند - و آن قلعه را برادر مردان اخلاص گزین سپرده بسجده عنقه اقبال شتابان گشت - و در آن هنگام (که روایت همایون در خطبه فیض اساس اجمیر ورنه مرحمت داشت) نامیده ساری خدمت آمد - و بنفون الطاف شاهنشاهی اختصاص گرفت و چون مهمات این حدود سرانجام یافت روز خور بانزدیم اردی بهشت ماه الهی بهمعنائی جنود سماری از اجمیر بجانب دارالخلافه نشاط معارفت فرمودند - دست نوال گشاده و چشم عبرت بین گشوده مرحله آرای گشتند - روز باد بیست و دوم اردی بهشت دارالسلطنه فتحپور مستقر اعلام ظفر طرار شد - همت والای خسروانی بمشاغل جهان افروزی بیشتر از بیشتر توجه مبدول داشت و گلشن روزگار را طراوت تازه پدید آمد •

و از سوانح تعیین کردن لشکر بهار است بر صوبه بنگاله - پیشتر گذارش یافت که افواج گیهانستان بعد از گشایش گدھی در مقام آک محل با غنیم رو بروی شدند - و از آن باز پیوسته سواران بام (که زمان زمان آمدند نمودند) درینولا چنان بمسامع همایون رسانیدند که موسم باران (که در آن دیار طوفانی کند) رسیده آمد - اگر فوج از عساکر ظفر طرار بتازگی تعیین شود هر آنکه فتح بنگاله صورت بندد - بنا بر آن فرمان مقدس بنام مظفر خان و سایر امرای صوبه بهار شرف نفاذ یافت که لشکر آن ناحیت را سرانجام داده متوجه بنگاله گردند - و نیز درین هنگام (چون تنگدستی و کم آذوقه جنود نصرت خاطر نشین شد) سفائی مالا مال نقد و جنس روانه ساختند و نگرانی ضعیف دال آن هنگامه چاره پذیرفت - و خاطرنشان غنیم بخاک نذبذبا انباشته آمد و نیز در همین ایام از آن افواج گیتی گشای چنین گذارش نمودند که روزه خواجه عبدالله نقشبندی (که از فروغ عقیدت نور آگین بود) در مورچل خود با برخه از ملازمان پیشترک رفته طایمگر نبرد شد جمیع انبوه از مخالف در عرصه بیکار پیشدستی نمودند - همراهان خواجه غبار آلود به آزر می شده راه گریز پیش گرفتند - و خواجه پای جلالت افشوده بسیار را علاقه گسل هستی آمد - و آخر نقد حیات در باخته بر آسمان نیکنامی عروج نمود - حضرت شاهنشاهی ازین سانحه تاسفها که غارت چهره تعاقب است فرموده فرزندان و منسوبان او را بعواطف گوناگون مرهم بند دلهای انگار شدند •

و از سوانح فرستادن شهباز خان بر سر گچیتی ست - و آچه ل این تفصیل آید از او نمیندازان نامور صوبه بهار است - همواره با مبدازان عنقه خافت همراهی نموده - و در فتح بنگاله خدمات

شایسته بجای آورده بود - بتختی واهی رخصت گونه گرفته بولایت خود آمد - و در هنگام شورش
بنگانه بخانجهان پناه آورد - چون خانجهان بانواج نصرت اعتصام درحوالی و حراشی یورت او
گذشت ازواژونی بخت و بدسرشتی ذات کفاره جسته توفیق همراهی نیافت - چون تقابل
چند اقبال بامتداد کشید آن بدکیش فساد اندیش رهنمی و ضعیف آزاری را بیشتر طلبکار شد
و بدنهادان واقعه جری گرد او فراهم آمدند - رفته رفته هنگامه فتنه افزائی او رونق گرفت
از تیررائی و کم بینی راهزنی او به بلاد و امصار کشید - و چون بحراشی قصبه آره گرد استیلا
برانگیخت فرحت خان جایگزین آن ناحیت مصلحت در پیگار ندیده تحصن گزید - از بدنهادی
سخن با دژد یک ساخته در اندک طرق سعی گری آمد - و پیشرو خان را (که از راه کشتی
بطر ایلغار از دارالخلافه بصوب بنگاله شتابان بود) بدست آورده مقید گردانید - و از تیرگی رای
و خیرگی بخت پای از گلیم خود بیرون نهاد - و از آنجا (که آئین مبدعان بارگاه تقدیر است
که برخی از ناسپاسان به کارا برگشتند تا در افتادن سختی بیند - و خورد بشکند) این سیه دل را چند روز
چون شعله خس فروخته بر معارج بیراهی فرصت دادند - و فرحت خان با پسر و قزاق خان
در پیگار آن مدبر فرو شدند - و مجمل این داستان آنکه فرهنگ خان پسر فرحت خان محاصره آره شنوده
از نیول خود متوجه آنصوب گشت - و قزاق خان (که دران نواهی بود) نیز پیوست - و در قرب
آن حصار با نوار آن زانکار چاروسوی سعادت مبارزت روی داد - و مخالف را شکسته از آب سون مردانه^(۳)
عبور کردند - و آن خود سرنهی مغز از فروزی غرور با متهوران اوباش روی به پیگار آورد - و عرصه کارزار
آراسته شد - نخستین فرهنگ خان چپقلشهای مردانه بجای آورده دو بار شمشیر به گجیتی رسانید
و نزدیک بود که آن شرار شورش فرو نشیند - شمشیر بازان چابک دست اسپ اورا پی کردند - پیاده داد
مردانگی داده و نورد بادی نیستی شد - پس ازان قزاق هم بنگاوری دلوری رخت هستی بر بست
و فرحت خان ازین سانحه جان گزای آگاهی پذیرفته از افزونی مهر بدی از قاعه برآمد - و بآئین
دوستانان جان نثاری کرده سفر ملک تقدس گزید *

چون حقیقت شورش این بدگوهر فرمایه بمسامع همایون رسید روز رام بیست و یکم خرداد
ماه الهی شهزاد خان را (که بحسن عقیدت و خدمتگذاری ممتاز بود) بسزا دادن آن بدکار رخصت
فرمودند - و حکم والا شرف صدور یافت که سعید خان و مخصوص خان و سایر ملازمان عتبه اقبال
که دران ناحیت اند بسامان شایسته ملحق شوند - و از روی یکنادلی و کارطللی کار اورا سپری گردانند
شهباز خان کاربند فرمان مقدس شده بآن حدود شناخت - و امرا امتثال برینغ والا نموده بزودترین

• (۲) نسخه [۱] عبور مردانه کردند (۳) نسخه [۱] خودبین •

اوقات پیوستند - آن ناعاقبت بین استعلائی نزولی را ارتقائی عروجی اندیشیده نخرت افزای شد و بسیاری از قصبات و قریات را در تصرف آورد - و در آهنگ آن بود که بصرب غازی پور رود - که بنه و بار و زه و زاد خانچهان در آنجا سکونت داشت - درین هنگام لشکر نصرت قرین رسید - و او از غرور که داشت برگشته نبرد آری شد - و بمیامی اقبال شاهنشاهی در اندک فرمته سزای سزاوار یافت چنانچه مجمل نگاشته آید •

و از سوانح فرستادن شهاب الدین احمد خان است بحدود مالوه - همت والا (که همواره در معموری ولایت و آبادانی دلهای و داد دهی ستم رسیدهها توجه دارد) در آسودگی توطن گزینان آن ملک (که ولایت ست وسیع و دیار ست دلگشا) پرداخت - و شهاب الدین احمد خان را (که بکار دانی و رعیت پروری ممتاز بود) پایه اعتبار افزوده بمنصب پنجزاری عز افتخار بخشیدند و روز دیدارین بیست و سیوم خرداد ماه الهی بآنصوب رخصت فرمودند - و گوش بختنمدی او را بجواهر اندرز گرانبار ساخته هوش افزودند - خلاصه این داستان حقیقت آنکه احکام سلطنت را باسدان بوده غبار شورش بیدادگران فرو نشاند - و ستم رسیدههای حوادث روزگار را کامیاب معدلت سازد - و بدنهادان شرارت منش را اصلاح باستیصال نماید - و نیک ذاتان خیر اندیش را نیروی اعتبار بخشد - و در معموری زمین کوشش فراوان بجای آرد - و شکر صورت را از نظر انداخته در افزایش گوهر جانداران سطوت را با عاطفت پیوند داده تکاپوی سخت نماید - که بسا جلال قبائل از بے توجهی ناظران جهان در خاکستان خمول گرد آرد خفا می ماند - نخستین آن نظر جهان افروز بر مراتب آدمیت افتد که مشعله افروز انوار هستی و فهرست جرائد کونی و الهی بوده پاسبانان جهانیان از ستمگر نماید - و ستم رسیدههای حوادث را کامیاب عدالت گرداند - و بغرغ دیده وری گفت و گوی عموم باستانیان را بے کوش فراوان نپذیرفته چراغ آگاهی افروزد - تا در گوشت نقد پرستی فرو نرفته پای رویت نشکند - و انداز حال طوائف این بوالعجب ترکیب به نیروی ژرف نگاهی دریابد تا در عنایت و رعایت تقدیم مرجوح بر راجع نکند - و هر یک را در پایه خود داشته در انتظام صورت و معنی کوشد - اولین پایه (که سترگی آن باندیشه مختصر عادتیان رسمی چه که در صفوت کده باطن حقیقت پژوهان معنی در نیابد) مرتبه آن یکتای جهان آفرینش است که از تائیدات غیبی بمیامین دور بینی و راست کرداری و فراخ حوصلگی و بار برداری و شمول مهربانی فرمانروای عالم ظاهر و باطن باشد - دوم آن گوهر والای خرد پوره که از درام آگاهی جهان ظاهر به نیروی قدرت الهی نظام بخش آشوب خانه دنیا گردد - و ترتیب معدلت افزای چهره آری دیباجه

سعادت او شود - ^(۲) سیدم بختمند دانش اساع که این دو بزرگ الهی را همراز و این دو گردید هستی را بارور باشد - چهارم کاربند ^(۳) حرفه که رواج سنگ سلطنت بآن وابسته است - پنجم آن جهان آرای معنی شهادت که از بیکار دایمی با خویش و آراستن درونی و بیرونی بر اورنگ ریاست معنوی جمال آراید - و درین بایه بجهت آن نگارش یافت که او را این دولت پایدار بذریعۀ آرامش جهان است که بے گیتی افروز صورت تحقیق نیابد - ششم عموم تجرد گزینان جدانزای که بکوشش فراوان جویای مرتبۀ عالی باشند - هفتم تفصیل مدارج هر یک ازین شش طایفه بر دیباجۀ ایضاح نهاده جای نذابد لیکن برخه از مراتب قسم سادس نوشته رهنمای مدارج سخن میگردد - بزرگترین این گروه آن صافی ضمیر روشن درون است که بفروغ آگهی بگلشن سرای تسلیم آرامش یابد - و نقوش خواهش از لوحۀ باطن سترده بعشرت جاوید پیوندد - و از آن فروتر آن سترگ دانش بزرگ کردار است که گلچین چمن زار رضای کل بوده خواهش خویشی را منحصر در مرضیات الهی شمرد - و سوانح ناملازم سرمایه چین پیدائنی دل او نشود - و پس از آن پایه دریافتن ^(۴) است که بتوانائی سعادت ازلی در عشرت آباد محبت کل اساس منزل نهد - و همگی اطوار را دوستدار باشد - و چنانچه بسیاری از طبقات دوستان را خار ناخوشنودی در کام خواهش شکند او نیز در برخه از اوضاع غبار آلود گله باشد لیکن در مکمل ضمیر واپس ترین این بادیۀ دانائی آن کوتاه دید انصاف طراز است که از چهار دیوار خویشی گزینی قدم فراتر نهد - و بغوامض تحقیق نرسیده حق را منحصر در آئین خود شناسد و طبقات مخالف را معذور نادانی انگاشته راه مصالحه سپرد - و شورش آویزش و غبار تنفر در حواشی دولت سرای او راه نیابد - و آن جویای جنگ کل (که از واژونی طالع و کونهی شناسائی فیض عام ایزدی را مخصوص سلسلۀ خود دانسته عذر بیدانشی دیگران نپذیرد - و از آن خلاف گزینان را عبادت الهی اندیشد) بیشتر از میرویان حقیقت پژوه بیرون از دایرۀ اهلیت و آدمیت شمرده همچگونه این تیره رای را سزاوار ستودگی ندانند - لیکن طایفۀ را گمان آنکه اگر مکمل خاطر ظلمانی او تیرگی غرض و ریا نداشته باشد آن معذور مرحوم را دران بے تصنعی ستایش کنند - و آن ششمین را (که در ظلمت آباد تعصب بآن جهان بے خبری خود فروش ریا آلود بود) بدتر از مار و گزدم انگاشته از دیدار او پرهیز لازم دانند - و این مراتب را در نشأ تعلق چندان بهائ و رواج نبود - عبادت او را در کارهای دیگر اندرخته اند - مرتب راسنی و بے طعمی و مردانگی و حقیقت گزینی و معامله دانی و جدکاری چهره افروز بختمندی او گردد - و بقدر این صفات مراتب بزرگی او باشد - و نقائص نعمت مذکوره هر مقدار که در آدمی

(۲) نسخه [۱] دانش پرست (۳) در [چند نسخه] مرفه (۴) نسخه [۱] دریافته ست •

براهم آید فرومایه و بدگوهر خوانند - هر عالی فطرتی (که مدار تربیت و اعتبار و اساس سیاست و تنبیه بران نهد) دولت او پایدار و تأیید ایزدی یاوز لو بود - و بدترین این طبقات آنست که برلی سود خود زبان دیگران اندیشد - و در رونق افزائی هنگامه خویش بدانیشی و تبهکاری دست آویز سازد - و ناظران صورت را ازین مراتب تجردمندان جز صالح باطافه (که در کار دولت سرمایه خال نباشند) مصلحت نبود - و اگر یکی از دولت فرمانروائی معنی باین مراتب تحقیق پذیرد بظاهر چنان وانماید که ازان آگاهی ندارد - تا سر رشته انتظام کونی گسیخته نگردد - بر ذمت فراهم آرنندگان جهان مشوش نشان لزوم دارد که شناسای مغز تلپهای مذکور شده بدوام آگهی پاس دارند - و زنده سخنی آنست که مدار مبانع تعلق بر راستی ست - که از میامین آن حقیقت اندرزی و جان نزاری و سایر صفات ستود؛ این لباس فراهم آید - و مناط تجرد بر عزلت یعنی در کفر خمول بسر بردن تا از چشم خویشستن پنهان گردد - نه آنکه زبان در یوزه سازد - و گوشه نشینی نام کند - و در هر دو راه شایستگی حسن بیست غازه چهره حسن بل مایه خوبی بود - لیکن در نخستین نگاہی نظام کل (اگر چه در ضمن گذاسی بود و آن دیگر را سگبانی) هنجار است - تا از مکائد نفس ایمن شده بتصفیه باطن شرف اختصاص یابد - و چون پاس منازل این زنده پاینده داشته آید به نگاہ عاطفت در حراست اقسام کار نگاہی شایسته بجای آرد که پیشطاتی تعیش را مایه سترگ است - و باید که مدارج کشاورزی و خراسی و عساری و بارکشی و سراحی و غیر آن ملحوظ و منظور گردد - و بعد ازان به بینش مہرآمرد تیمار اسپ نماید که اورا اساس دولتخانه سلطنت گویند - و شناسای انواع این نیروی انزای آدمی گشته سر رشته اندازد از دست ندهد - و آنگاه در افزایش جواهر نیل کوشش فرماید - که شکوه افزائی و معروف افکنی و حصار آرائی و احوال بدیری از شائل اوست - و چون این تربیت چهره انور قدردانی شود دلوا پیرویش شتر و استر و خر (که در بار برداری و کم خوری از یاوران هنگامه دارو گیراند) نهاده رونق افزائی چهار سوی نشاء تعلق گردد - الحق هر که این اندرز شایسته بکاربرد و سر رشته این قدردانی را دست آویز سلوک سازد بکمتر زمانے کارهای صورت و معنی او دلخواه برآید - و منشور کامروائی ابد بنام نامی او ترویج قیلر گیرد •

و از سوانح فروشدن میر شریف قزوینی ست - از آنجا [که در ضمن چوگان بازی (که در آداب آویزش

(۲) نسخه [ب] و خانقاه و ژنده را گوشه نشینی (۳) نسخه [ی] خونی (م) نسخه [ای] پایہ سترگ است (۵) در [بعض نسخه] مردھی (۶) نسخه [ب] سر اسپ شمار نماید - و نسخه [ی] سپ تیمار نماید (۷) در [چند نسخه] اساس کار دولتخانه (۸) نسخه [ب] حصار اندازی (۹) در [اکثر نسخه] خیر (۱۰) در [اکثر نسخه] دانسته •

و تکاپوی چپقلش نیروی سترگ بخشد) تربیت مجاهدان دولت و جواهر افزائی خیول (که گردانده نشاء سپاهیگری ست) سرانجام یابد [خاطر حقیقت پژوه شاهنشاهی عبادت را در نقابِ عشرت جلوه ظهور میدهد - و باین اندیشه روزِ آزاد بیست و پنجم خرداد ماه الهی بساطِ چوگان بازی چهره افزوز سلطنت بود - و میر غیاث الدین نقیب خان و میر شریف فرزندان میر عبداللطیف قزلبی بنوجه شاهنشاهی درین بزم آگهی شرف اختصاص داشتند - در عین گرم تازیها آسپان این دو برادر مصادمه نمودند - آن جوان نوکار از صلابت آن صدمه بزمین آمد - هوش از سر رفت - و خون از گوش تراوید - و دران میدان (که نظاره گاهِ عالمیان بود) خدیو عالم نزولِ عاطفت فرموده سایه آمزش انداخت - و نظارگیانِ حواشی بارگاه چون گیاهان خدیو را بر سمنده اقبال ندیدند مشاهده هجوم نمودند غریب و زولۀ سترگ پدید آمد - و فتنه اندوزان بدنهاد هنگامه ساختند - و لحظه نگذشته بود که آن فراهم آور پراگندگیهای روزگار بالتماس قطب الدین خان سوار شده دران میدان شورش جلوه اقبال فرمود و آن غبار وحشت فرو نشست - و در کمتر زمانه و اندک فرصتی آن افتاده را پیوند عنصری گسیخت او رنگ نشینی هشیار خرام بر سرِ مزار آن مسافر اقلیم عدم رحمت فزای ایزدی شده نفوذ گرانمند بمنسوبان او عنایت فرمود - تا دوشِ خاطر آن گران خواب نیستی از بارِ وام سبک گردد - و هذگامه نوال گومی پذیرد - باشد که خرسندی دل او را درین سفر هولناک یارزی نداین *

روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی

و فرو شدن رانا در تیرگی گریز

در سوانح پیشین گذارش یافت که رانا را شکوه سلسله نیاکان خود و سلوک فرمانروایان باستانی عرصه هندوستان نخوت افزوده - و مستحکم جا و فراوانی ملک و افزونی ولایت و انبوهی راجپوتانِ جان بناموس ده پرده بصیرت او شده - فنون نیرنگی اقبال شاهنشاهی را ندیده از شاهراه فرمان پذیری بیراهه شتافت - چمن آرای جهان کنور مانسنگه را با فوجی اخلاصمند نامزد فرمود که او را از خواب بدمستی بیدار ساخته رهنمای دبستان سعادت پذیری گردد - آنرا (که سیه گلبومی ازلی باشد) هرابنه اسباب بیداری سرمایه افزایش غرورگی شود - افواج گیتی ستان را روزی چند در قصبه مانده گدازه بجهت آمدن امرا و فراهم شدن لشکر توقف روی داد - و رانا درین هنگام آگاهی از بیدار نشی استکبار افزوده بشورش درآمد - و نظر بر اقبال ابد پیوند نینداخته سردار لشکر منصور را زمیندار زبردست خود می اندیشید - و همگی تخیل تباد او آن بود که در همان قصبه آمده گرد پیکار بنگیزد - لیکن هولخواران او نمیکذاشتند که ازین جسارت خسارت افزای گردد *

و چون عساکر گردون شکوه فراهم آمد کنور مانسنکه باعتضاد دولت روز افزون صفوف مبارزت آراسته بصوب کوکنده موطن آن غنوده بخت روانه شد - قول را بشجاعت و فرهنگ خویش آرایش داد و سادات باره رونق افزای برانغار شدند - و غازی خان بدخشی و رلی لونکن مجاهدان جرانغار را اعتضاد بخشیدند - و جنگاته و خواجه غیاث الدین علی آصف خان پیش تدمان هراول را نیروی همت افزودند - و مادهوسنکه و چنده از نام داران جنگجویی در التمش قرار گرفتند - و مهرخان دلاوران چنداول را استظهار آمد - و از طرف غنیم غرور افزای قلب رانا بود - دست راست بسرکردگی رام شاه راجه گوانیار استحکام داشت - و جانب چپ بکارفرمائی بیدامانا از قوم جهاله استقرار گرفت - و رامداس پسر جمیل مقدمه شورش بود - رانا از ظلمت استنکار صرف آرائی نداشت بسعی در اندیشان ترتیب گونه داده مسارعت نمود - روز امرداد هفتم تیرماه الهی پایه از روز گذشته بود که در موضع کهنور (که دهنه گریوه بیرون از اعمال کوکنده است) این دولشکر جنگ دوست هستی دشمن درهم آروختند - و کوششها و کششها چهره افزور مردانگی شد - نرخ جان ازان و ناموس گران بها گشت •

چو لشکر بلشکر در آمیختند • قیامت ز گیتی بر انگیختند

به جنبش درآمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله گون

مبارزان دست راست غنیم دلاوران جرانغار لشکر منصور را برداشتند - و دلیران هراول مخالف نیز زور آوردند - بسیاری از بهادران عساکر نیروزی مند را پای ثبات از جای بلغزید - جنگاته داد مردانگی داده آماده جانفشانی بود که جان ستانان التمش پیوستند - و کنور مانسنکه نیز دل افزای تیزدستان عزم پیکار شد - و جرانغار مخالف هم بر برانغار مرکب ظفر طراز چهره دستنی نمود سید هاشم از اسپ جدا شد - سید راجو یاروی کرده سوار گردانید - و غازی خان بدخشی از کارطلبی رجوع سعادت کرده بهراول پیوست - جانستانی و جان نشانی را روز بازار شد - و نبرد آزمایان طرفین جان را در معرض فنا داشته محافظت ناموس میکردند - و همچنانکه رادمردان هنگامه بوالعجبیا کرده حیرت افزودند فیلان نامور رزمگاه کارنامهای شگرف بظهور آوردند - از طرف غنیم فیل لونا معرکه صف شکنی آراسته بود - جمال خان فوجدار از لشکر منصور فیل گچمنه را

(۲) نسخه [ی ۱] اقبال (۳) در [بعضی جا] گلکنده آمده - اما این جا در [همگی نسخها] کوکنده است

(۴) نسخه [ی] رام شاه (۵) نسخه [۱] میدا و مانا - و نسخه [ب] بیداد مانا - و نسخه [ز] بیداد مانا

و نسخه [ی] سداد مانا - و الله اعلم (۶) نسخه [ز] کهنور (۷) نسخه [ب] دیبه (۸) در

[همگی نسخها] چنین اهدت - یا هنگامی بوالعجب باشد (۹) نسخه [ی] نوپا •

رو بروی آورد - از تصادم این دو کوه تمثال برق‌کردار ثبات‌پایان دیده و رر را در قوائم هست تزلزل افتاد و در هنگامی که فیل لشکر منصور زخمی روی بهریمت داشت بتائید اقبال روزافزون بندوقه به فیلبان مخالف رسید - و دست از کارزار بازداشته برگشت - و درین اثنا پرتاب خریش رانا فیل رام‌پرشاد را (که سرآمد فیلبان او بود) ساز جنگ کرده عینده افزود - و بسیاری از یزیدیان را برداشت - و در چنین بالغز مردانگی کمال‌خان از لشکر نصرت‌قرین فیل گجراج را آورده نبرد آرای شد - و پنجو فیل رن‌مدار را رو بروی فیل رام‌پرشاد داشته نادره کاری بظهور آورد - نزدیک بود که این فیل آسمان‌شوه را نیز پای همت بلرزه درآید - به نیروی اقبال روزافزون فیلبان رام‌پرشاد نشانه تیر هلاکت گشت و آن فیل نامی (که بارها ذکرش در محافل قدس گذشته بود) داخل غنائم شد - تا نیم‌روز عرصه جلادت و شهامت شگفت‌افزای تجربه اندوزان دیده‌ور بود *

• نظم •

بسه یک بدیگر در آویختند • بسه خون بنار دگر ریختند

چکر تاب شد نعرهای بلند • گلوگیر شد حلقهای کمند

وامداس پسر جمیل از ضرب دست جنگناهی بخراب‌آباد عدم شتافت - و راجه رام‌شاه با سه پسر سالیان و بهانسنکه و پرتاب‌سنکه داد مردانگی داده بگوئیستی سرنگون افتاد - و درین شراره افزونگی زد و گیر و گرمی نوائی اقبال کنور مانسنکه و رانا باهم نزدیک رسیده در کارزار شدند - و در پیش ظاهر یزیدیان صورت‌گزین چنان نمود که میدان مبارزت بدست استیلای مخالف درآمد که یکبارگی بارقه تائید یزیدی (که انتظار این دولت ابدی طراز است) لوامع افزون نصرت شد - و از اسباب ظاهر آنکه درین شورش چندانول با فوج آراسته رسیده آمد - و چنان شهرت یافت که گیتی‌خدیو بر باره باد پیمای اقبال بائین ابلغار سایه سطوت برین رزمگاه انداخت - غریو از مجاهدان دولت برخاست - و غنیم را (که زمان زمان از کار افزائی صورت رعونت و نخوت افزود) دل از جای رفت - و از مهبت امداد سماوی نسیم فیروزی بر گلبن احوال فدویان وزیدن گرفت - و غنچه مراد این جان‌فشانان عقیدت‌منش بشگفتن درآمد - خود بینی و پندار برسوائی و خاکساری تبدیل یافته عیار اقبال ابدی‌بوند تارگی گرفت - مخلصان را عقیدت افزود - ساده لوحان را اخلاص روی داد - مکنران را صبح سعادت اعتراف و اعتقاد دمید - غنیم را شب دیبچر ابدار پیش آمد - قریب مد و پنجاه کس از غازیان ظفر قرین سرخروی شده رخت هستی بر بستند - و از غنیم زیاده از پانصد کس گزیده (۳) غبار آورد خاکستان نیستی گشت - از نفسیدگی حرارت و واماندگی آروزش دل در تعاقب نهدادند و کنور بمراسم سپاس دولت روزافزون چهار بخت افروخته روز دیگر بکونده روی آورد - و آن مدبر

فرار نموده در تنگناهای کوهستان بگروید خمول شتامت - و لشکر منصور دران مصر جامع اقامت گزیده عرضداشتی مشتمل بر نیرنگی اقبال ابدی اعتصام و خدمت افزائی مجاهدان دولت و دلیربهای ادبار یافتگان بارگاه ایزدی با جلال غنائم خاصه قیل رام پرشان مصحوب مولانا عبدالقادر بداونی (که از جرگه اهل سعادت رخصت این یورش گرفته بود) فرستادند - روز ماه دوازدهم تیر ماه الهی مرده نصرت بمسامع همایون رسید - اورنگ نشین قدر دان نیایش ایزدی بجای آورده پایگاه مخلصان جان نثار بلند گردانید - و در همین روز سید عبدالله خان را بر اسب بام بدیار شرقی فرستادند - که مرده توجه را با جهانشای بامرای آن ناحیت رساند - و هم بنوید این فیروزی شگرف نشاط افزای گردد و اگر سپاه صوبه بهار بمعاونت خانجهان نرفته باشد سزاوی نماید - و در هذکام رخصت بزبان حقیقت نگار فرمودند که بر پیشطاق باطن مقدس (که جلوه گاه معذیات قدسی است) پرتو آگاهی می افتد که چنانچه بگذارش این تائید آسمانی شادی را بآن دیار می بری همان طرز گرانبار مسرت قافله نشاط را بر جناح همت گرفته مرده گشایش بنگاله ببارگاه خلافت خراعی آورد *

نهیست موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب بنگاله

و از نخستین منزل معاودت فیروزی نمودن

چون زمان پاداش کردار شایسته جهانیان رسد ایزد جهان آرای فرمان روی معدلت دوست آگاه دل هوشیار خرام خرد پژوه در زمین را ببارگاه ظهور آورد که قدر مراتب طبقات دریافته از روی دیده روی در افزایش جواهر استعدادات همت گمارد - و کارهای کونی و الهی بپایه والای کمال بلند می گرای آید - انجمن بے غرضی آراسته فروغ رضامندی ایزدی عالم را فرو گیرد - و از فراخ حوصلگی و نیک سگای آن گیتی خدیو هر گروه بکام دل رسیده پرستش معبود خویش نه یند - و مکافات این گوهرین زیست آنکه همان طرز که او را گنجور جهان معنی گردانند کلید خزائن ملک صورت سپرده گره گشائی کارهای دشوار بدو تفویض باید - چنانچه اختر شناسان از زانچه مقدس شاهنشاهی و دور بینان از لوحه نامیه نرائی آن خدیو فرهنگ این نقش بدیع می خوانند - و ساد روحان درست بین انصاف گزین از دیدن آثار این دولت ابدترین بجز اعتراف گزین ندارند - و چهره گشای این مراد بتاریکی روز نخستین عزیمت بنگاله نوید فیروزی رسیدن و معاودت فرمودن حضرت شاهنشاهی ست بدار اقبال فتحپور *

و گذارش این داستان هوش افزای بآئین اختصار چنان است که برخی معتمدان درست بین

راست گوی از دیار شرقی آمد . پس داشتند که نیر اقبال روز افزون این دولت ابد پیوند همواره در لشکر نصرت قرین لوامع ظهور دارد - چنانچه اسمعیل نام افغانی (که دژ او را خطاب خانجانی داده بود) بمورچل قاتشالان در کوهستانی عدم غبار آلود مذلت گشت - و با این حال اعیان لشکر منصور را رای آنست که بے ورود ریای جهانگشای انوار فیروزمندی از مشرق اقبال تابش کمتر کند لیکن پاس مدارج ادب نموده این را بصریح نمی توانند در عرائض مندرج گردانید - آرنک نشین احتیاط اندوز بکارسازان بارگاه والا فرمود که سامان یورش نمایند - که عساکر گردون شکوه از راه دریا و مسالک خشکی بآن دیار شتابد - و قاسم خان را بدار الخلافه آگره رخصت فرمودند - که در سرانجام منازل دریا تیزدستی نماید - در اندک فرصت جد آوران کارشناس کار چندین ساله را پیرایه انجام دادند •

ارنجبا (که اساطین دانش و سلاطین فرهنگ کار امروز را بفردا گذاشتن در هیچ امر نه پسندیده اند - و در سوانح مملکی نکو هیده تر شمرند) شاهنشاه والا همت در عین شورش موسم باران (که بسا کوشش منشان بارگاه کارگذاری را به پناه توقف باز دارد) توسل بمبدای فیاض فرموده روز آبان دهم امرداد ماه الهی موافق یکشنبه بیست و پنجم ربیع الآخر از دارالسلطنه فتحپور نهضت فرمودند •

شاه شد از خانه دولت سوار • خانه دولت شد ازو بختیار
دروکبه چون فلک آراسته • ماه علم تا بفلک خاسته
هیکل فیضان بزمین خم نکند • زلزله در عرصه عالم نکند
عزیمت والا آن بود که از دارالخلافه آگره با برخی از خامان و جلیسان بساط تقدس برآید دنیا توجه فرمایند - و عساکر گردون شکوه از راه خشکی جهان گشایی و گیتی ستانی نماید - هر چند موسم آن نبود که لشکر گران در جنبش آید اما چون خدیو عالم را نظر بر انتظام ملک بود آسودگی سپاه را در دفع مخالف اندوکیدند - و در اثانی راه با چنده از شایستگان خطاب فرمودند که دوش درجه از عالم غیب در نشاء مثالی گشاده چنان بر پیشگاه باطن حقیقت پژوه جلوه دادند که در اندک فرصت و کمترین مانع نوبد فتح ممالک شوقی مسرت آرای سوامع گردد - و ساکنان آن مرز و بوم بمعدلت روز افزون در ظلال عافیت عشرت آسایش نمایند - آنروز (که در حوالی موضع برار از مضامین دارالملک آگره ورود اقبال شد - و آن سرزمین بقدم شاهنشاهی اهتراز عزت یافت) در عنفوان پره رانی شب سید عبدالله خان در یازده روز راه دراز پیموده بغیر روز مندی اولیای اقبال و فروشدن ناسپاسان

نخوت‌گزین و گشایش ملک بنگاله مشاعل‌تهدیت افروخت - و بجبهت عبرت جهانیان سرداؤن را در جلوخانه بارگاه والا انداخت - غریو از نظارگیان آثار اقبال برآمد . و عالمیان را نشاط گوناگون در گرفت - اگرچه بنظر ظاهر بینان فیروزی سترگ در عالم صورت روی داد لیکن در پیشگاه دیده دران زرف نگاه جهان معنی گشایش یافت - آبله پایان بادیغ جستجوی را رهبری پدید آمد - جویندگان کم کرده راه (که طلب این گوهر شب چراغ در ظلمت آباد ژنده پوشان آرمند کوندند) شهریار آفاق را رهنمای حقیقت دریافته کار از سر گرفتند - و به دوکرامت بزرگ (که نفوس دران راه نیابد و قیاس و قریبه را گنجائی نبود) شع دیده‌وری افروختند - کوزان گلشن‌سرای هستی از جوشش چشمه بینائی و یافت هزاران چشم آگاهی شادی‌آموز بزم شهود گشتند - و لنگان عرصه شناسائی را پای دانش خرام بهم رسید - رمذ یافتگان دیده بینش را توتیای بصارت سرانجام پذیرفت - و لرزندگان شاهراه طلب را اعضای استقامت بدست در آمد - نخستین آنکه در هنگام رخصت سید عبدالله بر زبان آن خلاصه آفرینش رفته بود که خبر فتح و فیروزی را تو خواهی آورد - درم آنکه در همین روز در انسانی راه حضور شهودی را به نشأه مثالی تعبیر فرموده بود فتح و فیروزی می‌رسانیدند *

حضرت شاهنشاهی بحصول این دو فتح والا نیازمندی افزوده در مراسم سپاس ایزدی همت بستند . و گشایش این عقد دشوار اگرچه در حقیقت امر از میان توجهات قدسی گیپان‌خدیو است اما در عالم ظاهر فراخ حوصلگی و کار شناسی و دوام جدگزینی خان‌جهان و راجه تودرمل و اهتمام سزاولان بے رو در جهو آرائی مقصود از گزیده تراسباب توان شمرند - چون لشکر آسمانی نایب را در حدرد اک محل باداؤن مقابله کارزار افتاد از قلبی جوی میدان رزم آراسته نمیشد همواره یهادران هر دو طرف برآمده عیار همت می‌گرفتند - و جوهر مردانگی را ببازار می‌آوردند و همگی اندیشه تباہ مغروران نخوت‌مند آن بود که هنگام رسیدن موسم باران هرآینه این لشکر روی در پرانگدگی خواهد آورد - و اعیان لشکر نصرت‌ترین (که بیشتر از الوس چغتائی بودند) نمی‌خواستند که اینچنین مهم بزرگ بسرکردگی خان‌جهان (که از قوم قزلباش است) شرف انجام یابد - آن عقیدت نبود که برای کار صاحب خود مخالفت کیش و آئین منظور نداشته در برآمد مراد گوشند - ناگزیر چنین اندیشه‌ای نادرست سد راه سعادت این گروه میشد - و نیز لشکر بنگاله بواسطه شیوع وبا دل ازان دیار برکنده تمامی سعی آن داشت که این کار پیش نرود آن فروغ خرد کجاست تا دریابد که در پُرشدن پیمانۀ زندگانی زمان و مکل سود و زیان فرساند مدّنه (که در عام ایزدی ست) همان قدر بظهور آید - خواه در بیشه شیران بسر بود - خواه بر کفار

چشمه زندگی عشرت گز
 لو که در خدمت ولی نعمت خود جانفشانی کرده منت
 بر خود نهد - و نیز چون در چشم سرب پرستان غنیم در کیفیت و کمیت جلو افزایش داشت
 دل بمبارزت نمی نهادند - آن دور بینی نداشتند که بر جنود اقبال روز افزون شاهنشاهی نگاه تشخیص
 نمایند - و نیز از مستحکم جا هنگام نبرد رونق نمی پذیرفت - آن فطرت نبود که استحکام جارا
 به نیروی دولت موازنه کنند - و نیز اشتداد باران و طغیان آبها از رزم آرائی باز میداشت - از فقدان
 شناسائی حقیقت آفات آفاقی را بامدادات انفسی نمی سنجیدند - و نیز عسرت غله و تسعیر
 نرخ اشیا در نیروی همت فتور انداخته بود - از بے توکلی و خود بینی مسبب نشناخته
 گرد اسباب می شدند •

خانجهان و راجه تودرمل از نائید اخلاص مندی و مزاج شناسی زمانه هزه گوئیهای مردم
 ناشدود در دلدهی و همت بخشی و جدکاری کوشش فراوان بجای آوردند - و ناملاهی همراهم را
 ببهای گران خورده جوهر خدمت بعبارت حسین میسرانیدند - و چون از نقوش پیشانی حال این گروه
 گشایش مقصود خوانده نمی شد در آمدن لشکر بهار همت گماشته نوشتها فرستادند - و در روائی
 این کار و برآمد این امنیت از درگاه والا استمداد نمودند - مظفرخان باندیشهی مختصر کونه فطران
 روزگار وقت میگذرانید - تا آنکه سزاولی بے روی جد گیری از درگاه رفتند - او ناگزیر باتفاق شجاعت خان
 و محب علی خان و معصوم خان کابلی و میر معز الماک و سمانجی خان و میرزاده علی خان
 و ترخان دیوانه و سایر اعیان آنصوبه لشکر شایسته سرانجام داده روی بخدمت آورد - و در حدرد
 کاکل پور مظفرخان را رای بر قرار داد نخستین شد - و از سخن آرائی و نکته گوئی با اکثر بزرگان لشکر
 مقدر ساخت که موسم باران شورش طوفانی دارد - درین هنگام رفتن بآن ملک و کارن ساختن خود را
 بای دادن است - مناسب دولت آنکه تا سپری شدن زمان باریدن در همین حدود اقامت گزیده شود
 خانجهان (که از امتداد مقابل و اشتداد عسرت ستوه آمده است) معارذت نماید - در عنقریب
 طلوع سهیل (که آبها روی در نقصان آرد - و هواها خوشنما گردد) اولیای اقبال از راه یکتائی
 متوجه تسخیر بنگاله و استیصال افغانان شوند - درین اثنا محب علی خان رسید - و از آگهی آن شورش
 پاسخ آرای شد که این بیوزان عقیدت بل معاملات سنجیدگی ندارد - هرگاه فرمانروای دانش بزه
 درین هنگام حکم جزم فرستاده باشد (که بصوب بنگاله شتافته پیکار آرای شوم) دیگر مصلحت بینی
 و تدبیر اندیشی و توقف گزینی را شایستگی نبود - پاس منشور مطاع داشته بکدل و یکجبهت
 روی بخدمت باید آورد - و کار دراز شده را بیارویی ایزدی و اقبال پادشاهی بانجام رسانید

از آنجا که این اندیشه همت افزای از سرچشمه عقیدت و اخلاص بود دلنشین همگان آمد - و آن طایفه سنگ انداز تعویق خواهی نخواهی پذیرفته در میان آوردند که پیشتر از پیوستن بآن جنود سماری نائید کارشناسان معتد فرستاده مبنائی عهد و پیمان استوار گردانند - که چون عساکر فیروزی لوا یکجا شوند کارزار را در نقاب تاخیر نداشته بانجام این کار سترگ پای همت بیفشوند - که مبادا رای اعیان لشکر پیش دل نهاد مبارزت نشده انتظار مرکب مقدس شاهنشاهی برند - و این لشکر نیز در چنین موسم از پای در افتد - بنابراین میر معزالملک و وزیر جمیل را فرستاده خاطر از آن اندیشه فراهم آوردند •

چون نقش تسویف ستوده آمد ناگزیر روانه آن صوب شدند - روزی مار اسفند بیست و نهم تیر ماه الهی لشکر بهار و بنگ پیوسته عسرت انبیا نمودند - خانجهان با کبار امرا پذیرا شده لوازم احترام بنقدیم رسانید - و در نشیمن خویش آورده جشن نشاط آراست - روز دیگر بمنزل کاه مظفرخان رفته خلعت کدک کنش را مصفا گردانید - بعد از درازی سخن و کوناهای داستان دل نهاد کارزار شده بترتیب افواج و تسویه صفوف پرداختند - قول بشایستگی خانجهان آراسته گشت - و برانغار بشکوه لشکر بهار رونق گرفت - و در جرانغار راجه تودرمل و جبّاری و باباخان قاتلشال و اعتماد خان خواجسرا و راجه گریال و جمعی دیگر مقرر شدند - و در هر اول شاهم خان و مراد خان و جان محمد بهسودی و اسمعیل بیگ لوزبک و جمعی هنگامه افروز گشتند - و در التمش اسمعیل قلی خان و قیباخان و برخی از مجاهدان قرار یافتند - و توجهای غنیم بدین تفصیل پای جسارت افشردند - در قول دانه جای گرفت - دست راست کالاباز مقرر شد - و دست چپ به جنید نامزد گشت - و در هر اول خانجهان حاکم اردبیه و قتلو پرخاش جوی آمدند - روز سی و یکم تیر ماه الهی موافق روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی عساکر نصرت طراز روی بزمگاه آوردند - اگرچه تمام آن عرصه را آب فر گرفته راه جسر بر سر آن نبود بهادران جنود اقبال دامنه کوه پیش نهاد همت ساخته باعث تضاد دولت روز افزون عزیمت ناموس آرائی و جانفشانی کردند - راه شایسته پدید آمد - و نوید فیروز مندی ازین باتمت ناگهانی شنوده ترانه طرب ساز کردند - و بآرایش صفوف پرداخته جوای کامروائی شدند چون تدری راه پی سپهر اقدام همت گردید سیاه آبه عمیق پیش آمد - نه روی گذشتی و نه رای برگشتن صورت پرستای ظاهر نگاه را بسیلاب اندوه فرو برد - و ژرف بینان اقبال نائید چشم عبرت گشاده منظر نیرنگی فیروزی دولت شدند - در کمتر زمانی لوامع غیبی چهره افروز شادمانی گردید و آن دریای دشوار عبور پایاب گشت - کار دانان خبرت منش این سانحه را بزرگی نصرت برگرفتند

غنیم بر حقیقت حال آگهی یافته نبود را طلبکار آمد - بابا خان قاقشال و جمعی بهادرانِ جرانغار جنود فیروزی از آب گذشته تیزدستی نمودند - کلاپهاز و دلیرانِ فوج مخالف پای ثبات افشردند جوهر مردانگی ببارانِ نبرد آوردند - هنگامی کارزار گرمی پذیرفت - و عرصه مبارزت رونق افزود • • • بیت •

سنان بر سینها سرتیز کرده • جهان را روزِ رستاخیز کرده

ز خون چندان روان شد جوی درجوی • که خون میزفت و سرمیبرد چون گوی

از نا مساعدی بخت بابا خان عنان تاب شد - مقارن آن جباری و برخی از دلاورانِ خدمت گزین پیوسته نیروی معارذت بخشیدند - آویزشهای سخت زنگ زدای جوهر مردانگی آمد - و نزدیک بود که مجاهدانِ دولت را قوائمِ همت بلرز درآید - راجه تودرمل با هیئتِ اخلاص قوی و فطرتِ شجاعت پیروند رسید - و پای افشرانِ عرصه نبرد را اعتضادِ سترگ روی داد - جان ستانانِ همت مند کار از سر گرفته جوششِ دیگر کردند - و هوش را پیرایه عزیمت ساخته به چپقشاهای حیرت افزای غنیم را برداشتند کلاپهاز زخمین شده نجات در گریختن دید - بهادرانِ پُر دل میدانِ وغا آراسته صلاح در تعاقب ندیدند - که خلابهای عظیم در پیش بود - و آگهی از فوجهای دیگر هم نداشتند - ناگزیر عنان کشیده تماشائی جلو اقبال شدند - غازیانِ برانغار در عیار افزونی شجاعت بودند که غنیم غبار آلود خاکستان ادبار گشت - و کارزارِ سزاوارِ نگارش بظهور نیامد - و جنید (که شمشیر افغانان بود و شناسای فنونِ نبرد) بتائید آسمانی زمینِ پیمای خواری شد - و باعث آنکه در همین شب (که آبستنِ صبحِ فیروزی بود) توبه از لشکرِ منصور بر جنید (که بر چارپائی غنوده بود) رسید - و از مصادم پایه^(۲) ران او خورد بشکست - و از والا همتانِ هراول مراد خان و جمعی دیگر از آب گذشته پیدشدستی نمودند - تهور منشان هنگامی غنیم داد دلیری داده مبارزانِ اقبال را برداشتند - درین اثنا دیگر غازیانِ هراول و التمش پیوسته برگشته را پای مراجعت دادند - و قدمِ جلالت افشردند عیار جان ستانی گرفتند • • •

دولشکر بهم کینه خواه آمدند • دلیران بنارود گاه آمدند

فرورفت و بررفت روزِ نبرد • بماهی نمِ خون و برماه گرد

یلان را ز خون لعل تیغ ستیز • یک جان سپار و یک درگریز

شکسته سلاح و گسسته کمر • نه یارای دست و نه نیروی سر

خانجهان (که سرگروه مقدمه غنیم بود) بخراب آباد عدم شناخت - و سنگِ تفرقه در جمعیتِ مخالف افتاد - هنوز جنگ بقرول نرسیده بود که انوارِ ماهیچه غایتِ ایزنی جهان افروز شد - و نیز

افدال شاهنشاهی ^(۶)روشنی افزود - سپاه منصور از هر طرف ^(۷)اتعاقب گریختند نمودند - و فوجهای مخالف از شراره تیغ آتش بار متاع ناموس سوخته سراسیمه دشت هزیمت گشتند - بسیاری از سرگردانان بادیه ابدار برودها و دریاها شتافته در موجخیز طوفانی کالای زندگانی را به سیلاب فنا دادند - خانجهان بآئین گزیده در جست و جوی پیکار راه نورد بود که عرصه نبرد را آواز فیروزمندی فرو گرفت - گلبنگ تهیت سوامع را افزودش بخشید - از هرجانب میت نقاره ^(۸)صلی شادی در داد - و درین غلغله عشرت و ترانه نشاط دار دُ تباہ خود را مقید آوردند - همانا که اسپ او در خواب پای بند شد - و طالب بدخشی پسر خواجه ابراهیم (که از معتمدان میزنا هندال بود) از بدگوهری آن سرمایه شورش را از آن عرصه کا زار اسپ ^(۹)داده کسید نمود - ناگاه یکی از ناشناسان مُراد سیستمانی و حسین بیگ گرد را آگاهی داد - آن بهادران حقیقت گزینی او را گرفته آوردند - درین هنگام آن بد اندیش نیز همراهی گزیده بعزیمت ^(۱۰)شرکت بعریده درآمد - و از ظهور سانحه خجلت آورد گشت - خانجهان از آن فتنه اندوز پرسید که آن پیمان که بستنی و آن سوگند که خوردی چه شد او جلباب شرم از پیش برداشته بجواب درآمد که آن پیونده بود با خانخانان - زمانه فرود آئید تا داستان دوستی سرانیده عهدی تازه اساس یابد - از آنجا (که گفتار آبادان در تیرگی خرابه کردار فروغ نه بخشد) خانجهان از وفور کاردانی نیرنگی حیلہ اندوزی و نسانه سازی آن بدگوهر فرا گرفته فرمود تا او را از گرانباری سرشوریده مغز سبکبار گردانیدند - و همان زمان همراه سید عبدالله ساخته حقیقت اقبال آرائی عرض داشت - و تنه آن فرومایه پیمان شکن ناسپاس را بئانده (که دارالماکب آن دیار است) بر دار زدند *

* مثنوی *

تعالی الله کرا باشد چنین بخت • که گیرد عالمی بے جنبش سخت

زہ چتر بلند گوهریش • که ظل الله بود سایه نشینش

هنوزش تیغ تیز اندر نهفت است ^(۶) ^(۷) • هنوزش یک گل از صد ناشکفته است

هنوزش فتحهای غیب پیش است • هنوزش مردها ز اندازه بیش است

چون حقیقت این فتنه بزرگ روشن شد نیایش بزدان ماک بخش و سپاس دادار شکوه افزا را اساس تازه نهاده آمد - بازار بخشش و بخشایش و افزودن مراتب رواج پذیرفت - و بنقہ سید عبدالله بجرائل انعامات اختصاص گرفت - و چندان زرسرخ و سفید در دام آئید او ریختند که نتوانست

(۲) نسخه [اب] روشنی افزود سپاه منصور گردید - و از هر طرف (۳) نسخه [ا ز] صدای (۴) در

[بعضی نسخه دست داده (۵) در] بعضی نسخه بدنع ستم شریکی - و در [بعضی] بعزیمت ستم شریکی

(۶) در نسخه [ز] این را مصراع دوم ساخته و دوم را اول (۷) در [چند نسخه] تیغ و تبر •

برداشت - و فتح نامه‌های نشاط افروز^(۲) بوالیای اکناف^(۱) و ناظمین ملک شرف مدور یافت - زحمت و بخت والا که در عرض بیست و پنج روز به ثبات پائی و همت گزینی مخلصان حقیقت اعتصام چنین دو فتح بزرگ (که از شهریاران عالی شکوه باستانی بزرگواران نقش ظهور کمتر بسته) عبرت افزای دیده وران شد - نخستین رخنه شدن آبروی رانا بخاکستان هزیمت - دوم گشایش ملک بنگاله و بیاسا رسیدن داود - اگرچه ظاهر بینان را از ظهور امثال این سوانح شکست آید لیکن آنان (که بجلائل نیت و شرائف^(۳) کردار خیرسگالی اوزنگ نشین اقبال آگاهی دارند - و بانداژ دانائی خود حق شناسی و یزدان پرستی و خدایابی خدیو مقدس دروخته اند) از هزاران میمنت یکم انگاشته ناصیه آرای عقیدت گردند *

و چون عموم خلایق از چنین یورش دور دست بیهنگام در ستوه بودند آن جهان آگاهی سرعت مراجعت را پیشرو قوافل سپاس گزینی دانسته در عنقریب تابشیر صبح فیروز مندی بهمعنائی اقبال روزافزون نشاط معاونت فرموده بدار الخلافه فتحپور سایه معدلت گسترده - جشنهای عالی ترتیب یافت - و بزمهای والا چهره گشای عشرت شد - پایه صورت بلندی گرمی آمد - و روزبازار معنی رواج تازه یافت - و مرقعه بخششهای سترگ تشنگان بادیه احتیاج را سیراب ساخت * * * نظم *

چو دریائے که موج انداز گردد • گهر بیرون فشانند باز گردد

رعیت پرور از بخشایش عام • چوبارانه که می بارد بهنگام

از فروغ عدالت گیهان خدیو و حسن سعی^(۴) خان جهان و یارویی راجه تودرمل آن ملک وسیع تازه بدست آمده مورد امن و عافیت شد - و عموم خلایق با تخالف مشارب و تباین اطوار بزهنگاه آسایش در آمدند - و خاطر اقدس یکبارگی ازان ملک (که آنرا از قدیم بلغاک خانه گویند) فراهم گشت - یعنی همواره از بدگوهران آن مرز و بوم غبار شورش ارتفاع یابد و همچنانکه اوزنگ نشین فرهنگ افروز از دید آثار نیک اندیشی و خوب کرداری نیایش توفیق ایزدی بجای آورده دواعی همت را بالش بخشید جمهور آدمیان شکر نیک اختری خویش را (که چنین فرمانروای دانش اندوز مهرآموز پرستار این پاسبان رعیت دوستدار بخشش و بخشایش یافته اند) عقد لزوم بر دامن باطن بسته فنون سعادت را غازه چهره زندگی خود گردانیدند *

* بیت *

زمانه تابود دوران اوباد • برات دور در فرمان اوباد

(۲) در [اکثر نسخه] خلاص (۳) نسخه [۱] شرائف طوبیت گردید خیرسگالی (۴) نسخه

و از سوانح آنکه قطب‌الدین خان برتبه پنجهزاری شرف اختصاص یافت - کدام روز که آن کارشناس ملک صورت و معنی منسوبان دولت ابدیپوند را از دور و نزدیک بپایه علیای امارت نرساند - و از آنجا (که سرانجام نشأ صورت باقرایش تدریجی انتظام پذیرد) قانون نصفت و سویت را شمس پیشطاق آگاهی ساخته مدارج خدمت‌گذاران بارگاه سلطنت مرتبه برتبه می‌افزاید - هم عیار جوهر جهانیان گرفته میشود - و هم بازار دنیا رواج می‌یابد - اگر شرح آن نگاشته‌اید این شگرف‌نامه برنقابد - ناگزیر باعظم امور پرداخته از جزئیات دست باز دارد - نی‌ئی^(۲) هر جزئی بارگاه والا کُلّی عالم بالا است - لیکن شرح تمامی سوانح این دولت دوام طراز از حیطة حوصله بشری بیرون است تا بمی شوریده دل انجام امکان چه رسد - خصوصاً که بارهای تعلق بردوش عنصری گرفته با دل سبک و خاطر پراکنده آهنگ تجرد حقیقی و کربوه نشینی تنگنای خمول و گسستی علائق هیولانی آرام ربای اطمینان بود - و (چون در نگارش این داستان آگاهی برخلاف رسمیان عادت ایزدی و سپاس نعمت رسیدگی رهنمای بادیه حقیقت است) با چنین کشاکش مختلف بعزمتی درست و فطرتی حق‌گزن و دل فسیح^(۳) روی در سرانجام این کار سترگ دارد - و بحکم قدسی توقیع خرد اگر دست بدامن کل نرسد ناچار از جزو گذاره نتوان گرفت - و اگر بملگشت راه نباشد از استشمام روائع نتوان روی دردم کشید - لاجرم بذکر برخی صوادر بارگاه اقبال اولاً سرمایه سعادت خود سرانجام میدهد و ثانیاً آگاهی طلبان انصاف‌منش حال و آینده را ارمغان تازه آماده میسازد - باشد که ذریعه آن شود که در دله جای‌گیرد - و از صدر نشینان قبول گردد •

و از سوانح فرستادن فرجه ظفر طراز بسزادان دردا پسر رای سرجن حاکم رنجهپور است آن بدنهاد فرومایه بے رخصت بموطن خود بوندی^(۴) شتافته دست تطاول برگشود - آرزنگ نشین دادگر صغدر خان و بهادر خان و محمد حسین شیخ و گاندو رای و جاندون سلطان و جیمیل و طایفه از نبرد دوستان خدمت‌گزن را نامزد فرمود که آن بدمست ناعاقبت‌بین را خمار آلود ناکامی سازند و عموم نوطن‌گزنان را حراست نموده استظلال عافیت نمایند •

نہضت موکب مقدس بصوب اجمیر

خدیدو خداپرست حق‌سگال را روز اسفندارمذ پنجم مهر ماه الهی عزیمت طواف روضه فیض بخش خواجه معین الدین سنجری از مشرق خاطر قدسی سربرز - با برخی از ملتزمان بارگاه تقدس و طایفه

(۲) در [بعضی نسخه] پی غلط (۳) در [بعضی نسخه] دله بے غمخ (۴) نسخه [۱] لوندی (۵)

نسخه [۱] کاندی - و نسخه [ب] کاندی •

از امرای عقیدت‌منش سند اقبال را جلوه مراد دادند - در نخستین منزل میرزا خان بحکم والا از گجرات آمده بسجده پیدشانی و زمین بوس مرکابی افتخار یافت - پادشاه دانش پزوه کثرت را نقاب وحدت ساخته شب مهرشازدهم مهرماه الهی در خطه فیض اساس اجمیر نزول رحمت فرمودند مراسم زیارت آن مشهد قدسی بجای آمد - و طوائف انام (که از اکناف جهان و اطراف عالم برای استیفای حاجات گرد آمده بودند) کامروای عشرت گردیدند - و عموم خلایق و جمہور مردم از موافق انضال بهره زافر و نصیب وافی برداشتند - نغمه پردازان در فنون موسیقی سامعه افروز آمدند - اصحاب شوق دست افشان و پای کوبان غمزدان گشتند * * * ع * * مطربان هم یاده میدادند لیک از راه گوش بظاهر شهرستان عادت را آئین بستند - و بباطن آبیاری گلشن سرای حقیقت طراوت تازه آورد *

و از سوانح آنکه کنور مانسنگه و سایر امرای اینصوب جبهه‌سای آستان جلال گشته صفا افزای آئینه پیدشانی شدند - این گروه عقیدت‌مند بعد از طلوع لواجم اقبال و غروب ستاره بخت رانا بکوہستان هریمت در کمر بستند (که بنگاه آن شریده رانی بود) رخت اقامت افکندند - آن رانده درگاه ایزدی در تنگناهای کوہستان روی درخمول آورد - و امر دوراندیشی بکار برده در جست‌وجوی او تکاپوی نمودند - و از رهگذر دشواریابی آذوق ازان سنگ‌لاخ برآمده در فراخنای صحرا لوی عشرت برافراختند - حیلہ اندوزان هنگامه ساز چنان بمسامع‌هایم رسانیدند که در استیصال آن گردآلود خاکستان خورای تساهل وزیده اند - و نزدیک بود (که امر در عذاب سطوت پادشاهی درآیند) از دینہ وری و ژرف‌نگاهی (که آئین والی گیتی خدیو است) پرده از روی تسویل آن سخن سازان بدکیش برداشته آمد - و از سوانح عشرت افزای آنکه روز یاد بیست و دوم مهرماه الهی (که سعادت زمان و فرخندگی وقت نعمت ظهور داشت) آن نقد گنجینه آفرینش را با آئین مقرر بجلائل امر سنجیده بخشش و بخشایش را عیار گرفتند *

و از سوانح آمدن پیشرو خان بدرگاه مقدس و رسانیدن مرده‌های فیروزمندی نخستین شکست یافتن گنجی و رسیدن ببادافراہ - و اجمال این تفصیل آنکه از واژونی بخت و صعوبت مداخل و دشواری مخارج بنگاه راه فرمان‌پذیری گذاشته نخوت آرای شد - چنانچه مجمل گذارش پذیرفت - و در اندیشه تاراج غازی‌پور بود که شهبازخان باجنود اقبال رسید - اساس ثبات آن تبه‌کار بلرزش درآمد - صلاح کار در گریز دینہ بصوب گذر چوسه شتاب آورد - و مبارزان نصرت‌قرین در تعاقب همت بسته چو گزین آمدند - او از آب گنگ گذشته بعزیمت پیکار پای افشرد بهادران کار طلب بتکاپوی تمام صفائی بهم رسانیده روی در عبرت نهادند - از نیروی همت‌مندی

این گروه بدشت^(۲) انهرام سرگردان شد - و کشتیها و توپها و برخه از اسباب مکنث او بتصرف غازیان شهابت منش درآمد - در آتنای راه عبور فوج ظفرقرین بحوالی قلعه^(۳) مهد افتاد - مبارزان گیتی گشا در محاصره آن پای جلالت افشردند - و سنکرام سردار حصار سپردن کلید را دست آویز گشایش مقصود گردانید - شهبازخان آن دژ را بکاردانان سپرده - سزای گنجی پیش نهاد عزیمت ساخت - آن مدبر بدرختان حواشی بهوج^(۴) بور (که نشیب و فراز بسیار داشت) پناه برد - مجاهدان عقیدت گزین هرچند عرصه نیزدستی پیمودند سردمند نیامد - آن غنوده بخت از دورباش سطوت اقبال صلاح در پیکار ندید - لشکر منصور معاودت نموده مسلک دیگر پیش گرفت - روز دیگر آن فابوچی فرصت جوی برکنار رده آمده نا شب گرد پیکار برانگیخت - و از شکستگیهای زمین و تنگناهای مرز بهادران پُرل را خرد صلاح اندیش نگذاشت که روبروی غنیم عمده نمایند - برهنه نونی سنکرام بغارت گری بنگاه او گام فراخ نهادند - و در چندین جا مبارزتهای سترگ و نصرتهای والا روی نمود چون آن تاریک باطن از نورستان روز ناامید شد شیخون آورد - و بسعی خویش در ظلمت آباد ادبار سرنگون آمده غبار آلود خجالت به جگدیس بور (که محکم ترین جایهای اوست) شنافت - و کارافزایان لشکر نصرت طراز قریب دو ماه در بریدن درخت زار آن حوالی نیزدستی کردند - به نیروی اقبال شاهنشاهی قلعه مستحضر شد - و زه و زار آن بدسروش اسیر کمند قهرمان سطوت ایزدی آمد - و او گرد آلود خاکستان بے ناموسی روی درخمول آورد *

و نیز پیشروخان معروض داشت که دران شب (که آجستی فتح بزرگ برد) بنوجه شاهنشاهی حمایت ایزدی حصار من گشت - تا ازان بلای جانگاه رستگاری یافت - و شرح این موهبت والا بطرز اختصار چنان است - ازان باز که در بند آن نخوت مند خود سر اقدام هیچ روزی نبود که آنرا دم واپسین نشود می - و از برکات یادکرد گیهان خدیو گزنده نمیرسید - خاصه زمانه که باجنود اقبال کارزار داشت - و از همه بدیعتر شب (که آن گران خواب تیره بختی باده پیمای هزیمت گشت) قریب هفتاد آدم از گرفتاران رهنمای عدمستان شدند - از انجمله چهار کس از همراهان می بودند هرکدام را بیکه از حق ناشناسان سپرد - که دران تنگنای درخت زار از هم گذرانند - آنکه بجان ستانی این نا امید مقرر بود مرا بهوشه برده در گسیختن تار و پود همتی من همت گماشت - و من ذات مقدس شاهنشاهی را وسیله تقرب ایزدی ساخته روی نیاز بمبدای فیاض آوردم - و سر بگریبان توجه نبرددم - که اگر حراست این کالج استخوانی صورت نه بندوق در نهشت گاه تقدس غرقه عالی

اساس یابد - و چون زمان در درباری د و اثره ازان جلاّ آهن جدر پدید نیامد سر برداشتم او به نیایش و نیازمندی پیش آمده زبان استکشاف گشود - که از صدر نشینان بزم شهردی یا گزیده مرد کارگاه طاسمی - هر چند همت گماشتم نیروی دست یازاری نکرد - من در پاسخ او داستان نیکوبندگی و نیرنگی اقبال شاهنشاهی را سرانیده بار روگرای شدم - هنوز این گفتار حقیقت سپری نشده بود که گنجی را گذر بر ما افتاد - از اینجا (که خواب آلود ناگامی بود - و بخت بد پرده بر چشم آگهی او فرو هشته) این داستان عبرت را انسانه سخن سازان اندیشیده مرا بجانستانه دیگر سپرد او نیز در بر انداختن اساس منصوبی کوشش فراوان نمود - و من همچنان تصوّر ذات مقدّس خدیو صورت و معنی را حرز خود ساخته متوجّه درگاه الهی بودم - هر چند این تذاوّر زورمند نیروی خود را بکار برد شمشیر از نیامد بر نیامد - ناکاه آن آواره دشت ادبیار را باز بر ما گذر افتاد - از ظهور سرگذشت برآشفته روی درهم آورد - چون سراسیمگی سنگ داشت (از یک جانب بنم جان و ترس گرفتاری تیرگی افزای جوهر عقل او بود - و از طرف دیگر اندیشه بزه و بار رساندن بمان) راه سعادت گم کرد و باشارت او همان جلاّد مرا بر فیل گرفته روان شد - تا در آرام جای بفرای خاطر کار بانجام رساند فیل نو استیناس و بد راه بود - آن مرد آزار یافته خود را بپایان انداخت - و در وقت افتادن لکده بار رسید - و هوش از سر برفت - و مقارن آن فیل آواز هولناک کرده رو بگروه نهاده از شنیدن این صدای مهیب هر کدام از فیلبان دیگر بناحیه شتابان شد - در اندک فرصت به بیابان رسیدیم که نشان آدمیان نبود - دران تیز روی هر دو دست خود را (که بسته بودند) در گردن فیلبان انداختم - تا گلولی او را بیفشردم - و چون کار او سپری شود خود را بگوشه سلامت رسانم - و فیلبان را خیال آنکه خود را بمن محکم میسازد - آخر حقیقت کار دانسته او بهزار حیل خود را بپایان انداخت و فیل همچنان گرم در بدن بود - در لوامع سحر آرامش گزید - خویشتن را ناگزیر بر زمین افکندم بر روی افتادم - و از خود رفتم - نیم روز تیر آگاهی لمعه بینش داد - با هزار گونه ناتوانی رو برآه آوردم - سواره بنظر درآمد - و مرا بیگانه اندیشیده تیز روان شد - و من از گروه آشنا پنداشته آواز برکشیدم - شناسائی پذیرفته سجد شکر بجای آورد - او یک از منتسبان بود که در جستجوی من کام فراخ میزد - بر شکر آثار ^(۳) آن ذات قدسی و نیرنگی تأکيدات ایزدی نیایش کنان بخانه زین درآمده عشرت گزینی و سپاس آرای شدم - درین هنگام آواز نقاره رسید - بآنصوب شتافتم عرب بهادر را با جمعی از سپاه دیدم که در تفحص حال من بود - بهمعنائی او به شهیار خان پیوسته حقیقت دستگیری شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمودم - چنانکه از ظهور این کرامت بزرگ

نامیده‌سای آستان عقیدت گشتند - بنام برنگ آمیزی تصرفات والا که دوران حراشم بساط عزت را بچنان پرنور دید بانی حراست و رهنمائی میفرماید - و سعادت منشان بارگاه حضور از دید لواجم غیبی جلای افروز دیده دل می‌شوند - چنانچه بارها درین یورش‌هایمون فرزندان گسسته امید اورا بنویذ زندگی و مزده آمدن شادی آمد گردانیدند - برخه از غر رفتگان گرداب بیدانشی (که تراوش حقیقت را دله‌های رسمی اندیشیده) از غنودگی بخری هرق آلود خجالت برخاستند لله الحمد که همواره اوزنگ نشین وحدت در کثرت بفنون بدائع اخلاص گزینان ملک صفا را بنورستان افزایش میدهد - و تیره بختان ظلمت آباد نادانی را چراغ هدایت افروخته آشنای روشنائی میگرداند انفس مقدس خدا شناسان بلند اقبال اگر امثال این عجائب نتیجه بخشد چه شگفت - و جبهه سایان آستان نفوس قدسی را اگر اینچنین فرحتی بعد از شدت روی دهد چه بدیع - لیکن عادتیان مختصر همت از کوهی دریافت برگزیدگی حقیقی و پیشوائی معنوی در ژنده پریشان صحرای تجرد پنداشته از ظهور این چنین خوار هزاران بار استعجاب بر حوامل گران پای خاطر بر بندند و از غرایب که عرضه داشت آنکه در اثنای گرم‌روها بشخصه مسلسل رسیدم - او بر تنهائی من بخشوده ملازم خود را همراه ساخت - در برابر این مردمی اورا خلاص گردانیدم - و در همین روز چنانچه او از من جدائی آن مشوم از تنگنای وحشت برآمد من بشومی قدم او بر زندان اقدام - و در مبادی شب که سحرش از آن بند چانکه رهائی یافتم اورا با بسیاری از اسیران بگو نیستی فرستاده بودند - و همان طرز که از شامت صحبت او بلا گرفتار شدم از برکت دوری او کامیاب خرسندی گشتم *

و از سوانح زردون نقش هستی بیری سال است - [چون پرنور سواطع^(۵) سماری (که چراغ افروز اقبال روز افزون ست) گنجینی را آواره دشت ادبار ساخت - و با آنکه شیرگدازه آسوده بناه سترگ بود از سراسیمگی و بیم ناکمی خار ناکامی در پا بکوهستان رهتاس شتافته طیلان خمول بر دوش گرفت] بیری سال برادر او با بسیاری از بهادران شورش منش درخت زار بر نشیب و فراز آن حواشی را گوشه اطمینان خود گردانید - تیزدستان عرم مردانگی بی آن مدبر گرفته ناگهانی ریختند - او با جمیع انبوه بکوهستان فنا فروشد - و غذائ فراوان بدست آمد *

و از سوانح اقبال انزلی گرفتن قلعه رهتاس است - از آنجا (که اخلاص گزینی و کار انزائی و خدمت نفروشی کلید کامروائی و گره گشائی معاند امور و جلایل مقاصد است - که حصول آنرا جهانیان دشوار پندارند) بمیانی این کردار گزین قلعه (که تسخیر آن بیداری اسباب پایه تعدر داشت)

(۲) در [بعضی نسخه] آستان مقدس را (۲) در [چند نسخه] آن سیار (۴) نسخه [ای] بیری سال

(۵) نسخه [ب] سعادت سماری *

باسان روشه و کنفرسعی میسرگشت - چون گچیتی در خمارستان ناکامی بغمهای گوناگون پایمال حوادث گردید پسراوسیرام با متهوران شوریده رای لوازم قلعه داری سرانجام داده در شیرگده نفس گیر استکبار شد - شهبازخان با جنود سماری اعتصام در محاصره آن پای جلالت انشرد و در ساختن سابط و سایر مراسم قلعه گیری اشتغال نمود - بیشتره از سرکشان آن سرزمین بی سهر شاه راه فرمان پذیری گشتند - درین هنگام از رنگ آمیزی اقبال گله تازه چهرة امروز چمن زار خواهش شد و مجمل این مفصل آنکه درینولا (که این ناحیت از امیره بزرگ خالی بود) رهناس بدست جنید افتاد - و بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کار او سپری شد چندگاه باندیشه تباد در حراست آن اهتمام کرد - و از فقدان انتظار شایسته با خوبشتنی سگالید که بذریعه بک از مومنان بارگاه دولت بدست آویز چنین پیشکش خود را از منتسبان سعادت اندوز گرداند - لیکن از وفور طنانت اظهار نکرد - درین هنگام راه داران حواشی آن حصار آسمانی ارتفاع (که بے اتفاق آن مردم نزدیک آن کوه شدن دشوار باشد) از سهمناکی شکوه لشکر منصور آمده دولخواهی گردیدند - و مظفرخان نیز با عساکر صوبه بهار روی بتسخیر نهاد - متحصنان را پای شکیب از جای رفت - بمقتضای جنسیت معتمدان خود را پیش شهبازخان فرستاده امان طلبیدند - او بکشاده پیشانی قبول خواهشهای آن گروه نمود - و بابرخه از دلاوران بسرعت شتافته درآمد - و دژ نشینان حیرت زده را کامروای مسرت گردانیده سپاس ایزدی بجای آورد - و مظفرخان از شنودن آن نصرت انبساط بخش اندوهگین بازگشت *

و از سوانح گشایش قلعه شیرگده است - چون بنیرنگی اقبال روزافزون رهناس بدست آمد توطی گزینان این کوه پایه را پای همت بلزید - و پیشتر از آنکه پرده از روی کار بویگردن سیرام سرگروه این گروه از افزونی هوشمندی شکوه این دولت ابدیدوند دریافته شهبازخان را دید - و کلید قلعه سپرده و از روی بخت را چاره گر شد *

و از سوانح فرستادن افواج نصرت قرین بصوب جالور و سروهی و کامیاب شدن ایشان - چون بمسامع همایون رسید (که تاج خان جالوری سر از فرمانبرداری بپیچید - و دیوره رای سروهی نیز از نادانی پاسبان احکام بندگی نیست) ترسون خان و رای رایسنگه و سید هاشم باره و برخه از کاروانان هذگامه مبارزت نامزد شدند که نخستین بسخنان دلاویز موعظت رهنمای شاهراه اطاعت گردند اگر باین طرز دانا پسند خردگزن کار ساخته گردد - مساک پیکار نپردن احراز رضامندی الهی اعتقاد کنند - و مگر نه بعمره نبردگاه پای همت انشوده مرضی ایزدی منحصر در گسیختن تار و پود هستی آن نفوس شرارت اندوز دانند - مبارزان خدمت گذار در اندک فرصت بجالور رسیدند - و تاج خان

(۲) در [چند نسخه] بیم نائی (۳) نسخه [ب] منوح (۴) نسخه [ا ب ی] و سلطان دیوره رای .

دست آویز ندامت خود را به فتراک دولت ابد پیوند بست - و چون این کار باسان روش ساخته آمد عزیمت سره می نمودند - رای آنجا را نیز بخت غنوده بیدار گشت - و با روی شرمگین به منتسبان دولت پیوست - و با تفاق ناچ خان عبادت سجد آستان مقدس روانه شد - و بحکم والا نرسون خان بایالت پتر گجرات شتافت - و سید هاشم و رای رایسنگه در قصبه نادر^۴ رخت اقامت انداخته متعذران آن ناحیت را ایل کردند - و مداخل و مخارج رانا بسته آمد *

و از سرانج توجه رایات جهانگشای بصوب کوننده است - خاطر مقدس انتظام ملکی را در شکار آنجانب اندیشید - تا سرکشان آن ناحیت یکبارگی آواره دشت ناکامی گردند - و از فیض قدوم شاهنشاهی ساکنان آن مرز و بوم نور سعادت گویند - و تماشای صنایع ایزدی روشنی افزای خداوندان استعداد شود - و بر انداختن بدکاران چون نواختن خیر اندیشان (که از گزیده ترین عبادات ایزدی و سرچشمه مکارم کونی و الهی ست) بهنجار شایسته بی شایسته خدمت نورشان و بی مداخله تزیینات گروه فتنه اندوز تحقیق پذیرد - و طراز صورت بطرز معنی سرانجام یابد - چه خوش کاره ست که هم غار عبادت بر روی دارد - و هم چهره امروزی تربیت را دستاویز ستیگر اگرچه در نظر نخستین خیر اندیشی در حق نیکان است لیکن بزرگ ناگهی روشن گردد که در باره بدکاران نیکوئی خراستن بود - و هر چند در دین اولی تنبیه کردن سرکشان شورش مند نماید اما بمعنی سرمایه سعادت اخلاص گرینان عقیدت منش باشد - که به نیروی تکاپوی شایسته عیار جوهر بمیزان محک رسد - تا نراختن پیشین و سرمایه افزودن حال خاطر نشین صورتیان عادت می گردد - و پدید است که جمیع اشغال سلطنت آلا بالذات بر ذمت اورنگ نشینان فراخ حوصله از بارگاه سلطان خرد نشان لزوم دارد - ازین رو شاهنشاه خدا شناس کاره (که از ملازمان عقبه اقبال بخیرترین وجه تمشیت نیابد) در انجام آن بنفس اقدس همت می بندند - بنابراین درین ایام (که عنفوان شمع نیر اقبال است) چون پرتو ظهور انداخت (که رانا در کوهستان جنوبی سر بشورش برداشته است - و رای نرابنداس در قصبه ایدر علم استکبار می افروزد - و همچنان طایفه دیگر از بدگوهری مفارق نخوت می خارند) شکار آن ناحیت پیش نهاد عزیمت والا شد - روز مار اسفند بیست و نهم مهر ماه الهی^۵ باشاره عالی طبقات امرا و طوائف ملازمان (که درین پرورش سعادت حضور داشتند) جوق جوق بزبور فراد آراسته بنظر درآمدن گرفتند *

• بیت •

یلا غرق آهن ز سر تا بپای • چو صورت که گیرد در آئینه جای
چنان مرد خود را در آهن گرفت • که مژگان او شکل سوز گرفت

درین روز آن شهسوار عرومه آگهی بیشتری بر فیلِ بالسندر جلو اقبال داشت - با آنکه عنوانِ سواری نشاط افزوز شکار بود و بجز چندین ملتزمان خدمت سعادت حضور نداشتند لشکر گران بظهور آمد و لوز سی و یکم مهر ماه الهی به پرستش ایزدی (که در انتظام نشاء صورت سرانجام پذیرد) از خطه دلگشای اجمیر بصوبِ کوکنده نهضت فرمودند - و بحکم والا امرای کشک هر روز بعد از خدمت گذاری پیشتر شتافته پاسبان مراسم آگهی شدند - و هنگام نیکو بندگی حضور در پیشگاه تقدس شرف کورنش دریافتند - چون زیارت اقبال بقربگاه مقصد رسید بسیاری از نخوت گزینان آن مرز جبهه سالی عبودیت گشتند - رانا از سطرت شکوه شاهنشاهی در کوهستانِ خمول فرو شد - از راه دیده وزی و دوراندیشی قطب الدین خان و راجه بهگوننداس و کنور مانسنگه با برخی از منتسبان بارگاه خلافت رخصت یافتند که در خلالِ جبالِ درآمد آن گروه نشین بدکیش را بدست آوردند - و قلیچ خان و خواجه غیاث الدین علی آصف خان و میر غیاث الدین علی نقیب خان و تیمور بدخشی و میر ابوالغیث و نورم قلیچ^(۲) و بسیاری از مجاهدان عرومه نصرت را درین تاریخ بصوب ایدر فرستادند - که آن سرزمین را از خس و خاشاک ناسپاسان گردن افراز پاک سازند •

و از سوانح توجه فرمودن اورنگ نشین اقبال بیورش حجاز - و بالتماس اعیان دولت فسح آن عزیمت نمود - گیتی خدیو از نور خدا پرستی و فطرت حق شناسی در گرد آوری رضای ایزدی دوام نگاہی دارند - و با وجود گنجوری خزائن صورت و معنی از فراخ حوصله و افزونی استعداد یافته را نهار شکن خواهش ندارند - و از انجا (که شمس پیشطاق بینش را نور جهان افزوز حقیقت فرو گرفته) بر حسن روز افزون خویشتن نگاه نیفتد - و همواره بینش جوبائی از سراپای مشرق خاطر تابان و نوران باشد - و در جست و جوی نشان آن پنهان پای همت روگری بود - درین اثنا طایفه از لوندان ملک ساده لوحی (بیتابی شهسوار تقدس را در عبادات جسمانی خامه طواف مشاهد دور دست دیده) سیر حجاز را بتارگی سامعه افزوز آن پویای بادیه طلب گردانیدند و با آنکه از فروغ افزائی خود در پیشگاه خاطر حق اندیش روشن بود (که آن گام نخستین تجرد گزینان حق جوی ست - و رنگان این راه را از چه جای رسیدگان سرچشمه مقصود ازین خاکستان صورت پرستی دامن بر چیده همت در کار دیگر بسته اند - و بزرگان ملک تعلق را مهم دیگر در پیش - و عبادات این گروه بآئین دیگر - خامه فرمان دهان دادگر خصوصاً چنین گیتی آرای که بار جهانیان بردوش معدلت گرفته ولایت چندین سلاطین والا شکوه را بفتون تدبیر و لمعان شمشیر دارالامن دارد کجا این قسم عبادات در حق ایشان تجویز کرده آید) شهریار خدا دوست را بمقتضای سرانجام اسباب

نشأه جامعیت عزیمت این سفر دامنگیر همت شد - منظور این بارگاه سلطنت و دانش منشان بزم اندس پرستشهای نشأه تعلق و تَجَر را (چنانچه بر خاطر حقیقت آمود روشن بود) مذکور ساختند و بطرزه (که حق اساسان راستی اندوز معروض دارند) بموقف عرض مقدس رسانیدند که برخه از حقیقت اندوزان والا فطرت (که به نسبت این طایفه قدسی امثال این امور روا داشته اند) مشروط بآنست که ازان گرد فتورے بنزهت آباد رعیت پروری نه نشیند - سرپر آرای معدلت بمقتضای دریافت والای خویش و بموجب پاس خاطر اخلاص مندان یکنادل نقش آن داعیه از لوحه خاطر ستورند - و چون صورت لزومی انعقاد یافته بود رای صواب اندیش بران قرار گرفت - که یک از درست کرداران معامله دان بآن دیار فرستاده شود - تا همچنانکه بآن بازگشت معنوی جوهر گرانبهای حقیقت زده آمد باین ادای نیابتی پاس ظاهر نیز شده باشد - سلطان خواجه نقشبندی را (که از صفات مذکوره نصیبه فراوان داشت) در تاریخ مسطور امیر حاج گردانیده رخصت ازانی داشتند - و مبلغ شش لک روپیه نقد و دوازده هزار خلعت ضمیمه افضال گشت - تا بفروغ دوده وری مراتب شایستگی احسان دریافته بخشش ستوده نماید - و عامه غریب گزینان این راه دراز را بجزائل انعام بے نیاز گرداند - و حکم مقدس شرف نفاذ یانت که تَجَر منشان آن مرز (که از شغل پیراستن نفس ذوفنون فرصت مکاسب و حِرَف ندارند) و سایر احتیاج مندان قناعت پیشه آن بوم نگاشته قلم تحقیق ساخته نسخه منقح بدرگاه والا آورد - غرض ازین اندیشه قدسی آنکه هر سال یک از آگاه دلان بارگاه اقبال بدان دیار رفته عموم محتاجان آن ناحیت را از مایده احسان شاهنشاهی چون آرزو مندان سایر اقلیم احتیاط وافر بخشد - درین قافله سعادت اصناف آدمی علی الخصوص منسوبان خانواده نظر و اشراق و منتسبان استدلال و شهرد فراوان بار دولت بستند - هرگز چنین وفود برکات طلب از هندوستان عزیمت آن صوب نکرده بودند - سعادت یار کوکه و شاه خواجه و ملک محمود و قاضی عماد الملک و مولانا عبدالرحمن واعظ و ملا عبدالله وفادار و خواجه اشرف و خواجه حسین علی فرخاری و مولانا فضلی نوشاد و شاه میوزا و جمال خان بلوچ و نورده غریب گشتند - و از نور عاطفت فرمان مطامع شد که آمرای رخصت یافته بدرقه باشند - آن کاروان بزرگ از راه گربوه هلدی بالشکر منصور بکوننده شذافت - و از تنگلیا و عقبه گذشته به پنواره رسید - از انجا قطب الدین خان و راجه بهکونداس و سایر لشکر فیروزی (که باستیصال رانا تعیین شده بودند) بآن حدود معاونت نموده بصوب کوننده روانه شدند - و چون بدوطن آن شویده سخت پیوستند از سطوت عساکر نصرت اعنصام بگو خمول

(۲) در [اکثر نسخه] نشان تخم حقیقت - و در [بعضی نسخه] حقیقی (۳) نسخه [۱] ملک محمود

بهار و قاضی (۴) در [چند نسخه] سران کاروان بزرگ (۵) در [بعضی نسخه] بآن خدمت معاونت نموده •

فرورفته طیلسانی خفا برسر گرفت - و افواج ظفر طراز (که بصوبِ بصر رخصت یافته بود) در ملازمت این سفرگرایان قدسی مقام منزل بمنزل کام عاقبت زده روز مردان هفتم آبان ماه الهی بآن حوالی پیوستند - نخوت آریایان آن سرزمین خود را به تنگناهای نوهستان کشیدند - و جمعه از راجپوتان تهور منش بمعابد و منازل پامی جلالت افشرد - قرار مردن دادند - طایفه از بهادران نصرت قربی مثل هیرو بهان و عمر خان افغان و حسن بهادر باستیصال آن گروه شتافتند - تیره بختان غنوده رای تیغها آخته و بر چها راست کرده بعرصه جانفشانی تیزدستی نمودند - بسیاری از مجاهدان دولت عنان تاب گشته روی گردانیدند - نامبردها جوهر ثبات پائی را ببازار شگفت آورده هنگامه افروز حیرت شدند عمر خان و حسن بهادر شربت گوازی واپسین نوشیده بزهت سرای آسایش خرامیدند - و آن گردن کشان بے دانش در گردن نیستی نگوشتار افتادند - و آن شهر با غنائم فراوان بتصرف اولیای دولت درآمد - و امرای صایب تدبیر در حراست و عمارت بازار معدلت گشادند - از انجا قافله حاج بصوب گجرات عزیمت نمود - تیمور بدخشی با جمعه از اعیان در خدمت بدرقه سعادت اندوخت ار بے موسمی سفر دریا در احمد آباد توقف گردیدند *

و از سوانح آنکه شهریار دوربین خواجه شاه منصور شیرازی را (که دانای رمز حساب دانی بود) بمنصب والای وزارت عزت سترگ بخشید - او در بیشین زمان باشراف عطریات شرف اختصاص داشت از تیزی فهم و جوشش رشد با مظفر خان آویزش زبانی کرده حرمان گرای شد - و پس از ناکامی بسیار بمنعم خان پیوست - و در آن هنگام (که بکار سازی بنگاله بدرگاه مقدس آمد) از نقوش پیداشی او زقوم کاردانی بیشتر ظاهر شد - و پس از سپری شدن روزگار بمنعم خان راجه نود رمل بجهت محاسبات سرکار بقید مذلت کشیده مسلسل گردانید - بزم آرای سلطنت از وفور قدرت دانی منشور مطاع فرستاده طلب فرمود - درین ایام (که عذقوان ایتسام بهادر دولت است) به جبین سائی آستان مقدس جلا افزای نامیده بخت مندی آمد - و بے سپارش نزدیکان بساط حضور (که بیشتر ظهور مکامن استعدادات بآن وسیله تحقیق پذیرد) و بے تجارب روزگار (که کار آنگهان آنرا دستاویز برداشتی بندگان سازند) پایه اعتبار خواجه ارتفاع یافت - (اگرچه فراخی حوصله و فزونی دریانت شهریار گیتی خداوند از باوری دستور بے نیاز است - و فروغ خرد آن یکتای جهان آفرینش عموم

(۲) نسخه [ل] به تنگناهای گروهستان (۳) نسخه [ی] جمیع انبوه (۴) نسخه [ی] پیر بهان

و نسخه [ل] دهیرو بهان (۵) نسخه [ل] عمر خان بهادر و حسن خان بهادر (۶) نسخه [ی] سرنگون

افتادند - و نسخه [ل] نگون افتادند (۷) در [چند نسخه] بازار معدلت گشادند (۸) در [بعضی نسخه]

مژ سترگ (۹) نسخه [ل] نور افزای *

کارسازان سلطنت را در تنگنای تعطل دارد (لیکن از نظر حق شناسی و چشم پوشیدن از شمعۀ جمال خدادادِ خویش همواره طینتش جوای سر آدم می نماید - و پیوسته بر لوح زبانی عنصری و دیباج لسان حال خواهش چنین گزیده مردم نگارد - و پایۀ او را بنفس دوم و چشم سیوم تعبیر کند و همانا ایزد بیچون میخواند که ذات مقدس شاهنشاهی از نقاب گزینی و پرده آرائی باز آید - و قوانین انتظام بخش جهانیان (که دستور العمل کار فرمایان عالمیان تواند شد) ازین بزرگ کرده خود بظهور آرد - و حس جهان افروز گیاهان خدبو خاطرنشین خرد و بزرگ گردد - و [اگر چنین دانش منشی فراخ حوصله بکنای بارگاه بهمال (که دل صواب اندیش جوای اوست) بدست افتاده] طایفه از کونه نظران چهار دیوار صورت درین تخیل خسرو زده شدند که این آئینهای شگرف از فروغ خرد مندی اوست - و با آنکه خرد پژوهان زمانه شایستگی وزارت این یگانه ایزدی ندارند لیکن ازانجا (که خسرو آفاق سر رشته ظاهر با سلمه معنوی پیوند داده پاس لوازم این دو کار سترگ میدارد) روز کوش چهاردهم آبان ماه الهی خواجه را باین پایۀ والا اختصاص بخشیده بلند مرتبه گردانیدند اگرچه از علوم رسمی بهره نداشت لیکن در گروه نیک بختان بشیوا زبانی و شگرف کرداری سرآمد یکتایان روزگار بود - و با چنین نیروی سترگ از فراخ حوصلگی چهار سعادتمند افروخته داشته *

و از سوانح آنکه چون حوالی قصبه موهی^(۴) مختیم سرادات اقبال شد شهاب الدین احمد خان و شاه فخر الدین مشهدی و شاه بداف خان و مطلب خان^(۵) و سایر امرای مریه مالوه بنامیه سائع آستان مقدس سر بلندی یافتند - و هر کدام بانداز جلالی گویا اخلاص مشمول عاطفت گشت روزی چند آن سرزمین بشعاع دانش حقیقت آمد و شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و حال ساکنان آن مرز انتظام پسندیده گرفت - و از دور بینی و کار دانی بهادران مثل غازی خان بدخشی و شریف خان آنکه و مجاهد خان و سبحان قلی ترک را با برخی از کار طلبان در قصبه موهی جای دادند و عبدالرحمن موبد بیگ و عبدالرحمن جلال الدین بیگ را با طایفه از هم مندان در مداریه گذاشتند و همچنین در محال دیگر مردم مردانه کار کرده تعیین یافتند - تا هرگاه آن بدکیش تنه اندوز از گروهی خمول بر آید بجاد افرا رسد - و چون خاطر اقدس از مهمات این حدود وایرداخت روز مهر شاندهم آذر ماه الهی ازان منزل فیروزی از راه بانسواله بصوب مالوه نهضت فرمودند - و همگی مکمل فیبر قدسی^(۷) آنکه از برکات قدوم همایون آن سرزمین فروغ معدلت گیرد - و عامۀ خلایق در ظلال عافیت آسایش و آرامش یابند *

(۲) نسخه [۱] همان صورت (۳) در [اکثر نسخه] حیرت زده (۴) نسخه [بی] قصبه موی (۵) نسخه

[۱] قطب خان (۶) نسخه [ل] بهادر خان و غازی خان (۷) در [چند نسخه] قدم همایون *

و از سوانح مُعانب شدن قطب الدین خان و راجه بهگونت داس است - و اجمال این تفصیل آنکه بزرگان دولت جنود اقبال را سرکرده به بُنگاه رانا هنگامه آرای بودند - چون ازان شورید، حال نشانی پدید نیامد از شتاب زدگی (بے آنکه حکم قدسی طراز شرف مدور یابد) بسجده شنیدن توجیه ربابت نصرت روی بدرگاه مقدس آوردند - و از انجا (که پاسپانی احکام سلطنت نخستین بر دَست فرمانروایان والا شکوه است - و باید دوم بر صفای خواطر خدمت پذیران نقش لزوم دارد) این وجوه دولت را کورنش نداده خجالت آورد عتاب گردانیدند - و چون نقوش ندامت از خطوط پیشانی بدریغ درست خوانان این سواد روشن شد گفتار کوتاهی رسانی و اعتراف لغزش تصدیق فرموده رخصت بار دادند •

و از سوانح آنکه در هنگام عبور مرکب آسمانی سیر بحواس اودیپور عرائض حقائق گذاران صریح گجرات بموقف عرض اقدس رسید که طایفه از معامله نشناسان در عموم همراهان قافله حاج خدوک انداخته از حکام بنادر فرنگ بیمناک ساخته اند - و هر چند حضرات قدسی بسنجان خود انرا نصیحت میفرمایند و اعیان دولت دلدھی میکنند اطمینان خاطر عامه صورت نمیگیرد - و از وفور عاطفت آن گروه غریب گزیده را نمی توانند بناگامی گذاشت - بنابراین قلیچ خان را (که برخی از بنادر گجرات در تصرف او بود) با سپ بام از لشکر ایدر طلب داشته رخصت آن دیار فرمودند که بر ساحل دریای شور رفته خدمت پذیری و نیایش گری آن گروه بیگانه را بر لوح ظهور اندازد - تا ضعیف دلان آن قافله بلمعه آرامش در آیند - به نیروی اقبال شاهنشاهی در اندک فرصتی این خدمت حسن انجام گرفت - و نقاب گزینان بارگاه عصمت در چهار سلیمی عشرت گرای آمدند - و سلطان خواجه با سایر اعیان در جهاز الهی بار سفر بست - و حکام نصاری و بزرگان هرزمین قدوم گرامی را محترم داشته سرمایه سعادت جاوید اندوختند •

و از سوانح آنکه چون شعله ربابت همایون در حوالی بانسواله پرتو شکوه انداخت راول پرتاب بزرگ آن ناحیت (که همواره دم استقلال و استکبار زده) و راول اسکرین مرزبان دونهگور و دیگر سرکشان آن بوم آمده سجد خجالت بتقدیم رسانیدند - و از انجا (که شیمه مقدس گیهان خدیو عذر پذیری و عاجز نوازی ست) شرمندگی کم خدمتی را با فروختگی کارگذاری گرفته جان و ناموس و ملک آن گروه را در حمایت معدلت و رانت درآوردند - و بتفقدات خاص بلندی گرای آمدند •

و از سوانح آنکه میرزاده علی خان بسجده نیایش جلا انزای پیشانی شد - و شصت و پنج فیل

(۲) نسخه [ب] آن سواد (۳) نسخه [ب] ماخذند (۴) نسخه [ل] نیکن را (۵) نسخه [ب]

منصف ظهور (۶) نسخه [ز] بانسواله (۷) در [چند نسخه] قوگر پور •

از جمله غذائیم دیار شرقی بنظر عالی درآورده حقیقت بدائع آن مرزستان و نیکوخدمتیهایی جان سپاران^(۲) سعادتمندی بتفصیل معروض داشت - و موجب سپاس دادار^(۳) بهمانا گشت •

و از سوانح آنکه افواج نصرت لوا بصوب کوننده نامزد شد - درین هنگام بمسامع همایون رسید که رانا باز گروههای سخت و تنگناهای دشوار عبور را اسباب سرکشی انگاشته تباد اندیش است - روز دی بمهر پانزدهم دی ماه الهی راجه بهگونت داس و کنور مانسنکه و میرزاخان بیرام خان و قاسم خان میربحر و طایفه از بهادران کارشناس را روانه آنحدود گردانیدند - و بتوجهات والای شاهنشاهی ساخت - آن ملک از خارستان تهره پاک ساخته بفرمان پذیران انصافمند پیرایه دادند •

و از سوانح آنکه در نواحی بانسواله راجه تودرمل و اعتمادخان خواجه سرا از بنگاله کامیاب خدمت آمده ناصیهسای عقبه اقبال گشتند - و جلائل غذائیم آن دیار را (که از آن جمله سه صد و چهار فیل نامور بودند) در پیشگاه مناظر قدسی آورده ستایش نیرنگی دولت روزافزون در کامروائی اولیای دولت و ناکامی اعدا و پاک شدن آن دیار از ناسپاسان و آرامش عموم توطن گزینان آن بوم گذارش نموده در نیایش ایزدی افزودند •

و از سوانح آنکه در حدود دیبالپور رحمان قلی خان قوش بیگی از سفر حجاز آمده بسجده خلوص عقیدت پرستی قدرت حقیقی الهی نمود - و عرائض شرفا و سایر اعیان آن ملک در پیشگاه حضور آورده بنظر عاطفت سربلندی یافت - روزی چند آن سرزمین بجهت مصالح ملکی مخیم سردقات اقبال بود •

و از سوانح فرستادن راجه بیدر^(۴) و رای لونکرن به دونگرپور است - و اجمال این تفصیل آنکه راجه آفجا از بختمنندی بوسیله مقربان بارگاه مقدس عرضه داشت که فرزند او (که بعفت و دانش از ممتازان زمانه است) داخل پرستاران مشکری سپهر مثال گردد - هم گوهر والا بجای خویش قرار گیرد و هم منتسبان او را استظهاره سترگ بدست آید - آونگ نشین اقبال بر حسن اخلاص او نظر انداخته آن ملتس را بهایه قبول ارتفاع بخشیدند - و آن دومونم بارگاه خلافت را رخصت دادند تا بآئین گزیده آن حجاب نشین حجله تقدس را بشبستان اقبال رسانند •

و از سوانح آنکه روز فروردین نوزدهم اسفندارم^(۵) ماه الهی عرضداشت رای رایسنکه نوید گشایش سروهی و نسخیر الوکده رسانیده بهجت افزای شد - و اختصار این داستان مسرت آنکه رای سروهی سلطان دیوره از بخت برگشتگی و ترحش ذاتی بوطن جای خود روی ادبار آورد - باشارت همایون

(۲) نسخه [ب] جان نثاران (۳) نسخه [ی] هال (۴) نسخه [ب] درین اثنا (۵) نسخه [۱]

اقبال روزافزون (۶) نسخه [۱] تودرمل (۷) نسخه [ز] ابوگده •

رای رایسنه و سید هاشم و طایفه دیگر از بهادران خدمت‌گزین عزیمت تسخیر آن نمودند و آن آشفته رای نیره روزگار را سزای نافرمان‌بوداری در گذار نهادند - نخستین دران حدود رفته بمحاصره او پای همت افشودند - و از اینجا (که حصار دشوارگشا داشت - و عقل حسابدان نبود) اعالی جبال را پناه اندیشیده نخوت غرور افزود - مبارزان اقبال رحل اقامت انداخته از شتاب‌زدگی بآهستگی گزیدند - و رای رایسنه بنه و بار را از وطن گاه خویش طلب داشت - آن غنوده بخت با جمع از دلیران جنگ چوی در اثنای راه بران قافله رنخت - برخی از راجپوتان ناموس دوست (که بسرکردگی رامل همراه آغزوق بودند) بازوی جلالت گشوده جوهر مردانگی را بعیارگاه رسانیدند پیکار سترگ روی داد - و از طرفین بسیاری از مبارزان رخت هستی بپوشیدند - و بمیامی اقبال روزافزون آن گریوه‌نشین تهور شکست یافته آواره دشت ناکامی شد - و از سروهی دست باز داشته بتکاپوی سخت به الگوده شتافت - و آن ولایت بحسن عمل کارگذاران ضمیمه ممالک محروسه گشت و سعادت‌منشان خدمت دوست متوجه انصوب شدند - نام این در اصل اربدا اچل است - بفتح همزه و سکون را وضم با و دال و الف وفتح همزه و جیم فارسی و سکون لام - بتداول الس و تحریفات روزگار باین نام خوانند - گویند اربدا نام روحانیست که بلباس زنان درآمد رهنمایی گمراهان بادیه طلب فرماید - و اچل عبارت از کوه است - یعنی آن پیکر قدسی بدان جای نسبت خاص دارد - و این نزدیک سروهی ست در اقصای صوبه اجیر گجرات رویه - ارتفاع آن هفت کوه باشد - و بر فراز آن کوهها رانا در زمان باستانی قلعه آسمانی پایه اساس نهاد - راه برآمد بغایت دشوار - چشمهای گوارا و چاههای شیرونی و اراضی آبادان آنقدر که تحصن‌گزینان حصن را بسند باشد - و انواع گلها و اصناف ریاحین و هوای نشاط‌افزا و شوق‌افروز است - اهل ثروت برای تیس و تبرک دران نواحی معابد و منازل خیر ساخته‌اند - این کوه نصرت‌طراز باستظهار اقبال روزافزون بآن قلعه پیوستند - و چنین حصار حصین را (که فرمان‌دهان والا شکوه بدشواری توانند گشود) این جوق اخلاص‌گزین بکمتر سعی بدست آوردند سطوت سلطنت شاهنشاهی سلطان را سراسیمه ساخته نیازمند گردانید - بزینهار از ملتزمان سعادت شد و کلید آن دژ را سرمایه گشایش کوه بخت ساخته باولیای نصرت سپرد - رای رایسنه بکارنان آگاه دل گذاشته باتفاق رای سروهی روی بدرگاه سلاطین مطاف آورد *

و از سوانح فرستادن جنود اقبال است بصوب خاندیس - راجه علی خان حاکم آن مرز باستظهار سایر حکام دکن در فرمان‌پذیری و خدمت‌گذاری قدم مست برمیداشت - گیتی‌خواران از نور عاطفت

(۲) در [بعض نسخه] بار جلالت (۳) نسخه [ی] روی نمود (۴) نسخه [ز] به برگزیده

(۵) نسخه [ل] اورا •

(که هنگام آرای شریف و وضع و چهره افروز سعادت خرد و بزرگ است) روز بهرام بیستم اسفندارمذ
ماه الهی لشکر شایسته بسز کردگی شهاب الدین احمد خان بآنصوب نامزد فرمود - قطب الدین خان
و شجاعت خان و باقی خان و نورنگ خان و میزرا نجات خان و علی دوست خان و بسیاری از مبارزان
و الا قدر باین خدمت قورار گرفتند - و از بارگاه خلافت فرمان شد که نخستین غنودگان بادیه بیهوشی را
بسرخان دلاویز آگهی بخش بشهرستان حقیقت آورده گلچین بوستان نیکو بندگی گردانند - و اگر
از وازوئی طالع گران خواب بدگوهی باشند گام همت فراختر نهاده بلوامع سیوف هندی زنگ زدای
ظلمتیان آن دیار گردند - و آن معموره را بدان گران تامل گزین بے غرض جدکار سپرده پاسبانی عموم رعایا
(که ودائع ایزدی اند) بردوش فطرت لازم گیرند *

و از سوانح رخصت فرمودن راجه تودرمل است بصوب گجرات - چون بمسامع همایون رسید
که آن ناحیت از بے پروائی وزیرخان غبار آلود نایمنی گشت آن کاردان موتمن را رخصت دادند
که بزودی رفته باتفاق اعیان ملک در انتظام کوشد - او بقدیم سرعت شتافته جوهر کردانی خویش
بجهانیاں نمود - و عموم نوطن گزینان و واردان آن دیار عشرت آمود عافیت گشتند *

و از سوانح آنکه در حدود دیپالپور شهبازخان از دیار شرقی کامیاب نیکو خدمتی جبهه ساری
آستان جلال آمد - چون گشایش بهداس و فتح گچیتی و سایر نیکوکارهای او بموقف عرض مقدس
رسید حکم والا شد که رهتاس بحراست محبت علی خان گذاشته روی بندگی بعذبه قدسی آرد
روز اشناد بیست و ششم اسفندارمذ ماه الهی جبین عقیدت بر عتبه اقبال سوده سر بلند می یافت
و محفوف انواع مراحم پادشاهی گشت - و (چون مکذون ضمیر قدسی آن بود که افواج گیتی گشای
بصوب دکن زرد تو شتافته آن دیار را مورد امن و مرکز عدل گردانند) اشارت عالی شد که سامان لشکر
نصرت اعتصام را بعبار تصحیح رسانده جنود اقبال را سزول باشد - بحکم والا این خدمت بجای آورد
و دران هنگام (که موکب همایون بدراخلاصه نزول اقبال داشت) بسعادت کورنش بلندی گرای آمد *

و از سوانح گشایش ایدر و آن حواشی ست - پیشتر گذارش یافت که چون رای آن سرزمین را
اختر بختمنندی در افاق ادبار فرورشد بمقتضای آنکه سلاطین معدلت پزوه طبیب روزگار و حکیم
آفاق اند فوج از کدآوران اخلاص گزین فرستادند - که اگر سخنان دلاویز اندرز کارگر نیاید نقش هستی او
از صفحه کاینات سترده گردانند - آن بے دانش از فرورمایگی و بدگوهی داستانی مرعظت را سرمایه
استکبار گردانید - و چون قلیچ خان را بخدمت بذار گجرات طلبداشتند در اندیشه های تباہ تر افتاد

(۲) نسخه [ب] نجات علی خان (۳) نسخه [ل] پای همت (۴) نسخه [ل] باقدام سرعت

(۵) نسخه [ب] از دلاوران

و بسعی خربش غبار آلود خاکستان بے ناموسی شد - و اجمال این تائید آسانی آنکه آن دو چیز
سرمایه رعونت افزائی شده پره بر بینش او فرور هشتند - و در کمتر فرمته بیهوشی او ببد مستی کسید
و از نابینائی نیزنگی اقبال روز افزون آسا راول برخی از تهور گزینان بادیه ادبار را با خود متفق ساخته
بآرایش عرصه مبارزت از تنگنای کوهستان برآمد - اولیای دولت بدست یاری نیک اختر ی پیمان
یکجته و یکنادانی تاره کرده بصوب آن نخوت گزین غرور افزای عزیمت را مصمم گردانیدند - شب کوش
چهارم (سفندارمذ) ماه الهی شیرخان را با جمعی از بهادران حرم اندیش بهاسپانی اردو گذاشته
ردنورد عرصه پیکار شدند - در قول خواجه غیاث الدین علی آصف خان با طایفه از مبارزان رزم آرای
های جلالت افشرد - و تیمور بدخشی با جمعی از جنگ دوستان نبرد آزما برانگار را بشکوه
شجاعت مندی پدیده داد - و میر ابوالفیث^(۴) با برخی از نگاهبانان غور ناموس نیروی جوانان آمد
و میرا مقیم نقشبندی و نور قلیج و دهیوه پرمات و میر غیاث الدین و گروه از تیز روان میدان و غا
در فوج هراول جوانی جانستانی و سرفشانی شدند - شمال خان و گدا علی و چندی از کارشناسان رزم
در کمین گاه جستجوی شتافتند - غنیم از فرط غرور دوجوق شده پیم جلوریز می آمد - میرزا مقیم
با برخی از غازیان هراول تیزدستی نمود - و مظفر خود را از قول رسانید - رادمردان لشکر منصور
بنمایش یکدیگر عنان از دست داده آویزش پیکار نمودند - راجپوتان تهور گزین برچها راست کرده
در هم آویختند - چپقلشهای عبرت بخش حیرت افزا روی داد - و جوهر همت و مردانگی بعیارگاه
رسیده تابش دیگر بخشید *

بغیرد کوس و برآمد نبرد * برخشید تیغ و بجوشید گرد

روان خون چومی نعره شان بانگ زیر * پداله سر خنجر و نقل تیر

نور قلیج با وجود زخم بازو^(۸) دست از کار باز نداشت - و مظفر از هجوم راجپوتان بر زمین آمد - و بیاوری
تیزدستان همت گزین سوار شده نبرد آرای گردید - و دهیوه پرمات دران آوردگاه مرد آزما کارنامه حیرت افزای^(۹)
بتقدیم رسانید - درین هنگامه ژ و گیر فوج هراول را پای همت از جای رفت - نامبردها پاس ناموس داشته
بجانشانی ایستادند - میرزا مقیم دران گرمی آویزش شربت گوارای واپسین در کشید - و قطب خان نیز
از همراهان او با کین اخلاص گزینان نقد زندگانی در باخت - درین هنگام (که هراول را آن چشم زخم رسید)

(۲) نسخه [ی] بادیه پیکار (۳) نسخه [ل] نبرد دوستان جنگ آزمای (۴) در [اکثر نسخه]

ابوالفیث (۵) نسخه [ی] دهیوه نریان - و در [بعضی جا] هیوه بهان - و الله اعلم (۶) نسخه [ل]

غیاث الله - و در [اکثر نسخه] غیاث الله (۷) نسخه [ی] مردانه عبرت بخش (۸) نسخه [ل] دست

از کار نداشت (۹) در [اکثر نسخه] حیرت افزا

فوجهای فیروزی طراز پدیم آمدند - و دل باقیال ابدیوند بسته بکارزار در شدند - مخالف پای تهور افشرد، گرد پیکار انگیخت - و باندازا توانائی جلاّت نموده غبار آلوده آرزومی روی در هزیمت نهاد اولیای دولت بیمای نائیدات^(۳) و زافروز در نیمروز ناامیدی کامیاب خواهش شده عشرت از سر گرفتند چون داستان نصرت بعرض همایون رسید جلال سپاس ایزدی بجای آمد - خدمتگذاران همت منش بعافتت خسروانی پایه امتیاز یافتند *

آغاز سال بیست و دوم آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور دوم

شهریار معدلت دوست در حواشی دیدالپور عبادت نشاء تجرّ و تعلّق را در نقاب شکار بتقدیم رسانیده صورت را با معنی مزاج یکنائی می بخشید - و ظاهر را پایه باطن میداد - گلبانگ اعتدال ربیعی چهره افروز انبساط آمد - نشاط را بارگاه فراخ زدند - و هنگامه بخشش رونق دیگر پذیرفت شب دوشنبه بیستم ذی الحجه بعد از هفت ساعت و دوازده دقیقه آن فروغ افزای نورستان ایزدی پرتو خرمی بحمل انداخت - مناظر صورت را رنگ آمیزی مطالع انوار حقیقت در گرفت - آسمان جواهر نیسانی با مغایع زمین فرو ریخت - و از بنثار قدوم نورسیدگان ملک تقدس هزاران نقش دلفریب بیرون فرستاد - گیتی خدیو مراسم سیاسکداری را آئین تازه پیش گرفت - و بخشایش را روز بهجت پدید آمد - عموم مردم بانداز دید خورشید بمزدکائی زمان خجسته در هر چمنه انجمنه ساخته از بستان سرای عشرت دامن دامن گلچین مراد گشتند *

جهان از نقش قدرت شد چو صورت خانه مانی * چمن از نور حکمت شد چو فکر بوعلی سینا
زمین از خرمی گوئی گشاده آسمانسته * گشاده آسمان گوئی شکفته بوستانسته
بخجستگی سال دهم از دور دوم نود عشرت جاوید آورد - و پیغام نشاط دایم رسانید - امید که جمیع منتسبان انفس و آفاق بیمای این دولت ابدی اعتصام کامیاب یک نسبتهی گردند *

و از سرانم خرامش فرمودن ماهی بیکم است بجهان معنی - آن نونهال گلشن سرای خلافت
نیروز راول هر راج^(۸) مرزبان جیسملیر است - خاک توده دنیا را انبار خانه غم انگاشته هیزم

(۲) نسخه [ی] باقیال مرید بسته - و نسخه [ل] باقیال نصرت پیوند بسته (۳) نسخه [ل]
نائیدات ایزدی در نیمروز (۴) نسخه [ب] پایه اعتبار یافتند (۵) نسخه [ل] معدلت افروز
(۶) نسخه [ل] و دایه زمین به نثار قدوم (۷) نسخه [ی ل] گیتی خداوند (۸) در

فروردین ماه الهی روی از عالم صورت درکشید - و به گلچینی بوستان خزانیه بیش از یک سال نه ایستاد *

* مثنوی *

ژرف است محیط این جزیره * خاک سیه است و آب نیره

از رفتن آن گل بهشتی * در مریجه دل شکست کشتی

پوستاران مشکوی اقبال خرمن خرمن سرشک ریزان خروشهای آتشین و جوشهای جان خراش نمودند حال گیهان خدیو را چگونه نویسم - در کابله گفت درنیاید - هرگاه آن سرچشمه مهربانی از فروشدن فرزندان عموم اخلاص گزینان باندیره فرلوان گراید دربین ژرف نگاه اندک پی تواند برد که در فوت فرزند خویش بران گیتی^(۲) خدایند مهرگرایی چه رفاه باشد - لیکن فرمانروای ملک آگهی گزیده مبر در نودیده نزهتگاه آرامش گزیدند *

* بیت *

بقاباد شه را به نیروی بخت * بدو باد سرسبزی تاج و تخت

در عنفوان این سال فرخنده گشایش قلعه بوندی ناصیه پیرای دولت شد - و دودا پسررای سرجن بیاداش رسید - پیشتر فوج بر سر این فرومایه بدکیش فرستاده بودند - چون روشن شد (که آن گروه از کارشناسی راه مدارا می سپردند) روز بهرام بیستم فروردین ماه الهی موافق دهم محرم سنه (۹۸۵) نهصد و هشتاد و پنج از نواحی رامپور زمین خان کولکناش را باین خدمت رخصت فرمودند و رای سرجن که بآن مدبر نسبت پدری و بهوج که پیوند برادری دارد و رام چند و کرمسی^(۳) و چند از مجاهدان اقبال را همراه گردانیدند - و فرمان شد که امرای پیش نیز پیوسته یکتا^(۴) گزینند - از راه اخلاص در انجام این کار تکاپوی شایسته نمودند - در کمتر فرصتی قلعه بوندی بتصرف غازیان شهابت گزین درآمد - و آن گروه نشین ارباب خود را به تنگناهای کوهستان کشید - چون آنحدود از شورش آرامش یافت زمین خان کوکه بحکم مقدس بهوج را با اکثری از مبارزان دولت بحراست آن ناحیت گذاشته باتفاق رای سرجن عزیمت درگاه والا نمود - در نخستین منزل شورش آن سرزمین شنوده بجز معارفت چاره ندید - و اجمال این تفصیل آنکه بیشتر از سپاه دران کوهستان از امتداد ایام بستوه آمده بودند چون کوکه بار همت بر راحله شوق بست بدگوهرا^(۵) فرومایه لشکر آواز رسیدن دودا انداخته دست غارت گشودند - و ارباب بازار با بسیاری ازان شهر معمور بتاراج رفت - و امرا از ترسناکی و ناشناسی در آهنگ برآمدن شدند - کولکناش را رای زمین و همتی شگرف و عزیمت درست برگشته رخت اقامت انداخت - و بتائیدات ایزدی و دعای خرد بر لواعی شوق چیره دستی یافت - خدمت

(۲) نسخه [ل] گیتی خدیو مهرگرایی (۳) در [بعضی نسخه] رام چند و کرمسی (۴) در [چند نسخه]

یکتایی گزینند (۵) نسخه [ل] فرومایه بلشکر آواز *

غایبانه بر ملازمیت حضور پایتخت افزایش گرفت - رای سرجن را به برخه از مصالح رخصت درگاه داده در نظم پراگندگی آن ناحیت شد - بیسماعی ظاهر و بیدلی عامه را در پیشگاه اخلاص قدره نمود یکبارگی غبار فتنه فرو نشست - و دلهای رفته عسوت^(۳) بارگشت نمودند - تبه کاران هرزه اندیش روی در خمول آوردند - و گروه نشینان توده سزاهای شایسته یافتند - روز کوش چهاردهم اردی بهشت ماه الهی^(۴) قلعه رنجهپور ضرب خدام نصرت گردید - گدیان خدیو^(۵) قرار قلعه برآمده زمانه در منازل رای سرجن وقفه آسایش فرمودند - و از انجا داد دهان و رعیت پروران متوجه دارالخلافه فتحپور گشتند و چور سایه اقبال بران حوایی و حوالی افتاد اجله^(۶) امرا و اعظم اهالی و سایر طبقات اذام جبهه سالی سعادت آمده لوازم نثار بجای آوردند - و هریک بعاطفه خاص کامیاب صورت و معنی شد زمانیان عسوت از سر گرفتند - و دولت در بالاش آمد - شب روز سی و یکم اردی بهشت ماه الهی آن مصر دولت از وصول موکب مقدس فروغ تازه یافت - معدلت را پایه باندی گرای شد خداپرستی را بارگاه دیگر زدند •

و از سوانح آمدن زین خان کوکه بدرگاه والا ست - و داستان نصرتمندی او بموقف عرض مقدس رسیدن - پیشتر گذشت که او در حدود بوندی رحل اقامت انداخته در تصفیة منازل آن ملک همت گماشت - بمسایره از ریزه سپاهی درین هنگام جهت کمیابی اسباب معیشت راه حقیقتی سپردند - آن غنوده بخت شوریده حال را چون نظر بر نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی نیفتاده بود از فوج نصرت اعتصام حساب نگرفته نخرت آرای شد - و بدگوهره چند فراهم آورده بر فراز کوه^(۷) اونت گردن علم شقاوت برافراشت - آن کوچه ست والا ارتفاع دشوار عبور - همگی اندیشه تباه آنکه نصرت یافته آردی ظفر قرین را گزنده رساند - زین خان کوکه از وفور دانش و فرط شجاعت مبارزان لشکر را سه فوج ساخته پیشدستی کرد - و برخه از مجاهدان کار طلب را تحریص^(۸) بر آمدن آن آسمانی پایه نمود - و خود با اتفاق رای بهرج باستظهار گروه نوردان همت گزین پای جلالت افشرد - پیش قدمان هنگامه مردانگی از تنگناها گذشته نزدیک فراز بودند که مخالف آگهی یافته بسیاری از تهر منشان را پیشتر از خود روانه ساخت - شناسندگان رموز رم در بندوق اندازی شدند - و بمیلان اقبال روز افزون یکبارگی سه مرد نامی غنیم بگو عدم فرورفتند - و سایر پیش آیندگان را پای ثبات بلغزش درآمد از ظهور ششسته^(۹) تائید یزدانی کوکه تیزتر شتابت - و در هنگامی که آن خاکسار با جرقه مقهوران از گذشتن

(۲) در [چند نسخه] تا بیسماعی ظاهر (۳) در [بعضی نسخه] بارگشت عسوت (۴) نسخه [ب ی]

از قلعه برآمده (۵) نسخه [ز] اونت کزون (۶) یا تحریض که بمعنی برانگیختن است (۷) نسخه

[ی] ایزدی (۸) در [کثر نسخه] جرقه مقهور •

آن ناموران بشورش درآمده گرد پیکار انگیزانه بود (باجمع از بهادران ناموس دوست پیوست و نیروی سترگ روی داد - آویزشهای سخت جوهر همت را بپایه ظهور آورد * * نظم *)

ز تیرو سپرها که در کار بود * بیابان نه بستان که گلزار بود

درخشنده شمشیرهای بفتش * ز دیده بصر می ربود از درفش

و از بختمندی و نیک اختیاری غنیم در سنگستان ناکامی آبله پای آمد - صد و بیست کس از ناموران مخالف دران آوردگاه مردانه فروشدند - و بآئین بیدلان آن گریوه نشینی استکبار غبار آلود خاکستان هزیمت شد - و چون آن ناحیت از غبار شورش صفا پذیرفت پاسبانی آن برای بروج سپرد - و نامیده سعادت را بسجود آستان مقدس جلا افزوده مشمول عواطف شاهنشاهی گردید *

و از سوانح تجدید انتظام خزانه است - بحکم سلطان خرد پاس اموال و افزایش نقود در آئین فرمانروایی (۲) گزیده عبادات دارالملک تعلق است - (اگرچه همت والای گیتی خدیو بمقتضای قافله سالاری جهان معنی بمعبود حقیقی پرداخته نقش دینی از پیشطاق بینش سترده دارد) لیکن نگهداشت مراسم شهودی ملک صورت (که غار چهار جامعیست فراخ حوصلهای بلند فطرت والا کوهراست) چون اورنگ نشینان ظاهر آرای طراز دوام و نقش لزوم دارد . و ازان گرده بر ساحت تقدس نه نشیند - و غبار در گلشن سرای وحدت ارتفاع نیابد - و از آنجا (که عبادات این یکتای جهان آفرینش چون طاعات متوسل روزگار قضا ندارد - و هر جزو زمان نیت آن آسمانی سیر بنیایش خاص و پرستش مخصوص لبریز) این امنیت را (که شایسته نشاء تعلق است) ب حجاب تعویق و نقاب تسویف از صفوتند باطن ببارگاه ظهور آورد - صادق خان و خواجه شاه منصور و چند از کاردانا دیانت مند را (که محل اعتماد و قسطاس وقوف بودند) از عشرت آباد فتحپور بدار الخلافه آگره رخصت نمودند - که میرمن تحقیق را بخزائن عامره برده عیار راستی خازنان و محشوفان و پاسبانان بگیرند - بزرف نگاهی فرستاده ها پاک گوهری منسوبان این کارخانه سترگ روشن شد و بنوازش اعتبار بلندی گرای آمدند *

سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت

شاهزاده سلطان دانیال

فرموده خرد پوران جهان آرای و پسندیده دانش پژوهان آگاه دل است که بزرگان هشدار خرام بر دیدبانی خود بسند نکرده بستان سرای زندگانی فرزندان گرمی و سایر نخواستگان باغ فطرت را

همواره بآبپاری دانش و بینش سرسبز و شاداب گردانند - و این نخلبندی را اگر چه دست‌افزار فراوان باشد لیکن نخستین تعین خدمت‌گربان شایسته‌خوست - تا در ماند و بود و نشست و برخاست و سواری و پیدایی و شادی و غمی از فرمان‌پذیری سلطان عقل بیرون نروند - و پیوسته از دید شمایل ستود؛ آنها نور گوهر افزوده آید - و هنگام غضب (که دران بیشتره را عنان آگهی گسیخته‌گرد) از شاهراه سعادت یکسو نشوند - و انظام این سلسله بدانست که در خدمت خردسالان جوانان آزرده‌دوست و در ملازمت برنایان پیران تجربه‌مند گذارند - تا تیرگی سال نرسیدگی بروشنی خرد کارگرفته‌گراید - دوم گشادگی معیشت که به خواعی آن گروه اسباب‌عیش (از منازل دلگشای و مراکب‌گزیده و هسوران شایسته و غذاهای گوارا) سرانجام‌پذیرد - و این کار آنکه منظم‌گردد که از روی فهمیدگی به نیروی همت والا چنان مقرر گردانند که تاخیر و تعطیل دران راه نیابد - و سرشته آنرا بدست دیانت‌مندان سعادت‌طراز سپارند - سوم گزیده انالیقه که آنرا آستان کاخ دولت شمارند - تا بفروغ رای روشن او خادم و مخدوم ره نورد گلشن سرای حق شناسی و سپاس‌گذاری گردند - و بدست آمدن این سوه مردم بدوربینی اوزنگ آرای ژرف‌نگاه بود به سفارش دامن‌آلودگان از که بچرب‌زبانی خود را در اعیان دولت می‌آرند - اگر حقیقت‌اندوزی و دانش‌منشی و فراخ‌حوملی و تمکین‌گربنی و سطوت‌ظاهری و کارگذاری و مردانگی و آزرده‌دوستی و کسالت‌دشمنی و حسد‌نکوهی و آهنگ صانع کل فراهم آید خود چه بهتر که برگزیدن چنین گوهر به بها نیایش سترگ بود روزگاران باید که این چنین صید بدام اقبال افتد - و اگر هر یک از این خواهی ستوده غار تعامی بر چهره نداشته باشد بدشوار پسندی بهر هر کدام را بهای گران برگرفته اوزا بآن خدمت نامزد گردانند - و اگر نشان همه یافته‌نشود بیشتر از بنوخ آن برگیرند - که گوهر شایسته افسر بزرگی و اکلیل دولت‌پزوهی کمتر پدید آید - و هرگاه نخستین بایه کمال چنین پرده نشین نایابی بود گزیده مرتبه چهارم (که بانسان کامل ازان تفسیر رود) همانا بر فراز عتقا جای دارد - و اگر چنین نادره گوهر هم بدست نیاید از حقیقت‌اندوزی و مزاج‌شناسی زمانه و گردآوری حیا نصیبه داشته باشد تا یکبارگی این نام‌گرامی به معنی نبود - لکه احمد که شاهنشاه دانش‌پزوه همواره در مراتب مناصب سیما این منصب والا از راه دیده‌ری خرامش میفرماید - و از آنجا [که سعیدخان را با بزرگی نژاد ازان سه خوی (که سرانجام کارگاه تعلق بدان باز گردد) بهر فراوان بود] باثالیقی شاهزاد؛ والا گوهر خجسته طالع سلطان دانیال (که از زمان خرد سالی نشان فرخندگی از آئینه پیدشای او لامع است)^(۵۱) و هنگام غفلت نور آگهی از مشرق حال او تابان) سربلندی بخشیدند - او بسپاسگذاری این موهبت^(۵۲) گبری

(۲) در [بعضی نسخه] کار کرده آید (۳) نسخه [ل] همراهان (۴) در [بعضی نسخه] بدست آید

(۵) نسخه [ز] بود (۶) نسخه [ی] موهبت والا •

بزمهای عالی ترتیب داد - و پیشکشهای شایسته گذرانید - و بمقدم میمنت افروز شاهزاده منازل او فروغ سعادت گزشت *

و از سوانح آبله برآوردن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم است - دوازدهم خرداد ماه الهی آغاز این نمودار آگهی شد - و آن پیکر قدسی را عارضه تب از جای برد - کشور خدای مهرآمود بر بالین آن نوباوه بوستان اقبال بگریبان نامل سرکشیدند - و از صفای تقدیر نقش نندرستی برخوانده پیغام گذار عافیت شدند - همچنان رباهت اندوزان مافی دل و ستاره شناسان صواب اندیش و فال گیران ژرف نگاه نوید شادمانی رسانیدند - لیکن (چون طبیبان مسیحانفس و پزشکان تجربه اندوز در تعین بیماری دلیرتر حرف سرائی نکردند) پردگیان مشکوی اقبال و عموم ملتزمان بارگاه حضور را دل بجای نمی آمد - درین کشاکش گفتار قدرے جذری چهره افروز گشت - و اطمینان نیز مزده رسان صحت شدند - و در کمتر فرصتی بخشی گرانیده جشن صحت آراسته شد - جهان عشرت گذاری و عالم نشاط افروزی را رونق دیگر پدید آمد - سعادت پزیران بر غیب دانای گیهان خدیو آگهی پذیرفته سجد نیایش بجای آوردند *

و از سوانح آمدن عراض نظام الملک دکنی ست با تنسقات آندبار - باقی خان را گرانبار اندر زهای گرامی ساخته برهنائی و فرستاده بودند - او احکام بارگاه سلطنت را پذیرا آمده وفا خان را از معتمدان خود همراه گردانید - روز دهم پانزدهم خرداد ماه الهی آمدها بدولت کورنش به روز گشتند - و فیلا ناسور و نفاس آن دیار بنظر مقدس درآمد *

و از سوانح آنکه بمیامین انفاس قدسی شیخ جمال بختیار از جان گاهی رستگاری یافت - درین شوره زار دنیا از دیوگاه روانی دار که (چون فرمانروای جهان یکرا نواخته بدولت تقرب سریلند سارن) دوستان حقیقت مناش و خیر خواهان تمام عیار از ان دولت (که بروزگار او پدید آمد) کار انزائی و رونق معامله او را طلبکار باشند - و جمهر ملتزمان بارگاه از نکهتیده گوهرا و دشمنان دوست نما و دوستان کوناخرد از بیماری حسد همواره در برانداختن بنیان هستی آن گزیده مرد کوشش نمایند - و اندیشه های تباه و فکرهای دور یگار برند - و او از میامین انتساب خاص در حراست ایزدی مسرت پیری باشد - بنا برین خوی ناستوده برخ تنگ چشمان ناتوان بین از جاه افزائی شیخ برنج در شده شربت زندگی را به ببخبری آبدار مسموم گردانیدند - بمجرد آشامیدن آثار تغیر از ناصیه حال او پدید آمد - و داراب (که یکبار پیش خدمتان حضور است) از دوستی قدرے از ان آب نوشید - او نیز همان زمان بگرداب سراسیمگی درآمد - یکشنبه روز دران خطرگاه جانگزا پریشان ماندند - چون بموقف عرض مقدس رسید لخته

از معالجات ضروری و بنده از ادریه روحانی بکار آن مسمومان نا امید بودند - بیامی نوجبات قدسی بعشرت کاه محنت آسایش یافتند •

و از سوانح شورش افزودن مظفر حسین میرزا است - در آن هنگام (که رایات جهانگشای تسخیر گجرات نمود) میزایان سزای کردار یافته هر کدام بناحیت سرگردان بادیه ادبار شد - گلرخ سلطان بیگم والدۀ او بفرین کردانی و جدگزینی آن خود سال نا آرموده کار را ببلاۀ دکن برد - چنانچه گفته آمد از آنجا که روی از قبلۀ اقبال بر تافته بود کارسازان بارگاه قضا او را گرد آورد ناامیدی گردانیدند چون در آن ناحیت خار ناکامی در پای خواهش او درآمد بسعی برخه از بدنهادان نومایه گجرات را خالی پنداشته بآنصوب روانه شد - هرزه درایان فراخی پس کوچه را زبان دراز گشت چون بمسامع اقبال رسید از آنجا (که دوربینی و پاسپانی مراسم حزم ناگزیر همت والی فرمانروایان آگاه دل است) روز مهر شازدهم خرداد ماه الهی منشور قطاع بنفاد پیوست که امرای عالی شو دفع شورش گجرات را بر تسخیر خاندیس و آن ناحیت مقدم دانسته بدانصوب گردانند - آن گرو از نابینائی فروغ اقبال روز افزون شاهنشاهی انجام آن خدمت بیرون از حوصلۀ خود دانسته و میگردانیدند - و نیز جوشش آزمندی برین داشته بود که بطنطنۀ حرف سرائی از حکام آندیار زرها گرفته طرح مصالحت اندازند - و باین خیانت ملکی (که در حقیقت بنیاد سعادت خود کنند است) خواهند که بام قصر دولت خود اندانند • ع • • زه تصور باطل زه خیال محال در بیجا گدازه چنین زمره ناسپاسی داشتند که بر یغ مقدس رسید - هزاران منت بر جان نهاده از آن گرو کامیاب خواهش هر یک به قبول خویش بازگشت - و چون نیت گرد آورد بود خدمت مرجوعه بے آن گرو انتظام شایسته گرفت - ماتم فطرت و همت نابوده چرا داشته اند - اگر سوگر این بازارگانان کمین (که سرشته سوداگری از دست داده اند) گرفته شود گنجایش دارد - اما که وقت و کو فرصت - حکام دکن (که از توجه جنود گیتی گشا آرام گسل بودند) آسایش گردید و از دور بینی (بآنچه اعیان لشکر را داده بودند بسند نکرده) نفاس آن مرز را مصحوب طرز شناس بارگاه سلطنت فرستادند •

روشن شدن عرصۀ مبارزت بفروغ همشیر وزیر خان و راجه تودرمل

و شکست یافتن مظفر حسین میرزا

از آنجا (که ایداعیان فحست جای تقدیر از نیک سگالی و معدلت پژوهی اورنگ نش

فرهنگ آرای قوائِم سرپر خلائتِ عظمی را نیرِ بخشیده اند - و بکردارهای ستوده آن مهرآموزِ فراخ حوصله رموز شناس آفرینش بنقش و نگارِ جاوید آراسته) هر سبک سرے کوزه خودے (که در نزهت گاه مملکت گردِ شورش انگلیخت - یا اندیشه تباه تیرگی افزایِ خاطر او شد) بے سعی کارفرمایان خدمت گزین (تا بتوجه والای شاهنشاهی چه رسد) زمانه باد افراہ آنرا بشگرف آئین سرانجام میدهد گاه مال را (که باد هوش ربای فرومایگان است) بتاراج داده خمار آلود خواهش میگرداند گاه جان را (که بُنگاه تیرہائی و بدکرداری ست) از افزایش سیه دُرُنی برگیرد - گاه پردگیان ناموس را نقابِ عزت دریده هنگامه پیروی رسوائی گردد - گاه نفائس کالای دنیا را غارتیده عریانِ چارسوی ازل و ابد سازد - همواره مراتبِ نیک بختی و بداختری آن گروه دریافتہ پاس این دولت نماید - هر فرومایه بدگوهر (که نکابتِ حال رهنمای بادبے سعادت او نتواند شد) بنکوهیده تیرِ روش غبار آلودِ خاکستان نیستی شود - و آنرا (که ناکامی روزگار اندرزگوی حقیقت باشد) و از خشم گیتی^(۲) زمانه پند پذیرفته رهنوردِ نزهت آباد دولت آید) هنگام سخت گیری از تندبادِ غنا جان سلامت برد - چنانچه چهره آرای این مقصود حالِ مظفر حسین میزرا تواند بود - و اجمال این تفصیل آنکه وزیر خان در انتظام سپاه و آسایش زیرستان و استیصالِ بدکاران کار بندِ شایستگی نشد - پیش از ظهور این سانحه شهریارِ غیب دان راجه تودرمل را (که در کاردانی و خدمت گزینی و مردانگی از یکتایان جهان هستی بود) بآن دیار فرستادند - که در رواج و رونقِ کار او همت گمارد و بیابوری دبدہ وری پرانگندگیهای آن حواشی را منظم گرداند - راجه بسرعت خود را بدان سرزمین رسانیده در فراهم آوردنِ پریشانیهای آن ملک تکاپوی ستوده نمود - فحستین بسطانیور و ندیار شتافته تفسیقِ مناسب داد - پس از آن مهماتِ سورت و آن نواحی را بفروغِ معدلتِ روشنی بخشید - و از انجا مشغولِ بروج و بروده و جانپایر را بانجام رسانیده باحمد آباد آمد - و باتفاقِ وزیر خان حوالی آن مصر سعادت را بلوامع داد دهی می افروخت که شورشِ فتنه بلندی گرای شد - مهرعلی کولابی از نوکرانِ ابراهیم حسین میزرا بالخته از فرومایگانِ بدگوهر همدستان شده آن خرد سالِ ناتجربه کار را از مرزِ دکن بگجرات آورد - و در حواشی سلطانیور شراره فتنه برافروختند - برخه از همراهان عارف و زاهد پسرانِ شریف خان از تبه کاری و تیرہ رائی داغ بیوفائی برپیشانی نهادہ باو پیوستند - و چون بفراخی بروده رسید داروغه شهر بالغز همت شده بیرون شتافت - و آن شهر بزرگ بے جنگ از دست رفت - باز بهادر به پیکار برآمد - از فرومایگی ملازمانِ ناسپاس کارے نساخت - و برخان در بسیجِ آن بود که باحمد آباد تحصن گزیند - راجه تودرمل به نیروی اقبالِ شاهنشاهی همت

در کارگشایی بست - و او را از شهر بند بصره بر آورده آماده مبارزت گردانید - ره^(۱) دل کارطلب و خاطره خدمت گزینی بصوب برده رهگرایی شدند - چون چار کوهی قصه اولیای درات نزول نمودند پای ثبات آن گروه خوابیده بخت باغزش درآمد - دست از نبرد باز داشته کهنیابت رویه رفتند و لشکر فیروزی بصوب آن دل بای داده راه با هستگی پیرو - مخالف را از آگاهی حال دل رفته باز آمد در حواشی کهنیابت عنان ادبار کشیده گرد شورش برانگیخت - سید هاشم عامل خالصه نخستین برآمده دستبرد ستوده نمود - و از فزونی غنیمت متحصص شد - چون اقوام گیتی ستان نزدیک رسیدند محاصره گذاشته بجانب چونه گدازه شتاب آورد - و در حدود دوله روز زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهی^(۲) امرای عقیدت گزینی پیوستند - و عرصه مبارزت را بفروغ همت پذیرای نور گردانیدند قلب گاه بشهامت وزیرخان اعتضاد یافت - و خواجه یحیی نقشبندی و وجیه الماکم و برخه از حقیقت مندان برانغار را آراستند - و راجه نودرمل و روپ^(۳) رای مجراتی و شیخ رلی و بهاک^(۴) داس با طایفه از راد مردان جرانغار را استظهار آمدند - و از آنجا^(۵) که بیدلی و درونی ظلمت افزای حال انواج بود (غنیمت برگشته پای جلادت انشود - همگی اندیشه این به نهادان شورش منش آنکه بمجرت^(۶) رده آرائی و رو برو شدن مغرب بیشتره هنگامه افروز ما خواهند شد - و برخه شتابان راه گریه همانا وزیرخان و راجه را با چاندن روزگار به پایان میرسد - و تمامی هست در چاره گیری راجه بسته بودند چه میدانستند که دران صف هستی دشمنان ناموس دوست بسیارند - بغایران میز با برخه از مدبران ناعاقبت بین بجانب وزیرخان گام سست برداشت - و مهر علی^(۷) سرمایه نصاب با خلاصه تیز دستار تهر رمند^(۸) بصوب راجه آمده عرصه آرای پیکار شد •

• بیت •

چو لشکر بلشکر در آورد روی • مجباز برون آمد از هر دو سوی

چنان گرم شد آتش کارزار • که از نعل اسبان برآمد شرار

راجه به نیروی ثبات پائی چهره افروز نصرت گشت - و بهادران اخلاص مند در بساط جانستایی سپاس ایزدی بجای آوردند - هیزده کس نامی از جانب مخالف بخراب آباد عدم شتافت و در دریاش اقبال شاهنشاهی پس از آویزش بسیار آبروی او ریخته آمد - و به تبهات روی روش غبار آرد هزیمت گردید - سپاهیان دست راست به چپش شایسته روی در گریز آوردند - و همان ط بیشتره از قبل آبله پای خارستان بیدلی شدند - وزیرخان با برخه از حقیقت اساسان در مد

(۲) نسخه [ب] مقید کیش (۳) نسخه [۱] ورت رای (۴) در [چند نسخه] پیکای داس

(۵) نسخه [ای] بیدلی درونی ظلمت افزای - و نسخه [ز] بیدلی و درونی ظلمت افزای (۶) نسخه

[۱] نبرد آرائی (۷) نسخه [ب] مهر علی (۸) نسخه [۱] هفت نمده •

چانفشانی شد - و نزدیک بود که کار او در نیکو خدمتی بانجام رسد - ناگاه راجه تودرمل غنیم را برداشته با هزاران دل رسید - و یکبارگی تار و پود هنگامه مغروران تباری گسیخته آمد - بسیار به نورد بادیه نیستی شدند - و لختی بکیند بذلت گرفتار آمدند - و مظفر حسین میرزا با چنده از محبت برگشتگان مصوب چونه گدازه شتافت *

چنان باز گشتند بر کس که زیست • که یززدگی شان بیداد گریست
 هتکے بترک عشرت افزای جهانیان گشت - و غنیمت فراوان بدست اولیای نصرت درآمد - هر دولت منزه (که در جوار اخلاص اساس منزل نهد) اگر عالم عالم هر شکافان نادره کار فراهم آیند گزنده بار نرسد و هر بختمند (که فرمان پذیری را جلا افزای آئینه ناموس گرداند) کارهای دشوار در پیشگاه عزیمت او طراز آسانی گیرد - هر سعادت پزوه (که نیکبختی با پیمان بختداری نطق آرای همت او باشد) از هجوم فوهایان بد گوهر غبار بر فرهنگه مقصود او ننشیند - و هر کارشناس (که آهنگ خدمت فروشی در محاکم خاطر او نگذرد - و حرف خوشنمایی بر دیباج زبان نگارش نیابد) کارسازان ملک تقدیر هنگامه افروز او شوند - و هر کرا بارگاه سعادت گشاده باشد و نصیحه اثرین خونهای ستوده برآرد خیرسگالی و نیکبختی او گوی برزین آسمان و زمین را فرو گیرد - و مال فراوان و ناموس پایدار و دین حقیقی بفرق سیر پویان جنبه سالی آستان او آیند - چنانچه اولیای دولت را درین شوره زار به آرمی بمیان بهومندی از خصائل ستوده مذکور جمال آرای شد - و شناسای این دولت کبری گشته ستایش و نیازمندی را طراوت تازه بخشیدند - از آنجا (که پیشگاه نیایش ایزدی بندگان خدمت پذیر سپاس فرمان روایان دادگراست که پرتو فیض الهی اولاً بر بام اقبال ایشان فروغ دهد و ثانیاً از برکات آن کاخستان آرزوی پیوستگان دولت روشنی پذیرد) عریضه ستایش آمود اقبال شاهنشاهی با گزیده فیغان غذائم مصحوب دهارو روانه ساختند - از استماع این موهبت والا سپاس الهی بلندی گرای شد - و عالمیان بهجت آرای صورت و معنی گشتند - و هم درینو ایچیان سلطان حسین میرزا از قندهار آمده بسجده عقیدت ناصیه افروز سعادت شدند - خلاصه سفارت تجدید پیوند نیکوبندگی و خدمت گزینی بود - شهریار قدردان فرستاده ها را کامروای خواش رخصت فرمودند *

و از سوانح فرستادن سپاه فیروزی برهنمون راجه مدهکراست - از آنجا (که آئین ملکداری و رسم جهانبانیست که همواره بدست آویز مالش و نکوهش بد مستان باد خرد کامی را هوش افزوده رهنمای خدمت پذیری گردانند - و باقرایش عزت و اعتبار آگاه دلال بیدار مغر چمن زار دولت را

(۲) نسخه [ل] کارسازان تقدیر (۳) نسخه [ب] دین مرز شوره زار (۴) در بعضی نسخه [ج] فروغ

دهد (۵) نسخه [ای] خاکستان *

شاداب سازند - تا بندگان فرمان‌گرایی و گردن‌گشان نخوت‌مند بپاداش‌گزاران رسند - و نیایش ایزدی و ستایش الهی بآئین خردگزیس بجای آید (درینولا) چون آن زمیندار از فراوانی ملک و فرزندی تورم‌نشان بدیکش و قلبی جای و تباهی خرد و دوستی خوشامدگویان شاهراه فرمان‌پذیری گذاشته ره نورد بادیق ادبار شد (روز ارمزد غرق تیرماه الهی صادق خان و راجه اسکین و مونه راجه و آغ خان حبشی و برخی از بهادران خدمت‌گذار نامزد شدند - که آن گروه نشین نخوت را از خواب بیدارشی بیدار سازند *

و از سوانح فرستادن دستم‌خان است بابالت مونه اجمیر - شهریار آفاق بمقتضای دیده‌وری (که نقدگنجینه شناخت است) نقوش رعیت‌پروزی و معدلت‌اندیشی از ناصیه حال او دریافتند پایه اعتبار افزودند - و سرکار رنجه‌ور به نیول او مقرز فرموده بحراست آنصوب رخصت ارزانی داشتند که در گشسرای فراخ‌حوملگی رخت اقامت انداخته بدستیاری دل و دیده پراگندگیهای آندیار را فراهم آورد - و پاس احکام عدالت داشته نیروی همت را بتکاپوی صورت دوشادوش دار تا عموم مردم از تیرگی ستم و تاریکی بیداد بنورستان حق‌پذیری درآیند - و زندگی شایسته با کردار ستوده پیوند درام یابد - جهان‌بانی گلچین چارچمن دنیا و عقبی آید - و فرمان بزرگی بعشرت‌گاه جارید خرامد *

و از سوانح رسیدن رای لونکین و راجه بیرو است - گذارش یافت که از حدود دیبال به این دومومن بازگاہ اقبال را بسرافرازی رای دونگر پور رخصت فرموده بودند - درین هنگام نشاط‌افز و زمان طرب‌افزا روز رام بیست و یکم تیرماه الهی مسرت‌آرای نیکوخدمتی بجبین سائی عتبه همایو ناصیه تخت‌مندی را جلای تازه بخشیدند - و آن عصمت اعتصام والا گهر را بآئین بزرگان بشیستا تقدس درآوردند - انجمن تعاقب را نگار بستند - و جهان‌معنی را آذین کردند - گهر یکتا بکنجور حقیقه رسید - و گهر را تکیه‌گاه سترگ پدید آمد *

و از سوانح رسیدن ایلچیان شاهرخ میرزا ست - عفت قباب خانم والدۀ میرزا از نور دیده‌وری و دوربینی نقوش فرمان‌روائی معنی و حروف جهان‌افروزی صورت از پیشطای ناصیه مقدس شاهنشاهی در یافته از صغرس پیوند عقیدت را استحکام داده بود - لیکن از سرگذشت میرزا سلیم بیمناکی داشت - که برخاطر حقیقت‌پیری گیهان‌خدیو چگونه پرتو اندازد - سخن‌سازان بے‌صرفه کو بدام روش بموقف عرض رسانند - و هر ناخشنودی آن فرمان‌نمای صورت و معنی اختا

در مبدائی عزت^(۲) و اساس زندگی شاهرخ میزرا اندازد - و اگر مرا سرمایه این شورش تصور فرمایند
بنکال ابدی گریم - و نیز از مکه ضمیر او بود که عاطفت گیتی خداوند میزرا را بغزندگی برگزیده
سربلندی بخشد - عبدالرحمن بیگ و میزرا عاشق عرائض آن پرده نشین عزت و میزرا شاهرخ را
با جلال نفائس آندبار در اوائل امرداد ماه الهی با هزاران یار ضراعت و نیازمندی بدارگاه قدسی
آوردند - شهریار آگاه دل از وفور مردمی و فرط مهربانی و محبت دیرین و عاطفت تازه معذرتها پذیرفته
نوازش فرمودند - و کامیاب شادمانی رخصت انصراف دادند - و هم درینولا حکیم عین الملک
از دکن ناصیه ساسی عتبه اقبال آمد - او را برهنمائی عادل خان بیجاپوری فرستاده بودند - درین هنگام
آن خدمت بجای آورده نیایش او را بموقف عرض مقدس رسانید - و رشید الملک را با عرضداشت
و شرائف متاع آن بلاد بنظر همایون سربلندی بخشید *

و از سوانح آمدن ایچی فرمانروای توران عبدالله خان با نامه پکتادلی و شرائف تحف
و هدایا - از شکوه اقبال روز افزون بیشتر ازین سلسله جناب دوستی شده بود - بنا بر اندیشه تسخیر
مهالک مروی و ظهور حال پیمانهای او چندان توجه فرمودند - و مدتها در اردوی معلی نگاہی
داشت - چنانکه در نخستین یورش گجرات غبار لشکر منصور بود - کارنامه سرنال هوش ربای او شد
و چون بغیر زمندی بازگشتند بالتماس اعیان دولت پاسخ نگاشته روانه ساختند - و بجهت آنکه سلسله
مراسمت گسسته بپیرد باشد کسی از بارگاه خلافت همراه او نشد - چون بدان دیار رسید نیرنگی اقبال
شاهنشاه صورت و معنی گذارش نمود - مرزبان آن ناحیه از عاقبت اندیشی بلا به گری در آمد - و گرمتر
حروف نیایش و نیازمندی سرانیده مدارج مصادقت را بر دیباجه ظهور نگاشت - اساس سخن
بران نهاده بود که شهریار جهانگیر از صوب هندوستان یورش ایران فرماید - تا به نیروی بکجهانی
عراق و خراسان و فارس از اوزنگ نشین آن مرز مستخلص گردد - خدیو عالم بمقتضای فتوت
و مردمی آمده را بغنن نوازش خوشدل گردانیده رخصت فرمودند - و میزرا فولاد را با برخه
از نفائس هندوستان همواره ساخته تورانیان را آرامش بخشیدند - و پاسخ آرای شدند که آن سلسله را
انتساب خاص بخاندان نبوت است - پاس آن داشته اختلاف آئین و کیش را سرمایه آویزش
ملک ستانی نمی سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ضمیر حقیقت اندرز را ازین داعیه باز میدارد

(۲) در [چند نسخه] عشرت (۳) در [اکثر نسخه] رخصت انصراف شد (۴) نسخه [ل] حکیم الملک

(۵) نسخه [ز] بنابر نسخیر مهالک مروی (۶) نسخه [ا] از عاقبت بینی اندیشیده بلا به گری در آمد

(۷) در [بعضی نسخه] بلا به در آمد (۸) نسخه [ز] آرامش بخشیده پاسخ آرای شدند (۹) نسخه [ب]

و چون دران گلدسته دوستی والی ایران را بعزت یاد نکرده بود اندر زهای هوش افزای در نکوهیدگی آن فرموده حق سترگ ثابت گردانیدند •

نهیست موکب همایون بصوب اجمیر بار دیگر

از انجا (که یورش فرمانروایان معدلت دوست مایه آسایش عالییان و روزگار دادگری ست)
همواره خاطر اقدس بسیر و شکار توجه دارد - علی الخصوص که درین ضمن احترام یک از بزرگان
صاحب دل باشد - ازین دید ژرف حقیقت اساس بآنین هر ساله عزیمت خطه فیض بخش اجمیر
مصمم شد - و شب باد بیست و دوم شهریور ماه الهی ^(۱) سمند اقبال را رهگرای مشهد قدسی
گردانیدند - روزه (که مرحله کرهه ^(۲) مضرب خیام همایون گشت) در اثنای راه بر فیل رن سناگر (که
از شورش قندخوئی و جوشش بدمستی تجربه کاران این وادی به نزدیک آن نفرنند)
شکفته دل و گشاده پیدشانی به نیروی تیزدستی برآمدند - آن عریده کار از شکوه اقبال فرمان پذیر آمد
نظارگیان را حیرت فرو گرفت - ظاهر بینان صورت پرست را ازین بدائع شگفت آمد - لیکن دوربینان
مفونکده باندازه معنی شناسی چهره گشای سعادت گردیدند - طیفه یک از هزاران خوی ستوده
گیتی خدیو شمرند - و برخه را فروغ تائید بخشید - و گروه از گروها انکار برآمده بگلشن سرای ارادت
در آمدند - و همواره از آن والا خود عالی قدر کارنامهای بدیع تراوش ظهور یابد - از انجمله درین یورش
روزی فتح خان چیتیان از درد چشم بیدکیا نمود - و از ناامیدی پزشکان آزموده به نیایش درآمد
آن مسیح نفس بدمگیرا چاره فرمودند - و بظاهر نیشتر را بکار داشته آسایش افزودند - طیبیان روزگار
حرفت مکنسی را پیش حکمت موهبتی قدره نهاده سجده نیایش بجای آوردند •

و از سوانح لبریز شدن پیمان زندگی شیخ احمد فرزند میانی شیخ سلیم فتحپوری ست - در تعلقان
روزگار بساخوهای گزیده غازه چهره او بود - زبان را شکایت آلود جهانیاں نکرده - و از دید
ناملایم چندان زین غم نگشته - با آرم و تمکین همنشین گردیده - از دستگیری عقیدت و نیکو بندگی
در جرگه امرا انتظام یافت - و بانگ گشاهزاده بزرگ صورت و معنی شهره آفاق گشت - در یورش
مالوه هوازدگی دریانت - و از ناپرهیزی و نه نیوشیدن سخن بدارالخلاصه آمد - و انجام کار بفالچ
کشید - و درین سال (که ربابت جهانگشای بصوب اجمیر نهیست میفرمود) او را در پیشگاه بدش

(۲) نسخه [ب] پیوسته (۳) نسخه [ز] مرقد قدسی (۴) در [چند نسخه] کرده (۵) نسخه [ب]

ظاهر نگاهان صورت پرست را (۶) نسخه [ب] ازان خسرو عالی کرده (۷) نسخه [۱] و بالتالیق

(۸) در [چند نسخه] صیغه ربابت •

گیهان خدیو آوردند - بسجودِ نیایش رخصتِ واپسین گرفت - و چون بخانه رسید نفسِ آخرین رهنمای منزلگاهِ نیستی شد - زه^۱ والا بختی که او را در قدمِ مرشد و پادشاه زندگانی ناپایدار سپری گردد - اگر در برآمدِ کارِ دولت آن نقدِ گرانبهای در باختِ جوهرِ مردانگی و حقیقت‌منشی ببارگاهِ ظهور آورد - و گونه باره پرد^۲ ناموسِ نیکوبندگی دریده آمده - از اینجا (که هنگامِ رسمیانِ دروژی و آشنایانِ سرپُل گرم است) چنین داستانِ دیده‌وزی بهرگوشِ ندرآید - لیکن آن بزرگ دانش یکتای بختمند و فاخرین (که درین نامه خطاب باو می‌رود) تراوشِ صفونده^۳ ضمیرِ خود اندر خننه بافرین گراید *

و از سوانح آنکه سید حامد بخاری را با یالِ مُلتان بلندپایه گردانیدند - و پندهای هوشِ انرا (که سرمایه^۴ دستگیریِ بیچارگان و مالشِ بدکاران و آسودگیِ توطئه^۵ گزینانِ آن دیار باشد) فرموده رخصت دادند - او فرمان‌پذیرِ اندر زهای سعادت گشته در تکاپوی آن شد که به نیروی کوشش و آگهی قافله^۶ دانش را بمنزلگاهِ کردار رساند *

و از سوانح رسیدنِ راجه تودرمل از ملکِ گجرات - و بفزونِ عواطفِ خسروانیِ محفوف شدن در هنگامه^۷ (که مویک^۸ هدایون در^۹ حواشیِ قصبه^{۱۰} بساور نزولِ سعادت داشت) راجه با بسیاری از اعیانِ بدولتِ آستانِ بوس سربلندی یافت - و نیرنگیِ اقبالِ شاهنشاهی را با هزاران داستانِ دولت گذارش نموده بسجودِ نیایشِ ناصیه^{۱۱} افروزِ بخت‌مندی شد - و بپس از بدگوهرانِ شورش‌مذش را (که سرگروه^{۱۲} آنها دوده^{۱۳} بیگ بود) مُسلسل در پیشگاهِ معدلت حاضر گردانید - چون زندگانی را در خور نمودنِ بیاسایِ آن گروهِ چهره‌گشائِ عدالت شد - و بدستورِ پیشینِ تنسیقِ مهماتِ وزارت برایِ زرینِ او تفویض یافت - و بمیامینِ توجهاتِ قدسیِ براستی و درستی در انتظامِ امورِ سلطنت آئینِ هوشمندانه گرفت *

(۵) شورش نمودن مظفر حسین میرزا باو دیگر - و گرد آلودنِ ناکامی شدن

ایزدِ توانا خن تپاهِ نبخشاش که هزاران آئینِ نکه‌وریده از ان پدیدار گرد - و خرابیِ جهان بار آورد - و اگر ازین ناشایستگی پناه یابد از همنشینِ بدگوهرانِ فرومایه اجتناب ازمِ شمرد - که بسا هوشمندانِ دوزخین را از صحبتِ این شلوده رایان نیکی ببدي گزاید - و صلاحِ بفسادِ انجامد طبیعتِ آدمی را دانشِ پژوهان دزدِ پنهانی گفته‌اند - بیخواهش خویِ دمسازانِ برگزین - و از آنچه

(۲) نسخه [۱] ل در قصبه^{۱۰} بساور (۳) در [چند نسخه] دده بیگ (۴) نسخه [۱] ل از سرگرفت

(۵) نسخه [۱] ب شورش مظفر حسین میرزا (۶) در [بعضی نسخه] گرد آمده (۷) در [چند نسخه] پرهیز *

نفرت داشته باشد بروزگران برخورد پسندد - و بنا بر این چهره امروز این داستان حال مظفر حسین میزاست که با پاک‌نهایی و صفای گوهر بهمنیانی همراهان تبه رای سرمایه نکلی خویش آماده گردانید - و از آنجا (که در سرشت او سعادت بود) جان سلامت برد - و بداندیشان یافته در آری بگو نیستی غبار آلود گشتند - درین ایام (که پدران و نیاکان او را آن پیش آمد که گذارش یانت) هنگام آن بود که بتابشگاه غفلت نه غفودے - لیکن از هجوم شورش منشان بے خرد (که سرگروه آنها مهرعلی بود) عنان نیک سگالی از دست داده باز گردفتنه برانگیخت - و بتائیدات سماری در اندک زمانے فرو نشست - چون راجه تودرمل از گجرات متوجه آستان اقبال شد آن بدکیشان فساد اندیش عبرت نگرفته میز را از باز دست آویز تپاه کاری گردانیدند - نخستین بر بازارگانان کهنابایت دست ستمگاری برگزیده مال فراران اندوختند - وزیرخان باعتضاد دولت ایزدی اعتصام از احمد آباد برآمده بآنصوب شتاب آورد - و در حدود پیرپور^(۱) داستان بے آرمی همراهان باز بهادر تذبذب در قوایم همت او انداخت - از قصبه سرنال بقصد مبارزت برآمد - بیشترے از نوکران فرومایه زربنده بتخیل نادریست جدائی گزیده بغنیم پیوستند - وزیرخان از ظهور این سانحه باندیشه دراز فروشد - و چون نقوش بیوفائی از ناصیه ملازمان بدگوهر پیدا بود برگشته با احمد آباد تحصن گزید روز دینار هشتم شهر بور ماه الهی غنوده بختان بدکون با هزاران شورش محاصره نمودند - و بسیاری از واقعہ طالبان فرصت جوئی بمخالف پیوسته هنگام بداندیشی گرم ساختند - مگس همتان درون حصار را نیز حال دگرگون شد - وزیرخان بفروغ اخلاص روز افزون بچاره گوی نشست - گروه را مسلسل گردانید - و برخی را بفنون دلدهی سرگرم بیکار ساخت - چون از کمک ظاهری گسسته امید بود دل بفرو شدن گزوده انتظار نیرنگی اقبال میبرد - و از دور بیان درونی در هراس بوده هر روز مرچل را تغیر میداد - در زمانے (که از آویزش شباروزی بستوه آمده بود) تائید سماری لوازم نشاط افروخت - و گروه مخالف بخاکستان ناکامی غبار آلود شدند - و اجمال این داستان نصرت آنکه پانزدهم شهر بور ماه الهی غنیم تبه رای سخن با درونیان یک ساخته هجوم آورد - و نردبانها نهاده در مدد برآمدن گشت - چندی از خود سران یکام خویش رسیده دست بیغما گشادند - و برخی در میان راه بودند - از گشادگاه تقدیر بندرتی بمهرعلی رسید - و همان زمان آن سرفتر عریده کاران بفراشخانه نیستی شتافت - از دید نیرنگی اقبال روز افزون یکبارگی آن گروه بے آرم را در عین چپه دستی پای جسارت از جای رفت - با هزاران سراسیمگی بصوب ندر بار روی گوز نهادند

(۲) نسخه [۱] هرپور . و نسخه [ب] هرپور - و در [بعضی نسخه] پری پور (۳) نسخه [ب]

درین هنگام از گشادگاه تقدیر.

از بس که متحصّنان^(۲) بیم‌ناک بودند بگمانِ فزوب‌آرایی کس بیرون نیامد - چون پاس از روز دیگر گذشت حقیقتِ اقبالِ گِهان‌خدیو بتاریکیِ خاطوشانِ دور و نزدیک شد - جهانیان به نیایشِ ایزدی شتافته خلوتِ دولتِ بیهمال را طلبگار شدند *

• قطعه •

همیشه ناکه ز تاثیرِ مهر و بارشِ ابر • دهانِ غنچه گل را صبا بخنداند

لبِ مراد نو از خنده هیچ بسته‌مباد • که خصم را بسزا دولت تو گریاند

دو چیز سرمایه فیک‌بختی و سعادت‌اندوژی ست - دلِ دانش‌برده - و دوده عبرت‌بین - هرکه از واژونیِ سختِ ازمین دو گهرِ گران‌مایه تپید دست آید روزگار او را بکمز زمانه در گری نیستی فرو برده رسوی ازل و ابد گرداند - چنانچه حالِ مهرعلی ازین آگاهی بخشید - از فروغِ لوامعِ اقبالِ شاهنشاهی پندپذیر نگشته شورشِ افزای شد - و در اندک فرصتی تیردیزِ قدراندانِ تقدیر گشته بخرابه نکال ابد جای گرفت - و آن کس (که در اصلِ فطرت سعادت‌منش دولت‌مند باشد) اگر از بد مصاحبی روزت چند در بادیه گمراهی افتد او را در برهه ناکامی گذارش دهند - تا از غبارِ آیش برآمده عیارِ کمال گیرد - چنانچه سرگذشتِ مظفر حسین‌میرزا چهره‌آرای این مراد است - باغ‌وی کوه اندیشان بدسگال راه ناسپاسی رفت - روزگار او را در سنگ‌لاخِ ناامیدی آبله‌پای ساخت - و از انجا (که سعادت‌نهاد بود) حراستِ ایزدی در کفِ خویش درآورده مورخِ مراحمِ خسروانی گردانید - چنانچه در جای خویش نگارش یابد *

و از سوانحِ فروغ یافتنِ ناصیه مظفرخان است بسجده آستانِ مقدّس - گذارش باقت که بجستِ پاداشِ کردار او را از بساطِ قُرب دور داشته بودند - از نیک‌اختری در دشتِ هولناکِ حرمان نیایشِ حضور پیش گرفته در جدگزینی و خدمت‌افزایی و فرمان‌پذیری فطرت را با همت هم‌آغوش گردانید - و شناخت را با کردار پیوند شایسته داد - از تکاپوی دایمی و قدردانی و کارشناسی و ملائمت‌کشی بر فرازِ نیکوکاری برآمد - جوهرِ نیک‌بندی او چون بعیدِ صبریانِ بارگاهِ خلافت رسید پرتو عافیت بر ساختِ احوال او تافته فرمانِ طلب شد - بیست و نهم شهریور ماه الهی از صوبه بهار آمده در حواشیِ هنس محلِ بسجده عقیدت روشنی‌افزای ناصیه گشت - و نفائسِ آندبار برسمِ پیشکشِ ببارگاهِ حضور آورد - و چهار لک رویه نقد بآئینِ نثار گذرانید - اورنگ‌نشینِ فرهنگ آرای بفقیرِ عواطف سرباندهی بخشیده اعتبار افزود - و حکمِ مقدّس شرفِ نفاذ یافت که بنقیر و قطمیرِ مهماتِ سلطنت و ارسیده پاسبانی احکامِ معدلت نماید - و راجه تودرمل و خواجه

(۲) نَصِیغَه [۷] سهمناک بودند (۳) در [بعضی نسخه] ملائم کیشی - و در [اکثر نسخه]

شاه منصور باستصواب او کارنامه خدمت بجای آوردند - و فقرخی و فرخندگی^(۲) چهارم مهرماه الهی شهر دالکشای اجمیر از ورود ربابت همایون نوراگین شد - بآیین بزرگان ژرف نگاه بآن مشهد مقدس شتافته ایزد بیچون را پرستش نمودند - و منتظران قدوم قدسی کامیاب خواهش شدند *

و هم درینولا (که زمانه سعادت داشت - و روزگار بالش اقبال) فرمان بدینرا باکاه خلافت شهریار والا گوهر را بطلا و سایر جلائی امور برکشیده بجزائل بخشش و انصال آرزومندان جهان را بے نیاز گردانیدند - نخستین آن دریا نوال عالی فطرت برای گردآوری رضامندی ایزدی خرمن خرمن و دامن دامن از زرسرخ و سفید مکرمت فرمود - پس ازان کارپردازان خدمت باشارت همایون طبقات انام را پس مراتب داشته زر بخشی کردند - و همدین اثنا از فرط آگاهی و وفور حق پژوهی بمسب علی خان میر خلیفه (که آثار تجریت و شناسائی از ناصیه حال او پدید بود) خلعت فاخره داده اجازت فرمودند که همواره حاجات خلایق و آنچه در پیشگاه تامل او بحسن گراید بموقف عرض اقدس رساند - با آنکه دوام آگهی گیهان خدیو بمثابه ایست (که آنچه بالغ نظران دوربین جدآور یک کار را بلوازم احتیاط بجای آورد گیتی خدیو همگی امور سلطنت را بدان طرز شایسته بانجام میروساند) لیکن از بسیاری دانش اندوزی و دوربینی و مزاج شناسی روزگار و بهبود سگالی بردوام چنین هشیار خرام می باشد - همانا منشور مطاع سلطان خرد چنان است که فرمانروایان معدلت گزین و سایر بزرگان کثرت آرای بر دیده زری و رسائل خود اکتفا نفرموده یک از هوشمندان نیک ذات سیر چشم بے آزار را رخصت عرض مکرمت فرمایند - تا در هنگام هجوم مشاغل و چیره دستی قوای غضبی (که زمان پالغز تیز روان عرصه دانائی ست) شایسته وقت را بموقف ابلاغ رساند - خداوند ا (تا سایه و آفتاب است - و سرسبزی چمن از فیض سحاب) این سالار بارگاه تجرد و تعاق بر انفس و آفاق نور گستر باد *

* مندی *

خدایا تا مراد است آسمان را * مکن زین پادشه خالی جهان را

فلک چون خاتمش زیر نگین باد * کلید عالمش در آستین باد

و از سوانح فرودشن مجاهد بیگ است نبیره خواجه کلان بیگ - در حدود مرهی از مضامین صوبه اجمیر به تهنه داری نامزد بود - کنور مانسنگه و بیشتر از دالوران آن نواحی به تنگناهای کوه شتافته بودند - در مبادی مهرماه الهی^(۳) راجپوتان آن سرزمین چنده از پنهانان نوآبادی آمده دست نازاج گشودند - ازین دایری آگهی پذیرفته بارنج زدگی جویده بے سار بیگار برآمد و کارنامه رستمی را زیر دست ساخته رهگرای سفر واپسین شد - و سرمایه نیکنامی جارید اندوخت

هفدهم مهر ماه الهی بر فراز قاعهٔ اجمیر معدود اقبال نموده غنودگان آن سرزمین را دستمایهٔ رحمت شدند - و در حواشی مرتد سید حسین خنگ سوار وقفهٔ آموزش فرمودند - آن شب نا ظهور پرتو خورشید حقیقت شمع آگهی افروخته رهنمای سعادت پذیران محفل قدسی بودند - بسا حقائق کونی و الهی سامعهٔ افروز بختوران بیدار دل گشت - و خاطر عمارت درست شاهنشاهی چون اختلال مبانئ آن حصار آسانی پایه دریافت کار پردازان بارگاه سلطنت را اشارت همایون شد که همت در تعمیر بسته آن عمارت فرسوده را تازه گردانند - در کمتر زمانه بخیرترین وجه صورت انجام گرفت - بیست و دوم مهر ماه الهی از آن خطه فیض اساس عنای توجّه بجانب میرنهب انعطاف یافت - بظاهر نشاط شکار چهرهٔ عزیمت می افروخت - لیکن معدلت آرائی و انتظام آن ناحیت و اندوختن مرضیات ایردی پیش نهاد همت والا بود *

چون آن سرزمین مخیم اقبال گشت ضمیر صواب اندیش در تعین قائله سالار رهگرایان بادیه حجاز توجّه فرمود - دوم آبان ماه الهی میر ابتراب باین گزیده خدمت سرافراز شد - او از سادات اسلامی شیراز است - جدش میر فیاض الدین ثبته الله (که بسید شاه میر مشهور بود - و از علوم مکتسبه بهره فراوان داشت) در زمان سلطان قطب الدین نبیرا سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته آمد - و بوطنگاه خود بازگشت - بار دیگر در شورش شاه اسمعیل بحکومت سلطان محمود پیکره^(۲) با در فرزند خود میر کمال الدین و میر قطب الدین بهجرات آمده رخت اقامت انداخت و نه نیکنامی روزگارش سپری شد - میر ابتراب فرزند میر کمال الدین در آن مرز و بوم اعتبار یافت و از آن باز (که هجرات در حوزه تصرف اولیای دولت درآمد) به نون عواطف ظل الهی اختصاص گرفت - و بدولت ارادت چهرهٔ افروز سعادت شد - درین هنگام (که از بارگاه خلافت باین خدمت شرف اعتبار یافت) پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بجهت محتاجان آن مرز در عهده گردانی او شد - و اعتمادخان گجراتی (که از سالها آزوی طرف آن سرزمین داشت^(۳)) نیز رخصت یافت - و از رشقه دریای مکرمت فرلوان مردم با گزین سامان محمل شرق بستند - شرفا را (که پیوسته با رسال عراض و تنسقات آن ولایت سلسله جنیان نیکو بندگی اند) بیک لک روپیه نقد و شراف اجناس یاد فرمودند *

و از سوانح تفویض فرمودن ایالت گجرات است برای زمین شهاب الدین احمد خان - چون آگهی شد (که وزیر خان پاسبان عاظم معدلت را بسزا نمیکند - و از ناروائی داد دهی آن ملک

(۲) نسخه [ز] بوطن خود (۳) نسخه [ب] پیکره - و الله اعلم (۴) نسخه [ل] آن مکان داشت

(۵) در [چند نسخه] گرفت *

روی در اختلال دارد (رفیع عزل بر صفحه احوال او کشیده خان مذکور را (که از شناسائی معامله و جدگزینی در کارها و عدالت پژوهی و رعیت پروری بهره‌مند بود) از مالوه بحراست این ملک بزرگ نامزد کردند - و منشور مقدس مشتمل بر اندرزهای سعادت شرف نفاذ یافت - قاسم خان و طاهرخان و سیف الملوك و میر غیاث الدین علی نقیب خان و قمرخان و فیروز و شیخ معظم و شیخ جنید و برخی از ملتزمان بارگاه حضور را فرستادند - تا آسودگی آن دیار افزوده آید - و یرلیغ والا صادر شد که چون مرزبان نو بآن حواشی آید وزیرخان بحدود ایدر آمده بانجام مهمات قدرازی جوهر خود گردد و بندگان خدمت‌گزن پیش بدرگاه همایون شتابند *

و از سوانح فرستادن افواج گیهان‌ستان است باستیصال رانا - (از انجا) که گزیده پرستش نشاء تعلق آنست که باندزهای شایسته و نیروی تدبیر گردن‌کشان نخوت‌مند را فرمان‌پذیر گردانند - و اگر نصیحت و نكوهش سودمند نیاید نقش هستی آن گروه را بسترند - تا وحدت انتظامی اختلال نپذیرد - و زهمت‌گاه جهان از شورش كثرت غبار آلود نگردد) بسال و مع مذکور راجه بهگونت داس و كنور مان سنگه و پاینده خان مغل و سید قاسم و سید هاشم و سید راجو و الگ^(۳) اسد ترکمان و كجرو^(۴) چوهان و برخی از مبارزان عقیدت‌مند را بانجام این کار سترگ رخصت فرمودند - شهیار خان میر بخشی را صاحب اهتمام آن لشکر گردانیدند - و انتظام آن برای زرین او باز گشت در ضمن عشرت شکار پراگندگیهای این صوب انجام شایسته یافت - کارهای (که در باستانی زمانه بهزاران نیرنگی عزیمت صورت انعام نمی‌گرفت) امروز از افزونی آگهی بشطره از توجه طفیلی روی در انصرام می‌نهد *

و از سوانح فروع افزائی عاطفت گیهان‌خديو است - از وفور رافت و مهرگزینی گروه‌ها گروه آدمی با اختلاف مشروبات و تباين ملتها نطاق نيكو بندگی بر میان دل بسنه فدوی^(۵) می‌پزند چنانچه بر مزاج شناسان روزگار بس شگفت نماید - غریبتر آنکه جانوران (که رمیدگی در نهاد ایشان سرشته اند) نیز از خوی ستودگی کشور خدای آرامش‌گزیده نشاط موانست دارند - اگر ازین نظم داستانهای راستین فراهم آرد هر آئینه در پیشگاه خواهش گروه دشو عبور پدید آید - مبادا پیش از شکسته شدن ناهار جردانی یورش واپسین حسرت‌افزای گردد - این چابک دست تیز رفتار بر بانه پیمای استعجال برآمده می‌خواهد که (اگر بزودی ساغر زندگی لبریز نگردد - و سودای دیوانگی عقل مصلحت‌اندوز را کایوه نگرداند) بهزاران تکابری دایمی نمود جمیع از بدائع شائیل گیتی خداوند

(۲) نسخه [ل] گیهان‌گشای است (۳) نسخه [ل] لک‌الک الله ترکمان (۴) نسخه [ز] کجرو

چوهان (۵) نسخه [ل] در فدویت می‌پزند *

و فهرست از نیرنگی تائیدات سماوی بعنوان سپاسگذاری نگارش نماید - و اگر هر یک ازان بستنچهای دلاویز سخن سرانی سیراب گرداند برای شادابی هرکدام دفتر جداگانه باید - خاصه از مهرافزایی و عاطفت انروزی - که همانا بیان آن در کالبد گفتار ننگجد - و آنچه بتارگی زنگزدای بینش نظارگیان دشوار پسند گردید آنکه آهونه (که سرخیل رحشت گزینان ملک صحرست) بسان انس پذیران از دست آن یکانه عالم دلجوئی دانه میخورد - آن خوانای نقوش پیشانی نشان شگفت مندی را از حاضران بارگاه قدس دریافته فرمود که ناآزایی جانوران و بزبان عاطفت بدین خموشان گویا پیش آمدن اگر چنین خاصیت بخشد چه دور - این خوی گزوده را جاذبه ایست که افلاک و انجم را در کند محبت در آرد *

تربیت فرمودن فرزندان سعادت پزوه والا گوهر

گیهان خدیو دادگر پیوسته از دربینی انداز حال طبقات انام را دریافته گلشن افزایش را سرسبز و شاداب دارد - و شناسای عیار جواهر مردم شده هر یک را فراخور آن بهنگام مناسب برومند دولت میگرداند - و چنانچه ناگزیر ساقی بزم سلطنت است (که فراخی و تنگی حوصلهای جهانیان شناخته باد؛ مرد آزماي دنیا را درخور آن پیماید) فرمان فرمای زمان از فروغ دیده یی این کار شگرف را بگزیده آئین آراسته دارد - از نیرنگی مزاج روزگار بوقلمون گروه را بتدریج پایه اساس آسمانی اعتبار می بخشد - و برخی را سزادار بزرگی یافته یببارگی بر فرازگاه عزت جای می دهد - و [چون درین ایام (که عُقول ایتسام بهار دولت روزافزون است) از ناصیه احوال فرزندان سعادت منش لوایع آگهی و حق پژوهی بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند برتو ظهور انداخت] مغرین را قدره پنهاده هر یک را بمنصب بزرگ اختصاص بخشیدند - و از آنجا (که سواران خاصه دوازه هزار تواریفات و آن یکه تازان عرصه شهامت را بزبان وقت احدی گویند - و سپاه نویندان والاشکوه و امرای عالی قدر از پنج هزار افزون نبود) پایه سترگ شاهزاده خرد پزوه اخلاص گزین سلطان سلیم ده هزاری مقرر شد - و بزبان گوهر آمود گذشت که نظر بروفر رهاجویی و نیک سیرتی و هشیار دلی و بر دباری تمامی جنود سعاری اعتصام بآن نونهال دولت وابستگی دارد - و شاهزاده عقیدت گزین آگهی منش سلطان مراد بمنصب هفت هزاره بلندی گرای شد - و شاهزاده سعادت پذیر خدمت گذار سلطان دانیال برتبه سترگ شش هزاره شرف اختصاص یافت - بآبباری افضال بستناسرای دولت نگارین

(۲) در [بعضی نسخه] که همانا در کالبد گفتار ننگجد - و نسخه [ل] که همانا در کالبد گفتار (۳) نسخه

[ل] بارگاه قدسی دریافته (۴) نسخه [ل] آشنایی اعتبار می بخشد *

گشت - چارچمن دنیا را رونق دیگری بدید آمد - از نیک سگالی و کارشناسی عادت پایه عبادت گرفت
 بیرون آرائی پیغام درون پیرائی آورد •
 • نظم •

ز نو نقش بست این کهن طاق را • عمارت گری کرد آفاق را

چو معمور شد ملک و دولت درست • بهم موی دل کمر بست چست

اگرچه شهریار هشیار خرام منزل بمنزل بنشاط شکار می بردارد لیکن همگی هست در میدانها
 مصروف دارد - و بندگیهای انفسی و آفاقی زمان زمان ازان سرچشمه آگاهی می تولد - کردارهای
 شایسته هر زمان بشگرف آئین هر دیباجه روزگار پیرایه ظهور میگیرد - در منزل باصری^(۲) از اعمال
 میرنده بعضی اقدس رسید که خرابی کول سرمایه ویرانی این مرز است - از ویران مهربانی بآن مرز مین
 ورود فیض فرمودند - کارفرمایان جدگزی به حکم والا آنرا بامرا قسمت نمودند - و در کوش بکروزه
 طراوت انجام برگرفت •
 • نظم •

درخشنده حوض چو لوح ضمیر • چو آئینه عقل صورت پذیر

زلالش بر روش دلای چون بصر • بر قطره اش مایه مد گهر

و از سوانح فرستادن جوخ از بهادران است بصوب اجمیر - (چون ایستادگان پایه سرپر اعلی
 عرضداشت شهبازخان برخواندند - و روشن شد که او در انتظام تختی از ثغور خواهان طایفه از کارشناسان
 هست گزین است) بباقران شیخ ابراهیم فتحپوری را بابرخی از مبارزان نبرد آزمای رخصت دادند
 که در حدود لاولی رخت اقامت انداخته سرکشان آن سرزمین را رهگرای فرمان پذیری سازد
 و بیازوی شهباز خان پای سعادت افشرد در بنیاد افکنی رانا تکابری شایسته نماید •

نهفت^(۳) فرمودن شهریار دیده ور بصوب پنجاب

چون مهمات این ناحیه حسن اهتمام گرفت عزیمت جهان آرای نصیم یافت که مرکب
 همایون بورش پنجاب گزیدند - تا در نشاط شکار پراگندگیهای آن صوب نیز انتظام پذیرد - و مالکین بغوغ
 قدر شناسی بمسرت روز افزون گزیند - نهیم آبان مایه الهی سرادقات عزت بخواهی قصد ماهوت سایه آرای
 معدلت شد - کشور خدای از خوی کهنه نوازی منزل فرایند اس برادر رو بوسی^(۴) را بغوغ قدوم قدسی
 آرایش داد - او از سپاسگذاری و نیایشگرمی چهره افزون بختمندی آمد - بیست و هفتم آن ماه رایت

(۲) نسخه [۱] ماصری (۳) در [چند نسخه] بصوبه اجمیر (۴) نسخه [۲] نهضت فرمودن

مرکب ده یون به بورش پنجاب (۵) نسخه [۱] پذیرفت (۶) نسخه [۱] ماصری (۷) نسخه

[ی] روپ سین را •

اقبال محمود ^(۲) آنبیر نزول دولت فرمود - همانروز ایلیچیان قطب‌الملک پیشکشهای گزیده بنظر مقدس در آوردند - ازان میان فیل فتح مبارک در بد مستی و عریده ناکي فتنه روزگار بود - و چابک دستان این پیشه از سواروی آن بعجز گرائید - چون در پیشگاه حضور آمد آن جهان پهلوان الهی به تیزدستی بر فراز آن شده بزیر پای شکوه درآورده فرمان پذیر گردانید - نظارگیان بارگاه دولت را حیرت نور گرفت و آمدها را نزدیک بود که از صولت و صلابت شاهنشاهی قالب تپي شود - بلند اقبال (که از شکوه والا همتی تسخیر عالم ملک و ملکوت فرماید) امثال این چیره‌دستی ازو چه شگفت - و بزرگ نهرونی (که بیادری آگهی نفس هزاران نیزنگ را فرمان پذیر دارد) ازو زیور ساختن چنین جانوران وحشی چه دور نماید *

و از سوانح رهنمائی راجه تودرمل است - او (چنانچه در معامله‌شناسی و دیانت‌گزینی از یکتایان زمانه است) همچنان در تقلید دوستی و تعصب اندوزی سرآمد جهانیان - آئین چنان داشت که تا منبرپرستی بطرز خاص نکرده و هزاران لایه پیش‌بت ننموده بکار دیگر نپرداخته و بخوردن و آشامیدن تن در نداده - ناگهانی در جنبش کوچ و مقام منتهای آن ساده‌لوح گم شد - ازان دلنهاد بیدانشی شده ترک خواب و آشام گرفت - فوهندگ آرای اورنگ نشین بر حال آن فرو رفته گلزار تقلید بخشوده گرانبار اندر زهای سعادت گردانید - از بخت مندی لخته پذیرا شده روی در کردار آورد *

و از سوانح اساس نهادن قلعه مول منوهرنگر است - از اینجا (که خاطر جهان آرای حقیقت‌بین بمعمری کل چون آبادی دل میل فراوان دارد) همواره در تعبیر این دو عبادتگاه عالی هنگامه تعلق و تجرد آراند - درینولا (که تصبه آنبیر ^(۳) از زووه موکب مقدس رونق و بها یافت) بمصامع همایون رسید که دران سرزمین شهره ست باستانی - از تداول حوادث تل خا ^(۴) ازان شیوا زبانی میکند - رای صلاح‌اندیش بر تجدید آن عمارت توجه فرمود - بیست و نهم آن ماه در خجسته ساعت بدست همایون اساس آن حصار نهادند - و برخه از امرا بانجام این نامزد گشتند در کمتر زمانه حسن انجام گرفت - و بمنوهراس پسر رای لونکر (که زمیندار آنجاست - و بنظر تربیت شاهنشاهی اختصاص دارد) منسوب گردانیده مول منوهرنگر نام نهادند *

و از سوانح پدید آمدن ذردنب است بعد از نشستن نیر اعظم عطابخش عالم بکرسع مغرب زمین - حقیقت این نمودار آسمانی برای سیرابی دباجه ^(۵) سخن نگاشته میشود - چون پرتو

(۲) نسخه [۱] انبرسر - و نسخه [ز] عنبرسر (۳) در [بعضی نسخه] عنبرسر - و در [بعضی] انبرسر

(۴) نسخه [ی] آبان ماه الهی (۵) در [چند نسخه] دریاچه سخن *

آفتاب عالم تاب بر خاک نمناک افتد از فروغ آن نیرِ والا گرمی پذیرد - و برخه از ریزهای آب سبکتر شده روی ببالا نهد - و باجزای هوائی آمیزش گرفته ببلندی گراید - و این آمیخته را بخار گویند و چون زمین خشک تابش گاه آن فروغ آرای عالم گردد مایه تری از مکمل آن بیبوست پیوندند - و بنائیر حرارت ذرات خاک را از سوختگی سبکی افزوده آید - و با هوا آمیخته روی بغراز نهد - و آن درهم شده را دخان نامند - هر یک بر دو گونه بود - یکی درون زمین پای بند گردد - و چشمها و کانها و زلزله ازو فروغ ظهور بخشد - دیگر بر روی بسط چهره گشای گشته خرامش صعودی کند - ازان ابرو باران و تگرگ و رعد و برق و چنین صورتها پدید آید - نامهای حکمت طبیعی این داستان عبرت بخش را بروشن بیان می نماید - اکنون لخته از پیدائش آن مثال بدیع نوشته بستان سرای آگهی را شاداب میگرداند - بر نیرشندگان دانش پوشیده نماند که هرگاه مریخ بران ناحیت استیلا یابد آن مرزستان را خشک گرداند - و اخیره و ادخنه غلیظ بسیار برخیزد - خاصه که در طالع سال با فصل مریخ در عاشربود - و آن برج بادی با آتش منجوس باشد - و قمر یا عطارد بادی باشد - تا بنظر دوستی در ایشان نگاه کند - هر آینه کشتها روی در خرابی آورد - و سرمایه قحط پدید آید - بیمارها روی دهد - و نیز قوت غضبی نیرو گیرد - و سر رشته خرد پیرهی گسخته گردد •

القصة [چون بخار از چویناک از نشست گاه زمین بختن تن طبقات هوا (که بآتش آمیخته است) پیوندند] لطافت در گیرد - چنانچه در دُر چراغ افسرده از پیوستن شع افروخته افروزش یابد - آنرا شهاب گویند - و چون بر زمین فرود آمدن گیرد عامه پندارند که ستاره روی در نشیب دارد - و اگر لطف آن پایه ندار بجبه کذات مشتعل نشود - لیکن بسوزد - و باعتبار اختلاف هوا پیکره های گوناگون نماید - چنانچه شخص کیسودار یا صاحب دم یا نیزه بدست یا بجانور ماند (که شاخها داشته باشد) و امثال آن - و بواسطه تفاوت پایه زود زوال و دیر بقا بود گاه نشانه های سرخ و سیاه هولناک درو نمودار گردد - و در غلیظ علامات سرخ بیم افزاید - و اگر غلیظ تر بود نشانه های سیاه هول بخشد - و این صور را بزبان باستانی ثوابی نجوم و ذوات الاذواب نامند - و هر یک را بمناسبت آن صورت نامه جداگانه بود - چنانچه کیسودار را دُر ذرابه گویند و دم دار را دُر ذنب - در کتب هندی از مد منجوز شمرده اند - و در نامهای یونانی هفت قسم داشته همه را بر طبیعت زحل و مریخ انگارند - دُر ذرابه و دُر ذنب را نحس تر دانند - بطليموس گوید که در میان دُر ذرابه و دُر اعظم یاده برج فاصله باشد - و برخه از یونانیان برآنند که دُر ذرابه جانب مشرق هنگام طلوع صبح چهره افروزد - و دُر ذنب از صوب مغرب غنول شام ظهور کند

(۲) نسخه [۱] بادی و آتش منجوس باشد (۳) در [بعض نسخه] اختلاف مواد (۴) در [چند نسخه] سرایند •

همانا از دید تکرار چنین توهم نموده باشند - و دانش پروهان هندوستان آنرا در قسم ساخته بر سعادت و نحوست پی برند - و همه درین سخن زبان یکتائی دارند که آثار این بولایت باز گردد که بر سمت الراس آن گذاره کند - یا توطن گزینان آن ملک اورا ببینند - و بمنسوبیت آن برج که درو پیدائی بخشد - و به نیروی جنبش کره آتش حرکت نماید - و باندازه درنگه نتائج آن بظهور آید و نیزنگی آثار این در نگاشتهای پیشینیان بیشتر از آن است که گفته آید - از آنجمله در سال (۶۶۲) ششصد و شصت و دو هجری دوزوابه پدید آمد - فروغ انزای عالم در آمد بود - و در آن شب قریب یازده اصبع کسوف زیر زمین واقع شد - غریب تر آنکه باندازه سر آدمی بزرگ می نمود - و دودے از فراز آن بر می خاست - ببلاد تبّست و ترکستان و چین و کاشغر و فرغانه و ماوراءالنهر و خراسان گذشت و هشتاد و پنج روز نمایش داشت - در همه آن دیار شورشها پدید آمد - در ماوراءالنهر و خراسان حوادث قاید و برق و غیر آن چهره گشای مقصود است - چنانچه سال و مه دیرین ازین گذارش نماید و در (۸۰۳) هشتصد و سه دوزننه بر سمت الراس روم پدید آمد - مولانا عبدالله لسان و محیی الدین مغربی با سایر اخترشناسان آن زمان بموقف عرض صاحب قران رسانیدند که از گفتهای دانش پروهان تجربه اندوز چنان دریافتنه میشود که لشکر از (۳) صوب مشرق بآن دیار چیره دستی نماید و فرمان روی آن ناحیت دستگیر گردد - آن چهره افروز اقبال (که همواره اندیشه یورش آن ملک داشت - و همراهان کم حوصله تن برضا نداده) توجّه فرموده جوهر عزیمت خرد را و ژرف نگاهی ستاره شناسان را خاطر نشین خرد و بزرگ گردانید - و در سال (۸۳۷) هشتصد و سی و هفت هلاکی در اوائل میزان دوزننب نزد اکلیل شمالی لمعه بروز داد - طلوع و غروب با ری کرد - چون روزه چند برین سپری شد حرکت خاصه او پدید آمد - نیزه دار از آن اکلیل شمالی رویه دوری گردید - و در هشت ماه راه کمون گرفت - وای عظیم در هرات و متعلقات آن عبرت افزای شد - هر روز زیاده از هزار کس^(۴) رخت هستی بریسته - و میزرا ابراهیم والی فارس و میزرا بایسنغر از غون شاه بدخشان و شیخ زین الدین خانی درین شورش فرو شدند - و منازعتی (که میزرا شاه رخ را با سکندر قرا یوسف روی داد) هم از نتائج اوست - و از آن دانان آسمانی سیر برانند که اگر ظهور او در وقت دولتی باشد فرمان روی آن ملک یا نیابت گزین او را روزگار بسر آید - و اگر در مائل و تند بود احوال آن مرزبان از دست رود و در ساقط اوتاد ویا و بیماری مال افزاید - و فرو شدن ناگهانی در عامه ظهور کند - هزاران شکر ایندی که بمیامی ذات قدسی گیهان خدیو آثار نحوست از قلمرو برخاسته - اگر احياناً چنین نمودار هولناک

(۲) نسخه [۱] رابد و برق (۳) نسخه [۱] از صوب ما به دیار روم چیره دستی نماید (۴)

دید آید آسیب سترگ بدین دبار نرسد - و باوجود چنین هراسِ ایزدی آن هشیار خرام بزم آگهی بآئین مسلمان و برهمن خیرات فراوان فرمود - و جهان جهان مردم کامیاب شادمانی گشتند - و اجمال این موهبت کبری آنکه روز آراد بیست و پنجم آبان ماه الهی هنگامیکه نیر اعظم در برج عقرب سعادت می افزود در برج قوس این نشان آسمانی باختر رویه مایل بشمال چهره تابش افروخت دنباله دراز داشت - چنانچه بحمد رسید که در بعضی بلاد تا پنج ماه دیدند - آخر شناسان آگاه دل و رموز همان انجمن بالا چنین گزارش نمودند که در لخته از مسکن هندوستان غله گرانی پذیرد - و از جابه‌ای خاص نشان دادند - و فرمانروای ایران را روزگار سپری گردد - و در عراق و خراسان گرد آشوب برخیزد - همچنانکه گفته بودند بک و کاست بظهور آمد - در همان نزدیکی قاناق از ایران رسید برخی از کارداناں راسنی منش بدرگاه همایون شرح گذشتن شاه طهماسب و کشته شدن سلطان حیدر و بسطنت رسیدن شاه اسمعیل بعرض اقدس رسانیدند - و اختصار این تفصیل آنکه شاه رضوان قباب بنجم خود ماه الهی سال پیش در قزوین رخت هستی بر بست - و سلطان حیدر پسر سیومین بسعی برخی از بزرگان آن سرزمین سلطنت را مخصوص خود دانسته در مقام جمعیت شد - و بسعی پری خانم خواهر نامهربان او را روزگار سپری گشت - و اسمعیل میرزا را (که فرزند دومین بود و مدت بیست و دو سال در قلعه تهبه^(۴) محبوس) برآورده بدآوری نشانند - او از تبارائی اکثر برادران و بنی اعمام را بفرامشخانه نیستی فرستاد - چنانکه در یک روز سلطان ابراهیم میرزا را با یازده برادر خود بقتل آورد - چون سرگذشت ایران بعرض اقدس رسید فرمودند رعایای آن ملک بادافره ناسپاس فرمانروای خود می بینند - و نزدیک باشد که این جوان سودانی دل آزار خون ریز را از باد دنیا لب تر نگشته پیمان زندگی پُرشود - که مزاج روزگار بد مستی برنماید - و چنانچه بر لوح زبان گوهر آمرد خلافت آرایش یافته بود بظهور آمد - غیب دانی شهریار دانش پوره را عیار دیگر گرفتند - و آن نمایش فلکی در پیش و پس چهره افروز خاصیت گشت - نخستین شاه طهماسب بیشتر از ظهور این سانحه بعالم قدس شتافت - و پس از آن شاه اسمعیل رهگرای ملک نیستی آمد - او یکسال و پنج ماه بخونریزی و بآزرمی و بد مهری روزگار گذرانیده رخت هستی بر بست - و بسیار برانند که بسعی پری خانم مسموم از عالم رفت - در حیات شاه طهماسب مدار معاملات مالی برو برد - و در هنگام حکومت این آشفته بخت جانگزا بیشتر از آن توقع داشت - او از خود بینی و خوبشتر آرائی (با آنکه بسعی او بهایه شاهی رسیده بود) رقم عزل بر صفحه حال او کشید

(۲) نعضه [۱] جنبد (۳) در [اکثر نعضه] پری خان خانم - و در [بعضه نعضه] پری خان خانم

(۴) در [بعضه نعضه] تهبه .

آن کوتاه خرد بمادر حسین بیگ حلواجی لؤلعی (که ترایب و معاجین از دست او خورده) همداسنان گشت - شبِ بهمنِ درمِ آذر ماهِ الهی سالِ آینده از حاکمِ گرجستان اسبِ چند برسم ارمغانی آمده بود - بدیدنِ آن بیدانِ چوگان شد - (چون دژدنب سایه ندرست انداخته بود - و رمزدانان سرائر تنجیم ایران موافقِ دانش منشان هندوستان می سرائیدند) نیک اندیشانِ سعادت اندوز داستانِ آسمانی خوانده استدعای توقف نمودند - سرودمند نیامد - و از آنجا بمنزلِ حسین بیگ (که نزدیکِ آن عومه بود) شنات - و کیف معناد را شریف قزوینی از خانه او آورده چنان گذارش نمود که ممرِ رحمة برداشته مینماید - چون هنگامِ ناگزیر رسیده بود سر رشته آگاهی گسیخته پاسبان داد اگر از دستِ والدِ حسین بیگ گرفته بآن نیست - قدری ازان بکار برد - و بحسین بیگ نیز داد - و از راز دارانِ ایران شنوده آمده که چون لخته از شب گذشت پری خانم (که خانه او بهمسایگیِ آن حلواجی پسر بود) شاه وردی را با چندی در کسوتِ زنان فرستاد - و آن سواداتی مدعوش را گلو و بعضی اعضای رئیسِ افشوده از هم گذرانیدند - از آنجا (که سوزشِ سودا و سازشِ راهمه اورا در گریه تنهایی آبله پای داشت) هوا خواهانِ حقیقت منش و خیر سگالِ دیده ور (که پاسبانانِ دین و دولت اند) در قریکه سلطنت راه نیاتند - بل سایر اهالی خدمت دران حلواجی قدم نمی توانستند زدن از شامتِ این کردارِ نکوهیده (که در عمومِ تعلق گزینان بدترینِ خوبها انگاشته بنگاهِ بلاها شمردن تا بفرمانِ رویانِ جهان آرای چه رسد) آن خود گامِ شوریده رای را آن پیش آمد - و ازان هیبت کد؛ در بسته هیچ تراوشی نمود - تا آنکه شب بروز آمد - و نزدیکِ بود که روز بشب گراید - هیچکس را یاری جست و جوی آگاهی نبود - بصد دلیری میرزا سلیمان وزیر و میرزا محمد حکیم و چندی از خاصانِ نزدیک بآن پیوستند - و کتابی یاس ازان پیش طاقِ برخوانده در را شکستند - آن گسیخته رشته خردمندی را قالبِ نهی کرده یافتند - خنصر دستِ راست شکسته بود - و پوستِ پیشانی و بینی خراشیده - هر کرا بخت بخواب درآید چراغِ خرد افسرده گردد - و نورِ بیدش فرو نشیند سلطان چاربالش کاخستانِ عنصری را بزندانیانِ تبه رای سپارد - و سرهنگانِ نایبانی طبیعت سر بگامیابی بردارند - قدرِ نعمت نشناسد - جهانیان را بچشمِ حقارت بیند - حسنِ پدوند دلبا از پیشِ نظر او پنهان شود - آئینِ مدارا (که گلشنِ خلافت را آبیاری ازوست) خشک رود گردد دوست را از دشمنی تفرقه نهد - سود را در زبانِ خویشی دادند - طبیعتِ پژوهی را حقیقت اندوزی انگارد - تدبیر را (که ستونِ تعلق است) در شکسته بحسابِ توکل برگرد - کارِ خود را گذشته به پیشِ دیگران پردازد - هر آئینه هر چه بیند از خود بیند - چنانچه حالِ این شوریده باطنِ خاطر نشین

همکنان است - نخستین از بدگوهری در آزار پدر و ولی نعمت و فرمانروای خویش راه‌گرای ناهنجاری شد - و آن مهرآمود حق‌اندیش از فرط دوربینی و امید چاره‌پذیری او را پای‌بند زندان گردانید - و چون بمرن‌نوشت آسمانی فرمانروای ایران شد لوامع خرد فرونشاند در درازنای خواهش تیرگی افزود - و سرچشمه آگهی انباشته بدست‌کشی و دشمن‌نوازی مشغوف گشت قدر سلطنت ندانسته در خرابی بنیان دولت تیزدستی نمود - همانا نیرنگ ابدعیان ملک تقدیر است که از میمنت کردار هوش افزای اورنگ‌نشین فرهنگ‌آزای وسعت‌آباد هندوستان را بر سرچشمه مردمی و کان داد دهی شهر^(۳) انفس و آفاق میگردانند - و عموم رعایای آن نزهت‌آباد معمور را شناسای امام وقت ساخته در سعادت‌گاه سپاس‌گذاری آرامش میدهند • • مننوی •

ستایش بران معدن آب و خاک • که زاید چنین گوهر تابناک

بر ان آسمان باد فرخنده روز • که دارد چنین اختره شب‌فرز

خدا یا ثوابی شاه درویش دوست • که آسایش خلق در ظل اوست

بسم بر سر خلق پاینده دار • بتوفیق طاعت دلش زنده دار

القصة بطولها دنیا طلبان به حقیقت برخ سوگواری رسمی بجای آورده و بدسترس جشنها داشته در پی فرمانروای دیگر شدند - چون از فرزندان شاهی^(۴) (که سروی را شاید) نبرد روی پوری^(۵) خانم آوردند - او مزاج روزگار در یافته ازان کار سترگ سر باز زد - و سلطان محمد خدا بنده پسر بزرگ شاه طهماسب (که از نایبانی^(۶) در شورش شاه خورنیز جان سلامت برده بود) رهنمون شد همگی اندیشه آنکه اسم سلطنت بران باشد - و معنع فرمانروایی بدو باز گردد - میرزا سلیمان (که بر حیل سازي و مکر اندوزی او آگاهی داشت - و از نیک سکالی باو هم‌زبان نمیشد) از بیم گرفتاری گریخته بشیراز آمد - و حقیقت بدکرداری او را روشن ساخته با والد سلطان محمد خدا بنده (که ماد حقیقی شاه اسمعیل بود) قرار داد که این شورانزای عریده کار را از هم باید گذرانید - چون سلطان محمد خدا بنده نزدیک بقزوین شد پری خانم از سگالش این گروه آگاهی یافته شهر را کوچه‌بند ساخته شغال^(۷) چرخ خالوی او با چند هزار کس هنگامه آرای پیکار شد - و بتکاپوی نیک اندیشا بصلح انجامید - و بانوی ایران پوزش‌کنان پذیرا گشت - فرصت جوانی دور بین هنگام کام‌روایی باو خواهش را بکسر قوبرل نذاذدند - چون نزدیک اردو پیروست چنین گذارش نمودند که امروز ساء

(۲) در [بعضی نسخه] بین کردار (۳) نسخه [۱] شهر آفاق (۴) نسخه [۱] شاه (۵) نسخه

[۱] پری خان خانم (۶) نسخه [۲] که از بینائی (۷) نسخه [۱] حبله بازی (۸) نسخه

[ب] شمعان - و در [بعضی نسخه] شمس خان •

خجستگی ندارد - هرج آن پرده نشین عزت در حواشی اردو باید - و شمعخال با عموم لشکریان در حواشی نال^(۲۲) فرود آید - صباح پیش از آنکه ببردیم اردو آمیزش گیرند نخستین شمعخال بزمین برس مزگانی سرافراز آید - و پس از آن سان سپاه بگزمین روشن دیده شود و بچنین داستانهای دلاویز پالغز غفلت گردانیدند - چون شب طبلسان کحلی بر روی روز کشید امیر اعلان افشار را (که از درستان رسمی شمعخال بود) برین داشتند که رفته در خلوتکده او بزم دوستی آراند - و در اوان^(۲۳) بیخبری کار او بانجام رساند - و آن زربنده را حکومت اصفهان بجلدوری این خدمت قرار دادند - آن ناهمیده معنی آشنائی (تا بر مرز دوستی چه رسد) ساغر زندگی او را بر لبریز گردانید - و آن حقیقت گزین عراق را همان زمان گرفتند - و باندک فرصت حجله نشینی خلوتگاه نیستی شد •

و از سوانح آنکه دوم آذر ماه الهی در حواشی قصبه کوک^(۲۴) مظفر خان و راجه تودرمل و خواجه شاه منصور را بحرم بساط عزت طلب فرموده در انتظام مهام سلطنت سخن سری شدند و بسا کارها تنسیق شایسته یافت - سرکار بهار بشجاعت خان و میر معزالملک و برخه دیگر از ملازمان مقرر گشت - و دار الضرب ممالک محروسه را (که بعد از چودهری گشته بود) تقسیم فرمودند صاحب اهتمامی این کارخانه هتک در دار الخلافه فتحپور بعد از خواجه عبدالصمد شیرین قلم مقرر شد - و در لاهور بمظفر خان - و در بنگاله براج تودرمل - و در جون پور بخواجه شاه منصور و در گجرات بخواجه عماد الدین حسین - و در پٹنه بآصف خان نامزد گشت - و در همین روز فرمان شد که رویه را چهار گوشه مسکوک سازند - نهم آذر ماه الهی لوی نصرت اعتصام سایه معدلت بر ساحت قصبه نارنول انداخت - از انجا (که فروغ خداتلپی و ایزد شناسی سرابستان خاطر اقدس را در گرفته است) بمنزل شیخ نظام عزلت گزین نزول همایون شد - و آن دکان آرای ساده لوح را نشاط جارید بخشیدند - و به نیروی بخت مندی از نیافت نشان آگهی ملای بخاطر قدسی راه نداده جویائی افزودند - [چون از فراخی حوصله و افزونی طلب نظر دور بین بر نقد حال خویش نمی افتد - و از آن رموز انفسی و آفاقی (که رتبه دار مایه فیض ایزدی هست) نشانه در ژنده پوشان زمانه و عامه داران روزگار نمی آید] تشنگی زلال حقیقت زمان زمان افزایش میگیرد از اینجا ست که محرومان حرم کبریا درد خداجویی را (که صمت حقیقی از آن تعبیر رود) ابدی گفته اند - نه ایزد بیچون در خاطر زار امکانیان در آید - و نه پای جویائی فرسودگی پذیرد - روز آسمان

(۲) نسخه [ب] دیه (۳) نسخه [ا] عنقول - و نسخه [ز] غنودن (۴) نسخه [ا ب] پوزلی

و نسخه [ز] پوزلی - و نسخه [ی] بوملی - و نسخه [ن] قوملی •

بیست و هفتم اذرماه الهی دارالملک دهلی بقدم شاهنشاهی فروغ سعادت یافت - نخستین در طواف مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی آداب زیارت شایسته بجای آمد - و از جوش دریای انضال معنکفای حواشی آن مهبط انوار لغزیز خواش شدند - و از آنجا بر سایر آسودگان آن شهر گذاره آمزش فرموده بدادر جان آفرین روی نیاز آوردند - و منسوبان هر بقعه بخشش فراوان اختصاص گرفتند - سیدم می ماه الهی منازل شیخ فرید بخشی بیگی (که اکثر نشیمنهای آن نزهتگاه دانشین بر ساحل دریای جون و حواشی پرستش جای نمایش گران هندوستان واقع است) بمقتضای التماس آن اخلاص کزین خدمتگذار از پرتو گیاه خدبو نور آگین شد و او را دست مایه سربلندی جایید فراهم آمد - پنجم آن ماه سرای بارلی مرود اعلام ظفر قرین شد و بجهت مشاغل ملکی و انبساط شکار روزی چند توقف گزیده آمد - مستبدان آن حوالی از مرائد عطایای شاهنشاهی کامیاب گشتند •

و از سوانح رسیدن حاجی حبیب الله است بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او را بامبلغ گرانمند و صنعت گران آگهی مذش روانه بندر کرده ساخته بودند - تا بجدکاری و ژرف نگاهی شرائف صنایع و جلال مصنوعات آن بلاد را هنگامه آرای این دیار گرداند - نهم ماه مذکور با گروه انبوه در لباس نصاری نقاره و سرنای فرنگی نواخته بآستان بوس درگاه قدسی سربلند آمد و گزیده کالاهای آن ملک بنظر اندس در آورد - و حرفه گران (که بدانش بدیوبی شافته بودند) هنرها آموخته در عیارگاه مشکل پسندی آفرینها اندوختند - و نوازندگان آن سرزمین با گزیده سازهای آن ماکب خاصه ارغنون بمحفل همایون پیوسته افسون آگهی دمیدند - از یک جانب شنوایی با بینش کشاکش شادمانی داشت - و از یکطرف دل با خیال دوشادوش نشاط بود - و همدین منزل خواجه غیاث الدین علی آصف خان از ایدر بسجود نمایش سپاس گذار آمد - و برادر زاده خود جعفر بیگ را (که از عراق آمده بود) بسعادت کورنش سرائز گردانید •

هزیمت یافتن راجه مدهرک باقبال روز افزون شاهنشاهی

هرگز ستاره بخت فرو شود و روزگار به تیرگی گراود نخستین روشنی خرد اثر برگیرد تا بسمی خویش آبروی خود را بشوره زار ناکامی بریزد - و غبار آلود خواری و خجالت زد؛ جهان صورت و معنی آید - چنانچه حال این زمیندار فرومایه تبه رای ست - درین روز بازار دیده رری

(۲) نخته [ب] جهان آفرین (۳) نخته [ل] هر بقعه را ببخشش فراوان اختصاص دادند

(۴) نخته [ا ب ی] با تغیل •

(که فروغِ معدلت عالم را فروگرفته - و کارسازانِ ابداع در دولت آرائی تکابو دارند) آن کوناهِ بینِ کج‌گرایی ثروتِ صورت و مکتبِ ظاهر و مستحکمِ جای و افزونیِ گروهِ تهورگزیان را سرمایه‌نخوت ساخته از شاهراهِ فرمان‌پذیری بیرون رفت - گبهان‌خدیو دادگر مصلحت‌خان را با لشکرِ انبوه بآن‌صوب نامزد فرمود - که اگر بسخنانِ دلاویز نصیحت ره نوردِ سعادت نگردد سزای شایسته در کنار او نهد عساکرِ فیروزی طراز از حدودِ نورور داستانِ اندرز درمیان نهادند - آن شوییده رای شوییده‌اندیشه را سردمذ نیامد - ناگزیر سرانجام جنگل‌بری نموده بقصبهٔ اولندچه^(۳) (که بذاته آن مُدبر است) روی آوردند - چون بنواحی قلعهٔ کرهره جنودِ اقبال را گذر افتاد پرماندند پنوار از همسرانِ آن تیره روز تحصن گزید - افواجِ گیتی ستان آن دژ را حلقه آسا گرد گرفتند - و گشایشِ آنرا پیش نهادِ همت گردانیدند - هر روز برخی درونیانِ گردِ پیکار انگیخته بادیه‌پیمایِ هزیمت گشته - و زمانِ زمانِ آثارِ فیروزی در مُعسکرِ اقبال چهره افروخته - در کمتر زمانِ پیمانۀ توانائی او لب‌ریز شد - زبانِ زاری و امان‌طلبی بر گشود - از آنجا (که آنی شاهنشاهی عاجز‌نوازی و پوزش‌پذیری ست) اولیایِ دولت پاسِ آن داشته زهار دادند - نخستینِ عقدۀ مشکل‌نمایی این ملک گشوده آمد پای عزیمت افشوده قدم پیشتر نهادند - و از بسکه آن‌حواشی درخت‌زار بود و عبورِ افواجِ نصرت‌اعتصام دشوار غازیانِ شهامت‌اندیش یک روز بدرخت افکنیِ همت گماشته صبحِ دیگر برهمنائیِ تائیدِ آسمانی آهنگِ پیش‌می نمودند - و بدوین طرزِ هوشمندی منزل بمنزل راه نوریده نودیک آبِ دهاو^(۴) (که شمالِ رینگِ اولندچه است) ورودِ سعادت شد - آن گروهِ نشینِ واژون بختِ لشکرِ گران فراهم آورده بر ساحلِ آن معرکه آرای گشت - دلاورانِ هر طرف روز بروز عرصهٔ نبرد را آرایش دادند - و چپ‌لشهایِ مردانه (که عیارِ ناموس ازان بزرگبند) زمانِ زمانِ حیرت افزوده پنجمِ دی ماهِ الهی قرارِ گذشتنِ دریا و جنگِ صف دادند - از نامساعدیِ جای و شایستگیِ راه جنودِ فیروزی اعتصام بدان توک نماند - مصلحت‌خان با گروه کار طلبانِ اخلاص‌گزین یک جوق شد و قاسم علی خان و آغ خان و شیخِ فیروز را با برخی از مجاهدانِ دیده‌در پیش داشته روی در عبور نهاد - هراول از شورشِ آندشباری غنیمت نتوانست گذشت - و کارِ غازیانِ شهامت‌اندیش بدشواری کشید - درین لغزش‌گاهِ دلها فوجدارانِ پادشاهی کمال‌خان و محمودخان فیضانِ صف‌شکن را بآب زده جرأت‌افزایِ گردانِ لشکرِ منصور گشتند - نخستینِ صادق‌خان با طایفه از تیز دستانِ عرصهٔ شجاعت گذاره شد - و شرف‌آریزش چهره افروزِ گذاردی گشت *

(۲) نسخه [ی] نهد (۳) نسخه [ا] اندوچه - و نسخه [ی] اولندچه (۴) نسخه [ز] بادیه‌پیمایِ هزیمت

(۵) نسخه [۱] بنایند آسمانی (۶) نسخه [ی] دهاو (۷) نسخه [ز] الف‌خان - و نسخه [ی] قلی‌خان .

بیابان چو دریای خون شد درست • نو گویی بروی زمین لاله رست
 زمین شد بکردار دریای قیر • همه موجش از خنجر و گرز و تیر

و ازانجا (که در سواطع تأییدات ایزدی نیروی اسباب کارگر نیاید - و بذهت گاه حق گذاری
 از افزونی تیوه رایان باطل ستیز غبار فتور برنخیزد) دستبردهای راد مردان حقیقت اندوز
 شکیب ریای اوداش گشت - معرکه سترگ بدگوهران نخوت فروش روی در پراگندگی آورد - یکبارگی
 آن فرومایه بادیه پیمای هزیمت شد - و بسیاری را آب زندگی ریخته آمد - جنود نصرت طراز
 خان و مان اورا بیغما بردند - و از انبوهی درخت و بیگانگی زمین حال آن بدروز معلوم نشد - لخته را
 آن گمان که بکمین گاه شفاخته فرصت جوی است - و برخ را اندیشه اینکه بر سر اردو شتاب آورده
 صادق خان این رای را برگزیده متوجه معسکر اقبال گردید - و فوج هرول را چندان گذاشته
 دفعه دعه مردم را پیش میفرستاد - درین اثنا آن غنوده بخت کایوه خرد از عقب برآمده غبار
 شورش انگیزخت - بیشتر از آن فوج پالغز همت شده روی برنافتند - الغ خان با چنده از مبارزان
 آورد دوست عذاب کشیده هنگامه آرای کارزار شد - صادق خان با فوج از بهادران رزم جوی رسیده
 آن قدم انشراح عرصه جان فشانی را عزیمت جان ستانی بخشید - ابوالعالی و دیگر گریز آوران
 بهزاران دل پیوستند - و هریک دل از جان برگرفته بیاس ناموس ایستاد - آویزش گنداواران رونقه تازه
 پذیرفت - و جوهر مردانگی زنگ زدای ناشناسانی آمد - الغ خان و ابوالعالی و میزرا محمد سلدوز
 چپق اشهای نمایان کرده سرخروئی کوفین بدست آوردند - هرول دیو پسر بزرگ آن خوابیده عقل
 از مصادم گچ نال بعدم خانه فرو رفت - خانجهان برادر آن تبه رای بفیل کوه پیکر در آویخته
 بر زمین آمد - و بچابک دستی برجسته جدهر حواله نمود - و کارنامه شجاعت آراسته خود را
 زخمی بدربرد - رام ساه پسر آن نخوت گزین نیز بعد از واماندگی تود و رنجوری شکاف تیر
 خویش را از نارد گاه بیرون انداخت - از نیرنگی اقبال روز افزون آن خواجه نشین ادبار خاکسار
 بادیه ناکامی گشت - قریب دریست راجپوت نامی را روزگار سپری شد - و چنده از جان نثاران
 سعادت گرای باسیب گاه زخم درآمده بحراست ایزدی عشرت آمود عافیت گشتند - صادق خان
 در تراوش سپاس اقبال گذارش می نمود که چون کار از دست رفته بنظر آمد ذات مقدس
 شاهنشاهی را در پیشگاه نصر داشته بمبدای قیاض روی آورد - و توجه خدیو عالم را قافله سالار سفر
 واپسین گردانیده گرم نبرد شدم - ناگاه ایات همایون نمودار گشت - و آن پیکر نورانی بجلوه گاه درآمد
 لحظه این نمایش والا نورانزی دیده و دل بود - در لجه حیرت فرو شده کارزار میکردم - و زمان زمان

فیروی تازه فروغ دیگر می بخشید - درین کشاکش عنصری و روحانی بیامی آن مشاهده غیبی لوامع فیروزی تیرگی زدای آمد - و با پراگندگی دوستان و بسیاری مخالف فتح (که در اندیشه مختصر عادیان روزگار ننگد) چهره افروز نشاط شد - پیوسته امثال این سوانح (که در نقاب^(۲) گاه ظاهر بینان شگرف نماید) از نفوس قدسیه دانسته برای رهنمونی بیدانشان نیک اختر آشکارا گردد - و گاه کارسازان تقدیر بے آگاهی آن یکتایان ملک هستی بجهت شذسائی صفای گوهر بظهور آورند - نا جهانیان از وحشت آباد انکار برآمده بغریت سرای عقیدت در آیند - نیوشای این داستان عبرت افزای (اگر از گروه مجرمین بزم تقص و همواران بارگاه صفاست - و بر حقائق خداشناسی خدیو عالم آگاه) این آعجوبه صورت را نخستین قسم انگارد - و (اگر از سعادت منشان منزله معامله دانی ست - و بر نیک اندیشی و شمول مهربانی گیتی خداوند قدره اطلاع دارد) از جنس دوم اندیشد •

و از سوانح نورستان قاسم خان است بایالت دارالخلافه آگوه - از خاصیت آب وهوا عموم رعایای آن حوالی در سرکشی و مردانگی و جانبازی انگشت نمایی عرصه پهنای هندوستان اند از سطرط ظلّ اللّٰهی فرمان پذیر گشته پستاری کرده - درین زمان (که موکب همایون نهضت فرمود) از بدگوهری و ناعاقبت بینی سر بشورش برداشته بآزار فرودستان چیره دستی نمودند - بذابران شهریار معدلت اندوز او را (که براستی و کاردانی و دآوژی از ناموران زمانه بود) چهاردهم دی ماه^(۳) آبی باندازه های حومه افزای آگهی^(۴) آروز گرانبار دانش بآن خدمت رخصت ارزانی داشتند و شناخت را فروغ کردار داده جهان را نشاط آرامش بخشید •

و از سوانح لشکر کشیدن خانجهان است بجانپ سانگنو - که زه و زاد داؤد بدگوهر در آنحدود می بود - و متی و جمشید خاصه خیل او با بسیاری از افغانان خیره سر دران بنگاه سرشورش می خریدند - چون میانه ولایت بنگاله از تمدن گزینان تیوه رای صاف شد خانجهان بآن موکب همت گماشت - متی (که لخته اندوخته های گزیده داؤد را فراهم آورده بود) از نیک بختی خواست که در ساک بندگان پادشاهی در آید - جمشید با سایر افغانان بدسرشت سخن بک ساخته به پیگار او برخاست - او پس از آویزش سترگ هزیمت یافته تنگنای خمبول گزید - و بسیاری از اسباب مکنت او بدست آمد - یوسف بلوچ و سرمست افغان با برخه از دوستان متی بکین توی فرصت جوی شدند - روزی (که آن عریده کار برای دلدهی این مردم بخانه ایشان رفته بود) پیمان

(۲) در [بعضی نسخه] تفاوت گاه (۳) نسخه [ب] عقیدت منشان (۴) نسخه [ا] آگهی افزوده

(۵) نسخه [ز] سانگنو که ذخیره زه و زاد - و نسخه [ی] سانگنو و جسر که زه و زاد •

زندگی او را بآب خنجر لبریز گردانیدند - از نیرنگی تأییداتِ سماری بے مبارزتِ اولیای دولت مخالفانِ وژونِ بخت باهم در افتاده گرد آشوب فرو نشانند - مادرِ داؤد با سایر اغروق زنهار خواسته قرار داد که چون جنودِ اقبال بحدودِ ناندۀ شتابد با مفتضیانِ خود روی نیاز بدرگاه آورد خانجیانِ لایه گری او را پذیرفته از سانگانو بقرارگاهِ خود بازگشت - و آن گروه پاسِ پیمان داشته خود بدین دولت ابد قرین پیوستند *

بیست و ششم آن ماه شهریارِ والا شکوه جریده بشکارِ حواشی حصارِ شتافت - و از انجا بران مصرِ جامع سابقِ معدلت گستر - و خانۀ مهرعلی خان سلدوز از فرقدوم شاهنشاهی رشک افزای سپهرِ برین گشت - و مراسمِ نثار و پیشکش بجای آمد - مسند آرای اقبال اندک پذیرفته کامیابِ عشرت گردانیدند - و از انجا ظاهرِ قصبۀ هانسی مضربِ خیامِ همایون گردید - کشورِ خدای از فروزی نیازمندی و نیایشگری به بقعۀ شیخِ جمال ورودِ سعادت نموده توجّهاتِ قدسی بایزدِ جهان آرا گذارد و منسوبانِ روضه بجلالِ مواهب اختصاص گرفتند - او از جانشینانِ شیخِ فردِ شکرگنج است باشارتِ پیرِ درین خطّه برهنمائی جویندگانِ آبشخورِ شناسائی نامزد بود - هرگاه شیخ از پیش طایرِ ناصیه گزیده مرده چنین نقشِ دلفریب بر خواندۀ او را بذاحتِ مخصوص گردانیده فرموده که اجازتِ نامۀ مرا بنظرِ شیخِ جمال در آر - اگر رایِ صواب اندیش او مطابقِ ائتد بخیراندیشی خداوندگانِ نکاپوی شایسته بجای آرد - وگرنه در گذارشِ خویش کوشش کن - تا سزوارِ این پایه عالی گردی - چنانچه گویند یک را بدلهای تعین فرموده بودند - بامضای شیخِ نرسید - و در نوبتِ شیخِ نظام الدین آن توفیقِ فروغِ قبل یافت - همانا مقصود آن باشد که حقیقتِ صفای او خاطر نشانِ همگنانِ گردد - و بلند مرتبگیِ خود را بدین بزرگ داشتِ مریدِ چهره گشای گرداند - وگرنه چه گنجائی که مستفیض را این پایه بخشند - و چگونه در فراخایِ ارادت چنین خرامشِ ستوده نماید *

و همدریولا مولانا محمد امین بسجودِ آستانِ مقدّس در بروزِ فروغِ ناصیه بختمندی نمود - او بزرگ زادۀ یزد است از قریۀ اقدّا - در شیرازِ بدرسِ گاهِ علامۀ روزگار مولانا میزبانِ برخه از حواشیِ مطالع و تجرید و عضدی را شناسا آمد - و بدریوزۀ دانش کدها اندک از انجور و رمل و قدرے از تاریخ آشنا شد - بروشنِ بیانیِ چهره افروزِ مقاصد شد - و بچهره رویی و چربزبانیِ خوشترن را ببهایِ سترگ فروخته - درین هنگام از عراق روی بدین عتبۀ اقبال آورد - و بدریوزۀ مقرّبانِ

(۲) نسخه [۱] شیخ جمال الدین (۳) در [چند نسخه] گذارش (۴) نسخه [ا ب ل] مولانا محمد بسجود

و نسخه [ی] مولانا امین *

بارگاهِ خلافت جبین^(۲) نیاز بسود - خدیو عالم بحسن ظنّی (که در باره سفارش گذاران داشتند) پایه اعتبار افزوده همراه شاهزاده سلطان مراد بخان^(۳) شیخ عبد النبی (که مدار طبقه اهل سعادت بود - بل انجام هر کار بزرگ به رای او مورت نیست) فرستاده گرانبار افضال گردانیدند - و بفنونی نوازش اختصاص گرفت - (چون از نظرت نصیحه نداشت - و نسخه همت نخوانده بود - و فراخی حوصله در نیافته) در اندک زمان عیار ناسرگیهای او گرفته آمد - و زرانددی او خاطرنشینی خرد و بزرگ گشت - چنانچه در جای خرد گذارش یابد •

و از سوانح گرفتار شدن مظفر حسین میرزا ست - هر که سر از فرمان پذیری خدیو خدا پرست برتابد زمانه به پیکار او برخیزد - و زود خاری ناکامی بهای مراد او درشکند - اگر بهره از سعادت اندوزی نداشته باشد در گو نیستی نگویند - و در خسران جاوید افتد - و گرنه نیز ننگ روزگار کالیبره ساخته آن خوابیده سخت را بدست صاحب اقبال دهد - تا در بدخانه که دبستان حقیقت آموزی ست روگری نیکو خدمتی گردد - چنانچه بتاریکی داستان مهرا چهره گشای بیان است - هر چند فرمایگان بدگوهر او را دست آریز شورش گردانیدند در کمتر فرمتی گرد آلود خجالت گشته آبله پای ادبار شد - از صوبه گجرات باز بجانب دکن شتاب آورد - و در ولایت برار بیوخه از فتنه افزایان بدکیش پیوسته هنگامه آراست - سپاه آنملک بجنگ برخاستند - و عرصه نبرد گرمی پذیرفت و از انجا (که روی از قبله حقیقی برنافته بود) غبار آلود هزیمت بخاندیس آمد - راجه علی خان او را گرفته از تصرف باز داشت - اگرچه در معنی گردش شورش ملک خود را فرو نداشت لیکن بظاهر دست مایه دولتخواه درگاه مقدس گردانید - چون حقیقت حال بمسامع همایون رسید فرمان مطاع مصحوب مقصود هبه صادر شد که او را بدرگاه والا روانه سازد •

و از سوانح آغاز غبار آلود شدن نزهتگاه اعتبار شیخ عبد النبی ست - جهانبان خدا پرست حق اندیش خویش را در میان نیاروده پیوسته در معدلت اندوزی و داد دهی چهره افروز - و بفرمان پذیری سلطان خرد دوست ار دشی باز نداند • [چون صفوت و صفای شیخ برسیده ساه لوحان بیغرض (که از نهر ننگ خامه تقدیر فلکشناسی ایشان به انائی فروخت رفته) و ثنای دامن آلودگان حوص اندوز (که در طیلسان تزییر به طبعی و پاکدلی بطهور دارند) خاطرنشان اقدس شد] او را از نشیب ناکامی بفرازگاه عزت برآوردند نخستین کار سازی ارباب سعادت برهم استقلال باو تفویض یافت - و بمرو ایام جلالت امور سلطنت مصوابید او باز گردید - از انجا (که در عیارگاه هیرقیا آدم شناس ناسرگیهای زمانیان پایدار نماند

(۲) نسخه [ی] جبین نیاز بسود - و نسخه [ل] جبین نیاز بسود آستان نوزای گردانید (۳) نسخه

[ی] پخته خانه (۴) نسخه [ب ل] غبار آلود (۵) نسخه [ب ل] نومت کد (۶) نسخه [ی] پدیدار مانده •

آن گروه نیکوئی بسیج را بر حقیقت کار آگاه گردانیدند - و درین هنگام اخته از داستان دکان آرائی و خویشتن داری او بعرض شهریار دیده ور رسید - از فرط حزم اندوزی و تأمل گزینی (که بسا راستان درست کردار به نیزنگسازى بد نهادان به آرم دامی آلود تهمت شده اند) تحقیق حال را بر بے غرضی و ژرف نگاهی خود گرفتند - و بشگرف آئینه رهگوی معامله شدند - نه در بارگاه نفوت غبار فتور نشست و نه عامه مردم ازان آگهی پذیرفتند - و چون سپهر گردان برین اندیشه چنغله گذشت بطرزهای مختلف نشان راستی گفتار پیدایش پدید آمد *

اگر چند پنهان کند مرد راز • پدید آردش روزگار دراز
از کمال دور اندیشی (که ناگزیر آشوب گاه دنیا است) در حدیث قصبه کوهانه شیخ فرید بخاری را فرموده شد که چون موکب همایون ازین راه گذرد خداوندان سیورغال این سرزمین را بفطر اقدس درآورد - تا در پیشگاه حق اساسی پایه حال هرکس پدید آید - و جوهر شایستگی هر کدام خاطر نشین ما گردد - در کمتر فرصت پیدائی پذیرفته که از ز دوستی و سفارش پذیري سرشته کفاف و استحقاق از دست رفت - خدیو عالم از فروزی مردمی برده از روی کار برنگرفته نگویندگی کردار را بر هوشیاران خدمت نهاده - و بر زبان گوهر آمود گذارش یافت که آئینی از انبوهی مشاغل بهمه نتواند رسید - خاصه این شغل بزرگ افزون تر از آنست که یک تنه تواند پرداخت - ناگزیر دور بینی آنست که بهر صوبه سره مرده مقرر گردد - و این عبادت سنگ تقسیم پذیرد - که حق بمکرز خوش قرار یابد - و پایه هده یعنی حق دانی بطنی گراید - درین نزدیکی صدارت صوبه پنجاب بمولانا عبداللّه سلطان پوری نامزد شد - و با آگاه دلال روشن ضمیر پرتو اشارت یافت - که چنده از دیانت مندان معامله شناس جدآور (که شایانی این کار داشته باشند) بعرض مقدس رسانند درین وقت قصبه سیام^(۳) از فروغ ریاست همایون ظلمت زدای آمد - میزرا یوسف مخان را بشرف خطاب اختصاص بخشیده فرمودند که چنان بر پیشطاق ضمیر صواب اندیش میتابد که عرصه جهان گشای کشمیر در حوزة تسخیر اولیای اقبال در آید - و از نور عاطفت آن ملک دلدیر در نیل او مقرر گرد بنام صفای گوهر و نور بینش را - آنچه پس از چندین سال چهره آرای ظهور خواهد گشت در صفت نده باطن (که آئینه غیب ناست) امروز لمعه وضوح دارد - بست و یکم بهمن ماه الهی شادی وال مضرب خیام دولت شد - و برهنائی ایستادگان عقبه اقبال اندرهای سعادت افزا فرمود بسا حق کونی والهی را تراوش دادند - میفرمودند که اگر طیلسان تعلق بردوش نبود - خود را از غذای گوشت بازداشتی - و ارنجا که برگزگ خوئی زماتیان آگهی ست یکبارگی بله کر

عادتیان زمانه را در تنگنای اندوه بشکنجه آوردن بود - بنابراین بخاطر قدسی چنان پرتو اندازد که بتدریج و آهستگی دست کشیده آید - تا بر پیروان حقیقت گزین کار دشوار نگردد - و عامه را اندیشه دراز کالیوه نگرداند - اکنون چند کاه روز جمعه از خورن حیوانی خویشی را باز میدارد و بر روزگاران گذاشته شود *

و از سوانح عنایت فرمودن برگشته نهاره است برچمن قلی قوش بیکی - زمانه بمقتضای پیشوائی ملک معنی در محاسبه نفسانی شزار دریای شهید بودند - و پس از بازگشت این بخشش والا بطور پیوست - برخی از ملتزمان بارگاه حضور در پیدائی سبب تأمل داشتند - آن خوانای نقوش ناصیه دل بر حیرت زدگی این گروه بخشوده گذارش فرمود - چون آن تصبه در پیشگاه بینش در آمد و معنی نام ازلی ست چنان بر پیشگاه خاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که هر چیز از فروغ ذات قدسی نمایش دارد - و آن جز صورت نمودار نیست - از شورش ما و من و گرفتاری نسبت و اضافت دل خراشیده شد - و از بارگاه نعلق افسردگی روی داد - و نزدیک بود که بپرند صوری گسیخته گردد - چون نیرنگی تقدیر ایزدی بملک اسباب آورد در صفت کد باطن گذشت که بسپاس گذاری این تصبه را بکس (که نام دادر به همال ملاحق اسم او باشد) داده شود - درین هنگام آن خدمت زین بنظر همایون درآمد - و بعاطفیت والا اختصاص گرفت - و دران محفل مقدس بسا سخنان دلایز فرموده بخت مندان بیدار مغز را گران بار دانش گونانیدند - و ازین آوازه آگهی گران خوانان شبانگاه نادانی بیداری گزیده رهگرای بادیه جویائی شدند - زنه سترک نیرو که در تند باد کثرت چراغ وحدت افروخته خلوت در انجم میدارد - و خوشا بزرگ شناسائی که سلطنت را با ولایت دوشادوش داشته یکرنگی می گیرند ^(۳) *
* قطعه *

شاه که بعقل هادی راه خدا ست • در باب که از خدای یکدم نه جدا ست
هر چند که سایه خدا خوانندش • ما سایه نکوئیم که او نور خداست
نهم اسفندارند ما الهی از نواحی لاهی قیام بر جسر بسته رایات اقبال از آب ستلج گذشت
و جهان جهان لشکر و عالم عالم جانور با سودگی و آرامیدگی گذاره شدند - و درین نزدیکی شاه قلی خان محرم از لاهور جبین سای بختمندی آمد - و بنوازش بادشاهی اختصاص گرفت *

و از سوانح فرستادن جفر سماري تأیید است بصوب بلوچستان - (چون اعیان آن اوص
از وحشت ذاتی و از زوئی بخت از فرمان برداری سر پیچیده آداب نیکوبندگی بجای نمی آورند)
میرزا یوسف خان و شاه قلی خان محرم و سید حامد و محمد زمان و برخی از مجاهدان اخلاص منش را

رخصت آن سزمین فرمودند - تا نخست باندزهای هوش افزا رهنمای سرگشتگان بادیه ادبار شوند اگر داستانی پندگداری سودمند نیاید بلامع سیوف تیرگی زدای استکبار گردند - دوازدهم آن ماه موبد قدسی در حدود پتی نزول اجلال فرمود - شهریار هشیار خرام بزیارت شیخ فرید شکرگنج توجه گماشت برای فیض پذیري و نورافزایی انجمن آگهی انتظام یافت - از مبادی شب صبح حقیقت روشنی بخشید و پیشتر از روز دیگر نیز دران مطالب برده رسوم پیشوائی ملک صورت و معنی بجای آمد - و مجاوران آن بقعه و عموم نوطن گزینان برآ پایه رسیده آسایش گزیدند - و درین بزم آگهی صوفی ناصر از بلخ و ملا مشفق از بخارا سعادت حضور دریافتند - و معرفت اورا چون شعرای این دیار عیار گرفته شده و زبان زدگی عمر را شناسا گشته کار را از سر گرفتند •

آغاز سال بیست و سیوم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از در درم

روز سه شنبه درم محرم سنه (۹۸۶) نصد و هشتاد و شش پس از سپری شدن پنجاه و سه دقیقه نیر اعظم فروغ افزای دیده و دل برج حمل را نور آگین ساخت - و عنفوان سال یازدهم از درم درم نوید فرخندگی آورد - زمانیان از اعتدال هوا و خرمی وقت جوش عشرت زدند - و بنشاط گوناگون هنگام سپاس گذاری آراستند - ترانه بے غمی بساز آمد - و طغفون شادمانی سامعه انروز همگان شد •

نقشبندی میکند در بوستان ابر بهار • عطر سائی میکند در گلستان باد سحر • گه نسیم مشکبوی از غیب می آرد عبیر • گه شمال جانفزا برخاک می ریزد گهر • در عنفوان این سال خجسته سیوم فروردین ماه الهی حوائی خان پور درهای راوی را قنطره سرانجام داده گذاره فرمودند - و ماهیچه زیارت همایون پرتو اقبال بر ساحت آن حواشی انداخت •

و از سوانح نامزد فرمودن شیخ ابراهیم است بایالت صوبه دارالخلافه - او از مزاج شناسی عالم صورت و کاروانی ملک ظاهر بهره داشت - حکم شد که از تهران دعوتی اولایی بدان مصر دولت آمده پاسبان احکام سلطنت باشد - و به نیروی دیده زری بار فرمان پذیري بر دوش همت گرفته کوه گشای بستنکها گردد - (اگرچه در ریاض شکوه معدلت دوران را چون نزدیکان بدبختان خدمت گذاری عشرت گزین دارد - و پرستاری را سرمایه سعادت دین و دنیا می شمرد) لیکن

(۲) نسخه [ل] بدست مایه رسیده (۳) نسخه [ب ی] جلوس معاد فرین شاهنشاهی (۴) نسخه

[ل] عبره فرمودند •

از آنجا (که حزم اندیشی و درو سگالی خوی پسندیده اوزنگ نشین اقبال است) هر ملکه بیک از هوشیار مغزان آگاه دل میسپارد - و بر ستودگی حال نغفوده سایه دیدبان خویشتن می گسترده و بآئین خرد پژوهان ژرف نگاه چهارچمن دولت را آبیاری میکند - و پرستش افزون جهان آفرین بدین طرز والا مینماید •

و از سوانح فرستادن شجاعت خان است بصرفه مالوه - چون بمسامع همایون رسید (که امرای آن ناحیت خواب آسودگی کرده بنمکساری زیر دستان نمی پردازند - و بسطت دنیا را پیرایه طبیعت ساخته از شاه راه خرد گذاره می گیرند) باندازه هر یک اندرهای بیدار ساز فرموده رهنمون شناسائی گشتند - و نام برده (که با رفور مردانگی از معامله دانی و معدلت اندوزی نصیبه داشت) بسپهسالاری آن گروه رخصت یافت - و فرمان شد که شاه بداغ خان و ترک خان و مطلب خان و عوم سپاه در فراهم آوردن پراگندگیها یکرنگی گزیده بمصلحت دید او گرازند •

و از سوانح لخشیدن رخس گیهان خدیو است - هر که در سرشت قدسی و صافی گوهر و ستوده کردار باشد همواره در مدارج احوال رهگرای دیده روی بوده زینب انزای سعادت گردد - (اگر بمقتضای نشاء بشری غفودگی روی دهد - و از طیلان امکانی فراموشی پیش آید) از راه بگزندنا نمودارے بیدار گردانند - و بنمایشه شگرفت آگهی بخشند - و نمودارها باندازه خواب هر کس بر مسند آموزگاری نشیند - و بسا بیداری جهان بهایه آن شاد خواب نرسد - و نظارگیان در شگفت زار در آیند و بچگونگی آن نرسیده بحیرت در شوند - و همانا ازین جهت شی از عشرت شکار بصوب اردوی همایون خرامش داشتند - شبدیز آن شهروار عرصه آفرینش بلغزش درآمد - فرهنگ آرای دور بین اندرا پیغام ایزدی انگشته سجد نیایش بجای آورد - و پرستش الهی را اساس دیگر نهاده شد دادارے همال پیوسته آن ذات قدسی را هر نشاط کاه هانیت دارد - و گردنم لایم بردارم انبال روز افزون آن یکتای ملک شناسائی نرسد •

• مثنوی •

ز به دارنده اوزنگ شاهی • حوالت گاه تائید الهی

بحمد الله که با قدر بلندش • کماله در نیاید جز سپندش

ظاهر نگهان ساده لوح (که جز هوشیاری و دوام آگهی از ان یگانه بارگاه هستی در نیابند - و نیم گامه از چهار سوی اسباب بیرون نیابند) هر آینه بکهن وسایل بر خیزند - چنانکه یکی از پیشینیان می سراید •

• رباعی •

(۲) نسخه [ن] بصوب مالوه (۳) نسخه [ن] به هماغا (۴) نسخه [ا] جز بسندش - و در (بعضی نسخه)

جز بسندش •

رفتم بر اسب نابه‌تنبش بکشم • گفتا بشغور نخست این عذر خوش
 نه کار زمینم که جهان بردارم • نه چرخ چهارم که خورشید کشم

و از سوانح گشایش قلعه کوهلمیر است - آن دژ سه ست دشوار عبور بر کوه آسمانی پایه
 رانا آنرا بآئین نیاکان خویش بنگاه گردانیده - در زمان باستانی کمتر کسی برو دست‌گشای چوبکی شده
 امروز از نیرنگ‌ساری اقبال شاهنشاهی باندک توجه آرام جای جنود فیروزی اعتصام است
 چون شهباز خان با دله کارطلب و نیت خدمت‌گزینی بآن فاحیت پیوست راجه به‌گونت داس
 و کنور مان سنگه را رخصت درگاه والا داد - همگی بسیج آنکه مبادا بمناصبت زمینداری بادافراه
 آن باطل‌ستیز دیرتر سرانجام یابد - و خود با شریف خان و غازی خان و میرزاخان و دیگر مجاهدان
 عقیده‌منش روی در گشایش آن حصار نهاد - و از رهنمودی ستاره و کارگشائی طالع بنگاههای ژرف
 و رایهای صواب‌اندیش سنگستانهای سترگ آن حواشی پابمال عساکر منصور گشت - و بنور افزائی
 اختر بخت‌مندی گروههای شگفت و تنگ‌های شکیب ریا را بآسانی گذاره نمودند - و در هنگامی
 (که باندیشه بومی و غریب نمی‌وسید) شهباز خان با عزیمت همت‌آورد بگشادن قلعه پای جلادت
 افشرد - و بچابک‌دستی و تیزبائی رو نورد تنگ‌ها شد - و به نیروی تائید آسمانی دره کیلواره را (که
 بهای خیال بدانجا نتوان رسید) بتصرف در آورد - و بهادران ناموس‌دوست بر بلندیا برآمده
 چیره‌دستی نمودند - مرزبان دژ را از دید لواصع تائیدات سماری دل از خود رفت - و دست از کار افتاد
 بیست و چهارم فروردین ماه الهی قلعه را گرد کرده کوس شادمانی برزدند - و ترانه اقبال برکشیدند
 از شکوه سطوت غازیان عرصه شهامت پای همت آن شوریده بخت بلغزش در آمد - و سراسیمگی
 افزون‌تر از پیش او را روی داد - از شگوف‌کاری تقدیر تو به بزرگ از درون حصار شکسته خرمی سامان
 او را خاکستر گردانید - و بیکارگی سر رشته مردانگی گسیخت - جریده بخفایای کوهسار شتاب آورد
 بسیاری از راجپوتان نامور به پیشگاه دروازه و حوالی پرستش‌جای خویش آویزش تهور پیش گرفته
 بجان‌فشانی ایستادند - و جیغ‌شاهی رادمردان نموده بفرامشخانه نیستی غنودند - در عتفوان لواصع
 صبح دولت آن عتده آسمانی گشوده گشت - و کاره (که بحوصله عادتیان زمانه در ننگند) پرتو ظهور
 داد - و (چون آن نافرجام بدگوهر را در کوهستان پانسله^(۸) نشان دادند) قلعه را بغازی‌خان بدخشی
 مپرد^(۹) بآن ناحیت گام سرعت برداشت - و روز دیگر در روزار تعاقب به نیم‌روز حصار

(۲) نسخه [۱] کونهبیر - و نسخه [ب] کومنامیر - و نسخه [ل] کونله‌بیر (۳) نسخه [ل] دست‌یافته

(۴) نسخه [ب] سنگریزهای سترگ (۵) نسخه [ل] که باندیشه آدمی غریب نماید (۶) نسخه [ل] [۱]

بذل خیال (۷) نسخه [ی] کوهستان (۸) در [چند نسخه] بانسوار (۹) در [اکثر نسخه] بآن خدمت •

کوکنده را بدستِ اقتدار در آورد - و نیم شب قلعه اودیپور را متصرف شد - و مبارزان فیروزیه غنائم فراوان اندوختند •

و از بدائع آنکه یکم از تجردگزیان گوشه نشین از دبربار در نخستین حصار کفر خمول گزیده بود و همواره مردم آن سرزمین از انقباض گرامی او تبرک و تپش می جستند - بدشتر ازین سانحه سه روز سحره بر فراز پرستگاه رانا برآمده ترانه اذان برکشید - و زبان بنویذ فیروزی لشکر پادشاهی برگشاد موزیان آن دژ در حیرت فرو شده ازین زمزمه باز پرسید - پاسخ داد که امشب مرا بنمودار چنین گشایش بیدار گردانیدند - آن غنوده رای جوش خشم زده اورا از هم گذرانید - آوزنگ نشین اقبال از مزده این مہین بخشش الہی نیایش ایندی را پایہ دیگر افراخت - و کارگذاران اخلاص گزینی بالطاف گرانمایه اختصاص یافتند - سی و یکم آن ماه در نواح جنوب آن شہسوار عرصه آگاهی حوالی جسر آمد - برخه از اردوی بزرگ بدیدبانی والا گذاره گشت - و پیش خدمتان رکاب همایون را بتازگی دستمایه دانش کرامت نمود - چنین لشکر انبوه را اگر چنان راهنمای نباشد که بہنچار تواند داشت - و کرا فیروی آنکه سامان آنرا تواند نمود - طرز نوردی کوه و صحرا باز گوید - یا روش انجام قنطره و آئین کشتی نویسد - یا طریقی روانه ساختن فیال کوه پیکر در موج خیز دریا بنگارن یا داستان اسبهدی ملک معنی طرار - دران روز از ناشناسی نوآموزان خدمت فیل خاصہ پندریک نام بزرغائی دریا فرو شد - شہریار ژرف نگاہ از فروغ بینش کاهش مال را انزایش عمر انگاشته بزم نشاط آراست - و روزے در شکارگاہ تلک بزرگ جوز آسا ریختن گرفت - و آنحضرت در سکھپال با این بیچون رازگاری داشتند - و در ظلال میمنت شاهنشاهی دران محرابی بے پناہ ہمرایان سعادت گزین را آسیدہ نرسید •

و از سوانح فرو نشانان ابرو ریزش باران است - و اجمال این طلسم قدسی آنکہ روزے چذد بارش بے هنگام تواتر داشت - لشکریان و عوم زیرستان ستوہ آمدہ نالش نمودند - آن بدائع طراز انقباض گرامی بائینہ دمیدہ در آتش نہاد - از فیرونگی دم گیرای آن سپہر مطاع عودہ سماوی فرو نشست •

چو ہمت شود اہل دل را ضامن • زمین را بر آرند بر آسمان

بہمت سوانح ۵۰ کار ہا • کہ آسان شود بر تو دشوار ہا

و از سوانح بخشیدن گناہ بلوچان است - گذارش یافت کہ اعیان آن الوس از تبرگی خرد و خوابیدگی بخت چشم بردوری راہ و محکمی جای انداختہ گریوہ رو بہراہی شدند - از انجا (کہ

برانداختن تپاه کاران چون نواختن نیکسگالان شمس پیشطای جهان آرایی ست) فرمان شد که برخه
 امرای پنجاب بیورث آن گروه شتافته سزای سزوار دهند - آواز افواج گیتی گشای غنودگان پندار را
 رهبرای نیکو بندگی گردانید - از بیمناکی و دراندیشی کار دانان بخرد فرستاده جریای زینهار
 آمدند - تا بدان دست آویز آرام بخش جبّه سالی عقبه قدسی گردند - شهریار پرورش پذیر نیایش
 و نیازمندی آن رمیدگان دشت بیخبری^(۲) را بنهای خدمت گزینی برگرفت - و منشور
 مقدس بنفاد پیوست که عساکر گردون شکوه ازان عزیمت باز آیند - چه همگی نیت^(۳) والا در
 فرمان پذیرایی جهانیان آنست که کثرت ظلال وحدت گیرد - و سرمایه آلودگی و آرامش عموم مردم
 انتظام یابد - نه چون چیره دستان زردوست لغزش را بهانه مالش ساخته جز برختن خون
 و اندوختن مال نیاسایند •

و از سوانح فراهم آوردن پراگندگیهای سیورغال است - بیشتر قناعت گزینیان سعادت اندوز
 چون زمین گشت و کار بجای نداشتند از بے باوری و کم نیروئی رنج زده گشته - و گاه از انبازی
 عمل گذاران خالصه و گماشتگان تیرل دار آزرده شده - و نیز گروه آرمندان بے آزره به نیرنگ
 هیله سازی در چند جا زمین گرفته - و اختلاف ممکنه را دست آویز خیانت انگاشته در نکال ابدی شتافته
 کشور خدای معدلت درست از وفور عاطفت حکم فرمود که محال ایبه با خالصه و جاگیردار
 آمیخته نباشد - و نیز تعدد مکان را برداشته در جای گزیده هر کدام تلخواه نمایند - کار دانان آگاه دل
 در هر صوبه و سرکار بعمل آورده عدالت را رونق افزا شدند - بفروغ فرمان قدسی زلوبه نشینان
 حق گرای را چراغ خرسندی افروخت - و هزّه گردان بادیه ناراستی بسعادت گاه درستی روی آورده
 کار از سر گرفتند - و پاس مال (که بهین عبادت جهان داروگیر است) بآئین خرد پژوهان بجای آمد
 و تیر معدلت بر ساحت عالم تابش دیگر داد •

و از سوانح در شگفت ماندن ظاهر بینان صورت آرای بغیب دانی گیهان خدیو - روزه
 بخلو تکیه قدس آواز نقاره بمسامع اقبال رسید - هر چند بار یافتگان بزم حضور جولانگاه تفرس^(۵) پیمودند
 نوازنده را در نیافتند - بر زبان گوهر بار گذشت که بو پیشگاه باطن پرتو ظهور میدهد که نادره کاری
 یار محمد باشد - چون باز جستند همچنان برد - همواره چنین دور بینهای شگرف ازین پیشوای
 خدا شناسان برای رهنمون سعادت مندان مشعل آگاهی می افروزد - روزه نگذرد که نقوش گوناگون
 صحائف ضمیر مردم چون کتاب پیشطایها بسوادخوانی آن یکنای دور بین نداید - اگر تنها

(۲) - نسخه [ل] بخوردی را (۳) نسخه [ل] نیت والای فرمان فرمای جهان آنست (۴) در [بعضی نسخه]

پرتو معدلت (۵) نسخه [ی] تفرس و قیاس (۶) نسخه [ی] پیشطاق •

دریانتِ باطنی این حیوانِ آرامیده نگاشته آید دفترے جداگانه نگارش یابد - تا بدانستهای کارنگِ جهانیان و رازدانیهای دیگران چه رسد •

نشاطِ آرائی، اورنگِ نشینِ اقبالِ بشکارِ قمرغه

و صیدِ مقصودِ بدامِ افتادن

خدیدو دانش پزوه را همواره بسیج والا در عشرتِ شکارِ آنست که بے دربرباشِ سطوتِ شاهنشاهی میانجی سخن گذارانِ حرفِ سرای (که بیشترے دامنِ آلودِ غرض باشند) بر سوانحِ روزگار آگهی نبرفته چیره دستانِ ستم پیشه را از پای اندازد - و سعادت گزینانِ کنجِ خمول را بر فرازِ اعتبار کشد نیز پیوسته از باطنِ اقدسِ آهنگِ دریافتِ نفسِ قدسی تراوشِ شوق کند - باشد که در محرابِ بے تعینی بسره مردے اتفاقِ صحبت افتد - و بحقیقت طرازی آن شناسای (۳) رموزِ معرفت کاخِ دانائی را ماسِ تازه نهاده آید - یا از زبانِ گویایِ خموشیِ گوهرِ آموذِ معرفت گردد - و از کششهایِ درونی او ل را از چوَن و چرا باز مانده یکجایِ بگروگانیِ برد - تا درین دشتِ تفسیدِ خود آرائی آرام گاهِ برانجامِ یابد - و در نشیمنِ قدسیِ دمِ آسایشِ برگرفته شود - و بدینِ ناهار شکنیِ جست و جو دوازدهمِ دبی بهشت در حوالیِ بهیوه شکارِ قمرغه بخاطرِ سعادت پیری رسید - آبِ بهمت را گذاره فرموده نوکینانِ بزرگ و آمرایِ والا شکوه فرمان شد که از کرجاک تا بهیوه (که مسافتِ بیست و پنج کروزه باشد) آئینِ گزیده از اطرافِ نخچیر برانند - جد آورانِ کارپردازِ قشونِ قشون و جوقِ جوقِ رویِ بخدمت آوردند درینِ شغلِ سترگ حاجی خان و سایرِ بزرگانِ بلوچستان با هزارانِ شرمساریِ جبهه سایی عتبه خلافت شدند - و پیشانیِ تضرع و ابتهال بر خاکِ آستانِ معلیِ سودند - و از انجا (که پاسِ پیمانِ سرآمدِ بارهایِ تعلق است) جرائمِ آن گروهِ تیره رای بخشوده از خاکستانیِ مذآت برداشتند - و باشارتِ همایونِ رانِ جرگه جای یافتند - جد گزینانِ عرصه آگاهی فرموده را بانجام رسانده بردند - که طایرِ آرزو دمام افتاد - و شیوا زبانانِ خاموشِ شادی آگینِ رستگاریِ آمدند - آن طلبکارِ حقیقت درینِ بادیه نراخ نامِ چوبائی زده - و بنزمت گاهِ صیدانگنیِ باخود هنگامه رزم داشته - و جابهایی تنزه و مرزهایِ لکشی صفت کده نیایش را فروغِ یکنائی بخشیده - و چونِ چوبندگیِ یابندگیِ دربی دارد چراغِ دیده دربی افروخته شد - و شگرفِ نشاطِ آن پیکرِ قدسی را فرگرفت - جذبه شناختِ ایندی بر تو انداخت - گویائی آنرا نیرویِ عادتیانِ کوتاه همت برنقاد - و هر دانی (۶) روشِ ضمیر راه بدان

(۲) نسخه [ب] و پیوسته (۳) در [چند نسخه] شناسایِ نظر و تاله (۴) در [بعضی نسخه] زبانِ گویایِ خاموش

(۵) نسخه [پ] و چوته خان و سایر - و نسخه [ل] و چوته خان و سایر (۶) نسخه [ب] دانا دل •

نتواند برد - برخه پیش‌دینان نورستان معرفت اندک از بسیار بیاروم ذوق شهودی دریاوند
 جریعه‌نشان بزیم حضور تا مرق آن‌یاده درنکشد چه دانند که شناسائی چیست - و بیذائی کدام
 ساغرپیمایان مصطفی وحدت را به چاشنی این می‌هوش افزا کجا یاری دریاوند آنکه این نشا
 از کدामी خمکده است - گروه نیزه‌هوشان بار یافته را چنان اعتقاد که نقش‌بندان بارگاه ابداع
 جمال جهان افروز را در فروغ بصیرت آن والا نگاه داشته اند - و با دل رازدار حرم قدس گرم
 هم‌زبانی ست - و جمیع بالغ‌نظران انجمن قدس را چنین خیال که دران صحرای جان‌پذیر یک از
 تجرد نژادان دادار پرست را دریاوند کامیاب خواهش گشتند - طبقه از نظارگیاں آگاه دل را آن‌تصور
 که با یک از صاحبان نفوس قدسیه پیوسته جوش حقائق می‌زنند - و شطرنج از بیش‌وزان حاشیه
 قرب را آن یقینی که گویائی زبان خوشان دشتی پیام مراد گذارش نمود - و چنده از دوربینان
 بساط عزت را آن تخیل که جانوران آن دشت دلگشا بزبان به‌زبانی با بلسان متعارف افشای
 اسرار الوهیت کرده‌اند - زمانه دراز آن حقیقت‌آموز وحدت را انوار تجلیات ایزدی درگرفته بود
 بندگان سعادت‌منش باندازد نیر زلف‌بردار خوان افضال آمدند - و چون کارپردازان نهانخانه مشیت
 برای انتظام جهان آفاقی آن کامیاب خواهش ملک معنی را از عالم انفسی نزول معوضی دادند
 بسپاس‌گذاری این مہین بخشش چندین هزار جانور را فرمان رستگاری شد - و چابک‌دستان تیزر
 هر سو تکبوری نمودند - که هیچکس پیرامون معوه نگشته جانداران گوناگون را بائین خوش گذارند
 قوافل جانها را زندگانی تازه چهره‌آرای نشاط شد - زبان خموشان سرای دنیا بگلش فارغ‌بالی شتافتند
 از (الجا) که صفوت‌کده ضمیر صاف قدسی از خواهش مستلذات صوری پاک است - و همواره تجرد
 ظاهر فروغ‌افروز تقدس معنی می‌خواهد عزیمت آن در باطن اقدس بجوش درآمد - و آهنگ بکنائی
 چیره‌دستی نمود - نزدیک بود که خاطر آگاه ازین دار و گیر وا پردازند - و دامن همت از زخارف دنیا
 یکبارگی درچینند - لیکن بفرمان شاهنشاه خرد خود را ازین آرزو گنزانده قدرے بآن‌گروه مانند
 گردانیدند - و موی سرا (که در درازی و دلربائی نریب‌گاه نظر بود) کوتاه ساختند - و بسیاری
 از دوستداران این سلاسل به‌تابانه پیروی نمودند - بدیع‌تر آنکه پیشتر ازین بچندگاه بر زبان گوهرافشان
 میگذشت که در عقوان فرمان‌روائی برای استیضاس هندی نژادان حقیقت‌اندوز برخلاف آئین نیاکان
 محبت موی سر بدبد آمد - از نیرنگ قدرت ایزدی چه دور باشد که دل ازین برگیریم - و بومیان
 این سزمین بطرز دلنشین ما گراند - همان‌روز دریای بهت را گذشته بارو نزول احوال فرمودند - و اندیشه

(۲) نسخه [ی] از پیش‌روان (۳) نسخه [ب ل] روایت (۴) نسخه [ب] کامیاب ملک معنی

(۵) در [بعضی نسخه] سخن سرانی •

پیش رفتن از ساحلِ مُبیر متوجه آمد - و همدرین ایّام بر ساحلِ این رود بار را ۵۰ به کوفت داس و کوزره انسخه از موبه اجیر آمده بسجود نیایش جلالتزای پیشانی گشتند •

و از سوانح ورونِ حضرتِ مریم مکانی ست بمعبرِ اقبال - درین هنگام (که کنارِ دروای بهت ^(۲) موزنِ ربابِ همایون بود) بموقفِ عرض رسید که چون آن پرده نشینِ شبستانِ تقدّس دران حواشی پرتو سعادت انداخت - و شوق دیدارِ گرامی قافله سالارِ راه - شهریارِ قدردانِ لُبنِ مژده نشاط بهجت افزوده در لولایِ احتوام و مراسمِ تعظیم (که غارِ چهره تعلق است) توجّه والا فرمود - نخستین فرمان شاهنشاهی صدر آرای بارگاهِ اخلاص کوه افروزِ ارادت شاهزاده رضاجوی دانش پزوه سلطان سلیم پذیرا شده گامِ عشرت برداشت - و بسیاری از نوادگانِ بزرگ و امرای عالی شکوه بهمرکابِ آن بیدار دلِ هشدار خرام نامزد شدند - و سپس آن ارزنگ نشینِ فرهنگ آرای بر سندانِ سعادت خرامش فرموده بزرگداشتِ خدایِ مجازی را سرمایه پرستش دادارِ حقیقی گردانید - هم رسم دانی بکار بستند و هم خداشناسی را پایه افزودند •

از مرتبه دانی ست درین مرتبه آری • ایند ندهد مرتبه جز مرتبه دان را
و از سوانح آمدنِ پدشکهای ولایتِ بنگاله و کوچ است بدرگاهِ معلّی - درین ایّام (که کنارِ دروای بهت مخیمِ سراداتِ مقدّس بود) خدمت گزارانِ طرزدانِ عرائضِ خانجهان را به پیشگاهِ حضور آوردند - نقاره مضمون آنکه بیامینِ فیکسگالی و خوب کردارِ فرمانروایِ زمانِ مالکِ شرقی آرامش دارد - و عمومِ وطنِ گزوانِ این ناحیت نیایش گیتی خدیو ناگزیر بهمت دانسته گشاده پیشانی و شگفتدل اند - و راجه مال گوسائین (که زمین دارِ ولایتِ کوچ است) بنارگی از شعشعه بوارق جهان افروزِ گیهان خدیو بنورستانِ فرمان پذیری ناصیه بخت مندی را روشن گردانید - نخستین نفائسِ بنگاله با پنجاه و چهار فیلِ نامور در پیشگاهِ خلانت پرتو قبول یافت - و سپس آن تنموقاتِ برمی را پذیرفته کامیابِ مسرت گردانیدند - و پرتابِ تارِ فرنگی ^(۴) (که از اعیانِ بارگانانِ بنادرِ بنگاله است) سعادتِ بار یافت - و با فشرزانِ خود از نیک اختری حیرت زده خوی ستوده شهریار گشت - و بآراستگیِ عقل و شایستگیِ حال در نظرِ اکسیر آسای گیتی خداوند اعتبار یافتند و هم درینولا عبدالباقی ترکستانی بهسعادتِ کورنش دولت اندوخت - کشور آرای از فرطِ حق جوئی هر کس را بخورد راه دهد - و گوش پذیرای حقیقت را بشنودنِ داستانهای سخن طرزانِ حرف سرای

(۲) نسخه [ز] ربابِ همایون نزول داشت (۳) نسخه [ی] اقبال (۴) نسخه [ب] پرتابِ مارِ فرنگی

و نسخه [ز] پرتابِ بارِ فرنگی (۵) نسخه [ب] بانسورنا زن خود - و نسخه [ز] با یسورنا زن خود

و نسخه [ی] با نسورنا زن خود •

باز دارد - باشد که بدله روشن یا سخنه دلهذیر بستان سرلی باطن بشادابی گراید - درین عرصه جویائی (تابعد ناملایم نسلد - و با گروه‌ها گروه مردم گشاده رویی نکند) آن در یکنای آگهی بدست نیاید - و کامیاب شناسائی نتواند شد - بسا روشنان آسمان تقدس پرده نشین ظلمت‌گاه تیره‌خاطران خاکستان نادانی شوند - و بسیاریه برخلاف آن خویشتن‌آرایی کنند - و از دید این شورش پویندگان بادیه طلب را دل از جست و جوی باز ماند - و پای از تکاپوی بازداشته گرنجه گزین انسردگی آیند - شهریار دیده‌ور از نایابی آن گوهر شب‌تاب جوشش خواهاش بیشتر فرماید - و همواره بحکم والا طرز شناسان بزم مقدس هر طایفه را بنظر زرف نگاه در آرند - بنابراین درین هنگام بهمنائی برخه از نزدیکی درگاه همایون آن بادیه پیمای غریب را (که از حجاز آمده بود) دران انجمن آگهی آوردند زمانه به تیز زبانی افسانه‌گویی بنیاد کرد - و لخته گفتگوی مذهب و ملت (که با حجاب نصاری کرده بود) گذارش داد - در اندک فرصت ظاهر شد که بچشم دلیل دیدبانی نمیکنند - و بصفت کده ریاضت گذاره ندارد - از نیک‌نهادی از تهیدستی و زیان‌زدگی زندگانی آگاه گردیده کار از سر گرفت •

و از سرانج رخصت فرمودن سکیذه‌بانو بیگم است باند زکونی حکیم میرزا - یکی از مکارم ضعیف مقدس درین یرزش آن بود که بصوب کابل شتافته میرزای غنوده^(۴) پندار را بیدار گردانند - و پراگندگیهای زابلستان فراهم آورده عموم رعایا را سایه‌نشین معدلت سازند - و چون نمودار غیبی گره‌کشی بستگیها آمد نقش آن اراده نیز از پیشگاه خاطر اقدس ستروند - و چنان بر زبان گوهریار گذشت که همگی خواهش خاطر حق‌پژوه آنست که میرزا ازان گریوه رمیدگی برآمده محفوف مراحم خسروانی گردد - و ارنجیا (که خردسال و نا آموخته روزگار است - و با کوتاه‌خردان تنگ حوصله خوی گرفته) مبدا بقرب رایات همایون روی از قبله اقبال بر تافته پی سپر خراباد غریب شود - اگرچه آگاه‌دانی دور بین برادر کهن را در پایه فرزند داشته اند لیکن بر ضعیف آسمان‌پیوند چنان پرتو می‌اندازد که وجود فرزندان رضاجوی بنارگی محتمل و بهم رسیدن برادر محال - همان بهتر که او را از دور بنصائح هوش‌افزای یاروی فرمائیم - باشد که بخت خرابیده او بیدار شده راه فرمان‌پذیری گیرد - و از هزوه‌گرایی بار آمده رهنورد منزلگاه سعادت آید و (اگر از هم‌زمانی تیره رایان شوریده مغز و همنشینان فرمایگان کوتاه بین از شاهراه بندگی و فرهنگ خدمت پژوهی بیرون شتافته بخارستان ناسپاسی افتد) شایان نظرت عالی و سزار حوصله والا آنست که برخلاف تنگ‌چشمی زمانه و مختصراندیشان ظاهرنگاه آن بادیه‌نورد نگل روز افتاده را دستگیری شود - و بگوناگون بند خرد افزوز سعادت بخش گزین چاره‌گرمی کرده آید - بنابراین از وفور

(۲) نسخه [ل] میکند (۳) نسخه [ی] سبک‌نهادی و تهیدستی (۴) در [چند نسخه] غنوده را

(۵) نسخه [ب] نا آزموده کار است •

عاطفت پرده نشین بارگاهِ عفت را (که همشیره اعیانی میزراست) برهنه نمونی نامزد فرمودند که بیشتر مردم سخنانِ حقیقت طراز را از دوستان و نزدیکان پندیرند - و گفت دورانی خیر بسیم بگوش در نیاید - و از آن شمارے نگیرند - اگر عقل روشن و چشم بینا و دل آگاه بودے بغوغ دیده روی گوهر را از خرمره شناخته چون جوهریان چهارسوی معامله دانی (۲) از هر که و مه گرفته - و گوینده را از پیشگاه بینش انداخته نظر بر جمال معنوی گذاشته - و نیز در خلوتگاهِ باطنِ اقدس آن بود که (اگر میزرا بآن طرز دانایند داستان مهرگزینی را آویزه گوشِ هوش گرداند) برای دلدهی و خاطر جمعی او نسبت تازه چهره افروز گردد - هر چند نزد خرد پرهان حقیقت نگاه پیوند نزدیک ستودگی ندارد لیکن دور بینانِ ملک آگهی برای مصلحت روا داشته اند - و شر اندک را برای خیر بسیار پذیرفته - ازین جهت فرمان شد که اگر آن مقنعه گزین عصمت نشان بهروزی از ناصیهٔ حال او دریابد بدامادی فرزند سعادت پره گوهر اکلیلِ هوشمندی شاهزاده سلطان سلیم نوید شادمانی رساند نوزدهم خرداد ماه الهی (۳) از مقام سیدری رخصت ارزانی داشته میرعلی خان سلدوز و میر ابو اسحق صفوی (۴) را همراه گردانیدند •

و هم درین روز ایلیچیان شاهرخ میزرا دستور بی انصراف یافتند - و عبدالله خان و عابدی خواجه را برای دلدهی و خاطر افروزی بدخشیان دستوری دادند - پیشتر گذارش یافت که خانم از جانب میزرا کاروانان فرستاده در ناهنجاریهای آن ملک معذرتے خواسته بود - چون بر حقیقت حال آگهی آمد شورش میزرا از خرد سالی و کم تجربگی و کونه بینی او و هجوم خوش آمد گویان بدگوهر و انبوهی فتنه اندوزان سخن ساز و کمیابی و نازوائی دانش پژوهان صواب اندیش دانسته پوزش پذیرفتند - و بعاطفهای گوناگون دلهای سراسیمه را آرامش بخشیده شادی آمود گردانیدند و چنان پرتو عنایت تابش نمود که چون آن پرده نشین عصمت شرف دولت حضور دریابد بنوید تازه چهره افروز نشاط خواهد گشت - و همدرین نزدیکی پیشوائی جهان معنی بران پیکر قدسی چیره دستی نمود - و جمال جهان آرای گیتی خداوند فروغ دیگر بخشید - در نشاطگاه شکار خنیاگران جادوکار بنغمه پرداز (۵) در آمدند - و زمانے خاطر همایون بدان روی توجه آورد - از شنیدن این افسوس گشایش تار و پود تعلق بل طلسم شناسائی گنج حقیقت یکبارگی گسیخته آمد - آن شهسوارِ عرصه بینائی را حال دگرگون شد - آنچه پیشروانِ صغوت و وارستگی در جست و جوی آن حرمان گری اند جلوه نمایش فرمود - و نظارگدیان حواشی قدس زلف بردار فیض ایزدی شدند - در کمتر فرصت

(۲) نسخه [ل] عیار هرکه و مه گرفته (۳) نسخه [ل] سپهری (۴) در [بعضی نسخه] صفوی را

(۵) نسخه [ب] بنغمه سرائی (۶) در [چند نسخه] قرب •

به نیرنگی قدرتِ خداداد روی بظاهر آورده بذاکیر وقت پرداختند - اگر این قسم داستانِ معنوی بازگشایِ تحریر گردد دفترها انتظام یابد - و قامِ رهگری را در قدمِ نخستین پای جنبشِ فرساید همگی ثبتِ مصروفِ آنست که جلائلِ سوانحِ عالمِ صورت بر پیشطابقِ بینشِ نگاشته آید - از آنجا که بسیجِ معنیِ عنانِ دل گسیخته گرداند ناچار برخی از جهانِ تقدس بر زبانِ قلم رود - در بخولا عاطفته تازه چهره نشاط افروخت - و بزرآمدنِ انوپِ تلاو کوشش فرمودند - در دولتِ خانۀ خاصِ فتحپور حوضِ ست بیست در بیست - بزرزائیِ دو قامتِ آدمی - بسنگِ سرخ اساس یافته - دیده‌ورانِ مشکل‌پسند را بالغِ نظر است - پیشتر زینِ پوشِ همایون^(۳) از چشمه‌سارِ افضال تراش نموده بود که یکچندے خاصانِ بزمِ تقدس از صفایِ گره‌آب و رامشگریِ آبشارها بینائی و شدوائی را جلی‌تازه داده اند اکنون بفقودِ گوناگونِ لبالب شود - تا گنجهایِ سترک در پیشگاهِ بینشِ بماند^(۴) - و عامۀ جهانیان از نوالِ والا فووان بهره بردارند - و آرزومندانِ عالم از کشایشِ انتظار باز مانند - درین هنگام کارسازانِ بزمِ سلطنت را در پُر ساختنِ آن اهتمام رفت - راجه تودرمل بموقفِ عرضِ مقدس رسانید که تا رسیدنِ زیاتِ عالیِ انباشته خواهد شد - هفده کرور دام در شمار آورده اند - و قیاس میروند که بمثلِ آن برآمده گردد •

و از سوانحِ آمدنِ شهبازخان است بدرگاهِ همایون - و آوردنِ دودا پسرِ رای سرجن - گذارش یافت که او را بایل ساختنِ گردن‌کشانِ گرویده‌نشینِ صوبه اجمیر و سزا دادنِ بدکارانِ شورش فهادِ آن سوزمین فرستاده بودند - او خود را پیشوایِ مردانگی گردانیده کردارهایِ شایسته بجای آورد بسیار^(۵) نقدِ زندگانی بغارت دادند - و برخی پرستاری و خدمت‌گزینی را سرمایه رستگاری اندیشیده در ظالِ ایمنی برآسودند - رانا بنگه را بتاراج داده در تنگنایِ ناکامی خوابه‌نشینِ خمول گشت و دودا (که همراه از شور پشني و بدنهادي گردِ فتنه بلند ساختنِ) زینهار شده راه‌گرای فرمان‌پذیری آمد - شهبازخان آن لایه‌گرای را همراه گرفته احرامِ بارگاهِ خلافت را سرمایه بخت‌مندی^(۶) گردانید - پنجم تیرماه الهی در حدودِ قصبه تهاره فاعیه دولتِ پروهی را بجهبه سائی آستانِ مقدس فروغِ تازه بخشید - و از روشنی ستاره و بیداریِ بخت بفراترهایِ خسروانه اختصاص یافت و دران موج‌خیزِ عاطفت تبه‌حالیِ او بعرضِ همایون رسانید - پوزش‌پذیرِ مهرافزایِ پایه قبول داده آن دستخوشدنی را رخصتِ بار فرمود - و بر زبانِ گوهرآمود گذشت که ادبارِ جاوید از پیشانیِ حالِ او برتر ظهور میدهد - در مزاجِ بدنهادانِ فوش‌دارویِ مهربانیِ سودمند نیاید - از آنجا که پاس داشتنِ

(۲) نسخه [ب ل] همت (۳) نسخه [ز ل] همایون چشمه‌سار (۴) در [بعضی نسخه] نماند (۵)

نسخه [ل] بسیاری از آن مردم (۶) نسخه [ل] بخت‌مندی او •

پیمان ناگزیر فرمان‌روائی ست در ظلّ بخشایش در آمد - و سایه نشین آرامش گشت - چون
 رایات جهانگشای متوجّه دارالخلافه شد او را در پنجاب گذاشتند - دران نزدیکی از تبه اندیشی
 بادیه‌گرد گریز پائی گشت - و غیب‌دانی گیتی‌خداوند بقاگرایی تابش ظهور داد - نیم ماه موکب‌ولا
 نزدیک قصبه کهلور دریای چذاب را والا جسره بسته گذاره فرمود - بیست و یکم از حواشی کلانر
 قنطره عالی انتظام داده از دریای راوی گذشتند - ازین نواحی و خشور^(۲) بمزبان کشمیر رفت
 چون علی‌خان حاکم آن ملک بشاه‌راه فرمان‌پذیری نشناخته شهریار معدلت اندرز بیست و چهارم
 ملا عشقی غزنوی و قاضی صدرالدین لاهوری را روانه آنصوب فرمود - تا آن گروه نشین استنبار را
 رهگرای بندگی سازند - روز دیگر دران خطّه دلگشای نزول همایون شد - و بگلشن‌سرای آن مصر اقبال
 (که دران گلزمین تخت دولت بجلوس آن یکتای آفرینش فروغ جاوید گرفته) سعادت وزرد
 از زانی داشتند - و فرخ بزم آراسته مسرت‌پیرای گشتند - چهارم امرداد ماه الهی از حوالی کهوکروال
 رایات همایون دریای بیا^(۳) را براه پل عبور نمود - و درین حواشی سعید خان را بایالت پنجاب
 رخصت فرمودند - آغاز رسیدن موکب فیروزی اعتصام بدین ملک جمع انبوه دادخواه آمدند
 که شاه قلی‌خان محرم در بازرس ستم‌دیدگان پی سپر ناپروائی شد - و از به توجّه و پیش آمدن
 بدگرهران هنگامه داددهی فروغ ندارد - اورنگ نشین معدلت‌آرای سرزنش فرموده دل‌های آزرده
 بدست آورد - و بدکاران تبه‌سکال به تنگنای خمول شناختند - ازان باز ضمیر صواب‌اندیش آهنگ
 آن داشت که یک از بندگانی دادر جد‌گزین را بیاسبانی نامزد فرمایند - درین هنگام (که عزیمت
 دارالخلافه پیش‌نهای باطن قدسی شد) آن خدمت‌سنگ را بکار دانی و دیده‌وری آن هشیار خوام
 عدالت دوست اختصاص بخشیدند - و اندر زهای گرافمایه جوهر هوشمندی را جلا افروزد - فراوان زر
 برای درویشان خرسند و آرزومندان تپی دست مصحوب او بدارالملک لاهور روانه گردانیدند - و برآجه
 تودرمل فرمودند که چنان بمسامع همایون میرسد که در قصبات و قریات پنجاب بسیاری از افغانان
 بنگاه ساخته اند - اگرچه بظاهر برخ بسوداگری^(۴) و طایفه بکشت‌وکار می‌پردازند لیکن آثار بدگوهری^(۵)
 از ناصیه احوال ایشان روزافزون است - و ضعیف‌آزاری زمان زمان از ایشان بظهور می‌آید - و تحقیق
 آن دیرتر میسرود - و زبردستان بگواهی چیره‌دستی نمیتواند نمود - بخاطر اقدس میرسد که این
 گروه انبوه را پراکنده گردانند - و هر طبقه را بصوبه فرستاده آید - تا خلایق از ستم‌پذیری سبکدش گردند

(۲) نسخه [ل] دستوری (۳) نسخه [ز] کهوکروال (۴) نسخه [ب] دریای بیا را عبور نمود (۵)

نسخه [ز] بسودا و طایفه بکشت و کار (۶) نسخه [ی] بدکرداری (۷) نسخه [ی] گروه را

(۸) نسخه [ی] هر طایفه را •

و آن طایفه نیز راه آوارگی نپسند - و هم‌درین راه راجه بدر و سید مظفر را بحواشی جان‌دهر رخصت فرمودند - که روزی چند در تابش کاه دوری آداب بندگی آموزند - و بخوارگی بیچارگان سعادت اندرزند - و هرکه جویای مدد معاش باشد و نتواند خود را ببارگاه خلافت رسانید - باندازه کفاف از اراضی خالصه بنام او مقرر گردانند •

(۳)

و از سوانح نامزد فرمودن محب علی خان میرخلیفه است بدارالسلطنه دهلی - با سال خوردگی صاحب باشعور بود - و کاردانی خود را از پرتو عقیدت مندی شمرده - بادشاه دانش پژوه او را در گزیدن یک از چهار کار بزرگ دستوری فرمود - منصب میرعرضی بارگاه اقبال - خدمت گذاری دربار شبستان - امارت ولایت دور دست - حکومت آن شهر فیض اساس - چون نیروی نکاپوری در استخوانی کالبد کمزورید از راه انصاف پذیری بشغل پسین خرسندی گزید - بیست و ششم آناه در حدود رحیم آباد سطح دریای ستاج تخته بند فرموده عبور جنود فیروزی اعتصام شد - درین روز حاجی خان و سایر اعیان الوس بارج از رسیدگی و نادانی راه گریز پیش گرفتند - سطوت و شکوه اردوی بزرگ ندیده بودند - و از بنگاه خود دوری نگزیده - مبادا خدمت درگاه مقدس بدیشان باز گردد ، مشغله دروا گذشتن پویای بیراهی گشتند - کنور مانسنگه و زن خان کوکه و خواجه غیاث الدین ملی آصف خان را پی آن وحشت گزینان دشت بے خبری فوستانند - از دوا گهی نتوانستند رسید سخن سازان بدگوهر چنان وا نمودند که در راه جویائی گام سرعت برنداشته اند - روزی چند از دولت بار بازمانده پره نشین عتاب آمدند •

و از سوانح گذشتن راجه تودرمل است در صوبه پنجاب - چون خاطر شوق پیرای گیتی خداوند فتن دارالخلافت فتحپور را طلبکار شد برای انتظام جایگیر امرای الوس کچه‌واژه آن خدمت گزین باربردار را رخصت فرمودند - و پرتو اشارت والا چنان تابش یافت که برخه از معوره کوهستان شمالی که مرزبانان آنجا رهگرای فرمان پذیری نیستند (اگر از اندرگونی غاشیه بندگی بر دوش خجالت یزدن ببخشش و نوازش خسروانی آرمیدگی بخشد - و گرنه استیصال آن گروه ناسپاس نموده حال مساکن ایشان مبارزان دولت را نفعخواه نماید - در کمتر زمانه فرموده حسن انجام گرفت سیاره بومیان کوه نشین شرمساری را عذرخواه حال گردانیده خود را آویزه تفرک اقبال ساختند چندی سزا یافته آوارگی گزیدند - هنگامی (که رایات اقبال به مرکز خلافت سایه معدلت انداخته بود) بجه بهگونت داس و او بسجود آستان قدسی روشن پشانی گشتند •

(۲) در [چند نسخه] جلدهر - و در [بعضی نسخه] جلدر (۳) نسخه [ب] بدارالخلافت (۴) نسخه [ل]

فاشیه خجالت را بردوش کشند (۵) نسخه [ب] و برخه از منصبداران بسجود •

و از سوانح فرستادن فتح خان است بایالت بهکر - در بورش مالوه حدود دبیال پور چنان آگهی رسید که سید محمد میر عدل را روزگار سپری شد - جهان خدیو اعتماد خان خواجه سرا را (که بعدالت پڑھی و کارشناسی امتیاز داشت) بدان ناحیت روانه فرمود - او از کارطلبی لشکره بصوب سہسوان برد - و چیزہ دستی نموده بمصالحات بارگشت - از آنجا [کہ بیشترے مردم در کامیابی و مقصود آرائی سرشنہ خرد از دست داده غرور افزایند - و زیرستان را اعتبار نگرفته پیوند دلہا (کہ مہین بخشے ست از دادار ہے ہمال) در نظر نیارند] این مرد ہوشمند از چہرہ افزیزی مراد درین رفج دشوار گرفتار آمد - از خود بینی و ناپرواہی دوست از دشمن نشناختہ - و چاپلوسی مدارائی را از حق گوئی ناچ نما جدا نکردے - بدگوہران شورش منش برقرار اعتبار برآمدند - و نیک اندیشان راست گذار در نقاب بے تجربی نشستند - و باین خوی نکوہیدہ با نوکر درداد و ستد گفتگوی بے آزر می کردے - و حیلہ افزیزی را تدبیر اندوزی نام نہادہ حق گذاردے - درین هنگام (کہ رابطہ ہمایون پرتو اقبال بروایت پنجاب انداخت) در مقام آن شد کہ سپاہ از بدرگاہ مقدس رفتہ اسپان خود را بنشان خاص آرایش دهند - از خرد غنودگی پیشین وامہا کہ بروزگران دادہ بود سرمایہ انجام اندیشید ہرچند تہیدستی خود را نمودند دل نہاد حق گذاری نشد - صبحے مقصود علی نام نوکرے با برخہ از بدگوہران فروریہ آن خواب آلود غفلت را از ہم گذرانید - جمعے گرفتار شدند - و چندے بصوب قندھار شذاب آوردند - اورنگ نشین اقبال فتح خان را (کہ بعدالت اندوزی آراستہ ہوں) بپاسبانی آن ملک نامزد فرمود - پنجم شہر پور ماہ الہی عبور موکب والا نزدیک سہرند اتفاق افتاد - و بستان سوازی مصر دلت بقدم شاهنشاهی طراوت بہار گرفت - امرای عالی شکوہ و حکامی نالہ و استدلال و سایر خواہان بزم مقدس باندازہ منزلت دران انجم آگہی بسخن سوائی و نکتہ بردازی نشنند خدیو فرهنگ را بحر شناسائی موج درآمد - نشندہ لان دشت نادانی سیراب دانش گشتند •

و از سوانح دربانوردن حضرت شاهنشاهی ست - از ہجوم مراکب فیروزی و اندوہی گوناگون مردم بخاطر عشرت گزین پرتو انداخت کہ عساکر گردون شکوہ راہ خشکی سپرد - و خود با چندے خواہان بزم عقیدت بدان مسلک نشاط اندوزند - چہارہم ماہ از گذر سلطان پور خضر آباد بمنظر نظر فریب دیا درآمدہ رہگرای شدند - و خلاصہ نزدیکان و نقاوہ بیوتات بآئینہ شگرف سعادت ہمراہی یافتند اردوی بزرگ و عامۃ سپاہ راہ صحرا گرفت - نوزدہم ماہ ظاہر دارالملک دہلی مورد جنود اقبال شد

(۲) نسخہ [ی] سید محمود میر عدل را (۳) نسخہ [ی] سپہون (۴) نسخہ [ب ل] از دست فروہشدہ

غرور افزایند (۵) نسخہ [ز] نا دشمن - و نسخہ [ی] و دشمن (۶) نسخہ [ب] افزائی (۷) نسخہ

[ب] سرمایہ انجام از بدگوہران اندیشید •

اورنگ نشینِ قدردانِ بزیارتِ مشهدِ حضرتِ جهانبانی^(۲) توجه فرمودند - و پس از زمانِ بکشتی درآمده
لنگر گشادند - چون رعایای آنحدود از عمل گذاران بفریاد آمده بودند مظفرخان و شاه منصور را
دران مصر اقبال^(۳) گذاشتند - که بدان آنها رسیده بهلازمست شتابند •

ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر^(۵)

و از انجا به مرکز خلافت متافتن

آئین چنان بود که سالِ یکبار در عنقراب رجب بدان مطافِ قدسی نزولِ همایون شود
و بخشش و بخشایش طرارِ شمول یابد - و عبادتِ ایزدی بدان طرزِ والا انتظام گیرد - و ازین روی (که
پرستش الهی را جائی برنماید - و کرم عام را مکنِ خاص نزدیک) بر نور آگین باطن چنان پرتو انداخت
که سلسله التزامِ رسم و عادت گسیخته آید - و حق پڑوهی را بارگاهِ فراختر زنند - دین سال آن عزیمت
نیروی کردار نداشت - ناکاه بخاطرِ مقدس تابش داد که بصوبِ قدسی مطافِ کام سرعت برداشته آید
بنابراین بیست و چهارم در حواشیِ متبر را بر تکارِ بادِ بیمای برآمده خرامش فرمودند - و بوخه
نزدیکی عقیدت گزین سعادتِ همراهی یافتند - درین روز خواجگی فتح الله را (که از ملزمانِ خدمت
حضور بود) رخصتِ گجرات فرمودند - تا قطب الدین خان را ببارگاهِ اقبال آورد - ازین باز (که
میزرا کوکه با تمامِ وفورِ مراحمِ شاهنشاهی کنج نشین آمد) همواره مکنونِ خاطرِ مهرآموز بهرزی
آن سعادت پزوه بود - و بدین اندیشه نیکوئی او را درین یورشِ طالب داشتند - که اگر ازین شورشِ درونی
آرامش نیافته باشد دستوری بار داده محفوفِ خسروانی الطاف گردانند - از فزونیِ واهمه و نایابی
اندرزگوی همچنان آشفتنی رای داشت - بنابراین قطب الدین خان (که عمِ حقیقی و پدرِ مجازی
اوست) بدان حکم اختصاص گرفت - باشد که بمصلحتِ اندوژی و دستان طرازی او راه سعادت
پیش گیرد - و شهر دارِ جهان نورد چنان گرم رفتار شد که مسافتِ افزون از صد کوه در چهار روز بپیموده گشت
نخست در قصبه حاجی پور بخانه دودا نزولِ همایون اتفاق افتاد - روز دیگر مولِ مظهرنگر از فروغِ مقدم
شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و سپس آن در حواشیِ قصبه سابعهر^(۸) ورود آسایش فرمودند •

(۲) نسخه [ب] جهانبانی جنت آشیانی (۳) در [بعضی نسخه] از زیارت (۴) در [چند نسخه] افضال

(۵) نسخه [ب] ایلغار فرمودن گوئی خداوند بصوب اجمیر - و از انجا به مرکز خلافت - و نسخه [ز] قصد

فرمودن حضرت شاهنشاهی حسب دستورِ بسوی خطه اجمیر برای زیارتِ روضه معینیه - و نسخه [ل]

ایلغار فرمودن حضرت کیهان خدیو بصوب اجمیر (۶) در [بعضی نسخه] خلافت (۷) در [چند نسخه] وقت

(۸) نسخه [ی] سناب •

دربین روز طرازند؛ شگرفنامه را بینائی خاص جلافرای دیده^(۲) و دل شد - و اجمال این داستان آگهی آنکه درین تیزرویی گردونی برای خردسالان سعادت آمود (که از نورِ مهربانی کشور خدای آبا و امهات فراموش کرده بدیدارِ گرامی آرامش داشته همراه بودند) از خاصان عقیدت‌گرای هر روز دو کس نامزد شده که کاروان سرانجام‌نموده بمنزل^(۳) رسانند - دران هنگام (که رایت اقبال از مول مغورنگر پیشتر روان شد) هدی خدمت مهین برادرِ بزرگ صورت و معنی شیخ ابوالفیض فیضی و این حیران انجمن آفرینش اختصاص گرفتند - عنقوان کوچ اشرف برادران در کاب‌همایون سخن سرا شتابان گشت - و این نوآموز جهان دار و گیر یک‌تنه بدان خدمت پرداخت - چون آن سوزمین جانشین کوهیان وحشی^(۴) نهاد است هر جا بسیج کار گرفتن کرده - و گرد شورش برخاسته - بیشتره باور نیارده که پادشاه وقت را باین مرز گذاره باشد - از به یآوری تخت در سراسیمگی افتاده - و زمانه از نیک اختری بهوش گرائیده - خاطر در کشاکش بود - که اگر فرموده انجام شایسته نگیرد چه کرده باشی - و اگر بآویزش دل نهاد گردی بسبک‌سری افسانه شری - و شاید از تنهایی کاره هم پیش نرود - ناکاه دران عرصه ناامیدی هاتف غیبی نوید شادمانی داد - و سقاره بختمندی بدرخشید - بوهنمائی بشارت قدسی^(۵) گپهان خدیو را سرمایه یاد کرد - و او گره‌گشائی بستگیا نمود یکبارگی دران تابشگاه گرمی و انسردگی تکاپو شتابان بکوچه^(۶) بر شد - ماده کاروان نمودار گشت خود را رسانیده کاره دو جدا گردانید - از فیرنگی تائیدات قویب بیست کار بقلاوزی موانست بی آن روانه شدند - کار دشوار باسانی گرائید - دل را فروغ تازه پدید آمد - و گلشن عقیدت را شادابی دیگر شد •

بیست و هفتم شهر پور ماه الهی شهر دلگشای اجدهور از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت و خلوتکده نیایش نورستان آگهی گردید - لوازم طواف مشهد فیض بجای آمد - و مستمندان منظر کامیاب خواهش گشتند - روز دیگر چون نیم شب سپری شد نه کس از ملتزمان حضور همراه گرفته شب‌دیز^(۸) خوش‌خرام را بصوب دارالخلافت گرم‌عنان ساختند - نورنگ‌خان - شیرزیه‌خان - حسین‌خان مقبول‌خان - فتح‌الله شریعت دار - عبدالله بلوچ - هلال افتابچی - شاکر خان ابدار - محمودخان خواص مسافت صد و بیست کوه در دو روز نورزیده^(۹) سلخ ماه بدان مرکز سلطنت ورود اقبال فرمودند بالمیان را نشاط دیگر پدید آمد - بستان‌سرای دولت بسرسبزی تازه چهره افروخت - و روشنی افزای دیده و دل شد •

(۲) در [بعضی نسخه] دیده دل (۳) در [چند نسخه] منزل بمنزل (۴) نسخه [ی] نزاد (۵) نسخه

[ی] ذوق گپهان خدیو (۶) نسخه [ی] برسیه (۷) نسخه [ب] سواد (۸) نسخه [ب] مسند •

و هم درینوا (که ساحت ممالک هندوستان از فروغ معدلت شاهنشاهی جهان افروز بود) مره گجرات عرضداشت اولیای دولت ببارگاه همایون آمد که قوائل حضرات عفاف خطرهای با گذرانده بصوبه گجرات رسیده اند - چون اسباب سفر خشکی آماده کردن کوچ بکرج بعزیمت دار قدسی نانه شوق را محمل بسته آید - از نیوشیدن این نوید خاطر مقدس نشاط اندوخت فرمان مطاع بشهاب الدین احمد خان شرف نفاذ یافت که بزودی سرانجام قافله شریفه نموده نکه کعبه اقبال سازد *

روشنی افزودن عبادت‌خانه بفروغ دیده‌وری^(۳)

حضرت شاهنشاهی

اگرچه ذات مقدس را دانش خداداد و فنون شناسائی طراز حال قدسی و غازه چهره وراثتی ست لیکن از که ال نیرنگی فطرت در هر چندت پرده خاص بر روی کشیده جهان‌بانی فرماید باندازه بایست وقت زبان کردار و زبان گفت بسراید - امروز (که صبح اقبال میدمد - و ستاره ختمندی زمان زمان نور دیگر می‌افروزد) آگهی مرزی را نقاب معذری گردانیده ارج گذارندگان نفس نرخ شناسندگان حکمت بکارشناسی و دور بینی خویش برگرفت - گذارش یافت که اورنگ نشین رهنمائی از وفور حق جوئی و فوط معدلت دوستی نشین عالی برای انجمن آگاهی اساس نهاد نمکی اندیشه والا آنکه (چنانچه درین دولت ابدی اعتصام از ژرف نگاهی و انصاف طراری گوهر بارادان ملک صورت تابش ظهور داده - و بهانه‌ورزی و سفارش‌گزینی را باز اگر می‌نماند) همچنان خداوندان عالم و عدل و منسوبان نظروثاله^(۴) را عیار گرفته آید - و حقیقت ادیان و ملل و تشخیص مذاهب و مشارب لمعه ظهور بخشد - و دلائل و براهین هر یک بر فراز تنقیح شتابد - و زیر سره و کالای ناسره از آمیزش غلطانداز جدا گردد - در کمتر زمانی بیامی نیت صافی نرنگه جداگانه حس انجام گرفت - و حیل و آرایان ترور فروش بنهان‌خانه خمر غنوده - جهان معنی را بارگاه شگرف دند - و پایه شناسائی بلندی گوی شد - درینوا (که مرکز خلافت از فروغ مقدم شاهنشاهی پرتو اقبال پذیرفت) آئین پیشین را سر آغاز شد - و صف‌نقد شناسائی شبهای جمعه از نورستان بطریق قدسی پرتو بابت - بیستم مهر ماه الهی دران عبادت‌خانه خلوت تجربه را در بزم تعلق چراغ افروختند - و نقد دانش اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند - صاف از درد و سره از منشوس

(۲) در [بعضی نسخه] جهان مطاع (۳) نسخه [ز] املی نو نهاد و معلوم می‌گردد - و جمع یون مردها و مرزقه

در هفته یکروز و لاوش فرمودن در هر باب (۴) نسخه [ز] طالع را (۵) در [بعضی نسخه] روشن شد *

جدا کردن آغاز شد - و فراخ حومه و بسطتِ ظلِّ الهی چهره آرای گشت - موئی حکیم متعلم
 فقیه سنی شیعه برهمی جتی سیرا چارباک نصاری یهود صابی زردشتی و سایر گوناگون مردم
 از دید آرامش محفل همایون و نشستن گیاه خدیو بر فراز منبری و آراسته شدن نزهتگاه بیغرضی
 نشاط فارغالبی نمودند - و بے بیم پر خاش کنان جنگجوی گنجینه کشای راز گشتند - انصاف طراز
 حقیقت بین هر گروه از رعونت و خودپرستی برآمده کار از سر گرفتند - و بدست آریز ژرف نگاهی
 و تأمل گرینی بر مسند بزرگی نشاط جاوید اندوختند - خود آرایان لجاج پدشه از بدگوهری و کم اندیشی
 در گلزار پندار نورفته سود در زبان اندیشیدند - و از وهنمائی هم نشینان نادان و پیش روی
 بخت خوابیده برسوائی گراییدند - از نور دیده و بی و فطر حق جوئی گیاه خدیو انجمهای والا
 انتظام شایسته یافت - و هر زمان دل و دیده را نور تازه جلا افزود - چراغ شب زنده داری
 تابش دیگر داد - تاریکی دوستانِ هذمات تقاید را شمع تحقیق افروخته شد - و عیارِ دودمانِ مدرسه
 و خانقاه گرفته آمد - مفتقرانِ ذروه امید را عرو^(۳) غنی و دستمایه بے نیازی بپنگ افتاد - و صیت
 این طرز دینی آرائی دنیا بخش طالبان را از وطن تلخ کام ساخته غربت دوست گردانید - درگاه شاهنشاهی
 موطن مستعدانِ هفت اقلیم و مجمع دانایان ملل و نحل گشت - زراندری و قلبیهای جمیع (که بدست یاری
 گزرت و حبله اندوزی در لباس اهل دانش درآمده بودند) ظاهر شد - برخی بے آزرمان حبله اندوز
 باظهور حق و پیدایی ملازم شدن بر همان نمط ایستاده لجاج نموده بآن خیال که چنانچه در مجالس سترگ
 فرمانروایان پیشین از هجرم مردم بے توجهی بزم سالار و بازار گرمی هزه سوايان نهی مغز و بودن سر رشته
 تمیز بدست بے دانشان دانانما و دانایان بیمناک مقاصد علمی و مطالب حکمی کمتر تشخیص یافته
 شاید درین محفل همایون^(۳) نیز بزبان درازی کار پیش برده آید - و فرازی حقیقت پرده فرو هشته گرد
 خدیو حکمت پروزه از فروغ باطن قدسی انجام کار بر رسائی و درویشی^(۴) و بے غرضی و آهستگی خود گرفت
 و ازین خوی ستوده (که در بزرگان تجرد کمتر یافته شود - تا بفرمان دهان عالم چه رسد) نقد
 گوناگون جهانیان را عیار گرفته آمد - بسا مردم غبار آلود شرمساری گشته گمناهی گردیدند - و طایفه
 خرد پرهزان دلیل بنده از نشیبگاه خمول برآمده بلندپ گرای شدند - عقل را پایه بر فراز
 نهادند - دانش اندوزان را ستاره دولت درخشید - بر علمای تعصب و فقهایی تقلید (که خود را بچرب یازانی
 و نقل آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند) کار دشوار شد - و بسیاری را پرده
 از روی برداشته آمد - خانه قلبکاران تبعرای نگاه هزاران تهمت و بهتان گشت - (اگرچه بدگوهران

(۲) نسخه [ب] عروا و ثقی و دستمایه (۳) نسخه [ی] عالی (۴) در [بعضی نسخه] درست بینی

(۵) در [بعضی نسخه] فسر - و در [بعضی] بمصر •

کچ منشرِ شورش اندیش همواره دربارِ این خدیوِ خداپرست بواژکدها هرزه لائی و یافه گوئی کوندے (لیکن دینِ هنگام پایه بدسگالی را اساسِ تازه نهاده در گوِ خسرانِ بدی فروشدند - آزانجا) که عاطفتِ شاهنشاهی را تابشِ روزافزون است - و بر نادانیِ آن شوریده مغزانِ آشفته رای آگهی بود) با نیروی موری و معنوی و سطوتِ ظاهری و باطنی در پاداشِ آن گروه توجّه نفرمودے - بلکه زبان و دل از نفرین و نفرت باز داشته گرد ملائِ پیرامونِ نزهتگاهِ خاطرِ مقدّس بر نخاستے - در کمتر زمانے بیمایِ خوی شایسته بسیاریه بپلاهایِ جان فرسا و بگزندهایِ ناموس گاه رسیده رختِ هستی بر بستند - و برخه نیک ذاتانِ خجلت زده کار از سر گرفتند - از دیرگاهِ روائی دارد که تیره خاطرانِ صورتِ کهن سخنانِ دلایزِ قدسی نفوسِ انسانیّه پندارند - و دانش را جز بدبستان و درس گاه نشناسند و ندانند که علومِ مکتسبیه بیشترے غبار آلودِ شبهه و شکوک باشد - آگهی آنست که بے آموزشِ دبستانِ صفونگه دل روشنی پذیرد - و نزهتگاهِ باطن از آسمانِ تقدّس پرتو گیرد - از عنقریب ابداعِ دریایِ افضالِ الهی در موجخیز است - و پیمانے مستعدانِ جهانِ آفرینش ازان لبالب - و همواره بزرگانِ رسم و عادت با دانشِ سترگ گشادِ کار علم و عمل ازمین گروهِ صافی ضمیر جویند - و در پیشگاهِ ساده لوحانِ نگارینِ دل بآئینِ پرستاریِ دلایز گشته سعادت اندر زند - چنانچه تاریخِ نامها ازان باز گوید - و بسیار ترلود لله الحمد امروز خدیوِ خداوندانِ علم لدنی ذاتِ مقدّس شاهنشاهی ست - مشکلاتِ گروهانگروه مردم از لواجمِ باطنِ قدسی بآسانی گراود - پذیرائیِ آگهی اولّین خلعت نیست که خیاطِ ازل دوخته باشد و از دایرِ باستانی و خوانایِ داستانِ کهن نیکو داند - چه جای دیده و زانِ حقیقت گزینِ آگاه دل - ایند تقدّس و تعالیِ دایم این شجره بر زمینِ صورت و معنی را سرسبز و شاداب دارد • • •

• خدا با قافیه جهان را آب و رنگ است • فلک را سیر و گیتی را رنگ است •

جهان را خاصِ این صاحبِ قران کن • فلک را یارِ این گیتی ستان کن

شبهِ انجمی عبادت خانه روشنی افزای حقیقت برد - پادری ردیف (که از دانشورانِ نصاری بفهم و فطرت نشان یکنائی داشت) دران بزم آگهی نکته طراز شد - چنده از نادرستانِ متعصب اندیش بمغلطه آرائی و پاسخ گوئی در آمدند - از آرا میدگرم محفلِ همایون و نور افزائی انصاف روشن گشت که هر کدام گرد پذیرفتهای باستانیانِ خود ننیده شاه راهِ دلیل نمی سپرد - و گشایشِ معمای حقیقت بر وجهِ همت نیست - و نزدیک شد که یکباره پرده از روی کار برداشته آید - و سمراسانه ازان گفتگو دست بازمانده در تحریفِ انجیل سخن کردند - و در اثباتِ این نیز خصم را خاموش نتوانستند کرد - پادری

(۲) نسخه [۱] هرزه در آئی (۳) نسخه [۱] عاطفتِ شاهنشاهی تابشِ روزافزون داشت - و در

[بعضی نسخه] بالی روز افزون (۴) در [بعضی نسخه] رویق •

با خاطر آرامیده و دله یقین پیرلی بر زبان راند حاشا امثال این امور از فروغ صدق ضیائے داشته باشد در واقع اگر این گروه کتاب ما را چنین اعتقاد دارند و فوقان را کلام خالص ایزدی می شمارند شایسته آنست که خرمن آتش افروخته گردد - و ما انجیل بدست و علمای این دین کتاب خود بدست گرفته بدان عیارگاه راستی در شوم - رسنگاری هر کدام نشان حق طراری باشد - بے جگران سیاه دل بالغز گشته در پاسخ آن بتعصب و لجاج پیچیدند - بر خاطر عدالت پزوه این شتر دلی و بے آزر می گران آمد و بفروغ نکته آرائی بزم آگهی نور آگین شد - همواره دران شبهای روز آسا جلال نکات و سخنان دلایز بر زبان گوهر آمود گذارش یافت - از انجمله بر لوحه بیان نگارش فرمودند که بیشتر از هم زبانق ظاهر آریان خرابه درون چنان بخاطر می رسید که صورت آرائی و خوف مسلمانی بے پذیرائی درونی فایده بخشد بدین جهت بسیاری گردندگان کیش برهنه را به بیم افزائی و زور آوری رهگوی دین بزرگان خود گردانیدیم امروز (که پرتو حقیقت شهرستان باطن را فرا گرفته) چنان فروغ آگهی مینابد که درین آشوبگاه اختلاف (که تیرگی پندار و تاریکی خود بینی تو بر تو فراهم آمده) بے مشعل دلیل قدمه نتوان رفت و آن روش سودمند آید که بصواب دید خرد برگیرند - از نهیب سلطانی کلمه شهادت بر زبان رانند و پوست پاره جدا کردن و سر استخوانی بر زمین مافدن خدابزوهی نبود • • بیت •

طاعت آن نیست که برخاک نهی پیداشی • صدق پیش آر که اخلاص به پیداشی نیست
نخستین گام این بادیه خطرناک آنست که با همته عالی و فطرت والا بگازار نفس خود آری
هوقامون بر خیزد - و به نیروی شناسائی خواعش و خشم را فرمان پذیر سلطان عقل دارد - و از
ساحت دل نقش خونهای ناستوده بسترند • باشد که نیز برهان از پرد؛ مغالطه برآمده حق پرست گرداند
و یکم از جویندگان راه را از کشش درونی بخروشن کشد - و چنین مقنطایس از معدن رباضت پدید آید
یا بدست یاری طلسم و نیرنگی نیرنج در گو خود آورد - و اگر بسیج کم کرده در گو ناراضمندی ایزدی افتد
هر آینه غبار آلود عتاب نبود - و نیز بر دیباجه بیان نگاشته آمد تا حقیقت دینداری بر پیش طاق
ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت ما خود را از آئین پیشین نکوهش میکنیم - بخت مذلان سعادت اندوز
از سامعه اتروزی بنورستان طلب شتافته در چاره گری نشستند - و غنودگان شوریده رای گرد آمرد
شورش آمدند - و از اسجا (که تند باد بے تمیزی چهار دیوار جهان فرو گرفته آئین کیشهای مختلف
بر زبان می آورند - و سنجیدگیهای آنرا مذکور محفل دانائی بسازند) شهریار دیده در یافه درائع عامه را
قدرة نهاده گزنی هر کیش تحسین فرمودن گرفت - و بارها بر لوحه زبان آرایش یافت که آدمی آنست
که انصاف را پیشرو راه طلب سازد - و از هر گروه آنچه پسند خرد باشد برگیرد - شاید بدین زیست

تقل گم شده کلید گشایش پذیرد - بدین تقرب در حقیقت گزینع هندی نژادان ستایش نمودند.^۱
و داستان همراهی مردان این مرز بروز ناکامی در ظل وفاداری و مال و جان و ناموس و دین (که کالای چهارسوی دنیا ازین برنگذرند) در باختن بشیوا زبانی گذارش نمودند - و شگرف حال خاکسترشدن زبانی این بوم^(۲) (هرچند بناکامی روزگار سپری شده باشد) بروش بیانی گذارش فرموده عبرت افروز گشتند •
این طایفه سعادت اندوز چندگونه باشند - نخست پیش قدمان راه نیک اندیشی بمجرد شنودن واقعه ناگزیر شوی جان بسپارند - بسا بوالهوسان باستانی از کم دانشی و بی تأملی چنین گزیده مردم را از نقوش بهمانی و روزنامه احوال در نیافته بگریو امتحان زبان زده گشتند - و آن گوهر بی بها رایگان از دست دادند - و گروه بوارستگی و شگفته پیشانی با کالبدِ عنصری یا آنچه نشان آن رهگرای مالک نیستی بود برگرفته بآتش سوزان درشوند •
• بیت •

سوزند بهم ز عشق سیراب • همچون دونه خورده یکتاب

و برخه را اگرچه جان نذاری و همراهی چه روز افروز انبساط نکرد لیکن از بیم بیغاره مردم پاس حرف دوستی داشته بکام شعله فروروند - باخبار نصاری فرمودند (چون در آئین شما احترام زن از دین شمرند و بر مردان جزئی روا نباشد) اگر چنین وفاداری و جانفشانی از زنان این گروه بگوش رسیدی چندان شگفت نبودی - بوالعجبی در حال برهنه کیشان است - چندین همتخواه فراهم آرند - و بسا از کم بروائی و بی باکی و قدر نشناسی حال کنج نشینان خلوت سرای عفت بناکامی گراید - و با چنین تلخ زندگانی همچنان گرم شعله دوستی و هیئتی باشند - از شنودن این شگرف داستان حاضران حضور در پیشگاه پاسخ خاموش دل و لال زبان حیرت گردیدند - و پیام الهی عموم دانش پژوهان محفل همایون را نشاط آمود گردانید •

و از سوانح تقسیم فرمودن اوقات گرمی ست - (هرچند ذات مقدس گیهان خدیو پاسپانم انقباس قدسی نماید - و مهمانان آسمانی را بدایست آن محترم گرداند - و زمان را بناگزیر آباد دارد و هیچ وقت را رایگان و بیجا مصروف نسازد) لیکن درین خجسته ایام برای رهنمون سعادت پژوهان بخت بیدار داستانهای هوش افروز دولت افزای بر زبان قدسی گذارش یافت - و شبانروز خود بخش فرموده مردم را شناسای آگهی گردانیدند - [اگرچه همواره در هر جنبش و آرامش وجهت هست آگاه دل این بیهال باشد - و رضاجوئی دادار جهان آرای (که در گرو فرمان پذیر می سلطان خرد است) طلبکار] لیکن چون از خواب و پرداز دست از همه باز داشته ظاهر را بسان باطن نیایش پژوه گرداند

(۲) در [چند نسخه] قوم (۳) نسخه [ی] روند (۴) در [بعضی نسخه] حاضران حضور خاموش دل

و لال زبان حیرت را در پیشگاه پاسخ گردانیدند •

و خاطر بیدار کردن جهان آفرین نور آگین سازد - و در ناگزیر وقت شکر نازه زندگانی بجای آورد - و سر آغاز را بشایسته کرداری آراید - و درین شغل سعادت کمتر از پنج گهری (که دو ساعت نجومی باشد) برنگذرد و آنرا کلید ابواب مقاصد شناسد - و از انجا (که ما را نظام آرائی کثرت ساخته اند) شایسته آنست که لخته بدن پرداخته آید - و بهوش و تیمار آن قدرے توجه برگمارد - و درین کار زیاده از سه گهری نگذراند - و سپس آن بارعام داده ابواب معدلت برگشاید - و در باز پرس ستم رسیدگان بشهود و قسم (که دست آویز حیلۀ اندوزان است) اعتماد فنهاده از اختلافِ تقاریر و سوادِ پیدشانی و پیرویهای شگرف و حدسهای عالی پی بمقصود برده آید - و حق بمرکز جای گیرد^(۴) - و آن از یک و نیم پهر کمتر نباشد - و چون عالم تعلق است لخته بغذا پرداختن و بشایستگی کار فرمودن ناگزیر - زیاده از دو گهری بدین کار نپردارد - و چون بر ذمه فرماندهان نقش لزوم دارد (که عدالت را بارگاه بلند بر فرارزند و از زبان خموشان بے یار آگهی جویند) ناگزیر زمانے بغیل و اسپ و شتر و استر و امثال آن باید پرداخت - و از قضیم و علیق خبر گرفته به تیمار این مشته بے تصنع توجه فرمود - چهار گهری را بدین کار جدا گرداند - و نیز دو پهر درین شبستان اقبال بهمات پرده نشینان مشکری دولت و سایر عفاف (که روی نیاز آوردند) دل نهاده ضروری - تا سونته بکار رفته باشد - و پایه معدلت شمول گیرد و چون اساس این کاخ استخوانی بر خواب نهاده اند به نیست تنومندی (که به سپاسگذاری مصروف آید) دو و نیم پهر را بشاد خواب گذرانند - ازین بیان حقیقت شرف یافتگان حضور سعادت اندوختند - و آئین بخت بیداری بدست درآمد •

و از سوانح فرستادن راست گریان ژرف نگاه است بدیدبانی خزائن - برخه غرض آلودگان بدگهر بموقف عرض مقدس رسانیدند که گنجوران دارالخلافه را پای امانت لغزیده دست خیانت گشوده اند - از انجا (که سرانجام جزئیات کارگاه سلطنت تا بکلیات چه رسد نخستین برهمت دادگران جهان بان نقش لزوم دارد) اورنگ نشین اقبال مظفرخان و خواجه شاه منصور و قاسم خان و چندے معامله دای خرد پزوه را به پیروی و شناسائی آن نامزد فرمود - خدمت گزندان راستکار در کمتر فرصتی نقد گنجینه را به محک چونی و چندی عیار گرفتند - و سخن سازان شورش اندیش بباد افراہ خویش رسیدند •

و از سوانح آغاز گشایش خزینۀ انوب تلو است - پیشتر اشارت عالی بآمرین آن از گوناگون نقود شده بود - چون بتکاپری جدکاران راستی منش مالا مال گشت شهریار در پادشاهی بیست و سیوم مهر ماه الهی

(۲) در [چند نسخه] جان آفرین (۳) نسخه [ی] حزمهای عالی (۴) در [چند نسخه] باید (۵)

در [چند نسخه] فرماندهی (۶) نسخه [ز] آوردند (۷) نسخه [ی] انوب تلو •

ستایش نمود.

برکناره آن مسند آرای گشته آغاز بخشش فرمود - نخستین توجه بایزد بخشش کالای گزین نیایش گری بجای آورد - سپس آن مهرورز و دام یکن یکن خود برداشتند - و چند بار یافتگان حضور را همان قدر مکومت شد - راقم شگرف نامه نیز بدین عاطفت اختصاص گزنت و اثران بار هر روز مشقت و دامن دامن بگروها گزیده مردم بخشایش می یافت - و با نخستین طایفه از زبان غیب گذار خطاب رفت که هر کس از عقیدت پژوهی عطیة پادشاهی را ترمیز باوری هوشمندی اندیشیده پاسپانی نماید - و برای بایندگی دولت و گشایش مراد پیمان بندد - که از آنچه از کالای این جهان فراهم آید بخشه معین به تپه دستان آرزومند رساند - تا در کمتر زمانه بگونگون کامیابی نشاط جاودانی اندوزد - بختمندان سعادت سرشت این سخن را پیغام الهی دانسته گروه گشای مقصود آمدند - و بدگهران نیز و خاطر افسانه انگاشته خار ناکامی بجای دولت شکستند - خاطر آگاهی جری بر روزنامه احوال مردم ژرف نگاهی بکار می برد - و نشان نیرنگی دم گیرا می جست - بکم مدتی پاسداران پیام ایزدی بر فراز پایه امارت جامی گرفتند - و آنها (که از غرودگی بخت بدان نپرداختند) بجای نرسیدند - چون گروه حالت پیشین نیز از دست دادند - و زبان زد صورت و معنی گشتند شرح این شگرف داستان دراز است - ثنای که برخواند - و پرده کدام برد - اختی سرگذشت خود می نگارد - و سرمایه شناسائی افزوده میشود - بهمین عقیدت از فروغ گوهر اخلاص به یقانداری آن همت گماشت - و از میامین آن گلچین بستان سرای اقبال گشت - از انجا (که دولتها در کمین وقت جویای استعداد است - و نیرنگ سازان تقدیر نو سفروان ملک تقید و تجرد را در مبادی حال به تنگناها درآورد) مرا در اولین منزل درازنای تعلق بدان شهرستان بردند - از یاری اندیشه درست و نیروی بخت بیدار بگشاده پیشانی ثبات پائی پیش آمد - و برهمنوی تائیدات سماوی زبان خواهش بسته دل را بنزهدت سرای خرسندی جای داده آستان گیهان خدیورا آرامش گاه ساخته عشرت می انداخت - بوقلمونی زمانه گرد نفوس دران صفوتکده نمی انداخت - و تنگدستی رهنمای فراخ نشاطی میشد - همراهان از خیره روی روزگار و دشواری زندگانی جدائی گزیدند - مگر چندی از وفادارانی و فترت پرستی گرم همپائی بودند - و از شگفتی من شگفت حالی داشتند - روزی این تپه دستان تنگ آمده در خرج آن دستمایه دولت کوشش نمودند - از پیشگاه نفرت چنان پاسخ شد که آن دو روزه را بسند نکند - هر آن تدبیر (که سپس آن چاره گر آید) اکنون بکار برده خرسندی باید نمود و اگر زندگانی جاری را ضمان باشد نیز دل از هرزه گرایی باز داشته دامن پیمان نگذاشت - از انجا (که نصیب سعادت داشتند) اندرز سماوی پذیرفته گرد دل آزاری نگشتند - همچنان از نشیب و فراز گردش سپهر

(سال بیست و سیوم)

چندی بار نفسِ قدسی در دولت گشود - و بے تکبری چونندگی و سفارشِ مردمِ نوازشِ شاهنشاهی
گم نامِ خاک نشین را بپایهٔ آسمانی برد - و زر و سیم را در ترازوی همتِ رزن و سنگِ نماد - بسیاری
بزرگانِ زمانه در خارستانِ ناتوانِ بینی افتادند - امید که بکامِ رائی ملکِ معنی نیز چهرهٔ نشاط
افروزش یابد - و لخته از کشاکشِ خواهش باز مانده روی در نابود آورد - پنداری که مدحتِ سرائی
میکند - برخِ نعمتِ رسیدگی را بآئینِ نیایش می نگارد - جلّالِ مفاتِ برگزیدهٔ الهی افزون از حوصلهٔ
عادیانِ روزگار است - مرا شمولِ رافتِ برین میدارد تا بنده از سرگذشتهای خویش خاطر نشان
اریابِ ظاهر سازم - باشد که نابینایان را چشم و بینندگان را سرمهٔ روشنی افزا بدست آید - و ببارگاهِ
حقیقتِ پیوسته سعادت اندوزند *

و از سوانحِ آمدنیِ عرضداشتِ خان جهان است بدرگاهِ والا - (چون بفرغِ آگهی و کارشناسی
ملکِ دلگشای بنگاله از خس و خاشاکِ ناسپاسان رفته آمد) ابراهیم نزل^(۲) و کریم داد موسی زنی
همچنان در حدرد^(۳) ولایتِ بهائی بکمی گاه شورش بودند - و عیسی زمین دارِ آن مرز بحرفِ سرائی
روز گذراند - و شاهِ بردی^(۴) میرو نوازه نیز سرِ استکبار می افراخت - کارگذارِ خدمتِ افروز سپاه آراسته
روی بآنصوب آورد - در نواحیِ قصبهٔ کراس^(۵) نولکا مادرِ داؤد با سایرِ اغروق و محموند خان خاصه خیل
مشهور بعتی و بسیاری افغانان سرکش بدست آریز زینهار پیوستند - مالِ نرلوان بدست آمد
و گریز اندر ختیا برگرفت - میانِ نولکا و متی غبارِ خصومتِ برخاست - خان جهان (که در اندیشهٔ
فرستادنِ او بفراشخانهٔ نیستی بود) او را بخرابهٔ عدم کسبل کرد - تا بظاهر دادِ ناسزایی (که
بدو نسبت میکنند) یافته باشد - و هم گرفتارها در کنجِ پنهانی ماند - شاهِ بردی (که آوارهٔ دشتِ
خودسری بود) اندرهایِ حقیقتِ پذیرفته رهگرایِ نیکو بندگی شد - و چون قصبهٔ بهوال^(۶) موردِ جنودِ
آسمانیِ اعتصام گشت ابراهیم نزل و کریم داد و دیگر افغانان آن سرزمین داستانِ فرمانِ پذیرایی در میان
آورده سخنِ سرائی یکجہتی بنیاد کردند - عیسی همچنان گریه نشینِ سرتابی بوده بنخوتِ افروزی
گرانِ لشکرے بسرکردگیِ شاهِ بردی و محمد قلی روانه ساخت - دریایِ کزارهٔ سندر در نور دیدهٔ بحدرد
کسل آویزشِ سخت رویداد - عیسی شکست یافته راهِ گریز پیدش گرفت - و نفائسِ غنائم بدستِ
مجاهدانِ دولت افتاد - از انجا (که غرورِ تیرگی افزای دیده و دل است) ناگهانی مجلسِ دلار^(۷)

(۲) نسخه [ی] نرول - و در [بعضی نسخه] نزل (۳) نسخه [۱] ولایتِ بهائی - و نسخه [ب] ولایتِ بهار

و نسخه [ز] ولایتِ بهائی - و در [بعضی نسخه] پنهانی (۴) نسخه [ل] شاهِ بردی (۵) نسخه [ب] ی

نولکا (۶) نسخه [ب] بهوال (۷) نسخه [ب] کیتهل (۸) نسخه [ل] مجلس و پرتاب که از •

و مجلس پرتاب (که از نامداران آن حواشی بردند) از رودها و جویها گذران نواره آورده آتش زد و گیر افروختند - مبارزان لشکر فیروزی پالغز همت گشته روگردان شدند - و دران چپقاش برخی از دریانوردان کشتی گذاشته گریختند - محمد قلی از تیزدستی و مردانگی خود را بر سقیفه مخالف انداخته نبرد آرای گشت - و بانداز توانائی تکابوی نموده دستگیر آمد - و از بدائع اقبال روز افزون آنکه در عنان زبمی جنود نصرت اعتصام تپله غازی زمین دار رسیده دست جرأت و جلاوت برگشود - در نیم روز نایمیدی لواجم نصرت چهره افروز اربلای دولت گشت - و با فراوان غنیمت کامیاب خواهش شدند - و مخالفان تیره رای در مرجع خجالت افتادند - مقارن این ابراهیم نرل پسر خود را با گزیده کالای آن سرزمین فرستاده زینهار خواه آمد - سپه آرای پوزش پذیرفته معاودت نمود - و بصحت پر (که در حوالی نژاده شهره اساس نهاده بود) علم عشرت و کامرانی برافراخته نیایش ثابید آسمانی بموقف عرض همایون رسانید *

درین ایام بسطت گدائی نام نغمه سرائی بنظر اقدس در آمد - و روشن شد که از یک زن بیست و پنج پسر دارد - استادگان بارگاه حضور شگفتا نمودند - بدین تقریب بر زبان گوهر آمود گذشت که بلوچ را بیست پسر از یک زن بوجود آمده بود - بدرگاه همایون عرضداشت که چنده میگویند این پاکدامن از بسیار زائی حرام شده - چاره من چیست - و تباہ حالی مرا چه علاج ما فرمودیم خاطر جمع دار که این سخن فروغ راستی ندارد - حرف سازان بدگوهر از خود بافته اند اگر در کیش چنین نگاشته باشند از قبیل احترام خواهد بود - نه از برای حرمت - تا بتازگی پیوند از سر نوخته بر مرد پایه ظهور گیرد - و زن را اعتباری دیگر پدید آید - این نکته سیراب را ادا فرمودند و دهها طراوت دیگر پذیرفت *

و از سوانح تابش نور حقیقت است از باطن قدسی - (اگرچه اورنگ نشین فرهنگ آرای از فرخوی حومه و سترگی فطرت کثرت را نقاب وحدت دانسته چنان پاسبانی نماید که هر کدام از دیده وزان عرصه صورت و تیزوین بارگاه معنی آن شاه سوار آگهی را پیشروی خوش انگارند) لیکن از انجا (که اندیشه تجرد در نهاد قدسی سرشته اند) هر چند گاه رشته پرده گزینی گسیخته گردد - چنانچه درین هنگام بخشوقال بطرز دل پسند دو بیت دلفریب سامعه افروز گردانید - فهرست چهره شناسانی در لواجم انوار ایزدی چهره افروخت - آنان (که نظر دریشان از ساحبت ظاهری برنگذرد) احتفاظ

(۲) نسخه [ج] بهادران (۳) نسخه [ج] نمود چندانکه دستگیر آمد (۴) نسخه [ب] تپله غازی

و نسخه [ی] تپله غازی (۵) نسخه [ی] این نکته را سیراب ادا فرمودند (۶) نسخه [ی]

بچهری قوال - و نسخه [ل] بچهر قوال *

روحانی برگرفتند - چه جای در پینان معنی آگاه - چون از ان شگرف حالت باز آمدند سپاس ایزدی بجای آورده دامن امید رامشگر بنقود گرامی آورده ساختند •

و از سوانح برآوردن میرزا عزیز کوکلتاش است از تنگنای حرم - بهمزبان معامله شناسان خوش آمدگوی و شورش برنایی در خارستان خواهش تباہ افتاد - اورنگ آرای معدلت دوست از وفور عاطفت و کاردانی روزی چند از دولت کورنش باز داشته بدستان هوش انزائی فرستاد - (چون از پیشانی روزگار او نقوش پشیمانی برخوانده شد - و فروغ پرستاری تابش ظهور داد) دوازدهم آبان ماه الهی از راه عاطفت و مهر افروزی از ان ظلمت کده اندوه برآورده بانواع نوازش اختصاص بخشیدند از ستاره روشنی و بخت بیداری بتدارک آن ایام آئین خدمتگاری پیش گرفت •

و از سوانح آمدن راجه مدهکراست بدرگاه والا - پیشتر گذارش یافت که او گرد مصاف انگلیخته غبار آلود هیزم گشت - از ان پس خجلت زده در تنگناها روزگار گذرانید - صادق خان از وفور کاردانی رخت اقامت دران حدود انداخت - چند آنکه از هجوم مبارزان همت گزین کار برو دشوار شد ناگزیر بعجز گرائیده نیکو بندگیهای پیشین را دست آویز باز گشت گردانید - و بهزاران لابه گری و پوزش آرائی درآمد - امرا پاسخ دادند که اگر عرصه بیکار آراسته نگشته گنجائی داشت که زاری پذیرفته شود - اکنون سرگذشت بموقف عرض همایون میسرانیم - و او نیز کاروان آگاه فرستاده تباہ حال خورش ایستادگان بارگاه حضور را خاطرنشین سازد - باشد که موجه انضال درگیرد - و از گرداب ناامیدی بساحل مراد اندازد - باین سوم چند برادرزاده خود را با پیشکشها روانه آستان جلال گردانید - در حوالی بهیروز فرستاده سعادت بار یافتند - و از آنجا (که خوی سترده شهریار عذر پذیر می سیه کاران بشیمانی گزین است) بر حال او بخشوده نوازش فرمودند - چون نوید جرم بخشی سامعه افروز شد - بهمهراهی اعیان دولت روی نیاز بقبله اقبال آورد - بیست و یکم آبان ماه الهی صادق خان با سایر سرداران (که دران لشکر چهره افروز خدمت بودند) آمده ناصیه ساری عتب والا گشت و گروه نشین استکبار نسجود نیایش سعادت اندوخت - خدیو عالم پاس پیمان داشته بگوناگون نوازش سر بلند گردانید •

و از سوانح آوردن مظفر حسین میرزا ست مسلسل بدرگاه همایون - نگارش یافت که از دمسازی و هم نشینی فرومایگان بدگور در مریه گجرات روی سعادت از بارگاه اقبال برنافت - و چگونه سر بشورش برداشت - و چسان آواره دشت ادبار گشته در خاندیس گرفتار آمد - از روی مهربانی

(۲) نسخه [ل] معنی نگاه (۳) نسخه [ب] دهکرا (۴) نسخه [ی] دران تنگناها (۵) نسخه [ی]

یوم چند (۶) نسخه [ل] مسجد نیاش بجای آورده سعادت اندوخت •

و تیمارداری مقصود دنبه را فرستادند که او را به پیشگاه حضور آورد - مرزبان آن ملک در سپردن ناممل گرای شد - و شرطهای دور از کار در میان آورد - همانا از توجه رباب عالی بصوب پنجاب در نکرده اندیشه افتاد - قطب الدین خان خواجهی فتح الله را فرستاده اند بزرگویی آمد - و آواز بازگشت مرکب مقدس بصوب دارالخلافه جهان را فرود گرفت - ناگزیر از آن سالکهای ناسزا باز مانده او را مصحوب بندگان بارگاه خلافت روانه گردانید - و از دور بسیجی و حرم اندوزی مطلب خان با برخی سپاه مالوه تیردستی نموده همراه شد - بیست و هفتم آذر ماه الهی آن آواز دشت ناکامی را بقدرسی بارگاه آوردند - گیهان خدیو از فراخی حوصله و فراوانی رانت بزدانان حواله فرمود تا انداز پند پذیری و سعادت آموزی گرفته آید - در کمتر فرصتی آثار نیک بختی از ناصیه حال دریافته قلم غفو بر چهره نام او کشیدند - و بفنون الطاف ظل الهی شرف اختصاص یافت - روز دیگر قطب الدین خان از صوبه گجرات آمده ناصیه بختمنده را بسجود آستان قدسی جلای تازه داد و بگوناگون توجهات شاهنشاهی سرلندی گرفت - و همدین نزدیکی راجه بهکونت داس و جگدانه راجه گویال و جمال پنوار و چند دیگر از مجاهدان دولت بصوب پنجاب رخصت یانند و هر کدام را گرانبار اندرز ساخته بوالا اسپ و گرمی خلعت سرلندی بخشیدند - و فرمان شد که در لوازم خدمتگاری جدگزی آمده از صلاح دید سعید خان بیرون نروند - و در انتظام آن صوبه و آمادگی خود زمانه نغزند •

و از سوانح فرستادن شهدا از خان است بصوبه اجمیر - چون آگاهی شد (که رانا دران حواشی سر بشورش برداشته) چهارم دی ماه الهی غازی خان و محمد حسین و شیخ تیمور بدخشی و میو زاده علی خان و بسیاری از مبارزان همت مند را بسرکردگی آن خدمتگذار عقیدت گزین دستوری کرامت فرمودند - تا آن نخته اندوز کچ گرای و سایر سرکشان نخوت فروش از تبه کاری باز آمده رهگرای نیکو بندگی کردند - و گرنه خرمی هستی آن مشت ناسپاس بصمصام آتشین کردار مجاهدان دولت سوخته گردد - و فراوان خزانی همراه کردند - بکثر زمانه کار آن تیره زای بخواری پیوست - و کافه خلافت در ظلال عافیت نشاط گزین و سپاس آرای شدند •

و از سوانح بنیاد نهادن غریب خانها - از وقور مهربانی و شمول عاطفت بکارمندان سعادتمندان فرمان شد که اطراف دارالسلطنه سراهای فراخ اساس نهند - و بسیر چشمان مهربان دل سپردن - ناغریبان و مسکینان چهار رکن عالم بے نگرانی خاطر و بارگشی انتظار خانه نشین گردند - و نهمی دستان

(۲) نسخه [ب] و حرم اندوزی و احتیاط وزی مطلب خان (م) نسخه [ی] و همدین ولا (م) نسخه [ی]

همت بلند را (ه) نسخه [ب] سپاس گذار شدند •

بے مایه را خورش و پوشش آماده باشد - در اندک زمانه فرموده حسن انجام گرفت - و بے نوابان مستمند را در تابش غریت وطن گاه آسایش پدید آمد •

و از سوانح پدرد کردن خان جهان است سپنج سرای را - (چون از ولایت بهاتی کامیاب خواہش بازگشته بصحت پور ہار اقامت گشود) از باد ہوش ربای خود کامی خاطر اخلاص گزین او قدرے غبار آلود شد - از سعادت نہادی پرزہ آرزوم او دریدہ نیامد - در کمتر زمانے بر بستر رنجوری افتاد - تابش نب بستمگی شکم کشید - پزشکان ہندی نافہمیدہ داری گرم دادند - و سرشتہ زندگی گسیخته آمد یک و نیم ماہ درد مندگی شکم کشیدہ شب دینادر ہشتم دی ماہ الہی رخت ہستی بر بست کشور خدای ازین فرودشن تأسف سترگ فرمود - و آمرزش او را طلب گار شد - و بمقتضای فرمان روائی ملک معنی در نرہنگاہ رضا شنانہ بستان سرای بے خزان تسلیم بدست آورد •

و از سوانح نامیہ سائی سلطان خواجہ است بسجود عتبہ اقبال - چون بمنصب سلازنی حاج اختصاص یافتہ رخصت آندیار گرفت مہمین بخششہای شاہشاہی را بشریف و وضع رسانید و بومی و غریب آن بلاد را کامیاب خواہش ساخت - و کارہای سترگ آن سرزمین انتظام دادہ با تامل بزرگ رھبرای آستان جلال شد - و با دلہ عقیدت گزین و ہمہ ارادت طراز راہ دراز بتارک شوق سپرد - بارہم ماہ گیہان خدیوہ اخلاص دوست عشرت شکار پدش گرفته صحرا را بدو تقدسی قدم طراوت بہار بخشید - او دران عرصہ دل کشای ہرمین بوس مژگانہی سر بلندی یافت - اسپان عربی و سایر فحائس و شرافت آن دیار را بنظر ہماہون در آورد - و نشاط میدافکنی بجای آمد - و پایہ اعتبار آن سعادت منش افزودہ گشت - و ہر کدام از ہمراہان فراخ روز منزلت بافضل شاہنشاہی چہرہ شادمانی افروخت خواجہ بسا دستگیرہای کشور خدای گذارش نمودہ دل و گوش مردم نگارین گردانید - از انجملہ در ہنگام رفتن شبہ خرد سالہ از بالای جہاز بنرقاب افتاد - ہر چند سفینہ نیزتر میرفت آواز گویہ نزد بکتر میشد - و بگوش کشتی نشینان عالم بے سروہن میرسید - خواجہ نذر گیتی خداوند کردہ سُبُک مصحوب خلاصیان فرستادہ انتظار نیروگی قدرت می برد - دریا و زران ازین جہت و جبری بیجا فسوس می گرفتند - زمانے دراز سپری شد - و نشانے از ان پدید نیامد - و زبان بیغار و سراپان دراز گشت - و این سعادت آمود بغم فرو رفت - در نیم شب نامیدی فرستادہا فرورفتہ غرقاب را سلامت آوردند - عامہ مردم را حلقہ بندگی در گوش ہوش کشیدہ آمد - در کمتر زمانے نیکو خدمتہای خواجہ جہرہ او را چای دیگر بخشید - و بمنصب ترخانی اختصاص یافت و شمل مدارت بزرنگاہی او باز گشت - و از بخت فرخی و اختر سعادتہی در ہد رنشینان بزم اخلاص جای گرفت - و ہمدین ایام فرمان شد کہ میر فتح الدین مشہدی (کہ بخطاب نفیس خانی

بلند پایگی دارد) از آجین بحکومت پئی گجرات روانه گردد - و چون بدانجا رسد نرسون خان را (که بایالت آن حدرد معدلت می افزون) متوجه درگاه همایون گرداند •

و از سوانح فرستادن میرحاج است بپاریکوی دله - همگی عزیمت شهریار حقیقت پزوه آنست که نهی دستان قناعت گزین هر دیار از دولخانه احسان گیتی خداوند کامیاب خواهش گردند و عموم محتاجان بران خود رسیده مایه خرسندی برگیزند - (چون روشن شد که بگلپانگ زربخش هرساله از اقصای روم و شام بے نوایان آرزومند در جزیره عرب فراهم آمده اند - و داستان نشاط افزائی و سپاسگذاری بومی و غریب آن ملک بموقف عرش همایون رسید) دریای عاطفت بموجه در آمد و بکارگزاران بارگاه خلافت اشارت شد که یک از سیرچشمان آگاه دل باین خدمت والا نامزد گردانیده در برابر آنچه بیشتر فرستاده بودند سرانجام نمایند - خواجه یحیی را سزوار دانسته عرضه داشتند و بنظر قبول تحسین یاقوت - بیست و ششم دی ماه الهی بقافله سالاری حجاج و رساندن عطایای بزرگ رخصت فرمودند - او بنیزه پسر قُدْرَه امفیا خواجه احرار است - بیک واسطه بخواجه عبدالله (که تورانیان خواجگان خوانند) میرسد - اگرچه جوان گاه نظر و تاله کمتر پیموده لیکن قدرے طب و برخی سخنان صوفیه برخوانده برد - و در راستی و درستی از یکتایان روزگار - و همدین هنگام قلیچ خان را بصوب گجرات دستوری دادند - تا در انتظام رعیت و سپاه یار کارپردازان آن ناحیت باشد - و سرمایه افزونی آرامش آن دیار گردد - و از اقطاع خویش نیز آگهی پذیرد - و در آبادی آن همت برگمارد - و حاجی ابراهیم سهرندی را بصدارت آن ملک فرستادند - او قدر این تربیت ندانسته جوهر دنائت فطری و سفاهت ذاتی خود آشکار کرد - و بپاداش آن گرفتار آمد - چنانچه در جای خود نگاشته آید - و همدین ایام خواجه غیاث الدین علی آصف خان را بصوبه مالوه و گجرات فرستادند از آنجا که ناگزیر فرمانروائی ست (که در هجرت گاه گردانان سعادت سگال بهر ناحیت کسب کرده از چگونگی سپاه چراغ شناسائی برافروزند) بیستم بهمن ماه الهی آن معامله گذار شیوا زبان را رخصت فرمودند - که سپاه مالوه را بداغ رسانده بگجرات رود - و باستصواب شهاب الدین احمد خان و قلیچ خان رونق افزای جنود اقبال گردد •

آغاز سال بیست و چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمن از دور دوم

درین هنگام (که از نور دیده وری و سامان حق پزوهی ارزنگ نشین فرهنگ آرای بهار انفسی ر

- جشن آراسته دارد) ربیع آفاقی بزم نشاط گسترده •
- نظم •
- مجلس آرا شو درین موسم که با برگ نشاط • گل چمن آرای و شاهنشاه جهان پیری شد
- شاه اسکندر منش اکبر که در بزم مراد • همچو خضر از چشمه حکمت قدح پیمای شد
- روز چهارشنبه دوازدهم محرم (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت پس از سپری شدن شش ساعت و چهل و هفت دقیقه روشنی افزای جهان صورت و معنی بازگشای دانش و بینش^(۴) معیار گوهر آفرینش دیدبان پیدا و پنهان ببرج حمل پرتو انداخت - دلها جوش حقیقت برزد - و بیکرها صفای روحانی گرفت - عقلها را بآب دانش تازه روئی آمد - و مغزها را سرمایه گران تر نهادند از شمعشعه لواجم درون و بیرون مالا مال فیض شد - و دامن و جیب روزگار از گلهای آرزو برآمد - و هزاران نقش دلفریب پالغز والا نگهان دشوار پسند آمد - کشور خدای بر متمدن کاهروائی گنجینه گشای انفضال گردید - و گروهها گروه مردم بپایه رسیده سرمه چشم و داروی دل و سرمایه زندگانی اندر ختند ایند بیهال خسرو آفاق را در گران سایه پایدگی خویش با خرد خزائی نما و طبع جواهر فشان
- طرب پیرای دارد •
- نظم •

مدام تا همی امروز باشد از پی دی • همیشه تا همی امسال باشد از پی پار

بقاش باد و سرش سبز و روزگار بکام • فلک مساعد و دولت رفیق و داور یار

در منفوان این سال مظفر خان را بایالت بنگاله دستوری دادند - و غمگساری زیردستان آن دیار فرمودند آنچه نخست بر همت فرمانروایان دادگر طراز لزوم دارد آنست که امصار و ولایات را (که طوائف انام و گوناگون جانور دران فراهم آیند) بدور بینان معدلت اندوز فراخ حوصله بپهارند - تا بدستاورز فروغ بینش گوهر آدمیان روشی شود - و بتراوی راستی سنجیده آید - و داد دهی و دولت افزائی بپایستگاه روی آورد - و از گشادگی همت بار بردار و ناملام کش گردد - و به نیروی خوی گزیده هنگام ناکامی پاسبان خویشتن کند - و پیش بینی را دستیار خود گرداند - تا پویشانی روزگار انتظام پذیرد - و بخت پایمردی نماید - و آسودگی و شادمانی چهره افروزد - و گرنه آدمی زاد در چنین آشوبگاه گالیوه شود و با عقل صلاح اندیش بیگانگی ورزد - چون خان جهان را پیمانۀ زندگی لبریز آمد - بایالت آن ملک دلگشای مظفر خان را (که از گزین خوبها قراران بهره داشت) نامزد فرمودند - و باندزهای هوش افزا گرانبار گردانیده سیوم فروردین ماه الهی بآن صوب فرستادند - منصب بخشیرگی آن سپاه برضوی خان تعلق گرفت - و شغل دیوانی بکار دانی میرا هم و رای پتو داس مقرر شد - و حکیم

(۲) نسخه [ز] قدح نورسای (۳) نسخه [ی] بینش دیدبان پیدا و پنهان (۴) در [بعضی نسخه]

عقلها بآب دانش تازه روئی آمد (۵) نسخه [ی] دستار خود •

ابوالفتح را بصدارت و امیني اختصاص بخشیدند - و میرزا نجابت خان و میر جمال الدین حسین آنجو و بسیاری از ملازمان عتبه اقبال را بهمرای نوشتند - و همه را بخلعتهای فاخره و اسپان خاصه نوازش نموده شوق رخصت ارزانی داشتند - و منشور سپهرمطاع باسمیل نلی خان نفاذ یافت که چون مرزبان نو بآن سرزمین پیوند گشاده پیشانی ولایت باو سپرده خود احرام آستان بوس نماید - تا ریش سوگوارای او بنوازش والا مرهم پذیرد - و خاطر برهزده بآرامش گراید - و بقباخان و باباخان و جداری و سایر آمرای آنصوب فرمان صادر شد که از مواید سپه آرا بیرون نباشند و همدیگر ایام دینم خدای از نیروی فطرت والا و همت خدا داد نقوش جرائم مظفر حسین میرزا را از دیباجه اعتبار سترده بخشش و نوازش فرمود - از آنجا (که روز بازار مهرافروزی ست - و غرضهای بشری در گو نیستی) فتنه اندوخته گجرات را (که لخته در جای خود گذارده آمد) ناکره انگاشت (اگرچه گیتی خداوند از جان شکری جانور خویشی را برکناره گیرد - و همواره بنوش داری مهربانی بدگوهان روزگار را چاره گر آید) درین بخشش والا بر صافی ضمیر پرتو انداخت که سرچشمه عصیان خاطر ساده لوح او نبود - فتنه اندوخته نافرجام و کوه اندیشان بے آرم او را دست آویز شورش گردانیده بودند - و همدیگر هنگام میرزا عزیز کولکاش از فزونی واهمه به تنگنای خمول شتات و روزه چند او را کج گزائی بکنج حرمان بر نشانند - میر علو الدین عمل گذار را بگمان نادرستی بهیستار خود سپرده بود - از ناخوشی که دامت در شکنجه بے آرمی تار و پود زندگی او را از هم گسیخت میرزا از نور عدالت آن فرصت جوی بے باک را بقصاص رسانید - و از این پرستی بے خواهش کس چنین داد نیکوئی داد - پدر میر از ایران زمین دادخواه آمد - و ستم رسیدگی میر بموقف عرض همایون رسانید - کارگیای حق پزوه (که در عدالت گاه او از خویش تابیکانه تفاوت فرود - و از بیکار بیکی تا ژولیده موی بے سرو پا تفرقه نگیرند - و از زیر دست تا زبردست دگرگونی نبود - و با گرانمایه و تپ دست یکسان نسبتی رود) اشارت فرمود - تا امیران داد باز پرس نمایند - و حقیقت را بے غبار آلود مدهانه عرضه دارند - آن نابروار عاطفت از نیروی خیال بے عزتی فهمیده بگرشه عزت نشست - و بزرهای گرانمند خوشنودی آن ماتم زده بدست آورد •

و از سوانح رخصت ایلچی عادل خان بیجاپوری ست - اگرچه از غدر گوی بخت فرمان پذیری شایسته نموده لیکن بآئین سایر حکام دکن همواره مردم کاردان و پیدش گزین فرستاده خود را مذکور

(۲) در [چند نسخه] نجات خان (۳) نسخه [ب ی ل] نباشند - و فرمان پذیری و خدمتگذاری را سرمایه

دین و دنیا شمرد (۴) در [بعضی نسخه] بکمال نادرستی (۵) نسخه [ی] نه بخواهش کس (۶) نسخه

[ی] تپ جیب •

محفلِ همایون گردانده - درینولا نیز یکم از طرزدانان شیوا زبان را با تنسوقات آندیار فرستاده برد کشورخدیو از نهادِ مهراندیشی و نیک سگالی آمده را گاه یاب خواهش گردانیده دستوروی بازگشت کرامت فرمود - و حکیم علی را باندزگونی او همراه گردانید . تا شرائط خیربستی بجای آید و لوازم نصیحت سرائی بتقدیم رسد - و با این همه مدارا اگر آئین پیش نگذارند و رهگرای نیکواندگی نشود جفود فیروزی اعتصام رفته بمالش بیدار گرداند - هرکه چنین خیراندیش و تامل گزین بود زمانه کارساز آید - و بخت پذیرا کند - و ستاره همهری - و همه سرکشان جهان فرمان پذیری را سرمایه سعادست شمرند *

و از سوانح دبستان نشینی و دانش آموزی شاهزاده سلطان مراد است - درین هنگام (که آن نونهال برومند خلافت بهشت سالگی رسید - و از بیمارهای پیایی تندروستی رویداد) اورنگ نشین فرهنگ آرای خواست که آن گوهر آگهی پذیرای نقش حروف و معانی الفاظ گردد - و بسواد باستانی نامها چراغ حقیقت افروز - و بیروزش سایه الهی لوح تعلیم در کنار سعادت آمود نهاده بشیخ ابوالفیض فیضی (که در دانش و کردار یکتا ست - و جهان بینش را مریبان - و بخطاب ملک الشعرائی شهر آفاق) اشارت همایون شد که آموزگارِ نوخاسته بزم اقبال باشد - در کمتر زمانه خواهش بر کسری قبول نشست - و در بجه صورت و معنی گشوده آمد - و دامی دانش فراخ و روزن کده بیدائی بافزایش نور روشن شد *

و از سوانح آمدن میر نظام بوالا درگاه - پیشتر گذارش یافت که شهریار دیده ور عبدالله خان و عابدی خواجه را مصحوب ایلیچیان بدخشان بآنصوب کسبل فرمود - میزرا شاهرخ قدوم آیندگان را سرمایه جاوید دولت اندیشید - و پذیرا را سرمایه سترگ درستکامی برشمرد - (چون خانم بیمار بود و ستاره زندگانی او بغروب نزدیک) مهمان بیکم دختر خود و میر مذکور را (که نسبت دامادی داشت) با نفائس آن دیار روانه درگاه مقدس گردانید - تا خود را بتاری بستمه فتراک اقبال گرداند - و دستمایه آبادی دین و دنیا سرانجام یابد - درین هنگام برخه از نزدیکان بارگاه خلافت پذیرا شده با احترام آوردند و بیست و یکم اردی بهشت ماه الهی آیندگان بخاک بومی عنبه اقبال روشن پیشانی و آسوده روزگار گشتند - و بگوگان تو جهات شاهنشاهی شرف اختصاص گرفتند - شازدهم خرد ماه الهی وزیرخان بسجود قدسی آستان ناصیه بخت مندی برافروخت - و بفتون نوازش سر بلند پی یافت - چون ابالت گجرات بشهاب الدین احمد خان قرار گرفت او فرمان پذیر شده خدمت ایدر را پیش نهاد همت گردانید - در تذک فرصت رای آنجا گردنکشی از سر نهاده بلا به گری نشست - آن ملک را

باشارت والا باو داده ناصیه‌سالی عتیقه اقبال آمد - و هندی‌ن نزدیکی آمدن شهباز خان است ، در پیشگاه سلطنت - (چون مهمات صریحه اجمیر انتظام شایسته یافت - و نخلت‌گرایان آن سرزمین ، روی در خمول آوردند) هرچا مردم کارگذار گذاشته بیست و هفتم^(۲) آناه بزمن بوس مرکزی ناصیه سعادت را جلا افزود •

گرویدن عموم دانش‌اندوزان روزگار باجتهاد گهمان‌خدیدو^(۳)

زرف‌نگهان انصاف‌طراز از عنوان صبح ایجاد ذات مقدس شاهنشاهی را فهرست جزائز کمال دریافته ، هم‌زمان نفس قدسی و دانش‌اندوز درگاه ایزدی میدانستند - و از آغاز لوامع آگهی نا هنگام جلوس بر اورنگ خلافت و از عنوان افزایش بخت و اقبال روز بروز ناصیه‌شناسان حال و کار آنان را روز را آرامش دیگر بدید آمده - و بر دیده‌وری و سترگ اندیشه خود آفرین گریخته نیایش افزود - و ستایش بیشتر بجای آورد - از آنجا (که کارائزئی ملک صورت بر جمال جهان افروز معنوی پرده فروخته بود) هر رسانی در برین پی بدین شناخت نتوانست برد - و بازان نایافت روائی داشت خاصه مدرسه‌نشینان قرطاس پرست و روزفنگان گلزار تقلید - که حقیقت‌دانی جز پذیرفتن اندوخته‌های باستانی و میزهای بازار خورد کم بها و نگشهای کهن اوراق سیاه و سفید بسپیدان قالبی ندانند بے زیاده گوئیهای ستایش گران سخن پیرا و لفظ تراشان خواهان فروش هرکه (بر روزنامه گرامی احوال نظر عبرت اندازد - یا درین گوهرین نامه بچشم راست بین در نگر) داند که آن شگوف کارپز از حوصله بشری افزون است - و بر بینائی سواد خوانان پیشانی آباد سرائی نماید - ازان باز (که آن وحدت‌گرمین کثرت‌آوی توجه همایون بمقاعد حکمت و مطالب گوناگون مردم برگماشت - و بز: چند برداشته والانگی و در: بینی را بر منصه ظهور آرایش داد) در غوامض نظر و تالو و دقائق علم و عمل چندان سخنان بلند از ضمیر دربار بار ریزش یافت که تفسیده دلائل تابشگاه تعلیم^(۴) در حدیث زار افتادند - و گروه^(۵) دبستانی بشکفته فروشدند - داستان کشف و شهود نیست که در شناسائی آن اندیشه قدسی فطرت والا و همت عالی^(۶) بگذارش پی در پی صفای ضمیر یابد - این گفتگوی دانش منشان حرف سراسر است بے آمیزش آرنش دست ندهد - مگر آنانکه از بختمنندی در دانش گاه ایزدی نقوش کونی و الهی

(۲) نسخه [ل] بیست و یکم آناه (۳) نسخه [ز] اجتهاد فرمودن گیتی‌خداوند در اصول امور

و ازین باعث پایه دانش دانشوران افزودن (۴) در [بعضی نسخه] و از عنوان فزاد نشین تحت اقبال

(۵) نسخه [ی] شهود (۶) نسخه [ا] تعام (۷) نسخه [ی] گروه‌گروه (۸) در [بعضی نسخه]

نمیت عالی (۹) نسخه [ل] آمیزش و آویزش •

به میانجی برگزیدند نسخه عقل نخستین و اسطرلاب آسمان تقدس برخوردارند - چای آنست که صورت پرستان چار دیوار تقلید به تنگنای حیرت در شوند - و ظاهر بینان کوفه نگاه را پای اندیشه بلغزد - فراخانی نادانی و کم بیلگی انباشته گردد - و خاکدان تیره درونی از آب سیاه برچو شد احوال شناسان دران تخیل که همگی عمر گرانمایه شهریار دانش پزوه در آموزگاری آبدی پذیرفته و بسیاری از تیره دلی و واژون بختی و تباہ سرشتی بشورستان حسد در شده زبان زده دین و دنیا گشتند - لختی از ستاره روشنی و سعادت نهادی و کار سازی بخت رهگرای چهار سوی آگهی شده چشم و گوش فراهم آوردند - و برخی ظاهر نگاهان (که فراوان سال در جستجوی دانش رنجه کشیده بر پیشطاق انصاف دیدبانی نموده) بزازگویی انجمن ساختند - و پذیرفتهای شگرف دان و ستد کرده با یکدیگر سرآیدند - فروغ نفس قدسی ست که هنگام تابش او رسیده - یا امروز نور ولایت بر درون صافی پرتو می اندازد - و از خیرسگالی گیهان خدیو این منزلت والا کرامت میشود - یا در موقوفه خلوت چراغ دانش آموزی افروخته داشته - و امروز ایندی عاطفت یاروی نموده جلوه آرائی میکند یا بجادو نفسی و سحر طرازی کوس بلند آگهی میزند - و نیرنگ کاردانی بر فراز پیدائی میکند و آنان (که بسعادت یاروی و نیک اختر ی از رسم پوستی فزاترک میزند) چشم بینش گشوده و دانش را چراغ افروخته این یگانه آفاق را پیشروی جهان انفس دانسته زنگ تعجب زدوده - بلکه گره گردآورد تقلید به نیروی کهن نامه های باستانی زمزمه انصاف پزوهی برگزیده - و راه سعادت بسنجی سپرده - هرگاه زوئید مویان دشت آوارگی و گران پایان دیوار سرگردانی بر فراز چنین مسند بلند اقبال گزینند از کارگیای معدلت اندوز خیرسگال چرا شگرف نماید - برهنه نوع بخت گشاده پیشانی گزینند و آئین نور را بازار گرم داشتند •

• نظم •

شناسندگان سرانجام کار • دعا تازه کردند بر شهریار

که تا جرح گردند پُراختراست • وزین هردو آمیزش گوهر است

چراغ جهان گوهر شاه باد • رخ شاه روشن تر از ماه باد

و (چون محافل عالی بنوران یتیمی بزم حقیقت و توانای کارشناس روشنی گرفت - و تیر شناسایی بر دور و نزدیک تابش داد) دیده وزان آگاه دل و خرد گزینان دانش گری (که در کیشهای رنگارنگ و راههای گوناگون پیشینیان پس کوچهای پیچ در پیچ و پیغولهای خراب در خراب درمانده چاره پزوه بودند) با دانشوران سعادت پذیر و خیرسگال بیدار بخت جرگه ساختند - [هرگاه مزبغه اجتهاد (که فرورتر از پایت نفس قدسی ست) تیرگی زدای اشتباه شود] اورنگ نشین فرهنگ آرای بگزیده آئین

آرامش افزای تفته دلانِ اختلاف خواهد شد - لیکن این را هرکس نداند - و آن را همه دریابند پس آن سزار را که دانش اندوزانِ سعادت طراز فراهم آمده کهن دردِ دلگری را بدین پزشکِ نو بازگویند - و گوازی مزاجِ روزگار آنکه بازخدیو را بعنوانِ اجتهاد نیایش کند - و سپس دگرگونگی کیشها و مذهبها بعرض رسانده خواهشِ گره گشایی رود - چون اندیشه ایانِ بسجِ قدسی رسید گیتی خداوند یکچند از نقاب دوستی پذیرای آن نشده - و آن گروه دیده ور لایه گر بوده خواهش افزود:

از اینجا (که مراد بخشی ستوده خوی آن هشدار خرام آگاه دل است - و چاره گری و کار آسانی پیشه) بر پیش طاقِ نگه زارِ آن دربینِ آغاز شناسِ انجام رسانِ پرتو ظهور انداخت که از سپه سالاری جهان معنی بدین پایه برآمدن و دل بر نهادن پرده آراستی و نقاب گزیدن است - کامِ شان برآورده شادی آموذ گردانید - بیستم شهر یور ماهِ الهی ^{انجمن} کار آگاهان سامان پذیرفت - و سگالشهای دانشوران یکنائی گرفت - که گیتی خدیو امامِ وقت و مجتهدِ روزگار است - از مختلفات گذشتگان و گروهها گروه سخن آرای حقیقت پژوه آنچه برگزیند سایر مردم را پذیرفتنِ آن خشنودی ایزدی اندوختن باشد بدین معنی گزینِ سجلی نگاشته آمد - و آئهی نامه منظم شد - مولانا عبدالله سلطان پوری (که بخطاب مخدوم الملکی سربلندی داشت) و شیخ عبدالنبی صدر (که کوسِ شیخ الاسلامی بر نام او میزدند) را غازی خان بدخشی و حکیم الملک و دیگر بزرگ دانشانِ روزگار بنقش نئین و دست نگار خود زایش دادند - سرگردانانِ بادیه شکوک و اوهام را گردنِ ارادتِ پیاپی نغین بسته آمد - و تاریک نشینانِ لغان را پرتو یقین داد - درونِ بیگانگی را چراغِ آشنائی بر افروخت - و دلهای برانگده را آرامش دیگر چهره آرای نشاط گشت *

و هم درینولا فرازِ منبرِ پهای آسمان سایِ شاهنشاهی بلند پایگی یافت - و بارگاهِ دانش برافرازی دیگر گرفت - و زمان را آسمانِ دیگر پدید آمد - از اینجا که تکاپوی گیهان خدیو آنست (که اندازِ توانائی شایسته کارها بجای آید - و گوناگون نیکوئیها بکوششِ آن یکنایِ بزمِ آئهی انجام ذیرد) هرگزینِ کردارِ (که بقدری خاطر فروغ بخشد - یا از ایزدپرستانِ باستانی بشنود) دست آویزِ نامندیِ الهی شمرده پذیرای آن شود - و چون درین هنگام بسجِ همایون رسید (که ائمه هدی و خلفای شدین آن عبادت بدیگر ن گذاشته این کار بزرگ بر دوشِ همت گرفته اند) بر باطنِ نور آگین بغانِ پرتو انداخت که آن مدرنشیانِ حقیقت گذار را درین شایسته خوئی نیز پیروی شود باداشِ سزار کاری انداخته آید - و چون جهان آرائی و معدلت پژوهی فراوان شغل است

از دراز گفتاری بناگزیر بسندی گزیده آمد - بارها در جامع دارالخلافه مجمع آلهی انتظام گرفت و بار یافتگان همایون محفل گوناگون سعادت اندوختند - و از خطبهائی (که باشارت والا اشرف برادران شیخ ابوالفیض فیضی در رشته نظم کشیده بود) این است *

* نظم *

بنام آنکه ما را خسروی داد * دل دانا و بآزوی قوی داد

بعدل داد ما را رهنمون کرد * بجز عدل از ضمیر ما برون کرد

بود وصفش ز حد فهم برتر * تعالی شانه الله اکبر

و اینجا که اندیشه هائی بود جزبان دل افروز و دم گیرا و سخن شایسته سعادت اندوختن نیک اختر را فیروزی نایب ایزدی بر گرفت - و شگرف گشایشها چهره بختمنندی بر افروخت - و از آن رو (که شور و ناک زمین گزیده تخم را تپا کرداند) خراب درونان تیره رای را دل ترنجیده تر گشت - و سیه کاران پریشان مغز را آئینه سیه نابتر - و چون رسم ست باستانی (که همواره با خدایندهای حق پیرو کالوسان دیوان نادانی وانه درائی و هزّه گوئی نمایند - و خرف ریزها را جواهر گران ارز نام نهند و سنگ شکسته را گیتی نامی خدایگانی و شب چراغ روشنائی بر شمرند) در برزهای بیدانسی و پس کوچهای بد گوهری هر گروه بر شوی یاره گذاری نموده - و اغالش خجلتزدگان هنگامه دانائی و بهتان سرائی نادانان دانا نامی بد سرشت سرباری آمد - و از هر طرف گرد شورش برخواست و سیه دود تیره درونی و تاریک بیدشانی در گرفت - و انجمنهای بد گوئی فراهم آمد - طایفه ازان خاکساران غنوده خرد (که جانوران شب آشیان و پای کوپان روز کور اند) آن یگانه بنده ایزدی را (که زاد بر زاد روشی دودمان است) نهمت آورد دعوی خدائی کردند - و بچنین نامزا گفتن در گو خسران ابد فرو شدند - و در دیوار سیه ناک در افتادند - همانا غلط انداز این گروه خدّه آزار آن بود که چنده از پیش قدمان یکجبهتی (که بر مشرب نصیر بودند) با ذوق حسین منصور خدیو معانی را مظهر حق دانسته سخن سرا گشتند - و اورنگ نشون اقبال از مسند آرائی ملحق کل بے صرفه گویدان آشفته عقل و هزّه درایان پریشان مغز را چندان سرزنش فرمود - بد نهادان ناسخود را پای سعادت از جای رفت - و از کج گزائی و تباه سرشتی در گلزار باطل بسیجی فرو شدند - و مقتربان ترند گذار ازین رهگذر روز بازار شد - برخه از نفته دالان بادیه ادبار را زبان آور شده که خسرو زمان را خواهش و خشوری دادار بے همال سرا پای دل میگویند - دست آویز تجلیل این فتنه اندوزان آنکه شاهنشاه حکمت پیروز همواره آیینهای شگرف در میان آورد - و چهار چمن دین و دنیا را شاداب گرداند - و در سخنان شک آمیز

(۱) نسخه [ی] نیروی (۳) در [اکثر نسخه] رنجیده تر (۴) نسخه [ب] بد گوهری (۵) نسخه [ل]

باطل فرو شدند (۶) نسخه [ل] باور شده *

پیشینیان ناخنها زنده - کالیوه‌دانی کوتاه بین بدین خیال در شدند - و دید خطبه خواندن بر خلاف آئین و پای همت افشردن بر مذهب برهنه‌نوع جهانیان یاور تباہ اندیشی شد - و بسیاری را از گوش بندگی و ترهات برستاری باور آمد - و سخن ساری فتنه جوی را روز بازار نشاط پدید گشت •

چون حیثیت زازخائیهای بدگوهان بمسامع اقبال در آمدند از فراخی حوصله و تماشایی بودن نیزنگی ابداع از ان اعتبار نگرفته بارها فرموده سبحان الله در تنگنای خاطر نادانان چگونه می درآید که امکانی حدوث آمدن در مانده طبائع نسبت الوهیت بخود دهد - و گروه از هادیان آفاق (که بهزاران شگرف کارهای اعجاز اظهار نبوت کرده اند) روزگار برآمد و دورها سپری شد که این معنی پرورش می یابد - و روی در افزونی دارد - و هنوز کود انکار فرو نمی نشیند - مرا چنین سنگاش چسان در موقوفه ضمیر راه یابد - و ظاهرنگاهان صورت پرست را این تبع‌خیالی چرا سراسیمه دارد - و از انجا (که ملامت کشی و طعن پذیری در دل‌های صافی فروغ دیگر بخشد) سرزنش آن تیره رایان نور افزای نشاید کرد - و طایفه تباہ سگالان^(۳) به آرام را آن خیال که شهریار آفاق دین احمدی را ناستوده میداند همگی دست آویز به راه روی خراب درویشان زنکی^(۴) خود آنکه خسرو داندل از فراخی مشرب و عموم مهر افزایی و بسطت ظلیت گروه‌ها گوه آدمی را بدرستی برگزیند - خامه دانش پژوهان هر کیش و ریاضت اندوزان هر دین و مذهب را همواره در مطالب دینی و مقاصد حقیقی دلیل پژوهد و از شورش بیدانسی و کم‌پژوهی گزین پاسخ نیابد - خصوصاً درین هنگام فیاسوفان نصاری در محافل هم‌این گرفت و گیرها بر متفقان روزگار کردند - و آویزه دانش‌گذاری در میان آمد - بدانام کنای دودمان آگهی (که بحیله‌سازی دانش نابوده را بر خود بسته بودند) بشورش برخاستند - و از روزگار دادگری و هنگامه گرمی تمیز در پیشگاه سلطنت خجالت‌زده سر بجیب نداشتی فرو بردند - در خلوتکدهای تیرگی افزا با دمسازان خود سرانیده که ما را غم دین فرو گرفته - و پادشاه وقت را از جانب‌داری پاسخ بسمع قبول نمیرسد - و از بهنهادی آن گزین عقیدت روشن درون را تهمت‌آلود گردانیدند - و از تیره‌دلی و آشفتگی پره^(۵) در پی نظر بدین نینداختند که بزرگداشت و احترام (که ازین قدردان اورنگ‌نشین نسبت بخاندان نبوت بظهور می آید) از پادشاهان باستانی کمتر گذارش نمایند - بسیاری از سادات سعادت اندوز بتوجه آن خدیو اعظم بمراتب عالی و مناصب والا سربلندی دارند - و زمان زمان با افزایش مغزنت بستان‌سوی آرزوی شان سوسبز و شاداب می‌رود و رضا نمیدهد که یک ازین خاندان سر بر پای اقدس نهد - یا نامه‌های سالی آستان اقبال آید

(۲) فسخه [ل] طعن پذیری (۳) نسخه [ز] باؤیم مه‌زرا (۴) نسخه [ل] بخورد آنکه (۵) نسخه

[ب] نچرود (۶) نسخه [ل] و پرده دی •

طبقه از کج بینی و بدکشی آن صافی اعتقاد پاک باطن را دامن آلود تشیع گردانیدند - و سندیان ساده لوح را بهره درانی از راه بردند - دستمایه پالغز این گروه آنکه پیوسته در محافل همایون ادله این دو فریق چون دلائل دیگر طوائف بر لوحه بیان نگارش یافته - و شاهنشاه آگاه دل از حقیقت اندوزی و نصفت طرازی به میل طرف راجع برگزیده •

• بیت •

بیان که باشد بحجت قوی • ز نافرخی باشد از نشنری

و توجه خاطر و نفرتِ خمیر و انبوهی و کمی گذارندگان و آشنائی و بیگانگی اینان گوش فتر بر نیکنیخته - و کوتاه بینان به تأمل از دید مخالف گزینی دل را یاده بالا ساخته - و اعتبار یافتنی ایرانیان (که بیشتر به بدن روش زندگانی نمایند) سر بر روی بدگمانی و افروزی شورش عریده کاران آمده - و از بیدانشی و تقلید پرستی داستان برگزینی موافق بید نیارنده - و بزرگی یافتنی نورانیان از چشم نعلب گزینی آن قوم پوشیده مانده - یا خود را بنادانی زده بهانه جوی شده گروه از ناپاک طینتی آن قتل سالار خدا شناسان را بکیش برهن بیغاره زدند - سرمایه سگالش ناسزا آنکه شهریار دیده در از فراخی حوصله بر اهمه دانش اندوز را در بساط قرب جای داده - و طوائف هنر را بحجت مصالح ملکی و افروزی حقیقت پایه افزوده - و برای شایستگی تمدن گرم خوئی فرموده عاطفت به ظهور آورده - دست آویز جوشش یافته درایان بدگوهر سه چیز شد - نخستین از افروزی شناسائی بارگاه مقدس مجمع دانشوران ملل و نحل آمد - و از آنجا (که هر آئین شایستگی چند با خود دارد) هر کدام نصیبه آفرین برگزین - و از فرط انصاف گزینی فکوهیدگی هیچ طایفه بوده با فب نیکوئی او نتوانست شد - دوم هنگام صلح کل در پیشگاه خلافت رونق پذیرفت - و گروه ها گروه مردم با گوناگون احوال کامروای صورت و معنی گشتند - سیوم تباد سرشتی و کج گرائی فرومایگان روزگار از خیر بسیجی و حق سگانی گیهان خدیو در کمتر زمانه شرمسار نادانی گشته بپاره گری ایام بیدانشی تکاپوی نمودند - و بسیاریه بکیفر کردار خویش در شکنجه فاکامی فروشند •

هزرت افزودن قطب الدین خان با تالیقی گوهر اکلیل^(۵)

سعادت شاهزاده سلطان سلیم

آدمی زاد آعجب نگر خانه آفرینش است - نادره کاخ از دیوار هست چرخ آخشیع اساس یافت
آنگاه جوهر قدسی را (که یگانه تجردگاه ایزدی ست) بکد گبائی آن برگزیدند - حکمت های دادار به همال

(۲) نسخه [ز] یانه بالا - و در [بعضی نسخه] یانده بالا (۳) نسخه [ب] گرفتن (۴) نسخه [ب]

زنده (۵) نسخه [ز] اثر پذیر شدن شاهزادگان و الاشان بیمن محبت خدیو زمان

کجا در تنگنای حوصله امکان در آید - لیکن خردِ دوراندیش داند که کارفرمای قهرمانِ قدرتِ دین در نادره پیوند پیامِ آگهی میروساند - که به نیروی شناسائی دامنِ اعتدال از دست نگذارد - و این چار دیوارِ عنصری را از گزندِ کیفیاتِ باهم دشمن شایسته نگاهبانی نماید - و خورزان و آشامیدن و پیوندِ همخوابه و کسبِ هوا بطریقه (که دانشورانِ آزمون اندوز نگاشته اند) بکار برد - سپس خواهشِ گرمی و خشمِ کینگی را فرمانِ پذیرِ خود داشته بهوشِ افزائی و مهرافروزی نشیند - و هوای دانشها (که در نشاءِ صورت و معنی بکار آید) چهره نفس پیراسته دارد - و بآمیزه نکویده مردم دامنِ آلی نگیرد - که ستودهِ خوبانِ عالی فطرت را از راه برد - تا بساده لوحانِ سقیم دل و فرومایگانِ کوتاه بین و کچ گرایانِ نباه بسیج چه رسد - هرگاه چنین دیدبانی در هر آدمی فاگیر بود بر بزرگانِ کثرتِ آرای آنکه بر فرمانِ رویانِ روزگار چه مایه ضرور باشد - لله الحمد که از آسمانی تأییدات آنچه دینی کارِ سترگ پیش قدمانِ باستانی برنج دراز دریافته اند کشورخدا را در نهادِ صافی سرشته اند - و بے آمیزشِ آموزشِ خوبهائی ستوده غازه چهره سعادت است - و با این هشدارِ خرامی پیوسته دیدبانانِ گزین (که بر خود بلرزند - و حق را بے کم و کاست بموقفِ عرض رسانند) بار داشته اند - تا نیزِ اقبالِ هرزمان فروغِ دیگر دهد - و جاوید دولت چهره افروزد - و با این بسند نکرده محفلِ همایین و بارگاهِ خلافت را برخلافِ سرافرازانِ عالم باگادلانِ حقیقت پزوه آراسته دارند - و فرومایگانِ خوشامدگوی ناراستی آرای کمتر دین در جای گزین راه یابند •

• بیت •

چوشاهنشهان دوربینی کنند • بدانشورانِ همنشینی کنند

کسانے که دانادلی خواستند • بدانانِ دلانِ مجلس آراستند

و ژین گزیده آئینِ گوناگون مردم و گروه‌گروه آدمی شناسائی پذیرفته سعادت می‌اندوزند - اندازه نرخنده بخنی و نیک سگالی فرزندانِ آن گیتی خدیو که تواند گزنت - فراخوانی حوصله قیاس برننابد - المنة لله که بمیامینِ توجه آن دانش آرای فرهنگ افروز اولاد و احفادِ والاگهر را در آغازِ برنهایی پا که همگان را بمرآتِ خواب غفلت دارد) بیدارِ عقلی و ژرف نگاهی و صواب اندیشی و شایسته کرداری از تیرونه جمالِ روزافزون است - و از فروغِ قدسی عاطفت و خجستگی طالع برخلافِ خردسالانِ روزگار گستودگی اخلاق پیراسته اند - و بنظرِ کیمیا سازِ شاهنشاهی پرورش یافته پذیرای منتِ آموزگار و اتالیق نیستند - خاصه فرزندانِ سعادت پزوه رضا جوی گلدسته بخت‌مندی فهرستِ چرائد آگهی سلطان سلیم (همچنانکه بظاهر مهربان فرزندانِ گیاهان خدیو) در پیرویِ خجسته خصالِ آن بختای ملک

(۲) در [بعضی نسخه] و در خوردن و آشامیدن نگذارد - و - - - [بعضی نسخه] خواهش گرمی

(۳) نسخه [ی] خرد •

دانائی فراوان تکاپوی دارد - لیکن از انجا (که شهریارِ دوربین نیرنگی مزاج آدمی زاد را سراپا بشناسد و پیش بینی و حزم اندیشیِ خوی ستودۀ اوست) بدیدبانِ خود بسند نفرموده فرزانۀ از هوشمندانِ آرزوم دوست و فاطر از نامِ اِثالیقی نهاده سراپستانِ دورِ بسیجی^۱ شاداب میگرداند - آئینِ والا نگاهی بکار میبرد - و رسوم احتیاطگزینی بجای می آید - یک از شایستگانِ سعادت گزین بر فرازِ بزرگی^۲ جای میگیرد و جهانیان را آئینِ دانش آموزی بر منصۀ ظهور جلوه گر میشود - تا بیدار دلانِ هشیار مغز دریناقداری اعتدالِ این آغشته آخشیاچانِ نُن بغذوگی ندهند - و آراستگیِ ظاهر و باطنِ فتورے دران سگالش فیندازد ازین رو خدیوِ عالم بیست و دوم شهر یورِ مَادِ الهی قطب الدین خان را (که از باریابانِ بارگاهِ حطنت و بزرگانِ پیشگاهِ خلافت بود - و آثارِ حقیقت و کارشناسی از ناصیۀ حلّ او روشن - و خیر بسیجی و حیا درستی از نشست و برخاست او پیدا) بدین بلند پایگی کامیاب سعادت گردانیدند - و بخلعتِ گرانیامۀ داتو (که درین قدسی دردمان بس پایه سترگ دارد) سرفرازی جاوید کرامت شد - و بخطابِ بیلگربیگی (که از اعظمِ انقابِ این خاندانِ والا ست) بلندنامی یافت - او بسپاس گذاری این مہین بخشش توثیقِ جشنِ بزرگ بخیال آورد - و آرایشِ بزمِ همایون اندیشیده استدعای گرانیامی مقدم نمود - از انجا (که خواهشِ پذیرِی و کامروائی شمسۀ پیشطاقِ فرمانروائی ست) آرزو پذیرفته آمد - و منزلِ آن عقیدت گزین از میمنتِ قدیمِ اقدس رشک افزای سپهرِ بریں گشت - دران مہبطِ انوارِ الهی و مطرحِ اشعۀ ربّانی شاهزادۀ والا گهر را بردوش او گذاشته سرمایۀ سرمستی سعادت بخشیدند - و پیرایۀ افتخارِ کونین سرانجام یافت - اسبابِ خرّمی و شادکامی آمادۀ گشت - و لوازمِ نثارِ بتقدیم آمد - طبقاتِ مردمِ بمراک خود پیوستند - و گروه گروه جهانیان شادمانی اندر ختند •

• بیت •

عجب بزمگاه شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم اختر بخواب

بنظّاره اش دیدۀ مدهوش بود • خرد بے زبان و زبان گوش بود

چالش^۳ فرمودن گیتی خداوند بصوب اجیمیر

اورنگ نشین فرهنگ آرای پیوسته از رفورِ حق پڑهی و فرطِ دیدۀ وری خویشتن را بچشم در نیارده گام آگهی بردارد - و زمان زمان پاسداری احوال کونہ چهار سوری دنیا را روز بازارِ تازه بخشد سراپستانِ دین را شاداب گرداند - و سراپای هر کردارے بنظرِ اعتبار در آورد - پاسِ مراتبِ شناسائی داشته خرامش فرماید - و از سعادت اندوزی و خیر سگالی برسمِ طوانِ مشاهدِ بزرگان (که والا نگهانِ حقیقت اندوز بدان کمتر گردند) نیز پردازد - و در ضمنِ آن چندی حقیقتِ عبادت^۴ چراغِ ظهور برافروزد

ظاهر بینان صورت پرست را سرمایه نشاط پدید آید - و معنی بسیچان تقدس طراز را گویاگون شادمانی در گیرد - درین هنگام (که لوامع خدانشناسی پایه ظهور گرفت - و پیدرگزینان روی در سیرت افزوی داشتند) بخاطر همایون چنان پرتوانداخت که این نیکوئیهای رسم و عادت بآهنگ گزین عبادت بر منصه عیان ننابد - و ب ملاحظه مصالح ملکی یورشهای پادشاهی فروغ نبخشد - و جویای آن گشتند که اگر چنین باعث خردگزین نباشد بخلاف هر سال درین مرتبه عزیمت مطاب اجیر در پایه توقف افتد و چون روشن شد (که نهضت آن مرب سرمایه آرامش خلایق و پیرایه نیازمندی گودن کسان است) بیست و ششم شهریور ماه الهی پای اقبال در رکاب کشورگشائی نهاده رهگرای گشتند - و با ستوده آئین منزل بمنزل نشاط شکار چهره آرای شد - معدلت را شادروان دیگر برافراختند - و گریه گریه مردم کامیاب آرزو گشته شادی اندوختند - برخه را مطالب دنیا و مشاغل ظاهر انتظام گرفت - و جمعه را مرادات معنوی و خواهشهای عالم باطن سرانجام یانت - آن شهسوار عزم آگهی با این بیهمال بوده ظاهر بر آراسته - و با گوناگون مشاغل آزاد خاطر خرامش فرموده - ازان باز (که داستان تعلق و نجره در نرنگه هستی غریب نشاط انداخته - و سر رشته نگاهداشت آذر پیشینیان دوتائی دارد) مراسم این دو آخشیم در یگانه پرستار ایزدی باین فزونی و قرارانی فراهم آمده کمون نشان دهند - دبدوران هر گروه از دید شگرف آرائی آن یکتای بدائع طراز چنان سر بجیب حیرت فرو می برند که بقالبی گفت نکنند و بصوصله شرف در نیاید - هر طایفه را دلفش که همگی همت والای خدیو عالم بهمین آئین خاص بسر میبرد و چنین چیره دستی از دوام توجه بدان پیشه روی در ظهور دارد - بایزدی نایب (چنانچه در آرامش آشوبگاه دنیا شگفت کارنامهها پدید آورند - و فیض آن بدر و نزدیک رسد) افزون تر ازان نادره پردازها در وسعت آباد ملک معنی آشکار میشود - و شمع رهنمون سعادت پزوهان دیدور افروخته میگرد و بتارگی آنچه به مصروع قام چهره گشای میگردن فرمان پذیرج شیر شریه است - بیست و ششم مهر ماه الهی ربابت اجال نزدیک حوض خواص خان پرتو اقبال انداخت - بومیان آن سرزمین جبین نیایش سوده بعرض همایون رساندند - که رونورده را درین حدود به بیشه هولناک گذر افتاد - دارند نا آشنا بجان گزائی برخاست - آن قوی دل را خاطر سعادت گزین چاروگر آمد همان دم خطه بگرد خود برگشید - و دعای گیتی خدیو بر زبان آورد - از شنودن نام گرامی بر جای لیستاد - و او از گزند جان شکر رستگاری یافت - آگهی پذیران آن سرزمین بتارگی گردن سعادت بکمند اخلاص در آوردند - و دست انوار راهبانی طایفه و سرمایه افزایش عقیدت گرو ب سرانجام پذیرفت

(۲) نسخه [ل] برافراشتند (۳) در [چند نسخه] شگرف کاری (۴) نسخه [ی] بمعنای همین

(۵) نسخه [بی] بمعنی رقام (۶) نسخه [ل] زنده شو (۷) شاید که دهانی باشد

و چون شگرف کاری اقبال بسامع همایون پیوست از سترگی همت و پرده آرائی حسابه برنگرفته بر زبان مقدس گذارش یافت - اگر برآستی پیروند دیگر شکار این جانور نکنیم - و بجان شگری او چیره دستی نفرمائیم - نیرنگی بدائع کرامات آن یگانه روزگار برتر ازان است که چابک روان عرصه آگهی بساحت کنه آن توانند رسید - و الا پایگی آن وحدت گزین کثرت آرای ازان دورتر است که بلند پروازان علوی خرام در هوای شناخت آن پر توانند گشود •

مائیم که نظاره او • حیرت زدگان آفرینش

از کنه کمال او چه دانیم • ما هیچ مداین آفرینش

سیوم آبان ماه الهی سایه همایون چتر بدان شهر سعادت پرتو معدلت انداخت - و مراسم دادارپرستی و آداب زیارت بظهور آمد - منتسبان آن مشهد و دیگر منتظران آرزومند بگونگون انضال شاد کامیها اندوختند •

و از سوانح فرستادن شیخ عبدالنّبی و ملا عبدالله سلطان پوری ست بحجاز - نظرت گنجینه پرداز شاهنشاهی آن میخواند که تهیدستان هفت کشور و نیک سالان هر دیار از مرائد احسان فراوان بهره برگیرند - و همواره جویای خیر بسلیمان آگاه دل و کار شناسان راستی کردار است - تا مصارف عطایا در شهرستان بیگانه تشخیص یابد - و بے ستم شریکی و بیش طلبی آرزوستان آن دیار شایسته قسمت پذیرد - و پیوسته از جهان نوردان روزگار هر که برآستی و درستی امتیاز دارد برگزیده مبلغهای گرانمند حواله مینماید - تا بخشش ظلّ الهی پایه شمول گیرد - و سپاس بلند اقبال چهره دولت برافروزد (چون فزونی احتیاج مندان جزیره نشین حجاز و انزوا گزینان آن دیار خاطر نشین همایون شد) هر سال خوارهای زر مصحوب کاردانی سعادت منش روانه ساخته - و اندیشه قدسی آن بود که پیوسته دریای بخشش در جوش باشد - لیکن چون آگهی آمد (که چیره دستان آرمند آن مشاهد گرد شورش می انگیزند - و قسمت شایستگی نمی پذیرد - و تهیدستان آرم دوست را بخشه نمیرسد - یا کمتر بهره بر میدارند - و خیره رویان عریه ناک فراوان ستانند) چنان بخاطر معدلت آرای قرار یافت که دیگر آن والا مکرمت بظهور نیاید - و چنانچه مساکین هر دیار پنهانی کامیاب عشرت گشته خلود دولت را طلبکارند دران بلاد نیز همان آئین رواج گیرد - و همانا چنین گردن دها گشتی و خاطرهای نرزد شادمان گردانیدن دستینه قبول داشته باشد - درین ولا (که خرد بلند پایگی یافت - و تشخیص را

(۲) نسخه [ز] بدائع کرامات - و نسخه [ی] نیرنگی کرامات (۳) نسخه [ل] چه گویم (۴) نسخه [ل]

مراتب (۵) در نسخه [ز] در اینجا این عنوان آورده - فرستادن شیخ عبدالنّبی و ملا عبدالله سلطان پوری بحجاز

(۶) نسخه [ز] دراز دستان آن دیار (۷) نسخه [ی] بخشش و بخشایش •

روزبازار بدید آمد) شیخ عبدالنّبی و ملا عبدالله سلطان پوری (که از افسانه طرازی و دستان مرایی و پیش آمدن ساده لوحان کارشناس و مدارای فرمان دهان روزگار برمسند پیشوائی جا گرفته در نفس پرستی و طبیعت پرستاری گام فزای میزدند) پرده کارایشان برداشته آمد - و دریافته شد که بجز ارائل مقدمات رسمی (که اسافل صف نشینان بساط تحصیل گردآوردند) چیزی نیندوخته اند و بغیر زبان درازی و نقل فروشی (که آئین بیدانسان هرزه‌ای است) هنر نداشتند - و با این همه تهیدستی از دادار پرستی و حق پژوهی کمتر نصیب بردارند - و غرور افزایی و نخوت فروشی را بزرگی حلق و گزندی منزلت خیال کنند - شهروار فراخ حوصله والا عاطف از آرم ذاتی و حیای فطری نخواست که آن گروه درین عیارگاه دانش و بینش زیاده ازین بغادانی و بی انصافی شهره آفاق گردند و برسوائی انگشت نامی خاص و عام شوند - بمنصب میرحاج اختصاص بخشیدند - و نیازمندان آن سرزمین را یاد فرمودند - و بدین عنوان از تلموز برآوردند - و فرمان شد که پیوسته دران معابد به پیراستن نفس پردازند - پاس اعتبارها داشته آمد - و لوازم آرم بتقدیم رسید - زیندگان آرزو پرست بسر این نرسیده در توقف هزار دستان بکار بردند - اندیشه آن پست فطوتان اندوختن درهم و دینار بود - نه فراهم آوردن نام و ناموس - لیکن گیتی خدبو دانش پژوه (چنانچه حکمای مهرگزین بیمارانی نادان را کام و ناکام تاج دارو بخورش میدهند) دستوری داده مدارا فرمودند - و بمباری از نهیدستان آرزومند را سامان سفر سرانجام یافت - هفدهم آبان ماه الهی ازان مصر سعادت بدار اخلاق بازگشت شد و راه میوات پی سپر همایون موکب آمد - و راغ و کهسار طراوت بهار گرفت - اگرچه بصورت نشاط شکار چهره می افروخت لیکن در معنی دادار پرستی و رعیت پروری بجای می آمد - بیست و نهم حواشی سانبهر شهید خان با برخه جنود فیروزی دستوری یافت که دران صوبه پاسبانی احکام سلطنت نماید - و درایمنی ملک و آبادی ولایت همت گمارد •

و از سوانح گزند رسیدن بزین خان کولکانش است - بیست و سیم آذر نواحی بهیرو گیاه خدیو در خلوت سرای تقدس بنیایش ایزدی بود - از پیشگاه دولتخانه غوغائی بلند شده فرونشست - بهیرو چوهران از واژونی بخت چنده سر از بندگی تهنه بدبار بنگاله شنافت - درین ولا (که آن ناحیت بدستقاری اقبال گشده گشت) ناگزیر بهمایون درگاه پناه آورد - از انجا (که خری بد از نهاده مردم بدشواری رود - خاصه که نکوهیده نشمرند زوال نهیدند) آن بدگوهر باز بهنگاه خود اشاره رفته دزد انشاری و رعیت آزاری پیش گرفت - چون آن قصبه از قبول کولکانش بود رخصت یافت

(۲) در [بعضی نسخه] مترو (۳) نسخه [ز] بدزد افشاری و رعیت پروری آزادی

پیش گرفت •

که او را و دیگر نصرت آریایان آن مرز را باند زهای هوش افزا ره گرای نیکو بندگی گوداند - و هر که از بخت غنودگی سخنان دلاور نشنود بفرغ پلارک هندی تیرگی زدای استکبار آید - چون بدان سرزمین گذاره نمود بد گویان آن بوم غاشیة فرمان پذیری بردش کشیدند - و همگی گردن کشان آنزم ستیز برهنمون کولکناش دولت کورنش یافتند - آن شوریده مغز از تباہ سرشتی نفوانست همراهی گردید - ازین آگهی فرمان شد که اقطاع داران آن نواحی او را بدست آورند - از بیخاکهای در معمور اقبال آمد - و راجه نودرمل و راجه بیرو را پناه اندیشید - بظاهر حرف جرم بخشی در میان داشته - و ملازمت گیهان خدیو را آرزو نموده - لیکن همواره در کین کولکناش بسر برده و هزّه در آئی کرده - کوکه اندیشه تباہ او را بدرگاه همایون باز گذارد - شیخ ابراهیم بقدری فرمان آن تیره رای سرگشته را طلب نمود - تا سراپای دل برگردد - و شامن گرفته بخدمت نامزد گرداند با برخی از راجپوتان تهور گزین درین نزدیکی آمده عرضه داشت که اگر کولکناش مرا در زینهار خود گیرد و شما دریاری من پیمان بندید ببارگاه سپهر تمثال بتارک سر می آیم - ورنه آماده شده ام که نقش زندگانی سپرده آید - شیخ بهرامی کوکه آن وحشت زده به دانشی را بخوش زبانی آرامش بخشیده آورد خراست که در ساحت قدسی در آید - از انجا (که چاوشان بارگاه به فرمان مقدس سلاح دار نگذاوند خالی دل دست بجمدها برده بازداشتند - شوریده مغز فریب انگاشته دشمن عریه ناک بر آهلیخته آویزش نمود - کوکه به نیروی مردانگی در آویخته زخمی شد - چنده از ملازمان او را دستگیر کرده بغرامش خانه نیستی فرستادند - خدیو مسیحا نفس روز دیگر منزل کولکناش را بفرغ همایون قوم رشک افزای سپهر برین گردانید - و بدل مهرگزین و دم گیر و زبان عاطفت مرهم بر جراحت نهاد از میامین نوجبات اندس آن گزند جان گزاه پدیرفت - و سپاسگذاری و نیایش گویا بجای آمد بنصرت و فیروزی بیست و نهم بدارالسلطنه فتحپور نزول اجال شد - از روز افزونی دولت پایه حق پژوهی بلندتر گردید - و فرمان روائی را بر قدرت دانی و کار آگهی اساس نهادند - چهارسوی دنیا را تازه رونق پدید آمد - و کلاشناسی بکرم بازاری چهره انروخت - طبقات انام و طوائف عالم روی نیاز بوالاستان آوردند - و حاکمان اطراف و والیان نواحی گزین پیشکشها و نثارها روانه درگاه ساختند سعادت منشان اصفاطراز سواران دانسته نیایش گذار شدند - و ظاهر نگاهان چاره سگال از بیمناکی را لبه گری سپردند •

و از سوانح پناه آوردن یوسف خان کشمیری ست بهمایون درگاه - بدر او علی خان چک مرزبانای کشمیر داشت - (چون در تگاپوی چوگان بازی با سیب پیش کوته زین رهگوی ملک نیستی

شد (بزرگانِ آن دیار انجمن ساخته او را بگلانی برگرفتند - ابدال عمّ لو اندیشه سَری بخود راه داده بخامکاری نشست - یوسف خان نیز دستي نموده خانه او گرد گرفت - و دران زد و گیر آتش بندوبست رخت زندگانی او بسوخت - زمانه هنوز نیارمیده بود که سید مبارک و ابوالمعالی بسرش و علی خان و حیدر چک و علی ملک و جمیع دیگر بولن شدند که یوسف بن حسین خان را (که عمزاده اوست و بخطابِ خانخانانی نامور) جای نشین گردانند - او از دوراندیشی سر باز زد - عمومِ فتنه انگیزان سید مبارک را برداشته آتش شررش برافروختند - میدان عیدگاه گرد آلود آویزش شد - یوسف خان لشکر آراسته بکازار برخاست - محمدخان (که هراول بود) پس از فراوان زد و خورد نقد زندگی درباخت یوسف خان باوردگاه نارسیده راه گریز سپرد - و از گویو پیرونیحال گذشته در حواشی^(۷) تنه دمه برگرفت بد گویهان نامهای قریب آمیز فرستاده برگردانیدند - در سرزمینِ مِراج^(۸) سید مبارک بعزم پیکار برآمد دورویان هزّه سرای از هنگامه گفت یک کام کردار برنداشتند - بسعادت بسنجی از راه قریز براهه مانسنگه و میزرا یوسف خان پناه آورد - خاصانِ بارگاه تقدّس او را برگرفته از پنجاب رهگرای پیشگاه اقبال شدند - و بیست و یکم دی ماهِ الهی بسجود آستانِ قدسی روشن پیشانی ساختند - دست عاطفتِ گیهان خدیو از نشیبگاهِ خاساری برگرفت - و بگوناگون نوازش اختصاص یافت •

و همدربین روز پیشرو خان از سمتِ جنوبی ناصیه سای آستانِ جلال آمد - و بنوازش خسروانی سرفراز گردید - او را باندز گوئی نظام الملکِ دکنی فرستاده بردند - و خوشرویی را بسزا نمود و از کاردانی بسا سخنانِ شکوه افزا دلنشین گردانید - (با آنکه جوهرِ دماغ او گردآمود سدا بود و دست از آمیزش مردم باز داشته در کنجِ نهائی بسربرد) لختی بهوش گرائید - و امف خان را (که از معتدان او بود) با تنسوقاتِ آندیار همراه آن سعادت گرای گردانید - آیندگان نوازش یافته کامیاب شادمانی گشتند •

و از سوانح نامزد فرمودنِ عساکرِ گیتی گشای بتسخیرِ بنادرِ فرنگ - از آنجا (که مهین آئین فرمانروائی ملک گیري و کشورستانی ست - و هدین طرزِ شکوه افزا پرورشانی کثرت قدم در آرامش وحدت می نهد - و جهانِ پراکنده روی در انتظام می آرد) امرای صوبه گجرات و مالوه بسردارِ قطب الدین خان هیزدهم بهمن ماهِ الهی باین خدمت نامزد گشتند - و مرزبانانِ دکن را فرمان شد جنودِ فیروزی اعصام رخصتِ آن صوب یافته - که فرنگی گروه را (که سنگِ راهِ بادیه نوردانِ حجاز اند)

(۲) نسخه [ی] و ابوالمعالی و علی خان (۳) نسخه [ز] حیدر جنگ (۴) نسخه [ی] خان چک را

(۵) نسخه [ب] [ی] فتنه اندوزان (۶) نسخه [ز] بریغال (۷) نسخه [ب] [ا] حواشی (۸) نسخه [ب]

فرهنگیز (۹) نسخه [ی] میراج - و نسخه [ل] [م] مِراج (۱۰) نسخه [ی] [ا] این جانب •

از میانه بردارند - این مزد دولت افزا را سرمایه ظهور جوهر اخلاص دانسته هر کدام بشایسته سامانی و گزین سرانجامی بلشکر نصرت قرین پیوندد - تا حرف سرائی بندگی (که همواره از زبان فرستادگان گذارش می یافت) بیقین گریزد - و فراخور خدمت و اخلاص بوالا پایه عاطفت اختصاص یابد و هم رعایای سمت جنوبی از آسیب موکب همایون سایه نشین عافیت گردند •

و همدرین روز سرکار غازیدور بمعصوم خان فرخودی مرحمت گشت - و خطه دلگشای جونپور از تغییر او بتوسن محمد خان مکرمت فرموده دستوری انتظام آنخنده دادند - و مولانا محمد یزدی را بصدارت آن صوبه همراه گردانیدند - و آذیسه در اقطاع معصوم خان کابلی قرار گرفت سبحان قلی ترک نواز باد پیمای استعجال بر نشست - که او را از بهار باد آذیسه برد - و قیاحان کنگ را بنواحی بهار آورد •

و از سوانح بارآمدن میر ابوتراب از حجاز - نگاشته آمد که میر را بوالا منصب قاضی سالاری حجاج سربلندی بخشیده رخصت ارزانی داشته بودند - درینوا آگهی آمد که آن سفرگزین خدمت بتقدیم رسانیده نقش پای نبوی صلی الله علیه و سلم می آرد - و چنان برگوید که این همدست آنست که سید جلال بخاری در زمان سلطان فیروز بدلهی آورده - دین پناه (هرچند میدانست که اصله ندارد - و میرفغان دیده در ناسرگی آن وا نموده اند) از وفور پره داری آن انتساب سرگ را پاس داشته حق گذار نجیل آمد - و بهمایون فرمان چهار کوهی دارالخلافه قاضی توقف گزید - کارفرمایان بارگاه سلطنت نزهتگاه دلگشا بر آراستند - شاهنشاه حقیقت پژوه با بزرگ نوغان و دانشوران بیدار دل پذیرا شده قدمی چند آن پارو سنگ را بر دوش آسمان سای نهاده خرامش فرمود - و برتریب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بمصر اقبال آوردند - و باشارت قدسی بخانه میر برگذاشتند و از فروغ شناسائی و آرزوم دوستی و قدردانی و فراخی حوصله (باندیشه آنکه آبروی آن سید ساه لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع لبریز خنده نگردند) چنین احترامی بزرگ بجای آمد - و بنقد کاسه خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - فتنه اندوزان بدگوهر در گنج خجالت فرو شدند - و بے مایگان تیره رای [که از استکشاف دلائل نبوت و گذارش یافتن شبهه و شکوک آن (که کلامی کتب از آن پراست) درشورش بودند] یکبارگی رسوای بازار شرمزدگی آمدند و آنان (که از بیبدولتی و تباہ سرشتی با ظهور دینداری و یزدان شناسی آن پیشوای صورت و معنی بهتان سرائی و یافه درائی داشتند) زبان زد دین و دنیا گشتند - بزم آرای جهان آگهی را نه آن روز

(۲) در [بعضی نسخه] آن صوب (۳) نسخه [ی] برگشت (۴) نسخه [ی] بآن دیار (۵) نسخه [ی]

که او را (۶) نسخه (۷) که مخدوم جهانیان سید جلال بخاری (۷) نسخه [ی] میر مذکور گذاشتند •

(که شریده مغزان بد گیش گرد فتنه می انگيختند) در نزهتگاهِ باطنِ قدسي غبارے - و نه امروز (که گروهِ باطل سنیز سر بگريبانِ شرمساري دارند) نشاط افزائي - هرکرا سراپایِ خاطر چنین بود روز بروز نهالِ دولت در بالش آید - و زمان زمان تازه اقبال نوید کاميابی رساند - همواره ژرف نگاهي بکار رود - و نيز نگی تقدیر عبرت افروز^(۲) •

براهِ شگرفي همه گام زن • همه خنده بر نقشِ ایام زن
بر آفاقِ زندانه چشم افکنان • نمطهای عالم تماشا کنان
نیک انگيزشِ خداپرست را از غم و شادي چه پروا - ليکن مخلصانِ نو ادرات را نيز پدید آمد - و عامه را ساز راه آماده گشت •

و از سوانحِ درازده بخش گردانیدنِ عرصه پهنای هندوستان - ناگزير و الا فطرت کارگيا آنکه زبردستانِ سعادت گزين مملکت را ببخشش و بخشایش نوازش فرماید - و تباہ سگالنِ گردن کش را بفروغ اندازد و لمعانِ شمشير چاره گزیند - ملک را به پيوندهای شايسته لخت لخت گرداند و بستانِ سرایِ آفرينش را بگونهای شناسائي طرح گزين انديشد - و دپاسيدانانِ سير چشم حق شناس بسپرد - و چارچمنِ دنيا را از چشمه سارِ اکمي آبياري کند - و ازین روی بصواب انديشی گيتي خداوند وسعت آباد ملک هندوستان شايسته قسمت پذيرفت - و در هر صوبه سپهسالارے و ديوان و بخشي و ميرودل و صدر و کونول و ميربحر و واقع نويس نامزد شد •

و از سوانحِ قرارِ جمع ده ساله - از انجا (که زمان زمان روزگار نرخ را طرح ديگر اندازد - و نشيب و فرازِ سترگ پديد آرد) آئين آن بود که هر سال برخه از کار دانانِ راستي منش تفصيل آنرا از هر ناحيت روانه ساختے - و سال بسال دستور العمل در ادای حقوقِ ديواني قرار گرفته - (چون ممالکِ محروسه فراخي پذيرفت - و قلمرو چندين فرمان دهان و الاشکوه در سايه گاه معدلت گيهان خديو درآمد) آن نگاشته بتفاوت رسيدے - و سپاهي و رتيبت گزند يافتے - و خواهش باقي و فاضل شورش افزودے و نيز کناره شدن برخه از نرخ نويسان از راه درستي شهرت گرفت - کارپردازانِ بارگاهِ خلافت ستوه آمده بچاره گروي او در ماندند - شهر بار دانش پژوه بابداعِ اين طرزِ حق گذار گروهها گروه مردم را نشاطِ سترگ بخشيد - نقاره اين مخترع آنست - که حال ده ساله هر برگنه از مراتبِ کشت و کار و مدارج ازش شناخته دهم بخش را مالِ هرساله مقرر فرمود - چنانچه در آخرين دفترِ اين گوهرين نامه مفصل نگاشته آيد - اگرچه انجامِ اين شغلِ عالي براجہ تودرمل و خواجه شاه منصور حواله شد

(۲) نسخہ [۱] افزويد (۳) نسخہ [۲] یک انديش (۴) نسخہ [۳] واهي (۵) نسخہ [۴]

فرمان رواي •

لیکن راجه بخدمت‌گذاری شرقی دیار رخصت یافت - و خواجه بفروغِ خردمندی اشارت والا دریافته گزین نسخهٔ انتظام داد *

سرنمایی^(۲) امرای بهار - و نامزد شدن افواج گیتی گشای بسزای آن ناسپاسان

نیرنگی روزگار به‌نظمون چکوفه گذارد - و شگرف کاری کهن دیر بکدام نیرو نویسد - از نکره‌یده خوبهای او آنست که در پرورش بدسیرتان^(۱) فتنه اندوز و آرایش هنگامه گروهِ باطل ستیز همت گمارد - و غم‌انزائی نیک سالان سعادت گزین و جان‌گزائی خرد پزدهان حقیقت منش را هزاران فن آورد - در ریزان هشیار خرام در چهره گشائی این فتنش بدیع دست جرأت دراز نکرده لب فرو بسته اند - و بر نطح آگهی پای خواهش نهاده^(۳) زبان چون و چرا نگشاده - چنانچه آن رازدان بیداردل می‌سرابد *

بسه اندیشه کردم پیش و پس را * بحکمت‌های او ره نیست کس را
درین بستان زبان باید درو کرد * خموشی را بحکیت پیش‌رو کرد
اگرچه بر باطنی والانهای ملک شناسائی کمتر دارم باشد که بر تو ظهور نبخشد لیکن در کبرای ایزدی فرو رفته از نایابی سخن نیوشان انصاف طراز خود را بنادانی شهره آفاق گردانند - و از شورش فهماندن گوش آموذگان سیماب غفلت خواب آسایش گزینند - ابوالفضل ترا (که اندیشه آشوب دراز بخاطر راه داده نیروی فهماندن داده اند) چرا سر حقه بار نمیکنی - و درج حقیقت نمی‌گشائی *

دل داری از معرفت نکته سنم * ز دریای دانش فرو ریز گنج
کلید در علم در جیب تست * چو بر خلق نگشایش عیب تست
همانا گرو گشائی این معمای دشوار آنکه بینندگان سوانح روزگار کم بین و کوتاه حوصله اند - چشمشان بر تمامی نشیب و فراز نیفتد - خار پای را آشوب جهانے اندیشند - و گزند شخصی بالای عالم انکارند و گرنه بر تیز نگاهان حقیقت پرزه روشنی^(۴) است (همچنانکه از روئیدنیها زهرگیا و تریاق نشان نشو و نما کند - و در جانوران دل‌میدکن و جان شکر جنبش نشاط نماید) در آدمیان نیک و بد را ظهور و خفائے باشد - و بآئینه (که در ادویه جسمانی هردو بکار رود) در معالجه روحانی این دو گروه مردم در خور باشند و بر سخن شناسان زمانه پیدا که کام روائی والا گویان نیک اختر و تبااهی لئیمان بد کیش انزایش

(۲) نسخه [ی] سرنمایی بعضی امرا و شورش افزودن میرزا سلیمان و ناکام برگشتن (۳) نسخه [ب]

نهاده (۴) نسخه [ی] روشن ضمیر - و در [بعضی نسخه] روشن دل (۵) نسخه [بی] نبض شناسان زمانه *

فروغ هستی و سرانجام دادن اسباب پاداش است - و نیز فرزند داشتن نفع اندوزان جهان آسایش
بجهت نگرفسان گردانیدن ایشان باشد در گو زبان زدگی •
• بیت •

این باده که روزگار دارد • یک مستی و صد خمار دارد

گر بود نواز از نشیبت • همدار که میدهد نریبت

و بسا این دست آویزِ خار پیرائی چارچمن آدمیت و طراوت انروزی نو نهالِ سعادت آمود شود
(و نیز دانای طرز تعلّق شناسد - که کامیابی در تلذّذ حق پرست آرایش جمال است - و برآمد
کار شقایق اندوزانِ بطلان منش زینتِ جلال - و شناسای خلوتند؛ نچرد را یقین که لطف
ایزدی و جمالِ الهی درین نمودارهای شگرف جلوه میدهد - امکان آتشِ جلال بر نتابد - و باطل
هم خوابه محال - اکنون ازین بوالعجب رازگویی زبان باز گرفته انموده ازین داستانِ هوش افزا مینگارد
(با آنکه از رنگ نشین اقبال از سترگی عاطفت و انروزی معدلت و آرایشِ صلح کل فراوان بخشش
و بخشایش دارد - و مانند ابر رحمت برگشت زار جهانیان ریش سودمندی نماید) یکبارگی
بسیار از امرای بهار (که پرورد نعمتهای گوناگون این دولت ابدی اعتصام بودند - بلکه بستان سرای
نیالان این گروه از جویدارِ افضال شاهنشاهی سرسبز و شاداب بود) در شورشستان عصیان افتاده رهگری
باد ساری و نخوت گشتند - و روزگار زهرخندی نموده هر یک را ببرآمد آرزوهای کوتاه خرسندی بخشید
و اجمال این مفصل آنکه اوائل این فرخنده سال گیهان خدبو پاس جهانداري داشته رای
پرکهرم و مولانا طیب و شیخ نجم الدین و شمشیرخان خواجهرای را بصوب بهار رخصت فرمود
که در انتظام آن صوبه معمره جهر کاردانی بظهور آورند - و در آبادی ماک و تیمارداری سپاه و غنچواری
زیردستان تکاپو نمایند - آن فرمایگانِ تنگ حوصله از بے دانشی رخت اقامت به پنه انداخته در
فراخوانی از افتادند - و در معامله سان واجب و کار داغ سخت گیری و خیره روئی پیش گرفتند
از چشم تاریکی خواهش مدارا و پوزش پذیری (که جهان داروگیر بے او نظام نگیرد) از دست داده
هوش گسل شدند - یک دوی (که بصفتند؛ اخلاص گزاره کرده) تنگنای طبیعت خود دوست را
از وسعت آباد جهان عقیدت چاره گر آمدند - و چندی (که رئیسان چاروسری معامله بودند)
پیشین نعمت را جواب ده ناکامی حال گردانیده نیز ساحتِ باطن را خارستانِ شکوه نواختند - و دیگر
بازرگانانِ شورا به محنت در کشیده ظاهر خود را نیالودند - و بسیاری از بدگوهران زران در سریشورش
برداشتند - و از پادشاه دین و دنیای خود برگشته گردن مخالفت هرا تراختند - نه در خلوتگاه ایشان

(۲) نسخه [ز بخش جلال (۳) در [چند نسخه] و طیب و مجدالدین و شمشیرخان (۴)

در [بعضی نسخه] آن معمره (۵) در [بعضی نسخه] شان واجب (۶) نسخه [ی] خرد دوست •

غریبِ اخلاص - و نه در معامله شان جدائی از سوره و نهان - نه عقلِ صواب اندیش - و نه رایِ ظاهر بین
و نه همنشینِ دانادلِ همت گزین - چون معصوم خان کابلی (که پتنه و آن نواحی در اقطاع او بود)
و سعید بیگ بخشی^(۲) و عرب جایگزین دارِ سهرانو و سعادت علی (که پرگنه توداین^(۳) داشت)
و حاجی کولبی و چندے دیگر (که تیرل ایشان در دلواره^(۴) بود) و سعید بدخشی و پسر او بهادر
و درویش علی سنجر^(۵) (که در ترهت و آن حواشی^(۶) بر خوانِ نعمت می نشستند) و دیگر مردم
نامردم از سخت گیرهای کار پردازانِ آن صوب جمع از خامکارانِ قسم دوم را چون شاهم خان جایگزین دار
حاجی پور و میر معز الماک و میر علی اکبر و سماجی خان (که پرگنه آره و آن حواشی داشتند)
بچرب زبانی و حرف سرایی از راه برده شر افزای گشتند - و بدست مایه ثناء سرشتی بسرگردگی
خرد تیره اندیش کج رو و سروراهی طبیعتِ هوش ربای از پیش طاقِ اخلاص سرنگون افتادند - که
دامنِ شان بعبارِ سوداگرانِ خوش معامله نرسید - و چنان در نشیبِ آبادِ بد ذاتی و نادانی در شدند
که ایشان را با گروه (که با یکدیگر جز مشارکتِ جنسی مناسبتی ندارند) نسبتی نماند - شخصه اگر
از دیواره بزمین آید بختاک برابر شود - تا بتله و کوه چه رسد - مدهوشه (که از نخستین تلک
برفروترین طبقه زمین افتد) اندازه خاکساری او که تواند گرفت - و از شناسائی خرامش کاهِ حواس که
نهایت پذیر است گذارشِ خرابیِ گونسانانِ مدبر (که از آسمانِ اخلاص برخاستنِ حقیقتی آیند)
چگونه در نیروی کلکِ حقیقت سرا بود - ای جویایِ آگهی از سگ و گربه و امثالِ آن که درخست^(۷)
انبارِ یکدیگر اند گوناگونِ مهربانی و دستگیری تراوشِ ظهور کند - و ببینی نوعِ آن دوستی و موانست
دارند که سنجیده مرد آن صفت را بتکاپیِ سترگ بگیرد - و مواسا و مدارایِ همسرانِ صنفی (چون
ایرانی و تورانی و رومی و هندی) از آن روشِ تراست که نگاشته آید - از اینجا دیده و شناسد که بر فطرتِ
آشنایان و یکجانشینان و اسیرانِ فنونِ احسان و پای بندانِ گوناگونِ نوازش چه کارها ناگزیر - پاس
این مراتب جز هشیار مغزِ دویین که تواند نمود *

و چون رمزه از معدنِ حقیقت و منبعِ صفوت نگارش یافت اکنون بیدولتی آدمِ صورتان
ناسپاسِ آن ملک را ملاحظه کن که چون آن آزمندانِ معامله شناس بدان دیار پیوسته در خواش
گشودند کار بر عمومِ لشکری دشوار شد - آنانکه از زربندگی بجای سپاه زردوخنه در خرچِ رشوه
و پاره و سامانِ اسب در ماندند - و گروه (که آفر در کارِ سپاه صرف کرده) بتسلّی و پر ساختنِ

(۲) در [بعضی نسخه] بدخشی (۳) نسخه [ب] نمود این - و در [بعضی نسخه] نمودی (۴)

نسخه [ب] دلواره - و نسخه [ی] دیواره (۵) نسخه [ب ی] شغرو (۶) نسخه [ی] نواحی (۷)

نسخه [ب] در جنسیت (۸) در [چند نسخه] صورت *

معدله حرصِ آنان بحیث‌الگاه شتافتند - هر دو گروه فتنه‌اندوژی را بهانه یافته در خیال شورش افتادند محبّ علی‌خان (که از حقیقت و معامله شناسی فراوان بهره داشت) فرمان‌پذیری را سعادتِ دین و دنیا دانسته بانجامِ آن کار همت گماشت - و آن مردم را از پُتنه بمحبّ علی پور (که بنزدیکی رهناس است) برده شروع در داغ نمود - و یکام روائی آن گروه فانجام نشست - و دیگر آمرای بسیاه روئی و خیره چشمی گردن افراشتند - درین اثنا (که محبّ علی‌خان هنگامه داغ گرم داشت) قانله بزرگ از بنگاله رسید - و سیه‌روئی آن تیره رایان تباہ‌گوهر برملا افتاد - مظفرخان اندر ختہای خانجہان و گزیده فیان او و نولک مادر داؤد را با سایر اغروق مصحوبِ تاج چند منکلی روانه درگاه ساخته بود - و بسیاری از سپاهی و بازارگانان با فراوان خواسته همراهی داشتند - فرصت جوینان ناسپاس در کمین‌گاه تاراج نشستند - و در استواری پیمان یکدیگر تکلیبی نمودند - ازین آگهی محبّ علی‌خان باندازگویی شتاب آورد - بر که پرده آرمِ شان دریده نگردد - و از بیداشی و کم‌بینی در کيفرگاه معدلت رسوائی و بے نامرسی نیابند - در مقام آره بآیندگان شرقی دیار پیوست - همانا از نانجامی رسوم یکجہتی شورش‌مُذشان دلیری نتوانستند نمود - و اراجا (که عموم کاروانیان از چہرہ‌دستی فتنه‌اندوزان در هراس بودند) طایفه را بسرکردگی حبش‌خان بدرقه گردانیده بیورِ خود بازگشت درین هنگام تباہ‌کاران جلاباب شرم برگرفته شہر پُتنه را تاراج کردند - و سکاہشی آن فرامایگان تنگ‌حوصه پدید آمد - محبّ علی‌خان بسیج قلعه‌داری نموده با طیب و مجدالدین فرارِ رهناس شتافت رای پرکھوت بآن خیال (که معصوم خان فرختودی را بکارزار درآرد) روی بغازی پور آورد - شمشیر خان بجانب بنارس رفت - بآن‌صوّر که سپاہ راجہ تودرمل فراهم‌نموده آمادہ پیکار گرداند - درین‌ولا عرب عریضه جوی در پی آن قانله گام فراج ہزد - رہ نوردان قبلہ حقیقی بیاس ایزدی از گذر چوسا گذشتہ بودند - بجز نیلے چند باز پس مانده بدست او در نیامد - حبش‌خان دران عرصه مرد آزمائی کارپردازي نموده گرفتار شد - آن شوریدہ مغز خواست که محبّ علی‌خان را بررباه بازی او ہندستان گرداند - از صواب‌اندیشی و درست‌رایی پاسخ‌گذازد کہ او را بحرف سرائی نتوان فریفت - و هیچگونه یکنائی نگزیند - لیکن همه دانند کہ اثر صحبت او دل برگرفته ام - و از دیر باز اندیشه جدائی در سراپای دل جوش میزند - (اگر پیمان استوار دادھی بخشد - و خواهش من فروغ قبول برگیرد)

ہر آینه - - -
را جہت مند گردانم - و بآسانی پیمانہ زندگی آن مرزبان لبریز کرد - سپہر آسا قلعه بدست آید - و پناہ حوادث انجام یابد - آن دوست دشمن‌نما بچرب‌زبانی و انسانه‌گویی خود را ازان خطرگاہ برآورد - و با خداوند خویش آن دستان سرائی گذارش نمود

و جوهر حقیقت دل نشین میرفدایی چهارسوی دنیا گردانید - درین اثنا سانحه ناگزیر رای پرهیز آمد - و شکیب ربای ضعیف دلی کارشناس شد - او چون بغازی پر شرافت معصوم خان فرخودی بهانه‌سازی و حیل اندوزی پیش گرفت - و بدین قرارداد (که در حواشی گذرچوسا خواهد پیوست) اورا کسبل کرد - آن ساده لوح فریب‌زده هرزه‌گوئی شده روی بدان جانب آرد - و در حواشی خطّه بکسر بفراهم آوردن سپاه آن ولایت تکاپو نمود - کمال الدین حسین سیستانی و سید حسن و دود راج و چندے دیگر از اقطاع داران آن حدود پیوستند - روزے بر ساحل دریای گنگ بشست و شری بدن و پرستش دادارے همال می برداخت - ناگهانی عرب با بسیاری از زر بندگان فتنه اندوز بدان حدود آمد - و شناسای قاهر شده چیره‌دستی نمود - پیوستگان بیدل بیهانه آمادگی خود را بر گذاره کشیدند - او پای همت افشوده گرم بیکار شد - و بسر زوشت آسمانی زخمین بر زمین افتاد همراهان در کشتی انداخته بغازی پور بردند - پس از دو روز جان سپنجی^(۲) به نیکنامی سپرد - و روزگار او بسعادت منشی و حقیقت اندوزی بسر آمد - محبّ علی خان ازین آگهی بآن شوریده بخت رسیده فاوردگاه را افزوش بخشید - حبش خان گوارا شریعت جان فشانی در کشید - و عرب گردآلود ناکامی روی در بادیه هزیمت نهاد - واسطه اسفندار آمد ماه الهی سرگذشت بمسامع همایون رسید و بیست و سیوم راجه تودرمل و شیخ فرید بخشی و مهر علی خان سلدوز و راجه اسکر و رای لونکر و نقیب خان و قمر خان و شاه خواجه ابوالقاسم و ابوالعالی و باتر سفرچی و گروه انبوه را فرمان شد که بدان ملک شتافته ناسپاس بدسگال را بباد انراه رسانند - و منشور سپهر مطاع باسم ترسون خان و معصوم خان فرخودی و غازی خان بدخشی و رای سرجن و دیگر جایگزین داران صوبه الهاباد^(۳) و اوده شرف نفاذ یافت - که چون لشکر فیروزی بآن دیار پیوند بساز و سامان گزین پیوسته رهگرای بکنائی و یکجہتی گردند - و از صواب دید ترسون خان و راجه بیرون نشوند^(۴) - و اشارت والا شد که مادیق خان و باتی خان و الخ خان حبشی و طیب خان و میر ابوالعظفر از نواحی چندیری و نور نیز بدان طرف کام همت بردارند - اگرچه کشور خدای نظر بدیدبانع ملک صورت هنگامه پاداش را رونق بخشید - لیکن بمقتضای اسبب بدی جهان معنی از سود و زیان روزگار سیمای فارغیالی دارد و زمان زمان از سرایستان رضا و تسلیم گلچین نشاط است - و همدین ولا قاضی علی بندادی (که بکم آری و کاردانی از یکتایان زمانه بود) بمنصب والی بخشیرگی شرف اختصاص یافت •

و از سوانح نامزد فرمودن اتواج گیتی گشای بصوب بدخشان - و بازماندن آن - نگاشته آمد که میرزا سلیمان از نزاری عقل صلاح اندیش و نومندی سلطان واهمه رخصت حجاز گرفت

سواد خوانانِ ناصیه احوال و کاردانیانِ حقیقت شناسِ محفلِ همایون دریافته بودند که راهِ بهانه می سپرد - و آن در سر دارد که خود را بکوهستان اندازد - و بچپره دستی با بدستان سرائی بدست آورد - و بکین تزیی میزرا شاهرخ عشوت اندوزد - همان طرزِ هرفراز پیدائی برآمد - ازان طواف کاه بعراقِ عجم شتاب آورده بود - که بدستیارِی فرمان فرمای ایران کامروای خواهش کرده دران هنگام شاه اسمعیل شاه طهماسب (که بمیزیانی آنجا جوشِ شورش میزد) پاسِ بزرگی والا دردمان نموده مقدمِ او را ارجمند داشت - و برخه سپاه را بکمک نامزد فرموده دستوری داد - در هر ی خبر بر شدن پیمانۀ زندگی شاه در رسید - کتابۀ یاس از پیش طاقِ روزگار برخوانده بقندهار آمد - و بمظفر حسین میزرا خویشی کرد - در آنجا نیز چون کاره بر نیامد روی بکابل آورد - میزرا حکیم پذیرا شده گرم خونیها نمود - سکالش آن ناسپاس آنکه برهنمونی این کهن سالِ آرمون کار بنگش رویه شتافته آشوبِ هندوستان گردد - میزرا شکوه شاهنشاهی (که بچشمِ عبرت بین دیده بود) گذارش نموده او را از نبال اندیشی باز آورد - و یورش بدخشان پیش نهادِ خاطر گردانید - دهم آبان ماهِ الهی سال (۹۸۷) نهمد و هشتاد و هفت در شورشِ ابر و ریزشِ برف رهگرای شدند - ابرین سرگذشت چون بدرگاه والا آگهی آمد از آنجا (که شاهرخ میزرا خود را بدین دولتِ ابدی اعتصام پیوند داده بود) یاروی او بر صفوگاهِ باطنِ اقدس پرتو انداخت - بسعید خان و راجه بهگونت داس و مانسنگه و میزرا یوسف خان و دیگر امرای صوبۀ پنجاب و ملتان مناشیرِ قدسی شرفِ نفاذ یافت که بدان ملک رفته دستگیری نمایند - امرا کاربند فرمان شده در سامان سفر بودند که داستانِ آشتی و بازگردیدنِ مرزبان کابل گذارش نمودند - جنودِ فیروزی ازان عزیمت باز مانده عرضه داشتند - و اجمالِ این تفصیل آنست که میزرایان در حدودِ تالقان گردِ بیکار انگلختند - شاهرخ میزرا اگرچه پای همت انشوده نبرد آرای شد لیکن از هزه در آئی دورویان بدگوهر و کوته اندیشی یکجہانِ خیرسگال و کم دینی و ناآرمونِ خود کاره فتوانست پیش برد - یافه گذارانِ خدک انداز بر زبانها انداختند که میرعماد سرآمدِ کار پودران آن ملک با میزرا سلیمان نیک بسنجی گزیده میخواهد که در گرمیِ زدوگیری میزرا شاهرخ را گرفته بدو سپارد - و دولخواهانِ صواب اندیش را دامنِ آلودِ نهمت گردانیدند - و گروه بدخشیان بمزبانِ قدیم پیوسته هنگامه افروز بدگمانی گشتند - هنوز گزیں آویزش عیار افزای بهادران نشده بود که میزرا شاهرخ عنانِ ناکته بقندوز شتاب آورد - لشکرِ زابلستان (که در خارستانِ خوف و رجا اندر هناک بود) ابرین روانی جلوه نشاط گزیده قدمی چند براو نکامشی برداشت - میزرا چون بقندوز رفت آن دژ را محکم ساخته بکولاب شتافت - و محمد قلی شغالی را از تنگنای زندان

برآورده زمام وکالت سپرد - میرزایان بیست روز در حواشی نالقان توقّف داشتند - چون حال شاهرخ میرزا بتحقیق انجامید از راه قلعه ظفر برستان^(۲) آمدند - و بحرف سرائی و انسانه طرازی محمدتلی گفت وگویی مصالحت درمیان آمد - او با فریدون پیوسته پیوند آشتی داد - و از دور اندیشی و حزم اندوزی میرزا شاهرخ دیدن نیارست - و بصوابدید خیرسگالان آرامش جوی از نالقان ناهدو کوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان مقرر شد - و او بدان خرسندی گزیده^(۳) بکولب رخصت گرفت - میرزا حکیم در نواحی قندوز بخواجه چارطاق جهت انجام کار روزی چند توقّف نمود چون گفتار غارت کردار گرفت بکابل بارگردد •

نیزنگی، اقبال شاهنشاهی در سرتابی، امرای بنگاله - و سزا یافتن آنها^(۴)

(هرگز ایندی نائید چهره امروز دولت باشد - و کار سازان نقدیر باتبدال افزائی در نکابو)
 هرآئینه روزگار بهر سترای برخیزد - و بآراستن دو کار همت گمارد - بدانندیشان فرومایه را (که از رویا، بازی و حيله اندوزی بصورت نیک سگالان برآمده باشند) برده از روی کار بگیرد - و سر استان خلافت از خس و خاشاک پاک سازد - و حقیقت اندوزان سعادت بعیج را (که از نارسیدگی وقت و پیش آمدن بدکاران غبار آلود ناشناسائی بودند) بر فراز شناخت کامیاب عشرت گرداند - و بآبباری گوهر شناسی کلبی دولت را ببالاند - بیشتر بفرخ ساختن روزی و فراهم آوردن اسباب شادمانی و پیش آوردن نامایم و بشکنجه غم در انداختن مردم سرآغاز را برانجام رساند - و آنرا (که درستم دریافت با شایستگی کردار هم آغوش بود) تلحکامی از نزهت جای آرامش با شرب کاه به آرامی نبرد و افزونی جاه و فراوانی مال گزنده باگهی نرساند - بلکه درین دو زمان آزمون منشور فرمان پذیری و خدمت گذاری بر سر نهاده نشاط اندوزد - و بدستانهای حقیقت نفس بافکداری را خاموش گرداند - و هرکه در اصل سرشت بدگوهر و غفوه بخت باشد از شاخسار شناخت برنخورد - و اگر بهر برادر نسبی از گلشن سرائی کردار باو نرسد - هم در افزونی معیشت چراغ خود برهگذر باد نهاده ببد مستی گراید - و هم روز ناگهی از شاهراه سعادت برکناره شده بطریق به اعتدالی سپرد - چنانچه سرگذشت امرای بنگاله این آگهی می بخشد - داستان بندگذاری و هوش افزائی کتابه پیش طاق شناسائی میگرداند - از ایمنی روزگار و آبادی اقطاع و افزایش مال گوهر شب افزونی بینائی زمان زمان

(۲) نسخه [بی] برومق (۳) نسخه [ز] گرفته (۴) نسخه [ل] میرزا در نواحی (۵)

در [چند نسخه] اینان (۶) نسخه [ی] بدستاری (۷) در [بعضی نسخه] بآراستن کار (۸) نسخه [ی]

منشور اقبال فرمان پذیری (۹) نسخه [ی] گلشن کردار •

نیوگی افزای شد - از بیدانشی و کج گرائی سود خود را در زبان کاری اندیشیده زران دوخته - و سپاه کمتر نگاهداشته - و سگاسهای نکوهیده بدل راه داده در کمینگاه شورش چشم انتظار گشوده درینولا (که مظفرخان رخت اقامت انداخت) قدر بزرگی نشناخته در انتظام ملک و لشکر نکوشید - و حساب دانی (که سرمایه اعتبار او بود) از دست داده همواره پیشانی دل را چسب آمود^(۲) چون گویم که ناهیه سر گزیده داشته - بلکه لوحه زبان را بحرف شکایت و رقوم آزدگی سیاه گردانیده - در آن هنگام^(۳) (که بابالت بنگاله سرافرازی یافت) از افزون عافیت دیوان و بخشی و امین بیاروی او نامزد فرموده بودند - از کوتاه بینی انباز پنداشته بزنج در شد دست از کار برگزیده شکوه فروش آمد - و مهمات را بآن گزیده گذاشته خود را از تیار سپاهی و رعیت باز داشت - در خلوتکدها چه بهنگامها سپاس نعمت رسیدگی نگذاردۀ گلهای سرائید و آن غارت زده آگهی نمیدانست که در ملک دار و گیر هر چند یاور بیشتر و یاری ده افزون باشد انجام کار را شایستگی دیگر پدید آید - همانا آزمندی درونی او را با شوبگاه برده و از نیوگی دل بایست زمان در نیافتن - گرفتار که در سودا زیان رفت - و پایه جاه بهستی گزاید - در چنان فتنه زار چنین زیستن چگونه سزاوار بود - و با طیلان تعلق راه مدارا نمیدان کجا بمنزل رساند •

دیار بنگاله سرزمین ست که همواره از هوای سقله^(۴) پرور غبار فتنه برخیزد - و از بدگوهری مردم خاندانها برافند - و دونه زوال یابد - اینجا در باستانی نامها آنرا بلغاک خانه نامند - سبه آرا بهندار جاه درمانده دلاسی آشنا و بیگانه نکرده - و دیگر کارپردازان حرص اندوز از پاره اندوختن گذرانده برزردستن هجوم آورده - کاشکۀ دین آزمندی (که خاک بر سر آن) بکبارگی از راه آرم بر کنار نشد - و قدر بهنجار رفته سرزشتۀ معامله دانی نگسیخته - (هر که خانه زیرستان خراب سازد - و بدین دستمایه نشیمن خویش نگارین گرداند) زود آبروی بزرگی او ریخته آید - و بنیان زندگی پرانده گردد - آغاز در آمدن کارفرمایان معامله شناس به پیروی اندوخته های خان جهان آویختند اسمعیل قلی خان و سایر ترکمانان به رخا ش پیش آمدند - و از انجا (که از کاردانی و عقیدت مندی بهره بود) ناملایم برداشته ناشتای معده حرص آورد آن گروه را چاره گزیدند - و گرگ آشتی نموده بدرگاه والا روی عزیمت آوردند - سپس با عموم ترکمانان^(۵) آن ناحیت در زرطلبی و سخت گیری بآیین کارگزاران موبه بهار چیره دستی نمودند - چنانچه سر حلقۀ بدگوهران بابا خان بارها در دل

(۲) نسخه [ز] آورده (۳) نسخه [ل] هرگاه که (۴) نسخه [ل] سقله پرورد (۵) نسخه

[ل] روا داد که آبروی (۶) نسخه [بل] ترکان •

می‌سرایید که تا حال هفتاد هزار رویه بوسم ارمغانی گذرانده‌ام - و هنوز صد سوار بداف نرسیده
تباہ‌توازیں حال دیگر تیریلداران این صوبه است - (چون ناظران پراکنده دل بارخواستن گشودند
و از سیه درونی در آبادی خویش و خرابی دیگران همت گماشتند) زر دوستان شوریده مغز آزار یافته
از بد گوهری و تبه رانی گردن فرمان پذیری بر تافتند - هفتم بهمن در حواشی دارالملک ناندہ
آب گنگه را گذاره نموده جدائی گزیدند - و هفدهم (که عید قربان بود) ظلمت درون را بیرون کشیده
غبار فتنه برانگیختند - گزتم فرمان‌اولی عالم گران خاطر است - و باشارت همایون دلازاری می‌رود
نقد مرورت کجا در باختند - حقوق نعمت رسیدگی چرا فراموش شد - و نمک شناسی چسان
ار پیش نظر پنهان گشت - قدسیان اخلاص را گزند جان‌گزا چگونه ره‌گرای نیستی گردانید - و خرد
مصلحت آموز بازگانی از کدام باده بیهوشی گزید - سپهر گردان دروازه چند بگونگون حکمت آن بد سرشتان
تباہ‌گوهر را پرده می‌نید - و برخه خیر سگالان عقیدت اندوز را غبار آلود ناشناسائی میداشت - چون
زمان آن شد (که بفروغ نیت کیهان خدایو تیرگیهای ملک صورت و معنی بروشنی گراید) کارسازان
بارگاه آفرینش آن ظلمت‌آموران درونی را نقاب از روی برگرفتند - و ده خدای کاخستان عنصری را
(که عقل ملاح اندیش آرزوم دوست باشد) خرابه نشین خمول گردانیدند - و آن را سرمایه نوازش
بسیارے گم‌نامان سعادت اندوز ساختند - سرفتنه بنگاله باباخان و جباری و وزیر جمیل بودند
لیکن سعید توفدای و میزرا حاجی لنگ و عرب بخشی و صالح و میرکی خان و مرتضی‌قلی ترکمان
و فرخ یوز غلیخ آفریننده آتش خلاف گشتند - قیاخان در آردیسه و مرادخان از فتح آباد و شاه‌بردی
بسنارگانو حرب یکجہتی در میان داشنه تونیقی نیکو خدمتی نیافتند - و با نیروی سترگ
گوهر یازری بباران نیاروند - نخستین آسباب ے راه رفتن عقل کم‌گراست - که پای از هنجار
بیرون نهد - و سود را در زبان انگارد - دوم نکوہیدہ ذاتی که تیورگی افزای دل بود - و از چراغ احسان
فروغ نگیرد - سیم افزایش مال - که فروہیدہ خردمند نیکو سرشت را از جای برد - تا بد نہادان
ببصر چه رسد - چهارم تباہ بسیجی رضوی خان در حواشی جوہرور - بجهت امارہ گذارمی خالصات
آنجا (که چندکاه در عہد او بود) توقف گزید - از آن پیش که پیوندد معاملہ داغ را باغراض اندوزی
پیش گرفته بودند - چون خطاب بخشی‌گری بنام آن نکوہیدہ رای بود درین هنگام طامعہ آن فرومایہ

(۲) نختہ [ب] و از آرزوی و سیه درونی - و در [بعضی نسخه] و از آرزوی و سیه درونی (۳)

نختہ [ی] هفتم بهمن (۴) نختہ [ل] ناسپاسی (۵) در [بعضی نسخه] بلخی (۶) نختہ [ب]

و مهرآقلی ترکمان (۷) نختہ [ی] پورغلیخ (۸) نختہ [ی] آفریننده (۹) نختہ [ب]

نکوہیدگی ذاتی (۱۰) نختہ [ل] رگ طمع آن فرومایہ .

گدا طبع بجنبش درآمد - تصحیح پیشین نکرده کار از سر گرفت - و بران ننگ چشمان زربنده
 دشوار تر آمد - و در اندیشه ثباته سراسیمه گشتند پنجم خمرل گزینی فروهیده مرد خیرسگال که شورش
 هنگامها بکار دانی و نیک اندیشی آن دانادل سیر چشم همت گزین نرنشیدند - دران چار سوسی گفت و شنود
 چنان کس بر نواز ظهور نمود - و غنودگان زرمعت آهنگ جستجوی آن گرامی گوهر هم نداشتند
 دانش پژوهان بیدار مغز از هلاوری چنین سره مرد بے نیاز نباشند - طبیعت کدآ آدمی همواره فروغ
 خرد نگردد - فاجار فارغ خاطر اندرز گوی باید که از زبان خود نیندیشیده سزاوار وقت بختوتها
 بے آمیزه خوش آمد گذارش نماید - دیگر مردم چگونه و چه مایه باین خیر بحیثی آرزومند باشند - ناگزیر
 سعادت گزینی بختور که بدستمایه نیک گمانی و والائهی شناسا گشته از صواب دبد او در نگذرند
 و پای جست و جوی از مدرسه و خانقاه فزاترک نهاده در هنگامهای تعلق و انجمنهای داد و ستد
 تکاپو نمایند - و بزرگیده مویان برهنه پای دشت و برزن لیز دیده روی بکار برده قدم جویائی بفرسایند
 بو که بیگانه آشنایری دو چار شود - و کارها بشایستگی گراید - و تا برآمد آرزو از آشنایان و ملازمان
 یک دوئے گزینند - تا بایست وقت بباد آزند - و اندازۀ شناخت خود گذارش نمایند - و همواره^(۲)
 صواب اندیشی او بحسب جزا پیوندند - و در هنگام لغزش بگرم خوئی و گشاده پیشانی چاره گزینند
 کیمیا سازان کارگاه اهلیت بدین شگرف کاری از خاکستان ناکمی جواهر آبدار بیرون آورند - و در قحط سال
 حقیقت گذاری بدین شایسته سامان عشرت اندوزند - و از گزند روزگار و آسیب آشوب برکناره زیند
 ششم رختن آبروی خاندین خان - جلیسر بمیر جمال الدین حسین انجو نامزد کرده از تیولداری او
 برگرفتند - چون مبلغ برداشته بود مظفر خان سر رشته مدارا (که انتظام ملک تعلق بدوست) گسیخته
 او را در تنگنای شکنجه بیک دست آویخت - و سرمایه بیمناکی عموم زردوستان آمد - بجهت آبادی
 اقطاع و کم نمودن سپاه باندیشه دراز در شد - و نیز دران هنگام (که خانجهان را روزگار سپری شد)
 اسمعیل قلی خان را برای تسلیم فرومایگان بدگوهر بے حکم مقدس جایگزین زده بود - مظفر خان
 هردو وجه باز خواست نمود - و از غنودگی خرد مصلحت بین وقت را شناخت - هفتم بیاسارسیدین
 روشن بیگ - از عمل گذاران خالصه بود - دامن آلود خیانت بکبل گریخت - و باشارت فتنه اندیشان آجیا^(۳)
 ببدگانه آمد - و بشورش انزائی و بدآموزی بر نخست - چون بمسامع همایون رسید فرمان شد که آن
 تبه کار را از هم گذارند - مظفر خان از زمان نشناسی در آغاز شورش گسیختن تاروپود هستی لو سرمایه
 نیازمندی مردم اندیشید - و پیرایه سرکشی آن گروه آمد - و از زردوستی و خروشتن داری بکین تیزی
 برخاستند - هشتم کفایت اندوزی فاهنگم خواجه شاه منصور دیوان - چون به نیروی اقبال شاهنشاهی

فتح بهار و بنگاله شد نظام بخش جهانیان از گاردانی و دوربینی (ازانکه آب و هوای آن ولایت باسپ ناسازگار است - و در برخ از محال مردم را نیز طبیعت گزا) برای گرمی هنگامه جنود فیروززی در بنگاله ده بیست و در بهار ده پانزده علفه سپاه عاطفت فرموده بود - خواجه هنگام نشناخته بنگاله را ده پانزده و بهار ده دوازده جواب گرفته فرمان فرستاد - مظفرخان کاربند حکم شده اماره نویسی از سر سال برگرفت - و طلبکار فرادان خواسته شد - زردوستان^(۲) فتنه اندوز را بهانه بدکاری بچنگ آمد اگر قدره انصاف داشته از نیایش گوناگون نوازش شاهنشاهی بکار دیگر نپرداخته - تا بناسپاسی و گردن تابي چه رسد - نهم آراسته شدن بزم صالح کل در پیشگاه سلطنت - گذارش یافت که اورنگ نشین اقبال از وفور حق پژوهی دانایان ملل و نسل فراهم آورده عیار برگرفت - و بآبیاری بینش آن فراخ حوصله ژرف نگاه چارچمی آشتی روی در طراوت نهاد - فریادایکن تباه سرشت آن یگانه ملک آفرینش را تهمت آورد ساخته دستمایه شورش گردانیدند - و از آزمندی و حرص آمردی بهانه انگلیخته در بیافکاری جارید فرود شدند - چون برده آرم دریده عریه آرای گشتند مظفرخان میر جمال الدین حسین رضوی خان تیمورخان رای پترداس میر ادهم حسین بیگ غنراغلی حکیم ابوالفتح خواجه شمس الدین جعفر بیگ محمد قلی توکمان قاسم علی سیستانی عوض بهادر زلف علی یزدی بکه آویز سید ابراسحق صفوی مظفر بیگ حسن بیگ گرد و بسیاری از بهادران خدمت گزین روبروی آن گروه باطل ستیز بر ساحل درازی گنک معرکه نمود آراستند - و نجات خان با پیوند خویشی از بختردی و شتردلی خود را نرسانید - وزیر جمیل پیوست - لیکن دورویی باختر گرفت - آن گروه نافرجام بر زبان زدگی خود قدره آگهی یافته سلسله جنبان مصلحت گشتند - و اعیان دولت از نظر اعتبار انداخته گوش بران نمی نهادند - و منتظر آن می بودند که یک از بندگان خیرسگال تنگ گیرها بموقف عرض رسانیده منشور عاطفت آورد - از آنجا^(۳) که در بارگاه خلافت جرم بخشی را رسیده نمی طلبند و پوزش پذیری را بهانه نمیچینند (فرمان سپهر مطاع در نگوشت مظفرخان شریف نفاق یافت و آن بیراهه روان را بنوید بخشش و بخشایش شاهی آمود گردانیدند - و در گرمی آویزش قاسم نوچه^(۴) باسپ بام خود را رسانید - اولیای دولت را چشم بدش باز شد - هلاک گری و معذرت گذاری برخاستند - و سرگردانان بادیه خود سری از قدسی مثال تازه جانے بافته جشن نشاط آراستند چون پای از جاده راستی یکسو شده برد آرزو نمودند که مظفرخان بمیانجی برخی اعیان لشکر پیمان نیک اندیشی استوار کند - تا بهشت گرمی آن نقش بهم از ساحت ضمیر سترده رهگرای بندگی گردند - نخستین میر ابراسحق را فرستاده سرابای خاطر فراگرفت - چون نشان بشیمانی از ناصیه

(۲) نسخه [ب ی] از دوستان (۳) نسخه [ر] نمی داشتند (۴) در [چند نسخه] نوچه •

احوال پیدا بود دیگر روز رضوی خان و رای پترداس و سید ابواسحق و میر احمد منشی را بدلدھی کچ گریان شرمسار روانه کرد - سران آن گروه بآئین خاکساران پذیرا شده خلوتکده نیایش آراستند و در توحید مباحث اتفاق و تصفیة مناهل اتحاد سخن طراز گشتند - از آنجا (که سرنوشت ایزدی برخلاف خواهش بود - و زمانه رای آشوب داشت) انجمن دوستی غبار آلود گشت - و گردن فتنه برخاست - نراین داس کلهوت^(۲) و برخی از راجپوتان رای پترداس را بر دل گذاره کرد که قابوئ اژن بهتر کجا دست دهد - آن سزوار که مشتے ناسپاس را از هم گذرانند - یکم ازان^(۳) میان بارای سرگوشی کرده آگهی بخشید - هر از ساده لوحی و آدم شناسی برضوی خان گذارش نمود - آن شتردل بدگوهر باشارت طرازی و رمزگذاری سکاکی^(۴) فدویان را دلفشیں شولیده مغزان گردانید - در کمتر زمانے هرکدام ببهانه ازان نشیمن یکجہتی برآمده سر بشورش برداشت - رضوی خان را سید ابواسحق در زینہار خود گرفته آن کارشناس پرده در را دستگیر گردانید - راد مردان ناموس دوست بکارنامه مبارزت پرداخته برپسین خواب آسودند - از هر طرف طوفان فتنه آتش بار گشت - و غبار آویزش بلندی گرفت آگاه دلائل بیدار مغز اژن داستان چنان بند برگیرند کہ پیمانی گسختن و راه بیدلی سپردن و سر از فرمان پذیری بر تافتن و جای راز گوئی نشانختن بنگاہ بلا آباد گردانیدن و سرمایه زبان دگی اندوختن باشد - همانا هنگام رسیده بود کہ دورویان نافرجام را پرده برداشته آمد - و نرنگاہ گیتی از گرد هستی تباہ اندیشان پاک گردد - چون بدرگاه والا آگهی آمد باریافتگان برزم همابین عرضه داشتند و رای هواخواهان خیر بسیج و درست بینان ژرف نگاہ بران قرار گرفت کہ رایات فیروزی اعتصام نہضت فرماید - آن غیب دان پیش بین ببرخے سعادت پذیران محفل مقدس فرمود - چنان بر پیش طاق ضمیر آسمان پیوند پرتو می افتد کہ در کمتر زمانے به نیکو خدمتور بندگان اخلاص طراز غبار شورش فرو نشیند - و هر یک از ناسپاسان فرومایہ بباد افراہ خود خاکسار ناگامی آید - و جنبش موکب والا پیروان شرف باطل ستیزان نکرده - و نیز دلیری فتنہ اندوزان بدسرشت بهشت گرمی مرزبان کابل می نماید - دور نیست کہ خرشامدگوبان یانہ درا و ہرزہ سربازان بے دانش آن سہکسر تباہ اندیش را بہندوستان آورند - اگر رایات ہمابین بشرقی صوب نہضت فرمودہ باشد عدم رعایا و کافہ زیردستان را دران آشوب حال چگونه شود - سزوار آنست کہ ما بمركز خلافت و مسند اقبال چہرہ^(۵) نیایش دادار بیہمال افروختہ داریم - و داد و دہش را (کہ خوی ستودہ ما ست) لشکر غمبہ انگاشته تماشای لیبرنگی روزگار کنیم - ہم دیدہ و روی والا بتازگی دلنشیں جہانیان گردد - و ہم

(۲) نسخہ [ز] کہبرت (م) در [بعض نسخہ] ازینان (م) نسخہ [ز] مردمان را (ہ) نسخہ [ل]

حزم اندوزی و پاسدانی بگزین روشه انتظام پذیرفته باشد - در کمتر فرسته آنچه بر زبان گوهریار^(۲) گذارش یافته بود بر فرازِ ظهور برآمد - و کوتاه نگاهان صورت پرست را توتیای بینائی بدست افتاد •

بدین قلبگاه امید و هراس • بدلهای بیدار دارند پاس

آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور سیوم

سپاس و ستایش ایزدی که دور دوم بقرخی انجام گرفت - و سرآغاز سیوم چهاره نشاط برافروخت - جای آنست که زمزمه نیایش جهان آرای جان آفرین سراید - و بتراهای دل افروز محمّلت پردازد - لیکن روستائی دهکده امکان را کدام یارا و چه نیرو که درین سرابستان همیشه بهار طاؤس خرامی کند - و با لطمه حیرت پیش رو و سیلی جهل از قفا کام شناسائی برگزیند •

• نظم •

درانجا که هست از خدائی بسیج • نیایش گریهای ما جمله هیچ

دلا زین سخن تا توانی خمش • قدم بر بلندی ست هوش دار هوش

بغروب فرخندگی شب جمعه بیست و چهارم محرم سنه (۹۸۸) نهد و هشتاد و هشت پس از سه ری شدن سی و هفت دقیقه نورافروز شبستان عالم را پرتو خاص بر حمل افتاد - عشرت و نشاط را نزنو پدید آمد - و گلبن معدات را گل اقبال بشکفت - آسمان بوزمین سعادت بار شد - و زمین فیرنگ آسمان برگرفت •

• منظوم •

بهار عقل را پیرویه نو شد • بهش سرمایه هستی گرو شد

رسید آیام بالیدن جهان را • زمین سرمایه بخشد آسمان را

جهان را تازه شد رسم جوانی • خوش آمد باز چنده زندگانی

ازانجا که آگاه دلی بیدار مغز نقوش انجام از ناصیه آغاز برخوانند - و حسن خاتم از عنوان کار برگزیند (لواصع دولت روزافزون این دور همایون روشنی افزای دیده و دل گشت - و نرود خرابی ناسپاسان آرم ستیز و فروشدن فتنه اندوزان شرورش مناش رسانید •

و از سوانح بخشیدن باج و تمناست - اگرچه در غفوان لوزنگ نهیانی بدین مهین بخشش

(۲) نسخه [ب] گوهرآما . و نسخه [ل] گوهرآمرد (۳) نسخه [ب] دادند (۴) نسخه [ل]

که از مرمو نیلای •

حکم مقدس نفاذ یافته بود لیکن از نقاب گزینگیان خدیو و آزمندگی پاسبانان احکام خلافت بر فرارِ روانی نشتات - چه هر بیماری دراز عمر دشوار دوا بے فراوان ناکپوی پزشک مطاع چاره نپذیرد خاصه که آمیزش آزو حرص باشد - و انفسی طبیب پرده نشین - درینولا بیامان والا همت بتازگی در نفاذ آن سترگ احسان اهتمام رفت - و روی در انتظام آورد - (با آنکه تهرمان فرمانروائی و سطوت جهانبانی سرکشان روزگار را به نیایش و نیازمندی سرافکنده دارد - و کرا یارا که از قدسی احکام سر باز کشد) لیکن از وفورِ مهریانی بسخنان دلاریز آن کهن بیماری را چاره گر آمدند - و بزبان گوهرآمد گذارش یافت - نظام بخشان باستانی و کشورآریان پیشین چنین گرفت و گیرا برای آمدگی اسباب جهانگیری و انتظام شغل سلطنت (که دستمایه آرامش عالم و پیرایه انجام فنون عبادات است) روا داشته اند - امروز (که دادار بیهمال ملک چندین سلاطین والا شکوه در حوزه اقتدار ما در آورده و خزائن انبوه را گنجور اقبال ما پاسپانی میفرماید) چگونه این بازخواست شایستگی داشته باشد و چسان در ترازوی سنجیدگی سخته آید - عقل حقیقت اندوز آنرا ^(۳) زل جهانبانی شمرده دستور پی داده بود - ایرون (که از فروغ خیر بسنجی گنجهای سترگ در دست باشد - و بدان احتیاج بے) هرآینه خواستگاری آن از شاهراه فرمان پذیری سلطان خرد گذاره گرفتن و راه آستان بقدیم نامپاسی پیمودن بود - بنابراین اندیشه صواب اساس یرلیغ مطاع از مکمل عنایت شرف صدور یافت که از همگی قلم رو باج و تمغا (که از خواجه اقلیمها افزون است) وا گذارند - و دست خواهش از هموم باز رگان کوتاه داشته پیرامون نگردند *

ز به نیروی دل و فراخ همت که والا بخششهای افزون از حوصله روزگار پرتو ظهور میدهد و جهان جهان مردم در نشاط جارید سپس آرای میگردند - کجاست حاتم طائی و معن زاید و دیگر زریاشان همت امروز - نا قدری شناسای مراتب کرم گشته بسجده گاه خجالت جبهه سای سعادت گردند *

ببری خلق بهار از خزان همی آید • ببذل گنج خزان از بهار میسازد
هر دولت پژوه روش ستاره (که ابر اتصال او بدین گونه ریزش کند) هرآینه ^(۴) چمن پیرایان نقدیر زمان زمان نهال دولت او را بالاش دهند - کلید جهان گشائی بدست افتد - و گنجهای روزگار روی بدان آستان نهد - و بتازگی چهرو آرای این داستان آگهی آمدن مال بنگاه است ببارگاه خلافت گذارش یافت که مظفرخان اندوختههای خان جهان را با بسیاری از نفائس آن دیار مصحوب فتح چند روانه درگاه گردانید - و چگونه از شورش گاه بدگوهران فرمایند بهار بسلامت برآمد

درین هنگام بهاسپاسی نگاهبانان آسمانی داخل گنجینه اقبال گشت - و مد و هفتاد و یک نیل نامی در حلقهای پادشاهی جای گرفت - رمز شناسایی جد اول^(۱) هستی مرده گشایشها برگرفتند - و نقش دولت روز افزون از دیباجه روزگار برخوانده زمزمه شادی برکشیدند •

و از سوانح اختصاص بخشیدن میرزا خان بیرم خان بوالا منصب میرعربی - ادرجه هر روزی از هفته یک از سره بندگان معامله دان باین گرمی خدمت سرافراز شده - لیکن از انبوهی حاجتمندان و افزونی کارها و گرمی بازار آزمندی و افزایش شکوه درگاه همایون بر باطن نور آگین پرتو انداخت که گزین بنده از بزرگ نژادان عالی فطرت (که ژرف نگاهی و کارشناسی و بی غرضی و راست کاری از ناصیه کردار او پیدا باشد) رونق افزای این شغل ستیغ گردد - تا از فروغ صلح کل خویش از بیگانه و دوست از دشمن نشناخته خواهشهای بهنجار بموقف عرض مقدس رساند و در زمان خجسته پاسخ برگرد - و اگر از نیرنگی حال (که ناگزیر مصطفی دنیا ست) جواب پسندیده نشنود ملائع بخود راه نداده و قتی دیگر بتکوار آن جرأت نماید - که درین جهان پر آشوب بیشتر بمغزگار نوسند - و اگر بدان راه یابند از بیم ناکامی چیره دستان و اندوختن پاره و ناشناسی وقت بسا گفتنیها از تنگنای سینه بیرون نیاید - و نابودهای باطل بر فراز ظهور شتابد - شهریار دانش پژوه نشان خوبیهای ستوده از لوحه پیداشی آن اخلاص طراز دریافت - و باین عالی خدمت شرف اعتبار افزود - هر بختور (که با ستیغ رسائی و صواب اندیشی نقش طمع و ریا بستر - و از دور بینی و انصاف منشی بر دریافت خویش بسند نمداید - و همواره چنین آئینهای نیکو اندیشد - و مقاصد خلائق بشایسته مردم باز گذارد) هر آینه جویدار اقبال او بشادابی گرازد - و چهار چمن دولت طراوت جاوید گیرد •

خوشا شهسواران آفاق پوی • که در دین و دولت ربودند گوی
درین عرصه زمین شهسواران یک ست • که بسیار بستودنش اندک ست
دو حرفم بود در ستایش تمام • که افضل بوصف است و اکبر بنام
و از سوانح رسیدن ایلچیان قطب الملک بقدهسی آستان - اگرچه موزیانی دکن در لوام بندگی و فرمان پذیری بشایستگی سعادت نمی اندوزند لیکن همواره بغرستان عرائض و پیشکشها خود را وابسته فتراک دولت می شمرند - درین هنگام والی گلکنده لایه گری و نیایش گذاری نموده عرضداشتن با تنسقات آن دیار بهمایون درگاه فرستاد - از انجا (که روزگار مهر افزائی و پژوهش پذیری ست)

(۲) در [چند نسخه] جدول هستی (۳) نسخه [ب] خجستگی (۴) نسخه [ب] و پیوسته (۵) در بعضی نسخه [نیایش] •

فرستاده فروغ قبول گرفت - و دل‌های بیمناک آرامش یافت - و همدردین^(۲) را آگهی آمد که عادل خان بیجاپوری سامان نفائس آن بلاد نموده میخواست که چون بندگان سعادت گزین حکیم علی را (که بوخسوری رفته بود) روانه درگاه سازد - ناگهانی ساغر زندگی او لبریز آمد - و اجمال این تفصیل آنکه آن زنکین خرد تباہ ساز فرمان‌پذیری شایسته نکرد - و همواره بدستکاری روباه‌باری از آسیب جنود اقبال برکناره بوده - و از خود کامی راه سعادت گذاشته آلی گزیده را در ناراضامندی ایزدی بکار برده - و همواره دامن عفت آلوده داشته - از آنجا که از دیوار روانی دارد (که هرکه گوهر شبنام خرد بخاکستان طبیعت برآید بتکپوی خود خرابه نشین نیستی گردد)^(۳) آن ناخواند بکوشش فراوان دو خواجه‌سرای را (که گمان صفائی داشت) از ملک برید (که یکی از مرزبانان دکن است) طلب داشت - چون خواسته نزدیک آمد از بے آزر می و فرومایگی پذیرا شد - و در خلوتکده ظلمت‌آموز با یک دست ناسزا خواهش دراز کرد - آن سعادت سرشت پارسا گوهر از پاک دامنی و ناموس دوستی تن در نداد - و بدشنگ (که از دور بینی باخود پنهان داشته بود) کار او بانجام رسانید - ابراهیم برادرزاده او بسعی حکمای تذکره پیشین امیر فتح‌الله شیرازی و برخی سران آن دیار جان‌نشین شد •

و از سوانح پای‌بند شدن میرزا علی^(۵) علمشاهی و چندی دیگر بدبستان زندانی آن غنوده بخت تیره روز با برخی از شور پشقای هرزه گوی (چون میرکی و عیدی کور و شهاب بدخشانی و کوچک یسارل) همدستان شده در اندیشه تباہ افتاد - و فرومایگان^(۶) هده نشناس نوازش گوناگون بزاروبه فراموشی نهاده در فراهم آوردن بدذاتان فتنه‌اندوز شدند - تا هنگام فرصت دست‌برده نموده روی اقبال بصوب ناسپاسان شرقی دیار نهند - آگهی آوران راست‌گذار سگالش بدگوهران باز نمودند - و بوالا اشارت چابک‌دستان خدمت (پیشتر از آنکه راه آوارگی سپوند) بهر شش‌گاه معدلت حاضر گردانیدند نخستین دوربینان انصاف‌گزین خرده دانیها بکار برده حقیقت شناس آمدند - و سپس از راه حزم اندوزی (که دگر نیز مزاج‌دانان روزگار است) شاهنشاه سعادت‌پژوه بفرغ دیده‌دوری ژرف نگاهی بجای آورد - و چون کج‌گرائی تباہ بستیجان فرومایه پایه ظهور گرفت از آنجا (که اورنگ نشین هشیار خرام این عنصری‌کاخ را بنای ایزدی دانسته دیدبانی نماید - و در گسختن بیرون جان و تن تیزدستی نفرماید) این گروه سزوار نیستی را به بدلاخ فرستاد - مکر میرکی را (که سرمایه‌شورش بود) نشان نومیدی از خطوط پیشانی شناخته حکم بیاسا شد - و بسیاری از شروریده مزان هرزه سئل را رهنمونی پدید آمد •

(۲) نسخه [۱] همدردین ایام (۳) نسخه [ب] بدست‌مایه (۴) نسخه [۱] آن کوتاه خرد ناخواند

(۵) در [بعضی نسخه] اکبرشاهی (۶) نسخه [ب] حق شناس •

و از سرانچ سپهری شدن روزگار مظفر خان - نیز فک آرای ابداع اقبال روزافزون گیهان خدبو را (چنانچه بغیر زبانی اولیای دولت خاطر نشین سرخوشان بزم حضور میفرماید) بنادر زمانه در شکست این گروه سعادت گزین چهره افروز میگرداند - بنقد باد افرا لغزش عقیدت منشان سرانجام می باید و برخه از نهانخانه در رنگی بیرون شده بچهار سوی رسوائی می نشیند - چنانچه سرگذشت بندگانی سعادت منش و ناسپاسانی نافرجام بنگاله ازین داستان حقیقت آگهی بخشد - گذارش یافت که پاسبانان احکام خلافت درین ملک رفته چگونه بار خواهش گشودند - و از خود بینی و کارشناسی چسان بخواب بندار غنودند - و اقطاع داران آن سرزمین از شاه راه فرمان پذیری گذاره گرفته گرد شرش برانگیختند چون بر ساحل دریای گنگ از دو طرف به تیر و تفنگ پاسخ آرای شدند از آسمانی نائید مخالف باوجود انبوهی شرمسار ناکامی گشته - و زمان زمان کاربردان سخت گیر را جرأت دیگر پدید آمده - آشفته دلان نافرجام چنان خیال بستند که فوجی بجناب دارالملک نائده فرستاده جنود فیروزنی اعتصام را دودله گردانند - و باین اندیشه تباہ میرزا بیگ قاتشال و همزبان با برخه بدگوهران دورتر از جنود فیروزی از آب گذشته بصوب آن مصر جامع غبار فتنه انگیزند - مظفر خان خواجه شمس الدین و میر رفیع الدین نیشابری و قاسم علی سیستانی و حسن بیگ گرد و جوتی از بهادران همت گزین را بچاره گرمی کسید کرد - فرستادهای بیای همت شتافته عرصه نبرد آراستند و به نیروی سعادت غنیم را گرد آلود هزیمت گردانیدند - و بسیاری غبار آموخ خرابه نیستی گشتند - یکبارگی از عموم گردن فرازان ناسپاس شکیبائی برخاست - براری گرائیده زینباری شدند درین هنگام عذر پذیری بزرگان دولت را استکبار افزود - و لایه گرمی و نیازگداری سودمند نیامد - هر چند آشوب بهار بگوش رسیده ازان حساب برنگرفته - و پیوستن سرکشان آن ناحیت بخاطر نرسانیده از انجا (که مستی غرور خمار ناکامی در پی دارد) آن فتنه انروزان بدگوهران بنگاله پیوسته نده کاری از سر گرفتند - و مغروران بکردار خود درمانده ملک را بای دادند - چون آمدن افواج گیتی کشای بصوبه بهار بلند آوازه شد فرومایگان بدسکال در گم حیرت فرو رفتند - نه رای آویزش - و نه راه گریز درین سراسیمگی سرتابی آمرای بنگاله و برهم خوردگی آن ملک بییقین گرائید - بمیانچی گرمی کارشناسان پیمان یکجتهی بسته بآن صوب شتافتند - چون رسیدن بدگوهران گرمی پذیرفت بهزاران گفت و گوی صواب بسیچان مظفر خان تمرخان و خواجه شمس الدین و جمعی دیگر و برخه دیگر را روانه گردانید - تا گدھی را (که درویش آن ملک است) پاسبانی نه لید - پیش اثر رسیدن این گروه بیک روز سرکشان نافرجام آن جای را گرفته بودند - اگرچه عرصه مبارزت آراسته گشت لیکن بیشتره از همراهان

بسرکردگی نمرخان راه بیدلی سپردند - خواجه شمس الدین با چنده ار ناموس دوسنان کارنامه مردانگی
 بظهور آورده زخمی بار گردید - درین هنگام بابا خان قاتشال با بسیاریه از بدکرداران سیکسر برآگ محل
 از دریای گنگ گذشته بشورش افزایان بهار پیوست - مظفر خان حسین بیگ غنراغلی را با لخته
 مبارزان حقیقت اندوز فرستاد - که سرکهازی گنگ را گرفته مخالف را راه ندهند - آن روزه ست
 که پیشینیان از آن دریا بریده اند - بهادران عقودت گزین در آن حواشی بخدمتگری نشستند
 شبیه (که طغیان آب و طوفان باد بود - و بتاق داران بر بستر غفلت غنوده) گروه خلاف اندیش از آن
 جویبار گذشته گرد شورش انگیز شدند - و دیگر بدگوهران (که در برابر مظفر خان بودند) نیز پیوستند
 لولایی دولت مورچلهای آن جانب برهم زده روی بدین صوب آوردند - هر روز دلیران پرخاش جو
 عرصه نبرد را آراسته گردانیدند - و هنگامه زد و خورد گرمی پذیرفتند - جانها در پاسبانی ناموس
 فرو شده - و گوهر همت را فروغ دیگر پدید آمده •

دریای مصاف گشت جوشان • گشتند مبارزان خروشان
 شمشیر زخون چو جام در دست • میکرد بجرعه خاک را مست
 مرغان خدنگ نیز رفتار • بر خوردن خون گشاده منقار
 خوانده تیغ مغز پالای • سرهای سران فکنده بر پای

روزه جوق مخالف از آب گذشته بغنراغلی دست استیلا برگشود - خواجه شمس الدین با برخه
 مجاهدان پیوسته آردگاه را تازه فروغ بخشید - و به نیروی اقبال روز افزون دست گشای چیرگی
 شد - اگرچه در آن آویزش حسین بیگ را روزگار سپری شد لیکن غنیم گردانود هزیمت گشت
 نوزده روز میان این دو لشکر عرصه جانفشانی آراسته بود - و هربار شکست بران گروه تباہکار افتاده
 از گشایشهای پی در پی نیره رایان بدکیش بسنوه آمدند - و آواره رسیدن عساکر گردون شکوه نیز
 در شکیب رباتی یاری نمود - هرزه درایان باطل ستیز انجمن رازگویی بر ساخته در میان آوردند
 هنوز (لشکرهای آسمانی نائید نرسیده) حال چنین است - در آن هنگام (که افواج کینگی گشای یکجا
 فراهم گردد) کار چگونه خواهد شد - ناگزیر ازین رود بدریای گنگ شده بصوب آدیسه پناه بریم
 و اگر قابل باشد دست جرأت بمورچل نیز گشوده آید - شب بیستم باین تباہ اندیشی روان شدند
 قاسم علی سیستانی و جمعی که در آخرین مورچل بودند (این جنبش را ویرانی دانسته بپیروستی
 کشتی چند برگرفتند - مظفرخان ازین آگهی کوس شادی بلند آوازه گردانید - و از درازاندیشی

(۲) نسخه [۳] براراک محل (۳) در [بعضی نسخه] و غنیر علی را (۴) نسخه [۱] گهانی (۵) نسخه

[ب] نبرد (۶) در [بعضی نسخه] بهنبر علی •

رده آرای شد - مبادا آن فرومایگان بدگوهر نریز اندیشیده باشند - هبگاه استیلاي مخالف شکیب‌رهای خاص و عام گشت - و بانرا از آزمندی و نخوت‌گزینی سرانجام یافت •

و اجمال این داستان عبرت آنکه چون بدسگالن سراسیمه شده کشتی را لنگر گشادند قاتلان و بسیاری از فتنه‌اندوزان ازان رود بدریای بزرگ پیوستند - و چنده سفینه بتاراج رفت و سرمایه شادخواب غفلت شد - (چون معصوم بدان جایگاه آمد و از همزبانی که داشت توپ بصوب آن مردم سرداد) عرم سپاهیان آن مورچل را پای همت بلغزش درآمد - و بے آنکه آریزش رود غبار آلود هزیمت گشتند - زلف‌علي بدخشی و کوچک قندوزی (که عمد اوان گره بودند) با بسیاری از فرومایگان خاک بیهیقتی هر قارک روزگار بلخته بمخالف پیوستند - و ناسپاس غنوه خرد فراهم آمده هنگام شادمانی آراستند اترن آگهی مظفرخان را سرشته تدبیر گسیخت - و از بدگمانی و بیدلی کالیوه شد - نه عقل چاره‌گو رهنمای - و نه نیروی سخن‌شنوی فریادرس - هرچند کارشناس خیرسگال گذارش نمودند (که از ویرانی آن جوق کوناه بین چه طرف بریزند - و اترن چیره دستی چه سود بردارد - سزاوار وقت آنست که پراگندگی بدله را نیابد - و فیروزی جنود بشایسته آئین عرم مبارزت آراید) این پندگذاری و حقیقت‌سرائی سودمند نیامد - و زمان زمان آشفتنک حال افزایش گرفت - از اختلاف رای و تذبذب عقل و تهم‌بجا و دشمن‌شناسی و دوست‌داری جان‌سپنجی کار از انتظام گذشت - نه خود سرانجام افواج گیهان‌گشای نموده پیکار جوی میشد - و نه آمرارا (که جوق جوق بهر جا انتظار خدمت میبودند) رخصت مبارزت میداد بهزاران گفت و گو برخه سپاه را بسرکردگی خواجه شمس‌الدین کسبل کرد - که بدان صوب^(۴) شتافته طلبکار قاهر شوند - و ناصیه روزگار برخوانده از حقیقت کار آگهی بخشند - جمیع از اندیشه عیال و برخه از شدولی تویق همراهی نیافتند - و بهماره از فکریده سرشتی راه بے آزر می پیش گرفتند هرگاه کارفرمای دل را از جای رود بر فرمان‌پذیران چه گرفت و گیر باشد •

خواجه گذارش می نمود قدری راه درنوشته دیدم که از هر طرف گروها گره مردم بغایم درمی آیند - و زمان زمان همراهان جدائی میگزینند - در کمتر فرصت غیر از مطلب^(۵) (که رابطه مصاحبت داشت) کم نمائد - دریافته آمد که عبرت ایزدی لطمه بروی و سیلی از قفا برگروه خن‌شتن بے نخوت آرا میزند - و نیازمندی و عجز‌گذاری شریوده همزان نافرجام را سر آغاز دستگیری دارد - ناگزیر دل از جان برگرفته بآن نهمتن حقیقت‌گزین روی در کارزار نهادم - چنانچه آن یکتای عرم مردانگی زخمها خورد

(۲) نسخه [۱] الف‌خان بدخشی (۳) نسخه [۲] چاره‌گر ماند - و نه (۴) نسخه [۳] بدان صوب

(۵) در بعضی نسخه [مطلب حجام •

بزمین آمد - و زندگانی به نیکنامی فروخت - درین اثنا محمد علی (۲) که با او حقوق درستی در میان بود - رسیده آمد - پنداشتم که یاورمی خواهد نمود - آن بیوفای سبکسر نیزه حواله کرد - و من یکبارگی از پای افتادم - نزدیک بود نه پیمانۀ زندگی لبریز گردد - ناگاه میرزا محمد (که از گسسته امید بودم) مرا بمهربانی برگرفته پیش معصوم خان برد - و او دلدهی نموده بقاضی زاده سپرد - در آن عرصۀ عبرت بر فراز پله (که مرا باز داشته بودند) نیرنگی چهره گشایان تقدیر را تماشائی بودم و از شیوا زبانی روزگار اندرز می فیوشیدم - و پند می بدیدم - (با آنکه آویزش در میان نبود - و هنگامۀ ایشان زمان زمان افزایش یافت) بد سگال ناسپاس شگرت بیمنائی داشتند - و نذبذب سترگ شکیب گسل یون - ناگاه فوج بزرگ پدید آمد - نزدیک بود که انتظام بدگوهان پراگندگی پذیرد آگهی شد که وزیر جمیل با هدیه دوستی می آید - دل رفته بجای آمد - و زمزمۀ نشاط برگرفت (۳) این ده زمان دورو درین شب (که آبستنی حوادث بود) گزیده مردم را همراه خود گرفته در پیکار آرائی یانه در گشت - و هنگام کار بهره گویی و ژانر خائی بس دلہای آسودہ را برهم زد - و در آخر خاک آمود بے آزر می گردیده جوهر خود را بر ملا انداخت - و درین حقوق را بر طاق فراموشی نهاده بغنیم پیوست - با وجود آن مخالف هراسان بود - که انجام کار بجای کشد - و با مظفر خان نبرد چگونه روی دهد - درین اثنا قلعه گزینی آن سپہ سالار بتحقیق انجامید - او در تشخیص بایست فرمت را از دست داد - و چندان در گریب دودلی ایستاد که بجز میر جمال الدین حسین آنجو و حکیم ابوالفتح و جعفر بیگ و باقر انصاری و تردی بیگ یک آریز و عیسی ترکمان و چند از ملازمان و خیل نشان همراه او نماندند - نا آنکه از وژونی سخت زندگانی تباہ را بر فروشدن دلیوانه گزید و با نام بردها در شهر بند نانده در آمد - و اندوخته را پراگنده ساختن گرفت - خوشخوئی و گرم خوئی بے هنگام چه سودمند آید - و زرافشانی و کالادهی بے وقت چه هنگامه آراید - آگاه دلان هشیار خرام از زمان بیکاری ببخشایش و عاطفت دلہای شیر مردان بدست آورده اند - و جان گزائی ناکامی را بغوغ دل پیشتر شناسا آمده چاره گزیده اند - بیمنائان ناسپاس حصاری شدن را بے آمد دانسته ترانۀ کامروائی برکشیدند - و راہ دلیری سپرده بمحاصرہ آن پرداختند - و چنان گذارش نمودند که اگر بر جان خود بخشوده راہ ما پیش گیرد او را بیایہ والی اعتبار اختصاص داده یاروی نمائیم و گرنه دستوری گرفته رهگرای حجاز شود - چون ممت جان نثاری نبود پاسخ آری گشت که ناسپاسی و بیراهه روی زبان افزائی دین و دنیا ست - پاسبانی ناموس داشته درائی سازند - که بدان مشاهد

(۲) نصحۃ [۱] ارلان (۳) نصحۃ [۱] تیر (۴) در [چند نصحۃ] برگرفته (۵) نصحۃ

[۱] شوریده را (۶) نصحۃ [۱] درماع •

قدسی رفته تاریکی زدی غفلت آید - و عذر آرای لغزشها گردد - بد گهرای شورش منش پذیرفته قرار دادند که سیم بخش اموال او باز گذارند - از آنجا (که برسخن آن گروه اعتماد نبود - و نگاهبانی قلعه از حومه بیرون میدید) برخی رازداران را پنهانی پیش معصوم خان فرستاده دست گیرهای دیرین بپاد داد - و بیست هزار اشرفی روانه ساخته استعفاف نمود - چنان گذارد که بسرنوشت ایزدی بشویدن نه رای خرد پروهان بیدار دل است - اکنون در پاداش آن میخواند که با سبانی ناموس بر خود گیرد - تا بنگاه آرامش دست زده حوادث نشود - و در کشاکش بغما گردان عرض کشیده نیاید او بدین لایه گرانیده پاسخ دلدھی فرستاد - شیخ که آبستن تاراج بود میرزا شرف الدین حسین از قلعه گریخته بمنزل معصوم خان فرود آمد - گیهان خدیو در اواسط سال پیش آن سزار گسیختن تار و بود هستی را خلاص فرموده از راه دریا فرستاده بود - که (اگر نقوش پشیمانی از دیباجه ناصیه او خوانده شود - و طرز نشست و خاست او بر تدارک و تلانی آگهی بخشد) دران حدیث جایگیر نماید وگرنه او را روانه هجرا گرداند - در خواجه زاده اثره از ندامت پیدا نمود - بلکه پیوسته با فتنه اندوزان هرزه را انجم آراسته - و در تباہ بسنجی کایوه بوده - مظفر خان از فرمان پذیری و خیراندیشی او را زندانی گردانیده انتظار موسم کشتی می برد - که این طوفان آشوب برخاست - روز دوم با برخی نگاهبانان ساخته از قلعه فرودن گرفت - جمیع آگاه شده تیرها برگشودند - زخمی بمخالف پیوست و از بیدلی تحصن گریزان بیمناک شناسائی بخشیده ناسپاسان بدگرهر را دلیرتر ساخت - سحر دم بد سگال باطل ستیز پیمان استوار فراموش کرده بشورش برخاستند - قانشان پیش دستی نموده گرد تاراج برانگیختند - و هر گروه از جانبی بر فراز قلعه شتافته آن مصر معمو را بغمائی کردند معصوم خان بقرار خود گرانیده حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گیرد - تا تیره دلاز آزمند صفت کند ناموس او را غبار آگین نسازند - و بیشتر مالها بچنگ او در آید - مظفر خان با چنده از غلامان خود سلاح پوشیده سراسیمگی داشت - نه رای پیکار - و نه روی گریز - معصوم با یک دره آمده گرم خونی در رویان پیش گرفت - درین هنگام غوغائی درون حرم سرلی او شکیب ربا آمد - چنان قابو را از دست داده بدان صوب شتافت - آن سرآمد فتنه اندوزان غنوده خرد بیدار گشته جان بیرون برد همواره ازین جرات خود را نکوهش کرده - (اگرچه نهیدستان بے آرم را جیب آرزو پر گشت و اندر ختمهای خدا بندگان را برگرفتند) لیکن از شگرفی زمانه میرزا شرف الدین حسین زرفراوان بهت درین برهم زدگی مظفر خان از دور بینی هشتصد هزار رویه بکولای فرو برد - تا در زمای غایت بکار آید

آن نانجام آگهی پذیرفته به نیرنگ ساری آن را برگرفت - و صندوقها را سنگ آمود ساخته دران ژرنای آب گذاشت - و آن را برزگاران سرمایه شورش گردانید - درین پیروستنی یغما آن امبید را در همان منزل او دیدبانی می نمودند - و برخی را پای بند ساخته به بندلخ فرستادند - و بسیاری از بدگوهری خود یغیم پناه بردند - حکیم ابوالفتح و رای پتوداس به نیروی دل و نور تدبیر از تنگنای زندان رهگرای خلاص شدند - و خواجه شمس الدین را سعید بیگ پس آشنائی نموده در زینهار خود گرفت - بقد از آسیب جان کاهی رستگاری یافت - لیکن در شکنجه زطلبی گرفتار آمد و جعفر بیگ از بدله گوئی و نخته سرائی ازان بازخواست نیز رهائی یافت - و طرز فرستادن او بدان دیار هم اسباب نجات شد •

هشتم اردی بهشت مظفرخان را پیمان زندگی لبریز ساخته بقوار مناصب و تقسیم ولایت و خواندن خطبه بنام میرزا حکیم انجمنها بر ساختند - غرض خردان هنگامه ناسپاسان انتظام گرفت و سیه درونان بدگوهر فراهم آمدند - بارگاه خان جهان (که بجهت پیشکش آرایش یافته بود) برپای شد و پهنای آن عرصه را بسایه بانهای رنگارنگ و فرشهای گوناگون آراستند - نخست در مدارج اعتبار و بخش کردن ملک سخن رفت - و آویزشهای بدگوهری در میان آمد - و بدستان سرانی حیل اندوزان فرو نشست - و هریک بچیز خرسند گشته آرامش گزید - خطابهائی (که از پیشگاه دولتی آن بے سعادتان بریکدیگر بستند) تفصیل آنرا نگاشته داستان پذیردیری سرانجام میدهد معصوم خان بر فراز وکالت نشسته بخان دورانی بدنامی گزید - و بابای قاقشال بخانخانی و ایالت بنگاله نامزد گشت - جباری بخان جهانی و سربراهی ده هزار کس قرار گرفت - و وزیر جمیل بلقب خان زمانی و منصب توزک بیگی اختصاص پذیرفت - و خالد بن اعظم خانی و جان محمد بهسودی خان عالمی و عبدالقایی خداوند خانی و میرزا بیگ بهادر خانی یافت - و لشکر خانی بخواجه شمس الدین و آصف خانی بجعفر بیگ خیال کردند - این دوکس بمسئول ساری تدبیر پذیرش را بروقت دیگر انداختند - و عرب غایبان بشجاعت خانی مخصوص گشت - و سعید خان ترقبای را خان ساخته هزار و پانصدی کردند - و بهریک جایگیر و علم و نقاره نامزد شد - میرزا حاجی لنگ نرخ یرغلیق فریدون تیمور تاش عزیز دسمن بیگ محمد ترقبای محمد قلی ترکمان حمزه بیگ ترکمان عبداللّه بیگ بدخشی قاسم علی برلاس مقصود علی کر عوف بهادر میرزا عرب دوست محمد تولکچی مراد قاقشال تاش بیگ زلف علی لنگ خدا برودی غضنفر بیگ نوروز بیگ را بمنصب هزاره

(۲) نحه [۱] هفتم (۳) نحه [۲] بغدول ساری (۴) نحه [۱] فرید و حسین (۵)

نحه [۱] دسمن بیگ (۶) نحه [۱] میونس بهادر •

قب خانى و علم و نقاره نامزد ساختند - و ميركلان بيگ و فايگ ميرزا كيچك يار بيگ
مد شيرم بهادر لطيف حسين ^(۱) ايلنچق بابا دوست محمد مهرعلي محمد بيگ قربان بيگ
اني و علم و پانصدي مخصص گشتند - و چنده ديگر اوياش را خطاب سلطاني مقرر شد
واهان بے سرو پارا بخاطر ميرسيد كه باندوختن زر و چيره دستي والا پايه امارت توان بلمست
د - غافل از آنكه ناشايسته بار بزرگي برنقابد - و بے ياورى كارگشايان تقدير خيال بهمائي
دمند نپايد •

خاقاني آن كسان كه طريق تو ميروند • زاف اند و زاف را روش كهك آرزوست
گيرم كه مار چوبه كند تن بشكل مار • كوزهر بهر دشمن و كو مهره بهر دوست
ون گفت و گوى منزلت و اقطاع سپري شد بسيج آن نمودند كه خطبه بنام ميرزا حكيم خوانده
يش و عشرت پوزند - نيرنگ سازى اقبال شاهنشاهي بجلوه درآمد - باد بشورش طوفاني
خواست - و ابر جوش درياشاني برزد - از هر طرف دور باش قهرمان ايزدي هنگامه ناسپاسي
رهم نوردیده تار و پود آن بارگاه عالي و شاميانهای والا و فرهای بوقلمون گسيخته بخلاها در آورد
هر يك از فرمايان كم كم ^(۲) گرفتار افتاد و خيزان بگوشه خزید - سعادت پزوهان ژرف بين ناخرجامی
دگوهان فتنه اندوز از كتابه تائيد ساموي برخواند ترانه نشاط برکشیدند - و بخت مندان والا نگاه
هشم عبرت گشوده زمزمه نيايش دادر بهمال سرائیدند •

جهان بين كه صد رنگ افسون دوست • شگرفي ز اندازه بيرون دروست
خوشا كو دهد جلوه اندیشه را • كشد زين معاني رگ و ریشه را
این اثنا آمدن جنود فيروزي طراز گرم آواره شد - و از آرایش بزم وآیش منبر باز آمده در اندیشه
راز افتادند - و از زرمستي و تباہ بسيجي ازان ملك بعزيمت بيكار برآمدند - در ظاهر ميرزا
شرف الدين حسين بسري چهره برافروخت - و از راه معني معصوم و باها خان - و برخه از بدگوهان
شورش افزا را دران ملك معمور گذاشتند •

سخن بدنيا گذاشته سرگذشت صوبه بهار تا رسيدن عساكر نصرت قريب مي نگارند - و ناگزير
سوانح نيسي بكار مي برد - در همان آيام (كه بدگوهان اين سرزمين گرد شورش برانگیختند) بهادر
هنگامه ناسپاسي جدا گرم ساخت - او پسر سعيد بدخشي ست - آن سپاه دل از بدنهادهي بنگاه
از بنگاه خویش برآمد - و در فراخانی هندوستان بدست مایه گریزت چهره نشاط برافروخت

(۲) نسخه [۱] مبداء الحق - و نسخه [ب] الاء الحق (۳) نسخه [ب] كم رای (۴) نسخه [۱]
فوج نصرت قريب (۵) نسخه [۱ ب ل] ساخت - و جهان در شگفت فرو ماند •

درین‌وا عمل‌گذار سرکارِ ترهت بود - که امرای بهار تارکِ ناسپاسی برانراختند - پور بدگوهر را درانجا گذاشته با سرکشانِ خلاف‌گرا پیوست - و بیارویی آن گروهِ نافرعام تکاپو نمود - درین اثنا دودِ سودا جوهرِ دماغِ آن غنوده عقل را پریشان ساخت - مالِ خالصه در گرد آوریِ نرومایگانِ مگسِ همت بکار برد - و جوشِ شورشِ زده نامِ بزرگی بر خود بست - معصوم خان ازین آگهی سعید را دستورِ داد که آن شوریده شولیده را با باندزِ پدرانِه رهگرای یکجہتی گرداند - آن تباہ اندیش را نصیحت سودمند نیامد - از بے آزمویِ خدایِ مجزبی را به ننگ‌نای زندان فرستاد - در کمتر زمانے از بیداشتی و شتر دلی آن خیره رویِ زیادہ سرا را بسرداری برداشته هنگامه آرا شدند - درین کشاکشِ بیراهي آزارِ عساکرِ گردون شکوه بلندي گرفت - معصوم خان با بسیارے از باطل ستیزان بصوبِ بنگالہ شفاف - و عرب را با چندے از کچِ گرایانِ تباہ اندیش در پٹنه گذاشت - بر که درین صوبہ دست بردے نماید - و بتاخت و تاراجِ همت گمارد - شام خان از سعادتِ ذاتي پیمان گسیخته بحاجي پور علمِ دولخواهي برانراخت - و بجهتِ آنکه بسیجِ او خاطر نشینِ اربابِ ابدال گردد بر سرِ بہادر فوجِ دامزد کرد - آن گروه شکست خورده بازگشتند - و فحوتِ او افزوده شد - سپس خود لشکر کشیده کامیاب فتح آمد - و سعید سید گلیم بگو نیستی فرو رفت - محبّ علی خان بہ ندروی عقیدت بار دیگر بہ پیکارِ عرب چہرہ دستي نمود - آن تباہِ سگال از پٹنه برآمده نبرد آری شد - درانجا (کہ نیتِ درست بود - و همتِ اخلاصِ آمرد) بر فرازِ فیروزي برآمد - و آن شوریدہ مغزِ کچِ گرا پایِ ریشِ خارستانِ هزیمت گشت - و چون شکست یافته بدانِ شهر رسید سعادتِ علی خان (کہ در بد آموزي پیش آهنگي داشت - و بنگاہِ با اعتمادِ او گذاشته بود) از بختمندیِ اُو رویِ بر تانت - آن غنودہ بخت بیورِ اُو رفته آویزش نمود - و بکار سازیِ روشنایِ ابداعِ زخمي راہِ گریزِ پیش گرفت - و مقابلِ این محبّ علی خان آن شهرِ معمور را بتصرفِ در آورد - افواجِ گیہانِ ستان روزے چند ہسراجمِ پوزش اشتغال داشتند - پس ازان بہریمتِ درست و عقیدتِ دلِ امروز روانہ شدند - در حدودِ جون پور ترسون خان صادق خان غازی خان الغ خان و بسیارے از امرایِ نامزدِ بعساکرِ فیروزيِ اعتصام پیوہتند و فوجہا را آرایشِ دیگر پدید آمد - در دو کوفی غازی پور معصوم خان فرخودي بار دوی بزرگ پیوست - و چون ہزہ درائی و یافہ گذاری اُو زبانِ زخرد و بزرگ برد چنان مقرر گردانیدند کہ لو برسِ ہراولي یک دو منزل جدائي گزیند - بنقد از گزند او برکنارہ باشند - و در پردِ آرمِ جوہی شناسائی شوند - بر ساحلِ دریایِ گدگ از سرگذشتِ مظفر خان آگہی پذیرفتند - و کارِ پشان

^(۲) یعنی زبان ژاژخائی برگشودند - اگرچه برخی را دل باضطراب درشد لیکن دیده‌وران^(۱) والانگاه ژرفای بدولتی را اندازه گرفته در نوشتن آن بساط خودسری از کتابه روزگار برخواندند - و پذیرای نسیم یروزمندی از چارچمن گیتی شده ترانه نشاط برکشیدند - و هم درین نزدیکی محب علی خان شاهم خان و سمانجی خان و باقی کولابی بحدود اقبال رسیدند - در حواشی شهر پنه گزین محفل نظام یانت - و بزرگان دولت به پیمان یکجتهی و یکتادلی نشستند - خاطر ازان پرداخته لخته سخن در رده آرائی رفت - و هر کدام جلی خود را شناسا آمده بآبادی وقت کوشید - در قیل نرسون خان راجه تودرمل رای سرچن راجه اسکرین مهترخان و جمع دیگر از بهادران عقیدت منش قرار گرفتند - و در برانگار محب علی خان شاهم خان میرابوالمظفر و طایفه دلبران عرصه جلالت نامزد گشتند - و در جرانغار صادق خان الخ خان نقیب خان قمرخان و جوتی از دلاوران نامور تعیین شدند و در هراول معصوم خان فرنخودی شیخ فرید بخاری سید ابوالقاسم سید ابوالمعالی سید عبدالواحد سید عبدالهادی و گروه از مبارزان شیردل پای همت افشردند - و از انجا (که برخی بزرگان لشکرا دل دگرگون بود - و طایفه از ناسپاسان بعنوان قزاقی میگشتند) دور اندیشی و حزم آرائی نموده ازین مرحله سلاح پوشی در میان آمد - و آماده نبرد بوده ره نوریدند - عرب و حبیب و چنده از شریده مغزان^(۳) ^(۴) تیره رای (که دران حدود غبار فتنه انگیزتند) با آوازه عساکر گردون شکوه بی سپر تنگناهای خمول گشتند و بدسگالان آردی بزرگ را (که اولیای دولت از آنها اندیشه مند بودند) قابو گرفته بدست نیفتاد هفتم خرداد لشکر اقبال ببنگیر نزول سعادت نمود - معصوم خان فرنخودی (که از دیوباز سگالش تپا جوهر هوشمندی او را ظامت آمرد داشته) در خیال آن شد که راجه تودرمل را (که نظام این لشکر بفروغ تدبیر و شجاعت و اخلاص او باز میگردد) از هم گذراند - تا سر از فرمان پذیرد برتابد و کامی چند فراخ بازروی خود زند - گروه انبوه از او بایش (که فراهم آورده بود) با آئین شایان آراست و چنان خواهش نمود که راجه بنظر خود در آرد - آن سعادت اندوز آگهی پذیرفته عذر آرای شد و پرده بے آزر می او دریده نیامد •

درین هنگام واژون بختان بدنهاد بنگاه از گدھی گذشته باندیشه مبارزت نخوت فروش آمدند و گروه از قراولان لشکر منصور با پیش آهنگان مخالف آویزش نمودند - جلال الدین مسعود و جی توچی باشی و چنده دیگر گزین دست ببرد بجای آوردند - راجه تودرمل با دیده‌وران آگاه دل و سعادت گزینان بیدار بخت انجمن ساخته بچاره گری نشست - بسیاری از نیروی پُر دلی و دیا

(۲) نسخه [۱] لاابالی (۳) نسخه [۱ ب ل] و چینه (۴) نسخه [ل] تبه‌رای (۵) در [بعضه نسخه]

قابوی گزنده (۶) در [چند نسخه] سان •

برونگی ابدال شاهنشاهی باسع گذاردند که همت بایزیدی تأیید آویخته معرکه کارزار آرایش یابد
 برخه ژرف نگاهان هشدار خرام چنان گذارش نمودند - که امروز تندباد شورش از هر طرف برخاسته
 ک اندیش نیک سگال از در روی تبه بسیج بار دانسته ندیشود - و از معصوم خان فرخزیدی (که
 وگرفته گوناگون احسان گیتی خداوند است) خاطر آرامش ندارد - حصار شده راه دوربینی سپردن
 سزاور می نماید - چندی (که بضرورت بدان گروه نافرجام پیوسته اند) خود را بمعسکه اقبال میروسانند
 و از چگونگی همراهان آگهی بسزا روی میدهد - از کاردانی و حزم اندوزی آخرین رای پذیرفتند
 چون تلمه منگیو گنجائی جزیر فیروزی اعتصام نداشت ازان گذشته سرزمین شایسته حصار گردیدند
 شازده هم امرای خدمتمندار سرور چل گرفتند - و در فروردین خندق و بر آوردن دیوار گردش رفت
 در کمتر فرصت چهار دیوار پابند بهزار انتظام یافت - و حصار شهر پایه ارک گرفت - بیست و چهارم
 تیره رابان باطل ستیز بدان حوالی کرد شورش برانگیختند - و بتوپ و تفنگ هنگامه باسع آرائی
 گرمی پذیرفت - همواره جوانان چابک دست از هر طرف عرصه مبارزت آراسته - و کارنامهای مردانگی
 چهره نشاط انورخته - درین زد و گیر بسیاری از اردوی انجم شکوه خاک ببحقیقتی بر تارک بخت
 افشاندند بغذیم پیوستند - سرگروه این گروه کچ گرا ترخان دیوانه و همایون قلی شاه دیوانه بودند
 از آسمانی تأیید بکفر زمانه غبار براهه روی فرو نشست - و ازان گروه جوق جوق آمده سجد
 نیایش بجای آوردن گرفتند •

و از سوانم نواختن و فستادن میزرا کوکه بشرقی دیار - چون از رازداران حریم قدس داستان
 شرمندگی و پشیمانی کولکلتاش بمسامع حقیقت فیوش رسید گیهان خدیو پوزش پذیرفته بفقون
 نوازش پایه اعتبار افزود - و بسترگ منصب پنج هزاری اختصاص گرفت - درین هنگام عرائض
 مجاهدان فیروزی بدرگاه خلافت آمد - سرگذشت قاعه گزینی و بدگوهری همراهان و هجوم مخالف
 و التماس کمک بتارگی گذارش یافته بود - شهریار دیده در بسرانجام لشکر اشارت همایون فرمود
 کولکلتاش از سعادت وری و نیک اختری جویای این خدمت آمد - بوکه بتدارک ایام گذشت
 چهره انورز نیکو بندی گردد - از فروغ راستی خویش پایه قبول یافت - بیست و نهم بخطاب
 خان اعظمی سر بلندی بخشیده دستوری دادند - و سید عبدالله خان قاسم خان میرزاده علی خا
 عشقی خان مختار بیگ یونان بیگ سکندر چکنی^(۲) حیدر دوست قادر علی اسقا ذکریا قنبر سهارو
 و دیگر بهادران کار طلب را همراه گردانیدند - و ره گرایان بادیه خدمت بگران مایه خاتم
 و گزین اسپان سرفروزی یافتند - و مغشور و الا بفنای پیوست که چون کولکلتاش بفیروزی جنر

پهونده امرلی عالی شکوه و دیگر مبارزان سعادت سرشت بفرخ عقل دور اندیش لو راه گرای
نیکو بندگی کردند •

و هم درینوا حکیم ابوالفتح بخاصیه سائی آستان اقبال سعادت اندوخت - و برهم زدگی بنگاله
و ناسپاسی سپاه آن دیار بشیوازیانی گذارش نمود - و انداختن خود از فراز دژ و ره نور دیده آبله پای
شدن و بدستگیری قدسی توجّه بمامن رسیدن گذارده سجد نیایش بجای آورد - و عرضه داشت که
میر معزالملک اگرچه نخست از تبتاری و بدگوهری با گروه شورش افزا یکتائی گزید لیکن از دور اندیشی
راه جدائی سپرد - شکست آنکه درین زمان (که هنگام ناسپاسان روی در شکست دارد - و سواطع
اقبال روز افزون) آن تباہ بسیج عریده کار در چونپور هرزه در آئی میکند - و بد نهادن واقعه جوی را
فراهم می آورد - و مولانا محمد تیریزی^(۲) در اترخائی و فتنه اندوزی دوشادوش گام بر میدارد - پرتو
اشارت نافت که اسد خان ترکمان از مانکپور بآن حدود شتافته آن زیاده سران آشفتهای را بدرگاه همایون
آورد - آن عقیدت گزین کار بند فرمان شده شایستگان نیستی را بدست آورد - در حدود قصبه آثاره
کشتی بدگوهران در موج خیز دریای چون فرود - و عالم لختی از آبلش نادرستان کج گرا پاک گشت
و از حزم اندوزی و کارشناسی والا فرمان بجان اعظم مصحوب رامچند شرف صدر یمت که میر
علی اکبر برادر خرد معزالملک را از زمانیه مسلسل بدرگاه والا روانه سازد - اگرچه بهنگام ناسپاسان
در نیامده - لیکن همواره بیپنجم گذاری و هرزه سرائی افروزی شورش شده - با کولکلاش در مقام^(۳)
سرکشی و حیلۀ اندوزی درآمد - از اینجا (که معامله دان دیده بود دستان فروشی سودمند نیامد
رام چند و حیدر درست او را بدرگاه خلافت آوردند - رافت پادشاهی دست از سیاست باز کشیده
بدبستان زندانی فرستاد •

و از سوانه دریده شدن طیلان نرور شیخ قطب - در قصبه جلیسر از مضافات دارالخلافت
آگره زاونۀ سالوسی آراسته داشته - و راه ساده لوحان زده روزی خود فراخ گردانیده - ناگاه شیخ جمال
بختیار بدام تسویل او درآمد - و نیرنگی حیلۀ را کریمات اندیشیده در قدسی محفل گذارش نمود
از اینجا (که جوئی سره آدم خوی ستوده گیهان خدیو است) دیدن او آرزو کردند - چون این بیهمال
در پاسداری آن یکتای بزم آفرینش توجّه دارد چنان بر پیشگاه ضعیف اهدان پیروند پرتو انداخت
که نخستین چنده کار آگاهان دیده ور (که از نقش کردار بیرونی اندیشه درونی دریابند - و رازهای
پوشیده از لوحۀ پیشانی برخوانند) باید فرستاد - اگر دریافت این گروه معاضد افتد رفتی بصرمعه او
سزوار - و گر نه دستمایۀ گردن فراوان مردم گردد - معیزالخان و حکیم ابوالفتح (که در دبستان

(۲) نسخه [۱] بزیدی (۳) نسخه [ب] در معرکه (۴) نسخه [۱] بدرگاه والا (۵) در [ب] نسخه [گردیده]

حقیقت آموزی اورنگ نشین فرهنگ آرا دیده بینا را توفیقی شناسایی میکشیدند) باین خدمت نامزد شدند - از دور بینی و راست اندیشی بر خیرای ظاهر و باطن او آگهی یافته در پیشگاه عدالت آوردند - خدیو جهان دریافت ایشان بتزوی دانش سخته به بندخانه زندانی جای داد - تا از نگرهیده خویش مردم غریب باز ماند - و حق هم آغوش باطل نگیرد - شمع جمال سجد نیایش بجای آورده هشیار مغزی از سر گرفت - و آن نهیدست تزدیر فروش شرمسار کردار آمده بپاره گری نشست •

المعة لله که بمیامی دانای رموز انفسی و آفاقی بسا مکراندوزان روزگار و نرنند گذارایی خیره روی از تبه کاری برآمده ره نوزی صفت سرای سعادت آمدند - و از سجاده تلبدیس بر خاک نیازمندی روی نهاده از خود بینی بحق پرستی شتافتند - بزرگان باستانی بیشتر در پیراستن فارستان صورت تکبیری نمود - و از دشوار کاری و قانونائی بآراستی دروغ زنان مغزی کمر پرداخته امروز از فروغ ابد شناسی خدیو آگاهی این کار سترگ نیز بانجام میرسد - فروریده مرد انصاف کزین داند که پیرایش صورت و معنی و آرایش ظاهر و باطن چندین گره گره در زمان باستانی بهمت یک کس برنویز ظهور نکرده - و گوناگون مردم از نفسیده دشت تقلید بشهرستان تحقیق نیاسوده ازین پیش سخن بقدر دریافت مخاطب از خلوت کند کمر ببارگاه ظهور می آمد - امروز باندارا حال منکرم پذیرائی فیض میگردد - اشرف برادران در نیایش آن جهان بینش چه خوش می سراید •

ساقی توبه سبکدست • ساغر شکر حریف بدصفت
 صراف عیار قلب کارن • نقاد ضمیر کم عیارن
 بادانش و بیدش فلک سیر • بگرفته عیار کعبه و دیر
 بر مسند کبریا نشسته • مد بتکده ریا شکسته
 بر بسته دکانچه های تزدیر • بگشاده نقاب خاک و الیسیر
 بر تخت بفقربوده خرسند • اطلس بگلیم داده پیوند
 بر تاج نشانده آستینها • بر تخت کشیده اربعینها

مر بلند می یافتن شریف خان باتالیقی شاهزاده سعادت مرشد سلطان مراد
 کار آگاهی بیدار دل و معامله دانان هشیار مغز یکتائی گزیده اند - و براهین عقلی و امارات

عربی دستِ بدیدگر زده - که کارهای دینی و دنیای و فیادارهای صورت و معنی از خود مراب اندیش
انتظام گیرد - و بے این چراغِ آگهی پی بصفتِ کارِ آرامش نتوان برد • نظم •

چه نیکو متاعِ ست کار آگهی • گزین نقد عالم مبادا نهی

جهان آنکسِ راست کاندِ جهان • بود آگه از کارِ کار آگاهان

بدورری نگوئیده خویان و آمیزه نیکوان افروزش یابد - و ازین نمطِ زندگانی کامِ دل توان برگرفت
و مید مقصود بدام آورد - در هزاران یک پدید آید که بے میانجی پذیرای آن پرتو گردد - و از گزند
همنشینان بد برکناره زید - [هرگاه بکتایان نَجَر گزین (که همگی بسجِ ایشان دست از اختلاط
باز داشتن است - و دل از غیر واپرداختن) برآه انتظارِ آن تابشِ حقیقت نشسته در آموزش
کامِ همت بردارند - و بدستانی هنگامه شتافته عقلِ هیولانی را بنقرش بینائی آرایش بخشند]
پیدا ست که بختمندانِ کثرت آرا چگونه در گهرین ساختنِ دل بصِصتِ شایسته سرشتانِ خردپرو
آزومند باشند - (و هرگاه شورشِ طبیعتِ نابینا و نیرنگی نفسِ بوقامون و ناروائی عقلِ ده خدای
و رنگینی بساطِ دانا فریب و انبوهی صورتِ پرستانِ خربشتن دوست و بے توجهیِ طبیعتِ انفس
فراهم آیند) جای آنست که دلهای شناسا خونِ پالا و پایهای طلبِ آبِ فاک گردد - و بجست و جری
سخت و بے آرامی شگرف پای نکاپو فرساید - هرگز بخت بیدار باشد و عنایتِ ایزدی یار
ازین آشوبِ لایح خطرناک بسعادت جای عاقبت رسد - و بنزعتِ کارِ اطمینان رختِ اقامت انداز
و نشان یابندگی مقصود پیوستنِ نیک مردانِ خیرسگال است - تا آئینِ پایه بدستمایه آموزگاری
از همنشین بد و دمسازِ تباه برکناره شود - و نقشِ نگوئید سیرتها از لوحِ خاطر سترده آید - آند
به نیته صافی و کوششِ فراوان بستوده خویند آراستگیِ جود - بوکه از بختمندی و سناره روشنی
کامیابِ ظاهر و باطن گردد - و آزمونِ گره‌ها گروه مردم و گوناگون آدمیان است که پیرایه دولتِ سرمد
و سرمایه نکالِ چارید همزمانانِ محفلِ نشین اند - فروم‌نگانِ زبان‌زده را از همدستیِ خردپروهان دیده
و شایسته کارانِ نیک اندیش نشانِ سیه گلیمِ زده آید - و برقرارِ سعادت جلوه بختمندی نمایا
و دولت‌مندانِ سود آندوز را از آمیزشِ گریزانِ بدگهر و خراب درونانِ آراسته ظاهر کار و ازون گردد - چنان
که نامها بدان شیوازیانی می‌کند - و دانش گزینانِ حال زبانِ گویا گشاده دارند - و هرگاه ناگه
هرکه و مه آنست (که شناسا گشته در باستانی همت گمارد - و در کارِ همنشینانِ گزین ناقلِ بجای آرا
فرمانِ فرمانیانِ والا شکوه و مسند آرایانِ اقبال را چه مایه اهتمام درین شغلِ شگرف خواهد بود - و چه
درین مه خطیر توجه دایمی مبذول خواهند داشت - ازین رو پادشاهانِ ژرف نگاه گرانیِ فرزندانِ

از بیم چشم زخم همواره سپند سوزی بکار برند - و فرلوان نیایش دادارِ بهمال نمایند - و در پوش گاه خلافت داشته اندرهای سعادت افزا و پندهای دل آموز گنارش فرمایند - و از مهر اندوزی و عاطفت بهمزانی خویش از امت نکوهیده صاحب باز دارند - و از دور بینی و ژورف نگامی بآن دیدبانی بسند نفور مرده بابردان اخلاص اندوز و روزگار بددگلی خورسگال را باتالیقی نامزد گردانند تا از گرفتار و کردارشان سعادت آموز و خرد پیرا باشند - و دیگر پرستاران نیز بدان آئین گزیده نور بینش افزایند - و از دور باش سطوت هنگام غیبت از محفل همایون ناسزائی ننهند خود را بعنوان نیکوئی فروخت - و نکوهیده خرد بفرزیر پیشگی راه نیابد •

المنّة لله که درین فرخنده روزگار کشور خدای این ستوده خوی را چون سایه گرامی صفات بر وجه کمال دارد - و ذات مقدّس بے آموزش آخشیمی از دبستان ایزدی فغون آگهی بدید - و کردند از طبقات عالم بدان نزهت گاه تقدّس نرسد - و با این والا پایه شناخت و عالی رتبه کار کرد بر بساط نیایش و نیاز مندی بر نشسته یناق داری جهان برقلین نماید - و از میامی آن پیکر نورانی نکون بیگانگی و دوران محفل همایون بکوناگون سعادت رسیده سجد سیاست گذاری بجای آرند و عالمیان از اقلیمهای دور دست نور پذیرِ نیرِ اقبال شده روی التجا بدرگاه سلاطین مظان^(۳) آورند از اینجا پایه حق پژوهی فرزندان رضاجوی قدره توان شناخت - و مرتبه حقیقت اندوزی آن والا نژادان بهتور بحصول قیاس توان آورد - زمان زمان باصنافِ قربیت و عاطفت اختصاص می یابند و بانواع عنایت چهره نشاط می افزوند - چنانچه شهریارِ دوربین درین بهارِ دولت تازه توجه بغرزد و عقیدت گزین سعادت پژوه سلطان مراد فرمودند - هشتم امرداد شریف خان را (که هاتدم نسبت جوهر بخشندهی از ناصیه حال او تابش میداد) باین گرامی خدمت سرافرازی بخشیدند - هم آئین خرد را رونق افزود - و هم پایه اعتبار آن بابری بانندی گرامی شد - او بهسپاس گذاری این مہین بخشش گزین جشن اندیشیده استدعای مقدم شهریار عقیدت دوست نمود - آن کامروای دودمان اخلاص ملنس او را پذیرفته سرمایه جاردانی مہاهات کرامت فرمود - و چهره دولت مند او فرخ دیگر گرفت •

یک محفل عیش دادند سار • که دوران نیارد بعدِ دواز
فراهم شد از شرق هنگامها • که خوانند نقش هنر نامها
فرلوان درو نعمت و ناز بود • در دولتش بر جہاں باز بود
و از موانع سپری شد روزگار شجاعت خان • در این ایام (که بدگوهران شرقی دیار

غبارِ شورش برانگیختند) برخی مخلصانِ حقیقت اندوز و سوداگر منشان معامله شناس را از ولایاتِ دوردست فرمان طلب شد - و دربلغ والا نفاذ یافت که امرای گجرات و مالوه از شورش دکن دست بازکشیده آماده خدمت باشند - و بهی یساول باوردی^(۲) شجاعت خان روانه شد - اوائل تیر اواز سارنگ پور بخاکدوسی آستان قدسی رهگرای آمد - و بنخستین منزل پیدانه زندگی او لبریز گشت و ستاره پایندگی بدشیبگاه نیستی فرو نشست - عرض بیگ برلاس و محمد قاسم و هزاره بیگ و خسرو و خدافل و بسیاری از نوکران بے آزر و ناسپاسان پریشان سر همدستان شده حاجی شهاب الدین را بسر داری برداشتند - و گم نامی را بلند آوازی و خاکبازی را تاجداري نام بر نهادند و باندیشه نگال جاوید در کمینگاه فرصت نشستند - پایان شب بیشتر با پوتال لشکر همراه بنه و بار ره نوردیدند - و برخی گرمی شغل کوچ داشتند - بدگوهران آرم ستیز هنگامه آراسته در شورش زدند - فریاده سترگ برخاست - و آوای عظیم در گرفت - پسر او قریب خان جوانی آهپی شد - و بگزید جان فرسا نقد زندگی در باخت - شجاعت خان بیرون شتافته زبان پرسش برگشاد - و خود را آماجگاه یافته ازان وحشت جای دیوار و آشوبگاه دهشت انگیز بخیمه شتاب آورد آنجا نیز تا رسیدن لشکر گزنده چند بار رسید - هنوز رمقی از جان بود که پیش خدمتان حقیقت اندوز و نزدیکان کار آگاه بعماری در انداخته روانه سارنگ پور شدند - و از بخته کاری و زمانه شناسی چنان رد نوریدند که بسیاری زنده انگاشتند - و چندی بدان تصور یک گونه همراهی گزیدند - آن دور بینان فراخ حوصله و کار شناسان راست کردار در کمتر زمانه بحصار آن شهر پناه بردند - و مزد رستگاری بر زبانها انداخته کوس شادمانی بلند آوازه گردانیدند - گرد شورش فرو نشست - و بدسکالان کناره گرفتند شگفت تر آنکه برینه و بار او دران صحرای بے یار و بیابان بے زینهار دست بردی راه نیافت - و با هجوم یغماکیان خیره رو و غارتگران شوریده مغز بعاقبتگاه پیوست - بیشتر زربندگان ناسپاس انجام کار دانسته بدست درازی و کام ربائی کام سرعت برداشته بودند - خبر زندگی یازری نموده برخی بهاسپانی برخاستند - تبه بسیجیان بے هنجار و کوه اندیشان درار سودا هراس گرفته راه خمول سپردند در اندک فرصتی بدکاران تباہ اندیش بقهرمان معدلت گرفتار آمدند - و بگوگان باد افراہ عبرت نامه جهانیان گشتند - عمده اسباب شورش بدگوهری و سیه دلی قلچقیان نورمایه و سخت گیری و نارسائی آنا بود - سربازی موجب سپاهی به بیخسابی باز داشته - و بکنویده دشمنها سرزنش کردی - و ناخوش سخنان قهر برگذار دی - اخلاص گزینی و خیر سگالی ناپدید - حقیقت گذاری و نمک شناسی کم باب - و درشت خوئی و مست پیوندی را بنیاد محکم - چرا درین آشوب زار

(۲) نسخه [ب] برخی یساول (۳) نسخه [۱] عرض بیگ (۴) در [بعضی نسخه] خاکساری را •

بیعت و وحشت سرای ناشناسانی نزهتگاه دل غبار آگین نشود - و گلین حق شناسی برگ برز نیابد
 گان بیدار بخت سر رشته سود و زیان بدست داشته سپاس نعمت رسیدگی بجای آورند - و از فروغ
 نش نیک از بد جدا ساخته و قرار از نشیب دانسته نخستین آشنائی نگذند - و روی کرم نیارند
 گزار نیرنگی روزگار و تخیل بازی زمان آمیزه ناگزیر رود دهد بگشاده پیشانی و آرم گزینی پرده باقی
 و داد و دهش چنان نرپایش گیرند که از گرسنگی بفرغان نیایند - و سرمایه شورش بدست نیفتد
 واره از کارکرد اینان آگاهی بکار برند - و از همزبانان و دمسازان پژوهش نمایند - بوکه بدین آئین

ازند فتنه رستگاری روی دهد - و تریاق در پیرینه چاره هلاک
 و چون ببارگاه خلعت
 السنة لله
 بد کیني خداوند آن سفرگزین ملک تقدس را خواستگار آموزش آمده در انتظام آن صوب
 توجه فرمود - و بفراهم آوردن پراگندگیها شریف خان را روانه گردانید - و فرمان شد که باز بهادر پور او
 از گجرات آمده بیادری همت گمارد - و دیگر اقطاع داران آن سرزمین از صلاح دید او بیرون نه رفته
 یکنائی وزند •

و همدین و لا شهباز خان باستان مقدس جبهه سای آمد - او بمالش نخوت آریان صوبه
 اجمیر دستوری یافته بود - از خدمت گزینی و جد پیشگی او رانا برتاب آوارا دشت ادبار گشت
 و بروز ناگهانی افتاد - هر یامداد را شام واپسین شمرده - و در دروازه بینمائی آهله پای گشته - و نیز
 بر پیرت نیجمال سیموده ناخست شایسته آورد - و بسیاریه بدانیشان قالب تهنی کردند - و بذه
 و بار او یغمائی شد - و آن حواشی را از بدگوهان پاک ساخته سپه نشین گردانید - و سرگ همی او
 در سرایای تیره دلا نافرجام افتاد - و چون گرد شورش در شرقی بلاد بلندی گرای شد آن خدمت گزین را
 باندیشه فرستادن آن دیار طلب فرمودند - هفتم نیر بسجود قدمی آستان سود دین و دنیا اندوخت
 دران نزدیکی عرضه داهمت مشرقی سپاه رسید که فرو نشستی غبار شورش ب توجه مرکب
 همایون در می نماید - هر چند ضمیر پیش دان گیتی خداوند آگهی داشت (که این خام فتنه را
 خمیر مایه پالندگی نیست - و ناسپاس تپاه اندیش در کمتر زمانه بباد افراه می رسند - جنبش
 رباب قدسی چه - بلشکر دیگر آرزومند نخواهند شد) برای دلجمعی اولیای دولت و احتیاط گزینی
 در فرستادن چربک اشارت والا رفت - و کارپردازان سلطنت بدان همت گماشتند - پانزدهم
 آن پسندیده خدمت را گران بار اندرز رخصت فرمودند - بابوی منکلی سلیم خان سرمرور قاسم بدخشی
 شیخ آدم نصیب ترکمان شیخ کبیر حکیم مظفر عبد القدوس بهادر علی و بسیاریه از کار طلبان
 حقیقت اندوز و هم بر نژادان زرم آرای را با فراوان خزینه همراه ساختند •

و از سوانح در آمدن نواره مخالف بدست مجاهدان شرقی دیار - از فزونی سرنابان فاجر جام و کمی گنداوران اقبال و حصاری شدن اولیای دولت و نقش دورویی باختن و دورنگی نمودن برخی جنود فیروزی مخالف سر استبداد برانداخت - و راه نخوت فرابیش گرفت - چون آذوق مبارزان قلعه نشین از بحر و بر می آمد میز شرف الدین حسین و معصوم خان با چنده برای پلنه فرود آمده گذرگاه خشکی گرفتند - و نواره خود را دریائی ساخته بستی دیگر مسلک انقضیدند و چون آکپی آمد (که کشتیا نه کوه از آن طایفه و ازون بخت در مانده) صادق خان الغ خان نقیب خان باقر سفرچی و بسیاری چابکستان برای خشکی شتابان شدند - و رای پترواس را با برخی از داوران از راه دریا فرستادند - و مهتر خان را با جمعی از آب گذراندند - که از آن جانب شتاب آورد - کار آگاهان خدمت گذار را نوردیده دست چیرگی برگشادند - نزدیک سه صد کشتی پر از ساز پیکار بنصرف در آمد - اولیای دولت را سرمایه نیروی سترگ شد - و نیروهای غنوده خود را سر بسنگ ادبار رسید *

و همدین و لا خواجه شمس الدین خانی از هنگام ناسپاسان بیرون شده گوهراوروز نیکو بندگی آمد - در آن هنگام (که بر مظفر خان گردش روزگار سپری شد) معصوم خان خواجه را بکمان زر داری در حمایت خود گرفت - چون بخوش خروئی کاره نساخت بخیره رویان به آرم سپرد - نزدیک بود که در آن ننگهای شگفتی قالب نهی سازد - از نیرونگی تقدیر عرب بهادر بهاداش پیشین دوستی برخاست - و باندیشه آنکه اندر ختای او را باند زگوئی فراگیرد بیش خود آورد - و بند از پا گرفته بلاه گری نشست - خواجه بهنگام فرصت با چنده سعادت گزینان بختور از انجمن باطل ستیزان برکناره شد - و در قصبه کهر پور بر اجه سفرگام پیوست - و از راه بستگی و تنگ میدانی بسپاه فیروزی نیارست رسید - لیکن سراسیمگی مخالف را گزین سببه آماده گشت - همواره کاروان بازرگان لشکر مخالف زده - و هر مرامی آن گروه (که بجرا بر آمده) دستبده نموده - در کمتر زمانه حسن علی عرب و افاق دیوانه و میز شرف الدین حسین نیشاپوری و علی قلی و عزیز و بسا ذیک سگالان پاکیزه گوهر (که از بیچارگی بغض در آمده بودند) خواجه را دریافتند - قریب هزار و دروست کس فراهم گشتند - معرکه تباه بسیجیان سست پیوند لخته پراگندگی پذیرفت - و هنگام بدکاران از آن رونق افتاد *

و از سوانح زندانی شدن شاه منصور دیوان - از اواره نویسی و گناهی اندروزی در داد و ستد سپاه باریک بینها نموده - و کار وزارت یکسو نهاده آئین استیفا بیش گرفته - و بر آنست که بفروغ

دیده‌وری و نیروی راستی پاسبانی مال نماید - و در نگاهداشت بندگان خدایگانی همت برگمارد و در داد و دهش و درشتی و نرمی میانه روی را شاهراه شمرد - و با درست و دشمن یکسان زیستن از راست میزانی داند - و بایست وقت و سزوار حال از دست فدهد - و زران‌زری را بهین کار نه انگارد و بگشاده پیدشانی و شیرین زبانی و دل توانگر و خاطر مهریان و انصاف بردام زندگانی نماید و چشم ناتوان بینی هرسته در فراخ حوصلگی برگشاید - و دکان مشکل پسندی و سخت‌گیری برچیده از جهانیان باررگانی بهنجار را بفراوان نرخ برستانند - بوکه بدین شگرف‌طرازی گروه‌ها گروه مردم از چهار سوی سود و زیان بیرون شده در سرابستان عقیدت عشرت جاوید اندوزند - و مستوفی را جز لوازم نیک بسیجی و ناخن زدن و باتی کشیدن و مال افزودن کاره نباشد - و غرض از میانه برداشته سرشنه^(۱) اماره را یتاق داری نماید - خواجه از جاده خویش پا کشیده کفایت اندوزی پیش گوشت - و شورش زمانی و دستبرد روزگار را منظور نداشته بازخواست بقایا درمیان آورد راجه نودرمل عرضه داشت که اولیای دولت هنگامه نبرد گوم دارند - و بازار سریازی نیز^(۲) - و آویزش جانفشانی و دل شکری درمیان - کارپردازان سلطنت از بے تأملی و وقت نشناسی در چنین معرکه زد و گیر داد و دهش را سرکیسه بوسته مال برگرفته را باز می‌طلبند - این باز یافت را چه توان نام نهاد - و طلبکار بے هنگام را از کدامی گروه توان شمرد - شهریار معدلت دوست او را از تصرف باز داشته بشاه نای خان محرم حواله فرمود - و منصب والی وزارت بوزیر خان باز گردید - مجازان شرقی دیار ازین سترگ عاطفت کمربانفشانی از سر بستند - و پای جوانمردی پیشتر نهاده بسیاری از ناسیاسی^(۳) به نیایش گذاری آمدند - بوکه بصفتگاه عقیدت نیز گذاره نمایند - و از آسیب جان‌گزان^(۴) و تباہ‌بسیجی برکناره زبند *

و از سوانح دستوری یافتن گوهر اکلیل خلافت شاهزاده دانیال بصوب اجمیر - اورنگ‌نشین فرهنگ آزادی از دستگاه حق پژوهی و دیده‌وری بدو گونه ایزدی پرستش کاخ دولت بر افرازد و اساس قرضی روزافزون بران نهد - نخستین از درام آگهی سعادت نامه کردار را فروغ حقیقت بخشد و از دمسازی خود (که خانه خدای این نگارین سراست - و معامله گذار این چارسوی داد و سند) طبیعت را فرمان‌پذیر دارد - و درین عبادت دگرگونی نرود - و از انجا (که اسبهدی سنجی سوا را نقاب پیشوائی جهان معنی ساخته است) آنچه ظاهرنگاهان صورت‌گوا پرستاری دادار بیهمال شمرند بجای آورد - و باندازه مزاج زمانیان پذیرای کمی و افزونی گردد - چه همگی مقصود

(۲) نسخه [۱] حساب اماره را (۳) نسخه [۲] لفظ نیز نیست (۴) در [چند نسخه]

پاسبانی ساده لوحان است از کچ روی و تباہ سکالی - و صاف داشتی عرصه جهان از غبار کوفه اندیشی زیارتگری تربتهای غنودگان بیدار دل ازین گونه انگاشته اند - اگر توسل بروج آن دادار پرست مطلوب است آنجا دوری و نزدیکی ننگند - و اگر بزرگ داشت فرسوده خاک در نظر شریک معبودی و بت پرستی - درین هنگام (که معنی پژوهان حقیقت اندوز افزایش گرفتند - و دیده‌وران گهرشناس روانی یافتند - و کوفه بینان صورت پرست در لباس سعادت‌گزینی در آمدند) از ساحت اندیشه گیتی خداوند نقش لزوم این گونه عبادت ستوده آمد - خاصه درینفلا که بدان حواشی شغل ملک آرائی نبود - و بارگاه خلافت را گوناگون کار در پیش - ناگزیر از ان عزیمت باز آمده وقت گرانمایه را بسزوار آن آباد گردانیدند - لیکن (چون آن مشهد فیض وسیله بخشش فراوان میشد و بسیاریه آرزومندان کامیاب خواهش میگشتند) بخاطر آسمان پیوند پرتو انداخت که یکم از فرزندان والا گهر بدان قدسی مطاف شتابد - و خواهش گران بادی انتظار را بوايه رساند - نوزدهم امرداد آن نیر آسمان اقبال را دستوری دادند - و شیخ جمال و مادهوسنگه و شیخ فیضی و جمال خان و برخه نزدیکان عتبه دولت را همراه فرمودند - چهارم شهریور آن یکتا خدیو آفرینش را بگوناگون مال برکشیدند - و جهانے لبزیر بخشایش آمد •

و از سوانح فرستادن حکیم الملک بصوب حجاز - از آرزوی دل بدنیا بسته بود - و این اندیشه گرد خاطر او نمیگشت - بباد اقراء لغزشها دستوری یافت - چندانکه وسائل برانگیخت سودمند نیامد پنجم با همگی اندوختها روانه شد - و چشم حسرت باز پس نگران •

و از سوانح رسیدن شاهزاده والا گهر از خطه فیض بخش اجمیر - در کمتر زمانے بدان سرزمین گشاده رو و فراخ دامن شتافته صلاى افضال در داد - و عموم تهیدستان آرزومند شاد کامیها اندوختند هشتم بسجده کاب مقدس ناصیه بخت‌مندی را تابش دیگر شد •

و همدین روز یک بدرگاه همایون آمد - نه شکل گوش داشت - و نه شگاف آن - شفت‌نر آله گفته را بے تفاوت شنوده - همانا زمزمه سازان بارگاه تقدیر طنطنه سترگی این دولت ابدی اعتصام بگوش جهانیان می‌رسانند - و نیزنگی اقبال روز افزون بے گوشان روزگار را سامعه افروز آمد •

و از سوانح اعتبار افزودن اعتماد خان گجراتی - از شایسته کرداری (که در عنفوان گشایش گجرات بظهور آورده بود) پیوسته خاطر جهان آرای گیهان خدیو پاداش آن میخواست - درینفلا (که کتابه سعادت پژوهی و بخت‌مندی از لوحه پیشانی او برخوانده آمد) شهریور کام بخش

نوازش فرموده سرکار پش باطناع اوداد - و آبادی خالصت گجرات بدو باز گردید - سی فیل و صد اسب بدو بخشوده دستوری دادند - و میر ابوتراب را باندزگویی و صلاح اندیشی همراه گردانیدند •

و از سوانح باز رسیدن یوسف خان چک بمربانی کشمیر - نگاشته آمد که از بدگویی^(۲) و ناسازگاری بومیان آن سرزمین بجه روز ناکامی نشست - و برهنمونی بخت بیدار روی نیاز ببارگاه اقبال آورد - سید مبارک بغیرنگ دستان سرائی و جادو زبانی فتنه اندوزان ده زبان فواز مسند حکومت برآمد - و پیش از سپری شدن دو ماه بد فسادان بآزم و بے نشانان ناهنجار او را زاویه نشین خمول گردانیدند - و لوهو چک عم زانده یوسف خان را ببزرگی برگرفتند - چون او جبهه ساری آستان قدسی گردید بگونگون نوازش نیرو بخشیده بکشمیر رخصت فرمودند - و فرمان مقدس نفاذ یافت که امرای پنجاب شایسته فوجی همراه سازند - کشمیریان از شاد خواب غفلت برآمده بچاره سازی نشستند - و از بیم فیروزی جنود بدلاویز سخنان لابه گوی نمودند - و گزند لشکر آوردن دلفشین گردانیده نذا طلب داشتند - بیشتر از آنکه لشکر سرانجام یابد و بے آنکه این راز را در میان نهد گام سرعت برگرفت - در بزم کله^(۶) چنده ناموران ملک آمده دیدند - مرزبان نو آگهی یافته شمس چک و حیدر چک و بسیاری را بچاره گوی نامزد گردانید - نام بردها با ساز پیکار رویو آمدند - او در خود توانائز آویزش ندیده این راه گذاشته بسوپور شتافت - لوهو چک با برخه سپاه در برابر آمد - چون خلاصه لشکر بدان صوب رفته بود یوسف خان قابو یافته بیست و هشتم آبان آب بهت را گذاره کرد و بے سزاوار آویزش فوج غنیمت برانگشتی یافت - لوهو چک بدست در آمد - و از پیش بینی ره نوردیده بگرفت - و بدان والا استظهار آب رفته بجوی آمد - و بحکومت کشمیر سربلندی یافت •

و از سوانح ریختن آبروی چندر سین مالدیو - این فرمایش کم دانش با آنکه سعادت آستان بوس در یافته بود از کوتاه بینی و واژونی^(۸) بخت سرکشی و خود سری پیش گرفت - چنانچه گذارده آمد از بیمناکی سپاه کشورگشا بکنج خمول بصر برده - و هنگام شورش را طلبکار برده - درینوا ازان تنگنا برآمده در برخه محال صوبه اجیمیر گرد فتنه برانگیخت - قدسی منشور باسم پابنده محمد خان مغل و سید هاشم و سید قاسم و سایر اقطاع داران آن حدود شرف صدور یافت که راه دیده وری و بکجهتی سپرده آن خود رای شوریده بخت را سزای شایسته در گذار نهند - نام بردها کاربند

(۲) نسخه [ب] بدگویی (۳) نسخه [۱] ناسازی (۴) در [بعف نسخه] فتنه اندوزان فواز مسند (۵)

نسخه [ل] این راز در میان آید (۶) نسخه [ز] بزم کله (۷) در [بعف نسخه] بسوپور (۸) نسخه

حکم والا شده روی بخدمت نهادند - آن تیره روزگار برگشته دولت^(۲) در برابر جنود اقبال آمد و آویزش سخت روی داد - و بهزاران زیان‌دگی آبله‌پای بادیه ناکامی گشت •

هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار

ازان باز (که رو بروی سپاه فیروزی نشستند - و پرده آرم برگرفته کج گرا شدند - چنانچه در پیشین داستان گذارده آمد) هر روز ناموس دوستان زم‌آرا برادر مردی و گند آوری چهار نشاط بر افروخته - و گرد ناورده‌گاه را بآب تازه روئی بر نشانده - تپور گزینان باطل ستیز را آبرو ریخته شده - و بهباد افرازه تپاه بسیجی بر خاکستان شرمساری نشسته - اگرچه ترسون خان و راجه تودرمل و مسیح علی خان و معصوم خان فرخودی پاس سرداری داشته چالش بیرونی نکردی لیکن صادق خان و شیخ فرید و الغ خان و دیگر مبارزان کار طلب تازه جوهری ببازار آوردی - و هنگامه داد و ستد جانها گرمی پذیرفتی - آوزنگ نشین فرهنگ آرای بر نیرنگی ایزدی تقدیر چشم عبرت گشوده گاه از مهر افروزی و خدایکامی نوازش بر بیدانشی و زیان‌دگی نادانان کج گرا بخشوده و گاه از غیب دانی بنزدیک شدن باد افرازه بدگوه‌ران شرارت منش و پیش آمدن خیر اندیشان خود پزوه عشرت سپاس بجای آوردی - و از فرمان روائی ملک معنی بسا هنگام آن گروه را معذرداشته بی شایبه دگرگونی بچاره گری دل نهاده - لیکن از انجا (که سبب آرائی جهان صورت را دادار بیمال بر دوش فطرت آن یگانگ بارگاه آفرینش باز گذاشته بود) ناگزیر برخی توجه در فرود نشاندن غبار رمیدگی برگماشت - و لشکرهای گزیده بسرکردگی ثابت قدمان بزم عقیدت پی یکدیگر فرستاد و فراوان خزینة همراه ساخته دل‌های عامه را تازه نیرو بخشود - و پیوسته خدمت گزینان پیشگاه حضور منل پیشرو خان و جمیل و صالح و زین الدین و تارا چند و دیگر تیز هوشان آگاه دل را باسپ بام فرستاده همت و آگهی افزود - آب نیروی اقبال گرمی هنگامه مخالفان را افسرده گردانید - و جمعیت این بی سر و پایان ادبار را بسیلاب نیستی در داد - درین دروازه (که بدگوه‌ران شوریده رای آمده بگرد حصار نشستند) هر روز ایشان تپاه تر از پیش میشد - چندانکه پای شکیب از جلی رفت و از نخوت فرشی (که هدیوار بست و خندق نهاده‌اختی) بدان روی آوردند - هر چند خان اعظم و شه‌باز خان و دیگر امرا نه پیوستند لیکن آوازه آمدن فیروزی افواج بیم افزای تپاه بسیجیان شد و هنگامه ایشان از ان رونق افتاد - احتیاط گزینان دور اندیش (که جنگ صف قرار نداده) همت بران گماشتند که از حصار برآمده گوهر رادمردی را ببازار آورند - و ناورده‌گاه را بکار نامهای گند آوری

برآیند - بدگهران باطل ستیز ازین آگهی پانزدهم امرداد روی در گریز نهاده بیابان آوارگی را پیش گرفتند - برخه سپاهِ نصرت اعتصام را آن خیال که راهِ تزییر می‌سپردند - و بیرون آمدن لشکر و بدجلوی بهادران را طلبکار - غافل ازین دریافت که ناسپاسانِ واژون بخت را سرمایه‌ی توانائی از دست شده تکاپوی آن دارند که پیش از فراهم آمدنِ افواجِ گیتی‌گشا خود را بپناه جائی رسانند دیده‌ورانِ والا نگاهِ اردو اگرچه بحقیقت حال آگهی داشتند لیکن از دورسگالی و حزم اندوزی قدم بیرون نمی‌نهادند - روزِ دیگر بهزاران گفت و گوی فروهیده مردم بعزیمتِ نکامشی از شهرپند برآمدند محب‌علی خان و مهرعلی خان و جوتی مبارزانِ سعادت سرشت را هرارل گردانیدند - و از ناشناسائی و احتیاط گزینی کام دودلی بر میداشتند - تا آنکه خواجه شمس الدین (که دران کوهستان راه پیوستن می‌جست - چنانکه گذارده آمد) با هزار و دویست سوار در رسید - و برهم زدگی مخالف گذارش نمود - بر عموم لشکر تباہ حالی و فکونسارمی غنیم روشن شد - و اندیشه کار دیگر در سر افتاد با افزونی بدسگالی و کمی خیراندیش و گرم بازاری در روزی نائید آسمانی چهره نشاط برانروخت چون بهروزی و نصرت مندیِ اولیای دولت و خدمت‌گذارانِ خدا^(۱) پرست بمسامعِ همایون رسید سپاس و ستایش را هم آغوشِ ندایش و نثار مندی گردانیدند - و عبادت را با عشرت پیوند خاص کرامت شد - هنگامه کامروائیِ بندگانِ بیدار بخت و افزونِ مراتبِ اعتبار گومی پذیرفت *

چون سخن بدینجا رسید ناگزیر خامه پردازي آنکه برخه حالِ بنگاله نگاشته آید - و عبرت‌نامه آگهی پروهان سرانجام یابد - حوادثِ آن سرزمین چون عیارِ قلب کاران گرفت و ناراست میزانی پذیرا شد تنگ مایگانِ تیره رای ارتقاعِ هبوطی را ارتقای عروجی اندیشیدند - طایفه بهمان ملک توقف گزیده بجای نکل در شدند - و بسیاریه بزبانگه پیکار شتاب آوردند - چنانچه گذارش یافت قیا خان در آدیسه و مراد خان در فتح آباد و میرزا نجات خان در سانگانو حریفِ نیکو بندی بر زبان گذارده - لیکن از فراخوانی گفتار بصفتگاهِ کردار فیم گامه برنداشتن - پیش از آنکه پرده آزره دریده آید مراد خان بمرگِ طبیعی در گذشت - و مکند زمیندارِ آن ناحیت پسرانِ او را بمهمانی طلب داشته از هم گذرانید - و تبیل او برگرفت - قیا خان را روزگار به تنگنای ناکامی کشید - و بنوش داری حیات زهرگیای نیتسی برآمخت - بومیانِ آن حواشی چیره دستی یافتند - قتلو بر سرِ میرزا نجات رفت - میرزا در حدودِ سلیم آباد آویزشِ ناهنجار نموده راهِ گریز پیش گرفت - و در پناه برتاب بار فرنگی شتافت - دورویانِ هرزه کار را زمانه پندے بسزا داد - و با اقرارے در خور - بابای قاتشال را دران نزدیکی بیماری سخت در گرفت - و با وجودِ جانگه زندگی همزیان را با برخه بدنهادان

غنوده بخت بر سر میرزا نجات فرستاد - او از میدان راه چیدو دستی قتلو شنوده شتاب آورد و در نواحی منگلهکوت با قتلو آریزش نمود - و شکست یافته آبله پای دشت ناکامی شد - بابا بکین تیزی هنگامه آراست - قتلو با فسانه سرائی و حیل و ترفندی راه آشتی پیش گرفت - از آنجا (که کارسازان ابداع و پیش بینان کارگاه تقدیر بدخواهان دولت جاریه طراز را پیهم سزا میدهند) بیماری آن سرگروه شورش و دست مایه دودمان آشوب بدری در مان خوره انجامید - هر روز دوسیرگوش دران ریشگاه نهاده طعمه جانوران ساختن - (چون از خواب دراز بختبری و بهوشی داری مستی قدری بیدار شده بود) پیوسته گفته بدکاری و نمک حرامی مرا بدین حال نباه نشانده فاسپاسان بهار جانکاهی او غنوده پرانده شدند - میرزا شرف الدین حسین و جباری با برخه زبان کار بصوب هنگاله ره نوردیدند - معصوم خان کابلی با طایفه بختردان و ازون بخت برهنه نوعی زمیندار کیدهور بهار رویه شتافت - و عرب بهادر و نورم پسر ترخان با چنده بے دانسان دل بقرآنی نهادند - و بزودی آمرو ایشان به نیروی اقبال ریخته آمد - چون هری کشنه برلی یازمی نیرومندان خزینه می برد - عرب و نورم و چنده دیگر تنگ چشمان بے سر و پا بتاراج آن گام سرعت برداشتند او از کاردانی و آگاه دلی تیز رفتاری نموده بحصار پهنه درآمد - تیره بختان غنوده خرد قلعه را گرد گرفتند - بهادر خان در دژ پانی و یتاق داری همت را هم آغوش عقیدت گردانید - و دیده ویری را بمرادانی دوشادوش - درین هنگام (که امرای نصرت اعتصام نیایش فیروزی داشتند - و در تعاقب غنیم آهسته آهسته راه می سپردند) ازین آگاهی راه معصوم خان گذاشته بصوب پهنه روی آوردند و رایبا بران قرار گرفت که افواج کشور گشا بشایسته آئین منزل بمنزل کوچ کنند - و برخه نیز دستان ناردگاه دلاوری پیشتر شتابند - معصوم خان فرخودی خواهش این خدمت نمود - چون راجه تودرمل از بدسگالی او بستوه آمده بود رخصت داد - و از دور بیننی محب علی خان و مهر علی خان را با برخه حقیقت منشان از بی روانه ساخت - هنگامه (که نخستین قلعه آن شهر گرفته بودند - و کار بر دژ نشینان جان نثار دشوار شده) نامبردها پیوسته دست جلالت برگشودند - فرمایگان بدگوهر و شتابزدگان سنبه کار قدری پیکار نموده غبار آلود هزیمت گشتند - و خزانه و قلعه را با بزودی حراست گردنه فرسید - معصوم خان فرخودی اگرچه شایسته خدمت بجای آورد لیکن بے صلاح دید اولیای اقبال باندیشه تباہ کاری جدائی گزیده روانه جونپور شد - در اندازی راه حاجی پور را از گماشتگان بهادر بدست آورد - و آنروز (که زمانه آشفتنی داشت - و جنود فیروزی گرم پیکار) آن نافرمان از حوالی ترهت برآمده بسیاریه معمره بگرفت - ازان باز سرکار حاجی پور در تصرف او بود •

شېخون آوردن معصوم خان کابلي - و بغارستان ناکامي افتادن

دران هنگام (که شورش عرب فرو نشست) لشکر ظفوقزین از همرای راني روانه بهار شد. تا کار معصوم خان کابلي بانجام رسد - و سرایستان ملکه از خس و خاشاک ناسپاسان رفته آید - از فزونیز ریزش ابر و بارش پی در پی بر کنار دریای بن بین توقف گزیدند - چون هوا طواری اعتدال گرفت راه خدمت سپردند - آن بدگوهر از بهار برآمده بدامنه کوهستان شمالي ره گرای شد - پانزدهم مهر عساکر نصرت اعتصام بقصبه گیا نزول سعادت نمود - غنیم تباه سگال بامدادان ازین سرمزل برآمده بمعمره شهر بهیوره^(۲) دمه برگرفت - روز دیگر چهارکروه در نوشته دایره شد - و از بسیاری آب سلسله تیزک فرود آمدن از هم گسیخت - هجوم مبارزان سعادت گزین و کمی مخالفان کچ گرا بسیاری را بخواب غفلت در آورد - آن شوریده مغز در دوفرستی نخوت آرای بود - (هرچند آواز تباه بستیچی او در مردم افتاد - و کارشناسان آگاه دل و روزگار دیدگان بیدار بخت در انتظام سپاه سخنی گذاردند) سودمند نیامد - لیکن راجه تودرمیل در یورت خویش و صادق خان در جای خود سر رشته دوربینی نکسیخته آماده بیکار بودند - آن شب نوبت قراول^(۴) الخ خان حبشی و جمعه بود - سرگروه بر بستر غفلت غنوده فکوران خواب آلود را بکار آگهی فرستاد - از احتیاطهای دور از کار و آهسته شنافتن انواع گیتی گشا غنیم را دل رفته باز آمد - و سرانسرده مغز بشورش در شد - و چون در خود توانائی آویزش روز نیافت بوموار در ظلمت آباد شب دست برد اندیشید - پاس از شب گذشته بود با فراوان مبارزان آهنگ بیکار گرفت - و پیش آیندگان غفلت آمود را مالش داده چیره دستی نمود ماه بیگ و چند دے حیثیان را روزگار سپری شد - نخوت افزوده بر معسکر اقبال دست جرات برگشود آن سیلاب شورش و طوفان آشوب بر موزل صادق خان روی آورد - او نبات پائی نموده داد مرد افکی داد بهادران ناموس دوست جانفشانی نموده کار نامها بظهور آوردند •

• نظم •
دو لشکر نگوم که دو کوه قاف • ستاندند در جلوه گاه مصاف

چنان گشت هنگام رزم گرم • که خارا شد از تیغ فولاد نرم

درین هنگام (که کار ترازو شده بود - و گزنده از دور چهره می نمود) کمال خان فوجدار دو فیل باد رفتار سراپا همت آورده هنگام کارزار را رونق بخشید - بد نهادان تنقه جوی در سراسیمگی افتادند و نسیم فیروزی بر گلبن امال بندگان سعادت گزین وزیدن گرفت - و ناورده را باب تازه رویان گله

(۲) در [چند نسخه] بهره (۳) نسخه [۱] شوریده بخت (۴) در [بعضی نسخه] بدخشی (۵)

در [چند نسخه] در جلوه اندر مصاف •

شکفت - از یک طرف دلاوران^(۲) نصرت پیوند و از جانب فیلان آسمانی شبکه شگرف کارها بجای آوردند هر تیره که بفیل می رسید آنرا محرک تیزدستی دانسته همت افزود - و چابک سواران خلاف گرای را بخاطر دم دردم آورد - بیک فیل هشتاد و دو و بدیگر پنج و پنج تیر بند شده بود و شکفت افزای دیده واران کاروان - بسیاریه بندگان سعادت منش زخمی شدند - لیکن بایزدی حراست گزند جانی نرسید - و به نیروی سماری نائید فتح بزرگ روی داد - اگر ننگهای همت را قدره فراخی بخشیده گام نکاپر برمیداشتند غنیم را درو سپهر آخر شده - لیکن آن سرزمینها پرآب بود و عزیزتها در نشیب آباد - و راهها شاخ در شاخ - جنود فیروزی تا صبح حزم اندوزی داشتند چون نور جهان افروز عالم را در گرفت ازان آوردگاه بیرون شده نزدیک شهر بیدیه فرود آمدند - و با آنکه مخالفان ستاره سوخته را در سه گروهی نشان میدادند تونیق نکامشی^(۵) نشد •

و از سوانح پیوستن خان اعظم بلشکر ظفر اعتصام - از آنجا (که ایزد بهمال در اقبال افزائی گیهان خدیو است) پیشتر از آنکه لشکرها فوادم آید شورش سترگ فرو نشست - و روز افزونی دولت که موه را بتازگی خاطر نشین گشت - دیر آمدن کولکناش ازان شد که چون از گذر چوسا گذاره نموده سرکشی و مردم آزاری دلبست اُجینیه باعث توقف آمد - همراهان کوتاه بین پیرایش حال زمین دار را سواران را باز نمودند - گوش بر سخنان آن گروه نهاده در مالش آن بد مست توجه نمود و در همان نزدیکی شهباز خان رسید - خان اعظم او را نیز از رفتن باز داشت - و همان سزای بومی پیش نهاد همت گردانیدند - چون کارسازان آسمانی در نمایش نیرنگی اقبال روز افزون بودند شایسته بندگان خدایگانی را نگاه صواب اندیش نشد - و بانجام این جزوی کار پای همت اتش کردند جگدیس پور بنگاه آن خود سر بتاراج رفت - و درخت زارے (که از اطراف خلاب داشت) هنگامه جای سرکشان که گرای شد - تیزدستان عرصه مردانگی رخت اقامت انداختند - و بکارزار هر روزه جوهر رادمردی را عیار برگرفتند - درین اثنا از ژاژ خائی سخن سازان هرزه لا میان خان اعظم و شهباز خان غبار درونی برخاست - و پرتوگاه یکجہنی^(۶) تیرگی پذیرفت - کولکناش دست از کار باز داشته روی بدان معسر آورد - و فردای آن شب خون هیزدهم بدان لشکرگاه پیوست - و هنگامه را رقی دیگر پدید آمد •

و از سوانح فرود شدن سعادت علی خان - عرب بهادر با برخه شورش منشان و لخته آرم فروشان بصرب شهباز خان شتاب آورد - امرا از راه حزم اندوزی و احتیاط سکالی سعادت علی خان و قمرخان

(۲) نسخه [۱] بهادران نصرت مند (۳) نسخه [۱] آویخته (۴) نسخه [۲] سرزمین تمام پیرآب بود

(۵) نسخه [۱] نیافتند (۶) نسخه [۱] تاریکی پذیرفت •

و پاینده و سید حسین و رستم را بآئین چریک فرستادند - از رسیدن مبارزان سعادت گزین فرومایگان بدگوهر برانگنده شدند - شهیار خان برای پاسبانی ملک جا بجا مردم گذاشت - و قلعه کنت از مضافات رهناس سعادت علی خان و پاینده و رستم و روپ نرائن بومی نامزد گردانید - عرب و دلیت قابو یافته چیره دستی نمودند - شگرف آونرشه روی داد - اگرچه حصار را یتاق داری نتوانستند نمود باس ناموس داشته جان سپنجی بشیستگی در باختند - سعادت علی خان اگرچه در آغاز شورش افروزینۀ فتنه شد لیکن واپسین نفس بدولتخواهی سپرد - عرب از تباہ سرشتی قدرے خون او بیاشامید - و بلخته ایران پیشانی برآورده بدگوهری را آب دیگر داد •

و از سوانح برآمدن بسیاریه شورش منشان از صوبه بهار - چون خان اعظم بجنود اقبال طراز پیوست عشرت را پایه بلند شد - بدگوهران تنک مایه دل از اندیشه کارزار برگرفته بصد ناکامی بنگاله رویه شتافتند (اگرچه از تباہ سگای برخه همراهان و خدک انوائی نارسایان دانش فروش نکامشی نشد - و از راه همت افروزی و یکتادلی روی به بنگاله نیاروند - تا ناسپاسان بال و پر ریخته ببادافرا رسند - و گرد شورش یکبارگی فرزنشینند) لیکن از سعادت اختری در انتظام ملک بهار نکاپوی شایسته رفت - و دران دیار سترگ آرامش روی داد - بیستم ^(۲) محب علی خان را رخصت دادند و از شهر بهیره تارهناس بدیدبانای او باز گردید - سید مظفر و میر معصوم بهکری و دیگر خدمت گزینان کارشناس را همراه گردانیدند - و آن روز ساحت قصبه گیا مورد جنود فیروزی گشت - و در حوالی راج گذه دوست محمد بابا دوست (که از بخت برگشتگی بآن گروه دم یکجہتی زد) از روش ستارگی شرمگین و پشیمان با دوست کس آمده پیوست - و چون فیروزی لشکر نزدیک غیاث پور رسید آگهی آمد که عرب ناسپاس از شهیار خان شکست یافته بصوب سارنگ پور میروند - و دست ضعیف کشی و زبردست آزاری گشاده دارد - بنابراین شاهم خان ^(۳) را با جمعیه دران حواشی جاگیر کرده فرستادند - که آن آوازه دشت ادبار را ببادافرا رساند - و گوشمال آن بدمست روزگار دهد - و هم درینوا غازی خان بدخشی را با جوقه مبارزان در بهار گذاشتند - و چون آوازه فتنه اندوزی معصوم خان فرخنودی بگوش روزگار پیچیده بود ترسون خان را بجرنپور دستوری دادند - و صادق خان و شیخ فرید بخاری و الخ خان حبشی و طیب خان و برخه مبارزان را بصوب منگیر فرستادند - تا آن نواحی از خرس و خاشاک مخالف ^(۴) پاک گردد - و عموم رعایا سایه نشینی آسایش گردند - و خان اعظم و راجه نودرمل و دیگر سپاه سعادت گزین به فتنه و حاجی پور روانه شدند - درین هنگام شهیار خان بیشتر از آنکه امر ^(۵) پیروندند

(۲) در [بعضی نسخه] هشتم (۳) نسخه [۱] شاهم خان جلاپورا (۴) نسخه [۱] از بهادران (۵)

نسخه [۱] پاک رفته شود (۶) نسخه [۱] بامرا پیروندد •

در پتنه آمده دکانه دیگر برآراست - (چون دلیت و عرب را مالش بسزاداد و حاجی پور را از کسان بهادر برزور گرفت) بخود نظر انداخت - و شگرف نخوت بسر او آمد - معصوم خان فرخودی چون بجز پور رفت بهادر تیزدستی نموده بدست درآورده بود - اگر عقل صلاح اندیش او را آفته نرسیده بایستی باعیان دولت پیوسته بزم مصلحت آراسته - و بصواب دید یکدیگر انتظام مهمات نمود - از کامروائی (که پارسا گوهر را به نیازمندی و نیایش گری برد) برخلاف آن گزیده بآویزه دشمنی برخاست - نخست در گذاشتن حاجی پور (که از درگاه والا بکوکلتاش مقرر شده بود) لخته توقف نمود - و بشیرین زبانی و کاردانی راجه تودرمل ازان باز آمد - خان اعظم و راجه در حاجی پور رخت اقامت انداختند - و شهباز خان در پتنه - پیشخان در سرگرائی^(۳) و عشوه فروشی - و آن تازه مست نارسیده^(۴) زمان زمان در دکان آرائی و سربراهی - بافزون منصب و دادن جایگزین بسیار از آمارا روی بدو آوردند - خان اعظم دل از همه برگرفت - و راجه کار را در طرح انداخت - و تمامی مهمات آن صوب بشهباز خان باز گردید هر چند نیک اندیشان روزگار و کارگذاران^(۵) راست میزان در میان آمدند به پیچیده رشته یکجبهتی دوتایی نگرفت - و راه مدارا سپرده نشد - هر چند گذارش نمودند (که از نیرونگی تقدیر فیروزی جنود دوشش شده اند - و بخوایشها در مانده راه یکتادلی نمی سپرند - ناگزیر وقت آنست که گروه خدمت بنگاه را بر خود گیرند - و آن دیگر از بهار تا دارالخلافه پاسبانی نماید) از انجا (که غرض پرده بر چشم حقیقت بین فرو رفته بود - و فراخ حوصله^(۶) خیرسگال در نقاب خفا) گفته پذیرائی نگرفت - خان اعظم و راجه با برخه آمارا بجانب ترهت روان شدند - اگرچه عنوان عزیمت دفع بهادر بود اما بنقد دوری شهباز خان را طلبکار شدند - لخته راه رفته غازی خان را بدشتر فرستادند آن شوریده سر معرکه نبرد آراست - و از نیروی اقبال خاک آلود ناکامی گشت - و بنه و بار او بدست درآمد - شهباز خان با فراوان لشکر متوجه چون پور شد - اگرچه او را نیز جدائی ازان هنگامه و خلاصی از گفت و گوی هر روزه برین آورد لیکن چنان و افعود که معصوم خان فرخودی را رهگرای بندگی گرداند •

و از سوانح سپری شدن روزگار شرف الدین حسین میزرا - هر چند سران فیروزی جنود بخیر شدن داری افتادند نیزنگی اقبال همچنان چهره گشای دولت بود - چون معصوم خان کابلی را گریز سپرده به بنگاه شتافت میان او و میزرا گرد خلاف برخاست - و هریک بدین یکدیگر برنشت

(۲) نسخه [ب] برادر (۳) در [چند نسخه] سرگردانی (۴) در [بعضی نسخه] نورسیده (۵) نسخه

[ل] راست سرائی (۶) نسخه [ل] و فراخ حوصلگی و خیرسگالی در نقاب خفا (۷) در [اکثر نسخه]

میزرا از بسیاری مالِ یغما و هجومِ سگِ مگسایِ بد گوهرِ بغرورِ در شد - آن روانہ بازِ دستانِ سرایِ
بچاپلوسی و لالہ گریِ درآمد - و بحیلہ اندرزیِ او را مسموم گردانید - میزرا مسموم نامِ ہندیِ پسرے را
از ظاہر ہستی و آدمِ نشانیِ بدوستیِ برگزفتہ بود - معصوم او را بزرِ بفریفت - و بگفتہ او
آبِ خشخاشِ زہر آمیزِ بخوردِ میزرا داد - و بکمرِ زمانے پاداشِ کردارِ نقدِ ہستی^(۲) در باخت
و زمانیان از شرارتِ او رہائی یافتند •

و از سوانحِ لبریز شدنِ پیمانہ زندگیِ دستم خان - سالِ گذشتہ بچمتِ برانداختنِ سرکشان
و نیرو بخشیدنِ زیردستانِ موہنہ اجیورِ دستوریِ یافت - و کار آگہیِ را با بے غرضی و جدگونیِ
ہم آغوش گردانید - درین اثنا اچلا پسرِ بلہدھر و موہن و سورداس و تلوکسیِ برادرِ زادہایِ (راجہ بہارہمل
از پنجاب بے رخصتِ بدانِ نواحیِ آمدند - و در قصبہ لونہ^(۳) (کہ بنگاہِ اینان بود) گردِ شورش
برانگیختند - آن فرویدہ مردِ پاسِ خاطرِ کچھواہ^(۴) داشتہ باندِ زگوئیِ درآمد - از انجا (کہ انگارہ را
سورہانِ در شمتِ بکار آید - و ہموارہ را نرم سا) ملاہمت و مدارا بہ تباہِ سرشتانِ نساخت - و سرمایہ
افزایشِ بدگوہریِ شد - و سرکشیِ را سرِ دیگرِ برافراختند - درین هنگامِ آدمِ تاجِ بند از بارگاہِ خلافت
فرمانِ آورد کہ دستم خانِ بنصیحتِ گذاریِ و بیمِ افزائیِ تباہِ بسچانِ پوشانِ خرد را براہِ آورد - و اگر
پذیریِ آن نشوند سزایِ شایستہ در کنارِ شان نہد - او سرِ رشتہ تدبیرِ گسخت - و بشتابِ زدگیِ گرایید
بے آنکہ سپاہِ فراہم آید بہ بنگاہِ آن گرورِ شوریدہ سرِ بشتافت - دہمِ آبانِ در موضعِ تہوریِ با غنیم
پیوستہ عرصہٴ پیکارِ را آرایشِ داد - موہن داس و سورداس و تلوکسیِ بر سرِ ہرول (کہ بسرکردگیِ
مسکینِ علی بود) چیرہ دستِ آمدند - او در آویزشِ از اسبِ جدا شد - و بیابریِ برخاستہ دستِ بکار
بود - دستم خانِ ازین آگہیِ بیشتوے ہمراہانِ را فرستادہ آورد گاہ را رونقِ داد - و ہنگامہٴ جانِ نشانیِ
و جانِ ستانیِ گرمیِ پذیرفت - موہن داس و سورداس بگوئیِ افتادند - تلوکسیِ بطرفِ دیگر
در آویزہٴ قالبِ تہیِ کرد - اچلا سرگورہٴ خدا ستیزانِ جوارِ زارے پناہِ ساختہ جویایِ فرمتِ پرہ
یکداریِ از کمینِ گاہِ برخاستہ دستم خانِ گویانِ بعرصہٴ نہد درآمد - او ازین آگہیِ برافروختہ رویِ بکارزار
آورد - و کمیِ مردمِ در پیشگاہِ بیشِ پویدہ شد - آن نانہرجامِ دیوہنجاہِ بپرچہ زخمِ کاریِ رسانید
و او با گردنِ جانِ فرسا کارِ فرمایِ شمشیرِ شدہ بخاکِ ہلاکتِ بر نشانند - و خوردِ در زمانِ از دگرگونگیِ
حالِ بر زمینِ آمد - درین اثنا برخہ از مبارزانِ رسیدہ بر اسبِ سوار کردند - چون ہنگامہٴ زد و گیر

(۲) نسخہ [ل] زندگانی (۳) نسخہ [کل] رستم خان (۴) در [بعض نسخہ] بلہدھر - و در [بعض]

بلہدھر (۵) نسخہ [ب] سیوداس (۶) نسخہ [۱] لونہ - و در [بعض نسخہ] لونہ (۷) نسخہ [اب]

سورن کچھواہ (۸) نسخہ [ب] بنصیحتِ گری (۹) نسخہ [۱] شوریدہ بخت •

گرمی داشت گزند را بغفت نیارده بر دم دل میداد - و همت می بخشید - گذارای عزمه
 فیروز بیاری را بخاک و خون برآغشتند - و گروه غبارآلود ناکامی گشته راه گریز سپردند
 و بنگه سرکشان تیره بخت بتاراج رفت - و بیامان اقبال روزان روز سترگ فتحه چهره نشاط برانوشخت
 چون خاطر از آویزش فراهم آمد در همان نزدیکی منزل گرفت - روز دوم بهنگام بازگشت در قصبه
 شیرپور رخت هستی بر بست - و از حمی اخلاص و یارویی بخت در نیکوکاری روزگار سپری ساخت
 و جان سپنجی نثار کرده سرمایه جاوید نیکنامی اندرخت - گیتی خداوند لخته باندوده در شد - و از
 اسبهدمی جهان معنی بگلشن سواى تسلیم خرامش فرمود - و بگونگون مهریانی و دلایز سخنان
 بے تابى مادر تفسیده درون او قدرے چاره پذیرفت - بر زبان گوهرآمود گذشت - از عنفوان بهار هستی
 سه سال بے او بسر برده ایم - و از آن باز در پیشگاه عاطفت جای داشت - خدمت گذاری را با مزاج دانی
 فراهم آورده بود - همگان دانند که آن پره نشین عفت چندین سال بے او بوده است - همانا
 جدائی او بر دشوارتر باشد - سزاوار آنکه او در دلجوئی ما مرهم خاطر سرانجام دهد - بس
 گزیده سخنی گذارش یافت - و شگوف نکتة بروی کار آمد - این بے همنا سالهای دراز بر اورنگ
 آگهی کامیاب صورت و معنی داراد - پس ماندگان سفرگزین ملک تقدس را بنوازشهای رنگارنگ
 آرامش بخشیدند - و غمزدگان سوگواری را نشاط تازه پدید آمد - و بانظام آن ناحیت میزبان خان
 بیوم خان را فرستادند - و سرکار رفته پور در اقطاع او مرحمت شد - و بسا جواهر اندرز آویزه گوش
 هوش او گردانیدند *

و هم درین ولا خواجه شاه منصور بعاطفت خسروانی اختصاص گرفت - گذارده آمد که او را
 برای چه از وزارت باز داشته بدبستان زندانی فرستادند - چون روشن شد (که خواجه را
 دران حساب نویسی و بازخواست دیوانی بجز کفایت اندیشی و وقت شناسی امرے دیگر
 نبوده) باز بهمان منصب والا سربلندی بخشیدند - و بشایسته نصیحتها جوهر خر او
 تازه جلای یافت *

و از سوانح فرستادن وزیر خان بصوبه اوده^(۵) - چون آن صوبه از بزرگ امیرے خالی بود
 رعیت و سپاه را دستگیری فرمودند - و ایالت آن دیار بدو تفویض شد - و اواخر ماه روانه گشت
 و بسیاری بندگان خدمت گزین و پیکار پرستان درست آئین بهرامی او نوشتند *

و از سوانح سزایافتن نیابت خان - این فرماید نافرجام پسر میرهاشم فیشاپوری ست

(۲) در [چند نسخه] خدمتگاری را (۳) نسخه [ز] گران سخنی (۴) نسخه [ل] بهمال (۵)

نسخه [ا] مالوه •

عرب نام دارد - از خردی باز در پوستاران گیتی خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سربلندی گرفت - چندی عمل پرداز خالصه بود - آواره نویسان خورده گیر باقی برآورده بودند - آن زربنده سرکشی را از حق گذاری بهتر اندیشید - و تکاپوی خویش در جاوید نکل افتاد - دست فتنه دراز کرد و قصه کوه را محاصره نمود - الیاس خان لنگه با برخه از نوکران اسمعیل قلی خان عرصه پیکار برآراست - و برادر مردی شریک واپسین در کشید - بسیاری را بے آرمی او باور نیامد - و لخت بشفقت زار افتادند - شور خدای ازمن آگهی سیرم آذر اسمعیل قلی خان و عبدالطلب خان و شیخ جمال بختیار و دیگر بهادران اخلاص مند را دستور داد - و بوزیر خان و سایر امرای آن صوب فرمان شد که پیوند یکجتهی نموده کام همت فراخ برزنند - و با دافراه ناسپاسی او سرانجام نمایند - (چون فیروزی جنود نزدیک شد - و بازاری بالادستی برگشادند) آن باطل ستیز استحکام برخه قلاع داده بجانب اربل شتافت - وزیر خان با جوق دلوزان در گشایش آن پای جلالت افشوده نخست برکوتن الهاباس همت گماشت - اسمعیل قلی خان با دیگر ناموران در پی آن قباة سرشت رها کرد - و قریب آب کشت مطلب خان و شیخ جمال بدشتر رسیده آوردگاه را به نیروی گند آری آراستند - و از هر طرف راد مردان جنگ جوی با هم در آویختند - و بجان خریدار متاع بیش بهای ناموس شدند و درست و دشمن با روی یکدیگر را آفرین کردند *

نخستین به تیر خدنگ از دوسوی * بصد شاخ کردند یک تار موی

چو ماندند از تیر جوشن شکاف * کشیدند شمشیر تیز از غلاف

نزدیک بود که گزنده بلسکر منصور رسد - ناکاه اسمعیل قلی خان با دلوزان نبرد آزمای در رسید و آتشکده پیکار از سرگرمی پذیرفت - باویدی نائید کار دیگرگون شد - و چندی چهره برافروخت بسیاریه قضا ستیزان نافرجام را روزگار سپری شد - و آن شوریده مغز بادیه پیمای ناکامی گشت و پیغوله نشین دیوسار گم نامی - گوناگون غنیمت بدست در آمد - و بکمر فرمتی بنگاهای ^(۸) گشایش یافت *

و از سوانح تهمتگی گیتی خداوند - مقرر فرمودند که هر روز پهلوانان نامور در پیشگاه حض

با هم کشتی گیرند - و پیرایه خوشدلی برخه ایستادگان بارعام سرانجام یابد - روزی چگ سوب

(۲) نسخه [ز] اربل - و در [بعضی نسخه] اربل (۳) در [چند نسخه] رهگرای سرعت (۴) نسخه [ز]

آب کنت (۵) در [چند نسخه] بپای (۶) نسخه [اب] بر دست و بازاری یکدیگر آفرین کردند (۷)

نسخه [ل] رهسپار بادیه ناکامی گشت (۸) نسخه [ل] روی بگشایش آورد (۹) در [بعضی نسخه]

و هیبتِ نهمنی درآخته حیرت افزای نظارگیان بودند - هیبت (که تنومند بود) رسم پهلوانی گذاشته بدیوبازی خود زور آورده انگشتانِ حریف از هم درید - اَرَجَا (که سرانجامِ کيفر نخستین بر ذاتِ مقدسِ پادشاهان طرازِ لزوم دارد) گیهانِ خدیو مشتِ حواله آن بیراهه رو فرمود - از نیروی ظلالِ بدِ الهی آن غریبِ پیکرِ بسانِ ناتوانِ بیپوش افتاد - نهمنانِ نیرنگ ساز بحیرت در شدند و ظاهرِ بیدان صورت پرست روی در معنی آوردند *

دریدنِ معصوم خان فرخودِی پردهٔ آزمون - و بخاکستان

ناکمی غبارِ آلود گشتن

گذارش یافت که آن فرومایه براهِ خود سَری شتافته از لشکرِ اقبالِ جدائی گزید - و ببختِ مندی پایِ ادبارِ برزد - و بجوینِ پُر آمده در گردِ آوریِ بد اندیشِانِ تیرهٔ رأی شد - مگسِ منشانِ زربنده بر انگبینِ زهر آلودِ فراهم آمدند - (اگرچه از دیر باز قننه اندوزی از نشست و برخاست او تراوش داشت - و حوهایِ نکو دیده در انجمنهایِ رازگویی می سرانید) امروز (که شورشِ بدگوهانِ بنگ و بهارِ فرو نشست - و هنگامهٔ باطلِ ستیزانِ پراگندگیِ یافت) زمانِ آن بود که بر سیاه کاریِ خود پردهٔ باقیِ نماید - لیکن از بد ذاتی و دیوسرشتیِ ناروینِ آزمون یکبارگی از هم گسیخت و بسوگِ سَری سیه روزی در نشست - آنرا (که هنگامِ بانفراهِ در رسد) عقلِ صلاحِ اندیشِ باز گیرند و دیدهٔ عبرتِ نگاهِ رمیدنِ گردد - پندهایِ زمانهٔ فروغِ بینائیِ نبخشند - سود را در زیانِ انکارند و نکو دیده را سزارِ شمرند - چنانچه سرگذشتِ آن شوریدهٔ بختِ این داستانِ آگهیِ برخواند اقبالِ افزائیِ جاوید طرازِ و زیانِ زدگیِ سرتابانِ نا فرجام (باوازهٔ آمدنِ حکیم میرزا بحواشیِ پنجاب و عزیمتِ شهریارِ دانشِ خدایِ بدانِ صرب) پوشیدهٔ باطنِ خبثِ آگین را بیرون فرستاد - و حرفِ ناسپاسی و خود سَری از تنگنایِ سینهٔ بغراخُنایِ ظهورِ آورد - و جوینِ پُر را از گماشتگانِ ترسونِ خانِ هزورِ برگرفت - زمانهٔ دراز در بارگاهِ همایونِ بارور نمی شد - سَری (که گروهِ چندینِ افضالِ باشد) چگونه بار بردارِ این مایهٔ ناخوشیِ گردد - و چسان مغزِ حقیقتِ آمارا بدرِ سودایِ باطلِ برآمیزد و آنکه از خردیِ برگرفتهٔ گوناگونِ نوازشِ باشد چرا آوارهٔ دشتِ ناکامیِ شود - لیکن چون بختِ تیرگیِ پذیرد چراغِ خردِ افسوده گردد - و سلامتِ در نیستیِ اندیشد - و آسایشِ در زیانِ زدگیِ

(۲) نسخه [ل] دریدنِ پردهٔ آزمونِ معصوم خان فرخودِی و بخاکستان (۳) در [بعضی نسخه]

و تیرهٔ ریان شد (۴) نسخه [اب] زهر آلود (۵) نسخه [ب] بد سرشتی (۶) نسخه [ز]

مهر را زیانِ انکار (۷) در [بعضی نسخه] ازین داستانِ آگهیِ بخشد (۸) در [بعضی نسخه] بفرانگسار *

دیرین حقوق را در نهانخانه فراهم می نهد - و از خواهش گرانمای و خشم سبکسر در سیه چال ناکامی نکونساز افتد •

بهر جا طمع گام محکم زند • طربخانه عمر بهرم زند
غرض در ضمیمه که افشرد پای • اساس وفا را نماند بجای

چون تبدلانی آن نافرجام بتواتر پیوست عاطفت والا برین داشت که چندی خرد پژوهان
ملاح اندیش فرستاده رهنمای منزل گاه سعادت گردند - تا بلشکر نصرت قرین پیوندند - با روی نیاز
بدرگاه مقدس آورد - داستان نصیحت سرمایه افزایش ماخلایا گشت - و غزلهای تباہ را
دست آویز فتنه اندوزی ساخت - از آنجا (که هشیار خوامی آئین گنہان خدیو است) فرمان شد
که اگر از بے سرانجامی بدان دو کار همت نمی گمارد دست از جوهر باز داشته بایده رون
و جایگزین خرد دانسته در انتظام سامان شود - آن بد اختر رنگاری اندیشیده بدان صوب شتافت
بظاهر فرمان پذیرفت - و در معنی بآماده ساختن اسباب شورش فرصت یافت - هر چند اولیای
دولت برخه نکوهیدگیهای او بعرض همایون رسانیدند چون روز بازار عاطفت بود بسع قبول نرسید
شکر نه قرائل و چندی نزدیکان را برای پژوهش حال فرستادند - که در بازگاه دنیا بسا خیر اندیشان
سعادت اندوز از بے پروائی فرمان رویان والا شکوه و فتنه سازی و غرض آمیزی پرستانان حضور
دامن آلود تهمت شده غارت زده جان و ناموس گشته اند - و سودا فرشی را دستمایه ساخته بازار دیگر
گرم داشته - فرستادگان از خرد کزهی و حرص درانی آن مکرورش تباہ اندیش را مخلص و خدمت گذار
وا نموده برگزاردند - که از آوازه نادرست سخنان قدرے برخود می لرزد - اگر یکدوئی از نزدیکان
بزرگ منش رفته آرامش بخشند با هزاران متاع نیازمندی جبهه ساسی آستان والا خواهد شد
خدیو عالم از فرخ ذات گذارده را حقیقت طرازی پنداشته شاه قلی خان محرم و راجه بیربر را
بدین خدمت رخصت فرمودند - چون دران حوالی پیوستند از راه دور بینی نامی یکجہتی فرستاده
ازین موهبت کبری آگاهی بخشیدند - آن غزده بخت آشفته رای از پرد آرم برآمده حرفهای ناشایسته
در میان آورد - کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - پیشتر از آنکه بسعادت حضور اختصاص یابند
شهباز خان با جنود اقبال پیوسته غبار فتنه فور نشانند - و آن نخوت فروش را آوازه دشت هزیمت
گردانید - هر گرا این بیچون سعادت هوش افزای کرامت فرماید دراز عمر و فراخ نشاط سازد
و بدخواهان دولت او بے گزین تکاپوی غبار آلود ناکامی گردند - و [هر که بارنامهای باستانی برخواند

(۲) نسخه [۱] چشم سبکسر (۳) نسخه [۱] ندره - و در [بمعنی نسخه] نمانده (۴) نسخه [کل]

سواد فروشی را •

یا بنگهبانانِ سخن (که کتابخانهٔ دل را می‌آرایند) هوشمندانه صحبت دارد [پذیرا گردد و گونه چشمِ آگهی برگزیده با دلِ انصاف‌گرایی برخه حالِ گیتی‌خداوند دریابد - و بتزگی سرگذشتِ نگونساری این شوریده مغزِ نافرجام شناسائی می‌بخشد - از کم شدنِ سررشتهٔ کاردانی و ناپدید بودنِ میانجی آگاه دل و افزونی سخن چینی فتنه افزای و بسیاری حرف سازانِ بدگوهر و دوستی خوش آمدگویان و عیب پژوهی دیگران میان اعیان لشکرِ فیروزی بزمِ یکجہتی چرا گویم صورتِ نبستِ مجلسِ مدارا (که ناگزیر نشاء تعلق است) دست نداد - و هنگامهٔ اولیای دولت ازان انتظام باز ماند - خانِ اعظم و راجه تودرمل بجانبِ ثروت رعمرای شدند و شهباز خان با بسیاریه بصوبِ جونپور گام خدمت برداشت - تسخیرِ ولایتِ بنگاله و مالشِ شورشِ منشانِ بدگوهر در نقابِ تاخیر افتاد - و از دولتِ روز افزون آنچه از اسبابِ گزندِ اقبال تواند شد سرمایهٔ بهروزی و سعادتِ افزائی گشت - چون شهباز خان حوالیِ قصبهٔ بهینه^(۳) رسید آگهی شد که عرب بهادر از مردمِ ترسون خان شکست یافته دران نزدیکی میگردد - و سرمایهٔ آزارِ زیردستان میشود - برخه تیزدستانِ عرصهٔ جلالت را فرستاد - سزای شایسته داد - و از انجا متوجّه جگدیسپور شده بمالشِ گردنِ کشانِ آن سرزمین همت گماشت - درین هنگام بیایهٔ یقین رسید که معصوم خان فرخودبی بیراهه میروند - و نیابتِ خان و عرب هنگامهٔ آرای آن بدگوهر گشته‌اند - ناگزیر بجانبِ لوده شتاب آورد - و نامهٔ هوش انرا مصحوبِ یکم از دیده‌ورانِ کاردان فرستاد - خلاصهٔ مضمون آنکه عرب و نیابتِ خان و شاه دانه را گرفته متوجّه درگاهِ خود - یا پیشتر روانه سازد - تا پرده از روی کار او بر نیفتد - و نکویدگیهای او را بشایستگیها برگزیند - از انجا (که چراغِ خرد افسرده بود - و بختِ رهنمون غفوه) اندرز داستان را افسانه پنداشت - و یاره درائی پیش گرفت - و بنه و بار از آبِ سرو گذرانده بقلبِ جا فرستاد - و خود با ترکانِ شولیده رای پذیرای پیکار شد - شهباز خان آمادهٔ کارزار گردید - و بگزیدگی رده آرائی نمود - در قول خود با برخهٔ مبارزانِ سعادت گزین همت آرای گشت و در برانگار ترسون خان با طایفهٔ دلاورانِ نامور چهرهٔ انروز خدمت آمد - و مهتر خان و بهاز خان و سید عبدالله خان و قمرخان و چندے دیگر جزانگار را انتظام دادند - و مهرعلی خان سلدوز و جیون خان کوکه و میر ابو القاسم و میر ابو المعالی در پیش قدمانِ هرول جای گرفتند - و مفاخرِ محمد با بسیاریه از کارشناسانِ ناور در کمینِ طرحِ بجوینائی نیکویندگی ایستاد - مخالفِ نیرو روزگار دراز اندیش قلب‌گه را بسرکردگی گروهی منتظم گردانید - و دستِ راست را بناراستی عرب

(۲) نسخه [ب] انصاف گزین (۳) نسخه [ب] بهنبر - و نسخه [ز] بهنه (۴) در [چند نسخه] با بزبان

بیدار است - و در یسار شاه دانه و عابدی نخوت افزودند - و میزرا قلّی توبّی با جمعی از شور بختان مقدمه ادبار شد - و نیابت خن را در التمش جای داد - و خود با برخی زیاده سران آشفته رای در کمین گاه خسران نشست *

سیزدهم بهمن پارس از روز گذشته بود نزدیک سلطان پور بله ری بیست و پنج گروهی اوده لشکرها با هم درآویختند - و بشمشیرهای صاعقه کردار طوفان آتش برانگیختند *

* بیت *

* بفرق سِر یکدگر کوفتند * بزم اندر از کینه آشوفتند

فلک دامن از کینه درخون گرفت * نم خورن همه کوه و هامون گرفت

هرارل جنودِ نصرت قویون پیش دستی نموده نبرد آرای شد - و التمش سعادتِ هپائی یافته با وزیرشهای سخت غنیم را غبار آلود هزیمت گردانید - میزرا قلّی بفرامشخانه نیستی گام برزد - و بنابود سرای گمنامی رخت بر بست - مبارزانِ برانگار نیز بکوششهای شگرف فوجِ مقابل برداشتند - درین اثنا معصوم خان بقول رسیده گرد پیکار برانگیخت - شهباز خان را دل از جای رفت - و راگزیز پیش گرفت برانگار و هرارل ازین آگهی باز گردیدند - از شگرف کاری چهره آرایان اقبال آواز سبیری شنید معصوم خان هنگامه مخالف را پراکنده گردانید - آن تپه مغز قدری راه شتافته بمیدان آمد - و اثر از مردمِ خود ندیده بفرقای حیرت نروشد - ناگهان فوجِ آراسته نمودار گشت - آن آشفته رای مردمِ خود اندیشید - و شادی نموده بدان صوب رهگرای شد - و بدید آمد که فوجِ جرانگار لشکر منصور است در تپاه حالی سراسیمه تر گشت - عفقوانِ پیکار به نشیب زمین درخت زار گذارا شدند - و از کاردانی و مره انگلی جلوریز غنیم را برداشته بخیمه گاه مخالف دست یغما برگشودند - و الوس بچگوتی ازان گروه نیز دران تاراج همراهی نمودند - سیلاب وار بنگاه آن فرمایگان بے بنیاد را برداشته کامیاب فیروزی آمدند - غنائم بآوردگاه رسیده بود که آن عصیان گرا پیوست - هر چند همراهان گذارش نمودند که این مردم از حالِ شهباز خان آگهی ندارند - شایسته وقت آنکه لخته توقف رود چون حقیقتِ حال روشن گردد بے آبرزش پراکنده خواهند شد - گوش بران ننهاد - متوجه پیکار گردید - و کاره نساخته زخمی دست ازان باز داشت - و بر بلندئی (که بحقیقت پستی بود) عنان برکشید - اگر چه میدان بدست مجاهدان اقبال در آمد اما توفیق دستیار نشد که قدمی چند برگرفته آن درمانده را گرفتار سازند - آن برگشته بخت آیت نو میدی برخوانده بصوب منزل گاه روان شد - چون ازان اثری ندید پایمال اندوه گشت - و با درونی تیره و بیرون خراب بقصبه اوده شتاب آورد - جرانگار فیروزمند از دل بای دادنِ دیگر اتواج آگاهی پذیرفته بآکبر پور دوازه کوهی اوده

نزولِ عشرت نمودند - و شتابندگانِ چابک‌دست بمژدهٔ فیروزی پیشِ شهیارخان و دیگر اعیانِ لشکر فرستادند - شهیارخان از فروزی و اهمه در جونیور سی‌گروهی جنگ‌گاهِ عنان کشیده بود - و فوج برانغار و هراول در سره‌پور دوازده گروهی میدان توقف داشتند - بمحضِ اقبالِ افسر خدایگان (که فروغِ الهی تأیید است) چنین شکسته سنگ بر مخالف افتاد - و چون سردارِ لشکر منصور از بادۀ دنیا سرخوش بود چنین خمار غم افزا کشید - بیست و یکم نوید آسمانی سامعهٔ انور شد گیاهانِ خدیو نیایشِ ایزدی و سیاسِ الهی بزبانِ کردار گذارش فرمود - و شایستگانِ خدمت را بگوناگون نوازش سریلندی بخشید - سرمهٔ چشم دل فراران شد - و روشنائیِ بیدش بر نوید دیگر بخشید *

و از سوانحِ فدر فرمودنِ شاهنشاهی از وفورِ ایزدِ اندیشی - زمانهٔ نگذرد که بر روزگارِ سعادت آمد و امارهٔ نویسیِ نفرماید - و در مراتبِ کردارِ گذشتگان ژرف‌نگاهی بکار نبرد - همگی همّت والا آینه شورشِ اختلاف فرو نشیند - و غبارِ آویزش از میان برافتد - و در صفوگاهِ حضور (که بخلوئندۀ قدس تعبیر رود) از مذاهبِ گوناگونِ جهانیانِ درستوّه بوده جویایِ رضامندیِ الهی باشد - و از فراستِ بازی عیارانِ مذهب تراش و شید پیشانیِ سالوس^(۴) گذار گزاره گزوند - و همواره دل و زبانِ آن یکتای جهان آفرینش باین ترانهٔ نثار خواهانِ مراد بود *

* نظم *

یا رب ره قرب آشکارا بنمای * یک جلوه از ان حسنِ دل آرا بنمای

آن حرف که خواندنی ست در دل بنگار * و آن نقش که دیدنی ست ما را بنمای

بیست و پنجم از بسا پودگیانِ حقیقت نقاب برداشته حق را ببارگاهِ ظهور جلوه دادند - و بر زبان بدائعِ طراز گذشت که اگر این امنیتِ انجام پذیرد و در ناگزیر کارها رضامندیِ ایزدی دلنشینِ همگنان گردد بکدام دستمایه سپاسِ آن تواند نمود - و بچه نیرو شکرِ آن بجای توان آورد - لیکن بموجبِ گفتهٔ خرد پزوهانِ باستانی (اگر همه نتوان کرد همه نتوان گذاشت) بخاطرِ میرسد که ما و هر کدام از بار یافتگانِ باندازِ توانائی یک چیز را بر خرد لازم شمرد - و آنرا سرمایهٔ سعادت اندیشد - و چنان بر پیشگاهِ خاطر می‌پرزند که چون بزرگانِ ما دوره را دوازده سال قرار داده‌اند در هر سال یک کار شایسته بتقدیم رسد - سچقانِ ائیل موش را نیازارند - اودائیل در تفومندجِ کار کوشش رود - و ببخششِ آن بزرگواران را یاور می‌نمایند - بارسِ ائیل بگرفتنِ یوز و مید افکنی او دستِ خواهش نیالیند تَشَقّانِ ائیل بخورد و شکارِ خرگوش پرداخته نشود - لویِ ائیل^(۷) باماهی همان روش پیش گیرند

(۲) نسخه (ب) بادۀ خرد بینی (۳) نسخه [۱] نیایشِ الهی و سیاسِ ایزدی (۴) نسخه

[۱] سالوسِ کردار (۵) نسخه [ک] گذار (۶) نسخه [ز] خرد پروزان (۷) نسخه [۱]

بوی ائیل - و این هم صحیح است *

ابان^(۲) ائیل^(۳) مار را زحمت نرسانند - یونت^(۷) ائیل اسپ را نکشد - و نخورند - و ببخشش آن همت^(۳) بر گمارند - قوی^(۴) ائیل با گوسپنه این ماجرا رود - موچون^(۴) ائیل بشکار میمون نپزدازند - و گرفته بصحرایله کنند - تختاقرائیل مرغ بسمل نکنند - و ازو هنگام آویزش نمانند - آیت^(۱۱) ائیل بشکار سگان عسوت نگزینند - و در تیمار این جانور وفا سرشت توجه گمارند - خاصه بینوایان^(۱۲) کوچه گرد - تنکوزائیل گراز را آزار نرسانند - و نیز هر ماه^(۵) هلالی بدین گونه شایسته کار بجای آید - محرم جاندار نکشد عشر^(۶) بندی آزاد کنند - ربیع^(۸) الاول سی گزیده مستمند بانعام اختصاص یابند - ربیع^(۱۳) الآخر بشست و شوی پیگر^(۹) عصری ترقه^(۱۰) نچویند - جمادی الاول بلداس^(۷) فاخره و نسیم ابریشمی خود را نیاز^(۱۱) آیند - جمادی الآخر چرمینه را کار نفرمایند - رجب^(۷) باندازه توانایی^(۷) چهل^(۷) هم سال خود را دستگیری کنند - شعبان هرروز ستمکاری از خویشتن با دیگرے دور نمایند - رمضان سی^(۱۱) وامانده را بخوراک و پوشش یابوی کنند - شوال هرروز هزار بار نام جهان آرای جان آفرین بر زبان آرند - ذیقعد نخستین شب زنده دارند - و هرروز چنده مخالف کیش خود را ببخشش و گرم خرنی خوش وقت گردانند - ذیحجه سی^(۱۱) بغای خیر اساس یابد - و پیوسته این نذر حقیقت قوز در سنین و شهرور معمول باشد دوربین آگاه دل دانش خدای هنر پوره فیکو شناسد که این آئین گیتی خدایند برای گروهی گروه مردم است - که راه سعادت گذاشته در گو تقلید و سیه چال پیروی گمراهان نورفته اند - و جهان بذهای او جوش این آرزو میزند - و گرنه آن در بای آکهی و گنج خافه دانش را (آنچه در سلطنت هروی و خلافت عالم معنی بکار آید) در دانش کده او فراوان بار در بار است •

خدایا تو این شاه آگاه را • فرزند افسر و گاه را

بنده بر سر آسمان تخت او • همان کن که او خواهد و بخت او

و از سوانح سپری شدن روزگار بهادر^(۸) بسکی - او از ناسپان سرآمد بنگاله است - در اقصای موبه بهار باتفاق جان محمد بهسودی و برخی از روزگار برگشتگان کام تجبر میزد - (چون در آمرا خبار درونگی برخاست - و توجه جنود ظفر طرار بصوب بنگاله در گریو تاخیر ماند) صادق خان با طایفه بهادران در حدود منگیر رخت اقامت انداخت - و الخ خان حبشی و بابوی منکلی و ابابکر و باقر انصاری در بهاکل پور رفته بساط غفلت گسترند - آن غنوده بختان روزگار دلیر شده برین گروه چیره دستی نمودند - آن جماعت تاب مقاومت نیاورده بمنگیر باز گشتند - صادق خان جوته دلاوران

(۲) و ایل ائیل هم آمده (۳) در [بعض نسخه] دست همت برگشایند (۴) و موچون ائیل نیز آمده

(۵) در [بعض نسخه] بچویند (۶) در [چند نسخه] بیاریند (۷) نسیم [ل] کهن ساله هم سال خود را

(۸) نسخه [ب] خویشی •

نبرد آزما و پیش‌دستان بر افروخته نیرو را روانه گردانید - و با دلّ نیامند و خاطر آزاد روی در بیکار نهادند - میدان مردانگی افروزش یافت - و طوفان سربازی برخاست - و چپقلشهای رادمردان حیوت افزود - بیداری اقبال روز افزون بهادر را (که سرمایه شورش بود - و بنگاه آشوب) پیمانه هستی لبریز گشت - و بنهاده سرای نیستی در نشست - و دیگر بدگوه‌ران بصوب بنگاله گریز آوردند - و عرصه دلگسای بهار از خس و خاشاک ناملازم رفت و روب یافت - و بجای خارین مردم کبا برآمد - و هذگامه^(۳۱) عشرت گرمی پذیرفت •

نهمت^(۳۲) موکب همایون بصوب پنجاب - و بناکامی

بازگردیدن حکیم میرزا بکابل

فراخ حوصله سترگ رافت (که از نیک سگالی و خیر بسیجی با نیروی والا چاره فتنه اندوزان بدنهاد را بدادار توانا بازگارد) هرآینه کارسازان نهانخانه تقدیر همت بران گمارند - اگر سعادت سرشت و نیک منش بود ازان نکهیده طرز برآورده بنیادشگویی درگاه گیتی خداوند فرستند - و گر نه سرگردان خواهشهای تباد ساخته بفاکامی روزگار سپری سازند - چنانچه حال^(۳۳) این جوان شریده مغز اربن آگهی بخشد - هرچند بمسامع همایون ناهنجاریهای او رسید بمالش روی نیارزدند - و بدوستان حضور می فرمودند - که یادگار است از حضرت جهانبانی - فرزند توان بهم رسانید - برادر کجا بدست افتد - و او از باده پیمائی و بد مستی برنائی و دمسازی خوش آمد گویان هرزه لا و ناپدید بودن اندر گوی دانش سگال بهمان تباد بسیجی سرگرم بود - و آهنگ^(۳۴) آریزه دولت خداداد در خیال بیاورد - و ندانسته که آتش بلند را نیروی تنک آب چاره گر نیاید - و ناسور کهن را داروی خارش مرهمی نکند - درینلا (که طایفه بدگوهر بدیار شرقی گرد شورش انگلختند - و فتنها روی داد - چنانچه لخته برگذاره آمد) هرچند اولیای دولت یورش آن صوب التماس نمودند پذیرائی نیافت و همی نابذیرش برای آنکه بر قدسی ضمیر پرتو انداخته بود که آن تباد خراش بصوب پنجاب نرد فتنه خواهد برانگیخت - و همان طور پیدائی گرفت - و جهانیان را سرمه بینش بدست آمد - میرزا پیشین سال منخواست که در عاقبت گاه هند غبار آملی دلها گردد - میرزا سلیمان او را بجانب بدخشان برد - و آن چیره دستی سرمایه افزونی دلیری او شد - و ژاژ خانی بداندیشان

(۳۱) نسخه [ا ی ل] و عشرت هنگامه گرمی پذیرفت (۳) نسخه [ل] فتنه انگیزی میرزا حکیم

و رخصت یافتن مساکر ظفر قرین و اختصاص یافتن کنور مانسنگیه بحراست حدود سند (۴) نسخه [ب ک ل]

این نوجوان (۵) نسخه [ل] و آهنگ دولت خداداد •

شرقی دیار سرپای - واسطِ آنر جمع را بسرکردگی حاجی نورالدین فرستاد - آن فرومایه آبِ سند را عبور نمود - میرزا یوسف خان اقطاع دارِ آن نواحی فوجِ مبارزانِ سعادت گزین را بباشلیقِ حسن بیگ روانه گردانید - و سعید خان گهگر و برخه مجاهدانِ آن حدود پیوستند - و چون در تیزروی لشکر کمتر رسیده بود بسیجِ آن شد که پس از روزه چند عرصه پیکار آرایش یابد - لیکن اقبال افزایانِ تقدیر را که تواند عنان گرفت - در کمتر زمانه هنگامه آویزش سرانجام پذیرفت - و مخالف به تذبذب ادبار غبار آلود هزیمت گشت - هنگامه (که فوجِ نصرتِ اعتصام در مقامِ فرود آمدنِ هون) ناکاه گله آهو نمودار شد - و حسن بیگ را شوقِ شکار گردیدانِ همت گرفت - و بجستی و چالاکي یکم را تیردوز گردانید - و با چند تیزدستان در پیِ آن شتابان گشت - از آن طرف مستعجلانِ جان گذار سرکرده آن گروه را بسیر و تماشا برآورده بودند - حسن بیگ و حاجی نورالدین باهم در آویخته کوششِ مردانه بجای آوردند - از شکوه اقبالِ روزافزون آن بدگهر زخمی رو بگریز نهاد - و یکداری شرافه فاسپاسانِ فرونشست - برخه شوریده بختانِ دستگیر گشتند - و بسیاری را در موج خیز دریا رختِ زندگی فروشد - و خمیر مایه سوداگرانِ آشوبگاه در حدودِ پشاور ترک شده بنشیبِ آباد نیستی سرنگون آمد - او از فرومایگیِ حصار است - لخته در پیشِ محمد حسین میرزا آئینِ ناسپاسی برگرفت - و چون روزگار او سپری شد بهزاران تکاپو خود را در تپاهِ بسیجیانِ کابل انداخت و قدری اعتبار یافت - اگرچه خدمت گذارانِ پیکار پرست پاداشِ نیکوکرداری یافتند لیکن چون روشن شد (که میرزا یوسف خان در سرانجامِ سرحد در ربیني و حزم سگانی بکار نبوده است) ازو تغیر یافته مزبانیِ حواشیِ سند بکنور مانسنگه قرار گرفت - او برای انتظامِ آن ملک از سیالکوٹ روانه شد - و از دور ربیني و کارشناسیِ جوقِ بهادرانِ بسرکردگیِ زین الدین علی پیشتر فرستاد - در حدودِ راول بندگی از رسیدنِ شاهمان بر ساحلِ سند آگهی آمد - بسرعت رهگرای پیکار شد - و به نیروی اقبالِ روزافزون آویزش نموده بباد افراہ رسانید - چون سانحه نورالدین روی داد میرزا از غفودگی خرد عیاره نگرفته او را (که شمشیرِ لشکر خود میدانست) با گروهِ انبوه روانه ساخت - ششم دی آن مغرورِ مردانگی از آبِ سند گذشته بمحاصره قلعه نیلاب پای افشرد - زین الدین علی و دیگر گماشتگانِ کنور مانسنگه در استحکامِ حصارِ همت را با حوصله همدوش گردانیدند - کنور چون نزدیک رسید ابوخان کچه راهه را هراول ساخت - و سورج سنگه برادرِ خود را التمش - مخالف خوابِ بلخبری داشت - با آوازِ تپیده بیدار شده جویای پیکار گشت - دوازدهم عرصه ناوردگاه

(۲) نسخه [۱] نصرت قرین (۳) نسخه [۲] پدیدار شد (۴) در [اکثر نسخه] جان گزا (۵)

نسخه [ب] نیکوکاری (۶) در [بعضی نسخه] ابوخان - و در [بعضی] منشی الوخان *

آرایش یافت - ناموس دستان همتی دشمن با یکدیگر آویزش حیرت افزا نمودند - و به نیروی اقبال روز افزون نسیم فیروزمندی نشاط آورد - همانا دران چپقلش مرد آوما راجه سورج سنگه شکیب ربای سردار شد - و زخمی آبله پای دشت ناکامی گشت - و در همان نزدیکی آن غنوده بخت را خاک آلود نیستی یافتند - او پسر سلیمان بیگ اندجانی ست - جد او لقمان بیگ منظور نظر حضرت فردوس مکانی بود - مادر او بخدمت گهواره میرزا امتیاز داشت - و از خودی باز همراه او نشو و نما یافت - از رشد مردانگی و فیروز جنگی بالرس افغان عزت و اعتبار او در کابل زمین افزود گیهان خدبو از استماع دینگی اقبال و ستایش الهی بجای آورده بخاصان محفل همایون اشارت فرمود - همانا زمان ورزش ما بصوب پنجاب نزدیک شد - اگرچه همواره معامله گذاران آسمانی بے سعی ما کار ساخته و میسازند لیکن انتظام اسباب را نائید دادار جهان آرا میدانیم - میرزا از شنود فروشیدن شادمان بے تابانه بهندوسنان خواهد آمد - شایسته وقت آنکه در سرانجام ورزش کارگذاران سلطنت اشتغال نمایند - و از پیش بینی معامله شناسی رای رای سنگه و جگناهه و راجه گوپال و برخه آمرای اخلاص اندوز را با بسیاریه فیلان نامور روانه ساختند - و بامرای سند فرمان شد - اگر میرزا اراده گذشتن آب نماید سر راه او نگیرند - و پیکار را در پرتو توقف اندازند برهمزنی توفیق الهی رایت اقبال درین نزدیکی سایه معدلت بران دیار خواهد انداخت و همان طور (که بر پیشگاه ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخته بود) لمعه ظهور داد - چهاردهم بهمن خبر آمدن میرزا بصوب پنجاب بمسامع همایون رسید - اختر شناسان آسمانی سیر باشارت والا در اختیار ساعت سعادت افزا انجمن ساختند - و در انتظام مشاغل دارالخلافه برخه توجه بکار رفت - و بجهت آنکه خاطر اقدس از دیار شرقی نگرانی داشت برای آرامش ملک چنان مذکور شد که دره التاج اقبال سلطان سلیم را با برخه از آمرای هالی شکوه گذاشته بصوب پنجاب نهضت فرمایند - شاهزاده والا اخلاص حضرت مریم مکانی را وسیله عرض ساخته التماس همراهی نمودند - شهریار آگاه دل ملتس را پذیرفته برای آن کار بزرگ گوهر اکیلل خلافت سلطان دانیال را نامزد فرمودند - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و بسیاریه ملتزمان بارگاه حضور در خدمت آن رهاجوی ارادت گر قرار گرفتند - و چون لخته ضمیر صافی از سبب آرائی و پرداخت با جنوده ایزدی نائید بیست و هشتم موافق دوشنبه دوم محرم (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نهم هلالی در زمانه (که گزیده منجمان دانش پصند بود) بدان صوب توجه فرمودند - اقبال همعنان و ظفر همکاب مرکب همایون شد - ستاره کامروائی درخشید - و سفیده صبح دولت برآمد • •

(۲) نسخه [ل] معامله شناسان (۳) نسخه [اب] بگیرند (۴) نسخه [ل] دارالسلطنه •

بجینید با قلبِ زرم آزمای • چو سیلابِ طوفان بجنید ز جای
 بخصم آزمائی عام برکشید • همه دشت در زیرِ لشکر کشید
 خرامیدنِ بادِ پایانِ بگشت • تزلزل در آنکند در کوه و دشت
 عرق کردنِ توسن در شتاب • بطوفانِ آتش روان کرد آب

دوربینانِ بارگاه از زبانِ آورانِ بی‌زبانِ آفرینش به‌زود فیروزمندی سامعه افروز گشتند - و فال گیرانِ انجمنِ آگهی در نمودارِ آسانی چشمِ پژوهش گشودند - از راهِ حزم اندوزی و دوربینی جای مبارزانِ اقبال قرار یافت - و اسبابِ پیکار آمادگی پذیرفت - کشتک دارانِ پنجشنبه و جمعه در ظلالِ رایست همایون جای گرفتند - و آمراى شنبه و چهارشنبه بآرایش برانغار نامزد گشتند - و امیرانِ در شنبه و سه شنبه در جرانغار قرار یافتند - و مبارزانِ یکشنبه هرول را اعتضاد بخشیدند در عنفوانِ این ورزش نوید فتحِ تازه ظاهرنگهان روزگار را چون روشنایِ باطن کامیابِ آرامیدگی و نشاط گردانید •

فیروزی یافتنِ اولیای دولت - و آواره دشتِ ناکامی شدن

معصوم خان فرخودی

شهباز خان از کام روانی و ناکامی (که گذارده آمد) از شاد خوابِ خود بینی بیدار شد و به تفرّدستی و کاردانی هنگامه آرائی پیش گرفت - و راهِ هنجار سپرده در کمتر فرصتِ آمادگی بازار گردید - و آن ناسپاس بدگوهر (که زمانِ هشیاری و هوسساری او بود) بخوابِ گران افتاد و در فراهم آوردنِ فرمایگانِ نافرجام شد - و اندرختنِ این دولتِ ابدی اعتصام را در کافر نعمتی خرج کردن گرفت - و بنده و بارِ خود و مردم (که در جاهای قلب فرستاده بود) طلب داشت - او را آن اندیشه که سرمایه جمعیتِ مردم انتظام گیرد - و کار آگاهانِ قضا از خنده لبریز - که دستمایه نباه شدنِ ناموس را خواهان است - مبارزانِ اقبال فوجها بآئینِ پیش منتظم ساخته بصوبِ مخالف رهگرای شدند - و آن بی‌آزمِ شریکده رای نیز از بنگاهِ خود برآمد - در قولِ ججهار خان خاصه خیل جوهر بدگوهری بازار آورد - و عرب از آبرو و بختگان دست راست شد - و نیابت خان نجوشت انزای پمار - و شاه دانه در مقدمه ناکامی - و خود طرح شده در کمینِ هزیمت سراسیمه می می اندوخت - هفت گروهی قصبه اوده بیست و چهارم بهمن راد مردانِ سعادت سگال میدان

(۲) در [چند نسخه] جسمانی (۳) نسخه [ل] و آن مرا همه ناسپاس بدگوهر (۴) نسخه [ز] خود

آراستند - و بجوئی کارزار ایستادند - آن فرومایه بحیل سازي برنشست - و در آمدن درنگي نمود
بیشتره گمان بردند که امروز هنگام آبرزش نخواهد شد - جفوه ساری نائید فرد آمده بسرانجام
خندق آئین کوش از سر گرفتند - درین هنگام آن دستان سرای غفوده بخت با لشکر آراسته
جویای نبرد شد - بهادران اخلاص منش بچستی و چابکدستی روی در کارزار آوردند - نخستین
پیش قدمان هرارل لشکر نصرت قرین با خیال کوه پیکر تیزدستی نموده بکوش مردانه هرارل
غنیم را برداشتند - برانغار مخالف بر چرانغار لشکر فیروزمند زور آورد - و در آخر از دل افزوی
و ثبات پائی مجاهدان اقبال نزدیک شد که باده پیمای هزیمت گردد - طرح غنیم دل بای داده را
نیرو بخشید - و از نیرنگی تقدیر کار بردلیران فیروزی فوج قدره دشوار گشت - درین هنگام هرارل
و التمش لشکر منصور مقابل خود را برداشته همت افزود - و از ایزدی نائید ناسپاس بد گوهر
آبرو ریخته آبله پای راه گریز شدند - درین تابش که اقبال برانغار لشکر ظفر طراز بر چرانغار غنیم
چیره دسني نمود - و عرصه آوردگاه را از ان گروه تباہ کردار پاک گردانید - برخه پیلان نامور (که
در نخستین پیکار بدست مخالف در آمده بود) برگشته کارنامهای نمایان بتقدیم رسانید - و فتح
و فیروزی را گزین اسباب شد - بالزدهم روز از نخست نیونگ سازی و شگرف کاری تقدیر نشاط افزود
و شاد کامی را چراغان هرا فروخت - و آن زیان زده دین و دنیا بهزاران سواسیمگی بقصبه اوده باز گردید
همه اسباب حشمت و فراوان خواسته (که سرمایه بدمستی او بود) بدست اولیای دولت درآمد
و بیشتره گمراهان بادیه کچ گرائی از فروغ آگهی راه سعادت گرفتند - و از تنگنای فاسپاسی
و میه چال گمراهی گذاره گردیدند - شهباز خان فیروزمندی را غنیمت دانسته از نبرد جا نیم گام
برداشت - همت باوری نکرد - یا در اندیشی بکاربرد - وقت را گنجائی فماند - یا هرزه سکالی شتر دلان
پیش راه گرفت - ازین باز ماندن ناهنگام آن دل بای داده تباہ سرشت رستگاری یافت - و کار
آخر شده لخته روی بدرازی نهاد - و بهزاران ناکامی به بنگاه درآمد - هر چند خواست (که دست
بر دل هزار باره خود نهد - و پای در دامن شکیبائی و ثبات پائی کشد) در خود نیروی آن
نیانت - ناکه ناخوش آوازه از شهباز خان زبان زد ارجوفه سازان شد - و آن نافرجام لخته بخود
گرائید - همانا برخه تیز دستان لشکر منصور گذاره از شهر ناراج کرده بازگشته بودند - عرب بابر خه
رسیده در پیکار شد - و چنده را ازین فوج روزگار سپری گشت - سگ مگسای شورش منش چنان
آوازه انداختند که این شهباز خان بود - آن بد گوهر از شنودن این به بهجت آمد - و در کمتر زمانه
آگهی یافته در تنگنای غم فرو رفت - و بر نگاهداشت بیرون و درون شهر و ضبط برج و باره کوشش

پیش گرفت - (چون سداۃ ان ژولیده روزگار تفسیده آزو هر زمان فروتر میشد) هرچه دران سود می انگاشت زبان میدید - چنانچه توپ بر فراز دروازه برده آماد^(۴) نبرد شد - و از سطوت قهرایندی بعبود گشادن بام درهم شکست - و نوید ناکامی رسانید - دغل دوستان زربنده پراگندگی گرفتند و به تباه حالی و سراسیمگی افتاد - همراهان پابرجا گم - و شکوه افواج گیتی گشا زمان زمان در افزایش - نه نیروی بر آمدن ازان شهر بند حوادث - و نه هنجار نشستن دران تنگنای آشوب از افزونی بنه و بار تار و پود تعلق نمی گمیخت - درین اندیشه جانگاہ عرب و نیابت خان و شاه دانه (که سرمایه مدھوشی او بودند) راه جدائی سپردند - و نعل و ازون بر بسته راه چلپا در نوشتند - آن شایان آوارگی زه و زاک خود را با اندوختنهای چندین سال گذاشته راه گریز پیش گرفت - و لخته شفته از دوریان و مانده نیز تنهایی گزید - و با هفت نفر چهار ضرب شده دیوانه وار رو بخرابه خمول نهاد - درین ناکامی زمیندار کورج پیوست - و بحکم پیشین شناسایی به بنگاه خود آورد - و با شنای رؤی و ابله طرازی از نقد و جنس آنچه داشتند برگرفت - و پاس دیرین حقوق را زبون قزاقی داده کسبل نمود - آن سزار رسوائی گاه خود سوار شده و زمانه پسر را بران سوار کرده - با حال تباه از آب سر گذاره کرد - راجه مان بومی آن سرزمین او را بخانه خود برده بدستگیری برخاست - شهباز خان ازین آگهی داستان امید و بیم گذارش نمود - که او را گرفته روانه سازد - یا بفرا مشخانه نیستی فرستد - براه انکار شقامت - و پنهانی او را با آوارگی سرداد - و چنده را بدرقه گریان همراه گردانید - و از جواهر (که با او گمان می برد) قرار جان شکری داد - او از ناصیه حال دریافته فرومایگان را بزر بفریفت و بخمرلستان ناکامی گام فراح برزد - روز دیگر فیروزمندی شهباز خان با جنود ساموی اعظام بقصده اوده درآمد - و همگی زه و زاک و بنه و بار او بدست افتاد - از انجمله صد و پنجاه فیل و ^(۸) سرمایه دین و دنیا و ناموس آن فاجرام دست فرسود یغما گشت - و جهانیان را عبرت نامه سرانجام یافت - و زیان زدگی ناسپاسی بتازگی دلنشین روزگار آمد - در نواهی دارالخلافه این نوید دولت کوس نشاط را بلند آواز گردانید - دور بینان محفل همایون آنرا مرده دیگر گشایشها دانستند شهریار خوش خرام فزایش ایزدی بجای آورد - و خدمت گذاران عقیدت گزین بنوازش سترگه سر بلندی یافتند - و از وفور مردمی فرمان شد که شهباز خان زه و زاک آن عصیان گرای را پاس دارد

(۴) در [بعض نسخه] نبرد آرای شد (۳) نسخه [۱] نه جای نشستن (۴) نسخه [۱]

درین آشوب حوادث (۵) نسخه [۱] راه چلپا - و نسخه [۲] چلپا (۶) نسخه [۱] کورج

و در (چند نسخه) گورج (۷) در [اکثر نسخه] بار کرده (۸) در [اکثر نسخه] و دین و دنیا •

دران شورش این ناتوانِ خاوت‌نشین را چه گناه - جهانیان را بینش دیگِ پدید آمد - و اخلاص گزینی را خرامش نازد شد - هنگام آنست که زمانه و زمانیان نارش نمایند - و بایزدی نیایش کُردار خانه را آباد سازند - بر زبانها افتاده بود که آن کج گرا از راه دامنۀ شمالی کوه می‌خواهد خود را بگلبلیان فتنه اندوز رساند - از روی حزم اندوزی قلیچ‌خان را با برخه تیز دستان عرصه آگهی رخصت آن صوب فرمودند - دهم اسفندارمذ - صاحب دارالملک دهلی از خیام اقبال رفعت آسمانی یافت - و تربت بزرگان آن مرز زمین بفروغ نیایش نور آگین شد - سابق پدش خانه زیاده از چهار کوه نرفته - ازین جا فرمان شد - که از شش کوه کم نرود - دولزدهم بر ظاهر قصبه سنبت ربات جهان گشا سایه معدلت انداخت - قلیچ‌خان ازان خدمت باز آمده سجود سعادت بجای آورد - و آوارگی و حمل گزینی آن شوریده مغز نافرجام چنانچه گذارش یافت دلخشین شد *

و از سوانح پُرشدن پیمانۀ هستی قیا خان کنک - ازان باز (که عرصه دلگشای بنگاله غبار آلود شورش گشت) او با برخه بهادران یکجست در ولایت آدیسه روزگار گذارند - اگرچه همت یاروی نکرد که از اسباب تسکین شورش شود لیکن آن سزمین را از گردِ خلاف رفت و روبه میداد دین هنگام (که آن ملک از اتواج نصرت توین خالی شد) قتل‌وخان با بسیاریه آویزش نموده چیده دستی یافت - او لوازم کارزار بجای آورده حصار ی شد - و از امتداد پیکار و جدائی همراهان به حقیقت به تنگنای ناکامی نشست - و در آخر با برخه از بهادران ناموس دوست آویزشهای سخت نموده نیکنامی جاوید اندوخت - هفدهم نزدیک تھانیسر ربات همین نزول اقبال فرمود از انجا (که شهریار دیده‌ور بر خود کمتر نظر اندازد - و همواره صحبت الهی بنده پژوهش نماید) بخونکده شیخ جلال (که سال خورد ایزد پرستش بود - و مردم را اعتقاد ولایت بدو) گذاره فرمود شیخ باندازه شناسائی نیایش بجای آورده عرضه داشت - امروز آزوها گردِ دم گیرای اورنگ‌نشین حقیقت طراز است - و آسمان بگام او جنبش نشاط میکند - دعاهای صافی کرده التماس گذارش حقائق نمود - و خود را پذیرای آن ساخته بدریژه گری فشست - کشور خدای لخته بکنه طرازی و گره گشائی درآمد - و سخن سرائی پدش گرفت - بسا دلاریز سخنان روشنی انزای صفتکده درویش شد - راقم شگرف نامه باشارت همایون از شیخ پرسید که عمر دراز بسر برده اند - و صحبت نیکان روزگار دریافته - زحیر خاطر را چاره باز گویند - و دل سراسیمه را از تفرقه اخلاف نجات بخشند

(۲) در [چند نسخه] حزم اندیشی (۳) نسخه [ج] گرفت (۴) نسخه [ج] سربوت (۵)

در [بعضی نسخه] لهریز شدن (۶) نسخه [از] تانیس (۷) نسخه [ب ج] جمال (۸) نسخه [ج]

آزوه‌ای مردم (۹) نسخه [ا] بزرگان *

متنی بآب دیده پاسخ گدارد - و پس ازان این بیت بر زبان آورد • بیت •

آه ز استغنائی دلیر آه آه • کز تعظم بست برگزیدن راه

و از سوانح سپهری شدن روزگار خواجه شاه منصور دیوان - سکندر ذوالقرنین همواره با خاصان سلطنت گذارش فرموده - که ندیمان^(۱) و بذله گردان دیگر اند - و کار ایشان چیزی نه که بشاداب^(۲) و نادر حکایت (هر چند فروغ راستی نداشته باشد) افزون^(۳) شگفتگی گردند - و چراغ طرب را ن افزایند - و بگزیند دلنشینی (که حاضران بساط عزت را رسانند) معرکه خوشحالی آراسته دارند روس نشاط را از شگوف کاری بهره هفت آرایند - و اساطین دولت و بزرگان درگاه (که بمثابه دست آید باشند) دیگر - همگی بسیج اینان سرانجام دادن داری فساد عالم و تریاک شگفته^(۴) کاران و مرهم ن زخمان روزگار گزیده - آن بر زبان آورند که پراگندگی زمانه فرو نشانند - و کار برهم شده فراهم آید بهان آسوده^(۵) بخت - و شادمانی با ایمنی همدوش گرد - و اگر خریدار نایاب باشد بخموشی نیک اندیشی چاره سکاوند - بارگاه دولت را هر آینه که رسد بیشتر ازان است که این دو گروه کاخ خود را گذارند - و نیز همواره بکار برد ازان دولت فرموده (هر که باندیشه خشنودی ما پا از شاهراه راستی برون نهد - و درست عیاری را عدان فرو گذارد - و از تنگ گیری سپاه و رعیت کشایش ما را طلبکار شود از وجه ناروا بدستان سرائی خواهد گنجینه دولت برآید) هر آینه چیره دستان ملک تقدیر لهای ما را هر کمتر فرصت ازو برگیرند - و بدست قهرمان سیاست ما گردش سپهر گردان او را بار ماند امروز بتازگی حال خواجه ازان باز گوید - همواره از جاه طلبی و آزمندی در محاسبات دنیوی خرد گرفته - و سخت گیری نموده - و غمخواری بندگان پیرامین خاطر نگشته - همگی بسیج انباشتن خانه خود بود - و با آرایش دامن بشیوا زبانی کار از پیش می برد - یکبارگی در زیر بار ناستوده کردار آمده در گوئی نیستی فرو شد - و ندانست که قلبکاری دوزخه ناپایدار است - و چراغ آب فروخته فروغ فدهد - بیشتر ازین چاند پرانچه بخط منشی میرزا حکیم (در رختگاه شادمان (که کشته شد) یافتند - کنرمانسنگه آن را برالا درگاه فرستاد - یکی ازان بنام خواجه بود خلاصه مضمون آنکه عرائض یکجبهتی و نیک اندیشی بی هم میرسد - و سرمایه بالمش توجه میگرد - درین نزدیکی به نتایج آن اختصاص خواهد یافت - شهرار^(۶) فروغ حوصله نظام آفرین گشته^(۷) نیرو آرا ستش بدکاران پنداشته بر روی خواجه نیازد - در نواحی سنیت^(۸) ملک مانعی

(۲) نسخه [ل] ندیمان ده گوی دیگر اند (۳) در [بعضی نسخه] افزون (۴) نسخه [ل]

شکستگان (۵) در [بعضی نسخه] نالد (۶) نسخه [ل] گشاده روی (۷) در [بعضی نسخه] ملک ثانی

و در [بعضی] ملک تنی •

از قدیمان میرزا با بنه و بار بدرگاه آمد - و شهرت یافت که او را فرستاده اند تارنجش را پیش رو خود سازد - و بلوایم چاباوسی^(۲) پردازد - و مید دل‌های ساده لوحان نماید - و بدکاران را تیزتر گرداند از در اندویشی و احتیاط گزینی (که نیروی بازوی دولت است - و یاری پنجه اقبال) او را از تصرف باز داشتند - دران روز از خواجه بسا سخنان جانب‌داری بظهور آمد - و غبار شرش بلندی‌گرای شد - و روزگار ناخوشی پرستار - و آشوب زمانه تازگی داشت - او را در خلوتند؛ قدس طلب داشته آن نامه را برخواندند - چون ستاره بخت او در فرو شدن بود پاسخهای او بدگمانی را یاور افتاد - از اختلاط باز داشتند - و دوربینی بکار رفت - نودهم ملک علی کوتوال اردو برخه نوشتها در نظر آورد - و تباد سگای خواجه را تازه گردانید - ازان نگاشتها معلوم شد که سیاه خواجه از فیروزپور (که در اقطاع او ست) بمیرزا زبان بگنائی گشوده درین نزدیکی بدو خواهد پیوست - انهن آگهی قهرمان سلطنت شعله اتروز گشت - و فرمان شد اگر خواجه آردن مردم تعهد نماید و بر استی منشی ضمان شود همان طور در زندان باشد - و گرنه او را از هم گذارند تا گوشمال کوتاه اندیشان دراز از شود - و تنبیه بدگوهراں که گرا گردد - او در پاسخ سخنان بوج گذارش نمود - و ضامن نتوانست سرانجام داد - از راه عاطفت و کارشناسی فرمودند اگر خواجه سلیمان (که پیوند خویشی و القیام برادرین دارد) تعهد نماید بدین‌رند - آن به دل هول زده را حال دگرگون شد - و از بیم جان خود را برکنار گرفت - (از انجا) که روزگار از ناتوان ببنای قومایه برآشفته بود - و وقت نازک - و بزرگان دولت در جان گزائی او بهانه آرا) ناگزیر حکم سیاست شد خدمت پذیران کار بند شده نزدیک سرای کورت که پناه بده بدرخته از حلق آویختند - از طبعیت دوستی و نافریندگی ترک و تاجیک را وقت خوش شد - و نشاط سترک در آردوی مقدس پدید آمد بیشتر آنست که حسودان سخن ساز و باد سرایان غرض گذار بدین روز نشانند - و باد انرا به خویشتن بینی و بد سگای زیر دستان سرانجام یافت •

نباشی بکار جهان سخت گیر • که هر سخت گیرے بود سخت میر

غم زیر دستان بخور زینهار • بترس از زبردست روزگار

فتنه اندوز بود - یا عقل معاش نداشت - باآبادانی و برانده خویش خانهای مردم خراب کرده و برای آسایش روزگار خود گروه بے برگ را بنیاد برانگذرد - نیرنگی مزاج زمانه برنخوانده و هنگام مدارا از وقت گرفت و گیر بار نشناخته - و لیکن چنین اماره نویسه خرده گیر و نکته سنجی بار برنار و شیوا زبانے مشخص گو کمتر یافته شود - اگر قدرے نیایش درگاه ایزدی و لخته

اخلاص خدیو عالم و برخه مهربانی با خلائق و اندک بے طمعی و کم آزاری با او بود هراینه از قهر شاهنشاهی بدین روز نشست - و دران نمودار غضب الهی گرفتار نیامد - آن قدردان را بارها بر زبان گوهربار گذشت - ازان روز بازار حساب سرد شد - و سرشته محاسبه از دست رفت اوزنگ نشین اقبال انتظام مهم وزارت بقلیچ خان تفویض فرمود - و حکم شد که زین خان کوکلتاش و حکیم ابوالفتح نیز بدارالوزارت حاضر میشده باشند - و کار آگهی بجای آرند *

(۲) بناکامی شاقن حکیم میرزا بصوب کابل

تجربه اندوزان آگاه دل و روشن روانان هشیار خرام در پذیرائی^(۳) انتظار دلیل نکشند و در گردیدن بدریزه گری حجت نشاند - هر والا شکوه (که هنگام افزایش ملک و بالش دولت گلشن همیرو با بیماری معدلت سرسبز و شاداب باشد - و آن را سرمایه نیایش ایزدی ساخته اندیشه و کردار را زمان زمان پیرایه سعادت بخشد - و خود را امانت دار ایزدی شمرده نگاهبان سپاه و رعیت کند - و خستگان روزگار گزیده را مرهم چرب زبانی و مهرگذاری بکار برد) هراینه خواهشهای او بے منت پذیرد خدمت فروشان بر آید - و کارهای دشوار بدلتشین طرز چهره افروز نشاط گرد - چنانچه از دیباجه قدسی حال گیهان خدیو تابش پیدائی دار - و این شرفنامه لخته ازان باز گوید - و بتازگی زبان زدگی میرزا آگهی بخشد - و سعادت پژوه بیدار بخت بے گره دل پذیرا گردد - (چون در هند زمین لخته گرد شورش برخاست - و یک چند آتش کاغذ آشوب در گرفت) فرومایگان این دیار و هزه درایان زابلستان آن جوان آشفته رای را در خواهش ناهنجار سراسیمه گردانیدند - برخه سپاه پیشتر فرستاده غبار فتنه برانگیخت - و در سیه چال باد انرا سرنگون آمد - جای آن بود که از گران خواب پندار برخاسته راه شرمساری پیش گیرد و بپای و گری لغزشهای خود^(۴) در آویزد - بر خلاف آن بقصد پیکار شتاب آورد - چون از دریای سند گذاره نمود امرای آن ناحیت کار بند فرمان والا شدند - و بدارالملک لاهور فراهم آمده قلعه دار را آماده گشتند - میرزا یوسف خان بیاسدانی رقتاس پای همت افشرد و از نا شناسندگان کس بدان تباہ اندیش نا راست نه پیوست - تا برو شناسان چه رسد - از سپاهی نقش ناکامی بر میخواند - و رعیت را دل بسوی خود نمیدید - زمان زمان نا امیدی اندوه تازه

(۲) نسخه [ب] نهضت مرکب والای گیهان خدیو بصوب پنجاب برای اطفای نایز شورش میرزا حکیم

و فرار نمودن میرزا (۳) نسخه [ب] پذیرائی گاردامن دلول نکشند (۴) نسخه [ب] پذیرای نیرنگی

نقدیر گردد (۵) در [چند نسخه] روی آورد *

می آورد - و بدو غمهای ^(۲) هزّه آیدان دل خوش میکرد - و بتخیلهای پریشان روزگار می گذرانید - باده بهان می گرفت - و آه بغریال می بیخت - تا آنکه بمحض لاهور پرداخت - و با هنکهای بے آهنگ در گشایش گره ادبار شد - اگرچه کفاره شدی مبارزان والا شکوه زمانه او را بشادی می آورد کارنامه های دلایز ناموس دوستان هستی دشمن بسیار شنوده بود - درین هنگام دل به پیکار نهادن بسیجیهای او را یار می افتاد - و از رادمردی و تیزدستی گیهان خدیو برخود می لرزید لیکن از نشنیدن آواز موکب همایون دل نیرو می گرفت - چون گزیده ساعت آسمانی رسید عنان عزیمت بصوب پنجاب انعطاف فرمودند - گوناگون عشرت در مغز روزگار پیچید - و زمانه محبت گوی اقبال روزافزون برگرفت - آسمان زمین خدمت ببوسید - و بخت و دولت به نیایش درآمدند •

جهان بکام و فلک بنده و ملک داعی • امید تازه و دولت قوی و بخت جوان
فتوح سوی یمین و سعادت سوی یسار • سپهر پیش رکاب و زمانه زیر عنان
گیتی خدایند با خاطر آرامیده و پیشانی گشاده و دل حق پزوه و قدمه استوار و عزم شگرف و نیت والا داد دهان و شکارکنان خرامش داشت - هر چند منزل بمنزل پیشتر میشد داستان گریز او نمیرسید - و غبار در نرفته ضمیر آسمان پیوند راه نمی یافت - و خراب درونان شوریده خرد بآن خیال (که در سر اندیشه آریزش دارد) نشاط گزیده - و سعادت منشان دیده و را تحیل فرو شدی او عشرت آمود داشته - بر زبان گوهر بار گذارش یانت - چنان بر پیشطاق باطن پرتو می افتد که این همه ایستاد او از انست که نهضت ربات همایون باور ندارد - و هزّه درایان ژاژ خا طور دیگر خاطر نشین کرده اند - بیشتر آنست که در حوالی سهرند خبر گریز آن پریشان رای بسج همایون رسد - همچنانکه آن را دار نقدیر گذارش فرموده بود چهره گشای راستی گشت همان روز (که ربات جهان پیم از دار الخلافه روانه شد) میرزا نزدیک لاهور غبار شورش برانگیخت بیست روز در باغ مهدی قاسم خان بدستایه مالیخولیا شادمانی میکرد - و هدف کاه و هم را تیرے بخیال می انداخت - سعید خان و راجه بهگونت داس و کنرمان سنگه و سید حامد و محمد زهان و دیگر جایگیر داران پنجاب قلعه را قدرے استحکام داده آماده کارزار بودند - چون فرمان بآرایش هنگامه پیکار نبود بهادران حقیقت گزین در مورچلهای خویش باکمی می گذرانیدند - و از کارشناسی یانه گویان عمامبند شهر را از اختلاط باثر میداشتند - و به نیروی الهی اعتصام دروازه ها گشوده مبارز

(۲) نسخه [ک ل] هزّه درایان (۳) نسخه [ل] از کفاره شدن مبارزان والا شکوه زمانه روی بشادی

می آورد (۴) نسخه [ب] طرز دیگر (۵) نسخه [اب] بیست و دو روز

بخواستند - بارها شیرخواجه و ناد علی و قربان علی و میرسکندر از آن طرف جوشش مردانگی کردند باطمینان بد الهی مالش یافتند - میوزا از ناروائی کار و بستگی مقصود زمان زمان آشفته تر شده و بهرزه لایان همراه سرگردانی نمود - ناکاه آوازه موکب شاهنشاهی جوهر دماغ او را پریشانتر گردانید - راه گریز را کام شتاب برگرفت - و یک گروهی بالاویغ باغ مهدی قاسم خان از آب راوی عبور نموده سراسیمه بصوب کابل شتافت - در آن شب نوحی شاه علی زمانه بخواب پریشان بسر برد و از حدود جلال آباد از دریای چناب گذشته رهگرای شد - بسیاری همراهان در آن گذاره فرو رفتند و در نواحی بهرزه از دریای بهت عبور نمود - و در موج خیز آن نیز چنده بسیل فنا افتادند از گریزه قهار برآه کهیپ آب سفید عبور نموده به بنگاه خود باز گردید - چون بمسامع اقبال رسید عاطفت خسروانی در جوش آمد - و منشور والا نفاذ یافت که جنود فیروزی عنان از تعاقب کشیده دارند - مبادا در شورش آنها کشتی میوزا فرو نشیند - و کار آن سلیم دل از چاره بگذرد (اگر آن غنوده بخت از نارسیدگی شناسای منزلت نشود - و پذیری آگهی نیابد) ما باوجود چندین فروغ خرد چگونه نقش هستی او بستریم - بو که بر روزگار آن سعادت پذیر گردد - و شاهراه بینش را دیدبان آید - و نیز در میزان تقدانی برادر گران سنگتر از بسر باشد *

بنام خدیو زمان را که چنین گوهر نیک اندیشی بدارگاه ظهور آورد - و سلطان خرد را بر لورنگ کامرانی سر بلندی بخشد - همانا آرم و مردمی را سراغ می نهند - و جاردانی دولت را بنارگی می پیرایند - دانش والا را نثار می نماید - یا راقب سترگ را بازگوید - نظرت عالی را محمّدت بر خواند یا فراخ سازی حوصله را داستان طراند - پس از کوتهی سخن بهزاران نیایش ایزدی بصوب پنجاب نهضت فرمودند - تا بعد از روز افزون پراگندگی آن دیار فراهم آید - و شکستگان را بمومیائی مهریانی درستی بخشند - بیست و چهارم ظاهر سپهوند معسکر اقبال شد - گیتی خداوند بباغ دلگشای آن مصر دولت عشرت اندر خست *

و از سوانح تجدید آئین ملک داری - (از آنجا) که شهریار دور بین زمان زمان هشدار خرامی را ناله اساس بر نهند - و جهان آرایی را عبادت ایزدی بر شمرند (درین هنگام طرز دلگشا بخاطر آسمان پیوند رسید - و بربیع والا صدور یافت که جایگزین داران و شق داران و دلورنگان قلمرو ده بده ساکنان را بنام و حرفه بقلم آورند - و در یکدیگر منتظم گردانند - و نگذارند که بے دستمایه پیشه

(۲) نسخه [۱] شیرعلی و ناد علی (۳) در [بعضی نسخه] قربانعلی زرچ (۴) در [چند نسخه]

سرگردانی (۵) نسخه [ب] قهار - و نسخه [ک] کهواره (۶) نسخه [ا] کهپ - و نسخه [ب] کهپ

(۷) نسخه [ب] کامروانی (۸) نسخه [ل] رافت و مهریانی *

و التزام هنر زندگی نمایند - و در دخل و خرج مردم ژرف نگهی (که از بدگوهری و نیک ذاتی فراهم آمده باشد) بکار برند - تا بکثر زمانه اندیشه بیرون آریای خراب درون پیدائی گیرد و قلب کاران زراندود نیز بوزنگاه درآیند - ازین فرمان آگهی روز بازار عافیت شد - و فراخانی هندوستان ایمنی سترگ پذیرفت - بیست و هشتم حوالی ماچھیواره دریای ستاج را جسر عالی انتظام داده عبور فرمودند - درین نواحی امرای پنجاب بسجود قدسی آستان نامیده سعادت نور آگین گردانیدند - و هر یک بعنایت خاص سر بلندی یافت - و از مکافات نیک کرداری بسپاس گذاری درآمدند *

آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور سیوم

• نظم •

عام دولتِ نوروز بصحرا برخاست • فیض روح القدس از عالم بالا^(۲) برخاست
چه هواست ست که خلدش بتخیّر بنشست • چه زمینست ست که چرخش بتولاً برخاست
شب پنجشنبه پنجم صفر (۹۸۹) نهد و هشتاد و نه هلالی بعد از سپری شدن شش ساعت و بیست و دو دقیقه نورپرداز جهان صورت و معنی بار خدای عالم پنهان و پیدا ببرچ حمل نظر خرمی انداخت - و عنصری عالم را چون روحانی ملک نور آگین گردانید - جشن شادمانی آرایش تازه یافت - و ملای عیش بلند آوازه شد - از آنچه در سر آغاز این سال خجسته تابش ظهور داد نهضت ربابت همایون است بصوب دریای سند - از آنجا (که پاسپانی عموم خلایق بر دیباجه فرمان روائی نقش لزوم دارد) بر ضمیر آسمان پیوند پرتو انداخت - که (چنانچه بیابری تأییدات آسمانی نزهتگاه پنجاب از خس و خاشاک فتنه اندرزان رفت و رعب یافت) بنگاه گریبان ساحل سند بآبیاری داد و دهش سرسبز گردند - و تیمار آفت زدگان حوادث سرانجام یابد و نیز چندی مزاج شناسان خرد پژه فرستاده بگوانمایه اندر زها اصلاح حال^(۴) میزرا کرده آید - سخنانی هوش افزا آنچه در نزدیکی کوش تاثیر نماید هزار یک آن از دور کار گر نیاید - و نیز مکنون خاطر صواب اندیش آن یون که بر کفار دریا قلعه سپهر آسا اساس یابد - تا وحشیان تمرّن گزین بنقد سعادت پذیر آیند - و بندگان خدمت گذار را پناه سترگ باشد - بدین قدسی بسیجها عزیمت آن صوب فرمودند *

(۲) نسخه [ا ب ز] بونا (۳) نسخه [ک] آرایش دیگر یافت. (۴) در بعضی نسخه [دار عبیر]

و از سوانح توجّه فرمودن گداهان خدیو بندهاشای نگرکوٹ - چون نیزنهای آن باستانی مطاف (خاصه درست شدن زبانهای بریده) بسج همایون رسیدے خاطر حقیقت پژوه بدان صوب کشیده درینوا (که آن سرزمین نزدیک شد) آن داستان شگرف بنارگی گذارش یافت - پانزدهم با چنده خاصان بزم سلطنت بعزیمت تماشا راه پیدا گشتند - نخستین منزل راجه جیچند مرزبان آن دژ بدوالت زمین بوس سربلندی یافت - چون پاس از شب در گذشت برای آسودگی مردم در قصبه دیسوه نزول اجال فرمودند - راجه بیربر تیل دار آنجا بلوارم نثار و پیشکش سعادت اندوخت - از دشواری راه و سختی گریوها همربان دولت را لخته پیشانی عزیمت چمن زده بود - و از دور باش شکوه خدایگانی (که زبان بنده عظیم است) کمه یاری گذار نداشت - دران شب روحانی پیکره (که نادره کاری بدر منسوب دارند) در خلوتگاه منال چهره برافروخت - و بلند پایگی گیتی خداوند گذارده ازان بسیج باز آرد - عنقراب صبح آگهی آن نمودار را گذارش فرموده باز گردیدند - و نشاط سترگ هه را فر گرفت - میان گهوه و وال و گانواهن دریای بیا را بل بسته گذاره نمودند - هفدهم شهر دلگشای کلانور از فروغ قدوم گیتی خداوند نور آگین شد - و در بوستان آن مصر اقبال گلدسته عشرت فراهم آمد •

و از سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاکستان هزیمت - چون معصوم خان فرنخودی از سیه بختی روی در ادبار آورد عرب بهادر و نیابت خان و شاه دانه و بسیاریه بدنهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد نته برانگیختند - بدان اندیشه که اندر خنهای آن صوب برگزیده دست آویز افزایش بد گوهری سازند - و گر نه شبگیر کرده خود را بیدار حکیم رسانند - حکیم عین الملک فوجدار آن حدود آگهی یافته بر استحکام قلعه بریلی همت گماشت - و در فراهم آوردن سپاه آن ناحیت کوشش نمود - نام بردها بدان تخیل (که حکیم را بخود یار و یاور سازند) داستان امید و بیم گذارش نمودند - و در کمتر زمانه نقش ناامیدی بر خوانده گرد حصا برآمدند - و آتش برگرده نیمه شهر بسوختند - حکیم به ثبات پائی خرد و نیزر گشاده پیشانی فیروز یی یافت - دران آشوب شورش شب در آمد - و تیره رایان بد گوهر و روز کوران پی کم کرد انجام کار را بروز انداختند - چون زمین شکستی داشت و آواز آمدن سپاه بدان نواحی سامعه کرد بد گوهران غرمایه از گرد قلعه برخاسته قدره دروثر نشستند - آن دانش اندرز یک از رهشدار مغزان باکین جاسوسان بصوب اردوی مخالف روانه گردانید - تا آن بخته کار خود را ببزوهندگان غنا

(۲) نسخه [۱] که و مه را (۳) نسخه [۱] که کوکوال - و نسخه [۲] که کوکوال (۴) نسخه [۱] که ک :

کالوادهن (۵) در [چند نسخه] فراهم آورده (۶) نسخه [۱] که شبگیر زده •

در گیراند - و پس از آزار بسیار باستوار پیمان چنان برگذارند که غازیان نصرت طراز از اطراف فراهم آمده اندیشه شبحون دارند - و مرا بخبرگیری فرستاده اند - تدبیر^(۳) چهره اقبال برانروخت - نیمه شب گام هزیمت برگرفتند - و حصاریان نومید ترانه نشاط بر ساختند - رخساره طرب را گلهای تازه شکفت - و کوس شادمانی بلند آواره شد - در کمتر فرصت بختیار بیگ از بدلاون و شیخ محمد غزنوی از شمس آباد و شیخ معظم و میر ابوالحسن از امرره^(۴) و غلام حسین از سلیم پور و قاسم از لکنه و مولانا محمود و ابوالقاسم از سنبل پیوستند - و هنگامه اولیای دولت^(۵) تازه گروت - حکیم بادله کاردان جوانی پیکار شد - سراسیمگان بادیه ناکامی و شوریدگان دیوسار سرگردانی اگرچه ازین نواحی دورتر شدند لیکن در اطراف آن ملک دست بغما برگشاده آزار دهای زیرستان میکردند - و زیور کشی را سرمایه مردانگی پنداشته دراز دستی می نمودند چه کماون^(۶) و رام ساه و مکت سین و راجه کون و بسیاری زمینداران کچ گرای و خود سران نمی مغز مرام شده شورش برانروزدند - حکیم نخست بزبان گیرا تفرقه دران هنگامه انداخت - رام ساه و مکت سین و راجه کون ره نورد نیکوبندگی گشتند - و بمیانجی اینان نیابت خان نیز بجنود فیروزی پیوست - در حدود اکل^(۷) کارطلبان خدمت دوست رده آرائی کرده ناموس یقانی نمودند - و پاس حزم داشته نوگردگان سعادت را هراول نام نهادند - و بحقیقت بختیار بیگ با برخه ناموران مقدمه آرای شد - سرآغاز پیکار شاه دانه برهراول دست چیرگی گشود - بختیار بیگ با چنده مبارزان عقیدت سرشت دیده وری را با مردانگی همدوش گردانید - و مجاهدان نیز دست از هر طرف پیوسته داد مردانگی دادند - اقبال شاهنشاهی نرید فیروزی رسانید - و روزگار مژده آورد غنیم غبارآلود ناکامی دشت پیمای هزیمت شد - سید میان و سید مصطفی و بسیاری ارغونده بختان بگونیسنی نگرینسار افتادند •

گینی خداوند در حوالی کلانور آب راوی را جسر آراسته عبور فرمودند - و از حواشی رام کدده آب چناب را گذاره کردند - و آب بهت را از میان گذر جهیل^(۸) و رسول پور براه پل عبور نمودند - و در نواحه بهت چند روز عشرت شکار بجای آمد - و بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش گشتند درین هنگام (که بهار دولت روز بازار داشت - و چشمه بخت گشایش روز افزون) دهم اردی بهشت

(۲) نسخه [ا ب] بدین تدبیر - و نسخه [ل] نیز اقبال چهره برانروخت (۳) نسخه [ا ب] انبروه

(۴) در [بعضی نسخه] تازه رونق گروت - و در [بعضی] تازه رونق گروت (۵) نسخه [ا ل] کماون

و نسخه [ب ل] کامیون (۶) در [بعضی نسخه] مکت سین (۷) نسخه [ز] واکلی - و نسخه [ل]

و اکل (۸) نسخه [ب] گذر جهیل - و نسخه [ز] از میان جهیل •

دگشا باغ اسس نهادند - همواره خاطر فیض آمود گیهان خدیو بآبادی صورت و معنی
توجه فرماید - و از فروغ جهانبدایی گلشن^(۲) دلهای زمانیان بشکفتگی گراید - و شوره سار دنیا بآبباری
همت کشت زار گردد - برسم شکار بقصبه^(۳) نعدنه عبور واقع شد - چون پرورده زمین در چشمه
خوشگوار داشت سرایستان بخاطر آوردند - در کمتر زمانه حسن انجام برگرفت - و بجهت
سمرت پذیری بر فراز قلعه آن قصبه (که از عمارات باستانی ست چون نظرت بزرگان والا پایه)
معرد اقبال فرمودند •

و هم در بنوا قدسی خاطر بزیارت خلوتگاه بالذاته^(۴) تله متوجه شد - بکسر تلی فوقانی
هندی و فتح لام مشدد و های مکتوب کوه ست آسمانی پایه نزدیک رهناس از دیر باز
نه آغازش پدید نیست - او را نیایش کده بالذاته جوگی دانند - و در بزرگ داشت آن کوشش رود
جمعه اندوه روی نیاز آوردند - در فراخای هندوستان گوناگون راه آزادی روانی دارد - طایفه را
جوگی نامند - بضم جیم و سکون و او مجهول و کسر کاف فارسی و سکون یای تخطائی - کردار
این گروه بر قانون پانچیل است که لخته ازان در آخرین دفتر گذارش یافته - در ملک نیسنی
جارید هستی اندوزند - و خلاف عادات فراوان بظهور آید - بسیار بخرسندی و کم آزاری
نامور - و یکن یکن تیزر و عرصه آگهی پدید آمد - بالذاته از سرآمد پیش روان این گروه است
ببا و الف و لام و نون و الف و سکون تلی فوقانی و های مخفی - گویند کهین برادر را میچند بود
مشهور است که از دور بینی و کار آگهی راه تچرد سپرد - و این نرنگاه برای گذارش نفس بوقلمون
برگزید - گوتهی سخن آنکه گیتی خداوند از کمال آگهی نظر بر فروغ حسن معنوی خویش
نیزداخته پژوهش الهی بنده نماید - و با هر طایفه (که گمان و یافتگی باشد) یا جانیه^(۵) (که مردم
بدان روی نیاز دارند) پیوسته ایزدی نیایش بجای آورد - ازین رو بدان خلوتگاه این پرتستان
شناختند - و انجمن تچرد منشان آن حواشی از فروغ توجه گیهان خدیو روشنی پذیرفت - سی و یکم
منازل میزرا یوسف خان بقدم شاهنشاهی جاردانی سعادت گرفت - حصار رهناس (که از قلاع
نامور است) در اقطاع او بود - چون آن نواحی مخیم سراقات اقبال شد بذریعه باریانگی محفل
هماین این آرزو درخواست - و از والا عاطفت پایه قبول گرفت - و بلوایم نثار و پیشکش پرداخت
و جارید دولت اندوخت - و برای میمنت افزائی و نشاط انروزی اندک پذیرش یافت - اگرچه
رای بیشتری آن بود (که شهریار دادگر درین مصر جامع روزی چند توقف فرماید) لیکن

(۲) نسخه [ا] گلین (۳) نسخه [ل] جهانیان (۴) نسخه [ب] بندنه - و نسخه [ز] نندنه

(۵) نسخه [ا] یا بجائی •

(باندیشه آنکه هوجند رایاتِ همایون بکابلستان نزدیکتر شود مهمّ مرزبان آن دیار دلخواه صورت خواهد گرفت) بصرفِ سند ساگر (که به نیلاب اشتها دارد) نهضتِ والا شد *

و از سوانح فروشدنِ خواجه عالم خواجه سراسـت - کارگذارِ ۲۲ بود - برخه پهلوانان باهتام او خدمت داشتند - در مقامِ خربوزه بیکی ازان گروه چو ۳۱ چند میزد - و پاداش را سرانجام میداد آن شریده مغز بدشنه کار او بانجام رسانید - شاهنشاهِ قدردان آن خدمتگذارِ دایم حضور را آمرزش خواست - و از معدلت اندوزی کشنده بیاسا رسید - و بسا شولیده عقل را چراغِ آگهی برافروخت - و کچ گرایانِ خود بین را راه پدید آمد *

رسیدن موکب همایون بر ساحل سند ساگر

گیهان خدیو داد دهان و نوازش کزان با هزاران شکوه صوری و معنوی بر کنارِ دریای سند سیزدهم خرداد نزلِ اجال فرمود - سپاه و رعیت بدست آویز نیایش روی بدرگاه آوردند - و هریک کامیاب گوناگون بخشش و بخشایش عشرت از سر گرفت - و الوس افغان (که سراسیمگی بادیّه ناسپاسی اند) فاصیه سای نیکوبندگی گشتند - ازانجا (که پیش نهادِ قدسی خاطر انظمِ حال میزرا حکیم بود) مضمونِ موعظت شرفِ نفاذ یافت - و خیسو سگالی و اندرز گویی پرتو عاطفت انداخت - و بکار دانانِ آشنا روی عقیدت گزینی شیرین گفتارِ دلورِ کم آزار دستوری دادند تا نخست دانش خویش بر ملا نیاورده سراپای او را بر خوانند - و سپس سخنانِ دلورِ بخت آور گذارش نمایند *

توان ساخت دلهای فولاد نرم * به نیروی پیوندِ گفتارِ گرم

(اگرچه کجگرائی او در پیشگاهِ دانش والا و آزمونِ دیگر خرد پزوهان پیدا بود) لیکن بقدسی خاطر آن میرسید که (چون بتارگی بهادرانِ فیروزی را از تکمشی باز داشته اند - و درین ناکامی گوناگون عتابِ ما را شنوده) بر که دلورِ پندها فروغ پذیرش گیرد - و ببستان سرای حق پزوهی رود لیکن (هرکه غفوه بخت باشد - و خرد او در شورشِ خواهش پابند) بینش و دانش او در واژونی شتاب آورد - و خویشی را بکوشش فراوان زبان زده دین و دنیا گرداند - چنانچه زندگانی این جوانِ خوابیده عقل شیوا زبانی می نماید - و مانم روزگار او میدارد *

خلاصه پیغامِ آگهی آنکه هر بزرگ شکوه (که با والا توانایی و فراوان نیرو دست از مالش باز داشته بنصیحت طرانی و حقیقت سرائی همت برگمارد - و دستماده او جز

خیرسگالی و خلوص عاطفت امری دیگر نباشد (هرآینه سعادت پذیران نیک اختر در پانز
 بیدانشی بیدار شده بروی شرمگین و دل حق پذیر انجم آرایند - و به نیایش و لایه گویی
 درونی و بیرونی چاره برسگالند - و بدگوهان تیره رای دران سیه چال خطرناک دستان سرائی
 و حیلۀ فروشی پیش گیرند - و بر تبه کاری خود هزاران یافته حجت گذارش نمایند - اکنون آن برادر
 (که پایه فرزندی دارد) پذیرای شناسائی آید - و جایند دولت اندوز - سلاطین نژادان و التبار
 و بزرگان هر سرزمین از فروغ عقابت ما پرتو میگیرند - او با این همه نسبت چگونه و تا کی
 گریه نشین ناسپاسی باشد - و تا چند بهمنشینی فرومایان نافرجام در نشیب آباد زبان کاری
 طفره خواهد زد - باید که بر طنین مکس سیرنای خدک افزا گوش نهاده باندیشه درست و دل
 بشیمان و اعتقاده شایسته و خاطره امیدوار بسجود قدسی آستان ناصیه بختندی را برافروزد
 تا فزون مهراندوزی ما خاطر نشین دور و نزدیک گردد - و او روزی چند زندگانی بشایستگی
 گذراند - پایۀ دنیای او چون رتبه عقبی ببلندی گراید - و انجام کار به نیک نامی کشد - مورچه
 مسکین را کم روی و نا نومندی از سپردن بادیۀ مقصود باز ندارد - بوکه بآبریز طایر بخت
 بر فراز مراد برآید - مردم زاد با چندین فروغ آگهی چگونه بشاد خواب غفلت در افتد - و نیم گام
 در فراخنای جست و جو بر ندارد •

• نظم •
 پایه بسیار سوی بام^(۴) بلند • تو بیک پایه چون شوی^(۵) خرسند
 اندرین راه اگرچه آن نکنی • دست و پائے بز زبانی نکنی
 اگر پیش نهاد کامیابی ست خود آزموده را چه آزماید - و تا چند خود را بر دم تیغ بر دارد
 و (اگر از شرمندگی و بدکاری روی بدرگاه نمی آرد - و از بیم ناکي دل بخدمتکاری نمی نهد)
 داستان عاطفت روز افزون از آغاز سلطنت تا حال (که عنفوان بهار اقبال است) بر عالیشان ظاهر
 و بخشش و بخشایش گناهگران بزرگ دور و نزدیک را دلنشین - از آنجا (که شریک بادیۀ ادبار
 داستان انداز گران شنوند) از غنودگی بخت و نایابری خرد دلارز گفتار آگهی را انعامه سرائی
 پنداشت - و پاسخ بگفتار به فروغ گذارش داد - و چون روز بازار مردمی بو مهر افزائی
 گیتی خداند بروی ببخشد - و اشارت و الا شد (اگر در حرف نیکو بندگی زبان با دل یکنائی دارد
 و از افزونی و همه سعادت ملازمت را روزی چند نمی تواند قرار داد) باید که یکم از فرزندان مصحوب
 پرده نشین عفت و وفات گزین عصمت بخت نصاب بیگم روانه سازد - و اگر از تنگدلی و بیدانشی

(۲) نسخه [۱] نمره (۳) در [چند نسخه] اعتقاده (۴) نسخه [۱] نام بلند (۵) نسخه [۱]

شدی (۶) نسخه [۱] نمی دهد •

باین هم نگراند خواجه حسن نقشبندی را با برخه اعیان آن سرزمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجای آورد - هرآینه در ضمیر آسمان پیوند پایه قبول یابد - و بخشودن و بازگشتی را دست آورده سرانجام گیرد - چون بگوش خوابیده بخدان شوریده رأی پندهای هوش افزا در نیاید فرمان شد که راجه مانسنگه با جوئے دلوران اخلاص گزین آب سند را گذاره نموده بپشاور شتابد و سرکشان آن ناحیت را برای نیکو بندگی درآورد - و از آنجا که همگی اندیشه حقیقت پزوه آن بود (که آن غنوده بیخبری از شکوه جنود سماری تائید پذیری سعادت گردد) یازدهم تیر گوهر اکیلی آهت و بختیاری شاهزاده سلطان مراد با بسیاریه امرا دستوری یافت - که ازان آب عبور کرده با هستگی منوجه ولایت پشاور گردد - اگر میرزا بیدار شده راه فرمان پذیری سپرد بگونگون نوازش امیدوار ساد - و گر نه بکابلستان شتابد - و برای مزید آگهی فوجها ترتیب یافت - و رده آرائی بگزیده آئین شد - ^(۲) قتل بذور انجمن خلافت زینت گرفت - میرزا یوسف خان و رای راسنگه و رای درگا و گوجرخان و سورج سنگه و مدن چوهان و شیخ عبدالرحیم و بالکا رای و رامچند و تهاکری و سلیم خان و کاکر علی و سید محمد مرجی و کرم الله کذب و پرنهی راج و رام داس چوهان و منبرا داس و سانول داس و کله کچه راهه و اسکر و کجره و هزاره بیگ و شیخ وای جلال و میر محسن و جمع کثیر از مبارزان خدمت گزین و یکه جوانان دلور درین فوج فیروزی اعتصام جای یافتند و سپه آرائی جوانگار سپید حامد بخاری و مخصوص خان و سید مهدی قاسم و ابوالقاسم تمکین و عرب و سید حسین و حسن قلی بیگ و عبد الله بلوچ و طایفه رادمردان نامور قوراز یافت - و برانغار را قلیچ خان و جلال خان و شیخ جمال بختیار و نور قلیچ و میرزا فولاد و جمال خان بلوچ و شیخ گهر و ملک درویش جانوه و عالم نوحانی و مولانا الهداد انبروه و شهباز خان لودی و برخه از مجاهدان ناموس دوست رونق بخشیدند - و راجه مانسنگه و نورنگ خان و شیربہ خان و ماد هوسنگه و محمد بیگ نکلو و مانسنگه درباری و جمال سلهدار و بهادر خان قوردار و سرجن و پهلوان علی و سکت سنگه و جگت رای و رامچند و بهگونداس و شیخ کبیر و جبار قلی و نقیب دیوانه و گروه دیگر از نبرد آزمایان عرصه جلالت بآرایش فوج هراول پرداختند - و از عاطفت نظری و رافت ذاتی باز منشور نصیحت (که حرز بازی بختوری تواند شد) مصحوب حاجی حبیب الله کاشی فرستادند - که هنگام پرورش آن صوب میگذرد - و لشکر انبوه در ننگها قدره دشواری

(۲) نسخه [ز] بذور انجمن خلافت (۳) نسخه [ا] بانکا - و در [بعض نسخه] مانکا

(۴) در [چند نسخه] مبرا داس (۵) نسخه [ز] مهدی و ابوالقاسم (۶) نسخه [ل] سلهدی

(۷) نسخه [ز] نصیب دیوانه •

میکشد - باید که زود تر یکی از ان طرزهای فرمان پذیری بجای آرد - تا جنود فیروزی از حدود بکرم بازگردد - و کار او به نیک نامی گراید - و در نوازش او دست آریزه سرانجام یابد - و همگی اندیشه صافی آنکه مبادا از شکوه فیروزی جنود میزرا آواره^(۲) دشت ناکامی گردد - و در بیگانگی فرصت جو افتد - و از انجا (که دور بینی شمس پدشطاق اقبال است) بکارگزاران جد گریز فرمان شد که آن دربار را گزیده جسره ببرند - خدمت جویان کار طلب بگرد آوری کشتیا پای تکاپو برداشتند - و کشک داران هفت روز و آمرای عالی شکوه در ساختن منازل درباری همت گماشتند - که (اگر از واژون بختی میزرا افسانه های هزّه کاران بگوش درآورده راه زیان کاری سپرد و از کج گرائی فرموده نپذیرد) آن سزاوار که موکب همایون نیز بدان صوب نهضت فرماید *

و از سوانح فرو شدن فتح دوست پور علی دوست بار بیگی - طبیعت پرستاری کرده و بظاهر پارسا گوهر وانموده - و پیوسته بر اقم گهرین نامه گذارده که آرزوی ارادت گیهان خدیو در سر دارم - بموقف عرض رسانیده کامیاب خواهش گردانید - چون این سواد خوان پیشانی زیان را^(۳) با دل یکتائی نمیدید اورا^(۴) بیاسخ از سر واکرده - در پی هنگام (که ریاات اقبال بکنار سند رسید مرا در انجام آن کار بسختی گرفت - خدیو دور بین آگاه شده از کمترین پژوهش فرمود - سرگذشت بعرض رسانید - تبسم نموده تحسین کردند - از خیر اندیشی معروض داشت ازین که شهریار مهربان دل خود آگهی یافتند باشد که به نیروی این دولت جارید از ان حال بر آید - و رهگری سعادت گردد - برگردانند با آنکه روز بهی از ناصیه حال او نمی تابد لیکن ملتس پای پذیرائی یافت - ارادت این نیازمند ایزدی عیار مردم برگردد - و درون بر ملا اندازد - باین قدسی شست کرامت فرموده این مصراع بزبان گوهر بار خواندند *

• شست پاک و نظرباک خطائے نکند •

و گرامی اندر زها گذارش یافت - (چون از صمیم خاطر نبود - و زیان او بادل یکتائی نداشت) در همان دور روز غبار آلود نیستی شد - و گران خوابان غفلت لخته روی به بیداری نهادند - بیک پیوند طبیعت داشت - و در نزهتگاه آن حراشی با او باده پیمائی میکرد - شوریدگان رشک بدو پیوسته از هم گذرانیدند - گرند مطلب خان چنین بیراهه شتافت - و آن جوان را از حوالی خانه او بر آوردند و مطلب خان بعقابگاه^(۵) باز پرس در آمد - و تشخیص آن بآمدن پدر او باز گذاشتند *

(۲) نسخه [ل] دشت ادبار (۳) نسخه [ل] دل را با زبان (۴) نسخه [ا] بیامی از سر دور کرده

(۵) نسخه [ا] راندند - و نسخه [ل] گذشت (۶) در [بعضی نسخه] در همان روز (۷) نسخه [ل]

شوریدگان رشک بدو پیوسته از هم گذرانید (۸) نسخه [ا] بعقابگاه •

و از سرانج اساس نهادن قلعه انک بنارس - مکتوب ضمیر جهان آرا آن برد که چون و کب همایون بآن حدود رسد حصاره عالی عمارت یابد - درینوا آنجای که دوربینان گزیده بودند چشم حقیقت پزوه پسندیده آمد - پانزدهم خورداد بعد از گذشتن دو بهر و دوگهوی بدست تقدس بنیاد نهاده بدان نام اختصاص دادند - چنانچه در اقصای شرقی ممالک قلعه ایست م آن کنگ بنارس - و بعده اهتمام خواجه شمس الدین خانی (که درین نزدیکی از بنگاله مده بود) قرار گرفت - در اندک فرصتی بحسن انجام رسید - میان ولایت هندوستان و کابلستان ریخه شگرف انتظام یافت - و سرمایه فرمان پذیری گردن کشان آن حدود شد - آرزومندان به مایه را دستاویز روزی پدید آمد - و خواسته داران را بضاعت اطمینان سرانجام یافت جهان نوردان روزگار را ایمنی روی داد *

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب کابل

در همان ایام (که ساحل دریای سند مستحکم سادات اقبال شد) آن عزیمت برد بقله زری دولت از دریا گذشته بزیلستان خرامش رود - بیشتره خامان جنود فیروزی بازداشت این پورش دستان سرانی نمودند - و برخه از فارسائی و طایفه از تنگ حوصلگی لروحه از بیمناکی ولایت سرد سیر و طبقه از تن پرستی و هند دوستی و چنده از زبان زدگیهای سفر با خود دارد) و بعضی بهوا خواهی آن غنوده بخت فاجر جام و مدارای گیتی خداوند بر ساز و عفا گسل گورها گروه مردم بودند - چون سر رشته دوربینی و ژرف نگهی دونائی داشت نیک دستان طرزان بجای نرسید - دران وقت راقم شگرف نامه را فرمان بود که گذاردهای آن دولت را بروشن روشه بنگار - و دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - از گفت و گوی آن در شگفت زار افتاده - و از نیروی ایندی تائید دستان زده این گروه نشده - مری سفید بش دراز نداشت - و خرقة زرق آلود کهن سالی روی ربا نمی فروخت - سخنان دلاویز نشنوده ن تروبی نشسته - و چون پسند قدسی خاطر بود اندیشه این و آن پیرامون دل نگشته میگی تاخیر در عزیمت شاهنشاهی ازان بود که میرزا را عقل مصلحت بین یابری نماید سعادت اندوزی دستگیری کند - و او خود از بیپوشی و غنودگی به تباه بسپچی افتاده روز افزوده *

• بیت •

دشمنان از سخن نرم تو مغرور شدند • وقت باشد که زیان کار بود خوش سخنی

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائی داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبان گوهراُمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژه را آئینه ست گزیده - و دستوره ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبعی کارِ عضوه بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گزندِ آن بدینکرا اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انسانی اگر یکی را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایه ده پراگندگیِ دیگره آید هرآینه نقشِ هستی او از صفحهٔ جهان ستودن سزارار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمی یارست داد - و در گذشتن از آب توقف میفرمود - مبادا از عبورِ رایاتِ همایون کارِ صلاح بگذرد - و زندگانیِ این جوان غفلت^(۲) آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازِ گذشت و مدارا بدماهنه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنمون خرد والا و بدش روی بختِ بیدار سی و نیم تیرماه گذاره فرمود - و جائی (که دریای سند و رود کابل بهم می پیوندند) مخیمِ سرادقاتِ همایون شد - و اردوی بزرگ را با فراوانِ پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سزمین بقاسم خان مقرر شد - که سرکشانِ آن ناحیه را ایل سازد - و گزیده جسره سرانجام دهد هشتمِ امرداد حاجی حبیب الله ناصیه ساعی آستانِ جلال آمد - و عرضه داشت میزرا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه تختِ پشیمانی و شرمندگیِ خامه نگار او بود - و پیمانِ فرمان پذیری بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده پذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستی نداد - پوزشِ آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکنائی گزیند - و گرفته دستانِ سرایانِ قریب آرا زبان را به نیایش گری فرستند - و عمل را به بیکاری - بسیاریه ساده لوحانِ باستانی از ناشناسائی کارکردِ گفتار پذیرفته اند - و زبان کاری سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل خائنه او نگارینِ ثر از گلشنِ سرایِ لسانی نیاشد کمتر از آن نبود - و گر نه گریز و ابله طواری ببارار آوردن باشد - بغیرانِ شهروارِ هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزادگان^(۳) بلند اقبال از حوالی بکرام متوجه بدش شود - و ما نیز بیارویِ سماری تأییداتِ بدان صوب نهضت میفرمودیم -

نهم رایاتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آب کابل نزول نمود - چون دریای عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمد علی و جمع را فرستادند - بو که یک ازان گذاردها بجای آورد و در زبان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیکِ مالوت آباد منزل شد - درین روز خسرو آفاق میزرا غیاث الدین علی قزوینی را (که در گوناگون تاریخ یگانه روزگار است - و به نیک ذاتی و خیر سگالی سعادت پزوه) بخطابِ نقیب خانی سر بلندی بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسبِ خامه و فراوانِ خواسته اختصاص یافت - و هوزه^(۴) آیدان^(۳) نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسازگوبان^(۴) جاه جورا

رهمنوی شد - و درین سر منزل شاطره عرضه داشت میزرا آورد - پشیمانی از کردار گذشته و پیمان نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغ راستی از ناصیه حال تابش نداشت در صفونگه قدیمی خاطر جای نگرانی - و از آنجا (که کامل گزینی و کنش طلبی خوی ستوده شاهنشاهی ست) اشارت شد که نوینیان بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمن خاص بر سازند - و از راه دور بینی و کار شناسی سزوار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارند؛ شگرف نامه فرمان شد که موایدید هرکس را دلنشینی خود ساخته بعرض همایون رساند - فرموده بکردار آمد و هرکس بدستور پیشین سخن سرا شد - و چون سگالش رفتن در سر نبود بخشودن و باز گردیدن را برگرداند - و یکتا مقصود را بگونگون روش برآرستند - بر زبان راقم گذشت (هرگاه لشکر بزرگ بسرموردگی چنین بلند اقبال والا شکوه راه در دست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه راه نمود - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت رایات همایون بیکه از ان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرد گفتار فرستادگان گمنام و نکشتهای بے فروغ راستی مراجعت سزوار بود و نیز امروز در هندوستان زمان بارندگی ست - اگر تا سپری شدن در حدود سند توقف شود چه لایق و اگر کوچ کرده آید درین ریزش ابر زیانے سترگ باسباب سپاهیکری باز گردد - و سوده بار نیارود شایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالش بسزا یا بخشش نمایان چهره افروز - مردم از آمیزه گوناگون غرض برآشتند - و به تباہ اندیشی سرفرو بردند - سلامت روسته از نارسائی بآئین دوستی گذارش نمود - اگرچه دائم (که پایه شناسائی بطور می آید - و حق گویی برقرار پیدائی می شتابد) لیکن در آشوبگاه تعلق سازش با زمانیان و آنکه چیره دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن راگزویی و صفوت جای کنش بایست وقت پوشیدن و برخلاف آن گرائیدن سرآمد ناخوشیها شمرده اند - و بنگاه زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنی صورتگاه زود زوال گزند جان فرسای معنوی دانسته برگزیند - چون بجوبائی آوازه راه فضولی نمی سپرد آمید که گرده بدامن نفشینه - گذارده آمد که هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رساند - و از کمترین تا نپرسند گذارش نکند - باین قرارداد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت - برخه تباہ بسیچان فرصت جو پیمان یکنائی بستند - و گزند ایندکس را بقوای نادرست بر خود گرفتند - بسیاری ساده لوحان راستی منش را بگفتار ناروا از جای بردند - و بعرض اندکس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که بر حکیم میزرا بخشوده بازگشت شود گیتی خدبو فرمود فلانی یعنی راقم اقبال نامه را اندیشه چیست - بیکه از آنها (که بدلیبری

و چوب زبانی خیره^(۲) رو بود (عرضه داشت - او نیز بدین آهنگ یکنائی گزید - کوتاه اندیشان از ناتوان بینی و تن داری چنین به راه رفتند - و بآئین بخته کاران چنین تباہ بسیجی رفت بندگان ظلّ اللّٰهی برآشفته فرمودند که چنین اندیشه‌های کم بینی بخاطر نمیرسد - همانا امرا از سرمای زبلمی بیمناکی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان صوب توجّه خواهد شد - روز دیگر مرا جان آفرین تندرستی داد - بے آرایش تاخیر بیمارگاه کورنش سر بلند شد - آثار افروختگی از ناصیه مقدّس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشه دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف نگهی رفت - درین هنگام شهریار و انگاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب آلود فرمود - و از خلف^(۳) رائی همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن ساز ترور بر ساخته اند و تدبیرے انگیزخته - باندوھ در افتاد - و بحالتی در شد که هیچ بدکارے را مرصاد - شورش بر نائی و رعبان عقیدت و مستی راستی و هستی دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگی گزیند - و ناشنای صبح تعلّق را (که نوسفر ناشناسائی مزاج روزگار است) در سپهر سپهری گردد از ستاره روشنی ایزدی تأیید مرا از نشیب گاه بے نامائی برگزنت - و عقل دانش سگال سایه عاطفت انداخت - لخته از آشوب دل برآمد - و بعضی همایون رسافید - آنچه نسبت میکند بگوش یک گفته یا دران انجمن بر زبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگزفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش در آمد - چندی (که با او همداستان بودند) یک پس از دیگری راه بے آرمی شناختند - نزدیک شد که جوهر خرد تباہ گردد - و خویشتر را بگریستی آرامش بخشد شهریار دور بین آثار راستی از لوحه پیشانی برخوانده از شورش فرود می آمد - و از دلیری بدگوربان افترا پرد از درست گذاری برگزفته حال دگرگون میشد - درین آشوب گاه ناامیدی^(۴) یک از شیر مردان راستی منس (که بر خویشتر بلزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نگیرد - و مرا لژم آشنائی گمان راستی هم بدو نمود) بزبان^(۵) آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن میگرد - مگر در جای دیگر گزارده باشد - گره از دل من گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده در طومار گفت و گوئی در نوردید - بسپاس آن مہین بخشش ایزدی (که داروی این سانحه بدگریے باز نگردید) بموشگافی گیہان خدیو حقیقت حال خاطر نشان دور و نزدیک شد - و از ان خیال عزلت گزین و فرو شدن باز آمد - و پایه پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنکش یکسو نهاده کوچ کوچ متوجّه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقرّ رایت^(۶) جلال

(۲) در [بعضی نسخه] چیره تربید (۳) نسخه [ز] و از خلاف همه روزه (۴) نسخه [ب] یک از

مردان (۵) نسخه [ل] بر زبان آورد (۶) نسخه [ا] اتبال •

گشت - آنحضرت در مکه مکرمه (که طواف کعبه جوگیا است) زمانه توقف فرمود - در آنجا سترگ مغاک ست - کزاف گویای هرزه لای گذارده که اندازه ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانه راه خلوتکده مرتاضان باستانی ست - از دشواری و تاریکی راه و فراوان پیچ و تاب بدان نتوان رسید از آنجا (که نیایش کده بزرگان ایزدی بود) خود بنور خرد تنها درآمدند - و چنده از ملتزمان حضور یک پس از دیگری نیز بدین سعادت اختصاص یافتند - کمترین از انجمله بود - شگرف راه پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاور توکل سپرده شد - بسیاره راد مردان را دل یابری نکرد و از نیمه راه بازگشتند - از آنجا بحصار بگرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشار نامند و عامه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیار علی ناظر بیرونات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گبهان خدیو بصوب کابل

چون همگی قدسی بسیج آن بود (که میرزا رهگرای حق شناسی گردد - و از گفتار نیکو بندگی بشایسته کرداری روی آورد) با هستگی خرامش میشد - و در هر منزل چندین مقام میفرمودند و بشاهزاده والا گوهر نیز منشور همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نبرد - باشد که میرزا آئین سعادت برگردد - و برز فاکمی زیان زده دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستی واهمه و همنشین بدگوهان خوشامدگو بهیچگونه قرار دیدن نداد - هر چند هشویه اش خواست (که بدرگاه رفته پوزش نماید) پذیرای آن نشد - از کج گرائی خواهجه حسن بصوب بدخشان عزیمت گزید - میرزا بنه و بار خود را بحکم جایها فرستاده باهنگ قزاقی آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاه و الاشکوه در نواحی بگرام توقف دارد - و لشکر بسرکردگی شاهزاده می آید) از هرزه لائی ناشناسندگان اندیشه کارزار در سرگرفت - و در ریزش آبروی خویش تکاپی نمود گیتی خداوند ازین آگهی کارشناسی را با حزم اندویش همدوش گردانید - و جریده تیزرویی قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدید بانی اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت داس و بسیاره بندگان عقیدت گزین بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو با هستگی منزل بمنزل می آمده باشد - آنروز چون بیگاه شده بود رایات همایون در جمود نزول اجال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریه های کتل جلیز گذشته حواشی دکه کنار دریا لخته دم آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا ازین گرمی فرو نشست) باهنگ شبگیر

(۲) نسخه [۱] گرفتند (۳) نسخه [۱] برگرد شایسته (۴) نسخه [ب] غریب گزید (۵) در

راندند - آنروز در حدود لاجی پور دایره شد - صبح آن ظاهر جلال آباد از ماهجه لوی نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان درویش خان و شمس الدین کورپی را گذاشتند - روز دیگر بدایع صفا عشرت اندرختند - همواره نیز روان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزی پی هم میرسیدند - و از تباه بستیج میزرا و کار طلبی مبارزان اقبال آگهی می بخشیدند - درین منزل کس نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر ربابات جهان گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمه راه برگشته آمد - و از ناهمیدگی حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید - اورنگ نشین اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستی ندارد - و گر نه تا حال از آن لشکر گران چندین کس رسیده - و از دواندیشی انجمن رازگویی برآراستند - و بایست وقت را طلبکار آمدند - جمعی برگذارند که توقف باید نمود - تا لشکر (که همراه شاهزاده والا گهر می آید) پیوندد - و چندی بعرض رسانیدند که اگر امری ناگزیر شده باشد ما مردم کیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده بارو باید پیوست - و سپس جویای پیکار شد - و برخی را (که نظر بر عزایت ایزدی و اقبال روز افزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگی کمی راه یافته اما چگونگی افزایش دارد - سعادت پذیران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان بزان اخلاص قریب اند سزوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر بسرنوشت آسمانی امری ناملایم سر برزده باشد مخالف از صیت مرکب همایون پراکنده خواهد شد - شهریار دیده در این راهی را پسندیده با همه آسمان پیوند و شجاعتی خدا داد و خاطره همیشه بهار و دل حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اثنای راه چندی کلانتران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مہر افزای صلح آنروز گفتن گرفتند - آن گوهریکنای دانائی فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصله ندارد و دران روز سرخاب مخیم سادات اقبال شد - و از دربینی و کاردانی رده آرائی کردند - و فوجها ترتیب یافت - قول بوجود شهریار شیرشکار آرایش گرفت - و جمعی دلاوران ناموس دوست بسرگردی زین خان کولکناش زیب افزای برانگار شدند - و گروه فدویان هستی دشمن را بداشلیقی مطلب خان جرانگار ساختند - و لختی بیگچها و احدیان در هراول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کاسار حقیقی بسته آماده نبرد بودند) یکبارگی نوید فیروزی سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت گرم الله کنبو) تا مل گزینان

حزم اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا دستان سربازانِ فریب کار بتزویر نویسانده باشند و گرنه بایسته عرضداشت شاهزاده و اعیان آن لشکر رسیده - گیتی خدیو از برخی زمینداران آن نواحی پژوهش فرمود - و از ناصیه سخن سرائی آن گروه مرده فیروزی برگرفت - و با شایستگی خطاب فرمودند اگرچه از نفاق وزی و بددرونی حقیقت را نمیگرفتند اما داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایات جهان گشا متوجه جگدک بود - چنده از تیزروان عرصه آگهی آمده عرضداشت شاهزاده و داستان فیروزی آوردند - عالیمان را فشاط فروگرفت - و بزبان کردار سپاس ایزدی و شکر الهی گذارش یافت *

نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد - و غبار آلود

هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلاں هشیار خرام (که به نیروی روشن اختری در نزهت آباد نیک سکالی منازل دلگشا سرانجام داده اند) هواپنه بیامی خیراندیشی کردار شایسته چون دریافت بلند قرین خجسته روزگار ایشان میگردد - و از بخشش خانه ایزدی سترگ حصاره (که دست آلی هیچ کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهی سرانجام می یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهره می افروزد - و کلید بستگیهای زمانه بآستین همت او در می نهند - چنانچه روز ناصیه این دولت روز افزون شیدو زبانی نماید - و این اقبالنامه بر دور و نزدیک آگهی بخشد - (هرگاه بندگان دوردست بنیروی عقیدت در ظلال قرب معنوی شگرف کاری نمایند) دانا داند که فرزندان اخلاص سرشت (که بصورت و معنی نزدیک باشند) چگونه کاربرد از اقبال گردند - از سر آغاز دولت جاوید طراز آئین تقدیر چنان است که (هرکه از غنودگی خرد و تیرگی ستاره اندیشه خلاف درس آورد - یا پالغز کردار شده سراسیمه افرزد) آبله پای تفسیده دشت زبان زدگی شود - و جهانیان از و عبرت نامها برسانند - و بتارگی این داستان فیروزی ازان بر میگردد - و سعادت پذیران بیدار دل را رهنمونی میکند *

میرزا از دمسازی فرمایگان بدگوهر (که بنای خانه کفانند - و بام قصر انداز) از شاهراه فرمان پذیر برآمد - و در زمان شورش ناسپاس شرقی دیار فزنگاه هندوستان را غبار آلودی

(۲) نسخه [ب] بزور - و در [بعضی نسخه] مزور (۳) نسخه [ز] سپاس ایزدی گذارش یافت (۴)

نسخه [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی نسخه] هرکس (۶) نسخه [ا] بام قصر اندازند (۷) نسخه [ا]

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمندۀ بار گردید) گاه طالع را نفرین کُود - و زمانے برکج گرائی
 خرد برافروخت - وقتے هزدهایان مجلس را سرزنش نمود - و در بدبرائی گفتار بیفروغ خود را
 در فکوهش داشته - درین سراسیمگی^(۲) آواز آئی موکبِ همایون پراگنده تر گردانید - نه روی بودن
 و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجود قدسی آستان ناصیه بخت را برافروزد
 و نه در همراهان هوشمندی که فرزندان او را بملازمت آرند^(۳) - همشیره و خواجه حسن از بیمناکی
 نافرمانی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخه دیگر (که خود را سرمایه شورش میدانستند)
 از ترسناکی دل نهاده آستان بوس نمی شدند - لخته در اندیشه استواری گزوه خیبر شد - و زمانے
 بدین خیال افتاد که از راه بنگش غبار انگیز هندوستان کُود - و چنده دران فکر شد که حصار
 کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زلویه نشین خمول آید - از شکوه جنودِ سماوی اعتصام
 و تیز رسیدن افواج گِیهاں گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعایای کابل شهر بند و آویزه
 دل نتوانستند نهاد - که بر روی نعمتِ خود چگونه در فراز کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباب شهر سپرد
 تا بنظرِ همایون درآورند - و خود با چنده بقرباب شفاقت - و هرکدام بنه و بارِ خود را بگوشهای
 دوردست برد - همگی اندیشه تباہ آنکه اگر جنود اقبال زور آرد خود را بتوزان زمین رساند - و اگر نه
 در همان نواحی کوه و صحرا در نوردد - (هرکرا درونِ خرد نبود - و از بیرون دوستِ ناعگو نباشد)
 هرائینه گرد آید - روزے در گذار آب غوریند سراسیمگی داشت - و بایست وقت را
 طلبکار - برخه گذارش نمودند که موکبِ همایون از پشاور نمیگذرد - و در فیروزیه جنود یکتایی
 نیست - و بهزاران هزده لای ازان عزیمت با داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادانان دوستانِ یافه در
 کار دشمنان دانش پزوه بجای آوردند - فریدون را با بسیاری همراهان روانه گردانید - که در^(۴)
 آن سربلای بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام نماید - و از بی آن خود هم ره نوردیده جویای
 آویزش شد - و (چون جنودِ سماوی اعتصام نزدیک رسیده بود - و لخته لشکر او پراگنده) قرار داد
 که خود تا فراهم آمدن سپاه در سنجید دره باشد - فریدون کمین گاهها گرفته اگر تواند بمعساکر
 گردون شکوه گزنده رساند - و حیدر علی را با برخه روانه شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان و اپرداخته
 بمباردگاه رسد - قابو طلبانِ عرصه ادبار در مقامِ بینی بندراو^(۵) (که میان درآب و بتخت است)
 فرصت جوی بودند - و افواج گیتی گشای از باریک آب کوچ کرده برد - آن آشفته رای^(۶) بچنار تافته^(۷)

(۲) در [چند نسخه] لفظ آوازه نیست (۳) نسخه [۱] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمند را
 بیای میبهرل باید خواند (۴) نسخه [ب ک] که دران سرای بوده (۵) نسخه [۱] بنی بهراو
 و نسخه [ل] ندراو - والله اعلم (۶) نسخه [ل] بخت (۷) در [چند نسخه] بچنار توت •

برغنجی شد - چون فوجهای نصرت‌ترین از آن کین‌گاه گذشتند سید حامد بخاری و مخصوص خان و طایفه بهادران همت گزین (که چنداول لشکر منصور بودند) سر رشته در اندیشی از دست داده بیشتر شتافتند - و غیر از سید بهار الدین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم ^(۱) مرداد تیره را این نافرجام پرتال دراز دستی نمودند - و لخته اسباب یغمائی شد - درین اثنا مبارزان چنداول شونده بعزم پیکار کام سرعت برداشتند - بدگوهان ناسپاس کامیاب نشده راه گریز بیمودند - فردین بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم دیگر بطرف قرقسای و آغ پور نیز پائی نمودند - و آن روز (که احدی برخی خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گزارش یافت) همانا که نشانی ازین شورش دیده باشد - و در خیال تباد افتاد - شیخ جمال بختیار از نشانی دلاوری و کارشناسی با طایفه میخواست که از راه چنارتو بمنزگاه شتابد - و اگر غنیمه دوچار شود دست برده نماید - در همین روز میرزا بچنارتو آمده جوانی حال فردین بود - ناگاه فوج از دور سیاهی کرد - و آگهی شد که چندے از جنود فیروز بی می آیند - برخی از دلاوران تهرگزین را بسرکونگی علی محمد امپ روانه گردانید - شیخ بر سر قالیزه توقف داشت - آگهی یافته آردگاه را آئینه شگرت هست - درین زن و خوار فردین از عقب رسیده آمد - غنیم بگهان آنکه کمک لشکر منصور میومد دست از مبارزت باز داشته در ترک ایستاد - و بایزدی نائید شیخ آنرا بیگانه شمرده کارزار را بدان مرب انداخت - آویزش سترگ روی داد - نظارگیان را حیرت فروگرفت - شیخ دولت و متهم اداس و جمعه بهادران دینه در دران نبرد مرد آزما داد گند آوری دادند - و از مخالف بخت بیگ و غیور بیگ و شاهمان پرتلیق ^(۲) و ملا غیوری ^(۳) را در مردی کردند اولیای دولت جنگ کدان بخردن کابل (که معصک شاهزاده والاگوهر بود) پیوستند - و هم درین روز بشکونه قزایل (که برای آگهی رفته بود) جان نثاری کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از قزقناری باز گشته بودند) باین شیر مرد میروند - او بآئین راد مردان ناموس دوست جان نشانی کرد - و هرزه اندیشان یافته در ازین سرگدشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میر عبد الله نقد همت در باخت - مصحوب لو مبلغ برای پیشدستان لشکر فیروزی فرستاده بودند شیر خواجه و لال بیگ و جمعه در می یابند - و از بیدلی گرفتار میروند - و زر بقاراج میروند *

حکیم میرزا با بسیاریه ناسپاسان بر بلندجی (که نزدیک لشکرها اقبال بود) فرو آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوت آن گروه نافرجام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنگ روز

(۲) نسخه [ک] فرقه‌ای (۳) نسخه [ب] پرتلیق - و نسخه [ز] پرتلیق (۴) نسخه [ز] غیوری

(۵) در [اکثر نسخه] میرعباد الله (۶) نسخه [ا] لاله بیگ *

نمی توانست نهاد^(۲) - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهی و رعیت اهتمام داشتند - و از دستان سرائی نوشته چند مصحوب یکم از خون گرفتگان بنام قلیچ خان و میرزا یوسف خان و نوزنگ خان و علی مراد و برخی از الوس چغتائی فرستادند - و در یکجبهه حریفها بر ساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشفته گی آن لاهما را دران معرکه بردید و علی مراد گذارنده را از هم گذارید - رسم ست باستانی که حیل اندوزان مکر اندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بارگشت گروه نماید) ظاهر میسازند - کزناه حوصلگان پریشان رای بندگان یکجبهت را گزند جانی رسانیده اند - و از بدگمانی اعتبار برگرفته - و دوربیدان ژرف نگاه بر فریزی اخلاص آن طایفه پی برده نوازش افزوده اند - چاره سگان هنگامه مخالف نمی دانستند که اولیای دولت دالش آموز عقبه اقبال اند - از چنین تدبیرهای نادرست در ایقان^(۴) گردن دولتی بر نخیزد •

القصة کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشب خون دل نهاد شده - و لختی بکارزار روز گرائیده - شب بیستم برفراز آن کوه آتشها افروخته بشورش درآمدند - و تباہ سگالی در سر گرفتند - قزاق^(۵) و امیر خان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعی را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمد خواجه خضری و جماعه پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران نیرو شب گزیده توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همت برگرفت - و بهادران فیروزی جنود با برجائی نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب اندوزی و گوناوری اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد مران^(۶) چهارشنبه غره رجب میرزا ازل تنگنا بیرون آمده آورده گاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شکفته دل و گشاده پیشانی روی در جان ستانی نهادند •

ز شوریدین ذالک گرنای • در افتاد تبارزه در دست و پای

چنان گرم گشت آتش کازار • که از نعل اسبان بر آمد شرار

ز غریب ژنده نیلانی مست • گوه در گلی هزیران بیست^(۹)

بسمای نائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگی دلیبران هوال نویسیده بود تا بمباران اتواج دیگر چه رسد - میرزا دل های داده راه گریز پیش گرفت

(۲) نسخه [ل] بست (۳) نسخه [ب] علی مردان خان - و نسخه [ز] علی مرد (م) نسخه [ز]

اثره دینان نگردد (۵) نسخه [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخه [ز] شکست - و نسخه

[ل] نشت •

و اولیای دولت نشاط آموه گشتند - صباح آن فریدون با جوق انداز کار نگرفته گردیدند برانگیخت
از امرای هراول نورنگ خان نزدیک دهه^(۲) گنوه آماده بود - باو در آریخت - کابلان قدره
دست شوخی دراز کردند - فوج نصرت قربن اندک عقب ترک شد - نوزم بیگ و ترسون بیگ
اندجانی ازین گروه بمردانگی فرو شدند - میزرا^(۳) لخته دل یافته ازین گروه بصحرا آمد - بهادران
تیز دست هراول مثل شاه بیگ کولایی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهر دلاوری به بازار آوردند
پسین چهره افروز نیک نامی شده رخت هستی بر بست •
• اشعار •

بجنیش در آمد دودزیای خورن • شد از موج آتش زمین لاله گورن

رو^(۳) او بر آمد ز راه نبرد • هزاره در آمد بمردان مرد

چه گویم ازین جنگ و آن کارزار • که یک شمه نتوانم از صد هزار

و چون آورده که بلمعان پلارک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلان چهره دستی
نمایند - درین هنگام راجه مانسنگه بجنیش در آمد - نخستین ماده سزگه و صورت سزگه
و طایفه دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را
با^(۴)ئین شایسته پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل خاصه شاهنشاهی^(۵) رن موهی سوار بود
و چهارخان بر پیل خاصه جغت رای نبرد آرائی کرد - و محمود خان بر فیل خاصه گچ منگل
عروه جلالت را آرایش بخشید - و چاند خان بر فیل لکمی^(۶) سندر کار طلب شد - این فیل اگرچه
خاصه نبود اما درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیاضانه خاصه گردید - و حسین خان
بر فیل خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند)
بدل شکنی^(۷) جوش بردادند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهنی داشت) در جنیش
در آمد کابلان را سر رشته همت از دست رفت - علی محمد اسپ و چند هراخواهان
جلومیز را گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزی بر گلین امالی مجاهدان دولت وزید - یکپاس
و چیزه از روز گذشته بود که بر تو اقبال جهان را فرو گرفت - و شاهزاده جوان بخت را باوجود
خرد سالی آن بُردنی و تمکین از ناصیه روزگار می یافت که مردان معارک ازین کار طلبی و ثبات پائی
دان میگرفتند - از آنجا که شهرت یافته بود - و بسیاری برین بودند (که میزرا از عقب لشکر منصور

(۲) نسخه [ز] ده گنوه - و نسخه [ک] ده کروه - و نسخه [ل] ده گنوه (۳) نسخه [ل]

زداند - و این را مصراع دومی گردانیده (۴) نسخه [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخه [ب] بدل شکنی

دشمن جوش بردادند - و نسخه [ل] بدل شکنی و جان شکری جوش بر آوردند (۶) نسخه [ک]

و با آنکه بر پیشطاقِ ضمیرِ آسمان پیوند پیدائی داشت - و همواره در محافلِ همایون بر زبانِ گوهرآمود میگذشت (که خردمندانِ حکمت پژوه را آئینهٔ ست گزیده - و دستورِ ست شایسته که هرگاه بیکسو شدنِ مزاج از اعتدالِ طبیعی کارِ عضوی بفساد انجامد آنرا از بدن جدا سازند تا گردنِ آن بدیگر اعضا نرسد - همچنان در افرادِ انسانی اگر یک را در جوهرِ سعادت اختلال افتد و مایهٔ ده پراگندگی دیگر آید هرآینه نقشِ هستی او از صفحهٔ جهان ستودن سزاوار باشد) لیکن خاطرِ مهرآمود بهیچگونه قرار نمی‌بارست داد - و در گذشتن از آبِ توفیق میفرمود - مبادا از عبورِ رباتِ همایون کار از صلاح بگذرد - و زندگانیِ این جوانِ غفلت‌آلود بسر آید - و چون عاطفت از اندازهٔ گذشت و ما را بدهانه کشید ناگزیر گیتی خداوند برهنه‌نوی خرد والا و پیش روی بختِ بیدار سی و یکم تیرماه گذاره فرمود - و جائی (که دریایِ سند و رودِ کابل بهم می‌پیوند) مخیمِ سردقاتِ همایون شد - و اردویِ بزرگ را با فراوانِ پرتال بر کنارِ سند گذاشتند - و حکومتِ آن سزمین بقاسم خان مقرر شد - که سرکشانِ آن ناحیت را ایل سازد - و گزیدهٔ جسرهٔ سرانجام دهد

هشتمِ امرداد حاجی حبیب‌الله ناصیه‌سای آستانِ جلال آمد - و عرضه داشت میوزا بمسامعِ همایون رسید - (اگرچه لختهٔ پشیمانی و شرمندگیِ خامه‌نگارِ او بود - و پیمانِ فرمان‌پذیری بسوگندها استوار کرده) لیکن چون فرموده پذیرفته بود گفتارِ او فروغِ راستی نداد - پژوهش‌آنگاه برگرفته آید که گفتار با کردار یکنوائی گزیند - و گرفته دستانِ سرایانِ فریب‌آرا زبان را به نیایش‌گری فرستند - و عمل را به بیکاری - بسیاریهٔ ساده‌لوحانِ باستانی از ناشناسانِ کارکنِ گفتار پذیرفته اند - و زبان‌کاریِ سترگ اندوخته - شایستهٔ مدارا آنست که اگر عمل‌خانهٔ او نگارینِ تر از گلشنِ سرایِ لسانی نباشد کمتر از آن نبود - و گر نه گویست و ابله‌طراری ببار آوردن باشد - بذابرانِ شهروارِ هشیار خرام پذیرای آن نشده فرمان داد که شاهزادگانِ ^{باز} بلقاع از حوالی بگرام متوجهِ پیش شود - و ما نیز بیارویِ سماوی تائیداتِ ^{باید} ببدانِ صوب نهضت میفرماییم

نهم رباتِ جهان گشا ازین منزل کوچ فرموده کنارِ آبِ کابل ^{منزل} نزل نمود - چون دریایِ عاطفت در موج خیز بود باز خواجه محمد علی و جمع را فرستادند - بوکه یک ازان گذارده بجای آورد و در زبان زدگی جاوید نیفتد - روز دیگر نزدیک ^{تاورنت} آباد منزل شد - درین روز خسرو افان میزبانِ غیاث‌الدین علی قزوینی را (که در گوناگون تاریخ ^{بیش} یکنهٔ روزگار است - و به نیک‌ذاتی و خیرسگالی سعادت پژوه) بخطابِ نقیب‌خانی ^{ساز} [زیلندی بخشید - و بخلعتِ فاخر و اسبِ خامه و فروالی خواسته اختصاص یافت - هرزه‌لایه ^(۳) آن ^(۴) نسب ساز را زبان بسته آمد - و ناسزاگویانِ جاه‌جور را

نمونی شد - و درین سر منزل شاطره عرضه داشت میزا آورد - پشیمانی از کردار گذشته پیمان نیکو بندگی از آینده گذارده بود - چون فروغ راستی از ناصیه حال تابش نداشت موقوفه قدیمی خاطر جای نگرفت - و از آنجا (که تامل گزینی و کنکش طلبی خوی ستوده اهنشاهی ست) اشارت شد که نوینان بزرگ و امرای والا شکوه تا بیست کس انجمن خاص سازند - و از راه دور بینی و کار شناسی سزار پاسخ را عرضه دارند - و بنگارنده شکوف نامه مان شد که صوابدید هرکس را دلنشین خود ساخته بعرض همایون رساند - فرموده بکردار آمد هرکس بدستور پیشین سخن سرا شد - و چون سکالشی رفتی در سر نبود بخشودن و باز گردیدن را گذاردند - و یکتا مقصود را بگونگون روش برآراستند - بر زبان راقم گذشت (هرگاه لشکر بزرگ سرگردگی چنین بلند اقبال والا شکوه راه دوردست سپرده باشد - و تا مقصد زیاده از هفت هشت روزه نبرد - و بارها بخشودن جرائم و بازگشت ربابت همایون بیکه از ان چهارگانه صورت وابسته شده) چگونه بے آن بمجرب گفتار فرستادگان گم نام و نکشتهای بے فروغ راستی مراجعت سزوار بود نیز امروز در هندوستان زمان بازندگی ست - اگر تا سپری شدن در حدود سند توقف شود چه لایق اگر کوچ کرده آید درین ریزش ابر زیانے سترگ باسباب سپاهیگری باز گردد - و سوده بار نیارد نایسته آنست که کار نزدیک شده بانجام رسد - و مالشے بسزا یا بخشش نمایان چهره افروزد - مردم از آمیزه گوناگون غرض برآشفند - و به تباہ اندیشی سرفرو بودند - سلامت روه از نارسائی بآئین دوستی گذارش نمود - اگرچه دائم (که پایة شناسائی بظهور می آید - و حق گوئی برقرار پیدائی می شتابد) لیکن در آشوبگاه تعلق سازش با زمانیان و آنگاه چیره دستان بارگاه سلطنت ناگذران گفتم در انجمن رازگوئی و موقوفه جای کنکش بایست وقت پوشیدن و برخلاف آن گرانیدن سرآمد ناخوشیها شمرده اند - و بنگاه زیانکاری دین و دنیا - چگونه برای ایمنی صورتگاه زود زوال گزند جان نرسای معنوی دانسته برگزیند - چون بچوبائی آوازه راه فضولی نمی سپرد امید که گردد بدامی نشیند - گذارده آمد که هرکدام صلاح دید خود را بعرض همایون رساند - و از کمترین تا نپرسند گذارش نکند - باین قرارداد از هم جدا شدند - آن روز مرا درد سر و جوشش تب از کورنش باز داشت - برخه تباہ بسیچان فرصت جو پیمان یکتائی^(۳) بستند - و گزند اینکس را بقولای نادرست برخورد گرفتند - بسیاری ساده لوحان راستی منش را بگفتار ناروا از جای بردند - و بعرض اقدس رسانیدند - که همگی اولیای اقبال را رای آنست که بر حکیم میزا بخشوده بازگشت شود گیتی خدیو فرمود فلانی یعنی راقم اقبال نامه را اندیشه چیست - بیکه از آنها (که بدلیبری

و چرب زبانی خیره رو بود (عرضه داشت - اونیز بدین آهنگ یگانه گزید - کونه اندیشان از ناتوان بینی و تن داری چنین براهه رفتند - و بآئین بخته کاران چنین تباہ بسیجی رفت بندگان ظلّ اللّٰهی برآشفته فرمودند^(۲) که چنین اندیشه‌های کم‌بینی بخاطر نمیرسد - همانا امر از سرمای زابلی بیدمائی دارند - همه را گذاشته با شاگرد پیشه بدان صوب توجه خواهد شد - روز دیگر مرا جان آفرین نندارستی داد - بے آرایش تاخیر ببارگاه کورنش سر بلند شد - آثار افروختگی از ناصیه مقدس تابان بود - و محفل والا را بآئین دیگر یافت - باندیشه دراز در شد - و در پژوهش اسباب ژرف نگینی رفت - درین هنگام شهریار و افکاه در پیشگاه قرب طلب داشته پرسش عتاب‌آلود فرمود - و از خلف رائی^(۳) همه روزه باز پرسید - روشن شد که ناتوان بینان سخن ساز ترور بے ساخته اند و تدبیر انگیخته - باند، بے درافتاد - و بحالتی در شد که هیچ بدکاره را مرصاد - شورش برنایی و رباع عقیدت و مستی راسنی و هستی دشمنی بجوشش درآورد - نزدیک بود که خرد صلاح اندیش بیگانگی گزید - و ناشنای صبح تعلق را (که نوسفر ناشناسائی مزاج روزگار است) دور سپهر سپهری گردد از ستاره روشنی ایزدی تأیید مرا از نشیب‌گاه بے نامی برگرفت - و عقل دانش سگال سایه عاطفت انداخت - لخته از آشوب دل برآمد - و بعرض همایون رسالید - آنچه نسبت می‌کنند بگوش یکم گفته یا دران انجمن بر زبان آورده - آن زیاده سر آخرین را برگرفته پاسخ داد - خدیو معدلت دوست همه را طلبداشته بپژوهش درآمد - چندی (که با او همدستان بودند) یکم پس از دیگره راه بے آزمی شتافتند - نزدیک شد که جوهر خرد تباہ گردد - و خویشان را بگریستی آرامش بخشند شهریار درویش آثار راستی از لوحه پیشانی برخواند از شورش فرود می‌آمد - و از دلیری بدگوه‌ران افترا پرداز دست‌گذاری برگرفته حال دگرگون میشد - درین آشوب‌گاه ناامیدی^(۴) یکم از شیر مردان راستی منض (که بر خویشان بلزد - و از بسیاری مخالف اعتبار نکیر - و مرا لرم آشنائی گمان راستی هم بدو نمود) بزبان آمد - دران محفل فلانی بخلاف این گروه سخن می‌کرد - مگر در جای دیگر گذارده باشد - گروه از دل من گشوده گشت - و از فراخی حوصله شهریار دیده‌ور طومار گفت و گوئی در نوردید - بسپاس آن مہین بخشش ایزدی (که داروی این سانحه بدبگیره باز نکردید) بموشگامی گیہان خدیو حقیقت حال خاطرنشان دور و نزدیک شد - و از ان خیال عزلت گزیدن و فرو شدن باز آمد - و پایه پرستاری و خدمتگذاری برافزود - گیتی خداوند پرسش کنکش یکسو نهاده کوچ کوچ متوجه زابلستان شد - چهاردهم نزدیک بکرام مستقر ریاست^(۵) جلال

(۲) در [بعضی نسخه] چیرو تر بود (۳) نسخه [ز] و از خلاف همه روزه (-) نسخه [ب] یکم از

سره مردان (۵) نسخه [ل] بر زبان آورد (۶) نسخه [ا] اقبال •

شت - آنحضرت در مکره‌تبری (که طواف کعبه جوگیان است) زمانه توقف فرمود - در آنجا تنگ منگ است - گزاف گویند هرزه ای گذارده که اندازه ژرفائی آن کس نشناسد - و در میانه راه خلوتکده مرغان باستانی است - از دشواری و تاریکی راه و فرار از پیچ و تاب بدان نتوان رسید زانجا (که نیایش کده بزرگان ایزدی بود) خود بنور خرد تنها درآمدند - و چندی از ملتزمان حضور یک پس از دیگری نیز بدین سعادت اختصاص یافتند - کمترین از انجمله بود - شگرف راه پیش آمد - نشسته و خوابیده بدستاور توکل سپرده شد - بسیاری را مردان را دل یابری نکرد و از نیمه راه بازگشتند - از آنجا بحصار بگرام آرامش گزیدند - و این ولایت را پرشاور نامند و عامه شهر را نیز بدین نام خوانند - حکومت آن بیار علی ناظر بیرونات تفویض یافت •

ایلغار فرمودن گیمهان خدیو بصوب کابل

چون همگی قدسی بسیم آن برد (که میرزا رهگرای حق شناسی گردد - و از گفتار نیکوبندی بشایسته کرداری روی آورد) با هستی خرامش میشد - و در هر منزل چندی مقام میفرمودند و بشاهزاده والا گوهر نیز منشر همایون شرف نفاذ یافت که در رفتار سرعت نبرد - باشد که میرزا آئین سعادت برگزید - و بروز ناکامی زیان زده دین و دنیا نشود - آن غنوده بخت از چیره دستی و همه و همنشین بد گوهرا خوشامدگو به چگونگی قرار دیدن نداد - هر چند همشیره اش خواست (که بدرگاه رفته پزیرش نماید) پذیرای آن نشد - از کج گرائی خواهج حسن بصر بدخشان عزیمت گزید - میرزا بنه و بار خود را بمحکم جایها فرستاده با هنگ قزاقی آماده شد و چون وا نمودند (که شاهنشاه و اشکوه در نواحی بگرام توقف دارد - و لشکر بسرکردگی شاهزاده می آید) از هزله لائی ناشناسندگان اندیشه کارزار در سرگرفت - و در ریزش آبروی خویش نکابیی نمود گیتی خداوند ازین آگهی کارشناسی را با حزم اندوزی همدوش گردانید - و جریده تیزروی قرار گرفت پانزدهم شاهزاده سلطان سلیم را بدید بانی اردوی بزرگ گذاشتند - سعید خان و راجه بهگونت داس و بسیاری بندگان عقیدت گزینی بدین خدمت سعادت اندوختند - و فرمان شد که اردو با هستی منزل بمنزل می آمده باشد - امروز چون بیگانه شده برد رایت همایون در جمرود نزول اجلال فرمود بامدادان گلگون اقبال را گرم رفتار ساختند - و سخت گریه های کتل جنبر گذشته حواشی دکه کنار دریا بخت دم آسایش گرفتند - آخرهای روز (که هوا از آن گرمی فرو نشست) با هنگ شبگیر

(۲) نسخه [۱] گرفتند (۳) نسخه [۲] بکرده شایسته (۴) نسخه [۳] غریب گزید (۵) در

راندند - آنروز در حدود لاجی^(۲) پور دایره شد - صبح آن ظاهر جلال آباد از ماهیچه لوی نصرت نورآگین گشت - بومیان آن سرزمین کامیاب خواهش آمدند - و برای آسایش ره نوردان جان درویش خان و شمس الدین کوئی را گذاشتند - روز دیگر بدایغ صفا عشرت اندر خندند - همواره تیز روان رکاب همایون و چابکدستان جنود فیروزی پی هم میرسیدند - و از نیاه بسنجی میرزا و کار طلبی مبارزان اقبال آگهی می بخشیدند - درین منزل کسی نیامد - و قراولان نیز برگشتند که راه پیش را افغانان بسته اند - روز دیگر رایت جهان گشا در حدود گندمک ورود اقبال فرمود آخرهای روز حاجی محمد احدی (که از دلاوران نامور بود - و او را دانسته فرستاده بودند) از نیمه راه برگشته آمد - و از ناهمیدگی حرفای دور از حساب بعرض رسانید - و از گزند فیروزی لشکر آگهی بخشید - آرزوگ نشینی اقبال فرمود همانا این خبر فروغ راستی ندارد - و گرنه تا حال از آن لشکرگران چندین کس رسیده - و از دروآندیشی انجمن رازگویی برآراستند - و بایست وقت را طلبگار آمدند - جمعه برگذارند که توقف باید نمود - تا لشکر (که همراه شاهزاده والا گهر می آید) پیوندد - و چندی بعرض رسانیدند که اگر امری ناگزیر شده باشد ما مردم کیم - ایستادن در خور نبود - باز گردیده بارو باید پیوست - و سپس جریای پیکار شد - و برخی را (که نظر بر عنایت ایزدی و اقبال روز افزون بود) عرضه داشتند که اگرچه در چندگی کمی راه یابته امّا چگونگی افزایش دارد - سعادت بذوران حضور همه رادمردان آزموده کار و جان باری اخلاص قوی اند سزاوار آنست که پیشتر نهضت شود - اگر برونوشت آسمانی امری نامالیم سر بر زده باشد مخالف از صیت موکب همایون پراگنده خواهد شد - شهریار دیده در این رای را پسندیده با هستی آسمان پیوند و شجاعت خدا داد و خاطره همیشه بهار دل حق شناس عزیمت پیش فرمود - در اتنای راه چندی کلافران آن سرزمین بدرگاه آمده سخنان مهروانزای صلح^(۳) افروز گفتن گرفتند - آن گهر یکتای دانائی فرمود - از سخنان این گروه ظاهر میشود که آن خبر اصل ندارد و دران روز سرخاب مخیم سادات اقبال شد - و از دور بینی و کاردانی رده آرائی کردند - و فوجها ترتیب یافت - قتل بوجود شهریار شیر شکار آرایش گرفت - و جمعه دلاوران نامرس دوست بسرکردگی زین خان کولکلتاش زیب افزای برانغار شدند - و گروه فدویان هستی دشمن را بداشلیقی مطلب خان جرانغار ساختند - و لخته بیگچها و احدیان در هرول نامزد شدند - آخرهای آنروز (که مجاهدان دولت دل در کار ساز حقیقی بسته آماده نبرد بودند) یکبارگی نوبد فیروزی سامعه افروز شد - لیکن (چون قاصدان از قوم افغانان بودند - و عرضداشت^(۴) کرم الله کنبو) تا ممل گزینان

حزم اندیش را اطمینانِ سترگ روی نداد - مبادا داستان سرایانِ فریب کار بتزوبر نویسانده باشند و گرنه بایسته عرضداشت شاهزاده و اعیان آن لشکر رسیده - گیتی خدیو از برخه زمینداران آن نواحی پژوهش فرمود - و از نامه سخن سرائی آن گروه مرده فیروزی برگرفت - و با شایستگی خطاب فرمودند اگرچه از نفاق ورزی و بددرونی حقیقت را نیگیرند اما داستان طرازی پیش را گذاشته اند - روز دیگر از سرخاب رایات جهان گشا متوجه جگدک بود - چنده از تیزران عرصه آگهی آمده عرضداشت شاهزاده و داستان فیروزی آوردند - عالمیان را نشاط فروگرفت - و بزبان کردار سپاس ایزدی و شکر الهی گذارش یافت *

نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد - و غبار آلود

هزیمت شدن میرزا حکیم

آگاه دلائل هشیار خرام (که به نیروی روشن اختری در نزهت آباد نیک سگالی منازل دلگشا سرانجام داده اند) هواپنه بیامی خیراندیشی کردار شایسته چون دریافت بلند قرین خجسته روزگار ایشان میگردد - و از بخشش خانه ایزدی سترگ حصاره (که دست آلی هیچ کس نباشد) کرامت میشود - و گوناگون گزند را گزین پناهی سرانجام می یابد - و زمان زمان نیرنگی اقبال چهره می افروزد - و کلید بستگیهای زمانه باستین همت او در می نهند - چنانچه روزنامهچ این دولت روز افزون شیوازیانی نماید - و این اقبالنامه بر درو نزدیک آگهی بخشد - (هرگاه بندگان در دست به نیروی عقیدت در ظلال قرب معنوی شگرف کاری نمایند) دانا داند که فرزندان اخلاص سرشت (که بصورت و معنی نزدیک باشند) چگونه کاربرد از اقبال گردند - از سر آغاز دولت چاوید طراز آئین تقدیر چنان است که (هرگاه از غنودگی خود و تیرگی ستاره اندیشه خلاف درس آورد - یا بالغز کردار شده سر استکبار افرازد) آبله پای تفصیده دشت زبان زدگی شود - و جهانیان ازو عبرت فامها برسانند - و بتازگی این داستان فیروزی ازان بر میگوید - و سعادت پذیران بیداردل را رهنمونی میکند *

میرزا از دمسازی فرمایگان بدگوهر (که بنای خانه کنانند - و بام قصر انداز) از شاهراه فرمان پذیری برآمد - و در زمان شورش ناسپاسان شرعی دیار نزهتگاه هندوستان را غبار آملی

(۲) نسخه [ب] بزور - و در [بعضی نسخه] مزور (۳) نسخه [ز] سپاس ایزدی گذارش یافت (۴)

نسخه [ز] شاه مراد (۵) در [بعضی نسخه] هرکس (۶) نسخه [ا] بلم قصر اندانند (۷) نسخه [ا]

خلاف گردانید - ازان روز (که شرمندۀ باز گردید) گاه طالع را نفرین کرد - و زمانۀ برکج گرائی خود برافروخت - وقتۀ هزده لایان مجلس را سرزنش نمود - و در پذیرائی گفتار بفرورغ خود را در فکوحش داشته - درین سراسیمگی آواز آئی موکبِ همایون پراگنده تر گردانید - نه روی بودن و نه رای آویختن - نه صفای گوهر عقل که بسجده قدسی آستان ناصیه بخت را برافروزد و نه در همواهان هوشمندی که فرزندان او را بملازمت آورند^(۳) - همیشه و خواجه حسن از بیفنائی ناهمائی ببدخشان شتافتند - فریدون و برخ دیگر (که خود را سرمایه شورش میدانستند) از ترسناکی دل نهاد آستان بوس نمی شدند - لختۀ در اندیشه استواری گریه خیبر شد - و زمانۀ بدین خیال افتاد که از راه بنکش غبار انگیز هندوستان گوید - و چندی دران فکر شد که حصار کابل را استحکام داده در تنگنای کوهستان زلوه نشین خمرل آید - از شکوه جنود سماری اعتصاب و تیز رسیدن افواج گهپان گشا هیچکدام را سرانجام نیارست داد - و رعابای کابل شهر بند و آویزه دل نتوانستند نهاد - که بروی نعمت خود چگونۀ در فرار کنیم - ناگزیر کلید قلعه بارباپ شهر سپرد تا بنظرِ همایون در آورند - و خود با چندی بقراباغ شتافت - و هرکدام بنه و بار خود را بگوشهائی دورست برد - همگی اندیشه تباه آنکه اگر جنود اقبال زور آرد خود را بتوران زمین رساند - و اگر نه در همان نزاحی کوه و صحرا در نوردد - (هرکوا از درون خرد نبرد - و از بیرون دوستی نایاب) هر آئینه گرد آلود ناکامی آید - روزی در کنار آب غوریند سراسیمگی داشت - و بیست و وقت را طلبگار - برخ گذارش نمودند که موکبِ همایون از پشار نمیگذرد - و در فیروزی جنود یکتادلی نیست - و بهزاران هزده لایان ازان عزیمت بار داشته گرم کارزار گردانیدند - و نادان درستان یافته در کار دشمنان دانش پژوه بجای آوردند - فریدون را با بسیاری همواهان روانه گردانید - که در آق سرلی بوده در فراهم آوردن سپاه و رعیت اهتمام نماید - و از بی آن خود هم ره نوردیده جویای آویزش شد - و چون جنود سماری اعتصاب نزدیک رسیده بود - و لختۀ لشکر او پراگنده قرار داد که خود تا فراهم آمدن سپاه در سجد دره باشد - فریدون کمین گاهها گرفته اگر تواند بمساکر گردون شکوه گردند رساند - و حیدر علی را با برخ روانۀ شهر کابل ساخت - تا خاطر ازان را برداخته بفازدگاه رسد - قابو طلبان عرصۀ ادبار در مقام بینی پدراو^(۵) (که میان دو آب و بتخت است) فرصت جبری بودند - و افواج گیتی گشای از باریک آب کوچ کرده بود - آن آشفته رای^(۶) بچنار تو رفته

(۲) در [چندنسخه] لفظ آواز نیست (۳) نسخه [۱] آورد - بران تقدیر لفظ هوشمند - را

بیای مجبور باید خواند (۴) نسخه [ب ی] که دران سرای بوده (۵) نسخه [۱] بنی پدراو

و نسخه [ل] ندراو - والله اعلم (۶) نسخه [ل] بخت (۷) در [چندنسخه] بچنار نوت .

بر غنچه شد - چون فوجهای نصرت‌قرین ازان کین گاه گذشتند سید حامد بخاری و مخصوص خان و طایفه بهادران همت گزین (که چنداول لشکر منصور بودند) سرزشته دور اندیشی از دست داده پیشتر شناختند - و غیر از سید بهار الدین و چندے دیگر در عقب نمانده بود - هیزدهم اسرود تیره رایان نافر جام بهرئال دراز دستی نمودند - و لخته اسباب یغمائی شد - درین اثنا مبارزان چنداول شنوده بزم پیکار کام سرعت برداشتند - بدگوهان ناسپاس کامیاب نشده راه گریز پیمودند - فریدون بصوب بادام چشمه پناه برد - و مردم دیگر بطرف قورق‌سای و آغ پور تیز پائی نمودند - و آن روز (که احدی برخه خبرهای ناخوش آورده - چنانچه پیشتر گذارش یامت) همانا که نشانه ازین شورش دیده باشد - و در خیال نباه افتاد - شیخ جمال بختیار از نشای دلاری و کارشناسی با طایفه سبخواست که از راه چنارتو بمنزله شتابد - و اگر غنیمه در چار شود دست برده نماید - در همین روز میرزا بچنارتو آمده جویای حال فریدون بود - ناگاه فوج از دور سیاهی کرد - و آگهی شد که چندے از جفوق فریزی می آیند - برخه از دلوران تهر گزین را بسرکردگی علی محمد اسپ روانه گردانید - شیخ بر سر فالیزه توقف داشت - آگهی یافته آوردگاه را آئین شکر بست - درین زد و خورد فریدون از عقب رسیده آمد - غنیمت بمان آنکه کمک لشکر منصور میسر دست از مبارزت باز داشته در ترک ایستاد - و بایزدی نائید شیخ انوا بیگانه شمرده کارزار را بدان هوب انداخت - آویزش سترگ روی داد - نظارگیان را حیرت فرورگرفت - شیخ دولت و متهراداس و جمعه بهادران دیده ور دران نبرد مرد آزما داد گند آوری دادند - و از مخالف بخت بیگ و غور بیگ و شاهمان پرتلیق^(۳) و ملا عیوری^(۴) راد مردی کردند اولیای دولت جنگ کنان بخرد کابل (که معسکر شاهزاده والا گهر بود) پیوستند - و هم درین روز بشکونه قرابل (که برای آگهی رفته بود) جان نثاری کرد - احمد بیگ و بخت بیگ و زاهد و چندے (که از ترکزاری بازرگشته بودند) باین شیر مرد میروند - او بآئین راد مردان ناموس درست جان فشانی کرد - و هرزه اندیشان یانه درا ازین سرگذشت نخوت افزودند - و نیز درین سال میر عبد الله نقد همت در باخت - مصحوب او مبلغی برای پیشدستان لشکر فریزی فرستاده بودند شیرخواجه و قل بیگ و جمعه در می بایند - و از بیدلی گرفتار میشوند - و زر بتاراج میروند •

حکیم میرزا با بسیاریه ناسپاسان بر بلندجی (که نزدیک لشکرگاه اقبال بود) فرود آمد اگرچه این تاراج و آویزش نخوت آن گروه نافر جام را بالش داد لیکن میرزا دل بجنب روز

(۲) نسخه [ک] قورق‌سای (۳) نسخه [ب] پرتلیق - و نسخه [ز] پرتلیق (۴) نسخه [ز] عیوری

(۵) در [اکثر نسخه] میر عبد الله (۶) نسخه [اب] لاله بیگ •

نمی توانست نهاد^(۲) - یک شبانه روز پیکار در نگرفت - همانا در فراهم آوردن سپاهی و رعیت اهتمام داشتند - و از دستان سرائی نوشته چند مصحوب یکم از خون گزندگان بزم قلیج خان و میرزا یوسف خان و نوزنگ خان و علی مراد و برخی از الوس چغتایی فرستادند - و در یکجتهی حرفها بر ساخته بودند - میرزا یوسف خان از وفور آشتنگی آن نامها را دران معرکه بردید و علی مراد گذارنده را از هم گذارید - رسم ست باستانی که حیلۀ اندوزان مکراندیش در چنین هنگامها امثال این خطها (که دلالت بر بازگشت گروه نماید) ظاهر میسازند - گنوا حوصلگان پریشان رای بندگان یکجته را گزند جانی رسانیده اند - و از بدگمانی اعتبار برگرفته - و دوربیدان ژرف نگاہ بر فرزندی اخلاص آن طایفه پی برده فوارش افزوده اند - چاره سالان هنگامه مخالف نمی دانستند که اولیای دولت دافش آموز عقبۀ انبال اند - از چنین تدبیرهای نادرست در ایقان^(۴) گردن دودایی بر نخیزد •

القصة کابلیان را شکوه عساکر فیروزی سراسیمه گردانید - صلاح کار گذاشته گاه بشبخیون دل نهاد شده - و لختی بکارزار روز گزاید - شب بیستم برقرار آن کوه آتشنا آفریخته بشورش درآمدند - و تباه سگالی در سر گرفتند - قزاق و امیرخان اسلام آبادی و افضل تولکچی و جمعه را از جانب دست راست روانه گردانید - و نور محمد خواجه خضری و جماعۀ پیادهای هزاره را از طرف دست چپ فرستاده بود - که دران نیرو شب گزیده توانند رسانید - شکوه دولت ابد پیوند ازین گروه همت برگرفت - و بهادران فیروزی جنود پا برجائی نموده جویای پیکار شدند و ازین فریب اندوزی و گوناوری اعتبار نگرفتند - بیستم امرداد مرآتق چهارشنبه غرۀ رجب میرزا ازان تنگنا بیرون آمده آردگاه را آرایش داد - مجاهدان دولت شگفته دل و گشاده پیشانی روی در جان ستانی نهادند •

• اشعار •

ز شوریدین فالسۀ گرنای • در افتاد تبارزه در دست و پای

چنان گرم گشت آتش کارزار • که از نعل اسبان بر آمد شرار

ز غریب زنده فیلاں مست • گره در گلوی هزبران بیست^(۶)

بسمای نائید (که همواره قرین روزگار منتسبان دولت روز افزون است) هنوز نوبت پیکار همگی دلیرا هوال نرسیده بود تا بمباران اتواج دیگر چه رسد - میرزا دل های داده راه گریز پیش گرفته

(۲) نسخه [ل] بست (۳) نسخه [ب] علی مردان خان - و نسخه [ز] علی مرد (۴) نسخه [ز]

اثره درینان نگردد (۵) نسخه [ب] و امیر خواجه خان (۶) نسخه [ز] شکست - و نسخه

[ل] نشست •

و اولیای دولت نشاط آمود گشتند - صباح آن فریدون با جوق اندازا کار نگرفته گردیدگار برانگیخت
از امرای هراول نورنگ خان نزدیک^(۳) دهنة گریوه آماده بود - باو در آریخت - کابلان قدرے
دست شوخی دراز کردند - فوج نصرت قرین اندک عقب ترک شد - نورم بیگ و ترسون بیگ
اندجانی ازین گروه بمردانگی فروشند - میزرا تخت دل یافته ازان گروه بصیرا آمد - بهادران
تیز دست هراول مثل شاه بیگ کولابی و رفیع رستاقی و فتح مبارک جوهر دلاوری به بازار آوردند
پسین چهره افزوز نیک نامی شده رخت هستی بریست •
• اشعار •

بجنش در آمد دو دریای خون • شد از موج آتش زمین لاله خون

روارو^(۲) بر آمد ز راه نبرد • هزاره در آمد بمردان مرد

چه گویم ازان جنگ و آن کارزار • که یک شمه نتوانم از مد هزار

و چون آردگاه بلمعان یازک دلاوران نبرد دوست آرایش گرفت نزدیک بود که زابلان چیره دستی
نماید - درین هنگام راجه مانسنگه بجنش در آمد - نخستین ماده سزگه و صورت سنگه
و طایفه دلاوران تمام جگر را توپ توپ ساخته رخصت کارزار داد - و فیلان کوه پیکر صف شکن را
بآئین شایسته پیشتر فرستاد - ابراهیم خان فوجدار بر پیل^(۴) خاصه شاهنشاهی رن موئی سوار بود
و چهارخان بر پیل^(۵) خاصه جگت رای نبرد آرائی کرد - و محمود خان بر پیل^(۶) خاصه گچ منکل
عمره جلالت را آرایش بخشید - و چاند خان بر پیل^(۷) لکهمی سندر کارطلب شد - این فیل اگرچه
خاصه نبود اما درین روز جوهر خویش را ظاهر کرده داخل فیلخانه خاصه گردید - و حسین خان
بر پیل^(۸) خاصه مکت نام صف آرا گردید - و توپهای جانگداز را (که بر فراز فیلان داشته بودند)
بدل^(۹) شکنی جوش بردادند - چون این فوج هراول (که حکم چندین دیوار آهنی داشت) در جنش
در آمد کابلان را سر رشته همت از دست رفت - علی محمد اسپ و چندے هراخواهان
جلو میزرا گرفته رو بدشت ادبار آوردند - نسیم فیروزی بر گلبن امال مجاهدان دولت وزید - یکپاس
و چیزے از روز گذشته بود که پرتو اقبال جهان را فروگرفت - و شاهزاده جوان بخت را باوجود
خرن سالی آن گردلی و نمکین از نایم روزگار می نانت که مردان معارک ازان کارطلبی و نبات پائی
د میگردند - ازانجا که شهرت یافته بود - و بسیارے برین بودند (که میزرا از عقب لشکر منصور

(۲) نسخه [ز] ده گریوه - و نسخه [ک] ده کروه - و نسخه [ل] دانه گریوه (۳) نسخه [ل]

زداند - و این را مصراع دومی گردانیده (۴) نسخه [ب] شایسته فرستاد (۵) نسخه [ب] بدل شکنی

دشمن جوش بردادند - و نسخه [ل] بدل شکنی و جان شکری جوش بردادند (۶) نسخه [ک]

دست بردے خواہد نمود (دیگر فوجها در انتظار آن وقت گذرانیدند - و تعاقب بروجه شایسته نشد - و از برکات نیک اندیشی و خوب کرداری فتح بزرگ باسانی روی داد - در گریختن و افتادن فراوان سپاهی بعدم خانه شنافت - و ناسپاسان کچ گرا و هرزه لایان یافه گذار را بادافواه آماده شد - و مالشے بسزا یافته بدرزانی شرمساری افتادند - لاف درایان بے آزر پیوسته با یکدیگر گذارے - آنچه در معسکر اقبال ایرانی و تورانی ست بے آوڑه خواهد پیوست - و رادمردان راجپوت و افغانان گند آور را روزگار سپری خواهد شد - و دیگر هندی نژادان گرفتار خواهند آمد بدین انسانه طرانی میزای غفوده خرد را خواب پندار می افزودند - نے نے آن جوان نازمون اگرچه از مالک معنی آگهی نداشت در شناسائی ظاهر آن پایه نبود که بدین نادرست گفتار ازجا شود - و هرزه سرایان شوریده سر آن مایه بیهوشی نداشتند که اخلاص تورانی و ایرانی را (که ببارگاه همانون دارند - و آواز آن معمورۃ عالم را فرو گرفته) چنان اندیشند - و کارنامهای مبارزان راجپوت و نادره کاری شیخ زادگان هندی بوم و رادمردیهای دیگر بومیان هندوستان پوشیده باشد - همانا این ژانخانی^(۲) همت افروزی زبلی دلها و بیم افزائی فیروزی جنود خیال کرده بودند •

روزه که میزرا از بگرام میگذشت یکے از برهنه پایان روشن دل گذارش نمود که پیکار با فیروزی جنود خجستگی ندارد - همان به که عیان کشیده نقش این اندیشه بسترد - از خود پسندی و خویشی بینی نشود - میزرا آهنگ ناخن و فرو شدن داشت - درین زمان چندے نزدیکان را خرمن هستی بآتش توپ خاکستر شد - قاسم خواجه شکوه فیروزی جنود گذارده روگردانی و گریزائی مردم خود را دلنشین گردانید - و جلو گرفته خواست که از آن هنگامه برآورد - میزرا از اینجا (که از زندگی بقوه آمده بود) گوش بران فتهاده سرزنش نمود - درین اثنا علی محمد اسپ بیادوی او برخاست - میزرا بخشم در شده نهیب جان گز داد - آن سعادت آمون گفت نخست مرا بفرا مشخانه نیستی روانه کن - آنگاه بتاز - بدان چنان نثاری و خیر سگالی میزرا بذیری ملتصق شده گام سرعت برگرفت - در حوالی کتل مزار برخه سپاه نصرت طراز در رسید میزرا افتان و خیزان بهر اوان تکابو خویشی را بدر برد - و آنروز بقرباباغ دم آسایش برگرفت و از اینجا^(۳) باستورجے شنافت - برخه نزدیکان و میزرا کیقباد فرزند نخستین او پیوستند - و از اینجا بغربند رفت •

(۴)

شاهزاده جوان بخت بیست و یکم بجنگ سیاه سگ رفته انجم آرای شد - گوناگون

(۲) نسخه [۱] این ژانخانی را (۳) در [چند نسخه] با ستور (۴) نسخه [ب] بیست و سیوم •

مردم^(۲) نور فرمان روی حقیقی یافته شادمانی از سر گرفتند - و آن نگاه باستانی (که نزهتجایه
 دل افروز است) با آیداری معدلت شادابی دیگر پذیرفت - در آن هنگام (که رایات اقبال از سرخاب
 عزیمت جگدک داشت) تیز روی خیمه‌پی نوید فیوزی رسانیدند - و نیرنگ دولت
 سمای تائید بتارگی دلنشین خرد و بزرگ شد - و سپاس گذاری و نیایش گری را تازه اساس
 بر نهاند - روز دیگر باریک آب دایره شد - بیست و پنجم نزدیک بتخاک ماهیچہ رایات‌هایم
 پرو انداخت - رعیت و سپاه زابلستان مرد و زن از هر طرف روی نیاز آوردند - و بگونگون نوازش
 کامیاب خواهش آمدند - و همدری منزل کنور مانسنگه و بسیاری مخلصان خدمت گریں
 فاصیه سالی عتبہ جلال گشتند - و باطاف شاهنشاهی سر بلندی یافتند - مباح آن قدسی مرکب
 متوجہ پیش بود - در انزای راه شاهزادہ رضا جوی عقیدت پژوه و دیگر امرای والا شکوه بعز
 آستان بوس سر بلند گشتند - و در جلکۀ سیاه سنگ (که بسفید سنگی روشناس مردم است)
 نزول سعادت شد - و ترک و تاجیک جوق جوق درین سرزمین کرنش یافته دولتها اندر خند
 و از خوی ستودہ خدیبر عالم بشگفت زار افتادند - و پاس گذارده اختر شناسان آزمون کار داشته
 روزے چند مقام شد - و از همین جا بباغ شهر آرا و برخه سیرگاہهای آن مصر سعادت بعشرت
 پرداختند - و جایهائی (که در خود سالی دیده بودند) بید آورده نشانهای خاص گفتند
 چون پژوهش رفت بے کم و زیاده همچنان برآمد - و بهوشیاری و یاد داشت گیتی خداوند اعتماد
 دیگر شد - و همدری نزدیک لشکر خان بقلنی را (که از شورش افزایان نامور بود) کشاورزان
 آن بوم مسلسل بدرگاه آوردند - و بباد افراہ کردار گرد آموختی شد - و [چون عزیمت آن بود
 که لخته درین سرزمین (که بستان سرای انس و نزهت جای دل افزای ست) ایزدی پرستش رود
 و ریشهای بومیان این دیار مرهم پذیرد] فیلان همراه را بصوب جلال آبال روانه ساختند - و سید
 حامد و سید بہار الدین و برخه^(۴) امرا را بدرتہ گردانیدند - درینو آگهی آمد که میزرا دیوانہ وار
 سراسیمگی داشت - از آوازہ‌هایم موکب بغور بند شتاب آورد - و آن اندیشہ در سر دار
 که اگر فوج بچیوائی او در رسد قلندر آسا بتوران زمینی غریب گزیدند - از افزونی عاطفت لطیف خواجہ
 و قاضی عبد اللطیف را باند زنگداری روانه فرمودند - همگی سکالش آنکه او را الطاف شاهنشاهی
 دلنشین ساخته بدرگاه والا آوردند - و در ساعت سعادت افزا بیست و نهم بر فراز اربک کابل
 قدسی نزول شد - سترگ روشنائی آن دیار را فرو گرفت - و در آن انس جا بارگاه عشرت زدند

(۲) نسخه [زل] پور (۳) نسخه [ک] همین منزل (۴) نسخه [ب] برخه دیگر (۵) نسخه [ا]

و جشن عالی ترتیب یافت - و همدرین سال گرمی وزن بهجت افزود - و بزیده کالا بر سنجیدند
جهانیان از افعالی پادشاهی نشاط آموذ گشتند *

بخشیدن گناه میزرا حکیم - و بازگشت موکب همایون بصوب هندوستان

گیهان خدیو از خدا شناسی و یزدان پرستی همواره در مراتب آرایش جهان و جهانیان
و آراستن هنگامه بزم و رزم و بر آوردن خواهشها و سزادادن بد گوهران و نواختن شایستگیان
رضامندی دادار جان آفرین را طلبکار - و هرگز دامن کردار ستوده او بخوشی بینی نیلاید
و از فروغ خیر بسنجی و حقیقت پژوهی پراگنده آهنگها بیکیچیتی گراید - و خداوندان کیشهای
گونگون در دوستداری این یکتای جهان آفرینش بے اختیار - هرگاه در کارکرد نیکویی نقش نرزد
سترده آید هر آئینه چنین بر فراز نیکنامی نشیند - و گروهها گروه مردم بدستیار او برخیزند
از اینجا ست که بخشودن گناههای سترگ و ولایتی آباد در پیشگاه همت او قدری ندرت
و ناهنجاریهای پیشین در عاطفت ندامت گزینان حال فتور نیفزاید - و هرگاه زبان پیشانی
گویای پشیمانی یابد^(۵) در یکزمان از قبر جهان سوز بلطف عالم آرا گراید - و باره بران قدسی خاطر
نباشد - و (چون فرمان روی روزگار صوری سلطنت را ثمره ایزدی پرستش اندیشد) او را
نخست خورهای گزیده فراهم آید - و در کمتر زمانه به پیشوائی جهان معنی سربلندی یابد
بارها برخه مختصان جان نثار اندیشیدند که نوکر را کمن گاه ساخته میزرا از هم گذرانند
آن مهر آمرد حقیقی با وجود شورش افزائی خموشی هم روا نداشت - و بر زبان گوهر آموذ گذشت
چگونه آدمی زک نیروی ایزدی ناید را در بر آمد خواهشهای نفس نیرنگ ساز برگدارد - و چرا
برای آسایش خود در جانکاهی برادر کوشش رود - و از قدر نشناسی یکم از قدریان را روزگار
سپری گرد - اگر او نیک اندیشیده راه خلاف میبرد طریق عدالت می سپرد - و اگر نه بیمار
فادانی ست - رنجبران بادیه بداندشی را نتوان آزار نکرد - درین ایام (که موکب همایون در عرصه
دلگشای کابل نزول سعادت فرمود) نزدیک بود که طومار زندگی میزرا در نور دیده آید - دران
جانکاهی فرستادگان بارگاه خلافت مزده بخشش و بخشایش رسانیدند - و آن پراگنده حال
گسسته امید را بغایت روز افزون دستگیری نمودند - میزرا لخته خواب و خیال پنداشت - و زمانه
بیغاره گذاری دانسته بارور نکرد - چون بر حقیقت کار آگاهی یافت و درگاه پوزش پذیری گشاده دید

(۲) نسخه [۱] شایستگی دارد - و رضامندی (۳) در [بعضی نسخه] پراگندگیها (۴)

در [چند نسخه] در کار نیکویی (۵) نسخه [۱] آید *

بارگشای گریه و زاری شد - و از نارسائی خرد و نارسائی بخت و بیوفائی همراهان و شرمساری خویش داستان برخواند - و چنان پاسخ برگذارد که مرا پیشتر بایسته نامیده سالی آستان مقدس شد - و خاکِ والا آستان را توتیای دیده و دل گردانید - اکنون (که بدین روز افتاده ام و هول جان افزوده) بکدام دل و چه دست آویز خود را در پیشگاه حضور رسانم - و این رفتی چه نماید - و چه آرزو داشته باشم - از بخت برگشتگی هر چند به مشیوره و خواجه حسن روی آوردم (که بدرگاهِ همایون رفته عذرخواهی نمایند) صورت نبست - و از بیمناکی مرا بروزِ ناکامی پسندیده ببدخشان شتاب آوردند - لیکن از پیامِ روح افزا دمِ آسایش برگرفتم - امیدوار آنم که درین مرتبه مرا از دیدن معاف دارند - فرزندِ خود را بخدمت میفرستم - چون خاطرِ و همگی قدره آرامش پذیرد بسعادتِ کورنش سرمایه جارید دولت خواهم اندوخت - بدین مضمون عرضداشتنِ مصحوبِ علی محمد اسپ روانه گردانید *

غرض شهر یور لطیف خواجه و قاضی عبد اللطیف ببارگاه حضور آمده حقیقتِ سراسیمگی میرزا معروض داشتند - بر ضمیرِ قدسی طراز گران آمد - و فرمان شد که برخه مجاهدانِ عرصه تیز دستی شتاب آورند - تا آن غنوه خرد ره گرای نیکو بندگی آید - درین هنگام علی محمد اسپ بوسیله استادگانِ سریرِ همایون سعادتِ بار یافت - چون از قدیمانِ این والادردمان بود و طرزِ دانِ نیاپیش گرایی و لایه گری او پذیرش یافت - گناهانِ میرزا بخشیده آمد - و بتارگی زابلستان عزایت شد و چون بودنِ ریابتِ اقبال سرمایه سراسیمگی میرزا بود روز دوم ره نورِ هندوستان شدند - نخست بگذرگاه رفته بروغ مقدسه حضرت فردوس مکانی دعای آفرین فرمودند - و سپس بباغ شهر آرا عشرت اندوختند - و آخرهای روز آمرای والا شکوه را در خدمتِ شاهزاده سلطان مراد فرمان شد که مغزل بمنزل راه سپردند - و خود بصوبِ جلال آباد (که اردوی بزرگ آنجا بود) ایلغار فرمودند مخصوص خان و شیخ جمال و راقم شگرفنامه و چند دیگر سعادتِ همراهی یافتند - آغاز شب زمانِ نزدیک بهرامی آسایش گرفتند - چون پاسِ سپری شد گلگون سبک خرام را تیز گردانیدند نیمه روز باریک آب آرامش گاه شد - در عنقوان چراغ افروزی سمنده اقبال گرم رفتار شد - و صباح آن نیمه روز ساحتِ جلال آباد از مرکبِ همایون پرتو گرفت - شاهزاده والا گوهر سردرپای مقدس نهاده نیاپیش بجای آورد - و بردگیانِ شبستانِ دولت انجمن پرستاری نشاط آورد گردانیدند - و امرا سجدِ عقیدت نموده سپاس گذاری سعادت اندوختند - هرزه سگالن شگرف ترفندها از جانب میرزا

(۲) نسخه [۱ ب] بارگشای (۳) نسخه [۱ ل] بجه ماند (۴) نسخه [۱ ل] ویدوارم (۵) در [بعضی نسخه]

طرز دهان نیاپیش گرایی لایه گری او (۶) نسخه [۱ ل] خوشگرام (۷) نسخه [۱ ل] ترنا *

سرانیده - و آواز چنان بود که ریاضت فیروزی عزیمت توران زمین دارد - و امرا از بیگانگی جای و شبخون کابلیان لخته اندیشه داشتند - که یکبارگی آن شهسوار عرصه آگهی در رسید - و در معسکر اقبال سترگ نشاط پدید آمد - هفتم بصوب هندوسان نهضت والا شد - و ساحل دریا منزلگاه فیروزی گشت - گیهان خدیو با برخی پادگانان تماشای باغ صفا فرموده شب بارو رسیدند - روز دیگر شاهزاده و امرا از عقب آمده پیوستند - و همدری منزل شیخ فرید از بهار آمده بسجده اخلاص ناهیه بختندی را روشنی داد - و ناکامی مخالفان و صاف شدن آن صوبه از گور عصیان گرا بعضی همایون رسانید - پانزدهم از گریه خیبر گذشته بجمرد نزول اجلال فرمودند •

و از سولج بخشودن گیتی خداوند تبارک کاری معصوم خان فرزند - (ران باز) که در آریه شهباز خان آبروی او ریخته شد - و از گزند آن بومی رستگاری یافت - چنانچه گذاره آمد (دران صحرای پردرخت بناکامی میگذرانید - و هرروز بخارزار پای نکابو ریش کرده و بتازه اندوه سزای بدگوهری یافته - درین نیر بختی و سرگردانی از ملازمان او مقصود نامی بدو پیوست - و اندوخته روزگار نثار گردانید - آن شوره پشت به نهاد را باز اندیشه ناسپاسی کالیوه ساخت - و بشور افزائی و رعیت آزاری دواو برگزفت - در کمتر زمانه مگس منشاوی زربنده فراهم آمدند - و شهر به راه دست فرسود تاراج شد - فخر علی وزیر خان لخته باو زرش برآمد - و از نامساعدی ستاره و بدگوهری همراهان کاره ساخت - و آن شهر آباد با نواع بتصرف آن بدکار در آمد - وزیر خان و مهتر خان و دیگر اطاع داران آن ناحیت انجمن یکنایی را فروغ بخشیدند - و بیاوری اقبال روز افزون به پیکار آن فاجر جام آماده گشتند - و دریای سرو در میان دانه بتوب و بقدرق آغاز آریه کردند - آن عصیان گرا بیمناکی نو پیوستن روز در معرکه بوده سوانجام بداری نمود - و شب با چند همراهان از اردو بیرون شده کج تنهایی گزیده - در کمتر زمانه بومیان آن سوزمین هنگامه آرای بندگان خدمت گزین آمدند - و فیروزی سترگ در معسکر اقبال روشنی افروخت - شب بنبه و بار گذاشته گریزی پای شد - و جنود نصرت اعتصام ناکلیان پو نکامی نموده باز گشتند - آن پریشان بخت شوریده رای بجلوپاره شقامت - و از گران خوابی بے دوتی دران حدود نیز شراره افزای شورش شد - و بصیاده فرمایگان مگس خو فراهم آمدند و قصبه محمد آباد را یغما می گردانید - و در اندیشه تاراج چون پور شد - شاه خان از گهت و بهار خان از غازی پور و قاسم خان از چاند پور بچاره سازی برآمدند - و هنگامه بقدرک سعادت پور

(۲) نسخه [۱۱] شیخ فرید بدخشی (۳) نسخه [۱۲] غریبه نصرت (۴) در [بعضی نسخه] نروین

و در [بعضی] نروین (۵) نسخه [۱۳] جلد پور •

تازه گرمی پذیرفت - آن کج گری آرم ستیز کالیوه شد - و بد گهران نافرجام پراگندگی یافتند و اندوختها را گذاشته با چنده آب سرورا از گنر هلدی^(۲) گذاره نمود - چون هر طرف مساکر فیروزپی ترانه سرای اقبال بودند لخته ازان فتنه اندیشی فرو نشست - و بدستان فرشی روی نهاد - خان اعظم میرزا کوکه در حاجی پور بود - نیداش نامه فرستاده زینهار شد - او پاس دیرین آشنائی داشته مردمی بجای آورد - و بنقد و جنس و جایگیر یاروی کرد - و از بارگاه خلافت التماس بخشش نمود شهریار بخشایش گر از پورش پذیرید و مهرگزینی کولکناش را بدان نوارش امیدوار گردانید و عالم بشگفت زار در شد •

• بیت •
 ثایب اندر خواب نام توبه نتواند شنید • گربه بیند عشق بازهای عفش برگناه
 و از سوانح فروشدن سید هاشم بخاری - در آغاز این یورش میر بحکومت سروهی رخصت یافته بود - و میرکلان و کمال الدین حسین دیوانه و بوخه دیگر مجاهدان همراه ساخته بودند چون بدان سرزمین رخت اقامت انداخت سلطان دوره^(۳) زمیندار بزرگ آن مرز فرمان پذیرید بر خاست • و بدستان سرائی راه دوستی برگرفت • و از لایه گری چنده راجپوتان بد گهر را (که با او بود) بخود همدستان گردانید • و در کیمین گزند جان فرسا نشست • درین ایام (که یکجتهان اخلاص گزین دوری داشتند - و دوران ناسپاس نزدیکی) آن تباه اندیش نافرجام بران غمزه حال هجوم آورد - دوم امرداد با چنده مردانه فروشد - و نقد زندگی بشایستگی در باخت - لخته (که دران آویزش راه بیدایی سپردند) بسزا رسیدند - و آن کج گری مالشهای سترگ یانت - شانزدهم شهریور نزدیک بگرام نزول رایت اقبال شد - و آگهی آمد که دریای سند را بآن بزرگی و شویدگی قاسم خان گزیده جسره انتظام داد - گروه گره مردم شادی آمرد گشتند و نشاطها بر ساختند •

و از سوانح سودائی شدن شیخ جمال بختیار - موکب همایون از گریوه خیبر میگذشت از روی بوی باده شندوند - لخته بانگ گرائید - و زمانه بعدرهای ناسزا پرداخت - برای رهنمونی و پند پذیرید نکوهش فرموده از کورنش بازداشتند - او از نیرنگ جنون سبکسری نموده اسباب دولت یغنائی ساخت - و از بیدانسی راه بیذوائی سپرد - گیاه خدیو از صهراندیشی او را به پند آموزی زلفانی گردانید - شیخ عبدالرحیم لکهنوی و چنده دمسازان او را نکوهش نموده از نظر انداختند - بیست و دوم دریای سند را از راه پل گذاره فرمودند - و هندوستان را بقدم

(۲) نسخه [۱] لهدی - و نسخه [ب] ملدی (۳) نسخه [ز] سلطان دوره بزرگ آن مرز

(۴) نسخه [ل] نافرجام •

عالم آرا آذین بستند - پاسبانی دیوارِ سند با آگاه دلی کفور مانسنگه باز گردید - لختی دران حواشی
 شکارِ قمرغه سرانجام یافت - و نشاطها اندوختند - و همدربی ایام راجه تودرمل ناصیه سای
 قدسی آستان آمد - او در انتظامِ شرقی بلاد^(۲) با فیروزی جنود تکاپو نمود - (چون در صوبه بهار
 چندان کار نماند - و امرا را توفیق رفتن بنگاله نشد) او را پاسبانی احکام وزارت طلبداشته بودند
 تازه جان بر گرفته رهگرای بندگی شد - غره مهر بدان سعادت والا اختصاص یافت - و دران سال و مه
 از ساحل دریای سند کوچ شد - گیتی خداوند با دل آسمان پیوند و خاطره حق آمود در عشرت
 شکار آگهی می اندوخت - و جهانبانی می فرمود - بیستم مهرماه آب بهت از گذرِ رسول پور پیل
 عبور فرمودند - و بیست و پنجم در حدود هیلان از گذرِ چوگالی^(۳) برفرازِ جسر شده دریای چناب را
 گذاره نمودند - پنجم آبان آب راوی را (که پایاب بود) گذشته نزدیک سرای دولتخان مضرب
 سادات دولت شد - و درین روز صدر نامزد فرمودند - و چمن زارِ آمال در ماندگان شاداب شد
 خدیو آگهی نظر برانزوی سیورغال داران و رفاهیت حال آن گروه این منصب والا از یک کس
 برگرفته بکارداران سعادت منس سپرد - تا رنج انتظار برخیزد - و فستان سرایی بجای نرسد
 مدارت صوبه دهلی و مالو و گجرات بحکیم ابوالفتح تفریض یافت - و آگره و کالهی و کانجیر
 بشیخ ابوالفیض فیضی - و از حاجی پور تا سرو بحکیم همام - و بهار بحکیم علی - و بنگاله بحکیم
 عین الملک - و پنجاب بقاضی علی بدخشی^(۴) - و نیز جابجا در شهرهای بزرگ یک از دانش اندوزان
 بے تعصب را سرکرد قاضیان آن ناحیت گردانیدند - تا ازین گروه بزرگ دستار دراز آستین
 آگاه باشد - و همدربی ایام سپه آرای پنجاب راجه بهگونت داس آرزوی مقدم قدسی نمود
 گیتی خداوند خواهش پذیرفته هشتم سایه عاطفت انداخت - و بجای دولت اختصاص گرفت
 بیست و یکم دریای بیاه براه پل و بیست و هشتم از آب سنجم برفراز پیل گذشتند - روز دیگر
 ساحت سپرد مخیم اقبال شد - و ببستان سرای آن شهر عشرت گردیدند - و ازین سو منزل
 راجه بهگونت داس و رای رای سنگه و سید حامد بخاری و جگنآبه و دیگر ثیول داران پنجاب
 رخصت یافتند - در حدود پانی پت هفتم آذر شهباز خان مسجد ارادت سربلندی یافت
 از آن باز (که معصوم خان فرزندوی را سراسیمه بادیه ادبار گردانید) بدار الخلافه فتحپور پاسبانی
 احکام خلافت میکرد - آوازه باز گشت ریاست اقبال شنوده برآمد - و سعادت اندوخت - دهم
 ماهجه ریاست اقبال بدار الملک دهلی پرتو انداخت - و زیارت خوابگاه حضرت جنت آشیانی

(۲) نسخه [ل] دیار (۳) نسخه [ب] چوگالی - و در [بعضی نسخه] چوگالی (۴) نسخه [اب]

توجه فرمودند - مستمندان آن سرزمین کامیاب افضال گشتند - و از قدردانی (که سرمایه جاوید دولت است) با آرام جای مهد علیا حاجی بیگم رفته نیایش گری نمودند - انجمن شادمانی انتظام گرفت - و آرزوها بر فراز روزائی برآمد - و آخرهای روز آگهی آمد که هودج کبریای قدسی طراز حضرت مریم مکانی نزدیک رسید - گیهان خدیو پایه شناس پذیرا شده براسم بزرگداشت چهره دولت برآراست - در ملازمت آن پرده نشین عفت شاهزاده سعادت پیوند سلطان دانیال بسجود عقیدت ناهیه بختمنندی برابروخت - و سلطان خواجه و شاه قلی خان محرم و بسیاری بندگان اخلاص سرشت جبهه سای آستان جلال آمدند - هفدهم نزدیک متها مضرِب خیم اقبال شد و بدان باستانی مطاف رفته تماشای غنودگان ملک شناسائی فرمودند - و زمانه بالتعاس متها داس (که از خدمت گزینان شایسته است) منزلگاه او فروغ قدسی قدم یافت *

رسیدن موكب همایون پدار الخلفه قنچور

گیهان خدیو معدلت بژره بفروغ خرد پیش بین و رهنمونی اقبال روز افزون گران لشکر هندوستان را بشکفته پیشانی با تباه اندیشه‌های جهانیان بزابستان برد - و بکار آگهی و حساب دانی حسن انجام برگرفت - اندرز گویی را پایه والا نهاد - و تازه گوهر مردمی بظهور آورد - حزم اندوزی را بامردانگی دوشادوش ساخت - و کرم را با بزرگ منشی هم آغوش گردانید - از دیده وزی طرح جنگم انداخت - و جهان را بشگفت زار در آورد - خویشی را لخته در گرفت - و غنیمت کج گرا را راه دلیری نمود - و بگزیده آئینی بادافراه تیره رایان انتظام یافت - چنین یورش بزرگ (که نومان^(۲) دهان وسعت آباد هند را بخاطر نرسیده بود) به بهترین روشها بجای آمد - و گوهر بردباری و فراخ حوصلگی و غیب دانی بچهار سوی عالم حیرت انداخت - (هرچند ناسپاسان شرقی دیار بیراهه رفتند - و اعیان دولت نهضت زایات والا بدان سو خواستند) فتنه پنجاب گذارده ملتمس پذیرائی نیافت - و چندان آهستگی و بردباری بکاررفت که گفتا بر فراز پیدائی نشست - و پراگندگی زمانیان را گزیده چاره گری کرد - و قدردانی و مرتبه آرائی افزونش دیکریافت بقادیب ناسپاس برادر فرزند بزرگ را رخصت نداده ناموس آری شد - و به تنها آمر باز نگذاشته رشته مرتبم شناسی را دوتائی بخشید - و با چندی گناه سترگ ملک و مال و جان و ناموس میوزا بخشش فرمود - و مدارج بزم و رزم و لوازم کوچ و مقام و برآوردن خدمت گذاران اخلاص گری و مالش بدکاران سرکش بجای آورد - و بقایم اقبال و پیشروی ستاره دولت نوزدهم آذر

پس از ده ماه بقرخی و فیروز مندی پای تخت را بقدم قدسی عرش سای گردانید • • نظم •
 نسیم خوشدلی از فتحپور می آید • که پادشاه من از راه دیر می آید
 چه دولت است و درمش که هر دم از دل خلق • هزار گونه طرب در ظهور می آید
 خجسته باد بعالم قدوم او فیضی • که عالم بمقام حضور می آید
 درین روز بیست از چارکوه مصر از دو طرف نوینان والا شکوه و امرای اخلاص گزین و دیگر ملتزمان
 بارگاه درات نظارگی نیرنگی اقبال بودند - و فیلان کوه پیکر بشکوف آرایش ایستاده شکوه افزایی
 داشتند - خدیو عالم بر فراز قیل فلک آسا بدور باش فرایندی راه می سپرد - و شاهزادگان رضا جری
 هویک در جای خود خرامش داشت - و برخی از بزرگان سعادت سرشت از یساوان پیش بوده
 چاش داشتند - و قور بشایسته شوکت رهگرا بود - و سپس گوناگون اعیان دولت برگزیده آرامش
 راه می نورددند - آواز کوس اقبال و ترنم خنیاگران جادوکار تازه تازه مزده بهروزی میداد - و نونو
 پیام عشرت می رسانید - و گروها گروه مردم بسجود سعادت ذصیه می افروختند - و گوناگون خلائی
 بر درو بام شهر حیرت می اندوختند - و دستها برداشته خلود دولت روز افزون می طلبیدند
 و بسپاس گذاری جان و مل فدا میکردند - آخرهای آن روز بدولتخانه عالی نزول سعادت کرده
 بر اورنگ سلطنت نشستند - و داد دهی و مصالح نوازی و دشمن گذاری را پایه فرائز نهادند
 و افزایش دولت و کامیابی را وسیله پرستش و نیایش گردانیدند - و آئینهای آسودگی و آسایش
 در میان آمد •

و از سوانح بیاسا رسیدن بهادر - آن نافرجام سیاه رو پور سعید بدخشی ست - از پریشانی
 جوهر دماغ رعیت آزاری کرد - و شکوف ژاژ خائنها نموده - چنانچه لخته گذارده آمد
 کیستان ترهت را بنگاه شورش گردانیده روز میگذرانید - و هنگام فرصت برآمده دست بغما
 می گشاد - (چون آن حواشی بجایگیر غازی خان بدخشی قرار گرفت - و خان اعظم بیداریق او
 توجه نمود - و کاردانی را با مردانگی پیوند بخشید - و خدمت گزینی را بآگاه دلی همدوش
 گردانید) شکستهای دشمن یافت - و ادبار روز افزون در گرفت - بنه و بار او بتاراج رفت - و زه و زاد
 بدست افتاد - از آن رو راه گزوت پیش گرفت - و بابه گری درآمد - و غازی خان را آمده دید
 چون آثار فتنه اندوزی و شور افزایی از ناصیه گفتار و کردار او پیدا بود مقید پیش خان اعظم بحاجی پور
 فرستاد - و او بدرگاه مقدس روانه گردانید - درینولا (که رایات عالی سایه معدلت بدار الخلافه انداخت)
 آن سیه بخت نباه سرشت را زنجیر در گردن و کنده در پای آوردند - و بیداد افروا رسید •

و از سوانح ناصیه سائی حیدر بدرگاه والا - اورنگ نشین اقبال از وفور ایزدشناسی از مرزبانان روزگار جز فرمان پذیري باز خواسته ندارد - و تا بسنخان دلاویز آگهی این خواهش حسن انجام گیرد نیروی شکوه سلطنت بکار ننمیدارد - بنابرین صالح عاقل را باندزگویی یوسف خان مرزبان کشمیر فرستاده بودند - از بخت مندی پند پذیرفته بشکرانه والا عاطفت پسر سیومین را با گزیده کالای آن دیار روانه درگاه مقدس گردانید - و بگوناگون الطایف شاهنشاهی اختصاص گرفت *

و از سوانح نشانده^(۳) شهباز خان بزندانی دبستان - ناگزیر آدمی زاد آنست که در ایام شکر خندگی روزگار و فرزندی دولت پاسداری خویش نماید - زیاده از هنگام تنگدستی و غنچ آرائی دنیا (که دیوسار کامیابی) زود از جای برد - و به تخیله در زیان زدگی جاوید اندازد - (چون به نیروی اقبال روز افزون از خدمات شایسته پدید آمد - و باده دنیا زیاده از حوصله درکشید) لخته خود سربها آرزو ظهور یافت - و در هنگام پرسش خود آرائی و خوبشترن فروشی در میان آورد - گه آن خدیو از انجا (که از دار و گیر جهان پادایی عزان باز کشیده با خرد در برین و کار شناسان بے غرض جانقی فرماید) در کار این تنگدل بد زبان ژرف نگاهی فرمود - بیست و چهارم دی مرکب مقدس برسم شکار بجانب نگر چین برآمد - سیوم بهمن آن سرمغزل فیض اساس بقدم انجمن آرا نورسنان ایزدی گشت - آرزو هنگام تسلیم چوکی بخشیان بارگاه خلافت او را از میرزا خان (که امروز بخطاب عالی خانخانان سرملندی دارد) پایان تر داشته بودند - در امتثال قدسی فرمان بیراهه شناس - و سلسله شناسانی و عقیدت منشی را گسیخت - بل سر رشته بازرگانی فرو هشت - چون حوصله تنگ و شراب تند بود بر نطع بندگی نیارست آرامش گزید - از ظال عقل برآمده پرنسار طبیعت شد گیتی خداوند برای پند پذیري و سعادت آموزی بر ایصال درباری سپرد - و بدبستان معامله دانی برنشانند - بامدادان از انجا بدولت و اقبال بدار الخلافه نزول همایون شد *

و از سوانح سپهری شدن روزگار ملکه جهان حاجی بیگم - (از آن هنگام - که از حجاز بازگشت فرمودند) برای حق گذاری نزدیک مشهد مقدس حضرت جنت آشیانی منزل گزیده در آبیاری آن روضه قدسی همت بسته بودند - و آن خدمت را سرمایه سعادت اندوختن دین و دنیا می پنداشتند و آرزومندان آن سرزمین از موافق افضال آن مهربانوی دولت کامیاب خواهش میزیستند - از انجا (که چار سوری دنیا اقامت را سزوار نبود - و گذرگاه بازرگانی نشیمن جای روحانی نباشد) آن پرده نشین عزت هتم ازین رباط مزور رخت هستی بر بست - و ازین کاروانی سرا روی درهم کشید

(۲) نسخه [ب] فرستادن (۳) نسخه [ا] ناگذرون (۴) در [بعضی نسخه] پرستش (۵)

نسخه [ل] بیسارلان درباری (۶) نسخه [ل] خدمتگذاری *

جہانے راہ سوگوارے برگرفتند - و روزگار غم آمود شد - حال اورنگ آرای مہرگرا را چگونہ بربوید و چہ مایہ تواند نکاشت - حوصلہ زمانیان بونقاید - و بقالب گفت درنگجد - و چرا نباشد کہ انتظام عالم اسباب را گزیدہ دست انزارے ست - و سرانجام این نشاء را مہرین دست آویز - (ہرگاہ آن چشمہ سارِ مردمی از فروشدن آدمیئے (کہ یک گونہ شایستگی داشتہ باشد) بفراوان اندوہ در شود) بزمانی گسیختن چنین پیوند جانی را توان اندازہ برگرفت - کدبانوی دودمان دولت دریا بار نیکوئہا بود - و از آغاز آگہی شہریار را فراوان دوست داشتہ - و دل محبت طراز شاہنشاهی را نیز باو شگرف پیوندے بود - ازین درد بے درمان پردگیان مشکوی اقبال مویہ کُنان و موی کُنان نمرہای دلخراش برآوردند - و فریادہای جانکاہ برکشیدند - از انجا (کہ اورنگ نشین دادگر را از نیکوسگالی و پسندیدہ کرداری پیشوای ملک معنی ساختہ اند - و دران نرھنکۂ مقدس نامایم نباشد - و پیشانی خاطر چین زدہ نشود) بہمت والا و حوصلہ فراخ نفس قدسی را از دست فاشکیبائی وا گرفته بصفت جایی رضامندی شتافتند - و باند زہای ہوش افزا مرہمہای گوناگون بر جراحاتہای خستہ دلان برنہادند •

آکاہ دل روشن ضمیر نیکو شناسد کہ سہ کاروان درین سہنجی سرا روا رو دارند - نخستین قافلہ نطفہ کہ از اصلاہ آبا بارحام امہات گذارہ کند - دوم بجان آسانی شدن - و بتی بخاک فرو رفتن سیوم نیرنگی حال زندگان است - کہ درین منقش رباط بنم و شادی گرایند - گاہ مردمی را بدان روز نشاند - و زمانے طبیعت بدین سبکسری دارد - و آکاہ دل درین شورش بیای ہمت بشقاید - و بچارہ گرمی خوش و بیگانہ تکاپو نماید - و ناشناسا را شوریدگی درگیرد - و سراسیمگی پرانندہ گرداند - و از نور عاطفت قاسم علی خان را بدارالملک دہلی فرستادند - کہ فزون مہربانی سربر آرای سلطنت بمسویان آن پردہ گزین تقدس رساند - و از غمزدگی و دل گرفتگی باز آوردہ بہ بیمار داری نشیند - و آنچه درین سفر ہذات آن بانوی مینونگار بکار آید بآئین شایستہ بکار آرد - ایندے تعالی پرتوے از بقای خوش ہر ساحت ہستی این شہر یار قدر دان ہشیار خرام نابان کُنان - و جہانیان از فروغ عاطفت و معدلت کامیاب زندگی گردند •

• مقیم جاردانی باد جانش • حریم زندگانی آستانش •
• جمالش باد دایم عالم افروز • شبش معراج باد و روز نوروز •
و از سوانح آمدن معصوم خان فرخوردی بوالا درگاہ - اواسط بہمن آن سرگردان بادیدہ ادبار بدالخلافت فتحپور درآمد - از انجا (کہ هنوز بدستنی او فرود نیامدہ بود) روی نیاز باستان اقبال

نیارده بیرون شهر نزدیک پیرغیب منزل گزید - باوجود چندین جرائم همگی اندیشه تباہ آنکه شهریار والا شکوه پرسش نماید - اگر پشیمانی سراپای خاطر گرفته بود بدرگاه آمده برخاک انکسار غبار آلود پیشانی شد - تا ایزد بے همال بخشش نموده - و بسایه عاطفت گرانیده *

سرگذشت این جوان غنوده بخت و خرد آنکه چون بیچارگی او را در گرفت بچاپلوسی زمانه بخان اعظم میرزا کوکه پناه برد - میرزا از درست نهادی و ساده لوحی سخنان فرب آلود او را راست انگاشته بدستگیری بر نشست - و گوناگون باوری نموده بنقد و جایگیر سراسیمگی او را چاره گر آمد - و ولایت مهیسه که دامنه کوه بود ضمیمه آن گردانید - و قرار یافت که چون ربابت جهانگشای بهندوستان بازگشت فرماید او را بدرگاه والا برده پذیرای عاطفت گرداند - از انجا (که بد درون بود - و خیالهای تباہ در سر داشت) رخصت گرفته بدان اقطاع شتافت - و بسیاری از بندگان بے آرام نزد او فراهم آمدند - میرزا از فرستادن پشیمان شده بچاره گری روی آورد - چون نیروی پیکار نداشت دل از انجا برگزشت - و بعزیمت آنکه بهمايون درگاه میروم روانه شد - همگی بسیج آنکه اگر قابو بدست افتد سر بشورش بردارد - و گر نه بدارگاه خلافت رفته لایه گری نماید - میرزا بسعی بد گوهراں آن فتنه اندوز را بے آنکه لشکر همراه سازد دستوری داد - و سہوے سترگ در کار دولت رفت - او در بیراهه رفتن و حیلہ انگیزختن تکاپی نمود - لیکن از کمی دست افزار پیکار و بسیاری اولیای دولت از هر طرف و زندانی بودن والدہ و همشیره و کوچ نتوانست گرد فتنه بر انگیزخت - و نیارست خود را بگوشه ادبار کشید - ناگزیر بدینی مصر افضال پدوست و بخمار بندار افتاد *

(۶)

و همدینولا قاضی عبدالسمیع را بقضای عسکر والا سرپلندی بخشیدند - او از اعیان اندجان است - و بدانش رسمی و تنقیح تقریر و راست اندیشی از یکتایان زمانه - پیشتر قاضی جلال ملتانى باین خدمت اختصاص داشت - چون آگهی شد (که آن مرد آزمند را اغراض دنیوی جوهر دماغ پریشان دارد - و از راستی و درستی بر کرانه میزند) و نیز روشن شد (که پسر او بنزیر خزینه معموره را دست آلی خیانت ساخته) او را از پایه منصب و اعتبار انداخته رقم عزل بر نامه روزگار لو کشیده آمد - و بملاحظه آنکه برگرفته پادشاهی در نظر سب سار ننماید بصوب دکن اخراج فرمودند - که از آن راه بچجاز رود - آن ترموند از دران دیار توقف گزید

(۲) نسخه [۱ ل] غنوده خرد آنکه (۳) نسخه [۱ ب] مهیسی - و نسخه [۱ ل] مهی (۴) نسخه

[۱ ل] چون بد درون بود (۵) نسخه [۱ ل] اقبال رسیده (۶) نسخه [۱] عبد الواسع (۷) در [بعضی نسخه]

نیز خزینه (۸) نسخه [۱] آن آزمند دران *

و همانجا فرو رفت - ازان باز باین خدمتِ عالی کس نامزد نشده بود - چون کاردانی و کم طمع این گزیده آدم دلنشین شد بدین پایه والا سرفراز گردانیدند - بیست و چهارم خان اعظم از صوبه بهار آمده سجدۀ اخلاص بجای آورد - و بگونگون نوازش خسروانی اختصاص گرفت *

آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس سعادت پیوند شاهنشاهی

یعنی سال خرداد از دور سیوم

درین هنگام از ایتسام بهار صورت و معنی غلغلۀ شادمانی در دودمان موالید افتاد - و هر یک به نیرنگی ابداً چهره افروز کمال شد - چمن آرای اقبال را در گلبن خاطر همیشه بهار آراستنی جشفای باستانی گل کرد - و آذین بستن جهان صورت دلنشین آمد - اگرچه همواره بزرگداشت آن گرامی ایام از صفوت کاذب قدسی باطن تراش فرموده لیکن از انبوهی تقلید پیشگان خون دشمن و بیدانشی عامۀ ظاهر نگاه غارۀ پیدائی نپذیرفته - (چون پا بستن تعصب را چشم دل رمدن بود و عقل صلاح اندیش زنگار نایافت داشت) شاهنشاه حقیقت گزین بر مزاج زمانیان شنافت و از خلوتکده دل ببارگاه ظهور نفرستاده - پوشکان روزگار و جهانبدان آگاه دل پرهیز از عبادت (که سرمایه شورش جهانیان گردد) ناگزیر دانند - و آرامش گروهان مردم از همین پرستشهای ایندی اندیشند - امروز (که عقل باغدی گرای شد - و که همه را جویدائی دلیل در گرفت - و پیران روشن ضمیر و جوانان سعادت اندوز و خردان بیدار بخت دل گز بهران ساخته یقین پزده گشتند) رای مقدس شاهنشاه کار آگاه بآئین پیشینیان دل نهاده - و خرد را بر عادت برگزید * • اشعار *

- * خوشا جذیش رهنمایان دین * که کردند روشن چراغ یقین *
- * خوشا شهبازان آفاق پوی * که در دین و دلاوت ربوند گوی *
- * درین عرصه زین شهبازان یکست * که بسیار بستونش اندکست *
- * دو حرفم بود در لیایش تمام * که افضل بوصف است و اکبر بنام *

از فروغ ایزد پرستی در پیشطاق ضمیر آسمان پیوند از گوینده اعتباری نگیرند - و نگارنده را چندان ارزش نباشد - هر صورت بهتره که گزیده خرد برگزید روانی یابد - و هر بزرگ ظاهره که گفتار را بدان نمط نسراید دست رد بران نهاده آید - و از گوهر افروزی انصاف اگر گذارد باستانیان دلبستند گردد بر نواز پیدائی بر آید - و از اشتیاق پیروی دیگران نیندیشد - و فرمان سلطان

(۲) نسخه [ل] درین هنگام بهار صورت (۳) نسخه [ل] انداخت (۴) نسخه [ب] عفو تکه (۵)

نسخه [۱] رهنمایان دین (۶) نسخه [۱] نذایش (۷) نسخه [ل] و از پیروی *

عقل فرموده ایزدی شمرده در نگاہی گردار گام فراخ بوزند - پیداست که بیدار از غنوده نیاموزد و نور از تیرگی نجویند - ازین سال آغاز جشن آرائی نوروز و دیو و عیدهای باستانی رواج گرفت و نقد رایج چهارسوی دنیا آمد - قدسی نفوس باستانیان را سرور تازه روی داد - و بزرگان زمان به پیوستگی سعادت و پیوند بهجت کامیاب صورت و معنی گشتند - و آیندگان آگاهی جو را گزیده ارمغانی سرانجام یافت - پرستش الهی بجای آمد - و در لباس صورت آرائی معنی بالش یافت زمان اعتدال طبائع و هنگام دیگر جشنهای شهر فارسی (که حکمای پیشین بپرستاری الهی و دل بدست آوردن و بهانه افضال جستن خیال کرده اند) رونق پذیرفت - چنانچه بنده ازان در عفوان این شارستان آگاهی و در آخرین دفتر مذکور شد - چون نوروز نزدیک بود بفرمایش والا کارپردازان بارگاه همایون درلخانه بزرگ را (که در دور آن صد و بیست ایوان سنگین اساس یافته) آیین بستند - و امرای بزرگ و دیو و بندگان سعادت گرای در آرایش آن ژرف نگهی بجای آوردند زین پارچهای گران از بکار رفت - و بگوناگون جواهر بیداراستند - بخرمی و خجستگی روز یکشنبه پانزدهم صفر (۹۹۰) نهصد و نود هلالی پس از سپری شدن چهارده دقیقه و سی و هفت ثانیه شمع پیشطایق این بلند طارم برج حمل را تازه روئی بخشید - و زمانه را غار شگفتگی برآراست بقرخی آغاز خرداد سال سیوم از دور سیوم شد - شاهنشاه آگاه دل فراز از رنگ اقبال برآمد و صورت و معنی را آئینه تازه برنهاد - گوهر شناسایی بر روی کار آمد - و کاردانی و مهراندوزی را سر آغاز دیگر شد *

* یک محفل عیش دادند ساز * که دوران نیارد بعهد دراز *

* چه هنگام عیش و جوش نشاط * هوس پای کوبان بروی بساط *

* دکان هوس را نظر فتنه خیز * متاع نظر را خریدار تیز *

قفل از گنجینه بر گرفتند - و نقد امید در دامان جهانیان ریخته آمد - و قرار یافت که همه سال از زمان تحویل تا بهنگام شرف جشن آرائی شود - و یکی از بندگان سعادت سرشت هر روز کارفرمای این همایون سور باشد *

و درین محفل والا فرمودند - امروز هر کدام گزین کارکردی برگذارند - و آنرا پیرایه سعادت اندیشد - نخست گیتی خدیو را بر زبان گوهر آموخت رفت - خداوندی بحقیقت جز بایزده همهال نسزد - و بندگی جز بمرود زاد - این مشتے ضعیف را چه یارا که نام صاحبی برخود بندد و بنی نوع را به بندگی برگیرد - و همان زمان چندین هزار غلام آزاد فرمودند - و چنان گذارش یافت

که گرفتاران بزور را بدین نام خواندن و پوستاری فرمودن چگونه شایستگی داشته باشد - و آن گروه سعادت گرا بخطاب چیلگی اختصاص یافتند - و آنچه روشنی بدوران نورستان حضور عرضه داشتند گیاهان خدیو پیشتر ازین بیان فرموده بود - لیکن از گرم بازاری مدارا و بے اقصای پاسبانان احکام طراز کارکرد نگرفت - از انجمله شاهزاده والاگوهر سلطان سلیم بموقف عرض همایون رسانیدند کمتر از دوازده ساله پیوند زناشویی نگیرد - که زیان آن فراوان - و سود بس ناپدید - خان اعظم میرزا کوکه معروض داشت - مرزبانان ممالک محروسه در گسیختن تار و پود هستی دایری ننمایند و تا بعرض همایون نرسد در خرابی این بنای ایزدی دست نیالایند - با ژرف نگهی و دوربینی (که هر دو کمیاب باشد) بیغرضی و کم آزاری را از کجا فراهم آورند - میرزا خان خانخانان التماس نمود - اگر جانداران ریزه چون گنجشک و ماهی را گرفتار نسازند شایستگی دارد - بگمان کمتر سود فراوان جان بکوی نیستی شنابد - راجه تودرمل چنان برگدارد - هر روز در بارگاه دولت گوناگون خیر میشود - قانونی نگاشته آید که امرا نیز هر هفته یا ماه یا سال بحال تہی دستان پردازند میرزا یوسف خان استدعا کرد که از همگی شهرها و قصبات سوانح را روزنامه می آورده باشند راجه بیربر خواهش نمود پیوسته چندین راستی منشان جد گزین در حواشی و حوالی بجاسوسی نکاد نمایند - و حال ستم رسیدگان داد پژوه و دیگر کارهای ناگزیر را بے آلابش نفسانی بیایه سرپر اعلیٰ عرضه دارند - ملتعمی قاسم خان آن بود که در رهگذرهای قلمرو سراها آبادان ساخته شود که سرمایه آسایش سفرگزینان گردد - شیخ جمال بعرض اقدس رسانید که چندے از بے غرضان مردم شناس نامزد گردند - و شکستگان کم مایه را ببارگاه حضور آورند - شیخ فیضی آرزو کرد که در شهرها و بازارها بوخه کار شناسان مهرگزین مقرر شوند - و ارج هر چیز بدیده وری قرار گیرد - حکیم ابوالفتح اساس دارالشفا خواهش نمود - و راقم شگرفنامه عرضداشت - داروگان هر شهر و قصبه بنه داران آنجا را نام بنام و حرفه بحرفه نوشته بفرستند - و همواره در دخل و خرج ایدان ژرف نگهی بکار رود و بیکار و هرزه گرد و نکرهیده روش را براندارند - چون از گفتار گیتی خداوند دریوزه کرده بودند جمیع گذاردها پرتو بدبیرائی یافت - جهان اسرده تازه روئی گرفت - فیض ایزدی را در بازشد چشم آگهی را سرمه کشیدند - زمین بستایش برخاست - و آسمان بسپاس گذاری آفرین برخواند هر روز یکی از آمرای بزرگ محفل آرا میشد - گیتی خداوند سایه عاطفت بدان نگاری جا انداخته بخشش و بخشایش را بلند آوازی داد - و نیایش ایزدی بشگرف آئین انتظام پذیرفت و هر یکی از بختمندان خدمت گزین اندک از فراوان داد پادشاهی را پیشکش نام نهاد

جاوید سعادت اندوخت - و شاهنشاه آرم دوست لخته پذیرفته دستمایه والا پایگی گردانید - و چون هنگام شرف نزدیک رسید دولخانه خاص را آذین بستند - جادو منشان سحرپرداز کارنامها بروی کار آوردند - و خرد را روز بازار شد - روان دانش اندوزان باستانی تاریکی پذیرفت - و شاهنشاه افضال دوست را گزین بهانه بدست افتاد *

در آغاز این خجسته سال گیهان خدیو لخته در انتظام مهمات ممالک محروسه توجه برگماشت - و آئینهای ملک و مال را تازه رونق بخشید - راجه تودرمل را پیشتر خدمات دارالوزارت تفریض یافته بود - لیکن از خطرناکی این سترگ کار و چیره دستی دوروزان ده زبان دل نهاده آن دوربین کم از (که شناسای رموز کاردانی ست) باشراف دیوان شرف اختصاص یافت و در معنی پایه رکات کرامت شد - همگی مهمات برای صواب اندیش او باز گردید - و معاملات مالی و ملکی را گزین نهبانی پدید آمد - بیم بخت بیدار دامن خواهش نیالوده ببايست دوات پرداخت - و نیکنامی جاوید اندوخت - بدستمایه توانگر دلی پاسبانی احکام خلافت نمود و از مردانگی^(۴) بیم از درازستان حيله فروش بخود راه نداد - و از دیده وزی و مزاج شناسی فصلی چند عرضداشت - تا بتازگی فرمان مقدس شرف نفاذ پذیرد - و نیروی دیگر بدست آید برای افزایش آگهی رقم زده کلب حقیقت گذار می سازد - و ارمانی آیدگان سرانجام میدهد نخستین آنکه عمل گذاران خالصه و جاگیرداران مال و جهات را موافق دستور العمل بازیافت نمایند و اگر بزرگوار و ستگاری از کشاورزان زیاده از قرار داد برآید از مال واجبی بر شمارند - و از ستانندگان جرمانه بگیرند - و در ماهیان حساب کنند - و هر فصل بجزو^(۷) و رسیده به تیمار زبردستان پردازند - و رشتن داد و ستد را دوتائی بخشند - ملتس پذیرائی یاق - و بسزای بدکاران رخصت شد - دیگر عامل خالصه دو پنجه دار - کارکن و خاص نویس - پیشتر این دو آزمند بکلانتران راست آمده سرمایه زیان کاری زبردستان میشوند - اگر بجای آن دونا فرجام بکار معتمدان راست کردار نامزد شود هر آینه ملک آباد و رعیت آسوده خواهد شد - دیگر چنان آگهی میرسد که در پرتگاه خالصه اراضی سال بسال کم می آید - اگر یکبار زمین کشت پذیر پیموده آید فراخور توانائی رعایا سال بسال زیاده نموده نسق جزو قرار دهند - و یکدیگر را بضمان داده

(۲) نسخه [ب] گردانید • بیت • عجب بزمگاه شد افلاک تاب • که کم بیندش چشم اختر بخواب

(۳) نسخه [ب] آوردند • بیت • نشنند صاحبان جا بجای • سچو خداوند را جبهه سای

(۴) نسخه [ل] و از مردانگی ذاتی و کمی از درازستان حيله فروش را بخود راه نداد (۵)

در [بعضی نسخه] بری آیدگان (۶) نسخه [ل] بگیرند (۷) در [بعضی نسخه] بخیر •

نوشته برگیرند - و در بازخواست راه نیکوئی سپرند - و زمین افتاده چهارساله را سال اول از قرار نصف و سال دوم چهارم بخش کم و سال سیوم موافق دستور جواب گویند - و ناکاشته دو ساله را نخستین چهارم بخش کم ستانند - و در زمین ناکاشته اندک غله بازگیرند - چندانکه نیروی مال گذاری یابند - و اگر کشاورزان بیمایه را یاروی کنند از مردم روشناس نوشته بستانند و برخه در ربع و لخته در خریف بازگیرند - که در کمتر زمانه ملک آباد و رعیت آسوده و خزینه فراوان گردد - و چون عامل جمع افزاید از کمی بعضی محال بازخواستی نرود - و هر سال حقیقت عمل گذاران بعرض همایون رسد - تا نیکوکردار ببخشش و افزونی منصب آبروی تازه بهم رساند و آن دیگر را بمالش و سزا چشم راستی گشوده آید - دیگر چون زراعت ایستاده باشد چند طناب باندازه زمین نامزد گرداند - و از راه آگاهی آغاز پیمایش کند - و نیرنگی کشت و کار هر زمین را شناسا گردد - و میانه جا برای خود برگزند - و بآئین پخته کاری خود را بهر جای رساند - و پژوهش حال نماید - و بهنگامیکه بارش دلخواه باشد و زمینها آب نشین گردد تا در نیم بسوه نابود دهد و در جنگل و ریگستان تاسه بسوه - و سیاهه ضبط هفته بهفته و روزنامه تحصیل ماه بهماه بدفترخانه عالی روانه سازد - دیگر فرمان مقدس صادر شود که زمین آفت زده^(۲) را راست کرده نسخه آنرا بدرگاه والا فرستد - تا بحکم قدسی کارگذار آید - دیگر گریه نشینان ترم فهای زمینهای قلب را پناه جای خود اندیشیده دراز دستی میکنند - بسپهسالار و فوجدار و صاحب قبول و عمل گذار فرمان شود که یکنائمی گزیده چاره گر آیند - نخستین راه اندرز گوئی سپرند - اگر سود مند نیاید بمالش لوی چیره دستی برافرانند - و آبادی اینان را خراب گردانند - و جایگزیندار عوض یابد و مستوفی وجه آنرا بازخواست ننماید - و اگر ازین آسانی سپاه زبان زدگی کشد تاوان دهد دیگر آنچه از رعایا باز ستانند رو برو بفرطه دار سپارند - و او برعایا قبض الوصول دهد - و ماهیانه عمل گذار چهار مرتبه رساند - بخش آخرین هنگامیکه نزد رعایا باقی نگذارد - دیگر بر رعایای ایل چنان بسربرد که بخواهش محصل خود ها خواسته را بخزیند رسانند - و از سرکشان و گردن تابان ضامن گرفته بخاطر جمعی گراید - و اگر چنین فروهیده مرد یافته نشود پاسبانان خرمها نموده مال ستاند - دیگر توجیه محصول فراخور کشت و کار هر کدام نموده وقت را پس و پیش نکنند و پتواری هر موضع بکارند ها اسم باسم قسمت نماید - و عمال نقد آنرا با دستخط پتواریان

(۲) در [بعضی نسخه] آفت رسیده را (۳) در [اکثر نسخه] تپ کرده (۴) نسخه [ل] بمالش

چیره دستی نمایند (۵) نسخه [ب] اسامی سپاه کدبور زبان زدگی - و نسخه [ک] آسانی سپاه

کدبور بزرگ زبان زدگی (۶) نسخه [ل] بازخواست را •

بفوطه خاله رسانند - و از ژرف نگهی ستم را براندازند - و از دیده درمی گفتار را بگردار آمیزند
دیگر مهر و روپیه و دام آنچه بگرامی نام نقش پذیرد گنجور جمع برگیرد - و در برابر مسکوک
پیشین سنوات پادشاهی را باز دهد - تا عمل گذاران و صرّافان نو و کهن برهمه تفارت نهند
لعلّ جلّالی درست وزن تمام عیار چهار صد دام - روپیه چهار گوشه چهل دام - اشرفی دستوری
و روپیه اکبر شاهی گرد از دست فرسودگی چنین داد و ستد نمایند - اشرفی اگر در برنج هم تفارت
داشته باشد درست پنجاهتسه صد و شصت دام برگیرند - و از سه برنج تا یک سرخ کاسته سه صد
و پنجاه و پنج دام - و یک سرخ تا یک و نیم سرخ کم سه صد و پنجاه دام - و روپیه تا یک سرخ کم
تمام وزن شمرده سی و نه دام - و یک و نیم سرخ تا دو سرخ نقصان سی و هشت دام - و لعلّ جلّالی
تمام عیار و وزن و روپیه جلّالی اگر از یک و نیم سرخ تا دو سرخ و سکه سنوات اکبر شاهی
از سه برنج تا یک سرخ کم باشد بخزانۀ گذارد - و اگر ازین زیاده کم باشد تحویلدار جدا نگاهدارد
و مشرف تفصیل آنرا داخل روزنامه ساخته روز بروز بدفترخانه عالی فرستد - و جایگیرداران
و خزانیچیان و صرّافان بشرح مذکور عمل نمایند - دیگر کارپردازان خالصه و جایگیرداران نیکوکار
و تباۀ کردار و فرمان پذیر و سرتاب محال خود را بشایسته گذارش عرضه دارند - تا پاداش آن سرانجام
یابد - و رشته انتظام دوتائی گیرد - دیگر عوض خرجهای پاسبانی یکدام در بیگه مزروع نیز قرار گرفته
آمد که ایننوجه بیست و چهار دام بکشت و کار پیمایان مرحمت شود - پانزده سیر آرد بارز هفت
دام - و دو سیر یا کم روغن زرد بهای پنج دام - و دوازده و نیم سیر دانۀ ستور بقیمت چهار دام
و هشت دام نقد - آمین را پنج سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و هفت سیر دانۀ و سه دام - نویسنده را
چهار سیر آرد و نیم سیر روغن زرد و پنج و نیم سیر دانۀ و دو دام - و سه نفر دیگر شش سیر آرد
و سه پاوروغن و سه دام - در ایّام ربیعی (که روزهای دراز است) از دوپست و پنجاه بیگه کمتر
جریب نکشند - و در ایّام خرفی (که روز کوتاهی دارد) از دوپست بیگه کمتر نکشند - فصل مذکور
بروز نگاهی طراز آفرین گرفت - و خواهشهای او پذیرفتگی یافت •

و از سوانح بخشیدن معصوم خان و نیابت خان - نخستین ازان باز (که در حدرد فتحپور
منزل گرفت) لخته بعشوه فروشی نشست - و زمانۀ در دیوسار حیرت افتاد - و بدست گیری
سعادت بسپهان روی بدرگاه حضرت مریم مکانی آورد - و آن تبه کار دیگر از واماندگی بعضی الملک
پروست - و از غنودگی بخت راه جدائی سپرد - و خیال شورش پیش گرفت - و چون کار
بر نساخت بهمان ملاّ عالم لاهگری نمود - و بدست کسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زهارنامه

آن مهین بانوی روزگار در داست داشت بدان قدسی عتبه رسانیدند - و از انجا (که فرموده آن پرده نشین اقبال حسنی پذیرائی گیرد) شازدهم فروردین این ناخشودنی چند در سایه بخشایش شاهنشاهی آسایش گرفتند - و جهان به شکفت زار درآمد *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میرزا کوکه بگشایش بنگاله - (چون عشرت نوروزی بجای آمد و نیایش ایزدی بتقدیم رسید) بکار ملک پرداختند - و در نظام عالم کوشش رفت - بر حال زبردستان بنگاله بخشوده جنود فیروزی اعتصام نامزد شدند - بیست و هفتم کولکثا بماشایق عساکر سماری نائید دستوری یافت - ترسون خان و شاهم خان و شاه قلی خان محرم و شیخ فرید و بسیاری امرای خدمت دوست را درین لشکر نوشتند - و بگرامیایه خلعتها و گزیده اسپان و شایسته اندر زها صورت و معنی بندگان عقیدت گزین آبادی پذیرفت - و بصادق خان و محبت علی خان و عموم سپاه صوبه بهار و اوده فرمان شد - که آماده پیکار شده بلشکر نصرت قرین پیوندند - درین هنگام آگهی آمد که ناسپاسان بنگاله از غودگی بخت شورش افزوده اند - و جباری و خبیطه (۲) و ترخان دیوانه و بسیاری بدگوهان از انجا بصوب بهار آمده رعیت آزاری دارند - و حاجی پور و برخه بلاد را بتصرف آورده اند - صادق خان و محبت علی خان بچاره آن تباہ بستیجان نگار دارند معصوم خان کابلی بیازمی این شره پستان خوابیده بخت گام برگرفته بود - بهادر کوهره با فوج افغانان قتلو بحوالی شهر تانده آمد - آن تیوه رای بچاره گیری آملک برگشت - کشور خدا کاره (که اکنون سرانجام بایسته فرمود) از فروغ ضمیر آسمان پیوند پیشتر از ان بر ساخته بود ازین پیش بینی و دور نگاهی مردم را دل و دیده دیگر بدست افتاد *

و از سوانح رو در نقاب کشیدن شمس النساء بیگم - درین چمن زار آفرینش آن نوباره سرایستان خلافت شش ماه عشرت گزین بود - و دل مهر آورد شاهنشاهی از دیدار او نور افروز از نیرنگی روزگار بوقلمون سی و یکم قدسی روح او از تنگنای عنصری پرواز نمود - و این زندان سرای را گذاشته بنزعت کلاه سمایی چالش فرمود - ازین واقعه دل کوب و حادثه جان فرسا پرستانان حرم سرای تقدس را گوناگون اندوه در گرفت - و عالمه در گرداب غم سراسیمه شد *

ز داغ جهان هیچکس جان نبرد * کس این رقعه پاره بپایان نبرد

ندارد جهان دوستی با کس * نیایی درو مهربانی بے

کشور خدای را بمقتضای قافله سالاری جهان تعلق رنجی سترگ پیش آمد - و دل از همه برگرفت و از انجا که پیشوای ملک معنی ست چاره گیری خاطر شوریده فرمود - و پردگیان مشکوی دولت

برهنمائی آن فرمان روی حقیقت بگلشن سرای شکیبائی خرامیدند - و در چمن زار^(۲) رضامندی آرامش گزیدند *

آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن پیگم و دیگر پردگیان

عفت قباب از سفر حجاز^(۳)

از آنجا (که پایه شناسی و باندازه آن گردار^(۴) گذاری سرمایه دولت جاوید و پیرایه اقبال روز افزون است - و بر آمدن خواهشهای سترگ و افزایش ملک صورت و خدمت گزینی شایستگی دنیا بسا دانش منشان جهان را بخوابگاه^(۵) بے پروائی برن - و در ذات بے همال شهریار دیده در مایه^(۶) ده بیداری گردد) از خبر بازگشت این گرامی قانله گوناگون شکر گذاری بجای آمد - (چون هودج کبریای آن محقق نشین پارسائی بحدود اجیر رسید) گوهر اکلیل خلانت شاهزاده سلطان سلیم را باستقبال دستوری دادند - و در هر چند روز یک از بزرگان بارگاه والا و نزدیکان محفل همایون را گردنبار تحیت فرستادے - و چون حدرد خانه بختسته قدوم پرتو سعادت یافت گیتی خدارند درم از دی بهشت پذیرا شد - در اثنای راه خواجه یحیی آمده بسجود اخلاص ناصیه بختندی برافروخت - و عرضداشت اعیان حجاز با نهرست پیشکشها بنظر همایون گذرانید - و بهمعنای ایزدی تائید بدان اردی والا فزول نشاط فرمودند - آرزومندان اخلاص گرامی کامیاب شادمانی شدند و بگوناگون پرسش و مهربانی دلها بدست آمد - و غزندگان تفسیده دشت جدائی سیراب خوشدلی گشتند - و گرامی هدایا در پیشگاه نظر همایون گذشت - و میمنتها افزود - و آن شب را بدستانهای دلآویز زنده داشته روز دیگر با شکوه دولت بازگشت شد - پردگیان شبستان دولت سه سال و شش ماه دران سرزمین بودند - چون خواجه یحیی خواهش شاعنشاهی بکوشش^(۷) فرولان باز نمود ناگزیر ترک توطن نموده در جهاز تیزرو رهگرای بادیه شوق شدند - خواجه با قانله حاج در جهاز سعی منزل گردید - نزدیک عدن بیشتر کشتیها تباهی شدند - و هفت ماه آن شورش برد مرزبان آنجا راه آداب گذاری به شایستگی نسپرد - سلطان مراد فرمان روی رزم ازمین آگهی آن غنوده بخت را ببادافراه رسانید - دران هنگام (که رایات اقبال بیورش کابل شتافت) بکجرات نزول سعادت فرمودند و از ریش اسر و توجه گیتی خداروند بزیلستان دران دیار چنده توقف رفت *

(۲) نسخه [ل] رضای ایزدی (۳) نسخه [ب] عصمت قباب (۴) نسخه [ل] کارگذاری (۵)

در [بعضی نسخه] بخواب بے پروائی (۶) در [چند نسخه] مایه بیداری (۷) نسخه [ل] بکوش آنها

(۸) نسخه [اب] در جهاز سیفی منزل گردید *

و از سوانح بخشودن گنای خواجگی فتح الله - در خدمت گذاران نزدیک راه داشت و در پرستاری حضور سعادت می انداخت - بهمنشی بی بدگهران فرومایه از دولت روز افزون در پی جست - و از بخت غنودگی آواره دشت ناکامی شد - در آن هنگام (که گیتی خداوند از کشتی فرود آمده بطواف اجمیع ایلغار فرمود) او را باوردن قطب الدین خان روانه ساخته بودند فرمان مقدس آن بود که از راه مالوه آورد - تا از آنجا کار دانان فرستاده بمعزیزان خاندیس اندرزگویی نماید - و در فرستادن مظفر حسین میرزا داستان امید و بیم برخواند - چون بدان حواشی رسید کار بند فرموده شد - و در فرمان پذیری شیوازیانی نمود - و خواجگی بدستان سرائی نیز همراه فرستادهما بهبهانپور شتافت - پس از انجام آن کار بصوب حجاز شتاب آورد - همانا از ن آسانی و تنگ حوصلی بار خدمت نیارست کشید - و از ناشناسی چنین سترگ زبان زدگی برخوردار داشت - سپهر نیرنگ ساز در بادافرا شد - و بهزاران ناکامی گرفتار آمد لیکن از سعادت سرشتی هر نگوهریده کردار خویش آگهی یافت - و در زینهار پردگیان عصمت (که از حجاز می آمدند) بخت دم آسایش برگرفت - درینوا بهسپارش آن گرامی آیندگان بخشایش یافت - و دامن دولت روز افزون برگرفت •

و از سوانح شرمسار آمدن شیخ عبدالنبی و ملا عبدالله سلطانپوری - نگاشته آمد که (چون خدیو حکمت پوره بعیارگیری دودمان دانش بر نشست - و ز ر اندوگی دستان فروشان بر ملا افتاد) کار بر اینان دشوار گشت - و بگونگون سراسیمگی در شدند - نه نیروی آگهی - تا بگریده پاسخ گوهر شناسایی ببازار آورند - و نه فروغ انصاف - تا بدستور آن کارا از سر گیرند - و نه رهنمونی سعادت - تا از آمیزه برکنار زیند - از افزونی آرزو همگی بسیج آنکه کهن طیلان ترویر رفو پذیرد و بگرد آوری خواسته روزگار آبادی گیرد - شهریار آرم دوست بهبود اینان در سفر حجاز دانسته کام و ناکام روانه گردانید - و بقافله سالاری حاج خوشوقت ساخته پرده بر تپاه حالی اینان فروهشت - و فرمان شد که بے قدسی منشور بدین دوار نیایند - از آنجا که درونه آراکین بود ربهانپوری پیش گرفتند - و لایه گرپها نمودند - بو که ازین سفر باز دارند - اندیشه ناسزا بجای نرسید و دستان سرائی سودمند نیامد - زبان زده صورت و معنی بآن سرزمین پیوستند - و زبان هزله لای انفراد ساز برگشودند - درین اثنا ژانرخایان ناقرجام شورش فرومایگان هندوستان بهزاران آب و تاب برگذارند - و یکے را صد ساخته قشاطر ناتوان بینی کردند - و باندیشه تپاه عالم را بکام خویش پنداشته در بازگشت زدند - بو که امروزه کردند - و کام تیرولان برآید - (هرچند دوستان و آشنایان

مضمون فرمان پادشاهی بیداد دادند - و مرزبان آن سرزمین پاس فرمان گیتی خدیو داشته دستوری نمداد (به نیروی پاره ازلن دیار برآمدند -) چون در حدود گجرات شوندها دگرگون یافتند و بیداد افراهِ رسیدن کج گریان باطل ستیز کالیوتر ساخت (ناکام خجالت زده پناه پهلوانان دولت بردند) (چون آمدن تپاه بسیچان ^(۲) همایون رسید - و سگالش ایقان شهرت یافت) فرمان شد که چنده از نيزدستان عرصه اگهی شتاب آورند - و آن بیدالانشان نافرجام را بآئینه (که پهلوانان اقبال پی نبوند) بزدان بر نشانند - ملا عبد الله از بیمناکی قالب نهی کرده بود - و بد سگال دیگر را بان طرز برگرفتند و از معدلت دوستی پرسش رفت - جز خموشی و شرمساری پاسخ نداشت - از مهربانی و آرم منشی او را بدبستان پند پذیري فرستادند - و همانجا پیمانه زندگانی او لب ریز شد *

فرزوزی یافتن صادق خان - و بگو نیستی فروشدن خبیطه ^(۳)

فرمانروایان پیشین زمان چوپای دولت و اقبال بودند - و امروز این دو گوهر بختیاری عشق گیهان خدیو می ورزند - آن هنگام طلسم پاسبانی آن دو والا گوهر بخون دل می نگاشتند و در یتاق داری گوناگون رنج برده میشد - اکنون این دو پاکباز انسون توجه پادشاهی بر میخوانند و به نیایش و نیازمندی شهادت بروز می آرند - و ازین رو (هرکه اندیشه تپاه در دل گرفت - یا کام سرکشی برزد) در کمتر زمان ^(۴) با فراوان نیرو سرگردان بادیه جانگاہی گردید - و فرمان پهلوان نیکو کردار با تندستی و ناسامانی کامیاب خواهش چرا گوم آنچه در فراخانی خاطر در اندیش شان نگذرد بگرد آمدن آن شادی آمود میگردند - چنانچه داستانهای این شگرف نامه چشم را بینائی و گوش را شنوائی افزاید - و بتازگی چهره افروز مقصود نصرت طرازی بندگان اخلاص گزین و خاکسار ^(۵)ی فتنه اندوزان صوبه بهار است - (چون خان اعظم و بسیاری امرای آن دیار بتهنیت قدسی قدوم نوروزی جشن بدرگاه همایون درآمدند) خبیطه با برخه و ازین بختان شوریده رای از بنگانه بصوب بهار آمده گرد شورش برانگیخت - و بازار زبردستان درازستی نمود - حاجی پور را مردم خان اعظم نیارستند نگاهداشت - آنرا با بسیاری از پرگنات برگرفت - صادق خان در پنده پای همت افشرد - و اقطاع داران ^(۶) آن صوب را فراهم آورد - اندیشها در بسیج آویزش یکنائی گرد ^(۷) و از راد مردان ناموس دوست فوجا آراسته شد - قول بدیده وری او شایسته انتظام گرفت - برانغار را

(۲) نسخه [ل] بعرض همایون (۳) نسخه [۱] خبیطه - و در [بعضی جا] خبیطه آورده - والله اعلم

(۴) نسخه [ز] و ازین ره (۵) نسخه [۱] فرست (۶) نسخه [ز] خاکبازی (۷) در [چند نسخه]

آن صوبه را (۸) نسخه [ل] و راد مردان ناموس دوست فوجا آراسته شد *

محبّ علی خان نیرو بخشید - و در جرّانگار الغ خان حبشی جوئی نبرد آمد - بهارخان و ابوالمعالي و برخ بهادران در پیش قدمانِ هراول جوئی پیکار گشتند - محمدتولی بیگ ترکمان با آرایش توپخانه پرداخت - کچ گریان ناسپاس نیز رده آرائی کرده دلبسته ناورث شدند - خبیطه (که شمشیر باطل ستیزان بود) در قلبگاه جای گرفت - جبّاری در دست راست علمِ نادرستی برافراشت و بیست چپ دستم و رستم خواهرزادگانِ خبیطه بخیره روئی ایستادند - ترخان دیوانه و سعید بیگ و شادانه مقدمه نگونساری آمدند - بندگانِ سعادت گرا برخ جوانانِ چابکدست را با توپخانه از دریای گنگ بصوبِ حاجی پور گذرانند - و بر ساحلِ آب گندک حصاره (اساس نهادند - پیوسته از هر دو طرف گزیده آویزشها روی میداد - و متاعِ جان نثاری را روز بازار دیگر شده - از انجا (که گروه اخلاص گزین را بر نیرنگی اقبال اعتضاده سترگ بود) نیروی فیروزی افزود - و تپه سرشانی نافرجام با انبوهی شرمسارِ گویش پائی میگشتند - (چون کشاکشِ چپقلش بچهل روز کشید و بوم نهادانِ بزمِ در نورستان روز کاره برنساختند) شورشِ شبخون پیش گرفتند - ران مردانِ دولتِ ابد پیوند بدست آویزِ مردانگی همت را پایه بالاتر نهادند - علی بیگ عمزاده صادق خان پس از فراوانِ جان ستانی نقدِ زندگی سپرد - و بسیاری دست بکار برده ترانه نشاط برکشیدند مخالفانِ غرورده بخت بادیه پیمای ناکامی شدند - بامدادان بیست و چهارمِ امرا نیز از آب گذشته رده برکشیدند - غنیم (که از ناگذشتنِ مبارزانِ دولت و حصاری شدنِ سپاهِ نصرت طرا نخرت می افزود) روی در عرصه نبرد آورد - نخستین خواهرزادگانِ خبیطه از هراول گذشته بهرانبارِ فیروزی در آویختند - محبّ علی خان پای ثبات افشوده چهره گند آوری برافروخت - و هنگامِ ترازو شدنِ جنگِ هراول غنیم بجرانگارِ منصور رسید - حبیب علی خان پسرِ محبّ علی خان کارزارِ نموده حیوت افزای نظارگیان شد - نزدیک بود که چشم زخمِ باین فوجِ همگی دل رسد - درین اندِ هراول نصرت قرین پیوسته دادِ راد مردی داد - حمزه بیگ غزالی و حسن میانه از قول رسید آردگاه را رونقِ دیگر دادند - خبیطه با فوجِ انبوه برابرِ صادق خان هنگامه پیکار برآراست محمدتولی بیگ و جنید مرل و بسیاری مجاهدانِ پیروزی آویزش را پایه بالاتر نهادند - استا زکری و قادر علی و چندے توپ اندازانِ بحکم اندازی سبکدستی نمودند - در چنین آویزه سترگ

(۲) یا بهارخان باشد (۳) نسخه [ز] کشاکشِ این چپقلش - و نسخه [ک] این کشاکشِ چپقلش و نسخه [ل] این کشاکش و چپقلش (۴) نسخه [ب] بیست و چهارم تیر از آب گذشته (۵) نسخه [ل] آویزش نموده (۶) نسخه [۱] عنبرعلی - و نسخه [ز] غبرعلی (۷) در [بعضه نسخه] و جنید و قزل (۸) در [چند نسخه] آمیزه سترگ •

و فراروان نیروی غنیم فاکهانی برانغار مخالف روی درگز نهد - و در کمتر زمانه تهور گزینان شوریده بخت غبار آلود خاکستان هزیمت گشتند - مجاهدان اقبال ازین آسمانی تائید لخته بحیثیت فرو شده - و پژوهش اسباب کرده - زمانه نیرنگی اقبال بر شمرده - و بسپاس گذاری روی آورده - ناکه میزک حسین برادر عرب خانجیهانی سرخیبطه آورده فرید شادمانی رسانید - همانا در گرمی تاختن توپ از لشکر نصرت طراز بان سرگروه خدا ستیزان رسید - و هنگامه بے آزرمان پراکنده ساخت - هوا خواهان پیکر بیجان او را برگرفته روان شدند - و از سراسیمگی و شتردلی در میان راه انداخته رو بگروز نهادند - نامبرده سر بیغمز او را بریده آورد - و شگوف کاری اقبال خاطر نشین خرد و بزرگ شد - سجد نیایش بجای آمد - و اخلاص انزائی را سپاس الهی دانستند - غنیم از پنجهزار پرخاش طلب بیشتر بود - و در لشکر فیروزی در هزار کس هم شایسته مبارزت نبودند - بخیال نظار گیان روزگار نمی رسید که چنده تواند در برابر ایستان - این سرمایه شورش از گمانان الوس مغل است - در سپاه بدخشان بسر برده - بهمراهی معصوم خان کابلی چندان آثار تهور ازو پیدائی گرفت که در کمتر زمانه سرگروه فتنه اندوزان روزگار آمد و بسزای ناسپاسی پندنامه بدگوهان شورش انزا گشت - سر او را بدرگاه والا فرستاده حقیقت تائید آسمانی گذارش نمودند - و بگونگون نوازش شاهنشاهی سربلندی گرفتند - چون موسم باران نزدیک برد شاه قلی خان محرم و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری را (که ملتزمان بساط قرب بودند و بجهت شورش بنگاله و بهار رخصت یافته) باز طلبیدند *

و از سوانح بنام باز گردیدن میرزا خان از سورت - شهاب الدین احمد خان لشکر بسرگردگی میرزا خان (که پیوند خویشی داشت) بر سر امین خان غوری بتسخیر سورت فرستاد او از بے تدبیری و شتردلی کاره نساخت - و آسان را دشوار کرده بناکامی برگشت - اگر خرد را (که گدکای کاخستان عنصری ست) آسیب بیدانسی رسد تند رستی فرمان پدیران این ملک سودمند نیاید - همچنان سپه آرا را هرگاه بر شناسائی و مردانگی سگاش نبوه از دیگر زاد مردان چه گشاید - گیتی خداوند او را دران خود سرب و کار نشناسی سزانش فرمود - او از سعادت مندی در برابر لغزش دل نیایش گزین و زبان لایهگر فرستاد *

و از سوانح روانه ساختن ایچی بعرمه دلگشای کشمیر - (چون صالح دیوانه داستان اخلاص مرزبان آن ملک بعرض همایون رسانید - و بیمناکی او را از رهگذر نا آمدن گذارش نمود) خلیف

(۲) نسخه [ب] عرب خان - و نسخه [ز] عزت خانجیهانی (۳) در [چند نسخه] با آتکه غنیم (۴)

نسخه [ز] روزگار (۵) نسخه [ل] که حاکم کاخستان *

اندک پذیر بسیار بخش برافروزی و دلدهی شیخ یعقوب کشمیری را با فرمان عاطفت و گرمی افضال دستوری داد - و حیدر پسر او را نوازش نموده رخصت فرمود *

و از سرانج فروشدن معصوم خان فرخودی - اورنگ نشین اقبال آن شایان نیستی را از افزونی عاطفت بخشایش فرمود - و بادافراهِ کردار او را بایزدی همال گذاشت - چنانچه لخته گذارده آمد - از آنجا که نقش هستی او ستردنی بود کارگران تقدیر بانجام رسانیدند با شکوه پای^(۲) تخت و هنگامه آرائی معدلت و عزت گزینی شورش طلبان بیست و سیم تبر نیم شب از درگاه همایون به بنگاه خود میرفت - چندی بر ریخته از هم گذرانیدند - و با فروغ شناسائی و ژرف نگهی و پژوهش شگرف راه بجائے نرفت - گیتی خداوند بر حال او بخشوده فرزندان او را سایه نشین عاطفت گردانید *

و از سرانج بیاسا رسیدن جلا - (همچنانکه در داروخانه پزشکان جسمانی تریاق و زهر بکار رود - و نگاهداشت این دو جنس ناگزیر) همچنان در عطارخانه شاهان دادگر (که طبیبان روحانی اند) پارسا گهر و بد کیش را پرورش دهند - و بدست آویز تباہ سالان نافرمان نیکوئیها پیدائی گیرد - و بدکاران را سومیانۀ باد افراہ انتظام یابد - فرمان دهان باستانی در دیدبانی این مردم ژرف نگهی بجای آورده اند - و بدورباش سطوت کوتاه دست و سرنگون داشته در هرچه این گروه آزر خوشی دوست بگذارند فراوان ناممل بکار برده اند - و سراپای آنرا نیکو فرا گرفته و آنان (که از دیدن این گروه زیان کار پرهیز لازم شمرند - تا بنگاهداشت و پرورش چه رسد) همانا بسر این کار فرسیده اند - یا باندازد نیوی خود کاربند شده - فراخ حوصلگان از شنودن آن درهم نشوند - و خویشتر را بخورش خشم درندهند - و باهستگی و فهمیدگی کاربند باد افراہ گردند چنانچه ستوده خوی شهریار خستۀ زمان ماست - با چنین دستگاه آگهی این گونه مردم در بارگاه دولت^(۳) راه یابند - و آن مایه مدارا رود که آزمندان کج گرا خود را فراموش کنند و بگوگان ستم دست بآزمی برگشایند - شاهنشاه فرهنگ آرای باین طرز عیار مردم برگیرد و زهر را مایۀ تریاق بخشد - همگی بسیم پاسبان اعتدال مزاج روزگار و پرستش دادر بیهمال باشد و بتازگی چهره آرای مقصود حال این فرمایند تنک شراب بد مست است - دلال پسرے بود بیم آرمی و درشت خرنی از پیشۀ اسپ دولتی دولت باریقت - و شرف اعتبار گرفت و چون هنگام پاداش فرسیده بود زمانۀ دراز در راه طبیعت پرستی گام فراخ زدے - درینولا

(۲) در [بعضی نسخه] پای تخفی (۳) نسخه [ب] در دروطلبه (۴) نسخه [۱] باریابند (۵)

نسخه [۱] و شگوف *

بسمع همایون رسید که آن تسکسیر نامرجام بزین یک دست خیانت آلوده است - و شوی او را گزند جانی رسانیده - آن زود رس دیرگیر او را بزندان فرستاد - و چون در جوابی حق پژوهش شایسته رفت گذارده طراز راستی گرفت - و بسا ناشایستگیهای او برملا افتاد - و سرنامه نکرهیده کردار او برخوانده آمد - با هژدانی بردوام و عاطفت سترگ از انجا (که روز باره معدلت بود) سیام پاداش او سرانجام یافت - و بخاکستان نیستی غبار آورد شد - ترفند ناروایی گرفت و حق بر فراز بیدائی برآمد - جهانیان پند پذیرفتند - و خیره رویان دستان سرا بیم زده گشتند سرمه بینائی فراوان شد - و گروه گروه مردم بر حسن روزن گیهان خدیو چشم گشوند *

درینولا فرمان مقدس بآمدن تذکره حکمای پیشین امیر فتح الله شیرازی شرف نغان یافت و بخواهش آن نرخ انزای دانش دیرین آرزوی از برآمد - از دیر باز بسیج قدسی آمدن داشت و روزگار نیرنگ ساز یاروی نمیکرد - تا آنکه بالتماس عادل خان از شیراز بدکن آمد - و چون روزگار او سپری شد - کهن اندیشه نوی پذیرفت - گیتی خداوند ازین آگهی نشاط فرمود - و بگونگون نوازش ازان نکرانی بر آورد - و مناشیر مقدس بر زبانان دکن و اقطاع داران ممالک محروسه نغان یافت که در سگالش آن سرآمد دونه آگهی یاروی نموده رهبری نمایند - و بگرم خوئی و دل جوئی گوهر شناسائی به بازار آورند *

و از سوانح پُرشین پیمانه هستی جبین خان کوکه (۴) - دهم امردان به بیماری شکم درد و گزند بواسیر در گذشت - شهریار مهرآمرد آمرزش او را از درگاه ایزدی خواهش نمود و بقدرم عاطفت سوزگواران جانکه را دستگیری فرمود - و بنوازش افزائی و اندر زگوئی دلهای شوریده آرامش گرفت *

و از سوانح درهم شکستن کولاب - بر فراز کوه فتحپور شمالی درگاه حوضه دلگشا بحکم والا انتظام یافته بود - برخه بندگان عشرت دوست بر حاشیه آن انجمن نشاط داشتند - گیتی خداوند بران سرزمین سادۀ عاطفت انداخت - و شاهزادگان سعادت پیوند و آمرای عیدت گرا و دیگر خاصان قدسی مسجفل فراهم آمدند - و هر کدام بآئین خاص فیاض گری را پیش گرفت - از انجا (که خردپروهان دیدور به نیروی شناسائی جد را در آئین بازی بکار برند - و در طرز تعینی عیار مردم برگیرند) هنگام خرمی گرمی پذیرفت - برخه بچوپ و طایفه بشطنج و جمعه بکنجیفه پرداختند - و هر کدام به بازی خاص چهو آرای عشرت شد - کشور خدا بهرامچمنه بگونئی شناسائی

(۲) نسخه [ل] سی و یکم (۳) در [اکثر نسخه] ترفند کج (۴) در [چند نسخه] جنون خان (۵)

نسخه [ل] بگونگون *

بینای احوال میشد - (چون اسدبدیع ملک^(۲) صورت و پیشوائی جهان معنی برکمال داده اند)
 این روز همال قدسی پیکر شاهنشاهی را از هر ذابایست باز دارد - و هر چند بسیج مقدس آن بود
 که نگاشته آمد لیکن آنچه درین نشاء بازی فما باشد نپسندید - هیژدهم نیمه از روز سپری شده بود
 ناکاه ضلع ازان دریاچه نور رخت - و آب بشورش شگوف طوفانی کرد - اگرچه سعادت پذیران
 حضور از میامین ذات قدسی از گزند رهائی یافتند لیکن بسیار مردم پائین را دران موج خیز
 آزار رسید - و بسے خانههای زیرین را سیل برد - بارچرد انبوهی خلایق از پادشاه شناسان جز
 مددی چینه بان کسے رخت هستی بآب نداد - شناسای راز آسمانی آنرا ایندی پیغام شمرده
 از آراستن چنین هنگامها دل برگرفت - و دانست که این روز همال ازو این کارکرد بازی نما
 هم نمی پسندد - و بسپاس این پاسداری الهی دست نوال برگشاد - و جهان را کامیاب خواهش
 گردانید - محفل نشینان سعادت نهاد هر کدام بیدار شده آگهی را طلبکار آمدند - و ذات قدسی را
 دستمایه رهائی ازین سماوی آسیب دریافتند اخلاص را پایه بر نهاده - و آن پذیرای پند ایندی
 برای نیایش گذاری و یاد کرد این مهین بخشش قرار فرمود - که در هر ماه شمسی درین روز
 گوشت غذا نشود - و نیز پیمان بستند که هوسال آن پیکر روحانی تمثال را دو بار برگشند
 و (چنانچه از عنقریب طراز هستی بحساب سال قمری بنجم رجب در روز ولادت بگوناگون کالا
 می سنجدند - و آرزو مذان روزگار را بے نیاز میگردانیدند) همچنان بشمار شمسی سال برای
 شادابی نیایش روز لور مرد آبان بسنجدند - و بارگاه خیرات فواج برزنند - و دوازه چیز بسال
 شمسی قرار گرفت - طلا ابریشم سیماب خوشبو مس بسد مکیف روغن زرد شیرینج آهن اقوام
 غله و نمک - و نیز با دادار جان آفرین پیمان رفت که درین ماه غذا گوشت نباشد - و بشماره
 سالهای گرامی زندگی از ماه آذر نیز ازین روز آگهی دارند - و باندازه سال گوسفند و بز و مرغ
 جداجدا بطایفه (که جانور نیاززند) داده آید - و ارادت گزینان عقیدت سرشت را فرمان شد
 که در هر سال شمسی ماه مولود خود بسپاس گذاری بکنند جاندار بر نیایند - و شکم را مرغز
 جانور نگردانند - و در وزن قمری هشت چیز معین شد - نقره پارچه سرب قلعی میوه شیرینی
 رستنی^(۷) روغن کنجد - و نیز وزن فرزندان رضاجوی و نبات سعادت پداری (که در سال گره هلاکی بود)
 درین هنگام شمسی قرار گرفت - شاهزاده سلطان سلیم را بجای هفدهم ربیع الاول هیژدهم شهریور

(۲) نسخه [ل] ملک معنی و مروت و پیشوائی جهان ظاهر و باطن (۳) نسخه [ل] بسیار مردم را

(۴) نسخه [ز] مدوی (۵) نسخه [ز] چنین مکانها دل برگرفت (۶) نسخه [ک] گزند بجانداره

نرسانند (۷) نسخه [ل] ترشی - یا رستنی باشد که بمعنی حلوانان آمده •

ماءِ الهی مقرر شد - و شاهزاده سلطان مراد را عرضِ سیومِ محرمِ بیست و هفتمِ خرداد قرار گرفت و شاهزاده سلطان دانیال را (که دومِ جمادی الاول بود) بیست و هشتمِ شهریور نامزد شد •

و از سوانح عیار گرفتنِ خموشانِ گویا - سالِ بیست و چهارمِ الهی - و لا محفل انتظام داشت و از هر گونه آگاهی گذارش میرفت - بر زبانِ قدسی گذشت زبانِ دانع هر گویه از شنودنِ پدایی دست دهد - و از یکدیگر یاد گیرند - اگر از آغاز هستی بروشِ بزرگ شوند (که گفت و گویِ زمانیان بکوش در نشود) هرایکه نیروی گفت نخواهد بود - و اگر یکم را چشمه گویائی بر جوشد آنرا ایزدی گفتار دانسته پذیرش نمایند - چون نقوشِ انکار از پیشانی برخه شنودگان پیدا بود برای دلنشینِ آن گروه بسزومینه که آوازِ آبادی نرسیده سرائی اساس نهادند - و نوزادگان را دران آزمونگاه باز داشتند - راستی کیشانِ جد گزینِ بیاسبانی نامزد شدند - زمانِ دایگانِ زبان بسته دران انجمنِ نورسیدگان راه یافته - از آنجا (که دروازه سخن برآورده بودند) عامه گنگ محل برخواندند - بیست و نهم بعشرتِ شکار خرامش شد - آن شب در فیضِ آباد نزولِ همایون فرمودند - و روز دیگر با برخه مخصوصانِ آگاه دل بآن عیارگاه عبرت سرا گذاره نمودند - صدائِ ازان خاموش خانه برنیامد و گفتارِ ازان آرامگاه برخواست - باوجودِ چهار سالگی از طلسمِ گویائی بهره نداشتند - و غیر از ادای گنگان برقرار پیدائی نیامد - آنچه اورنگ نشینِ فرهنگ آرا پیشتر ازین بچند سال دریافته بود امروز خاطر نشینِ صورت پرستانِ ظاهر گرا گردید - و دستمایِ شناسائی گروهها گروه مردم شد فرمودند اگرچه گفته روشنی پذیرفت لیکن بزبانِ بی زبانی چنین می سرایند - عالم آشوب جای نامحرم است - لب فرو بستنِ آئینِ حرف سرائی ست - جماره چون و چرا را پی کرده اند و دروازه گفتار بآهزین دیوار بر آورده •

• ابیات •

نظامی بس ازین گفتار خاموش • چه گویی با جهانِ پنبه در گوش

حکایتی این نه شیشه گنگ • همه در شیشه کن بر شیشه زن سنگ

سر بلندی یافتنِ میرزا خان باتالیقی شاهزاده سلطان سلیم

ژرف نگاهانِ خرد پزوه چنانچه آبادی جهانِ معنی از شناسائی انگارند شمسِ پیشطانی فکاین سرایِ مرورت آگاهی برشمرند - لیکن نخستین در مسبب دانی و سبب سوزی چهرو افروزد و پسین در واسطه آرائی - و نگاهداشتِ این گوهرِ شب تاب بدیدبانی هم نشینانِ سعادت آمود و دمساران شایسته کردار تواند بود • درین آشوب خانه آدمی زاد را از هیچ چیز گزند چنان نرسد که از آمیزه

بد گوهراں فرومایه - و چرا نباشد عقل آفت نرسیده یک از هزاران پدید آید - و خرد بیمار گروهاگروه - سرکوه انجمن بیدانشان آنکه نداند و بخودششن شناسائی سپرد - دوم نا بخردت که سود از زبان باز نداند - سیوم شناسائی که از بیدلی و آزمندی نیروی کارکرد ندارد - چهارم آزره آرم که باوجود دانائی بدی را بصورت نیکی آراند - و شایسته را نکوهیده و نماید - و از شگونی روزگار پرده بر روی کار بسیاری ازین گروه فروهشته آید - بل در زمره سعادت سکالان بارگاه علم و عمل صدر نشین باشند - پس درین آشوب گاه شورش زار هر یک از سعادت اندوزان بختور را گزیده همزمانی ناکثر - تا بفروغ گوهراو از تیرگی آمیزش تباہ برکناره زید - و ستوده خوبها روی در آفرایش نهد - هرگاه ^(۲) تن تنها را چنین دمساز ناکثر بود کدکدا و خدیو محله و رئیس ده و ارباب شهر و پاسدان ملک و پادشاه وقت چه مایه بدین فروهیده مرد پارسا سرشت آرومند باشند - روشهای هوش ربای مردم افزون تر از انست که گذارش پذیرد - و مستان این می ناگوار ازین بیشتر که بشماره در آیند - بسا هوشمندان بیدار مغز را بخوابستان غفلت سرخوش گرداند - تا بغنودگان بستر نادانی چه رسد - و (هرگاه گزیدگان جهان با انبوهی اسباب آگهی بگری دمسازان نیازمند باشند) اندازه آرومندی دیگر مردم که تواند برگرفت - خاصه فرزندان فرمان روی روزگار را اگر فروهیده مرد یار نباشد سترگ زبان پدید آید - و عالمی با آشوب در شود - ازین رو گیتی خداوند در بهروزی شاهزاده والاگوه سلطان سلیم تازه توجه فرمود - اگرچه قطب الدین خان ^(۴) باین منصب والی اتالیقی سربلندی داشت لیکن (چون درین هنگام آبادی اولکه در دست باو قرار گرفت - و این شگرف خدمت در پی را برنماید) میزبان بیروم خان را (که خرد دروین و اخلاص روز افزون داشت) بدین عاطفت سربلند گردانیدند گوهر دیهیم خلافت را گزین گنجور پدید آمد - دوران پیشی بکار رفت - و گزیده بند را پایه عزت افزود - آن چهره افزون بختندی سپاس گذاری گزین جشن بر آراست - و آرزوی مقدم گرامی نمود بیست و هفتم شهر بور کشور خدا نگران محفل او را نور آگین ساخت - و گروهاگروه مردم کامیاب عشرت گشتند •

و از سوانح دگرگونگی قدسی مزاج - و گوانیدن به ندرستی - (چنانچه گروه پالغز جویائی را بگزند در خر آگاه ساخته بشاه راه آرند) بهشدار خرامان فرهت گاه ^(۵) قدس نیز این ماجرا رود کوناہ بین کچ اندیش باداش انکار - و دیدن زلف نگاه آفرزش سپند پندارد - ازین رهگذر بیستم مهر

(۲) نسخه [ی] تنها نن را (۳) در [بعض نسخه] نا گذران (۴) نسخه [ا] باین مبین منذهب

سربلندی داشت (۵) در [اکثر نسخه] قرب (۶) نسخه [ب] دهم مهر

گیتی خدیو را بے آرامی شکم درد روی داد - و جهان را سراسیمگی در گرفت - هرگاه بدانیشان
 ناپاراسا گوهر بمم در شده باشند اندوهناکی نیک سگان سعادت بهشت و پاسبانان رسوم بازارگانی را
 که اندازه تواند برگرفت - و از حال جانگهی مخلصان حقیقت اندوز و فدربان یکتائی گزین کرا برای
 شناخت - شهریار ایزد پرست نظر بر پزشک حقیقی انداخته دباری طبیبان روزگار نمی گزاید
 و ایستادگان بارگاه حضور را بهمین اندرزا تسلی میفرمود - پس از گفتگوی دراز باخلاص گزینان
 سراسیمه دل بخشوده دستوری مداد او شد - یونانی و هندی بدوا سازی بنوشتند - بیشتر
 برانکه ملین بکار رود - و هندیان بدان دل نمی نهادند - کار ساز حقیقی در علاج هیچ گزیده آدمی
 (چه جای پادشاهان داد گر) چنین هنگامه مسازد - یکطرف بے توجهی گیتی خدیو بداروپدیری
 و یکجانب شورش این گروه خویش را - راقم اقبالنامه را دل بجوش آمد - و سر رشته مدارا
 از دست فروهشته لخته در آویخت - و بشیوا زبانی گذارش نمود - گرفتیم همه راستی منش
 و سعادت گرامی اند - طرزهای شاخ در شاخ و روشهای گوناگون را چه توان کرد - خاطر بیمار نازک
 گفتگوی بے جا چه سود - ایرانیان میگویند اگر مسهل بکار نرود در کمتر زمانه خون پدید آید
 و کار آسان بدشواری کشد - یک را (که کم تعصب و نیک ذات و آگاه دل و آزمون کار تر باشد) برگزیند
 و راه گشت و گوی در نوردند - نزدیک بود که گفته پذیرائی یابد - و کار بر یونانی قوار گیرد - لیکن
 چندی از ناتوان بینی نگذاشتند - چندانکه خون پدید آمد - ناگزیر بر طب یونانی مدار نهادند
 و حسد پیشگی کج گوی را زبان بسته آمد - روز اول نشان سودمندی پیدائی گرفت - و در کمتر فرصتی
 آن قدسی عنصر بنزهنگاه تغذی خرامش فرمود - سه روز غذا وارد مزاج قدسی نشد - و هفته روز
 خورش بے روغن قدری بکار میرفت - پس از یک ماه و شش روز آن والا پیکر را صحت برکمال شد
 عقیدت اندوزان اخلاص سرشت را تازه جان نشاط آورد - و بازارگانان نیک کوبان دکان سپاس گذاری
 گشودند - و عامه از سراسیمگی رهایی یافته عشرت گزیدند

• نظم •
 ای نوبت تو گذشته از چرخ بے • بے نوبت تو مبداء گیتی نفس
 آواره نوبتت بهر کس برسد • لیکن مرصاد از تو نوبت بکس
 و هدیرین ولا باگین که گذارش یافت آغاز و زنی شمسی شد - بخشش و بخشایش را
 روز بازار دیگر پدید آمد *

و از سوانح رهایی یافتن شهبدار خان از تنگنای زندان - چون نقوش بشیمانی از ناصیه حال
 آن پالغز گریوه غفلت بر خوانده آمد از دبستان هوش افزائی بزهت کلاه نوازش سربلند گردانیدند

و او بسپاس گذاری اخلاص گزینی و خدمت پذیری را به بهتر روش و گزیده آئینه افزایش داد و از نیک سکالی گلچین مراد گشت، - چنانچه در جای خویش گذارده آید *

و از سوانح نامزد فرمودن دیدبانان نا آزر - چون بیسع همایون رسید (که از فزونی کار و درازی از در خرید و فروخت ستم گران کچ گرا دست خواهش دراز دارند - و سرمایه زیان زدگی بازرگانان میگردد) از راه معدلت دوستی و مهراندوزی گوناگون کالا بطرز دانان راسنی منش حواله فرمودند - تا از دورباش آگهی بیداد گران ناترجام بکنج ناکامی برنشینند - بمیزا خان دیدبان اسپ باز گردید - بر اچه تودرمل فیل و غله - بزین خان کوکه روغن - بشاه قلی خان محرم میوه و شیرینی بصادق خان زرو سیم - باعتماد خان گجراتی جواهر - بشهباز خان زربفت - بمیزا خان یوسف خان شتر بشریف خان گوسفند و بز - بغازی خان بدخشی نمک - بخصوص خان سلاح - بقاسم خان عقاقیر بحکیم ابوالفتح مکلف - بخواجه عبدالصمد چرمینه - بنورنگ خان رنگ - بر اچه بیریل گاو و گاو میش بشیخ جمال عطریات - بنقیب خان کتاب - بلطفی خواجه جانور شکاری - بحبیب الله چینی بر اقم اقبالنامه پشمینه - و از مزاج شناس روزگار فرمان شد که پاسبانان سعادت گرا درین گوناگون متاع از خرنده صدنیم و از فروشنده صدیک ستانند - و نیمه بانعام قرار گرفت - و باقی خان را تومان بیگی فرمودند - و از آنچه بآن گروه بخشش رود ده نیم بدو باز گردد - بدین گزیده آئین مراسم دیده روی بجای آمد - و چارچمن صورت سرسبز و شاداب گشت - عامه بفرهت گاه آسایش عشرت گزیدند - و گوهر بندگان فرمان پذیر فروغ پیدائی یافت *

و از سوانح آوردن نور محمد بدرگاه والا - از غنودگی بخت و آمیزه تباه در ناسپاسان شرقی دیار نام بر آورد - و بدل آزاری رعیت گام فواج برگرفت - چون خان اعظم میزرا کوکه رخصت یافته بحوالی جونیور رسید آگهی آمد که آن ناحق ستیز از بنگاله برای ترهت آمده با خواجه عبدالغفور نقش بندی همدستان شده گرد شورش برانگیخته است - و در حدود سارن دست یغما برگشاده از آنجا (که کارسازان آسمانی باد افرا تباه بسپهان سرانجام میدهند) پیشتر از آنکه عساکر نصرت اعتصام پیوند آبروی آن گروه تیره روز ریخته آمد - شوریده رایان پویشان روزگار از آوازه رسیدن جنود نیروزی باندیشه پیکار در شدند : قاتله بزرگ بازرگانان ملک را گذاره افتاد - بد سکالی کچ گرا بتاراج برآمدند - سوداگران جواهر را پناه ساخته پای جلالت انشردند - بیراهه روان در کمتر زمانه شرمسار هزیمت گشتند - از آن پس در دوازه گروهی ترهت پناه گزیده آواز زیر دستان می اندیشیدند

(۲) نسخه [ب] برنشتند (۳) نسخه [ک] بعبد اللطیف خواجه (۴) نسخه [ل] بجونیور

(۵) در [بعضی نسخه] بفرمت برآمده (۶) در [چند نسخه] پیان (۷) در [اکثر نسخه] نومن *

درین هنگام فیروزی جنود لوی معدلت افراشتند - و بر ساحل دریای گنگ بسرانجام جسر و سزای ناسپاسان همت گماشتند - چون پل نزدیک بانجام رسید پای شکیب از جای برفت و بزمیندار کلیان پور پناه بردند - و جای نیافتند - و از شکوه اقبال روزافزون ناکام باز گردیدند رادمردان کارشناس بی آن بخت برگشتگان نیز دست نی نمودند - عبدالغفور بران شد که از راه تروث به بنگاله رود - گروه کهنه^(۳) او را با هفتاد کس بگو نیستی نرستادند - و عرصه جهان از شورش آن فتنه اندوز پاک شد - این طایفه دران کوهستان فرلوان باشند - بصورت و سیرت قلماق اند - لیکن سیاه نام نور محمد پور ترخان (که بی سپر راه گیا بود) در حواشی جیپان^(۴) بدست مردم خان اعظم گرفتار آمد - زنجیر در گردن و کنده در دست آوردند - از داد گری و عدالت افروزی بیاسا رسید - و فرمایان بدگوهر را چشم سعادت گشوده آمد - و همدریغلا منزل راجه بهیر از پرتو قدوم شاهنشاهی روشنی گرفت - او در زمره محرمان حریم انس و دمسازان محفل همایون امتیاز داشت - برای او بفرومایش گیتی خدیو سنگین کاخهای دلگشا اساس نهاده بودند - چون حسن انجام گرفت آن خواهش نمود که بمقدم شاهنشاهی فروغ میمنت یابد - و پایه اعتبار او بلند^(۵) گرا شود - هفتم بهمن شگوف بزم آراست - و بنوازش شاهنشاهی کامیاب خواهش گردید - و همدریغ هنگام سپه سالاری صوبه پنجاب برای صواب اندیش راجه بهگونت داس باز گردید و سعید خان را در نواحی سنبلی جایگزین کردند - و سزادان عرب بهادر (که در کوهستان آن ناحیت غبار شورش بلند کرده بود) بدو فرمودند - هشتم اسفند^(۶) ارمه گیهان خدیو بعشرت میدافکنی سواری فرمود - و پاپان روز در قصبه جلیسر^(۷) وزود همایون شد - ده گروهی فتحپور بر بالای کوهچه جگمال پنوار گزین منزلت اساس نهاده است - و بدان نام روشناس - سواد آن ناچشم کارکنند سبزه های دلکش به زبان حال ثنای ایزدی بر خواند - و هوای شادان آن دماغ هوش را تر دارد - سه روز دران حواشی نشاط نخچیر را نقاب ایزدی پرستش ساخته معاودت اقبال فرمودند •

آغاز سال بیست و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال تیر از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه کار گشا - و ستاره راهنمون - و فروغ یزدان پرستی روز افزون

(۲) نسخه [ل] شکیب شان (۳) نسخه [ا] کیسه - و نسخه [ک] کپنه - و نسخه [ل] کهنه را

و در [بعض نسخه] کپنه (۴) نسخه [ا] چنان - و در [بعض نسخه] چنان (۵) نسخه [ل]

پهلندی گراید (۶) نسخه [ب] چیکو - و نسخه [ز] چکیر - والله اعلم •

و معدلت اندوزی در افزایش) آواز نو روزی سامعه افزوز آمد - عشرت و شادمانی چهره دیگر برافروخت - برآرند تخت و دیبم آذین فرموده انجمن نیایش گری را در آرایش ظاهر فراهم آورد چابک دستان جادوکار دولخانه را از هر چه خوبتر برآرستند - و سرمایه پا لغز والا نگهان دشوار پسند شد - روز دوشنبه بیست و ششم صفر (۹۹۱) نهصد و نود و یک آفتاب عالم افزوز بر فراز حمل نور افروز - و خرمی بهار را سرآغاز شد - و چهارم سال از دور سیوم پیام جاوید زندگی آورد - عالمیان ترانه بیغمی بر کشیدند - و گوناگون خوشدلی هنگامه برآراست - و تاریز شرف بزهای والا ترتیب یافت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد *

• بیت •
 محتاج بود ملک به پداریه چنین • آخر مراد ملک روا کرد روزگار
 دل روشن و زبان فصیح و رفته بر مراد باید تا لخته ستایش این جشنها گذارش سیراب یابد
 من کم میج زبان شریده درون بسیار مشغله کم فرصت را کجا یارا که این خواهش دشوار را
 بیش گیرم •

چه لایق مگسار است بامداد بهار • که در مقابل بلبان کُند طنین
 و از سوانح گشایش بنگانه بار سیوم - سال پیش خان اعظم میرزا کوکه از درگاه مقدس دستوری یافت - که قننه اندوزان بهار را سزای شایسته در گذار نهد - و همت بتسخیر بنگانه گمارد - (چون ناسپاسان بهار باقبال روز افزون پیشتر از رسیدن جفود فیروزی اعتصام بادافرا یافتند چنانچه گزارده آمد) صادق خان باسپ بام بدرگاه والا آمد - و موسم بارش نیز سر راه گرفت دران سال آن عزیمت بانجام نرسید - چون شورش ابر و ریش باران فرو نشست شاه قلی خان محرم و صادق خان و شیخ ابراهیم و شیخ فرید بخاری رخصت یافتند - و سزولان جد کار به رو بسایر تبیل داران صوبه الهاباس و اوده و بهار نامزد گشتند - در کمتر فرصتی گران لشکره در حاجی پور فوادم آمد - و همتها گشایش کار را طلبگار شد - خان اعظم با بسیاریه مبارزان اخلاص گزینی راه گداهی گرفت - ترسون خان و شیخ ابراهیم و میوزاده علی خان و سید عبدالله خان و کیچک خواجه و سبحان قلی ترک و دیگر بهادران مصاف پرتوه از آب گذشته همت در گشایش آنسو بستند - از بسیاری درخت زار و افزونی جرها و گلابا دران راه صرفه ندیدند - قریب منگبر لشکرها باهم پیوست - و از حدود کمل گانو ترسون خان و شاه قلی خان محرم و محب علی خان و میوزاده علی خان و شیخ ابراهیم و رای پتر داس یک دو منزل پیش جا گرفتند - آشفته رابان نفوده بخت

(۲) نسخه [اب] پیوستند (۳) نسخه [ز] هشتم (۴) نسخه [ل] دست یابد (۵) در [بعضی نسخه]

کشند طنین (۶) نسخه [ب] تیزرو (۷) نسخه [اب] کمل گانو •

در حواشی کالی گنگ پای تهور افشوده آماده پیکار شدند - پیشتر ازین میرزا شرف الدین حسین و بابا خان قاتشال و بسیاری فتنه اندوزان بدگوهر بنوازشخانه نیستی در شده بودند - و هنگامه آرائی ناسپاسان معصوم خان کالایی داشت - و قتلری نوحانی بر ولایت آدبسه بدستارین دستان سرانی چیره دستی یافت - و برخه از بنگاله نیز بتصرف در آورد - معصوم خان از آواز جنود فیروزی نخست روی دل بصوب قتلو آورد - و ببادوست گفتارها پیدان بگفتایی بستند که چون امرای نصرت اعتصام در رسند با سامان گزیده پیوندند - ازو چون لخته دل فراهم گردانید بگهزگاهت شنافت - و جباری و میرزا بیگ و سایر الوس قاتشال را تسلی داده همراه گرفت - و برای خاطر جمعی زه زاده خود را در بنگاه ایشان گذاشت - و خود با گروه ناسپاسان بکالی گنگ آمد - و در استواری جا و آمادگی پیکار پای همت افشود *

نهم فروردین پیشروان جنود نصرت پیوند گدھی را (که دروازه آن ملک است) باسانی گرفتند - و بدستاری اقبال روز افزون امرای والا شکوه با دله کارطلب و خاطره سپاس گزین شارد هم بغنیم پیوسته صف آرا گشتند - و مورچاها بر ساحل کالی گنگ قرار گرفت - و کشتیهای پیکار آماده شد - چون اولیای دولت از قتلو نگرانی داشتند سید عبد الله خان و میرزاده علی خان و شیخ محمد غزنوی و خواجه عبد الحی و دیگر بهادران خدمت گزین قریب چهار هزار سوار را بسرکردگی وزیر خان بجانب بلکنه فرستادند - و این فوج نصرت پیوند دوازده گروهی معسکر اقبال بدیدبانی و چاره جوئی نشست - هر روز به تیرو تفنگ آویزش سترگ رفت - و کارنامهها بظهور آمد - از هرزه درانی کوچک دلان کار نشناس در عزیمت بزرگان لشکر تفرقه رفت - و انبوهی غنیم را گران زنی بدید آمد - چنانچه جوبای کمک شدند - و حقیقت عرضه داشتند - چون شیربیگ نواجی باشی (که باسپ بام رفته بود) آگهی رسانید گیتی خداوند را بس شگفت آمد و بر زبان گوهر بار رفت - اگرچه بر خاطر صافی پرتومی افتد (که بکتر زمانه نوید فیروزی جنود سماری اعتصام میرسد) لیکن حزم اندوزی فرمودن و ملتس اینان بدیوتن زبان ندارد بنابراین سیزدهم اردی بهشت میرزا خان و زین خان کرکه و اسمعیل قلی خان و مخصوص خان و مطلب خان و رای سرجن و شیخ جمال بختیار و شیریه خان و خضر بیگ و میر ابوالمظفر و میر معصوم بکری و بسیاری از ملزمان بارگاه حضور دستوری شرقی دیار یافتند - و هریک را بخلعت ناخاره و اسب خاص سربلندی بخشیدند - هنوز این جنود ایزدی نالید بر نیامده بود که مرده فیروز مندی و هزیمت یافتن ناسپاسان سامعه افروز گشت - و بتازگی غیب دانای کشور خدا خاطر نشین

خرد و بزرگ آمد - گروه را چشم و طایفه را سرمه و چنده را عصا بدست افتاد - قریب یکماه عساکر اقبال در مقابل مخالفان شباروزی بتوپ و تفنگ فاموس آرا بودند - و از هر دو جانب شگرف کارها بظهور آمده - با آنکه ناامیدی طراز چیره دستی داشت اقبال شاهنشاهی به نیرنگ سازی در آمد - چهاردهم مهجۀ لوی فتح جهانتاب شد - و سرتابان سوخته اختر بادیه پیمای گریز شدند - و هر یک از گاریشان لا ابالی^(۲) بسراسیمگی افتاد •

اجمال نیرنگی اقبال آنکه درگرمی آموزش قاضی زاده (که از ناموران گروه بدانیش بود) از ضرب فتح آباد آمده پیوست - و فراوان کشتی پیکار با شایسته سامان آورد - و نخوت افزای گروه باطل ستیز شد - ناگهانی توپ بدو رسید - و خرمن هستی او را بسوخت - معصوم خان کلاپاز را (که در نبرد ردبار طراز ینکائی داشت) جاگزین او گردانید - و در کمتر فرصت بهمان طرز خاکسار نیستی آمد - و نیز میان معصوم خان و الوس قاتشال و خالدین غباردوئی^(۳) تیرگی افزود - و سرخوشان باد پندار را شگرف خماره کالیبر ساخت - کاروانان سخن سرا بصید دلها نشستند - و دلاویز گفتار را دست آویز آن بر ساختند - بسیاریه بفروان پذیری سعادت اندوختند - نخستین خالدین آمده بسوگند و پیمان آرامش گرفت - و سپس میزایبگ قاتشال و جباری و دیگر مردم غایبانه پیمان نیکوبندگی بستند - بران قرار گرفت که دست از کارزار باز داشته رو به بنگاه خویش نهند - و پس از روزی چند بمعسکر اقبال رسیده گزین پستناری بجای آرند - گفتار را بکردار آبادی بخشیدند - و مخالفان نخوت فروش بفراوان سراسیمگی در شدند ناگزیر بدل دژ و خاطر پرموده روی در گریز آوردند - خان اعظم هر چند در نکامشی کوشش نمود از هززه گویی برخه و بیدلای جمعی پیش نرفت - آن بال و پر ریخته برکناره شد چون نوید فیروزی رسید نیایش از دی بجای آمد - و پایۀ خدمت گزینان سعادت سوخت بلندی گرا شد - مبارزان اخلاص منش را (که کمک دستوری یافته بودند) باز داشتند •

و از سوانح پیوستن امرای قاتشال باوایی دولت - چون معصوم بادیه پیمای هزیمت گشت به بنگاه قاتشالان شتاب آورد - تا بزه و زاد او گزندۀ نرسد - و کین خود را ازان گروه بر نرزد - میزای محمد قاتشال از دوستداری بیای او را سلامت گاه برده بود - قاتشالان در نواحی گهوا گهات استوار جائی برگرفته آمانگهی^(۴) پیکار کردند - معصوم خان گهوا گهات را تاراج کرده بآویزه آن گروه روی آورد - خان اعظم محب علی خان و شیخ ابراهیم فتحپوری و بابوی منکلی و سکندر چکنی^(۵)

(۲) نسخه [ل] لایعنی را سراسیمگی افتاد (۳) نسخه [ل] فبار دوئی برخاست و سرخوشان (۴)

نسخه [ا] از پیکار - و نسخه [ک] از کار (۵) نسخه [ل] آماده پیکار گردیدند (۶) نسخه [ب] جنگلی •

و دیگر مبارزانِ سعادت گرا قریب چهار هزار سوار را بسرکردگیِ ترسن خان بآن ناحیت روانه گردانید
بهنگامیکه کار بر آنها تنگ داشت فیروزی جنود نزدیک شد - و سرانایانِ نافرجام راه گریز سپردند
بہادرانِ نصرت قرین دل در تکامشی نهادند - و در گہزاکهاست عذابِ عزیمت باز کشیدند - میزابیگ
و خالبدین و وزیر جمیل و دیگر مردم پاس پیشین وعده داشته به نیایش گری پیوستند - و بادافراہ
معصوم خان را بر خود گرفته از فیروزی سپاہ جدائی گزیدند *

و از سوانح آمدنِ امیر فتح اللہ شیرازی - در حکمتِ نظری و عملی طرازِ یکتائی داشت
اگرچه در دانش گاہِ خواجہ جمال الدین محمود و مولانا کمال الدین شرانی^(۴) و مولانا احمد کرد
فراوان شناسائی اندوخت لیکن پایہ دانش از بنان بلندتر نهاد - عادل خان بیجاپوری بہزاران خواہش
از شیراز بدکن آورد - و پس از سپری شدنِ روزگار او بحکمِ دیرین آرزو و فرمانِ طلب بصوبِ قدسی آستان
گام سعادت برگرفت - بوقت و بنج این دولت والا دریافت - و شاهنشاهِ حکمت پڑہ بکوناگون نوازش
سر بلند پی بخشید - آن مایہ شناسائی دارد کہ اگر کہن نامہای دانش به نیستی سرا در شوند
اساس نو برند - و بدان رقتا آرزو نبرد - و از انصاف پڑہی با چنین شگرف آگہی در کمتر فرمتہ
جویای ارادت گہبان خدیر شد - و از سعادت منشی کامیاب خواہش آمد - و بارہا در انجمن
میگفت و نازش میگرد اگر بخدمتِ این کثرت آرای وحدت گزین نمیرسیدم راهِ بایز شناسی
نمی بردم - او را از خجستگی ذات و سترگی جوہر بادہ حکمت گوارا شدہ بود - دانش رسمی
پڑہ بر روی حق پڑہی نہشت - پیداست کہ مردم بردو گونه ہوں - درس آموز ایرانی دستان
کہ بے آیش تکبری و سعی مفوتکہ خاطر بفروغِ شناسائی نور آکین باشد - و آن بروزگار
پدید آید - و بیکرستانِ زمانی او را کمتر شناسند - دیگر آن رنج گزینِ ظاہر گرای - بہزاران دادو
برخہ اندوختہای پیشینیان فراگیرد - و بینش عامہ ازین برنگذرد - و امروز از نوخندگی روزگار
و بیدار بختی مردم گیتی خداوند پیشوای نخستین گروه است - خوشا روشن ستارہ کہ بدین
شناسائی جاوید سعادت اندوزد - و کردار نامہ را فروغ پذیرائی بخشد *

و از سوانح فرستادنِ شہباز خان بصوبِ بنگالہ - چون معصوم بادبہ پیمای ناکامی شد
چنانچہ گذاردہ آمد فیروزی جنود دفع قتل را دل نہاد شدہ بصوبِ او چالش نمودند - خان اعظم
چون از ہوا آن دیار دل گرفته بود خدمتِ دیگر ناحیت را طلبکار آمد - و ملتمس را بدرگاہ والا
عرضداشت - شہر دارِ مہربان دل خواہش او پذیرفت - و فرمان شد کہ (اگر یکے از آمرانِ انتظام لشکر

(۲) نسخہ [ب] بر سرانہا تنگی داشت (۳) نسخہ [ل] مسعود (۴) نسخہ [ک] شیرازی

(۵) نسخہ [ب] دانش آموز (۶) نسخہ [ب] ازین برگزارد *

و آبادی ملک روزی چند تواند برخود گرفت (بدو باز گذاشته بصوب بهار آید - و در اقطاع خود آسایش گزیند - و گر نه چندی توقف نماید که درین نزدیکی شهباز خان را بدان کار روانه میفرمائیم هشتم خورداد آن گزیده خدمت را باندزهای حومه انرا گران بار گردانیدند - و با بسیاری از ملتزمان بارگاه حضور دستوری شد *

و از سوانح جان ناره یافتن نبیره مالدیو - در فراخای هندوستان از حقیقت گزینی و غیرت منشی چون شهر را زندگی بسر آید زن او هر چند بذاکامی روزگار گذرانده باشد بشکفته دلی و گشاده پیشانی خود را بتآش در اندازد - و اگر تردامنی و حیات پرستی ازین باز دارد خریداروندان فراهم شده کام و ناکام این شعله برافروزند - و پاسداری آبرو و ناموس پذیرند - از آن باز (که این ملک همیشه بهار بیدار گری گیتی خداوند سرسبز و شاداب است) در هر شهره و ناحیه دیده درانی راست گوی نامزد اند - که پیوسته این دو طرز را از یکدیگر باز شناسند و آن سوختن بزور را نگذارند *

درین ایام جیل را پیش امرای بنگاله باسپ بام فرستاده بودند - از تیزروی بے هنجار و افزونی تابش در حدود چوسا چراغ زندگانی او افسرده گشت - دختر مونه راجه (که همخوابه او بود) بسوختن همتاش یاروی نکرد - اود بسنگه پسرو با برخه از گنداوران بیخود برین بیداد همت گماشت - چاشنه بلند بود که در شبستان دولت آگهی رسید - شاهنشاه معدلت اندوز باندیشه آنکه مبادا در فرستادن دیگران تاخیر راه یابد بر تکرار باد پیما برآمده رهگوی آن سرزمین شدند و چون از حقیقت کار آگهی نبود لخته زمانه شورش گرفت - هرزه لایان شوریده سر و ساده لوحان خیال پرست داستان آویزه بگوناگون روش گذاردن گرفتند - و فدویان اخلاص نهاد و مبارزان سعادت سرشت جرق جرق بر جوشیدند - و شورش را هنگامها شد - و بسلاح پرشی و رزم آرائی پرداختند - کوتاه حوصلگان اخلاص گوارا کار از دست رفت - لخته نیرومندان نیکو نهاد تکاپو گرفتند در رویان تباه سرشت در بساط ناهمبیدگی یافه گو - و کج گویان تاریک درون ترانه ساز خوشدلی درین تیزروی امرای کشک هم نیارستند رسید - و از پرستانان حضور چندی نزدیک بمقصد پیوستند - از شکوه شاهنشاهی آن گروه را دست از کار رفت - دران زمان (که آن شهمسار عرصه اقبال بدان هنگامه نزدیک شد) جگانه و رایسال پیشتر رفته سرگروه نادانان آشفته رای را گرفته آوردند شهریار قدران نقش پشیمانی از پیشانی آن گروه برخواند - و در چنان جوشش خشم جان بخشوده زندانی گردانید - شهریار هشیار خرام در کمتر زمان عدالت سترک و رافت والا و شجاعت بزرگ

بجای آورده بآرامگاه آمد - گردِ شورش فرو نشست - و ترائه شاهی بلند آواره شد •

و از سوانح فرستادنِ اعتماد خان بایالتِ گجرات - عفوآن گشایشِ آن دیار بحکمِ پیشینِ وعده بدین پایه نامزد گردانیده بودند - از تبعاه سگالی و کج گزائیِ ناسزا اندیشه را بخود راه داد - و اقبال شاهنشاهی سلسله بر پای نهاده بدبستانِ زندان بر نشاند - چنانچه گذارده آمد - از فرزونی^(۲) از حکومتِ آن سرزمین را طلبکار بود - چون گیتی خداوند او را بنواخت میرابو ثواب برای کامروائی خویش او را دران آرزو گرمتر گردانید - شاهنشاه حقیقت پژوه را بسیجِ آن بود که اگر ستوده خوئی از ناصیه بختِ او قدری تابش دهد و خواهش او باشد آن گفته طرارِ کردار پذیرد - درین^(۳) چو لخته پیدائی گرفت در برآمدِ دیرین آرزوی او توجه فرمودند - و سپه آرئی و رعیت پروری^(۴) آن صوب بدر باز گردید - پایه عالیِ چهار اعتبار برافروخت - و گفته خود را پاسبانی فرموده امید را ببالش درآورد - هر چند خیر بسپهانِ دورین بر گذاردند - آن روز (که نیرو برکمال بود - و دست یارانِ یگرو فراوان) چاره خرد سرانِ گجرات نیارسته نمود - امروز (که عنصری بیکر او در کاهش - و همراهانِ یکدل ناپدید) فرستادنِ او بدین خدمت چگونه سزاوار باشد - چون سر نوشتِ آسمانی رفته بود گفتارِ دانش پژوهان در نگرست - و بهزاران شوق پذیرفته روانه گردید - و میرابو ثواب بامینع آن دیار دستورِ یافت - خواجه نظام الدین احمد را بخشی ساختند - خواجه ابوالقاسم دیوان شد محمد حسین و شیخ ابوالمظفر و بیگ محمد توفدای و میر محب الله و میر شرف الدین و میر صالح و میر هاشم و شاه بیگ و میر معصوم بهکری و زین الدین کذب و سید جلال بهکری و سید ابو اسحق و قنبر و ابشک آقا و پهلوان علی سیستانی و دیگر مجاهدانِ اخلاص گرا را همراه ساختند - و هر کدام بگرامی خلعت و کزیده بارگی سر بلند می یافت - و گوناگون اندرزها آویز گوش هوش آمد - هفتم تیر رخصت یافتند - و کرم علی داروغه خوشبو خانه را باورنِ شهاب الدین احمد خان فرستادند فرمان شد که چون مرزبانِ نو بآن بلاد رسد او را با سپاه بدرگاه آورد - و همدارین هنگام میر شریف گیلانی از جانبِ نظام الملک و دیگر ایلچیانِ حکامِ دکن بسجود قدسی آستانِ ناصیه سعادت برافروختند و اقسامِ پیشکشها گذرانیدند - و از بارگاهِ خلافت نوازشها یافتند •

آبیاری فرمودن چهار چمن دولت - و برافراشتن کاخ جهانبانی

از انجا (که ملک فراخ - و سپاه فراوان - از روز افزون^(۷) و خیر بسپهی در کمی - راستی بی شک

(۲) نسخه [ل] فزونی خواهش (۳) نسخه [ل] مقوده کاره (۴) در [اکثر نسخه] آبادی (۵)

نسخه [ز] و میر ابوالمظفر (۶) در [بعضی نسخه] اندوختند (۷) در [بعضی نسخه] دولت روز افزون •

دلیر نایاب - و نادرستان چرب زبان بسیار - دستان سرائیان بدگوهر فرج فرج - و حق سگال دیده خال خال - در اندک زمان^(۲) فراوان قنورے در عزائم راه یابند - و تباہ کرداری بالاش گیرد) کشور خدا هر چند گاه ژرف نگهی را پایه برتر نهد - و سرایستان ملک را طرأت دیگر بخشد - چنانچه درین هنگام از فروغ دوربینی و حق پژوهی فرمان دهی را بارگاه دیگر برافراخت - و قدرانی را بر فراز شناسائی برآورد - هر کار را بنام آوران عقیدت گزین و سیر چشمان سعادت سرشت حواله فرمود و شکوه شاهنشاهی را با عطوفت^(۳) ابوالآبائی همدش گردانید - مهم الهی انجام لطف و مهر و انتظام بزم لکخدائی و ولادت (که سرچشمه پایدگی و پیرایه جاوید دولت است) بنواد^(۴) گلشن فرمان روائی شاهزاده سلطان سلیم فرمود - هر چه شاهنشاه دادگر برگذارد آن گوهر اکیل سلطنت پیرایه انجام بخشد - و بر روائی آن همت گمارد - چون وحدت گرایان کثرت آرا را از هم زبانان خیرسگال ناگذران میزبان خان و شیخ ابوالفیض فیضی و فتح الله و نادار را یاور و دیدبان گردانیدند^(۵) و سرانجام منزل (که بے آمیزش گفتار برابر کاربردانی بزرگ ملکی بود - بل برخی کارخانه را آن پایه) بشاهزاده سعادت پتو^(۶) سلطان مراد سپرده آمد - رایسال درباری و کرم الله و خواجه عبدالصمد شیرین قلم و محمد علی خزانچی در ملازمت آن نونهال اقبال قرار گرفتند - و پژوهش دین و مذهب و سره کردن دانش و کار کرد بشاهزاده فرخ خال سلطان دانیال باز گردید - غازی خان بدخشی و رای سرجی و راقم شکرنامه به پیشکاری این سترگ خدمت نامزد شدند - نخست گزیده آئینه (که بر خاطر آسمان پیوند پرتو انداخته) بر آموزند - و هیولانی طبع ساده لوحان بآن نگارش پذیرد - سپس سراسیمگان این دیوایخ خونخوار را بشاهزاده ایزدپرستی درآرند - وظائف و خیرات بسلطان خواجه و حکیم ابوالفتح و میر ابو تراب و قاضی و مفتی باز گذاشتند - و آبادی ملک و عزل و نصب کاربردان خالصه بر اجه نودرمل و خواجه یحیی و رای درگا و یار علی سپردند - آگاهی سپاه و قرار علوفه بشهباز خان و جعفر بیگ و علی دوست خان مقرر شد - و دیدبانان فرخ کالا بزمین خان کوکه و اسمعیل تلی خان و پاینده خان و خواجه حبیب الله معین گشت - خبرگیری اسلحه و دیده روی راه بقلیج خان و جگانه و لون کرن و صالح عاقل رجوع کرد - و به یتاق داری مال فروشندگان و رساندن بخداوندان میراث شریف خان و راجه اسکر و نقیب خان و عبدالرحمن مرید بیگ سعادت اندوختند سرشته خورید و فروخت جواهر و دیگر معدنیات بدست اعتماد خان گجراتی و باقی خان و جگال^(۷)

(۲) نسخه [ک] فرصت (۳) نسخه [ل] خلافت را (۴) نسخه [ل] عطوفت والا (۵)

در [بعضی نسخه] نهم ماه الهی انجام (۶) در [اکثر نسخه] فتح الله و ما (۷) نسخه [ل] اقبالنامه

(۸) نسخه [ا ب ک] حاجی حبیب الله (۹) نسخه [ب] و جمال خان

و حکیم عین‌الملک و نعمت خان دادند - و بسرانجام عمارت نورنگ خان و قاسم خان و مخصوص خان و لطیف خواجه سربلندی یافتند - بداری دادخواهان راجه بیبر و قاسم علی خان و حکیم هماد و شمشیر خان کوتوال بلند پایگی گرفتند - و گذارنده اقبال نامه نیز بدین سرانراز گردید - و فرمان شد که بگواه و سوگند بسند نکرده ژرف نگهی بکار برند - کار آن بس نباشد - و حال این کالیوه تر - زرافشانی ستمگر و بلند پایگی او و نهی دستي و بیکیس مظلوم باید که سستی در کار پرسش نیارد - و نه اندیشه پاره دلها را از راه برد - و نه تیردوزی کنند بکوچه بیدلی برده حق را پوشیده دارند - در کمتر زمانه جهان صورت گزنی انتظام گرفت - و ملک معنی بالش دیگر یافت - قدردانی شهریار دیده‌ور را تازه بارگاه برافراختند - و جوهر آدمیت را در چهار سوی شناسایی عیار گرفته آمد - بدکاران بنشیب‌گاه گمنامی در شدند - و نیک اندیشان بر فراز روانی عشرت اندوختند - هر بزرگی (که داری بنهشی بکار نبرد - و با هزاران چشم دل بدارایی گزیند) هرائینه دولت پهرستاری نشینند و اقبال روز افزون بخدنگری او ایستد - لشکرهای اندوه فرمان‌پذیر و جهان‌گشای گردند - و قلمرو فرمان‌دهان سایه‌نشینِ معدلتِ او آید •

• شعر •

زه باغِ دو عالم خرم از تو • اساسِ زندگانی محکم از تو

سلیمان را نغین بود و تو دین • سکندر آئینه دارد تو آئین

ندیده آنچه می‌بینی ز آیام • سکندر ز آئینه کیخسرو از جام

و از سرانج فیروز شدی وزیر خان و شکست یافتی قتلوی نوهانی - چون ایزدی نائید شکیب رهای فاسپاسان شد معصوم خان کابلی و دیگر سرکشان غنوه بخت راه گریز سپردند - چنانچه گذارده آمد - خان اعظم و سایر امرای والاشکوه بچاره‌سگالغ قتلوی حیل پنداز بر نشستند - او بدستان سرائی و لایه‌گری گفتار آشتی در میان آورد - و کار داناان سخن سرا بدرگاه فرستاده نیایش گری نمود - پاسخ شد که کارگذاران شرفی دیار اگر گفتار او را با کردار یکتائی بیند در سلک بندگان درآرند و آدینه را بدو باز گذارند - درین اثنا خان اعظم چون از آن ملک دل برگرفته بود گرم رفتی شد و خواست که برسید فرمان دستوری بصوب اطعام خویش شتابد - و صادق خان دین چند روز بار مرداری برکشد - و این کار بزرگ را به نیروی جدکاری برگیرد - او خواهشهای ناروا در میان نهاد - بهزیر خان روی آورد - او بگشاده پیشانی پذیرفت - و خود بصوب حاجی پور ره گرا شد ازین رفتی قتلوی که گرا از کوتاه بیغی و تنگ حوصلگی سرنخوت برافراشت - و انتظام صلح را

(۲) نسخه [۱] و قسم (۳) نسخه [۲] کار بی دشوار (۴) نسخه [۱] از [چشم و دل (۵)

نسخه [۱] بغای (۶) نسخه [۲] روانه گردد •

برگفتار بیحساب نهاد - و شرطهای ناهنجار در میان آورد - مرا (که تن بآشتی داده بودند)
لخته برآشفندند - و از حدود شیرپور بر پیکار آن تروپیدشه همت بر گماشتند - و سکاوها در آویزش
پکنائی پذیرفت - دهم تیر نواحی بردوان لشکرگاه^(۲) اقبال شد - و آن شولیده مغز فامرجام
در شش کوهی روباه باری را سرآغاز نهاد - و نیایش و نیلر مندی را پیش روگردانید - دم آن نسون ساز
در گرفت - و مدارن و میدنی پر و دیگر محال بر آدیسه برافزودند - و پیمان بست که غاشیه
فرمان پذیری بر^(۳) دوش خدمت بر نهد - و برادرزاده خود را با گزیده کالا بدرگاه همایون فرستد
ازین پذیرش بار^(۴) باندیشه سرنایی در شد - و تباہ خواهی در سراقناد - و بران شد که یکی از سران لشکر را
دستان سرائی نموده بچنگ آورد - بر که بدین دستاویز کام دل برگیرد - گذارش نمود که قره العین
خود را بدرگاه والا روانه میسازم - صادق خان جریده از اردو بر آید - و من نیز با چنده بیرون شوم
تا بدین یکدیگر دل بآرامش گراند - و خلاصه زندگی را بدو سپارد - او از دور بینی خویشی را
برکناره گرفت - و شیخ فرید بخشی بدین خدمت قرار یافت - از نیک اندیشی و ساده لوحی
باتفاق حسین خان و ابرالقاسم و عبدالهادی و محمودخان خواص روانه شد - چون بقرار جای رسید
نشانه ازان بدگوهر نیافت - از انجا (که همواره بیدامهای یکجہتی انسون درستی دمیده)
آن خیرسگال پیشتر روانه شد - چندانکه چرب زبانان حرف سرا بمغزلگا^(۵) او برزدند - بزم نیایش گری
برآراست - و زمان زمان نیازے تازه بظهور آوردن گرفت - هگی اندیشه آنکه چون مردم بجای خود
آسایش گزینند شیخ را گرفته بگوشه برنشانند - و بگروگانی او کامیاب خواهش گردد - شیخ دریافت
و سرآغاز شب آهنگ رفتن پیش گزنت - در جلو خانه بارگی نگذاشته بودند - و چند جا راه بگرفته
لخته هنگام آویزه گرمی پذیرفت - و چنپه را پیمانے هستی لبویز شد - درین میان شیخ بفراز
فیل خود برآمد - و از نیرنگی تقدیر فیل فرمان پذیری گذاشته بیراهه شنافت - و از تیرگی شب
پی نیارستند برد - شیخ از رودبارے گذشته اندیشه برآمدن داشت - و از پی گذاری حیرت
می اندوخت - ناگاه چنده در رسیدند - و به تیراندازی گزنده رساندند - شیخ از فراز فیل
خود را بکناره انداخت - و برهنمونی کارسازان غیب رهگرا شد - اندیشه بدگوهران آنکه شیخ
در عماری ست - راه برآمد میجوید - و دران روایرے تابی حقیقت منش ملازم پیوست
و بارگی آورده باردوی بزرگ رسانید - امرا از گران خواب بیخبری برآمدند - و آویزه آن شعبده آرای
دراز سودا را پیش گرفتند - آب دمور گذشته بدو کوهی رده آرا همدند - آن فرمایه قلعه ساخته

(۲) نسخه [ز] بردوش و بر خدمت بر نهد (۳) نسخه [ل] اورا باز اندیشه شوخی و تباہ خوئی

در سراقناد (۴) نسخه [اب ی] حسن خان (۵) نسخه [ل] عقیدت منفی •

پای تهور برانشرده - و در حصاره قتلو^(۲) با بسیاری پناه اندوخت - و دیگر جا بهادر گورو^(۳) با جمعی آمادۀ پیکار شد - غره^(۴) امرداد صادق خان و شاه قلی خان محرم و دیگر مبارزان سعادت سرشت باوبره بهادر روی آوردند - و بسترگ آویزشها آن قلعه گشایش یافت - او گریخته به قتلو پیوست - روز دیگر دلوزان ناموس دوست برهنمون سواره بدان پناه هجوم آوردند - و توپها را بر فراز جایها برچیدند بالهی تأیید آبروی گروه نافرجام ریخته آمد - و به نپاه حالی بادیۀ گریز پیمودند - از غنودگی عزیمت و به مردگی همت لوازم تکامشی بجای نیامد - و بر کنار همان رود طرح اقامت انداختند - دوم آن گران مایه را (که در میزان سپهر ننگجد) بهشت چیز برگزیدند^(۵) - و جشن سالگره قهری آرایش یافت - و نیازمندان روزگار کامیاب عشرت آمدند •

و از سوانح پناه آوردن برهان الملک بدرگه والا - او کهین برادر مرتضی نظام الملک است چون حسین نظام الملک را روزگار سپری شد بظاهر نظام اللمکی بپسر نخستین قرار گرفت و در معنی مرزبانی بوالده او باز گردید - او بآئین پدر برهان را بیشتر دوست داشت - و از همه گرامی شمرده - چون بقلمون سپهر چنده دوره نمود بکوشش فتنه اندوزان شورش طلب مادر و برادر را پای بند گردانید - و هر کدام را بدژے فرستاد - و از آزوبی و بیدانسی ناگذران وقت را از دست واهشته فرمان پذیروی روحانی گروه را طلبکار آمد - و از خام کاری رهنمون و سختی راه مغز آگهی کالیوه شد - از آمیزش خلق کناره گزیده کارها بفرمایه حسین نام باز گذاشت - او از خروس بازی بهمرزبانی رسید - و از شناسائی خطاب اصف^(۶) خانی یافت - باده هوش ریای دنیا آن ننگ شراب را بد مست گردانید - ثناء اندیشی فرایش گرفت - و خودسری را اساس دیگر بر نهاد - جهانے بدین خیال که خلوت گزین را روزگار سپری گشته - تا آنکه آن ناسپاس کچه گرا به پیکار برید رو آورد - و گرد شورش برحوالی قندهار بلند شد - ازین آگهی آن سردائی بیرون آمد و از بی او کام سرعت برگرفت - درین هنگام برهان بیابری دژبان ازان تنگنا برآمده سر بشورش برداشت - و هنگامه اوباش گرمی پذیرفت - چون خرد در زندان و بخت در خواب بود چشم بر مال مردم دوخت - و در آزار دلها کام قراح برگرفت - نظام الملک ازین آگهی باشتی گرانیده برگشت - و بروزے (که میخواست باحمدنکر درآید) خرد را رسانید - از دیدنش هنگامه انسرده شد با همهرای خود در میان آورد - دهر باز است که خلوت پزوه گشته ام - و از آمیزه مردم دل گرفته برادر من طلبکار حکومت است - دست از من باز داشته باو به پذیرندید - چنین گذاردند - سزوار

(۲) نسخه [ل] پر قتلو با بسیاری پناه اندوزان رخت اقامت انداخت (۳) نسخه [ب] کوره (۴)

نسخه [ل] بر منچیدند (۵) نسخه [ل] شورش منش (۶) نسخه [اک ل] مصاحب خانی •

آنست که هنگام فرومایگان در هم شکسته آید - آنکه چنین اندیشها گنجائی دارد - و گر نه کمتر کسی بر حقیقت کار آگهی یابد - و بیشتر زبونی و ناتوانمندی انگارد - ازین گذارش دم نشاط برزد و از پیوند دلها ترانه شادی سازد - با دلی کار طلب و همت درست جویای پیکار شد - با آنکه در چندی هم ترازو نبود از خیر سگالی و راستی همراهان کار باو بر نه کشید - گروهها گروه مردم از برهان باز گردیدند - و بے آویزش بادیه پیمای هزیمت گشت - و لخته بومی حدود بلجیا^(۳) پور پناه برد - و ناکام باز گردید - از انجا پیش عادل خان به بلجیا پور شتافت - چون فسون و حبله ساری کارگر نشد بآئین جوگیان با حمد نگر باز آمد - و بنهائخانه در شرف بدستاورز بدکاران در فریفتن مردم و استوار ساختن پیمان برنشست - و برده از روی کار برگرفته شد - بتکاپی سخت بمرزبان بکلانه انجا آورد - از انجا ناکام پیش قطب الدین خان بندر بار آمد - و بدرگاه والا سعادت اندرخت یازدهم بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت - از انجا (که برگشتن افتادگان و نواختن محنت زدگان خوی سوده شهر بار دادگراست) بگوناگون عواطف ظل اللہی سر بلندی یافت - بیشتر ازین بدو سال یکے را به پیشگاه خلافت آوردند - خود را برهان نام کرده بود - میر جمال الدین حسین آنجو پذیرفته سفارشها کرد - و بالطاف کشور خدا بلند پایگی گزنت - درین هنگام هر دورا روبرو داشته کاوش نمودند - آن بے آزر لخته در زبان درازی گزخت - و بوشکافی و ژرف پژوهی راست بر گذارد که من پور فلان دکنی ام که خطاب حکیم الملکی داشت - مادر نظام الماک مرا بفزندی برگزیده بود - از آروزی و کونا بینی لغزشه رفت - و از بیمنافی بیحجابا برادر گریز شتافت - جز بدندان از راه دارالخلافت آگره گرفته بدستان زندان بر نشانند •

و از سوانح هالش یافتن عرب بهادر - نگاشته آمد که آن بد گوهر نافر جام چگونه بفاسپاسی در شد - و چسان غبار آرد ناکامی گشت - ازان باز (که در حدود سنبل آواره شد) بصوب بهار گرد شورش برانگیخت - درین هنگام (که خان اعظم میزاکوکه از بنگاله بآن ناحیت پیوست) برخه دلاوران را بسرکردگی سبحان قلی ترک بیاد افراود روانه گردانید - و از دور اندیشی خود نیز رهبر شد - میان ترهت و جیدان^(۶) با پیشدستان آویزه شد - و بتازگی آبروی او رخنه آمد از انجا بجونپور گام خجالت برگرفت - بفرمان شاهنشاهی راجه تودرمل گوردهن پور خود را بسزای آه باطل ستیز روانه گردانید - آن زیان زده دین و دنیا به ننگاهای کوهستان در شد - و همدربنوا حاجی ابراهیم سرهندی را باند زرگاه زندان بر نشانند - به بے آرمی و چرب زبانی چند کاه

(۲) نسخه [ن] حال (۳) در [چند نسخه] بیجانگر (۴) در [بعضی نسخه] در بارگاه خلافت (۵)

نسخه [ن] برداشته بود (۶) در [بعضی جا] چنپان •

در جرگه دانش پژوهان درآمد - و لخته بصدارت گجرات کام طبیعت برگرفت - درین هنگام چنده دادخواه آمده نالش ستم رسیدگی نمودند - (چون آزمندی و نکوهیده کرداری پیدائی گرفت - و مردم آزاری و پاره ستانی آشکارا شد) آن نادرست تبه اندیش را بقلعه رننه پور فرستادند - و ستم رسیدها را دل بدست آوردند - خواست بکمنده آویخته فرود آید - طذاب از میان گسیخت - و روزگارش بسر آمد •

فرستادن میرزا خان بغروثانندن شورش گجرات^(۲)

نیرنگ آرای هستی هرچه را گلگون پیدائی بر رو کشد حکمت های آترا که توفد بر شمرده و کرا نیروی شناسائی آن - دست آلی دودمان امکان نشود - تا بمردم زاد چه رسد - لیکن دانای روزگار لخته بدان پی برد - با وجود حق پژوهی و نیک سگالغ فرمانروای زمان وزیدن تند باد فتنه و بلند شدن گرد شورش برای آن تواند بود که شگرف کاری اقبال گیتی خدیو دلفشین مردم آید - و زبان زدگی نا فرمان پذیران بروی روز افتد - یا آنکه فرورمایگان بد گورها (که از فراخی حوصله کشور خدادند و دستان سرائی خود در گروه سعادت اندوزان خیر اندیش جا دارند) برده از روی کار برگرفته آید - و بباد افرازه اینان چراغ آگهی افروخته گردد - یا آنکه سعادت سرشنی و نیک بسیجی آنان که نقاب آرائی و خدمت نفروشی دارند بر پیشطاق پیدائی نگاشته آید - بدین دور بینها نزهنگاه گجرات غبار آلود شورش شد - و آوای هرزه سگان جهان را فرورگرفت - اگرچه سرمایه فتنه افروزی بد گهری نوکری شهاب الدین احمد خان و قطب الدین خان است لیکن بپروائی و کار شناسی این دو امیر بزرگ دستاویز ناسپاسی شد - پیوسته با ازخایان هرزه گو راه مدارا سپرد - و سرایستان عقیدتمندی گرد آمد شد - فرژاد خواب غفلت بر فراهم آوردن یازان بکجهت (که برمان کار افتادگی گهر حقیقت ببازار آورد) همت نگماشته - و شناسائی را بجوئی سره مردان حقیقت سگال فرستاده - چون مرزبانی آن دیار با اعتماد خان بازگردید زربندگان تبه گهر جدا شدن گرفتند - و از وطن درگاه و سرانجام داغ سرباز کشیدند - خواسته برستی و کم نگرئی اعتماد خان و دیر رسیدن کمک دست اقرار ناهنجاری آمد - فتنه جویان نا فرجام بیست و سیوم شهر پور مظفر را برداشته بر احمد آباد چیره دستی نمودند - نیاکان آن فرورمایه را کس نشناسد - مردم نعو برخوانده - در پیشین زمان اعتماد خان آن ذام نهاده اورا بفروزدی سلطان محمود گجراتی روشناس گردانیده بود - در نخستین یورش گجرات بدست افتاد - چنده

(۲) نسخه [۱] میرزا خان بیرام خان (۳) در [اکثر نسخه] نا فرمان پذیری •

نزد کرم علی داروغه خوشبوخانه زندانی بود - و سپس پیش منعم خان خانخالان فرستادند چون روزگار او بسر آمد بدرگاه باز گردید - خواجه شاه منصور دیوان او را دبدبانی می نمود سال بیست و سیوم از ناپروائی گریخته بصوب بنگاه شتافت - و بیومع بلبلیه پناه برد قطب الدین خان بر سر او لشکر کشید - بحواشی جونه گدشه در حمایت لونیه گانه^(۴) آرامش گرفت و امرا بنظر در نیارده بدو نپرداختند - درین هنگام بیارویی ملازمان شهاب الدین احمد خان ازان گوشه برآمده غبار آملی دلها گشت - ازان باز (که اعتماد خان از درگاه همایون روانه شد و فرمان طلب شهاب الدین احمد خان شرف نفاذ یافت) نوکران او در تباہ بسیجی افتاده بودند دهم از احمد آباد بعزیمت درگاه والا روان شد - روز دیگر اعتماد خان بشهر درآمده مسند آرای حکومت گردید - میر عابد و خلیل بیگ و میر یوسف بیگ و میر بیگ و چند بدخشی و تورانی جوش بحقیقتی برزدند - و بصوب دولقه راه ناسپاسی سپردند - ازان پیشتر (که مرزبان نو درسد) در کمین جان گزائی آقا بودند - یکه را نمک شناسی گویای راز گردانید - و بدارائی بی هنجار خس پوش شد - اکنون اندیشه تباہ از سر گرفتند - و بدستگیری نثر روی آوردند - عمر حاجی^(۵) افروخته شورش شد - و هنگامه آرای فرومایگان آمد - این بد گهر چند در بارگاه خلافت دیوان صدارت بود - و در تباہ بسیجی بمیرزا شرف الدین پیشاپیش - بگجرات لخته اعتبار یافت و چون آن دیار گشوده آمد بدکن شتافت - ازان باز (که شهاب الدین احمد خان بدارائی این ملک نشست) بدست آویز پیشین آشنائی بدو پیوست - همگی سخن زربندگان بحقیقت آنکه امروز جایگیر از دست رفت - تا بدار الخلافه رسیده نشود و خرجا در میان نیاید و معامله داغ صورت نگیرد بلب لانی رسیدن دشوار - همان بهتر که نفوی شوریده مغز را بدست آورد؛ سر بشورش برآییم - هر چند خیر اندیشان کار آگاه برگذارند [که شهاب الدین احمد خان دست از دلاسا باز گرفته بدرگاه مدبوع - و امرای کمک هنوز فرسیده - آن سزار که او را ازین سفر باز آورند و اقطاع را روزی چند بدو وا گذارند - یا لخته خزینه برگشاده چاره شورش سگ مکسان نموده آید یا هنوز (که هنگامه ناسپاسان فراهم نیامده است) بحمتی و چالاکي کار این مشته حرام نمک بانجام باید رسانید] هیچکدام پذیرفتنی نیافت - اعتماد خان پاسخ^(۶) گذارد - فتنه را نوکران شهاب الدین احمد خان بنیاد کرده اند - او فرو خواهد نشاند - یا جواب خواهد گفت - چون لخته راه رفت

(۲) نسخه [۱۱] سپری شد (۳) نسخه [ب] بسوی راج پیله پناه برد (۴) نسخه [ل] لوسه (۵)

نسخه [۱۱] اکنون که برآمد اندیشه (۶) نسخه [ب] عمر حاجی میاه - و در [اکثر نسخه] میاه (۷)

نسخه [ل] پاسخ آرا شد •

ناسپاسان افزودند - و آواز نزدیک رسیدن نفو بلند شد - ناگزیر بنحستین رای دل نهادند
 او چون قدری راه سپرده بود پذیر نشد - اعتماد خان آن سگالش نمود که خود رفته پیغام گذاری را
 کوتاه سازد - و بهر روشی که تواند بازگرداند - هرچند دیده و ان سعادتمند پرتو گفتند (که درین شورش
 شهر را پرداختن کار آسان بر خود دشوار کردن است) سودمند نیامد - و با میر ابو تراب
 و نظام الدین احمد شبیروی گزید - و راه گم کرده بامدادان بگدھی رسید - و بشهاب الدین احمد خان
 پیوست - پس از فراوان گفت و گو بازگردیدن قرار یافت - و خواهشها پذیرفته آمد - اقطاع مسلم
 داشتند - و درلگ رزیه مساعدت گویان افزودند - و پس از آنکه بیشتر از روز در استواری
 پیمان و سوگند بسر آمد شهاب الدین احمد خان با بنه و بار روانه گردید - پایان شب هشت گروهی
 احمد آباد زین الدین کنبو و میر معصوم بهکری از پیش آمده گذارش نمودند - نفو بدان هنگامه
 فتنه اندوزان پیوست - آهنگ کذبایت در سر بود - شهر را خالی پنداشته جلوریز آمد - و بر
 احمد آباد چیره دستی یافت - پهلوان علی سیستانی کوتوال شهر نقد زندگی بای داد - و مال
 و ناموس مردم دست فرسود یغما گشت - لخته باندوره و کالیوگی در شدند - ناگزیر بچاره سگالی
 نشستند - و بعد از گفت و شنود بسیج پیکار قرار گرفت - بامداد بیست و چهارم در حوالی
 عثمان پور بر ساحل دریای سابرمتی فرود آمدند - و بشاک خواب غفلت غنودند - هرچند
 پیش بیدار درست اندیش باز نمودند - که ناسپاسان درین بزرگ مصر پراگنده اند - و بشاکش تاراج
 در مانده - صفها آراسته فرومایگان اوباش شهر را بر شکنیم - بیشتر آنست که گرد شورش فرو نشیند
 و کارها بمراد گراید - امرا آسان برگرفته دل بدین نهادند - و پنداشتند که نوکران کهن مرزبان
 باستمال نامهای او خواهند پیوست - و هنگامه ناسپاسی پراگندگی خواهد پذیرفت - بدین
 سگالش اعتماد خان و میر ابو تراب از اردو به بنگاه آشنائی شناتند - شهاب الدین احمد خان
 بنگاشتهای دلاسا پرداخت - چندانکه مخالف خود را فراهم آورده آماده پیکار شد - و رده آرائی
 گروه نامرچام انتظام گرفت - شهاب الدین احمد خان لخته از خواب برآمد - و بسرانجام سپاه رو آورد
 بهنگام صف آرائی مصطفی شروانی با برخی بدگوهان جوش بلیغیقتی بزد - و حاجی بیگ اوزبک
 و پابنده محمد سگکش و صالح قندوزی و خضر خواجه و گروه از روشناسان نزدیک پانصد کس
 راه بیوفائی سپردند - هنوز عرصه کارزار دست بهم نداده بود که از پایان عثمان پور جمعی انبوه پاباب
 گذشته بر اردو ریختند - بسیاریه بغنیم پناه بردند - و برخی بزه زاک خود در ماندند - و لشکر

(۲) نسخه [ل] باندوره کالیو شدند (۳) نسخه [ل] بیشتر امید آنست (۴) در [بعضی نسخه] بمرام

(۵) نسخه [ک] بنوشتهای •

(که از هفت هزار سوار افزون بود) بجز چندے از خویشاوندان در گرد او نماندند - درین سراسیمگی یکے از نوکران بر شانه راست او شمشیر رسانید - و به بندوقی اسب او را از پای در آورد - ناگام بزمین آمد - چندے و فاکیشان حقیقت منش بر فراز بارگی گرفتند - و ازان آشوب گاه بے آرمی بتکابوی سخت بیرون آوردند - از گرم بازاری ناراج کسے دنبال نشافت - بیست و پنجم شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد و برخے دیگر قریب سه صد کس در پش فراه آمدند - مظفر خان احمد آباد را بکام دل یافته نام بزرگی بر خود بست - و خود آرائی و بد مستی پیش گرفت - از تباه اندیشی بر فراز فرماندهی برآمد - و فرومایگان نکوینده سرشت را القاب امرای شاهنشاهی بر نهاده - عابد بدخشی خانناران - خلیل بیگ خان زمان میرک بلق^(۳) آنکه خان - میرک بیگ بدخشی خان عالم - قربان علی بهاری خان کلان - شاه میرزا نورنگ خان - نوروز قراچه خان - محمد امین بدخشی مخصص خان - پاینده محمد سگ کش خانجهان - میر عبدالله آصف خان و میر بخشی - صالح بدخشی مظفر خان و دیوان - ابوالوفا افضل خان و مشرف دیوان - شاطر^(۴) محمد نعمت خان و میروسامان - و ندانست تا عنایت ایزدی یاروی ننماید و گزیده خوبها فراهم نیاید شب چراغ بزرگی تابش ندعد • • بیت •

آفتابے ببالد انجم هوز • بچراغ نو شب نگردد روز

نام بزرگان بر خردان نهادن خود را با اینان در نشیب گاه رسوائی انداختن است - چنانچه در کمتر زمانے هر یک خاکیسار بے آبرویی و ناگام جاوید آمد - تحت در گفت و گوی منصب و علوفه سبکسری نمودند - و زمانے در خواهش قبول آبروی هم ریختند - پاینده محمد سگ کش و تهمک در کمین یکدیگر نشستند - و دشمنی بخون ریزی کشید - تهمک مزور خط از جانب او بشهاب الدین احمد خان بر نگاشت - و مهربان او را فریفته کار خود بانجام رسانید - مظفر بے ژرف نگهی و نامل گزینی غبار آلود نیستی گردانید - از نیرنگ تقدیر از دشمنان گزین کار دوستان پدید آمد - در همان نزدیکی شیرخان فولادی از سورت آمده پیوست - و (چون مظفر از قطب الدین خان نگران خاطر بود - و همواره نوکران مکس منش او را طلبداشت) عابد را احمد آباد مهربان خود بدان صوب شتاب آورد - و شیرخان فولادی را با برخے بدگوهراں که گرا بپتن روانه ساخت - همدرین شورش سید دولت (که از خدمت گزینان ملک شرق گجراتی بود) مظفر را نادیده با چندے اوپاش

(۲) نسخه [ک] کام و ناگام (۳) نسخه [اب] بلق - و نسخه [ل] بلاق (۴) نسخه [۱] شاه محمد

(۵) نسخه [ک] چنانچه پاینده محمد (۶) در [بعض نسخه] تمک - و در [بعض] سمک

بکنایت دستِ یغما برگزید - خواجه عباد الدین حسین چهارده لک روپیه ازان بندر برآورد و تفرزستی نموده بقلعهٔ برج بقطب الدین خان رسانید - قریب چهل لک دام بدستِ آن نافرجام افتاد - برخی ازان فرستاده بدان باطلِ ستیز گزید - و سه کروه آمد *

و چون سرگذشت بمسامع همایون رسید - از آنجا (که قدسی خاطر آئینهٔ غیب نماست) بر زبانی گوهرآمود گذارش یافت - زود است که شورش فرو نشیند - و ناسپاسان ببادافراهِ رسند و در فراهم آوردن پراگندگیهای آن ملک و غمخواری بومیان آن مرز و مالش سرتابان بدسکال دوربینی رفت - و گزین لشکر بدان صوب نامزد شد - نهم مهر سید قابم و سید هاشم و شیرویه خان و رای درگا و رای لون کین و میدنی رای و میان بهادر و درویش خان و رفیع سرمدی و شیخ کبیر و نصیب ترکمان و بسیاری مجاهدان اقبال را بسرکردگی میرزا خان بیروم خان رخصت فرمودند - که از راه راست بگجرات شتابند - و بسزای بدگهرانِ تباہ سگال همت برگمارند - قلیچ خان و نورنگ خان را بصوب مالوه دستوری شد - تا آهرای آن سرزمین را گرفته بغیروزی جنود پیوندند و بکنادلی و خیرسکالی را دوشادوش داشته چهرهٔ نیکو خدمتی برانروزند - و بقطب الدین خان قدسی منشور صدور یافت - اگرچه در حساب دانی او برای فرونشاندنِ گردِ آشوب بسزد بود لیکن از حزم اندوزی فروان لشکر نامزد شد - اگر یأسمانی سرنوشتِ آن شراره فرو نداشت باشد بیاوریِ مبارزانِ سعادت سرشت چاره سگال *

و از سوانح سپری شدنِ روزگارِ جگمال و رای سنگه - نجستین برادرِ رانا پرتاب است - دیگر نبیرهٔ مالدیو - (چون اولین برهنمونِ بخت بسجدهٔ آستانِ روشن پیشانی گشت - و بخسروانی نوازش سربلندی یافت) سروهی و آنحدود در نیول او قرار گرفت - سلطان دیوره بران سرزمین چیره دست بود - اعتماد خان را فرمان شده بود که چون بدان نواحی پیوند یاری نماید - و آنجا را بدست آورده بدو سپارد - و اگر ناکزیر باشد چندهٔ مبارزانِ کار آگاه کمک گذارد - چون بدان بوم پیوست فرموده طراز کردار گرفت - و جگمال بسروهی درشد - و آن نخوت آرا خود را به تنگناها کشید رای سنگه و بنبچه دیوره و جالوریان را بمددکاری گذاشت - چون جنودِ فیروزِ بصوبِ گجرات رفت آن کج گرا شورش ارسرگرفت - و بنبچه دیوره با بسیاری جالوریان بچاره سگالی برآمد - آن تباہ سرشت فرراههای پنهانی خود را بر سر بنگاه رسانید - آن دو مرد مردانه با چنده از شاخ خواب غفلت درآمده بجان نشانی ناموس آرا شدند - و کارنامهٔ دلوری گذاشته نقد زندنی سپردند - بیست و پنج

(۲) نسخه [۱] میدانی رای (۳) نسخه [ب] بهان بهادر (۴) نسخه [ا] نقیب ترکمان (۵)

نسخه [۱] نیکوبندگی (۶) در [بعضی نسخه] نبچه دیوره *

عید شوال شاهنشاه جهان آرا شادی عام را بر نشاط خاص افزوده بزم عشرت برآراست - خنیاگران جادوکار هوشدارو از راه گوش میدادند - و گوناگون هنرپیشگان شگرف کوداری را چهره می افروختند کمانداری قبیق اندازان موشکاف حیوت افزا بود - و گوی رنایق تیزدستان چوگان باز عذاب تماشایی از دست می برد - و گروه‌ها گروه مردم کامیاب خواهش می بودند - ناگاه در نشاط چوگان باری راجه بیربر از فرار اسپ بذشیب آمد - و از سخت افتادگی آگهی از سر رفت - گیهان خدیو سایه عاطفت انداخت - و بقدرسی انفاس چاره فرمود - در کمتر زمانه بهرش آمد - و بنیایش گری سعادت اندوخت •

و از سرانچ سپهری شدن روزگار میرگیسوی خراسانی ست - خود را بسیادت منسوب کرده - چنده شرف بکالی داشت - ولخته حکومت بهر - درین هنگام فوجدار میرنهم و برخه برگزات میل درآب بود - همواره از معامله شناسی با سپاهیان فرمابه گفت و گو کرده - آنا از حرص اندوزی برآنکه پاره از علوفه نوکران بد گهر برستانند - و بد ذاتان حق شناس را خیال آنکه زیاده از بخش خویش برگینند - از تیره رایی نه از آرز دل بر میگرفت - و نه از همراهی آن گروه ناسپاس فراغ خاطر می جست - تا آنکه شب بیست و چهارم (که آبسنی عید شوال بود) در قصبه میرنهم گفتار داد و دستد بیدآزمی کشید - و برسوائی و سرزنش برخه نوکران را از خانه بدر کرد - بامدادان سرخوش باده بعیدگاه رفت - موسی بهیلم از آن گروه به نیایش گری درآمد او را از بد مستی زندانی ساخت - درین هنگام ابراهیم نارفولی با برخه بد اندیش در رسید مدارا از دست داده بنگویش پیش آمد - آن نمک حرام بشمشیر پاسخ آرای شد - چنده از دوروزیان فتنه اندوز بروش صلاح اندیشی او را جدا کردند - و برخه فرومایگان بخلاصه موسی روی آوردند - ازین آگهی بر سر بگاه ایقان شنافت - و آتش درزد - ناسپاسان بآریزه برخاستند همراهان راه بیدلی سپردند - و روزگار میر سپهری شد - و از بد گوهری کالد را خاکستر گردانیدند چون آگهی آمد در پیدا ساختن بدکاران تباہ سرشت کوشش رفت - بسیاری ببادافراه رسیدند و برخه آوارا دشت ناکامی گشتند - و داد گری چهره برافروخت •

(۳)
نهضت فرمودن ریات همایون بصوب اله آباد

شاهنشاه آگاه دل در هر کردار گوناگون آگهی بکار برد - و در آرامش و یورش گزین سگالشها فرماید - گرامی انفاس را بشایستگی گذارد - و سرود زیان را بترازی دوربینی بر سنجید - از دیرگاه

بخاطر قدسی بود که تصبه بیگ را (که دریای گنگ و جرن بدو پیوسته جوش یکنانی میزنند و دانشوران هندی بوم آنرا بس بزرگ انگشته اند - و ریاضت کیشاپ این سرزمین را طواف گاه ست) والا شهر بر سازند - و گزین حصاره اساس یابد - و چنده درانجا برارزنگ دادگری بر نشینند سرتابان آن نواحی غاشیه فرمان پذیری بردش گذارند - و تا دریای شور ایمنی پذیرد - و همگی قدسی اندیشه آن بود که چون بنیاد آن مصر اقبال نهاده آید بر فراز کشتی بشری دیار گذاره شود و خار ناسپاسان از آن دیار بر کنده آید - و اگر با آواز موب همایون در آن بلاد آرامش روی دهد دکن^(۲) بی سپهر فیروزی جنود گردد - و آن سرزمین (که آرزومند مرزبان دادگر است) بکار دانان معدلت بهره سپرده آید - و چون فراخانی هندوستان بفرمان پذیران سعادت سرشت آبادی گیرد گلگون گیاه نورد بصوب نوزان زمین خرامش نماید^(۳) - و میرزا حکیم را (که از همنشینان و دمسازان خوش آمد گردان کوتاه بین بر نطع نیکو بندگی نمی نشیند - و بیاسخهای ناهنجار کالیوگی دارد) چاره کرده آید و میرزا سلیمان و شاه رخ میرزا را (که در بدخشان با هم گرد شورش می انگیزند) رهنموی شود ملک نیالان بدست افتد - و گوناگون مردم را شادی یکنانی در یابد - بدین دور بینها پنجم آبان از دارالخلافه فتحپور نهضت شد - و چون یورش شرقی دیار بود بآئین آزمون کاران هندوستان بر فراز فیل آسمانی شکوه برآمده سه نیم کرده در نوردیدند - دوازدهم نزدیک قریه برولی دریایی منازل بقدم شاهنشاهی فروغ اقبال گرفت - و چنده از خاصان درگاه نوز سعادت همراهی یافتند و بزرگ اردو بی سپهر خشکی شد - افزون از سه صد کشتی بجهت نشست خاص و برخه کارخانه آراسته بودند - هفدهم برار قصبه آواره لنگر انداختند - زین خان کوکه را درانجا سر منزل دلگشا و بستان سرائی بود - گرمی مقدم را طلبکار شد - شهریار کام بخش پذیرای خواهش شده بدان نزهت گاه لخته آسایش فرمود - بیست و دوم نزدیک کالیی دایره شد - مطلب خان ثیل دار آن سرزمین بر ساحل دریای چون رنگین بزم بر آراست - و بقدم شاهنشاهی بلند پایگی یافت روز دیگر نزدیک اکبر پور به بنگاه راجه بیربر گذاره شد - بخانه او رفته دیوین آرزوی او بر آوردند مرکب مقدس داد دهان و شکر انگنان منزل بمنزل نهضت میفرمود - جهانیان را نشاط کامیابی در میگرفت - غره آذر بدان نیایش جا رسیدند - و روز دیگر بخجسته ساعت اماس شهر نهانده چهار قلعه را بیرنگ زدند - و در هر کدام والا نشیمنها باز نمودند - سر آغاز جائیکه آن در دریا بهم پیوسته در نخستین دروازه منزل قرار یافت - و در هر کدام چندین کاخ دلگشا - و این سرایستان بخلوت گاه خاص شاهنشاهی بلندی گرا شد - در دوم بیگمان و شاهزادگان را جا کردند - سیوم برخه خوشایان در

و خدمتگارانِ نزدیک را بنگاه اندیشیدند - چهارم گوناگون سپاه و گروه‌ها گروهی را آرام جای آمد مهندسانِ تیزهوش کارنامها پدید آوردند - و در کمتر زمانه اولین حسی انجام برگرفت - هر گروه بجائی در خیر حال دلگشا خانه بسربرد - و در اندک مدتی سترگ شهره آباد شد •

و از سوانح رسیدنِ قدسی هودجِ مریم مکانی - عنقریب پوش بجبهتِ برخی مصالحِ هم‌رهی نیارسانند گزید - درینوا محملِ جوئی را بر جماره شوق بستند - و با بسیاری از بیگمان و پردگیانِ شبستانِ دولت راه دریا سپردند - شهریارِ تقدیران پذیرا شده آداب دانی را رسم نو بر نهاد - انجمنِ نشاطِ انتظام گرفت - و گلشنِ سرایِ خلعت با بیاوری پایه شناسی شاداب گشت •

فیروزی یافتنِ شهباز خان - و آواره شدنِ معصوم خان کابلی

نگاشته آمد که پس از هزیمت یافتنِ ناسپاسانِ غنوده بخت طایفه فیروزی جنود آذیسه ربه شناخته بر ساحلِ دریای دمرور آرامش گرفتند - و برخه بزرگی بگهراگهات رفته خلاصی^(۲) قاقشالان را سرمایه شدند - چون لخته گذشت معصوم خان با بسیاری فتنه اندوزان از ملک بهائی^(۳) باآرزو میرزا بیگ قاقشال برخاست - او بحدودِ تاج پور بقوسون خان پناه برد - از بے آرمی چنده را بقاراج آن حواشی نامزد گردانید - ترسون خان قلعه نشین شد - سرتابانِ کج گرا نا هفت گروهی نانده ملک را یغمائی ساختند - و شگرف شورش بر روی کار آمد - شهباز خان ازین آگهی خبر را پیشرو همت گردانید - و در سرانجام سزای بد سگالان شد - چنده را بر کشتیهای تیزرو روانه ساخت - که آمدنِ او را برگذارند - و خود سپاه آراسته از پنده برآمد - و راه خشکی سپرد در کمتر زمانه بدان آشوب گاه رسیده آرامش داد - نخوت نورشانِ خلاف اندوز باز گردیدند و معصوم خان (که نزدیک دریای جمنه رسیده بود) همانجا توقف گزید - و از نانده باسرائی (که^(۴) منسوب آذیسه بودند) برفوشت - قتلورا آن نیرو نماند که با جنود فیروزی در آویزن - همان بهتر که برخه باین جانب روانه شوند - بفایران وزیرخان شیخ ابراهیم شیخ نوید بخشی سید عبدالله خان پهبازخان میرزاده علی خان بابوی منکلی حسی خان شامقاسم بدخشی حیدر دوست میرابوالفیض شیخ محمد غزنوی جلال الدین مسعود کمال الدین حسینی سیستانی کیچک خواجه سکندر چکنی^(۵) ابابکر و جمعه دیگر دفع قتلو بر خرد گرفتند - و شاه قلی خان محرم صادق خان محب علی خان راجه گوپال کهنکار فرزندانِ سید محمد میر عدل و چنده دیگر بیابری شهباز خان روی آوردند

(۲) نسخه [ل] ملامتی (۳) نسخه [ک] بهالی (۴) نسخه [ل] منسوب بادیسه (۵)

در [بعضی نسخه] ابابکر امز - و در [بعضی] اویمز •

شهباز خان دریای گنگ گذارده بمالشی ناسپاسان کام فراح برزد - و از ایزدی نائید سه هزار توپچی از ملازمان شاه بردی (که دران نزدیکی رخت هستی بر بسته بود) از بهائی آمده ملازم شدند - و نوید فیروزمندی آوردند - سپس ترسون خان و میرزا بیگ قاتشال پیوستند - و نیز شاه قلی خان محرم و دیگر نام بردها هنگامه آرای سپاه نصرت قرین شدند - درین هنگام آگهی رسید که فوج از تیره بختان بسرکردگی بابای بهکری بصوب قصبه سنقوس رفته است - و نوکران ترسون خان راه هزیمت سپرده اند شهباز خان بچاره سکالی برنشست - و محب علی خان و قاسم خان و تیمور بدخشی و سلیم خان را روانه گردانید - و سپس خود شتاب آورد - غنیم با آواز پیشین فوج راه گریز پیش گرفت - و نرولان غنیمت بدست مجاهدان درآمد - و از انجا با آریزه معصوم خان هیزه کوره راه دشوار عبور در نوردیده بر ساحل جمنه عنان باز گرفت - آن راژون بخت بکنار دیگر پناه ساخته آماده پیکار بود - اندر زمانه فرستاده فرمان پذیرای رهنمون شد - و شایسته خوبیهای شاهنشاهی بر شمرده بلغزشهای او نکوهشها نمود بسا داستانهای هوش آور نگاشته چهره بیم و امید برآراست - دران شبانه روز سه بار پیغام گذاری شد بگزین پاسخها شرمسار گردانید - روز دیگر امرا هنگامه برآراستند - و او دو بخش دریا گذشته نراندازه رسید - و پذیرای نیکو خدمتی شد - و پیمان نامه بمهر سران لشکر نگاشته آمد رار با نمت که فردا عذر گذشته برچوید - و بزم یکجتهی آراسته گردد - برخه فتنه دستان بنگاشته خنایی بیم افزودند - و داستان فروشدن معصوم خان فرخوردی برخواندند - آن غفوده بخت و برب را از پند باز نشناخت - و سرگذشت را نوشته عذر آرای شد - شهباز خان بر آشفت با آشنا و بیگانه بے هنجاری پیش گرفت - غبار دویی برخاست - و نخوت مایه ناسپاسان شد ادمردان جنگ جو در بارش تیر و تفنگ از دریا گذشته آویزش نمودن گرفتند - و هنگامه پیکار رمی پذیرفت - از نیرنگ کاری اقبال روز افزون چهارم آذر سرتایان ناسپاس راه گریز سپردند آواز فیروزی در و نزدیک را فرو گرفت - درین شتاب روی نوار پادشاهی نه پیوست - لیکن راین بومی و مراد قاتشال کشنهای خود آورده هنگامه آرای پیروزی شدند - محب علی خان سلیم خان سرمرور و چند دلاوران نامور در پی او کام فراح برزدند - میرزا محمد و دستم برخه شوره بختان برگردیده کارزار پیش گرفتند - شهباز خان ازین آگهی شتاب آورد - و دران هنگام که کار بر پیشدستان لنگ شده بود (با جنود سماری نائید پیوست - بزرگ پیکار چهره آرای اموس شد - و بسیاری بدگوهران بگریختی نگونسار افتادند - قرانقلی گرفتار آمد - و شکست

(۲) نسخه [ب] سنقوس را گرفته است (۳) در [بعضی نسخه] سلیمان خان (۴) نسخه [ل]

فتنه اندوزان (۵) نسخه [ل] هنگامه آرا شدند *

درست برین گروه تبه کار رسید - و آبله پای بادیه ناکامی گشتند - بتاریکی شب تیره روزان غنوده بخت رستگاری یافتند - پیل^(۲) هر برشاد و دیگر فیلان و فراوان اسباب غنیمت بدست درآمد میرزا بیگ قاقشال و سننرام و دلبت شایسته خدمت بجای آوردند - بامدادان جنود فیروزی از رودها و خلایها گذارده شده نزد گهرا گهاث فرود آمدند - و لخته آن شهر ینمائی شد - معصوم خان با چند بولایت بهائی پناه برد - و جباری با برخه بملک کوچ - و هرگروه بکنجه در شدند و بسوی شیرپور^(۳) (که بنگاه بسیاری بود) گام سرعت بر نهادند - روز دیگر بآنها پیوسته لخته زه زار اینان بدست آوردند - و فراوان غنیمت اندوختند - قریب صد و پنجاه کس نامی دستگیر شد - در آله آباد این آکمی رسید - و گوناگون سپاس گذاری بجای آمد - و خدمت گذاری را روز بازار دیگر شد •

و از سوانح جدا شدن صادق خان - نخستین روز (که امرا پیوستند) در میانه راه فیل صادق خان بسوی شهباز خان دوید - نزدیک بود که کار او سبزی سازد - اگرچه بطاهر آسیب نرسید لیکن کینه در دل نشست - و از آن روز برهم شدن هنگامه آشتی دشمنی برآمده انداخت - و راه ناهنجاری پیش گرفت - از یاورها که کرده بود چشم دیگر داشته از بدگمانی سترگ آشفتنی فروگرفت - درینوا (که بجانب بهائی میرفت) او بعزیمت سجد قدسی آستان جدائی گزید •

و از سوانح هزیمت یافتن شیرخان فولادی - (چون عرصه دلگشای گجرات غبار آمانی شورش شد - چنانچه گذارده آمد) شهاب الدین احمد خان و اعتماد خان و نظام الدین احمد بخشی و برخه اولیای دولت در بن فراهم آمدند - و نزدیک بود که بجانب جالور شتاب آورند و ازین ملک برکناره شوند - درین دولتی محمد حسین و شیخ ابوالقاسم و میر ابوالمظفر و بنیاد بیگ و فیروز و میر محب الله و میر شرف الدین و بیگ محمد توبدای و بلند خان خواجهمسرا و سید ابوالاسحق و دیگر مبارزان هزار و پانصد کس از کمکی سپاه رسیدند - و هزار کس بشهاب الدین احمد خان از غنیم جدا شده پیوست - و هفتصد سوار اعتماد خان - لیکن زیندگان فرسیده از تبهی دستی بنالاش درآمدند - و دکانچه خواهش برگشوده یقه درائی نمودند - اعتماد خان (که از پیشین حال بنده گرفته بود) زرها داده سرگرم خدمت گردانید - و اندیشه بیرون شدن از خاطرها برآمد - درین هنگام زولیه خاوه خیل شیرخان در قصبه جوتانه غبار شورش برانگیخت - بیگ محمد توبدای (که دران نزدیکی بود) مردانگی را بگردانی برآمیخت - و به نیروی اقبال روزافزون فیروزی یافت

(۲) در [اکثر نسخه] پرشاد (۳) نسخه [ز] شیرپور مرجه (۴) نسخه [اب] الهابامی (۵) نسخه

[ل] مایه کینه (۶) در [چند نسخه] فیروزه •

شیرخان ازین آگهی حسین داماد خود را بافراران مردم روانه گردانید - بیگ محمد صلاح در بیگار ندیده پسترا آمد - اولیای دولت شیخ محمد حسین و خواجه نظام الدین احمد و میر ابوالمظفر و سید محب الله را با برخی رادمردان آزمون کار بیداری نامزد گردانیدند - غنیم از شکوه فوج نصرت قرین بازگردید - بیگ محمد با چنده تیزدستی نموده بدان گریزندگان پیوست - و سخت آویزش در گرفت - بسان راجپوتان از فراز اسپ فرود آمد - و بجان ستانی و جان فشانی پای همت برافروشد - نزدیک بود که روزگار او بسر آید - خواجه نظام الدین احمد با برخی مبارزان در رسید و پراکندگی در غنیم افتاد - اقبال روز افزون چهره آرای فیروزی شد - و اولیای دولت انجمن شادی برآراستند - سپس شیرخان با بسیاری بدگوهران روز به بیگار آورد - لشکر بار خواهش در گشود - و نالشی تهی دستی از سر گرفت - اعتماد خان ناگزیر لخته^(۱) از را چاره گر شد - و خود با شهاب الدین احمد خان به نگاه داری ایستاد - و دیگر مردم را بسرکردگی شیرخان پرور خود به نبرد آرائی روانه گردانید - در قول شیرخان و رادهن خان و بهار خان و دیگر مبارزان جای گرفتند و محمد حسین شیخ و میر صالح^(۲) و چنده دست راست آماده شدند - و خواجه ابوالقاسم دیوان و بنیاد بیگ و میرزا خان نیشاپوری و سید ابوالسحق و حاجی سنبعل در بشار ایستادند - و میر ابوالمظفر و بیگ محمد توبای و میر محب الله و میر شرف الدین و فیروز و سورداس و سید مصطفی هرول شدند و خواجه نظام الدین احمد و میر معصوم بهکری و ائل گهر طرح را دیدبانی کردند - بیست و هشتم آبان نزدیک میانه هیزده کروهی پتن در آویختند - و آوردگاه از فروغ همتا روشنی پذیرفت - عیار رادمردی گرفته آمد - و فیروزی غم زدای دلها شد - جرانغار لشکر منصور را لغزش رفت - لیکن حسین خان سردار برانغار مخالف از دست مقصود آقا قالب تهی کرد - و کار دگروگون شد - و میسر و نداء کاران با طرح در افتاد - و آویزش نموده آبروی خود ریخت - و قلب گاه ناسپاسان بے آویزه بادیه پیمای ناکامی گشت - و بابیزدی^(۳) نائید فیروزی چهره افروز خدمت گذاری شد - فراران غنیمت بدست درآمد - و بسیاری کج گرایان باطل ستیز به نیستی جای در شدند - کار آگاهان را سکاوش آن بود که یک جلو باحمد آباد در شوند - و دشوار کار را آسان سازند - لیکن گفتار هززه لایان پذیرا شد - و عزیمت یکتائی نگرفت - در آله آبان نوید فیروزی رسید - و سرمایه کامروائی خدمت گذاران آمد •

(۲) نسخه [۱] لخته را از زر چاره گر شد (۳) در [بعضی نسخه] صالح داعی (۴) نسخه [ز]

و بابیزدی نائید و هزاران کوشش و بسیاری زد و کشت فیروزی چهره افروز الخ (۵) نسخه [ب]

و از سوانح فرستادن زین خان کولکناش و راجه بیربر بآوردن راجه رامچند - او مرزبان ولایت پٹنه است - و از ناموران فرخانی هندوستان - خویشتن را از فرمان بران وا نموده - و پسر بزرگ خود را نیز بخد متگری فرستاده بود - لیکن از کم بینی بدرگاه والا نیامده - و دروی راه را دست آویز آن گردانیده - درین هنگام (که آله آباد از قدم شاهنشاهی فروغ آسمانی برگرفت و بیشین عذر را جای نماند - و بسیج آمدن پیدائی نداشت) فرمان شد که فوج به بیداری آن گریه نشین خواب آلود روانه شود - که جهانذنی خود سری بر نتابد - درین هنگام پور او همیانجی خیراندیشان قدسی محفل بعرض همایون رسانید که نا آمدن او از خویشتن داری و سرتابی نیست - از گژ نشینی و مردم ندیدگی بیمناکی مرو چیرگی دارد - اگر یک دوک از روشناسان والادراکه دستوری بایند هر آئینه دل یافته بفرق سر می شتابد - از انجا (که شاهنشاه دادگر شمشیر واپسین چاره گردن کشی بر شمارد) پذیرفته آمد - بیست و چهارم کولکناش و راجه را رخصت فرمودند - که آن وحشت گرای را بزینهار آورند •

و از سوانح فرو نشستن شورش جباری - نگاشته آمد که از سپاه بنگاله شهباز خان و برخه امرای بهائی رو بکارزار داشتند - و وزیر خان و دیگر امیران بصوب آدیسه آماده آویزش بودند و میان ولایت از مبارزان خالی - درین هنگام جباری از ولایت کوچ بگوراکهاآت آمد - و شولیده سوان نافرجام گرد او فراهم شدند - تاجپور از مردم سلیم خان سر مور و پرنیه از خویشان نرسن خان برگرفت - و از انجا رهگرای دارالملک نائده شد - حسن علی کوتوال شهر بر بستر بیماری افتاده بود شیخ الله بخش صدر دست و پای میزد - و از کم مردمی حیرت می اندوخت - ناگهانی شیخ فرید در رسید - و ایمنی روی داد - او از لشکر آدیسه آزاده بدرگاه میمنت - بفروان والا بازگردد - چون بدان حدود پیوست جباری خود را بر کناره کشید - شیخ بتاجپور شنافته بدلهی مردم بر نشست و گماشتگان امرا بر نیل خود چیره دستی یافتند - درینوا بعرض همایون رسید که بهنگام بارش دریای گنگ جوش طوفانی میکند - و فراوان مردم را گزند می رسد - شهریار دیده در بدرازی یک کروه و پهنای چهل گز و بلندی چهارده ذراع استوار بنده اساس نهاد - و سرمایه ایمنی و آبادی جهانیان شد - چون دران حدود از خشک سالی گران ازی بود زندگی مایه گروها گره مردم سرانجام یافت •

و از سوانح آمدن خان اعظم میرزا کوکه بوالادراکه - از آن باز که از بنگاله باز گردید در حاجی پور بسر می برد - از رسیدن همایون مرکب بدین سرزمین آرزو مندانه شتاب آرد - و چهارم دی نامیده

عقیدت برافروخت - و بگونگون نوازش سربلندی یافت - فریدون برلاس و حکیم مظفر و خواجه مقیم و جمعه دیگر به‌مراغه او سجدِ نیایش نمودند - و هم‌دین آیام سعید خان از سنبل آمده بسجده اخلاص روشن پیشانی شد - و بخسروانی توجّهات بلند پایگی یافت •

نَهضتِ رِایاتِ همایون بصوب دارالخلافه قفقور

(۲) چون مَهْمَتِ شِرقی دیار بگزینِ روشِ انتظام یافت قدسی بسیجِ آن بود که بسوی دکن خرامش رود - و آن سرزمین از غبارِ سرتابیِ روشنی پذیرد - ناگاه شورشِ صوبه گجرات بلند آوازه گردید - و لخته بچاره‌گری توجّه رفت - به دیدن چنان شد که بدارالخلافه رسیده ازان راه چالش فرمایند سرآغازِ یورش که و مه را آن خیال بود که چون میزرا خان بدان دیار رسد و قطب الدّین خان پیوندد بشایسته روشی گردِ فتنه فرو خواهد نشست - درین‌دو فروشدن قطب الدّین خان و دروایِ رخصت یافتگان بسمعِ همایون رسید - سزای بدگوهرانِ نافرجام و فراهم آوردنِ پراگندگیهای آن ملک پیش‌نهادِ هَمّتِ والا شد - و اجمالِ این سرگذشت (که آبدستنِ چندینِ ایزدی نائید و نیزنگی اقبالِ روز افزون است) آنکه چون ناسپاسانِ شوریده بخت آن نزهتگاه را غبارِ آمایِ شورش گردانیدند قطب الدّین خان از ناشناسائی و خویشتنِ داری بچاره‌گری نشد - و چندانکه آمرایِ پشِ گذارش نمودند [امروز (که گجرازانِ نافرجام بر جایگیر و منصب آورده دارند - و نظامی در حالِ شان پیدا نیست) آن سزوار که بچستی و چالاکي روانه شوند - هرآینه هذکامه ناسپاسی پراکنده خواهد شد - و دشوار کارِ باسانی خواهد گرائید] دران عزیمت گران پائی نمود - و توفیقِ شایسته‌کاری نیافت - لخته بے سر و سامانی سپاه در میان آورد - و چندی انتظارِ رسیدنِ لشکرِ مالوه برگذار چندانکه گردِ فتنه بلندی گرفت - و از بارگاهِ والا تا سرزنشها نفرت از شاد خوابِ غفلت در نیامد - و بچاره‌گری برننشست - پیشتر از خود فوجِ روانه گردانید - این نیزدستانِ رودبارِ مهندری گذشته نزدیک بقصبه سرنال آویزش نمودند - سپاهِ آن سرزمین شرمسارِ هزیمت شد از خردِ سری و خویشتنِ بینی (بے آنکه قلعه بروچ را گزین سامان نماید و زربندگان را دل بدست آورد) هشتمِ آبان ازان حصار برآمد - هرچند خیرسگالان دیده‌ور برگذارند (شورشِ بزرگ را آسان برگرفتن برای چیست - و بلشکرے نپرداختن چراست - ناگزیر وقت آنست که برمیدگانِ دراز زبان خراسته دهند - و در بستگیِ زبانها و مید دلها کوشش رود) ازانجا که سرنوشت دگرگون بود

(۲) نسخه [از] چون شِرقی دیار (۳) نسخه [ل] صلاح‌دید - و در [بعضی نسخه] بسیج (۴)

در [بعضی نسخه] ناسپاسان (۵) نسخه [اب] بے سامانی (۶) نسخه [ب] خود کامی •

داستان آگهی بگوش در نشد - چندانکه بیست و پنجم آبان مقرر^۱ نافرجام با فراوان لشکر نزدیک رسید - از هردو سو فوجها برآراستند - درین میان چرخس خان و میرک افضل^(۲) و بسیاری بغذیم در آمدند - قطب الدین خان با برخه خاصه خیال خود را بدیوار بند کشید - روز دیگر تیغ را بایان فخرت فروش گرد گرفتند - درین زمان هزیمت یافتن شیرخان بلند آوازه شد - و نزدیک بود که آن بدگوهر کار ناساخته بدان سوشنابد - مبادا جفود فیروزی بر احمد آباد چیره دست آیند از خبر بلرگشت مجاهدان اقبال از اندیشه برآمد - و در گرفتن حصار دلیتر شد - قطب الدین خان از خواسته پرستی و جان دوستی همت^۳ جان نشانی نیافت - و خیال آشنی در سرگرفت زمی الدین و علید جلال^(۴) را فرستاده خواهش را بزبان آورد - و رخصت حجاز را باندوخته طلبکار آمد و چون^(۵) از بینش را برگرفته بود ندانست که خواسته اندوزی بجهت پاسبانی آبرو ست و گزین زندگانی همان است که در سرناموس شود - آئین سپاهی آنکه زیست ناپایدار را مردانه در کار خداوند دریازد - و بدین راه مردی جاوید زندگی و دایمی ناموس اندوزد - همانا شب ابدار تیرگی افزای بود - و خرد رهنمون در گران خوابی - آن فرمائی باطل ستیز را از ان پیغام گذاری فخرت فروگرفت - نخستین را پاسپار^(۶) فیل گردانید - و آن دیگر بیاری خوششان زندانی شد جای آن بود که این شورش به بیداری گراید - هستی درستی غنوده تر گردانید - و بفرمان لایه گری عهد نامه بدست آورد - سیزدهم آذر خوشن را بر آراسته پیش آن بدگوهر آمد و جاودانی عار برخود پسندید - لخته پرش نموده بجان گزایان سپرد - و ستاره زندگی فروشد و جلال الدین مسموم خواهرزاده او را نیز از هم گذرانید - سپس قلعه برج را گرد گرفت - و خواجه عماد الدین حسین با برخه بزینهار در آمد - کوتوال راه بی تحقیقی رفته کلید قلعه سپرد - نوزدهم به آویزه بران حصار چیره دستی یغت - خزینة کذبایت با فراوان مال مرزبان یغمائی شد - از زمستی خیال دامادی در سر افتاد - مادر دانا فرزند را مسموم گردانید - و خار ناکامی بهای خواهش در شد - از تباہ سرشتی رعیت آزادی و بازارگان گیری پشته کرد - و هنگامه ناشناسانی گرمی پذیرفت - ازین آگهی یورش گجرات پیش نهاد همت^۷ والا شد - خان اعظم را ولایت گداه^(۸) رایسین و آن نواحی در نیل مقرر نمودند - بیست و نهم می رخصت حاجی پور یات - که سامان

(۲) در [بعضی نسخه] افضل (۳) نسخه [اب] بدیوار بند بروده کشید - و نسخه [ل] بدیوار بند

برده دوره کشید (۴) نسخه [ا] جمال (۵) نسخه [ز] و چون از بینش راه برگرفته بودند (۶)

نسخه [ل] پاسبان (۷) نسخه [ل] گداه و رایسین (۸) در [بعضی نسخه] بیست و نهم رخصت

نموده خود را بدرگاه رساند - و سعید خان را سه هزار پی ساخته حاجی پور و آنحدود جایگیر کردند و همدردان روز گرانبار نصیحت دستوری یافت - دهم بهمین برهمنی اقبال از راه خشکی منوچه دار الخلافه شدند *

نورنگ سازی اقبال شاهنشاهی - و شکست یافتن سلطان مظفر گجراتی

درین آشوب جای گیتی (که آویزش گاه خواهشهاست) هر که (بار تعلق بر دوش و انسر گیهان خدیو بر تارک نهد - و خاطر از آرایش پاک دارد - و صفونده درون را بایزد شناسی و دادار پرستی فروغ بخشد - و بآسایش جای صاحب کل چهره نشاط برافروزد - و در نهضت گاه رضا) عشرت گیرند - و بر آستان تسلیم نیرنگسازی تقدیر را تماشاگر آید) کارسازان ابداع دولت آرائی آن یکتای ملک آفرینش بر درش همّت خویش گیرند - و زمان زمان اقبال ببالش درآید و دشمن گدازنی و دوست نوازی بر ملا افتد - چنانچه گرامی احوال گیهان خدیو چهره این دلایز داستان بر گشاید - و بتارگی این سانحه آگهی افزا حلقه پرستاری در گوش دور و نزدیک کشد شهریار کار آگاه با خاطره آزاد و دل نور آموذ مرحله بیمای بود - و دور بخنان بزم اخلاص چشم بر شگرف کاری اقبال داشته گام نواغ بالی میزدند - و سادّه لوحان عقیدت گزین با فراوان اندوه میرفتند - و یافه گویان لا اُنائی از تپاه سگالی راه عشرت می سپردند - یکبارگی نیز روان فرخنده پی در رسیدند - و نگونساری سر نهان کچ گرا برگذارند - عالم طراوت بهار برگرفت - و تازه دولت چهره اقبال برافروخت - (چون سپاه گجرات بدان نافرجام گروید - و فراوان مال گرد آورد) آمرای پتن اندیشه بیرون شدن از آن دیار نموده عزیمت جالور در سر گرفتند - درین هنگام میرزا خان بالشکر فیروزی در رسید - و سرمایه آرامش شد - چندی بجهت فراهم آمدن امرای توقف داشت - و لخته از هزه درائیهای کار نشناسان بآهستگی راه می سپرد - در نواحی میزبیه خواگهی طاهر از پیش آمرای پتن آمده بر حقیقت حال آگهی بخشید - میرزا خان از کارشناسی سرگذشت قطب الدین خان پنهان داشت - و از روشن ستارگی طلبکار فیروزی شد - بیستم دی لشکر نصرت پذیرد بر ظاهر پتن فرود آمد - و سپاه آن سرزمین پذیرا شده شادیدا اندوخت انجمن آگهی بر ساختند - و ژاژ گزینی در میان آمد - برخی را گفتار آن بود که تا نزدیک شدن فیروزی جنود مالوه در آن جا اقامت رود - و گروهی برآنکه تا خدیو عالم بدین سو خرامش نفرماید

(۲) نسخه [۱] آشوب گاه گیتی (۳) نسخه [۱] رضا و تسلیم عشرت گیرند و بر آستان ارادت الهی

نیرنگسازی (۴) در [بعضی نسخه] و بر آسمان (۵) نسخه [۱] لایعنی .

کام برگرفتن راه دوربینی گذاشتن است - و طایفه جز چست و چالاک در آمدن را سزوار ندانسته می سرانیدند که نظر بر اقبالِ رزافزون بے سرانجام ظاهر دل بآویزه نهادن گزیدگی دارد - چه جای آنکه سامانی کارزار آماده باشد - و رادمردانِ کاردانِ فراوان - و بسا دلاویز سخنان باز گذاردند از رهنمونئ ستاره و فرخی بخت همه را دل بدین رای شد - و عزیمتِها طوارِ یکتائی گرفت اعتماد خان را در پش گذاشته رو به پیکار آوردند - و بقاقله سالاری الهی تأیید ره نوردیدند قول بفروغِ اخلاصِ میزرا خان روشنی گرفت - و شهاب الدین احمد خان و جان درویش خان و سلطان راهور و میر مظفر و ابوالفتح و میزرا قلی مغل و شیخ محمد مغل و جمعی از مبارزانِ کارگذار دران جا قرار گرفتند - و در برانغار شیرویه خان و محمد حسین و شیخ ابوالقاسم و بنیاد بیگ و فیروزه و میر هاشم و میر صالح و برخه نامرس دوست مقَرّر گشتند - و در جرانغار مونه راجه و رای درکا و تسلی داس و جادون و بیچا دیوره و رای نراین داس زمیندار ایدر و دیگر مبارزانِ دلاور نامزد شدند - و هراول به پاینده خان مغل و سید قاسم و سید هاشم و رای لون کرن و رامچند و آدی سنگه و سید بهادر و سید شاه علی و سید نصر الله و سید کرم الله و بسیاری گنداورانِ همت گزین انتظام گرفت - التمش را میدنی رای و رام ساه و راجه مکت من و خواجه رفیع و مکمل بیگ سرمدی و نصیب ترکمان و دولت خان لودی و سعید خان گجرانی و شیخ ولی و شیخ زین و خضر آقا و گروه بردلانِ تمام جگر نیرو دادند - طرح بخواجه نظام الدین احمد بخشی و میر ابوالمظفر و میر معصوم بهکری و بیگ محمد توبقایی و میر حبیب الله و میر شرف الدین و هاتھی بلوچ و دیگر اخلاص مندانِ کار طلب شایستگی یافت میان بهادر اوزک با گروه کار آگاه بقراولی قرار گرفت - فیلان کوه پیکر باد رفتار در هر فوجی شکوه دیگر بخشیدند •

مظفر زین آگهی با فراوان لشکر با احمد آباد آمد - و صفها بر آراست - در قلعه آن ناسره بدگوهر پای افشرد - و میمنه از شیر خان فولادی نحوست گرفت - و در میسره لونه کانهی جای گرفت و در هراول صالح بدخشی خیره روی نمود - گذشت عثمان پور آویزش کله بر گزیدند - و توپها را با دیگر اسباب آتش بازی بشایستگی برچیدند - از انجا که ساختنیهای مصلحت آمیز طراز گزیدگی گیرد (فرمان از بازگاهِ خلانت بر ساختند - و پذیرا شده باداد برگرفتند - خلاصه مضمون آنکه

(۴) در [بعضی نسخه] اعتماد خان گجرانی را (۳) نسخه [۱] مونه راجه (۴) نسخه [۱]

سوجا دیوره (۵) نسخه [۱] دلاورین رزم آرا نامزد شدند (۶) نسخه [۱] سان بهادر - و در [بعضی نسخه]

در فلان فرخنده ساعت بمددکاری فیروززی جفود برآمدیم - و بر فراز گلگون جهان نورده برسم شکار
 ره نوردهی از پیش گرفتیم - تا قدرم همایون در کارزار شتاب زدگی ننمایند - سپس بزم نشاط برآراسته
 کوس شادی بلند آوازه گردانیدند - سراسیمگی دل یافتند - و همت منشان را بسیج دیگر شد
 و غنیم نخوت فروش را بیمناکی از جا درآورد - و اولیای اقبال (باندیشه آنکه لشکر مالوه نیز
 پیروند - و نبوده گاه مخالف تغیر یابد - و مزد رسیدن همایون ربات بدلها نشیند) از روبرو یکسو شده
 عزیمت سرکچ نمودند - ششم بهمی بدان سر منزل رسیده نازد جا برگزیدند - بکطرف بشهر
 پیوسته - و دیگر بدریا - و آن دلگشا جا را شاخ بندی کرده استوار گردانیدند - مظفر از جای گرم کرده
 بدان سو روانه شد - گروه بخت برگشتگان بشیخون آمده ناکام برگشتند - بامدادان لشکر اقبال
 دوراندیشی کرده خار بست را بدیوار گلین محکم میکردند - غنیم خداستیز بآرایش نازد
 شتاب زده شد - مباهای ربات همایون پرتو شکوه اندازد - یا لشکر مالوه پیوند - و سران لشکر را که دل
 بمعمرکه آرائی نبوده (چه ازان جهت که چشم بر راه آمرای مالوه داشتند - و چه ازانکه بیشتر
 از روز سپری شده بود) ناگزیر همت بران گماشتند - و چهره ناموس افروزش یافت - چون آوازه
 آن بود (که مظفر با برخه از عقب نمودار خواهد شد - و روبرو دیگر لشکر) بدین اندیشه رای درکا
 با جوق طرح بدانسو شتافت - و دیگر فوجها بآئینه که قرار یافته بود گام همت برداشتنند - در راه
 بزرگ جری و ریگ زار^(۳) بود - هراول در گذشتی لخته عنان باز کشید - دلیران التمش پیش دستی
 نموده هراول را همت افزودند - چون ازان تنگنا پرانگنده گذشتند چند جا هنگامه آویزش
 گرمی گرفت - سرانشانی و جان ستانی آرایش یافت *

برآمد زقلب دولشکر خروش * رسید آسمان را قیامت بگوش
 زمین گنجی از یکدگر بردید * سرانیل صر قیامت دمید
 سید هاشم باره جان سپنجی هشته جارید نیکنامی اندوخت - پیشتر ازین برگذارداده بود
 که در عالم مثال هیزه نشتر بمن رسید - و فراوان خون تراوش نمود - شکفت آنکه بهیژه زخم
 واپسین خواب در گرفت - و خضر آقا فیز چهره نیکو خدمتی برانروخت - مبارزان هر دو لشکر
 باهم در آویختند - و بران مردی فرو شدند - شعلهای پیکار از هر دو سو انروزش گرفت - یلان هراول
 و التمش پرانگنده چپقلش داشتند - و هر جوقه از بهادران بگروه در آویخته بود - میرزاخان
 با سه صد جوان و صد نیل چشم بر نیرنگی اقبال روز افزون داشت - مظفر با شش هفت هزار کس

(۲) نسخه [۱] جوی (۳) نسخه [۱] دل افزودند (۴) نسخه [۱] پذیرفت (۵) در (بعضی نسخه)

در برابر آمده نخوت می فروخت - هوا خواران کوتاه بین جلو خان گرفته بسیج گردانیدن نمودند
 آن پیش سوارِ اخلاص سرشت پایِ همت سخت تر بر فشرد - و عنان از دست آن اقبال نشناس
 باز گرفته راه پیکار سپرد - و فیان صف شکن را بجوش در آورد - پیل شیر مار و چنده دیگر
 نیز دستی نموده شکوه افزودند - پیشتر از پیوستن مخالف را پای ثبات ار دست شد - و باد
 پیروزی طراوتِ رایات را بجلوه در آورد - رای درگا آن ضاع پیموده در برانغار غنیم بیم افزود - و بر زبان
 این و آن افتاد - خدیو جهان بایلغار در رسید - سرتابانِ باطل ستیز را سراسیمگی فر گرفت
 و بے آبروه راه گویز سپردند - مظفر (که برگزیده غرور خود آرای بود) به تباہ حالی بادیه پیمای
 ناکامی شد - و از راه معمور آباد بصوب دریای مهندری شتاب آورد - و هرگز به بجانب بیهشانه
 گام سرعت برداشت - برخه را خون بخاک آمیخت - و بسیاره را آبرو ریخته آمد - تا آخر روز
 هنگام جانستائی گرمی داشت - و اقبال شاهنشاهی در چهره افزوی - با آنکه فیروزی جنود
 بیش از ده هزار سوار نبود - و از آن جانب قریب چهل هزار سوار و صد هزار پیاده * * * نظم *

بس اندک سپاهی که روزِ نبین * ز بسیار لشکر بر آورد گرد

که در جنگ پیروزی از اختراست * نه از کُنج و بسیاری لشکر است

از فروزی پیکار و سپری شدن روز از پیِ گریختگان نکاد و نشد - و در همان جلوه گاه نصرت
 منزل گرفته ایزدی نیایش بجای آوردند - بامدادان در احمد آباد بزمِ عشرت بر آراستند - و بهر کوی
 و بزم ترانه شادی بلند آوازه شد - بیست و پنجم^(۵) در حدود کوره کهاتم پور قاصدانِ فرخنده پی
 در رسیدند - و شگرف کاری اقبال روز افزون برگذارند - گیهان خدیو ایزدی نیار مندی را
 پای دیگر نهان - و بگونگونِ سیاس گذاری روزگار را بر آراست - غیب دانِ شهریار آگاه دل بتازی
 خاطر نشین همگان شد - بوستارانِ یار ساگوهر را گلشنِ عقیدت شاداب تر گشت - و سادۀ لوحان
 بیدار بخت بستانچه همیشه بهار ارادت عشرت از سر گرفتند - فردای این روز دل افزوز زین خان
 کولکناش بسجود قدسی آستانِ نامیه بخت مندی بر افروخت - راجه و امچند از دژ بر آمده
 به کرای والا درگاه شد - کوکه از فروزی آرزو مندی پیشتر آمد - سیام نزدیکِ اثاره سرادات اقبال
 بر افراختند - و زمانه در درخت زارِ آن قصبه (که زهمت گاه ست دالشا) بخواش کولکناش
 فرود آمدند - روز دیگر هنگام کوچ کوکه را گذاشتند - تا آن بومی را بنوبد نوازش شاهنشاهی
 خوشوقت ساخته همراه آورد - چهارم اسفند از مد مهچ لوی ظلّ الهی بر عومه دار الخلافه فتح پور

(۲) نسخه [۱] شه باز (۳) نسخه [ب] بروز (۴) نسخه [ل] بر آرد گرد (۵) نسخه [ب]

بیست و پنجم بهمن ماه الهی (۶) در [بعضی نسخه] کوره کهاتم پور *

نورافشان شد - و گروه‌ها گروه مردم شادمانیها بجای آوردند - حق پژوهی را بارگاه دیگر زدند و قدردانی را تاته آئینه بر نهاده آمد - کامیابی دور و نزدیک را فرو گرفت - و مرده‌ها جارید دولت^(۲) سامعه افروز جهانیان آمد •

و از سوانح نامه افروزی راجه رامچند بسجود قدسی آستان - (چون فرستادگان بدو پیوستند و داستان والا شکوه بر خواندند - و مهین اندرزها گذارش یافت - و بهمین روشها افسون بیم وامید دمیده شد) از بختمندي و سعادت منشي دیرین غرور از سر نهاد - و سگالش سجده درگاه پیش گرفت - دوازدهم بسجود نیایش گرمی سربلندی یافت - و پیشکشها بنظر همایون در آمد از آن جمله مد و بیست فیل برای دلجوئی او پذیرفتند - و از هفتی تنسوقات لعلم بیش بها ملک و قلعه را بدو باز گذاشتند - و بهمین بخششها پاینده او افزودند - از انجمله مد و یک اسپ عنایت کردند •

و از سوانح فروشیدن محمد زمان - او عم زاده میرزا یوسف خان است - از شورش برنایی و گفتار کوتاه بینان آزر بر سر جاتی^(۳) (که از بزرگ بومیان صوبه مالوه است) لشکر کشید - او بلا به گری در آمد - و خروسته فرستاده پیمان نیکو خدمتی استوار گردانید - از آزمندی و کارشناسی تازه عهد را فراموش کرد - و بقصبه مهریه^(۴) شتافته دست یغما برگشود - سپس دیوگده را غارت کرد از کوتاه فکری راه سورت نزدیک شنوده بدان سو روانه شد - گروههای دشوار گذار پدید آمد - با چند ایستاده لشکر و پرتال را گذرانید - و از خرد غفودگی باده پیمایی بر نشست - آن بومی قابو یافته در رسید - و روزگار او سپری گشت - هر که (راه بفرمانی سپرد - و سخن هوا خواهان بگوش در نیارد - و برگفته نه ایستد) در کمتر زمانه کار او چنین بسر آید - و در زبان زدگیهای گوناگون افتد •

ریخته شدن آبوری سلطان مظفر فجراتی بار دوم

دلهای فرمان رویان والا شکوه و اورنگ نشینان دادگر (که گفتار و کردار را چون صفوگاه ضمیر بفروغ حق پژوهی روشن دارند) جامه ست گپهانما - خامه گیتی خدلوند ما که از خیر بسیجی و شایسته کاری و فرزندی دریافت و فراخی حوصله بزرگان جهان معنی را بسان برگزیدگان عالم صورت نشاط آمود پرستاری دارد - هر آینه خواهش او ترجمان تقدیر باشد - و هر آنچه در نظر دور بینان

(۲) نسخه [ل] جهانیان را سامعه افروز آمد (۳) نسخه [ب] جانبا - و نسخه [ل] چابها (۴)

نسخه [۱] بریه - و نسخه [ب] هریه •

هستی گری نباشد باسان روش بر فراز پیدائی برآید - چنانچه بتازگی حال این شوریده برگزیده و غنودگانِ نخوت را افسون بیداری بر دمد - پس از آن (که آن ستاره سوخته راه گریز سپرد - و گذارش شاهنشاه آگاه دل جهانیان را بینش افزود) اگر لخته تکمشی رفتی گرفتار شدی - و آن خارین از بیخ برکنده آمدی - لیکن از شادمانی فیروز مندی بدان نپرداختند - و ژاژخانی بدگوهان کج گرا سرباری شد - یک روز در میان قلیچ خان و شریف خان و نورنگ خان و تولک خان و دیگر سپاه مالو پیوستند - و هنگام حرف سرانی گرمی گرفت - درین هنگام آن تپاه کار خود را به نیروی زرباشی راست کرد - و بکذبیت رفته از بازرگانان فراوان مال برگرفت - زربندگان فرومایه گرد آمدند - و عایا فرزند پیشین سلاطین خود انگشته وفاداری پیش گرفتند - هجوم مردم و عیان باز کشیدن فیروزی جنود آن دل بای داده را دلیر تر گردانید - و از سرآماده پیکار شد - و میسرانید که باواری رسیدن همایون موبک پای همت از جا رفت - اولیای دولت از نالش نپی دستی سپاه و یافه درائی بیدان کار نشناس رو بآریزه فهادند - و آزوی مقدم همایون نمودند - و خواهش را فراخ تر ساخته بنادرست اندیشه در افتادند - کشور خدای توانا خرد بهمین اندرزا دل بخشیده و بهمین پندها گرانبار شناسائی گردانید - و بر زبان گوهر آمد گذارش یافت - بزودی آن فتنه انگیز خوابیده بخت خاکسار گریز پائی خواهد شد - و جنود فیروزی کامیاب نشاط - چندی نگذشته بود که غبار شورش فرو نشست - و غیب دانی شاهنشاهی خاطر نسنج جهانیان گشت و الا نصیحتها کارگر آمد - امرا دل یانته اندیشه آویزش در سر گرفتند - بسیاری برین بودند که همگان یکدل شده در آراگی آن نافرجام کوشش نمایند - و برخی را رای آنده چون پیشین لشکر محنت کارزار دیده دم آسایش برکشند - و قلیچ خان و نورنگ خان با سپاه مالو بدین کار دل نهند - و میرزا خان و دیگر مجاهدان دولت باحمد آباد رفته در آبادی ملک همت گمارند آخر بدین سگالش یکنائی نمودند - و بدفع آن شوریده سرگام برگرفتند - یک دو منزل شتافته در گردانیدن روزگار شدند - میرزا خان باعتضاد اقبال شاهنشاهی دل بر بودن نهاده سید قاسم که زخمی بود و محمد حسین شیخ و شادمان و خواجه ابوالقاسم دیوان و برخی دیگر از کاردانان را با دوهزار کس بحراست آن شهر بزرگ گذاشت - و خود با دیگر امرا بلشکر پیش پیوسته بصوب کذبایت (که شورش گاه آن نافرجام بود) روانه شد - آن بدگوهر سید دولت را با برخی تپاه بسیجیان دونه رویه فرستاد - و پسران اختیارالملك و مصطفی شورانی را بجانب معمور آباد و از خود رائی و کوه نهمی آماده پیکار گردید - چون فیروزی سپاه بده گروهی رسید آن غنوده بخت

فخوت فروش را پای همت از جای شد - و بصوب قصبه سید^(۲۱) (که بنگاه اجل هرپار^(۲۲) بومی ست) شتافت - لشکرها بپرونده رفت - و تولک خان را روانه گردانیدند - که سزای سید دولت داده باز پیوندند - و دیگر سپاه برمالش آن سرگروه تباہ خواہش همت بریست - نوزدهم اسفندار آمد نشیب و فرازا پدید آمد - و دشوار راها در نوردیده دلاوران تیز دست را با فراوان خدا ستیز لخته آویزش رفت - و بایزدی تأیید چیره دست آمدند - و از تابش گرما تکامشی نشد آن شولیده مغز آب نریده گذشته خود را بقصبه نادات کشید - و از انجا بکوہ جهانیہ^(۲۳) برآمد آن قریه ایست شصت کوهی احمد آباد - از استواری او روزگار سخن پیرا - مشرق و مغرب و شمالی او کوہ آسمانی پایه - و جنوب او رود تبتی - چون نادات سرمنزل فیروزی جنود شد انجمن کدکاش بر ساختند - و هر کدام باندازه دانائی در پیش رفتن و باز گردیدن و ایستادن رای برزد و نستغنی اندیشه قرار گرفت - و هرزه لایان خموشیدند - درین هنگام تولک خان فیروزمند آمد و رمز دانان آگاه دل شگون فیروزی برگرفتند - و همدردیلا فروشدن^(۲۴) لنگ^(۲۵) بجهت دیگر بخشید - هر که از واژون بختی و تبه رانی روی دل ازین دولت ابد پیوند گردانید در کمتر زمانه کار سازان آسمانی خاک ناکامی بر نازک روزگار او بختند - و به پیغوله نیستی بر نشانند - این تباہ سرشت سرمایه شورش بود - و در بدگوهری کم همتا - (چون آواز انواج گیتی گشا گرم شد - و عساکر گبهان نورد زمین را در جنبش آورد) مظفر غنوه بخت نصیرا و چوکس و آن شویده را در بروج گذاشته بود - از انجا (که در رویان ده دل زبان را بحر فر دوستی بر آریند - و باطن را آگهی نباشد) همواره به پاینده خان مغل یکنائی نامها فرستاده - برخی بدست نصیرا افتاد - و در کمین جان گزائی نشست - دستان سرائی را در باز کرد - و خوشی را رنجور و نمود - آن بدگوهر بپرسش آمد - و کار او سپری ساختند - و سه صد توزانی از همراهان او بنشیب کار نیستی در شدند - و نیز شکست یافتی سید دولت نوید شادمانی آورد - تولک خان چون او را بیرون کرده برگردید آن تیور روزگار باز کذبایت را برگرفت - و بتاراج^(۲۶) پیلان^(۲۷) رو آورد - خواجم برنی تھانه دار عزم نبرد را آرایش داد - و بیارزی کار سازان انبال فیروزمند شد - درین هنگام اتالیق بهادر گریخت - درین فیروزی یورش این اویک بآرم از غنیم جدا شده بمعسکر همایون پیوست و میان بهادر دولخواهی او برگذاردہ پیاسبانی خود گرفت - هر دو از بدسرشتی و کج گسائی

(۲) در [بعضی نسخه] باشد (۳) نسخه [ب] پرمار (۴) نسخه [ز] چنانچه (۵) نسخه [ز] شک

و نسخه [ن] سیک (۶) نسخه [ا] بدسرشت (۷) نسخه [ک] پلاد - و در [بعضی نسخه] بتلاد (۸)

نسخه [ا] خواجم رای - و نسخه [ز] خوجم برنی (۹) نسخه [ز] بیان بهادر - و نسخه [ک] سان بهادر •

سخنای هرزه گفته - و ساده لوحان را سراسیمه گردانیده - روزی (که اردوی بزرگ بندارت آمد) آن قابوچی خراب درون با برخی پی سپر بیراهی شد - و آن دیگر را به بند خانه فرستادند - هنگامه یانه گذاری شکسته آمد - و رده آرائی گرمی پذیرفت - قول بهیزرا خان و شهاب الدین احمد خان و دیگر رادمردان خدمت گزین آرایش یافت - و شریف خان و نورنگ خان و دیگر بهادران همت منش برانغار را برآرستند - و قلچ خان و تولک خان و جایگیر داران مالوه جوانغار را نیز بخشیدند - پاینده خان و رای درگا و چنغی چابکدستان همه دل هراول شدند - و خواجه نظام الدین احمد و میر معصوم بهکری و دیگر دلواران در کمین گاه طوح ایستادند - بیست و نهم از نادات برآمده جوابی پیکار شدند - مظفر خوابیده بخت از بیم جنون سماری اعتصام بر کوه بلند برآمده سراسیمگی می اندوخت - و بسیاریه تهر گزینان پیشتر شده آماده کارزار بودند - جوانغار فیروزی لشکر شگرف آویزه نمود - و چند بار یکدیگر را برداشته چهره رادمردی برافروختند - لخته دلواران هر دوسو پیاده شده کارنامها پدید آوردند - درین زد و گیر جوق بهادران برانغار بر نواز کوه عالی برآمدند - و بتوپ اندازی و گشاد بندوق شکیب آن نخوت آرا ربودند - پیوسته این کارنان طرح جائی دل گزین بدست آورده توپها سر دادند - درین هنگام جنگ آزمودگان پر خاش جو (که در برابر جوانغار نصرت اعتصام بردند) یکبارگی ناخند - بیشتره بخاک و خون آغشته روی در گریز نهادند - و بسیاریه راه نیستی سپردند •

همه دل خدنگ و همه مغز چاک • همه جامه خون و همه گام خاک

یکه درع در بر سر از گرز پست • یکه بر سر افتاده خنجر بدست

آن سرگروه ناسپاسان را نیز دل از جای رفت - و راه هریمت پیمود - هنگامیکه کار بزرگ بازو بود سرابان کچ گرا دست و پا میزدند - چون اقبال روز افزون بشگرف کاری در شد سر پنجه توانائی برتافته آمد - و برسوائی راه ناکامی سپردند - رادمردان چابک دست بجان شکری در آمدند و در کمتر زمانه نزدیک دوهزار کس را به نیستی سرا فرستادند - و پانصد دستگیر گشته بخواب واپسین غنودند - خدیو کار آگاه ازین بزرگ فیروزی تازه نیایش نمود - و سپاس گذاری را بارگاه نو برزد - و خدمت گذاران اخلاص مند را بگوناگون نوازش سر بلند بخشید - و میرزا خان بولا خطاب خانخانانی و بزرگ منصب پنج هزاری سرافرازی یافت - آنرا (که نیک سگالی با خوب کرداری هم آغوش باشد - و فراخ حوصلگی با مهربانی دوشادوش) هراکینه دولت چنین چهره برافروزد - و کارها بشایستگی گراید - دران هنگام (که شورش گجرات بسج همابین

رسید) از امیر فتح الله شیرازی (که اختر شناسی کهن پایه حکمت اندوژی او بود) پرسش حال دوست و دشمن نموده - و از انجام کار پژوهش رفت : میر لخته در خرامش آسمانی پیش سواری نمود - و چنان برگدارد که همانا درین سال دو بار عرصه پیکار آراسته گردد و اولیای دولت را نشاط فیروزی درگیرد - همچنانکه گذارش یافته بود طراز پیدائی گرفت و شناسائی رواج دیگر یافت *

آغاز سال بیست و نهم الهی^(۲) از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور سیوم

درین سر آغاز اقبال نوروز بتازه کاری دولت ابد پیوند رسیده نو خاستگان دیرین بقا جهان را شادمانی دیگر بخشید - و بے برگان آفرینش را تازه آبه بر روی کار آمد *

شکایتها همین کردی که بهمین برگ ریز آمد * بیا برخیز و گلشن بین که بهمین درگزیز آمد

ز رعد آسمان بشنو تو آواز دهل یعنی * عروسی دارد این عالم که بستان در جبهز آمد

نقشبندان کارگاه سلطنت در ^(۳) فیرنگی آرایش دولت خافه والا نگی بکار بردند - و بگزین روشه اساس آذین بر نهادند - بیست و پنجم اسفندار من در بستان سرائی (که چهار کوهی فتحپور بفرمایش حضرت مریم مکانی سرسبز و شاداب است) بزم عشرت برآراستند - و برخه پردگیان دران روحانی زرتگاه بار یافتند - پس از آنکه چهار دقیقه از شب چهارشنبه هشتم ربیع الاول (۹۹۲) نهد و نود و دو هلالی سپری شد آفتاب عالم افروز برج حمل را ^(۴) افروزش دیگر بخشید - و گلگونگی یسانی بر چهره روز و شب در کشید - و آغاز سال پنجم از دور سیوم شد - و عالم رونق دیگر گرفت

همدرین روز خان اعظم میرزا کرکه از حاجی پرور آمده سجد فیاض بجای آورد - و سرمایه افزونی نشاط شد - پانزدهم بباغ خاصه والا بزم آراسته شد - و گروه گروه مردم کامروا گشتند - از زمان تحویل تا هنگام شرف هر روز بزرگ جشن چهره نشاط بر افروخته - و گوناگون کام بخش شاهنشاهی که و مه را خواهش برآورد - عذوق این خجسته سال تارنخ الهی را سواغار روایی شد و سرمایه سرور جهانیان گشت - چنانچه گذارده آمد *

و از سوانح آمدن میرزا بیگ قاتقال و دیگر مردم بنگاله - چن هار سیوم گشایش یفت بدیم گیری کار آگاهان نیک سال میرزا بیگ و وزیر جمیل و خالبدین و ترخ برغلیق و چندے دیگر

(۲) نسخه [ب] از ابتدای جلوس - و نسخه [د] از مبدای جلوس (۳) نسخه [ل] بیست و چهارم

(۴) نسخه [ل] لایق دیگر (۵) نسخه [ال] یکنائی *

راه دولخواهی سپردند - لیکن از نگره‌دهنده کردارِ خود همواره بیمناک و سراسیمه بودند - چون شهبازخان فیروزی یافت و صادق خان بدرگاهِ همایون روانه شد نامبرداران بدو پیوستند - و آنرا دستاویزِ بخشایش پنداشتند - ازین آگاهی مرهنداس را باسپ بام فرستادند - که صادق خان را برگرداند - و بلشکر و زهر خان (که در برابرِ قتلوست) روانه سازد - و زینهاریان را بنوازشِ خسروانی آمیدوار ساخته بدرگاهِ همایون بیاورد - آن نیز رو در تانده بدو پیوست - صادق خان فرمان پذیر شده بدان سر شقاوت - و برای شکیبائیِ بیمناکان زاهد پسرِ بزرگ را همراه ساخت - درینرو آن گروه برهنمونیِ بختِ بیدار بسجودِ قدسی آستان سعادت اندوختند - شاهنشاهِ بزرگ پذیرِ بگونگون نوازشِ سر بلندگیِ بخشید - و هزاران گسسته آمید را شادمانی در گرفت *

و از سرانح سپری شدنِ روزگارِ ترسون خان - چون شهباز خان معصوم خان را بر شکسته فرصت یافت رو بملکِ بهائی آورد - و طرفانیِ جوشِ رود بارها بچشم در نیارود - و به پایمردیِ اقبالِ روز افزون گامِ همت برگرفت - بدین اندیشه که عیسی مرزبان آن ولایت را (که با زبان عقیدت گذار روز میگذراند) عیار گرفته آید - اگر معصوم خان و دیگر ناسپاسان را بمبارانِ دولت بپردازد هر آئینه یکرنگی دل با زبان پیدائی گیرد - و گرنه پرنه از روی کار برگرفته آید - و بهاداشِ نادرستِ خویش رسد - بهائیِ ببا و های خفی و ثای فوقانیِ هندی و یایِ تحتانیِ زمینِ نشیب چون بنگاله از بلندتر است آنرا بدین نام خوانند - قریب چهارصد کوه از مشرق مغرب دریای اوست - و از جنوبِ شمال نزدیک سه صد کوه - مشرقِ این ماک دریای شور و ولایتِ حبشه^(۱) - و مغربِ او کوهستانِ بنگاله^(۲) گره^(۳) کهن - جنوب تانده - و شمال نیز دریای شور - و منتهای کوهستانِ نبت - بدر این بومی از راجپوتان بیس است - پیوسته دران زمین رودزارِ نخوت فروخته و سرکشی نموده - در روزگارِ سلیم خان تاج خان و دریاخان با فراوان سپاه بدان دیار رفتند و پس از شگرف آویزشها بزینهار آمده دید - و در کمتر زمانه باز سر ناسپاسی برانراشت - اورا بدستانِ سرانی برگرفتند - و بنهانخانه نیستی فرستاده عیسی و اسمعیل دو پسرِ اورا ببازرگانان فروختند - و چون سلیم خان را پیمانده هستی لبریز شد - و در ولایتِ بنگاله تاج خان چیره دست آمد (قطب الدین خان عم عیسی به نیکو خدمتی تازه روئی یافت - و بسخت تکاپو هر دو برادران را از نوزان زمین آورد - عیسی بیخنگی و آهستگی نام برآورد - و دوازده زمیندارِ بنگاله را ایلِ خود گردانید - از پیش بینی و در اندیشی اگرچه پیوسته با مرزبانانِ بنگاله راه خدمت سپرد و پیشکش فرستد لیکن از دیدن سر باز کشد - و از دور حرفِ پیروی بر زبان

راند - چون ساحل دریای گنگ نزد خضرپور معسکر اقبال گشت ازانجا (که این گذرگاه درآمد جای آن دیار است) هردو طرف آب استوار قلعهٔ اسپاس داده بود - در کمتر زمانه بسترگ آویزشها آن دو حصار گشایش یافت - و سنارگانو بدست لویای دولت درآمد - و بقرابوه (۲) که بنگاه اوست رسیدند - و آن شهر آباد یغمانی شد - فوجها بر سر باره سندر (که مصری ست بزرگ) شتاب آوردند - و فراوان غنیمت بدست افتاد - و ازانجا بر ساحل برم پترا رود فرود آمدند آن بزرگ دریائے ست - از (۳) آسام می آید - معصوم را باندک چپقلش (که بقراوان روی داد) پای شکیب از جای رفت - در جزیره پناه برد - نزدیک بود که آن قومایه را دستگیر گردانند درین هنگام عیسی (که بولایت کوچ رفته بود) با قراوان لشکر و گزین سامان در رسید - اصراری والا شکوه مقام توتنگ (۴) بر کنار دریای مذکور در برابر شهر کناره سندر پای همت افشردند - و قلعه اساس نهادند - از هردو سر نبرد دریا و هامون گرمی پذیرفت - و هر بار تازه فیروزی چهره نشاناد بر افروخته - ترسون خان را فرستادند تا سامان لشکر نموده نزد بجمسراپور (۵) غنیم را دودله گردانند از قصبه بهال دوراه بود - یکی از مخالفان تیوه روز دور ترک میبرد - و دیگر کنار دریا - و این بس نزدیک - بسروشت آسمانی ترسون خان پی سپر این راه شد - معصوم خان ازین آگهی با جمعی انبوه نیز دستی نمود - شهباز خان محب علی خان و راجه گوپال و کهنکار و برخه دلاوران نامور را روانه گردانید - و تیزرو را برای آگهی فرستاد - که تا پیوستن کمک باستوار جا پناه برد و باو نیزش نیاید - او در غم شهباز خان شد - که ناسپاسان بفریب کاری در آمده اند - و بدین بهانه گروه از وی جدا ساخته - فرستاده چون قراوان کوشش میکند و همراهان سود مند بی احتیاط و زبان زدگی بے پروائی گذارش می نمایند ناگزیر با چنده در جست و جوی پناه میشود و گزین جائے بدست می آید - و ازین رو (که آن سخن را بهیچ برنگرفته بود) درنگ نکرده بارو می شتابد - درین اثنا آگهی میرسد که فوج نمودار است - سر رشته در بیینی ار دست داده کمک می بندارد - و در سامان مهمانی میشود - قدمی چند رفته بود که شورش غنیم عرصه ایمنی از غبار آما گردانید - هر چند هوا خواهان بران شدند (که شتاب آورده بدان پناه جا رود - تا مردم اردو پیوندند - بوجه اصراری کمک نیز همراه شوند) سودمند نیامد - با دله همت قرین و خاطره آزاد دل بکارزار نهاد - و برخه سامان نبرد گفته جدائی گردیدند - با آنکه بیش از پانزده کس همپائی

(۲) نسخه [ز] بقرابوه - و در [بعضی نسخه] بکراانو (۳) نسخه [ا ب ز] از خفا می آید (۴)

نسخه [۱] تنگ - و نسخه [ک] لومک (۵) نسخه [۱] کناره سندر (۶) نسخه [ب] بجهراپور

و نسخه [ک] بحرپور (۷) نسخه [ل] می آید •

نکردند عرصہٴ نبرد را بشایستگی آرایش داد - فریدون حسین و علی یار را (کہ پیوندِ خوشی بود) روزگار یاروی کرد - و جادوان ناموس را بنقدِ زندگی خریدند - ترمون خان زخمی بدست درآمد معصوم خان سخنانِ مهر و محبت سرائید - و بافسونِ دوستی گفتار خراست کہ همدستانِ خود گرداند - از انجا (کہ اخلاص سرشت بود) بسرزنش و نگوشتش پیش آمد - و بوالا اندر زها پامعِ آرا گشت - آن بے آرمِ تنگ حوصلہ از خوابیدگیِ خودِ رهنمون و بیداریِ چشمِ سبکسر از ہم گذرانید اور در پیرانہ سربِ جاوید نیکنامی اندوخت *

و از سوانحِ فروشدنِ دسوتبہ مصوّر - کپارِ پسرے بود - بدور بینی و آدم شناسی گیتی خدیو ہر ہر پڑوہ مہینِ پایہ نگارگری بدست آورد - چنانچہ خامدنگارِ اورا از کارنامہای بہزاد و پیکونگارِ خنا باز نتوان شناخت - یکبارگی سودا بردماغِ او ریخت - و خنجرے بر خود زد و پس از دو روز وامِ زندگی باز گذارد - کارشناسان را دل بدر آمد *

و از سوانحِ زخمی شدنِ سانول داس - او برادرزادہٴ راجہ گوبال جادون است - در خدمتگذارانِ نزدیکِ سعادت اندوخت - آخرِ ہای روزِ بجهتِ کشک راندہ می آمد - بیجا بہاتہی از شورشِ خشم دران شتاب روی بد خواہ (کہ در کمینِ جان گزائی او بود) انگشتہ شمشیرے برانِ حوالہ میکند و چنان کارگر میشود کہ پزشکانِ آمون کار و طبیبانِ کهن سال دل بچارہ گوی او نمی نہند - خدیو عالم از مہربان دلی بمنزلِ او رفتہ سایہٴ عاطفت انداخت - و از نفسِ گیرا از گزندِ جانی باز رست و پس از سہ سال بہ تندرستی گزید *

و از سوانحِ شورشِ بدخشان - و پوزش نمودنِ میرزا حکیم - فتنہ سازانِ بدگوہر میدا میرزا سلیمان و میرزا شاهرخ گردِ درئی انگيختند - ایذاں از بے پروائی و خوشامدِ دوستی و فروزی و اہمہ دوست از دشمن باز نشناختے - و با یکدیگر افتادہ بملک داری نپرداختے - سپاہی ناخشنود - و رعیتِ بداد کش - ولایتِ خراب - و قلاع بے سامان - ہرکہ بآسودہ روزگار بے نوائی از پیشِ چشم براندازد زود پایش بسنگِ ناکامی در آید - و ہرکہ پیوندِ دلہا ستوکِ نعمتِ ایزد برنشود در کمتر زمانے آوارہٴ دشتِ زبانِ زدگی شود - و با چنین خوی نگوہیدہ بشاہنہٴ جوان بخت سر نیایش تافتہ داشتے - و بلخورتِ فروشی و خود بینی زندگانی کردے - فرمان روا نوران عبداللہ خان اوزبک ہنگامِ یافتہٴ بدخشان آمد - و آن ملکِ دشوار گشا بے آویزش بدسہ

(۲) نسخہٴ [۱] چراغِ جاوید نیکنامی انروخت (۳) در [چند نسخہ] قہر (۴) نسخہٴ [۱] از

ہر خامہ نگار او را (۵) نسخہٴ [ب] بیجا (۶) نسخہٴ [ب ک] ہر ران (۷) نسخہٴ [ک]

آورد - میزایان بصرای بینوایی افتادند - میزاحکیم از گران خواب^(۲) خود رائي در آمد - و کار آگاهان طرز دان فرستاده هزاران لابه گری نمود - خدیو عالم آمدها و کامیاب خواهش دستورې داد خلاصه باسخ آنکه میزایان بدخشان باد افرا^(۳) فاسپاس^(۴) خود می یابند - او بیرون و درون خود را بفرغ اخلاص روشنی بخشد - چنانچه بر در و نزدیک پیدائی گورد - هر آئینه دیگران ازو اندیشه مند خواهند بود - و اگر پیش از شناسائی بسیج^(۵) آن دیار کند نخستین دانشوران عقیدت گرا فرستاده اندرز گویی بجای خواهد آمد - اگر سرود مند نیابد مبارزان فیروزی اعتصام و فیضان صف شکن و سترگ خزینه و بزرگ توپخانه بسرکودگی یکی از فرزندان بخت ور نامزد خواهیم فرمود - هنوز فرستادگان بیرون نیامده بودند که عرضداشت دیگر رسید - که میزایان بدخشان با دل پریشان و روی شرمگین پناه بدین جارید دولت آورده اند - فرمان چیست - و آسیمه سرخی خود باز نموده بود حکم شد که بدرگاه ما بشیمانی را بهیای گران میخرند - میزایان را نوید شادمانی رساند - و بذوازش شاهنشاهی امیدوار ساخته روانه گرداند - و خون تکیه برداشت روز افزون ما نموده ثبات پائی^(۶) نماید و هیچ اندیشه بخود راه ندهد - سخن همان است که در پیشین منشور نگاشته آمد •

و از سوانح فرمان پذیر شدن قتلوی کرانی - گذارده آمد که جنود نصرت پیوند بنگاله^(۷) لخته با شهبدار خان بصوب ولایت بیانی^(۸) شتافت - و برخه با وزیرخان در حدود بردوان بچاره سازی قتلو بر نشست - این لشکر از مدارای بی هنجار او روز میگذرانید - چون صادق خان پیوست کار بند معامله دانی آمد - و تازه رونق چهره اقبال برافروخت - آن نخوت فروش را پای شکیب از جای روت - و برخاسته بسوی آتیه کام خجالت برگرفت - امرا تکامشی نموده بیک گروهی رسیدند و حال آن شوریده بخت بسراسیمه گی کشید - در درخت زار هر پور دم آسایش برگرفت - و از دستان سرائی زر بزایی بر آمیخت - امرا از آزوری و آزار لشکر کشی دل بدان بر نهادند و پیشین منشور را دست آویز گردانند - بدین مضمون که اگر آن گروه نشین ادبار خود را بقفرای دولت ابد پیوند بر بندد بگذشته او نگیرند - و آتیه را بدو باز گذارند - او بسپاس گذاری برادرزاده خود را بخدم متکرمی بازگاه خلافت روانه ساخت - و شصت فیل گزیده با تسرفات دیگر فرستاده سعادت اندوخت - شیخ ابراهیم فتح پوری اوائل تیر بسجده نیایش سر بلند می یافت - و فرستاده ها را بدرگاه همایون آورد - چون انجمن آشتی پیروسته شد وزیرخان بآناده باز گردید - و صادق خان

(۲) نسخه [ی] خود آراتی (۳) نسخه [ب ک] چون میزایان (۴) نسخه [۱] ورزد

(۵) نسخه [ز] دهر پور - نسخه [ک] دهر پور (۶) نسخه [ل] و دستان سرانی را باز ریزی

به پنه - و هر کدام با قاطع خود هنگامه شادی برآراست - سیزدهم وزن قمری گیهان خدیو شد و دلشایز به سرمایه کامروائی دورو نزدیک گردید *

و از سوانح تازه جان یانن راجه بیربر - عرصه چوگان بازی آراسته بود - و آریزه فیلیان شگرف پیکر حیرت افزا - نگاه فیل چاچر^(۲) که در تیزی و تندبی و بد خوئی و آدم کشی یکتا بود (بجان شکرئی پیداده روی آورد - درین تکاند او را گذاشته بسوی راجه بازگردید - نزدیک بود که بخروم در کشد شاهنشاه والا نورو از عموم مهربانی و خصوص عاطفت و افزونی شجاعت رخس دولت تیز ساخته میان آن عفریت پیکر و راجه در آمد - آن خشم آلود باد رفتار متوجه شهسوار عرصه دلبیری شد غریو از جهانیان برخاست - و جگر آهنگین دلان آب شدن گرفت - و از دور باش شکوه شاهنشاهی یکبارگی باز ایستاد - و بینندگان را حیرت دگر گرفت *

و از سوانح درگذشتن غازی خان بدخشی و سلطان خواجه نقشبندی - نخستین کنداوری را چهره افروز دانائی داشت - و شمشیر را پایه افراز قلم - با فروزنگی در علم زار رسمی از دولت ارادت گیهان خدیو با دانشوران اشراق و صوفیان صافی نیایش گری داشته - و با وجود پابستگی صوری از وارستگی بهره اندوخته - و همواره چشم گریان و دل تفسیده داشته - چهارم امرداد در فصبه اوده سفر واپسین پیش گرفت - بظاهر پیوند زن و خورش ناهنگام رهنمای بادیه نیستی گشت دوم (اگرچه حکمی مطالب کمتر اندوخته بود - و بر فراز و نشیب علمی بر نیامده) لیکن بسا دلاویز سخنان صوفیه جوهر او را زده داشت - و از فروغ نظر شاهنشاهی مزاج شناس روزگار آمد و از ارادت درستی آهنگ نزهتگاه اطلاق جوش هر زده - پانزدهم بضعف معده و دل بدار اختلاف فتحپور در گذشت - شهریار مهرآمود از رفتن این درو فریاده مرد آزاده خاطر و اندر هگیان شد و فرزندان و سوگ نشینان را بهین اندر زها آرام بخشید - و تیمارداری آن گروه را بر خود گرفت *

و از سوانح فرستادن خان اعظم میزا کوکه بصوب مالوه - نگاشته آمد که در آله آباد از جایگزینی صوبه بنگ و بهار دل گنده^(۳) بود - بنابراین رابین و گدازه و آن نواحی در نیول او نامزد شده بود - هفدهم گوانبار اندر زها بدان سو روانه گردید - بیست و پنجم شهریور باقی خان برادر ادهم خان راه نیستی سرا پیمود - و پس ماندگان او را پرسش و نوازش شاهنشاهی غمگسار آمد *

و از سوانح ریخته شدن آبروی سید دولت - درین هنگام (که ملک گجرات لخته شورش داشت) آن ناپارسا گوهر باز بر کنایات چیدودستی نمود - مرته راجه میدنی رای راجه مکت من

وامساده آدی سنگه رامچند باگه راهور تلسی داس جادون بهادر اتول کهر ابوالفتح مغل قرا بحری دولت خان لودی و برخه دلاوران کارطلب بسزای او نامزد شدند - ازان پدشتر (که فوج نصرت پیوند در رسد) بغارت گری معمور پیلاد چشم سیاه کرده بود - خواجم بردی با گروئے دلاوران عرصه رادمردی بر آراست - و او زخمین آبله پای گریزگاه شد - فیل و دیگر اسباب برگرفتند - و همدین و عابد و میرک یوسف و میرک افضال و عبدالله و تمرحسین از کوهستان راج پیله برآمده نزد قصبه مونده گرد شورش برانگیختند - و رعیت آزاری پیش گرفتند - خانخانان از نواح مهندری خواجه نظام الدین احمد میر ابوالظفر خواجه رفیع میر معصوم بهکری سلطان راهور سید هاشم و برخه ناموران همت منش را روانه گردانید - فرستادگان بدولقه رسیده بودند که هنگامه بدگوهان پراگندگی پذیرفت - و جنود فیروزی باز گردید - و نیز درین هنگام بهار خان گهر در حدود دهه نمر فتنه را بشورش درآورد - قابل خان گجراتی و رادهن خان و دیگر اقطاع داران آن سرزمین کازار نمودند - و بسیاری فتنه اندوزان بگوئیستی درشدند - و آن شوریده مغز بکنج ناکامی نشست •

و از سرانج فرستادن فیروزی جنود بر سر سلطان مظفر گجراتی - پانزدهم اردی بهشت خانخانان باحمد آباد آمده بآبادی ملک و دلاسی زیرستان همت گماشت - و پراگندگیها لخته رو بکمی نهاد - درین هنگام آن ندها سرشت از تنگنای کوهستان راج پیله بیرون آمد - و بصوب پتن روانه شد - مقصود آقا و برخه دلیران نامور بسرگردگی شادمان بیگ نامزد گشتند - و اوزین آگهی ایدر رویه گام سرعت برزد - و بکانهپور پناه برد - و از آنجا به بندر کهوکه بکنج گمنامی درخزید و هرکدام از همراهان خود را بگوشه برگرفت - شیرخان فولادی بولایت کلانه افتاد - و مرزبان آن سرزمین در پی گرفتن شد - مال و منال گذاشته بحیله ساری راه دکن سپرد - و لخته از بخت یاری بفیروزی جنود پیوستند - چون مهدی سلطان برادر خضر خواجه خان و پسر میرزامقیم نقشبندی اگرچه لخته تکامشی رخت لیکن اگر گام فراخ برزد آن خوابیده بخت دستگیر شد •

و از سرانج گشایش قلعه بروچ - چون از نیرنگی اقبال شاهنشاهی سلطان مظفر بار درم

(۲) در [بعضی نسخه] اتول کهر (۳) نسخه [۱] نیلاد - و نسخه [۱] پتلاد - و نسخه [۱] تباد
(۴) نسخه [۱] خیره کرده بود (۵) نسخه [۱ ب] میرکی یوسف (۶) در [بعضی نسخه] تمرحسین
(۷) نسخه [۱] راج پیلایه (۸) نسخه [۱ ب] بهکری (۹) در [بعضی نسخه] پسر سید هاشم (۱۰)
نسخه [۱] بهادر خان (۱۱) نسخه [۱] راج پیلایه - و نسخه [۱ ب] راج پیله (۱۲) در [بعضی نسخه]

بکانهپور (۱۳) نسخه [۱ ب] کوکهر - و نسخه [۱ ز] کوکهر •

غبار آلود گریز پائی شده قلعیم خان نورنگ خان شریف خان تولک خان و دیگر اقطاع داران مالیه بکشودن برج روانه شدند - سر آغاز فروردین آن حصار حصین را گرد گرفتند - و (۱) چون بسیچها بستنی گرائید - و گشاد آن دبر کشید (خانخانان شهاب الدین احمد خان را با بسیاری از مجاهدان خدمت گزین بکمک فرستاد - و آن سرکار را در نیل او مقرر گردانید - امرا کار از سر گرفته سخت کوشیدند - دهم مهر سرگروه بندر چیدان از قلعه بیرون آمد - و از ستوه آمدن و غنودن درویشان آگهی بخشید - و برگردان اگر مجاهدان اقبال بدروازه شتابند یکجہتان من در بروی ایشان باز نمایند و کار دشوار باسانی گراید - چون آثار راستی از ناصیقه گفتار پیدا بود همان زمان دل بران نهادند گفتار فروغ کردار گرفت - و فیروزمندی چهره آرای نشاط شد - نصیرا بدستان سرائی از مورچل شریف خان بدر رفت - و چرخس با بسیاری از بدگوهران فرومایه بخاکستان نیستی فرو شد بیست و یکم مهر منزل راجه ببربر بفروغ قدوم شاهنشاهی روشنی پذیرفت - و خواهش او سعادت پذیرائی یافت - جشی والا انتظام گرفت - و کامیاب آمد •

و از سوانح ناکام بر گردیدن شهباز خان از ملک بهائی - و چاره نمودن آن - چون بدان حدود رسید بر کنار رود پتار (که شعبه ایست از برم پتار) بنگاه ساخت - و به پیغام داری و اندرز گوئی بر نشست - سگالش آن بود که ناسپاسان را بسیار - یا از پیش خود آواره سازد - عیسی بلاه گری در آمد - و لخته بستن سرائی روزگار گذرانید - و چون پیدائی گرفت که زمان و دل یکنائی ندارد شورش آویزش در میان افتاد - تا هفت ماه زمان فیروزی بلندی گوی بود و بدگوهران نافرجام شرمسار ناکامی - هنگام آن بود که هردو چراغ آگهی برافروزند - و ندایش گوی پیش گیرند - از خرد غنودگی تیگری افزایش گرفت - و نخوت بلندی گرای شد - شهباز خان از خود بینی بدل آزاری روی آورد - و امرا سر رشته مدارا گسیخته بیانگذاری در آمدند و مخالف را نیز تبه کاری برافروزد - مرگ پدید آمد - و سرمایه زندگانی گران ارز شد - غنیم برانکه هنگام ریش اهر فیروزی جنود ناگزیر بر میگرد - از نیرنگی اقبال بارش کمتر شد - و به تیغ روز شرمگینی بر نشست - فراوان بیلدار گرد آورد - و دریای برم پتار را پانزده جا برید، بارو سرداد چندانکه مورچلها را آب فرو گرفت - بزرگ کشتیهایی نارد (که سرهای آن بس بلند و دراز باشد و بزبان آن دیار پتاره نامند) نزد قاعه شهباز خان آورد - از هردو سو توپ اندازی و بندوق آتروزی شد و لخته پراگندگی در مجاهدان دولت افتاد - از سماوی نائید بسرگروه بندوق رسید - و به نیستی در پیوست - و کشتی چند درهم شکست - یکبارگی آنها رودر کمی نهاد - ناگزیر راه گریز سپردند

و قراوان غنیمت بدست افتاد - بسیاری را سیلاب نیستی برد - و در هر مرز چل شگرف هنگامها روی داد - و اقبال شاهنشاهی بآئین دیگر جلوه گر شد - لیکن بر سید حسین نهانه دار قهاکه چیره دستی نمودند - و بدست در آوردند - عیسی از گران خواب نادانی برآمد - و بمیانچی آن گرفتار طرح آشتی انداخت - شهباز خان پذیرا شد - و عیسی فرمان پذیری را^(۲) میان بر بست و خدمتگذاری را سرمایه رستگاری اندیشید - و قوار داد که بندر سغار کانو را داروغه نشین پادشاهی گرداند - و معصوم را بحجاز روانه سازد - و تفرقات را به پیشکش فرستد - بفراروان مال دلهای امرا بدست آورد - و جنود فیروزی باز گردید - شهباز خان چون ردها گذشته بحدود بهاول رسید و چشم بران داشت که گفته طراز کردار گیرد بد گوهراں لشکر بناسزا گفتارها آن بومی را دودله گردانیدند چندانکه سخن را دگرگون ساخت - و شرطها در میان آورد - سپه آرای را دل بر آشفست - و برگذار که هر زمان رای بشویدن و نو سخنی سرانیدن آئینی آسوده دلان درست اندیش نبود - سخت روی و درشت گویی را آغاز نهاد - و آویزش را آماده شد - نوزدهم مهر ماه الهی^(۳) آن کج گرا روی به بیکار آورد - امرا از کوتاه بینی و ثبات سکالی سود را در زیان خویش اندیشیدند - و شکست شهباز خان را درستی خود پنداشتند - نخستین محب علی خان بے آریزه برخاسته روان شد و هریک جای خویش گذاشته بے راهی پیش گرفت - شاه قلی خان محرم قدرے ایستاده دست برده نمود - و از نا همپائی مردم و زخمی شدن خود بهاول^(۴) را گذاشت - شهباز خان از خواب پندار سر برگرفته لخته شناسای پیوند دله آمد - لیکن پشیمانی بیجا سود نداشت ناگزیر بصوب دارالملک نانده ره گرای شد - و اندوختها برهان رفت - پسران میر عدل و برخ مردم دستگیر گشتند - شیخ محمد غزنوی و چندے را سیلاب نیستی برد - کهنکار و سید عبداللہ خان و راجه گوہال و میرزاده علی خان و طایفه مبارزان درین بازگشت ناهنجار بترخان دیوانه و میرزا محمد و نوروز علی قاتشال هنگامیکه از غارت گری برگشته می آمدند در رسیدند - و از سخت نیرنگی این گروه را از خود پنداشته پیوستند - و باهم در آمیخته گرم بیکار گشتند - نوروز را روزگار سپری شد و دیگران نیم جائے بتکلو بدر بردند - فیروزی چهره نشاط بر آفریخت - و قراوان غنیمت بدست افتاد - امرا پس از هشت روز بشیر پور دم آسایش برگرفتند - شهباز خان بران بود که از هدیه جا سامان نموده برگردد - و بکین تیزی بر نشیند - همراهان از بد خوئی او بستره

(۲) نسخه [ابی] پیدان (۳) نسخه [ل] بهاول (۴) نسخه [ب] آن بومی کج گرای (۵)

نسخه [ز] بودال - و در [بعضی نسخه] بودالی (۶) نسخه [ا] بشیر پور هرچه - و نسخه [ز]

بشیر پور هرچه - و در [بعضی جا] سرچه

آمده بودند - دل بران نهادند - چون بدارالملک^(۲) ثاندۀ رسیدند وزیرخان بگشاده پیشانی و گرم خونی پیش آمد - شهبازخان همان پیشین سگالش در میان آورد - لیکن راه را یکنائی نگرفت و دلها از دورنگی برنیامد - ناگزیر بسیج قدسی آستان نمودند - ازین آگهی سزولان جد کار برای بازگردانیدن نامزد شدند - و درخور هرکدام سزنشها بکار برده اندرزه های هوش افزا فرمودند و سعیدخان و دیگر جایگیرداران صوبه بهار و بنگ را فرمان شد که از روی یکجبهتی در سزای آن بومی کوشش نمایند - نخستین پیشروخان و خواجگی فتح الله را بدین خدمت برگماشتند و سپس رامداس کچهرامه و مجاهد کغبور را - تا بتلغ سخنان شیرین کام ساخته هنگامه را گرم تر سازند شازدهم آذر ماه الهی^(۳) خانۀ راجه تودرمل از قدوم شاهنشاهی نور آگین شد - از دیوار این آرزو نموده - و آنرا بگریز روشنه برگذارد - درین هنگام بفروغ پذیرش کامیاب آمد - و بسپاس گذاری بزرگ جشنه برآراست *

و از سوانح فرستادن جنگاته بصوبۀ اجمیر^(۴) آگهی آمد که رانا از تنگنای کوهستان برآمده سر بشورش دارد - و بارار^(۵) زبردستان دراز دستی میکند - از انجا (که مالش بد کاران ایزدی پرستش باشد) لشکرے بسرکردگی آن سعادت پژوه نامزد شد - و بخشی گری بمیرزا جعفر بیگ باز گردید بیست و چهارم آذر ماه الهی^(۶) دستور ی یافتند - و بهین پنדהا آونزه گوش هوش بر ساختند در کمتر زمانے بدان دیار رسیدند - آن بومی گزاره گرفت - و مردم زان برآسودند - پس از روزے چند سید راجورا با گروه در منزل گدھے گذاشته به بنگاه او شتاب آوردند - آن کچ گرای در خود نیروی آونزه ندید - و از گروه دیگر سر برآورده در ملک ایل نشین شورش انداخت و برخه جا دست تاراج برگشاد - سید راجو آهنگ پیکار نموده بسوی او روانه شد - آن نافرجام بصوب چیتور باز گردید - از سرمنزله^(۷) که او رخت می بست سید نرود می آمد - اگرچه دست برده نفعی لیکن زبردستان را رهائی شد - و جنگاته بنگاه او تاخته بدین سپاه پیوست *

و از سوانح ولادت آرام بانو بیگم - دوزدهم دی ماه الهی^(۸) بطالع نوزدهم درجۀ قوس و بگذاش هندیان یک درجه و پنجاه و چهار دقیقه آن گوهر شب تاب اقبال چهره افروز هستی گشت و شبستان شاهنشاهی فروغ دیگر گرفت - انجم شناسان ژرف نگاه نوید تریخی برگذارند و گهمان خدیو آن نام والا بر نهاده طرب پیری گشت - آمید که قدم آن بانوی ذیخاندان پارسائی سرمایه افزایش شایسته زندگانی و پیرایۀ افزونی دولت گردد • مر درر •

(۲) نسخه [۱] بصوب (۳) نسخه [۱] باز • (۴) نسخه [۱] زبردستان (۵) نسخه [۱] از منزله (۶) نسخه [۱] شهبازخان (۷) نسخه [۱] زبردستان (۸) نسخه [۱]

جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان شاهنشاهی

در انجمنه (که کالای خوشامد گوئی گران ارز باشد - و متاع راست گذاری کم ارج) هر آئینه کدیای آن بزم را داستان راستی بگوش در نیابد - و کتابه پیشانی نیارد برخواند - راستی سرایان دولت خواه به تیره روزی اعتباری نشینند - و هرزه درایان افسانه گورا روز بازار باشد - پیوند دلها را بزرگ دولت چه که بهیچ بر نشمرد - و بازگشت مردم زاد را سرمایه خویشی بینی گرداند مدارا و مردمی را بروز ناکامی اندیشد - و نشناسد که دران روز خوشخوئی بکار نیاید - و زرباشی سود بر نهد - ناکزیر نزهتگاه او حوادث آمای گردد - و هزاران ناخوشی رهنمای سراسیمگی شود خرمند بیدار بخت روز آیمنی (که بمردم چندان نیاز نبود) بسان کار افتادگان زندگانی کند و رعایا کوته اندیش زمان بیغمی بخوابستان بپروائی بغنود - و هنگام کار خون جگر پالاید و بجز اندوه طرف بر نه بندد - و هرگاه با توانگر خاطر آرم دوست فراخ حوصله صلاح اندیش در میان نبود هر آئینه دوستی بدشمنی گراید - و عافیت بسراسیمگی کشد - مالها دست نرسد یغما آید - و خان و مانها بتاراج رود - عرض و ناموس دست آلی بدگوهوان شود - و هزاران شورش بار آورد - چنانکه سرگذشت میرزایان بدخشان ارض برگوید - و بر غنودگان افسوس بیداری بردمد - از نکوهیده خوبها بیکدیگر در آویختند - چنانچه برخی ناکشته آمد - و چون میرزا حکیم از بدخشان بکابل باز گردید میرزا شاهرخ بران شد که بملازمت میرزا سلیمان شتابد - و راه یکجبهتی سپرد - میرزا از چوهره دستی واهمه و دید حال بے وفایان آن مرز نمی پذیرفت - پس از فراوان گفت و گو قرار گرفت که اوزبک سلطان مرزبان حصار (که آئین خویشی و دوستی تازه بر نهاده) جمعی را بیاوری فرسند - و در میان دریای آمربه در گذرد (که دریا آنجا نه بخش شده) یکدیگر را بمیبینند - و پیمان یکتائی را نوی بخشند - و مقروض شد که چهار نفر میرزا سلیمان برگزید - و پنج را میرزا شاهرخ میرزا سلیمان چون بکنار رسید یک بخش گذشته از بیمناکی عنان باز کشید - نزدیک بود که خدک اندازان هرزه لای سنگ راه میرزا شاهرخ گردند - لیکن از سعادت منشی و خیر بسیجی هشت حصه برگزید - و پس از دیدن بآئین پخته کاران نیایشگری نمود - و بسرم منزل میرزا شنافته دستنوی گرفت - میرزا سلیمان بکولاب روانه شد - و از هجوم بدگوهوان (که بدی را غارت یکنوئی برکشند - و خوبی را نکوهیده و نمایند) در کمتر زمان میرزا سلیمان خواهش را فراختر گردانید

(۲) در [بعضی نسخه] بزرگ داشت (۳) نسخه [ب] گنگاران (۴) در [بعضی نسخه] روز دیگر

بسرمنزل (۵) نسخه [ا] نهاد •

و گردِ شورش برخاست - و پدایم داد که مهرعلی و چوچک و میرعماد را بسپرد - و اگر بدین دل نهد از پیشِ خود آواره سازد - میرزا بهسین دل نهاده - و شرابۀ غم درکشید - آنان خارِ ناکامی در پای بکابل شتافتند - و میرعماد بگوشۀ برنشست - درینو محمد قلی شغالی (که شمشیر و خرد آن ملک بود) از پیشِ میرزا شاهرخ نزدِ میرزا سلیمان رفت - و ثبایه سگالی را پایه برتر نهاده و چندی نگذشته بود که مهرعلی^(۳) از زابلستان پیشِ میرزا شاهرخ آمد - میرزا سلیمان (چون از آن پیشین نتردید بشیمانی داشت) چنان پیغام فرستاد که رضامندی خاطر در سپردنِ او شناسند میرزا او را بهمراهی حاجی تم روانه گردانید - حاجی را ملازم و مهرعلی را زندانی ساخت و شیخ بابای ولی^(۴) را (که در پناه زنده دایم ترور یافتی) فرستاده گذارش نمود که هنگامِ آشپزی و قسمتِ ملک محمد قلی و حاجی تم و مهرعلی پیشِ او بودند - اکنون آن سزاوار که نالغان و برخه ولایت در بخش من افزوده آید - شاهرخ میرزا پاسخ داد ائینِ مردمی و مهربانی آنست که نزهتگاهِ بکنائی بگفت رگویی بآزماں نرفته جوی غبار آلود نگرد - و گروهِ را (که از پیشِ من بدان آستان شتافته اند) باز گردانند - میرزا سلیمان دل بران نهاده و رگویی آویزش شد - و او نیز از مستیِ برزائی و شورشِ خود کامی و نبودنِ مصاحبِ دانا و ملازمِ خرد پزیر خیر اندیش روانه گردید - و در حدودِ رستاق عنان بر کشیده عرض داشت - و لایه گری پیش گرفت - بو که گرد آویزه بر نخیزد - و دشمنِ کامی روی نهد - نزدیک بود که میرزا سلیمان بروشِ سرای معامله دانی چالش نماید - تیروزیانِ نرفته اندوز نگذاشتند - و آرزو بر جوشید - و هنگامِ آویزش گرمی پذیرفت از آنجا (که پیمان شکنی و پوزش نپذیری خجستگی ندارد) بے گزینِ نبردِ میرزا سلیمان راهِ هزیمت پیمود - و بحصاریان پناه برد - میرزا شاهرخ از پیِ نرفته لختِ بکارِ ملک پرداخت کولابِ بمحمد زمان پسرِ کلانِ خود سپرد - و مهرعلی را اتالیق گردانید - و خود بقندوز آمد میرزا سلیمان از اوزبک سلطان مرزبانِ حصار کمک گرفته روی ببدخشان نهاده - و میرزا شاهرخ نیز سگاشِ کازار در سرگرفت - و برخه نیز دستانِ یکجبهت را بسرکردگیِ قفغر بدشتر روانه گردانید و بیارویِ کولابیان عرصه بیکار آراسته گشت - میرزا سلیمان نیز درین مرتبه هزیمت یافته بحصار باز گردید - درینو ایلیچیانِ شاعذشاهی در رسیدند - و میرزا شاهرخ را سترگِ نیو چهره برافروخته درانِ پرورش (که موکبِ همایونِ سایه معدلتِ مژبستانِ انداخت - و میرزا حکیم را در آویز شاهزاده والا گوهر آبرو رنخته آمد) کاره انان شیردل فرستاده میرزا شاهرخ را (که سلسله جنبا عقیدت بود) پرسش فرمودند - و فرمان شده بود که بسجورِ قدسی آستان روشن پیشانی گرد

یا خانم والدۀ خود را روانه سازد - میزرا به نیایشگری در آمد - و کار او رونق دیگر گرفت - و حصاریان خود را از یارائی میزرا سلیمان بر گذاره کشیدند - لیکن از نگوینده همدشیمان ملازمت را بخود نیارست قرار داد - و در سرانجام آن شد که آن مهین بانو را بعد از خواهی فرستد - از خبر باز گشت گیہان خدبو و رنجوری آن پرده نشین عفت آن نیز صورت نبست - میزرا سلیمان از حصاریان ناامید شده خواست که بحرف دوستی کار دشمنی سرانجام دهد - با چندی اوزبکان بحواشی بدخشان آمد - و سخن آشتی در میان آورد - میزرا شاهرخ پذیرا شد - و قرار یافت که در همان پیمانگاہ نخستین مراتب دربار یکدیگر بگذرند - و بزم دوستی سرانجام یابد - و تازه عہدے برپندند میزرا شاهرخ گفته را بکردار آورد - و میزرا سلیمان گذاره نشد - و گذارش نمود که بدین سری آمده غبار دویی بردارند - میزرا شاهرخ سگالش دریافته عنان باز کشید - درین هنگام والدۀ میزرا شاهرخ خلوت گزین مفوتکہ نیستی شد - و یکبارگی اندرزگویی از میان رفت - میزرا بخوبشتی بینی و خود کامی در افتاد - و حال سپاہ پراگندگی گرفت - و هزل و بازی روانی یافت - و رعیت به تباہ کاری افتاد - میزرا سلیمان پیش عبداللہ خان اوزبک فرمان روی قوران رفت - ہو کہ کامیاب خواہش گردد - او لشکر بر تاشکند برده بود - سکندرخان پدر او را دریافت - و صحبت بشایستگی در گرفت - عبداللہ خان ازین آگہی بخيال دیگر افتاد - و چنان بر نوشت که تا آمدن من نظر بند گردانند - میزرا از دورنگہی دریافت - و تیرہ شبہ راہ حصار پیش گرفت - چندی تیرہستان پیوستند - و بہ نیروی ہمت از ان خطرگاہ ^(۲) برآمد - چون عبداللہ خان از لشکر باز گردید قل بابا را (کہ وکیل و سپہ سالار او ست) پیش اوزبک سلطان فرستاد - ہمگی بسیج آنکہ میزرا را بسپرد او پاس مردمی داشتہ پیش از رسیدن او بدخشان روانہ ساخت - ناکام از راہ قراتکین ہنواحق کولاب رسید - میزرا شاهرخ بہ نیایش گری پیش آمد - و بہ پیشین نمط در تقسیم ولایت شد میزرا سلیمان از بختہ کاری دل بران نفعاد - و کشم را بوسم سیورغال برگرفت - میزرا شاهرخ از بادۀ خود کامی و ستایش دوستی جز بغتار چشم نیفکندے - و سوان پیشانی برنخواندے - و دوست از دشمن باز ندانستے - در کمتر زمانے گفتار فروشان را روز بازار شد - و خیر سگالان راستی سرای بگوشتہ نشستند - سرشتہ داد و ستد و بست و گشاد میرعماد و میرکالان و چوچک بیگ بدست گرفتند و معاملہ بخشیکری بیار بیگ باز گردید - اینان را حرص اندوزی و حسد انزونی کالیوہ داشت ہموارہ گرد شورش با یکدیگر انگختے - و از بے پروائی دہ خدا و آرزوی پیشکاران و کارشناسان خدمتکاران ^(۳) در تیول مردم فراوان گردش پدید آمد - و بازار خود فروشی و پایہ خرمنی گرمی پذیرفت

که خود را بدولتِ جارید طراز بر بندد - و چون در زمانِ عاقبت با کابلیان نیک پیش نیامده بود میخواست که میرزا حکیم را نادیده از راه کوهستان روی به هندوستان نهد - میرزا حکیم میرزا سلیمان را پیش خود طلبید - و احترام کرده بلمغانات فرستاد - و دران سرزمین دیر چند مقرر گردانید شاه محمد میرزا پور میرزا شاهرخ همراه بود - و میرزا شاهرخ را بدست آورده بشادمان هزاره سپرد - که آواره سازد - و نگذارد که به هندوستان رود - میرزا با سه پسر خود حسن و حسین توأمین و بدیع الزمان و والد های اینان و چندی از ملازمان (که بسی کس میکشید) دران ننگهای کوهستان بهزاران دل گرفتگی در هزار جات می بود - و هر روز را آخرین روزگار خود میدانست از نیرنگی تقدیر بر زبانها افتاد که عبد الله خان شکست خورد - و کولایان چیره دستی یافتند آن هزاره (که در اندیشه دیگر بود) براه آمدن شتافت - و میرزا را بصوب بدخشان روانه گردانید از بیم آنکه مبادا آن وحشی را رای دگرگون شود لخته ره نوردیده بیرهه کام فراخ برزد - و در سخت گریها بیکارگان بحدود کمهر دم آسایش برگزفت - صحرا نشینان آن سرزمین گرد آمدند و در کمتر زمان پیدائی گرفت که آن گفتار پرتو راستی ندارد - و کولایان بهمان آئین در ننگهای محاصره اند - میرزا بناخت تالقان روانه شد - درینولا آگهی آمد که کولاب را برگرفته فوجی برای کوچانیدن ایماق نامزد کرده است - در همراهان پراگندگی رفت - و حاله ثبات تر از پیش گشت نه رای بودن و نه روی گردیدن - نزدیک بود که بدست مخالف در افتد - با هزاران تگاور بصوب کابل شتاب آورد - و در سال آنگ میرزا سلیمان را دریافت - میرزا حکیم از همان خبر بسوی بدخشان رخصت داده بود - درین منزل چشم براه کمک داشت - لخته قدر یکدیگر شناختند - و بیچاره بر نشستند - ناگاه برخه اوزبکان گرد شورش برانگیختند - میرزا شاهرخ را دران نزدیکی پسر سه چهره هستی برافروخته بود - بزین صحرا نشین باز گذاشته کام سرعت برداشتند - مهر علی و قادر پردی و جهانگیر و الغ بیگ و چندی دیگر از عقب دست و گویان می آمدند - سحرگاهان اوزبکان در رسیدند - و تاراج پرتال جدائی انداخت - از نیرنگی روزگار پای تگاور میرزا سلیمان از جای رفت - و میرزا بزمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید - و آن نیز صحرا گرای شد - یک از همراهان پیدائی گزید - و میرزا سلیمان را سوار گردانید - و میرزا شاهرخ بچابکدستی بران گریز پا چیره دستی یافت - دران تیز رویی دو راه پیدا شد - و جدائی

(۲) نسخه [۱ ب] نمی کشید (۳) نسخه [۱ ل] کهار (۴) در [بعضی نسخه] دینولا از نیرنگی

(۵) نسخه [۱] بناحوت (۶) نسخه [ب] و چاره گرنشستند (۷) نسخه [ب] تیز نوردی (۸)

نسخه [۱ ب] پدیدار شد •

در میزرایان افتاد - غنیم از بی میزرا شاهرخ شتافت - در یائے پیش آمد - میزرا در نور دیده
 بل در هم شکست - و دم آسایش برگرفت - حسن پسر خرد درین روز او جدا شد - و زمانه تازه داغ
 بر نهاد - درین هنگام آهی شد که میزرا سلیمان در ایسا و بحراست - میزرا بشوق راه پیموده
 بدریافت ملازمت مسرت اندوخت - درین خوشدلی سیوندک خان از پیش میزرا حکیم در رسید
 و پیغام درستی بر نداشت - چون نکو دیده خوئی او میدانستند تازه اندوه شکیب ربا آمد - آگاه نه
 که از بارگاه خلافت میزرا حکیم را دران^(۴) سلوک نکوهش رفته بود - و از کرده پشیمانی داشت
 درستی پیام باور نیامد - چندی را همراه او فرستادند - تا از انجام کار آهی پذیرند - و استوار پیمان
 برگیرند - درین هنگام قاصد کنور مانسنگه بخسروانی نوازش امیدوار تر گردانید - میزرا سلیمان
 (که از درگاه والا شومساری داشت - و از میزرا حکیم چشم دست گیری) توقف نمود - و میزرا
 شاهرخ بسجود قدسی آستان روی نهاد - و والدۀ توأمین را با یک پسر و چندی از بابریان
 در حدود چارنگران بپژویش آن خرد سال جدا افتاده گذاشت - و خود از راه دامنه کوه
 بدکه آمد - قافله بزرگ از بیم راهزنان در انجا سراسیمه بود - همراهی گزید - عمۀ میزرا خانزاده خانم
 و شاه محمد میزرا درین کاروان بودند - میزرا حکیم رخصت هندوستان داده بود - میزرا بدستان سرائی
 شاطی افغان رهگرای آن گروه سخت گذار شد - هر قدر راه که در نور دیده بدسگالان آن دره
 تنگناها را بسنگ بر آورد - بدشوار تر جایها تاریکیان پیش راه گرفتند - شاطی از مکرانوزی
 قنقریای و جهانگیر و خنجر علی و یار بیگ و ابدال را (که هر یک رستم روزگار بود) بهبانۀ
 پیغام گذاری پیش آن گروه نافرجام بود - و بفروپ کاری از هم گذرانید - سگالش آنکه نیرگی
 شب سایه اندازد - و دشوار کار باسانی گردید - چون پاس از روز ماند و لخته از حال آهی شد^(۵)
 از علی مسجد باز گردیدند - و تاریکیان خیرگی کرده بدست اندازی در آمدند - از سراسیمگی
 بازگانان سپاهی را نیز سر رشته دلویی از دست بشد - مال و جان دست فرسود تاراج آمد
 میزرا شاهرخ بیادری همت سخت آویزش نمود - و از اسب بزمین آمد - و بتوانائی خویش
 و دستگیری خدنگ بیگ بر فراز نگار شد - و از سر کارنامه دلاری بجای آورد - پور او بدیع الزمان
 از اسب افتاد - و بدستگیری جام علی بمنزل رسید - و از آن گروه جنگ کنان برآمد - و آخرهای شب
 در^(۸) دکه دم آسایش برگرفت - بامدادان چاره کار خود میجست - و جز کوهستان بدخشان

(۲) نسخه [۱] در ایسا بخیر است (۳) در [چند نسخه] سهندوک (۴) در [بعض نسخه]

دران بد سلوکی (۵) در [چند نسخه] کار (۶) نسخه [۱] چپو دستنی کرده (۷) نسخه [ب]

بدست اندازی بازگانان در آمدند (۸) نسخه [ل] دهک

پناه نمی‌دید - درین هنگام آهپی شد که میرزا سلیمان ^(۲) در آن نزدیکی ست - بیدار او لخته آرامش گرفت - لیکن از فرو شدن پسر نوزاده اندوهناک شد - ایمان او را از حقیقت مندی پنهان داشته پرورش مینمود - بار اول (که در لغانات بهم پیوستند) آنرا طلبداشته در پاسبانی عاطفت میرزا سلیمان گذاشته بود - گله از زندگانی نچیده در گذشت - میرزا حکیم میرزا سلیمان را بدستور پیش بلغانات فرستاده بود - درین هنگام فوج از میرزا حکیم پیوست - و چنان برگذاره که از والا درگاه شاهنشاهی فرمان رسیده که میرزا شاهرخ را بدرقه داده بشایستگی بگذارند - بدین خدمت نامزد شده ایم - آری نبود بختمندی اگرچه لخته دل شاد شد لیکن چندان باور نیامد تا آنکه از گریه خیبر گذرانیده باز گردیدند - و امرای (که در حواشی دریای سند بودند) بگوناگون بزرگداشت پیش آمدند - کنور مانسنگه مقدم را بس گرامی شمر - و مہمانداری بشایسته روش بجای آورد - از انجا با سودگی و خرم دلی ره گرای شد - و از سلامتی پور جدا گشته ناز مسرتے اندوخت - او را دران دواو اوزیک بدست آورد - و دران روار بر پرتالے نظر افتاد - او را گذاشته بدر شتاب آورد - غلامے در کمین بود - برگرفته بسال اولنگ رسانید - و تاجیکان آن سرزمین پیش میرزا حکیم آوردند - و بوالده خود که از دوری جگر ^(۴) سرخته می بود پیوست - درین هنگام (که میرزا شاهرخ آب سند برگذشت) بموده این شادمانی خجسته فال برگرفت - میرزا را نیل داران هر سرزمین گرم خوئی می نمودند - چون بدار السطنت لهور آمد راجه بهکونت داس بزرگ جشن بر آراست - و خود نیز همراهی گزید - در یک منزلی دار الخلافه فتحپور راجوی بلند اقبال شاهزاده سلطان دانیال را به پذیره فرستادند - و بسیاری سران دولت را همراه کردند - بیست و سیوم دی بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - و مہمان نوازی را روز بازار دیگر شد - خدیو عالم (چون از نقوش پیشانی طومار دل را برخواند) رقم فرخنده ذاتی او در نظر در آمد - و بدست عاطفت برگرفته نوازشها فرمود - و ستاره دولت که فرو رفته بود بر فراز پیدائی آمد - و هر یکی از وفاداران فریت گرا (که شوراے ناکامی در کشیده بود) بگامروائی نشاط اندوخت - اگر در همگی بدخشیان زمانے والا نهمی بکار رود پدید آید که گوهر پاک آهپی را از آشوبگارے تمیزی جدا کرده اند - و اگر بدور بینان بارگاه والا اندازه برگیرند ساده لوحی را بدبستان دانش اندوزی سپرد - زہ نیرنگ اقبال که عیار ایزدپرستی و آدم شناسی درین هنگام همت وری میگیرند - و کار آگاهان خرد پزوه از گزند ناشناسائی رهایی می یابند - ساده لوحان هیدولانی منش را اینجا نگارین دل بدست می آید

(۲) نسخه [ل] نزدیک است (۳) نسخه [ا] مہمانداری شایسته بجای آورد (۴) در اکثر نسخه

و گوناگون شناسائی چهره می‌انروزد - میرزا بکارکرد روزگار که بیدار ساز غنودگان شایسته نهاد است از خواب درآمده پذیرای سعادت شده بود - که بدین دولت والا سرپا زدنی یافت *

و از سوانح شکست یافتن معصوم خان کابلی - گذارده آمد که از خود پرستی و فاتوان بهیمنی هر لشکر بهائی را چه پیش آمد - شهباز خان با زبان شکوه طوار عزیمت درگاه در سرگوفت آمرای صوبه بهار غیر از محب علی خان به تبیل خود برنفتستند - عیسی از دور اندیشی بنگاه خویش نگذاشت - معصوم باشارت او بشیرپر آمد - برخی ناسپاسان تا مالدۀ دوازه کردهی ناندۀ بدست آوردند - وزیرخان را توفیق یاور نشد که نظر بر پیروزی دولت رزافزون اندازد و بسیج بیکار در سرگیرد - لیکن از سعادت منشی پای همت افشرد - و آن شهر بزرگ را با بسیاریه بلاد نگاهداشت - سزاولان براسست گذاری و تلخ گونی شهبازخان را ببارگشت و دیگر جایگیران بهار را بهمراهی و یکجہتی رهگرمی مقصود گردانیدند - و فرمان والا بشهبازخان رفت - اگر دیگر سپاه در کار باشد راجه تودرمل و مطلب خان و شیخ جمال بخنیدار و بسیاریه بندگان کارگذار بکدل را رخصت فرمائیم - عرضداشت که لشکر فراروان است - و همه دل بر کارگذاری نهاده - هیدعم دی به بنگاه در آمد - و تسخیر ولایت بهائی پیش نهاد همت شد - بر کنار چمنه آگهی رسید که معصوم خان در شیرپور توقف دارد - و گذشتی لشکر از آب بخمال نمی‌آرد دلیوان عرصه بیزاهی را سراسیمگی درگرفت - و بے جنگ روی در پراگندگی نهادند - شهبازخان بگذاره شدن و پیش رفتن روی آورد - امرا دل بدین نمی‌نهادند - بکار دانی و جد کاری رامداس و خواجگی فتح الله بهانه وزی و وگران پائی را جای نماند - کام و نا کام ازان دریای بزرگ بر گذشتند - چون نزدیک رسیدند آن شریده سر آبله پای گیر شد - و چندی دستگیر گشتند و فراروان غنیمت بدست افتاد - و کامروئی چهره برافروخت - (چون ملک را گذاشتن و همه را از بی گریختگان رفتن سزوار نبود - و در ناصیه حال بیشتره از همراهان فروغ یکجہتی بیدائی نداشت) شهبازخان خواست که صادق خان و برخی دیگر را در میانه جا گذارد - و خود با چندی بیشتر روانه شود - مردم بدان نگرانیدند - آخر شهبازخان و شاه قای خان محرم با جمعه از بندگان سعادت اندوز دران جا توقف گزیدند - و سعیدخان و وزیرخان و صادق خان و محب علی خان و سید عبد الله خان و گروه دیگر هشتم بهمن روانه پش شدند - رامداس و خواجگی فتح الله باینان همراهی گزیدند - و چنان می‌شناختند که غنیم آگاهی بافته بیرون شده - [چون ملکه (که بدر رفته بود) بدست در آمد - و برخی غنیمت اندوختند] امرا بشیرپر بار گردیدند

بیاوردی سماری نیرو غبارِ دوئی و شورشِ دوزویی برخاست - و فیروزی بجلوه در آمد - و غنیم
بروزِ ناکامی نشست *

و از سوانح هزیمت یافتی دستم قاتشال - اواز سرفتنگان شور افزا ست - از دین هتیهایی
مردم و هجومِ فرومایگان کارِ آن نافرجام بلندی گرفت - درین هنگام (که فیروزی جنود در شیرپور
فراهم آمد) معصوم بجانب فتح آباد آدیسه رونه شتافت - و آن باطل ستیز درین سو توقف نمود
اندیشه^(۲) آنکه درین صورت سپاه دو لخت خواهد شد - بوکه دران هنگام دست بردے بکار رود
ازان پیشتر (که از معصوم آگهی رسد) آن تیره رای بدوازده کورهی لشکرگاه اقبال^(۳) شورش افزود
شاه قلی خان محترم و محبت علی خان و راجه گوپال داس و میرزاده علی خان و خواجه بانو
و چندے دلاوران همت گزین رهگرای پیکار شدند - و خواجه مقیم (که دران نزدیکی بواقعه نویسی
آمده بود) باسی^(۴) کس همراه شد - آواره رسیدن نازد درستان آزمون کار شکیب مخالف در ربود
و امرا نا شادزاده پور نکامشی نموده باز گردیدند *

و از سوانح دو جاشدنِ فیروزی سپاه - ازانجا (که تباہ بسیچی و غرض پرستی عقل
صلاح اندیش را کالیوه گرداند - و گوشِ حقیقت شنورا بسیمابِ غفلت آکنده سازد) قدسی اندرِها
سود مند نیامد - و پندهای روزگار چراغِ آگهی نیفروخت - شهباز خان را بد سگای همراهان
بشورش در آورد - و راه مدارا باز گذاشت - صادق خان دل از کار برگرفت - و بدل شکنی زبان
طلمس ساز برگشت - آن گروه اگرچه همتِ جانفشانی داشتند لیکن خود معامله دان همراه نبود
که در برآمد^(۵) کارِ خداوند و پادشاهِ خود خویشتن بینی گذاشته بزم آرای دوستی یا هنگامه افروز
آشنائی بهنجار گردند - با خود بر نیامده در زیر بار خواهش ناستوده و خشمِ بے هنگام بودند
و شاهراه انصاف یکسو گذاشته بیراهه رفتند - اگرچه این گروه حرفِ اخلاص بر زبان می آوردند
چون نویسم که از فروغِ راستی بهره نداشتند همانا درین گلشن سرای شادمانی نصیبِ عوام
بر گرفته بودند *

در آگهی نامها سرایندگان ترانه اخلاص را برد و گونه شمارند - نخستین آنانکه آئین یکتائی را
بسود اندوزی خویش برگزیدند - و بدین روش پایه خود کامی را بلند تر گردانند - و این گروه
اگرچه لخته از بزرگانان قدم فو ترک دارند لیکن ژرف نگهان آگاه دل نام یگانگی برین سود بندگان
ندهند - و آن جهت مندی ناپایدار را زنی نباشد - دوم والا نگهان حقیقت پژوه که دل

(۲) نسخه [ز] باندیشه آنکه (۳) نسخه [ل] لشکر اقبال (۴) در [چند نسخه] بامینی همراه شد

(۵) نسخه [اب] کار پیرو خداوند (۶) نسخه [ل] آنانکه یکتا دلی را *

غرض دشمن را بقوی دوستی نور آگین دارند - و برگزیدگان دادار را بسرور بر گیرند - و شگفت تر آنکه این طایفه را سرمایه کامروائی چون کشاورز را علف ستور فراهم آید - پس از درازی داستان و کوشش گفتار بهنگام مدارا درشت گوئی و سخت گیری پیش گرفتند - درینولا شرورش معصوم خان بر زبانها افتاد - و قرار یافت که چون غنیم دو جا ست فیروزی سپاه نیز در فوج شده رو در خدمت نهد - بیستم بهمن وزیرخان و شاه تلی خان محرم و صادق خان و محب علی خان و راجه گوپال و کیچک خواجه و برخ دیگر شکست معصوم خان بر خود گرفته جدائی گزیدند - و سعید خان و شهباز خان و بهادر خان و سید عبدالله خان و میرزاده علی خان و بابوی منکلی و ابابکر و ارمز برداران ترسون خان و ثمر بدخشی و شاه قاسم و چند دیگر در همان حدود بوده بچاره گرمی بدنهادان این صوب بر نشستند - و خانگی پرخاش هرروزه یکسو گشت - و هر جوفی روی در خدمت آورد *

و از سوانح فرستادن مرزبان کشمیر پور خود را بدرگاه والا - یوسف خان چون خود را پورده و برگشید درگاه والا میدید یعقوب پسر گلان خود را با نفاس آن دیار بملازمت فرستاد - که در خدمت حضور سعادت اندوزد - و سرمایه یاد کرد او در همایون محفل شد - بیست و نهم بهمن آمده بدولت کورنش رسید - و پذیرای نوازش شد *

آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده سلطان سلیم

آگاه دلاں زرف نگاه و شناسندگان راست اندیش از پاسبانی پنج چیز نغزوند - و نگاهداشت آن مهین گوهرها ایزدی رضامندی شمرند - نخستین استخوانی کلج مردم را ایزدی عمارت بر شمرده پاس آن دارند - و نگاهگران نیوه رای را بدرشت گفتن و زدن و آزاره ساختن و بند کردن چاره نمایند - دوم چراغ خرد از تند باد طبیعت پرستی نگاه دارند - و گونبای بایست را در آبادی درون و بیرون از دست نهند - سیوم خواسته (که بر آمد کارهای دینی و دنیوی بدو وابسته است) بشایستگی فراهم آرند - و بجای خویش رسانند - چهارم غرض و خواهش و خشم را فرمان پذیر خرد داشته نامرس مردم بتاراج ندهند - و بسیرایی آبروی که مه چهارچمن دولت سرسبز دارند پنجم از نگاهداشت نسب در پیوند آدمیان سرشته نخه را دوتائی بخشند - تا فرزندان سعادت سگال چهره هستی بر افزوزند - زمین شوره و تخم پذیرا ازین راستی داستان برگوید - لکه الحمد که شهریا

(۲) نسخه [ل] در شمی و سخت گیری (۳) در [چند نسخه] بهارخان (۴) نسخه [ب] حمزه بدخشی

و نسخه [ل] امیر بدخشی (۵) در [بعضی نسخه] خود *

زمان ما بهمه وارسد - و پایه کاراگهی برافراخته دارن - خاصه در کارکرد عروسی - اگر چون و ارستگان تنهایی گزین پیوند یگانگی بکار نرود هر آئینه سرچشمه گرمی نوع انباشته گردد - و دریای ایزدی فیض (که از دیگرگاه رانی دارد) در و برزین او فرو شود - و اگر گوهر همنائی فروغ بیدش نکیرد در کمتر زمانه زلال زندگانی شورابه گردد - ^(۱) آئین رو بخاطر قدسی رسید که پارسا گوهری در عقد اختیار برج شهر یاری شاهزاده سلطان سلیم در آوردند - تا از نوید آن کارگاه دولت را تازه افروزشه پدید آید درین هنگام بعضی همایون رسید که راجه بهکونت داس کچهاوه (که از عقیدتمندی بیایه والای اصارت برآمده - و با گزین نسب شرافت حسب را که ستوده خوبا ست فواهم آورده) دختره دارد که گوهر پارسائی پیرایه بزرگ نژادی او ست - و بسیرت و صورت آراسته - و ^(۲) آرزوی این خاندان آنکه آن پاک سرشت بدان مشکوی مینو مثال پیوند جادائی یابد - ^(۳) شهریار قدردان خواهش پذیرفت - و گروه را شادی آمود گردانید - و از انجا (که پیش بیدان این راز نهائی بر ملا اندازند و هنگامه آرایند) اورنگ نشین اقبال برای جشن آرائی کارشناسان جد گزین نامزد فرمود در کمتر زمانه دولتخانه خاص و عام را ^(۴) آذین بستند - و نظارگیاں دشوار پسند را دل از دست رفت جشنهای شوق افروز و مجلسهای غم زدا انتظام گرفت - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد عشوت و شادمانی را پایه بلند گشت - و رسوم ساجق و نثار و دیگر نیک عادتها بروش بزرگان والا همت پدید آمد - پنجم اسفند ارمنه کشور خدا با سوان ملک و بزرگان دولت منزل راجه را بفروغ قدسی قدوم روشنی افزود - و پیوند یکجتهی برگزیده آئین انجام گرفت - و همان روز آن پیکر قدسی را بشبستان اقبال آورده طربانده زفاف آراستند *

• قطعه •
دین و دنیا را مبارک باد کین فرخنده عقد • از برای انتظام دنیا و دین بسته اند
در نگارستان دولت نور چشم شاه را • حجله چون پردهای دیده رنگین بسته اند
مهین برادر مورب و معنوی شیخ ابو الفیض فیضی قطعه در سلک نظم در آورده - هر مصرعه آن تاریخ این ^(۵) صاحب دولت افزا ست *

• قطعه •
زه عقد در پاش سلطان سلیم • که پرتو دهد سال امید را
ز پروردن آنتاب دول • قرانی شده ماه و ناهید را
امید که این پیوند جسمانی فروغ افزای اقبال گردد - و فرزندان والا خرد برخیزند ^(۶) *

(۲) نسخه [ب] همگی آرزوی (۳) نسخه [ل] عفت سرشت (۴) نسخه [ل] کارگذاران جدگار

(۵) نسخه [ز] آئین بستند (۶) نسخه [ل] ذوق افروز (۷) نسخه [ل] عقد (۸) نسخه [ل]

و از فرزندان (۹) نسخه [ل] برخوردارند *

ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی بار سیوم

درین هنگام (که زمانه جوشِ نشاط میزد - و عالمیان هم آغوشِ شادمانی) قاصدانِ فرخنده بی از صوبِ گجرات رسیدند - و نوید تازه فیروزی رسانیدند - ایزدی سپاس را بارگاه بلند بر زدند - و زبان کارگرد (۲) از روزگارِ خیربادِ عروسی برگذارد - بختِ (که شکوه افزائی را پیرایه ایزدی ندیاش گرداند - و زمان زمان درین بالغزِ هوشمندی آگهی برافزاید) هراینه کارگرانِ آسمانی بهرستاری او برخیزند - چنانچه درنتِ شاهنشاهی بار گوید - و این شگرفنامه لخته بسراید گذارش یافت که بدگوهرانِ فرمایه گجرات مظفرِ نافرجام را دستاویزِ شورش گردانیدند - و با هجومِ مردم و فراوانی مال چگونه بی دربی خجالت زده ناکامی گشت - وقت آن بود که آن شولیده مغز از گرانِ خوابِ غفلت بیدار گردد - لیکن از آنجا (که غرضِ بدیائی بود - و سوئ را در زبان و ا نماید - و روزگارِ قدره کالایِ دنیوی داده برکشد - تا از مستیِ بنشیبِ (۳) سوئی افند) آن بیخبرِ آنرا سرمایه بزرگی پنداشت - فراوان خواسته در خانه بازرگان نیز فراهم آید - و دستمایه سری و سرزنی نشود - آن پرتوِ فرایزدی ست - به نیروی تکاپو بدست نیاید * * قطعه *

سر کشد با سرو در بستان کدو * یعنی این سر برکشیدن سرسری ست

آسمان داند که از سرو و کدو * خود کدامی سر سزای سرزنی ست

چندین خوری ستوده در مردم زاد فراهم آید - تا شایسته افسرِ فرمانروایی شود - و اوزنگ نشینی را سزوار گردد - شماره آن از منِ کج می زبان بر نیاید - لیکن لخته برگوید - و نمونه بروی روز اندازد نخستین دریافت والا - تا مرتبه شناسی فروغِ کردار بخشند - و حق بر فراز پیدائی برآید - دوم هنگامِ دادِ دهی خورش و بیگانه و دوست و دشمن را نه بیند - تا ستم رسیدگان بجز و زور کامیاب گردند - و بدگوهرانِ مردم آرا پیغوله نشینِ ناکامی آیند - سیومِ خداداد دلاوری - تا شکوه ستمگران از دادگری باز ندارد - و هنگامِ شورش از جای نرود - چهارم جدکاری - در جهانبانی شب از روز باز نسناسد - و راحت بر محنت نگزیند - پنجم فطرتِ عالی - سیم و زر را در پیشگاهِ خاطر او وزنه نباشد - و ببخشش و بخشایش جهان زربنده را بهرستاری در آرد - ششم فراخ حوصلگی فاخرشیهای روزگار بگشاده پیشانی بردارد - و از ناکامی به تنگنای غم در نشود - هفتم دگرگونگی کیش و مذهب از پاسداری باز ندارد - و گروهانِ مردم را اِمنی باشد - تا ظلِ الهی فروغ بخشد

(۲) نسخه [۱] مرتبه (۳) نسخه [ب] کار کرد روزگار (۴) نسخه [ب] که چگونه بدگوهران (۵)

نسخه [ب] مستی بلندی (۶) در [چند نسخه] داوری (۷) نسخه [ل] تا ستم میدگان روزگار *

هشتم مهرافزونی - از ناخوشی مردم آزرده گرده - و بخوشخونی بپاروگری نشینند - تا سرتابان
 کچ گرا غاشیه بزدگی بردوش کشند^(۲) - و غبار درونی از زهت کاه دولت برخیزند - نهم گزیده تدبیر
 شناسائی بگردار رسانده بایست وقت را بشایستگی برگذارند - تا خاربین بدکاری برکنده آید
 و آشوبگاه جهان آرامش پذیرد - دهم کم آزی - خواهش ناهنجار را از پا در اندازد - و از گزیده
 خرد بر نگذرد - تا خشم از چیره دستی باز ماند - و روزافزون دولت چهره برافروزد - یازدهم
 رای زند - برداش و بینش خود اعتماد نکند - و از کار آگاهان پژوهش نماید - بهر کس راز بر نگشاید
 و از دیده در خیر سگال^(۳) شرم باز ندارد - تا گزند روزگار بدو نرسد - و دایمی نشاط جلوهرگر آید
 دوازدهم تقلید دشمنی - همواره تحقیق دوستی پیش کار او باشد - و دلیل پرستی شعار^(۴) - تا از دید
 فراوان مردم بروش خاص از جا نرود - و از جست و جوی حجت نشکبید •

الفصه (چون مظفر ازین خوبا بهره نداشت - و فراوان خواسته او را کالبه ساخته بود)
 با آنکه دو بار سر بیغز او بسنگ ادبار آمد عذاب خود باز نگرفت - و در افزونی^(۵) شورش شد
 اندوختها را گشاده بهنگامه آرائی برنشست - مگس همتان زبنده گرد آمدند - و در قصبه^(۶) کوندل
 پانزده گروهی جونه گنده رفته فتنه جوشد - و با امین خان غوری و جام طرح دوستی انداخت
 بومیان بدستان سرائی زرها گرفتند - و پیوستی را بهنگام دیگر انداختند - آن بدگوهر بکمین کاه فرصت
 نشسته بود - دیرین هنگام (که فیروزی جنود باز گودید - و تیولداران آن سرزمین را از شورش کمتر خیره^(۷)
 بدست آمد - و لخته پراگندگی راه یافت) آن شوریده رای قابو دانسته گرد فتنه برانگیخت
 خاتخانان قلیچ خان را با برخی کارشناسان خدمت دوست بهاسبانی احمد آباد گذاشت
 و دوفوج را بر دو طرف نامزد گردانید - میدنی رای بیگ محمد توقبای سید لاد سید بهادر کامران بیگ
 رام چند آدمی سنگه خواجم بردی و برخی نصرتمندان را در موضع هداله^(۸) هفت گروهی دندرقه
 گذاشت - و بیان بهادر محمود سبزواری شیخ محمد هروی میر محب^(۹) الله^(۱۰) میر شرف الدین
 بنیاد بیگ بهریت رای و جوت مبارزان کار دیده را در بیراهی هشت گروهی شهر بر نشانند
 و سید قاسم را با سادات باره در پش گذاشت - و خود با نورنگ خان و خواجه نظام الدین احمد
 و دیگر رادمردان نمر آزمون دوازدهم^(۱۱) آذر بمالش آن بدنهاد روانه شد - از در موری^(۱۱)

(۲) نسخه [ل] گیرند (۳) نسخه [ل] از شرم (۴) در [بعضی نسخه] شعار ساز (۵) نسخه

[ا ب ک] و در افزونی شورش اندوختها را گشاده (۶) نسخه [ل] کدل (۷) نسخه [ز]

چیز (۸) در [بعضی نسخه] هواله (۹) نسخه [ا ب] مروی (۱۰) نسخه [ب] حبیب الله

(۱۱) نسخه [ز] موری •

چشم بر راه زمینداران داشت - و هر طرف فرومایکن فرستاده مال می اندوخت - و رادهن پور را یغمائی گردانید •

درین اثنا رسیدن فیروزی جنود بر زبانها افتاده آن بدگوهر را سراسیمه گردانید - و بجانب کهری و راجوت کوث (که از بزرگ شهرهای گهاتی واره است) شتاب آورد - خانخانان اردورا گذاشته نیز روی پیش گرفت - از بیرمگانو تا کهری شصت کروه آبادی نبود - غازیان نصرت قرین آذوق برداشته جویای نبرد شدند - آن سرگردان بادیه ادبار نتوانست پای افشرد - و بصوب کوهستان بره شتافت - آن کوه ست بس بلند - نزدیک دریای شور - سی کروه دراز و ده کروه پهنا آبهای گوارا و میوههای خود رو فراوان درو - دوارکا بیست کروه شمال روئه او ست - افواج گیهان گشا دران نواحی پای همت افشرد - بومیدان ازین آگهی لایه گری پیش گرفتند - و آمدن آن واژن بخت بدانسو و همراه نشدن خود دستاویز دوتخواهی گردانیدند - امین خان غوری قرار داد که پسر خود را بهرستاری فرستد - میرابو تراب رفته پور او را آورد - و نهال آروزی او طراوت پذیرفت - و وکلای جام بر گذاردند که مظفر نافر جام در چهل کوهی نخوت آرا ست - اگر برخه تیزدستان نامزد گردند هر آینه بدست درمی آید - خانخانان جریده روی در نگاہ نهاد - و نشانه ازو نیافتند - گذارش رفت که ازین سرزمین بکوهستان بره رفته است - خانخانان لشکر منصور را چهار توب گردانید - برخه بسرکردگی نورنگ خان نامزد کرد - و نوحه بخواجه نظام الدین احمد همراه ساخت - و لخته دایران کار طلب به پیشبازی دولت خان لودی - هر جوقه بگوشه ازان ملک درآمد - و راجپوتان آن مرز سخت آویزش نموده نقد زدگی دریاختند - و آن آباد زمین یغمائی شد - و غوروان غنیمت اندوختند - اگرچه ازان پریشان روزگار نشانه بدید نیامد لیکن حیلۀ اندوژی و فریب آرائی جام خاطر نشین شد - همانا آن شوریده بخت بحوالی ولایت جام رفت - و پسر خود را پیش او گذاشته خود باحمد آباد شتاب آورد - خانخانان رفتی او را بدان سو بهیچ بر نگرفت - و مالش جام را پیش نهاد همت گردانید - او نیز بدین خیال (که فیروزی سپاه از شنودن خبر مظفر سراسیمه خواهد شد) تهور گزینان فراهم آورده پیش آمد - و در چار کوهی از گران خواب خود بینی بیدار شد - و بزاری و لایه گری روی آورد - و بمیانجی رای درکا و کلیان رای خواهشهای او پذیرائی یافت - چیساً پسر خود را با فیل شره و دیگر تصرفات روانه کرد - و در پناه نیکو بندگی درآمد - خانخانان از ده کروهی نوانگر (که بنگاه او ست)

(۲) نسخه [ب] پرم گانو (۳) نسخه [ا] بره - و نسخه [ز] باه (۴) نسخه [ک] به پیش تازی

و نسخه [ل] به پیشاری (۵) در [بعضی نسخه] چسا •

بازگردیده بصوب احمدآباد شتابان شد - و در حواشی مرربی^(۲) آواز فیروززی اولیای اقبال و آرازه شدن آن ناسپاس نشاط آورد - آن سرگردانِ بادیه ادبار بفسون سازی زمینداران بدگوهر بصوب احمدآباد آمد - و زربندگانِ نافرجام فراهم شدند - فوجی که در هداله بود با لشکرِ پراننی^(۳) یکجا شد و دیگر جایگیران سامانِ پیکار پیش گرفتند - آن نخوت گزین (باندیشه آنکه لشکرها یکجا شود و کار بدشواری کشد) خود را نزدیکِ پراننی رسانید - اولیای دولت صفها برآراستند - مدنی^(۴) چوهان رام چند آدمی سنگه سید لاد سید بهادر سید شاه علی بهویت دکنی کیسوداس رائهر باگه رائهر و دیگر مبارزان هراول کارنامه های دلآوری بجای آوردند - در گرمی زد و خورد خواجه برده با برخی تیزدستان قلبگاه در پیوست - آن شولیده مغز راه گریز سپرد - اگرچه بسیاری از بهادران لشکر منصور زخمی شدند لیکن سران مخالف (مثلِ قربان علی بهاری و شیخ عبدالله و صالح میانه و تیمور حسین و گدا بیگ) به نیستی خانه در شدند - به فیروزی اقبال روزافزون شاهنشاهی فتحی بزرگ چهره نشاط برافروخت - و ناسپاسان بدگوهر لخته بگو نیستی و طایفه در نشیبِ خمول فروشدند - و شورش باآرامش گرائید - گیهان خدیو ازین فرید شادمانی درخدا پرستی و داد دهی افزود و شگون دیگر بر فرخندگی عروسی گرفتند •

آغاز سال سیم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهر یور از دور سیوم

درین هنگام نشاط افروز (که بزم عروسی طرب آما بود - و فروغ آذین نظر فریب) گلگون بهار چهره روزگار برافروخت - و گلشن دولت را طراوت تازه پدید آمد - اوزنگ نشین اقبال بر فرخندگی همایون جشن مزده دیگر برگرفت - و آذین را فوطر ز بر فهاد • • قطعه •

جشن فرخنده فروردین است • روز بازار گل و نسوین است

بچه ماند بعروسی عالم • که سبک روح و گران کابین است

پس از سهری شدن شش ساعت و پنجاه و هفت دقیقه بفرخی و فرخندگی فروغ افزای نه گزار شب پنجشنبه نهم ربيع الاول (۹۹۳) نهصد و نود و سه هلالی بمرج حمل پرتو انداخت خدا پرستی را بدستبابِ عشرت جلوه گر ساختند - و بخشش و بخشایش را بارگاه دیگر زدند سرآغاز این همایون جشن آمرای برار بسجود قدسی آستان سربلندی یافتند - و بنوازش خسروانی

(۲) نسخه [۱] مورای - و نسخه [ک] مورای (۳) نسخه [ز] براننی - و نسخه [ل] میرانی

(۴) در [بعضی نسخه] مدنی (۵) نسخه [ل] هفت ساعت •

کامیاب خواهش آمدند - آن معموره ایست از جنوبی بلاد - پیوسته بولایت مالوه - حال او در آخرین دفتر نگاشته آید - در تصرف مرتضی نظام الملک بود - بآزمندی و بد همنشینی از کار خود کناره گرفت - و بخدا متکوی قدسی ارجح برنشست - آن کاره ست خطرناک و ارستگان پارسا گوهر را برهنه نموی و دبدبانی راه پیمودگان کمتر دست دهد - تا بقدر دامنان پای بند چه رسد - در کمتر زمانی گوهر تابناک خرد بسیه چال سردا در افتاد - و بزیانکاری دین و دنیا سراسیمه تر شد - از بیرونیان دل گرفتگی روی داد - و آمیزش بنامه نویسی قرار گرفت - زربندگان کار از پیش خود گرفته او را دستاویز سودمندی گردانیدند - صلابت خان چرخس در هردائی مزاج او راه یافت - و بر سر آن ملک چیره دستی گرفت - و کهنه بدگمانیها و نوسخت گیریها (که آئین بد مستان دنیا باشد) در میان آورد - و در برانداختن تیول داران برار شد - میر مرتضی سبزواری (که سر آمد آن گروه بود) با خداوند خان مشهیدی و جمشید خان شیرازی و چندا خان دکنی و شیرخان نوحانی و دیگر مردم لشکرها فراهم آورده بحوالی احمد نگر شتافت - او بسرکردگی پور نظام الملک باویش برخاست - از هردو سر بسیاریا فرو شدند - انجام کار شکست هر برلریان افتاد جمشید خان دستگیر شد - و فراران مال از دست دادند - یاری بودن دران دیار نماند - روی نیاز بدین دولت جاوید طراز آوردند - و امرای سرحد ایشان را باز داشته بعضی همایون رسانیدند قدسی منشور شرف نفاذ یافت که بارگاه ما در بر روی جهانبان باز دارد - هر که بناگزیر هم پناه برد کامیاب خواهش آید - درین هنگام بهجت افروز بسجود قدسی آستان رسیدند - و تیرگی بخت بر زنده آمد - گوناگون نوازش یافتند - و بمنصبهای سترگ و جایگیرهای آباد کام دل برگرفتند هر روز تازه جشنی آرایش می یافت - و جوائد روزگار به نیکبختی پر میشد - یکی از نوکیهان بزرگ سرمایه پیرایش آن از اقبال روز افزون در بوزه کرده - و شهریار کام بخش (که خوش ساز بهار معنی ست) بقدسی قدوم نور آگین ساخت *

شاه بر تخت سعادت بذله گوی و نکته سنج * با دل دانش پژوه و خاطر حکمت نبوش
روز فروردین جشن شرف کشور خدا انجمن آگهی بر آراست - و نیایش دادار بے همال را پایه افروز *

هماناد تا جاردان نام او * همی مشغری باد فرجام او

ازو دیدم اندر جهان نام نیک * ز گیتی وزا باد فرجام نیک

درین سوره بزرگ بندگان سعادت گرا بافروزی منصب سر بلندی یافتند - شهاب الدین احمد خان را

ایالت مالوه کرامت فرمودند - راجه بهکونت داس پنجبزاری شد - راجه تودرمل چهارهزاری
 زنی خان کرکه و میرزا یوسف خان دو هزار و پانصدی - عبدالمطلب خان هزار و پانصدی - راجه
 اسکره هزاری - حکیم ابوالفتح هشتصدی - شیخ فرید هفتصدی - میر جمال الدین ششصدی
 برهان الملک پانصدی - و راقم شگرفنامه را بے دستاویز خدمتے بمنصب هزاری سرفراز گردانیدند
 امید که نیکو خدمتی چهره سعادت برافروزد - و جوهر شناسی گیهان خدیو بر روی روز افتد
 همگی سران لشکر بوالا عنایتها اختصاص گرفتند - و همدین روز امیر فتح الله شیرازی را بامین الملکی
 بلند پایه گردانیدند - و فرمان شد که راجه تودرمل مهمات مالی و ملکی بصوابدید میر رو براه کند
 و کهن معاملها (که از زمان مظفر خان تشخیص نیافته بود) بانجام رساند - و آنچه بعقل دوراندیش
 رسد عرضه دارد - میر با دل آزاد روی بدین کار شگرف آورد - و بکار آسانع خویش فصله چند
 بعرض رسانید - و گزین باسخا رهنمون خود ساخت - برای کار آگهی بجنس نگاشته آمد - نخستین
 آنکه اماره نویسان حسابها را تذقیع نداده اند - و پاسبانع آئینهای مقدس نشده - اساس این کار را
 (که بر تحقیق و تشخیص است) برقیاس و تخمین نهاده اند - دران سال (که همگی قلمرو
 خالصه شد) کارگذاران سلطنت از افزونع کار بجزو نرسیده فراوان بقایا نوشتند - و به پنجم
 و ششم بخش فیصل دادند - دراز دستان کام دل برگرفتند - و پارسیان بجانکاهی افتادند - و آنان را
 (که اندک لغزش رفته بود) فراوان خواهش از دادن باز داشت - اگر اواره نویسی از روی شناسائی
 شود پیشینی ناخوشیها برافتد - دیگر آئین^(۳) آن بود که مال ستانندگان برعایا یافته بدهند - و فهرست
 بگیرد - و نویسندگان مدار حساب بران گذارند - اکنون آن سر رشته از دست رفته است - هرچه
 عمل گذاران خالصه بنام کشاورزان می نویسند و آنرا رو پوش خیانت میگردانند از پیش میبرد
 باید که سپس آن دو سند را بکار دارند - دیگر حساب نویسی را بر سال کامل می نهند - یا بذسخه
 کوریندی که باد پیمایان بے صرفه گو نگاشته اند - و ازین رهگذر بسیاری زندانی اند - دادگری
 آنست که باز خواست را بر پیوسته سال بے تریور برنهند - دیگر از خوابیدگی عمل گذار گماشتگان
 جیره دستای نموده اند - و از بزرگوان ناستدنی برگرفته - نگاشتهای مختص و قابض^(۴) (که بزبان رزگار
 کاغذ خام گویند) پتواری از قرار واقع همه را وا گوید - و شایسته آنکه هرچه دران نوشته بنام او باشد
 جواب گوید - و گرفته فرستادگان اگر حاضر نساژد باز دهد - و گرنه ستمگر از عهد^(۵) برآید - و هرچه بنام
 جیره دستان (از قانونگو و مقدم و پاکار) برآید آنها پاسخ گویند - دیگر آنچه ازین گونه زندانی پبدائی گیرد

(۲) نسخه [۱] نیکو بندگی (۳) نسخه [۲] آئین بود (۴) در [بعضی نسخه] محقق و نابض

والله اعلم (۵) نسخه [۱] عهده جواب •

آنرا در بقایای رعیتی نام بزم رانند - یا از وجه سال آینده محسوب داشته درباره خواهش نکنند و نیز از عامل بار دیگر پژوهش نرود - و [چنانچه سباق نویسان حال منته را ^(۲) (که بزبان قلم استصوابی و اخراجات گویند) طالب دارند] هم وجه کمی را خواستگاری نمایند - دیگر نشیب و فراز آبادی برهمکنان روشن است - اگر در موضعی زمین از شیار و شدکار می افتد در جای دیگر بکوشش او آباد میگرد - و همچنین اگر جنسه نقصان می پذیرد نذارک آن جای دیگر میشود - اهل سباق تنها کمی را در پیشگاه نظر داشته بار خواهش می کشایند - اگر در جمعی مبالغ نگاه رود هرآینه سرمایه کشاور آسودگی خواهد بود - دیگر مستوفی چهارم حصه عمل نذار را بجهت گذاشتن بقایا نگاه میدارد - اگر از ویرانی ست یا سرکشی بزرگوار (و تکاپوی عامل سودمند نیامده) یا بجهت معزول شدن اوست نابهنگام او را جرم نباشد - و اگر در باز خواست مال مساهله رفته آن وجه را بران بقای نویسد بشرط آنکه بقایا توجیه نماید - دیگر ^(۳) چندی بکمک عامل مقرر می شوند و علوفه مدت معین بر می نویسند - گاهی بیشتر می ماند - و ماهوار آن نیز می ستانند - و مجرا نمیشود - اگر آن بودن ناگزیر بود بخرج او رانند - و سپس چنین سرگذشت را عرضه دارد - دیگر اگر طلب حسابی عامل و تالینان پیش از عمل بخرج او رانده آید هرآینه معدلت خواهد بود - دیگر عمل نذاران پس از عزل برای تحصیل بقایا در پرتگه می ماند - اگر علوفه حسابی آنزمان را و طلب مدتی (که نشان عزل باو نرسیده باشد) و ماهیانه بران راه در خرج او مجرا دهند از دادگری میداند - دیگر اگر ماهوار عامل و تالینان داغی پس از عزل در مدتی (که در درگاه شک داشته باشند) بتصدیق چوکی نویسان بخرج باقی او مجرا دارند سرمایه آسایش میگردند دیگر گاه ماهیانه کمکیان بر بقایای پیشین عمل نوشته اند - و بجهت آنکه رعایا نیستند یا قبول ندارند یا سرکشی میکنند وصول نیافته - عامل اگر بکارسازی آنجماعت ماهوار داده باشد آنرا مجرا دهند - دیگر بکارگذاران گرفت و گیر می نمایند که چرا عرضداشت نکردی - و پاسخ آن گروه آنست که بعضی همایون رسانیده ایم - و جواب نیافته - اگر واقعه نویسان این سر رشته را نگاه دارند و جواب را بگوای ایشان سپارند راه گفت وگو بسته خواهد شد - دیگر اگر عامل نیمه آزناس زمان کار کرد نفعخواه باید مایه آسودگی خواهد شد - دیگر بجهت عمل گذاری بشماره سواران یا نیمه آن به پداده میدهند و عامل پیشتر نگاه داشته اگر ناگزیر باشد معتبر دارند - دیگر قانون گویان را فراوان سود میبرد - اگر از هر پرتگه یکی بدرگاه باشد هرآینه آگهی بالش باید - دیگر خزینة داران

پرگنات را دادنی بسیار است - چندی کار آگاهان درست گردار نامزد کردند - تا این شغل بانجام رسانند - دیگر آنچه عمل‌گذاران پیشین باقی نوشته اند تحقیق نکرده ننده‌اند - دیگر هرکه اقطاع خویش آباد گرداند بملاحظه غلّه بخش سراسری زمان زبان زدگی و خرابی محال دیگر اگر توفیر برآید آنرا در اضافت منصب و علوفه اعتبار کنند - دیگر اسب سپاهی سقط میشود و همان زمان اسب دیگر میخرد - و تذکره درست می‌نماید - و گاه پس از دو سال یا بیشتر اسب عوضی برگیرد - در نخستین سپاهی زبان زده گردد - و در دوم نقصان مال پادشاهی و نیز از دوردستی اسب نیارد بداغ رسانید - اگر از تاریخ نیست شدن اسب علوفه باز پس گیرند کار دشوار میشود - اگر آرناس را بعضی آن دارند و ازان وجه کاسته نکرد سرمایه آسایش خواهد بود - چون این فصل از خیرسگالی نگارش یافته بود پذیرفته آمد - و کهن حسابها رو براه شد و بکوشش آن دانای نیکو بسیج دالوزارت نشاطگاه خلایق آمد *

و از سوانح ریختن آبروی معصوم خان کابلی - (هر چند از ثباه بسیجی و غرض پرستی در عزیمت امرا پراگندگی راه یافت - و گاه آن بود که ناسپاسان نفسی چند بکام دل برنشینند) لیکن از انجا (که سماوی تأیید بهم بود - و اقبال روز افزون) به بیمناکی در افتادند - معصوم بدان صوب که گذارده آمد شتاب آورد - و از دگرگونگی رایها و آوازه رسیدن فیروزی جنود کاره نیازست ساخت استوار جائی برگزیده در اساس برج و باره شد - و در مقام ترمهانی (که گنگ و جمنه و ساکنی باهم می‌پیوند) قلعه بنیاد نهاد - و بیگ محمد و الغ بیگ و چندی بدگهران را با برخی زمینداران در انجا گذاشت - و این را در بند اندیشید - و خود پستریک جای گرفت - امرا بشایستگی هنگامه آرای پیکار شدند - عیسی کارداران فرستاده بلا به گری در آمد - و چون نشان پشیمانی پیدائی نداشت بکوش در نیارده بر گشایش قلعه‌ها همت بستند - سخت آویزشها چهره رادمردی برافروخت - و هربار غنیم با انبوهی راه‌گریز سپرد - بیست و یکم فروردین لشکر فیروزی هنگامه نبرد کشتی بر آراست - در کمتر زمانی یک را بر گشودند - و بامدادان دیگر را دایران ناموس درست درهم شکسته بمعصوم روی آوردند - او تاب نیارده دریا نوردی پیش گرفت و از هجوم ناسپاسان و شورش دریا کشتی فروشد - بتکاپوی برخی نیم جان بکدار برد - و بار دیگر آبروی او ریخته آمد - و اولیای دولت سپاس‌گذاری از سر گرفتند *

و از سوانح سزا یافتن ترخان دیوانه و طاهر ایلاتیچ - از پیشین مالش بکنج خمول در کمین فرصت بودند - درین هنگام (که امرا شادخواب بے پروائی داشتند) طاهر بتاج پور رفته گرد شورش

برانگیخت - و تمریدخشی پیکار ناهنجار کرده شکست یافت - و آن باطل ستیز را مایه بدصستی بدست افتاد - و ترخان دیوانه بدادرالملک نانده آمده غبار افزای فتنه شد - و در برخه خانهای نی بست آتش درزد - شهباز خان قاسم خان و محمدخان فیازی و جوق دلداران را بمالش فرستاد در کمتر زمانه آزاره دشت ادبار شد - و در ولایت مرزنگ به پیغوله نیستی در نشست - و بر فرق آن دیگر نیز غبار ناکامی رخنه آمد •

و از سوانح فرو شدن حبیب علی پور محب علی خان - چون امرای بهار بخدمت گذاری به بنگاله شتافتند یوسف متی نام افغانه چند فراهم آورده دست بناراج برگشود - حبیب علی از شورش جوانی بر جوشید - و ساز پیکار ناکرده نبرد آرای شد - و کارنامه دلیری بجای آورد و نقد زندگی در باخت - محب علی خان ازین آگهی کالیوه شد - و هر چند در رفتن بینایی نموده امرای بنگاله نگذاشتند - و شاه قلی خان محرم را (که از دیر باز آرزوی قدسی آستان داشت) بمالش آن فرومایگان فرستادند - که این خدمت بانجام رسانده رو بدرگاه نهد - در کمتر زمانه ناسپاسان ببادافراهِ رسیدند - و گرد شورش فرو نشست •

و از سوانح قرار یافتن بنگاله بصادق خان - گذارده آمد که امرای بنگاله از خود بینی و غرض پرستی رشته یکدلی برگسیختند - صادق خان با برخه یکطرف را بر خود گرفت و شهباز خان با گروه بجانب دیگر - از آنجا (که ناشناسانی در بالش بود) جدائی سودمند نیامد دست از کار باز داشته بکین توزیع یکدیگر نشستند - از پیشگاه خلافت خواجه سلیمان را باند زگونی فرستادند - و فرمان شد که یک کار بدو گروه فرمودن شایستگی ندارد - کار دیدگان خیرسگال انجمن بر سازند - و در سران سپاه ژرف نگهی بکار برند - هر کدام که انتظام بنگاله بر خود گیرد دیگر بصوبه بهار بزرگردد - خواجه نخست پیش صادق خان رفت - او از خامکاری بے آنکه هر دو طایفه فراهم آیند بر خود گرفت - شهبازخان و سعیدخان و دیگر مردم ازین درهم شده بے آنکه آن ناحیت سرانجام یابد برآمدند •

و از سوانح درآوختن شهبازخان بسنکرام - با آنکه سعادت بار نیدورخته همواره با امرای بهار دست از خدمت گذاری باز نکشید - و از خوب کرداری راجه تودرمل او را پسر خوانده بود شهبازخان از غرض پرستی در بازگشت از بنگاله در بر انداختن او شد - او به تنگناها در آمده به پیکار بر نشست - چون کار اخته دراز شد سعیدخان جدائی گزیده بهبار آمد - شهبازخان پورنمل

(۲) در [اکثر نسخه] یخته آمد (۳) نسخه [ل] یوسف نام (۴) نسخه [ل] بققدیم رسانیده

(۵) در [بعضی نسخه] بدو گروه مخالف فرمودن •

زمیندار کدهور را که با او دشمن بود برخواست - و در شکست آن بومی او را یادر اندیشید - و از ناهمیدگی در کمتر زمانه او را زندانی ساخت - (۲) چپوته که پیشتر با او بسر برده درین نزدیکی ازو جدا شده بسنگرام پیوست - و بهوا خواهی او بجان گزائی شهباز خان آمد - و در کمین آن نشست روزی در نشستگاه شهباز خان یکم با پورنمل حرف سرانی داشت - آن سرگشته بے آنکه ژرف نگاهی بکاربرد بخیال شهباز خان شمشیر حواله نمود - پورنمل از تیز دستی برگرفته او را از هم گذرانید و شهباز خان غور ناکرده آن بیگانه را پای بند ساخت *

و از سوانح فرمان پذیر شدن عیسی زمیندار - از آن باز (که بلشکر منصور آن گزند رسید که لخته گذارده آمد) سترگ بیمناکی داشت - از رسیدن فیروزی جنود کالیوه شد - و (۳) چون بزرگان لشکر را غرض پرستی از راه برد - و از کوتاه بینی با یکدیگر در افتادند (آن بومی لخته دم آسایش برکشید - و از عاقبت بینی کار دانان پیش صادق خان و دیگر سران لشکر فرستاده لاله گری پیش گرفت - و قرار داد که معصوم خان کلبی را بحجاز روانه سازد - و خود چون بندگان سعادت سرشت خدمت گذاری نماید - و یکم از خویشان را بر آستانه خلافت بهرستاری فرستد - و گزین پیشکش روانه درگاه سازد - و آنچه دران شورش از لشکر همایون رفته باشد باز سپارد او در سامان این کار بود فاکه شهباز خان و سعید خان و دیگر امرا چنانچه گزارش یافت برآمدند آن بد گوهر سر رشته نیاز از دست و آهسته بدر از خواهشها افتاد - امرا از ناشناسائی برخیزد ولایت باو باز گذاشتند - و او لخته فرمان پذیری گرفت - فیل و توپ و جز آن که بدست او در آمده بود روانه درگاه گردانید - و معصوم خان را اگرچه از بداندیشی کسبل نکرد لیکن قدری فر فتنه اندوزی باو داشت - شهریار دور بین پذیرش فرمود - لیکن بر آمدن امرا بدانسان پسندیده نیامد - خواجه سلیمان بعض رسانید چندانکه گفتم شهباز خان روزی چند توقف نماید از خشمناکی قبول نکرد - او را همراهی فاطر دولت ساخته باو بدان صوب فرستادند - تا از کار او آگاهی پذیرد - و امرا را نکوهش بسزا نماید *

و از سوانح فرو نشستن شورش اولیای کرانی - درین هنگام (که آن دیار لخته بارامش بود و امرا بجهت آنکه عیسی قرار داد خود را کار بندند در نواحی آذیسه چشم بر راه داشتند) آن شولیده عقل بدست یاری سلیمان سربگی غبار فتنه برانگیخت - و هنگام افغانان فراهم آمد دست تاراج برگشود - و بر صالح پور وزیر خان شتاب آورد - و در حوالی بردوان پیگار در گرفت

(۲) نسخه [۱] کدهور را - و نسخه [ک] کدهور را (۳) نسخه [۱] داده (۴) نسخه [۱]

سرمی - و نسخه [ز] شیرینی *

او گزین آونزش نموده بیردوان حصار ی شد - امرا ازین آگاهی فوج روانه کردند - و خود نیز ازین شنافتند - پیش فرستادگان چون بشش گروهی غنیم رسیدند زیاده سران تبعه اندیش دست ز محاصره باز داشته بکارزار برخاستند - گنداوران کار آگاه بکنار دریای منگل کوف پای همت برافشردند - و در همان نزدیکی فیروز ی جزود نیز پیوست - و ازین (که دریا پایاپ نیل بود) عشرت دیگر روی داد - درین اثنا خواجه سلیمان و ناظر دولت از بارگاه خلافت در رسیدند - و نوید فتح و بهروزی رسانیدند - در کمتر زمانه برابر دایرها در قلعه گلیی بر ساختند - تا هنگام گذشتن مخالف چیره دستی نتواند کرد - سیم خرداد امرا فیروزی یافتند - و انجمن نشاط آراسته شد - تمام آن شب ریش ابر بود - بامدادان سپاه نصرت قوی در بارش گذاره شدن گرفتند برخه آدم و اسب را سیلاب برد - غنیم از کوتاه بینی رده برکشید - صادق خان صفها آراسته بقلعه در شد - و خود را بخواب انداخت - و کار آگاهان برگذشت - تا فوجها از هم نکسلد چون نیم روز سپری شد باطل ستیزان بدان خیال که امروز آریزه نمیشود به بنگاه باز گردیدند درین هنگام صادق خان پیچ پیکار در سر گرفت - و بامرا گفته فرستاد همگی اندیشه عنان تابعی آن گروه بود - اکنون دل بکارزار بر نهند - دلاوران پذیرفته بآویزش درآمدند - غنیم با هزاران سراسیمگی دو بخش شد - فوج بر سر وزیر خان آمد - و جوت به پیکار صادق خان و محب علی خان عرصه جان فشانی و جان ستانی گرمی پذیرفت - واد مردمی را بازار دیگر شد - ناظر دولت و سید مبارک و خواجه سلیمان و خواجه دوست و حریف و تاج خان پیوسته نمایان کارها کردند و صادق خان بشایسته آئین غنیم خود را برداشت - درین هنگام پیدائی گرفت - نزدیک است که وزیر خان و آن گروه را پای همت از جلی رود - محب علی خان و میرزاده علی خان و کیچک خواجه جدا شده بدان مصاف پیوستند - و در کمتر زمانه آبروی مخالف ریخته آمد و بآسمانی نائید بزرگ فتح چیره نشاط افروخت - نزدیک سه صد کس غنیم به نیستی سرا در شدند - و تا صد کس از غاریان اقبال جان سپنجی باز سپرده جاوید نیکنامی اندوختند و در تکامشی هزار کس از گریختگان را روزگار سپری شه - و خاریی تنه ازان ماک برکنده آمد زیر دستان به ثنا گوی و نیایش گذاری نشستند •

و ا سوانح فروشن دستم قانشال - فیروزی اقبال شاهنشاهی را که تواند اندازه گرفت و شگرفت کاری او کی بر شمرده آید - آن بد گهر (که چاره گری او را سعید خان و شهباز خان و بهار خان و بسیاری مجاهدان دولت هر خود گرفته بودند - و کاره از پیش نرفت) امروز

از چندے میدانہ مردم نقشِ هستی اوستردہ آمد - چون اَمرا از تہ رائی آن ناحیت را انظام
 ندادہ متوجہ بہار شدند آن شوریدہ مغز با بسیاری قلعہ گہوا گہات را گرد گرفت - طاهر
 و سیف الملک و خراجہ مقیم جوہر گاردانی و شجاعت را ہر روزی کار آورده شایستہ نگہبانی
 نمودند - درین اثنا بابوی منکلی از شیرپور سرچہ رسید - و ہر زبانہا افتاد کہ محب علی خان
 پیوستہ است - غنیم از گرد قلعہ برخاستہ دورتر نشست - ہندگانِ سعادت گزین بیرون شدہ
 ہنگامہ پیکار برآراستند - از انجا (کہ غرور مستان را زود خمارِ ناکامی درگیرد - و بے آزرمان
 شورش افزا دیر زندگی برنتابند) آن کوتاہ بین راہ گزین سپردہ با گروہ اندوہ فرو رفت - و فیروز مندھی
 پیرائہ شگفت دیدہ وران گردید - فیل سون کدوہ با دیگر اسباب ہر گرفتند - و پور او خوش فال
 بدست افتاد - همانا سببِ برخاستہ رفتن اَمرا آن بود کہ بے دستیاری خدمت فروشان اقبال
 روز افزون چہرہ انروز - و بسیاری ناسپاسان را رهنمونی شود •

و ہمدین ولہ مہین بخشے از بارگاہِ خلافت ہر روزی کار آمد - و فراوان کدیز را آسودگی
 در گرفت - از نیک سگالی گیتی خدیو ازانی بدید آمد - و ازین رو دست مزدِ جہانبانی لختہ
 بر ہزرگان دشوار گشت - گیہان خدیو از صوبہ آلہ آباد وادہ و دہلی در فصلِ ربیع از پنج
 و نیم حصہ یکہ برعایا بخشش فرمود - و از حوالی آلہ آباد پنج یک - و در خریف از صوبہ آلہ آباد
 وادہ شش یک - و آن در خالصہ ہفت کروہ و ہفت لک و چہل و ہفت ہزار و شصت
 و در دہام شد - و ازینجا حالِ انقطاع داران را لختہ توان اندازہ برگرفت - و بچنین بخشش
 کشاورزان را آسودگی در گرفت - و نیایش گری بلند آوازہ گشت - شادہم تیرِ قمری زنِ گیہان خدیو شد
 و بہشت چیز برسجیدند - آرزو مندای روزگار کام دل برگرفتند - و ٹناگری را داستانہا بر ساختند
 درین روز شاہ قلی خان محرم از بنگالہ آمد - و بسجود والا درگاہ روشن پیشانی گشت - دوازدهم
 امرداد صادق خان بایلغار از بنگالہ رسید - چون بے طلب آمدہ بود بار نیافت •

و از سوانہ آمدنِ خانخانان بدرگاہ عالی - اشارتِ والا رفتہ بود کہ ہرگاہ خاطر از گجرات
 فراہم آید رو بقدرسی آستان نہد - (چون بہ نیروی دولتِ روز افزون شور بختانِ فتنہ افزا بکنجِ خمول
 نشستند - و خرد و بزرگ با شمش گرائید) ہشتم از احمد آباد روانہ شد - و بیست و چہارم
 بدولتِ بار چہرہ بختمند ہی برافروخت - رابستگہ جہالہ بسعادتِ کورنش رسید - سرگذشتِ او

(۲) نسخہ [ل] سیف الملک (۳) نسخہ [ب] شیرپور مرچہ رید - و نسخہ [ز] شیرپور مرچہ

رسید - و نسخہ [ن] شیرپور رسید (۴) نسخہ [ل] خوشحال (۵) نسخہ [ل] مردم را (۶)

نسخہ [ل] شصت دہام شد (۷) نسخہ [ل] قدسی آستان •

لخته شگرفی دارد - از زمینداران گجرات است - با جام و کهنکار خویش - و بدلاوری نامور در پیشین زمان بجهش عرسي نقاره نواخته رهگرا بود - چون نزدیک بنگاه^(۲) جسا پسر عم کهنکار رسید پیغام آمد که در گذرد - یا نواختن هر طرف سازد - و رنه آماده پیکار شود - با آنکه سامان نبرد کم داشت دل بآریزه نهاد - و بگزین کوشش فیروزی یافت - جسا بفراستخانه نیستی در شد برادر خرد او صاحب بکین تیزی درآمد - او نیز نقد هستی در باخت - و با وجود نیروز مندی و فروشدن غنیم از فیروزی نیلی سپهر ناپدید گشت - رسم راجپوت آنست که در هنگام آویزش از اسب فرود آیند - و دور تر از بارگی گرم پیکار شوند - مبادا اسب سرکشی نموده از معرکه بیرون برد - و بگوز پائی بیغاره کش همسران گردد - یا همت را بسیج آریزه نماند - و خویش را به نیروی تکار بر کذاره کشد - راسنکه بعد از فیروزی چون به نزدیک اسپان رسید راجپوتان صاحب (که بهاسپانی گذاشته بود) آگهی یافته دست مردانی برگزیدند - و دلیرانه نقد زندگی سپردند - او را نیز زخمهای کاری از پا در آورد - و به نیم جان در میان مردگان نفس می شمرند - شبانگاه جوگئی را برو گذر افتاد - و بخلوت کدخویش برده بچاره گری نشست و پس از بهی پذیرفتن بهمراهی او بادیه نوردی پیش گرفت - الوس او را یقین که بفراستخانه نیستی جا گرم کرده - اگرچه برخی از ناپیدائش نعش بگمان زندگی میشدند لیکن زنان او بآئین خویش خود را در آتش افکندند - و زن دوستدار او تن بسوزش در نداد - و بکدازش دل برنشت در اواخر پیشین سال بدستوری آن آهی بنده کاروان پس از نوزده سال به بنگاه خود آمد - و از سر بار تعلق بردوش گرفت - دیده وران او را شناختند - خاصه آن هخوابه نفسیده جگر - و بیابری خانجنان بمرزبانای ولایت خود رسید •

و از سوانح فرستادن خان اعظم بجنوبی دیار - گدھے و راسین و آن حواشی باتطاع او قرار یافت - و گرانبار اندر زها بدان صوب دستوری شد - همگی قدسی بسیج آسایش زیرستان دکن و پیرایش مرزبانان آن دیار بود - اگر دادگویی و رعیت آبادی فرا پیش ندارند مالش آن بد سگالان ستم گرا بگزین رفته نموده آید - و غمخواری مردم زاد آن سرزمین بسعادت منشان خیرسگال باز گردد از پیشگاه حضور عبدالعظاب خان و راجه اسکر و شیرویه خان و میر جمال الدین حسین آنجو و برهان الملک دکنی و عبدالرحمن مودبیک و حاجی عبداللہ کاشغری و سبحان قلی ترک^(۷) و علی مراد و شیر محمد و علی قلی و دیگر اراکین کارگاه رخصت یافتند - و فرمان شد

(۲) در [بعضجا] جسا - بزبادت یا آمده (۳) نسخۀ [ب] گرم بویه شوند (۴) نسخۀ [۱]

بادیه پیمائی (۵) نسخۀ [ل] با آتش زدند (۶) نسخۀ [ل] رعیت پروری (۷) در [بعضی نسخہ] ترکمان •

که هر کدام به تیریل خویش رفته سرانجام یورش دکن پیش نهاد خاطر گرداند - و بشهاب الدین احمد خان و شریف خان و تولک خان و رای درگا و سمانجی خان و حکیم عین الملک و باز بهادر و شیخ عبد الله خان و مددگر و جگن و کشنداس و دیگر امرای آنصوب منشور والا نفاذ یافت که همراهی فیروزی جنود را آماده کردند - و حکم شد که آصف خان از صوبه اجمیر با برخی سران آن ناحیه نیز پیوند - و خواجهی فتح الله را بخشی و مختار بیگ را دیوان آن لشکر ساختند و دانای روزگار میر فتح الله شیرازی را بخطاب عضد الدوله بلند پایگی داده برهنمونی راجه علی خان مرزبان خاندیس فرستادند - و چندی کارشناسان آرم دوست را همراه کردند که اگر سزادار باشد بنصیحت گری دیگر حکام دکن روانه سازد *

و از سوانح فرستادن شهباز خان از بهار بصوب بنگاله - درین هنگام آگهی آمد که او در رفتن بدان خدمت عذر میگذارد - و بجهت عرض حال بدرگاه والا می آید - کرم الله برادر او را فرستادند که ازین تباہ بستیچی باز دارد - و بفرموده سرگرم سازد - و حکم شد که میرزا یوسف خان از اوده به بهار رفته بپاسبانان آن ملک همت گمارد *

نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب پنجاب

(هرکه پرتو از آفتاب جهان افروز برگردد - و کتابه پیشطاق دل برخواند) بے دلنشین سبب بیکیا برنشینند - و در هر چند بنانه نهضت گاه عشرت اندرزد - خاصه اورنگ نشینان فرهنگ آرا - که آسایش گروها گره مردم بدید بانای این خیر بستیچان داد گر در گرو است و پیرایش چار چمن دنیا بآبپاری داد دهی اینان - نخستین نشیمن قلمرو بسیر و شکار ساحت آن از خس و خاشاک شورش رفته آید - و بے میانجی برچگونگی روزگار آگهی افتد - بدگوهوان ناهنجار در گرو نا کامی فرو شوند - و نیک اختران سعادت سرشت را بهروزی بدید آید - دم اولکی مخالف چون بستان سرای مملکت گزین رفت و رو بے یابد - و بفروغ معدلت روشنی پذیرد سمند گیاهان نورد بدان سو خرامش نماید - و آگهی افزاید - ملک فراخی پذیرد - و اندوهی رو بیکنائی نهد - و فروغ ظل الهی جهانیان را درگیرد - ازین رو شهریار دیده در در هر چند ناهیتیه را نشیمن جای خویش سازد - و کاخهای دلنشین و بستان سراهای نظر فریب و آبشارهای سامعه افروز و پرستش کدهای شگرف و منازل خیر اساس نهد - هرکرا نگاه از ظاهر برنگذرد

(۲) نسخه [ب] می گراید (۳) نسخه [ل] آفتاب جهان تاب خرد برگردد (۴) نسخه [ا] ی

مواره بسیر و شکار *

از گذاشتن آن نگارن خانها و پیمودن دشت و صحرا بشگفت زار در شود - درین هنگام (که بفروغ
 دهم خدا فاتح پر رشک افزای روزگار بود - و دیده وران کار آگاه برآنکه شاهنشاه را بدان فراوان
 دل بستگی ست) بصافی خاطر نخچیر افکنی فراخنای پنجاب پرتو انداخت - و زمان زمان این سگالش
 افزایش میگرفت - مردم از فاپدید بودن باعث وحایت - و دور بمانان آزمون کار چشم بر راه سبب
 درینوقت آگهی رسید که میوزا حکیم مرزبان کابل شاندهم امرداد رخت هستی بر بست
 و در زابلستان گرد شورش برخاست - سپاه آن دیار از نکویده کاری چنان می اندیشند که آواره
 دشت ناکامی گشته بتوران زمینی روند - ارض گذارش دور بینی کشور خدا بتارگی چهره برافروخت
 و بسیاری از سراسیمگی باز رستند - خود پزوهان باستانی و حل برانند که دلهای فرماندهان
 دادگر برای سعادت منشان اخلاص گوا و بزرگانان درست اندیس حصار ست آهنگین
 و جوشن ست آسمانی - و در رویان شورش طلب و بد نهادان تبه کار را شمشیر ست جان گزا
 و خنجر ست دل شراف - بختمند (که دران آله آباد جاگیرد - یا گاه کاه برگردن) از دراز دستی
 زمانه باز رهد - و بکام دل بر فرار روز بهی نشیند - و نا بختی (که بدین گویه الهی اعتصام آهنگ
 آویزش در سر گیرد - یا تبه سگالی بخاطر برگرداند) خود را بر دم تیغ نیز برزند - و بتکاپوی خویش
 بروز ناکامی نشیند *
 * بیت *

بخت هر کس که سر بخواب کشد * تیغ بر روی آفتاب کشد

آنانکه چشم دور بین باز گشایند پندارند که قبرین این بزرگان ایزدی تأیید است - و ایقان
 از آنجا که بیمار نادانی شمرند جز مهر افزائی بدل نگردانند - چنانچه از سر آغاز اوزنگ نشینم
 شاهنشاهی (هر که از سرشت تبه یا بد مسازی تیره دلان کج گوا نکویده اندیشه نمود - یا سرتابی
 پیش گرفت) کیفر شایسته سرانجام یافت - و بے کوشش کار سازان باز کاه خلافت پیغوله گزین
 تیره روزی گشت - چنانچه خوانندگان این اقبالنامه بخواش گری دلیل نشناختند - و بتارگی
 فروشان این جوان آگاهی بخشد - در ناسپاسیهای پیشین چون خرد سال و نادیده کار بود
 چنان گزند بدر فرسید - لیکن گویه بد گویان (که اوزا دست آویز شورش داشتند) بگزین سزاها
 رسیدند - هنگام آن بود که پند بر گیرد - و به نیایش گری برخیزد - از سخت غنودگی تبه بسنجی
 افزایش یافت - و باز غبار آملی نوهنگاه هندوستان شد - و زبان زده برگردید - و در آویزه کاه
 آبروی او ریخته آمد - شهریار مهربان دل باز بخشوده کابلستان مرحمت فرمود - چنانچه گذارده آمد
 جای آن بود که از شرمساری سر بر ندارد - و از شاه راه رضا جوئی بیرون نشناخت - لیکن در سرشت تبه

فیكوني دستمایهٔ بدکرداری کرده - و عاطفت افزونی کج گزائی آرد - کارسازان تقدیر اورا گونبار
باده پیمائی گردانیدند - و آن را چشمه سارِ بیمارها ساختند *
• نظم •

خوردن می هر بدین راست سر * وانکه بدش میخور آن خود بتر

بود بریشم زن ما رسته دار * لوزه آرنج بدو گشت یار

از افزونی سودا برنجهای دشوار روا در شد - و - اندکی لبیز گشت - با نژاد بزرگی
و دودمان سترگی از هفتصدین فرمایگان طبیعت پرستار و دمساری بدگهران ناستند از نخل حیات
گلے برنجید - و بوئے از بهار دوات نشنیده رختِ زندگی بر بست - بار از فتنه اندوزان کساد گرفت
و دوروزان فتنه افروز بیکجتهائی گزائیدند - درین هنگام (که زمان شگفته دلی و نشاط افزائی بود)
گیتی خداوند را غم در گرفت - و با آگاهی شگرفی تقدیر دانسته چاره گر آمد - و بیارویی و انظرت
بگلشن سرای تسلیم خواص فرموده به تیمارداری فرزندان او بر نشست - و بمغزهای
خود و بزرگ آن دیار توجه رفت - و (چون برخه زابلی مردم از تباہ بسیچی بیمناک بودند
و چنان اندیشیدند که بتوزان زمین پناه برند - و فرزندان میزرا را دستمایهٔ خود کامی گردانند) فرمان والا
بدست ولی بیگ ذوالقدر و فتح الله سرعت روانه فرمودند - تا بیم زدگان کج گرا را بنوازش
شاهنشاهی دل دهند - و از آن نکویده بسیج باز دارند - و چنان برگذارند که از پیشطابق ضمیر
آسمان پیروند نقوش کردارهای پیشین سترده آمد - و از خاطر دریا بار جز مرجه بخشایس برنخیزد
و فرمان شد که کنور مانسنگه بابرخه فریزری جنود زود بکابل رسد - و داستان دادگری و مهراندوزی
بر که و مه باز خواند - و پس ماندگان میوزا و دیگر مردم را از توک و تاجیک غمخواری کند
بنابر پیشین سگالش و دلهی کالبدیان چون آسمان آرامش دیگران در جنبش خویش دیدند - و بسان
ستاره آسایش اینان در خواص خود - یازدهم شهرزور پس از یک پهر و دوگهی^(۴) از شب شاهنشاه
بالند اقبال بر شددیز دولت برآمد - و بسیج پنجاب نمود - نزدیک دولت آباد بارگاه اقبال
بر افراختند - شیخ ابراهیم و برخه خدمت گزینان را بپاسبانان دارالخلافه رخصت فرمودند
و بیست و دوم نزد سرای آباد کنار کولای (که راجه تودرمل ساخته است) زمان آسایش فرمودند
راجہ رسم نثار و پیشکش بجای آورد - و گزین سپاسها برگذار - ازین منزل خانخانان دستبرقی
گجرات یافت - سی و یکم بدار الماکِ دهلِ نَزول^(۵) همایون شد - و بر تربت اولیا رسیده فیض برگرفتند
بیشتر از روز بخوابگاه جنت آشیانی بداد و دهش گذرانیدند - درین روز میوزا یوسف خان بسجود

(۲) نسخه [ل] تباہ کاری (۳) نسخه [ل] و دوروزان ده زبان بیکجتهائی (۴) نسخه [ز] یک گهی

(۵) نسخه [ل] نَزول اجال شد •

آستان اقبال ناصیه بختمندهی بر افروخت - چون شهناز خان را از بهار بشرقی دیار فرستادند میوزارا در بهار جایگزین کردند - چون منشور والا بدو رسید مردم را بدان سو روانه گردانید - و خود چریده سرعت گزرا آمد - و کارها رو براه کرده رخصت گرفت - بامدادان منزل شیخ فرید بخشی بیگی از قدوم شاهنشاهی فروغ جاوید گرفت - و کامیاب دیرین آرزو شد - رباب اقبال از راه سنیت و بانوی پست سیزدهم مهر پنهانسر در رسید - چون ثناء بسپیچ کابلان لخته بلند آوازه شد از افروزی مهریانی میر صدر جهان مفتی و بنده علی میدانی را بدان حدرد فرستادند - که نیز تر رفته بدلا بر سخنان چاره بد سگان غنوده رای نمایند - و نیک بسپان ساده لوح را دلهی بخشند موبه همایون از حدرد شاه آباد و انباله گذشته هیزدهم بر ظاهر قصبه سپردند سایه معدت انداخت - و بدنگشا باغ آن شهر (که از طراوت و شادابی آن روزگار حرف سرا ست) نشاط اندر خند و شگرف انجمن بتازه روشه فراهم آمد - و درین روز آگهی شد نزدیک بود که رانا بدست افتد از انجا (که دیر گیری سختی آورد) بتکاپو رهائی یافت - چهارم جگدانه و جعفر بیگ و سید راجو و وزیر جمیل و شیخ سیف الله و محمد خان و جان محمد و شیر بهاری هر کدام با چندت گام نواح برگرفتند - پایان روز به بنگاه رسیدند - همانا یک از همو اهان غنوده بخت بران آگهی داد رانا با زه و زاک خود دران تنگناها پناه برد - و برخان و مان او دست غارت برگشودند - و از دور اندیشی بهمان راه برگردیدن بهبود ندیدند - و بصرب گجرات پویه رفت - و قدرت راه نوردیده بجانب دونگپور باز گردیدند - و رای انجا را که دورویی پیشه بود یکبارگی دریافتند - و مبلغه گیرانند و چاروای بسیار ساواری گویان گرفته باز گشتند - رانا مختارست که از کرهستان برآمده در میان ولایت فتنه انگیزن - ناگهان آن سپاه در رسید - و بناکام باز پس رفت .

و همدینولا دودا پیر رای سرجی را روزگار سپری شد - و عالم از آرایش پاک گشت و نیز شیخ اسماعیل را بیمانه زندگی لبریز شد - او نبیره شیخ سلیم فتحپوری ست - شایستگی از پیشانی او میدرخشید - از همنشین طبیعت پرستان نابخرد از پارسائی به باده گساری افتاد چندانکه سودائی مزاج شد - و بیمارهای سخت روی داد .

• نظم •
مبادا خردمند غرق شراب • کزین سیل شد قصر دانش خراب
شراب از پی ترک هستی خورند • نه از بهر شوخی و مستی خورند

(۲) نسخه [ب] سرعت گر آمد (۳) نسخه [ل] میر سید جان مفتی (۴) نسخه [ز] شجاع سیف الله

(۵) در [چند نسخه] و شیر محمد بهائی (۶) در [اکثر نسخه] و قدره نوردیده (۷) نسخه [ل]

و چاروای بسیار برگرفته باز گشتند (۸) نسخه [ب] برمی افروخت

او را از افزونی رنجوری ^(۲) بنهائیسر گذاشته بودند - شانزدهم بسختی درگذشت - و کار آگاهان را پندنامه بازگذاشت *

و همدرینولا آگهی رسید که کنور مانسنگه با برخه جنود فیروزی آب سِند عبره نمود و جوق از لشکر منصور بهشاور در آمد - و شاه بیگ از بیمناکی راه گوز سپرد - و الوس افغانان قبیله قبیلَه آمده نیایش گوی می نمایند - بیست و چهارم از حدود ماچپیواره دریای ستلج را پهل برگشتند - و نزدیک قصبه ^(۳) دهکدار عساکر گردون شکوه فرود آمد - و از نزدیکی هادیاباد و جالندهر و سلطانپور چالش رفت - غره آبان در حوالی جلال آباد دریای بده را پل بسته فیروزی جنود برگشت - و گیتی خداوند بر فراز فیل عبره نمود - درین روز جشن شمسی وزن کشور خدا شد و گلدانگ نشاط که و مه را در گرفت - هذرنامهای شادی ^(۴) روشنی انزای دیده و دل آمد و در حواشی بیروال و انباله به نچیر افکنی ^(۵) عسرت اندوختند - ششم کلانور بقدم ^(۶) هامبون فروغ گرفت - و در بستان سرائی (که باورنگ نشینی کشور خدا روشناس روزگار است) هنگامه نشاط فراهم آمد - و ایزدی پرستش را روز بازار دیگو شد - درین روز حکیم علی و بهاؤ الدین کنبو را بکشمیر فرستادند - یوسف خان مرزبان آنجا پیوسته خود را از برکشیدگان شاهنشاهی میدانست و همواره بفرستادن پیشکش خویشتن را بیداد داد - و دوزخی راه دستارین نیامدن گردانیده از آن باز (که به پنجاب در آمدند) بقدرسی خاطر میرسید که یکی از بندگان فرستاده او را طلبدارند از عراض نیایش آمود او برخه برآنکه خود این سعادت براندوزد - و بسجود آستان مقدس ناصیه بخت برافروزد - و یعقوب پور از اندیشه پژوهش پدر بدیگر خیال شد - و از اردو برگشته رو به بنگه خود آورد - بنابراین نامبردها دستوری یافتند - که باندزهای سعادت افزا رهنمون شوند و آن گریخته را بکوهش بیدار سازند - اگر خود این والا دولت نیندوزد آن آشفته رای تبه کار را روانه سازد *

و از سوانح سپهری شدن روزگار شیخ جمال - او از بزرگان هندوستان است - همشیره او در پرستاران حرم سرای اقبال عزت دارد - بمرادنگی و آزر مندی طراز یکتایی داشت - از نیکوکاری و گزین خدمتی بامارت رسید - و از فراخ روزی بدمسازگی بدکاران افتاد - و زنگ پذیر نکوهیدگی آمد - و ببداهه پیمائی و هزّه کاری دامن آلی شد - انجام کار برعشه کشید - چون روز بروز

(۲) در [بعضی نسخه] بلانیسر (۳) نسخه [ز] دهکدهار (۴) نسخه [ز] بلند آوازه از زمین

تا آسمان آمد (۵) در [بعضی نسخه] بروال - و در [بعضی] بردال - و نسخه [ل] بهلول (۶)

نسخه [ل] بقدم (۷) نسخه [ل] بد گوهراں *

اعتدال مزاج کمتر شد و بیماری افزوده اورا بلوغیهانۀ گذاشتند - هشتم ازین آشوبگاه گیتی^(۲)
رخت برداشت - و دیگران را اندرزنامه بازگذاشت *

در حصی خرد می حرامی بگذار * وین ملک چنین بدین بدائین مسبار
هشدار که این شرم بر عقل شکار * درد است و فشارند از درد افشار
ناگزیر آدمی زاده آنست که یک از خرد پژوهان دور بین و فراخ حوصلان مهرآین برگزیند
و گفت و کردار اورا دستور خویش گرداند - چندی کار آگاهان پیشین (که دست آلی باده گساری
شده اند) هنگام و اندازه را و نهشته دارو وار بکار برده اند - نه آنکه خویشی را بخورش او داده
سرمایه بد مستی و مدهوش مغزی گردانیده - رأیات اجال از حد در پور روز چهاردم دریای
چناب را پل بسته گذاره نمود - و نزدیک سیالکوٹ دایره شد *

و از سوانح سردانی شدن شیخ عبدالرحیم لکهنوی - از نکروده آمیزش باده نوشی افتاد
از دیر باز ناسخودی از پیدائی داشت - درین روز پره از کار او برگرفته آمد - در منزل
حکیم ابوالفتح سرگرم هزه گوئی بود - از شورش جنون چندمر حکیم را برخورد - مردم فراهم آمده
از دست او باز کشیدند - و در پیشگاه اقبال زخم اورا بر دوخته بچاره کوی نشستند - اگرچه
حکیمان آزمون کار عرضه داشتند (که جراحت شیخ زاده مبرم پذیر نیست) لیکن گیهان خدیو
از نهفته دانی نوید ندرستی برگذار - ظاهر بیدان افسون دلدھی پنداشتند - و دورنگهان مزده
بهی دانستند - دوماه و چهارده روز با آنکه دوسه قاشوق شویا هر روز مشهور هیچ طبیعت اجابت
نکرد - نبض شناسان قاروره دان دست باز داشتند - شاهنشاه دور بین بسان نخستین روز نوید عافیت
برگدارد - و پالوش خروزه چاره گری فرمود - بمچون خوردن طبیعت کسانگی پذیرفت - و روز بروز
ندرستی برافزود - چنانکه در کمتر زمانه بحال خویش باز آمد - بیست و چهارم نزدیک رسول پور
همایون لشکر فرود آمد - صادق خان را ملتان و بهکر اقطاع داده ازین منزل دستور می فرمودند
بیست و هفتم دریای بهت را ببل برگذشتند - و درین روز گیتی خدارند بشکار آهر از سپاه
جدا شد - ببایدگی و خوش شبعی و دلبری آهوی این سرزمین دیگر نشان ندهند - یک هفتاد
عشرت اندوخته^(۳) باز پیوستند - هفتم آذر بظاهر رهاست سردقات عزت برافراخته آمد - درین روز
برقرار^(۴) ثلث بالذات برآمدند - و با برخی زنده پوشان برهنه پا خلوت داشتند - و ازین منزل
قاسم خان را دستور می پیش شد که از اینجا تا دریای سند نشیب و فراز را هموار گرداند - و سپهر

(۲) در [بعضی نسخه] هفتی (۳) نسخه [ز] چهار روز (۴) نسخه [ب] اندوخته هفتم آذر (۵)

نسخه [ج] بگریو بالذاته (۶) نسخه [ج] صحبت *

کنل خیبر و راه کابل را گردون گذار سازد - در کمتر زمانه فرموده بروی کار آمد - و در اینجا فتح الله و ولای بیگ از کابل رسیدند - و روشن شد که از نوازش شاهنشاهی زابلستان آرامش پذیرفت و بیمناکان آن دیار دل نهاده بندگی شدند *

و از سوانح آمدن قدسی محقق حضرت مریم مکانی - از فرزندان شوق گیهان خدیو بدار اخلافه نیارستند بود - شهریار قدر دان را ازین آگاهی نشاط افزود - یازدهم به دیاریش گری پذیرا شده بگو ناگون بزرگ داشت بقدرسی مغازل آوردند - بسیاری را رای آن بود که رانیات همایون از رهتاس نگذرد - و لیکن چون قدسی بسیج انتظام زابلستان و مالش افغانان بود پیشتر روانه شدند بیست و پنجم برارل پندی دایره شد *

و از سوانح فرو نشستن شورش مظفر گجرانی - چون خانخانان بسجود قدسی آستان ره گرا شد آن قومایه عرصه را خالی پنداشته سر نند بر داشت - سکاوش آنکه بر احمد آباد دست یغما برگشاید - جام بنصیحت گری بر نشست - که زود بدان صوب کام نقوان برگرفت و آن کارسنگ را آسان نقوان بر شمره - نخست خاطر از امین خان غوزی فراهم آرد - اگر همری نگرند مالش او دهد - و سپس جوته گدھے ستاند - من نیز با گزین سامانه خواهم پیوست و باسانی ملک گجرات بدست خواهد آمد - بدین داستانهای خواب آور آن سودائی بر قصبه ابریلی ناخت آورد - و بر ولایت امین خان ناخته چیرگی یافت - آن بومی بکار برداران گجرات برگرداند - مرا نیروی آویزش نیست - اگر ناخته یاروی شود باسانی شورش فرو خواهد نشست درم قلیچ خان با برخه بهادران کار طلب در احمد آباد آماده پیکار نشست - سید قاسم و خواجه نظام الدین احمد با چنده نیز درستان عرصه مردانگی بدان سو ره نوریدند - و از کار دانی بیگ محمد توفدای و امیر محبت الله و سید سالم را با گروه نبرد آرا پیشتر فرستادند - فیروز پیروز جنود سی کرهی رسیده بود که پای آن شولیده مغز از جای رفت - و بصوب کانی واره شتاب آورد پیشین شتابندگان چون بامین خان پیوستند دای برگرفت - و نیروی دیگر بدید آمد - گذارش نمود که اگر هزار سوار دیگر پیوند ازین راه از پی در آئیم - و از جانب دیگر فیروزی جنود نکامشی پیش گیرند - بنابران قلیچ خان و سید لاد و سید بهادر و نصیب ترکمان و ابابکر شیخ و جوته دوزان را فرستادند - و دیگر سران دولت براه دیگر کام فراخ برگرفتند - امین خان قصبه راجکوت را که پناه جای او بود یغمائی گردانید - و آن واژون بخت برن آمد - آن زمین سست شوره زار - پیوسته مدد و جذر درنا شگفت آورد - دراز درو بست گروه - و پهنا از سی تا پنججاه - در آخر تابستان (۲) در [چند نسخه] ولای بیگ و فتح الله (۳) نسخه [۱] بگونه گدھے شتاب (۴) نسخه [۲] برلای *

بخشکی گراید - آب شیرین چون از آن سرزمین بگذرانند شوری گیرد - امرا نزدیک مزارِ داورالملک عذاب باز کشیدند - در آنجا امین خان بآن جوق بهادر پیوست - و جام بدستارِ پیمان آمده دید هر دو زمین دار را دلاسانه دستوری بنگاه دادند - آنها فرزندان خود را در خدمت گزینع فیروزی جنود گذاشتند - و یکبارگی گردِ شورش فرو نشست - و پس از انجام کار در همان نزدیکی خانخانان رسید - او در اثنای راه لخته بسرانجام مهماتِ سرهوی و جالور پرداخت - رای سرهوی در کمتر زمانه آمده دید - و غزنی خان جالوری بسر تابی نشست - چون پای همت افشوده دید و رستگاری دشواری نمود - بزینهار پیوست - چون بناگردد دل بوان نهاده بود از تصرف بار داشته همراه آورد - و جالور را باقطاع دیگران داد - و باینده تائید از خطر گاه سترگ رهائی یافت نزدیک سرهوی بخاطر هوس پیدا رسید که با پرورگیان نشاطِ شکار براندازد - و از جوش برنایی بدین عزیمت لخته از سپاه جدا شد - و از فزونی نکاو و گرمی هوا بسایه درختی آرامش گیرد ناگاه یکی از شکاربان دستِ ستم برگشود - و گاو بر گرفت - راجپوتان آن مرز باو بیزش در آمدند و خانخانان به پیکار آن گروه برخاست - و چندی نزدیکان پیوستند - سترگ کارزاره (۳) داد نزدیک بود که کار دگرگون شود - در آن نوبتی فیروزی یافتند - و مالش بسزا دادند - و همدینوا کهنگار زمین دار کچه رخت هستی بر بست - و بهار پور (۴) را جادشین گشت - جام اگرچه در مردم و مالک افزونی دارد لیکن او را بزرگ دانند - و هنگام جانشینی و دیگر کارها از دستوری خواهند *

آمدن فرزندان حکیم میزرا و زابلی سپاه بدرگاه والا

آواز داد و دهش شاهنشاهی و حق پڑهی و قدردانی وطن دوستان را اندیشه غربت زنجیر گسل دارد - و هیچ روزی نگذرد که گروه دور دستان سعادت کورنش نیندازند - و بگوناگون خواهشها کامیاب نگردند - ازین رو که و مع زابل را خواهش آن بود که خود را بدرگاه والا رسانند و ازین دولت ابد طراز کام دل برگیرند - لیکن وفا پرستی و نمک شناسی پیش راه میگرفت چون میزرا در گذشت لخته گردِ شورش برخاست - و هر کس بپاره گری خود بر نشست - فریدون خان میزایان و ترکای ساده لوح را از رفتن بدرگاه والا باز داشت - همگی گفتار آن نادرست آنکه کج گرائی میزرا از کابلیان میدانند - در باد افرا آن نکوهش و مالش خواهد رفت - او را نظر

(۲) نسخه [ز] مولي خان - با عدلي خان باشد (۳) نسخه [ل] روی نمود (۴) در [چند نسخه]

بهاره (۵) در [بعضی نسخه] دارند *

بر تپاه کاری خود سگالش آن بود که بمرزبان توران پیروند - و بفسون طرازی بسے شناسندگان کم بین را از جای برد - و نزدیک بود که بیشتر مردم بنو گروند - درین اثنا قدسی فرمان بی در پی رسید و هنگامه بد گوهراں درهم شکست - آن نافرجام دران اندیشه که خردان میزرا را با خود گرفته بماراه التهر گریزند - دور بینان خیر سگال بدیدبانان او همت گماشتند - درین هنگام آواز فیروزی جنود بلندی گرفت - او نیز از پیشین بسیج باز آمده به نیایش گری روی آورد - لیکن از کم بینی و دگرگونی رای بیک جا نه استاده - تا آنکه کنور مانسنگه رسید - و سگالشها یکتائی گرفت از ساحل سند خواجه شمس الدین و برخه دلاوران کارشناس از آب گذشته پیشتر روان شدند و شاه بیگ از پشاور بکابل رفت - و رعایا بایلی سعادت اندوختند - و سپس چون فیروزی لشکر در بگرام فراهم آمد از اینجا خواجه شمس الدین و محمد علی و حمزه بیگ و چنده مبارزان همت منش پیش رفتند - راه خیر (که از هجرم تاریکیان کچ گرا بسته بود) گشایش یافت - و ره زنان فتنه اندوز بکنج ناکامی خزیدند - این جوق نصرت قرین بجلال آباد رسیده بدادگری آرامش بخشیدند علی محمد اسپ و جمعی کابلیان دولت خواهانه پیوستند - بخت نسا بیگم درانجا بود - ازین آگهی نشاط اندوخت - میزرا آن پرده نشین پارسا را با افراسیاب فرزند درستدار خود بدرگاه والا رخصت کرده بود - تا ببازگاه خلافت رفته نیایش گری نماید - و عذر کم خدمتیا برگذارد - و حسن و حسین فرزندان توأم شاه رخ میزرا را نیز همراه کرد - ازین سانحه ناگزیر افراسیاب چون نزدیک برگشت - و فریدون از تپاه بسیجی بران شد که بیگم را نیز برگرداند - درینوقت آموی پادشاهی رسیدند - و نقش تپاه اندیشها بزورده آمده - بیست و نهم آبان مانسنگه به بتخاک شنافت - میزرا کیقباد پانزده ساله و افراسیاب چهارده ساله با بسیاری سپاه پیوستند - و از نوازش گیتی خداوند چهره امید برافروختند - بامدادان بکابل در آمدند - و گروهان مردم را بگشاده دستی و شیرین زبانی دل بدست آوردند - چهارم آذر کنور مانسنگه پاسبانان آن ملک بجکت سنگه پسر خود و خواجه شمس الدین باز گذاشت - و خود با افروق میزرا و سران ملک رو بقدسی آستان نهاد بیست و پنجم در قصبه راول پنڈی سعادت کورنش سر بلندی یافت - و آیندگان را باندازه پایه نوازش فرمودند - نخست افراسیاب و کیقباد و دوالی هم شیرزاده میزرا دولت بار اندوختند و سپس فریدون خان و علی محمد اسپ و شاه بیگ و گدا بیگ و تاش بیگ توچین و تخته بیگ و قاسم پروانه و مظفر کوکه و جانش بهادر و تاتار بیگ و غیور بیگ و الغ بیگ و نور محمد خواجه خضری و دوست محمد ترنابی و خاکی گلعبان اتالیق و قاسم کوکه و خواجه یاقوت و اتم بهادر

و خوشم بهادر و حیدرعلی عرب و قاضی عزت الله و ترخ بیگ مصور و دیگر بهادران و بکه جوانان بهر کدام در خور منزلت خلعت و اسب و خوانهای مهر و روپیه بخشش شد - و گوناگون عواطف شاهنشاهی در گرفت - فریدون را (که بناسپاسی و فتنه اندوزی ^(۴) خور بود - و بیحقیقتی و شورش افزائی پیشه او) بزمین خان کوکه سپردند - تا بقارگی نسخه احوال او برخواند - و ژرفای اظرار او را دریابد - دوم ^(۵) دی بحدود حسن ابدال دایره شد - و نزدیک آن بشکار قمرغه نشاط اندوختند در اینجا حکیم علی و بهار الدین از کشمیر آمده سجد نیایش نمودند - مرزبان آنجا از فروزی خوشامد گریان و استرازی جا رهگیری نیکو بندگی نیامد - اگرچه بآئین در ^(۵) در ^(۵) بدگوهر لایه گرپها نمود لیکن نه خور عزیمت آستان بوسی نمود - و نه آن گریخته را روانه ساخت - و از بیداشی پایت او افزود غضب پادشاهی (که بے هنگام نشود - و از جا نکذرند) بجوش آمد - فرمان شد که فیروزی جنود او را از خواب پندار در آورند *

نامزد فرمودن عساکر گیتی گشا ^(۶) بشخیر کشمیر

اورنگ نشینان فرهنگ آرا را همگی بسیج آنکه جویدار معدایت روز بروز بسیرابی گراند و چهار چمن گیتی زمان زمان شاداب تر گردد - و هر چند فراوان ملک بدست یکم از فراخ حوصلگان دادگر در آید هر آینه این آرزو بگزینش چهره افزود - و (چون قلم رو از آبیاری دیده در انصاف گزین آبداد شود - و که همه آن مرز سایه نشین آسایش گردند) ناگزیر آنکه بکار همسایگان (که راه مدارا سپردند) ژرف نگاهی بکار برند - و دور بینی بجای آورند - اگر پیشین نشست و برخاست ایشان را بدوستی و هنجار گزینی آورده باشد - و از سعادت پژوهی بازبردستان فیک سکالی پیش آرد - دست از مال و ملک باز داشته یاروی فرا پیش گیرند - و رفه آئین داد گری آنکه لخته مالش دهند و بوم باز ستانند - خامه غنوده رائی که ها گوناگون نوازش راه پندار سپرد - و دل از رعیت پروری برگرفته بطبیعت پرستی نشینند - بذبان چون فرستادگان از کشمیر باز گردیدند - و نجات فرشی و نکهتده کاری او برگزاردند شاهنشاه دیده در ^(۶) میزرا شاه رخ و بهادر و راجه بهمونت داسر و شاه قلی خان محرم و مادهوسنگه و مبارک خان و جلال خان و بسیاری از اهل دیان بسرکردگی میزرا علی اکبر شاهی و شیخ یعقوب کشمیری و حیدر چک و دیگر مبارزان کارطلب را دستور دادند - و امین الدین ببخشی گری اختصاص یافت - و همدین روز زین خان کوکه را برهنمون

(۲) نسخه [۱] از خوشم بهادر (۳) نسخه [ب] و بکه جوانان بسعادت کورنش رسیدند و بهر کدام (۴)

نسخه [ل] خور کرده بود (۵) نسخه [ل] بدگوهران دوروی (۶) در [چند نسخه] پادشاهی *

الوس یوسف زنی و گشایش سواک و بجور رخصت فرمودند - این گروه انبوه پیشتر در قندهار و قرا باغ بسر می بردند - از آنجا بکابل آمده دست چیرگی برگشادند - میزرا الخ بیگ کابلی بدستان سرائی از هم گذرانید - پس ماندگان از آنجا بلمغانات دم آسایس برگرفتند - و سپس باسفر بار اقامت گشودند - و نزدیک صد سال است که در سواک و بجور برهزنی و سرتابی روز میگذرانند - درین سرزمین گروهی (که خطاب سلطانی داشتند) می بودند - و خود را از نژاد دخترى سلطان سکندر می پنداشتند - این سرگردانان تباہ بسیج چندے پرستاری جا گرم کردند و بحیلہ اندوزی راه ناسپاسی پیش گرفتند - و گزین جایهای ایوان بدست آوردند - و تا امروز برخه از آن پیشین مردم در آن تنگناها بنا کامی بسر می برند - و از وطن درستی بیرون شدن نیارند در یورش کابل کلانتران این قوم جده سالی گشته لایه گرہا نمودند - و از پیشین نکوهیده کردار شرمساری کشیده پیمان پرستاری بستند - از آن میان کالورا بفزونی عاطفت پایه افزودند - و از تباہ سرشتی و غفودہ بختی در اندک زمانے بآئین پیش گرائیدند - و بر اهرنی و خلق آزاری همت گماشتند - و آن کالوی تیور روزگار از دار الخلافه روی برگریز نهاد - خواجه شمس الدین از نواحی اٹک دستگیر ساخته بدرگاه فرستاد - شهریار مهربان دل بجای پاداش نوازش فرمود از آنجا (که بد سرشت را نیکوئی سوزمند نیابد) بتازگی آن شوریده مغز راه گریز پیش گوشت و به پیشین بنگاه پناه برد - و سرمایه کجگرائی دیگر بومیان شد - گیہان خدیو حسن خان بٹنی راجہ مکت من جانن بہادر اسکر پنچانن ^(۵) هیراپردہان رامچند شیخ کبیر نوالہ محمد علی سلاور رگھناتھہ سیسودیہ سنار چند خان محمد شیخ معروف خانزادہ محمد پادشاہ قلی دولت بلوچ محمد سعید یار محمد یساول کنارو بدگوچر میړطوفان رحمت اللہ عالم یادکار ملا شیری حسن بیگ گرد اللہ بخش مرل شاہ محمد عیسی و جمع دیگر را بسپہ آرائی کولکناش دستوری دادند و عرب خانجہانی را بخشی گردانیدند - ہمگی سگالش آنکہ آن گروہ کچ گرا را رهنمون گردند و تیورہ دلاں اندرز نپذیر بباد افراہ رسند - و فریدون خان را ازو گرفته براقم شگرفنامہ سپردند *

و ہمدین سال اسمعیل قلی خان بلبرچستان رخصت شد - چون آگہی آمد (کہ این گروہ راہ ناسپاسی می سپردند - و پرستاری بجای نمی آرند) آن گزین خدمت را نامزد فرمودند رای رایستگہ ابوالقاسم تمکین و بسیاریہ مبارزان کار طلب را ہمراہ کردند - ہاشم ببخشیرگی

(۲) در [اکثر نسخہ] برگشیدند (۳) نسخہ [ب] باستنقر - و نسخہ [ز] باشند (۴) نسخہ [ل]

نژاد سلطان سکندر (۵) در [بعضی نسخہ] دہیرانیان (۶) نسخہ [ز] عجائب دولت (۷) نسخہ

اختصاص گرفت - و همدارن روز کنور مانسنکه را رخصت کابل شد - تا بدان گری آن ناحیت را آباد سازد - سید حامد بخاری و بختیار بیگ و محمد قلی بیگ و حمزه بیگ و بسیاری دلاوران نامور را همراه ساختند - و فرمان شد که چون بگریو خیبر نزدیک شود روزی چند عنان باز گیرد و تاریکیان تیره بخت را مالش دهد - و چنان سازد که راه ایمنی پذیرد - و پویندگان را فراغ خاطر باشد - شهریار کشور گشا دوازدهم دی در چهار ماه و یک روز سه صد و پنج کروه و کسر راه در شصت و پنج کوچ در نوردیده در آنک بنارس بختیگی درآمد - و داد گری و کار آگهی برانزود - بامدادان بمنزل زین خان کوکه و کنور مانسنکه (که در آن نزدیکی فرود آمده بودند) سایه عاطفت انداخت و بتاکی گرانبار مهین اندر زها گردانید - پانزدهم فریدون خان را بحجاز فرستادند - بوکه الایش بد گوهری شست و شوی یابد - و سرمایه سعادت اندوزد - از دریای بهت بگشتی بر آورده بدمکردند - و از انجا صادق خان دریایی ساخت - و بدان طواف گاه رسانید - هر چند دریای بارگاه عرضداشتند (که چنین شورش منش اگر از بار هستی رهایی نیابد در زندان داستان پند پذیری بر خواند) گیتی خداوند پاس طاب داشته برگذارده گوش نهاده - حاجی سیدزرگ احمد بیگ علی محمد الف احمد قاسم کیچک علی قاشال ناد علی بیگ خرم بای میربائی پیر محمد جلابر درویش علی قوش بیگی ^(۳) القمش بهادر کفشی بهادر لاله بیگ محمدی بیگ مشتاق بیگ از بیمناکی نظر بر پیش آیندگان داشتند - چون از فوخت آنان آگهی شد از کابل بسیم قدسی آستان نمودند - بیستم سعادت بار اندوختند - و بخسروانی نوازش بلند پایگی یافتند •

و از سران فرستادن سپاه بتاخت یوسف زئی - بدگاه این گروه ناسپاس کوهستان سواد و بجور است - و بسیاری در دشت بسر برند - از دو سو دریای سند دارد - و از دو جانب دیگر دریای کابل و کوهستان شمالی - درازی آن سی کروه - پنهان بیست تا پنزده - جلگهای دلگشا و مرزهای نگاه قریب چهار روز نشاط - کولکناش چون بدین دشت نپرداخته ببجور شتافت بیست و پنجم گیتی خداوند قرابیگ و ضیاء الماک و برخه بهادران خدمت گزین را بسرکردگی شیخ فرید بخشی فرستادند - گزین تاخت نموده باز گردیدند - و چنان برگذارند که کار دشت فراوان است - آن سزاوار که فوج دیگر نامزد گردد - تا بشایستگی خرابی ناسپاسی ^(۴) برگزیده آید و سپس از طرف دیگر بکوهستان در شده پیش کولکناش روند - بنابین چهارم بهمن سعید خان مالک الشعرا شیخ فیضی شیرخواجه علی محمد الف قاضی علی صالح دیوانه فتح الله شربت دار یوب بیگ یعقوب بیگ عبد الرحمن بیگ شیخ ابوالبرکات و طایفه دیگر از مجاهدان سعادت انور

و سه صد سوار نگارنده اقبالنامه را دستوري دادند - در نخستين منزل (که کمترین بوداج برادران رفته بود) گيهان خديو از راه کهنتر نوازي سايق عاطفت انداخت - و بگونگون نوازش سربلندي بخشيد - و تور خاصه نامزد شد - تا بکوشش آن سعادت اندرزد - و بهنگام سواري فيروزي جنود در پس آن خرامش نمايد - و در مقام نردان انجمن کار آگاهان انتظام يابد - هفتم مير شريف آملی را بزابلستان فرستادند - بمنصب اميني و صدارت آنصوب بلند پايگي يانت - و دران روز قاسم بيگ تبريزي بمير عدلی اردو سرفروزي يانت - و بر زبان گوهر بار رفت که همواره نيايش ايزدي و رضامندي الهي را پورهش نمايد - و شناسائي را با نیاز مندي برآميد - و از آزمندي و شتر دلي (که لغزشگاه هوشمندان است) بر کرانه زيد - چه بسا پارسا گوهر را رنگين ديد و شکوه ستمگران از حق گذاری باز دارد - و داووزي را بگواه و سوگند باز نگذارد - و از دورنگهي پردههای رنگارنگ را با سواد خوانی پيشاني آميخته دار - و بزرگ آويزش را بدانچه خود نرسد بعرض همايون رساند و تن آساني را ناروا دانسته گاه و بيگاه بدین کار پردازد •

و از سوانح فرستادن راجه بيوير بصوب سواد - چون آگهي آمد (که اگر کار به پيش فرستادگان باز گذاشته آيد از فزونی کچ کرايان اين ناحيت و دشوار گدايي ننگهای کوهستان دير تر بانجام ميرسد) بذايان بسيج آن شد که لشکر تازه بسرکردگی يک از بندگان کار شناس نامزد گردد - از آنجا (که اين شريد آرميده را آهنگ نبرد در سر بود - و آرزوی آن سراپای خاطر فرو گرفته) بعرض همايون رسانيد - اگرچه خدمت حضور اکسير^(۱۴) بختاري ست ليکن ميخواهد که پرستاري غايبانه را (که آزمونها يگانگي و يکروئي ست) عيار باز نمايد - و بتازگي پايه گوهر شناسی گيتي خديو بروزی روز افتد - و مرا (که از پيغوله خمول بر آورده - روشناس روزگار گردانیده اند) دوش فطرت قدری سبکبار آيد - و بدین اندیشه دل را نيرود افزوده که اگر بمرد کاری زمانه و ياروی سپهر در نازد گاه بگزین کاره چهره ناموري بر افروزد شايسته بندگانگي (که پيرايه دين و دنيا ست) بجای آمده باشد - و هم دهان هرزه سرايان ناتوان بين (که دروازه های فاسزائي ست) بسته آيد - و رنه سنجي جان را نثار دولت ابد طراز ساخته جاويد نيکنامي برگيرد - شهر بار آگاه دل نقش راستي از گذارده برخواند پذيرش فرمود - و مرا بندشاط گاه برده نيروی ديگر بخشيد - و بر زبان گوهر آموذ گذارش يافت که چنده از سپاهيان آزمون کار را همراه خواهيم ساخت - که ايستادن و کار از شدن بصواب ديد آن گروه شون - پايان روز که هنگام دستوري بود کشور خدا فرمود - بر پيشگاه خاطر

(۲) در [بعضی نسخه] يردان - والله اعلم (۳) در [بعضی نسخه] ننگهای کوهستان (۴) نسخه [۱]

بخت دولت است (۵) نسخه [۱ ب ک] که دروازه ناسزا سرائي ست •

چنان پرتو می افتد که میان تو و راجه بیربر قرعه افدارند - تا بے خواهش یکدیگر ایزدی سرنوشت پیدائی گیرد - از آنجا که خواهش دیگر بود نقش بسیار برگرفته آمد - یکبارگی رتم کم بنام او بر آمد - و ما هر دو باندۀ درژ در شدیم - ناگزیر خار غم بدل فروشکسته باندوز سرائی خود نشست و آن سزاوار بزم و رزم بسرنوشت آسمانی دوازدهم بهمن رخصت یافت - قاسم خواجه و گدا بیگ و حاجی سیندوک و احمد بیگ و تاش بیگ و خواجه حمام الدین و برخی بهادران نامورا همراه نوشتند - بامدادان خدیو عالم در بازگشت شکار بدایره راجه سایه عاطفت انداخت و بنوازشهای گوناگون سراقازی بخشید - در کمتر زمانه باهم پیوسته دشت را گزین رفت و روی کردند - هر که سرکشی پیش گرفت مالش بسزا یافت - و هر که نیایش گری نمود مال و ناموس او را پاسداری نموده جای دیگر آباد کردند - و فیروزی جنود باهنگ گشایش نبیر (۶) بگروه نهادند چون لخته تنگناها سپرده بمنزل دوک رسیدند افغانان و ازون بخت چاره آویزش ساخته به پیکار برخاستند - و شگرف کارزار چهره راه مردی بر افروخت - جمعه انبوه دستگیر شدند - و بسیاری به نیستی گرانیدند - شیر خواجه احمد بیگ علی محمد الف ضیاء الدین بهرام بیگ کارنامه های دلوری بروی کار آوردند - و چون بگدا بود و احوال پیش پیدائی نداشت برگشته بمنزل گاه آمدند و چون آگاهی شد که ازین راه بدان مقصد نفوذ شد بدشت باز گردیدند - تا از راه دیگر در آیند •

و هدرینولا حکیم ابوالفتح را با جرعه بهادران کار آگاه بهواد رخصت فرمودند - زین خان کولکانش عرضداشت کرده بود که بایزدی غنایت سخت گریوها گذارده شد - و بجزور و بیشتره سواد بدست در آمد - لیکن از افزونی تکامل لشکر بستوه آمد - افغانان در گریوه کراکر میان سواد و نبیر فراهم آمده اند - اگر لخته گذاروان پیوندند بشایستگی بادافراۀ ایقان سرانجام یابد - و همگی ملک بگزین روئے بدست افتد - بنابراین نوزدهم حسن بیگ شیخ عمری احمد قاسم طوفان بیگ مآ غیوری موهنداس را با چروها و شمشیر یازان بسرکردگی حکیم دستوری دادند - و فرمودند که اگر پیشی سپاه در دشت باشد پیروسته یزیدی بکولکانش رسند - و از گریوه (۱۱) ملکنند (که نزدیک ترین راههاست) شتاب آورند - پایان روز بدایره حکیم رفته جارید دولت بخشیدند - و بهین پنדהا آویزه گوش هوش شد

(۲) در [بعضی نسخه] دیگره بود (۳) در [بعضی نسخه] بسیار برابر گونت (۴) نسخه [۱] یکبارگی

بنام او بر آمد (۵) نسخه [ل] باندوز گویی (۶) نسخه [۱] بگروه حمله نهادند - و نسخه [ز]

بگروه جاه (۷) نسخه [ز] جلی آویزش (۸) نسخه [ب ک] شناخته (۹) نسخه [ل] بگونیستی

(۱۰) نسخه [۱] سواد و تیره - و نسخه [ب] سواد و تیره - و نسخه [ک] سواد و تیره (۱۱) نسخه

در کمتر زمانه لشکرها یکجا فراهم آمدند - و بدان راه که حکم شده بود گام برگرفتند - و همدین روز آگهی رسید که ایلیچ عبدالله خان فرمانروای توران و نظریه^(۲) (که از دیوبند بلخ در تایل او بود) با بزرگ کاروانی نزدیک رسیده - و از رهزنی قاریکیان گریوه خذیر دشوار گذار است - بنابراین مبارک خان نوحانی و غازی خان و چنده از رادمردان را بسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگی فرستادند - که آیندگان را باسانی برگذرانند *

و از سوانح آرامش یافتن صوبه بنگاله - دران هنگام (که یورش پنجاب بخاطر همایون پرتوانداخت) آگهی آمد که وزیرخان تنها از مهمات آنحدود نمیتواند برآمد - و سرکشان آن مرز قارب ناسپاسی برافراخته دارند - بنابراین کهن برادر شهیدار خان را فرستادند - که او را از صوبه بهار بدان ملک رساند - بر ساحل دریای بهت بعرض همایون رسید که شهیدار خان را آرومندی سجدی ندسی آستان بیتاب دارد - و از مدارای ناهنجار فرستاده ره گرای بارگاه اقبال است - سزاولان جدکار را روانه فرمودند - که کام و ناکام او را برگردانده بدان خدمت رسانند - نزدیک چونپور بدو پیوسته ازان خواهش بازداشتند - بیستم بهمین بیاسبانی بنگاله برنشست - و بزبان دلاسا و دست گشاده بصید دلبا پرداخت - بکمر فرمته افغانان کچ گل ندایش گری فرا پیش گرفتند و گرد شورشها فرو نشست - و زیرستان برآسودند - و بکین توزی عیسی بملک بهائی سپاه روانه ساخت - از نیرنگی اقبال یارای آفرینش نشد - و ولایتی (که صادق خان باشتی داده بود) بدست آمد - و تا بندر چانگانو چیرگی یافت - و کارها بشایستگی گرائید - عیسی گزین نرسوقات فرستاده بلاه گری پیش آمد - و گذارش نمود که چون معصوم از واژن بختی راو ناسپاسی پیموده بر خرویشتن میلرزد چنده میخواهد که غایبانه شایسته پرستاری کند - و اکنون پور خود را بدرگاه میفرستد - پاسخ شد بهبود آنست که بحجاز هتابد - و از انجا روی نیاز ببارگاه آورد و بسیاری از افغانان قتل و نیز جدا شده پیوستند - او دستان سرائی پیش گرفت - شهیدار خان از ساده لوحی پذیرفته آذینه را باو باز داد *

و همدینولا گزین فوجی بر ولایت کوکره فرستاد - میان آذینه و دکن ملکی ست آباد - مادهو سنگه بومی آن (ازینکه کوه دشوار عبور در پیش دارد) سر نخوت بر می افروزد - مجاهدان اقبال بدانجا شتافته دست یغما گشودند - و غنیمت فراوان از و خفتند - او از بخت مندی مالگذاری پیش گرفت - و در سایه دولت بهال آسایش یافت - و نیز مرزبان مکه (که نزدیک بیگوست) فراوان خواسته و فیل فرستاده داستان یکجتهی برخواند - و از نیرنگی اقبال آنکه از امرای بزرگ

جز و زبرخان نبود - و کارها بشایستگی انجام گرفت - و نواره که گزین اسباب نبود آن دیار است نیز انتظام نداشت - و غنیم را کشتی ناورد فراوان •

و از سوانح آمدن یوسف خان مرزبان کشمیر بدرگاه والا - چون سپاه نصرت پیوند بشکوه کشمیر دستوری یافت سران لشکر را همگی اندیشه آن بود که از راه بهنپور در آیند - برای آنکه گران لشکرها ازین راه بزرگی و آسانی خرامش نمایند - و برخی زمینداران آنسو سخن یگانگی می سرانیدند - سگالش آن بود که چون راه از برف و آغشاید و هنگام زمستان بانجام رسد گریه زردی پیش گیرند - از آنجا که پاداش بدگوهان درنگ برنقاد فرمان شد که درین ریزش برف (که غنیم خواب بے پروائی در سردارند) از راه پکلی (که برف کم بارد) فیروزی جنود بدان ملک شتابد - ناگزیر دل بدان صوب نهاند ازین آگهی یوسف خان آهنگ پیکار در سرگرفت - و بسیاری کار آگاهان را روانه گردانید - که نزد دریای نین سکه حصار برآرند - و در هرنگی استوار جائی ساخته آماده آویزش شوند - فرستادگان از بارهموله شش کوه گذشته بودند که اقبال روز افزون بشگرفت کاری در آمد - مرزبان کشمیر نقش آن سگالش بر ستود - و رخصت کردها را باز گردانید - و از حرف سرانی رای زنان کم بین و کوتاه نگاهان زر دوست بگران خواب غفلت در شد - و دشوار گذاری گریوها و رسیدن برف و باران و گرم سیری بودن فیروزی جنود غنودتر ساخت - و خوبشتر دوستی و مال پرستی غبار آورد بے پروائی گردانید - هنگامیکه کار از دست رفته بود آگهی پذیرفتند که مجاهدان درات بگشایش این ملک همت بسته اند - و در نزدیک پکلی رسیده - گردشورش بلندی گرای شد - و گوناگون راهها بدید آمد - هرکه دور بینی از دست دهد و در کامیابی اندیشه ناکامی ننماید هرآینه به تیره روز دشمن کامی نشیند - و پای خواهش بسنگ نالامیدی درآید - پس از کوتاهی داستان بهزاران آسیمه سوری باز پیش پیکار در سرگرفت - زمان زمان دگرگونگی رای کالیوتر ساخت - درین هنگام (که سپاه ایزدی اعتصام نشیب و فراز در نوریده نزدیک بولیکاس^(۵) فرود آمد) یوسف خان از شاد خواب بیدار بوخواست - و بچاره گری فاسی برنشت - و (چون بجز زینهار شدن و بکوشش رسیدن دست آویز ملک داری نیافت) از کتل کوارمست^(۶) بیهانه دیدن ناوردگاه با چنده جدا شد و کاردانی فرستاده راز دل در میان آورد - امرا (که از سختی سرما و گرانی آذوق و دشواری راه و ریزش برف و باران بسته آمده بودند) از پیش خود پذیرفته آمده را دستوری دادند - و او با چنده اردمسازان چهارم اسفندارم^(۷) بغیروزی سپاه پیوست - امرا گوناگون بزرگ داشت بجای آورده

(۲) نسخه [ب ک] می گذارند (۳) نسخه [ل] پکلی (۴) نسخه [ب] ناکامی (۵) نسخه [ب]

الیاس - و نسخه [ل] لوالیاس (۶) نسخه [۱] گذارمست •

انجمن آراستند - و آهنگِ بازگشتنِ در سرگرفتند - چون بدرگاهِ والا آگهی رسید فرمان شد که آمدنِ او پسندِ خاطرِ اقدس آمد - و بخسروانیِ نوازشِ سربلندیِ خواهد یافت - لیکن اندیشهٔ بازگشتِ امرا شایستگیِ ندارد - اگر یوسف خان را حیلِ اندوژی در سر نیست و شاهراهِ راستی می رود باید که فیروزی سپاه دران عرصهٔ دلگشا در آید - و آن ملک گرفته بدو سپارند - امرا کام و ناکام قدم پیشتر نهادند - سرانِ کشمیر از وژونیِ بخت و غنودگیِ رای حسین خان چک را نزدیکِ کوارمست بکلانی برگرفتند - و در استواریِ گریوه نشستند - درین هنگام یعقوب پسرِ یوسف خان بدان هنگامه پیوست - و از مرزبانِ نودل برگرفته بدو گریه دند - و بر سرِ گریوه آویزش را روز بازار شد مادھوسنکه و امین الدین و برخه از سپاهِ فیروزی سر آن گریوه دشوار گشا برگرفتند - حسن بیگ احدی و چندے راجپوتان بجان سپاری جارید نیکنامی اندوختند - و چهل کسِ نامور از غنیم رختِ هستی بربست - و پراگندگیِ دران گرو افتاد - درین اثنا بسخن سرائی شیخ یعقوب کشمیری زمیندارانِ کرنا^(۳) آمده دیدند - و قرار یافت که از بنگاهِ ایقان فوجِ درونِ کشمیر در آید کشمیریان لابه گری پیش گرفتند - و حرفِ آشتی هر گذاردند - و گذارش نمودند که مرزبانِ این دیار رو بدان درگاه آورده است - سزوار آنست که گرد آویزه فرو نشیند - و منابر و دیاهم بگرامی نام شاهنشاهی چهره برافروزد - و سرایِ ضرب و زعفران و ابریشم و شکری جانور بسراکِ والا باز گردد و بهر کدام داروغه فرستاده فیروزی جنود بازگشت نماید - چون بستوه آمده بودند بکوششِ یوسف خان مرزبانِ کشمیر پذیرفتند - داروغهٔ زعفران زار و ابریشم بقلندر بیگ - و دارالضرب بخواجه میرکی - و جانوران بملا مظهری بازگشت - اگرچه شهریارِ کشورستان را پسند نیامد لیکن بر روزگار سپاهِ فیروزی و کشمیریان بخشودند - و قرارداد پذیرائی یافت *

و از سوانح چشم زخم رسیدن به نیکوکاریِ زمین خان کولکناش - چون بکشایش سواد و بجزر دستوری یافت نخستین گرفتنِ بجزر را پیش نهادِ همت گردانید - سی هزار خاندانِ دارالوسِ یوسف زئی آنجا بسر می بود - و از گریوهای دشوار گشا سرِ نخوت برافروزد - فیروزی سپاه بچابکدستی از راه دانش کول درآمد - و کچ گرایان را فرصتِ گرفتنِ راه نشد - جانش بهادر با برخه دلاوران شهرگیران را بر تاخت - و بسیاری مالش بسزا یافتند - و چون روزگار برینان تنگ شد غازی خان و میرزا علی و طاؤس خان و فطر و دیگر سران زمینهار خواسته دیدند - و یکبارگی خارنِ شورش برکنده آمد

(۲) نسخه [۱] حسن چک را (۳) نسخه [ز] کرناو - و نسخه [ی] کرنا (۴) نسخه [۱] دارالضرب

(۵) نسخه [۱] کشور گشا را (۶) نسخه [۱] بلشکر سواد و بجزر زمین خان (۷) در [بعضی نسخه]

از راه کول (۸) در [بعضی نسخه] کاؤم خال *

از انجا آهنگ ولایت سواد شد - چهل هزار خانه دار یوسف زئی در آن کوهستان بسر برد - چون افواج گیهانستان بر کفار دریا رسید تهور منشان آن بوم بآریزه پای افشردند - هزاران لخته در گذشتن عنان باز کشید - دلاوران التمش به تیزدستی برگزشتند - و از دیدن آن دیگران نیز براه افتادند سترگ آویزش چهره راد مردی برافروخت - وغیم ناکام راه گریز سپرد - و کولکناش در چکدره^(۲) (که میان ولایت است) قلعه اساس نهاد - و بر مالش دیگران همت گماشت - بیست و سه بار فیوزی یافت - و هفت لشکر بر شکست - و غیر از گریوه کراکر^(۳) و ولایت نبیر^(۴) همه بدست آمد لیکن از کوه نوردی و فزونی کارزار سپاه لخته بستوه آمد - کولکناش خواهش کمک نمود گیتی خداوند راجه بیربر و حکیم ابوالفتح و دیگر مبارزان را نامزد فرمود - چون پیوستند غبار درزگی برخاست - پیشتر میان کولکناش و راجه گفت و گوی تنگ خشی بود - و همچنین راجه و حکیم نیز با یکدیگر صفائی نداشتند - از نیرنگی روزگار با فهم عالی و اعتبار سترگ به تنگنای حسد در شدند - در پادشاهی طاقت (که دور و نزدیک را فرو گرفته دارد) انبار نخواهند و آن مایه شناسائی بدست نیفتد - با آنکه این طرز گردیدن بژرفای رنج دراز در شدن است و بدایمی اندوه افتادن - بایزد به مال در آویختن - و خود را بیغاره کش که و مه گردانیدن است از آن باز (که فوجهای دشت بکمک کولکناش روانه شدند) راجه پیشانی سر و دل را چین آلوده داشته و با دمسازان خویش سرانیده - همانا روزگار برگشته است - که بهمرامی حکیم و یاروی کوه دشت و کوه پیموده میشود - تا انجام کار بکجا کشد - در ره نوردی هر روز بحرف ناسزا با هم در افتاده - چون بگریوه ملکن رسیدند کولکناش پذیرا شد - و گرم خوئیا نمود - و خود بر سر آن گریوه بگذراندن لشکر و برتال بر نشست - و شب همانجا بروز آورد - و حکیم ابوالفتح با چنده بقلعه چکدره شتافت - راجه ازین جدائی بر آشفت - و باندیشه تباہ در شد - بامدادان بدان قلعه فراهم شدند - کولکناش جشن بر آراست - و قدوم گرامی رسیدگان را خواهش نمود - راجه پیشین خشمگینی بر ملا انداخت - و بدان انجمن در نشد - و گذارش نمود سزاوار آنست که همگی کار آگاهان گرد قور پادشاهی فراهم آیند - و راز گوئی و بزم بجهتی در انجا آرایش گیرد - کولکناش خشم فرو برده پیش راجه آمد - و سران دیگر نیز پیوستند - شایسته آن بود که خدمت قور را بکولکناش می سپردند - و در خانه او فراهم شده جانقی می نمودند - باره درین انجمن میان راجه و حکیم از درشتی بدشنام کشید - و بپردباری کوه لخته شورش بیگانی فرو نشست

(۲) در [چند نسخه] چکدره (۳) در [بعضی نسخه] کراکر (۴) نسخه [۱] قیر - و در [بعضی جلی]

نیراه (۵) در [اکثر نسخه] تنگ خشی (۶) در [اکثر نسخه] آن بیج - و بیج بمعنی کوه •

و پس از گذشت نابایست کولکناش گذارش نمود - مهم کوهستان بانجام نزدیک است - و سرتابان کراکر و نبیر نیز لابه گوی فرایش دارند - لیکن از دیر باز گفت بکودار نمی آید - همگی بپژوهش کمک ازان بود که جوتی را درین قلعه گذاشته در مالش فتنه اندوزان حیلۀ گذار نکاپو رود - اکنون باید که لشکر تازه زور این خدمت را برخورد گیرد - و من با پیشین سپاه میان ولایت را پاسبانی کنم - یا آنکه بودن چکدره را اینان بر خروشتن گیرند - و من بسزای کوه نشینان بیراهه رو شوم راجه و حکیم هیچ یک را نپذیرفته پاسخ دادند - فرمان بتاخت ملک است - نه بنگاهداشت همه یکجا مالش بسزا داده از همان راه بدرگاه والا می شتابیم - کولکناش جواب داد - ولایتی (که بچندین آویزش بدست آمده باشد) چگونه سرانجام ناکرده گذاشته آید - و شتافنی بدان راه پرنشیب و فراز پسندیدگی ندارد - و اگر آن دو روش فرایش نمیگیرند و برتنی قرار میدهند همان بهتر که از راه آمده باز گردند - که آن سو سپه نشین است - و غنیم را نیروی دستبرد نے - این را نشنوده بهمان نخستین اندیشه دل نهادند - کولکناش از مدارای بے هنجار آئین سرداری یکسو نهاد - مبدا این نزدیکان شیوا زبان حرفی ناشایسته بر سازند - و شاهنشاه بسیار مشغله زمانه گران خاطر شود - و اینان را همگی اندیشه آفکۀ مبدا به تنهایی کاره از پیش نرود - و هرمندگی بار آورد - از نیروی تقدیر رفتی بے هنجار قرار گرفت - و سخن در آرایش فوجها روت - راجه و حکیم بهمان اندیشه از سر کردن برانغار و جرانغار سرباز زدند - سربراهی برانغار بحسن پئنی باز گشت - و جرانغار بقاضی علی - و پیش قدمی هراول بحسن بیگ گرد - و بگفتگوی فراوان حکیم در التمش جای گرفت - درم اسفندارم از چکدره بصوب کراکر رونهادند - و پنچ کوه راه رفته در موضع کانداک فرود آمدند - و روز دیگر چون راه پرتنگ بود برانغار را چنداول گذاشتند - و نیم گروهی دره قرار منزل شد - و چنان اندیشیدند که امروز هراول لختی بتاخت پرداخته باز گردد - بامدادان چون آن گروه بران کتل برآمدند آغاز بیکار شد - زمان زمان فیروزی چهره برافروخته - در کمتر فرصتی تنگناها را در نوشته فراوان غنیمت اندوختند - و هزاران بندی بدام افتاد - التمش که بیشتر کابلیان بودند داستان یغما شنوده شتاب آوردند - و بسیاری از فوجهای دیگر نیز از بی شتافتند - کولکناش (که منزل گزیده بود) ناچار خود هم روانه شد و در بے روش پیش آمد - افغانان از پس دست غارت برگشادند - حسن خان پئنی سخت آویزش نموده زخمی کناره گرفت - و کار بر روندگان تنگ تر شد - کولکناش ازین آگاهی عذاب بار کشید و بای همت افشوده بکارزار درآمد - آن روز و تمام شب و بیشتر از روز دیگر هنگامه

د و خورد گرمي داشت - چهار سرگړه را کوکه خود به بندوق آتش برخت هستي درزد
و افغانان لخته از هم گسیختند - اگرچه پایان روز فیروزي نشاط آورد لیکن بارشتر و گاو بتاراج رفت
و آنچه بر فیل و استر بود بمنزل رسید - روز دیگر شش کبړه رفته نزد خانپور نروډ آمدند - کوکه
چنداولي بر خود گرفت - و همگي راه جنگ کزان بمنزل پیوست - و بدایره راجه رفته انجمن
کنکاش بر ساخت - و پیشین گفت و گو و نکوهش شتاب زدگی و به دید خود را بشدو زباني
نذارش نمود - اکنون صلاح چیست - و چه پیش باید گرفت - چون راه کمتر مانده بود نشیب
و فراز آن بنظر نیامد - همه پاسخ دادند سزارار آنست که گویو گذشته روزه چند بر نشینیم
و چاره این گروه ناسپاس از سر کرده آید - کوکلتاش برگذارد که تلگهای پیش دشوارترین جایهاست
چنین ره نوردیدن آبروی خود رختن است - آن درخور که در همین مرحله (که لخته فراخي
دارد - و اسب سرکوب نیست - و آب و گیاه فراوان است - و آذوق بسیار) دیوار بندت سوانجام
داده پای همت بر افشاریم - و بدگوهان نخوت افزا را (که همگی کوه فرا گرفته دارند) مالبه بسزا
داده آید - یا آنکه ره و زک و فواران مالی ایخان بدست ماست - استمالت نامها فرستاده پیمان
فرمان پذیری بر گیریم - و بندگان بدیشان باز سپاریم - و بیوغمال چندت را نگاه داریم - و اگر این
راهی هم دلنشین نیست چندان توقف افتد که ببازگه اقبال آگهی رود - و فوجی از بهادران از آنصوب
آمده سرگړوه نگاه دارد - (از اینجا) که سرنوشت آسمانی دگرگون بود (بر سالتش خویش ایستادند
و سو د زبانی خود اندیشیدند - ششم اسفندارمذ بصوب گړیو بلندی روان شدند - کوکه از کار آگهی
چنداولي بر خود گرفت - و سخت تر از پیشین روز آویزش پدید آمد - چون لخته راه بسپردند
و روز بیکه گشت اردو سر درده را آغاز بزرگ گړیو دانسته فرود آمد - و از رسیدن کوکه روشن شد
که هنوز تکیه دیگر باید گذاشت - تا بسر آن پیچ رسیده آید - و چون سرکوبها نزدیک داشت
در پیش رفتن کوشش نمود - و چنان قوارداک که هراول بسر گړیو رسیده بلندها را بگیرد - و اردو
در پایان فرود آید - و سرآغاز پرتو صبح آن دشوار پیچ را گذاره نمایند - چون از پس افغانان رانده
می آمدند کوکلتاش با برخه دلاوران برگردید - و دیگران ازین کوچ ناهنگام و پیش شتافتن هراول
نوردیدن گړیو دانسته شتاب آوردند - و آئین رفتن از هم رخت - هر چند در فهماندن و برگرداندن
تکادو شد سر دمنه نیامد - افغانان از هر سو به تیر و سنگ چیره دستی نمودند - از ناشناسانی
و سراسیمگی از فراز کوه به نشیب گاه رو آوردند - دران روز او از دل بای دادگی فیل و اسب و آدم
با یکدیگر آمیخته افتادند - و عالم نقد هستي در باخت - بسیاری ناموس دوست ایستاده

مردانه جان نثاری نمودند - و برخه پردلان راه شناخته گام برگرفتند - انجام روز برخه دیگر آن گروه دشوار را گذاشته پائین فرود آمدند - کولکانش بران بود که در همان آویزش روزگار بسر آید جانش بهادر جلو گرفته گام و ناکام برگردانید - و لخته آمده از بیراهي پیداه شد - و بصد دشواری بمنزل گاه پیوست - و بر زبان هرزه گویان بیده گذار افتاد که افغانان از پی می آیند - بصد بیدایی از اینجا نیز کوچ بے خنکام کردند - و مردم از تاریکی راه گذاشته بدرها افتادند - افغانان در گرفتاری و بخش کردن مال درمانده بودند - روز دیگر بسیاری راه گم کردگان را جان از دست بشد - و برخه دستگیر گشتند - دین شورش تا پانصد کس را روزگار سپری گشت - آنانکه روشناس گیهان خدیو بودند راجه ببربر حسن پتني گدا بیگ راجه دهرمنکند سنکر خان محمد ملا شیري عرب شیخ کنکه ملا غیوري جان محمد بخش^(۵۱) شیخ جنید شیخ حیدر مولی بهادر امان الله سعید - هفتم آگهی رسید ازین گزند ناگهانی و فرو شدن سعادت اندر زان اخلاص نهاده خاصه سپری شدن روزگار آن همزین معنی آفرین راجه بیدور گوناگون اندوه سرایی خاطر قدس را فرو گرفت - و دل از همه را پرداخته آمد چون در وابستگی صوری برخلاف و رنگی شین ستوده باشد گیهان خدیو با پیشوائی ملک معنی پاس ظاهر داشت - و شباروز بخورش مکیف هرزه میل نقرصود - و بکوشش مردم مکادی^(۷) و زاری بندگان عقیدت طراز بدان گرائیدند - قدسی بسیج آن بود که دران کوهستان زیارت همایون بر اراخته آید - و آن گروه کچ گدا مالش بسزا یابد - لیکن بایده گری اخلاص گزینان سعادت آورد دست ازان یورش باز داشته نهم گوهر اکیلل خلافت شاهزاده سلطان مراد را با بسیاری از فدویان کارگذار رخصت دادند - و راجه تودرمل را بآن نونهال اقبال همراه کردند *

و در همین روز فیروزنی جنود دریای سند و رودبار کابل گذشته در مصر دایره کردند و بفرمان والا زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و قاضی علی از لشکر پیش پیوستند - (اگرچه در دیده ظاهرینان شکسته بر روی کار آمد - و از ناتوان بینی و کار نشناسی چشم زخمه رسید) لیکن نزد ژرف نگاهان سترگ فتحه را سر آغاز شد - از زمان میرزا الخ بیگ کابلی الوس یوسف زنی (که از صد هزار بیشتر است) بدستاریز کوهستان دشوار گذار پیوسته راه زد - و گوناگون گزند برهمدري رسید - مرزبانان کابل را نیرو نبود که مالش بسزا دهند - و فرمان رویان هندوستان از فروزی کار و همزبانای تذگ حوصلگان بدان نپرداختند - درینولا قدسی سگالش آنکه از مردم آزادی و تپاه کاری باز آید - و فرمان پذیري و خدمتگذاری فراموش گیرند - خوی بد (که از دیرباز

(۲) نسخه [ب] دهرم سنگه - و نسخه [ز] دهرمنکند (۳) نسخه [ب] شیخ کنکه (۴) نسخه [۱]

خان محمد (۵) نسخه [ب] بدخشی (۶) نسخه [ا] دوشباروز (۷) نسخه [ز] و حسن کوشش *

جا کرده باشد - و از نیاکان برگرفته در روشن بس دشوار - و از مهربان دلی بگسیختن پیوند جانی نگرایند - و مهین جرم ناکان را به نیستی جا نشانند - و بر نیرنگی تقدیر چشم برگشوده شگرف کاری اقبال را انتظار برند - چون افواج کشورگشا بتاخت نامزد میشد کوشش میرفت که در کشتن مردم زان (که نهال برآمد و والا بذای ایزدی ست) تیزدستی نمایند - و هربار (که بهادران نصرت ترین جوق جوق ازان کج گرایان باطل ستیز بدرگاه میفرستادند) خلعت و زر داده رها میکردند - از آنجا که زمان بادانرا رسیده بود کارسازان تقدیر چنین نقشه بروی کار آوردند و پیمانۀ عمر بهادران اخلاص مند در نیکو خدمتی لبریز آمد - و گرم زبان شاهراه خدمت بلند نامی گرفتند - و شاهنشاه مهربانی^(۳) را در مالش ایدان دید - و از نوهت گاه عالم نقش ناسپاسی آرم سنیز ستردن شایسته برشمرد - آن کوهستان ازینان نهی شدن بدانان زمانیان هندوش محال بود - در کمتر زمانے گزینی رفت و روبه یافت - جمعی انبوه را نقد زندگی بناراج رفت - و بسیاری را در توران و ایران فروختند - و ملک سواد و بجزر و نبیر (که از روی آب و هوا و میوه و ارزانی مانند^(۴) آن کمتر نشان دهند) ازین بدکاران پاک شد •

و از سوانح فیروزی باتقی کنور مانسنگه - چون بعرض همایون رسید (که ایلچی توران و نظریه با قائلۀ بزرگ می آید - و راه خیبر قنری از فیوکی گردن کشان فاران) شیخ فرید بخشی بیگی را فرستادند - که بدرقه شده بدرگاه آورد - چون بجمرد رسید ماهدو سنگه و چنده را کنور مانسنگه همراه ساخت - این گروه از خیبر گذشته در حواش^(۵) دکه بآن کاروان پیوستند - مانسنگه با بسیاری از میاهدان اقبال خود هم بعلی مسجد شنانت - تاریکیان مردم کم دانسته دران شب تار قلعه علی مسجد را گرد گرفتند - و چنده بر فراز دژ برآمدند - رادمردان فیروزی سپاه پای همت افشوده بر غنیم چیرگی یافتند^(۶) - شاه بیگ خان و پسر او نیز کارنامه دلوری بروی کار آوردند - بدگوهان از گرد قلعه برخاسته بر بلند می دیگر جای کردند - و در کین بد اندیشی نشستند - بامدادان دلوری نصرت پیوند خود سران بے سرا از پای در آوردند - و بسیاری را نقش هستی سترده آمد - هفتم سر آغاز روز آمدن مرزبان کشمیر و در میان آن فرود شدن راجه پیور و پایان آن مرده شادمانی بعرض رسید - روز دیگر قائلۀ توران آن طرف سند بسوی خیبر آباد آمد و ازین آگاهی [که فرمان روی توران گزیده کبوتران آن دیار را همراه حبیب کبوتر باز (که از

(۲) نسخه [ل] مهربان را مالش ایدان پیشنهاد شد (۳) در [بعضی نسخه] مانند کشمیر نشان دهند

(۴) نسخه [ا] دهک (۵) نسخه [ا ب] از جمرد بعلی مسجد (۶) در [بعضی نسخه]

عشق بازان نامور است) روانه گردانیده [پیش از آنکه ایلچی سعادت^(۲) بار رسد او را بآن خیل نشاط طلب داشته عشرت اندوختند - و همدین روز نظریه و فرزندان او قنبره و شادی بے و باتی بے بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند - و بنوازش سربلندی یافتند •

و از سوانح بار یافتن ایلچی توران بدرگاه والا - [چون رایات جهانگشا بکناره دریای سند^(۳) رسید - و آهنگ خرامش زابلستان پیدائی گرفت - و کتل خیبر را (که اسپ و شتر بدشواری گذشته) گردن گذار ساختند - و بر دریای سند پل بسته شد [شگرف شورش در توران زمین افتاد از بیمناکی ابلغار گیتی خداوند دروازه های بلخ بیشتر بسته داشته - فرمانروای توران عبدالله خان از کار آگهی و اندازه شناسی^(۴) به دیاریش گری در آمد - و نیاز مندی فرا بیش گرفت - و میر قریش را (که از بزرگ سادات^(۵) ست) با اسپان گزیده و شتران تنومند و استران سبک رو و جانوران شکاری و پوستینه های گزین و دیگر نفائس آن دیار روانه والا درگاه گردانید - و دل آویز نامه فرستاده سلسله جنبان دوستی شد - چون گیتی خداوند را از سرگذشت راجه بیدیر اخته دل برگرفته بود روزی چند ایلچی بار نیافت - و سرمایه پراگندگیهای او گشت - این آگهی بر حال آیندگان بخشوده رخصت بار دادند - بیست و یکم در دیوانخانه (که دران نزدیکی اساس یافته بود) خسروانی جشن بر آراستند - و ایلچی بسجود قدسی آستان سربلندی گرفت - و تنسوقات آن دیار در پیشگاه نظر آورد •

و از سوانح طلب فرمودن شاهزاده سلطان مراد - راجه تورانمیل عرضداشت - آن روز (که بندگان حضرت خود رو بدین کار می آوردند) بزرگی بزرگان دولت این خدمت بدان نونهال اقبال باز گردید - سزاوار آنست که فرزندان سعادت پزوه بکشایش ولایت های دور دست و ایل ساختن فرمان دهان بزرگ نامزد گردند - و این کار را بیک از بندگان خدمت گزین فرموده آید - شهریار سخن شنو گذارده را پذیرفته آن والا گوهر را طلب داشتند - و کذور مانسنگه را (که نزد جمود مالش تاریکیان می اندیشید) بدان خدمت برگماشتند - که به دید راجه را دستیار کار کرد خود گرداند مانسنگه بجانب نبیر نزدیک سند (که از بزرگ شهرهای باستانی ست - و امروز تل خاے از آن شیوا زبانی کند) بر ساحل دریا منزل گزید - و قلعه اساس نهاده بآبادی بر نشست - و راجه تورانمیل نزد کوه لنگر (که بسواد پیوسته است) بنگاه بر ساخت - رادمردان چابک دست این دو گذرگاه افغانان گرفته کار بر اینان دشوار گردانیدند - هر روز از هر دو سو تیز دستان

(۲) نسخه [ل] سعادت باریاب (۳) در [بعضی نسخه] سند ساگر (۴) نسخه [ل] راه نبایش گری

و نیازمندی فرا پیش گرفت (۵) نسخه [ز] مادات گیتی ست •

کارشناس بکوهستان درشده - و در مالش بدگوهران و بند کردن و تاراج نمودن سخت کوششها بر روی کار آورده - ناچار راه زاري سپردند - و گردِ شورش فرو نشست - و زمان تازه رويِ ديگر پديد آمد •

آغاز سال سي ويکم الهي از جلوس مقدس شاهنشاهي

يعني سال مهر از دور سيوم

چمن آرای سلطنت از نوروزي نريد چهره شادمانی برافروخت - و گوناگون نشاط را پایه برافراخت - کار پردازان کوه و دشت را آذین بستند - و صورت را بمعني پیوند دادند شب جمعه بیست و نهم ربيع الاول سنه (۹۹۴) فصد و نود و چهار پس از سپري شدن یازده ساعت و سي و هفت دقیقه چهره گشای بینش بحمل پرتو انداخت - شهر عذیرین و دشت نگارین شد •

شکایتها همین کودي که بهمن برگ ریز آمد • بیا برخیز و گلشن بین که بهمن درگیر آمد ز رعد آسمان بشنو تر آواز دهل يعني • عروسي دارد این عالم که بستان درجهیز آمد شهریار دیده در شگرف بزم بیدار است - و خرد و بزرگ را کامیابِ عشرت گردانید - نوزدهم نوروزین (که والا جشن شرف بود) میز شاهرخ و راجه بهگونت داس و شاه قلی خان محرم و دیگر امرا دولت بار یافتند - و مرزبان کشمیر را بدرگاه آوردند - غایبانه بپاز پیرس درآمد که نوازشهای شاهنشاهي چرا از یاد رفت - و پور خود را (که از درگاه گریخته بود) اعتبار افزود - و فیروزي لشکرا بدستان سرائي برگردانید - و مقدار آشتي را فروغ کردار نداد - او از سعادت منشي بشرمساري و خاموشي پاسخ آرا گشت - کشور خدا از مهربان الهي بران شد که کشمیر را بدو باز گذارد - لیکن اولیای دولت بعضی همایون رسانیدند شایسته آنست که لخته بادافرا لغزش سرانجام یابد - و کشمیر گفته بدر باز دهند - شهریار آگاه دل پذیرش فرموده او را براجہ تودرمل سپردند - و همدردین روز سپاه (که بر سر بلوچستان رفته بود) آمد - و غازی خان و چیتہ و بهادر خان و نصرت خان و ابراهیم خان و دیگر سران بلوچ دولت بار یافتند - فوج نصرت قرین چون بدان ملک درشد لخته بومیان سرتابی فرابیش گرفتند - و از آنجا که سعادت در نهان بود بزودي بایست را دریافتند و زینباري شده راه نیایشگري سپردند - و از بارگاه خلافت پذیرائي یافت - و بخلعت و اسب سربلندي بخشیدند - و آن ملک آباد بدان گروه باز دادند - و همدردین روز راجه تودرمل از کوهستان

یوسف زنی بازگردیده بزمین بوس مژگانی سعادت افدروخت - و هالش افغانان تنها براجہ مانسنگہ بازگشت •

و از سوانح ناختن فیروزی جنود ولایت برار را - جنوبی ملکہ ست پیوستہ بصوبہ مالوہ چنانچہ حال او در آخری دفتر گذارده آید - (از آنجا) کہ مرزبانان دکن شایستہ فرمان پذیری نداشتند (خان اعظم میوزا کوکہ با بسیاری امرا بمالش ایقان نامزد شد - او در ہند بہ رفتہ سرانجام بپوش پیش گرفت - و جوتہ را فرستادہ سانولی گدھہ ^(۲) از نامراو برگرفت - او بزینہار در آمد - و دیگر زمینداران بلاہہ گری در شدند - لختہ ہڈامہ گرمی پذیرفت - گینی خداوند گریں جاپہای مالوہ بتیول او دادند - چون امرای نامزد فراہم آمدند دوروی و دہ زبانی شورش افزود - سپہ سالار از چہرہ دستہ بدگمانی سراسیمہ شد - و کار از روش افتاد - شہاب الدین احمد خان رنجیدہ بے دستوری بجایگیر خود شفات - و سپاہ آرا باویزہ در پی شد - و بجای نیایش گری پوخاش پیش گرفت - اگرچہ بکوشش فروریہ مردم آوزش نشد لیکن با یکدیگر نہ پیوستند و از حرف سرائی نابخردان تولک خان (کہ از امرای بابری ست) دامن آلی تہمت گردیدہ زندانی شد - و یادگار پیشین دانشوران امیر فتح اللہ شیرازی فراوان آزار یافت - و ہذاکامی از پیش مرزبان خاندیس بازگردید - و اندر ہذاک نزد خانخانان بگجرات رفت - از توقہای بیجا و غرضہای پراگندہ سپاہ نصرت قرین در چندی ^(۳) و چونی کمی پذیرفت - غنیم (کہ بر خود می لرزد) دلیر شد - راجہ علی خان حاکم خاندیس و فرہاد خان و جمشید خان و ازدر خان و میر تقی و دیگر لشکر برار و احمد نگر فراہم آمدہ باہنگ کارزار روانہ شدند - بزرگان دولت لختہ از شاد خواب بے ہنجاری در آمدند - و ہراز گونی برداشتند - جائے (کہ دوست از دشمن باز ندانند و مدارا از مدافعہ جدا نباشد) کار چسان بانجام رسد - و خواہش چگونہ روائی گیرد - از دوروی نیروی آویزش ندیدند - و ہمتہا بکارزار یکتائی نگرفت - از برابر غنیم یکسو شدہ بصوب برار روانہ شدند - و ہوتال را بگوشہ فرستادہ گام فراخ برزدند - درین راہ ہتیارا بومی را (کہ رهنمونی کرد) بگمان دوروی از ہم گذرانیدند - و از کم آگہی بنواحی گہرلہ جوتہ را بایلغار فرستادند کارہ بر فیماد - و گزندے سترگ بچراوا رسید - و پس از تگادر بسیار ہرار خالی یافتہ یغمائی گردانیدند - و روز نوروز ایلچ پور (کہ دارالملک آن سرزمین است) تاراج شد - برخے را بسیج آن بود

(۲) در [چند نسخہ] سالولی (۳) نسخہ [۱] نامراو - و نسخہ [ز] نامراو - و نسخہ [ک] نامراو

(۴) نسخہ [ب] در چند روز بچونی و چگونگی کمی پذیرفت (۵) نسخہ [ک] و داورخان (۶) نسخہ [ک] کدہ •

که تا احمد نگر عنان برگرفته نشود - و جمع برانکه این ملک آباد نگاه باید داشت - و پایه پایه پیشتر شناخت - پس از گفتار ناشناسندگان هیچ یک بروی کار نیامد - و با فراوان غنیمت بصوب گجرات چالش رفت - سگالش آنکه چون غنیمت دررسد و کار بدشواری گراید سپاه گجرات بیازری برخیزد - و اندوختها از دست بر نیاید - مخالف از برگزیدن بحیرت در شد - و چاره کار می جست - توپخانه و دیگر چشم گذاشته از پی در آمدند - و بر هذبه دست تاراج برگزودند و آتش زدند - و از نوردیدن سخت گریوها لشکر را توان نماند - بسیاری نتوانستند رسید در بازگشت فیروزی جنود نمودار گشتند - و قراول از دور سیاهی میکرد - برخی لشکر را در نزدیک قصبه چاندور با بومیان آن سرزمین آویزش رفت - اگرچه فراوان مال بدست آمد لیکن حاجی عبداللہ سلطان کاشغری را پیمانہ زندگی لبروز شد - او پور عبدالرشید خان مرزبان کاشغر است نزدیک خاندیس محمد قلی اوزبک از غنیمت جدا شده پیوست - و ناتنومندی و کمی مخالف باز نموده برگذارد که اگر عنان باز کشیده آویزش را فرایش گیرند فیروز مندی چهره نشاط برانروزد مرا پایند ساخته همراه دارند - اگر گفته بگردار نیاید از هم گذرانند - انجمن کنگاش بر ساختند و بکوش کار دیدگان بیکار قرار گرفت - و یک روز در آمادگی گذشت - از هرزه لائی ناشناسندگان و بیمنای سپه آرا بامدادان طبل کوچ برزدند - و بے آگهی یکدیگر گرم رفتار گشتند - شب پرتال و چار پا میرفت - و روز امرا راه می سپردند - غنیمت را ازین روش دل می بالید - و از پی دلیرانه می آمد - دوبار میان چندان و هراول لخته آویزش روی داد - و شکست بر مخالف افتاد (اگرچه قابوی کازار نشناختند - و دکن گرفته از دست رفت) لیکن فراوان غنیمت گرفتند بیست و دوم به ندرپار عنان باز کشیده آرامش گزیدند - پیشتر ازین چند دکنیان دران حدود رفته رفته بر انگیزخته بودند - و گماشتگان قلیچ خان به تیمارداری رعیت نپرداخته کناره برگرفتند از رسیدن فیروزی جنود خارین شورش برکنده آمد - و مخالف از نهایت خاندیس بیرون شد خان اعظم جوینده رو بگجرات نهاد - بدان اندیشه که سپاه آن ملک را بیازری آورد - خانانان گرمی داشته گرم خونبها نمود - و در کمتر زمانه گزین لشکر سرانجام داده برآمد - و از یافته گوئی بدگوهران و هرزه سگالی مردم سیج دگرگونی گرفت - میرابو تراب را بانداز گوئی دکنیان و پیوند آشنی فرستادند - و هر یک بجایگزیر خود بازگردید - غنیمت ازین سرگذشت نشاط اندوخت و پیشکشها فرستاد - میرزا کوکه از حوالی مندو بر سر حمیر جیت پوری تاخته سزای شایسته

در کنار نهاد - او از زمینداران مالوه است - درین هنگام که لشکر ببرار شناخت ملک را خالی یافته بر سرِ مندو آمد - و برخه جا را دستِ تاراج برگشود - و لخته را آتش درزد - گویند یکی از دمسازانِ آن هومی از ربنده ایزدی یاوزی بازخواست - و بخشم در شده برگفت - کرا یارا که در ملک پادشاه صورت و معنی دراز دستی نماید - و بدشنه کار او سپری گردانید •

و از سوانح فرستادنِ راجه بهگونت داس بهاسپانی زابلستان - چون کُزور مانسنگه را بسزای یوسف زئی فرستادند راجه (که سپه آرای پنجاب بود) بدان نامزد گشت - از اختر نیرگی خواهشهای بے هنجار پیش گرفت - و شهریار کار آگاه دیوانگی پنداشته از فرستادن بازداشت و بکارسازان فرمان شد که گوهر اکیلی سعادت شاهزاده سلطان دانیال را آماده این خدمت گردانند و شاه قلی خان محرم و اسمعیل قلی خان و بسیاری از امرا همراه نوشتند - راجه بهگونت داس از آن گفتار بهزاران پشیمانی در شد - و بلا به گری و پوزش گذاری نشست - گیتی خداوند بخشوده پذیرش فرمود - بیست و سیوم با بسیاریه بندگان سعادت سرشت دستوری داد •

بازگردیدنِ رایاتِ اقبالِ بصوب دارالخلافه فتحپور

دیهم خدیو سه ماه و دوازده روز در انگ بنارس عشرت پدرا بود - (اگرچه چنده بشکار پرداخته - و لخته در آهنگرخانه تماشا بندوق سازی فرموده - و زمانه در دولخانه بتفنگ اندازی نشاط اندوخته - و شباروزی بهماتِ ماکبی و مالی پرداخته) لیکن سگالش آن بود که چنده بر ساحلِ سند بسر رود - تا سیاه کارانِ یوسف زئی مالشے بسزا یابند - و سپس بسیرِ زابلستان چالش رود - از سراسیمگی تورانیان و زاریِ ایلچی آن بوم و گران ازنی آذوق بازگردیدن قرار گرفت - بیست و چهارم پس از سپری شدنِ یک بهر شب هندوستان رویه نهضت شد و فراوان مردم نشاط اندوختند - (پانزدهم اردی بهشت درباری بهت را بپل گذشته بجهت برخه کارها عنان باز کشیدند - درین روز عهای میرزا شاهرخ بامیانی پسر او شاه محمد میرزا و برخه کابلیان بدرگاه همایون ناصیه سای آمدند - دران زمان (که رایاتِ اقبال بر کنار سند بود) آن پرده نشینانِ پارسی عرضداشتند - که آرزوی آستانِ یوسی بے تاب دارد - در ماندگی و کم نیرویِ ائرن سرمایه بخت وزی باز داشته است - خانزاده خانم همراهِ میرزایان بکلیل آمد و بشوق ملازمت روانه هندوستان شد - و بمیرزا شاهرخ پیوست - و آن پیش آمد که گذارش

(۲) نسخه [ب] بدان جا (۳) در [بعضی نسخه] و ده روز (۴) نسخه [۱] بتیر اندازی (۵) نسخه

[ل] تباه کاران (۶) نسخه [۱] یازدهم •

یانت - ناچار در حوالی گردیز بسر می برد - و با پسر میزرا چشم روشن داشت - و بیگم سلطان در سفر حجاز و عراق با میزرا سلیمان همراه بود - و از پیونده که روداده بود در قندهار چنده ماندند - و قابو یافته خود را بکابل رساندند - و چون بران آگهی رفت - شهریار مهربان دل الغ بیگ کابلی را فرستادند - و فرمان شد که خواجه شمس الدین سامان نموده گرامی مهمانان را روانه گرداند - درین سر منزل سعادت ملازمت اندوختند - و حیدر علی و شادمان هزاره و نظریگ (که از نکرهیده کاری نیامده بودند) بسجده قدسی آستان ناصیه افروز بخت مندی گشتند و بنوازش خسروانی سر بلندی گرفتند •

و از سوانح سودانی شدن راجه بهگونت داس - چون رخصت کابل یانت از دریای سند گذشته در سرای خیرآباد فرود آمد - روزی چند چشم بر راه سپاه داشت - ناگاه جوهر خرد تیره شد و سترگ رنجوری آسیمه سر گردانید - ناگزیر برگردانده بشهر ائک بنارس آوردند - و به تیمارداری بر نشستند - سامان نام پزشکی پژوهش نبض میکرد - ناگهانی راجه جمده را را کشیده بر خود زد - شهریار چاره سگال ازین آگهی حکیم حسن و مهادیورا همراهی کهنکار و دولت خان فرستاد - تا دوستان او بهریکے ازینان که دل نهند بدرمان پردازد - مهادیورا برگزیدند و پس از دیر بهی یانت •

و از سوانح فرستادن کفورمانسنگه بزابلستان - چون راجه بهگونت داس رنجور شد اسمعیل قلی خان را بجای او نامزد گردانیدند - او از معامله نشناسی و گرم بازاری مدارا خام آرزوها در میان آورد - و هرزه سگالها پیش گرفت - و از پیشگاه نظر بر افتاد - و فرمان شد که از همین جا بروکشتی نشانده از راه بهکر بچکار روانه گردانند - لختی از شاد خواب بیداشتی در آمد و به نیایش گری و لایه گذاری برخاست - اگرچه یوزش پذیرش یانت لیکن ارنجا باز داشته مالش یوسف زئی بدر فرمودند - و ماهدوسنگه و سعید خان گکهر و ابوالقاسم تمکین و مردم راجه بهگونت داس بیاوری نامزد گشتند - و کفورمانسنگه با دیگر سپاه بکابل شتافت •

و از سوانح فرو شدن عرب بهادر - بکوهرستان بهرایج بگاکه برگزید - شمالی رونق دوگون نزدیک کوه سپاه - بیاروری زمینداران بدگوهر اساس قلعه بر نهاده همواره دست غارت برگشوده و آنجا پناه برگرفته - روزی بان آئین گام فراخ برداشته بود - کهرک^(۲) رای بومی پور خود دوله رای را بر سر آن قلعه فرستاد - و چنده از تابینان حکیم ابوالفتح (که دران نزدیکی بودند) نیز همراهی گزیدند - بیست و پنج کوه در نور دیده بدان حصار رسیدند - نگاهبانان دژ عرب دانسته^(۳)

مپاسبانی برنخاستند - بچیره‌دستی برآمدند - و گزیده اندوختها برگرفته باز گردیدند - آن نافرجام
 ازین آگهی بر سر راه کمین گرفت - دوله رای اسباب را راهی ساخته خود بخوردن ایستاد - ناگهانی
 آن مردم بے سر بدر رسیدند - و گرفته بای داده رو بگوز نهادند - درین هنگام دوله رای باچند
 رادمردان پیوست - و به تیزدستی در هم شکست - بسیاری نقد زندگی در باختند - و برخه
 دستگیر گشتند - و لخته راه پراگندگی سپردند - آن سرمایه شورش با در کس بجائی افتاد - و دوله
 رای آگهی یافته از پی رفت - و کار آن بد گهر را بانجام رسانید - پیش ازین بسه روز عرب نام
 میرشکاره بدریای بهت فروشد - بر زبان گهر بار رفت که بر ضمیر صافی پرتو می اندازد
 که کار عرب شورش افزا سپری شده باشد - ازین نهفته دانی بسا مردم از خواب غفلت برخاستند
 و بسیاری نابینایان را چشم گشوده آمد - شب شازدهم در خانه شاهزاده سلطان سلیم از دختر
 راجه بهگونت داس فرزند سعاد پزند پدید آمد - و گوناگون نشاط روی آورد - طالع برورش
 یونانیان هیزده درجه قوس و بآئین هندیان یک درجه و چهل و یک دقیقه - شهریار دیده ور
 سلطان خرد نامور گردانید - و برخلاف زمانیان انجمن سیاس گذاری بر آراسته شد - در منزل
 مریم مکانی بزرگ جشن پیراسته آمد - و ساجق و بخشش را روز بازار شد - و همدین و
 میرزا شاهرخ را با برخه بهادران بگشایش کشمیر رخصت فرمودند - (چون کشمیریان سر رشته
 آشتی از دست فرو هشتند - و دستان سرائع اینان پیدائی گرفت) میرزا را بهاداش
 پیمان گسیختگان نامرد گردانیدند - و چون روشن شد (که میرزا دل نهاد این کار نیست - و اندیشه
 وطن دوستی او را بحال خود نمیگذارد) ازان باز داشته بفروستان دیگره توجه رفت - چون خاطر
 گپهان پیرا لخته از مهمات را پرداخت از ساحل بهت کوچ فرمودند - پنجم خرداد آب چناب را
 از گذر دوکان والی نزدیک کنجا^(۷) بپل گذشتند •

نور آگین شدن دارالسلطنه لاهور بقدم شاهنشاهی

بسیج بیشتره آن بود که گیتی خدیو تا دارالخلافه فتحپور عنان باز نکشد - لیکن
 شهریار آگاه دل بدان خواهش نکرانید - و دلگشا کاخهای آن بخاطر نیازور - همگی قدسی آهنگ
 آنکه چند گاه در پنجاب توقف رود - و زبلی ملک آرامش یابد - و سواک و بجزور از آرایش ناسپاسی

(۲) نسخه [۱] بجامه افتاد (۳) نسخه [۲] بیدار شدند (۴) نسخه [۳] آئین میام گذاری

(۵) نسخه [۴] گپهان خدیو لخته (۶) نسخه [۵] دوکانی والی (۷) نسخه [۶] کنجاوه

(۸) نسخه [۷] نهضت ریات عالیات بصوب لاهور و عشرت اندوختن در آنجا •

پاک گردد - و از تیراه و بنکش خابری تاریمان برکنده آید - و هراستان کشمیر گرفته شود - و آباد ملک تهم بقلمرو در آید - و نیز مرزبان توران را اگر پای دوستی از جای رود عساکر گردن شکوه بدان سرزمین فرستاده خود نیز از پی نهضت فرمایند - بدین ژرف فکاهی قرار یافت که بدارالسلطنه لاهور چندگاه عشرت اندوخته آید - صد و دوازده و نیم کروه از انگ بزارس در بیست و شش کوچ در نوردیدند - شب پانزدهم بخجستگی بدان شهرستان اقبال نزول همایون شد - خانهای راجه بهگونت داس بقدری نشیمن برگزیدند - و هرگز به کام دل برگرفت - بازرگانان گوناگون سرد اندوختند - و نقایذ پرستان تارک درون را لخته چراغ آگهی افروخته آمد - دوم نیز جشن تعری و زین کشور خدای شد - و آن گرانمایه را بدستور هرسال بهشت چیز برکشیدند - و خواهش آرزومندان روزگار روانی یافت •

درینولا عروسی بزم شاهزاده سلطان سلیم فشاط آورد - چون بسمع همایون رسید که رای رایسنکه آرزوی آن دارد (که فرزند عفت گزین او در شبستان آن والا گوهر در آید) شاهنشاه قدر دان خواهش پذیرفت - و مراسم ساچی و لوازم نشاط بجای آمد - شانزدهم گیتی خداوند با شاهزادگان و سران دولت بمنزل آن سعادت پزوه رفته بلند پایگی بخشید - و بفرخنده ساعت این شایسته پیوند شادکامی آورد - خوشدلی و خرمی را روز بازار دیگر شد - و همدین نزدیکی دختر سعید خان گهر بهرستاری آن نونهال خلافت دولت اندوخت - و پیروان سربرگی بدو مان او بستند •

و از سوانج پدید آمدن مهین بخشش از والا بارگاه - از نیک سکالی فراوان ارزانی در صوبه آله آباد و اردعه و دهلی روی داد - و کشاورزان را گذاردن پارچه پاسبانی ستوه آورد - شهریار دادگر شش یک بخشید - در خالصه چهارکرو و پنج لک و شصت هزار و پانصد و نود و شش دام شد ازینجا لخته قیاس جایگیر داران توان کرد - انبوه مردم سایه نشین آسایش گشتند - و به نیایش گری و خرمی انجمها بر ساختند •

چون نیت نیک باشد پادشا • گهر خیزد بجای گل گیا را

فرواخیها و تنگیهای اطراف • ز رای پادشاه خرد زند اف

و از سوانج تباہ شدن حیلہ کاری مظفر گجراتی - آن غفودہ بخت را چون نیروی پیکار نماند راه دستان سوانی پیش گرفت - یک را (که خطاب هامانی داده بود) پنهانی باحمد آباد فرستاد و نامه چند باولیای دولت بر نوشت - همگی بسیج آنکه اگر بکار پردازان آن صوب رسد بوکه

لخته دامنِ نهمت گردند - و در برخه گردِ دورویی برانگیزد - و چنده را را بسوی خود بار کشد از اقبالِ روز افزون آن نامه بر بار نگاهتا بدست درآمد - و باطل بسپنجی پیدائی گرفت - و آن بدگوهر بسیاست رسید - و لیز آن فریب کار جمعی زبندگان را بجان شکرئی اولیای اقبال باز داشته بود چنانچه شهباز خان نام افغان را (که با مکمل بیگ بود) بزر بفریفت - آن ناسپاس قابویافته کار او سپری ساخت - او را نیز بدست آورده بیاداشِ حرام نمکی از هم گذراندند - آگهی را روز بازار آمد - و سر رشته باطل اندیشی گسیخته شد •

و همدری و لا کارِ الوسِ یوسف زئی بدشواری کشید هرکه سر از فرمان پذیرد خدیو جهان بر تابد هر آینه بگوناگون خواری در آند - با آنکه آمرای سعادت اندوز در ناخت و تاراج کوشش مینمودند و در کشتن و بختن نکاد و داشتند آسمان نیز بکین تزیی برخاست - آذوق گرانی گرفت - و هوا ناسازگار شد - بیمارهای شرف پدید آمد - و توانائی و حبله ساری ناهود گشت - سلطان قریش بوستان کالو سلطان بایزید کویم داد ابراهیم خان جهان مصری خضر خان و دیگر سران الوس پیش اسمعیل قلی خان آمده بعجز گرائیدند - و بران قرار شد که چون از کوهستان با اغروق خویش بر آیند هر آینه در خواست گناهان از بارگاه خلافت نموده آید •

و از سوانح ناخت بردن صادق خان بر سیهوان - از بارگاه اقبال بملتان آمد - و فوج را بدان ولایت نامزد گردانید - میرزا جانی بیگ مرزبان آنجا برتق^(۴) و کوچک ارغون و میرزا بیگ و رستم توخان را با بسیاریه به پیکار فرستاد - و سترگ آویزش روی داد - کوچک و میرزا بیگ را نقد زندگی بر باد رفت - و رستم زنده بدست افتاد - ازین چیره دستی دلیر تر شده بے آنکه انداز سپاه آن ملک برگزید پیشتر شتافت - و قلعه سیهوان را گرد گرفت - و بنقب برخه دیوار را بر انداختند - چون خاک زیر آن بس بلند بود نیارستند درآمد - و چندان درنگ شد که قلعه نشینان دیوار دیگر بسوزدند - چون انجام کار دشوار نمود دست ازان باز داشته تا نصیر پور برگرفت و غنیمتها اندوخت - حاکم آن سرزمین با سترگ روی بچنگ آورد - و پیشتر از رسیدن او صادق خان برگشتن را سزوار دانست •

(۲) نسخه [ز] جگمل بیگ - و نسخه [ن] منل بیگ (۳) نسخه [ل] کالو بایزید (۴) در [بعضی نسخه] برتق - و در [بعضی] برتق (۵) نسخه [ا] رستم خان را (۶) نسخه [ا] بدست درآمد (۷) نسخه [ب] سهوان را (۸) نسخه [ل] و برخه دیوار را بنقب بر انداختند (۹) در [بعضی نسخه] خاک ریز آن •

فرستادن قاسم خان بتسخير کشمير^(۲)

(چون کشميريان از بخت غنودگي بر آشتي نه ايستادند - و يعقوب بدگوهر گرنوهای دشوار عبور را پناه انديشيده در بے آزرمي گام فراع بوزد) شهریار دادگر از^(۳) سر دل بگشايش آن ملک بر نهاد - و در فرستادن فيروزي سپاه سخن درميان آمد - بسيارے سران دولت آنرا دشوارگشا دانسته بدان نگرانيدے - راقم شگرفنامه هرچند در گرفتن گزين روشها بر ميگذارد سود مند نمي آمد - بفرومان گيتي خديو انجمي اخترشاسان بر آراسته آمد - و در طالع سال و حال کواکب ژرف نگهي بکار رفت نمودارش که اگر لخته تکل و رود بزودي گشوده آيد - چون بموقف عرض همايون رسيد شاهي سگالش يکتائي گرفت - درين هنگام حيدرچک و شيخ يعقوب کشميري چنان برگذارند که بزرگان آنملک از بعدد ما سر باز نکشند - اگر لخته^(۴) بومي سپاه پنجاب همراه شوند همانا بے آريزش بدست در آيد بذابران مبارک خان و جلال خان گهر و ديگر زمينداران را دستوري دادند - آن دو کشميري نژد نبير بانظار کمک نشستند - درين هنگام بر خاطر مقدس پرتوانداخت - آنکه بجز برون بوميان دل نمي نهند ياد از^(۵) تباہ بسيجي ميدهد - بذابران قاسم خان را (که در کارشناسي و بردلي از يکتايان زمانه بود) بدین خدمت سر بلند گردانيدند - و او بگشاده پيشاني پذيراشد - هيژدهم تير فتح خان مسند عالي گوجرخان ميزا علي اکبر شاهي شيخ دولت خنجري شيخ سکندر رفيق شاه محمد مير عبد الزاق معصومي يادگار حسين لعل ديو سنارچند خواجه ظهير پادشاه قلي شفقت ولي بيگ هزاره بيگ و بسيارے منصبداران و احديان و نوکران امرا بسرکردگی او رخصت فرمودند - و هريک را باندزهای درخور هوش افزودند - و در آگهي و دادگري و نديدن نکوهيدگيها و عذر پذيري و مالش تباہ کاران کوشش رفت - و شريف سرمدی را ببخشي گري اينان سريلندي بخشيدند - و فرمان شد که پيشين مردم پيوسته از گفته سپه آرا بيرون نروند •

و از سوانح واپس فرستادن ايلچي تزلان - (اگرچه از بارگشت رايات همايون از کنار سند فرمان رواي آنجا از سراهيميگي برآمد) ليکن چون بعرض رسيد (که از بسيار ماندن فرستاده سترگ نگراني دارد) شهریار قدردان بگوناگون روش نواخته دوازدهم شهر پور رخصت فرمود و برخه نفائس بارمغاني جدا ساختند - و حکيم همام را (که کار آگاه و اخلاص منش بود) به پيغام گذاري دستوري دادند - تا نامه والا را بگزين آئين رسانيده گزيده خونهای شاهنشاهي را

(۲) نسخه [ل] کشميرجنت نظير (۳) در [بعضی نسخه] از سرنودل (۴) نسخه [ب] لحن

سپاه پنجاب (۵) در [بعضی نسخه] تباہ انديشي •

دلنشین گرداند - و درونۀ که همه را بر خوانده شناسائی آورد - و میرصدیج جهان مفتی را نیز برای پرسش سائنۀ ناگزیر سکندر خان نامزد فرمودند - پیش ازین بسمه سال رخت هستی بوبسته - چون اندیشۀ گرفتن آن دیار در سر بود عزاپرستی بجای نیامد - در بَنولاً (که عبدالله خان لاهه گری برگذارد - و آئین یکتا دلی پیش گرفت) میرا بدان کار فرستادند •

سوان نامۀ^(۳) شاهنشاهی

استشمام گلدستۀ بهارستان یكدلی و یگانگی - و استطلاع کارنامۀ نگارستان دوربینی و فزائگی (که آراستۀ نخلبندان بستان سرای آشنائی - و نگاشتنۀ نقش پیوندان نگار خانۀ دل افروزی و دلگشائی آن والادودمان - خجسته خاندان - گوهرافزای افسر و اورنگ - پرده گشای چهرۀ دانش و فرهنگ - نوآئین نامدار جهان دانش بروری - خدیو بزگ کشور دادگستری - فرزندۀ چراغ خانی - فرزندۀ چتر کیانی بود) در خوشترین هنگام [که کوس نوروزی آوازۀ جهان افروزی در گنبد نیلگون بلند ساخته و نیز اعظم عطیۀ بخش عالم یعنی آفتاب جهانتاب (که سلطان چار بالاش ایام - و تهرمان هفت اقلیم عناصر و اجرام است) سایۀ قرخی و فرخندگی بر تارک جزو و کل انداخته بود و باد بهاری روح نباتی در کالبد نورسان شهرستان آب و گل دمیده - وابر آذری پای نورسیدگان لشکر بهار را از گرد راه شست و شوده] پیرایۀ خورشیدی و خرمی و سرمایۀ دلگشایی و شادمانی شد - بنیاد دوستی از سر نو بلندی گرفت - و آئین یکتا دلی تازه ارجمندی یافت - سخنان دلاویز دوستی و خروشی و یگانگی و نیک اندیشی (که بخامۀ عنبرین شامه نگارش یافته بود - و بلکه گوهرین سلک گذارش پذیرفته) بوضوح پیوست - و بسیار مستحسن افتاد - و موجب بهجت و فرحت گردید - بر دل دانش پسند و دیده آسمان پیوند (که گنجینۀ راز خدواندی و آئینۀ چهرۀ هوشمندی ست) پوشیده نخواهد بود که این نیازمند درگاه بی نیاز درین سی سال (که از نیروی آسمانی بتخت کامرانی رسیده) همیشه پیش دید دانش و بینش آن داشت که این همه جهانگیری و فرمانروایی و تیغ گذاری و کشور گشائی^(۴) برای بجا آوردن گیرودار شبانی و سو کردن کاروبار پاسبانی ست - نه گرد آوردن گنجهای زر و سیم - و آراستن تخت و دیبیم - و پا بگل ماندن در خواهشهای ناپایدار - و سرفرو بردن در گردبان آرزوهای نا استوار - چنانچه همیشه با دوست

(۲) در نسخۀ [ل] ابن نامه را نیاورده (۳) در نسخۀ [ب] صدر نشین ایوان شهر یاری - چابک خرام

پیشگاه سپهداری - مهسار انبردگاه دلاوری و دلیری - شهسوار جولانگاه شیر مردی و شیرینی - این قدر

افزوده است (۴) نسخۀ [ا] کشور گشائی بجا آوردن •

و دشمن و خویش و بیگانه جز نیکی و نیکوخواهی چیزی دیگر نبود^(۳) - و همواره در آسودگی جهانیان (از خرد و بزرگ) و مهربانی با مردم روزگار (از نزدیک و دور) کوشش مینمود - خدا آگاه است که پاک ساختن چهار دانگ هندوستان و خس و خاشاک رفتن ازین بوستان (که از سه پہلو بدریای شور پیوسته است) از سر خود خواهی و خود کامی نبوده - و پیش نهاد آرزو جز نوازش خاکساران و گدازش ستمکاران نشده - و لرینست که بهر سو (که روی آورد) کارهای دشوار باسانی گشایش یافته - و چهره آرزو از پرده امید بخوبی نمایش پذیرفته - هرگاه شیوه فرخنده ما باد بگرندگان خدا چنین باشد با آن والادودمان (که از بزرگ تأیید یافتگان درگاه خدایند) و با این معنی پیوند دوستی قدیمی و خویشی نزدیک در میان (چگونه خواهد بود - بر هوشمندان خرد بین هریداست که یک ازینها در یکجتهی پسند است - و هرگاه این همه یکجا شده باشد پیدا ست که جز یکجگی در میان نخواهد بود - و این یکدلی سرمایه آبادانی جهان و پیرند جهانیان خواهد شد و ایمانی (که در وادی موانع ارسال رسل و رسائل موقوف شده بود) هر چند در نظر عقل دران باب سخن ناکردن ترجیح بر کردن داشت اغماض از ان وادی در رنگ تطویل کلام درین مقام ناملایم پنداشته باین قطعه (که از اجته ابر درین منقول است) اکتفا نموده شد •

• قطعه •

قِيلَ إِنَّ آلَاءَ ذُو الْوَدِّ • قِيلَ إِنَّ الرَّسُولَ قَدْ كَفَى

مَا نَجَّى اللَّهُ وَالرَّسُولَ مَعًا • مِنْ لِسَانِ الْوَرَى نَكِيفَ أَنَا

احمد لله که از بدر انکشاف صبح انجاء و تکوین و ظهور شمع نیر سلطنت سعادت قرین همواره مطمح نظر منہج قویم ملت و دین و مسلک مستقیم حق و یقین بوده - لاجرم بموجب (الملک والذین ثوامان) ارتقای مدارج سلطنت همایون و اعتلای اعلام دولت روز افزون کمال دینداری مارا دلیل قاطع و حجتی ساطع است - الله تعالی همگان را در مرضیات خود راسخ دم و ثابت قدم دارد و چون جوامع هم سلاطین عدالت انما (که صدر نشینان ارانگ اعتلا اند) آنست [که کائنات خلایق و جمہور برای (که بدائع و دائع حضرت صدیقت اند) در مہاد امن و امان بوده در لوازم عبادت الہی و مراسم معاش خیرخواہی جہد بلیغ نمایند] بنابراین درین مدت در تنسيق و انتظام این ممالک وسیعہ فسیحہ (که مقرر چندین سلاطین عالی قدر و حکام والاقتدار بود) سعی مینمود و بغایت ایزدی (که شامل حال این نیازمند درگاه الہی ست) از سرانجام مہام این ممالک فراخ کئی دست داد - امکان و محال (که از زمان طلوع نیر اسلام الی ہذہ الايام حوائج خیر سلاطین کشور گشا و لمعات سیوف خواقین فرمان روا پیرامون آن نگزیده بود) مساکن و مواطن اہل ایمان

شد - و کائنات و معابد اهل کفر و خذلان مساجد طاعت و مشاعر عبادت از باب ابقان گردید
 اَمَّةٌ لِلَّهِ تَعَالٰی و تقدس آنچه‌اندکه دل میخواست انتظام و التیام یافت - و حسب المَدْعَا
 سامان و سرانجام پذیرفت - جمیع سرداران و گردنکشان از جنود هزود و غیرهم حلقه اطاعت
 بکوش انقیاد کشیده داخل عساکر نصرت مأثر شدند - و طوائف انام را باهم ارتباط و انضباط تمام
 دست داد - و ما نیز بمصدق (احسن کما احسن الله الیک) همگی توجّه بتمهید قواعد رافت
 و تاسیس مبانع نصفت و اشاعت انوار عاطفت می‌دول داشته حدائق امانی و امال ایشان را
 از رشکات سحاب مکرمات و احسان و قطرات مطرات فضل و امتنان تازه و سرسبز می‌داریم
 و پیش نهاد خاطر فیاض آن برده است که چون ازین مهمات بالکلیه فراغ حاصل شود ببدرفه عنایت
 الهی و هدایت الهی بدیع کفّار فرنگ [که در جزائر دریای شور درآمده سر بشورانگیزی بر آورده اند
 و دست تعدّی بر زبان حرمین شریفین (زاد هما الله شرفا) دراز کرده - و جمعی انبوه گشته سنگ راه زابر
 و تاجر شده اند] خود بتوفیق ایزدی متوجّه شده آن راه را از خار و خس پاک سازد - و لیکن
 چون شنیده میشد [که بعضی از امرای عراق نسبت بوالی خود در مقام بی اخلاصی شده از عود و نقای
 حسنی عقیدت (که باعث ارتقای ایشان بمراتب علیّه بود) عدول نموده بعضی باندامیها کرده‌اند]
 در خاطر حق شناس میگذشت که یکی از فرزندان کامکار نامدار (که بارتقه سعادت از ناصیه حال
 ایسان روشی - و لایحه رشد از زانچه طالع اقبال مبرهن است) بدان جانب تعیین فرمائیم - و تا خاطر
 از معاضدت آنها جمع نشود بامرے دیگر متوجّه نشویم - الحال (که سلطان روم عهد و موافق
 جدّ و پدر خود را کآن لم یکن انگاشته نظر بر ضعف صوری والی عراق کرده بدفعات افواج فرستاده)
 قطع نظر از آنکه از شاهراه سنت و جماعت انحراف ورزیده اند بمحض انتساب بمخاندان نبوت خود
 متوجّه شده معاونت فرمائیم - سیما که تعارف اسلام منظور باشد - علی الخصوص در بنو قوت
 (که مسموع میشود که فرمانروای ایران کاردانان آنملک را با تحف و هدایا بالتماس کمک و مدد روانه
 کرده است) بر همت عالی نهست ما واجب و لازم است که عنان عزیمت بصوب عراق و خراسان
 منعطف شود - و بخاطر چنان میرمد که (چون رابطه محبت و نسبت قرابت بآن سلطنت دستگاه
 از قدیم الابام است - و بتجدید از فرسنادن مکتوب محبت اسلوب بمصحوب سیادت و نقابت پناه
 میرقریش ضوابط و داک و قواعد اتحاد استحکام گرفته است) دران زمان (که حدود خراسان مخیم
 سراقات اقبال و مضرب خیام عزّ و جلال شود) آن سلطنت پناه نیز از ولایت خود متوجّه شده
 بآن حدود تشریف شریف ارزانی دارند - تا آن سرزمین مجمع البحرین عزّ و علا و مطاع السعدین

مجدد و بها گردد - و بالمشافه بوساطتِ قاصد و پیغام اساسِ محبت و یگانگی مستحکم تر ساخته
 حصه سخندانِ دلاویز و اسرارِ حقیقت آمیز (که مخزون و مکنونِ خاطر است) و شرحِ خدا شناسی
 و حق پرستی (که بقدرِ استعداد بغاضبتِ فیاضِ علی الاطلاق دریافته) مذکور میجاسِ ادس سازد
 و از نفائسِ حقائقِ الهی و شرائفِ دقائقِ آگاهی (که برخاطرِ آن ایهتِ دستگاهِ پرزوا انداخته باشد)
 نیز استماع نماید - خلاصه زندگانی و زهدِ کامرانی صحبتِ اشباحِ انسانی و روانستِ اجسامِ
 روحانی ست - تکلیف که این معنی درمیانِ دو برگزیده خدا و نظر کرد؛ بارگاهِ کبریا متحقق شود
 هرآینه این معنی باعرفِ شمولِ فیض و عمومِ فضل خواهد بود - دران زمان که بغضبتِ ایزدی
 این آرزو بوقوع آید (چون هستِ منظورِ الهی و سرقرارِ کونگانِ خدائی بر تحصیلِ رضای حق تعالی
 است نه استحصالی نام و تسلط بر افرادِ انام) بنابران امرکزِ خاطرِ حق جو آنست و امید که مطلب
 و مقصدِ ایشان نیز آن باشد که دریکه که حق شناسی و حق طلبی بیشتر باشد دیگر استرغای
 خاطر او را لازم داند - و در مقامِ یکجہتی بوده از صلاح او درنگند - و الحال (که نسبتِ یگانگی
 و اتفاق بر عالیشان ظاهر و آشکار شده است) در؛ امداد و کمکِ حاکمِ عراق و خراسان آنچه
 صلاح دید ما و شما خواهد بود از ممکنِ بطون بعالمِ ظهور خواهد آمد - و معذرتی (که در بابِ
 قضیه فرزندِ ارجمند شاهرخ میرزا رقمزد؛ تلم محبت شده بود) مستحسنِ خاطرِ انصاف گزین افتاد
 و الحق که مشار الیه بواسطه خرد سالی و خود پسندی از بد مصالحی منشأ چندین امور
 فایز گردید - هر کدام از آنها بانفراده مستدعی آن بود که کار او باین حد رسد - اولاً بواسطه اغوای
 بعضی کوتاه بینان از لوازم اطاعت و مراسمِ عبودیت ما بسیاری تساهل نمود - و ثانیاً بآن عظمتِ دستگاه
 چنانچه باید آشنائی نکرد - و ثالثاً بجبهه بزرگوار خود (که چندین حقوقِ دینی و دنیوی بردم؛ او
 داشت) آنچنان سلوک نمود - هر تنبیه که نسبتِ باو واقع شد از قسمِ القای ربّانی و الهامِ پروردانی
 بود - الحال چون از خوابِ غفلت بیدار شده التجا بعرو و تفتی عاطفتِ ما نموده غیر از این که
 بتغذاتِ عزّ امتیاز بخشیم امری دیگر مخطور ننیکورد - مامول از مراسمِ مودتِ آن عظمتِ دستا
 آنست که از زلاتِ اقدام او انقباض نمایند - و بجہتِ تشکیدِ میانی محبت و استحکامِ قواعدِ مودت
 انقباض و حکمتِ پناه زنده مقربانِ هراخواه و عمده محترمانِ کار آگاه حکیم همام را (که مصلحت
 راست گفتار و مرید درست کردار است - و از ابتدای ملازمت ملازمِ بساطِ قرب بوده - و دوری ا
 بهیچ وجه تجویز نکرده بودیم) برسرِ رسالت فرستادیم - چون در ملازمت ما او را آن نسبتِ محقق ا
 (که مَدعیات را بوساطه بموقفِ عرض میرساند) اگر در مجلسِ شریفِ ایشان همین ا

مرعی باشد گویا نیمابین مکالمه بیواسطه خواهد بود - و بجبهت پرسش واقع غفران پناه رضوان دستگاه
 سکندر خان سیادت مآب نقابت نصاب صدر جهان را (که از اعظم سادات کبار و اجله اتقایی
 این دیار است) مقرر کرده بودیم - بواسطه بعضی امور در حیز تراخی افتاده بود - درینولا برفاقت
 مسترالیه فرستادیم - و انموده از تحف و هدایا بتکویل عدده الخواص محمد علی بموجب تفصیل
 علیحده ارسال یافت - باید که بمقتضای غرضی نهادن تحابوا عمل فرموده همواره از طرفین طریق
 ارسال رسل و اتحاف تحف مسلوک باشد - و از فرغانه طلبداشتن و فرستادن کبوتران پری پرواز
 و حبیب عشقبار طایر ذی بال شوق را در افتعاش و اهتزاز آورد - و استشمام شنائم یکجہتی
 و وداد نمود - اگرچه توجہ باین مشتہ پرندها در نظر آرتی از لہو و لعب می نماید لیکن در نظر
 ثانوی چرخ و بازی یاد از نسبت شوقی و مناسبت ذوقی ارباب وجد میدهد - و موجب
 توجہ بمبدأ میشود - و گونه حضرت واجب تعالی ^(۱) سرائر ضمائرا آگاه است که اشتغال صوری
 احیاناً بامثال این امور برجمال توجہ بمبدأ جلبای بیش نیست - و بر مقرر بال و پر ظاہری
 اکتفا خاطر حق اندیش نہ *

* بیت *

نامہ برحرف اختصا تمام کرده شد و السلام و الاکرام

و از هوانج بزرگ سیل آمدن بسرهند ^(۲) بیست و هشتم آغاز باران شد - و سه شبانه روز
 پیوسته بارش بود - و تند سیل از شمالی کوه آمد - در شهر بلندی آب بسه گز رسید - و در بیرون به پنج
 نزدیک دو هزار خانه دران موجخیز فرو ریخت - و یک صد و پنجاه گز دیوار قلعه فرو افتاد - و از
 کهن باغ پانصد گز و از نو صد و پیران شد - و فراوان مال را آب برد - و صد کس بگرداب فنا شتافتند
 و دو هزار چاروا بسیل نیستی در شد - و شاهراه دارالخلافه چندی از روانی باز ماند - کاربردان
 تقدیر چنین نمودارے بر سازند - و فروماندگان بے پروا را آگهی بخشند - و غفودگان پندار را
 از خواب در آرند - همانا اقبال گنہان خدیو بچنین روشها آگاه گرداند - و اگر بادافراہ نوعیدہ کارها
 سرانجام یافته - هراینہ طوفانے از آتش و آب بایستہ - لیکن خیر بسیجی و حق پڑھع فرمان روی
 روزگار مردم زاد را بروز پاداش ننشاند *

گشایش یافتن آباد ملک کشمیر بنیروی اقبال شاهنشاهی

باستانی رسمے ست - چون پڑھندگان دولت را شایسته نیت با گزین کردار فراهم آید هر آرزو
 (که بخاطر اینان گذاره کند) ایند توانا باسانی در کنار نہد - و معشوقان اقبال را بآن دو سرمایہ

به روزی ناخواستن دین و دنیا بهرستانی برخیزد - چنانچه حال گیهان خدیو ازان باز گوید - و این نامه قدری بسراید - و بتازگی چهره گشای مقصود در آمدن این دیار است بدست اولیای دولت هرکه تخت گروهای راه شناسا گردد بداند که چیرگی بیگانه اندیشه او برنتابد - هر چهار طرف کوهها سر بر آسمان انواخته پاسبانی کند - اگرچه شش هفت راه دارد لیکن گران لشکر نیارد شتافت و در هر یک ازینجا جایه است - اگر پیروزان چند بلخشانند سنگها نشینند مردان مرد ازان گذاره نتوانند کرد - ازین رو پیشین فرمان دهان دل بگرفت این نهاده اند - و کارشناسی ازان خواهش بر گذارنده از دیوبار بر خاطر آسمان پیوند پرتو می انداخت که گشایش آن فرابیش گیرند - لیکن سخن سرایان همایون بزم (که از ظاهر نگهی یک پایه فراتر نمیشوند) گشودن آنرا بخاطر نمی آوردند - درین هنگام (که رایات اقبال سایه دادگری بر پنجاب انداخت) آن سگالش افزایش گرفت - و هر چند پیشکاران بارگاه لشکرهای نابسامان فرستادند کارسازان تقدیر به نیرنگساری پای همت افشردند - نخستین یعقوب بدگوهر نضوت افزوده مرتابی پیش گرفت - و سراسیمگی فیروزی جنود شونده آشتی را برهم زد - و از ستایش سرایان خوش آمد گو خود را شاه اسمعیل نام نهاد - و نکوهیده خویشا به نیکویی برگرفته بهای خویش بادیه پیمای ناکامی گشت - و بناسزا خواهشها در افتاد - و بگرفت و گیر بیجا دلهای عامه بر شوراند - و کار دنیا نساخته بآریزه کیش و مذهب در افتاد - و تندخویی و مردم آزاری فرابیش گرفت - دران ملک اگرچه آئین برهمن و شاکمونی باشد لیکن از دیوبار هنگامه سنی و شیعه گرمی دارد - از نیرنگی روزگار در هوجنده یکم بر دیگرست افزون آید - و دکانچه خود فروشی بر آراید - به نیک سگالش معامله شناسان پرده مدارا فروخته بود - و گرد شورش برنخاسته - درین هنگام نقاب آرم باز گرفت - و بازار سندان برنشست - قاضی مرسی کهن سال را از هم گذرانید - و خان و مان او بتاراج رفت - غنوده شورش بیدار گشت - و شمس چک باندیشه سری و کین نوزی بر آمد - محمد بهمت (که دمغه نیرنگسار آن ملک بود) قابریافته عرمه بدسگالی فراخ ساخت - و آن جوان شوریده مغز را برهن داشت که شمس چک و علی شیر ماگویی و سید حسین و دیگر بزرگان این روش را پنهانی کار بسازد - اینان آگهی یافته همان راه که او اندیشیده بود پیش گرفتند - محمد ازان هنگامه گریخته برکناره شد - و باندک پوزرش گرفتار آمد - و چون آن فریب کار زندانی گشت شمس چک دل بسوی نهاده هنگامه آرای شد - یعقوب نیز آریزه پیش گرفت - ناگاه آواز فیروزی جنود شکیب ربای خرد و بزرگ آمد - و بسخن سرائی کارشناسان آشتی پذیرفتند - کامراج را بشمس چک باز گذاشت - و در کمتر فرته یعقوب خوابیده بخت

پیدمان را فراموش کرده برو لشکر کشید - و بچیره دستی غنیم را ^(۲) بچنگ آورد - فیروز بی سپاه چون از درگاه روانه شد تا دریای چغاب لخته هرزه لایان یانه در را روز بازار بود - و انجام کار بس دشوار می اندیشیدند - چون گذاره شدند ثبایه رائی یعقوب و آریز یکدیگر و التیا نامهای سران آن ملک خاصه علی شیرماکوپی یکم پس دیگری رسید - کار آگاهان (که آینده را از پیشانی حال بر خوانند - و از سر آغاز انجام کار شناسند) داستان فیروزی بر خوانند و برده آرائی نشستند - و هر کس جای خود را بر شناخت - قول بسپه آرا و گروه راد مردان آرایش یافت - و برانفار را مسند عالی و فتح خان و مبارک خان و دیگر مبارزان همت منش رونق افزودند - و در جرانفار جلال خان و برخه دلاوران جویای نبیره گشتند - و میرزا علی اکبر شاهي و گوچرخان و شیخ دولت و شریف سرمه‌ای و جوق اعدیان و دیگر یان در پیش دستان هراول پای همت افشردند - بیست و یکم شهر یور گریو بهزبهر گذشتند - سلیم زمیندار گزاره گرفت قاسم خان از کارشناسی بهلول ^(۴) برادرزاده او را بکلانی برگرفته راه ایمنی پذیرفت - در اندک زمانه ^(۵) آن کج گرا نیز بلشکر فیروزی پیوست - و در راجو بی بهرام نایک و اسماعیل نایک و شنکی چارور راهبانان بزرگ کتل آمده دیدند - و مبارکدایم گشایش ملک برگفتند - و چغان برگذارند که یعقوب فاسپاس بکنج خمول شتافت - و سران این دیار چشم بر راه فیروزی سپاه دارند ازینجا دو راه است - یکم ^(۷) کپرتل - و آن گشاده ترین راههاست - و دیگر پیرنجال - و ما پاسبان هردو - اگر کام فرخ بر گرفته آید بداد گری زیرستان آرامش یابند - ازین نوید نشاط در گرفت - و جشنها بر آراستند - و بصواب دید کار آگاهان خیر سگال راه کپرتل قرار گرفت آیندگان چنان گذارش نمودند که از دشوار گذاری بچها و فزونی لشکر دیر تر رسیده خواهد شد و بزرگان کشمیر برگریو انتظار می بردند - شایسته آنکه برخه نیک بسیچان کارشناس را پیشتر روانه سازند - نخستین اینان را بخسروانی نوازش ^(۸) امید بر افزایش - و سپس به تیز دستی بشهر در آمده کوس فیروزی بلند آوازه گردانند - گذاره را بدور بینی بر سخته پذیرفتند - و شیخ یعقوب و جی ^(۹) لواچی باشی و شیر و سلیم را با برخه بغدوچیان پیش فرستادند - و شنکی چارور همراه شد فیروزی سپاه نیز از پی رهگرا آمد - چون هر نواز کتل کپرتل بر آمدند عالمه دیگر پدیدار گشت

(۲) نسخه [ل] بدست آورد (۳) نسخه [۱] گوهر خان (۴) در [چند نسخه] ابهول

(۵) در [بعضی نسخه] فرمته (۶) در [بعضی نسخه] شلکی چارو - و در [بعضی] شنکی

چاروره (۷) در [چند نسخه] کپرتل - و در [بعضی] کپرتل (۸) نسخه [۱] امیدور سازند

(۹) در [چند نسخه] جتی .

در سر این گروه سه دیوار به پهنای چهارگز و بلندی ده گز برآورده بودند - و سي گزي چوپنها را در يکديگر چیده - و پیشینيان طلسم بر ساخته اند - که هنگام در آمدن لشکر بيگانه برف و باران و تگرگ پديد آید - بنابراین شورش شگرف برخاست - و دران ريزش نشيب و فزاي هنجار در فرورده نزديک گروه اکرم بال فرود آمدند - باران افزوده گشت - و بسيار جانداران از سختی سرما به نيستی گرائيد - درين اثنا چنده تفنگ اندازان (که همراه جي رفته بودند) زخمی باردو پیوستند - و از فريب کاری کشميريان آکهي بخشيدند - درين راه سه گروه سترگ است - که روزگار از دشوار گذاري آنها حرف سرا - گذارده بودند که کشميريان بستي وتر (که سيوم گروه است از سوی هندوستان - و نخستين از جانب کشمير) چشم بر راه دارند - پيش فرستادگان در انجا آن گروه را نيافتند - و پيدا بود که جمیع آمده بازگشته اند - از شني چارور پرسيدند که آمدن چه بود و رفتن چراست - پاسخ داد همانا هاندیشه آنکه يعقوب سر گروه را بر گيرد بر گردیده باشند درين ميان محمد کند (۳) و دالورخان و بهادرخان و جمیع سران کشمير پیوستند - و بآريزش در آمدند شيخ يعقوب بدو زخم از پا در آمد - و نزديک بود که قالب نهي کند - آشنائے دستمايه رهائي شد و جي نيز بدوازه زخم بر زمين آمد - چنده داد مردانگي داده بواپسين خواب در شدند يکبارگي برف و باران بشورش در آمد - و مردم را پراکنده ساخت - از جي شنیده شد که دران بوستان هوش رفت - و دران بيهوشي گيتي خديو نمودار شد - و دلدهي فرمود - همان زمان بخون آمد - و فيرو گزتم - ليکن بسياری زخم و فزونی برف و سختی تنهائي و بيتابی گرسنگي سراسيمه داشت - ناگاه چنده پديد آمدند - و مرا برگرفته پيش شمس چک بردند - او گرم خويها نموده بشهر فرستاد *

سرگذشت شگرفی تقدیر آنکه چون يعقوب از گرفتن شمس چک بگران خواب غرور در آمد سر رشته خرد از دست واهسته به تباہ کاری گرم تر شد - و دهر آردن راهها کوشش نمود - ايبا (۵) برادر خود را و ايبا پسر ابدال چک و نورنگ خان و ظفرخان و فتح خان و حسين خان و بهادرخان و دالورخان (که از خود سري آن فرودمانگان بد گوهر را بدین گرامي خطابها نامزد کرده بود) و ديگر مردم را رخصت پيش داد - و خود در شهر بسامان پیکر بر نشست - پيش آمدگان در بند و بست تنگناها کوشش نمودند - و لخته خاطر ازین کار را پرداختند - درين هنگام بسيج بد گوهران دورنگي پذيرفت - و هنگامه از رونق افتاد - حيدر چک (که هوای مرزبانان آن ملک

(۲) در [چند نسخه] چوپا و افزون ازان (۳) نسخه [ب] بد - و در [بعضی نسخه] بلند - و الله اعلم

(۴) نسخه [۱] برف افتادن (۵) نسخه [ب] ايبا (۶) نسخه [ب] مظفرخان (۷) نسخه [ز] همواره *

در سرداشت - و در لشکر فیروزی بود (^(۲) حسین پور او آمدن پدر را شنوده در پرم کله انتظار می برد بسیارے نامبردگان کشمیر بحسین انجمن دوستی آراسته قرار دادند که اگر حیدر چک از پیمان در نگذرد همه باو بگروم - او ازان سپاه برآمده بما پیوند - و لشکر بیگانه را بگوناگون پیشکش و لایه گرمی برگردانیم - و کشمیر بآرامش گراید - فتح ملی (که بنونگ خانی سرنخوت می انراخت) بدان دل نهد - او را بے آبرو گردانیدند - و آن در ایما بدستان سرائی راه گریز پیش گرفتند - و نایکان را که گریوه بان بودند به نیایشگری فرستادند - همگی بسیج آن بود که چندی از فیروزی سپاه برده منبر را بنام گیهان خدیو بلند پایگی بخشید - و امرا را به نیروی خواسته باز گردانند *

کوتهی سخن آنکه بعقب ناترجام باهنگ پیکار بهیره پور رسیده بود که آگهی دل برگرفتن کشمیریان ازو سراسیمه گردانید - و حسین خان عمومی او نیز جدا شده بآن کشمیریان پیوست بکار برد ازان بیدانش خود انجمن ساخت - و بیژدهش چاره برنشست - رای بران قرار گرفت که شمس چک و محمد بهت را از بند برآورند - و از به دید این دو کس کارزار پیش گیرند چون آن دو فتنه ساز را بیرون آورد از کین تیزی چنان برگذارند که روزے چند از شورش بر کناره زید - و بکنهواره ^(۳) پناه برد - چون زمانه آرامش پذیرد و دوست فردشی باز دانسته آید کار سازی نموده شود - بهزاران فاکامی بدان خمولگاه روی آورد - و از میان راه آن دوشورش منش با بسیاری جدائی گردیدند *

درین هنگام (که کشمیریان بر گریوه راه حیدر چک میدیدند) از نوشته او سرامیمگی اندرختند - گذارده بود که مرا بچشم پاسدانی میفمایند - بیرون شدی من و باز گردانیدی امرا بس دشوار - کشمیریان ازان اندیشه دل برگرفته بهیره پور هنگامه آراستند - و حسین چک را بکلانی برداشته رو به پیکار نهادند - درین میان شمس چک پیوست - و مرزبان نورا از کار باز داشته بدو گریوندند - و بیژرش ^(۴) پیکار گروه را بگریوه فرستادند - و ازهنان بشیخ یعقوب و جی آن گزند رسید - چون نزدیک اکرم ^(۵) بال حقیقت بد گهران تباہ بسیج خاطر نشین اولیای دولت شد آمدگان را مقید گردانیدند - و در پاس حیدر چک بیشتر اهتمام رفت - انجمن رازگویی بر آراستند - و در گذشتن گریوه ^(۶) سنی و ترو در آمدن ملک جانقی نمودند - لخته از برف و باران ستوه آمده در بازگشت

(۲) نسخه [ل] حسن (۳) نسخه [۱] بکستوار - و نسخه [ی] بکنهواره - و نسخه [ل] بکستوار

و در [بعضی نسخه] بکنهوار (۴) نسخه [ل] باویزش و پیکار (۵) در [بعضی نسخه] اکرم مال (۶)

در [چند نسخه] هستی و تر *

یافتند را شدند - و برخه سخن توقف در میان آوردند - قاسم خان با چنده از رالانگهان آهنگ پیش رفتن برگذار - ناگزیر دیگران نیز بدین رای گزیدند - درین هنگام شمس چک کار دانان فرستاده بلاهه گری در آمد - و همان صلحی (که با میزرا شاهرخ قرار داده بود) از سر گرفت - پاسخ چنان شد که این بار انسون فریب بکار نیاید - و افسانه حیلۀ بگوش در نشود - فرمان چنان است که کشمیر از خود سران شوریده رای باز ستانند - هر کرا بخت یاور باشد خود را بشکر فیروزی رساند - و سایه نشین عاطفت گردد - سخن حقیقت بگوش در نیارده آماده نمرد شد - قاسم خان به نیت درست و همت بلند نوزدهم مهر متوجه پیکار شد - و غنیم نیز فوجها آراسته در برابر آمد - در قول آن شوریده مغز جای داشت - و دست راست ظفرخان - و دست چپ شمس دولی^(۲) - حسین چک طلبه شد - و محمد بهت چنداول - چون هراول فیروزی سپاه بگریوه درآمد از سر کوبها بندوق و سنگ انداختن پیش گرفتند از هجوم بدگوهان و تنگی جا عذاب تاب شده بجرانگار پیوست - قاسم خان ازین برگشتن بر آشفته خود بدان سو روانه شد - و شریف سرمردی و میر عبدالرزاق معمری و جلال الدین مسعود و حاجی محمد ترشیزی و میر شاه محمد را پیشتر فرستاد - و خنجری که از جرانگار باز مانده بود نیز همراهی گزید - محمد چک (که از راد مردان کشمیر بود) از برانگار درید - لاکها نام مبارزه بدر آویخت و دست و گریبان برزبر افتادند - جهانی بشگفت زار در شد - و غریب از نظارگیان برخاست - در گرمی آریزش ظفرخان تیردور بندوق گردید - و آن فوج یکبارگی ازهم باشید - و هنوز دیگر فوجها بآبرزه در نیامده بود که لطفه بدالاهی^(۱) پدید آمد^(۳) ستیزان برگردانید - و پراگندگی دران بزرگ هنگامه افتاد و هر یک از بخت برگشتگان به پیغور^(۴) و کوس فیروز مندی بلند آوازه گشت - و از نیرونگی اقبال روز افزون شاهنشاهی فتح سترگ آری داد^(۵) هراول و جرانگار تکامشی نموده پایان کتل دایره نمودند قاسم خان و دیگر سپاه از دوربینی برگریوه منزل گزیدند - و یادگار حسین و حاجی محمد ترشیزی و طوفان و عبدالله و سلیم و چنده تیزدستان عرصه دلاوری را بسری نگر (که دارالملک کشمیر است) فرستادند - بیست و چهارم مهر مظاهر را بگرامی نام افسر خدا پایه برافراخته آمد - و از دادگری و مهر افزونی بیگانگان رحمت گرا آرامش یافتند - چون چهار کوهی سری نگر لشکرگاه شد حیدر چک^(۳) بیدستوری بشهر رفت - و در لشکر قدره شورش پدید آمد - و زود فرو نشست - بیست و پنجم قاسم خان و دیگر امرا در نزهت سرای سری نگر درآمدند - و گوناگون نشاط اندوختند - درین روز میانه راه حیدر چک با فراوان مردم پیوست - قاسم خان از کار آگهی او را از تصرف باز داشت - و نقش تپاه بسیجی از خاطرها برورد •

پیش ازین بذهند سال در زمانِ اُنْت^(۲) ایلائیل مرزبان کشمیر این نیروز مندی گذارده بودند - چنانچه کهن‌نامه بازگوید - از فیونگی روزگار باده فروشان بزرگی یافته بودند و هنگامه ساغر کشی و ستمگاری گرمی داشت - شیودت^(۳) برهن در سری نگر در برزین رنپور بگزیده خوبا طراز یکتائی داشت - او را همخوانه بود بخوبی و پائدامنی کم همتا - همواره از هنگامهای فردامنان گرفته دل بود - و از ایزد بهیمال ازان مشته ستمگار رهائی خواسته - یک از شناسندگان کار آگاه او را بیتال سادهنه آموزش نمود - بفتح با و سکون یای تختانی و تلی فوقانی و الف و لام و سین و الف و دال و های خفی و فتح نون و های مکتوب - دانشوران هندوستان بیتال را از قدسی نفوس انگارند - و سادهنه آئین حاضر ساختن او - هرگاه در رسد حقیقت^(۴) هرکار بازگوید هرکس در احضار او چنده بکره‌های خاص گراید - و انسونهای مخصوص بخواند - و در آخرین روز آدم مرده را (که اعضای ظاهر او درست باشد) در چودس تاریک بساعت خجسته در زمینه (که مرده را بسوزانند - و آنرا سسان گیرند) خوابانند - و از هر چهار سو بآهین میخها استوار کند و بر فراز پشت او نشیند - و در کاسه سر آدمی چراغ افروزد - و فتیله از کفن سازد - و روغن از چربی آدم - و انسونها بر دندان مردم زاک دمیده آنرا بران افتاده گل آسا انشانند - با نیروی نبرد دران نزدیکی صورتهای هولناک پدید آید - چون دل خواننده ازان نهراسد آن قالب بجذبش درآید - و مهیب آوازاها برکشد - سپس آن روحانی بشایسته پیکره رونماید - و برگزید چرا بر خوانندی و این همه رنج کشی بهر چیست - آنچه بازگوید پاسخ نبرد - و در شدنی کارها چاره برگذارد و در جز آن شکیبائی آموزد - آن ستم رسیده بفراهم آوردن اسباب شد - و پس از فراوان تکلیب چنان قالب بدست آورد - و برخه فراهم نیامده بود که در نگاهداشت آن سراسیمه شد - بشهر نیدارست برد - و در صحرا از گزند می‌ترسید - بقیچه آسا بسته بخانه چرم سازه که پیوند آشنائی داشت بائین امانت گذاشت - تا دران گنده بوهای خانگی راز برملا نیفتد - و خود در پس کار رفت نیم شب آن روحانی بر حقیقت کار آگاهی یافته چرم ساز را آواز داد - او لخته بترسید - بآرای دلدھی او را آرامش بخشید - و گفت فلان برهن فراوان رنج می‌برد - او را برگوی که زمان فرمانروائی آن بیدان گران دراز است - پای در دامن صبر کشیده از سراسیمگی باز آید - بیست تن ازان گروه یکم پس از دیگره بهرمی برنشینند - و چون روزگار این ستمگران سپری شود بزرگ این دیار بقوم کاینه بازگردد و سپس مرزبانان آن باحمدي کیشان قرار گیرند - و هر طایفه را مدت معین برگذارد - و چون نوبت

(۲) نسخه [۱] ات بلائیل - و نسخه [۲] اس بلائیل - و نسخه [۳] ات بلائیل (۳) نسخه

[ب ک] صورت (۴) نسخه [اب] نگاههای (۵) در [بعضی نسخه] حقیقت حال هرکار •

چکان رسد چنده ازان گروه کامروائي کنند - و مرتبه هشم سلطنت ازين گروه برگيرند - و يک از بزرگان صورت و معني (که سکالش و کردار و گفتار او گردآرزي رضامندي الهي باشد) بدادگري اين ديار نشيند - آن برهن چون بخانه چرم ساز آمد از سرگذشت شناسائي اندرخت - و دست ازان باز داشته بگوشه خمول برنشست - و مضمون آن را بشعر هندي برگذارد - کهن نامها و سنگين الواح ازان باز گوید - سلطان زين العابدين (که او را بدو شاه نيز گويند - و از مرزبانان کشمير بولایت زبان زد روزگار بود) پيوسته ميگفت که زود حکومت اين ديار بچکان رسد - و از دست اينان بازستاند دران هنگام (که خير آمدن ميرزا شاه رخ و راجه بهگونت داس در کشمير بلند آوازه گشت) يوسف خان مرزبان آنجا پيش و احد صوفي در پنچ براره رفته در يوزه هست نمود - آن الهي بنده روشن ضمير پاسخ برگذارد - اگرچه اين لشکر از ميان راه برگردد ليکن ايند بے همال اين ملک را بپادشاه صوري و معنوي داده است - بزودي سپاه او در آيد *

چون مرده فيروزي بهمايون بارگاه رسيد الهي سپاس افزوده شد - و خدمتگذاران شايسته کار بگوناگون نوازش سريلندي يافتند - و درست گوئي اختر شناسان هندوستان بر فراز پيدائي برآمد غره آبان شمسي دن گيهان خديو شد - و بدوازه چيز هر کشيدند - جشن والا آرايش يافت و تهيدستان روزگار کام دل برگرفتند - درين روز راجه بهگونت داس بسجود قدسي آستان رسيد گفتار سودائي شدن و يارش خويش کردن او نگارش يافت - چون از توجه گيهان خديو بهي پذيرفت رو بدرگاه آورد - چهارم منازل کرم الله کنبو از قدوم کشور خدا فروغ ديگر گرفت - بزرگ کاخها اساس نهاده بود - و از دير باز اين خواهش در سر داشت - از آنجا (که کام بخشي ستوده خوي شهريار است) آرزوي او روائي گرفت - و جاوید دولت اندرخت - نثار و پيشکش بجای آمد و لخته ازان پذيرفته شد *

و از اسوانه شبحون آوردن يعقوب و بناکامي بازگشتن - فرمايان کشمير او را از تنگناهي کنهواره برآوردند - و بسياره در گرد او فراهم آمدند - بچندرکوت هفت گروهی پنچ براره گرد شورش برانگيخت - مبارک خان و شبح دولت و برخ راه مردان بدان سو شتافتند - او درخون فيرومي آريزه روز ندیده باندیشه شبحون افتاد - ميخواست که با پيش آيندگان آيزد - چنده برگزاردند که سپه آرا در شهر بفرستادن آن گروه لخته غفلت دارد - جوتي را روبروي آنان گذاشته خود آهنگ شهر پيش گرفت - بهستم از سعدي منزل گذشته نيم شب بشهر در آمد - و برخ قراولان را در خواب از هم گذرانيد - يعقوب و بسياره بدگوهران به بزرگ دروازه شورش نمودند - قاسم خان با برخ بهادران

کارنامه دلوری بجای آورد - و شریف سرمردی و حاجی محمد ترشیزی کارپرداز رادمردی آمدند و چون خاطر از حیدر چک نالایم بود آن زندانی را از هم گذرانیدند - برخه کشمیریان کشتی سوار بدریچه که بدان سو میگذشت - هجوم آوردند - طوفان کابلی و قاضی زاده و دیگر گذروران بکارزار پا انشردند - جوق بدرواز که بشهر می برآید غوغا انداختند - میر عبد الرزاق معموری و چند دلاوران ثبات پائی نمودند - سردار این گروه به بندوق درگذشت - برخه بر منزل میرزا علی اکبر شاهي دست چیرگی برگزیدند - او برابر ایستاده شایسته آویزها کرد - و ایوب بیگ و یار بیگ و مومن از احدیان شگرف کاری نمودند - درین رستخیز عالم بیگ را نقد زندگی یغمالی شد - و بر هر خانه سپاه چیرگی یافتند - در هر گوشه سترگ پیکار در گرفت - پس از فراوان زد و خورد باز بدی تأیید فیروزی چهره بر افروخت - از آن روی آب فتح خان ازین آگهی محمد خان پور خود را با جوق^(۴) فرستاده بود - او نقاره زنان می آمد - و از سوی دیگر خنجری و شاداب و اسکن و برخه دیگر کوس را بنوا داشته راه می سپردند - ناگهانی باوای آن بیرونی کوس غنیم را پای شکیب از جای رفت و از اقبال روز افزون آتش زدن کشمیریان در شهر شکسته تر ساخت - در فروغ آن مرشکان کارگاه بسیاری را نیروز گردانیدند - و پهلوان شب بهزاران شرمساری رو بگریز نهادند - و فراوان کس را در گریختن نقد زندگی از دست رفت - بامدادان میرزا علی اکبر شاهي دگر بخان و محمد خان و جمعی تیزدستان بتکامشی کام فراخ برزدند - و از بوم بیگانگی و راه نشناسی آن شوریده بصوب دیسو بدر رفت *

و از سوانح آمدنی ایلچی مرزبان تنه - اگرچه مسند نشین آن دیار میرزا پاینده محمد ارغون است لیکن او سودائی مزاج شد - بکار ملک پرداختن نیارسته - بهست و گشود آن میرزا جانی پور او نماید - بیست و هشتم سید جلال^(۷) که از بزرگ زادگان آن سرزمین بود دولت بار یافت - و تنسوقات و عرائض به پیشگاه نظر در آورد - دران پرستاری نیاکان و عذر نیامدن خربش برگزیده بود - شاهشاه پوزش پذیر آمده را نوازش فرمود - و کامیاب خواهش دستوری داد - پنجم آذر راجه باسو با روی شرمسار و دل پشیمان سعادت کورنش اندوخت - از زمینداران شمالی کوه پنجاب است - همواره فرمان پذیری و نیکو بندگی بجای آورده - درین هنگام (که زیات همایین ساقه قرخی بدین دیار انداخت) از سخت غنودگی سربابی پیش گرفت - بذبران حسین بیگ^(۸)

(۲) نسخه [ی] برانگیختند (۳) نسخه [اب ی] بر ایستاده (۴) نسخه [ز] با توجیه (۵) نسخه

[ز] سادات اسکو و برخ (۶) نسخه [ز] گوجرخان و جمعه (۷) در [چند نسخه] از پیرزادگان (۸)

در [بعض نسخه] حسن بیگ *

شیخ عربي و حاجي سيندوک و قنبر بے و قرا بیگ و ناظر دولت را فرستادند - اگر اندرز نپذیرد مالش بسزا دهند - راجه تودرمل نامه بفر برنگاشت - و بر زبان زدگی سرکشی آگاه ساخت فیروزی سپاه به پنهان رسیده بود که بگیرا سخن راجه از خواب درآمد - و اولیای دولت را آمده دید و از انجا بهرامی بندگان اخلاص گرای بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت *

و از سوانح فرستادن زمین خان کوکلتاش بمالش تاریکیان بدنهاد - هرگز ستاره بخت فرو نشیند بنگاهی خویش راه ناکامی سپرد - و زود ببادافراه تباہ بسیجی برسد - چنانچه حال احشام مهند و غوریه خیل از ان باز گردید - ده هزار خانه دار در پشار بزر بزند - پیوسته نیکو خدمتی را سرمایه رستگاری دانسته - درین هنگام (که ستم رسیدگی خود را بایستنه بدرگاه همایون عرضداشت) از کوتاه بینی و بدگوهری جلالت تاریکی را بسری برداشتند - و روزگار سید حامد بخاری در آرزو ایان سپری شد - او اقطاع دار پشار بود - کشک کابل داشته بدانجا رسید - و سپاه او بجایگیر هندوستان باز گردید - با چندی در حصار بگرام دم غفلت میبهرد - و کار را بموسی نام ناخبرده باز گذاشت - و بے آنکه انداز شناسائی او بگریز سرشته داد و ستد بدست او داد - و ندانست که دران دیرین خدمتی بکار فریاد - او از آزمونی بران گروه تنگ گرفت - و بر مال و ناموس دست برگزود - الوس از ناهمیدگی بدان فاجر جام همدانستان شد - نزدیک بگرام غبار فتنه برخاست - از کمر مردم بران بود (که تا آمدن سپاه کابل و اتک و رسیدن برادران حصاری شود) لیکن از سخن سرائی کوتاه بیگان بران فیارست بود - یکه را فرستاده پژوهش احوال غنیم نمود - او از بیدانشی یا بداندیشی اندک و پراگنده را نمود - بے آنکه زرف نگاهی بکار برد باصد و پنجاه کس بیرون آمده گرم پیکار شد - و با آنکه در آغاز فیرد تیرے رسید دست از آویش باز نداشت - دران چپقلش اسپ او بچوئے در شد - و کارش بانجام رسید - و چهل کس از خویشان او را برادر مردی روزگار بسرآمد - سپس افغانان قلعه را گرد گرفتند - سید کمال پسر خرد او با چندی پای همت آتشده شایسته نگاهبانی نمود - ازین آگهی هفتم شاه قلی خان محرم شیخ فرید بخاری ناش بیگ خان و بسیاری منصب داران بسرکردگی کوکلتاش رخصت یافتند - و فرمان شد که اگر احتیاج افتد کنورمانسنگه از کابل نیز لشکرے بکف فرستد - و مادهور سنگه را برلین رفت که خود را از تهانگ لنکر کوت پیشتر از رسیدن افواج گیتی ستان با مردم راجه بهکونت داس به بگرام رساند *

و از سوانح آبیاری چهار چمن دولت - همگی والا همت شاهنشاهی آسایش جهانیان

(۲) نسخه [۱] غریبه خیل - نسخه [ب] غریبه خیل - نسخه [ز] غریبه خیل (۳) نسخه [ب]

بکرم (۴) نسخه [۱] بکرم در شد *

میخواهد - و پایه‌شناسی و دادگری در روز آفرینی - پادشاهی را پاسبانی دانسته رنج از راحت باز نشناسد - و دولت افزائی را سرمایه ایزدی نیایش انگاشته خداوندی را هم آغوش پرستاری دارد - ازین رو راستی منشای خرد پزوه را در هر صوبه بار گذارد - تا جای مالش^(۱) را از نوازش بر شناسند - و از بے آزروری و بیمناکی بایست وقت را از دست ندهند - و همچنان خامه پردازان درستکار را بوالا منصب دیوانی و بخشیکری بلند پایگی دهد - و رشته داد و ستد را دوتائی بخشد و از آنجا^(۲) که از و خشم سپنجی سرا را درهم دارد - و نیکوان را از همنشینان^(۳) بد روز به تبرگی گراید^(۴) شهریار دیده‌ور در هر چندے دور بینی را تازه‌روائی^(۵) بخشد - و بگرفتن از یک و بار سپردن بدیگری بستن سرای دنیا پیرایش یابد - ازین رو چهاردهم دو امیر کار آگاه بهر صوبه نامزد فرمود - تا اگر یکی بدرگاه آید یا رنجور شود دیگری بکار او پردازد - و دیوان و بخشی نیز همراه ساخت - آله آباد به شهاب الدین احمد خان و عبدالملک خان - رحمن قلی دیوان - جعفر بیگ بخشی - لوده به بفتح خان و قاسم علی خان - ملا ناظر دیوان - تاراچند بخشی - اجیر بجگداته و رای درگاه مجاهد دیوان - و سلطان قلی بخشی - احمد آباد خانخانان و قلیج خان - ابوالقاسم دیوان نظام الدین احمد بخشی - بهار سعیدخان و میرزا یوسف خان - رای پتر داس دیوان - عبدالرزاق معموری بخشی - بنگاله وزیرخان و محب علی خان - کرم الله دیوان - شهبازخان بخشی - ملتان صادق خان و اسمعیل قلی خان - خواجه عبدالصمد دیوان - مقیم بخشی - دارالخلافه آگره شیخ ابراهیم و راجه اسکرین - محب علی دیوان - حکیم عین الملک بخشی - دهلی شاه قلی خان محرم و نگارنده شکرنامه - طیب دیوان - حسن خان بخشی - کابل کنور مانسنگه و زین خان کوکه - نظام الملک دیوان - خواجه شمس الدین بخشی - مالو خان اعظم و نورنگ خان مختاریک دیوان - فتح الله بخشی - لاهور راجه بهگونت داس و رای رای سنگه - و چون ربایات اقبال در آنجا بود بدیوان و بخشع درگاه بسند شد •

و از سوانح فرود شدن کله سیسردیه - از الوس رانا ست - با او بعمر می برد - از بیدار بختی دولت ملازمت اندوخت - و نوازش یافت - و از اختر تبرگی و خرد غفودگی راه گریز پیش گرفت صلاح الدین و رامچند را فرمان شد که در پی آن که گرای بدگهر کام فراخ بردارند - و بدو پیوسته اندرزگویی فرابیش گیرند - اگر پذیرا گردد گزندے نرسانیده بدرگاه آورند - ورنه نقش هستی

(۲) نسخه [ل] مالش و نوازش (۳) در [بعضی نسخه] از همنشینان بدروز تبرگی گراید (۴) نسخه

[ب ک] تازه روئی (۵) در [نسخه ب] این تاریخ نیست (۶) نسخه [ز] ملا ناظر - و در [اکثر نسخه]

اورا بسترنند - تيزدستان جدگزين مد و هشتاد کړه درنوردیده بقصبه فتحپور رسيدند - او خاطر
وا پرداخته سرگرم خوردن بود - پيغام نصيحت برگذارند - آن نخوت فروش افسون مهرباني را
افسانه بیدلي پنداشت - و با نه فن باويزه برخاست - و با دوکس درگړ نيستي فروشد
و ديگران بزېنهار رستگاري يافتند •

و از سوانح سپري شدن روزگار علي مراد - از شيخ زادگان هندوستان شاه محمد نام دېرین ملازم
ار بود - نيروی برداشت ناملايم نداشت - پيوسته زياده سوي نموده - و آقا اړو گذرانده
و قدرشناسي و بردباري نام نهاده - هرکه سزا گاه را از تحمل جا باز نشناسد هرآينه
بزبان زدگي سترگ در افتد - در پرگنه بروده از صوبه اجمير جايگير داشت - روزه بشکار باشه
عشرت مي اندوخت - آن شيخ زاده آمده بدست چپ کورنش کرد - چون ازان باز پرسیده شد
پاسخ داد - دست راست برای شمشير زني ست - نه نيمايش گري - و ناسزاها برگذار - آن
لبريز پيمانه زندگي بدشنام سرزنش نمود - و پيادگان جلو راندن و زدن برگرفتند - آن خون گرفته
جدهر کشیده دويد - پيادگان از شتر دلي گذاره گرفتند - زخمه بران راست رسانيد - و او باشه را
برزده دست تجربه کرد - تا بکار برد - گرنده ديگر رسيد - و با دو زخم کاري اورا بشمشير از پا
انداخت - و يک از همراهان کار آن ناسپاس بانجام رسانيد - و در کمتر زمانه روزگار آن يکتای
عرصه مردانگي نيز سپري شد • (۴)

و از سوانح مالش يافتن تاريخيان - غره مهر ميرزا سليمان بکابل آمد - چون آزوي درگاه
همايون در سر برد کنور مانسنگه خواجه شمس الدين خاني و چندے را بانتظام آن ملک
گذاشته خود بدرقه ميرزا شد - نزد جلال آباد در پيش بولاق^(۱) تپ درگرفت - و سخت رنجور شد
و فرومايگان (که از فرو شدن سيد حامد نخوت داشتند) ازين استادان نا بهنگام بسکالش ديگر شده
بد مستي افزودند - و از گرد قلعه برخاسته تباه انديشي در سر گرفتند - الوس مهمند و غريبه خيل
از پشاور تا تيراه هر دوراه خيبر را سنگ چين ساخته استوار گردانيدند - و يوسف زني
و ديگر افغانان هنگامه غنوده بخنان را گرم ساختند - تيراه کوهستانه ست بدرازي سي و دو کړه
و پهنا دوازده کړه - خاور رويه پشاور - و باختر سر ميدان - و شمالي جانب باره^(۲) - و جنوبي رويه
قندهار - تنگالهای پر نشيب و فراز دشوار گذار دارد - [چرن فيروزي سپاه (که از بارگاه اقبال

(۲) نسخه [ل] افسانه پنداشت (۳) نسخه [۱۱] يوزورده (۴) در [نسخه ز] بلخا منوانه آورده

و آن اينست - سزای اعمال يافتن مشغ بد معاشان و بدرقه شدن کنور مانسنگه بميرزا سليمان (۵)

نسخه [ز] پلاغ - و نسخه [ل] بالا باغ (۶) نسخه [۱] پاوه - و نسخه [ب] پاوه •

دستوري يافته بود (دېرتر رسيد - و کنور مانسنگه دران نژديکي بيمار شد - و يک و نيم ماه رنجوري کشيد) [افغانان پيکار کنور را در سرگرفتند - درين هنگام نندارستي چهره برافروخت - و دل بمالش آنها بر نهاد - مير شريف آملی و جان ش بهادر و اتاليق و خواجگي محمد حسين و غاري خان قزويني و همت سنگه پور خود را با بسيار در ملازمت ميزا گذاشت - و تخته بيگ و محمد قلي و جغت سنگه و مبارک خان نوحافي و نورم کوکه و ولي بيگ (۲) ذوالقدر و ديگر مبارزان نا سه هزار سوار نبرد آزما همراه گرفت - همگي بسنج آنکه از راه ناورن (۳) بتيهره در آيند و از انجا الوس افرودي را (که خمير مائه شورش است) بتازند - و از همان راه از گروۀ شادي يکبارگي بعلي مسجد فرود آيند - نا لشکرها پيونده - و راه گشاده گردن - سکت سنگه پسر مانسنگه درباري و زين الدين علي (که عزيمت کابل داشتند) قضيه سيد حامد شنیده خود را بايلغار بیکرام رسانيدند - و از جهت بستگی راه انجا عنان گرفته بودند - و نيز ماهوسنگه لشکر راجه بهکونت داس را سر کرده نژديک بآنگ رسیده بود - بدین سکايش سيوم دی از پيش بولاق چريده روان شد - و شکیب کرده صبحدم بکتل چهار چوبه درآمد - آن گروۀ را برف گرفته بود نشيپ و فراز سترگ را بسختي در نوشته در حدرۀ باراک دم آسایش برگرفت - روز ديگر فوج از بهادران بسرکردگی محمد قلي بيگ الوس افرودي را ناخستند - و فراوان مال افروختند برخه را رای آن شد که باز گردند - و غنيمت را بمنزله رسانند - و بار ديگر پيشين بسنج بکردار گرايد - اين را نشنوده آهنگ پيش گرفتند - و از درۀ چوړه (۴) بکوه نوردي درآمدند - گذاره بر بنگاه غوريه خيل افتاد - و بدست آويز لابه گري رستگاري يافتند - چون به تنگناها در رسيدند جلاله از پس نمودار شد - و از هر طرف افغانان بر جوشيدند - تخته بيگ و ديگر مجاهدان که چندارل بودند سخت آويزش نمودند - و چون ستوه آمده در پيوستند کنور مانسنگه هزان باز کشيد - و برخه را د مردان تازه نيرو را بکارزار فرستاد - پس از فراوان پيکار غنيم ازان شوخي دست بار کشيد - پسر بزرگ خود جغت سنگه را بچنداولي گذاشته راه علي مسجد پيش گرفت - و بکمزمانه باز تيهره روزان از هرسو سر بر آوردند - و کار دشوار تر گشت - فه ميدان که شايسته نبرد چهرۀ گنداوري برافروزد - و نه بغاه که سنگ افکني و تيراندازي بکار برده آيد - بهادران بغنيم دست و گريبان مي شتافتند - و زمان زمان شگرف آفرزه روی ميداد - ناگاه اندک گشاده جائی پديد آمد - مانسنگه برخلاف رای همراهان پای همت افشرد - و تخته بيگ و برخه کابليان بکارزار در آمدند - و سپس

(۲) در [بعضی نسخه] و ذوالقدر (۳) نسخه [۱] از راه ناردان - و نسخه [ک] از راه ناوران (۴)

محمد قلبي بيگ و نورم کوکه و ديگر تيزدستان هراول پيوستند - و کارنامه^(۲) قلبي بر روی کار آوردند - و در سخت دشواري نسيم فيروزي وزيد - غنيم تباة کار شکست خورده به پيغولها در شد ايزدي سپاس برگذارند - و شگرف نشاط مندي^(۳) در گرفت - برخه بران بودند که چون روز بهايان رسیده دري نصرت گاه دایره شود - و بسيار رفعت^(۴) علي مسجد را که بدو گروهی بود سواران دانستند و چون آب هم کمتر بود روانه شدند - محمد قلبي بيگ با جوت دلاوران بهکشته پيشاني چنداوي برخود گرفت - و اثر راه شادي يکبارگی اوائل شامگاه فيروزي جفود بدان منزل رسيدند - جلاله تباة سرشت پلس از شب گذشته دران فزديکي در کمين قابو نشست - و افغانان تيره راي^(۵) چابجا هنگامه آراستند - چنده را سگالش آن برد که بامدادان از قاعه بيرون شده دست بردن نمایند ليکن از بسياری ماندگی صورت نگرمت - و پس از نیم روز ماهدوسنگه بال لشکر راجه بکونت داس نمودار شد - و نارېکیان غنوده بخت يکبارگی پراکنده گشتند - بیشتر کار شناسان بران بودند که مانسنگه در همین جا بایستد - و برخه امرا بیشتر رفته آن بزرگ کاروان را از راه خیبر آوردند بخاطر ميرزا سليمان و فراوان بنه و بار مردم از راه خیبر به پيش بلاق رفت - و ميرزا را با کاروان از راه کهرېه^(۶) بیکرام آورد - و درين فزديکي زين خان کوکه با فيروزي سپاه رسيد - و در کندن خار بين نارېکیان بیشتر کوشش رفت *

آمدن ميرزا سليمان بدرگاه والا بار دوم

ازان باز که دستوری حجاز یافت لخته ناکامی او در پيشين داستانها گذارده آمد - چون ميرزا شاهرخ بدرگاه آمد او در لغانات بسر مي برد - و در آزری بدخشان روز مي شمرد - ميرزا حکيم برحال او بخشوده لخته بدخشي و کابلي را همراه ساخت - او به تيزدستي بدان کوهستان درآمد و بگرفت تالقان روی آورد - محمود سلطان اوزبک به پیکار برخاست - او از فزونی غنيم کوه پايه را شاخ بند کرده پای همت انشود - و زمان زمان هنگامه زد و خورد گرم تر مي ساخت - و فيروز مندي را پايه بر مي افراخت - اثر کاميابي بغرور در شد - و سرزشت در بيني از دست واهشت - و آهنگ بيرون شدن و آويختن در سر گرفت - کار آکهان گذارش نمودند که شتاب زديکي شايستگي ندارد - هر چند درنگ ميود بندگان بابري مي بيندند - و هنگامه غنيم کمی مي پذيرد - ب سبب چنين استوار پناه از دست نداشتن و با افزون از خود به پیکار در آمدن از کار آکهي دور - از انجا (که خود کامي خود

(۲) نسخه [ل] بهادي (۳) در [بعض نسخه] نشاط در گرفت (۴) نسخه [ل] تيره روزگار (۵)

نسخه [ز] کوه (۶) نسخه [ک] با استوار تر خود *

صلاح اندیش را برکناره نشانده - و در گوشِ هوش سیمابِ ناشنوائی فرو ریزد (پذیرای گفتارِ خیرسگالان نشد - نیز جلوی کرده برآمد - و کارنامه‌های مردانگی بجای آورد - نزدیک بود که غنیم پراکنده شود - و کامیابِ خواهش گردد - ناگاه عبدالمومن سلطان از بلخ خود را رسانید - و آویزه از سر گرمی پذیرفت - در لشکرِ میزرا ازین آگهی نبود - دلاورانِ جنگ جو سرگرم کارزار بودند - و دوبار غنیم را برداشتند - بارِ سیومِ عنانِ دوربینی از دست واهشته در آویختند - و پیوسته آن قورچی بیگِ ناسپاس جوقِ اوزبک را سرکوده برسرکوبه آورد - میزرا را یکبارگی نیروی پیکار از دست بشد و توانائی ایستادن نماند - ناگزیرِ عنانِ تافته زایل رویه گامِ برزد - بختیاربیگ در آب‌باران بود - پذیرا شده بکابل آورد - و کذورِ مانسنکله از جلالِ آباد بدانسو شتافت - و گوناگونِ بزرگ داشت بجای رسانید و بدرقه شده بولایتِ پشاور آورد - چنانچه گذارده آمد - و ازانجا جگت سنگه و محمد قلی بیگ و مانسنکله درباری و هلال آفتابچی را همراه ساخته روانه دارالخلافه گردانید - چون بدو گروهی رسید شهریارِ پایه شناس شاهزاده سلطان مراد را بیدیرگی فرستاد - و راجه تودرمل و شاهم خان و حکیم ابوالفتح و آصف خان و خدوند خان و راقمِ اقبالنامه و بسیاریِ امرا را همراه کرد - بحکیم و نگارنده شکرنامه حکم شد که نزدیک بوده در کمینِ پاسخ باشند - میزرا سلیمان از دور پداده شد و آن نونهالِ دولت نیز از اسبِ فرود آمد - و بآئینِ بزرگان یکدیگر را دریافتند - و سخن سرایان ده‌گرای درگاه شدند - چهاردهمِ اسفندار مد بسجده قدسی آستانِ ناصیه بختمندی برافروخت و بگوناگونِ نوازش گامِ دل برگرفت *

و از سوانحِ فرونشستنِ شورشِ یعقوب - از شبخونِ ناکام برگشته به تنگناهای کتهواره پیغوله‌گزین بود - سپاهِ کشمیر او را باستوارِ پیمان بیرون آورد - و در نواحیِ هرنگ بیست و پنج گروهی شهرگردِ فتنه برانگیخت - قاسم خان برین شد که فوجِ بچاره‌گری فرستد - و خود به پاسبانی شهر نشیند امرا خواهشِ گروهی بجهنچار پیش گرفتند - همانا گرم سیریانِ رعنا ازان دیارِ سرد سیر دل زده بودند و از نوردیدنِ گروهها و دست به پیکار کردن ستوه در شده - ناگزیرِ سپه آرا خود بدان پرداخت - و فتح خان و چنده را در شهر گذاشت - و چون نزدیکِ آن نافرجام رسید بر زبانها افتاد که آن فرومایه^(۴) باهنگِ شبخون بسوی شهر گام برگرفته - بسراسیمگی بازگردید - و فوج را بسرگردگی میزرا علی پیشتر روانه ساخت - در پنج گروهی شهر روشن شد که نزدِ کوه^(۵) الر چهار گروهی شهر کمین جو ست فیروزی جنودِ عنان کشیده بچاره‌گری بر نشستند - روز دیگر بدان کهسار پیوستند - و قزاولانِ لخته

(۲) نسخه [۱] بپذیراگری (۳) نسخه [۱] بربک - و نسخه [۲] بزرگ (۴) در [بعضی نسخه]

آن فرومایه چنده را گذاشته بسوی شهر (۵) نسخه [۱] گریوه الو - و نسخه [ب] کوه البرز *

آویزش نموده فیوضی یافتند - غنیم نیروی آویزه روز در خود ندیده شبخون آورد - و از ایندی تأیید به نی بست خانهای آن سرزمین آتش افتاد - و باطل ستیزان نافرجام آماج گاه رادمردان گشتند - و از ناکامی شب و پلای انشردن مبارزان اقبال و دروئی و ناسازگاری یکدیگر پراکنده شدند - و سخن سرائی اولیای دولت و اسمائت نامها فرستادن نیز یار افتاد - یوسف کشمیری (که خانخاندان خطاب داشت) و محمد بهت^(۲) با بسیاری جدا شده بکوچه پناه بردند - و داستان دیدن گذارش نمودند - بامدادان بیست و نهم آذر عساکر والا بدان کوه^(۳) درآمد - یعقوب با چغند کتواوه رویه تیزبائی نمود - و آباد جایها بغارت رفت - و از اینجا جنود فیوضی بدان کوهچه (که نامیده ها بودند) روی نهادند - روز دیگر آن مردم بمیانچی میرزا علی بیگ و خنجری سپه آرا را دیدند همه را بگوناگون دلدهی همراه خنجری ره گوی قدسی آستان گردانید - و آن شورش فرو نشست بیست و دوم استبداد آمد فرستادگان دولت یار سريلغدی یافتند - و بخسروانی نوازش چهره تخته مندی افروخته شد - بدین تفصیل - سید مبارک که بسری برداشته بودند چنانچه گذارش یافت - و پنج برادر یعقوب - حیدر علی - محمد حسین - احمد حسین - حسین خان چک که در آغاز شورش اورا بحکومت برگرفته بودند - حسین خان و ابراهیم خان پسران سید مبارک - محمد بهت با پسران عالی حسن و بابا خلیل و بابا مهدی که در لباس اهل سعادت پیشوای کشمیریان بودند - بهادر علی بهکرو لوهر - ملا حسن - و پسران حیدر چک هرچند در آغاز درآمد فیوضی جنود در آویزش و حیلۀ اندوختن تکاپو داشتند لیکن شهریار هشیار خوام پس پیمان داشته نوازش فرمود - و آواره نیکنامی جهان را در گرفت - و همدینولا سید عبدالله خان و میرزاده عالی خان را بکشمیر فرستادند چون در شرقی دیار شایسته خدمت بجای نیارده بودند بیست و هفتم بکشمیر روانه گردانیدند تا خوب کرداری عذر گذشته باز جوید *

و از سوانح پاسبانی بندگان سعادت گزین - (اگرچه همواره باز یافتن همایون محفل از گران بار غم سبکدوش یزد - و گفت و کرد اسرخدیدو سرمایه دین و دنیا کرد) لیکن بتازگی گذارش یافت که بر پیشطاق ضمیر آسمان پیوند چنان برزو می افتد - هرکه دولت حضور دارد بشماره سال عمر خود یکدام یا یک رویه یا یک مهر بفلان خیرسگال هپارد - تابدان چاه و حوض و کاروان سرا و باغ سرانجام دهد و بدین کارکرد از هرگونه گزند رهایی یابد - و سرمایه بالش صورت و معنی گردد - فرموده حسن انجام گرفت - و نیک سگالی چهره برافروخت *

(۲) نسخه [ب] بت - و نسخه [ز] بت (۳) در [بعضی نسخه] گروه (۴) نسخه [ب] حیدریه

(۵) نسخه [ک] از آغاز (۶) نسخه [ل] آوازه های

آغاز سال سی و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آبان از دور سوم

درین هنگام (که زمانه ^(۲) نیایش گریه ابدال روز افزون بود - و سپاس سرائی را روز بازار دیگر)
عطر آمیزی بهار روزگار را عنبر آگین گردانید - و که و مه را تازه شادمانی فروگرفت - دیهیم خدیو
گیهان پیرا آذین را آئین دیگر بر نهاد - و زمین را رشک انزای سپهر ساخت * * شعر *

آراست جهاندار دگر بار جهان را * چون خلد برین کرد زمین را و زمان را

(۴) روز شنبه یازدهم ربیع الثانی سنه (۹۹۵) نصد و نود و پنج هلالی پس از سپهری شدن پنج ساعت
و بیست و هفت دقیقه سرچشمه روشنی برج حمل را ^(۵) نور آگین ساخت - فرمان روی صورت و معنی
بر سرور کام بخشی و دادگرمی بر نشست - هر روز تازه بزم پیرایش می یافت - و یکی از بزرگان دولت
بسالاری آن چهره سعادت بر می افروخت - شازدهم خانخانان و عضدالدوله از گجرات آمده ناصیه
بخش روی بر افروختند - فرمان شده بود که چون آن ملک آرامش پذیرد سپه آرا بهرستاری حضور
شداید - و عضدالدوله و قلیچ خان و خواجه نظام الدین احمد بخشی مهمات آن دیار را رو براه کنند - و اگر
بدید در بودن خود داند قلیچ خان و خواجه نظام الدین احمد را روانه درگاه سازد - چون آن ملک
ایمنی پذیرفته بود ازین نوید سعادت بر جماره تیز رو ره نور می پیش گرفت - و چنین
راه دراز را در پانزده روز سپرد - و میر فتح الله از فرزنی آزروی ملازمت نیز ره گوی شد - نور قلیچ
و قاضی حسن و دیگر سعادت اندوزان (که درین سبک روی همراهی داشتند) بدولت بار رسیدند
و پایان این روز میرزا یوسف خان از بهار آمده بکرونش سعادت اندوخت - خدیو عالم بر اورنگ
اقبال برآمد - و فرزندان رضاجوی و خویشان سعادت پروه و نویشان بزرگ و دانش اندوزان عیانی
و بیانی جا بجا نشستند *

عجب بزم گاه شد افلاک تاب * که کم بیندش چشم اختر بخواب

بنظاره اش دیده مدهوش بود * خرد بے زبان و زبان گوش بود

گروها گره مردم کام دل برگرفتند - و گوناگون نشاط بر ساختند - بامدادان شهریار آگاه دل بگلشت
باغ شهید خان عشرت اندوخت - و ایوادی سپاس را بنازه آئین بجای آورد *

و از سوانح بازگردیدن مرزبانان زابلستان بزمی خان کوکه - چون آگهی شد (که از الوس راجبوت

(۲) نسخه [ب] زمانه نیایشگری اقبال (۳) نسخه [ا] سپهریون (۴) نسخه [ا] سه شنبه (۵)

نسخه [ابک] نوبت آگین *

بزیردستان آن سرزمین بیداد میروند - و کنور مانسته در ستم رسیدگان ژرف نمی بکار نمی برد
و از آن زمین سود سیر ستوه آمده (آن ملک را ازو برگرفته بمالش تارکیان نامزد گردانیدند
و تبدل او بشرقی دیار قرار گرفت - روز شرف فرمان شد که کولکاش از حدرد بکرام بکابل شتابد
و در دادگری و پاسبانی دوریزی بجای آورد - فرموده طراز کردار گرفت - و زابلستان
آبادی پذیرفت *

آرایش عروسی بزم شاهزاده سلطان مراد^(۲)

خرد دورین چنانچه از وارستگان پیغوله گزین بیوکانی نکویده داند همچنان تعلقیان شهر بند را
مهین دست آویز کامروائی بر شمرند - خاصه فرمان دهان والا شکوه - که به نیروی دل^(۴) بسیار را
بملکونه یکتائی چهره بر آریند - و غبار دورنگی بآب یگانی فرو نشاندند - ناگزیر آنکه
بزرگ نژاد به هم خوابگی برگزینند - و از آن تخمه فروغ شایستگی برگزیند - چون ژرف نمی
بکار رود (که بچندین پشت سلسله آفرینش از نخستین پدر بدو رسیده) چگونه در سیروانی
آن چشمه سار ایزدی همت نتوان گماشت - و آنرا برآمده داشتن چه نکویدگی دارد - گرفت
که چنین نبود - پیداست که مردم زاد را شورش خواهش بچه مایه سراسیمگی در اندازد - و هرگاه
در سر آغاز برنائی (که بنگاه ناسزا آرزوها ست) این سرمایه عشرت سرانجام یابد هر آینه
لخته تباه اندیشی بکمی گراید - اگرچه نیکوئی گوهر و قرخی نژاد در گل آدمی زاد سرشته اند
و به نیاکان کمتر باز گردد لیکن اگر در اولاد دمانه پدید آید خجستگی دیگر دارد - در فراخای
هندوستان باین گزیده پیوند در خرد سالی نیز دستی نمایند - و خمیر مایه نکویدگیها گردد
کشور خدای توانا خرد بهیچ گونه بیشتر از رسائی دل بران نهد - و بایست وقت را از دست نهد
بنابرین چون گوهر اکیلی خلافت شاهزاده سلطان مراد بهفده سالگی رسید افسر خدیو بآهنگ آن
بر نشست - و در اندیشی فرا پیش گرفت - درین میان یکی از رازداران شهبستان بعرض همایون
رسانید که خان اعظم میزاکوکه آرزوی آن دارد که فرزند پارسا گوهر او این سرمایه بخشوری برانند
و برودمان او پیرایه دیگر بسته آید - شاهنشاه کامبخش پندیرش برخواست - کارپردازان
بارگاه بگزین روش سرانجام این دلاویز بزم نمودند - و مراسم این بزرگ نوی بهیچ آیین آرایش گرفت
نشاط انجمنها فراهم آمد - و عیش گذاری را روز بازار دیگر شد - بیست و پنجم اردی بهشت

(۲) نسخه [۱] بزم عروسی (۳) نسخه [۱] پیغوله نشین (۴) در بعضی نسخه ها انبال بسیار را

(۵) نسخه [۱] چهره برافروزند *

کشور خدا بوالا قصر مریم مکانی محفل شادکامی آراست - و در پیشگاه حضور این مہین پیوند طرز
فرخی برگرفت •

خردمندے طلب کردند هشیار • ز دل دریا رش و از لب گہریار
در آمد کاروان و راز پرسید • در یک دل را رضاها باز پرسید
پس آنکہ بر طریق آن دوہم کیش • معین کرد کابینے زحد ہیش
چو نارغ شد دل از تقریر این نقد • فرو خواند از لطافت خطبہ عقد
ببازیدن در آمد گوہر و در • چو دریا شد نہی گاہ زمین ہر

بمشکوی دولت بخسروانی روش فرستادند - و عیش را پایہ بلندی گرا شد •

و از سوانح امن پذیرتن زابلی راہ - از کابل تا رود بار سند گروہا گروہ افغان بسر بردند - و در
ہرچندے از بیداشی و خودکامی بگردن روندگان برخیزند - و دست ستم بر زبردستان برگشایند
اورنگ خدیو داد خدا بران شد کہ درین بیم گاہ سراہا آباد گردن - و در ہر یکہ جوتہ داوران ہنگاہ گزینند
آبادی سرخ دیوار (کہ نزدیک خرد کابل است) زمین خان بر خود گیرند - و میان دو آب و بادام چشمہ
خواجہ شمس الدین - و باریک آب حمزہ عرب - و جگدنک حیدر علی عرب - و سرخ آب حیدر علی
خوش - و سفید سنگ مظفر کوکہ - و تاریک آب درویش اسلام آبادی - و بساؤل کفشی بہادر - و دکہ
تختہ بیگ - و غریب خانہ بندہ علی میدانی - و میان بکرام و اٹک بنارس شاد بیگ - و گرانمند زرے
بدست ہلال آفتابی پیش کوکلتاش فرستادند - کہ بنامبرہا بخش نمایند - و بہ دیدبانہ خوش
این کار را سرانجام دہد - در کمتر زمانے فرمودہ فروغ کردار گرفت - و بملکونہ دادگری چہرہ روزگار
افروزش یافت - و ہمدربغولا الوس غوریہ خیل از پیشین کردار پشیمان شدہ ہمزبان کابل پناہ بردند
و بخواہش او برلیغ بخشایش نگاشتہ آمد - چند گاہ بالتعاس او نزد جلال آباد جای دادند
و سپس در ہشاور (کہ ہنگاہ اینان بود) آباد گشتند - بیست و دوم خوردن جشن قمری وزن شد
و آن آسمانی شکوہ را بہشت چیز بر سختند - و آرزومندان روزگار کام دل برگرفتند - و درین روز
صادق خان از بکر آمدہ بسجده آستان اقبال سرلندی یافت •

و از سوانح زخمی شدن راجہ تودرمل - شب ہفدہم از درگاہ بخانہ میرورت - شوریدہ سرے
از کمین برآمدہ شمشیرے انداخت - ہموہان برگرفتہ از ہم گذرانیدند - هواخواہان او ہر برخے
پارسا مردم بدگمانی میکردند - و از ناتوان بینی (کہ در انبانی دنیا ہم رسد) سادہ لوحان بارور میداشتند
چون دوربینان خسروی بارگاہ بیژنوش مغز کار برنشتند روشن شد کہ نہتری زادہ بدگوہر (کہ او را

بدان اتراوه نکوهیده کردار سرا داده بود) قابو یافته کین خود بر توخت - و همزمانان او نیز بدست افتادند - و هر یک بهاداش رسید - ار گیرادم افسر خدا در کمتر زمانه بهی یافت •

فرستادن فیروزی سپاه بسرکردگی مطلب خان - و ریخته شدن

آبروی جلاله تاریکی

ازان بار (که مان سنگه دران تنگنا آویزش نموده بدان سخت کاری فیروزمند آمد) دیگر باره درون شدن دران کهسار بخود راه نمی داد - و در جمروند نزد گروغه خنبر روزگار بسر می برد و بدستان سرائی روز میگذرانید - کینی خداوند نکوهش فرمود - و در کندن خارس تاریکیان کوشش نمود - لشکری دیگر نامزد شد - که از راه بنگش بدان کوه در شود - و مانسنگه از جانب بگرام درآید هفتم اردی بهشت بیگ نورین خان و شیرینه خان و سلیم خان و محمد حسین و شیخ علی و محمد الف و احمد بیگ و تاش بیگ و محمد تلی بیگ و مظفر کوه و کفشی بهادر و شادی بی و حسن علی عرب و شیخ معروف و شیخ کبیر و وی بیگ و موهی داس و آله بخش و خواجه قطب الدین و بسیاریه دلاوران کار طلب را بسرکردگی مطلب خان دستوری شد - چون بکنار سند نزدیک سنبله رسیدند زنی خان و دیگر سران اوس فیاری (که دران نزدیکی بنگاه داشتند) بفیروزی لشکر پیوستند - از گذر چوباره آب سند را گذشته بیوریت عیسی خیل فرود آمدند - فیروز خان و جمال خان و علی خان و دیگر سرداران آن سرزمین آمده دیدند - بیشتره بران بودند که از جانب دور و نغر به بنگش بالا رفته شود - و از انجا به بنگاه تاریکیان کام فراخ برگرفته آید - جمال خان تاریکی برهنه نوی روشن ستارگی خود را با تواج گیهان ستان رسانید - و گذارش نمود که بهترین راهها آب دره است - در میان بنود و درسمند تنگنائی ست که دریای بنگش از انجا میگذرد - و در دوازه کوهی آب چند جا گذشته بقصبه درسمند میرود - چون راستی ارگنتار او پیدا بود آن راه سپردند - نزدیک بلند خیل کشت و کار تاریکیان چرام ستور گشت - و آگهی آمد که جلاله از کوچ (که قلب جا و دژ نشین او ست) فرود آمده بسه کوهی درسمند در بسیج شبنون است - امرا شبانگاه از دایره بیرون آمده پاس داشتند - روز دیگر درسمند منزل شد - مخالف (چون دانست که شب کاره از پیش نقول برد - و آرازه رسیدن لشکر جمروند بیتاب داشت) بران شد که هنگام فرود آمدن

(۲) نسخه [۱] مخفت کار (۳) نسخه [۲] وقت (۴) نسخه [۱] روت (۵) نسخه [۱] ب ک

شیر بیگ و ولی بیگ (۶) نسخه [۲] رنگی خان - و نسخه [۲] ر مکی خان (۷) در [چند نسخه]

چوپاره (۸) نسخه [۲] بنون (۹) نسخه [۲] کوچک - و در [بعضی نسخه] نوخاک •

اردو که سپاه تونک ندارد دست‌بردار نموده آید - بنا برین سکاچ چهاردهم امرداد در نیمه روز که هوا سخت گرم بود آن غنوه خرد^(۳) با هزارسوار و پانزده هزار پیاده ناگهانی در رسید - و آن شوره پشت بشیرویه خان و بیگ نورین خان و سلیم خان (که خدمت چنداولی داشتند) آویزش نموده پیشتر آمد - درین اثنا محمد قلی بیگ و حسن علی عرب و برخه تیزدستان پیوستند - و به نیروی اقبال پیش آیندگان را برگردانیدند - آن تیره روزگار عنان تافتد براه دیگر نزدیک اردو شد - ^(۴) محمدالف و احمد بیگ و شادی^(۵) بے و موهنداس و دیگر بهادران پی یکدیگر پیوسته کارزار شایسته بجای آوردند و هنگام^(۶) جان نثاری و دلشکری گرمی پذیرفت - (هرچند رشتن رده آرائی گسیخته بود - و سپه آرا توفیق سواری نیافت - و بسیاری بهادران خود را نتوانستند رسانید) از نیروی مختص بیدار که نمونه ایزدی قائم است فیروزی چهره برافروخت - با قصد و پنجاه تن از غنیم درین ناور کاه بگوئیستی در شدند - و هزارکس در گرهز پائی رخت همتی پای دادند - آن ناخبرد بهزاران ناکامی بکوهستان پناه برد - و از فیروزی سپاه بروشناسی گزند فرسید - و نه تن توانی را پیمان زندگی^(۷) پرشد - و شاهزاده جوانمرد بزخم روشناس آمدند - اگر لشکر چمرود در رسید^(۸) آن نافرجام دستگیر گشته - لیکن از پی شتافته بر بنگاه او دست تاراج گشودند - و خان و مان اورا آتش^(۹) زدند - همگی البرس لاری و اراک زنی (که پناه آن بدگهر بودند) بر غمال داده ایل شدند - و لشکر فیروزی برگشته به بنکش آمد - اگرچه از گران از می آذوق در اینجا بودن دشواری داشت در سر مطلب خان شگرف سودائے ریخت - اورا بدرگاه فرستادند •

و از سوانح فرستادن میرزا یوسف خان بهاسپان^(۱۰) کشمیر - قاسم خان بنکاپری سخت و حوصله فراخ ملک دلشای کشمیر گرفت - و متراک رنجها برکشید - بسیاری سرتابان کجگرای را مالشها بسزا داد - و بے سوان را بدرگاه والا فرستاد - و جمیع انبوه همراهی گزیدند - ولایت بدادگری آهاد گشت - و دشمن به پیغوله ناکامی در شد - درین هنگام سپاس گذاری پای اندیشه لغزش یافت - از بد همنشینی خواهشهای ناهنجار فرایش نهاد - و برگشت و گیر کشمیریان همت بریست - و آنچه سپاهیان آن بوم در هنگام چیره دستی از یعقوب برگرفته بودند بازخواست در زمستان (که زمان آمد و شد نبود) مردم بتلخ کامی گذرانیدند - چون هوا روی باعتدال آورد زنجیر خانه بدگهران برآشفست - بیشتره جدائی گزیدند - و یعقوب فرمایه را از خمول کاه برآوردند در حوالی جنیر بیست و سه گروهی شهر هنگامه شورش گرم شد - هرچند فوجها رفتند کاره

(۲) نسخه [J] بخت (۳) نسخه [۱] علی محمد الف (۴) نسخه [ک] شادی بیگ (۵) نسخه [ن]

جانفشانی (۶) نسخه [ی] لبریز شد (۷) در [چند نسخه] باتش دادند (۸) در [بعضی نسخه] بمروانی •

از پیش نتوانستند بود - ناگزیر خود بدان روی آورد - چون نزدیک رسید او از راههای نهانی شهر رویه شتاب آورد - امرا نیز چند جوق شده در پی گام سرعت برداشتند - آن غنوده راى در بهارک^(۲) سه کوهى شهر به پناه کوهچق در کمین وقت نشست - انواع کشورگشا بهی هم رسیدند - اگرچه دارالملک به نیز آمدن از یغما رهائی یافت لیکن از استواری جا و دشواری راه کاره نداشتند بر ساخت بایست کار گذاشته بشهر آمدند - و غنیم را نیز افزود - پس از چندی قاسم خان باز بآریزه برآمد اگرچه هر روز میان قراران آریزش روی میداد لیکن پنج بار چپقلش ستوک^(۳) چهره رادمردی برافروخت و فیروزی روی داد - بارششم در نوبت سید عبدالله خان چشم زخم رسید - و میرزاده علی خان را نقد زندگى بتاراج رفت - دلاوران نیز دست غنیم را بوشگستند - و بر فراز کوه برآمدند - درین هنگام بارش شد - کاروانان را رای آن بود که دایره شود - دل بدان نفاذ باز گردیدند - چون رو بنشیب نهادند تباہ کاران از هر سوبه تیر و سنگ در گرفتند - از نا بهنگامی و تنگی و ناهمواری و خشیدی راه مردم از بیدلی و کارشناسی در یکدیگر افتادند - و روزگار میرزاده علی خان درین آشوبگاه بسر آمد - سری رنگ عمزاده رای رای سنگه با چهل کس ایستاده گرم کازرار شد - و بمردانگی جان سپنجی داده جاوید نیکنامی اندرخت - پای افشردن رادمردان همت منش سرمایه رستگاری بعیاره گشت - و نزدیک سه صد کس را روزگار سپری شد - روز دیگر قاسم خان با دل همت گزین رو به پیکار آورد - کشمیریان دل بای داده پراکنده شدند - یعقوب بجانب کامراج^(۴) رفت - و امرا باز گشته انجمن نشاط برآرستند - یعقوب و شمس چک با هم پیمان یکجہتی بسته سر بشورش برداشتند - و از انجا (که یقنادلی دران مرز ناپدید) نزد اندرکول باهم در آویختند - و در کمتر زمانه بتکاپی برخه باشتی گزائی شدند - و قرار یافت که چون در یکجا بودن نزاع نوکر بناخوشی آقا میکشد شایسته آنست که درجا باشند - یعقوب بدین سگالش نزد کوه سلیمان رفته هنگامه آرای شد - و شمس چک باندکول - برخه بران بودند که فیروزی جنود نیز دوبخش شود - و بیشتره دوربینی بکار برده پذیرا نشدند - مهباد از درجا شدن گزندی رسد - که چاره نپذیرد - همه دنع یعقوب را پیش نهاد ساخته بدانسر شتافتند - هر روز جوقه دلاوران هنگامه پیکار برمی آراستند و به نیروی اقبال روز افزون فیروزی چهره برمی افروخت - روز پنجم قاسم خان با گروه گنداوران رفت و سترگ آریزش روی داد - دران زد و گیر فتح علی (که سرگروه بود) بگزید تیر جان سپرد - و هنگامه ناسپاهان پراکنده شد - اولیای دولت بغراوان عسرت باز گردیدند - و یعقوب از انجا خود بشمس چک رسانید - و بکمتر زمانه باز نزدیک شهر آمده گردن نه برانگشتند - در یک کوه

شهر زمینی ست بلند - بدرازی نیم کوه - و پنهان چار یک - و کولای چند در گرد آن - و در پیش
خوابه دشوار گذار - آن دو فرمای به بسیاری پناه اندیشیدند - و گاه و بیگاه از آنجا بیرون شده دست
بنابراج می‌گشودند - و هر روز جوق بهادران به پیکار باطل ستیزان برآمده - قاسم خان نیز دل برگزیده
عرضداشت - و طلب خود را خواهش نمود - شهریار در میان پذیرفته میرزا یوسف خان را بسپه آرائی
آن دیار روانه فرمود - و جنگگاه و حسین بیگ شیخ عمری و سید بهاء الدین و قرا بیگ و محمد بهت
و بابا خلیل و ملا طالب اصفهانی و بسیاری مجاهدان دولت را همراه گردانید - فرمان شد که چون
تیره رایلی نخوت فروش مالش یابند قاسم خان بدرگاه والا باز گردد - کشمیریان از آواز فیروزی جنود
برخی را بگریوه فرستادند - که بیکجته نایکان راه را استوار گردانند - میرزا یوسف خان ازین آگاهی
محمد بهت و بابا خلیل و ملا طالب را بدستان سرائی بیشتر روانه ساخت - اگرچه راهبانان
نیارستند دید لیکن بمقتار دلاویز ایشان کناره گرفتند - جنگگاه را پای کتل گذاشته خود باسانی
برآمد - بیشتر از آنکه بدان لشکرگاه پیوندند هنگام بد سگالان پراکنده شد - یعقوب به گنواره شتامت
و شمس چک بکوهستان کمراج پناه برد - قاسم خان را بدرگاه والا دستوری داد - و جنگگاه را غایبانه
وداع کرد - و زیان مدارا گشاده بصید دلها برنشست - و رمیدگی مردم را چاره گرآمد - مبارک خان
و جلال خان و سید دولت و جمعی را بر سر شمس چک فرستاد - آن شوریده از نره گانو شبخون آورد
و قراوان غنیمت برگرفت - بامدادان فیروزی سپاه تکامشی نموده چنان بر شکستند که دیگر بر نخاست
و به پیمان سید بهاء الدین آمده دید - میرزا یوسف خان او را با میر روانه درگاه ساخت *

و از سرائی چهره هستی برافروختن سلطان خسرو - ایند جان آفرین گرامی ذات افسر خدیورا
بهزاران خوی ستوده پیراسته دارد - و از شایسته کرداری اقبال روز افزون شیفته او - لیکن رسیدگی
هر کار بخیرامش آسمان و پیوستن هنگام در گرو - درین زمان (که سر آغاز بهار دولت است)
وجود نوا (که از گزین نعمتهای ایزدی و بهین میره زندگی ست) عالم را شگفتگی دیگر بخشید
و جهانبانی را نیروی دیگر پدید آمد - پس از سپری شدن ده ساعت و هی و شش دقیقه روز دین
بیست و چهارم امرداد شهر لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از خدر پاک فرزند راجه
بهگزینت داس آن گوهر سعادت پرتو چهره برافروخت - و به فرخ ساعته نوبت خجستگی نشاط آورد
زمانه به تهنیت گذاری برنشست - و روزگار بعشرت پیرانی هر خاست - رازداران آسمانی

(۲) نسخه [۱] با بسیاری تباها اندیش گاه و بیگاه (۳) در [بعضی نسخه] گرفته طلب خود را

(۳) نسخه [۱] برو گانو - و نسخه [۲] نره گانو (۴) در [بعضی نسخه] نوا (۵) نسخه

[۲] دو ساعت *

چشم در برين باز گشادند - و لخته از شگرف کاری سپهر و اختر دریافته برگذارند • • نظم •

بسیر سپهر انجمن ساختند • ترازوی انجم بر افراختند

چندان طالع کامد آن پوزانو • چگونیم زه چشم بد دورانو

طالع بائین پرنانیاں نهم درجه جدی است - و بطرز آزمون پیشگان هندوستان بیست و دوم درجه قوس - (اگر روزگار هم نرسا مهلتی دهد و من باد بیماری بهیچ شکیب را در تعلیقان بودن ناکزیر شود و از سخن سرائی دل گرفته نباشد - و والا خاطر افسر خدیو خواهد) این زائچیه را بسیرایی گذارش دهد - گیان خدیو آن فرزانه فرزند را سلطان خسرو نامور گردانید - امید که بهین دمسازان آگهی ببالد - و شایسته خبرها روز افزونی گیرد •

و از سوانح فرو نشستن شورش گجرات - ^(۲) پنجانی برادرزاده کهنکار مرزبان ولایت کچه نورمایگان را فراهم آورده بناخت پیلو آمد - رای سنگه جهالا باورزش برخاست - و برادر مردی نقد زندگی در باخت - قلیچ خان با برخه امرا در احمد آباد پاسبانی بر نشست - و سید قاسم نظام الدین احمد میدنی رای ابوالمظفر خواجه رفیع حسین خان معصوم بهکری شریف سمره دی میر شرف الدین قابل خان خواجه بابا سید سالم بارهه و گروه دیگر بسزای فتنه اندیزان کام سرعت برداشتند - از شکوه فیروزی جنود باطل سقیزان نافرجام بهسار بری پناه بردند - و نگاه فاسپان بیغمارفت - جام و کهنکار نیایش گری فرا پیش گرفتند - امرا باز گردیده انجمن نشاط آراستند - هفته نداشتنه بود که مظفر از پیغوله برآمده سر بشورش برداشت - و دولقه رویه غبار فتنه برانگیخت نامبردگان روی همت بدان سو نهادند - او ازین آگهی بجانب مولی باقرسانی بادیه گرز شد و از تن آسانی شایسته جست وجو بجای نیامد - از اقبال روز افزون ناموس مصطفی پور سید جلال بایزیدی پاسبانی در آمد - بنه و بار خود را به بیرم گانو می برد - درین هنگام (که امرا تگمشی داشتند و آن قومایه سراسیمگی) او بده پناه آورد - آن شوریده بخت در گرفتار شد - و آنجا را دست فرسود تاراج گردانید - او در خانه پای همت افشوده بغو شدن دل نهاد - درین میان آواز فقاره در گرفت آن تباه اندیش فوج دانسته به تیزبائی بدر رفت - فیروزی سپاه اگرچه کام فراخ برنداشتند لیکن چند را فرستادند - که دران نزدیکی کوس بلوا دارند - و همدریفولا الوس یوسف زئی مالش بسزا یانند - از اوژون بختی استواری جا و لغزش فیروزی جنود ایغان را در سرکشی و بد گوهری دلبر نو ساخت - اگرچه در نیامدن یلان نصرت پیوند بکوه سرپاری نصوت گشت لیکن راه درآمد

(۲) نسخه [ب] بجای - و در [بعضی نسخه] بجای (۳) در [چند نسخه] هلود (۴) نسخه [ا] ب

ب ساز باورزش (۵) نسخه [ب] بربری (۶) نسخه [ل] بنوازند •

و بیرون شدن را بسته بتاخت و تاراج پرداختند - و بسیاریه بفروخت رفت - و نروان مردم را بیمارهای گوناگون از پای در آورد •

و از سوانح فرستادن سعید خان بحکومت بنگاه - آگاهی آمد که وزیرخان بیست و یکم امرداد بشکم روی جهان گدازان را پدرود کرد - از آنجا (که دیده روی بکار میبرد - و هشیارخرامی روز افزون) فرمان شد که سعید خان از صوبه بهار بدان دیار روی خدمت آورد - و پاینده خان را (که در آنجا اقطاع داشت) در گهوا گهاگ جایگیر کردند - و راجه بهگونت داس و کدور مان سنگه را تیول از پنجاب باز ستده در بهار دادند - شانزدهم شهریور میر مراد را دستوری شد که بزودی این دو جارا در تصرف جایگیر داران در آرد - و سعید خان را به بنگاه برن - و مان سنگه را از حدود بگرام طلب داشتند - که راجه بهگونت داس به یتاق داری شېستان اقبال باشد - و او باقطاع نورفته در آبادی آنصرب کوشد - غره آبان شمسی وزن گیتی خدیو شد - و مهین بزم پیرایش یافت - و بآئین هربار آن گرانبار آفرینش را بدو آوده چیز برستختند - گرد خواهش از چهار روزگار برخاست - و آرزومندان جهان عشرت کامیابی نمودند - و همدردینولا شادمان بنوازش خسروانی سرلندی یافت - و غزنین در جایگیر او دادند - او پسر مراد هزاره است - میان غزنین و قندهار بنگاه دارد - نیاکان او سعادت بندی داشتند - و او از کج اندیشی و کوتاه بینی تا حال صحرانشین بود - درین ایام روی نیاز بدرگاه همایون آورد - شهریار دیده ور بگوناگون روش برنواخت - غره آذر رخصت یافت - بیست و هشتم کنور مان سنگه از جمود آمده بسجود قدسی آستان سعادت اندوخت - و ششم دی بهار فرستادند و همدردین روز یوسف خان مرزبان کشمیر را از زندان برآورده نوازش فرمودند - و او را در حدود بهار جایگیر دادند - همگی بسیج آنکه آداب برآموزد - و رعیت پروری و آگاه دلی اندوزد - و چون هشیارخرامی از روزنامه احوال او خوانده آید عزم دلگشای کشمیر بدو سپرده شود •

و از سوانح فرستادن زن خان کوکه بگرفت سواد و بجزر - اگرچه الوس یوسف زنی شایسته سزاهای یافتند لیکن از رهنی و بدکاری دست باز نمیکشیدند - درینولا چون کار بر جلاله تاریکی دشوار شد از تنگنای تیراه بیرون شده به بنگاه اینان شناعت - و فرومایگی و آزون بخت او را در میان خود جای دادند - از آنجا که در ضمیر صافی چنان بود (که کولتاش از پیشین شرمندگی بیرون آید) فرمان شد که خواجه شمس الدین و جمع را به نگاهبانی کابل گذاشته با امرای آنصرب روی بسواد و بجزر نهد - و بقیروزی لشکر جمود و بنگش نیز یرلیغ رفت که هر کدام آگاه بوده بگرفتاری آن سرگروه تاریکیان همت گمارد - و آگاهی بکار برند که از آن سو بدر فرود - و نیز اسمعیل قلی خان

از اُهند برخاسته نزد قبیلهٔ ایازی پیوست - تا بهاسبانی^(۳) اشغَر بنشیند - و صادق خان بابر خه کارزوهان از درگاه رخصت یافت - که در دشت سواد جای گیرد - تا آن سرگروهٔ تاریکیان بهر سو که رود گرفتار گردد - و چنگنهٔ را (که از راه کشمیر برگشته بود) حکم شد که با کوکه پیوندد - بیست و یکم کولتاش سرانجام نموده روی دل بخدمت آورد - و حیدر علی خویش و تخته بیگ و بختیار بیگ و ناد علی و حسن علی عرب و حمزه عرب و قاضی عزت الله و جمعه دیگر را همراه گرفت - و از راه کامه و کشکه و برهه سمج نهادند - تاریکیان نافرجام با یوسف زئی گریهٔ نازکی^(۵) استوار کرده آمدند بپیکار شدند فیروزی سپاه عیان تافته دانش کول رویه چالش نمود - و بر سر سوارهٔ بجز و اشغَر و تیراه قلعهٔ اساس نهاد - و از لمغانان غله آورده انبارها بر ساخت - و دلهای لشکری فراهم آمد - و از فاشناسا راه بجز در آمد - لخته آویزش روی داد - و گره راد مردی را تابش دیگر شد - بسیاری بدگهران را روزگار سپری گشت - و برخه را زینهار دستمایهٔ رهایی آمد - نزدیک بود که تاریکی گرفتار آید لیکن از دره (که اسمعیل قلی خان پاس میداشت) بیرون شده به تیراه شناخت - او از تهاه داران دشت بود - از فرستادن صادق خان بدانجا تباہ خیالی فرایش گرفت - و از سبک سری بدرگاه والا روانه شد - و گذرگاه را خالی گذاشت - درینوقت آن فرصت جو ازان تذکنا خود را بر کناره کشید - و چون بیراهه روی اسمعیل قلی خان بسج همایون رسید بعتاب گاه داشتند - و بجای او آصف خان را فرستادند •

و از سرانج مالش یافتن راجه مدهکر - این کوه نشین غنوده بخت از همروی فیروزی لشکر دکن سرباز زد - و بجای پوزش گذاری سرتابی فرایش گرفت - شهاب الدین احمد خان با دیگر تیول داران روی بمالش آورد - بیست و سیوم [چون بچهار گروهی قصبهٔ اوندچه (که بنگاه اوست) رسیدند] بابه گری پیش آمد - و بمیانجی راجه اسکر و راجه جگن فرمان پذیری را دست آویز رستگاری خود گردانید - و سپه آرا را آمده دید - و از کوتاه اندیشی به تباہ خیالها در افتاد و بادیه پیمای گریز شد - چون داستان نصیحت سوهمند نیامد یورت او بدفما رفت - و از کم آذوقتی نیارستند بود - و برگرفتن قلعهٔ کچوهٔ گام برداشتند - آنرا اندرجیت و سترائی^(۷) پسران آن خوابیده بخت و هردیو نیپوه او استوار کرده بودند - در تنگناها بآویزش درآمدند - و مالشها یافتند - روزی را گوداس برادرزادهٔ او در آویخت - سمانجی خان و میرزا بیگ قاتشال داد مردانگی داده فیروزی اندوختند

(۲) نسخهٔ [ب] از هند - و نسخهٔ [ز] از هند (۳) نسخهٔ [ب] استغر (۴) در [بعض نسخه]

حمین ملی عرب (۵) در [چند نسخه] تاری (۶) نسخهٔ [ا] کچوه - و نسخهٔ [ب] کچوه (۷)

نسخهٔ [ز] سرائی - و نسخهٔ [ل] یونی رای (۸) نسخهٔ [ز] مراد بیگ قاتشال •

و آن فرماید به نیستی سرا در شد - و تا یک ماه بگرد قلعه نشستند - هر بار که بکارزار برخاستند غنیم شرمسار ناکامی گشت - و چون نیروی پیکار نماند راه گریز پیدش گرفتند - و هر یک به تیول خویش باز گردید *

و از سوانح بیاسا رسیدن میرزا فولاد پور خداداد برلاس است - از آنجا (که کشور خدا بر فراز صلح کل جهانبانی کند) هر گروه قرارداد خویش را بے اندیشه بسربرد - و هر یک بآئین خویش ایزد پرستی نماید - و ازین رو ملا احمد تقوی (که در رسمی دانش فراوان رنج برده بود - و در امامی روش استوار پا و زبان دراز داشت) پیوسته گفت و گوی سنی و شیعه برگزارد - و از فرمایگی گذارش را ببه هنجاری رسانید - آن جوان شوریده مغز در تسنن بدان نط راه بے آزر می سپرد - از شورش برنایی و مستع مردانگی جان شکری اورا فراییش گوشت - شب بیست و یکم دی ماه آن تباہ اندیش با یک از همسران بتاریک کوچه در کمین نشست - و بیک را بعنوان چاوشان شاهی بطلب او روانه گردانید - در میان راه قابوطلبان بدسگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - و از فراز زین بر زمین افتاد - دلیران تباہ کار جدائی سرانندیشده پی گم کدان به پیغوله درآمدند - او دست برداشته با چنیز زخم کاری خود را بخانه حکیم حسن انداخت خواجه ملک علی عسس پزوهش و جست و جوی سخت آن دو خورد سر غنوده رای را بدست آورد - اگرچه به نیروی یابندگی برخه نشانهای خون و جز آن حال پیدائی داشت لیکن چون ببارگاه آورد برآستی نیامدند - و هر چند آرایش شمشیر و جامه گویای درست گذار بود نمی گریه کردند خانخانان و آصف خان و خداوند خان و راقم اقبال نامه را فرستادند - که ازان رونده ملک نیستی پرسش نمایند - چون نسخه آگهی داشت درد دل واگفت - و سرگذشت را باز گذارد - شاهنشاه دادگر آن دو بدگورها را از بند هستی رهایی داد - و بهای فیل بسته تمام شهر گردانیدند - هر چند سران دولت در رهایی نگذار نمودند سرودمند نیامد - و سرمایه رهنمون بسیار براهه زر گشت و آویزش سنی و شیعه فرو نشست - و در همان نزدیکی ملا احمد نیز ازان گزند جانگاه رخت هستی بر بست - و همدرین ولا برهنه در قصبه سنده به پخته کاری چنان را نمود که راجه بیربر است زخمی بدستگیری یک از ارستانگان ازان آشوبگاه یوسف زنی برآمده - و بروش آن سرمایه رستگاری بسر برد - میشون - ساده لوحان آدم شناس از اشتباه پیکری و فراوان دلییری پذیرفتند - با آنکه تیز نگاهان محفل همایون بران بودند (که این فروغ راستی ندارد - و بجز افسانه حیلہ اندوزان داستان سرا

(۲) نسخه [۱] در تہ شمشیر (۳) نسخه [۲] ملک علی عسس بجمشیری و پزوهش سخت (۴)

در بعضی نسخه [شگرف نامه (۵) نسخه [۱] سنده - و نسخه [ب] سپند *

نبود (دیده واران آگاه دل بواسع مغز کار روانه فرمودند - مردم آن سرزمین بدارگاه اقبال می آوردند بیشتر از آنکه رسد و پرده بے آرمی او دریده آید راه نیستی سپرد - دهم اسفندارم قاسم خان از عرصه دلگشای کشمیر آمده بمجروح قدسی آستان سربلندی یافت - و علی شیرماکزی و بسیاری از سوان آن دیار بسعدت بار رسیدند - و کامیاب خواهش آمدند •

آغاز سال سي و سيوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور سیوم

درین هنگام خجسته آغاز فرخنده انجام کوس نوروزی گوش روزگار برافروخت - خاطر همیشه بهار شاهنشاهی بزرگ داشت این همایون جشن شهر و بزن را آذین بست • • نظم •
عالم بهزار رنگ و دستان • بیرون و درون همه گلستان
بالید چمن چمن نهالش • برگرفت جهان جهان جمالش
شد صبح ال چنانکه دانی • اورنگ نگار کامرانی

روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الآخر سنه (۹۹۹) نهصد و نود و شش هجری پس از سپری شدن ده ساعت و چهل و هشت دقیقه نوربخش صورت و معنی برج حمل را فروغ دیگر بخشید هر روز تا شرف تازه بزم بر آراسته - و کامرانی را پایه برتر نهادت - در سرآغاز این فرخنده سال عروسی جشن شاهزاده سلطان دانیال نشاط آورد - از انجا (که بیوکانی پیوند آبیاری بستان سرای آفرینش و شهر آرائی جهان تعلق باشد - خاصه در دودمان فرمان دهی) گیتی خداوند بران شد که آن بیدار بخت را بفزیند عفت نهاد سلطان خواجه این گزین نسبت دهد - پیشکاران بازارگاه خلافت همایون بزم بر آراستند - و گروها گریه مردم را شادمانی در گرفت - بیستم خوردان در سعادت سرای مردم مکانی و الامحفل انتظام یافت - و باین خسرانی فرخنده عقد بستند - و بخشگیی همدان در آن ساعت آن پرده نشین پارسی را بشهستان اقبال سپردند • • نظم •

شه از بهر عروس آرایش ساخت • که چرخ از شوم آن آرایش انداخت
بدین رونق بدین آئین بدین نور • چنین آرایش از چشم بد دور
و همدین روز جشن تمیزی وزن کشور خدا پیرایش یافت - و جهانیان کام دل برگرفتند •
و از سوان فرستادن سپاه بیابانی صادق خان - چون مهمات دشت سواد را زین خان
بر خود گرفت اورا به تیراه فرمان شد - و شاهم خان چایر و برهان الملک و خواجه فیضی و حاجی

محمد اردستانی و فرخ و سیف الله و میروکلان بدخشی و احمد قاسم و دیگر مبارزان کارشناس را از پیشگاه حضور دستوری شد که بدو پیوسته راد مردی را بکار آگهی برآمیزند - و به نیروی یکجتهی خاربن تاریکیان برکنند - و همدرین روز فرمان مقدس نفاذ یاست که در همگی قلمرو جز کز الهی^(۲) بکار نرود - چنانچه لخته در آخرین دفتر گذارش یابد *

و از سوانح ولادت سلطان رستم - چهارم شهریز - پس از هفت گهپی شاهزاده سلطان مراد را فرزند سعادت پیوند از پارسا دخت خان اعظم فروغ اقبال آورد - گیتی خداوند بدان نام روشناس گردانید - انجمنهای نشاط برآراسته شد - و نیایش گریها بجای آمد *

* نظم *

طرب را باز نو شد روز بازار * قدح خندان و آبرشم در آزار

بدین گونه بعیش و کامرانی * بسوپردند خوش زندگانی

فرخنده طالع بطور یونانیان و هندیان عقرب است - و دگرگونگی درجه زائچها بازگوید - اگرچه وقت را گنجائی نیست که شرح گرامی زائچها نگاشته آید همانا به دید وقت چنین است - تا شادی و غم از اندازه نگذرد - و سرشته هشدار خرامی گسیخته نیاید *

و از سوانح آمدن شهباز خان بهمایون بارگاه - چون سعید خان از بهار بصوب بدکاله رفت او روی باستان اقبال نهاد - درم مهر بدرگاه والا رسید - کورنش نداده بعتاب گاه داشتند - و چون بدید آمد که در سرازار دستوری فرمان بود (که هرگاه خاطر از ملک فراهم شود اگر خواهد سعادت بساطبوس اندوزد) دولت باریافت - و بخسروانی نوازش برگرفتند - راجه تودرمل را با او لخته گفت و گوی داد و ستد شد - فرمودند که خانخانان و عضد الدوله و حکیم ابوالفتح و راقم شکرنامه ژرف نگهی بکار برند - چون بژوهرش رفت هویدا شد که غرض پرستی پرده هردو را برچشم حق گذاری فروشته - و بشایستگی غبار آویزش فرونشست - گیتی خداوند نوزدهم بعشرت شکار برآمد - و در نه روز از پنچ گرامی تا قصور خوامش فرمود - بیست و هفتم (که آهنگ در آمدن شهر بود) نزدیک چک گوپال هفت گروهی لاهور چشم زخم بدان قدسی پیکر رسید - و بعافیت گرائید - کرکه را به بندرق زدند - او قالب نبی کرده میندود - خدیو عالم آنرا نگاه میفرمود - ناکاه پای راست گیتی خدیو برگرفت - و دندان پایان فرو رفت - آن الهی شیر بهای دیگر چنان برزد که از کار برفت اندک گزند رسید - و زود بهی یافت - غرّه آیان ماه الهی جشن شمسی وزن شد - و آن آسمان شکوه را بآئین هرسال بدرارده چیز برکشیدند - هنگامه شادکامی فراهم آمد - و آرزومندان بهی دست کام دل برگرفتند *

(۲) در [چند نسخه] نصر الهی (۳) نسخه [۱] که ابرشم *

و از سوانح فرو نشستنِ شورشِ گجرات - پُنجپان (۳) و جسا (۳) برادرزادگانِ کهنکار با مهران (۴) عَمّ جام و مظفر از غنم سر بختنه برداشتند - و قصبه رادهن پور را گرد گرفتند - رادهن خان بلوچ و دیگر رادهندان در بنای داری آن مردانگی را با آگاهی همدوش گردانیدند - و به نیروی همت و پامردنی اخلاص دربارِ شهبان آوردند - و نیز در روز برآمده سخت آویزشها نمودند - سید قاسم و کامران بیگ و سید بایزید و قاضی حسین و میزرا قلی مغل و دیگر بهادران بیاوری گام فراح برگرفتند - و در کمترین زمانه بر زبانها افتاد که مظفر گجراتی و کایتها سر بشورش برداشته اند - خواجه نظام الدین احمد بخشی و خواجه رفیع و میر معصوم بهکری و بهریت رای و باگه راتهور و دیگر بهادران از پی روانه شدند - و نورنگ خان بیرم گانو رویه (که فتنه اندوزان دران بسر بردند) شنافت - قلیچ خان با برخی مردم در احمد آباد پای آگهی افشرد - و بایزیدی تائید همان نخستین فوج چون بده کوهی رسید کج گریان شریده مغز (۷) بناکامی پراکنده شدند - و چون فوج دیگر پیوست پرتال گذاشته به تیز رفتاری درآمدند - و رن را در نورزیده قصبه کناره (۸) بناگاه بدگوهان یغمانی ساختند - و فواران ارجا انداختند - بهماره سروریه آن ولایت بلاه گری درآمد - امرا پذیرفته بسوی قصبه ماله شتاب روی فرا پیش گرفتند - و عزمه هولناک رن را از راه دیگر برگزیدند - شکفت آنکه رن در سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم در افزایش باشد - باقبال گیتی خدایند آب افزونی نکردند - و فیروزی انواج بعافیت برگزیدند اگرچه تیره رایان فتنه (۱۱) افزا بدست نیامدند لیکن آنجا بتاراج رفت - و فراوان غنیمت بدست افتاد و از آنجا بقصبه موزی (۱۲) رو آوردند - و در راه بسیاری از آباد جا یغمانی شد - و سترگ سترها کشایش یافت - چون فیروزی سپاه نزدیک موزی شد بومیان بزینهار درآمدند - وزیرخان در زمان خود بکهنکار داده بود - و خانخانان نیز بدو باز گذاشته •

و از سوانح سپهری شدنِ روزگار بهرجی - آباد ملکه ست از مضامین گجرات - آنرا بکلانه گویند ریاست مند آن سزمین را بدین نام خوانند - برادران او از بدگوهری در شورش زدند - او بقلعه مولیرکه بس استوار است پناه برد - چون غایبه بندگی بردوش عقیدت داشت آلتون قلیچ (۱۴) و خواجه رفیع و برخی دلاران بیاوری برآمدند - بدشتر از رسیدن لورا بدست آویز دشمنان دوست نما

-
- (۲) نسخه [۱] نجاب - و نسخه [ز] بجایان (۳) نسخه [ب] جسا (۴) نسخه [۱] مهران
و نسخه [ل] مهران (۵) نسخه [اب] حسن (۶) نسخه [۱] بدو کوهی (۷) نسخه [ب] بخت
(۸) نسخه [ب ل] کناره (۹) نسخه [۱] بهاره (۱۰) نسخه [۱] مالیه - و نسخه [ب] ناله
و نسخه [ل] بالیه (۱۱) نسخه [ب] فتنه اندوز (۱۲) نسخه [اب] موزی - و در [بعضی] موزی
(۱۳) در [بعضی] مولیر (۱۴) نسخه [ب] التوب •

گذرانده بودند - رفتگان را مدداری نبداء بسپان از جای برد - و بادافراه نیارستند آماده ساخت •

و از سوانح فرونشستنِ شررشِ گجرات - فتح خان پسرِ خرد امین خان غوری با پدر بیکار آراست - و الایشِ نخمه بر روی روز انداخت - مظفر نیز بدو پیوسته گردفتنه برانگیخت - امین خان در خرد نیروی آویزش ندیده گذاره گرفت - و بولیای دولت نیایش نامه فرستاده یازوی طلبید نوزنگ خان و خواجه نظام الدین احمد و میدنی رای و معصوم بهکری و قاضی حسین و کامران بیگ و دولت خان و برخه سادات بارهه بمدد کاری گام همت پرگرفتند - مظفر از شکوه لشکر فیروزی بکوهستان در شد - باندیشه آنکه میداد ملک از دست برآید - و پسر با پدر راه آشتی سپرد - سیدی رحمان و لوکهن و کوهل و جوق دیگر آنها را دیدند - و بخواهش امین خان و جام میدنی رای رفته پسران هر دو را آورد - و بیکبارگی شررش آن دیار فرونشست - و همدردیولا اسمعیل قلی خان را بصوب گجرات فرستادند - و فرمان شد که قلیچ خان بدرگاه والا باز گردد •

و از سوانح آواره شدنِ تاریکیان - گذارش یافت که صادق خان را ببرانداختنِ فرمایگان تیراه نامه گردانیدند - شاهم خان و برخه را از بی فرستادند - چون لشکر فراهم آمد او بدانجا رفته بچاره گری برنشست - بتغذاهای در شدن بهدید ندانست - لیکن راه تدبیر سپرد - و هرسو چنده را بیاسبانی برنشاند - شاه بیگ خان در موضع باره لعله اساس نهاد - و احمد بیگ و محمد قلی بیگ در میدان هنگه بانی برنشستند - شاهم خان جلیور و علی محمد الف و جانش بهادر و برهان الملک و بیگ نورس خان و سلیم خان در جنگی پای خدمت گذاری اتش کردند - و همچنین جا بجا کار آگاهان قرار گرفتند - مجاهدان دولت دست ناخت گشوده گران ازوی آذوق را چاره گر آمدند - صادق خان زبان دلاسا و دست دهش برگشاد - و الوس افرویدی و اورکزئی را (که بنگاه تاریکیان بدگوراند) ایل ساخت - کشت و کار ربیع بومیان بدست سپاه فیروزی درآمد - و خریف نیارستند کاشت مآل ابراهیم را (که جلاله خود را پسر او می شمرد) بدست آورد - و کار بران نبداء بسیم نافر جام دشوار شد و او را بهمراهان و هم نشینان اعتماد نماند - هر روز بقبیله میرفت - و بصد ناکامی بر می آمد تا آنکه از راه کان کرم بصوب توران شتاب آورد - بیست و چهارم مهر افغانان زه زان او را گرفته سپردند - و خاطر اولیای دولت لخته فراهم آمد - افرویدی و اورکزئی با چنین نیکو بندگی برفعال داده اینمنع راه خیر بر خود گرفتند - و جنود اقبال نشاط فیروزی نموده باز گردیدند •

(۲) نسخه [ب] قاضی حسین بابلی و دولت خان (۳) نسخه [ب] مید رحمان (۴) نسخه [ب]

نوکین - و نسخه [ز] نوکین (۵) نسخه [ل] بازه (۶) هر [بعضی نسخه] در چمنکی (۷) نسخه

[ب] کن کلام - و نسخه [ل] کان کوم •

و از سوانح گشایش سواد - چون زین خان کوکه بجزور درآمد چند جا قلعه را اساس بر نهاده و تیره‌روان بدگوهر خود را بتأمین آنها کشیدند - شبانگاه بیرون شده - و غله درو کرده برده کوکه از فروغ بینائی مقرر گردانید تا بهر دره از عنفوان شب جوق بهادران کام سرعت بر میداشتند و در دامنه کوهستان در کمین قابو می‌نشستند - و نیم شبان برخه دیگر روانه می‌ساخت - ^(۲) چون افغانان باطل ستیز از فراز کوه فرود آمده غله بر میداشتند هر در فوج از پس و پیش رسیده مالش بسزا میدادند - هشت ماه آویزش بود - بسیاری را نقد زندگی بتاراج رفت - ناگزیر بار ماندگان غاشیه بندگی بردوش گرفتند - کولکناش بسیج گرفتار سواد نمود - جغتانه و آصف خان را که در دشت بودند پیش خود آورد - و بدان صوب راه گرا شد - نخست بر ساحل دریای بچکوره ^(۳) (که سرآغاز درآمد آن ملک است) استوار قلعه بر ساخت - دوسف‌زئی راه را سنگ چین گردانیده آماده کارزار گشت - از نیرنگی اقبال بفرمان راه پی بردند - نهم آبان (که غنیم سرگرم جشن عید قربان بود) فیروزی سپاه بعزم دلگشای سواد درآمد - افغانان سراسیمه به پیغوها در شدند - و چنده بمره انگیزی جان سپردند - فرزان اینجا بدست درآمد - و فرورمایگان در بخش شدند - برخه در کوه بت خربی سنکر کردند - و لخته در کسار مهره - کوکه در تلاش شد - و در چکدره ^(۴) و ملکنده و دیگر جایها قلعه بر ساخت - و در دشت پیوسته کوه نزد سربانی حصاره بنیاد نهاد - و کار آگاهان خدمت دوست جایجا گذاشت - راهها ایمنی پذیرفت - و دشت و کوه را باهم پیوند شد - بارزگان از هرسو روی آورد و از انانی پدید آمد - درینوا محمد بخربی و ملک اصغر از کوه مهره برای شیرخانه بدشت آمدند و قلعه سربانی را گون گرفتند - از اینجا بسیاری جلال آباد رویه رفته بودند - که قاتله را بدرقه شوند حمید خان با چنده بیرون آمده برادر مردی فرو شد - و فرزندان سعید خان را همت یاروی نکرد و از شگرفی تقدیر نیارستند دست بقلعه گشود - اندوختها گذاشته راه گریز فوا پیش گرفتند - چون در سواد کاره چندان نماند آصف خان رخصت درگاه گزنت - و جریده از ملکنده رو ببارگاه اقبال نهاد - چنده نوکران او از پی می‌آمدند - ناگهان کوس را بلند آواره گردانیدند - فرورمایگان ^(۵) تبه‌رای را سراسیمگی فرو گرفت - و بیتابانه راه گریز سپردند - و بسیاری اسباب خود نیز انداختند سپس ابوالقاسم نمکین ^(۸) و شیرخان را بیاسبانی اینجا گذاشتند - و شایسته کار بجای آوردند •

و از سوانح سزا یافتن کالو خان - همان تیره‌رای بدگوهر است که با آنچه‌ان نوارشهای

(۲) نسخه [ل] می‌فرستاد (۳) نسخه [۱] بچکوره - و نسخه [ب ل] بچکوره (۴) نسخه [ب ۱]

بت جری (۵) در [چند نسخه] چکدره (۶) در [بعض نسخه] لاجری (۷) نسخه [ل] تبه کارا

(۸) نسخه [ب ۱] نمکین - و در [بعض نسخه] نمکی •

شاهنشاهی بگریخت - و بشورش منشان همهی گزید - افغانان دمنار اورا بکلانی برگرفته بکوه مهره روانه گشتند - بکه کاره از پیش رود - کولکناش ازین آگاهی شبگیر نمود - پیشدستان هراول نقاره نواختند - و غزودگان بخبری آگاهی یافته در پراگندگی تکاپو نمودند - اگرچه آن نافرجام بدررفت لیکن بیش از هفتاد گزیده مرد را روزگار سپری شد - و همدین ائنا محمد بحری و ملک اصغر بر سرریختند - میرابوالقاسم بکارزار در آمد - و شیرخان که برغنجی شده بود بهنگام تاخت و فیروزی روی داد - نزدیک چهار صد افغان بخدادان فیستی غبار آلود گشتند - و هنگامه فرومایگان تخت از هم پاشید •

و از سوانح ناصیه سالی آمدن راجه رود مرزبان کوه کمارن - از بزرگ بومیان هندوستان است اگرچه از استواری بنگاه و فروزی نیرو و شنیدن داستان نیاکان خود بدرگاه همایون نیامده لیکن نیاپیش گری نموده - و پیشکشا فرستاده - درینولا (که متها داس سیکل بعد بریلی رفت) بدو پیوند یکجتهی نمود - و در رفتن ببارگاه والا کوششها بجای آورد - او چنان نمود که این دولت دیرین آزوی من است - لیکن دست آویز ندارم - که بهشت گرمی او بدین سعادت رسم - اگر راجه تودرمل مرا در زینهار خود گیرد روانه میشوم - راجه پور خود کلیان داس را بدلا روانه ساخت و باعتضاد آن خدمت گزین والا اعتبار ره گرای سچود آستان مقدس شد - نیم آذر بدین سعادت رسید - و کامیاب آمد •

و از سوانح مالش یوسف زئی - از قلعه (که بر سر گریوه بنیاد نهاده بودند) فراوان سراسیمگی داشتند - و در کمین آن بودند که بران دسته برگشایند - درینولا بسیار با مردم مهره یکجا شده بران قلعه هجوم آوردند - از بامدادان تا شامگاه آوردگاه بفروغ شمشیر آراسته بود - از زمین شکستی و بلندئ کوه پایها پیکار بدرازی کشید - انجام کار نسیم فیروزی طراوه دولت را بجلوه در آورد و بسیار بداندیش را خرمن هستی با آتش پلازک خاکستر شد - و در کمتر زمان آن دژ حس انجام یافت - و سرمایه ایل گردنکشان گردید •

و از سوانح مهین بخشش شاهنشاهی - از اندیشه آبادی و دادگری فرمان روا سترگ ارزانی چهره نشاط برافروخت - چنانچه بر کشاورزان موخه صوبها گذاردن دست مزین جهانبانی دشوار شد بنابراین در ربیع از صوبه دارالخلافه آگره و دهلی شش یک و در خریف از صوبه آلهاباد از چهار و نیم یک و در دارالخلافه آگره و اوده و دهلی چهار یک بخشش یافت - در خالصه نوزده کرور

(۲) نسخه [ب] دمقار (۳) در [چند نسخه] سرری (۴) نسخه [ب] روز (۵) نسخه [۱] کامیون

(۶) در [بعضی نسخه] سوکل (۷) نسخه [۱] پور خرد خود (۸) نسخه [ز] زندگی •

و سي و دولک و هشتاد هزار و یکصد و هفتاد و پنج دام شد - و از اینجا اندازه انقطاع داران توان برگرفت - و همدردینولا زین خان کوکه بسجود قدسي آستان ناصیه بختمندمي برادر بخت - چون سواد و بجور لخنه انتظام گرفت کولکناش را بدرگاه والا طلب داشتند - و صادق خان را حکم شد که بدان دیار شتابد - و باقی ماندگان سرکش را ایل سازد - پانزدهم بهمین بکورتش کام دل برگرفت و گوناگون فوازش یافت •

و از سوانح شورش نمودن صالح - چون روزگار وزیرخان سپری شد شهساز خان نوکران او را به پیوند پسر می بدو سپرد - و ندانست که در سری و سپه آرائی نسبت آخشیی و شایسته کرداری نیایان کارگر نیاید - مزاج شناس زمانه و فراخی حوصله و خیر سگالی و آگاهی بردام نا فراهم نیاید سزاران آن نکردند - در آن هنگام (که شهساز خان به بساط بوس روی نهاد) آن تباہ گوهر بهمنشینی هرزه لایان یافته درآ و نیروی خواسته اندیشه کچ گرائی فرا پیش گوشت - و در کمین عریده ناکي^(۳) براہ انتظار نشست - پیشتر از آنکه پرده آرم بردرد فرمان شد - میر مراد (که بسزاولی امرای بهار و بنگاله رفته است) از سپاه وزیرخان هرکه از امیران آن سرزمین راضی باشد نوشته برگیرد - و دیگران را با پیر او بدرگاه آورد - او در رفتن دستان^(۴) سرائی پیش گوشت - از اینجا (که معامل دیده و بود) صدمند نیامد - کام و ناکام روانه شد - و همه روز قلوب میطلبید - و بسیج شورش بر می افزود میر مراد باقطاع داران هر سرزمین نوشتها میفرستاد - و هنگامها می آراست - از فزونی بندگان شاهنشاهی هر مکرر که اندوخت کارگر نیامد - و چون پیوسته گزیرت نموده و لایه گری کرده امرای سر راه بردشمنی یکدیگر فرود آورده گرفتار نساختن - لیکن از دور بینی مردم همراه گردانیده چون بجونپور رسید پسر راجه را بفروفت - او از ساده لوحی و پاره اندرزی کس همراه نساخت میر ناگزیر از در تر شتافت - و خواجه خلیل^(۵) از سعادت منشی از جدائی گزیده پیوست درین هنگام آن فرمایه در پراکنده ساختن زر و فراهم آوردن سگ مگسار^(۶) دهن همت پرداخت و بند و قچی بسیار گرد آورد - و خان کمال و بهائی^(۷) خان (که در افغان بد نهاد بودند) با بسیاری پیوستند - نزدیک فتحپور هفتم روزگار را بکام خود اندیشیده با فوج بدگوهان بر منزل میر روان شد او پیشبینی نموده در قلعه فتحپور هفسوه درآمد - و آن شریده رای گرد گرفت - و راهها سپرده دست بناراج گشود - و از پوست گاو پناها سرانجام نموده نردبانها ترتیب داد - و آن قصه را آتش در زد

(۲) در [چند نسخه] یافته سرا (۳) نسخه [ل] عریده براہ (۴) نسخه [اب] آزمندی

و دهان سرائی (۵) نسخه [ز] جلیل (۶) در [بعضی نسخه] وائی خان (۷) در [چند نسخه]

و یغنائی گردانید - نزدیک بود که بر قلعه چیره دستی^(۲) یابد - ناگاه جایگیرداران اطراف شورش او شنیده پیوستند - و از همه پیشتر آله بخش^(۳) مرل بجمعیته شایسته در رسید - پسر راجه چرن شناسای بدگوهی آمد اورا از چرن پور روانه گردانید - و از کردۀ خود شرمندگی کشید - چرن کار آگاهان سعادت سرشت در رسیدند هنگامی ناسپاسان پراگنده شد - و اورا بند کرده بدارالخلافه آوردند - شیخ ابراهیم از انجا با مردم خود بدرگاه^(۴) همایون فرستاد - بیستم بهمن به پیشگاه حضور آوردند و عاطفت شاهنشاهی آن شایان نیستی را بر زندان بر نشانند - غره اسفندار آمد گیهان خدیو برادر راقم اقبال نامه شیخ ابوالفیض فیضی را (که بسال و دانش بزرگ بود) بخطاب ملک الشعرائی روشناس روزگار ساخت - و از کار آگاهی در هنگامه سخن سربایان جهان بر نواخت - الحق در همگی مراتب شعر طراز یکتائی دارد - بزبان فارسی و تازی دلاویز مضمون برگذارد - و بیدرنگ گهرها بر نشانند - و از نیروی آگاهی بحکمت نامهها پردازد - و بکار کرد روزگار آبادی بخشد - پیشتر ازین بدو سه روز تصیده بدبیه گفته بود - این چند بیت ازوست •

•
آنروز که فیض عام کردند • ما را ملک الکلام کردند

مارا بتمام در ربودند • تا کار سخن تمام کردند

از بهر صعودِ فکرِ ما • آرایشِ هفت بام کردند

و از سوانح دستوری یافتنی ایندر برهمی بدشت و ارستگی - از سخن سربایان همایون محفل است بگرم بازار می خویش آرزوی گسیختن سر رشته تعلق و نمود - بر زبان حقیقت گذار رفت اگر خاطر هوس بپا ازین رنگین بساط دلفریب برگرفته خود چنین آزاده را بازداشتن سزاوار نبود - و اگر چاره سگالی افزایش پایه است رخصت دادن پاداش سرانجام نمودن بود - در اندک زمانه نقد عیار او برگرفتند - و عاطفت شاهنشاهی پرده آرم او را بردوخت - مرا ازین گفتار دلاویز لخته نشاط در گرفت - و بر در آمدن نشستم - بوکه عیار خاطر سordائی مرا بر گیرند - و بقدر سی فرمان دبیرن آرزو بر آید - و (پیشتر از آنکه این دنیای بے وفا غنچ و دلال نماید - یا سفر نیستی ملک پیش آید) بگشاده پیشانی پشت پا برین عجز عاجز کش زده باشد - و از دید آدم بیکران صورت برست وارد - و (چنانچه از دولت پرستاری زناار دانش گسیخته لخته دستان سرائی دشمن خانگی بر شناخت) از آرایش صورت وارسته چنده باز آید زید - اگر نفس چند پیمودنی بود در نگوشت نفس و پیرایش آن فهمیدگیهای خویش را بکار برد - و ستوده خویشا گرد آورد - و از انجا

(۲) نسخه [ل] نباید (۳) نسخه [ا] الله بخش (۴) نسخه [ا] بدرگاه والا فرستاد (۵) نسخه

[ز] آن قابل کشتنی را (۶) در [بعضی نسخه] گهریزها •

فرا ترک شده در بستان سرای همیشه بهار بے خواهشی عشرت اندوز - و اگر بدین والا پایگی
نیارد رسید امید که بقیة دردی (که در ساعر زندگی گمان است) اگر پیوند وقوع گیرد چون صافی
سوابق اوقات بجزعه ذهل بر خاک ترهات ریخته نشود •

چشم دارم که دهی اشک مرا حسن قبول • ای که در ساختن قطره باران را

آغاز سال سي و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی از دور سیوم

درین هنگام (که زمانه بداد گستری انسر خدیو جوش نشاط بر میزد - و روزگار کلاه عشرت
بر آسمان می انداخت) رسیدن بهار شاد کامی را آئین دیگر نهاد - و جهان کهن سال را
آب بر نائی بروی آورد - آئین بقاره روشی چهره نشاط بر افروخت - و پایه خدا شناسی بر افراخته آمد
شب سه شنبه چهارم جمادی الاول سنه (۹۹۷) نهم و نود و هفت هلالی پس از چهار ساعت
و سی و شش دقیقه چهره گشای جهان بحمل در آمد - و آغاز سال دهم از دور سیوم نوید دولت
جاوید آورد - گیهان خدیو بدستور هر سال تا شرف هر روز دلاویز جشن بر آراست - و گروه گروه
کامیاب خواهش گشتند •

درخت غنچه بر آورد و بلبلان مستند • جهان جوان شد و مردم بعیش بنشستند

بساط سبزه لکد کوب شد بپای نشاط • ز بس که عارف و عامی برقص برچستند

عفوای این خجسته سال در شبستان شاهراده سلطان سلیم دختر نیک اختر چهره هستی
بر افروخت - بیست و هشتم دختر سعید خان گهر باین سعادت بلند پایگی یافت - و برخلاف
زمانیان سرمایه فرخیا دانسته عشرت افزودند - او را عفت بانو نام نهادند - و همدینولا محبت علی
خان از رهناس آمده سجد نیایش بجای آورد - از دیرگاه خاطر همایون میخواست که او سعادت
حضور اندوز - بنابران قبول او را براج بهکونت داس داده ملتان بجایگیر او خیال کردند - چون
منشور والا بدر رسید بگشاده پیشانی روی باستان بوس نهاد - چهار دهم اردی بهشت بدین
والا دولت سر بلندی یافت - و بگونگون نوازش کام دل برگرفت - پانزدهم میان نانسین را روزگار
سپری شد - بحکم مقدس همگی نغمه پردازان جادوکار نعلش لورا بائین عروسی نفس کوپان
بخاک سپردند - و گزنده بنشاط روزگار رسید - بر زبان قدسی گذشت که نقاب گزیدن او ازین

(۲) در [اکثر نسخه] تو که در ساختن (۳) نسخه [ل] بدو دگر (۴) نسخه [ز] گیهان پیرا بدستور

(۵) نسخه [ل] یاران (۶) در [بعضی نسخه] باستان والا نهاد •

سپنجی سرا به نیستی گرائیدن نغمه است - همانا درین هزار سال بدین شیرینی و خوشکونی و نقشبندی کمتر کسی گذشته باشد *

نہضتِ رباباتِ ہمایونِ بعرضۂ دلگشای کشمیر

گیتی خداوند از کاراگهی چشم بر نیرنگی ابداع وا گشاید - و کهن سال دنیا را تازہ آرایشِ آفرینش داند - دل بیکجا نهد - و از ہر سرزمین فیضِ دیگر برگیرد - لیکن ژرف نگہی بکار برد و شناسائی بکار کرد آمیزد - ہر جا کہ شگرف کاری تقدیر افزون خاطرِ دور بین بدان بیشتر کشد ازین رو ہموارہ کشمیر بید آرد - و آب و ہوا ی دلگشای او پیشِ نظر داشتہ - چون این بے ہمال آن دل گرین ملک را بقلمرِ شاہنشاہی در آرد خواہشِ گلگشتِ آن ہمیشہ بہارِ افزایش گرفت ہر چند سخن سراپاں بزم والا برگذارند (کہ اوزنگ خدیو را چنین فراخدا گذاشتہ بے جہتِ ملکی بگوشہ درشدن خرد نپسندد) پذیرشِ نیانت - و ہر زبانِ گوہر آمدن گذشت کہ دادارِ کام بخش درین یازش بے اختیار دارد - و نیز چنتِ آشیانی این آرزو با خرد بردند - ہمانا یورشِ ما بدانجا برآمد گرامی خواہشِ ایشان است - بذابریں شبِ شانہم پس از سہری شدنِ دوساعت و چہل و ہشت دقیقہ از آبِ راوی گذشتند - و نزدیکِ سرایِ مادہ و سونگہ نزولِ ہمایون شد - یک کرۂ و دوازده بانس در نور دیدند - سہ ہزار سنگ تراشانِ کوہ کن و خارا شکافانِ فرہاد فن و دو ہزار بیلداران کارگذار ہسر کردگی قاسم خان دستوری یافتند - تا نشیب و فرازِ این راہ شگرف را ہموار سازند درین منزل سیالکوٹ و برخہ جا در تیولِ زین خان کوہ دادند - و سرکارِ سنبل جایگیرِ قلیچ خان شد - و ملتان بمحبّ علی خان - و شہباز خان را کوتوالِ اردو ساختند - راجہ بھگونت داس و راجہ نودرمل و قلیچ خان را ہدارِ الملکِ لاہور گذاشتند - تا ہمگی مہمات بہ بہدیدِ ایدان سرانجام یابد بیستمِ دو کرۂ و پنجہ بانس در نوشتند - و نزدیکِ شاہ درۂ شادروانِ عزّت برافراشتند - چہارم روز چہار کرۂ و چہل و یک بانس رفتہ نزدِ موضعِ جورا مخیمِ ہمایون شد - و پس از یک مقام سہ کرۂ و ربع و ہفتاد و دو بانس شتافتہ نزدِ امباباد فرو آمدند - درین روز راجہ رودر دستوری بنگاہ یافت گرین خلعت و مد و یک اسب بخشش شد - و چند پرگنہ بر اقطاع او افزودند - یک روز در میان چہار کرۂ و ربع پیمودہ در زمینِ سترام^(۱) دایرہ شد - بامدادان پنج کرۂ پار کم و سی و پنج بانس

(۲) نسخہ [ل] بکاراگہی برآمیزد (۳) در [بعضی نسخہ] یازندہ بانس (۴) نسخہ [ب] بمباباد

(۵) در [بعضی نسخہ] راجہ رودر (۶) نسخہ [ز] سرسہرام - و در [بعضی نسخہ] سہرام

و در [بعضی] سہرام *

سپرده در تالوندي سردقات دولت برانراختند - پس از يك روز از سودهيره گذشته گذار دريای چناب لشکرگاه آمد - شش کروه و چهل و يك بانس راه بود - درين روز جشن قمری زين گيتي خداوند نشاط افزود - و بهشت چيز آن هم سنگ آسمان را برکشيدند - و روزگار کام دل برگرفت - سي و يكم از آب گذشتند - و حکم شد که سپاه فيروزي چوکی بچوکی و قشون قشون از پل بگذرند - یک کروه و ربع و پنجاه و یک بانس سپرده آمد - و پس از دو روز به گوناچور از مضافات سيالکوٹ منزل گزیدند چهار کروه و پنج بانس راه بود - درينجا بعرض مقدس رسيد که الله بردي شقدار تيه هنو رانج گماشته صادق خان دست ستمگري گشاده دارد - و پرده ناموس زبردستان بر میدرد - فرمان شد که عضدالدوله و شهباز خان و قاسم خان مير عدل بداورې برنشينند - در کمتر زمانه بيداد می او بيدائي گرفت - و بيدادافرا رسيد - اگرچه روزگار او سپري شد ليکن سرمايه زندگانی مردم سرانجام يانت - روز ديگر چهار کروه و ربع و پنجاه و یک بانس در نوشتند - در ديکري از اعمال سيالکوٹ عرشي خيام برزدند - بعد از دو روز چهار کروه و ربع و شصت بانس سپرده در موضع جيبور کپري از اعمال بهنبهر فرود آمدند - نهم خرداد با چنده بدلين گرويه بهنبهر (که کشميريان آنرا کاجپور گویند - و ديگر کوهيان ابي دت) خرامش شد - و برقرار آن نشاط اندرختند - ناگهاني اندیشه جريده رفتن بر خاطر صافي پرتو انداخت - شاهزاده سلطان مراد در دستوري شد - که در همايون اردو برسر افروق بوده منظم فيروزي جنود باشد - و شيخ فريد بخشي بيگي را در سر گرويه گذاشتند - که جز نامبرگان را از پي نگذار - و بهمعناي ايزدي نائيد رخس اقبال را گرم رفتار ساختند - و آن نشيب و فراز نا بهنجار بسواري و پيادگي در نوشتند - و نيمه روز لخته بسايه درخته دم آسايش برگرفتند - سعادت اندوزان رکاب همايون ميرزا خان خانانان زين خان کوکه عضدالدوله حکيم ابوالفتح جگناهه مير شريف آملی قاضي حسن نور قليچ رامداس راقم شگرفنامه و چنده پکه جوانان •

درين روز در سر آغاز گرويه برهان الملک را گرانبار اندرز گردانیده بگشايش دکن فرستادند (چون در زمان مرتضی نظام الملک مهين برادر او رعيت و سپاه لخته باسايش بودند - و هر چند سودائي و خلوت گزين بود سر رشته دادگري دونائي داشت) بظايران برهان الملک را که بدرگاه والا پناه آورده بود لشکر داده بدانصوب رخصت نميفرمودند - چون از فروشدين او و شورش دکن آهني آمد برهان را از لشکر تيراه باندیشه فرستادن باز طلبيدند - سرگذشت آنکه شاه قلي گرجي را

(۲) در [چند نسخه] سودهيره (۳) نسخه [ا ب ل] بکشتي از آب (۴) نسخه [ز] کولاجور

(۵) نسخه [ب] پکه (۶) نسخه [ل] هيووريج والله اعلم (۷) در [بعض نسخه] جی برکوري

(۸) در [چند نسخه] کاجيدار - و در [بعض] کاجپور (۹) نسخه [ب] دمکف - والله اعلم •

فرمانروای ایران شاه طهماسب بارمغانی فرستاده بود - در دکن اعتبار یافت - و بخطاب ملامت خانی سربلندی گرفت - و در دوازده سال (که از سودا خلوت دوست بود) مهمات مالی و ملکی بدو بازگردید - و ازینکه مرزبان خرد برجا نداشت و باز نداده آشوبه برخاست - از نیرنگی جنون آن شولیده مغز به بیرونیان برنوشت که ملامت را در فلان قاعه پای بند گردانند - آن شایسته خدمت ازین آگهی خود را بدان دژ در آورد - هرچند سران برگزیدند (که بگفتن چنین بیخردی تن برزدان نتوان داد) سودمند نیامد - و گفت از فرموده خداوند خود نتوان گذشت - سپس ناپارسانه در سودائی مزاج او راه یافت - و برادر او اسمعیل در شغل ملکی دست برآورد - و بیابری او میزرا خان سبزواری اعتبار گرفت - آن فرومایه پور آن شوریده را از قلعه دولت آباد برآورده بسری برداشت - و آن سودائی را از هم گذرانید - و در کمتر زمانه گرد دروئی بلند شد - و بکین تیزی بکدیگر نشستند - تا آنکه میزراخان قابو یافته او را در قلعه احمدنکر زندانی گردانید - و اسمعیل پور برهان را بلانی برگرفت - جمال خان دکنی با بسیاری مردم هجوم آورده قلعه احمدنکر را گرد گرفت آن تباہ سکا سرزندانی بریده بیرون انداخت - بوکه هواخواهان از او پا درآیند - از دید آن گومتز شدند - و قلعه بر شکستند - پنهانی برآمده رو برگیز نهاد - از راه گرفته به فیستی سرا فرستادند و همان اسمعیل را ناگزیر بسری برداشتند - او از کین تیزی توانی و ایوانی را جان شکری نمود و سه هزار کس بیکانه رخت هستی بپاد رفت - درین هنگام (که افسرخدیو پتماشای عرصه دلگشای کشمیر متوجه بود) برهان از لشکر تیراه رسید - اندر زها فرموده بدکن روانه گردانیدند - و بخان اعظم سپه آرای مالوه و راجه علی خان مرزبان خاندیس و دیگر امرا فرمان شد - که گزین لشکره همراه سازند - و چنان همت برگمارند که بزودی بران ملک چیره دست آید *

چون هوا باعث دال گرائید خدیو خدا شناس گلگون اقبال را بخرامش در آورد - و گریوه (که میان سرای جوگی و نوشهره است - و آنرا گهائی بدو نامند) گذشته پاس از شب بر ایستاد سیزده کروه و ربع در نوشتند - برخه مرزبانان کشمیر (که با فرمانروایان همد آویزش می کردند) نخستین گریوه را استوار کرد - لیکن بیشتره این پنج را - دروین منزل پر نشیب و فراز اندک کسی همراهی توانست کرد - بامدادان گریوه غازی کوت (که در میان نوشهره و سرای جوگی ^(۳) ست) بدشواری نور دیده آمد - از راجوری گذشته در خیمهای قاسم خان (که راه را پاک و هموار کرده میرفت) فرود آمدند - هشت کروه و نه بانس راه بود - (چون از اینجا چند راه میشد - و هریک برف آمود) کار آگاهان را بپژوهش روانه گردانیدند - و انجمن را گزینی فراهم آمد - پیدائی گرفت

که بهترین راهها برای لشکر گران گریوه^(۲) هستی و تر است - چون از بسیاری برف و باران دشوار گذار بود
 پدید پنجهال برگزیدند - و شاهزاده بزرگ را فرمان شد که بار و رفته سلطان خسرو و چند پهلوان
 شبستان اقبال را آورد - و چون میوزا کیدیک پور میوزا حکیم بیمار شد در همین منزل گذاشتند
 و ملک السعوا شیخ فیضی به بیمار داری قرار گرفت - و پس از دو روز از راجوری بیشتر روانه شدند
 سه کوه و پنج و نود و ناس در نوردیدند - و نزدیک آنها از مضافات راجوری لشکر ناه شد - روز دیگر
 دو کوه پانزدهم راه رفته نود تپه دم آسایش برگرفتند - این موقع است پانچ گریوه رتی پنجهال - اینجا
 بدان کشمیری را بندها شود - میفرمودند و آنها از یکدیگر بکوه و دروازه و هامون و زبان جدا نورد
 بر تختستان بهامیر سرحد کشمیر باشد - و بر پستی این سرحد - با آنکه شهنشاه عرصه اقبال قشایری
 دارن و نوردی از دامنه هامون میدرخشد - و در هر زمین که میبرد جوق جوق مر و زن هزار
 دیبایش و نیا مندی بجای آورد - و شریک دیرین نورد را به پیاده حضور آورد - چنانکه سعادت
 می آوردند - اینجا قیام گریوه بدان این راه میبرد و یک کوروش یافتند - و عرصه است
 و جمع از سران کشمیر بدوات بار سربلندی گرفتند - روز دیگر نورد نهادند - نخستین دال رتی پنجهال
 (که دانهان شمسوی دار) بودند که به پیروم گاه داده شد - پانزدهم سه کوه و پنج ناس را نورد
 پس دانهان جائی ست - در آب و هوا و درازنگ دل کم همت است - گشام خامگی را که نورد می آوردند
 پا خطا شد - و نشانی او یافتند - بسیاری تدبیراتی کوه می نوردیدند - و در آن روز از مکران خامه
 لغزش رفت - و دانهانی این نیز نورد سر خدمتهای نگارنده شهنشاه افزوده آمد - در تپه راه
 میوزا یوسف خان از کشمیر آمده سجد و دیبایش بجای آورد - و کوروش انچه از سران آن دیار سعادت بار
 انداختند - بهامدان مویک هامون دو کوه و پنجاه و پنج ناس راه سپرد - و در پوتخانه^(۳) لشکر جا
 نورد - شگرف کوههای پردرخت و بسیاری دال و چشمهای جان پور نشاط نورد - و بر بسیاری جسر
 (که بر جویها بسته بودند - و بدان کشمیری کدل نورد) عبور شد - چون مغزل بیش^(۴) دو کوه
 برف داشت همزمان دسترک بیمدانی در افتادند - و دانههای کشور خدا خنجره^(۵) بارامش
 آورد - چون رسم چنان است که روز دنان فراز برف پانزوار از دینسان عاف شلی^(۶) بافته بکار نورد
 بدستار بدان نمط آماده شدند - شهریار را چپرت (که بخاطر نمیوسید) آن بود - بهامدان گریوه
 پدید پنجهال گذاشته در موضع نورد نزدیک گریوه ناری برای نورد فیوزی رایات شد - سه و نیم کوه
 و بیست ناس راه نورد - بر فراز برف خرامش شد - از سختی سرما سخن سرايد - یا شکر فری

(۲) در [بعضی -] گریوه زند (۳) در [چند نسخه] تپه (۴) در [چند نسخه] پرم زله (۵) در

[بعضی -] دوشانه (۶) - [ز] لشکر جا نوردند (۷) در [چند نسخه] نافته .

برف و سراسیمگی هندی نژادان باز نمایند - از بلندی گروه حرف زند - یا داستان تنگی راه برگذارد - از نشیب و فراز این مرحله باز گوید - یا از چشمه و درخت و گل بر نویسد - در هدام گذشتن باران و تگرگ باریدن گرفت - و از میامی قدسی ذات دیهان خدیو کردند نرسید - چون منزل گرفته شد سخت باران تا یک ساعت بارید - از پس آیندگان هر که آن روز در پیغنی^(۱۲) نموده بر داشت بعاقبت راه پیوست - و چندی دانشاندان را که گرم رفتار بودند از شورش برف و باران نقد هستی بیدار رفت *

زبان د که و مه این مرز آنست که پیشین حکما درین دوره طلسم گذاشته اند - (هرگاه خرین لشکر بگذرد - یا اسیر یا کشته بشوند - یا بقاره بآوار درآید) در کمتر فرصتی تیره آبرها فوراً شوند و برف و باران بریزد درآید - و هر بار که لشکر ازین راه گذشت این گفته پیدائی گرفت - و (چون شروع همایون طالب شده بود - و دشواری راه خاطر نشان گشت) حکم شد که امرا (که در کاب سعادت حضور دارند) کاردانان خدمتگذار خود را منزل بمنزل بر نشانند - و از بهنبهر تا هیله پور هر منزل بیست فرساز گرفت - که خیمه و هیمة و علف و اسباب خوردنی آماده دارند - تا هدام آمدن پودینان قبول را دل بگوانی نباشد - روز دیکو^(۱۳) قاری برای (که دشواری ترین گروهها ست) در نویدیده در بهنبهر^(۱۴) دم آسایش برگرفتند - چهار گروه و ربع راه بود - چهل و چهار پل گذشته شد - میزرا یوسف خان اینجا را بخیمه و خورده آراسته بود - از بهنبهر تا این جا هر گروه که پیش می آمد گذشته سختی فراموش میشد - سخن کوتاه از بهنبهر تا هیله پور یک گروه است که در تنگی و دشواری و نشیب و فراز و بهنبهر به همتا - از نیرومندی درخت زار و شکنجی کلبا و شگوفی هوا و فغمه سرائی آبشارها زمان زمان حیرت می افروزد - و آزدگی راه را از دل میبرد - لیکن امروز (که از کوهستان بدشت کوه گذاره شد) شافت نمیشد کرد - جهان دیگر پدید آمد - و نوبه شقی نقاب از رو برگرفت - عادتین سبب بین را محنت راه یکبارگی فراموش شد - و ژرف نژادان خدا پرست بخیر می دیگر در شدند گروهها گروه مردم از ریاضت کسان خدا پرزه و عمامه داران دانش گرا و هنرمندان نادره کار و خفیه گران جدر نفس جوق جوق از دارالملک کشمیر آمده سعادت یار اندوختند - و بخشیرانی نوازش کام دل برگرفتند - درین روز خانخانان را دستاوردی شد تا در ملازمت شاهزاده بوده در آوردن پودگیان دروات یاور باشد - و همدین منزل میزرا اکیهباد و ملک الشعرا شیخ فیضی بسجده نیایش فاضله بخت وری

(۲) نسخه [۱] بکار برده (۳) نسخه [۲] ساخته اند (۴) در بعضی نسخه [لفظ تیره را نیاورده

(۵) نسخه [ز] از تهنه تا هیله پور (۶) نسخه [ب] قاری برای (۷) نسخه [ب] بهربور

و نسخه [ز] هرپور •

برافروختند - و پس از یک روز دو کروه و هفتاد و نه بانس شتافته در دیور فرود آمدند - و آخرهای روز غبارت بر چهره نشاط نشست - درین هنگام (که گیتی خداوند چشم بر راه سراقات اقبال داشت) شاهزاده بزرگ جریده رسید - از دشواری راه آوردن پردگیان سزاوار ندید - و در نوشهرو گذاشت - چون فرمان چنان نبود شاهزاده را کورنش ندادند - و منشور نکوهش بخانخانان فرستادند - اگر شاهزاده را خواهش تباه برین داشت او چرا گذاشت که از پیش خود چنین دلیری نماید و از خشمناکی در ریش ابر و لغزش پشتها سواری فرمودند - همگی بسیج والا آنکه خود رفته راهبری آیندگان نمایند - جگنآته و رام داس و نتیب خان و چندک احدیان را همراه گرفتند - و زین خان کوکه و حکیم ابوالفتح و راقم گرامی نامه را بانظام اردو گذاشتند - و فرمان شد نگذارند که غیر از نامبردگان کسی از پی شتابد - آنروز تا بهنگام شام ره نوردیده به پیره پور عنان برکشیدند - نزدیک بود که مرا سرشته خرد از دست رود - و لباس تعلق از درش افتد - از ایزدی نایکد جوشش طبیعت بر عقل معامله فهم چیره دست نیامد - همگی برهم خوردگی ازان بود که در چنین هنگام شاهنشاه عالم^(۵) را چه سزاوار است که چنین بخشم در شود - و این کار (که از کمتر ملازمان سرانجام یابد) چگونه بر خود گیرد - و چرا حق گوئی بندگان اخلاص سرشت پذیرفته نیامد - شاهزاده در خیمه بسته دست از خورد و خواب باز کشید - چون بندگان عقیدت گزین عهدداشتند شهریار دانش پزوه بر مخلصان سعادت اندرز بخشوده باز گردید - و فرمان شد که خانخانان اغروق همایون را بشایستگی آورد - سه کروه و ربع و هشتاد و یک بانس رفته در موضع کوسو فرود آمدند - روز دیگر ربع کم چهار کروه و سیزده بانس در نوشته نزدیک خانپور^(۶) از قدسی قدوم فروغ یافت - و شگفت آنکه درخته هل^(۷) تل نام در سیراه بنظر در آمد - و سرمایه حیرت دیده وزان شد - با تنومندی تنه و بسیاری شاخ و انبوهی برگ اگر نزار شاخ ازان برجنبانند همگی آن درخت بجنبش درآید این جنس درخت فراوان است - لیکن چنین نبود *

در آمدن رایات اقبال بدارالملک کشمیر^(۸)

بیست و پنجم خرداد پس از هشت ساعت و بیست و چهار دقیقه یک و نیم کروه و هیزه بانس در نوردیده بشهر سری نگر رایات همایون برافراخته آمد - جوق جوق مردم پذیرا شده

(۲) در [چند نسخه] بدر دیور (۳) نسخه [ن] شاهزاده بار نیانت (۴) نسخه [ا] همراه

(۵) نسخه [ن] عادل را (۶) نسخه [ا] جهان پور - و نسخه [ب] جهان پور (۷) نسخه [ا]

هل مل - و نسخه [ن] هل مل (۸) نسخه [ز] ورود رایات همایون بخوشی خاگر در ولایت سری نگر *

بنوازش کام دل برگرفتند - و به نثار و پیشکش بهر روزی اندوختند - بولا کاخ یوسف خان مرزبان کشمیر قدسی نزل شد - و سپاهی خانها بدیگر بندگان بخش کردند - و فرمان شد که لشکری در منزل رعیت فرود نیاید - از دارالملک لاهور تا این جا نود و هفت کوه و هفت بانس در بیست و چهار کوچ سپردند - اگرچه بشماره کوه دردی ندارد لیکن ازان نشیب و فراز ناهنجار بس دور و دشوار نما ^(۲) المنة لله که دیرین آرزوی کشور خدا باسان روش برآمد - و در خواهش آنچه فرماندهان باستانی فرو شدند بکثر توجه فرا دست رسید - و از گریوهای (که پیداکان نیارند سپرد) خدیو عالم با گران لشکر و فراوان فیل برگذشت - سرینگر بزرگ شهرت ست بدر از آباد - رودبار بهت از میان آن برگزید - و دران بیشتر چوبین کاخها تا پنج آشیانه بر سازند - و بر فراز باهما لاله و رنگارنگ گل بکارند - و در بهارن رشک افزای گلستان گره - در هنگامیکه بهند بارش شود درانجا نیز بارد - و چون توران و ایران در زمستان فراوان برف ریزش کند - و در بهار باران - و از کم بارش کشت و کار را کمتر زیان رسد - فناطرازی این ملک به تنگنای گفت در نیاید - لخته ازان در پسین دنتو برگذارند - مهبین برادر صوبی و معنوی در محمدرت شاه و ستایش کشمیر بزرگ قصیده بر طرازیده - ^(۳) بیت چند ازان بر می نویسد •

• قصیده •

هزار قافله شوق میکند شبگیر • که بار عیش گشاید بعزم کشمیر
تبارک الله ازان عزم که دین او • ورق نگار خیال است و نقش بند ضمیر
هوای او متذوق چو فکرت نقاش • زمین او متلون چو صفحه تصویر
بطرزه های گزین کارخانه ابداع • بنقشهای عجب کارنامه تقدیر
غبار او بتوان خواند چشم را دارو • گیاه او بتوان گفت روح را اکسیر
بتن موافقت آب او چو باده و گل • بجان مذاسبت باد او چو شکر و شیر
به پیش فیض نسیمش دم مسیح سموم • به نزد آب روانش زلال خضر غدیر
گرو بمیکده عشق خانقاه و رع • بدل بنوع مستانه صیحه تذکیر
غریب کوس ز جوش و خروش می ایما • صدای آب ز آواز ارغنون تعبیر
زهوش میبرد الله اکبر این چه صداست • فداش نعره تهلل و غلغل تکبیر
فصول او متشابه ز اعتدال هوا • بهم یک دی وادی بهشت و بهمن و تیر
زمین صندلیش نم ز برف کافوری • بیاد داده ز آمیزش گلاب و عبیر
نسیم او ز سر آب تیز میگذرد • که باد را نتوان داشت پای در زنجیر

ز سر جوان شود اریک نسیم مبعده مش • کنند قسمت بر جزو جزو عالم پیر
 درو بجای گیا زعفران همی روید • که آب و خاک طرب را چنین بود تاثیر
 بهر طرف روی از بحر فیض مالامال • هزار چشمه جوشنده چون دل تحریر^(۲)
 ز اعتدالِ هوایش شگفت نیست شگفت • که سرزند همه عذاب از نهالِ زریز
 بحیرتم که چه آثارِ قدرتِ ازلی ست • بهر نظاره بتازد نظر بصنعِ قدیر
 درین دهار مغنی ترانه ساز مکن • بس است از لبِ مرغانِ نغمه سنجِ صغیر
 شراب خورده حریفان بجای آب درو • که تشنگانِ هوس را همی بود تدبیر
 خرابِ آن می بیغش شوم که هست چو عشق • بعقل در تک و تار و بصبر در زد و گیر
 بعینه زر محلول آیدت بنظر • اگر ازو فکنی قطره بچشمه قیر
 کند مشاهده نصف النهار جرمِ سها • شعاعِ جوهرِ او گردند بچشمِ ضریز
 اگر دماغِ لطافت شود گلاب طلب • کنند از تفِ این باده برگِ گلِ تقطیر
 خروج کرده عنب در چمن سپاه سپاه • کش از میانِ نواکه گرفته اند امیر
 شمیمِ سیب دهد مغزِ روح را ترطیب • نسیم به فکند طبعِ ذوق در نعطیر
 بسند نیست مگر بکدش چو من در عشق • که با هزار دل آمد درین چمن انجیر
 بعجزِ معترف در شمارِ میوه و گل • که هست بر قدِ معنی لباسِ حرفِ تصویر
 بجلوهای فروب آهوانِ مشکینش • کشیده شیردلان را بدامِ عشقِ اسیر
 ز بسکه مست کند نکمتِ رباحینش • کنند دست حمایل بگردنِ نخچیر
 زمینِ او چو دلِ بیغمان طرب خیز است • سپهر کرده مگر خاکِ او بباده خمیر
 زمانه تا برسد پای شهریار برو • فکند لاله و گل را بجایِ فروشِ حریر
 بهین گزیده ایزد یگانه اکبر شاه • خدیو غیب سپه پادشاهِ عقل و زریز
 نه چرخ را بتکاپوی خدمتش افعال • نه بخت را بسرانجامِ دولتش تقصیر
 نموده همچو صفاتِ خدای عز و جل • مصون مکارمِ دانش ز وصیتِ تغییر
 نوشته اند در الواحِ آسمان نامش • چو اسمِ اعظم در لوحه لوحه تکسیر
 چنانکه واجب بر جزو و کل بود عالم • بود احاطه او بر نقیر و برقطیر
 نظامِ کل بکفِ همتش چو داد قضا • باطف و قهر شد آفاق را بشیر و نذیر
 بدقتِ کرمش جمع نه سپهر قلیل • بخزینِ نظرش نقدِ هفت گنجِ حقیر

دران زمین که بدولت نشانده گنج روان • نوشته عامل جودش بر آرزو توغیر
 ز موج بر رخ دریا نه چینی نمودار است • که دست همت او زد طپانچه تشویر
 چو اوست کوه گهر بخش گو عدو میکاه • چو اوست زنده جاربند گو حمرد بمیر
 چنانچه عقل کل آمد نخست سطر وجود • کذب فضل بنامش خرد کند تسطیر
 بدور صیرون عقل راست معیارش • نماند قلب ریا در دکانچه تزویر
 دگر صلی هدایت دهند عالم را • نه عقل در لعان است رفیض در تکذیر
 رسید وقت که دیگر ز هفت اقلیمش • نرود فتح رسانند منهبان بشیر
 دیار دلکش کشمیر را مستخر کرد • بدان صفت که سلیمان پری کند تسخیر
 چو داد ایزدش آن ملک خواست تا گردد • دران زمین سعادت بسجده شکر پذیر
 غرض ز سیر و سلوکش همین که از نظره • خواجه دل درویش را کند تعبیر
 چو کارها همه در وقت خویشنی گرواست • محال اگر سر موند دران رود تاخیر
 بساعتی که بود زبده زمان شرف • بساعتی که بود نخبده قران کبیر
 چه مشتری بسعادت چو زهره عیش سگال • که ماه در شرف و آفتاب در تنویر
 ز عیش دره آن عزم راند مرکب عزم • که شرق را ز تماشای او نبود گزیر
 زه چو طالع عاشق همه نشیب و فراز • زه چو فکرت عاقل همه مدار و مسیر
 بچشم دانا چون راههای معنی صعب • به پیش سالک چون کوچهای عشق خطیر
 ز مار پیچ رهش رم کند نظر که دروست • هزار کوه و همه چون تلک بصد تدویر
 بدان صفت که دل می بود ز سنگ دلان • ز سنگ او بخطر شیشه سپهر اثیر
 اگر نه اینهمه ارتاد کوه می بود • زمین ز جای نرفتن عذر بود عسیر
 بحکم خسرو والا ز تیشه کوه کزان • هزار جوی روان کرد صافتر از شیر
 چنان بکوه و کمر خار را تراشیدند • که بهر مرکب شاهي سز ممر و مصیر
 بچشمه چشمه نظر کن بسیل سیل به بین • مگر گرانی او کرده کوه را تعبیر
 زمین عرصه کشمیر ز آسمان بگذشت • بقر دولت تقبیل پادشاهی سرور
 شدند نور پذیر از رخس و شرف • شدند فیض ستان از کفش کبیر و صغیر
 دران فضای فروبنده مجلس آراست • کزان بحسن مجسم نظر کند تفسیر
 دل نظار گیان مست بری لاله و گل • دماغ مجلسیان تازه از نبیذ و عصیر

هوس پیاله بلب در ترم نی و نوش • نشاط دایره بر کف بنغمه بم و زیر
 صبا بمروحه برگ در پی تنسیم • شمال مجمره گل بدست در تبخیر
 بغمزه و نکه افتاد کار اهل نظر • اگرچه بزم طرب نیست جای خنجر و تیر^(۲)
 دمیده دمدم افسون بیخودی بر دل • مغنیان لطافت سرا بهر تحریر
 زبس که رخت بدامان از نقد مراد • بر آستان هوس آرزو نماند فقیر
 پرند پوش شدند اوتادگان نیاز • که سرنوشت ازل داشتند نقش حصیر
 ثنا طرائی این بزم در نمی گنجد • بنظم شاعر معنی نگار و نثر دیدار
بسال سی و چهارم اواسط خرداد • ز ابتدای جلوس خدیو عالم گیر
 ز نهصد و نود و هفت بود ماه رجب • که یافت کوکب اقبال او چنین تیسیر
 خدا یگانا تقدیر شد بفرمانت • بهفت کشور فرمان بران برین تقدیر
 شمایل که خدلوند در تو تعبیه کرد • خرد نیافت در آئینه خیال نظیر
 بظاهر ارشدم دهر را تو صاحب و شاه • بیاطن از نگر خلق را تو مرشد و پیر
 ترا سه گوهر یکتا ست گوشواره بخت • جلای آئینه چشم نادان بصیر
 از آن سه جوهر قدسی یک سحر کمال • دوم محیط سعادت سیوم سحاب مطیر
 بمکومت هم آفاق را ملاذ و معاذ • بمعادات همه آفاق را معین و ظهیر
 خدا ز انفس و آفـاق برگزید ترا • که کس باینهمه دولت ندرد جز تو جدیر
 بعیش بزم فرور و بعیش زم ساز • بشوق رخس بتاز و به تیغ ملک بگیر
 قسم بقبضه و تدبیر^(۳) کما • قدرت حق • که با تو نیست کس از روزگار در تکبیر
 بصورت ارجه مشبه بود ز فرق است • ز غنچه گل صد برگ تا بعقد سیر
 رخ سخن چه نگارم که قدر عالی هست • برزق زحیطه فهم و احاطه تقریر
 سخن شناسا من فاضل ثنا گویت • که برین سخن مدحت کنم تحریر
 چو در نگارش معنی قلم بجایانم • هزار رقص کند آسمان بیدانگ مریر
 اگرچه هند نوادم زل باقبالت • مرا ز دانش یونانیان دله ست خیبر
 بچشم عقل نظر کرده ام سواد سواد • بدست نکر نور دیده ام شفیق شفیر
 باتفاق عطار ز فوق خود برجاس • نهاده بر سر عقلم عمامه توقیر
 مبین زبان خوشم که از سوادق شوق • دلم رسانده ببه پردا سپهر نفیر

جواهرِ سخنم بر جمازه می گردد • که میرِ قاتله نتوان شدن بجنسِ بسیر
 عزیز ساخت مرا کبریای لطف ترا • فلک نیارد دیدن بدیده تحقیر
 دگر سخن بدعای تو ختم خواهم کرد • چنانکه نظم شود منتظم بحرفِ اخیر
 همیشه تا که بود سال را دوازه ماه • که در دوازه برج آید آفتابِ منیر
 دوازه صفتِ خواهم ارچه میدانم • که این دوازه ز اوصافِ تست عشرِ عشیر
 جهان مستخر و طالع سعید و عمر دراز • فلک مشاور و دولت جلیس و بخت مشیر^(۲)
 خزینه وائر و لشکر فزون و ملک آباد • قضا مطیع و قدر یار و خدای نصیر
 همدربن روز شهباز خان از بزرگ اردو بسواد نامزد شد - میر مراد اسفراینی را فرستادند
 که او را سزایی نموده بدانجا رساند - و صادق خان را بدرگاه والا آورد - درینولا گوهر صوفی^(۳) بسعادت
 ملازمت رسید - آزاده ایست از درویشی گروه - پیش ازین بسی سال غازی خان مرزبان کشمیر مرشد
 او را (بهتمت آنکه چندی ناسپاسان بخانه او پناه برده اند) به نیستی خانه فرستاد - درویش
 ازین آگهی دل از زندگی برگرفت - و کار و بشکم خورد فرو برد - و چندان کار گر نیفتاد - بار دیگر
 بدیوار پیوسته شکم را بردوخت - و شکاف را گشاده روده را از هم جدا ساخت - و بزندگی گزیده نرسید
 لخته که درون است سرش خشک شده - و از بخش بالائی نزدیک بکدست بیرون - بواز ازو برآید - و او را
 شسته در چوبین آورد باز گذارد - شهباز قدر دان آن خسته دل را نوازش فرمود - و ایزدی نیایش را
 پاینده دیگر انراخت - بیست و هشتم ^{بسیر} شهاب الدین پور خرامش رفت - دلگشا جائی ست
 بر ساحل دریای بهت - چنارهای او سر بآسمان برکشیده - و سبزه زار او نظر را بالغز - چنان
 برگذارند - هرگاه که از گذاره مردم آلاشی یابد و استخوان و جز آن دران نزهتگاه افتد بامدادان نشانی
 ازان پدید نباشد - گویند روحانی گروه آنرا رفت و روب دهند - چون خدیو ژرف نگاه راست گذاران
 دیده ور را بپژوهش هرگز داشت فروغ درستی برنگرفت - مبالغه سرائی پیشین ثناگران است
 و کوتاه بینان از سلیم دلی بدان گریخته - هنگام بازگشت بمیدان چوگان گذاره شد - جلگه بدان سرسبزی
 و شادابی جهان نوردان کمتر نشان دهند - سی و یکم شاهزاده بزرگ را رخصت فرمودند که
 در آوردن انروق کوشش نماید - ازان پیشین لغزش شرمگین بود - و همواره خواهش آنخدمت
 می نمود - شاهنشاه کام بخش پذیرفته دستوری داد - و آصف خان و ماد هوسدگه و برخه بندگان را
 بهمراهی نوشتند - و همدربن روز لخته بشکار مرغابی عشرت اندر خنند - و بس خوش آمد

(۲) در [بعضی نسخه] منیر (۳) نسخه [۱] کوثر - و نسخه [۲] کوثر (۴) در [چند نسخه]

در هر چند سال بدان نشاط پرداخته - میزشکاران هر روز قچها باز بردست دارند - و قابو یافته رهاکنند آن چابک خرام تیزپیر مرغابی از هوا برگرفته بر سطح آب بزیر پا دارد - و بر فراز آن نشینند تا آنکه برداشته بکشتی رساند •

و از سوانح رسیدن همایون افروق - شاهزاده سلطان مراد و خانخانان و قاسم خان و دیگر بندگان سعادت پژوه در راست کردن راه و یاری کهاران فرادران کوشش بجای آوردند - در پوشانه بزرگ شاهزاده پیوست - شاهزاده سلطان مراد پیاسبانی سترگ آردو باز گردید - و چون بدو گروهی رسیدند نهم تیر ماه الهی گیهان خدیو پذیرا شد - و بگوفگون مهربانی دلهای رسیدگان را نشاط بخشید و امرای خدمتگذار عزت تازه یافتند •

و از سوانح شرف سیل آمدن در اجین مالوه - دوازدهم آغاز باریدن کرد - و سه روز پیهم بارش داشت - دریای شهر^(۲) بطوفانی جوش برآمد - و کولاب درونی و برنی لبریز شد - هزار و هفتصد خانه بآب رفت - اگرچه آدمی کمتر راه نیستی سپرد لیکن فرادران چهار بار^(۳) موج خیز برد - سیلاب بدرواره شهر رسیده بود که کول بیرون شکست - و آب پراکنده گشت •

و از سوانح گرفتن ربع کشمیر - چون اماره نویسان کار آگاه در جمع سخن داشتند شهریار دادگو بهوش نشست - شیخ فیضی و میر شریف آملی و خواجگی محمد حسین را بزرگ نگیی مزاج فرستادند - و خواجه شمس الدین خانمی (که در آن روز از کابل رسیده بود) و کنوز را بدور بینی کامراج - اگرچه خریف گذشته بود بکار آملی اندازه برگرفتند - در هندوستان زمین را تخت تخت ساخته هر یک را بیگه خوانند - در عرصه دلگشای کشمیر هر بخش را پتّه - بفتح بای فارسی و نامی فوقانی مشدد و های خفی - و آن یک بیگه و یک بسوه بالهی گز شود - و کشمیریان دو نیم پتّه و کسرت را یک بیگه دانند - و بدیوان از فراز سه توده جنس برگذارند - و بشماره آن هردیبه را چند خروار شالی اندازه گرفته اند - و بے تازه واری همان خروار بار خواهند - و خروار سه من و هفت سیر اکبرشاهی ست - و چندی را به ترک (بفتح نامی فوقانی و را و سکون کاف) برسینجه و آن هشت سیر بادشاهی ست - در ربیع از یک پتّه گندم و جو و عدس و سرشف دو ترک دست مزد جهانبانی باشد - فرستادگان در لار و جز آن از گندم یک من و بیست و شش سیر و از جو یک من و بیست و شش سیر و سه پلو و از عدس و سرشف یک من و سی و نیم سیر یافتند و در خریف از آن مقدار شالی یک خروار - و از مویگ و موته و ماش دو ترک - و از کال و ازین چهار - چون خام کاغذ هر موضع (که حقیقت را برگذارد) بدست آوردند در شالی پنجم من پانز فرماندهی برآمد

و از موندگ و مونه و ماش یک من و نیم سیر - و از کنگنی و از زن دومن و بیست و دو و نیم سیر و پزوهندگانِ مرراج نیز بسان اینان برگذارند - (چون هرزه لایان حق پوش فراوان بودند - و مرزبان کشمیر برآنکه راستی بروی روز نیفتد - و شهروار را نشاط تماشا در سر - و بزرگر بیشتر سپاهی) جمع از روی قرار واقع نشد - و بر بیست لک خروار شالی دو لک افزودند - همانا نظرِ دوزنگاه بران افتاده بود که جمع افزونی (هرچند از حساب نگذرد) برهم خوردگی کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده بیست و دوم راقم شگرف فامه را بدیدن واحد صوفی رخصت فرمودند - از انجا (که انسر خدیو را جویائی سره مردان ایند پرست روز افزون است) بندگانِ سعادت گرامی در سراغ گیری آن تکاپو دارند درین هنگام ملک الشعرا شیخ فیضی بکمترین نوشتند - که در اینجا پیغوله گزین آگاه دل بنظر آمد سی سال است که در کنگ ناشناسائی بر کهنه بربا نشاط می اندوزد - ساختگی و خویشتنِ فروشی پیرامون نگشته - از درون زدودگی لخته شاهنشاه را می شناسد - و نادیده غاشیه ارادت بردش دل دارد - چون بعرض همایون رسید این ره نورد حق پزوهی را فرمان شد که خود رفته ژرف ننگی بکار برد - اگر گزارده برآستی پدیدند و دل نهاده آمدن شود همراه آورد - از بخت فرخندگی آن پی گم کرده را دریافت - و ناسور ازیدی خواهش از سر تاریکی گشت - از دیزبان بسان اویس و کرخي خرابه نشین است - و از آنکه بآئین زمانیان کمتر پردازد برخی دیوانه گویند - و گروهی ملحد - و او از غم و شادی فزائک زید - جز نان ریزه از کس باز نستاند - و کهن دلقه پس از چندین سال برگردد - راز دیرین در میان آورد - و صحبت در گرفت - اگرچه از کنگ نشینی بخودی زبان کشمیر نداند از رسائی میانجی فراوان فیض اندوخت - و گوش را روز بازار دیگر شد - و از آنکه از مردم زاد بس دل گرفته بود آهنگ بیرون شدن نداشت - گیتی خداوند ازین آگهی نشاط اندوخت - و قرار یافت که خود رفته تازیک زاویه اورا برافروزند •

و از سوانح نهفته دانی گپهان خدیو - بعرض رسیده بود که مرزبان کشمیر در مستی یکی از پردگیان خود را از بلند بام انداخته - روزی (که تماشای کشمیری کاخا میفرمودند) با چندین غرنمای والا و منظرهای دلگشا بر زبان گهر بهار گذارش یافت - همانا از فراز این بام یوسف آن بیکنده را افکنده باشد - چون پزوهش رفت همچنان بود - و همدین روز جگدآبه (که از بے منزلی شکوه داشت - و خواهشگری خانه قزاق بیگ در سر) درین میان از فراز بام کوشش داد - زود بدو فرمودند که در در فرود آمده - منزل قزاق بیگ فراخ و نزدیک است - بنگاه تو باشد - غریب از همگان برخاست - و همدین نزدیکی سحره آواز خفیاگره بگوش والا رسید - بنقیب خان فرمودند که هیچ

از آواز سالِ گوینده میتوان دانست - پس از فروانِ اندیشه پاسخ داد زیاده از چهل سال و کمتر از پنجاه می‌نماید - فرمودند همانا بیش از بیست سال و کمتر از سی باشد - چون پرسش رفت بیست و پنج سال برآمد - درین هنگام آمدنِ مریم مکنی خواهش رفت - و بنگارش عرضداشت اشارت شد - بر زبانِ گوهرپار گذشت - این بیت که همین نفس گفته شد عنوان سازند * بیت *

حاجی بسوی کعبه رود از برای حج * یارب بود که کعبه بیاید بسوی ما

بیست و سیوم هاشم بیگ پسر قاسم خان را بر است کردنِ راهِ پکلی دستور می‌شد - چون سگالش آن بود (که باز گشت از آن سو شود) بسیاری سنگ تراشانِ خارا شکاف و بیدارانِ سخت بازو بهمرامی آن گوینده خدمت فرستادند - و زین خان کوه را فرمان شد که باز گردد - و آوردی بزرگ و دیگر مردم را برهناس برد - و خود از راهِ پکلی بهلازم آمد - و درین روز آگهی آمد که خداوند خان در پش گجرات غرقِ خرداه ماهِ الهی در گذشت - از دلورانِ جنوبی دیار است - بهمرامی امرای برار سعادت بار اندوخت - و بخسروی عنایت سر بلندی گرفت *

و از سوانح خرامش فرمودنِ گیتی خدیو مرزاج رویه بر فراز کشتی - ازین رو (که دریا نوردی نشسته ره پیمودن است - و گوناگون نشاط را پیش آهنگ) بخاطرِ دوریدن چنان پرتو انداخت که تماشای آنسو بدین روش شود - (و چون درین ملک از سی هزار کشتی افزون لیکن سوارانِ نشیمن کشور خدای نبود) کار آگاهانِ خدمت گذار در کمتر فرصتی گزین کاخهای دریایی سرانجام نمودند و گلزار بر سطح دریا اساس نهادند - و نام آوران و نزدیکان نیز به بهین روش آماده گردانیدند افزون از هزار کشتی آراسته شد - و شهرستان بر فراز دریا آبادی گرفت - بیست و چهارم تیر ماهِ الهی گیتی خداوند باهمایین غرق بکشتی برآمد - بامدادان لنگر گشوده بالا کشیدند - پاو کم شش کروه و چهارده بانس در نوردیده برابرِ میدور دایره شد - هر دو روی دریا گلزارهای نظر فریب و سبزه‌های نشاط افزا چشم افروز بود - و هر دو سو یتاق دارانِ شایسته خدمت نامزد گشته - در باسبانی زبردستان و کشتکاران کوشش رفت - (هر چند دسته‌مایه خوشدلی و کامروایی بیشتر بالغِ خداوندان کار آگهی ست) جهان سالار هوش افزایی را پایه برتر نهد - نوربیدانِ سعادت گری (که دولت روی و اقتدامندی را از کام بخش حقیقی دانند) زندگی را چنین آباد دارند - و آنان را (که نگاه از سبب و صرت در نگذرد) خواهش روایی بشریده مغزی در اندازد - روز دیگر چهار و نیم کروه و شصت بانس شتافته نزدیک پنج براره دایره شد - و بامدادان پنج کروه و ربع و هشتاد بانس در نوردیده

(۲) نسخه [۱] سزیده خدمت (۳) در [چند نسخه] پکلی (۴) در [بعضی نسخه] پننور

و در [بعضی] پینور (۵) نسخه [ل] آگهی ست (۶) نسخه [ا] پایه بالاتر نهند *

برابر جلگه نندی مرگ فرود آمدند - اگرچه در هر منزل گزین مرزها شگفت افزاید لیکن آن الذگ چشم و دل را تازه بینش بر افروخت - بفرایه سه هزار بیگه - بس هوار و خرم و شاداب جهان نوردان دوربین همتای او کمتر نشان دهند - دیهم خدا بتماشای آن عشرت اندوخت - و به نیایش دادار جهان آفرین بر نشست - نذنی زنه بود از پرستاران مهادیو - و مرگ میدان - افسانه سرایان چنان برگذارند که آن پارسا گوهر بجوانی پیوند خاطر داشت - چون درین نشاطگاه بچوگان بازی درآمده لخته از دیدار او برآسوده - مرزبان کشمیر بران شد که آنرا کشت پذیر گرداند - از اندیشه حرمان بگران از خرید - و بهمان نشاط بازی وا گذاشت - و بر دگر گزینی آن نفرین نامه بر نوشت و نا امروز که دورها سپری شده پاس آن دارند *

و از سوانح درگذشتن میرزا سلیمان - (از آن باز) که بار دوم بسجده قدسی آستان روشن پیشانی شد) باسودگی و نشاط اندوخی گذرانیده - درین یورش او را در لاهور گذاشته بودند - تا در آرامش آن سال خورد گزنده نرسد - درین منزل آگهی آمد که سیزدهم تیر ماه الهی جهان گذران را پدرود کرد - گیتی خداوند آموزش درخواست - قاری ولایت او بخشی - هفتاد و هفت سال زندگی یافت - در مردانگی و رزم شناسی یگانه بود - صبح آن سه کوه و چهل و چهار بانس سپرده بموضع کهنه پل که کشتی ازین برگذرد نزل سعادت شد - و در راه زاریه واحد صوفی را (که لخته حال او گذارده آمد) بقدسی قدوم روشنی افزودند - و دلاویز سخنان گذارش یافت - و آن درویش را توانگردل گردانیدند - فرمودند همگی بسجده آنست که باندازه توانائی گرامی انقاس در رضامندی ایزدی شمرده آید - و در شغل جهان بینی سرزخته بایست از دست نرود - امید که آن روشن ضمیر در انجام این خواهش همت گمارد - او نیایش گری نموده برگذار که لخته از والا پایگی خدیو عالم آگهی دارد - صوری شکوه نقایست بر حسن روز افزون معنوی - دیرین آرزو در سر که ازان خدیو صورت و معنی درپروژه فیض کنم - درین هنگام شاهزاده بزرگ از پی رسیدند - فرمان شد که به نیایش کده صوفی رفته فروغ نظر برگردد - و نگارنده اقبالنامه را همراه ساختند - شاهزاده نخست برای گیهان خدیو درپروژه^(۲) توجه نمود - و او همان پیشینی پاسخ برگذار - و سپس درباره خویش دعا درخواست جواب داد آرزو ازان پیشوای صورت و معنی برآید - ازین سرمنزول گیتی آرا بر باره اقبال برآمد و بدین سرچشمه^(۳) الهی (که نشاط جای دیده وران و عبادتگاه باستانیان است) عشرت اندوختند صفای حرفه ست - پیوسته از آب بر جوشد - در هرچنده زرد ماهی خالدار خوش نما نمودار گردد و آن سال را فرخ شمرند - درین نزدیکی نمودار گردید - و شادی آورد - و ازانجا بشکار پرداختند

سگالش آن بود که تا سرچشمه رود بار بهت خرامش رود - لیکن ترلوش ابر و لغزش تنگناها ازان بسیج بازداشت •

و از سوانح فرستادن ایلچی به تبت - چون آواز افواج گیتی گشا بآن دیار رسید مرزبانان آنجا همت نداشتند که خود را بولا درگاه رسانند - و در چاره گری سراسیمه وار بودند - چون پیوسته بفرستادن پیشکش فرمان پذیری میگذارند میرزا بیگ را پیش علی رامی حاکم تبت خرد فرستادند - و ملاطبات اصفهانی و مهتر یاری را پیش مرزبان تبت کلان - و در دلدی و آرامش افزائی ایدان دلاور بوسنخان نگاشته آمد - بیست و نهم تیر ماه الهی خدیو جهان را گرانی شد و آن روز بسخت دردمندی گذشت - روز دیگر کارساز حقیقی نشان بهی فرستاد - پس از دو روز دو قاشوق شورا خوردند - و در کمتر زمانه نذر رستی شد - میفرمودند بسا بیماری کشیده شد بدشواری روز اول رنجوری پیش نیامد - اینز جان بخش جهان آفرین بداد گری و تنومندی دیر دار •

مبادا دولت از بالین او دور • مبادا تاج را بے فرق او نور

مقیم جاددانی باد جانش • حریم زندگانی آستانش

بازگشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر جنت نظیر^(۵)

[چون تماشای آن گلشن همیشه بهار (که همگان را بطبیعت پرستی برد) دهبم خدا را به نیایش دادار گرمتر ساخت - و لحنه ازان گلگشت نشاط اندوختند - و سپاه و رعیت کام دل برگرفتند] بسیج بازگشت شد - هر چند سازگاری آب و هوا و فزونی گل و بسیاری میوه راه بیرون شدن بسته لیکن شاهنشاه فراخ ملک از خرد چیرگی بیش ازین نیارست بود - غرض امرداد ماه الهی لغیر برگرفته بادبان کشیدند - و راه بکلی پیش نهاد خاطر درویش شد - سه کوه و بیست و پنج بانس آمده برابر جلگه نندی مرگ همایون ریات برافراختند - و درین روز ایبا بدولت بار رسید - و نوازش یافت - [چون بعقرب کشمیری (که لخته غنوده رانی او گذارده شد) بشکوه شاهنشاهی از خواب درآمد - و آرزوی آن در سر گرفت که بدستاریز پیمان بسجده قدسی آستان چهره بختمنندی برافروزد] شهریار پوزش پذیر آمدهگان را کامروا باز گردانید - و چون او را از کنه سترگی در گذشت باور نیفتاده درین هنگام برابر خود را فرستاد - تا مرده بخشایش بدو رسانده نقش بیمناکی بستره - کامیاب

(۲) نسخه [۱] سراسیمه بودند (۳) نسخه [ب] مهتر یاری (۴) در [چند نسخه] دو فاقه شورا

خوردند (۵) نسخه [ب] بازگردیدن موکب همایون بصوب هندوستان •

خواهش باز گردید - روز دیگر همدران سرزمین عشرت فرمودند - صباح آن چهار کروه و ربع و نه بانس رفته نزد چورس خیمه گاه شد - و درین روز برخی پردگیان از بزرگ اردو آمده بفرست ملازمت رسیدند آصف خان و خواجه دولت و چندے سعادت کورنش اندوختند - و درینجا انجمن رازگویی آراسته شد و یورش کابل قرار گرفت - پس از یک مقام پنج کروه شتافته نزدیک میهنور فرود آمدند - و پس از یک روز چهار کروه و سی و شش بانس در نور دیده نزدیک کوه سلیمان سرداق اقبال برانراشته آمدند درین روز بمنزل محب علی خان رفته پرسش فرمودند - و آن آماد واپسین سفر لخته نشاط اندوخت و بزرگچه برآمده روی بشهر نهادند - همگی سگالش آنکه امیر فتح الله شیرازی را به رسیدن بلند پایگی بخشند - از آغاز در آمد شهر رنجور شد - و در سیر نیارست هم می کرد - بر سر آن گزیده دودمان رسیده نوازشها فرمودند - روز دیگر مقام بود - محب علی خان را روزگار سپری شد یکم گفته باشد لا اله الا الله بگوئید - از دبر زبان از سخن باز گرفته بود - پاسخ داد هنگامه لاله گفتی نیست - گاه آنست که همگی دل بالله پردازد - خدیو پایه شناس را لخته دل بدرد آمد و پس ماندگان او را نوازش فرمودند - فهم امرداد ماه الهی سه کروه در نوشته گذشت سری نگر دایره شد - در راه کشتی بیل خورد - و از ایزدی پاس آسیب نرسید - و پس از دوازده روز چهار کروه و شصت بانس سپرده شهاب الدین پور لشکرگاه شد - درینجا قریش سلطان کاشغری بدرگاه همایون رسید و بخسروانی عنایت سربلندی یافت - والا نژاد او بقایان بزرگ میبرد - قریش سلطان بن عبد الرشید خان بن سلطان سعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالانجه خان بن یونس خان بن ابوس خان بن شیرعلی اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلق تیمور خان بن ایسا بوقا خان بن دواخان بن براق خان بن بیسون نوا بن موانکن بن چغتای خان بن چنگیز خان - لخته حال چغتای خان در نخستین دفتر گذارده آمد - موانکن پسر دوم چغتاست - قان بزرگ پدر بزرگوار او را از همه فرزندان دوستر داشته سال ششصد و هیزده در پای قلعه بامیان به تیر در گذشت - بیسون نوا دوم پسر موانکن در خدمت قان بزرگ سعادت می اندوخت - تا روزگارش بسر آمد - براق خان پیشتر نزد قان می بود - قان او را بمارواد التهر فرستاد - او بستمگاری جیره دستی یافت - و در خراسان با اباخان بن هلاکو خان نبرد آراسته شکست خورد - و در بخارا باحمدي کیش در آمد - و سلطان غیاث الدین نام کرد و چون رخت همتی بر بست دواخان پس از مدتی بر اورنگ سلطنت برآمد - و شکوه ستورک بهم رسانید - مارواد التهر و ترکستان و بدخشان و کابل برگرفت - و چند بار خراسان را تاخت کرده

(۲) نسخه [۱] خویس (۳) در [چند نسخه] پینور (۴) نسخه [۱] دودمان دانش رسیده (۵)

در [بهض نسخه] بالانجه خان •

بازگشت - و لشکرها به هندوستان روانه ساخت - و ناتام بازگردیدند - ایسا بوقاخان پس از پدر در ترکستان و کاشغر و مغولستان فرمانروایی یافت - تعلق تیمور خان گذارش نمایه که ایسا بوقاخان دوحرم داشت - بزرگ ساتیلمش خانین خرد منسلک - از آنجا که آئین الوس منحل است (که حرم کلان در نگاهداشت دیگران اختیار دارد) در زمانه (که خان بیورشی رفته بود) از آبتن بودی منسلک آگهی یافت - او را بشراول سختی (که از امرای معتبر بود) داد - و چون خان از سفر بازگشت زمین سرگذشت آزرده شد - و سودمند نیامد - پس از سپری شدن روزگار خان برانگیزی در الوس افتاد امیر بلوچی دوغلت جد مهوڑا حیدر در مقام جست و جوی آن شد - و ناشو تیمور نامی را بپژوهش فرستاد - تا از منسلک و شکم او آگهی آورد - پس از تکبری بسیار پدید آمد که او نقد زندگی سپرده پور و تعلق تیمور خان را بهزلان رنج از ولایت قلماق برگرفته آورد - و در شازده سالگی بمسیر خانی رسید - و در بیست و چهار سالگی با همدی دیس درآمد - و از شورش ماراوالتهر هزیمت آن دیار نمود - و بهادگری آرامش داد - و از نامیده صاحبقرانی اقبال جارد دریافت و ولایت کش را گذرانید و ماراوالتهر بمردم خود سپرده بمغولستان بازگشت - پس از الویاس خواجه خان جانشینی شد و چون پیمانۀ زندگی او بپرز آمد الوس مغول پربشان شدند - امیر قمرالدین دوغلت هیزه تن را از فرزندان و خویشان تعلق تیمور خان از هم گذرانید - و برسر پر خانی نشست - از نژاد تعلق تیمور خان جز خضر خواجه خان کسی نمانده بود - امیر خداداد برادر زاده قمرالدین با اتفاق والده آن گرامی فرزند را بنهاد - صاحب قرانی را با قمرالدین جنگهای سخت روی داده و چون فرو شد خضر خواجه خان را بکافی برداشتن - او با صاحب قرانی راه آشتی سپرد و بهشیاری او مغولستان آهاده پذیرفت - چند بار لشکر بجنگا برد - و طرفان و قرا خواجه را بدست آورد - و دختر او نکل خانم در شهبان صاحب قرانی بلند پایگی یافت - و از نجبت (که داماد را کورگان گویند) بدین نامور شدند - شیرعلی افغان پس از پدر همراه برادران بمسرمی برد در سر آغاز جوانی درگذشت - و او پس خان در خدمت عم خود خیر محمد خان (که مرزبان مغولستان داشت) می بود - راه قزاقی فراپیش گرفت - و نبوہا نمود - چون شیر محمد خان را روزگار سپری گشت مسند آرای خانی شد - گویند با قلماق شصت و یک جنگ کرده - و یکبار پیروز آمده - و دوبار گرفتار شد - ناشی سردار قلماق بزرگ داشت دودمان نموده گذاشت - و چون

(۲) در [چند نسخه] ساتیلمش (۳) نسخه [۱] منسلک (۴) نسخه [۱] بشراول - و نسخه [۱]

بشراول (۵) نسخه [ب] تارو تیمور (۶) نسخه [۱] کس (۷) نسخه [ل] الویاس خان (۸) نسخه

[ز] فاعلین (۹) نسخه [۱] بکل خانم •

صالح خان بر سر لو آمد به نبرد آرائی شتافت - و دران روز و گبر از ملازمان خودش تیرے نادانسته رسید - و درگذشت - و پراگندگی در الوس مغول راه یافت - یونس خان را پس از سانحه پدر برخه بسمرقند پیش میرزا الخ بیگ بردند - و ایضا بقارا بسرداری الوس مغول برگرفتند - میرزا بعیاره را کشت - و هرچه داشتند برگرفت - و یونس خان را پیش شاهرخ میرزا فرستاد و میرزا از روی مهربانی بولانا شرف الدین علی یزیدی سپرد - و ازو بخت آگهی اندوخت - و چون روزگار مولانا سپهری شد ^(۴) بمراق عرب و آذربایجان و فارس گذاره نمود - و شیراز را بنگاه ساخت - و زمین خرید - و هنر آموخت - و از دست مرده خود باندک بسر میبرد - و در چهل و یکسالگی سلطان ابوسعید میرزا طلبداشته ساز بزرگی همراہ ساخت - و بالشکرے فراوان بر سر بردارش که بتاخت ولایت آمدے روانه فرمود - و پس از آویزش بسیار شکست یافت - و بمکر و تزییر پرداخته نزد فرغانه جا کرد - و مردم فراهم آمدند - درین اثنا میر سید علی از نیاثر امیر خداداد (که بزرگ امیر مغولستان بود) در گذشت - و کار یونس خان رواج گرفت - در اندک فرصتی ایساققا نیز بدان ملک شتافت - چون درگذشت دوست محمد خان پسر او سر بر آرای شد - و در کمتر زمانے حکومت مغولستان باستقلال بیرونش خان باز گردید - و از شکرگنداری سه دختر خود را بفرزندان میرزا ابوسعید خان داد - مہرنگار خانم بسطان احمد حاکم سمرقند - و سلطان نگر خانم بسطان محمود خان میرزا - پدر میرزا سلیمان ازو بزاد - و قتلغ نگر خانم بعمر شیخ میرزا - و حضرت گیتی ستانی ازان مطلع اقبال بظہر آمدند - هفتاد و چهار سال عمر یافت - در آخرها از بدگوهری نوکران گوشه برگرفت - سلطان احمد خان پسر دوم یونس خان است - ملک را نیک ضبط نموده - با قلماق آویزشهای مردانه کرد - و فتحهای شگرف روی داد - و با اوزبک و قزاق دستبدهای گزیده نمود - چون شاه بیگ ^(۵) خان بر ولایت برادر بزرگ او سلطان محمود خان چیره دستی یافت بیلوری رفت - و از نیرنگی روزگار شکست خورد - و هر دو برادر گرفتار شدند - شاه بیگ خان پس دیرینی ^(۶) حقوق داشته گذاشت - سلطان احمد ازین اندوهناکی بیمار شده درگذشت - سلطان سعید خان سیومین پسر سلطان احمد است از شازده پسر - چندگاه در قید شاه بیگ خان بود - از انجا گریخته پیش ممر خود سلطان محمود خان رفت - و ازو نیز جدا شده به پیش برادر خود خلیل سلطان بمغولستان روی آورد - و در میان این دو کس و منصور خان که برادر بزرگ بود آویزش رفت - سلطان سعید خان محروا و هامون نوردیدن گرفت - و با یزدی نائید پیش گیتی ستانی بکابل آمد - و نوازش یافت - و مدتی سه سال

(۶) نسخه [۱] حانوق خان (۳) در [اکثر نسخه] ملا (۴) نسخه [ب] بمراق و آذربایجان (۵)

در [چند نسخه] شاهي بيگ خان (۶) نسخه [۱] پیشون ۵

در ملازمت آن قنبردان عشرت اندوخت - و لشکر همراه گرفته بفرغانه آمد - و بیشتر ملک را برگرفت - میرزا ابابکر دوغانل که حاکم کاشغر بود به پیکار آمد - و شکست یافت - و پس ازین سونچ خان حاکم ترکستان بالشکر بسیار آمد - خان پیش تاسم خان مرزبان دشت قبیچاق رفت و از انجا لشکر بکاشغر آورد - و با میرزا ابابکر نبرد آراسته فیروزمند آمد - و با منصور خان برادر بزرگ آشتی نمود - و خطبه و سکه بنام او شد - گویند چندگاه اسم خانی بعد از منصور خان بشاه خان پسر او قرار گرفت - چون روزگار او مہری شد حکومت بسلطان سعید خان بارگشت - چند بار لشکر بر ولایت مغولستان کشیده نصرت اندوخت - و باہل تبت آویزشها کرد - و گشایشها روی داد و اسکندر سلطان پسر خود را با تقات میرزا حیدر از راه تبت بشمیر فرستاد - و آن ملک دلگشا را بدست آورد - و از دور روع مردم آشتی گونه کرده باز گردید - و از دم گیری و ناسازگاری هوی تبت بیمار شده درگذشت - عبدالرشید خان این نام را فردوس مکنی بخواہش پدر او نهاده بودند چون نوبت سلطنت بدو رسید داد و دهش پیش گرفت - و بر اوزبک و قزاق چیرہ دست آمد و پیوستہ با جهانباہی سلسلہ جنبان دوستی بود - میرزا حیدر تاریخ را بنام او نوشته است - چون در گذشت عبدالکریم خان جانشین شد - و باآزم مندی و نیک سگائی سی سال فرمان‌دهی نمود و شش برادر او صوفی سلطان محمود سلطان قریش سلطان ابو سعید سلطان عبدالرحیم سلطان عبداللہ سلطان بحکم وصیت پدر و نیکوگوهری خدمت‌گزین آمدند - درین اثنا میان خدا بنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - او بدغری شتافت - و بیابانی آنها طرفان و آن نواحی برگرفت - خان ازو باندبشہ درشد - و قریش سلطان را دستوروی حجاز داد - او با زہ و زاد و هفت پسر شاه محمد عادل خان مظفرخان عبداللہ خان سنجر احمد غضنفر بیدخشان آمد و از انجا ببلخ بردند - و برخصت عبداللہ خان متوجہ آستان اقبال شد - و بملازمت گیہان خدیو شرف سعادت یافت - و هشتمین پور خدا بنده را دران حدود ماند - سنجیدگی و نیکویی از پیشانی او میدرخشید - و چون عبدالکریم خان نقد زندگی سپرد و حکومت لو بہ برادرش محمد خان قرار گرفت عبداللہ خان از مارواہ النہر لشکر گران بر سر او فرستاد - و شکست یافته برگشتند - آبیاری سربستان سخن‌سرائی کجا انجامید - اگرچہ لختہ بہنہا رفته شد لیکن گلشن سوانح نویسی شاداب گشت •

سیزدهم امرداد ماه الہی سہ گروہ و ربیع و دوازده بانس در نور دیده فردست پور نزول ہمایون

شد - در راه بباف صفا (کہ سبز کردہ میرزا حیدر بود) تشریف بردند - و ہر فراز کوہچہ (کہ بسیار

از ولایت کشمیر از آنجا بچشم درآید) برآمده شگرف نشاط اندوختند - (روز دیگر چهار کوه و ربع و هفتاد و دو بانس راه پیموده نزد پتن لشکرگاه شد - و از کشتی فرود آمده بخشکی پرخا شدند و درین روز ملک الشعرا شیخ فیضی و میر شریف املی را گرانند زره همراه کرده بشهر فرستادند تا بواسطه پیغوله‌گزینی و حاجتمندان خاموش و دیگر خواهش‌وران بخش کنند •

و از سوانح آمدن یعقوب خان کشمیری بدرگاه والا - از باد افرا خود سوری و سرنابی ستوه آمده در تنگنای کهنوار سراسیمگی می‌اندوخت - از رسیدن موکب همایون بسترگ بینگی در شه - بمبادا او را زمینداران گرفته بسیارند - و چون برادر او مردد بخشایش رسانید لخته ازان آسیمه سری برآمد و در لایه‌گری افزود - و رستگاری خود را جز در آمدن ندید - لیکن چون از کارگرد خود فراوان هراس در سر داشت بمیانجی میرزا یوسف خان عرضداشت که از مستی برنایی و دمسازی بدگوه‌ران گذشت آنچه گذشت - اکنون گرداب شیمانی فرو گرفته دارد - آرزو آنست که پلی افراز خاصه بفرستند - تا آنرا بر نازک نهاده بسجود قدسی آستان گرایم - شهریار مهربان دل پذیرفته کامیاب خواهش گردانید آن پربشان روزگار ازین مهربانی کام سرعت بر نهاد - و هیژده امرداد ماه الهی کام دل برگرفت پس از سه مقام کوچ شد - سه کوه و ربع و شصت بانس رفته نزد نورو خیام دولت برزندن - (چون دران ملک باربردار خشکی آدمی ست - بزرگ بارها بردارد - و گریوها بسان هموار زمین در نوردد) بسیاری اسباب را این کوه برداشته بردند - شگرف نمایشه داشت - بامدادان دو کوه و بیست بانس رفته نزد باره‌موله بارگاه دولت بر افراختند - این دروازه کشمیر است - یک طرف کوه فلک آسا - و از دیگر سو دریای بهت جوش بر زده بهندوستان شتابد - و دمیانه تنگ راه ست - از دیرباز مرزبانان دره برنشاده - پاسبانان بے نوشته نگذارند - درین روز زین خان کوکه از راه پکلی بسجود نیایش سربلندی یافت - و از همین منزل او را پیش فرستادند - تا رودبار سند را استوار یله بریند - فیروزی سپاه هشت بخش شد - چنده خاصان را در رکاب همایون نوشتند - دیگر هفت فوج موافق کشک هرروزه قرار یافتند - و کار آگاهی جد کار نامزد شدند - تا بدوری درخور هر بخش را بشایستگی بگذارند بیست و سیوم خدیو جهان از آب بهت گذشت - و پاوکم یک کوه و بیست بانس سپرده منزل شد و درین روز میر عارف اردبیلی بسجود نیایش روشنی پیشانی گشت - میر از فهم و فطرت فراوان بهره دارد - و بریاضت‌گری روشن ضمیر - پیشتر ازین بچند سال از گفتگوی ناتوان بینان هرزه‌ای از لاهور بکشمیر شنافت - علی خان مرزبان آنجا بس گرمی داشت - و بامدادی برگرفت - حسد پیشگان سخنی ساز

(۲) در [چنانده] و ده بانس (۳) نسخه [اب] بساز راه خشکی پرداختند (۴) نسخه [ا]

کشوار (۵) نسخه [ا] فلک فرسا (۶) در [بعضی نسخه] اردویگی - و در [بعضی] زده‌لی •

چنان رسانیدند که اندیشه سري در سردارد - و با چنده بدان آهنگ است که چون مرزبان بدیدن آید دران خلوتگاه از هم گذرانند - مير از ناسازگاري زمانيان و آشفتگی روزگار شيع محرابی آوارگی پيش گرفت - از راه گرفته آوردند - و بناسازگويی آزدند - از انجا به تبّت رفت - و علي^(۲) زاد حاکم انجا خواهر خويش را بدوداد - دران وقت که ايلچيان به تبّت روانه گشتند حکم شده بود که مير را بملازمت رهنموني کنند - از انجا که غايبانه ارادنگرای بود (با آنکه مرزبان رخصت نمیداد - و دوستان و يکچنان افسانه علي^(۳) مي خواندند) پا از سرنشاخته قدم در راه نهاد - و بخسروي نوازش روشناس^(۴) آمد - پس از يکروز سه کروه و بيست بانس در نورديده نزد خانپور فرود آمدند - و در انجا آگهي شد که بيست و چهارم خواجه صندل رخت هستي بر بست - چون آن نامور عشقباران رنجور شد پيشتر روانه گردانیده بودند - درميان راه واپسين سفر پيش گرفت •

و از سوانح سپري شدن روزگار عضدالدوله - از بيماری در شهر گذاشته بودند - بسر نوشت آسماني حکيم علي را در مداوا لغزش رفت - جهان سالار حکيم حسن را بپاره گري فرستاد - دینولا او باردري همایون پیوست - و روشن شد که ازین سنجي سرا دل برگرفت - پادشاه پایه شناس را از گذشتن آن یادگار حکمای پيشین اندوه در گرفت - و بارها بر قدسي زبان رفت که مير وکیل و حکيم و طبیب و منجم ما بود - اندازه سوگاری ما که تواند شناخت - اگر بدست فرنگ افتاده و همگی خزائن عوین خواسته بآرزو آن سودای فراوان سون کرده - و آن گرامي گوهر را از ان اندوخته - این حیران انجم هستي چنان میدانست که قافله دبستانی دانش را یکباره ره زده اند از دیدن این معنوي بزرگ دریغته دگرگوني پذیرفت - بآن مایه شناسایی در راستي و درستي و معامله داني نایاب گوهره بود - فرمان شد که از خانقاه مير سيد علي هداني برداشته فراز کوه سلیمان (که دلگشا جائے ست) نگاهدارند - روز ديگر چهار کروه و شصت بانس سپرده بموضع کابل^(۵) فرود آمدند - بيشترے تا انجا برف بارد - دوطرف دوکوه بس بلند - در بازگشت يک بر است درخت ندارد - و ديگرے پر از سرو و صنوبر - با آنکه دوری درميان این دو کهسار بس کم بامدادان چهار کروه ربع کم و شصت بانس در نورديده نزد پاهور^(۶) از اعمال دجن^(۷) کهارو مرکب همایون نزول فرمود - از بارهمله تا دریای کشنگ دست راست را در بازگشت دجن بارو گویند و چپ را دجن کهارو - روز ديگر کوار مست را (که دشوارترین گريوهای این راه است) در نورديدند

(۲) نسخه [۱] علي راي (۳) نسخه [۱] روشناس روزگار آمد (۴) نسخه [۱] کابلا - و نسخه

[ب] کلان پلا (۵) نسخه [۱] پاهوار (۶) در [بعضی نسخه] و دجن کهارو - و در [بعضی] و دجن کهارو

و در [بعضی] دجن کهارو - و در [بعضی] و دجن کهارو والله اعلم •

و مرض ماهی بره مخیم اقبال شد - سه کروه و ربع و هشتاد و نه بانس راه بود - چندین بار از نشیب
 باسمانی فراز رفتند - و درگذشت گریوه گیتی خداوند بر سر تربت خواجه صندل لخته عنان برکشید
 و بالقی آتش که آئین عشق بازانت پرستش رفت - درین روز مردم همراه نتوانستند رسید - ناگزیر
 مقام شد - درین راه میر ابوالقاسم تمکین از سواد آمده بسجده نیایش روشن پیشانی گشت - کالو افغان را
 (که گریخته شورش یوسف زئی را سرمایه شده بود) همراه آورد - (چون فیروزی سپاه آن کسار را
 گرد گرفت - و کار بر سرکشان آن سرزمین تنگ شد) هر گروه بیک از امرا پناه برد - این بدگوهر میر را
 دستار بزرستگاری گردانید - گیتی خداوند آن نصی سزوار را برزدانی دبستان فرستاد - صبحگاه
 چهار کروه و ربع و بیست و شش بانس که تنگناها داشت در نور دیده نزدیک بولیس سراییده
 برافراختند - اینجا ولایت کشمیر انجام گیرد - و ملک مستنگ آغاز - از بولیس تا دریای کش گنگ
 بدین نام خوانند - و نیز شیخ اسمعیل (که الیس یوسف زئی بولایت او گردید - و کرامات از او برگدارند)
 بهابوس رسید - بوکه بلا به گریه او گناهان آن گروه بخشوده آید - و درین روز گرانند زره بعیر عارف
 اردبیلی سپردند - که با آرومندان ثبت فرستد - حکیم ابوالفتح که شکم روی داشت سخت رنجور شد
 سایه عاطفت انداخته پرسش فرمودند - صبح آن چهار کروه راه آمده گریوه بولیس در نور بدند
 و نزد نوبه دایره شد - در سختی و تنگی و نشیب و فراز فاهنجار کم همتا - و درین روز بخانه حکیم رفته
 دلهی فرمودند - روز دیگر چهار کروه و ده بانس در نوشته نزد برکه منزل گزیدند - سلطان حسین
 بکلی وال با پیشکش بدرگاه والا رسید - و نوازش یافت - غره شهر پور ماه الهی از دریای کش گنگ
 پل بسته گذاره شد - و سه کروه و ربع و هشتاد و دو بانس راه نور دیده نزدیک سیکری نمود آمدند
 دلکش رود ست صافی آب بس سرد و گوارا - از پایان ثبت جوش برزند - ازین جویبار تا رود بکلی
 مستنگ خوانند - و تا این منزل گذاره دریای بهت گذاره بود - روز دیگر گریوه سترگ که سه و نیم کروه
 بود گذشته نزد دریای نین سکه لشکرگاه شد - این در شیرینی و گوارائی از بیشین آب کمی ندارند
 و برخه گریه تر انگارند - و قاسم خان را دستوری شد که در بستی پل بر دریای سغد کوشش نماید
 پس از یکروز گریوه بتراس را گذاشتند - پنج کروه و سی بانس در نوشته نزد گبی^(۵) از مضافات بکلی
 نگاه شد - و میدانه نمودار گشت - و پس از گرانی شگرف از انانی پدید آمد - سلطان حسین
 چنار آرزو کرد که از قدام گیاهان خدیو خانه او نوا آیین گردد - از مسکین نوای پذیرفتند
 و بجای این بر سعاد رسید - روز دیگر چهار کروه و ربع و هشتاد بانس سپرده نزدیک دادها^(۶)ل فرود آمدند

(۲) [در چند نسخه] ماهی بره (۳) در [بعضی نسخه] هسنگ - و نسخه [ب] مهک - و در [بعضی نسخه]

پشنگ - و الله اعلم (۴) در [چند نسخه] دهلی (۵) نسخه [ل] کنی (۶) در [بعضی نسخه] دعا دهان .

و صبحگاه سه و نیم گروه و نود بانس نور دیده نزد کدهسه^(۲) دایره شد - شاعر رخ زمیندار^(۳) آمده
 بسجده نیایش ناصیه^(۴) بختوری بر افروخت - چون حکیم بس رنجور بود مقام فرمودند - شب
 هفتم شهر ربور ماه الهی آن حدیقه پیرای نکته دانی دقیقه شناس در برین بیدار دل شبستان ضایر
 هشدار مغز انجم نهفته دانی نبض شناس روزگار را هنگام بسر آمد - و ازین آشوبگاه بر کناره شد
 نا واپسین نفس آگهی بر جا بود - و شورش فروشدن به بیمزای نبرد - چه نو دم که بر قدسی خاطر
 ازین حادثه غم اندوز چه برآمد - هرگاه خرد و بزرگ را سوگواری در گرفته باشد حال آن قدر دانی
 بزم آگهی را که یار اندازه شناخت - اخلاص مندی و شناسائی مزاج و خیر اندیشی عام و شیوائی
 زبان و حسن منظر و امارت عالی و تمکین خداداد و کرم ذاتی و دانش بزرگ بروزگران فراهم آید
 بحکم والا خواجه شمس الدین و جمعی بحسن ابدال برده در گنبدی که خواجه بنا کرده بود
 بخاک سپردند - نگارنده اقبالنامه ابرو الفضل بخون گمان آن داشت که از خارستان ناشکیبائی
 بدر آمده بنزهتگاه خرسندی آرامش گزیده باشد - آنروز پرده از روی کار برداشتند - نزدیک بود
 که بشورش بآرامی^(۵) در افتد - او خرد جادو دانی سعادت اندوخت - و عاریتی جان در قدم خداوند
 سپرد - آمید که همگی پرستان نزدیک و دور در پیش او جان سپنجی بسپارند - ملک الشعرا
 شیخ فیضی قصیده در مرثیه عضد الدوله و حکیم برشته نظم کشیده - بینه چند ازین می نویسد
 و دل خالی میکند •

• قصیده •

ایزد که ساخت عقل تو گنجینه نهان • سی و دو قفل ماند ترا برد زبانی
 دانسته که این همه قفل از برای چیست • تا گنج خانه را بگشائی زمان زمان
 غافل مشو که نقب زنند در کیمین • ای هوش در سر تو چو بر بام پاسبان
 در جدول قوانین امکان چو بنگرم • شایان دل تو بود باین گنج شایگان
 ترکیب تست کشتی دریای معرفت • حبل الله از دو جانب کشتی ست ریسان
 ای مخزن حیات ترا دم کلیسوار • وی کشتی وجود ترا دیده دیدبان
 مخزن مکش بدیده نقاب هین و هین • کشتی مبر بر طره گرداب هان و هان
 خواهی که کشتی تو نگرود ز راه کم • اول بدست گیر سطرلاب آسمان
 و آنگه شعاع زن نگر از ثقبه^(۶) نظر • خورشید وحدت را اقی اوج امکان
 و نه زین شعاع رو که بدین گونه رفته اند • دریا دلان عشق درین بحر بکرا

(۲) سخته [۱] کدادایره شد - و سخته [ب] کداهسته (۳) نسخه [ل] دهمتور (۴) نسخه [ل]

دایمی (۵) در [چند نسخه] ثقبه •

از آرزو سبک اولی دماغ عقل • دریا نوردنی ست کشتی کند گران
مردان برین سفینه اقبال بسته اند • از پردهای دیدۀ ابرار بادیان
با این محیط فیض که سیراب می‌رود • آخر ترا که گفت که کشتی بخشک ران
کشتی مگر که قنطرة بحر رحمت است • تا بگذرد ز عالم توفیق کاروان
همت طلب که نیست پی بام بر شدن • طاؤس را پسند تر از بال نروبان
در پیشطاق قصر وجودت نهاده اند • بر آفتاب معرفت از دیده نادان
ای ساده لوح گنبد سر بیستون مگوی • کش درمیانه عقل ستون ست بس گران
ذوق فنا نیافتۀ ورنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلوه خزان
بر سجده گاه زانوی اندیشه سر بغه • مردان زدند بر کره زین پگونه صرّحان
عریان و مست و پای گل آلوده جلوه کن • تا روید از تن تو چو طاؤس پرنیان
از نشاء شراب الهی نشاط خواه • سهل است انتعاش طبیعت برعفران
نام خدا نگار بدل تا شوی عزیز • تکثیر اسم شد شرف چتر کاربان
بر خفتگان خاک بخواری نظر مکن • شیران بروی خاک نخسپند جاردان
بازو چه سود اگر نه بنیروی همت است • خرطوم دار پشه نه پیل بود دمان
هر نطفه که زاد ز آدم نه آدمی ست • هر سنگ اصفهان نبود کحل اصفهان
بنگر طریق پای ز سر کردگان فقر • سر بر زمین و توسی افلاک زیر ران
هشیار گام نه که درین بهن بادیه • هر خار بن بقصد تو شیرے بود ژیان
هنگام مصائب خلایق نظاره کن • فرصت کم و حریف زبردست تو چنان
خواهی که پایمال کنی نفس خوشتن • سر بر زمین بیفتن و پهلوی خاک مان
دیدي که در مصاف بانگدن حریف • پهلوی بروی خاک نهد مرد پهلوان
از حرص تا بچند زمین گیر خورد شدن • بر ناتوان خویش بخششای ناتوان
خاک تمام روی زمین در دهان حرص • کو ریزد آبروی قناعت برای نان
مفرای تو ز سرگه ابرو چو کم نشد • دندان آژ ترش چه ساری بناروان
از کج بگیر راستی از بنگری ازین • چون تیر راست می‌رود از صحبت کمان
بر ملک و مال غره مشو گامهات دهر • اقبال زاده اند بادبار توأمان

(۲) در [چند نسخه] بلند تر (۳) در [چند نسخه] رسم (۴) نسخه [ب] برد (۵) نسخه

[۱] کنه •

در سرگذشت ملک بعبرت نظاره کن • کاندز فلان زمان بفلان آمد از فلان
 در گردش سپهر نظر کن که روزگار • شمشیر قهر و نیزه کین میزند فسان
 ای نورسیدگان جهان ملا که هست • جان میهمان نواله اجل دهر میزبان
 الماس سوده اند بجای طیزدش • کارد چنین سفید قطائف به میهمان
 برباد رفته لاله رخاں بنفشه موی • در خاک خفته نخل تدان رطب لسان
 دور سپهر حادثه خیز است الحذر • سیر ستاره فتنه نگار است الامان
 دهقان بخاک بهر کفی پنبه کاشت است • مسکین پدر بزدان فرزند کامران
 رنگ بقا و بوی وفا نیست در چمن • زین غم بدل شکاف شکاف است خیزران
 گلگشت باغ چیست دران کوش تا شود • از اعتدال طبع ضمیر تو ضمیران
 ابر از فراز سایه فکن بر حریم باغ • در زیر سایبان تو هفتاد سایبان
 گلهای باغ بر نظرت خنده می زند • شرمه بدار بکرم ازین باغ و بوستان
 ابر آن بود که سیل برد خانه ترا • باد آن بود که در زند آتش بخان و مان
 عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت • کردم هزار بار عقاقیرش امتحان
 سبابة طبیب بجز نا مریض را • ماند ز سرزنش برحا نبض در امان
 تریاک کار زهر هلاهل همیکند • پنداشتم که افعی او باز یافت جان
 گر قرص کوکب است بریزش به تیروگل • در مرهم رسل فکن آنرا بخاکدان
 حبل الخفاق گیر و گلوبند و گریه کن • حب السعال ریز بمنقار ماکیان
 قاروره خورد کن بسر ناطیب شهر • نشتر بزن بدیده فصاذ قلنبان
 بنیاد امتزاج عناصر بظلمت است • زان روی آشکار و نهان اند انس و جان
 تو روح خوانیش نه غم آنکه در بدن • باشد بخار را بتجاریف احتقان
 چندین خدیو بخت سعادت که میکشند • طغرای دهری لمن الملک بر نشان
 چندین وزیر مرتبه افزای تیغ و ملک • بر شه نشین عقل بتدبیر شه نشان
 چندین هزار معرکه آرای صف شکن • چشم سپا کشیده بنوک سر سنان
 چندین هزار عالم و عامل بعلم دین • کز مشرتبی عمامه گرفتند و طیلسان
 چندین هزار صوفی بزدوده چشم دل • بشمرده موبو ز مکان تا بلا مکان
 چندین حکیم دور خیال بلند فهم • صرافی عناصر و اجرام را ضمان

چندی طبیب نبض شناس و مزاج فهم • آگاه از روابط پیوند جسم و جان
چندی هزار شعر فن نکته آفرین • در درس گاه علم لدن درس غیب خان
مستدعی اجل بنهائیهی خاک • برد آن یگانهی جهان را یکن یکن
تاریخ نامه‌های کهن گر کنند باز • از نام این گروه نیایی بجز نشان
زانه دو نامور خلف‌الصدیق روزگار • کافک شان براد بحمل دو صد قران
اول امام دین عضد الدوله بحر علم • قرامه حقیقت و علامه زمان
شاه سبیل ناصیه فتح الله آنکه عقل • با چرخ آفتاب نهد پله اش گران
در جنب پرتو خرد دور بین او • بنمود نور مشعل عقل کل دخیان
از حکمت الهی او عقل مستفید • وز دقت ریاضی او غیب مستهان
هم علم را بقوت عقلش سر قدر • هم عقل را بشوکت علمش علو شان
دانند حقائق اشیا کمالگون • بینند وجود دقایق گمان بران
دیگر حکیم عهد ابوالفتح آنکه بود • مجموعه معانی و دیباجه بیان
دانا دل و رموز شناس و سخن گزین • معنی نگار و نکته طراز و دقیقه دان
تقریرش از حقائق تقدیر ترجمه • تدبیرش از دفاتر اقبال ترجمان
عقلش پی مکارم اخلاق اسطفس • فکرش پی مبانی آداب اسطوان
بر صدر دولت از گل تجرید تازه مغز • در عین کثرت از می توحید سرگران
آن از ولدش در شیراز باب علم • وین از سعادتش شرف بخت لایه خوان
همت با اتفاقی قضا کام جوی ازین • دولت بالتماس فلک وام خواه ازان
قطبین و نیرین سپهر کمال علم • عینین و ساعدین ثن فصل و امتدان
در پیش چشم من که بر از خاک دهر باد • در عرض هفته هر دو گذشتند ناگهان
بودم دران سفر می بد روز تیره بخت • از کف عنان گسل برکاب خدا یگان
با هر دو همنشین و با هر دو همنشین • با هر دو هم تکلم و با هر دو هم زبان
وا حسرتا که رفت فلاطون دور بین • وا عبرتا که مرد اسطوی کار دان
از فوت آن دو قدوه سکندر هراچه کرد • کرد از برای آن دو شه دیده و ر همان
در خاک خفت دانش و سر بر کشید چهل • در خواب رفت عزت و بیدار شد هوان

(۲) نسخه [ل] مستوفی (۳) نسخه [ل] نژاد سیوم در دو صد قران (۴) در [بعضی نسخه]

غیب مستبان - و در [بعضی] علم مستبان (۵) در [چند نسخه] تحریرش (۶) ممکن که با شتمال باشد •

لیکن چو در حقیقت این کار بنگرم • آهست این تراوش و باد است این نغان
هرگز نمرده اند و نمیرند اهل دل • حرفه ست نام مرگ برین قوم ترجمان
برقده روح پیرهنه بیش نیست تی • گیرد چو کهنه گشت سپهر کهن ستان
بارست بر حجاب و غبارست بر نشاط • پوشیدنی لباس کهن بر توانگران^(۲)
لیکن کریم کیست درین قحط سال چو • کو جامه کهنه نشده بخشد بذاتوان
آنرا که شد گشوده برایش در بقا • از زندگی غمی بود از مرگ شادمان
کی باشد از خراش زمین گنج را ضرر • کی آید از فساد جسد روح را زبان
تی چیست بر تو راز دل ابراز میکند • با آسمان معامله ماه با کتان
فیضی سخن ز مبدأ فیاض میکند • دانسته خموش ندانسته بدان
او مرگ این زمانه نیرنگ ساز نیست • انعامه اش جداست ز افسوس همگان
دور است مشرب وی از آلودگان حرص • دانی ز چشمه فرق بود تا بنادان
در دیده سیاه در روان تنگ چشم • تیراست در کمان من این خامه در بنان
دارو فروش هندم و کس نیست همچو من • داننده مزاج تر و خشک بحر و کان
از موعظت سقیم مزاجان نفس را • داروی تلخ بر سرهم چیده در دکان
گر تلخ دارویم نه پسندنی برو که هست • شربت فروش نیز درین نیشکرستان
بودم بدستهای نوائب جگر شکاف • کیم خون تازه کرد تراوش روان روان^(۳)
یارب چه گویم و چه نویسم ز درد دل • بر کبریای علم الهی بود عیان
در مرقف قضاش تو وائق نظر هدار • در مشهد رفاش تو ثابت قدم بمان

روز دیگر چهار و نیم کروه و ربع و هشت بانس^(۵) (که بس تنگ و پر آب بود) رفته نزدیک دهکاري
مخیم اقبال شد - بامدادان یار کم چهار کروه و هشتاد بانس شتافته در میان کهوا^(۶) و مانک ژال
(که اورنگ نشین است) فرود آمدند - فردای آن چهار کروه و ربع گذشته نزد شیرخان منزل شد
صبح چهار کروه در نوشته نزد سرای مید دایره گزیدند - میرزا یوسف خان دستوری یافته بشدید
باز گردید - روز دیگر از بابا حسن ابدال گذشته نزدیک سرای زین الدین علی سادات جلال برانراختند
چهار کروه و ربع و پنجاه بانس در نوشتند - بامدادان از درهای تراپردی و سرای بهادر خان گذشت

(۲) در [بعضی نسخه] بادست (۳) نسخه [ب] نه پذیري (۴) نسخه [ا] بدستهای (۵) نسخه

[ب] هشتاد و هشت بانس (۶) نسخه [ب] کهوا قاصد راو - و نسخه [ز] کهوا و نانک را (۷)

نسخه [ب ل] بر سبز .

فرود آمدند - باو کم چهار کروه راه بود - چهاردهم شهریور چهار و نیم کروه سپرده بر ساحل دریای سند نزد انک بنارس موکب همایون نزول اجال فرمود - از سری نگر تا اینجا نود و شش کروه و هفتاد و هفت بانس باشد - در اینجا زری خان کوکه و قاسم خان و شهباز خان سعادت کورنش دریافتند روز دیگر شاهزاده سلطان مراد با پرده گیان شبستان اقبال بسجود نیایش ناهیه بختوری بر افروخت رای را بستگه و بسیاری بندگان سعادت گرای بدولت زمین بوس رسیدند - شانزدهم صادق خان بسجود قدسی آستان هر با آسمان بر افراخت - او بموجب فرمان والا بدرگاه شتافته بود - برای تنبیه افغانان دستوری یافت - و از راه گروء ملکند بسواد درآمد - شاه بیگ خان و شاهم خان و جانش بهادر و احمد بیگ و تخته بیگ و دیگر بهادران بمک پیوستند - و بنیروی تدبیر و مردانگی افغانان را بفرمان پذیری در آورد - و سواد لخته رعیت نشین شد - درین اثنا میر مراد شهباز خان را بسزاولی نزدیک انک بنارس آورد - صادق خان بدین اندیشه که دو چار او شود بس زود برآمد *

چالش فرمودن گیتی خداوند بژابلستان *

از اینجا (که قدسی^(۲) بسیج آرامش آندیار و نواختن بایری بومیان بود) نوزدهم شهریور از پله (که پایان انک بسته بودند) گذاره شد - و بیست و هشت بانس در فرودیده نزد سرای خیرآباد فرود آمدند - و فیلخانه و توپخانه و بزرگ اردو را در انک گذاشتند - واماندگان راه و سایه پرورگان خانه دوست چشم داشتند که شهریار با چندی سفر دشوار بکابل نمی رود - و همگی بسیج سیر و شکار ساحل سند دارد - درین روز شهباز خان بسواد دستوری یافت - پس از سه مقام سه کروه و ربع و بیست بانس رفته نزد الیاس گدده منزل شد - آگهی آمد که حسین پکلی وال راه گروز سپرد کارپردازان دولت چون لخته فراوانی محصول آن ولایت برگزیدند آن روستائی به تبه سکالی افتاد همانروز (که رایات همایون از رودبار سزد برگذشت) رو به بنگاه خود نهاد - ازین رو بیست و سیوم پکلی و آنخردن را به تیول حسن بیگ^(۵) شیخ عمری نامزد فرموده روانه آن سو گردانیدند - و بنیروی اقبال روزافزون چیره دست آمد - و آن بومی مالشها بسزا یافت - بیست و هفتم (که دایره نزدیک کورکهر بود) شاه بیگ از سواد آمده در میان راه دولت بار یافت - و بخواهش او لخته بگرام را که در اقطاع او بود سیر نمودند - بنگارنده اقبالنامه فرمان شد که دران پرستشگاه رفته

(۲) در [چند نسخه] قدسی آهنگ (۳) نسخه [ب] هشت بانس (۴) نسخه [ز] کرپی الیاس

و نسخه [ل] کهری الیاس (۵) نسخه [ا] حسین بیگ *

بزاربه نشینان خواسته بردهد - هزاران مستمند بوابه رسید - و گنجینه دما برآمده آمد - غره مهر
 کریه خبیر درنوریده نزد دکه بارگاه اقبال برافراختند - این راه که اسپ و شتر بدشوار پیاده
 قاسم خان چنان راست کرده بود - که ارباب باسانی گشت - چهارم نزدیک سرای خواجه یاقوت
 کرم الله از مالوه آمده دولت آستانبوس اندوخت - و در منزل سفید سنگ سگالش بایاغا شد
 چون رنگ آمیزی بر خزان کابل نزدیک رسیده بود همایون افروق و بزرگ اردو را بسرکردگی شاهزاده
 سلطان مراد گذاشتند - که باهستگی از پی آورد - و آخرهای روز هشتم تکرار اقبال را بگرمروی
 در آوردند - نیمه روز نزد باریک آب دم آسایش برگرفتند - در راه حکیم همام از توران آمده پیشانی
 نیایش بر زمین نهاد - و تازک بختمندی باسماں سوخت - در غمگساری او بر زبان گوهر آمود گذشت
 توا یک برادر از عالم رفت - و ما را ده • شعر •

از حساب دو چشم بگن کم • وز شمار خرد هزاران بیش

چون بدم گیری شاهنشاهی دل برهم خورد حکیم بجای آمد ثنا و نیاز فرمان فرمای توران بموقف
 عرض مقدس رسانید - و چنان گذارش نمود که گرفتی هری و کشایش خراسان از فرخی پرستش
 گیتی خدیو میدانند - و احمد علی اتالیق را که از دستاران لوست با ارمانی فرستاده نیایشگری
 میگذارد - او و میر صدر جهان از پی می آیند - درین روز صحرا نشینان این ملک گروه گروه بکورش
 رسیده کامیاب خراش گشتند - چون نیمه از شب گذشت رو به پیش نهادند - دهم کابل بفروغ
 قدسی قدوم روشنی گرفت - و در همگی راه ترک و تاجیک با پیشکش و نثار از دو سو میرسیدند
 میر صدر جهان نیز امروز سجده نیکو بندگی بجای آورد - از آنک بنارس تا کابل بار کم نود و سه گروه
 و چهل و یک بانس در بیست و یک روز بهیژه کوچ در نوریده بر فراز ارک برآمدند - و بگلگشت
 باغ و جلعه چشم و دل فروغ دیگر برگرفت - که و مه را صلی بخشش در دادند - و تا دران شهر بودند
 هر روز گروه بهره در میگشتند - پانزدهم شاهزاده سلطان مراد با بغه و بار پیوست - و آخرهای روز
 دهم خدا از ارک فرود آمده در دولتخانه والا (که نزد سفید سنگ برافراخته بودند) نزل اجل
 فرمودند - بامدادان که روز جشن بود لخته بارایش پرداختند - و بخشش و بخشایش را روز بازار شد
 احمد علی اتالیق سعادت بار یافت - و نیایش نامه را با گزیده کالی آن دیار بنظر همایون در آورد
 و پذیرش و نوازش سر بختی یافت - حکیم همام عرضه داشت شانزدهم آذر ماه پیشین سال در توران زمین
 شرف سانجه بدید آمد - تا پایان شب پرنده جانوران جانگه آواز داشتند - چندانکه میدگران^(۴)

(۲) نسخه [ل] گهان خدیو (۳) نسخه [ز] سیه سنگ (۴) در [اکثر نسخه] میدگران را

به مهر را دل بدر آمد - بامدادان صحرا صحرا مرغابی و قو و قاز و کَلنگ^(۱) و مانند آن نزد بخارا مرده و زخمی و کمر شکسته و پر ریخته بنظر درآمدند - و همچنین در کنار کول کوراک چندین لک جانور بدین حال تباه افتاده بود - و آنانکه از کنار جیحون و جز آن رسیدند نیز بهمین نمط گذاردند گروهی مردم بارابه و شتر و اسب بار کوده بخانها کشیدند - و تا شش ماه قاقی آن میخورند و از چربی چواف میافروختند - تورانی و خشور بعرض رسانید - عبدالله خان کار آگاهان فراهم آورده پژوهش نمود - چون برف و باران نبود در پاسخ فرمودندند - برخی گفتند همانا لشکر بوم را گذاره افتاده باشد - و چندی سرائیدند شکاری جانور سست صدایق نام - چنین جان شکوی از آن گروه دور ننماید - در پرندها به تفاوتی و زور مندی آن دیگر را نشان ندهند - و چنان برگذارند هنگامی (که یکم پس از پرواز ماندگی داشت - و نفس میزد) میزشکار بدور رسیده به بند زره بر بست چون آسوده گشت آنرا برداشته هوا گرفت - و از نظر ناپدید شد - و آن زره دران دشت پس از زمان از بالا افتاد - هفدهم بسوی باغ جهان آرا چالش رفت - و لخته عشرت شکار اندوختند بامدادان بدین بنگاه ایماق خرامش شد - و هر یک را بنقد و جنس سرمایه نشاط سرانجام یافت ^(۲) بیست و یکم از جالگه سفید سنگ کوچ فرموده ^(۳) بیاب^(۴) خواجه حسن (که در فراخی و دلگشایی گزیدگی داشت) منزلگاه ساختند - میزرا سنجر و میزرا باشی و شادمان و دیگر سران هزاره که بشهر کمتر آمده بدرگاه^(۵) والا رسیدند - و بدرخور نوازشها از رسیدگی برآمدند •

و از سرانح دستوری دادن راجه تودرمل بصرای و ارستکی و بازداشتن - درین روز عرشداشت آن کار پرداز سلطنت رسید - که پیری و بیماری چیره دستی نموده - همانا زمان فروشدن نزدیک باشد - اگر رخصت یابد دست از همه باز دارد - و بر ساحل گنگ رفته واپسین نفس را بید کرد ایزدی برآرد - شهریار دیده در بغواش روائی^(۶) او فرمان فرستاد بو که بدین دستمایه طبیعت از آن فرو بستگی برآید - بعد از آن منشور اندرز روانه گردانید - که هیچ ایزدی پرستش به تیمار زیر دستان نرسد - همان بهتر که از آن آهنگ بازماند تا آخرین نفس بکار مردم پردازد - و آنرا زاد واپسین سفر برشمرد - بیست و پنجم قاضی عبدالسمیع از لاهور آمده بحجده نبایش سعادت افروخت - دوم آبان گیتی خدیو را بدوازده چیز بر سخته نشاط را بارگاه دیگر برزدند - و خود و بزرگ کام دل برگرفت - روز دیگر بیاب^(۷) شهر آرا و از آنجا بگذرگاه گذاره شد و زیارت تربت فردوس مکانی فرمودند - و میزرا هندال و میزرا حکیم را که دران نزدیکی آسوده اند

(۲) نسخه [۱] کلنگ و مانند آن (۳) نسخه [۱] بیست و دوم (۴) نسخه [۱] ب] بخانه خواجه حسن

(۵) در [بعضی نسخه] میزرا باشی (۶) نسخه [۱] پذیرق او •

آمرزش خواستند - و بقاسم خان فرمان شد که درین گل زمین بستانسرائے دلگشا بنا کند - و باشندگان آن قدسی مکان بفراوان بخشش کامروا گشتند - ^(۲)هم رفگ آمیزئی خزان ماما خاتون نشاط آورد و زمانه ^(۳)بباغ خواجگی محمد حسین بشادی پرداختند - و شبانگاه بمنارلی خواجه حسن برآوردند بامدادان شکار تشقان رمه فرموده بار گردیدند •

و از سوانح رسیدن مریم مکانی - چون مهین بابو را شوق دیدار شاهنشاهی بیتاب ساخت باندیشه کشمیر سفر گردیدند - گلبدن بیگم و بسیاری پرده گیان بارگاه عفت نیز بدین یارش برآمدند قدسی توجه گدیان خدیو بکابل شفرده بدینصوب راه سپردند - از آنجا (که قدردانی و هشیار خوامی خجسته آئین گیتی خداوند است) نخستین شاهزاده سلطان دانیال را با برخه امرا پیشتر فرستادند - سپس شاهزاده والا گوهر سلطان مراد را با چنده ناموران رخصت دادند - و پس از آن گوهر اکیلل خلافت شاهزاده سلطان سلیم با بسیاری از بزرگان دولت دستوری یافت - سیزدهم او رنگ آرای اقبال خود پذیرا شده نزدیک بگرامی گوناگون بزرگداشت بجای آورد - و همانروز باز گردیده گرامی رسیدگان را بدلگشامذلل خاصه فرود آوردند - و گزین بزم آرایش گرفت •

و از سوانح رفتن برهان الملک بدکن - و ناساخته کار برگشتی - چون فرمان شاهنشاهی بخان اعظم میرزا کوکه رسانید او بران شد که گردنه لشکره باو همراه سازد - از آنجا که تباہ سگالی در سرداشت چنان بودگدارن - از بسیاری سپاه دکنیان بزودی نخواهد گردید - و کار آسان بدشوانی خواهد کشید - بذببران از آن باز آمده چغنی خان و چنده خان و چنده را با هزار سوار و سه صد بندرچی همراه ساخت - او از راه کالی بهیت برابر در آمد - و ایلچپور را دست راست گذاشته بسوی دانا پور شتافت - جهاگیرخان نهانه دار و برخه دیگر بلا به گری در آمدند همراهان تنگ حوصله از پذیرش باز داشته به پیکار ره نمودند - لختر آویزش رفت - ناکاه بندوف به چغنی خان رسید - و خرمی هستی او پاک بسوخت - و چنده خان زخمی دستگیر شد - و بادافواه تباہ سگالی یافته ناکام بمالوه آمد •

و از سوانح بهجتی خرامیدن سلطان پرویز - نوزدهم آبان پس از نه و نیم گهی در مشکری اقبال شاهزاده سلطان سلیم از دخت خواجه حسن عم زین خان کولکناش فرزند فرخنده اختر پدید آمد - و سترگ نشاط چهره برافروخت - و هنگامه کامروائی رونق پذیرفت • • نظم •
 شه از مهر فرزند فیروز بخت • در گنج بگشاد و بر شد بتخت
 بفزانه فرزند شد سر بلند • که قرخ بود گوهر ارجمند

کشور خدیو آن روشن ستاره را بدان نام روشناس گردانید - امید که از زندگی برومند گردد
و از پرورش شاهنشاهی نامیده دولت برافروزد - بیست و پنجم ملا طالب و مهتر یاری
و میرزا بیگ از نبت باز گردیده دولت بار یافتند - و وخشور آن جا را با پیشکش بنظر
اقدس در آوردند *

مراجعت روایات همایون حضرت شاهنشاهی پس از

انتظام کابل بسوی هندوستان

جهان شهروار درین دیرین بنگاه لخته نشاط اندرخت - و عیش داروی که و مه آماده گردانید
سگاش آن بود که باریدن برف و بچ مالان رفتن جوانان نیز دست تماشا کنند - و هندی زادان را
ندین دلگشا نمایش شاد کام گردانند - لیکن (چون شکوه کشور خدیو توران زمین را برهم ساخت^(۲)
و توریان را از خواب آسودگی برآورد) بر اینان بخشوده بسیج هندوستان شد - چهارم آذر ماه
کوچ فرمودند - و در جلگه سفید سنگ روایات اقبال برافراخته آمد - در راه پیدائی گرفت که یک از
فرمایگان بدگوهر پند ناموس کشاورز بر دریده - آن بدکیش بیاسا رسید - و شریف پور
خواجه عبد الصمد شیرین قلم (که با او همراز و همدستان بود) بسزا مالش یافت - و سرمایه
هنجار گزینی بیراهه روان شد - درین روز قاسم خان را بمزبانی کابلستان نامزد فرمودند - دهم
نزدیک بگرامی مرکب همایون فرود آمد - و بعرض رسید که بیست و هشتم آبان راجه تودرمل رخت
هستی بر بست - و به نیک خواهی و هشیار خرامی ناپایدار زندگانی بسر آمد - چون قدسی فرمان
دستوری رسید با دل تغدرست و پیکر رنجور بهر دوار رو آورد - بآبگیره (که نزد لاهور ساخته
اوست) یرلیغ باز گردیدن سایه شکوه انداخت - از انجا (که نافرمانی انسر خدیو را ناراضمندی
ایزدی میدانست) باز گردید - یازدهم روز جهان پرورده پیکر را پدرو کرد - در راستی و درستی
و مردانگی و معامله شذاسی و سربراهی هندوستان یگانه روزگار بود - اگر تعصب پرستاری
و تقلید دوستی و کینه تویی نداشته و برگشته خود نه تنیده از معنوی بزرگان بود - کارساری
بیغرض را چشم زخم رسید - و چارسوی معامله گذاری بدان گرمی نماند - گرفتار دیانت ور (که
هم آشیان عنقا ست) بدست افتد آن اعتماد که بروزگار کمر روی دهد بچه انسون فراچنگ آید
و بدست مایه کدام طلسم فراهم شود - سیزدهم در یورت پادشاه بارگاه والا برافراختند - در راه
بر بارگاه زمینه یح آگین گذاره شد - گیتی خداوند یح مالان رفت - و برخه جوانان چابک دست

(۲) نسخه [ب] برهم زده ساخت (۳) نسخه [ل] جهان پرورد را پدرو کرد (۴) در [چند نسخه] مالک .

بيروي کردند - چون در پيش هيئه کم نشان ميدادند فرمان شد که و مه چوبه بردارد - همگان فرموده را بکار بستند - و شگرف نمايشه بروی کار آمد •

دريں روز خانخانان وقائع فردوس مکاني را (که از ترکي زبان بفارسي آورده بود) بهمايون نظر در آورد - و فراوان آفرين برانديخت - پانزدهم نزديک باريک آب خبر درگذشتن راجه بهگونت داس بعرض رسيد - و از اسبببدي جهان تعلق لخته باندوه در شدند - روزی (که راجه نود رمل را بآتش ميسپردند) همراہ بود - چون بخانه آمد استقراغ کرد - و حبس بول شد - و پس از پنجروز سيوم آذر ازین سنجي سرا رخت هستي بريست - از راستي و گراندي و مردانگي بهره داشت کنور مانسنگه مہين پور او را بخطاب راجگي و والا منصب پنجہزايي برافراختند - همانا بيسر آمدن روزگار اين دو کارگذار بر صاني باطن پرتو انداخته بود - پيوسته شہريار بهنگام يورش در دارالسلطنه بيش از دو امير بزرگ ندارد - و قرار گرفته بود کہ راجه بهگونت داس و راجه نود رمل در دارالملک لاہور باشند - در همان روز کوچ قليچ خان نيز دستوري يانت - و امروز سريان آشکارا شد •

و از سوانح شکار قمرقہ دشت (۲) - چون زيات جهانگشا بلندمک رسيد بسيج نچير افکني شد - بفرمان والا کار پردازان در بخش مورچلہا شدند - روز ديگر از باغ وفا گذشته زمين کوشک^(۳) نورد آمدند - و از راه باقاي^(۴) بر عريان^(۵) صحرائشين گذارہ فرمودند - و بہر کدام از نقد و جنس بخشش رفت - و از انجا بموضع بہار (کہ بروزگار سلطان محمود غزنوي آباد بود) رسيدند - و حکم آبادي و قلعه ساختن شد - و آذرا^(۶) شہنار نام نهادند - درين روز شاہ بيگ خان از سواد آمدہ نوازش يانت - نوزدهم نعمت خان را روزگار سپري شد - ملا مير نام داشت - و بشايسني زندگي بسر برد - از آباد سکالي مہين منصب بکل بيگي داشت •

و ہمدريں سال مادھوسنگه را دستوري شد کہ با قليچ خان در مہات ملڪي و مالي ياور باشد - بامدادان نزديک ديہ وليد لشکر گاہ شد - در ميانہ راه بباغ صفا عشرت اندوختند روز ديگر مقام شد - و خواجه شمس الدين را بوالا منصب ديواني برنواختند - و نازہ آبروئے چہرہ روزگار او برانديخت - و همگي امرا دستوري يافتند کہ بمورچلہای خود رفته رشتہ پاسباني را در نائي بخشند - بکطرف نيملہ و ديگر سو دکہ (کہ دوازده کورہ باشد) جانوران را از کہسار

(۲) نسخہ [ز] اريزد (۳) در [بعضہ نسخہ] کوشک (۴) در [بعضہ نسخہ] باقاي و در

[بعضہ] پايان (۵) نسخہ [ز] بر عريان - و در [بعضہ نسخہ] بر عريان - و اللہ اعلم (۶) نسخہ

[ز] - سہا نام نهادند •

وانده بدشت ارزنه آوردند - چون جرگه بهم دست داد بیست و هفتم آن شهسوار عرصه اقبال با شاهزادگان و برخه نزدیکان بصید افکنی نشاط انداخت - و بشکفتگی بانجام رسید - غره دی جلال آباد گذشته بارگاه والا زدند - و از میانه راه بسیر لغانات خوامش رفت - از تومانی سندابر تا مسعود آباد گذاره فرمودند •

و از سوانح نیایش گوی نمودن محمد زمان - عبد الله خان چون کولاب را برگرفت نخستین پور شاهرخ میرزا (که بدان نام روشنای بود) دستگیر شد - و بزدان سرا در گذشت درین هنگام دستان فروخته در قرائتین خود را محمد زمان را نمود - چنان برگشت که خواجه کلان خواجه بسیر خواجه جویداری بخیر بسچی در دمان والا مرا از دست جان شکران رهایی داد - و بجای من خود سال دیگر را عصری پیوند گسیختند - بسیاری ساده لوحان بدو گریزند - و دران کسار گرد شورش برخاست - و بآویزه کولاب و بسیاری جا برگرفت - محمود سلطان سپاه آراسته به پیکار شد - و زخمی راه گریز سپرد - و الله داد بیگ و نورم بیگ را روزگار بسر آمد - دوم عرضداشت او با سرهای اینان رسید - پس از نیایش و لایه گوی نگاشته بود - چون بخیر اندیشی خواجه کلان خواجه ازان بیمه رستگاری شد بهندوستان آمد - و در آئین و ارستگان بسجود قدسی آستان پیشانی روزگار خود برافروخت - چون با خواجه پیمان بود (که در زندگی او آشکار نشود) سرگذشت خود را بعضی مقدس نرسانیده بحجاز شنافت - اکنون به بنگاه آمده با لوبک آویزش دارد - و شمشیر خدیو عالم میزند - اگر توجه والا بدستگیری برخیزد بآسایش جای بهروزی بر نشیند - اگرچه در پیشگاه شاهنشاهی فروغ راستی نداد لیکن آمدگان را امیدوار ساختند - و فرمودند مرزبان توران پیمان یکجتهی بسته - بآویزه او برخاستن بزرگی ما برنماید - همان بهتر که خود را بدرگاه والا رساند - و فرستادگان را بفرواش باز گردانیدند - و لخته نقد و جنس را همراه ساختند - و سرمایه کامروائی او شد - نهم نزدیک کوه الله بقا دایره کردند - قاضی علی (که بگوشش راجه نود رمل در زندان بود) رهایی یافت - با آنکه در راستی طراز یکنائی داشت لیکن از بلند اقبال دشمن ناکامی کشید - و چهره بیکی او پیدائی گرفت نوازش فرمودند - دوازدهم نزدیک باریک آب سرای خواجه یاقوت بقدرم شاهنشاهی روشنی پذیرفت •

و از سوانح باز گردیدن وکالت بخانخانان - چون کاردانی و بی آزی از ناصیه حال آن گزین دودمان آگهی پیدائی داشت سیزدهم بدین والا پایه سر بلندی گرفت - و چون پور اقطاع او شد - و گجرات ازو برگرفته بخان اعظم میرزا کرکه دادند - و مبلوه ازو باز ستده

بشهاب الدین احمد خان سپردند - پانزدهم بدار السلطنه لاهور در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت دریا ملبهاس^(۴) فرزنده نیک اختر نوید فرخگی آورد - گیهان خدیو نام آنرا دولت نسا بر نهاد •

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدسی پیکر - هیزدهم که لشکرگاه دکه بود - در شکار گفتار نمودار شد - و دران سنگلاخ بی آن تاختند - بارگی بسر شد - و از خانه زین بزمین آمدند و روی مقدس نیز بر سنگها رسید - و جراحتهای دلشکن که و مه را باندوهناکی در آورد - آن شیرخدا بدستیارن ایزدی نیرو برخاست - و زخمها بر بست - بینندگان را نزدیک بود که قالب نهی شود - خدیو آگهی بدلاویز سخنان دلدھی فرمود - حکیم علی گیلانی ریشها را بروغنه (که از هندی پزشکان فرا گرفته بود) اندود - در همان روز نشان تندرستی پدید آمد - بزرگان دولت بران بودند که روزی چند دایره بر ندارند - از دور بینی کوچ شد - و بر سکهپال چالش رفت مهن برادر شیخ ابراهیم فیضی درین سانحه غم اندوز این قطعه گفته •

دوش از آسمان ضمیر مرا * گره غصه بر جبین افتاد
حالتی رفت کز تصور آن * لرزه در چرخ هفتمین افتاد
هم بروی زحل غدار نشست • هم در ابروی زهره چین افتاد
خاکم اندر دهن مگر گز رخس • شاه والا جلال دین افتاد
ببخورد افتاد از فغان من • در جهان عقل سهمگین افتاد
آسمان بانگ زد که غصه مخور • نور خورشید بر زمین افتاد
چه زبان نور را ز افتادن • نور را جوهر این چنین افتاد
ملک روشن کند جهان یکسر • بزمین نور چون قرین افتاد
گفتم احسنت نکنه گفتمی • که دلت نکته آفرین افتاد
عالم افروز باد آن جوهر • که بخورشید دلنشین افتاد
بر خورن یا رب از فروغ نظر • هر کرا دیده دور بین افتاد

چنان بر گذارند که پیش ازین بنه روز نراین مصر در انگ بنارس و بیم ناته بجال آباد رخت هستی بر بستند - این دو پزشک آزمون کار در فراخنای هندوستان بکنائی داشتند - فال گیران بزم همایون بے نیازی از طبیب دانسته جارید نشاط اندوختند - بیست و پنجم تندرستی چهره بر افروخت

(۲) در [بعض نسخه] مناس - و در [بعض] نهامن - و الله اعلم (۳) نسخه [ل] تند شد (۴)

نسخه [ز] ارکان دولت (۵) نسخه [ل] نگر (۶) نسخه [ل] چون ورا •

و بدبوآنخانه والا بر نشستند - فرمودند ازین سرگذشت شگرف بیداری روی داد - و بخاطر رسید
اگر واپسین سفر پیش آید تهیدست باید رفت - خواب هرکس باندازه بیداری او بود - همین خوی
(که سرمایه اسبهدی صورت و معنی باشد) آنکه از رنگینی جهان دل برگرفته جز بدریافت
دادار جان آفرین نشکبند - و با گنجینه داری حقیقت خود را تهی دست انکارند - ازین رو درد
خدا پژوهی انجام پذیرد - و این رجوعی را جاوید صحت اندیشد - درین روز قاسم خان دستوری
کابل یافت - و بهین اندرزها آویزه گوش هوش او گردانیدند - و تخته بیگ را غزنین جاگیر داده
رخصت فرمودند *

و از سوانح گشایش ^(۲) نبیر - فیروزی سپاه بمالش یوسف زئی پیهم رفت - و از بوم استواری
چیره نیارستند شد - درین هنگام عرضداشت شهباز خان از سواد رسید - غره همین (که بازش آویزش
نبود) سحرگاه گیتی خداوند در عالم مثال ره نمونی بیکار فرمود - بکارزار برآمد - و چهره
فیروز مندی برافروخت - و باسانی نیرو آن سرزمین بدست درآمد - بسیاری از تیره بخدان
رخت هستی بریستند - علی محمد الف جان سنجی در نیکو خدمتی سپرد - دهم دریای
سند را بر پل گذاره فرمودند - و بخشیان را فرمان شد که فیروزی سپاه را چوکی بچوکی بشایستگی
بگذرانند - حسین بیگ شیخ عمری با پیشکش از بکلی بدرگاه والا درآمد - و نوازش یافت
درین روز نگارنده اقبالنامه لخته از خود رفت - و بگونگون غم در شد - آگهی آمد پنجم در لاهور
کدبانوی خاندان سعادت و خاتون دردمان عصمت مادر مهراندوز از جهان نا پایدار
بعلوی عالم شافت *

چون مادر من بزریر خاک است * گر خاک بسرکنم چه باک است
دائم که بدین شغب فزائی * زانجا که تو رفته نیائی
لیکن چه کنم که ناشکیم * خود را ببهانه می فریبم
سواران آن بود که رخت هستی بر بسته - و خود را بدین سفرگزین همراه ساخته - همانا از خامکاری
سرنوشت آسمانی نبود - لیکن در سنگلاخ فاشکیبائی سراسیمه گشت *

مد هزاران دیده بایسته دل ریش مرا * تا هر یک خویشتن بر خویشتن بگریسته
آن بخت کجاست که از آگهی رَد و داع را استرداد مراهب نام نهد - و از کارکردن ایزدی کالیوه
نگردد - لیکن از خرد یارری اندرز سرائی با خود داشت - و ماتم گساری میکرد - شهریار غمگین نواز
سایه عاطفت انداخت - و بر زبان گوهر بار رفت - اگر جهانیان طراز پایدگی داشتند و جز بیک

راه نيستي نسيروے دوستانِ شناسادل را از رضا و تسليم گزير نبوده - هرگاه درين کارواني سرا
 هيچکس دير نماند نكوهش ناشكيدائي را کجا اندازه توان برگرفت - ازين دلواپز گفتار مرا
 دل بخود آمد - و بايست وقت را فراپيش گرفت - بيست و دوم نزديک سرای زين الدین علي^(۲)
 دايه شد - و دو روز بعشرت شکار پرداختند - روز ديگر نزديک حسن ابدال خسرواني بارگاه
 بر افراختند - کشور خدا بخبرگاه حکيم ابو الفتح گزاره فرمود - و آمرزش خواست - بيست و چهارم
 ازين منزل خواجهي محمد حسين بکابل رخصت گرفت - دوم اسفندار مد^(۳) نزد کهریبه آگهي آمد
 راجه گويال جادون را روزگار سپري شد - بسميراهي موبه اجمير نامزد شده بود - در شهر بيانه
 ناکهاني در گذشت - نهم نزديک رهتاس فرود آمدند - چنان برگذازند که مسند عالي فتح خان
 در او ده به نيستي خانه در شد - از راستي فراوان بهره داشت - چون بارش بود مريم مکاني
 خواهش فرمود که گيتي خداوند روزی چند در گزين نشيدمهاي اين دژ بر آساييد - پاسخ رفت
 مردمي بر ننگاب که ما با سايش و جهان در آزار - درازدم^(۴) دران نزديکي لخته بشکار قمرغه نشاط
 اندر خند - شازدم درايی بهت را از گذر رسولور در جاپل بسته گذشتند - بيستم (که دايه
 نزد هيلان بود) در راه چشم زخم بقدسي پيکر رسيد - و جهان در غم شد - نوبت فيل ملول^(۵) را
 بود - با تبه کاري و بد مستي او خديو عالم بر ماده فيل سوار شده بر فراز آن بر آمد - بيش ازان
 که پا بکلاه استوار شود آن عربده^(۶) کش بر ماده دريد - شهسوار عرصه آگهي بزمين بر آمد - اگرچه
 حقيقي نگهبان آن شوریده مغز را نابينا کرده بد بگرسو بود ليکن از افتادگي لخته بيهوشي
 روی آورد •

• بيت •

رفتم بر فيل تا به نيغش بکشم • گفته بشفونخست اين عذر خوشم

نے کار زمينم که جهان بردارم • نے چرخ چهارم که خورشيد کشم

دران زمان از فدائيان کسي نيارست رسيد - و شگونغ سرنوشت بروی کار آمد - با داد گري
 و هشيار خوامي چگونه گزند رسد - بغا شايست نساود - تا باد افرا شمرده آيد - راه غفلت
 نسيرو - که بيايم آگهي نام نهاده شود - از انجا (که يزداني کبريا پيدائي دارد - و حال پيشين بزرگان
 روشن) لخته اين دشوار مشكل با ساني گرايد - و اگر بدور بيني نزول صومعي گيرند کار آسان تر گردد
 در کمتر زمانه آن قدسي ذات بخود آمد - و بايزدي نيور سمند اقبال را بجلوه آورد - اگرچه
 در نخستين افتادگي زخمها رسيد ليکن اين سخت تر بود - فتنه اندوزان نافر جام سخنها بر ساختند

(۲) نسخه [ز] علي خان (۳) در [چند نسخه] کهریبه (۴) - [ب] هول رای (۵) نسخه

[۱] مرده ناک (۶) نسخه [ب] حقيقي دادار - و نسخه [ز] حقيقي دايهاني •

و بسیاریه پرگناتِ دوردست بتاراج رفت - چون بدهایوه رسیدند شگرف درد مندی روی داد
 پزشک فرام آمدند - و بچاره گوی انجمن ساختند - انسرخدیو را بچاره سالی هیچک دل نگرانید
 و بر زبان رفت - همانا خون گرفتن سودمند باشد - کار آگاهان پسندیده رگ دست برگشادند
 و هماندم آسودگی چهره برافروخت - و از کار آگاهی مقام نشد - بیست و دوم دریای چناب را
 از گذر بانی^(۲) کابین از دو پل عبور شد - بامدادان نندرستی روی داد - وفیل سوار چالش رفت
 روز دیگر میان راه آن یکنای آفرینش را درد شکم برخاست - و زمانه بندگان را تباه حالی
 گذشت - و زود بصحت گرائید - بیست و پنجم نوه اصحاب قلیچ خان و مادهوسنگه جدیی نیاز
 بر آستانه اتبال سردند - از آنروز که آب چناب برگذشتند هر روز جو^(۳) از ملازمان آمده نیایش
 پذیرا بجای می آوردند - درین منزل بسیاریه باین سعادت رسیدند - بیست و نهم در دروگره^(۴)
 لهور نیلان بنظر همایون میگذشتند - و بهر کدام در پیشگاه حضور چیزه بخورش میدادند - در نوبت
 یک نموردند همانا فیلبان این غلام باشد - آن نپذیرفت - آن وحشی خود را از خوردن باز گرفت
 چون پژوهش رفت و گروید باز بخورش پرداخت *

آغاز سال سی و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی مال بهمن از دور سیوم

دران دلگشا صحرا (که بسیج در آمد شهر داشتند - و چشم برگزین ساعت بود) کوس
 نوروزی بلند آوازه شد - و نشاطه تازه در دماغ روزگار پیچید - بهار شگفته رو بپذیره آمد - و نوبت
 شادمانی دولت آورد - اگرچه کارپردازان سلطنت دستوری یافتند که دولخانه شهر را بآیین
 بپاریند آن دشت طربناک را نیز آئین بستند - و عیش جاها ساختند * بیت *

آراست دگر بار جهاندار جهان را * هم خلد برین کرد زمین را و زمان را

گوئی که همه غایبه آمیخت بخروار * پر کرد ازان غایبها غایبه دان را

شب چهارشنبه چهاردهم جمادی الاول سنه (۹۹۸) نهصد و نود و هشت هجری پس از ده^(۱) ساعت
 و بیست و هفت دقیقه خدیو نورستان پرتو سعادت ببرج حمل انداخت - و آغاز سال یازدهم
 از دور سیوم شد - کشور خدا داد و دهش را پایه فراتر نهاد - و چهره شادمانی آب و رنگه دیگر گرفت
 دوم فروردین بشهر در آمدند - از کابل تا لهور یکصد و نود و شش کروه و بیست و هشت بانس

(۲) نسخه [ب] ثانی کاتبین - و در [بعضی نسخه] پانی کامین - و الله اعلم (۳) نسخه [ا ب] جوزه

بندگان آمده (۴) نسخه [ب] در ده کروه (۵) نسخه [ا] شادابی (۶) نسخه [ز] دو ساعت *

در چهار ماه دوروز کم به پنجاه و سه کوچ در فرودیدند - و همگی یورش بده ماه و چهارده روز کشید
شهریار بر فراز اوزنگ بر آمد - و کامیابی چهره بر افروخت - نوروز را روز نو پدید آمد
و تازه بهار را بهار تازه شگفت - هر روز یکی از بزرگان دولت بجهش آرائی بر نشست - و گوناگون
سعادت اندوخت - دهم میزرا یوسف خان از کشمیر آمده جبین نیایش بزمین بر نهاد
و تازک بختمندی بآسمان بر افراخت *

و از سوانح چیرگی یافتی محمد زمان بر عبد المومن سلطان پوز فرمانروای توران - (چن
فرزند می میزرا شاهرخ بر خود بست - و خود را از عقیدتمندان بازگذاشت) در کمتر زمان
فرلوان مردم فراغم آمدند - و بسیاری سپاه اوزنگ بر شکست عبد المومن به پیکار او بر آمد - عباس
سلطان و دستم به و حمید قراول و بسیاری را پیشتر فرستاد - و از آب آسویه گذشته بجرگان کلاب
سفر نمود - و استوار گریوها را پناه اندیشیده پای همت افشرد - با نخستین جوق عرصه نبرد
آراسته در هم شکست - و در تکامشع ایوان بعبد المومن رسید - و نزدیک بود که دران ننگا او را
دستگیر گرداند - بدستیاری هرا خواهان بر آمد *

و همدینولا پیشکش راجه مانسنگه رسید - چن از درگاه والا بصوبه بهار دستوری یافت
آگهی را با مردانگی همدوش گردانید - و همت را با جدکاری هم آغوش - باقبال گیهان خدیو
آنسو گزیده انتظام یافت - و سرکشان تباہ سگال رو در فرمان پذیری نهادند - پورنمل کیده هوریه^(۳)
بخود بینی و نخوت فروشی در شد - راجه بیجا بدستی بر بنگاه او شتاب آورد - و فراوان اولجه
بدست درآمد - و قلعه را که پناه روز ناکامی می اندیشید نیارست نگاهداشت - شورش بد مستمع لو
با فسر دگی خمار کشید - بلاه گری در شد - و زینهار خواست - نامور فیلان و گزیده کالا بسپاسگذاری آورد
و دخت خود را بچندربهان برادر راجه پیوند داد - از انجا بیازش^(۴) راجه سفکرام جالش نمود
او پذیرا شد - و بآئین نیکوان پیش آمد - و فیلان و تنسوقات آن دیار برگذارانید - راجه به پنه
باز گردید - و از انجا بر سر انشت^(۵) چره تاخت برد - و فراوان غنیمت اندوخت - درین هنگام
جگت سنگه پور راجه خدمت شایسته بجای آورد - در قصبه بهار یتاق داری کرده - ناگهانی
سلطان قلی قلمات و کچکنه^(۶) بدگور از نا سپاسان بنگاله دست فتنه دراز کردند - و لراه گهوراگهات
تاجپور و پرنده را یغمانی ساختند - و از انجا بدر بنگه شدند - فرخ را همت یار ی نکرد - و به پنه
آمد - جگت سنگه از نیک اختری بکارزار برخاست - و فرخ خان و دیگر اطاع داران دل یافته

(۲) در [اکثر نسخه] تا بجرگان کلاب (۳) نسخه [۱] کندپوریه (۴) نسخه [۱] باهال (۵) نسخه

[ب] اندت چره (۶) نسخه [۱] کچکنه - و نسخه [ب] کچکبه *

همه‌ی گزیدند - چون بهفت گروهی حاجی پور رسیدند غنیم در خود نیروی آویزش ندیده راه گریز سپرد - او به تیزدستی گام نکامشی برگرفت - و اندرخته‌های اینان بدست درآمد راجه نفائس غنیمت را با پنجاه و چهار فیل روانه درگاه والا گردانید - بیست و سیوم بنظر همایون گذشت - بیست و ششم پادری^(۲) فرملیون^(۳) از بندر کوده بدرگاه والا رسید - و از قدردانی بلند پایگی یافت - فراوان عقلی کلام و نقلی مقال میدانست - برخه خردان تیزهوش را بآموزگاری سپردند - تا سرمایه ترجمه کردن یونانی نامها فراهم آید - و گوناگون دانش بهمه فراوسد و نیز گروه انبوه از فزنی و ارمنی^(۴) پارچه^(۵) چینی و دیگر کالای آن دیار آوردند - و لخته بتماشای آن گذشت *

و از سوانح شورش پکلی - هذال بومی از خامکاری خود را سلطان نصیر نام نهاد و چنده فرومایه بدو پیوستند - مردم حسین بیگ شیخ عمری را همت یاروی نکرد - و پکلی را بزور برگرفت - بیست و هشتم او را با سیارای ایماق بدخشان روانه فرمودند - در کمتر زمانه رفته مالشے بسزا داد - غرق اردی بهشت شاه قلی خان محرم را بمیوات فرستادند - دران هنگام (که گیتی خداوند از فیل بزمین آمد) برخه راجپوتان سنجارت^(۶) را خرد تباہ گشت - و با آنکه سران اینان در پرستاری حضور سعادت می اندوختند بیراهه^(۷) را تاراج کردند - و نزد ریواری گروهی دراز دستی نمودند - شهبازخان عمل گذار آنجا بیدلی کرده بکول رخت - و دیانه نزدیک میرتهه بیغما برخاست - ازین آگهی آن گزین خدمت را بمالش بد گهران دستوری دادند - در اندک فرصتی خازین فتنه برکنده آمد - و جهانے بر آسود - نهم غزنین خان را نوازش فرمودند - و جالور مرحمت شد - ازان باز که سرتابی نمود خانخانان بنگاه او را بتیول دیگره داد - پس از چنده بدرگاه والا روی آورد - همواره پرستاری کرده - چون پشیمانی از ناصیه او بر خوانده آمد گیتی خدیو دیرین بنگاه را بدو باز بخشید - بیستم جشن قمری وزن پیرایش یافت - و بهشت چیز آن همسنگ آسمان را بر سختند - و تهی دستان را سرمایه فراح روزی آماده شد - دوم خرداد زین خان کوکه باتالیق گلدسته اقبال سلطان پرویز سربلندی گرفت - و آن نوباوه بستانسرای دولت را بمنزل او فرستاده عزت افزودند - چهارم مهین بخشش از بارگاه خلافت چهرة نشاط برافروخت - و سرمایه آسودگی فراوان مردم فراهم آمد - از اندیشه آبادی و شایسته کرداری اورنگ نشین بس ازانی شد - و برخه کشاورزان را گذاردن پانچ فرماندهی دشوار گشت - از صوبه

(۲) نسخه [ز] بادهری فرملیون (۳) نسخه [ب] فرملون (۴) نسخه [۱] پارچه و چینی (۵)

نسخه [۱] شیخاوت (۶) نسخه [۱] بیرات - و نسخه [۱] برینه •

آله آباد و دارالخلافه آگره و ارده و دهلی و سرکار سهارنپور و بدایون هشت یک بخشیدند - و از سرکار سهند و حصار ده یک - و آن در خالصه هفت کرور و نو و هفت لک و هشتاد و یک هزار و هشتصد دام شد - پنجم در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزند و چهار هستی بر افروخت - امید که مہین بانوی روزگار شود - و قدوم او خجستی افزود - دهم ولایت پکلی بدیرین مرزبان عنایت فرمودند - از دیویاز او باز و زاد بدرگاه والا آمده بود - و از پیشین لغزش شرمساری داشت - درینولا آگهی آمد که حسین بیگ از ناشناسی^(۴) به تنگناهای کوہستان در شده - و همدال تبه کار برو چیرگی یافته - گیتی خداوند بسیج فرستادن فوج دیگر بسرکردگی یک از شایسته کاران نمود - درین هنگام شاهزاده سلطان سلیم بخشایش حسین در خواست آن پایه شناس پذیرفته نوازش فرمود - او کامیاب به بنگاه رفت - چهاردهم دھارو پور راجه تودرمل از جونپور آمده دولت بار یافت - و نوکران پدر را بنظر همایون در آورد - و بشایسته روش کار سازی شد - بیست و هشتم فرستاده عبدالمومن سلطان به نیستی سیل در شد - در گذشتن دریای بہت کشتی بغرقاب فرو رفت - اگر چه نامه خوانده نشد لیکن برخه گذارش نمودند کہ از مستع برنائی ایماق بدخشان را (کہ رو بدرگاه آورده اند) در خواسته بود - همانا کارسازان آسمانی^(۵) آن بد مست را رهنمونی میکنند - و ہمدین روز خواجگی محمد حسین و خواجه عبدالصمد کاشی از کابل رسیدند - و بسعدایت کورنش کام دل برگرفتند •

و از سوانح ریش ابر بخواہش گیتی خداوند - چند روز بارش نشد - و نزار دلاں را سراسیمکی در گرفت - یک از نزدیکان عرصه داشت - اگر از دادار توانا خواسته آید بس در خور فرمودند جهان آفرین بہبود بندگان نیکو داند - و سخن چند (کہ نیروی شناسائی بر نقاید) برگزاردند - او همچنان زاری میکرد - و خواہش می افزود - شہریار آرزو پذیر سیوم تیر ایزدی نیایش فرا پیش گرفت - در کمتر زمانے ابر بر جوشید - و جہانے را شاداب ساخت - هشتم خان اعظم میرزا کوکہ باحمد آباد در آمد - پایان پیشین سال گجرات از خانخانان برگرفته بدو نامزد شده بود او باندیشہ آنکہ مالوہ بہتر باشد در رفتن درنگ نمود - و بدرگاہ والا عرض داشت - چون بمغز کار رسید بدان سو روی آورد - و گزیدہ سامان نمود •

و از سوانح سزایاتن کشمیریان گجرا - شانزدهم حسین خان و محمد خان و ابوزید خان غازی خان و لورچک و حسین دیو باندیشہ فتنہ اندرزی از بارگاہ والا برگرفتند - و از راه جمو

(۲) نسخہ [۱] ہفتہ دام (۳) نسخہ [۲] از نامیاسبیا (۴) نسخہ [۱] تقدیر (۵) نسخہ

[۱] نویدان - و نسخہ [۲] فرندان •

بدان کهسار در آمده بعلي رینا پناه بردند - پیش از آنکه دست و پای برگشایند کار پردازان کشمیر بدست آورده در شهر بیلاسا رسانیدند - و سرمایه پند پذیرى هرزه سگالان شد - درینولا قاضي علي بنافطرى بیرونات سر بلندي یافت - (اگرچه صادق خان در میسر سامانی کار آگهی داشت - و خواجه غیاث الدین بیگ دیوان بود) لیکن (چون هر کارخانه فرادان دخل و خرج دارد) هر چند یاور بیشتر کار شایسته تر - ازین رو چهارم امرداد آن کار دانی راستی پیشه را بدان شغل نامزد فرمودند - و چون میان قلیچ خان و صادق خان ناسازگاری بود فرمان رفت که در کار بیرونات قلیچ خان در نیابد .

و از سوانح ریش باران بخواهش شاهنشاهی - اختر شناسان گذارده بودند - بیست و سیوم کسوف است - و همگی آفتاب گرفته شود - آزمون پیشگان دانش اندوز هندوستان چنین گذارند - اگر هفت روز پیش یا پس بارش شود نکوهیدگی آن بر روی کار نیاید - ایشان هر چند کوشش نمودند سودمند نیامد - و از شرمساری کثاره گرفتند - چون هنگام در رسید گیتی خداوند به نیایش گری دادار بهمال بونشست - و از دم گیرا ابرها فراهم آمد - و بارش در گرفت چندانکه آن ساعت در گذشت - و جهان بشگفت زار افتاد - فرمودند ایند توانا خواهش این نیازمند را پذیرفت - و پرده بر حال اختر شماران یانه درا آویخت - اگر گذارده طرار راستی داشته تاریکی افزود - سیزدهم شریف خان از مالوه آمد - و بسجود قدسی آستان سر بر افراخت *

و از سوانح عروسی بزم عبد الرحمن - از آنجا (که گیتی خداوند نگارند اقبالنامه را بگونگون نوازش سر بلند دارد) خواست پور اورا (که آگهی و آرم از لوحه پیشانی او می نابد) بیکه از شایستگان درگاه بیوگانی پیوند دهد - بیست و هشتم ببرد زاده سعادت یار کوکه که بهار سائی فامور بود عقد یگانی بستند - و هنگام شادمانی آراسته گشت - آمد که ایزدی چشمه سیرابی پذیرد - و بسعادت سکالی و بختمندگی تخمه افزونی گیرد (۴) - سیم قاسم علی خان از خیر آباد آمده دولت بار یافت *

و از سوانح بآشتی باز گردیدن فیروزی سپاه از اودیه - (چون صوبه بهار از کار دانی راجه مانسنگه انتظام یافت - و گردنکشان بایلی گزایدند) پایان سال گذشته از راه چهار کهند کشایش اودیه را فرا پیش گرفت - و نزدیک بهاگلپور درنگ نموده بسعید خان حاکم بنکاله سگالش برگرداند

(۲) نسخه [اب] غیاث بیگ دیوان - و نسخه [ل] غیاث الدین دیوان (۳) در [بعضی نسخه] بیست و هشتم - و در [بعضی] بیست و هفتم (۴) در [چند نسخه] گردد *

و همراهي خواست - او از نزديك رسيدن بارش بهنگام ديگر انداخت - راجه از كار پزوهي سر آغاز
 اين سال از راه بردوان روانه شد - پهاژ خان بابوي منكلي راى پتر داس با توپخانه از بنگاله
 همراهي گزیدند - در جهان آباد بنگاه ساخت - بسنج آنكه ناسپري شدن بارش سعيد خان و مخصوص
 خان و زمينداران و ديگر مردم خواهند پيوست - قتلوا (كه در اودیسه سر نخوت برانراخته بود)
 بدو پور بيست و پنج گروهی فيروزپي جنود آمد - و در سرانجام پيكار شد - و بهادر كوره را
 با بسيارے برائي پور فرستاد - راجه فوج بسرکردگی جگت سنگه بمالشی او روانه ساخت
 آن نافر جام حصارى شده بلا به گري در آمد - و ديو افسانها بر خوانده آن نوجوان كم آزمون را بشاد خواب
 بے پروائي برد - و از قتلو مددكاري خواست - دهم خردان هنگاميكه از سرخوشم باده غنودگي داشت
 ناگهاني آن بدگور با فراوان لشكر برو رخت - و چيره دست آمد - قتلو جلال خان و بسيارے
 دلازان را بسرکردگی عمرخان برادر زاده مير پور كاسو و خواجه عيسى و كیل روانه ساخت - هر چند
 حمير بومي حيله سازى بهادر و روان شدن لشكر بيدارى او گذارش مي نمود بگوش در نمي آورد
 بهزان كوشش چنده را بقراولي فرستاد - غنيم بدرخت زار فرود آمد - و خيمه و پرتال را آنجا
 گذاشته از نهفته راه شتاب آورد - پيش آيندگان كم بين فرود آمدن غنيم برگذاره بر پروائي افزونند
 پايان روز غنيم در رسيد - از گسختن رشتۀ تدبير و ترك بيشترے بے آتزه پراكنده شدند
 و برخه پای همت افترده به پيكار ايستادند - بيگه رانهور و مهيس داس و نرو چارن بمردانگي
 نقد زندگي در باختند - اگرچه چشم زخمه بفروزي سپاه رسيد ليكن عمرخان و مير و پسران
 همابون تلي با چنده خوشان بگو نيستے فرو رفتند - حمير آن نوجوان مدعوش را بر آورده
 بيوريت خرد بش پور برد - و آوازه افتاد كه روزگار او بسر آمد - راجه انجم راز گويي بر ساخت
 و بچاره گري بر نشست - بيشترے گذارش نمودند - سزارار آنست كه تسليم آباد (كه زه زان
 سپاهي آنجااست) باز گشته آماده پيكار بايد شد - پاسع داد - باز پس شدن غنيم را دلير ساختن
 و مهم را پای دادن است - افروق را طلب داشت - و سگانش آتزه فرا پيش گزشت - درين ميان اقبال
 شاهنشاهي شگرفي نمود - پس از ده روز قتلوی نافر جام در گذشت - بيمار بود از شتاب روي
 پيمانۀ زندگانی او ليرز شد - خواجه عيسى نصيرخان خرد پور ادر ا بسري برداشت - و هنگامه
 افغانان لخته از انسردگي برآمد - بلا به گري و حيله سازي جويای آشتي شدند - فيروزپي سپاه
 از نزار دلي و بارش فزوني پذيرفتند - و پيمان شد كه بخطبه و سگه شاهنشاهي روزگار اينان

(۲) در [بعضی نسخه] بهارخان (۳) نسخه [۱] بدو پور - و نسخه [ب] بدو پور (۴) نسخه

[ب] جيمر بومي (۵) نسخه [۱] پيكه •

پیرایه برگزید - و جز فرمان‌پذیری و خدمتگذاری سگالش نرود - و جنگ‌آهه که مهین پرستش کده است با توابع بخالصه باز گردد - و زمینداران دولخواه را آسیبه نرسد - از زمانه ساری و قزوین کاری همه را خط سپردند - چهارم شهرپور خواجه عیسی پسر قتلو را نزد راجه آورد - و صد و پنجاه نیل و دیگر گزیده کالا پیشکش درگاه مقدس سپرد - او گوناگون دلدهی داده به بهار باز گردید - بیست و سیم میرزا یوسف خان را دستوری کشمیر شد - گیتی‌خداوند در نخستین منزل رفته گرانبار اندوز گردانید - سیم زمین خان کوکه را بشمالی^(۴) کهسار فرستادند - چون زمینداران آنسو از جا استواری و خرد زبونی سوزنی فرابیش گرفتند آن شایسته کار را به پندگداری و شمشیر آرائی با فرمان سپاه فرستادند - بیست و مهر تردی خان از اقطاع خود آمد - و دولت بار یافت - بیست و سیم پس از سه ساعت و سیزده دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان سلیم از دخت کیسوداس راهور فرزند روشن اختر پرتو انداخت - گیتی‌خداوند بهار بانو نام نهاد - و همدین شب از دخت مونه راجه گزین گهره^(۵) ابدل برافروخت - کشور خدا به بیگم سلطان نامور ساخت *

و از سوانح روانه شدن مردم مکانی بفتحپور - بازروی دیدار حضرت شاهنشاهی جریده آمده بودند - و بخاطر چنان بود که شهریار دیده‌ور بزودی باز خواهد گردید - چون نقش آن سگالش ستوده دیدند بیست و چهارم آن مهین بانو بمرانجام بغه و بار خود دستوری گرفتند - بیست و هشتم انحرخدیو پایه شماس در نخستین منزل بنیابشگری رفتند - و شبی بروز آورده دستوری گرفتند بزرگ شاهزاده را فرمان شد که چند منزل همهی گزیند - دوم آبان عارف پسر شریف خان در آگه فرو شد - از تدها خوئی دل آزاری کنیزان او ستوده آمده بهنگام محنتی از هم گذرانیدند - و بادافراه ناسپاسی بر گرفتند - سیم جشن شمسی زن شد - و کشور خدیورا بدوآره چیز برسخندند - و ملای بخشش در دادند - و که و مه بکام خویش رسیدند - هفتم رای رایسنگه را به بیگانیر دستوری شد و مسیح الماک از گجرات آمد - یازدهم در مشکوی شاهزاده سلطان مراد از دختر خان اعظم نیک اختر فرزند چهره هستی برافروخت - گیتی‌خداوند عالم سلطان نام بر نهاد - هفتم آذر میدنی رای ارگجرات آمده بسجود نیایش سرلندی گرفت - در پیشکش او آهو و یوز بود آهروا بصید محرائی گذاشته بودند - یوز از کمین بیازش او برخاست - و پا در دام افتاد و آهو را سراسیمه ساخت - و گرفتار شد - در جشن این ماه بانو هوش انرا می پیمودند

(۲) در [چند نسخه] فرمان بری و خدمتگذاری (۳) نسخه [ب] رخصت شمالی کهسار دادند (۴) نسخه [ز] هشتم مهر تردی خان (۵) نسخه [ل] سعادت (۶) نسخه [ا] ب

میر صدر جهان مفتی و میر عبدالحی میر عدل نیز ساغرے در کشیدند - گیتی خدیو را
این بیت بر زبان رست •

در دور پادشاه خطا بخش جرم پوش • قاضی قزاقه کش شد و مفتی پیداله نوش^(۲)
بازدهم احمد علی اتالیق و خورش توران را روزگار سپری شد - نابهنگام خورش بیمار ساخت - و نابرهیزی
سر باری آمد - از آگهی و گران سنگی فراوان بهره داشت - سیزدهم خانخانان را سیوم پور
نشاط افزود - او همواره خواهش فرزند میکرد - و در جوابی بیغابی داشت - هنگامی که در گجرات بود
شمس بهرام اقبالنامه فرمودند - در فرمانی (که بخانخانان نام زد شد) برنگرد که اینده جان آفرین
لورا درین زودی سه پسر دهد - ایرج و داراب و قارن نام برنهد - در کمتر فرصتی گفته پیدائی گرفت
و بتازگی نهفته دانی شاهنشاهی را که همه دانست - بزرگ جشنی برآراست - و قدسی قدم را
خواهشگر آمد - آرزو پذیرش یافت - و پایه برانراخته تر شد - درین روز آگهی آمد که
شیرخان فولادی (که در گجرات شور افزائی داشت) به نیستی خانه شتافت - و فتنه اندزان
به پیغوله ناکامی در شدند - چهاردهم دخت میرزا سنجر پهرستاری شاهزاده بزرگ
سعادت اندوخت - او پور خضرخان هزاره است - بفرمان افسرخدیو از بنگاه آورده بود - درین روز
بآرزوی خویش رسید •

و از سوانح گرفتار آمدن یعقوب و فرود شدن ابیا^(۴) - این در برابر در کمین گریز بودند - زمانه
فرست نداد - شهریار مهربان دل زهار دادگان را بادافواه نه پسندید - و با حسن بیگ گرد
نزد راجه مانسنگه فرستاد - تا از بنگاه دور باشند - و هم لختی باسایش گرایند - هیزدهم در قصبه
(که نزد بامر پور است) راه می سپردند - حسن بیگ همراهان را سه توپ ساخته بود - جمع
با زه و زاد - و جوق بهاسبانی یعقوب - از آنکه بیمار را نموده بود بحکس میرفت - و گروه با خود
داشت - چندی از حیل سازان تباہ کار بفرواد شدند - که رهزن دست بپرتل در آورد - حسن بیگ
همراهان را بدافسو فرستاد - درین هنگام ابیا (که درین سخن بود) ناگهانی مشعلچیئے را بشمشیر
جان بشکود - و حسن بیگ را زخمی ساخت - او در آویخته بزمین آورد - و از هم گذرانید
دران انت و خیز محمد کوکبه یعقوب گزند پلاک رسانید - آنرا نیز برگرفته بر زمین زد - درین هنگام
مردم رسیدند - و یعقوب با دیگر غنوده بختان گرفتار آمد - دریندولار دت بیکارا (که ده کیای
مؤ از ولایت بکر بود) دشمنان جان ستان زخمی بر پشت و بن گوش رسانیدند - دران نزدیکی

(۲) نسخه [۱] حافظ پیداله کش شد و مفتی شرب نوش (۳) در [بعضی نسخه] دم (۴) در

[چند نسخه] ابیا - و در [بعضی نسخه] رینا (۵) نسخه [ب] راوت پیکاره •

رامداس خویش او را فرزند بزد - بدانسان دوزخم داشت - بر زبان روزگار افتاد که فرو شده
 پیکر گرفت - و برخه نشانهای او را میسرائیدند - بآردی او فرمان رفت - بیست و ششم
 آن چهار ساله را آوردند - و بفروغ دربینی گیتی خداوند هزده سرائی اینان بری روز افتاد - فرمودند
 در تناسخ پیکرها دگرگون بود - آن تن زخمی بود نه جان - همانا چنین شگرفی بیداری منجمله
 و مصره چهره افروزد - دور نیست که مادر او اندیشیده باشد - که آن فرو شده از شکم او پدید آید
 در هنگام بستن نطفه زخمها در خیال داشت - مصره بر گرفته همان نقش بر پوست - و داستانی
 برجای خود داشتند - فرمودند روزی پیش از زادن من مریم مکانی در پا خالی چند بسوزن
 نقش میکردند - جهانباقی ازان پژوهش نمود - عرضه داشتند آرزو آنست که یادگار در پای
 بسرم بدید گردد - چون هستی چهره بر افروخت همان طرز خالها در پا پیدائی گرفت
 و ساق پا کشاده بیداریافتان نمودند •

و از سوانح رسیدن زین خان کوکلتاش بدرگاه والا - گذارش یافت که آن پسندیده خدمت را
 بشمالی کوهستان فرستادند - از نزد نیپال^(۳) در آمد - و نه کاهلور^(۴) گذار دریای ستلج نگرفت - و همگی
 بوم نشینان فرمان پذیر گشته بدشکشا آمده ساختند - راجه^(۵) بدهی چند از نگر نرت - بر سرام
 از کوه جمو - راجه باسو^(۶) از مو - راجه انروده از جرسال - راجه نیله از کاهلور - راجه جگدیس چند
 از گوالیار - راجه سیحمال چند از ده پال - رای سنسار چند از سیبه - رای پرتاب از مانگوت - رای
 بهونر از جسرته^(۷) - رای بلبدهر از لکن پور - رای دولت از شورکوت بهرته - رای کرشن از قلعه بیدا
 رای نراین بومی هسکنت - رای کرشن یلادیه - رای اودیبه بهری وال - اگرچه سوار اینان بده هزار
 کشد لیکن پیاده از یک لک فرزون - هفتم دی با همگی بومیان سعادت کورنش انداخت - و هر یک
 بکوناگون نوازش سر بلندی یافت - هیزه^(۸) فیل و مد و پانزده اسپ و دوست و پنج شکاری جانور
 از باز و شاهین و جز آن و قطاسها و دیگر تنوعات آن سرزمین و گرانمند خواسته بنظر همایون
 در آورد - و آمون بر گرفت •

و از سوانح آمدن ایلچی توران - مرزبان آنجا ازان باز (که شگرفی جاوید دولت دریافته)
 درستی و فیاض فوایدش دارد - و در هر چند ده بنانه روشی به گری نماید - و داستان یکجمنی
 برخواند - از باز نگر بدین احمد علی اتالیق دل نگرانی داشت - درین هنگام از فاهنجاری پور خود
 (که ایمانی بدخشان درخواست بود) آشفته شود - و آن سرور بد مغز را سرزنشها کرد - و نفرینها نمود

(۲) نسخه [ز] بیست و هشتم (۳) نسخه [۱] بنهوان (۴) نسخه [ب] کاهلور (۵) نسخه [پ]

بدیچند (۶) نسخه [۱] از منو (۷) نسخه [۲] جنرونه (۸) نسخه [ل] همروال •

و بزرگش آن سزنامه ساخته در برآمد پیشین کارها سخن برگذار - و مولانا حسین خراسانی را (که از بابریان او بود) با گزین ارمنانی بدر ^۱ والا فرستاد - پانزدهم سعادت یار یاقوت - و دلاویز گفتار آرامش آورد - و همدارن سال شهاب الدین احمد خان در اجین رخت هستی بریست - درین بزرگ سلطنت فراوان شایسته کاری بجای آورد - در ملک آبادی از یاقوتیان زمانه بود - خدیو روزگار برای غنچواری پس ماندگان او خواجه محبت علی خان را دیوان مالیه ساخته فرستادند - و اقطاع او را بنوکران باز گذاشتند *

و از سوانح فرستادن شهزاد خان بزندانی دبستان - هجدهم بے فرمان از سواد آمد - و در کشاکش عتاب افتاد - و نیز روش شد کلامی را که در قبول او بود از زر مستی باز گذاشت - گرانع خاطر اندس برافزود - و قایمچیان کین توز دیگر کجریهای او بزرگ درست گویان بے غرض رسانیدند شهریار را در بند خانه باز داشت - و در یزینی را بشناسائی فرستاد - درین روز حکیم عین الملک بسعادت کزانش دولت ندرخت - هجدهم و مالیه جایگیر او بود - چون بے فرمان بدرگاه رسید بار نیافت - و از آهوی آنکه خان اعظم میزا کوکه جایگیر او را گرفته است و بداد خواهی آمده به پیشگاه حضور طلبه دند - بیستم خاصه کبوتری پرواز داشت - چرخه بدو یازش کرد - و نزدیک بود که در شکر - چون نظریه ماین بران افتاد بر زبان گوهر بار گذشت - هزیند - و برگزید نگاه جوقی از صحرائی زانغ فراهم شده آن را گرد گرفتند - او چنگ از کبوتر باز داشته بسراسیمگی افتاد - و از نظر بگیان عربو برخاست - والا همتی (که جز ایزدی رضا نبی زهد) آسمان را بکام او گردانید - پذیرائی مشقه جانور چه شگفت *

و از حوائج فرستادن فیروزی جنود بگشایش قندهار - جدت آشپانی بفورانیوی ایراد شاه طهماسب گذاشته بود - ازین رو دهم خدا بگرفتن آن دل نهاده - درینولا (که ایرانیان ر ستاره بختی نندی بدان تابش نماند - و مظفر حسین میزا و رستم حسین میزا فرزندان سلطان حسین میزا بشورش بونائی از میزبان ایران سر باز زدند - و در فرمان پذیرئی شاهنشاهی گفتار اینار بکدام نمی گرایند) بخاطر هماین رسید که گزیده لشکر بدانسو فرستاده یازری کارگذار ایران نموده آید - اگر میزبانان رو بدرگاه نهند فواغنه الکی دیگر داده شود - و آن آباد بر بهادری یکی از طرز دادن دادگر باز گراید - و ازینک از اندیشه گرفتن باز ماند - و آن یازری دلخوا صورت بدود - بیست و چهارم خانقاهان را دستوری شد - و شاه بیگ خان سید بهار الدیر بخاطر بیگ گوردهن راول بهیم دلالت جانیش بهادر بهادر خان قوردار محمد خان فیاض

علي مردان بهادر بابهدهر را تهوور شیرخان قرا بیگ فریدون بولاس سرمدی میرمعصوم بهکری حسن علي عرب خواجه حسام الدین سید درویش قاسم کوکه خاکی گلّه بان نورمحمد خواجه خضری عبدالغنی الغ بیگ سال النکی خاکی بیگ سید میرعلي میرزا بیگ سالار قلی میرزا محمد سید بنده علي ابراهیم بیگ مرشد قلی جولک شمشیر عرب محمد زمان باقی چهار دانگی عبداللطیف بهادر ملک عزت علي کابای الله بردي تولکچی الیاس توپچی محمد قلی تفری بردي ترخ بیگ قلی محمد و بسیارے زاد مردان کار آگاه را بهمراهی نوشتند - و خواجه مقیم به بخشگیری سرلندی یافت فرمان شد که از بلوچستان بدان سو گراید - اگر فرمان پذیری فرابیش گیرند آن آباد ملک بآنان وا گذارد - و همراه گیرد - ورنه بسزا برمالد - و بدانگران سعادت پزوه بسپرد - و نیز مرزبان قومه بنصایه سائی درگاه نیامده است - کار آگاه فرستاده داستان اندرز برخواند - اگر خود پیوندد یا فوجی همراه سازد بهتر - ورنه بداد را بگذراند - و در بازگشت مالش بسزا دهد - غره بهمی گیتی خداوند کشتی سوار به نخستین منزل خانخانان (که بیگ فرسخی بود) سایه عاطفت انداخت و والا بزم آراسته شد - و به نثار و پیشکش سعادت اندرخت - و بهین پنדה آویزه گوش آگهی گردانیدند - و همدردین روز سلطان پرویز را خواهرے نیک اختر بزد - امید که قدیم او فرخی افزاید - ششم اسمعیل قلی خان از گجرات آمده بسجده قدسی آستان ناهید بختمنندی برافروخت نهم قاسم علي خان را بکالپی (که در اقطاع او برد) دستوری شد - بیست ردوم گیتی خداوند را دندان بدر آمد - و زلوک بر نهاده چاره گر آمدند - سیوم اسفندارمذ خدیو جهان از آب راری برگذشت - و هشت روز بعشرت شکار برداخته از گلگشت صحرا نشاط اندرخت •

آغاز سال سي و ششم آلهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال اسفندارمذ از دور سیوم

روز پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الاول سنه (۹۹۹) نهمد و نود و نه پس از چهار ساعت و شازده دقیقه نور افزای نشیب و بالا حمل را نور آگین ساخت - کارپردازان سلطنت دولتخانه را آگین بستند - صورت را حسن معنوی پیرانه دادند - و روزگار آخشیاچان چون جهان خرد سرمیز و شاداب شد •

ای عروس طرب از بخت شکایت منمای • حیاة حسن بیاری که داماد آمد
بری بهبود ز اوضاع جهان می شوم • شادی آورد گل و باد صبا شاد آمد

(۲) در [بعضی نسخه] هاشم کوکه (۳) نسخه [۱] عنبر علي کابلی (۴) نسخه [ب] قلی محمد •

هر روز جشنه ديگر آراسته گشت - و آلهي سپاس را روز بازار ديگر شد - ششم زبن خان كوكه را پايه افزودند - و بولا منصب چهار هزارى و نقاره سرلندي يافت - نهم با برخه پرنديان كشتي سوار به بستانسراى ميزرا كامران خرامش رفت - و تماشاى رنگ آميزى بهار عشرت افزود - هفدهم پيشكش خان اعظم ميزرا كوكه بنظر همايون در آوردند - لخته كزيده فيل و ديگر تنسوقات از گجرات فرستاده بود - و خود را بدين دست آواز بيا داده - روز شرف كه بزرگ جشن بود انچيان تنه بار يافتند - و عرضداشت با پيشكش گذرانيدند - همگي گذارش آنكه از خرد غنودگي گذشت آنچه گذشت - اگر نويد بخشايش رسد پيشين لغزشها چاره پذيرد شهر يار پوزش پذير آمدگان را اميدوار ساخت - و منشور دلدهي برنگشت - نهم اردي بهشت بزم قمرى وزن شد - افسر خديو را بهشت چيز برسختند - و داد و دهش را هنگامه بر ساختند *

و از سوانح بهي يافتن نازنده اقبالنامه - چهارم بهمن ماه پيشين سال بيدمباري افزايش يافت - پزشكان روزگار سنگ مئانه پنداشتند - و دواى آن بگر ميرفت - و زمان زمان رنجوري مي افزود - چندانكه كار آگاهان گسسته اميد شدند - ازين آگهي لخته شادي مي اندوخت از سر آغاز آگهي سر و برگ زندگي نبود - و از تقليد زراي و خلق پرستي ناسور دل بيناب داشت - ليكن چون بآئين سپاه بود طبيعت از فرمان خرد بيرون رفته باندوه درميشد - اين اكديش غم و شادي را همواره بدل در گذرد - كه داستانه چند بزبان شمشير گذارده آيد - و گوهر شناسي گيتي خداوند را بتازگي دلنشين كه و مه گرداند - و تنگ حوصلگان را (كه از نخوت مردانگي ناهنجار روند - و دستارچه لاف گذاري كچ نهاده عشوه فروشند) بزبان كردار خموش گرداند ديهيم خدا هربار كه برين رنجور سايه عاطفت انداخته نويد تندرستي رسانيده - ديگران داستان دلدهي نام نهاده - دو روز از نو روز مانده برد كه دانش اندوز حكمت آمود حكيم مصري از دكن آمد - و بسجده قدسي آستان سراغندي يافت - همان دم شهر يار مهربان دل او را بر سر اين آماده سفر واپسين فرستاد - از شكفته روئى او تاره نشاط پديد آمد - آن پزشك آزمون كار ناراستي پيشينيان در يافت - و بغير بيماري وارسيده بچاره گري بر نشست - در كثر زمانه نشان بهي پيدائي گرفت و نفس نفس تندرستي افزود - پاددهم صحت بافته بكورنش رفت - و نهفته گذاري افسر خديو بتازگي خاطر نشان خرد و بزرگ شد - اردي نيز درين رنجوري شگرف ياري نمود - فراوان سال در شناسائي نفس ناطقه سرايمگي داشت - و هر دليل (كه گذارده پيشينيان بود) ناخن زده آمده

و احتمال آنکه دانائي باعبدال آخشيچان مزاج باز گردد - از سراپای خاطر برنياه - در آشوب بیماری بر من پیدائي گرفت - و بنورستان آگهی آرامش یافت *

و از سوانح چیره دستی برهان الماک بر جنوبی دیار - چون نخستین بار ناکام برگشت چنانچه لخته گداخته آمد در مالو باقطاع خود بسر میبرد - درینوا (که خان اعظم بکجرات رفت و شهاب خان را روزگار سپری شد) نزد راجه علی خان مرزبان خاندهس رفت - او بنده سی فرمان شاهنشاهی سرگرم یازوی شد - و بعدال خان بیجاپوری قرارداد که چون باحمدنگر روی آورد از انسوفیز لشکر دررسد - و بدین سگالش برخه سپاه او روانه شد - تا بسرحد خویش انتظار برد جمال خان (که سپه آرای احمدنگر بود) از اندیشه فراهم شدن هردو سپاه تودستی نمود - و پیشتر از آنکه برهان الماک نزدیک شود اسمعیل پور او را برداشته به پکار بیجاپوریان شتافت - و بکمر آویزه چیرگی یافت - برهان الماک چون بدر آمد امجد الماک و عظمه الماک و سیف الماک و شجاعت خان و جهانگیر خان و صدر خان و عزیز الماک و دیگر سران پیوستند - و به جنگ خاطر از ان الکا و پرداخت - و همانروز (که جمال خان را باد نخوت بسر افتاد) از آن آگهی در سبکروی شد - و سر رشته تدبیر از دست داد به شایسته آمادگی گام فراق برد - و از گزوفه فردا پور برگذشت - هفدهم دران نزدیکی عرصه نبرد برآراست - راجه علی خان از دور بینی برهان الماک را با آمرای برار در نظر داشت - و خود بکارزار درآمد - و هنگام آویزش گرمی پذیرفت - دران زده و خورد بندرت به جمال خان رسید - و خرمی هستی او پاک بسوخت - لشکر دکن پراکنده گشت و سترگ فیروزی چهره نشاط برانروخت - در کمتر زمانه اسمعیل را گرفته آوردند - و زندانی شد سپس مرزبان خاندیس برخه مردم را همراه ساخته خود باز گردید - و در کمتر فرصت باحمدنگر شتافت - و برهمگی ملک چیره دست آمد * (۳)

و از سوانح رسیدن ایلچی فرمانروای ایران شاه عباس - از کار آگهی و نیک سگالی افسرخدیو هرگونه مردم بدرگاه والا بار خواهش برگشایند - و فرو بستگیها گشایش یابد - دگرگونی کیش راه کارسازی نگردد - و آشنائی و بیگانگی گرد دوئی نینگیزد - که و مه در سندی او را جویا و هر یک بازوی خود کامیاب - دران هذام (که دارائی ایران بپدر او سلطان محمد خدا بنده رسید) فتنه اندوزان خویشانی بین او را بفرزگی برگرفته در هر غبار شورش انگیزند - و آن برنای ناآزمون را دستمایه خود کامی ساختند - اورنگ نشین ایران بخراسان آمد - و از نابینائی

(۲) نسخه [۱] چیره دستی یافت (۳) در نسخه [۱] اینجا عنوان آورده - رسیدن ایلچی

خود و نخوت فروشم دستور و دورنگی سپاه کارنا ساخته برگشت - او مرشد تبریزی را بدرگاه والا فرستاده یازوی درخواست - شاهنشاه دادگر سزارار پاسخ ندانست - و برزبان گوهرآمد گذشت هرگاه آویزش با مجازای خدا رود چگونه دستگیری نموده آید - دریندلا پاکدامنی خود و چهره‌دستی بد سگالان خود کام بقارگی برگذارد - و تازه و کهن پیوند نیاکان قوانان اقدس داده از نابرسیدن شکایت گونه نمود - و درپوزه همت کرد - ششم خردان یادگار سلطان روملو (که کهن سال نو خرد بود و از بابریان آن دودمان) بسعادت کورنش سرلندی یافت - و ندایش نامه را با گزین ارمغانی گذرانید - شهریار پوزش پذیر فرستاده را بنواخت - و در برآمد کار او جانقی رفت - برخی بران بودند که یکم از فرزندان بختور را با فیروزی سپاه فرستاده خراسان از اوزبک برگیرند - و بگزین روشه دستگیری نیکنامی آورد - چون فرمانروای توران پی دری گزیده مردم فرستاده پیمان بکجهتی استوار ساخته بود پذیرائی نیافت - فرمودند سزارار آنکه نخست داستان اندرز فروخوانده شود بو که آینه از میان برخیزد *

لحظه حال صفوی سلسله برمی طارد - و سرایستان سخن را شاداب میگرداند - او بهشت پشمت بشیخ صفی اردبیلی میرسد - و آن آگاه دل به بیست واسطه بامام موسی کاظم - شاه عباس بن سلطان محمد خدا بنده بن شاه طهماسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان جنید بن شیخ صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین ابو اسحق بن شیخ صدرالدین ابراهیم بن شیخ خواجه علی بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح بن شیخ قطب الدین بن صلاح الدین رشید بن محمد حافظ بن عیوض بن فیروز شاه زرین کلاه بن شرف شاه بن محمد بن حسن بن محمد بن ابراهیم بن جعفر بن اسمعیل بن محمد بن احمد غزالی ابو محمد بن ابوالقاسم حمزه بن امام موسی کاظم - فیروز شاه در زنگان نزدیک سلطانی اردبیل میبود - بفراخ روزی و نیک نامی بسمی برد - عیوض در اسفرنجان اردبیل بنگاه ساخت - قطب الدین باردبیل خانه گرفت - و خداپرستی از نامی شیخ صفی قابش دیگر داد - او با خود در آویخت و فیروزمند آمد - بهنر پژوهی بشیروز رفت - و شیخ سعدی و دیگر نیکوان را دریافت - برخ صافی دروزان نهفته بین گشایش کار بگیرا دم شیخ زاهد درگیان نشان دادند - او چراغ شناسایی از شیخ جمال الدین گیلانی افروخته داشت - و سر چشمه او شیخ جنید بغدادی - ناگزیر بدانه روانه شد - و در دیه هلك گران دیدار یافت - و سعادت اندوخت - شیخ عنصری دخت خود بدان معنوی فرزند سپرد - و نزاک را فرخی افزود - دران هنگام (که صاحبقرانی روم برگرد

باز گردید (شیخ صدر الدین موسی را باردبیل دریافت - و دیربزه همت نمود - و از خواهرش باز پرسید - شیخ آزاد می بندگانِ روم درخواست - و پذیرفته آمد - و فراروان کس از استجلو و تکلو و رستاق و روملو و ذوالقدر و افشار و قراچار و اغلو و جز آن را بند بر گشودند - و بسیاری از ایغان بسپاسگذاری غاشیه عقیدت بر دوش دل کشیده صوفیگری گزیدند - شیخ جنید را خواهرش اسباب آرائی از گوشه رستگي بیرون آورد - و فراهم آمدن گروندگان یاور افتاد - جهانشاه قراقونلو مرزبان عراقین و آذربایجان ازین هنگامه باندیشه در شد - و شیخ را از قلمرو برآورد - او بحلب رفت و از آنجا دیدار بکر - حاکم آن اذن حسن آقا قنلو^(۲) به نیایشگری برخاست - و بخدیجه بیگی آغا خواهر خود پیوند بیوگانی بست - سلطان حیدر ازو بزد - و چون در پیکار شیروان شاه بساط زندگی در نوردید پور او در اردبیل در پناه درویشی سروری پژه شد - و کلاه دوازده تریق قرمزی از سقراط بر سر گروندگان خود بر فهاد - و چون اذن حسن بر جهان شاه چیره دستی یافت فرزند خود را حلیمه بیگی آغا با علم شاه خاترن به سلطان حیدر (که خواهرزاده او بود) داد - و ازو سه پسر شد سلطان علی میرزا - ابراهیم میرزا - اسمعیل میرزا - او یکی توزی شیروان رو آورد - و فرخ^(۴) افشار که شروان شاهي باو رسیده بود پیکار نموده شکست یافت - دیگر بار آویزش رفت - روزگار سلطان حیدر سپهری شد - و یعقوب بیگ هرسه پسر او را در اصطخر زندانی ساخت - امیر قرا عثمان در زمان صاحبقرانی و شاه رخ میرزا ایالت دیار بکر داشت - چون روزگار او بسر آمد اذن حسن بجای پدر برنشست - و با امیر جهانشاه بن قرا یوسف آویزشها نمود - و به فیستی سرا برنشاند دو پسر داشت - سلطان خلیل - میرزا یعقوب - نخستین جانشین شد - لیکن از دوست شناسی سپاه ازو برگشته برادر گرائید - و در آویزه او قالب نهی کرد - چون یعقوب بیگ را واپسین خواب در گزنت فرماندهی برستم بیگ بن مقصود بیگ بن اذن حسن رسید - او هرسه پسر سلطان حیدر را از زندان برآورد - روزی چند نگذشته بود که از فروزی مردم و نیایش گویی ایغان به بیمناکی افتاد - و در بسج دیگر شد - برادران اردبیل سوگام^(۵) ناکامی برگرفتند - لشکر از بی فرستاد - و سلطان علی میرزا را در پیکار نقد زندگی یغمائی شد - و آن دو برادر هکیان شناختند - و کار کیا علی مرزبان آن دیار دستگیری نمود - و در محرم نهند و بنج شاه اسمعیل بایران شد - و صوفیان برو گرد آمدند - او یکی توزی فرخ افشار برآمد - و در پیکار روزگار او سپهری شد - آن ملک برگرفته روی بآذربایجان آورد - و چیره دستی یافت - و بنهند و هفت

(۲) سغه [۱] قاجار (۳) در [چند سغه] آن قونلو (۴) نغه [۱] فرخ یسار (۵) نغه

[ل] کام و ناکام راه برگرفته .

در پانزده سالگی در تبریز خطبه بنام خود ساخت - و بجای کلاه حیدری قاج دوازده ترکی
بر ساخت - او را پنج پسر شد - طهماسب میرزا - التاش^(۳) میرزا - سام مهرزا - رستم میرزا
بهرام میرزا - با سلطان مراد پور یعقوب بیگ نزد همدان کارزار نموده فیروزمند آمد - و عراق
و فارس و کرمان برگرفت - و بر علیه الدوله ذوالقدر چیرگی یافت - و بغداد و برخی عراق عرب را
بر قلمرو افزود - و خوزستان بدست آورد - و شاه بیگ خان اوزبک را نزد مرو از هم گذرانید - و خراسان
تا کنار جیحون ازو شد - بیست و چهار سال بفرمانروایی بر نشست - و در سی و هشت سالگی
عالم را پدرود کرد - در شب نوزدهم رجب نهصد و سی (که و پستین روزگار او بود) شاه طهماسب
در دوازده سالگی بر اوزبک سلطنت برآمد - لفظ ظل ازان سال باز گوید - در روز آباد جام
با عبدالله خان کارزار نموده فیروزی یافت - سلطان سلیمان فرمانروای روم بپارش ایران برآمد
شاه را آویزه بهدید نیامد - و بتاخت آنکی او تیزدستی نمود - و گزیده قلمرو خود را از گزند
رومی سپاه نگاهداشت - گرجستان و گیلان بدست آورد - و خان احمد را بقلعه قهقه زندانی
ساخت - و اسمعیل میرزا دومین پسر خود را چون کجرو و بی آرم بود از هرات طلبداشته بزنجان
فرستاد - و فراوان سال در تروین بگردانی و آهستگی فرمانفرمائی نمود - و بسا نیکوئی چهره
روزگار او برآست - جز آنکه در نهصد و شصت و شش سلطان بایزید پسر سلطان سلیمان با چهار پسر
و دوازده هزار کس پناه آوردند - او از هرزه درائی خوشامد گویان خانه برانداز بخواب گرامی مهمانان
دست برآورد - اگر شکوه سلطان روم برین داشته در برابر زر و سیم برنگرفته - پنجاه و چهار سال
بر اوزبک فرماندهی بر نشست - چهارم خرداد بیست و یکم سال^(۴) پایان شب از ناسور
درگذشت - برخه برآنکه بکوشش سلطان حیدر مسموم شد - و از هم گذراندن^(۵) صرفی حکیم ابونصر
پور صدر شریعه را در محفل شاهی باور آن - و گروه گویند ابراهیم میرزا از دشمنی و ابردمساری بدان
بدین روز نشاند - چون رنجوری افزود سلطان حیدر از دمساری خوشامد گویان یانه دارای اندیشه
بزرگی در سر گرفت - و با وکالت بی اعتبار گرامی پدر بسیج سروری جوهر عقل او را بقاء گردانید
بهیاره زر بندگان بدو گرویدند - درین هنگام شاه تندرستی یافت - اگرچه او را از دیرینه
ببازپرس در نیارد لیکن در وکالت آن پایه نماند - و چون روزگار او سپری شد پرتخان^(۶) خانم
دخت او دومین پسر او اسمعیل میرزا را طلبداشت - و بدستان سرائی سلطان حیدر را درون

(۲) نسخه [۱] الفاس میرزا - و نسخه [ب] الفاس میرزا (۳) در [چند نسخه] صلیب (۴) نسخه [ز]

الا کسب (۵) نسخه [۱] قهقهه - و نسخه [ز] فیه (۶) نسخه [ز] صوفیان (۷) در [بعضی نسخه]

از دشمنی آن بندگان آمده بدین روز نشاند (۸) در [بعضی نسخه] پری جان خانم - و نسخه [ل] پری خانم •

حرم سرا آورد - و خلفای رومو و شخال چرکس و شیب خان و ولی سلطان و امیران تملو و دیگر هواخواهان اسمعیل میرزا کشک داشتند - درآمد و برآمد دولتخانه را بخته یارش سلطان حیدر نمودند - پریخان خانم از درون بجانستانی برخاست - درین هنگام سلطان مصطفی میرزا و زال بیگ و حسین بیگ و پیرخان و دیگر امرای استجلو نزدیک ده هزار کس فراهم شده به برآوردن سلطان حیدر روی آوردند - شخال به نیردستی درون شده کار او بانجام رسانید و سر او را بیرون انداخت - و شورش فرو نشست - اسمعیل میرزا باورنگ فرماندهی برآمد و نزد قم خطبه بنام خود کرد - آن سوادائی مزاج را بدمستی دنیا بقدر نشناسی و خونریزی برد - یک و نیم سال و چهارده روز طبیعت پرستاری نموده سیم آذر سال بیست و سیم الهی درگذشت - و درین کوتاه دولت در جان شکری برادران و خویشان و دیگر بزرگان دراز دستی نمود - از شش برادر خود سلیمان میرزا سلطان محمود میرزا امام قلی میرزا سلطان احمد میرزا را روزگار بسر آورد - و سلطان علی میرزا را فروغ چشم برگرفت - و سلطان ابراهیم میرزا و بدیع الزمان میرزا پسران بهرام میرزا و سلطان حسن میرزا نخستین فرزندان سلطان محمد خدا بنده را رهنمای نیستی شد - و در روائی آئین سندان کوشش نمود - و بجائی نیارست رسانید سلطان محمد خدا بنده برادر بزرگ او در سال بیست و سیم الهی اورنگ نشین آمد - و جهان بشگفت زار افتاد - شاه خونریز چندی را بجانگزان او فرستاد - و نزدیک بود که کار او بانجام رسانند که آواز فروشدن او جهان را برگرفت - و ناگهانی بدولت رسید - و داد و ستد بر فخرالنسا بیگم دختر میر عبد الله والی مازندران (که همخوان او بود) قرار گرفت - او نیز گسیختن پیوند دلها فراپیش نهاد - و (چون رومی سپاه بشروان برآورد و ایرانیان شکست خورده برگشتند) شاه را در قزوین گذاشته بدان سو گرائید - و بگزین آویزها اولکی خود برگرفت - چون باز گردید قزلباش از بے آزر می برآشت - و آن مهین بانو را ببنیستی سرا فرستاد - آغاز دولت اینان بدست یاری اخلاص بود - اکنون که چنین بیراهه میروند ندانم که حال این غمناکان بکجا کشد باز شورش روم بلندی گرا شد - شاه به نیروی نیکو خدمتی میرزا سلیمان وزیر آن پورش را بحسن انجام رسانید •

درین هنگام امرای خراسان عباس میرزا را دست آویز شورش گردانیده در گرفتن معهد دلیری نمودند - اگرچه مرتضی قلی آویزش نموده شکست یافت لیکن در نگهداری شهر کار آگهی بجای آورد - شاه لشکر بدان سو کشید - و تربت را (که سر راه هری بود - و مرشد قلی خان

داشت) گرد گرفت - و از دو رومي ناسپاسان پس از ششماه آشتي کرده بعراق باز گرديد - درين ميان آگهي يافت که عباس ميرزا بيازش پيکار مي آيد - و از بازگشت شاه خواب بے برزائي دارد پرنال گذاشته بشبگير بوم وار بران اردو رخت - بسيارے سران لشکر را روزگار سپري گشت و برخه گرفتار آمدند - و مرلوان غنيمت بدست افتاد - ميرزا با چنده در هرات حصاري شه آنرا گرد گرفتند - از يافه درائي هرزه سگالان نافرجام درونيان و برونيان بر فراز بيجيائي بر شدند و ميرزا سليمان را بر زور از درلخانه بر آورده رهگراي نيستي گردانيدند - ناگزير شاه بزرگ آشتي نموده باز گشت - و بفرو نشاندين رومي شورش لشکر پادشاهان کشيد - و سپه آرائي بحمزہ ميرزا باز گرديد - ترکان بے حقيقت با ميرزا نيز راه ستيزه فراپيش گرفتند - و کارے نيارستند ساخت جدا شده بقزوين آمدند - و طهماسب ميرزا خرد پور شاه را بکلاني برگرفتند - حمزه ميرزا بنگاه را گذاشته به پيکار ايزان تيزدستي نمود - و فيروزي يافته به پيشين شغل باز گرديد - درين ميان مرشد قلي مشهد را بدستانسرائي برگرفت - و عباس ميرزا برهنمون علي قلي به پيکار برخاست و هزيمت يافته بهري رفت - او اتاليق ميرزا مرشد قلي شد - درين هنگام حمزه ميرزا را دلال پسرے از هم گذرانيد - و امرا ابوطالب ميرزا پسر خرد شاه را پيشوا گردانيدند - آرا از آمدن عبدالله خان بگشايش هري جهان را در گرفت - مرشد قلي خان عباس ميرزا را گرفته بعراق رو آورد قزلباش روز بروز جدا شده مي پيوستند - تا آنکه شاه سلطان محمود و ابوطالب ميرزا نيز با چنده رسيدند - هر دو را بگوشه باز داشت - و در سال سي و دو الهي خطبه بنام او شد - و بسيارے را ببدگماني از هم گذرانيد - (اگر چه آذربايجان نيارست گرفت - و چنده خراسان بای داد) ليکن چون فرمانرواي توران در گذشت خراسان را برگرفت - و آنکه از شورش برزائي بے محابا خون رختن و بناموسها گزند رسانيدے از توجه گيتي خديو لخته نر نشست - اميد که روزه آيد و همدرين سال مهتر ابراهيم عرضداشت مظهر حسين ميرزا از قندهار آورد - پيشکش را بر لابه گري انزوده بود - شاهنشاه پوزش پذير آمده را نوازش فرمود - هيژدم بدلانے (که راجه مانسنگه در آشتي آرد بيه برگرفته بود) بدرگاه والا رسيد - و لخته بتماشای آن عشرت انداختند •

و از سوانح رسيدن مريم مڪاني از دارالخلافه آگوه - چون از نزديك شدن آگهي آمد خديو عالم فرزندان والا گوهر را يکے پس از ديگورے به پذيرگي فرستاد - بيست ويژم خرداد اورنگ آراي هشير خرام کشتي سرار پذير شد - و در سراپرده آن مهدين بانو رفته نيمايشگري نمود - بامدادان بدريائي کاخها عشرت گرزيده باز گرديدند •

فهرستی یافتن خان اعظم میرزا کوکه - و ریخته شدن آبروی مظفر گجراتی

(چون گجرات از خانخانان برگرفته بکولکناش نامزد ساختند - و او دیرتر بدانسر رفت و رایاتِ همایون بصوبِ پنجاب برانراخته آمد) ثباه سگالانِ آن دیار از کوته اندیشی و کم بینی طیلسانِ آرم دریده از فرمان پذیری سر باز زدند - جام (که سرگروه آن گروه بود) در فراهم آوردنِ فرمایگانِ بد نهاد شد - و اندرختهٔ روزگاران بیرون آورده مظفر گجراتی را (که از بیدانسی سرِ سروری خاریده) سپه آرای ساخت - و دولت خان پسر امین خان غوری مرزبانِ جونه گدده و سورت و کهنکار بزرگ کچه را بیایوری برخواند - پیش از آنکه هنگامهٔ بدگوهران گرمی پذیرد کوکه بدانجا رسید - لختهٔ پروا نکرد - و چندهٔ آسان بر شمرد - تا آنکه مشتهٔ ناسپاسان بشور افزائی برخاستند - دست از همه باز داشته بچاره گری بر نشست - برادرانِ قلیچ خان و فرزندانِ اسمعیل قلی خان (که از بزرگ اقطاع داران بودند) بنشایبست عذرها هموهی نگزیدند - همانا فرسیدنِ آن گروه ایزدی نائید بود - هر چند در سپه کشی خود سرانِ کجگرا کمتر کار شایستگی بیشتر - بیدلی یک کس گروه را از جای برد - و ناهنجار سخنی جهاً بهرم زند با افزونی غنیم و هزه لائی هوا خواهانِ کار شناس باقبالِ روز افزونِ شاهنشاهی جنگ ورزید^(۱) و در مالش فرصت جویان کم یمن شد - نزد بیرم گانو فتح خان پسر امین خان غوری و چندرین زمیندارانِ هلو^(۲) و کرنِ پرمال کلانتر موری^(۳) و بسیاری نخواستندان بفریوزی جنود پیوستند - نوزنگ خان و سید قاسم و خواجه سلیمان و برخهٔ راد مردان را پیشتر روانه گردانید - اینان در موری بیست و پنج گروهی ولایتِ غنیم بیانه گذاری نشستند - بگرفتم سگالش خدمتگذاری نمود شگرنه جارید دولت چرا در پرده ماند - از کم بینی داستانِ آشتی در میان آوردند - و کار شناخته رو بفرزنی نهادند - بدگوهرانِ نخوت فروش نپذیرفته آهنگِ پیکار در سر گرفتند بولکناش از بیدار بختی و روشن ستارگی بچاره سگالی نشست - و با آنکه فیروزی سپاه از ده هزار م و غنیم از سی هزار بیش بود آمادهٔ آبروه شد - و از هفت گروهی رده بر آراست - قل خرم خواجه ابوالقاسم دیوان حکیم مظفر اردستانی قل ابدال و دیگر بهادران دو هزار کس

(۲) نسخه [ز] نهضت رایاتِ همایون بصوبِ گجرات و تدبیر و تنبیه یافتنِ بدسگالان خصوصاً جام بدانجام

(۳) نسخه [ز] دیرین اندوخته (۴) در [چند نسخه] در دزد (۵) در [بعضی نسخه] بلود - و نسخه

[ل] بهلو (۶) نسخه [ل] کرن مال (۷) در [چند نسخه] موری •

برانغار نورنگ خان با هزار و پانصد - جرانغار خواجه رفيع محمد حسين شيخ قاضي حسين سيد ابراهيم چندر سين هزار و هشتصد - هراول سيد قاسم سيد بايزيد سيد بهادر سيد عبدالرحمن سيد سليم مير شرف الدين سيد مصطفى هزار و چهار صد کس - التمش هزار و ششصد فروهيده مرد کولکناش و کامران بيگ و محمد توتباي و خواجه بابا و قادر قلي کوکه با چهار صد آزمون کار ناموس درست طرح شدند - و گوجرخان باششصد جوان طرح برانغار قرار گرفت - و خواجم بردي با همان قدر دلار طرح جرانغار - و ازان سو در قلب گاه مظفر با چهار هزار از گروه لوبه کانهي و جز آن - برانغار دولت خان با چهار هزار و پانصد کس - جرانغار جام با هشت هزار سوار مقدمه آجا پسر رشيد جام با منيه عموی او و ديگر برادران و جسا با خوبشان چهار هزار و پانصد کس قرار داد آن بود که از سیه آب گذشته سيم تير آونزش رود - و عيار هنها بر گرفته آيد چون ازان آب گذاره شد غرين تندر و باريدن ابر چنان در گرفت که در شبانه روز يکديگر را نيارستند ديد - غنيم بقراگاه فرود آمده بود - اولياي دولت از نشيب زمين و آب فزونبي و کم آدوبي ستوه آمدند - دوبار شبخون آوردند - و ناکام باز گرديدند •

چون سختي از انداز گذشت ناکزير نوانگر رويه بنگاه جام کوچ کردند - تا هنگامه مخالف پراگندي يابد - و روبي فراخي پذيرد - چهار کوه سپره بآباد ده فرود آمدند - علف و فراوان غنيمت بدست افتاد - ناچار مخالف برخاست - و در سه کوهي روده درميان داده جای گرفت - و بسياره پياسباي بنگاه جدا شدند - چهارم امردان فوجها باونزش در آمدند و عرصه کارزار گرمي پذيرفت - تيز دستان جرانغار از هراول برگزشتند - دولت خان سخت در آونخت - خواجه شيخ پگزیده آئني خود را بر غنيم زد - و خواجه رفيع به بيدون دوستي با چنده همپائي نمود - جلوگير کرده از هم گذرايندند - و پانزده دلار از خويشان او بغاموري درگذاشتند - شيخ کبير پور مکمل خان نيز بردانگي فروشد - طرح اين فوج گارت بر نساخت بسياره از ينها راه گزير پيش گرفتند - و چنده پس قول آمدند - محمد حسين شيخ زخمي درين مردم بود - بزودي درگذشت - و برخه از ميان قول و التمش عنان کشيدند - غنيم از چيره دستي بلخوت درآمد - و دنبال کرده دست در پرتال زد - درين ميان پردلان التمش تيزدستي نموده بدولت خان در آونختند - و برخه گريختگان باز گرديده بجنگ پيوستند - برانغار مخالف (که به تيزدستي مي آمد) لخته عنان کشيد - و در سر آغار آونزه هراول غنيم با پيشدستان فيروزي سپاه در آونخت - و سخت کوهشها درميان آمد •

• شعر •

دل تیغ گفتمی ببالد همی * زمین زیر اسپان بنالد همی

پر از ناله کوس شد مغز میخ * پر از آب شگرف شد جام تیغ

کار از تیر و شمشیر برگدشت - و بکار و خنجر درهم آمیختند^(۲) - میر شرف الدین برادر مردی جان نثار کرد - نزدیک بود که چشم زخمه باین فوج رسد - بهادران التمش برانغار غنیم را بر شکسته بیاروی پیوستند - راجپوتان غنیم بآئین خویش از اسپان فرود آمده بخون گوفنگی ایستادند - درین میان کولکناش رسید - و فیروزی چهره برافروخت - مهران با برادر و دو پسر و جسا با پانصد راجپوت یکجا نقد زندگی سپردند - ظریف الملک رکیل دولت خان دستگیر شد - جام و مظفر بے آویزش راه گریز فرایش گرفتند - و دولت خان زخمی بچونه گدشه رفت - دو هزار گنداوران از غنیم جان سپردند - و از فیروزی سپاه صد کس بوابسین خواب غنودند و پانصد جوان را نمایان زخمها چهره مردانگی برافروخت - و هدفقتد اسپ فرو شد - توپخانه و فیلخانه و دیگر اسباب غنیمت اندوختند - سپه آرا بسپاسگذاری بر نشست - و که و مه را دل بدست آورد - بیست و هشتم نوید فیروزی بعرض همایون رسید - و الهی سپاس افزایش گرفت - کولکناش نگاشته بود که از هزاره سرائی که و مه ناامیدی داشت - دران نزار دلی گیهان خدیو بعالم مثال همت را نیرو بخشید - و آب رفته بجوی آمد - اگر شگوف این نمودار یک یک برگذارد گوش ظاهر نگهان بر ننابد *

درینو قاضی نورالله و قاضی علی را بکشیم فرستادند - بر طوطه^(۳) (که از راز داران میرزا یوسف خان بود) دشمنان برو سخنه چند بر ساختند - و دامن آلود خیانت را نمودند میرزا ناکرده پژوهش بشکنجه در کشید - او ستوه آمده راه گریز پیش گرفت - و ببارگاه اقبال داد خواه آمد - چنان برگذارد که حاصل کشیم بیست و دولک خوار بود - و هریک بنرخ شازده دام تن یافته - اکنون شمار خوارده پانزده افزودگی دارد - و هریک را بیست و هشت دام شد - و دریافت همواره برگشت - شازدهم آن دو کاردان کم آزار را بوارسی فرستادند - هیزدهم عرو شیرازی رخت هستی بر بست - دره از سخن سرائی برگشوده بود - (اگر در خون ننگریسته زندگی را بشایستگی سپرده - و زمانه لخته فرصت داند) کار او بلندی گرا شده - درین نزدیکی این رباعی بر سلجیده بود^(۴) *

* رباعی *

عرفی دم نزع است و همان مستی تو * آبا بچه مایه رخت بر بستی نو^(۵)

(۴) نسخه [ل] آویختند (۳) در [بعضی نسخه] هر طوطه (۴) نسخه [ا] برگفته بود - و نسخه [ب]

هر نسخه بود (۵) نسخه [ل] بار *

فردا است که دوست نقدِ فردوس بگف • چوای متاع است و نه بدگشتی تو
سیم بی بی ربه از آشوبگاه گیتی رو پوشید - و شهریار مهر اندوز را دل بسوخت - و از
ژرف نگهی برضا گرائیده آموزش خواست - از گزین دایگان افسرخدیو بود - همواره وقت را ببايست
گذرانید - از خیرسگالی دراز زندگانی یافت - درین روز احدیان گزین خدمت نموده بدرگاه والا آمدند
پیشتر ازین برخی راجپوتان کرم بیگ پر شیربیگ را از هم گذرانده گام فراخ برزدند - حمزه عرب
در بهدیه جاگیر داشت - و امرا برادر رای رایسنگه از فرمان پذیری بیرون شده دراز دستی میکرد
ازان نیولداز مالشاهی در خور یافت - درینولا کیسوداس برادرزاده او بکمین برنشست - شد
آن لبریز پیمانه هستی را پسر حمزه عرب پنداشته جان بشکود - و با چنده راه گریز پیش گرفت
چون ازین آگهی آمد دیده وزان جابجاست هرسو روانه ساختند - شیخ آدم و شیخ عزیزالله اهدی
براه ملتان پویان گشتند - میان دبیال پور و نولاً نزد قصبه نوشهره رسیدند - و چنده راجپوتان
رای رایسنگه و برخی ملازمان خانخانان نیز پیوستند - کیسوداس با پنج کس در آریزه فرو شد
و سه کس را زنده بدرگاه والا آوردند - و نوازش یافتند - درین شب پس از سه بهر و یک نیم گهی
عبدالرحمن پور نگارنده شگرفنامه را فرزنده روش ستاره فروغ افزود - و گوناگون نشاط را هنگامه شد
گیتی خداوند بشنوی نام نهاد - امید که قرخی افزاید - و در اندک مدتی بشایسته کاری
پیوندد - و همدریولا روزگار شیخ ابراهیم سپری شد - از معامله دانی فولان بهره مند بود
و بدیدبانی و کارشناسی او صیغه دارالخلافه آکره انتظام داشت - چهارم شهریور درگذشت
گیتی خداوند آموزش درخواست - و پس ماندگان او نوازش یافتند - شاه قلی خان محرم
بفرمان والا از میوات بدانجا شد - و در کمتر فرصت بدادگری و نیکوکاری ازو برگذراند •

و از سوانح فرستادن و خشور بجنوبی دیار - چون برهان الملک بر احمد نگر چیره دستی
یافت جای آن بود که بهرستاری و سیاسگذاری برافزاید - و سرمایه فرمان پذیری دیگر مرزبانان
آن سرزمین گردد - بان کامروائی هوش اورا برپود - و گوناگون نوازش شاهنشاهی بفراش می رفت
از بخت برگشتگی آزار زیرستان فرابیش گرفت - و سود خود را در زیان دیگران اندیشید
گیتی خدیو از بخشایش منشی و مهر افزونی بران شد که نخست کار آگه نزد راجه علی پخان
(که برهان دست نشانده اوست) فرستاده آید - و صلاح دید او بآن غفوه خرد و دیگر مرزبانان
آن سر اندرزا رود - اگر نباشند و پوزش فرابیش نهند دست از هادافراه باز کشیده آید - روزه

(۲) نسخه [۱] مهر دراز (۳) نسخه [۲] در شهر - و نسخه [۱] در تهرانسر (۴) در

[بمعنی نسخه] قبول •

فیروززی جنود نامزد گردد - و مالش بسزا داده شود - چهاردهم ملک الشعرا شیخ ابوالفیض فیضی را پیش راجه علی خان و برهان الملک دستوری دادند - و امین الدین را همراه ساختند - و میر محمد رضوی را نزد عادل خان و میر منیر را نزد قطب الملک رخصت فرمودند - و بسا پیغام آگهی گذارش یافت *

و از سوانح رفتن امرا بگونه گذشته - چون میرزا کرکه فیروززی یافت بامدادان بغوانگر شتاب آورد - و فراوان غنیمت اندوخت - جام و مظفر بکسار پوره گام فراخ برزدند - کولکناش برای مالش بدگوهران ایستاد - و بچاره گری برنشست - نورنگ خان سید قاسم خواجه سلیمان و برخی را بگشایش جونه گذشته فرستاد - همگی بسیج آنکه خاطر ازان سرزمین را پرداخته خود نیز از بی شتابد - فرستادگان از ملک ویرانی و گران ازنی فراوان رنج کشیدند - و چون با انسرنگی و گران پائی نزدیک شدند دولت خان پور امین خان (که زخمی برآمده بود) فرو شد - و لخته آهنگ دژ گشایی نازگی پذیرفت - بدرونیان بر گذاردند - دژ کیا فرو شده - و فیروززی سپاه در رسیده - آن سزوار که بدست آویز پیمان کلید بسیاریند - پاسخ آمد یکی از معتمدان بفرستند - تا خواهش برگرفته دلجمعی بدست آوریم - درین هنگام آگهی شد که گروه کاتبی دست بپرتال در زده اند ناگزیر بدان سوره سپردند - و پیوست این مظفر خود را بدانجا رسانید - و دژ نشینان نخواست از سر گرفتند - خان اعظم بر آشفست - و بسیج گشایش فرابیش نهاد - مظفر بیرون رفت و بر زبانها افتاد که احمد آباد رویه گام فراخ برزده است - کولکناش فوج بسزکردگی خرم از بی فرستاد - و خود میخواست که دژ را گرد برگیرد - درین میان روشن شد که جام از نزدیکی به بنگاه میروند - بدانسو گام سرعت برگرفت - او برگشته بلاه گری نشست - درین هنگام شرش نظریه و فرزندان او برخاست - ناگزیر پوزش پذیرفته باز گردید - در دندوقه میر ابوتراب از درگاه والا رسید - و قدسی منشور و گزین اسپان و گرانمایه خلعتها برای بندگان خدمتگذار آورد - امرا نرید بهروزی شنوده بپاسگذاری برنشستند - و پیوست این فروشان ناسپاسان مالوه بچهره شادمانی آب و رنگ دیگر در آورد - کولکناش را سکانش آن بود که بگشایش دژ باز گردد و مانندگی همراهان سنگ راه شد *

(۴) رواله شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائی صوبه مالوه

بهین پرستش کارگیا آنکه شایستگان خیرسگال را برگزیند - و به نیماداری زیرستان باز گذارد

(۲) نسخه [۱] براه (۳) نسخه [ب] خرم پر خرد (۴) نسخه [ب] فرستادن *

خاصه که فزاد بزرگی پیرایه شایسته کاری شود - چنانچه خوی ستود؛ افسرخدبو ماست همواره عیار خورش و بیگانه برگیرد - وفروهیدگان را پایه برتری بخشد - و از نیک بسیجی در مرزبانان همسایه ژرف نگهی رود - اگر غمخور جهانیان باشند بدادگری و آباد زندگی بایشان گزنده نرساند - و بیازری دل بر نهد - ورنه لایه گری از باد افروا باز ندارد - لیکن نخست اندرز گوئی رود و داستان بیم و امید بر خواند - چون سران دکن ناهنجاری پیش گرفتند کار آگاهان را به پند گذاری فرستادند - و شاهزاده سلطان مراد را (که بشایستگیها آراسته بود) بر نواختند - و بعلم و فقاظه و چتر و توغ^(۲) اعتبار افزودند - و صوبه مالوه در اطاع او قرار گرفت - شب چهارم مهر پس از سپری شدن دو ساعت گرانبار اندرز بدان سو دستوری شد - همگی بسیج آنکه اگر مرزبانان جنوبی دیار نصیحتگری سوه مند نیاید سرمایه مالش ایقان آماده باشد - از همین پنדהا (که آویزه گوش هوش آن گرامی فرزند شد) لخته میفرسند - و دستمایه هوشمندی بر میدارد *

نخست اندیشه را بپزهوش ایزدی رضا آباد دارد - تا کارکرد بشایستگی گراید - سپس بیرونی پیرایش فوایش نهد - خورش و پرورش را مقصود نهندارد - و ژرف نگهی بکار برد - از کار ستم آلود بپرهیزد - و از هنگام و اندازه بر نگذراند - هر عضو را بگزین کار باز دارد - و از بسیار گوئی و خنده افزونی بر کنار زند - و خواب از سیوم بخش شبازوی بر نگذراند - در آبادی سپاه و مالک و ایمنی راه و فرمان پذیری سرتابان و بر انداختن دزد و رهن کوشش رود - پس از آن باقرورزش درونی پردازد - خواهش و خشم را بفرمان خرد دارد - که دادار جهان آفرین استخوانی کاخ را دو پاسبان پدید آورد - بنخستین در خور برگیرد - و بدوم از ناسزا بپرهیزد آدمی زاد از خرد غودگی آن دورا عنان گسسته دارد - و پیرایه زندگی را مایه ده مردگی گرداند شناسائی را از بایست نگذراند - و نیروی کارفرمائی را بشایستگی تنومندی دهد - و برین چهار اعتدال گرا شود - و از کمی و فزونی (که سرمایه نکوهیدگیست) دوری جوید - درین روز بازار تقلید و دورویی انصاف و هوشمندی بکار برد - پرستش پیغوله گزینان علاقه گسل دیگر است و نیایش دبستان جهان آرا دیگر - اگرچه اندیشه آبادی ناگزیر هر دو لیکن نخستین از آگاهی در نگیرد و پسین را غفلت سزد - کارمایه هر یک دریابد - و بدید ناملازم از نجا نبرد - و مهر و دین و بیم و امید را از اندازه و جا بر نگذراند - بسا کس را چنین پیشانی آن کند که دیگره را شمشیر و دشنه - دگرگونگی کیش از کارسازی باز ندارد - و در باد افروا^(۴) شورش نیندازد - انجمن را از گوئی بکار دانان بر آید - اگر بوزش رود به پذیرد - و بر رای خود غره نشود - و جز دور بین

خیر سگال (که بر خویشی نلزد) شایان این کار نداند - خوشخوئی را عادت خود نگرداند و دستگیری را بروز ناکامی بیندازد - و از فروزی آن شکوه برنشکند - و پاس پیمان بر همه سود برگزیند و چنان زید که گروه‌گروه مردم بیگانه دلگرفته نباشند - خاومه بازارگان که آوازه نیکنامی از بلند کردن از هرکس باندازه نیرو چشم خدمت دارد - و در شناسائی بجز پزنیایی فریفته نگردد - دوستداری بیک از چهار چیز پیدائی گیرد - دنیوی سود اگرچه بگمان باشد - و این دیر فراچنگ آید - و زرد از دست رود - یعنی بهره - و آن برعکس نخستین - سیوم نیکدانی - و آن باجان همدش پایندگی و ناپایداری آن بخرد باز گردد - چهارم اخلاص - ازین جوینار چهار گانه در عقیدت گذاران ژرف نگهی بجای آرد - و باندازه شناسائی کارکرد را بنیاد نهد - در آموزش آگهی نامها برکوشد - و دانش را بکردار رساند - گوشه نشینان خرسند و ژولیده مویان برهنه پارا دل بدست آرد - و در دیدار دکان جلال دایر نباشد - بر غمگساری سپاه همت گمارد - و ماهوار بهنگام رساند - و از هرکس در خورد آن ستور و سلاح و خیمه طلب دارد - نیکو خدمت را پایه افزاید - و دیریون پرستار را از نظر بیندازد - از کشاورز آبادی نغذود^(۱) - و بهر شغلی راستی منشان آگاه دل برگذارد - تا بے خواهش باده بزرگی فروختن و آرزوی ستایش کارها بشایستگی گراید و دید بانج خود را از اینان باز ندارد - حق سگال را پایه برافرازد - و باطل بسیجان را بنصیحت و مالش پیرایش دهد - در داوری بسوگند و گواه بسند نکند - پرسشهای گوناگون و خواندن پیشانی نامه یار سازد - و تازه رسم (که سود آن اندک و زیان بسیار بود) در میان نیارد - ثغور را برادر مردان آزمون کار بسیار - و از ایمنی راهها زمانه نشکیند - هنگام عافیت زمان ناکامی بباد آورد و هر چیز را چاره آماده دارد - همنشین شایسته کردار برگزیند - و از راست گوئی که روز درهم و دلگرفته نگردد - و در فرمان خرد بوده از شورش طبیعت برکناره زید - و بسا دلاویز اندر زها غرموده گرانبار آگهی ساختند - امید که بخت یاروی نماید - و لخته گفته بکردار رسد اسمعیل قلی خان جگداته رای درگا عبدالله خان حاجی سیندوک رها قلی میرزا خان مختار خان قابل بیگ^(۲) قاسم بیگ تبریزی قاسم بیگ ذوالقدر محمود خان اتم بهادر سیدی رنجان عالم خان نصیب دیوانه شیخ معروف میرزا محمد شیخ عبدالله بختیار سعید میرکلان کولابی ضیاءالدین یوسف رایسنکه افضل تولکچی بهوپت عارف عماد عبدالرحیم لعل بیگ کانه امیر بیگ انفاس بیگ قیابیک کلیانداس کوچک زمان بیگ محمد ویس کولابی بایزید امام قلی سلطان محمود محمد اتم محمود بیگ رنجیت ایسرداس امیر قراول خواجه مبارک بنوالی داس و فادار حسن بیگ

محمد بيگ ترکمان نيرم^(۲) سال سازد و مال لکمهيداس و بسيارے را همراه آن نونهال اقبال دستوري شد - و اقطاع داران مالوہ نیز بخدمت گزيني نامزد گشتند - ازین ميان بهمين پايه و کالت اسمعيل قلي خان سربلندي يافت - و ببخشيشگري مختاربيگ - روز ديگر نگارنده شکرنامه را فرستادند که لخته ازان اندر زها باز گوید - و معنوي پيوند گذارده در صوري جدائي دل برده - و خواهرهای آن گوهر اقبال عرضه دارد - و در برآمد آن کوشش بکاربرد - انجمن خلوت پيرایش گرفت و دلاویز سخنان آن دة التاج خلافت را خوش وقت گردانید - شهریار از شرف مسرت اندر بخت و برزيان گوهر بار رفت - آميد که کاميابي بخنودگي نبرد - و آميزه نيکوان بهاسباني نشيوند بيست و يکم افسر خديو با هنگ نخچير برآمد - و برخه پردگان را همراه گرفت - تا ساحل دريای چناب چالش رفت - و گوناگون نشاط اندر بختند - اگرچه بسيج شکار بود ليکن فراوان ستم زده بداد رسيدند - و بسيارے سرتابان مالش يافتند - بيست و پنجم نزديک شام علي از بيراهه رفتن نظريه و فرود شدن او آگهي رسيد - او را با فرزندان منصوب والا داده - سرکار هندیه جايگير کرده بودند - اراجبا (که باد خود کامي هر تنگ حوصله برنقاد) در کمتر زمانے بستمگاري برنشستند - چون برهان الملک بدکن روانه شد فرزندان او بے فومانے همروي گزیدند - و خورد گجرات را خالي پنداشته بدانسو کام فراخ برزد - ميرزا کوکه ازین آگهي با جام آشتي کرده باز گرديد - چون آن کچرا روزگار را بکام خود نديد حال گذاري را دست آویز آمدن بر ساخت کولکاش شونده برزو نيارزد - و بشايستگي کسيل کرد - او بجايگير نيامده راه دکن فوايدش گرفت و چون بخانديس رسيد راجه علي خان لخته گرم خوئي نمود - ليکن از دور بيني بنا کام باز گردانيد نزديک ساول کوليان سر راه گرفتند - در آویزه کار او سپري شد - درین هنگام فرزندان او از برهان الملک جدا شده بمالوہ گرد شورش برانگيختند - خواجه محبت علي ديوان جمال الدين حسين و ديگر اقطاع داران آنصوب را فراهم آورده بچاره گري برآمد - بدگوهران ازین آواره راه پراگندگي سپردند و نزد بيجاگذهه با بوميان آن سرزمين در آويختند - و آبروی ناسپاسان ريخته آمد - قنبر به رحم بے هردو فرو شدند - و شادي بے با چند بے بند بار افتاد - گماشتگان قلي^(۳) خان بسته بدرگاه آوردند - گيتي خداوند از مهر افزوني نواخته به بنگاله فرستاد - غره آبان شمسي وزن را جشن آراستند و در زمين بادل گذهه آن گوانبار دين و دنيا را بدوازده چيز بر سختند - عالم را شادمانی درگرفت - و هر گروه کامياب خواهش آمد - و فرمان شد سخني گاه از زين خان کرکه که اقطاع دار است کزين باغ بر سازد - و اقرا زينباد نام نهادند - درينوا بخاطر هماين رسيد که بر کنار دريای چناب

والا شهره اسلس نهاده شود - و دیرین سگالش بکار کرد گراند - کار آگاهان چند جا را گذارش نمودند
 ششم حکیم مصری و حکیم علی و خواجه محمد حسین و میر طاهر را فرستادند - که هر دو رویه
 آن رودبار ژرف در نگرند - فرستادگان دو جا برگزیدند - یکی آن رو میان پرگروال و حاج وال از مضامین
 بهلولپور - دیگر این سو نزدیک قصبه سودهره - فرمان شد که اختر شناسان یونانی و هندی
 قریح ساعت بر اندیشند - چون دورتر گذاردند بدان کار پرداخته نشد - درین روز میر شریف را دستور
 بهار و بنگ شد - و بهپار هزاری منصب والا سر بلندی یافت - امینی و صدارت داد و ستد و پای
 قضا و شریف سرمدی بخشگیری آن صوبه نامزد شد - بیست و هشتم مهچم همایون رابات بدارالملک
 لاهور بر افراخته آمد - و گروهی گروه مردم بدیدار خسروانی نشاطها اندوختند - روزی درین شکارگاه
 آهوبره نمودار شد - بقومان خسرو تیز تک قنچه در پی او رها کردند - نزدیک بود که در بابد
 مادر آگهی یافته حیلہ آرا شد - و خود را لنگه و نموده نزدیک او رسانید - آن درنده چیره دستی
 برو آسان دانسته بدو بازید - آهوبره از نادانی ازو جدا نشد - از پخته کاری او را بگله رسانید
 و خاطر ازان وا پرداخته از لنگی برآمد - و به تیزی بدر رفت - می فرمودند چنین
 شگرتاری در شکار قمرغه در بدرک دیده شد - لیکن ماده آهو رهائی نیافت •

و از سوانح شکست یافتن ارضونیان - گذارش یافت که گزین لشکر به سرکردگی خانخانان
 بگرفت قندهار نامزد شد - چون ملتان و بهکر در اطاع او بود راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته
 باندیشه سربراه جایگزین دراز راه فرایش نهاد - درین میان زربندگان کار شناس خواسته فزونی
 نته و کمی قندهار باز نمودند - چه آرا بگشایش سند دستوری گرفت - نزدیک ملتان سران
 بلوچ به پیمان دیدند - و نزد بهکر رده آرائی شد - درین هنگام ایلیچیان مهرا جانی بیگ نزد
 خانخانان رسیده چنین برگذارند - فیروزی سپاه را گشودن قندهار در پیش است - سزاوار آن بود
 که درین یورش همهی میکرد - لیکن (چون شورش فتنه اندوزان باز میدارد) فوج بخدمتگذاری
 میفرستد - آمدگان را بکنجه بر نشانند - و در رفتن لخته تیزتر شدند - پیوست این آگهی آمد
 درون قلعه سیهوان آتش افتاد - و آذوقه بسوخت - فیروزی (۷) جنود شنیده از دشت و دریا
 کام فراخ برزدند - دریاوردان پایان قلعه سیهوان گذاشته لکهی (۸) را برگرفتند - او چون گدھے بنگاله
 و بارهموله کشمیر است - از توپ و بندون دژ نشینان آسیبه نرسید - و دروازه ملک بدست درآمد

(۲) نسخه [پ] خواجه (۳) نسخه [۱] نشان دهند (۴) نسخه [۱ ب] میر شریف اصلی را

(۵) در [چند نسخه] سایه انداخت (۶) در [بعضی نسخه] مهبون (۷) نسخه [۱] فیروزی نوید بنیید

(۸) نسخه [ب] لکهی - و نسخه [ز] بگهی - و نسخه [ل] لکهی - و الله اعلم •

خانانان نزد قلعه رسیده بچاره گری گشاد برنشست - لخته این ملک را سیوستان گویند - و این حصار حاکم نشین بر ساحلِ سند فراز پشته اساس یافته - خاکروزی آن چهل گز - و دیوار هفت گز - نزد او کولای ست بدرازی هشت کوزه - و پنهان شش - سه شاخ دریا بدو پیروند - و پناه جای حصاریان است - و مردم برخه در جزیره و لخته در کشتی آباد - قرا بیگ با برخه در غرابها رو بدانسو نهاد - و ناگهانی رسیده فراوان غنیمت انداخت - هومیان بزینهار در آمدند - میرزا جانی بیگ ازین آگهی بیازش بیکار بر آمد - و در گذشت نصیر پور جائی (که از یک سو دریا و دیگر جانب رودها ست) حصار بر ساخت - و آنرا بکشتیهای جنگی و توپخانه استوار گردانید - فیروزی سپاه در پیش رفتن دودله شد - درین هنگام راول بهیم بزرگ جیسلمیر و دلیپ پور را بسنگه برگذاردند - بسیج آن بود که از راه بهکر رسیده شود - از گراهی برای امرکوت می آئیم - باندیشه آنکه مبدا غنیم بران فوج چیره دستی نماید کار قلعه و راه ناساخته بخشگی و دریا روانه شدند - و مقصد آتا و برخه را (۳) در معابر گذاشتند - تا دژ نشینان در خدوک باشند و راه لخته ایمنی پذیرد - هیزدهم آبان شش کوهی غنیم رسیدند - و از در اندیشی چهار دیواره اساس نهادند - بیست و یکم خسرو چوکس کشتیا آماده ساخته به بیکار آمد - با آنکه بالا رویه میزدند از نیزی آب سر در نشیب داشت - از در آمدن شب آریزه بپادامد افتاد - و از آواز آنکه میرزا جانی برای خشکی می آید فریدون برلاس سید بهاول الدین سکندر بیگ قرا بیگ بهادر خان دران تاریک شب از آب گذشتند - صبحگاه توپ اندازی گرمی پذیرفت - و شگرف آریزه در میان آمد - غنیم از کمر آب فتوانست نزدیک شد - آب گذشتها ازان کنار رسیده به تیر در گرفتند - و بردلان فیروزی سپاه در جنگی غرابها در سر نشیب آب گرم رفتن شدند چندانکه آویزش به تیر رسید - و در اندک فرمتی به برجه و جمدهر کشید • • بیست •

درخشیدن تیغ الماس گون • سنانهای آهار هاده بخون

تو گفنی که بر شد زگیتی بخار • برافروخت زن آتش گلزار

غنیم دست از کار باز داشته راه گریز سپرد - و سترگ فیروزی نشاط آورد - بردانه (۴) که از نامورلی بود بکو نیستی فرو رفت - و میرزا قلی زخمی بدست افتاد - و چهار غراب پر از آدمی و خواسته غنیمت برگرفتند - هریک ازان وخشور هرموز بود - آئین چنان است که حاکم هرموز یک را بشهر تپه گذارد - تا در بازگنان امن باشد - میرزا جانی برای چنین آوازه (که چندین گوی بکمک

(۲) نسخه [ل] بزرگ دریا (۳) در [بعضی نسخه] بردیا گذاشته (۴) در [چند نسخه] خسرو

و چوکس (۵) نسخه [ب] پروانه - و در [بعضی نسخه] بردانه (۶) در [چند نسخه] قیطور •

آمده اند) همراه آورده بود - و چندی نوکران خود را بیوشش ایشان در آورده - در بیست کس از مخالف در مروجینز فنا افتاد - و بیش از هزار کس زخمی رفت - و بایزیدی پاس از فیروزی سپاه کم کم را گزند رسید - تیزدستان غریبه رسانیده خسرو را زخمی گردانیدند - و نزدیک بود که گرفتار گردد - ناگهانی توپ بشکست - و کشتی از هم ریخت - و خرمن هستی برخه خاکستر شد در بینان کارشناس بران بودند که از راه خشکی و دریا بر بنگاه میرزا جانی دست چیرگی برگشایند چون در شام ناامیدی صبح کامرانی دمیده بود بیشتره را دل بدان نگرانید - و کار آسان شده را دشوار گردانیدند - سیزدهم آذر دهم خدا پژوهش حال تنه داشت - و چندین بار فرمود - نیک بجوئید که کسی از آنسو آمده باشد - ناگاه تیزرو به بختی سوار نرید فیروزی رسانید - ایزدی هپاس را تازه آئین بر نهادند - بیست و ششم آصف خان را بسوی دریای چناب و بهت فرستادند - چون آگهی شد (که بومیان آن سرزمین بازار زیردستان برخاسته اند) آن شایسته کار را دستور شد تا مالش بمرا دهد - جابجا کار دیدگان بفوجداری برگذارند - ضیاء الملک در مونک نامزد شد الله بخش مرل در رسول پور - و از جنداله تا لاهور حافظ ولی - در کمتر زمانه بسیاریه بادافرا بر گرفتند - و برخه دستگیر بدرگاه آورد - و نام بردها را سامان نموده بجا گذاشت *

و از سوانج فرستادن مرزبان تبت دخت خود را بدرگاه والا - ازان باز (که آنکای کشمیر بر قلمرو افزود) پیوسته حاکم آن جا نیایشگری کرده - علی رای حاکم تبت خرد را در سرافتاد که فرزند او در شبستان بزرگ شاهزاده پرستاری نماید - کشور خدیو پذیرش فرمود - بیست و دوم دی لورا با تنسوات آن دیار آوردند - و کامیاب خواهش گردید - درینولا فرخ فرزند چهاره هستی برافروخت - و بزیم شادمانی برآراسته شد - از آنجا (که دادار بهمال آبیاری چهار چمن جاوید دولت میکند) فرزندان سعادت گرا و نوباهای فرخ بخت یکم پس از دیگره کرامت میفرماید و بستانسرای اقبال را سرسبز و شاداب میگرداند - چنانچه این شرفنامه باز گوید - و بتازگی بیست و ششم پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه بطاع میزان در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از دخت مونه راجه فرزند نیک اختر پدید آمد - و شادی را هنگامها بر ساختند و سلطان خرم نام بر نهادند *

و از سوانج نامزد شدن فیروزی سپاه بقندهار - چون خانخانان گشایش تنه برگزید بیست و نهم شاهزاده والا منش سلطان دانیال را با گران لشکره بدانسو دستوری دادند - فرمودند اگر میزرایان از نیک اختری پرستاری بر سگاند بپذیرد - و بخسروانی نوازش آمیدوار سار - ورزه

آن ملک برستاند - و بيگن از کار شناسان دادگر سپرد - برخه اوليای دولت در بازگردانيدن داستان بر طرازيدند - و از مدارا پژوهي پذيرائي يافت - چهارم بهمن خدمت رای نکدري^(۲) از اسهال در گذشت - از گروه بود که در همدروستان به بدکاری ايمان کسه نرسد - باري^(۳) و چنډال نيز گويند - افسرخديو او را نواخته سرگروه ساخت - و از گيرا دم برآستي رهنموني شد - لخته دريچه دل برگشودند - و از همدزيان او بسيار^(۴) از گياه روي برآمدند - و امروز در هر خانه پاسبان ازان گروه است - و چون خطاب خدمت رائي يافت هريک از ازان قوم خدمتبه گويند - ششم گزين کالای کهسار (که بهادر سنگه راجه کهتوار فرستاده بود) بوالا نظر در آمد - و آمدگان نوازش يافتند بيسم نونهال اقبال سلطان خسرو را بدبستان برونشاندند - نخست ايزدي نيابش نموده خود حرب الف در آموختند - و بنگارند^(۵) گهرين^(۶) نامه فرمان شد که هر روز لخته بآموزگاري برونشيدند و انجام آنرا برادر خرد شيخ ابراهيم^(۷) (که در نيکذاتي و دانش اندوزي غزا يکتائي برودارد) وا گذارد - ايزد توانا دولت صوبي آموزش را دستمايه حقيقي دريافت گرداناد - و از گزند رسمي علوم (که لغزش گاه جهانيان است) نگاهداراد *

و از سوانح يغمائي شدن بنگاه راجه مدهکر - چون شاهزاده سلطان مراد دستوري مالوه يافت سران هرجا و بوميان هر سرزمين به نيابشگري مي آمدند - و نوازش يافته باز ميگرديدند - در دارالخلافه اگر آگهي آمد که اين بومي را از نخوت فروشي بسج ديدين در سر نيست - اندرز نامه فرستادند نزد نور آن غنوده رای پور زاد^(۸) خود را فرستاد - و در نيامدن پوزش گذار شد - ديگر بار نصيحت گذاري رفت - و داستان اميد و بيم برخواندند - از گران خواب^(۹) بخبري برآمده روانه ملازمت شد - چون بچهار گروهي رسيد خواهش نمود که اسمعيل قلي خان و جگناهه بزيفهار خود در آورده ببردند - و پذيرش يافت - اسمعيل قلي خان نيز برآمد - و جگناهه را لخته در رنگه رفت - آن بومي از بيمناكي باز گرديد - و گام فراخ برزده بتنگناها پناه برد - شاهزاده برين خامکاران لخته بر آشفته فرمود که از بي رفته باز گردانند - يا مالش او برخورد گيرند از خرد کوتهي سرباز دهند - پايه نشناخته خود بدان يارش راهگرا شد - او لاهه گري فراپيش گشت و پور خود رام ساه و رنجيت را بملازمت فرستاد - و تاخت بنگاه او بدرنگ افتاد - و نزد قلعه^(۱۰) کوه^(۱۱) پسر همير سين زيفهار درخواست - پذيرفته آمد - و بهرزه سرائی کار شناسان پيمان برگسيخته

(۲) نسخه [۱] مکندي - و نسخه [ب کیدی (۳) نسخه [ب] صابي و چنډال (۴) نسخه [۱]

تياه کاري (۵) نسخه [ا ب] اقبالنامه (۶) نسخه [۱] باآموزگاري آن گلدسته اقبال نشيند (۷)

نسخه [ب] - و خردي (۸) نسخه [۱] کدهر - و نسخه [ب] کوهرو *

بگشایش آن برنشستند - زینهارا راه گریز پیش گرفت - و شاهزاده قلعه را بپیچیده دستی برگشود - چهار صد راجپوت بر بنگاه خود بمردانگی فرو شدند - رامساح از دیدن این سمست پیمانی نیم شب گریخت - و جگنّاه که دیدبان بود از شرمساری پاسخی نداشت - شاهزاده همان پیشین آنچه در سر گرفت - آن بیم زده خود را بکناره کشید - و یورت او دست فرسود غارت شد و دران سرزمین رخت اقامت انداختند - شهریار پسند نفرمود - و فرمان شد پایه شناسی و قدردانی را چه کنند رسید - و نافرموده بومی چرا در آریخت - و همراهان را فراوان نگوشت رفت - اکنون بچاره گری آن از شرمساری برآیند - و شاهزاده را بزودی بمالو برند - اگر او سر فرمان در نیارد گران لشکره نامزد خواهد شد - شاهزاده سید راجو و جوت را در آنجا گذاشته خود بمالو آمد - و آن بومی ازین آگهی لابه گذار شد - صادق خان پوزش او بعرض همین رسانید - و پذیرفته آمد - بیست و هفتم^(۲) باز بهادر را فرستادند که او را به نیایشگری شاهزاده برد - درین ایام تازه رسته بکار رفت - شهریار گیهان پیرا از کار آگهی و هشدار خرامی دوم اسفندارند خالصت قلمرو را چهار لخت بر ساخت - و هریک را بکار دانی سپرد - صوبه پنجاب و ملتان و کابل و کشمیر بخواجه شمس الدین - و صوبه اجمیر و گجرات و مالو بخواجه نظام الدین احمد بخشی - صوبه دهلی برای پتر داس - و صوبه دارالخلافه آگره و آله آباد و بنگ و بهار برای رامداس - اگرچه قلیچ خان و امیرسید لیکن از فراوانی ملک این دورینی شد - و لخته بکار نقد پرداختند - و کهن بیماری زروسیم چاره پذیرفت - چنانچه در آخرین دفتر گزارده آید دوازدهم بلرام را زندگی بسر آمد - او برادرزاده راجه بهکومت داس است - چون برنایی او را بناهنجاری هرد از قدسی خاطر افتاد - و بصوب بهار نزد راجه مانسنگه کسبل کردند - در بنارس نشاء باده در سر فیل سوار بود - از بدمستی خواست بیجا فرود آید - مصری خنیاگر بجای فیلبان بود - چون لخته هشجاری داشت نه پذیرفت - بر آشفته زبان را بدشنام بیالود او بدشنه کار او سپری ساخت - و خود را بیزیر انکنده بیرون رفت *

و از سوانح بدست امین امرکوت - چون دلپت^(۳) و راول بهیم با گزینی فوج بعزیمت تنه بدانسو گزاره کردند آن زادگاه گیتی خداوند بآریزش بدست درآمد - و رای آنجا بخدمت گذاری همهی گردید - نیزنگی اقبال آنکه دران راه برخ بومیان چاهها برانپاشتند - و زهرآلود گردانیدند دران ریگ زار کم آب کار بر سپاه دشوار شد - بختمدان قدسی ذات را سرمایع یاد کرد ایزدی گردانیده

(۲) نسخه [ب] بارمحمد را فرستادند (۳) نسخه [ز] دلپ (۴) در [بعضی نسخه] نژادگاه

(۵) نسخه [ل] زهرآمود *

برادر انتظار نشستند - ناگهانی باران بے موسم در رسید - و خشک کولابها لبریز آمد •
 و از سوانح فرستادنِ رای رایسنکه بصوبِ تَنه - (چون فیروزی جنود در آویزه دریا چیره دست
 آمد - و از هزّه سرائی کوتاه بیدان پیش رفتنِ بدرنگ افتاد) غنیم که آسیمه سر بود با استوار کرد
 پس از فراوان گفت و گو نهمِ آذر قلعه (که میزرا جانی اساس نهاده بود) گرد گرفتند - و هنگامه
 آویزه گرمی پذیرفت - و هر روز راد مردانِ هرسو دادِ مردانگی میدادند - روزی ازین جانب
 سکندر بیگ را (که از ناموران بود) تیرے بران رسید - و پس از چندے نقدِ حیات سپرد
 مخالف از جا استواری و سپه فوزنی و آذوقِ فراوانی و رعیتِ یاورِ بیغم بوده چشم بر بارش
 داشت - که آب همه جا فرو گیرد - و بیگانه لشکر بے آویزه بر خیزد - و در فیروزی سپاه شگرف
 گران رزی پدید آمد - و نزار دلاں را سراسیمگی در گرفت - خانخانان سرگذشتِ عرضه داشت
 و خواهشِ مددکاری نمود - بیست و یکم رای رایسنکه را دستوری دادند - و خاکِ گلّه بان
 و خواجه حسام الدین و برخه دلاوران را از راه دریا روانه گردانیدند - و آذوق و توپ و دارو و دیگر
 دستمایه نیرو فرستادند •

و از سوانح سهری شدنِ روزگارِ گوردهن پور راجه اسکر - راجه پرنهیراج بزرگ الوس کچواکه
 هیزده پسر داشت - ده از یک مادر - چون این جهان پدرو کرد پوزنمل مهین پور را بر اجمی
 برداشتند - در آویزه میزرا هندال پیمانده زندگی او پر شد - سوچا پسر او خرد سال بود - رتن سی برادر
 او را بسری برگرفتند - و از آشوبِ برنائی و شورشِ خود کامی و بد همنشینِ پره ناموس
 مردم دریدن گرفت - برخه اسکر برادر مایندری او را بامید سری بر جان شکر او داشتند
 بیابوی تبه سکان اندیشه بکردار گرائید - و روزی چند بکام خود رسید - در اندک فرصتِ بارهمل عم او
 بیزگی بر نشست - فرزندان او همواره در کمینِ اسکر بودند - گن بکین بزرگ نیاب خود
 نوکری اسکر برگزید - بیست و سیوم قاهو یانته پور راجه را در پیش پدر از هم گذرانید
 و بیازش او روی آورد - ستون از آسیب نگاهداشت - نیز دستان رسیده نامده زندگی او هر نوردیدند
 شهریار غمگین نواز بمنزل او سایه عاطفت انداخت - و بدلاویز پرسش ناسور ماتم زدگان
 لخته بهی پذیرفت •

(۲) نسخه [ز] فراوان سامان (۳) نسخه [ل] دستمایه نبود فرستادند (۴) نسخه [ل]

لبریزده (۵) نسخه [ز] رتن سی - و نسخه [ل] رتن هنی (۶) نسخه [۱] تا آنکه پسر بزرگ او

نوکرِ اسکر برگزید •

آغاز سال سی و هفتم الهی از جلوس مقدّس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دور چهارم

(۲)

روز جمعه پنجم جمادی الاخری سنه (۱۰۰۰) هزار هجری پس از سپری شدن ده ساعت و پنج دقیقه خورشید والا دولت سرای حمل را برافروخت - و جهان را بگونگون نشاط برآمد جمال بجلوه دیگر درآمد - و روزگار را نو آئین بستند *

• بیت •

کشیده تا بگردون سایبانها * فرو پوشیده عیب آسمانها

بهر دیوار فکشم کرده پرکار * فلک حیران شده چون نقش دیوار

بیاری آباد اندیشه و دستیاری اقبال دور سیوم غار انجام گرفت - و چهارم را سر آغاز شد به نمودن دل و فروغ صبحگاهی لخته آگهی در بجه گشودند - و من تارک دور را روشنایی در گرفت - بسیج سخن گذاری تازگی یافت - و نیروی گذارش بر افزود •

• نظم •

دگر بار بختم سبک خیز شد • نشاط سخن بر دلم تیز شد

چو دولت دهد بر گشایش کلید • ز سنگ سیه گوهر آید پدید

از نوروز ناشرف بنویز روش بزم شادمانی بر آراستند - و افزون از خواهش بخشش و بخشایش رفت باده پیمائی را هنگامه گرمی پذیرفت - و تازه نقایه بر معنوی جمال فرو هشتند - جام بجهتمندی و غم گساری آمد - لیکن هاتبال شاهنشاهی مایه هوش افزائی گشت - آنروز عقل دشمن عربده آموز هرزه لای پارسانی نزد بود - امروز خرد افزا حکمت گذار در بر است •

درینروز آگهی آمد - جلالت از نوران ناکام باز گردید - و به ننگهای تیراه سر هورش میخارد و الوس افرویدی و اورک زنی فرمان پذیری گمیخته اند - و آن شوریده را جا داده - فرمان شد قاسم خان زابلی سپاه را فراهم آورده بمالش آن آشفته سران رو نهاد - روز نو روز آصف خان و معید خان گنهر و برخه از درگاه والا دستوری یافتند - فرمودند اقطاع داران سزد و پیشاور را یکجا ساخته بلشکری تیراه پیوندند بکمر فرصتی آن که سار را گرد برگرفتند - افغانان بدستان سرائی و لاهه گری نشستند - و برگزاردند آن نافر جام جیا یافت - و هخام باز گردید - قاسم خان (به آنکه ژرف در نکرد - و سر گذشت بدرگاه عرضه دارد) بکابل باز گردید - آصف خان و دیگر امرا دران نزدیکی چشم بره فرمان داشتند گیتی خباوند را شتاب زدگی قاسم خان پسند نیامد - و فرمان شد که باز گردیده در پژوهش کوشش نماید •

(۲) نسخه [۱] پنجاه (۳) در [چند نسخه] نقش پرکار (۴) نسخه [۵] افغانان دستان سرا بلا به گری •

فیروزی یافتن اولیای دولت و شکست خوردن

میرزا جانی بیگ باقبال شاهنشاهی

چون خانخانان قلعه را گرد هر گرفت از بوم بیگانگی و راه بستگی آذوقه گران ارز شد و بر فیروزی سپاه لخته کار بدشواری کشید - ناگزیر بیست و هفتم دی پیشین سال از گرد حصار برخاستند - و بیش از ناگزیر در کشتیها انداخته بسیهوان فرستادند - و سید بهاءالدین بختیار بیگ قرا بیگ و جمعی دیگر را بیاسبانی همراه ساختند - و بیشتر سپاه تنه سو روان شد - تا بتاخت و تاراج سرمایه فراخ روزی آماده شود - و پراگندگی در هنگامه مخالف افتد - و ملک بدست درآید در تصبه^(۲) چون (که میانه جائے ست) خانخانان بنگاه ساخت - و شاه بیگ خان محمد خان نیازی قاسم کوکه مرتضی قلی داد مال دوده بیگ و جمعی باکم نامزد شدند - که آن آباد زمین بگیرند و در حال میرزا جانی دیده بانی رود - و دهارو بهادر خان قوردار و چندے را بسوی مدین روانه کردند - و میرزا فریدون برلاس جانش بهادر علی مردان بهادر سرمدی غازی خان بلوچ بشهر تنه رو نهادند - و هرگروه بناحیثه رفته بر آسود - غنیم از غم زه و زاد لخته پراگندگی درآمد بسیاری زمینداران سر بفرمان پذیری در آوردند - و هرگروه به نیکوکاری چهره سعادت برافروخت مگر فوجی که بسوی تنه رفته بود آنجا نیارست رسید - بدگوهان نامر جام شهر را آتش درزدند میرزا فریدون و راول بهیم برخی را بامرکوت فرستادند - و بشایستگی پوزش پیشین کم خدمتی برگرداندند - میرزا جانی بیگ ازان قلعه بیرون شده سیهوان روبه شتاب آورد - بدان سگاش که بر کشتیهای فرستاده دست یابد - اترین آگهی خانخانان خواجه مقیم بخشی دهارو بهادر خان محمد خان نیازی دولت خان لودی سعید خان کرزانی و برخی کار آگاهان را بدانسوروانه ساخت و خرد نیز از بی رهگرا شد - دران هنگام (که کشتی نشینان سراسیمه بودند) فرستادگان رسیده بچاره گری نشستند - بسیاری بران اندیشه که لکهی استوار کرده انتظار کمک رود - بگفتار دلاویز راد مردان آویزش قرار یافت - و بگزین روش رده آرائی شد - قول محمد خان نیازی بهادر خان قوردار شیوخان کلان خان دولت خان لودی سعید خان کرزانی خواجه مقیم بخشی - برانغار دهارو میر معصوم بهکوی و گروه از دلاوران نامور - جرانغار سید بهاءالدین ناهرخان و دیگر دلاوران هراول بختیار بیگ قرا بیگ شمشیر عرب ابراهیم بیگ^(۳) جولک بیگ مرشد قلی شاه قلی توکران بیادری دل و ذهنونی ستاره از لکهی گذشته شش گروهی غنیم دایره کردند - بیست و یکم باهنگ

(۲) نسخه [ز] چون (۳) نسخه [ل] بدین سو - و در [بعضی نسخه] بسوی بدن (۴) نسخه [ب]

بچاره سگالی (۵) نسخه [ب] ابراهیم چک •

پیکار چهار گروه پذیرا شدند - و پیش از آریزه مردن فیروزی نشاط آورد - درین چند روز باد از آنسو می وزید - درین هنگام ازین سو نوبت کامرانی داد - در کمتر زمانه کارزار در گرفت - نخست هراول مخالف بسرکردگی خسرو بر برابر خود چیرگی نموده برانغار را نیز پراگنده گردانید - شمشیر عرب در هراول بشایستگی در آویخت - هوا خواهان او را زخمی بیرون بردند - و دهوار با چندی دان مردانگی داد - و زخم نیزه بر پیشانی خورده از اسب جدا شد - و در کمتر زمانه نقد زندگی سپرد - برانغار غنیم بکار فرمائی ملک محمد مقابل خویش را از جای برد - و جوق ناهرخان را برداشته تا دایره رفتند - و دست تاراج برگشودند - سید بهاء الدین با گروه جدا شده بر هراول غنیم (که از چیره دستی نخوت فروش بود) رسید - و جزئی در میان داده به نبرد ایستاد - از شورش باد و خاک از یکدیگر آگهی نبود - دران آشوب گاه قول فیروزی سپاه را گذاره بر برانغار غنیم افتاد - بسخت آریزه بر شکستند - لیکن از هوا تیرگی راد مردان این فوج از هم جدا شدند - بهادر خان دولت خان و چندی دیگر در ناورنگ پای همت افشوده نظارگی بودند - ناگاه محمد خان نیازی سید بهاء الدین میرو معصوم بهکری خواجه مقیم پیوستند و بزرگ هنگامه فراهم آمد - و همچنان غنیم پراگندگی یافته از یکدیگر آگهی نداشت - میرزا جانی با چهار صد کس در نبردگاه سراسیمه برد - فیروزی سپاه بدنسو گام همت برداشت - میرزا (باندیشه آنکه قول اکنون میرسد) سراسیمه تر شد - و درین میان قیل از آنسو در شوریده هنگامه خویش را پراگنده ساخت - لخته آویزش شد - و بایزیدی تأیید غنیم راه گریز پیش گرفت تا سه صد کس مخالف را روزگار بسر آمد - و از فیروزی سپاه تا صد کس به نیک فرجامی درگذشت اگرچه میرزا چند بار برگشته در آویخت لیکن ستیزه باقبال روز افزون چه سود دهد - (با آنکه غنیم از پنج هزار افزون - و فیروزی سپاه هزار و دوست بود) به نیروی جاوید دولت چیره دستی روی داد - و نیرنگی سامری تأیید همگان را دلشین آمد - سپه آرا دور - و بزرگ امیر در میان نه در سر آغاز جنگ آنچنان برهمزدگی - و دلپت با گزین فوج از بهدلی نه پیوست - درین فیروزی نشاط از تاراج اردو آگهی رسید - چندی تیزستان بدنسو گام فراج برزدند - و غارتگران گرفته را فرو هشته بر بگریز نهادند - و لشکرگاه ایمنی یافت - خانتانان ازین مزده بقلعه (که میرزا جانی بهک پناه خود ساخته بود) رسید - و آنرا خراب ساخت *

بیست و دوم فروردین گیتی خداوند کشتی سوار بباغ میرزا کامران خرامش فرمود - و از تماشای بهار نیرنگی چشم و دل روشن شد - بامدادان در شبستان بزرگ شاهزاده از خواهر ابیای کشمیری

نيک اختر دختۀ بزد - و نويد سعادت آورد - درينوا آگهي آمد که قريش سلطان در حاجي پور بشکم روي در گذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهي نوازش از تيره روز سوگواري برآورد بيست و پنجم نگارنده اقبالنامه را بمنصب دو هزاره بر نواختند - و بے گزين خدمتۀ بدین والا پايه بر آوردند - اميد که پنهان کردار لخته سپاس برگذارند - و گوهر شفاي بيش خدا بروی روز افتد بيست و نهم جشن قمری زن شد - و دور و نزديک کام دل برگرفت •

گشايش آباد ملک اوديسه باتبال روز افزون شاهنشاهي

همواره دين الکا جداگانه مرزبانۀ کارگيائي کرده - ازین پيش چنده جاگا پرتاب ديو فرمانروا بود - پور او نرسنگه^(۱) ديو از بدگوهری و تباه دمساري بيارش پدر برخاست - و بخواندن انسانۀ بپروائي برنشست - هنگام يافته زهر بر خوراند - و جاويد مردگي اندوخت - دران نزديکي مکند ديو از تلنگانه آمده ملازم راجه شده بود - از ديد اين کجروي برآشت - و در سگالش بادافراه شد - چنان وانمود که زن او بددين مي آيد - در ليهای سلاح آمود بدان روش روانه ساخت و پيشکش و کالا بدست کارديدگان بر دل داده بحصار در شد - و ازانجا (که پدر آزار دير نپايد) کار او زود بانجام رسيد - و بزرگي بدبکره گرايد - رسم نبود که راجه اندر دختۀ نيکان و پيشين بزرگان برگيرد - هفتاد باستاني گنجينه را قفل بشکست - و نهاد چندين گذشتگان برگرفت اگرچه دست بخشش برگشود ليکن از فرمان پذيری خرد سر بر تافت - و بطبيعت پرستاري گردن بر نهاد - دران هنگام (که سکندر خان اوزبک از جاويد دولت برگشته نزد سليمان کراني رفت) او پسر خود بايزيد را از راه چهارکهند بيارش آملک فرستاد - و سکندر را نيز همراه گردانيد - راجه از نئ آساني درگزیده امير خود را جهته رای و درکه^(۲) پنج با گزين ساز پیکار باويزش فرستاد - آن ناسپاسان بد گوهر سران لشکر را بزر بفرقيقتند - و بياروی زر بندگان تباه کار بکارزار خداوند باز گرديدند سخت آريزها روی داد - راجه بناکامي ن در داده بايزيد را ديد - و بدستياری او سترگ پيکا چهره برافروخت - راجه و جهته رای بمردانگي نقد زندگاني سپردند - و مرزباني بدرکه پنر باز گردید - سليمان او را بدستان سرائي نزد خود آورده از هم گذرانيد - و بران ملک چيره دست آمد و در زمان منعم خان خانخانان و خانجهان اگرچه بسيارۀ ازین ملک بر قلمرو افزود از بسيج پراگندگي و کار نخواسی امرا قتلوی لوحاني چيرگي داشت - و بر به بازی او گزنده بدانجا نرسيد -

(۲) نخته [۱] ملک (۳) نخته [۲] ب رستگه ديو (۴) نخته [۱] از ملک تلنگانه (۵) نخته

چون درگذشت راجه مانسنکه از ناشناسانی باآشتی بازگردد - هرچند پسند خاطر نوربین نبود پیمان برگسیختند *

چون تبه کار را هنگام بادافراه رسد در بر انداختن خویش نکاپو نماید - تا خواجه عیسی وکیل قتل زنده بود سر رشته پیمان از دست نمیداد - چون روزگار او بسر آمد افغانان تیره رای پرستش کده چگانه برگرفتند - و بر ولایت حمیر (که از دیر باز فرمان پذیر بود) دست غارت گشادند - راجه مانسنکه (که از آشتی بشیمان بود) آهنگ گشایش آن در سر گرفت - و از درگاه والا دستوری یافت - و سپاه بنگ و بهار را بدین خدمت نامزد گردانیدند - بیست و سیوم آبان پیشین سال راجه از راه دریا روانه شد - و تولک خان فرخ خان غازی خان میدان^(۲) میرقاسم بدخشی رای بهوج سنکرام سنگه اگر پنجانی چتر سین بهویت سنگه برخوردار و دیگر مبارزان گیتی گشا راه خشکی پیمودند - و مادهو و لکپی رای گوکرو^(۳) و پورنمل کیدهو ریه و روپ نراین سیمو ریه و بوخه زمینداران را بسر کرد گوی یوسف خان مرزیان کشمیر از راه جهاز کهند روانه ساخت چون فیروزی سپاه به بنگاله درآمد سعید خان سپه آرای آن دیار بیماری داشت - راجه از کار طلبی بیشتر روانه شد - و چون او را تندرستی رویداد با مخصوص خان بهادر خان طاهر خان بابوی منکلی خواجه باقر انصاری مخدوم زاده پسر ترسون خان میرزا محمد دیوانه و دیگر اقطاع داران آن ملک با شش هزار و پانصد سوار پیوست - و بسیاریه از آن آکا بدست در آمد - افغانان تبه کار داستان آشتی برخواندند - از انجا (که آزموده را بآزمایش بردن دور بینی برنماید) گوش بدان دیوانسانه نهادند - و نکوهش پیمان گسیختن برگذارند - لیکن بعد دید امرای بنگاله در آشتی بود - تیره رایان کجگرا بدرخت زار ملناپور (که میان جای اودیسه^(۴) است) رد باره گرد گرفته پای آویزش افشردند - و از گفت و گوی صلح و جنگ گزین رده آرائی نشد لشکر بنگاله دور تر فرود می آمد - و ازینان مخصوص خان و بهاز خان و طاهر خان و بابوی منکلی تحت پیش دایره میکردند - و سپاه بهار آماده پیکار - قول راجه مانسنکه - دست راست رای بهوج راجه سنکرام باقر خان - دست چپ تولک خان فرخ خان - هر اول درجن سنگه سجان سنگه سبل سنگه نورم کوکه میرقاسم بدخشی برخوردار شهاب الدین کور پسران الخ خان حبشی مظفر ایچی^(۵) خواجهی نهایت الله - هر روز چند نیرستان هرسو می آویختند و سرتابان نخوت فروش شرمسار گریز میشدند - سی و یکم نوروزین راجه هر اول خود را دستوری داد

(۲) در [اکثر نسخه] مندن (۳) در [بعضی نسخه] شاها اکرا (۴) نسخه [ل] کهوهو (۵) در

[چند نسخه] اولیه (۶) نسخه [ز] ایچی *

سرکوبه را که نزد غنیم است برگرفته قلعه اساس نهند - و اگر بسیج پیکار در سرگیوند بآویزش در آیند - ما نیز خواهیم پیوست - مخالف ازین آگهی بآسیه سری در آمد - و فوجها آراسته از آب گذشت - قول نصیب خان جمال خان پسران قتل دلاور خان آداد خان حبیب خان سه هزار سوار و بیست و پنج فیل - برانگار جلال خان خاصه خیل تاتار خان غاری مبارک خان خواجه ریس دو هزار سوار و بیست و پنج فیل - جرانغار بهادر کوره شیرخان لوحانی حبیب خان سه هزار و چهار صد سوار و بیست و پنج فیل - هرول خواجه سلیمان عثمان عیسی خان اولیائی بنی سلطان سور هزار و دویست سوار و هشتاد فیل - در کمتر زمانه هردولشه بهارم در آویختند - و سپهر و دشمنه را روز بار بار شد *

یلان گرم کین غرق جوشن همه * نهفته چو آتش در آهن همه

ز هندی نژادان فولاد پوش * چو ابرسیه گرم جوش و خروش

برخه بتوب اندازی و آتشباری هنگامه آوردگاه برافروختند - و لخته با یکدیگر آویخته مردانگی تازه رسم بر نهادند - سپهر را (که گرز و گوبال کارگر نشد) پلارک انداز فیروزی سپاه از فر کردن بر انداخته - توپ (که نخست برکشودند) میان لهری را (که سرآمد فیلان غنیم بود) بادیگر فیل خرمن هستی بسوخت - دلیران آنسو فیل کنهر (که بس نامور بود) در پیش داش آمدند - پردلان پای همت افشوده کارنامه گندآوری بجای آوردند - میر جمشید بدخشی در آویخته بنهمنی جان سپنجی در باخت - آن فیل در شده لخته هنگامه پراگند - اوچپیان فیروزی به از هر سو به تیر در آمدند - فیلبان قالب نهی کرد - چنده پداده شده پای پیل را افکار ساز بر گرفته - درین میان بهادر کوره بر فرخ خان چیرگی نمود - رای بهوج و راجه سنکرام بیداری کام فرخ بر زدند - جئت سنگه با جوت بهادران بدرجن سنگه پیوسته غنیم را برداشت - درین هد برانگار مخالف بسپاه بدگاله در آویخت - بابوی منکلی آویزش نموده باز پس رفت - بهادر از پی رسیده شگرف آویزه نمود - و دوبار بر زمین آمد - بار دوم نوجوانه اسپ خود پیش آورد - پاسخ داد تو از زندگی بره نگرفته - سوار شو - و کام دل بر گیر - مرا (که در مردانگی عمر بپایان شده) آن بهتر که در کار خداوند سپری گردد - از نیک سگالی باری او در و بایز دی پاس در شد - مختصرص خان بشایستگی رسید - و نمایان کارزار بجای آورد - نزد بهر که پای همت از جای شود - خواجه عبدالعلیم با جوت پیوست - و سرمایه فیروز مند گشت - خواجه ریس برادر مردی در گذشت - و سلطان سور زنده بدست افتاد - در کمتر مر

بازیدی یاروی سرتابان کجگار آبله پای دشت گریز شدند - افزون از سه صد معن در آردگاه افتاد و از فیروزی سپاه چهل کس به نیکنامی نقد زندگی سپرد *

درینوا زمین خان کوکه آرزو نمود که خسروی سایه بتازه منزل^(۲) او بر افتد - و بدین نوازش روزگار او پیراسته شود - سیوم اردی بهشت خواش پذیرائی یافت - و آن نیکو پرستار را کام دل برآمد - غره خرداد گیتی خدارند باهنگ کشمیر دریای راوی گذاره نمود - چون شکرنا بیگم سخت رنجور شد^(۳) شهریار مهراندوز را دل از شهر برگرفت - و بدان آهنگ بیرون شد - چون این جان بخش بهی زود فرستاد بخواشگری که و مه باز گردیدند - دوم زمین خان کوکه بسواد و بجور دستوری یافت - آگهی آمد که افغانان شوریده بخت باز کهسار دشوار گذار را پناه انگاشته اندیشه سرنابی دارند - کولکناش بهالش اینان نامزد شد - چهارم پس از سپری شدن ده^(۴) ساعت و چهار دقیقه در شبستان شاهزاده سلطان دانیال از دخت سلطان خواجه فرخ فرزند پدید آمد شهریار دوز بین سعادت بانو بیگم نام بر نهاد *

آشتی کردن میزبانانی بیگ و سپردن سیوستان

چون بروز افزون اقبال (که جلوه گاه ایزدی یاروی ست) فیروزی سپاه چیره دست آمد هنگام آن بود که میزبانان گران خواب بیدار نشی در آمده به نیایش بر نشستند - و ورزش را دستمایه فرمان پذیرایی ساختند - از خرد غنودگی و طبیعت پرستاری آنرا ناگهانی گزند پنداشته بسیج آویزش تازه گردانید و آن یارش داشت که تیزتر شتافته در همان پیشین پناه جا گیرند - در میان راه شدند که لشکر فیروزی سپاه است - بانده خرد دراز در شد - و در پرتوهای استوار جا انجم بر ساخت - پس از فراوان نگرستن نزد^(۵) آنپور چهار گروهی بالاگند^(۶) چهل گروهی سیهوان دلپذیر جائی بدست آورد دران سزمین بر ساحل سند قلعه اساس نهاد - و ژرف خندق پهنوار بر کنند - بیست و ششم فروردین خانخانان بدانجا رسیده گرد گرفت - و به تیرو بندوق پاسخ گذاری شد - و هنگامه جانفشانی و جانستانی گرمی پذیرفت - نخوت مایه غنیم دیرین بنگاه بسیاری لشکر افزونی کشتی نبرد نزدیکی یارش بود - درینوا^(۷) نیر کوت (که گزین قلعه آن دیار است) بدست افتاد - و سترگ نبرد چهره فیروزی بر افروخت - جوقه عرب و کرد (که دران حصار میدویدند) از قاسم علی دژبان

(۲) در [چند نسخه] منازل (۳) در [اکثر نسخه] بود (۴) نسخه [ل] دو ساعت و چهارده

دقیقه (۵) نسخه [ب] نزد انرپور - و نسخه [ز] بزوابرپور (۶) نسخه [ب] هالاکند - و نسخه

[ز] هالاکندی (۷) نسخه [ز] بن کوت - و نسخه [ل] نرت کوت *

سنه آمدند - و سر او آورده دولخواهي دلنشين گردانيدند - اولياي دولت را نشاط درگرفت و درگشايش آن كوشش افزودند - و بائين روم ريگ تودها برافراشته مورچال پيش بردند و خندق را برآمودن گرفتند - از درون رخنه بر ساخته تهی ميگردند - و سخت كوشش از هر دو سو ميرفت - چند بار بيرون شده آويزش نمودند - و بنگامي باز گرديدند - ليكن از بوم بيگامي و رعيت سرتابي آذوق بغيرزي جنود كم ميرسيد - و باز شگرف گراني روي آورد - و سخت بيماري پديد آمد - شگفت آنكه جز سندي رنجور نشده - دران آشوبگاه جانكاهي چنده پيغوله گزيان رياضت گر را بخواب نمودند - امروز سكه ولايت بنام شاهفشاهي ميزند - و آسمان بكام او ميگردد مردم بادافرا ناسپاسي مي بينند - و بسزاي نافرماني ميوسند - جان داروي كه و مه آنكه شناسا گردد - و به نيایش آن يگانه روزگار سعادت اندوزد - و باندازه دستوس نذرے بر بندد و بمستفدان بردهد - بامدادان راز بر ملا افتاد - و نموده بگردار آمد - و رنجوري رودرگمي نهاد چون بعرض هماين رسيد فرمودند حقيقي كارساز پيرزني را دست آويز نذرستي گروه گردانيد اگر بنده را (كه بوالا پايه فرماندهي بر نشانده) مايه بهي بر سازد چه شگفت - در زمان قان بزرگ هنگيز خان شش صد و بيست و سه فيروزي سپاه قلعه كرك سيستان را گرد گرفته بود - شگرف و بائي پديد آمد - رنجور نخستين روز تب ميگرد - دوم دندان بر جنبيدے - سيوم پيمانه زندگي برآمده گشته - پيرزال دخترے داشت - در آروزي كدخدائيش شبها بروز آورده - بركه بزرگ شود - و بحسابندي او نشاط اندوزد - درين هنگام آن كهن سال را بيماري درگرفت - روز دوم كه جنبش دندان بود از مهرباني و ساده دلي بحسابستن جگر گوشه خود پرداخت - و بائين عامه لخته آب دهی بكار برد - و در خيال عروسي شب بروز آورد - و اشك حسرت ريخته دل بنگامي در داد - بامدادان (كه آماده گذشتن بود) دندان از جنبش باز ماند - و نشان بهي پديد آمد - همساگان بشگفت در افتادند - و چون پژوهش رفت جز رسيدن حنا در نيافتند كه و مه بكار بردند - و جهانے از جانكاهي رهائي يافت - حنا نرخ مرواريد گرفت - و بازرگانان فراوان سود اندوختند - شهر يار كار آگاه از پيش بيني فراوان آذوق و خزينه با الله بخش و قرآن بهادر روانه ساخته بود - در جوش تفنگستي در رسيد - و دلها را تازه نيز برافزود - آهنگها فروغ ديگر يافت - و كار كرد افزايش گرفت - در كمتر زمانے قلعه را تنگ تر گرفتند - و مورچالها چنان نزديك شد كه سنان از دست بديگر مي رهند - درونيان ستوه آمدند - و بهزاران لابه گري آشتي داستان بر خواندند - فيروزي سپاه از كم آفروي پذيرفت - بدان پيمان كه سيستان را با قلعه

سیهوان و بیست غراب بسپارد - و ایرج پور خانخانان را بدامادی برگزید - و چون هنگام بارش بسر آمد بمسجد قدسی آستان روی آورد - و قرار گرفت که نخست دست از محاصره بازدارند و سپس پیوند خویشی استوار گردد - چون سیهوان بسپارد موسم بارش بدانجا بگذرانند - شادهم خرداد مورچاها برخاست - و رسوم نامزد بیوگانی بجای آمد - و مردم بسپردن و گرفتن قلعه شتافتند - هفدهم قاضی حسن را بشمالی کوه فرستادند - چون نموز لاهور بس گرم بود بپژوهش ییلاق بدانسو روانه کردند - نزدیک قصبه پهلان^(۲) شایسته جاها برگزیدند - لیکن برخی سگالشها ازلن بازداشت •

و از سوانح ایل شدن سرتاپان شرقی دیار - چون فیروزی سپاه چیره دستی نموده از بی شتافت دیگر روز بجلیسر^(۳) (که از گزین شهرهای اودیسه است) در آمد - و بخسروی نام درهم چیره برافروخت - و منبر پایه برافراخت - هر گروه از افغانان تیره رای به پیغوله در شد راجه بکندن فتنه بن پیشتر چالش نمود - سعید خان از دل نگرانی به بنگاله باز گردید - و لابه سرائی راجه در گرفت - پهلان خان بابوی منکلی باقرخان میرغازی باقر انصاری ازلن لشکر جدا شده پیوستند - در کمتر زمانه بر میان زینهار خواسته دیدند - و آن آهباد ماک بدست در آمد در قصبه بهدرک آگهی شد که پسران قتلو خواجه سلیمان دلاور خان جلال خان بهادر کوروه الغ خان عبدالغفور ملک هیبت ملک داور^(۴) کهم کرن راجه مانو^(۵) ملک سکندر و پرکهرتم با سه مد فیل در قلعه کنگ فراهم شده اند - آن حصاره ست پایان ماک کنار شور دریا - از راجه رامچند که بزرگ بومی آن دیارست - سازنگ گدھے میخوانند - راجه مانسنگه سجان سنگه و برخه را دران شهر گذاشته ببارش آنجا ره نوردید - افغانان بکنگله (که پیوست شور دریاست) پناه بودند - و به آویزه حصار بدست آمد - دلاور خان خاصه خیل قتلو قلعه آل سپرد - و نزد کلکله گهانی^(۶) تله راجه (که گزین بومی آن سرزمین است) بفروزی سپاه پیوست - راجه رامچند پناه بردگان را بسازنگ گدھے راه داد - چون راجه مانسنگه بکنگ رسید یوسف خان جام کشمیر و پسران الغ خان حبشی و مظفر ایچی و گروه را برگردان گذاشته خود بزیارت چگتا^(۷) شد - بدان بسج که بهراج رامچند نزدیکتر شود - و هنگام یافته دست در بارد - چون اندیشه بگردار رسید باز گردیده نزد سلی^(۸) بنگاه ساخت - هر روز تیزدستان بدان سوزه پی رفته مالش میدادند - باندهز گذاری دل بفرمان پذیری بر نهاده - و بیرهل پور خود را بابیشکش روانه ساخت - راجه بکنگ باز گردید

(۲) در [بعضی نسخه] پنهان - و نسخه [ل] ملتان (۳) نسخه [ز] مکران - و نسخه [ل] کیم مکران

(۴) در [چند نسخه] مالو (۵) در [بعضی نسخه] پنیله راجه (۶) در [چند نسخه] سلی •

و نزد قلعه سارنگ گدھے پای گشایش بر فشرده - درین هنگام آگهی آمد که حبیب خان دریاخان سچارل خان میوه خان (که پناه بفتح خان هجلی برده بودند) بر جلیسر رخنند و بابری منکلی نیروی آویزش ندیده گزاره گرفت - پهاڑ خان را با برخه دلاوران بدانسو فرستاد و باقبال یاروی در کمتر زمانے بے آویزه پراگنده شدند - و جلیسر باز بدست افتاد - غنودگان سارنگ گدھے از خواب غفلت در آمدند - بیستم زینهار گرفته راجه را دیدند - و هریک را بخسروانی نوازش آمید برداد •

درینولا فیروزی مہابہ سند لختے بغم در شد - و زود شادی اندوخت - چون آشتی شد و مورچلہا برخاست میوزا جانی بیگ (پیش ازانکه دستوری گیرد - و سیہون بسپارد) راه تنہ فراپیش گرفت - فیروزمندان فریب کاری دانسنہ باندیشه در شدند - و کار آگہ فرستاده پژوهش نمودند - میوزا برگدار از فروئی فروشندگان ہولی قلعه جانگرا شد - و کار برزندگان تنگ - برخہ سپاہ و رعیت آرزوی بنگاہ نمود - برانہا بخشیدہ دستوری دادم - و ہمگی اردو از ستوہ آمدگی ناگفتہ از پی رفت - و بامی کہے نماند - ناگزیر بدانسو شتافتہ در نصیرپور عنان کشیدم - و حاشا کہ سررشتہ پیمان از دست و اہستہ آید - و گفتہ بکردار نکراید - سی و یکم قصبہ سن بگاہ ساختند درین روز رستم دہیان سیہون آمدہ تازہ پیمان برگرفت - و قلعه بحسن علی عرب و مقصود آنا بسپرد و ہمگی سیوستان بر قلمرو افزود - بیستم و دوم تیر شاہزادہ سلطان دانیال بکشایش قندھار دستوری یافت - چون نگہبانے آن ملک نہ باندازہ نیروی میوزایان بود آن گوہر اقبال را بدانسو فرستادند - از آب راری برگزشتہ در باغ رامداس فرود آمد - بیست و چہارم گیتی خداوند بتماشای کشمیر روانہ گشت - و در همان باغ نخستین منزل شد - بیست و ہفتم سہ صد ستارچہ (۳) از خاور بباختر افتاد - اختر شناسان ہندی برگدارند - اگر بدین سان نمودار نخستین منزل رو دہد باز گشتہ بگزیدہ ساعتے بر آیند - ناگزیر شاہ و شاہزادہ باز گردیدند •

(۴) چالش فرمودن گہان خدیو بگلگشت ہمیشہ بہار کشمیر

از دیر باز جہان سالار را دل بدانسو میکشید - بیشترے مردم از راہ دشواری ازان سگالش باز داشتے - و آنانکہ دل گرو نشاط گزینی خداوند داشتند سختی گریوہ آسان بر شمردے - لیکن چنان برگداردے - کہ جہان خدیو را از ہرسو (کہ یکسالہ راہ قلمرو باشد) گزارہ شفن و بدان کہسار

(۲) در [چند نسخہ] من (۳) نسخہ [۱ ب] صفید پارچہ (۴) نسخہ [ز] قصد فرمودن حضرت شاہنشاہی

از پنجاب بسوی کشمیر در عین اشتداد برشگال •

در آمدن چگونه سزد - و برخه دوربین را از نهفته دانای دیهیم خدا دلنشین بود که درین والا بسیم نهانی رازے ست - و این یورش سرمایه قریحها - دوازدهم امرداد با ریزش ابر و بار داشت مردم بدان آهنگ کوچ شد - و برخه پردگیان را همراهِ گرفتند - هفدهم از رام بازی بیشتر چالش رفت و از آب نرونی جای پیشخانه نیافتند - اردو و سپاه را بسرکردگی شاهزاده سلطان سلیم گذاشتند که باهستگی بیارد - و خود با چندے خاصان فیل سوار ره نوردیدند - از انجا شاهم علی قلیج خان و خواجه شمس الدین دستوری شهر یافتند - درین نزدیکی زنه پور خود را به پیشگاه حضور آورد و چنان برگذار که هرسال سرا می بالد - و گردن نزار می گردد - و از پزشک و دیگر چاره گر ناامید فرمودند چرمین کلاه تنگ بر سِراو باز گذارد - همچنان کرد - و سود مند آمد - کار آگاهان را ازین چاره سکالی شگفت در گرفت - بیست و هفتم نزد خیمه چپته شورش کشمیر بروی روز افتاد از قدسی آهنگ پرده برگرفته آمد - و جهانے چشم سرمه انداخت - شگفت تر آنکه چون دریای رلوی میگذشتند چنان پرسش فرمودند که این شعر در باره که گفته اند • • بیت •

کلاه خسروی و تاج شاهی • بهر کل کی رسد حاشا و کلاه

چون رازدار میرزا یوسف خان جمع نرونی کشمیر برگذار قاضی نور الله و قاضی علی را به پزهرش فرستادند - چون گماشتگان میرزا از پاره پذیري ناامید گشتند تباہ سکالی پیش گرفتند - قاضی نورالله بدرگاه آمد - و ناسازگاری مردم و تباہ بسیجی وانمود - ازین آگاهی برخه بد نهادان را طلبداشتند - و حسین بیگ شیخ عمری را بیاوری فرستادند - چون تختی حال بد گوهراں پیدائی گرفت درویش علی عادل بیگ یعقوب بیگ ترکمان امام قلی چولاق قیاب بیگ و دیگر نوکران میرزا یوسف خان همدستان شده بقتله سازی بر نشستند - نخست نزد کمال الدین حسین اسکو که از اجدیان است رفتند - تا او را بسر داری برگرفته شورش برافزایند - از سعادت مندی نپذیرفت یادگار عم زاده میرزا یوسف خان را دست آویز آشوب گردانیدند - هر روز اندیشه قتل در سر گرفته و زبان زده بازگشته - روزے وله زندگان برخانه حسین بیگ شیخ عمری تهر باران کردند - یک از نوکران او درین گروه پیوند بیگوانی کرده بود - برهنه نرانی بد گوهراں ازان سرباز زد - هنگامه بر ساخته ناگهانی بر منزل او ریختند - مردم او بجایا رفته بودند - در فراز کرده پای همت افشرد - قاضی علی و شیخ بابا در میان شده شورش فرو نشانند - از انجا برگریوه ماران هنگامه آراستند - حسین بیگ مردم فواهم آورده باویزه ایدان شد - تختی کارزار رفت - و باشتی گرائید - و چندے را به پیمان

(۱) نسخه [۱] چته - و نسخه [۲] خلیشه - و نسخه [۳] جهته - و ابوالعلم (۳) نسخه [۴]

که بخشی اجدیان است (۴) در [چند نسخه] کوه باران •

از هم گذرانیدند - نزدیک بود که تبه سگالش اینان بگردار رسد - ناگزیر حسین بیگ و قاضي علي از شهر برآمده بقلعه ناگزیر منزل گزیدند - و لخته بشاد خراب ناپروائي در شدند - دوازدهم امرداد رهگذرها بسته بناسپاسي برنشتند - و شگرف آنکه گیاهان پیروی نهفته دان درین روز از لاهور برآمد چنده ببهانه سیر فالیز فراهم شده پیمان یکجتهي بر بستند - حسین بیگ و قاضي علي را همت یابوي نکرد که به تیزرستي این شورش فرو نمانند •

ازین آگهی شهریار دیده در تیزتر روانه شد - غره شهریار کنار دریای چناب بارگاه اقبال برافراختند - و (با آنکه طوفاني جوش میزد - و باران در ریزش) خود بر ساحل نشسته سپاه را بشایسته آئین برگزاندند - بامدادان بگذر چوگانی کشتی سوار برگزشتند - چهارم پیدائي گرفت که همگی سپاه میزرا با کشمیریان در ساختند - و قاضي علي نقد زندگی در نیکو پرستاری سپرد و حسین بیگ بسخت تکاپو رستگاری یافت - چون یادگار از شهر برآمد و اینان فرصت و قابو از دست دادند بکامراج رفت - و هنگامه بدگوهران افزایش گرفت - درین هنگام از گران خواب ناپروائي درآمده از بی شتافتند - و ناساخته کار برگزیدند - اگرچه فرزندان میزرا بدو نه پیوستند و اولیای اقبال نیز یابوي نکردند آن نافرجام کالیوه سر بشهر باز آمد - و نزد باغ الهی بکمر آویزه چیرگی یافت - ناگزیر از آب گذشته بشهر در شدند - و پل را هر دو گروه ویران کردند ناسپاسان از بیم آنکه مبادا همراهان جدا شوند - و اینان بدان اندیشه که از بی بیایند قاضي علي روان بود که بفتح خان جنگلی پناه برند - و بانظار کمک برنشینند - حسین بیگ پاسخ داد - مردم میزرا یوسف خان همگی در ناسپاسي - بدانجا رسیدن بس دشوار - ناگزیر بهندوستان کام فراح برزدند - نزه هیوه پور یکی از کم شناسائی نقاره باآواز در آورد - راه بانان آگهی یافته پلها بر شکستند - ناکام خود را بآب در زدند - برخه فرو شدند - و لخته گرفتار آمدند حسین بیگ و قاضي علي و چنده بدخشی برآمده ره نوردیدند - چون راه پیرنجال بسته بودند گریوه هستی وتر سپردند - و بسخت تکاپو و کارنامه تیراندازی رهائی یافتند - از نشیب و فراز ناهنجار قاضي علي را نیرو از دست بشد - دستگیر کرده جان بشکروند - چون حسین بیگ با چنده ازان گریوه پایان شد زمیندار آنجا تاراج کرده بجان شکری برخاست - بهبو رئیس راجپوري در رسیده دستمایه رستگاری گشت •

ازین آگهی گیتی خدارند بدانسو تیزتر راند - و فرمان رفت زین خان کوکلتاس با سپاه آنسو از راه سواد درآید - و صادق خان با جوق بهادران برای برنج شتابد - و بومیان شمالی کهسار

از جمو رهگرا شوند - و اقطاع داران و عمل گذاران پنجاب لخته کشاورزان پردل را دلاسا نموده روانه کنند
 بنجم شهر نور شیخ فرید بخشی بیگی از والا درگاه دستوری یافت - و میر مراد میر عبدالحی
 خواجگی فتح الله شیخ عبدالرحیم رحمت خان مظفر کوکه قاضی عزت الله سید کمال خواجه اشرف
 حی توچی سید قلی ابوالفتح دوست محمد هروی شیخ ابوزید شیخ کبیر نصیب ترکمان شیخ ولی
 شیخ مراد شیخ معصوم شیخ حسین هاشم شیخ زین شیخ آدم هزاره بیگ شیخ جنید بحی بیگ میرک جلابر
 کلب علی شیخ جمال عوض ولی بیگ خان قلی سید مصطفی سید عبدالهادی شیخ ابوالخیر
 شیخ مودود ایمان بدخشان تاج خواص ملک زر بخش جلال عالم دولت ملک جوهر شیخ عبدالرحمن
 شیخ حیدر سید کمال الدین سید جلال دولت بلوچ کلیان رای و بسیاری رادمردان بهمرهی
 نامزد گشتند - از نزدیکی برف ریزی فیروزی سپاه از هرسو فرستاده شد - تا در بادافراه
 درنگ نرود - دران روز نگارنده شرفنامه از دیوان لسان الغیب فال بر گرفت - این دوبیت
 فرید فیروزی رسانید *

* بیت *

آن خوش خبر کجاست کزین فتح مرده داد * تا جان نشانمش چو زروسیم در قدم
 از بازگشت شاه درین طره منزل است * آهنگ خصم او بسراپرده عدم
 درین روز از دربینی میرزا یوسف خان را برقم اقبالنامه سپردند - چون زه و زان او از کشمیر برآمد
 رهائی یافت - نزد گجرات شاهزاده والا گوهر با بزرگ اردو پیوست - و شادمانی برافزود - شازدهم
 صادق خان دستوری پیش یافت - و چون منزله چند سپرد بانهنجار خواهش افتاد - از نیرنگی
 روزگار رنجور شد - و از میانه راه برگردانیدند *

گشایش جونه گداه و سومناتیه و چیره دست آمدن

اولیای دولت بر ولایت سورتیه

آباد سگالش و شایسته کردار فرخیا بردهد - و کامرانی را پایه برترنهد - پرستاران را
 چهره خواهش برآرید - و گوناگون نصرت چهره دولت برافزود - و شگرف کاریها دور و نزدیک را
 بشگفت اندازد - و بتازگی این فیروزی داستان ازان برگوید - چون خان اعظم به نیروی اقبال روز افزون
 فیروزی یافت آن بسیج داشت که آن دژ برگشاید - و ملک برگیرد - لیکن از دل نزاری همراهان
 بدرنگ افتاد - درین هنگام چون سپاه لخته برآسود آن یارش نازگی یافت - و روی بدان کار آورد

(۲) نسخه [۲] رخصت یافت (۳) در [بعضی نسخه [میر عماد (۴) نسخه [ز] مروی (۵) نسخه

پسرِ جام کهن^(۲) جلال خان غازی ملک راجی^(۳) امین و بسیاری سرکشان آن مرز نیایش کنان پیوستند - و سوزنانه رکوبه و منکلو و مهور و بیرو^(۴) و جز آن ناسازده بذرِ بے آویزش بدست درآمد و سپس بگشایش قلعه جونگده^(۵) (که نبائر امین خان غازی داشتند) روانه شد - آن نامر دژ^(۶) ست ولایت سوزنه وابسته بدو - از پیشین فرمان روایان کم کسے بر دست یافته - بیست و دوم خرداد فیروزی سپاه بدان نزدیکی پیوست - و آن آسمانی پایه را بهفده مورچال گرد برگرفت - نورنگ خان و چندے بمالش گروه کانی که بدرویان مددکاری نموده رو آوردند - و درین روز درین حصار آتش افتاد و فراوان دستمایه دژ استواری بسوخت - و فرنگی توپ انداز (که احمدی کیش برگرفته بود و دران پیشه بس جانبدست) از سراسیمگی بخندق افتاد - اولیای دولت مرند^(۷) فیروزی برگرفتند و نرانه شادی برکشیدند - لیکن درویشان از آذوقه فزونی و جا استواری نصرت فروشی داشته - و هر روز مد توپ (که برخه را تیر یک و نیم منی بود) چند بار برگشاده - و زبان بکنویش برآلوده و پاسخ یافته - هر چند سپاه ستوه آمده کولکناش بکوناگون روش دل داده - و سرزنش کوشش و انہش - برهمنوع اقبال برکوچه آگهی یافتند - لخته بلند ساخته سرکوبه آمده گردانیدند - و از فراز آن دیگ اندازی آغاز شد - غنودگان از خواب برآمده لایه گری فرابیش گرفتند هفدهم شهریور پس از آویزش شباروزی سه ماه دژ نشینان هزینهار آمده دیدند - و کلید سپردن را دستار بگشایش بستگیها دانستند - میان خان تاج خان نبائر امین خان غازی پسران دولت خان (اولین هفت ساله جانشین پدر - دوم دوازده ساله از قما) همت برادرزاده امین خان محمد دخدای خانه ملک دهن ربحان حبشی لوبنه کانهی محمد مهرک محمد افضل و دیگر مردم - ازان پنجاه و هفت کس نامور - از درست پیمانی کولکناش مال و جان و ناموس این گروه بیاس درآمد و هر کدام را آباد جایگیر و مهین خلعت و گزین بارگی شگفته دل و کامروا ساخت - سلطان محمود پیکر^(۸) فرمانروای گجرات با گران لشکر و شایسته سامان دو بار بشاد این دژ یارش نمود - و فراوان رنج کشید - بار دوم پس از روزگار دواز بدست آورد - گیتی خدیو باهدگ مالش یاکار نزد بهنهر بود فیروزی نبرد رسید - و اینزدی سپاس را پایه برتر شد •

نبرد نشستن شورش کشمیر - و آوردن سر یاکار کل بدرگاه والا

هرکه بناسپاسی بر نشیند آسمان بکین نوزی او برخیزد - روز او بشب گراید - و بخت

(۲) نسخه [ب] کره (۳) در [بعضی نسخه] ملک دهن (۴) در [بعضی نسخه] هره (۵) نسخه [۱]

بدر - و نسخه [ب] بیکره - و نسخه [ز] نذره - و الله اعلم •

او را خواب درگیرد - بتکاپوی خویش بباد افراشتهاید - و بسبکسری و بیدلی جان و ناموس در بازه و حال این شوریده مغز دور و نزدیک را از آن آگاهی بردهد - و که و مه را پند پذیر گرداند - (چون مگس خویان زر پرست فراهم گشتند - و اولیای دولت را آن پیش آمد) فرزندان میرزا یوسف خان بدو لایه گری نمودند - و او بگر مخوئی و تازه روئی بهندوستان کسبل کرد - و از آب گذشته بمنزله میرزا فرود آمد - خزینه و زرینه و فیل و اسب و توپ و دیگر مال برگرفت - و پرده آرم بر دریده بجای بزرگان نشست - و فراز منبر و روی سکه را بر آلود - از شگرفی اقبال در آن هنگام او را تب لرزه در گرفت و چون مهرکن نگین او میکنند فولاد ریزه برجسته بچشم او در شد - و دیده و ران ژرف بین را بر ناپایداری این تبه رای رهنمون گشت - از ناخنبردنی فرومایگان نافرجام را گرمی خطاها بر نهاد - بهرام نایک خانخانان - درویش علی خان جهان - عادل بیگی عادل خان - مقصود علی احمدي مخصوص خان خواجه محمد مومنی - آصف خان - موسی میرزا خان - درویش مسکین بابا خان - حسن پور او مصاحب خان - شاه علی بیگ ترکمان شهناز خان - شاه منصور بهادر خان - میر صالح نقیب خان نظام الدین نظام الملک - دارود چکتی بجلی خان - قیا بیگ قیا خان - و همچنین هزاری و بازاری^(۲) را نام بزرگان نهاده نخوت آرای شد *

ز دارنده نتوان ستد بخت را • نشاید خرید افسر و تخت را

کلاغه نگ بکک را کرش کرد • نگ خربشتن را فراموش کرد

غانل از نهفته دانی کشور خدیو چنان برسگالیدے - که چون راهها بر بسته اند بدرگاه^(۳) والا زود آگهی نرود - و اگر برسد باور نیفتد - و چون دلنشین آید در چنین ریزش ابر سپاه دیرتر فراهم گردد و چون زمستان در رسد بدین سرد سیر در آمدن بس دشوار - و چون ساله بگذرد گزین سامان نیرو افزاید - از دیر باز مرزبان کشمیر چنین دستگاه نداشت - از نهفته دانی کشور خدیو آگاه نبود از آن باز (که زمانه بدو زهر خندگی کرد) همواره با هیچکسان بزم باده گساری بر آراسته و هرزه درآیدے - او را بافشاندن اندوختها و دستبازی بناموس میرزا رهنمون شدے و او از دوستی و پیوند خویشی ببهانه گذراندے - چون شنید که میرزا را بزدان بر نشاندہ اند ناچار زه و زاد او را کسبل کرد - هنوز از آمدن ایشان آگهی نبود گیتی خداوند از نهان بینی حاجی میرکر را (که از بابریان میرزا ست) با برخه باوردن آن مشتے ناتوان فرستاد - نزد تهنه بد نهادن آن سرزمین بسیج تاراج داشتند - ناگاه فرستادگان در رسیدند - جان و خواسته را یتاقاری شد - و یکبارگی آواز رسیدن همایون ریابت جهان را فرو گرفت - و آن تبه سگن لخته بخود آمد

و عرضداشت که حسين بيگ شيخ عمري را در سربود که پور ميرزا شاهرخ را از بدخشان بدین ديار در آورد - و دست آویز فروشش گرداند - بآريزش او برخاستم - او بسخن سازي مرا بدنام گردانيد بحکم والا نگارنده شگوفنامه نادرست گفتار او را پاسخ برنگاشت •

و چون دستان فروشی او کارگر نيافته درویش علي را با بسيارے روانه گريوه ساخت و در استوايي آن کوشش نمود - اگرچه سپاه از هرسو برسيد شيخ فرید بخشي بيگي با همراهان پايان گريوه قلعه بر ساخت - و پرنال گذاشته رده آرا شد - بيست و ششم شهر پور هراول بدو پيش روان شد - و برانغار و جرانغار آماده پیکار گشتند - درویش علي با گروه دو ديوار بر فراز گريوه بر آورده بسياج آريزش داشت - و جا بجا مردم گذاشته نخوت مي فروخت - بايزدي تائيد پيش دستان هراول بکمر آويژه غنيم را بر شکستند - و دليلان جرانغار بتيزدستي محکمه پيش خود را برگرفتند - و شگرف کارزار شد - و فراوان مخالف روانه خراب آباد نيستي گردید - و چهار کس را از فيروزي سپاه روزگار برآمد - و برانغار سرکوبه که غنيم داشت بے جنگ گرفت - و چون پيشتر راه نبوده برگريده پس هراول آمد - ديگر روز غنيم از بغاه ديوارها بے آريزش باز پس رفت - سران سپاه از واگريوه هزوه درايان قريب کاري انگاشتند - هراول و جرانغار تيزدستي نموده گريوه کپرتل برگرفتند و لخنه چاروا بدست در آمد - يک نادانسته اسب دران بے بکشت - و از بارش تارگر فراوان رنج رسيد بامدادان گريوه اکرم بال گذشته دايوه کردند - سگالش آن بود که پنج گروه گريوه هستي وتر فرو آيند - پيش روان خالي دانسته بيارش آن تيزدستي نمودند - شيخ فرید چنده را ببار داشت اينان فرستاد - کار آگاهان قابو دانسته تا سرگريوه عدان باز نشيدند - و فرستادگان نيز همري گزیدند و شبانگاه پيدائي گرفت که غنيم در کمر اين گريوه بسياج پیکار دارد - آن شب بايستادگي و هشيار ي گذشت - چون صبحگاهي فروغ چهره بر افروخت جوق جوق کشميري بکوچهها بر شدن گرفت بسيارے بدان اندیشه که با هنگ کارزار برمي آيند - در کمتر زمانے پراگندگي اينان دانشتين شد پايان روز شيخ با برخه مردم رسيد - چون لشکر پس بود و ستاره در پيش فرود آمدن بدرنگ افتاد درين ميان محمد کاشي بزينهار آمد - و چنان برگذارد که يادگار شکيب از دست داده راه گريز سپرد - و هر گروه به بيغول دزد شد - بامدادان دوم مهر گريوه در نوردیده بهيرو پور فرود آمدند

(۲) در (بعض نسخه) که ميرزا شاهرخ را (۳) نسخه [ل] دستان هراول او (۴) در [چند نسخه]

فرميد (۵) شايد که اين لفظ جلکه باشد که بمعنی زمين آمده (۶) نسخه [ب] کترنل

(۷) نسخه [ا] پيش دستي (۸) نسخه [ا] تا سه گروه (۹) نسخه [ل] پيش گرفت (۱۰)

نسخه [ل] در بهنهر فرود آمدند •

دران نزدیکی تنه بے سر بنظر در آمد - و گمان بردند که کل زیاده سر بادافراہ یافته است . و در کمتر زمانے سراو آوردند - و بیقین گزائید •

چون آن نافرجام از گرفتاری گریه آگهی یافت عادل بیگی را با گروهی بسری نگر گذاشته بهیروز پور آمد - دیگر روز لخته خواسته بمردم داده پیشتر روانه ساخت - سی و یکم شهر ربور نیم شبان فوجے اللہ اکبر گویان فروریخت - و آواز رسیدن انسر خدیو جهان را در گرفت - همگی اردو یغمانی شد - و آن تبه سگال را به نیستی سرا فرستادند - شہباز خان نیازی ابراہیم خان کاکر ابراہیم خان میانه سارو بیگ شاملو حسین بیگ مصلو یار بیگ اوزبک ملک محمد و چندے دیگر از نوکران میرزا یوسف خان پیمان بسته در کمین بودند - چون نیمے از شب سپری شد سون اللہ اکبر انداخته دست غارت برگشادند - آن بدکیش از زیر سرابردہ بیرون شدہ راہ محرا گرفت - و جز یوسف نام پرستارے ہمرہی نگزید - لخته راہ سپردہ بپوٹہ پناہ برد - و ہمرہ را باآوردن اسپ باز پس فرستاد - برخہ ہوا خواہان چارود دولت چندانی به یغما نہ پرداختہ پیڑھش او کوشش داشتند - و از ناپیدائی حیرت می اندوختند - ناگاہ سارو بیگ را نظر بر یوسف افتاد او را بشکنجہ در کشید - ناچار سرگذشت برگذارد - و برہمنوی او گرفتار آمد - و مدارا فرمایش گرفت شہبازخان از پی رسید - و دوش او را از بار سر سبک گردانید •

• بیت •

سر کشد با سرو در بستان کدو • یعنی این سر بر کشیدن ہمسری ست

آسمان داند کہ از سرو و کدو • خود کدامین سر سزای سرور ست

ششم مہر نزد بہنہر مٹھوا^(۳) داس سر آن نہی مغز را بدرگاہ آورد - و ایزدی سپاس را روز بازار شد نہفتہ دانے کشور خدا دلنشین خرد و بزرگ آمد - و جہانے را چشم سرمہ بدست افتاد - روزے (کہ از شورش این فرومایہ آگہی رسید) این بیت بر زبان گوہر بار رفت •

• بیت •

ولد الزنا ست حاسد منم آنکہ طالع من • ولد الزنا کش آمد چو ستارہ یمانی

مادر این آشفتنہ سر دختر نقرہ - در بدکاری و بے آرمی در لولیان ہمتا نداشت - فرمودند بر پیشگاہ باطن پرتو می اندازند کہ فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سہیل نزدیک ہم باشد بفرمان والا اختر شناسان یونانی و فارسی و کشمیری و ہندی آسمانی سیر نمودہ برگذارند از دو ماہ تا سہ بہ تیرہ روز بادافراہ نشیند - فرمودند بخاطر آسمان پیوند چنان میریزند^(۵) از چہل روز کم و از دو ماہ افزون نباشد - امروز روشن شد کہ ہمگی ناسپاسی پنجاہ و یک روز بود

(۶) نسخہ [۱] شاد بیگ (۳) در [بعض نسخہ] سرو داس - و نسخہ [۱] سرودہ داس (۴) نسخہ [۱]

این تیوہ روز ببادافراہ نشیند (۵) در [بعض نسخہ] پرتو دادہ اند •

همان روز که یمانی ستاره برآمد این بد اختر فرو شد - و نهان بینی گیتی خدایند بتازگی دلنشین
که ومه گردید - و شگفت آنکه در همان نزدیکی شانه در نظر آمد - آن استخوان صفحه بر خوانده
فرمودند که این شرش بزدی فرو نشیند - و جز آن ناسپاس گزند نیابد - گفته بگردار آمد - و کارا گهان
از بی دانش بحیثیت فرو رفتند *

درین فرخنده سال از چهار سو بزرگ فیروزی چهره نشاط بر اتروخت - فرمان پذیرفتن
مرزبان تنه - و سپردن سیوستان - گشایش آدیسه - و ایل شدن سرتایان شرقی دیار - گشایش
چونه گدازه و سومات - و گرفتار شدن مظفر - سزا یافتن یادگار کل - و چیره دستی بر کشمیر
چون شورش فرو نشست سیزدهم افسر خدیو بگلگشت آن سرا بستان چالش فرمود - و بو زبان
حقیقت سرا رفت - بار نخست جلو بهار دیده افزود بود - افزون عشوه خزان بینش زدا - آنروز
پرده گشائی جمال بود - امروز نمایش جلال - همایون اغرق و بزرگ اردو را بسر بردگی شاهزاده سلطان
دانیال گذاشتند که تا باز گشت در رهتاس بهر برود - چون سلطان خسرو را لخته پیکر گرانی بود
بایزدی پاس سپرده دل بجدائی نهادند - چنان خواهش بود که چند پرده گیان همراه باشند - لیکن
راه دشواری و سرما فروزی لخته ازان باز میداشت - شاهزاده سلطان سلیم را برفز نگهی فرستادند
آنروز گروه بهنبر گذشته دایره شد - بامدادان از باد ناهنجار دایره بر نگرفتند - فرمودند همانا امروز
در کابل رنزش برف باشد - چون سال ومه را باستانی شد نهان بینی پیدائی گرفت - و شناسائی
سرمه بینش افزود - دیگر روز نزد نوشهرو سراجده بر افراختند - درین روز شاهزاده باز گردید - از راه
هستی و تر بکشمیر در آمد - و از پیرینچال باز گشت شد - دشواری و برف آمودگی راه
بر گذارد - و اندیشه بردن پرده گیان از دل بیرون شد - و چون راه پیرینچال لخته آسان تر و نمودند
همایون یورش بدانسو قرار یافت - روزیکه پشانه مغزل شد میان راه پای تکار شهریار از جای رفت
آن چاک سرار خود را بچستی بر زمین گرفت - بامدادان گروه پیرینچال گذشته نزد ناری براری
بارگاه والا بردند - درین روز نیز بدان سان لغزش رفت - و الهی پاس پیدائی گرفت - بیست و سیم
(که ساعت فرخنده بود) سری نگر دارالملک کشمیر بقصدی قدوم روشنی پذیرفت - میان راه
پیش رفتگان فیروزی سپاه سجده نیایش بجای آوردند - به تنه چنارے (که روزگار نمی شده بود)
فرمان والا سی و چهار کس در شد - و اگر ننگر می نشستند چنده دیگر نیز بر می نشست
با آنکه ناسپاس یمن برکنده آمد از آوازه آنکه گیتی خدیو بجان شکر خرد و بزرگ فرمان داده
که ومه پرکنده بود - و هیچ دیه آبادی نداشت - هر چند پیش روندگان دلاسا مینمودند باور شان

نمیشد - (چون بسیج شاهنشاهی پیدائی گرفت - و مهر افزونی دلنشین آمد) از دشت آوارگی
 زو بشهر نهادند - و از دید بخشش و بخشایش گوناگون نشاط اندوختند - کارشنان راستی منش
 بهر سو نامزد شدند - و برگرفته ناسپاسان در پانچ فرماندهی شمرند - چنده که خمیر مایه
 شورش بودند با دافراه برگرفتند - جز عادل بیگی که بآئین قلندری دکن ربه شفات - و آنانکه
 از دورینی خویشان را برکناره گرفتند بلند پایگی اندوختند - جهان سالار نیایشها بجای آورد
 و سپاسگذاری را تازه اساس بر نهاد - شکار مرغابی اگرچه نخستین بار عشرت آورد لیکن از ناپسندگی
 دلبگیر نشد - درین بار بگزین روشه نشاط افزود - درم آبان والا جشن بر آراسته شد - و شمسی وزن
 گیتی خداوند شادمانی را آب و رنگ دیگر داد - آن همسنگ آسمان را بدواده چیز بر سختند
 و که موه بنوال شاهنشاهی کام دل برگرفت - چنده را بزر بخشید بر نشاندند - نگارنده شگرفنامه
 در عیدگاه چهارده هزار آرزومند را خواسته برداد - درین آباد بزم دزد و گدا کم بود - درین هنگام
 از نگویده آمیزش دامن آلود خیانت گشتند - و بسیاری را شکیبائی و خرسندی نماند •

و از سوانح فیروزمند شدن زین خان کوکه - با آنکه شورش بر نخاسته بود از نهان بینی^(۲)
 ازین پیشتر بسواک و بجور نامزد شد - درین آشوب کشمیر افغانان تپهسگال بناسپاسی برخاستند - چون
 درانجا گزین سپاه نبود الوس کلپائی^(۳) و محمدزئی^(۴) (که پیوسته راه دولتخواهی سپرد) با تاریکیان
 و یوسف زئی همدستان شدند - و بجان شکرئی محمد قلی ترکمان^(۵) (که نزد بگرام بود) بر نشستند
 تا بر همگی آن ملک دست چیرگی برگشایند - ناگاه کولکناش در رسید - و هر گروه از ناسپاسان
 به پیغوله درشد - یوسف زئی با لخته تاریکی بسرگردگی وحدت علی بهسار بجور درآمد - و جلاله
 زه و زاک خود را همراه او ساخته به تیراه رفت - همگی بسیج آنکه وحدت علی ولایت کافران (که
 پیوست کاشغر است) برگرفته پناهی آماده گرداند - و هرگاه از فیروزی جنود کار بختی گراید
 خویشان را بدانجا رساند - کوکه هفتم امردان از گریوه ملکنند بسواک درآمد - و آن آباد جای
 دشوار گشا را باسانی برگرفت - و از راه میدان ببجور شد - تیره رادیان بدوهر نیروی آویزش در خود
 نیافتند - ناگزیر بولایت کفران شتاب آوردند - و در اندک زمانه کهسار هر دل را ازان گروه برگرفتند
 (خاور رویه او سواک - باختو سو گنرو نورکل - شمال کاشغر و بدخشان - جنوب بجور) و قلعه^(۶)
 چدکاری^(۷) استوار کرده بنخوت فروشی بر نشستند - کوکه بر انداختن اینان قراپیش نهاد - و با راک مردان

(۲) نسخه [ل] از نهان دانی (۳) نسخه [ز] کلپائی (۴) نسخه [ل] تری (۵) نسخه [ا] بردل
 و نسخه [ب] بول - و نسخه [ل] پورل - والله اعلم (۶) نسخه [ا] کلیر - و نسخه [ب] کز (۷)
 نسخه [ا] جکاری - و نسخه [ل] جنکاری •

آزمین کار بدانسو شد - و منزل بمنزل قلعه ساخته گریوه می‌نوردید - هرگاه شبخیز آوردند زبان‌زده برگشتند - کوکه آن قلعه را گرد برگرفت - و غره آهوان بستریک آویزش برگشود و هنگام ناسپاسان بپراگند *

نهم گیهان خدیو باهنگ ناماشی زعفران زار بکشتی برنشست - و بامدادان بدان نشاطگاه عشرت اندوخت - گلزاره بدین شادابی و نشاط بخشی و بویایی کار آگاهان جهان‌نورد نشان ندهند - اگرچه به نیلوفر ماند لیکن دل‌انروزی و شوق افزایی بگذاشت در ننگجد - بزم نشاط آراسته گشت - و ایزدی فیض را در دیگر گشودند - و هم درینولا ملا حسین رخسور توران در گذشت او را بلاهور گذاشته بودند - که بازگشت را آماده شود - و چون آیات همایون بازگردد دستوری یابد - امتلا برپایین روز برنشاند - و بفرمان والا بنه و بار او را بوظگاه رسانیدند - و همدین روز خواجه شمس الدین بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - او را از لاهور طلبیدند - که کشمیر چنده بخالصه باز گردد - و بغذاری او روی بآبادی نهد - درازدهم جشن دیوالی عشرت آورد و بحکم والا کشتیا و گذاردیا و باصها پچراغ آراستند - و شگرف نمایش بروی کار آمد و همدین روز دخت شمس چک در پرستاران مشکوی والا در آمد - او از بزرگان این سرزمین است از دیر باز این آرزو در سر داشت - درین هنگام بر فراز خواهش روانی برآمد - و نیز برای رام ساختن بومیان دخت مبارک خانی حسین چک را بشبستان شاهزاده سلطان سلیم سپردند - و همچنین برخی نزدیکان را بدل گزین پیوندها مسرت بخشیدند - درین سال میزرا قباد بزرگ پیر میزرا حکیم لخته سزا یافت - و بدانشگاه زندان برنشست - از نا شناسائی خویشی را بپاده گساری داده بود بادافراه او بسیاری را براه آورد - و درین هنگام سیاهیئی در پیشگاه حضور آوردند - هرچه بد نگارش یافت برسدین آب و مالش دست محو نشده - و بنگاشته گزنده نرسیده - شهریا دریافته بکار آگاهان بیاموخت *

بازگشت آیات جهان افروز بصوب هندوستان ^(۴)

از گزیدگی آب و هوا و سازگاری آن بقدسی مزاج و دید شگرفیهای آنویش سگالش آن بر که زمستان عشرت درین دیار کرده آید - لیکن ازین رو (که گران ازین آذوق که و مه را سده داشت - و سخت سرمای این مرز بگرم سیریان اردو دشوار تر شد) کشور خدیو بسنج بیرون شد

(۴) نسخه [ل] و ایزدی سپس را اساس دیگر بر نهاده (۳) نسخه [ا] پچراغها (۴) نسخه [ز]

مرجع گیتی خداوند بوی هندوستان پس از فراغ سیر کشمیر *

فرمود - خواست که کشمیر را بمیرزا یوسف خان بردهد - او در جمع آن باز سخنرا گشت و از نیرنگی روزگار آنکه نسخه (که قاضی علی فراهم آورده بود) بدست آمد - و گذارد و رازدار میرزا آشکارا شد - و شرمندگی نا پذیرنده چهره برافروخت - جهان خداوند بدان پیشین آهنگ کشمیر را خالصه فرموده سربراهی بخواجه شمس الدین سپرد - و سه هزار سوار همراه ساخت - و چون قدسی خاطر از آن ملک و پرداخت بفرخی و فیروز مندیدی بیستم^(۱) آن گشتی سوار رو بهندوستان نهادند - و فیروزی سپاه از راه خشکی - در آن روز باندکول گذار افتاد - بنگاه میرزا حیدر بود والا عمارت از یادگار - بخواجه شکر می شاهزاده سلطان سلیم کشمیر در انقطاع میرزا یوسف خان داده آمد - و بدانسو رخصت برگرفت - و جاگیر هندوستان و زعفرانزار و ابریشم و جانور بخالصه بازگردید - و دیگر افروزی بخشش یافت - بیست و سیوم^(۲) بکول ایسر گذاره افتاد - و از تماشای آن آنکا آگهی برگرفتند - فراخ آبیگری ست - گرد او بیست کوه - رود بهت بدو در شده بهند شتاب سلطان زین العابدین در میان آن بهزاران رنج سنگین صفه بر ساخته - بدرازی هد و نوزده گر - و پنهان هشتاد و دو - بر فراز آن گزین کاخها یادگار ازو - سپس دیگر مرزبانان نشیمنها برافراخته - همواره تندباد برخیزد - و کشتی بطوفانی موج در شود - امروز از قدم فرخی^(۳) آب آرامش داشت - که و مه را شگفت در گرفت - بامدادان والا بارگاه نزد بارهمله برافراختند - با آنکه در ماه است هیچ روزی بر نگذرد (که چندی دستور می هند نیابند) سپاه انبوهی بر همان نمط بود - گیتی خداوند از هفت چوکی برخه را بهمراهی برگزید - و دیگر کار آگاهان جد آور را بهرجوئه نامزد گردانید که بدو می در خور یک پس از دیگری روانه شود - سیوم^(۴) آذر (که دایره گذشت پکلی شد) همه شب بارش بود - و گرد اردو برف بارید - پیشخانه نیارست رفت - گیتی خداوند بسکالش منزل گزیدن سواری فرمود - و چون دلخواه جائی بدست نیامد بنه و بار را گذاشته با چندی نیز روی فرا پیش گرفتند - میان راه برف و باران بریزش درآمد - و در ده^(۵) مانکلی از مضامین پکلی بر آسودند - زمانه دراز شگرف بارش بود - و خرد و بزرگ در تماشا - پیشتر ازین بیک ماه (که سرما چیرگی داشت - و هندیان از برف ریزی هراسان) افسر خدیو را بر زبان رفت - امید که (چون همایون رایات از پکلی برگردد - و نشان هندوستان نمودار گردد) ریزش برف نشاط آورد - و گرم سیریان بر ساسیمکی در نشوند - و بتمامی آن عشرت اندوزند - گیاره دم پیدائی گرفت - و چراغ رهنمونی برافروخته شد - بامدادان هوا برگشود - ره نوردهی فرا پیش گرفتند - و در آن روز بخواجه^(۶)

(۲) در [چند نسخه] الر (۳) در [بعضی نسخه] قدم فرخی (۴) نسخه [۱] تابکلی (۵) نسخه

پور ميرزا شاهرخ لخته دردمتور (که بنگاه اوست) فرود آمدند - هفتم چنان تيز راندند که از راولپنڊي و رباط و نگرکوٹ و تهنه و سرای چره^(۲۱) برگزشتند - و دشوار گريو در نورديده نزد سرای هر^(۲۲) فراز کوهچه لخته بر آسودند - درميان راه صادق خان بسجود نيابش سربلندي يانت در آغاز پورش رنجور شد - او را بلاهور باز گردانيدند - چون بهي يانت رو بکشمير آورد ناگهاني بدین سعادت کامروا آمد - و باز پور او با رام ساه باستانبوس والا فرخي اندرخت دستوري يافته بود که راجه مدهکر و این بوم نشين را از زميدگي بر آورده نزد شاهزاده بمانو برد و آن وحشيان بيم زده را ازان شرمساري بر آورد - بوميان ازين خسرواني نوازش تازه جانے يافته به نيابشگري در آمدند - و راجه با رنجوري بسيج همري داشت - اثر سخت بيماري در گذشت - رام ساه پور او را باجين برد - و از انجا بدرگاه والا آورد - و نوازش يافت - چون دایره^(۲۳) صادق خان برپا بود آرزو کرد که شهباز شب در انجا بگذراند - چون شامگاه در آمد او را دستوري دادند که آهسته از بی آید - و ره نوشتن فراپيش گرفتند - بزرگ شاهزاده و ديگر بندگان لایه نمودند که لخته بسکاس بر آسایند - پذيرش نيافت - شبا روز بيست و دو گريو در نورديده - هشتم ناگهاني برهناس (که اغرق همایون در انجا بود) سایه عاطفت انداختند - گروها گريو مردم (که نکاپری کشمير داشتند) در راه بدولت کورنش رسيدند - شاهزاده دانيال و سلطان خسرو نزد شهر بسجده نيابش پيشاني بر افروختند •

گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتي - و بسر آمدن روزگار او

(چون جونه گذهه گشايش يانت و بوميان بفرمان پذيري و لایه گري بر نشستند) کولکناش رادمردی را بکار آگهي همدوش گردانيد - و هملي همت بگرفتاری مظفر (که خاربی فتنه بود) برگماشت - آن آباء اندیش بفاکامي تن در داده بسيواران^(۲۴) هیل پناه برد - او بزرگ و لایتهای لار است - و پرستشکه دارکا بدست او - کولکناش نورنگ خان گوجرخان انور نظام الدین احمد بابا خواجه قادر قلی کوکه سادات کنبایت ميرزا قلی منول و ديگر سپاه را بدانسو فرستاد شازدهم مهر بیست و پنج گروهی غنيم اردو گذاشته چاهت بدوارکا رسيدند - و بے آبرزش برگرفتند در انجا آگهي شد که مظفر در سینه بنگاه سيواست - و در قصبه^(۲۵) امره سنگرام خویش آن بومي خيره سري دارد - قادر قلی و چنده را دران پرستشگاه گذاشته دولخت شدند - نورنگ خان

(۲) نسخه [۱ ب] جرده (۳) در [چند نسخه] صحرا فراز کوهچه (۴) نسخه [ل] ذبره (۵)

نسخه [ز] بیل (۶) نسخه [۱ ب] رام ۹۰ •

با بسیاریه مالش مظفر رو آورد - و نظام الدین احمد بابا خواجه و جوتی بهادران بدانسوی دیگر رفتند - پایانی روز به بنگاه او در رسیدند - و سترگ آویزش رفت - لخته ازین پیشتر آواره فیروزی سپاه آن بوم نشین را کالیوه ساخت - آن شورش مایه را با زه و زاد او بکشتی برنشانده و بجزیره که استوار کرده بود فرستاد - و خود نیز از پی روانه شد - تیزدستان فیروز مند در رسیدند از خون گرفتگی بازگردیده در آونخت - از نشیب و فراز نا هنجار بهادران از بازیگری فرود آمده بکارزار در شدند - نوزنگ خان بر پشت تماشگر بود - گروه کم دانسته بدو رسیدند - و بالایی نائید شرمسار برگشتند - تا شام دست و گریبان بجنگ بودند - درین زد و خورد تیرے بدان شوریده رسید - و به نیستی سرا در شد - تیره رایان پراکنده شدند - و بسیاریه را روزگار بسر آمد - آنانکه مالش سنگرام فرا پیش داشتند نیز روی چیرگی برافروختند - و بایزیدی نیرو نسیم فیروزی بر طراوه دولت وزید - و در هر دو جا فراوان غنیمت برگرفتند - و بر زبان این و آن افتاد که مظفر در موج خیز فرو شد - او از سراسیمگی نیارست بود - بولایت کچه شقاقت - بهارا چار^(۳) کلاپتر آن سرزمین او را به پیغوله برنشانده - بیست و ششم آبان خان اعظم از چونه گذهه رو بدانجا نهاد - و عبد الله پور خود را با برخه دلاران پیشتر روانه ساخت - میر عبد الرزاق معموری (که به بخشیکری آن ملک نامزد شده بود) امروز پیوست - نیم آذر پنجاه و پنج کوهه بدو کوچ سپرده بموضع امران (که خوابگاه داور آن ملک است) رسید - جام با فرزندان و خویشان آمده پیوست و پیمان نیکوبندگی را تازه استواری بخشید - مرزبان کچه کار دیدگان فرستاده بلاه گری در آمد و (در آنکه سر بفرمان پذیری در آورد - و پور خود را بهرستاری فرستد) سخن برگذارد - کولکناش را افسانه سرائی او بغنودگی نبرد - پاسخ داد اگر از فیروزی سپاه رستگاری خواهد مظفر را بسیار و با خود پیوند - درینولا لوکن^(۴) کوهل از نارسیدگی و تباہ سگالی بے دستوری به بنگاه شقاقت - و سپاه چونه گذهه خان و میان او یغمائی ساخت - و هرسه پور او را زندگی بسر آمد - خان اعظم از دور بینی خرم پور خود را با برخه دلاران بدانسو فرستاد - و خود از موربی به پنجم کوچ سی و یک کوهه در نور دیده بموضع چار^(۳) باره فرود آمد - چون گفت آن بومی دران دو کار بکر نمی گرانید خواست که اقطاع او بجام بردهد - از دستان سرائی باز آمده پیغام گذارد - اگر قصبه موربی (که از دیر باز نیاکان من داشتند) بجلدو بر دهند مظفر را سپرم - پذیرفته بخواهرشگری او چنده از از پیشین فوج فرستاد - سیزدهم دی بدانجا رسیدند - گماشتگان بومی بدان شورش مایه

(۲) نسخه [۱] شوریده سر (۳) نسخه [۱] خارجه (۴) در [بعض نسخه] نوکن کوهل (۵)

نسخه [ب] جاو باره •

رسانيدند - که بهار بديدن مي آيد - خوشوقت گشته بهذره برآمد - و چون نزديک رسيد او را برگرفته بازگرديدند - و انشب برة نوردي گذشت - بامدادان آن شولیده بهانه خلاخانه به پناه در شد - و استره (که با خود نهان داشته) بگلو راند - و بادافراه خود بدست خويشني سرانجام داد - همانا به ديد چنين بود - ورنه خان اعظم بے فرمان والا به نيستي سرا بر نداشتد و اگر در پيشگاه حضور مي آوردند فزون مهرباني افسرخديو جان شكري او برمي ثابت - بکين قطب الدين خان سر از نري برگرفته بر در نورنگ خان در آريختند - و نظام الدين احمد بدرگاه والا آورد پيشتر ازين بدو روز مي فرمودند - از انجا (که ايزدي ياري در باره اين نياز مند روز افزون است) هر که از فرمان پذيري سر بر تافت زود بگو نيستي فرو شد - ناسياسي مظفر دير کشيد - چنان بقديسي خاطر بگذرد که درين نزديکي قالب نهي کرده باشد - از ديد اين آهي چشم سرمه ازناني گرفت - و بسيارے را سعادت در بار شد *

در آمدن همايون رايات بدارالسلطنة لاهور

ايزد را سپاس که از نهان بيني جهان سالار بتازگي پرده برگرفته شد - و که و مه را سرمايه ره يابي فرا دست آمد - درين بازگشت سگالش آن بود که چنده بکنار سنده لشکر بر نشيد و لخته بشکار آن سرزمين نشاط برگرفته آيد - سپاه آنسو را نيزو بر افزايد - و سرتبان راه فرمان پذيري سپرد - ازين رو خواجه شمس الدين خاني برفت و روپ نشيمنگاه انگ^(۱) دستوري يافته بود - از انجا (که در بيني و راهي سخنگي ستوده خوي افسرخديو است) در رهتاس عنان باز کشيدند - و از زمين خان کولکناش و ديگر امرا (که بمالش تاريخيان نامزد بودند) به ديد پرورهي رفت - و چون چالش بدانسو گريدگي گرفت دوم آذر لاهور سو خرامش شد - و بشازده کوچ نوزدهم دی آن مصر اقبال را فرخي بر افزودند - گروه گروه مردم بهذره شدن سرمايه بختوري برگرفتند - و نثار افشاني را روز بازار شد - از هري نگر تا رهتاس حد و دوازده کروه و سي بانس بهيزده کوچ در نوشته آمد - و تا لاهور حد و شصت و دو و نيم کروه و شازده بانس بسي و چهار مناشير والا بهر سو روانه شد - و شماره ايزدي عنايت (که درين يورش جهرا دولت برافروخت) نگاشته آمد - جهانے بنشاط اندوزي بر نشست - و روزگار بکام بخشي برخاست - درينولا بلبهدهر^(۲) پرور لجه رامچند مرزبان تنه بلغد پايگي يافت - پدر او را بهرستاري حضور گذاشته بود - درين هنگام آهي آمد که بيست و هفتم شهر يور درگذشت - گيني خدلوند بيست و هفتم دی او را بهمين پايه

راجگی برآورد - و نوازش فرموده بدان آباد ملک فرستاد - درین روز خواجه سلیمان بخشع گجرات را بار دادند - پیشکش میرزا کوکه بنظر درآورد - بیست و نهم گیتی خدیو هر خلافِ عادتِ صبحگاهی بدولتخانه برآمد - و معتاد دیده بشیستانِ اقبال خرامش فرمود - کبوتر خانه (که فراوان جاندار در سایه آن برآسوده) فرو ریخت - و نابهنگام برآمدن را سبب پیدائی گرفت - دوم بهمن آگهی آمد - غازي خان قزوینی در بنگاله بشکم روی در گذشت - چهارم ماده فیله (که موزجۀ نیازد) بر شورید - و نگهبان را با چهارده کس جان بشکرد •

و از سوانح فرستادن لشکر بشمالی کوه - (چون بومیان آن سرزمین سرکشی فرمایش گرفتند و در یورش کشمیر همهی نگزیدند) شازدهم گیتی خدلوند بخواجهسگری قلیچ خان پور او سیف^(۳) الله را دستوری داد - و قاضی حسن را بیادری همراه گردانید - اگرچه برخی بومیان آمده دیدند لیکن لال دیو بزرگ جیو از سرنایی برنگذشت - زین خان زینهار داده او را بدرگاه آورد - و شمالی شورش فرودنشست - درینولا لخته بنگاه راجه رام چند نعمائی شد - او از نامور بومیان آدیسه است بروشن ستارگی فرمان پذیر شد - و پور خود را بپرستاری فرستاد - راجه مانسنه آمدن او را طلبکار شد - او سرباز زد - راجه از قدر نشناسی نیکوئیهای او بفراوشی داد - و جگت سنگه میر شریف سمرمدی میر قاسم بدخشی برخوردار ابوالبقا محمود بیگ شاملو شهاب الدین دیوانه و جوتی را بآویز او فرستاد - و گرد شورش برخاست - رام چند بقلعه^(۴) چورگده که استوارترین قلاع اوست در شد - فیوزی سپاه نزد آن بنگاه ساخته بتاخت آن ملک پا افشردند - و قلعه^(۵) سهچال و کهارا گده و کالوپاره و گهنان و لون گده و بهون مال و بسیاری آباد جا بدست آوردند - ازین آگهی شهریار پایه شناس برآشت - و نکوهش فرمود - راجه سپاه برگردانید - و بیوزش بر نشست رامچند از دید مهربانی افسرخدیو سگالش دیدن در سر گرفت - بیست و یکم بهمن براج پست و فراوان سر بزرگی برگرفت •

و از سوانح براهه رفتن افغانان قیره رای - چون سرنایان آدیسه سر بفرمان درآوردند راجه از کاردانی خواجه سلیمان خواجه عثمان شیرخان و هیبت خان را در خلیفه آباد تیول برداد و طاهرخان و خواجه باقر انصاری را بهمهی برگزید - و از کم بینی و هزیه درائی خامکاران

(۲) نسخه [۲] بنظر اقبال (۳) نسخه [۱] حیف خان را (۴) در [اکثر نسخه] خورده - یا چورده

(۵) نسخه [ب] سهچال - و نسخه [ز] سهچال - و نسخه [ل] مجال - و له اعلم (۶) نسخه

[ب] کالوپاره - و نسخه [ل] کالوماره (۷) در [بعضی نسخه] کسپا - و در [بعضی] کسپا (۸) نسخه

[۱] بهون بال (۹) نسخه [۲] حبیب خان را •

جايگير ايانان برگرفته نزد خود طالبيد - از بيدانشي به بيمنائي در شدند - و فتنه افزائي را دست آويز رهايي انديشيدند - بيست و هفتم نزد گورکهور باقر با فيله چند باطام خروش ميرفت آن گروه کفته انديش پردۀ آرزوم بر دريده دست تاراج گشودند - و او زخمي کناره گرفت - اگرچه بهار خان تولک خان قرق خان با مردم سعيد خان بچاره گري فراهم آمدند ليکن از کم يارئي همت دل باويزه ننهاند - راجه پور خود همت سنگه را با فوج روانه ساخت - افغانان غفوده بخت تاراج کنان به بندر سگانو رفتند - و چون دسته نيارستند يافت ناکام برگشته به بنگاه چاند راى روى آوردند - امرا از جهان آباد هريک بناحيته رو نهاد - همت سنگه لخته پيشتر رفته باز گرديد چون نزديک بدان يورت رسيدند چاند راى بگفت پدر در بسپج گرفتن شد - و از خام دستي خود را در باخت - چون دلاور و سليمان و عثمان در چهار گروهي دائره گرفتند طرح مهباني انداخت غره اسفندارمذ دوى نخستين به بنگاه او شتافتند - دلاور چون بکاره برخاست دستگير گردانيدند سليمان ازين آگهي بشمشير درآمد - و مردم را پراکنده ساخت - و سه کس را جان بشکوده خود را بدروازه قلعه رسانيد - و چنده را پيوند زندگاني گسيخته بمردانگي بيرون شد - در راه برخه پيوستند - و فراز اسب بر شده بفزل گام فراج برزد - چاند راى از پي درآمد - عثمان ازين آگهي بياروي روانه شد - و در راه سليمان گرفتاري دلاور و رهائى خویش و در آمدن غنيم برگذار فاکير دل بفروشدن بر نهاند - و هنگامه آويزش گرمي پذيرفت - نوکران آن بومي (که بيشتر افغانان بودند) از بيرواني بدان گروه پيوستند - و روزگار او بسر آمد - پغما برگرفته رو بهان قلعه نهادند - درونيان چاند راى پنداشته دروازه برگشادند - و بدین شگرفکاري دست چيرگي برگشودند باقصانه سرائى عيسى زميندار بدو پناه بردند - و قلعه و ولايت را به کيداراي پدر چاند راى سپردند درينولا قلعه مانهور گشوده آمد - ميان اوديسه و تلنگانه است - فوج بيارش آن رفت - و بکمر کوشه برگرفت - راجه مانسنگه او را برام چند ده *

و از سوانح بيرواني جشن شاهزاده سلطان سليم - همچنان (که ديگران را زناشوي پيوند جز بيک نسرذ) بزرگان والا دستگاه را افزايش آن ناگزير - تا منزل آبادي فروغ ديگر گيرد - و فراوان کس را دست آويز پناه اماده گرد - خاوه که با بزرگي نژاد گزين خويها زبور روزگار باشد - سر آغاز اين نوهار کدبانوي عصمت گلرخ بيگم فرزند ميروا کمران آرزو کرد که دخت او بشبستان^(۴) مهين پور شاهنشاهي در آيد - شهريار پايه شناس پذيرفت - بزمن نشاط پيرايش گرفت - و رسوم نثار و ساچق را آهني ديگر بر نهاند - شب هفتم اسفندارمذ خديو عالم بقديسي منزل مريم مکاني

انجمن بر ساخت - و بفرخنده ساعت پیوند پیوگانی بر بستند - و بمشکوی دولت سپردند - بیست و سیوم در بردوان روزگار پهار خان سپری شد - و پس ماندگان بخمرانی نوازش برآوردند •

آغاز سال سی و هشتم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور چهارم

شب یکشنبه هفدهم جمادی الآخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یک هلالی پس از سه ساعت و پنجاه و پنج دقیقه روشنی افزای صورت و معنی ببرج حمل بر تو انداخت - افسردگان خاکی را افلاکی شوق هم آغوش شد - و زمینیان را با آسمانیان هم رنگی پدید آمد • • شعر •

دست صبا بر فروخت مشعل نوبهار • مشعل داری گرفت موبد شاخسار

گشت ز بهلوی باد خاک سیه سبز پوش • گشت ز پستان ابر هر خزنه شیرخوار

گیتی خدیو بیاروی نوبهار برنشست - و دولتخانه را پایه ده فروردین بر ساخت - و تا شرف هر روز والا جشن پیرایه برگرفت - و کامروائی که و مه چهره بر افروخت •

هشتم فروردین خانخانان از سند آمده بسجود نیایش سرلندی یافت - میرزا جانی بدولت بار نشاط اندوخت - و جبین نیایش بر زمین نهاد - و تارک بختوری با آسمان بر افراخت

فیروزی سپاه پس از آشتی در قصبه سن بیست گروهی سسوان بنگاه ساخت - چون هنگام بارش بسر آمد انتظار آمدن میرزا و روان شدن بدرگاه والا می بردند - ناگاه پیغام رسید که (چون لخته پویانی روی داده - و دراز راه در پیش) پس از گرفتن محصول خریف رو بدرگاه والا خواهد نهاد و نیز پیمان بود که این روی سسوان بما باز گذارند - و هنوز برن کوک و هالاندی نگذاشته اند

اولیای دولت آمده را نگاه داشته نیزدستی فرابیش گرفتند - شاه بیگ خان غازی خان جانش بهادر نورم خواجه خضری و برخی بهادران از آب سند گذشته برآه خشکی تنه سو روانه شدند - و بختیار بیگ قرایب محمدخان نیازی بهادرخان توردار خواجه مقیم بخشی علی مردان بهادر خواجه حسام الدین سالار بیگ سرمدی مبارز بیگ سبحان قلی تاج خان نورالدین سعید بیگ و جوق دیگر بجنگی غرابها دریا نوردی گزیدند - و شیرخان خولکان نگاه ده بیگ علی آقا و چند کفار دریا پای همت در راه نهادند - و قرار یافت که هر سه فوج از یکدیگر آگاه بوده راه بسپردند - و به تیردستی نصیر پور را (که میانه جای آکا است) بدست آورند - همگی بسیج آنکه میرزا یارش درگاه

(۲) نسخه [ز] یانگی (۳) نسخه [۱] پنجاه دقیقه (۴) در [چند نسخه] سیهوان (۵) نسخه

[ب] بران کوک - و نسخه [ز] برن کوک (۶) نسخه [ب] والا کندي - و نسخه [ز] بلا کندي •

پیش گیرد - پس از روزی چند خانخانان ایلچی را گرانبار انداز فرستاده خود نیز از بی درآمد و فوجها بر نصیر پور چیره دستی یافت - میرزا از تنه بر آمده در سه کوهی منزل داشت بدان آهنگ که عقبات تا جوبدار را استوار گرداند - چون خانخانان بنصیر پور رسید آن سه فوج را بر همان آئین پیشتر روانه ساخت - چابکدستان بر اردوی میرزا دست تاخت برگشادند - و چندی ارغونیان نیز پیوستند - میرزا بلا به گری درآمد - و کار دیدگان را فرستاده از پیمان شکنی باز پرسید پاسخ دادند عهد ما گسیختگی بر نتابد - و اندیشه دیگر پیرامون خاطر نیست - لیکن چنان شنوده شد که فرنگی سپاه هر روز یازش این سرزمین دارد - ازین رو یورش بندر لاهری در پیش است و یغما را پوزش برگذارده برگرفته باز فرستادند - خانخانان نیز پیوسته به پیام یکجبهتی گرم خویشها نمود دهم آبان پیشین سال سواره یکدیگر را دیدند - از دور بینی خانخانان به شهر تنه رزان شد - بظاهر آهنگ سیر آنجا بود - لیکن همگی اندیشه آنکه پایان آب برگردد - و دگرگونی در خاطر ارغونیان راه نیابد - (چون لخته بدانسو رفت - و خاطر فراهم آمد) برگذارند - چون پیوند دوستی شد سزاوار آنست که نواره بسپزند - تا دور و نزدیک را جای سخن نماند - و یانه درایان زبان بکنج خموشی درکشند - میرزا ناگزیر پذیرفته همگی ملک بفیروزی سپاه باز گذاشت - و در سامان رفتن والا درگاه شد - خانخانان پس از سیر تنه به بندر لاهری رفت - و شاه بیگ خان بختیار بیگ فریدون برلاس و برخه کار آگاهان را رخصت کرد - که با میرزا روانه پیش گردند - و جوتی در تنه گذاشته براه خشکی باز گردید - و نزد باغ فتح خود نیز پیوست - بیست و نهم بهمن سید بهاء الدین حسن علی عرب محمد خان نیازی خواجه مقیم بخشی بهادر بیگ مبارز بیگ سالار بیگ محمد زمان بدخشی نور محمد خواجه خضری خاکی گله بان خولکان دولت خان و بسیاری را بران ملک بتاقی گذاشته با میرزا روانه درگاه شد - هر چند خواست که اهل و عیال را به تنه بگذارد نپذیرفت - زه و زاد خود و نوکر را از راه دریا و خشکی راهی ساخت - و خود همواره خانخانان به تیزروی میان بریست - و باستانبوس کام دل برگرفت - شاه بیگ خان میرزا فریدون برلاس جانش بهادر بختیار بیگ قرا بیگ شیرخان علی مردان بهادر شریف سرمدی بهادر خان قوردار میرزا حسام الدین شمشیر عرب سید درویش فنگری بردی تاج خان و از اعیان تنه شاه قاسم ارغون خسرو بانی خان ایل دستم سیف الله عرب ندیم کرکه بدولت بار رسیدند - و هریک بخسروانی نوازش سر بلند یافت *

(۲) در [بعضی نسخه] با جوبدار (۳) نسخه [ب] آورده (۴) در [بعضی نسخه] پالی خان

و در [بعضی] ماهی خان (۵) نسخه [ا ب] سیف الدین عرب •

میرزا جانی پور پاینده محمد بن میرزا باقی بن میرزا عیسی بن عبد العلی بن عبد الخالق از نژاد ^(۲) سنکلی بیگ ترخان - چون پدر او ^(۳) ایکوتر در آریز ^(۴) نقمش خان جان سپنجی مردانه برنشانده صاحبقرانی او را در خرد سالی بر نواخت - و بیایه ترخانی بر آورد - بچهار پشت بارغون خان بن اباق خان بن هلاکوخان بن ^(۵) تولی خان بن چنگیز خان میرسد - فرمانروایان دادگر از چنده بندگان سعادت سرشت برخه کن و مکن برگرفته - و بدان نام روشناس گردانید - ترخان صاحبقران چنان بود که چاوشان او را از هیچ جا باز نداشت - و تا نه گناه از او فرزندان او باز نپرسید - قان ^(۶) بزرگ چنگیز خان قشلیق و بانا را (بهاداش آنکه از غنیم داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود و از عاطفت فرزنی از بار فرمانیش نیز سبکدش گردانید - و از یغمای او شهزاهای بخش بدو باز گذاشت - و برخه ترخان را بهفت چیز سریلند گردانید - طبل نم توغ و نقاره دو کس را از گزیدگان خود قشون توغ بردهد - و چتر توغ و قور نیز بردادند •

و آئین مغول آنست که جز فرمانروا ترکش هیچ یک برری دست نگیرد - و شکارگاه او نیز فرق باشد - و هرکه بدانجا در شود تن بنوگری دهد - خواه بزرگ الوس خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سوی او - و کماندار در دورتر نشیند - چون تغلق تیمور امیر بولاجی را بدین نوازش سر برافروخت داد و ستد تا هزاری نیز برای او باز گردانید - و فرمود که از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد و چون گناه از نه بگذرد به باز پرس در آیند - و در بهاداش چون بر اسپ نقره دو ساله برنشانند تا پای اسپ سفید نم اندازند - گذارش او را یکی از بزرگان بولاس عرضه دارد - و پاسخ را یکی از سران ارکیوت بدو باز رساند - سپس شهرک او بکشایند - و آن در بزرگ از دوسو نگاهدارند - تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور بر آورده بسوگوانی بر نشینند - خضر خواجه امیر خدا داد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر برافروزد - روز نوی (که همگی بزرگان پیاده باشند - و یک یسارل فرمانروا سواره مردم را بهنجار دارد) همچنان ازو نیز سواره هنگامه را بیلار آید - و (چنانچه دران بزم شاد کامی بر اشدای کارگیا یک پیدائ ^(۹) خمر داشته باشد) از دست چپ آن نیز ساغر بدانسان دارند - و مهر او نیز بر روی فرامین باشد - لیکن سگ فرمانروا بر سر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن همگی نوازشها اگر از روی فهمیدگی بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - و آنکه تا نه گناه

(۲) در [چند نسخه] سنکل بیگ (۳) در [بعضی نسخه] ایکوتر (۴) در [بعضی نسخه] ب [نقمش خان

و نسخه] ز [بقیم خان (۵) نسخه] ا [تونی خان - و نسخه] ل [بولی خان (۶) در [بعضی نسخه]

قشلق - و در [بعضی] قشلق (۷) نسخه] ا ب [بر نواخت (۸) در [چند نسخه] ارکیوت (۹)

در [اکثر نسخه] پیدائ قمر داشته باشد •

هر گونه باشد نپرسند همانا بشايسنگي پيوندے ندارد - و اگر بزرگان دوربين بازمن فرارگرفته باشند (که ازو نکوهيده کارے سر برنزد - و برای سرفروزي چنين حکم رفته باشد) لخته گنجائي دارن ليکن آنکه از نه ششم باز پرس نرود همانا ايزد توانا اورا آینده داني کرامت فرموده باشد - سخن کجا بود - برای شادابي کجا کشيد *

• بيت •

چه مي گفتم سخن محمل کجا راند • کجا رفتيم و رخت ما کجا ماند

ميرزا عبدالعلي نزد سلطان محمود ميرزا پور سلطان ابوسعيد ميرزا بولا پايگي رسيد - و دارای بخارا شد - شيبک خان اوزبک پيش او مي بود - چون بسلطنت گرايد از تبه رائي خديو خود را با پنج پسر از هم گذرانيد - و سرمايه جاويد زبان فراهم آورد - ميرزا عيسى شش ماهه بود - الوس ارغون از بے سري ماوراءالنهر را گذاشته لخته بخراسان آمد - مير ذوالنون بيگ ارغون نزد سلطان حسين ميرزا بزرگ بود - قندهار و سيستان و زمين داور باقطاع او داد - چون بديع الزمان ميرزا ببدگوهری از سلطان حسين ميرزا رو بر تافت مير ذوالنون با او همراه شد - و دخت خود بدو داد - چون روزگار سلطان حسين ميرزا سپري شد دو پور او بديع الزمان و مظفر ميرزا سرپر آراستند - و پراگندگي دران ديار راه يافت - شيبک خان باوزير آمد - مير ذوالنون در پيکار او فرو شد - شاه بيگ پور او قندهار را نگاه مي داشت - فردوس مکاني را از کابل برخواند - که در خدمت بوده بخراسان رود چون نزديک رسيدند باوزير درآمد - و بسترگ آويزش شکست يافت - و قندهار و اندوخته سالها از دست رفت - فردوس مکاني ناصر ميرزا را گذاشته بکابل برگشت - او برهنمونى مقیم برادر شيبک خان بقندهار آمد - و ناصر ميرزا بازيں روش يتاقداري نمود - چون شورش خراسان بلند آوازه شد باشتي بازگريد - و پس از چنده ناصر ميرزا قندهار را بے جهت گذاشته بکابل رفت - شاه بيگ خان تيز دستي نموده برگرفت - و چون شيبک خان در آويز شاه اسماعيل صفوي بباد افراخ خداوند کشي رسيد شاه بيگ بطلب شاه بهري رفت - و زنداني شد سنجل نام غلام از نيکداني و حقيقت منشي با چهل سره مرد ارغون پيمان بريست - و بهرات رفته بازارگاني فراپيش گرفت - و دکانه چند بر آراست - بخجسته روشها بيهانه خبر رساندن بزدان شده - و به بخته کاري راز بر گذارده - شاه بيگ ديگر بنديان را بخود ياور گردانيد آن وفا کيش کار آگاه تکاران تنومند جنگ بدست آورد - و واژگون نعل برزد - شيه داروی بيوشي بخورد نگاهبانان داده از زندان بر آورد - و از خرد رهنموني بقندهار آمد - و پس از چنده فردوس مکاني بيازش پيکار او رفت - او در خود نيز ندیده بقلعه در شد - و پس از در سال

باشنی برگرفتند - و او بسوی دمسال رفته در کمین میبود - از آنجا بسهسوان آمد - و از جام^(۳) بنده
 (که از الوس جادون بود - و بوهمة^(۴) زنان زد روزگار) سیوسان برگرفت - و در زمان پور او جام فیروز
 بر همگی هند چیره دستی یافت - و ملتان را از لنگهان بدست آورد - و چون رخت هستی
 بر بست میرزا شاه حسین پور او جانشین شد - جنت آشیانی دران ناکامی بسر وقت او رسیدند
 از خر غنودگی بستیزه درآمد - چنانچه لخته در نخستین دفتر گذارش یافت - از باد افرا
 تبه کاری سر رشته شناسایی از دست داده نیکو خواه از بد اندیش نشاخته - و عیار نیکوئی
 بچرب زبانی و حرف سرائی گرفته - پیوسته شش ماه پایان رویه آب شده - و شش ماه بالا رویه
 شافت - دران هنگام که بهر رویه رفت کُستک میرشاهم و کرچک (که در الوس ارغون نامور بودند)
 میرزا عیسی را (که در پیشین زمان بزرگی الوس در نیاکان او بود) برداشتند - و تغلق آباد و تنه
 برگرفت - میرزا شاه حسین ازین آگهی بهر نارسیده برگردید - و بیاروی سلطان محمود
 کولکناش او (که ایالت بهر داشت) نزدیک کوه هفت^(۵) دختر رودبار بر رو داده بآویزه نشست
 و شش ماه پیکار کشتی در میان بود - از بد گهری سلطان محمود آشتی گونه کردند - و ملک تنه
 پنج حصه شد - سه بخش بمیرزا عیسی باز گردید - و دو بمیرزا شاه حسین - و سپس آن ناسپاس
 سراب را از خداوند خویش که بآن خورده داشت برگرفت - دران سال (که جنت آشیانی بعلوی سرا
 خرامید) در گذشت - و همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - چون پیمان هستی او پر شد
 پور او میرزا باقی جافشین گشت - سودا بر مزاج او چیرگی یافت - قبضه شمشیر بدیوار
 بند کرد - و نوک آنرا بر شکم خاندن فروشد - ارغونیان بر پسر او میرزا پاینده (که پیغوله دوست
 و دیوانه وش بود) نام سری بر نهادند - و کار ملک بمیرزا جانی بیگ پور او گرانید - پیشین سال
 آن رموده خاموش رخت از دنیا برداشت - برای سخن شادابی لخته بهینا رفت - و باز بهمان
 راستی داستان (که پایان مباد) میگرد •

پانزدهم فروردین شاهم خان جلایر و قاسم خان تمکین از قبول آمده دولت بار یافتند
 و بحسروانی نوازش سر بر افراختند - روز شرف جشن قمری وزن نشاط افزود - و آن والا گوهر را
 بهشت چیز بر سختند - و فراران آرزومند کام دل برگرفت - درین روز ولایت تنه در اقطاع
 میرزا شاه رخ دادند - و میرزا جانی بیگ را منصب سه هزار و صوبه ملتان عنایت شد

(۲) نسخه [ب] دمال - و نسخه [ز] وشال - و در [بعضی نسخه] دمتال (۳) نسخه

[ب] جام بنده (۴) نسخه [۱] بهبه (۵) نسخه [ب] کبک - و نسخه [ز] کبک (۶) نسخه

[۱] هفت دختران •

و هر کدام از خدمت گزینانِ سند پاداشِ نیکوکاری برگرفت - شاه‌بیک خان دو هزار و پانصدی گشت - و سید بهاء‌الدین هزاری - و همچنین هریک در خور نواریش یافت - درین روز میرزا قباد را (که بزندانی دبستان آگهی می‌آموخت) رهائی هد •

و از سوانح رفتی میرزا کومه بچهار - از دیوباز واهمه بر وجه دستنی داشت - چنان پنداشته که دیهیم خدا ازو دلگرفانی دارد - و نوازش را بنکوهش برگرفته - درین هنگام (که نیکو پرستاری نمود) از مهر افزونی به پیشگاه حضور برخواندند - کهن سودا بر جوشید - و بنا دست اندبشا فرو رفت - نه همت یاور که واهی خیال را واقع شده رو بدرگاه آورد - و نه لورغ شناسایی که چاره ساز کج اندیشی گردد - نوزنگ خان گوجرخان خواجه اشرف و بسیاری شاهی بندگان را رخصت جایگزین داد - و خود بچونه گدازه روان شد - و بدانجا نرسیده دراراکامو باز گردید - که برسم پخته کاران راه غربت گزیند - و سرپشته راز را پیش چنبد دمسازان برگشود - و بهور بندر شتافت - آن معموره ایست برکناره شور دریا - سنگین حصار - بیشتر دیوار خانه از سنگ - و از انجا ببنگلور شد - چنان و ناموده که گشایش بندر دیو در سواست - و از همگی بنادر گجرات (که آبادی دیو از انست) آمد و شد بازرگانان بازداشت - گروه فرسا ستوه آمده بآشنی گزیند - و پیمان شد چهار آبی (که بدوسته در دیو برآماید) امسال نیمه پرسیازند - و نیمه دیگر هر جا که خدیو آن خواهد برآموده گردد - و ده هزار محمودی از خراج آن باز نخواهند - و درآینده هر جا که خواهد رود - و هیچکس را بدو بازخواستی نباشد - و برای غلط اندازی بجای و بهار نوشت که از راه سند بدرگاه والا می شتابد - آماده همهی باید شد - و آن راه را منزل بمنزل بر نوشت و آب و آذوق را اندازه برگرفت - چون به پنی سومنات رسید میر عبد الرزاق بخشی و سید بابیزد را پابند گردانید - و با سپاه پیمان بست که از رفتن باز ندارند - پانزدهم فروردین از بندر بلال (که نزدیک سومنات است) بجهاز آبی در آمد - و شش بسر خرم انور عبدالله عبداللطیف مرتضی عبدالغفور و شش دختر و مامکان ایشان را بکشتی در آورد - و خواجه بابا حافظ عبدالرحمن مایوسف حکیم مسعود محمد حسین قاسم علی و جز آن تا صدکس را همراه گرفت - شب لنگر برداشته از قبله امید دوری جست - گیتی خداوند ازین آگهی بر کج بینی و تبه رانی او بخشود و رستگاری و راه یابی او از ایزد درخواست - و بر قدسی زبان رفت - هرگاه با جهود و نصاری و دیگر مردم راه آشتی سپرده میشود چگونه بازار پروردگان خویش بر خیزیم - عزیز را چنان دوست

(۲) نسخه [۱] با چنبد دمسازان (۳) در [بعضی نسخه] به منکل پور - و در [بعضی] ببنگلور

(۴) نسخه [۱] بلال (۵) نسخه [۱] یونس •

میداریم که اگر یارش کج اندیشی نماید ما بجز نیکوئی بر نسگایم - اگر مام او را در رنج دوری کار سپری شود رهائی او از سختی روزگار دشوار مینماید - زنه زود از کوده پشیمان گردد - فرمودند پیشتر ازین مادر میرزا بحضور آمد - تا آگاه شدن کاسه آب آمرد بگرد سر می گردانیده بر آشامید چون پژوهش رفت پاسخ داد - امشب چنان بخواب نمودند که ناملایم روزگار شاهنشاهی راه یافته - آنرا بر خویشی برگزیدم - همانا پیر خود را در پیکر می دیده بود - فرزندان و منسوبان او (که پدر از اندیشه آسیده سر بودند) بخسروانی نوازش نشاط اندوختند - شمسی بزرگ پیر او را بهزاری سرفراز گردانیدند - و شادمان پسر دیگر را پانصدی - و آباد جایگیر مرحمت شد - از دید مهربانها تازه زندگانی یافتند - و از کردار پدر بشرمساری بر نشستند *

و از سوانح باز گردیدن مرزبانی مجرات بشاهزاده سلطان مراد - (چون میرزا کوکه راه نافرمانی سپرد - و آن ملک بپاسبدان ماند) دهم اردی بهشت بدان نونهال اقبال فرمان شد که کار دیدگان سیر چشم فرستاده آنرا بدان گری خویش برگزید - و چون پاسدار مالوه برسد آنرا بدر سپرده بآن دیار شتاب - بیست و هشتم یادگار حکمت پژوهان ملک الشعرا شیخ فیضی از دکن باز گردید - و پس از یک سال و هشت ماه و چهارده روز بسجود قدسی آستان فرخی برگرفت - و بگوناگون نوازش سر بر افراخت - او بوخسروی رفته بود - برهان از بدمستی خود کامی اندرز پذیر نشد - و نادر خور پیشکش فرستاده سرمایه زبان زدگی فراهم آورد - راجه علی خان لختی فرموده نپوشید - و دخت خود را با گزین عروسی رخت بخواستگاری بزرگ شاهزاده فرستاد *

و از سوانح گشایش کنشان ^(۲) - چون زمی خان کوکه قلعه چنگاری ^(۳) برگشود بقلعه فتح آباد که در بجزر اساس نهاده بود بر نشست - و مبارک خان جلال خان و برخه سپاه را بدید بانوی سوه رستاد - درین هنگام نگاهبانی آنروی سند تا هندو کوه بدو باز گردید - و اقطاع داران آنجا بیاروی امزد گشتند - بکندن خار بون تاریکیان دست برگشود - و به تیراه رو آورد - قاسم خان نزد جلال آباد جریده آمد - و بزم یکجتهی آراسته قرار داد که لو از راه بازارک بکسار در شود لشکر بنگش ازان سو درآید - کوکه از ایلم گذر بدین سکالش بگابل باز گردید - نزد کیانی آصف خان بنگش برآمد - و همری گزید - و در بگرام خواجه شمس الدین و دیگر امرا (که از درگاه ستوری یافته بودند) پیوستند - کوکه دران گذر بنگاه ساخت - قاسم خان سپاه کابل را سر کرده

(۲) نسخه [۱] کنشان - و نسخه [ز] کشال (۳) نسخه [ل] جهنگاری (۴) در [بعضی نسخه]

پلم گذر - و در [بعضی] گذر ملیم *

از راه بازارک به تیراه درآمد - و یاران را که از سران افریدی بود در آونزش کار سپری شد - و با آنکه دیگر سپاه نرسیده بود الوس افریدی و اورک زئی لابه گری فرابیش گرفتند - و بفرمان پذیري تن در داده چنده را بیدرغال سپردند - جلاله تاریکی تیراه گذاشته رو بولایت کافران نهان - دران هنگام (که کوکه قلعه چنگاری برگرفته باز گردید) وحدت علی خویش او بیاروی یوسف زئی بر قلعه کنشان و برخه ولایت کافران چیرگی یافته بود - قاسم خان را در جلال آباد و محمد قلی و حمزه بیگ انالیق را در بگرام گذاشت - و آصف خان و خواجه شمس الدین و سعید خان گنهر و تخته بیگ و برخه را همراه گرفته بدانسوزه نوردد - پیشتر از آنکه تاریکی غنوده سخت از آب کابل بگذرد فیروزی سپاه برگزیده راه برگرفت - ناکام بهکسار تیراه باز گردید - برخه را سگالش آن بود که بهالش او کوشش رود کولکناش برگفت - بومیان تیراه فرمان پذیري فرابیش گرفته اند - همانا بدانجا راه نیابد و سر بارآرگی برنهد - اکنون همگی یارش بران شوه که وحدت علی از پا درآید - و پیش از آنکه این کسار دشوار گذار را استوار کند بآسانی ازو خاطر را پرداخته آید - همه را دلپسند آمد پرتال گذاشته از راه شاهزادی بکافریوم درآمدند - و نزد موضع کندی که از دریای بیجور (که پهنای آن هفتاد گز و بس ژرف و تند بود) بتازگی پل بسته برگزشتند - تاریکیان بهنگام گذشتن بر شسته بودند - خواجه شمس الدین را بهاسبان پل و ایمنی راه گذاشتند - و هفده منزل نشیب و فراز در نورددیده بکتل بزرگ هشت گروهی غنیم رسیدند - او قلعه کنشان استوار کرده نخوت آرا بود نیمه راه بدان تنگی و ناهمواری (که یک سوار بدشواری گذشتی - و چهار گروه تیغه بود) ده جا سنگ چینی کرده یازش بیکار داشتند - ششم خردان کوکه با چنده پیش رفته در پژوهش منزلگاه بود تخته بیگ سعید خان حیدر علی عرب و دیگر ران مردان هرارل را پیشتر فرستاد - که کوژی جائی گرفته بنشینند - و دست بآونزش نیالایند - افغانان بر سر آن گروه هجوم آوردند - و ناگزیر آوردن کاه فروغ دلاوری برگرفت - و غنیم را چهار بار برداشتند - کوکه ازین آگهی بهمان اندک مردم پیوست آوای کرنا دل بای دادگان هرارل را بخود آورد - بسیاری جا گذاشته بودند - تخته بیگ سعید خان حیدر علی عرب با چنده پا از میدان بیرون نهاده گرم بیکار بودند - از رسیدن کولکناش جانفشانی و جانسنانی از سر گرفتند - و دلیران آزمون کار از پی هم رسیده بآویزه می پرداختند - نخست آصف خان خود را بچستی و چالاکي رسانید - تنگی جای و سه پهر آونزش برچه و جمدهر شکفت می افزود - ناکاه وحدت علی از تیغه نیارست برآمد - با گروه انبوه بزرگ نشیء فرو رفت و بایریدی تاکید هذگامه غنیم پراکنده شد - و فیروزی دلها را بهالش آورد - و قلعه کنشان و بسیاری

آباد جا بدست درآمد - و نیایشگری را روز بازار شد - بدگوهران بکوه بزرگ رسیده فرود آمدن گرفتند - این کپسار داروغه نشین مرزبان کاشغ است - همه سال برنوب آمود باشد - تیز دستان از پی رفته فراوان مرد و زن به بند گرفتند - بسیاری سوان کافر پیوسته بهسپاس گذاری در آمدند و در ناکامی افغانان کوشش نمودند - برخه بسوی چغان سرا بدخشان رفته شدند - که از دریای بیجور گذشته بدیگر کافرزمین پناه برند - جوقه از فیروزی سپاه به تیزدستی بل آنسو بر شکستند ناکزیر سران یوسفزئی (حاتم بابا علی هندال شیخ حسین) قاسم خان و چنده را بزینهار دیدند وحدت علی را نیز از آمدن گزیر نماند - از غنیم چهار صد کس را روزگار برآمد - و هفت هزار کس گرفتار شدند - و ازین سو سی کس به نیکنامی رخت هستی پرستند - و صد و پنجاه کس را شگرف زخمها غازه روشناسی گشت - و تا کاشغرو بدخشان برگردند *

درینولا شهبازخان رهایی یافت - از کامروائی گوهر هوشمندی لخته به تیوگی گرائید - شهریار مهربان دل او را بدبستان پند پذیرد و چون نشان آموزش پیدائی گرفت پس از دوسال و چیریز بیست و چهارم خرداد برنواختند - سی ام شیرینگ تواجی باشی از بدگاه رسید و صد و بیست و هفت فیل و دیگولا (که در گشایش او بیسه راجه مائسنگه گرفته بود) بهمایون نظر در آورد - درینولا نصیب خان بهمایون عرض رسانید که قاضی عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پرده نشین پارسائی بدان آرزو بسر می برد گیتی خداوند (با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد) پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانه نصیب خان بآئین بزرگان آن پاکدامن را برگرفتند - و کهن آرزوی نیکوان برآمد - درین روز مرنه راجه دستوری سرور می یافت - قابومی آنجا را فرمان پذیرد در آورد - ورنه بادافراه مرتابی آماده گرداند *

و از سوانح فرستادن صادق خان بانالیقی شاهزاده سلطان مراد - چون اسمعیل قلی خان بدین کار نیارست نیک پرداخت سیزدهم بدین والا پایه برآورده رخصت فرمودند - و بکار آگهی او مهتات آنسر بشایستگی گرائید - دوازدهم امرداد گیتی خداوند بخانه رای رایسنگه سایه مهر بگسترد و دلاویز پرش درد او را ورهم شد - دوستدار دخت او پور راجه رامچند داشت - چون راجه را روزگار برآمد او را نواخته بدان بوم فرستادند - در راه از سگاس افتاد - و بهچاره گری خون گرفت و از شست و شوی نا بهنگام نزد بنگاه در قصبه کهره درگذشت - ازین آگهی دخت رایسنگه بسیج سوختن در سر گرفت - از خرد سالی فرزندان ازان سگاش باز آوردند *

و از سوانح بازگردیدن ملک قته بمیزرا جانی بیگ - اگرچه شهریار در بین شایستگی از پیشانی میزرا برخورداره بسیج آن داشت لیکن از وا گویند ناشناسندگان لخته بدرنگ کشید درینولا آگهی آمد که الوس ارغون تا ده هزار مرد وزن بکشتی بالارویه می آیند - و از ملک رفتگی کشتیبانان و خدمت گزاران بارمانده اند - و خودها بدست و دندان میکشند - افسرخدیو را مهربانی بجوش آمد - هفدهم میزرا بدان والانوازش کام دل برگرفت - و هرچند برخه نزدیک باز داشتن بآئین پخته کاران گذارش نمودند سود مغد نیامد - بندر لاهری بخالصه بازگردید و سیوستان را (که نخست پیشکش کرده بود) جایگزین بختیار بیگ و چنده شد - آیندگان در مانده تازه جان یافته از نزدیک بهر بگر برگردیدند - بیستم زمین خان بسجود قدسی آستان ناهیه بختمندی برافروخت - چون کنشان ^(۲) و آن نواحی برگرفت و همگی سرقابان بدست در آورد سران کافر را بدلهی آباد گردانید - و دل ازان سرزمین وا پرداخته بازگردید - میان راه آگهی شد که جلاله بدو منزلی رسیده - همانا از شنید فیروزمندی و گرفتاری وحدت علی بازگشته به تیراه می شتابد - کوکه بران شد که گروه بهاسپانی اردو گذاشته تیز روی فراپیش گیرد - یا لخته سپاه بدانسو فرستد - از ناشناسانی همراهان هیچ یک بگرد نیامد - نزد بجور روشن شد که جلاله از نزدیکی میگذرد - راهها برگرفته در پژوهش او بر نشستند - او از خوابگاهی برخه شیه از نواحی اردو برگذشت - کوکه چنده از نوکران خود را بسرکردگی طالب بیگ بدخشی از پی فرستاد او باندک کس پیوست ^(۳) - و جان در باخت - پایان روز ^(۴) که آن تیره روز بکوه بر شده بود (خود با چنده رسید - و آن بد گهر بسخت تکاپو به تیراه رو آورد - بوم نشینان چون یرغمال سپرده بودند راه نیافت - سراسیمه وار بکان کرم رفت - کوکه ببکرام آمد - و اندیشه در شدن آن کهسار داشت - درین هنگام فرمان طلب رسید - و راه قدسی آستان فراپیش گرفت - و درین سال کامیاب خواهش آمد - آصف خان و خواجه شمس الدین و برخه از همراهان او سعادت بار یافتند و هر یک بشاهی نوازش سربلند شد *

و از سوانح نشستن نگارنده شگرفنامه بروز دل آسیمیگی - پایان بیست و چهارم موافق یکشنبه هفدهم ذی القعدة گرامی پدر اوستاد روزگار رهنمون کار آگاه رخت بعلوی عالم کشید - دنیا بگردن بر آمد - و پس از یازده روز ازین سپنجی سرا دل برگرفت - خرد بسروکاری برخاست و دانش بسیه روز بیکسی بر نشست *

(۲) نسخه [ب] کنشال - و نسخه [ز] کشارل - و در [بعضی جا] کشال آمده (۳) نسخه [۱]

رسیده جان در باخت (۴) نسخه [ل] تیره روزگار *

امام علم و دستور معظم اوستاد کل • که در نظم جهان با عقل کل میکرد دمسازی
 دو صد برنصر رفت و برعلی تاو دید آمد • بے دارد قضا در نه دکان زبگونه بزازی
 گم به با محمل مشائیان کرده زمین گردی • گم به با موکب اشراقیان کرده فلک تازی
 مباحثات از وجود کامل او بود دوران را • بدوران جلال الدین محمد اکبر غازی
 کرا گمان بود که دریا بدرگز زمین فرو نشیند - و کوه بدی از جای برخیزد - اگر بدل پذیرفته
 فراوان هستی دوست جان برفشاند - چه جای هستی دشمن - مرا با لخته شناسائی حال
 دگرگون گشت - و نزدیک بود که دست از زندگی برفشانم •
 • نظم •

دل خون شد و خون از کمر من بگذشت • کان جان جهان از نظر من بگذشت
 غم بهر کدام روز ماتم کامروز • هم پدر من و هم پدر من بگذشت
 در عقلي و نقلي دانائي والا پايه داشت - و گذارش حکیم و متکلم و صوفي و هر نهج مذهب بر زبان
 هر گونه شناخت را از مهین آموزگار برگرفته - و بر معنوي جمال پرده رسمي دانش واهشته
 خلوت در انجمن داشت - و رسوم زمانیان دامن دل بر نیالوده - بشگرف بینش نظرو تائه خود را
 ندیده - و کالای خویش را ببازار نبرده - حالت نفروخته - و حیلست ندانسته - و بزرگ آمیزش
 دنیا دل در نبسته - دلیل پزهی او بزرگ را از خرد باز نشناخته - و از کار آگهی با دل گرفتگی راه
 مدارا سپرده - حق را از توانا باز نداشته - و در اندر زگداری برخویشتن نلرزیده - پایان نهدگی
 بخواهشگری دستداره بانداک روزگار بزرگ نفعیرده برنوشت - و در هر گونه دانش فراوان یادگار
 گذاشت - و کاریدگان بشگفت ماندند - در صد سالگی گرمی بر نائی جوش میزد - و سال خودگی
 از گذارش جان و تن باز نداشته - سر آغاز رجوری این حیران انجمن هستی را طلبداشته در بر
 گرفت - و برخه دلایز سخنان گذارده وداع فرمود - از خامکاری سراسیمه شد - و بقدرسی توجه
 لخته بر خموشید - پیش ازین بدی سال سخت بیماری در گرفت - کشور خدیو فرمود - اگر در
 ده گهری کار بانجام نرسد اندیشه ده روز در میان است - و گرنه در ماه دهم خطرے در راه - ورنه
 آخرین روز دهم سال - بسین پیدائی گرفت - و نهفته دانع گیهان خدیو بتازگی نقاب برگرفت
 از سنگدلی و گران جانی قالب نهی نکرد - و بار هستی بر دوش ناتوانی کشید - قضا
 نه آن چیره دهنه ست که باوی توان آویخت - و جان شکری و شکیب ربائی او را چاره
 نوان بر ساخت •
 • بیت •

رفت آنکه نیلسوف جهان بود از جهان • در های آسان معانی گشوده بود
 بی او یتیم و مرده دل اند اقربای او • کو آدم قبائل و عیسی دوده بود

حاجا یارا که ماتم آن یگانه ایزدی بنده برگیدن - بسوگوارای خویش دلم میخراشد - من خلوت گزین رضا و تسلیم را سیاهی زده کام و نا کام بهنگامه ناشکیبائی آوردند - نمیدانم که این نوزلی گردش است یا از تخیل فزونی واقع پنداشته بود - این داستان درد و عزا بس دراز است - و این حکایت ناسور فراوان جان سوز - همان بهتر که درین اقبال نامه این جان کاه سرگذشت در نورد و بهمین تفصیده خاطر برگزید *

• بیت •
خوش آن گروه که تلخ آبهای زهر اجل * سیوسبو بیم^(۲) و زیر ارغنون زده اند
زبان به بند که ناسوریان زخم قضا * ز خود برون شده و نعره از درون زده اند
بیست و ششم میرمنیر (که باندزگویی مرزبان گلکنده^(۳) دستوری یفته بود) با ایلیچی و پیشکش رسید - و سعادت بار اندوخت *

و از سرانج بغزندگی گرفتن شاهرخ میرزا - یازدهم شهریور آن گوهر دودمان بزرگی را (که آرم مندی با شناسائی همدش دارد) سر برافراختند - و در منزل مریم مکانی شکرنا بیگم (که دوستدار فرزند شاهنشاهی ست) بدر نامزد شد - و چون این خجسته انجمن بانجام رسید والا بزمی دیگر برآستند - و دیگر فرزند خانم سلطان را بمظفر حسین میرزا پور ابراهیم حسین میرزا پیوند یگنکی بستند - نوزدهم دخت راجه علی خان را بشهبستان بزرگ شاهزاده سپردند - آن دودمانی را گزین پناه سرانجام یافت - بیست و سیوم ادهم پور نیابت خان را روزگار سپری شد کشورخدیو^(۴) ماآغا را پرورش فرمود - و از انجا بمنزل زین خان تخته برآوردند - بامدادان میرزا یوسف خان از کشمیر آمد - و بدولت گورنش سعادت اندوخت *

و از سوانح فرستادن شاهرخ میرزا بدیدبان مالو - ازان باز (که گجرات بشاهزاده سلطان مراد باز گردید) پژوهش سپه سالار مالو داشتند - چون کاروانی و رعیت پروری آرزو پیدا بود هفتم مهر بوالا پایه پنج هزاره برآوردند - و گرانبار اندرز بدان سو دستوری شد - شهباز خان را بمنصب اتالیقی برنواخته همراه گردانیدند - و حیدر دوست سیف الله درج کچهوا^(۵) را میچند چوهان کله راهبر مقصود میرآب فتح الله کنو محمد زمان فرهر داس صالح علی دوست میرفاضل یار محمد قوردار انا سانکا دوست محمد سورجمل و دیگر راه مردان نامزد شدند *

جبین الروزی رستم میرزا بسجود قدسی آستان

ازان باز (که بوالا فرمان شاه محمد خان قلنی قندهار را بکامشنگان فرمان فرمای ایران

(۲) نسخه [۱] چوب و زبر (۳) در [بعضی نسخه] کونده (۴) در [چند نسخه] بابا آغا را •

شاه ظهاسب و گذاشته بهندوستان آمد) شاه بربادرزاده خود سلطان حسین میرزا پسر بهرام میرزا داد - او همواره نیایش نامه با تنسقات بهامین درگاه فرستاده - و خوشن را از بندگان بر شمرده و چون همواره سلسله جذبان پرستاری بود با آنکه شاه را روزگار بسر آمد برنگرفتند - سال بیست و یکم الهی از میگساری درگذشت - از چهار پسر ماند - مظفر حسین میرزا رستم میرزا ابو سعید میرزا سنجر میرزا - از مردمی و پایه شناسی آن آباد ملک بدینان باز گذاشتند شاه اسمعیل خونریز از مغز شولیدگی بجانشرکی برادران و خویشان برنشست - و چفک را بجانستانی اینان نامزد گردانید - فرستادگان بدست آوردند - و آزمندی و خواهش پذیری سرمایه زندگی شد - شاه ازین آگهی بر شوریید - و قندهار را بشاه قلی سلطان ذوالقدر نامزد گردانید او بداغ بیگ را بزندگی گسیختن و ملک برستدن روانه ساخت - جان شکران بر خویشتن لرزیده بران شدند که بامدادان ازهم گذرانند - ناکه آواز فرودش آن خونریز جهان را درگرفت - و آن بیگنهان رستگاری یافتند - و چون مرزبانای ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید آن ملک را بدیشان وا گذاشت - میرزا مظفر حسین مهربان برادر در قندهار بوده - و رستم میرزا با دو برادر دیگر بر زمین داور بسر برده - از خود کامی و شورش برنایی و بد همزبانی بهم در آورختند - مظفر حسین میرزا شکست یافته بقلعه در شد - چهل روز رستم میرزا گرد برگرفته بود - بحرف سرائی یکدیگر را دیده باشتی باز گردید - و چون فرمانروای توران عبدالله خان بگرد هرات برنشست ^(۲) یگان سلطان افشار (که ابالت فراه داشت) رستم میرزا را به نیایشگری نزد خود آورد - او بتورانی سپاه در آورخته فراه را نگذاشت - و از دوست شناسی و غنوده را ئی یگان سلطان را جان بشکرد - سلیمان خلیفه ^(۳) از خراسان بدو پیوست که میرزا را شورش مایه بر سازد - از سعادت اختری نپذیرفت - لیکن یاورای او بر سیستان (که بملک نیمروز زبان زد روزگار است) دست چیرگی برگشود - مظفر حسین میرزا قابو یافته بیازش داور زمین شتاب آورد - رستم میرزا بدانسود - و سترگ آویزه در گرفت مظفر حسین میرزا قاب نیارده بقندهار باز گردید - همواره زر پرستان مگس خو از یک بدیگر رفت و آمده روزگار را بر شورانده - و چون دیرین دشمنی چیرگی برنشست از بخت خفگی ^(۴) این پیوند ایران خدیو برگسیختند - و بوالا درگاه شاهنشاهی نیز خویشتن را بشایستگی بر نیستند با آنکه بزرگ برادر دست چیرگی برگشاد - و زمین داور گرفت - میرزا رستم به هری آمد . قلات بستد - درین میان آواز رسیدن فیروزی جنود جهان را در گرفت - میرزا رستم ز سعادت سرشتی بشریف خان اتکه حاکم غزنین دوستی داستان بر خواند - و بدین دستاویز

(۲) صفحه [ب] برنت (۳) نسخه [۱] خواجه (۴) نسخه [ب ل] دیرین دشمن بهری برنشست .

نیایشنامه بوالا درگاه فرستاده بهیچ آستانبوس نمود - بدلدیع او منهور والا با میرک جلابر و مهتر ابراهیم فرستادند - و باقطاع دارانِ سر راه فرمان شد که رسیدنِ میوز را گرامی دانسته درخور بزرگداشت نمایند - چون بقلمو در آمد قرا بیگ و حکیم عین الملک و بختیار بیگ را پایه پایه بپذیره فرستادند - و چون نزدیک رسید شریف خان آنکه و شاه بیگ خان و آصف خان و برخه امرا دستوری یافتند - دوازدهم مهر که جشنِ دهمره بده خانخانان و زمین خان و برخه دیگر پذیرا شده به پیشگاه حضور آوردند - و بسجود نیایش پیشانی بخت برافروخت سنجر میوزا خرد برادر او و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم با چهار صد ترکمان دولت بار یافتند - و هر یک بحسروانی نوازش سربلندی یافت - شهریار پایه شناس والا منصب پنج هزاره و ملتان و بسیاری پرگنات و بلوچستان (که افزونتر از قندهار است) عنایت فرمود - هیزدهم قاسم خان از کابل آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت - و بشاهنشاهی نوازش کام دل برگرفت *

و همدین سال شاهزاده سلطان دانیال از ناگهانی گزند بایزنی پاس در آمد - سترگ غوغائی از شبستان اقبال برخاست - و جان بندگی بگدازش افتاد - و گیتی خداوند بیرون آمده بسپاس گذاری برنشست - دبدبازان قدسی آستان را شامگاهان لخته غفلت رفت - یکی از سودانیان آشفته سر بارعام دانسته بشبستان اقبال در شد - بنظر شاهزاده در آمد - و از پی او گام سرعت برزد - نزد کبوترخانه درون بر زمین انداخته فراز او برنشست - و باندیشه آنکه حریف بکار برد - دو دست او را استوار برهم پیچید - درونی پرستاران از چرخس و قلماق و اردس و حبشی از پی هم ریختند - و شاهزاده را بیگانه پنداشته بخشم و چوب در گرفتند از کار آگهی دست ازان باز نکشید - درین هنگام گیتی خداوند رسید - و حال پیدائی گرفت میفرمودند چون نزدیک شد^(۲)م بسم شمشیر اندازی کنیزان را از پیش راندم - چوبی که بران دام کبوتران گذاشته بودند ازان باز داشت - شاهزاده را بخیال بیگانه مرگفته بشیدم و خواستم که سنجگی پلازک رسانم نگاه شورش خشم فرونشست - و سترگ مهری دامن دل برگرفت - هماندم پدید آمد که شاهزاده دهرانه را عاقل ثباه گوهر دانسته در زیر دارد و آن روده خرد رهائی یافت *

و از سوانح فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بمالش برهان الملک - (چون آگهی داستان بگوش او در نشد - و اندرز گذاری را بانسانه سرایی برگرفت) قدسی بسیج آن بود که تا دارالخلافه آکره

خرامش رود - و از آنجا فیروزی سپاه نامزد گردد - لیکن چون دران سو لخته گران از پی بود اندیشه بکردار نیامد - ناگزیر بانجام این کار شب بیست و پنجم مهر شاهزاده سلطان دانیال را دستوری شد - و خانخانان و رای رابندگه و بسیاری امرا و خزانه و توپخانه و فیلخانه همراه گردانیدند - و بشاهرخ میرزا و شهباز خان و دیگر اقطاع داران مالوه فرمان شد - که سپاه را سر برله ساخته بشاهزاده همرویی گزینند - و بر اچه مانسنگه نیز حکم شد که اگر از بنگاله دل وا پرداخته باشد از انصو بدکن در آید - و فرمان والا بشاهزاده سلطان مراد نگارش یافت - که آماده گشایش دکن شود - و چون سپاه از هرسو نزد آن گرامی فرزند فراهم آید از کار شناسی و گرم خوئی فرموده بانجام رساند - چهارم آبان همایون جشن شمسی وزن شد - و بدوازده چیز گیتی خدیو را بر سختند - و جهانے کام دل برگرفت *

درینولا همرویی بزم شاهزاده سلطان دانیال آراسته شد - از دیر باز قدسی بسیج آن بود که دخت قلیچ خان بآن درة التاج سلطنت پیوند یابد - درین هنگام سگالش نازگی یافت - پنجم بیرون شهر بزرگان دولت فراهم آمدند - و خجسته عقد بانتظام گزائید - گوناگون خرمن بجای آمد و نشاط را روز بازار شد - قلیچ خان را در سر افتاد که جهان خداندن خانه او را بقدسی قنوم فرخی بخشد - و بسپاس گذاری این مہین فوازش جشن آراید - پذیرش یافت - و سیزدهم هنگام عشرت پدراش گرفت - بیستم بباغ رام باری لخته دل شگفتگی اندوختند - و میرزا یوسف خان بشعیر دستوری یافت - و کارپردازان بفرومان والا آغاز جہاز کردند - هفتم آذر سلطان خسرو بآموزش ہندی دانش بر نشست - شیودت برہمن (کہ ببہتاچارچ زبانزد روزگار بود - و در فنون دانشوری کم ہمتا) بدین خدمت نامزد شد - سلطان رستم و سلطان پرویز را بدانش اندونی بر نشانند - و فرمان شاہنشاهی نگارند اقبالنامہ لخته حروف تہجی بیاموخت - ہفدهم نیلان میرزا کوکہ (کہ در گجرات گذاشته بود) آوردند - و بہ پیشکاہ نظر در آمد - سیوم دی باہنج شکار سلطان پور خرامش رفت ہشتم نزدیک ہیبت پور آگہی شد کہ شاہزادہ دانیال هنوز در سہرند است - و آن سپاہ بکارطلبی کام ہمت بر نمیدارد - قدسی خاطر نپسندید - و پیشین بسیج نازگی پذیرفت - خانخانان را باسپ ہام برخواندند - نزد قصبہ شیخ پور بدولت بار رسید - و عرضداشت - هنگام در ہدن فیروزی سپاہ بدکن پس از سپری شدن بارش است - آب و گیاه فراوان - و غلہ ازران - ازین رو در رفتی درگم میرد - چون ہراز گوئی بر نشستند سگالشہا برین یکتائی گرفت کہ شاہزادہ دانیال برگردد - و پس از آنکہ ریزش ابر بانجام رسد ایات اقبال چالش فرماید - و شاہزادہ بہاسپانی

بمجاوب برنشیند - و نیز بر زبان گوهربار رفت - چون این خدمت بشاهزاده سلطان مراد فرموده اید مبادا ازین فرستادن او را دل گزانی رود - قلیچ خان را دستوری شد که شاهزاده را باز گرداند درین روز بشکارگاه بزرگ آهونه سیغام پدیدار شد - شهریار چنان بتغیر برزد که از جا برنخاست چون پژوهرش رفت استخوان کمر شکسته بود - پیکان بدشواری برآمد - برخی برگزاردند که در یورش^(۲۱) اجمیر بزرگ شیرے را بدین روش از پا در آورند - و سرمایه شگفت دیده و ان شد - پانزدهم نزد سلطان پور خانخانان دستوری یافت که در آگرو سپاه را فراهم آورد - و خود بدولت باز گردیدند هفدهم نزدیک پتیا له شاهزاده سلطان دانیال بسعدت ملازمت رسید - و شگرف آنکه درین روز عرضداشت شاهزاده سلطان مراد آمد - برگزاردند - ششم آذر باحمد آباد در رسید - و یورش دکن را آماده میگردد - چنان شنوده که شاهزاده سلطان دانیال نیز بدین خدمت نامزد میشود - والا گالش سرمایه ایزدی رضا مت - لیکن اندیشه ناک است - که مبادا نابایسته از من سرزده باشد یا سخن سازه فاسائے برگزاردند - افسر خدیو از نهفته دانی پیشتر ازین آرزوی او برآورده بود بیست و درم بدارالسلطنه لاهور همایون نزل شد - و روزگار آرامش دیگر گرفت *

و از سوانح افزونی زعفران در عرصه دلگشای کشمیر - در پیشین زمان هر تخم کم از سه گل افزودند - و پانچ فرماندهی از بیست هزار ترک برنگذشته - و از هفت هزار کمتر نشده مگر یک بار در مرزبانئی^(۲۲) میرزا حیدر افزایش به بیست و هشت هزار رسید - درین سال چون بخالصه بازگشت نود هزار ترک دست مزد جهانبانی آمد - اگرچه زمین لخته بیشتر کشتند شد لیکن گل افزونی کرد - از هر تخم ناهشت بر شگفت - هیزدهم بهمن آگهی رسید و ایزدی سپاس برگزاردند *

و از سوانح فروشدن بار برداران کشمیر - فراوان بازرگانی کالا می آوردند - نزد پیر پنجال برنریز شد - و کوهچ از جدا گشت - و هد و پانزده کس در زیر آن جان سپردند - از روز بازار دادگري کالا بخداوند رسید - و تیره روزان نوید کام دل برگرفتند - درینو رای پتر داس را بکشایش قلع باندھو فرستادند - از گزین دژهای روزگار است - چون راجه رامچند و پور لورا سپهر گردش بانجام رسید بد گوهرا ن نیدر خرد سال او را دستمایه سرتابی گردانیدند - و برعیت آزاری برنشستند شهریار دادگر غرق اسفندار آمد آن خدمتگذار را بابادی ملک و مالش ایدان و برگزینی قلع دستوری داد - دیگر روز ابوسعید میرزا دولت بار یافت - برادر رستم میرزا ست در قندهار مانده بود - درین هنگام بسجود قدسی آستان سراقزانی اندوخت - و بخسروانی نوازش کام دل

برگرفت - سیزدهم راجه مانسنکه بسجده نیایش پیشانی بختمندي برافروخت - پس از گشایش اودیسه برهتاس آمد - شهریار مهربان دل او را فرد خود بر خواند - چون بیک منزلی دارالملک لاهور رسید بزرگ شاهزاده را رخصت شکار فرمودند - و فرمان شد که چون در سرگوازی راجه بهگوننداس او را نپرسیده است از شکارگاه بمنزل او شتابد - فرموده طراز کردار گرفت - و آن گزیده خدمت بلند پایگی یافت - نصیب ولودی و جمال پسران قتلو جلال خان خاصه خیل مبارک خان که مکر^(۲)ن چوهان بلوی لوحانی خواجه مندری ملک سکندر محمد خان نیازی محمود خان میرک^(۳) نصو سروانی علی خان ارمز نظام خان سور شمس خان لوحانی سلیم خان مندری یوسف کاشی بانده پرسونم را (که سران اودیسه بودند) راجه به پیشگاه بار آورد و هر یک را در خور نوازش شد - چهاردهم اسمعیل قلی خان از گجرات آمد - و دولت کورنش اندوخت - بیست و دوم میرزا یوسف خان از کشمیر رسید - و کام دل برگرفت *

آغاز سال سی و نهم آلهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی مال خرداد از دور چهارم

^(۴) شب دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاخری سنه (۱۰۰۲) هزار و در شهری پس از نه ساعت و چهل و چهار دقیقه و بیست و دو ثانیه خورشید جهان افروز والا شرفگاه را برافروخت و آغاز سیوم سال از چهارم دور روزگار را فرخنده تر ساخت - زمین بستایشگری برخواست و آسمان به تهذیب گذاری برنشست *

مبا از نقش قدرت^(۵) شد چو مورخانه مانی * چمن از نور حکمت شد چو عقل بوعلی سینا
مبا در طبایع غنچه بسان نافه خلج * هوا در هارن لاله بسوده عنبر سارا
سریر آرای اقبال از سر آغاز این والا جشن تا روز شرف دلگشا بزرها برآراست - و ایندی نیایش را پایه برتر نهاد - هفتم فروردین ده هزار سوار بخدمت گذاری بزرگ شاهزاده سپردند - پنجهزار در بدگانه جایگیر یافت - از آنان جگت سنگه درجی سنگه سکت سنگه باقر سفرچی میرزا محمد باقر انصاری میر قاسم بدخشی یعقوب کشمیری شریف سرمدي و برخه - و چهار هزار در نزدیکی دارالسلطنه لاهور - از آن میان تخته بیگ رلی منوهر بهادر خان قوردار صلاح الدین بانکا شیخ خوبو میر مراد سرمست مقیم خان خواجه محب علی خانی شیخ کبیر حکیم مظفر

(۲) نسخه [ز] که مکر^(۳)ن (۳) نسخه [۱] پیرک (۴) نسخه [ل] روز دوشنبه (۵) نسخه [۱] -

بسیاس گذاری (۶) در [بعضی نسخه] صورت (۷) نسخه [۱] از نور گلشن شد چونکر بوعلی *

و هزار احدى قرار گرفت - که ماعوار از خزينه بربستانند - و سلطان خسرو را (که با خود سالي خرد بزرگي دارد) بولا منصب پنجبازاري بلند پايجي بخشيدند - راجه رامچند همت سنگه بهاو سنگه شيرخان بهادر کوروه سليم خان لوحاني سلطان سور آله داد لوحاني عيسى خان مسواني نورم کوکه سعيد خان مندوري نصير خان ميانه منو خان لوحاني تاج خان لوحاني سچارل خان جيلام الخ حان لوحاني و چندے ديگر بدان نوباوه دولت باز گرديدند - و ملک اوديسه در اقطاع قرار گرفت - و راجه مانسنگه را (که کار شناسي و اخلاص مندي از آشکار است) باتاليقي فواخذند و جايجير او در بنگاله نئ شد - و آن ملک به يثاقداري او نامزد گشت - سعيد خان باسداد صوبه بهار گرديد - درين روز ميرزا رستم را بعام و نقاره پايه افزودند - و بهمين نوازش سر بلندي يافت هشتم جشن قمری وزن گيتي خداوند شد - و آن والا گوهر را بهشت چيز هر سخند - بخشش و بخشايش را روز بازار شد - و گوناگون مردم کام دل برگرفت *

درينولا مظفر حسين ميرزا بيورش گذاري در آمد - چون بمغز روزگار پليچيد (که نيروزي سپاه سليم گشايش قندهار فرا پيش دارد - و رستم ميرزا به تيزدستي دولت آستانپوس دريافت) او ز نكوهيده آميزش لخته عنان برگشيد - و از بيمناكي بدل آسيمكي افتاد - و از روشن ستارگي مادر را با بزرگ پور خود بهرام ميرزا فرستاده زينهار در خواست - نهم آمدگان بار يافتند - و از نو پذيرائي گزشت - قرا بيگ (که بآن سلسله دهرين پيوند بود) و ميرزا بيگ قديمي را فرستادند که ميرزا را نويد بخشايش رسانده بدرگاه آورند - و ديدبانان آن ملک بشاه بيگ خان نامزد بردانند - روز شرف خواجه دولت ناظر را از نيك پرستاري بر نواختند - و بولا پايه خاني بر آوردند - درين روز مير حيدر معبائي از ايران آمده سعادت بار اندوخت - و بخسرواني نوازش نام دل برگرفت - بيستم شيرويه پور شيرافان را بخطاب خاني پايه افزودند - و آن نيكو پرستار را زوز برآمد - سيام جبّاري پور مجنون خان قاتشال را رها ساخته نوازش فرمودند - از همسازي بد گوهران در بنگاله ناسپاسي نمود - چون دستگير شد بزنداني دبستان بر نشانند پشيماني از پيشاني او بر خوانده بخشايش فرمودند - غره اردي بهشت مآ صالح بخاري ز توران آمده دولت آستانپوس اندوخت - از رسمي دانش آگهي دارد - و لخته از تعصب برگزافه زيد رينولا حليم علي گيلاني شگرف حوض پر ساخت - راهی از درونۀ آن بکاشانه ميرفت شگفت آنکه آب ازين برکه بدانجا در نميشد - مردم فرو شده براه پژهي فراوان رنج برده بسيار آزار يافته از نيمه راه باز گرديدے - پنجم گيتي خداوند بتماشای آن خرامش فرمود

و خود آهنگ در آمد فرا پیش گرفت - باز داشت مردم نشنوده بدان در شدند - و لختی درنگ رفت - نزدیک بود که بینندگان را سر رشته زندگی از دست رود - از نوید عاطفت بخود آمدند - من این بیجا دلیری بخوش نیامدم - به نیرنگی تقدیر پی برده خموشیدم - غرّه خوردن حاجی حبیب الله رخت هستی بر بست - از نیک مردان دنیا بود - و از فروغ چراغ افروزی گیاه خدیو بهره ور - درین روز شریف وقعی آنجهانی شد - سیزدهم سمانچی خان را از موبه لوده بر خواندند - و بسجود قدسی آستان سر بر افراخت - بامدادان قاسم خان را نوازش فرموده بکابل دستوری دادند - و شاه بیگ خان را باقطاع خود خوشاب و بنگش و فرمان شد که آماده یوش گردد - و چون فرستادگان قندهار طلب دارند بدان سو ره نوردند درین سال^(۴) جام نزد شاهزاده سلطان مراد آمد - و جاوید سعادت اندوخت - درین روز نورنگ خان نزد چونه دمه بشکری در گذشت - و پس ماندگان او را شاهنشاهی نوازش غم بزود *

درینوا خار بنی ناراستی بر کنده آمد - و جهانے بر آسود - عمل گذار خالصه و تیول دار و میرنی سکه خالص طلبداشتنه - و از نقد درست عیار تمام وزن برگرفته - پانزدهم اهتمام این کار بخواجه شمس الدین باز گردید - او بنا آزوری و جدکاری کهن بیماری سیم و زر را در دو ماه چاره گرد - و خیانت پیشگان به پیغوله بر نشستند - و همدین روز اسمعیل قلی خان بکالیی دستوری یافت - که بجایگیر آبامی در کوشد - و خویشتر را آماده خدمت گرداند - بیستم عبد الرزاق معمری از گجرات در رسید - و بدولت بار سعادت اندوخت - بامدادان محمد یار دخت زاده گلبدن بیگم از بخت برگشتگی با چنده راه کهسار پیش گرفت - و بسگالش ناسپاسی گام فراخ برزد - سلهدی و دمنداس و برخه را از پی فرستادند - خیر الله کوتوال لختی پیشتر رسیده بسخن در گرفت - چندانکه ایقان پیوستند - چنده را نقد زندگی از دست رفت و او با هفت کس دستگیر شد - چهارده لعل و تسبیح گزیده مرارید و مرصعات و فراوان خواسته ازو برگرفتند - بیست و چهارم راجه مانسنگه گرانبار اندرز دستوری بنگاله یافت - تا آئینهای افسرخدیو را دیدبانی کند - و بدین آبیاری آن ملک را آباد دارد - سیام چهارم برکنار راوی بانجام رسید - درازی چوبه (که بنیاد این چوبین کاخ برو باشد) سی و پنجم گز آهی - دو هزار و نهصد و سی و شش شقیق بزرگ از سال و ناخود و چهارم و عصمت و هشت من و دو سیر آهن

(۴) نسخه [۱] بندگان را (۳) نسخه [۱] عاقبت (۴) در [چند نسخه] سال و مه (۵)

در [اکثر نسخه] تمام وزن صرف برگرفته (۶) در [بوفیه نسخه] نادرستی (۷) نسخه [ب] دلهندایی

(۸) نسخه [۱] پانصد ۹

خروج رفت - و دريستم و چهل کس از درود گو و آهنگر و جز آن درکار بودند - گيتي خداوند
تماشای آن خرامش نمود - بشگوف چرا هزار کس در کشیدن کوشش داشت - در ده روز
ز خشکي بآب در شد - و به بندر لاهري روانه کردند - و از کم آبي بس بدشواري رفت - بيستم تير
ميدان کرم الله در سرونچ برنجوري در گذشت - و فرزندان او را خسرواني عاطفت شکيبا گردانيد
هفتم امرداد درجن کچوايه (که از پرستاران نزديک بود) رخت هستي بربست •
و از سوانح بمرآمدن روزگار قاسم خان و ببادافراه رسيدن محمد زمان - گذارش يافت
که اندجاني پسر دستان فروش در بدخشان خود را پور ميرزا شاهرخ و نمود - و ناشناسندگان
بدو گرويدند - تا خويشتن را بدین جاويد دولت بر بسته بود لخته بکامرواني مي ربيست - چون
بفرورمايي آن سر رشته از دست و هشت بناکامي گو فروشدن گرفت - از ناهنجارعي او
نوه نشينان دل برگرفتند - و ثوراني سپاه برو چيره دستي يافت - ناکام بزايلي هزاره طرح دوستي
انداخت - برو که بدستيابی ايفان شورش مائه زابلستان گردد - چون قاسم خان بدرگاه آمد باهنچ
آنکه بدان الرس پيوند با صد کس بدان ديار آمد - و برادران چنان و نمود که بولا درگاه
ميرو - بارور کرده بهاشم بيگ پور قاسم خان آگهي دادند - او از کارشناسي علي شير ماکوي
و سليم بيگ و الله دوست را با پانصد کس روانه ساخت - که بدرتقه شده آوردند - آن تبه سگان
چون از پنجشير گذشت بيراهه شده به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بيگ ازین آگهي خود نيز
به تيزروي در آمد - و نزد ميدان بدو رسيد - لخته آويزش رفت - و قرا بيگ بهادر و جهانگوييگ
و چنده از قيروزي سپاه بنهانخانه نيستي در شدند - و بايزدي تائيد ظفريانته او را پابند
بکابل آورد - چون قاسم خان بدانجا رسيد از ساده لوحي نزد خود جامی داد - و پاسباني را آسان
برگرفت - و همراهان او را بنوکري برگزيد - و بقدسي فرمان در سرانجام فرستادن او بدرگاه والا شد
و هاشم بيگ را بهمهراهي نامزد گردانيد - آن بد سرشت با پانصد کس بدخشي همدانستان شده
بکمين جان شکري نشست - سرگروه ناسپاسان مير شمس خان و عاقل قاضي زاده بقلاني
و گدا بيگ حصاري - چنده بران بودند که ميدان راه هاشم خان را از هم گذراننده کام دل
بر گرفته آيد - و گروه برانکه در همين شهر پدر و پسر را روزگار بسر آرند - فراوان کالا و خواسته
نيرو برافزايد - و آن آباد ملک بدست افتد - دوازدهم امرداد آن بدگوهر نزد هاشم بيگ
کس فرستاده دلگرفتگي بر گذارد - و خواهش آمدن و بندوباري عشرت اندوختن و نمود
همي بسيج آنکه در يک زمان کار هر دو ساخته آيد - او در آمادگي سفر بود - رفتن نيارست

نیمروز قاسم خان از خورش را برداشته بخواب در شد - جز برخه پرستاران نزدیک او نبرد
 ناسپاسان چنده را بر سر خانه هاشم بیگ نامزد کردند - و بیازش قاسم خان نیز دستی نمودند
 او نقد زندگی مردانه سپرد - و سراو بریده بر نیزه کردند - خواجه ارباب و خدا داد خاصه خیل
 به نیکوکاری جان در باختند - هاشم بیگ بغرو نشانند شورش برآمد - نیزدستان فرستاده
 دروازه های حصار بر بستند - در کمتر زمانه حال پیدائی گرفت - بهمان بسیج گنداور پی بازک
 روی نهاد - در بستگی برآمد کار را یاور افتاد - بسیاریه تیره بختان درون شدن نیارستند - چون
 بدانجا رسید در بند^(۲) بر شکست - و بشگرف آویزه چنده را به نیستی سرا فرستاد - و برخه
 نیزدستان بدیوار بر شده هنگام^(۳) تیر و بندوق برآراستند - بسیاریه ناسپاس را روزگار بسر آمد
 و برخه در توشخانه که پیشتر سلاح خانه بود در آمدند - بدان سگالش که پناه گرفته ساز آویزه
 برگیرند - راد مردان در برگرفتند - هرکه بیرون شد جان بسپرد - بام بر شگافه آتش در زدند
 با هزاران سراسیمگی بگرمابه (که دران نزدیکی بود) خود را در انداختند - از سخت گیری
 یکیک برآمده - و جان داده - از نیمه روز تا پایان شب حال بزن روش بود - بامدادان
 هشتاد کس یکجا برآمدند - و بآویزه نقد زندگی در باختند - درین میان آن سرگروه ناسپاسان
 بگو نیستی فروشند - و آویزش تا نیمه روز دیگر کشید - و گزین فیروزی چهره اقبال برافروخت
 چون سرنوشت بود قاسم خان دروینگی گذاشت - و هر چند هواخواهان خیر سگال غدر بسیجی
 برگذارند سودمند نیامد - اگرچه همگی سپاهی و شاگرد پیشه را دست بکار رسید لیکن
 میرزا احمدی و میر مومن و میر عبد الله و الله دوست و محبت خان درهم پائی هاشم بیگ
 فراوان کوشش بجای آوردند - و پردلی و کارشناس او بروی روز افتاد - و کسه را
 گزند جانی نرسید - پایان روز باز لخته شورش برخاست - هاشم بیگ و دیگر گنداوران
 بسلاح در شدند - پنج کس (که دران گرمابه دم واپسین میکشیدند) شب پنداشته برآمدند - بوجه
 به پیغوله در شوند - در کمتر زمانه بگو نیستی فرو شدند - هاشم بیگ دیگر روز هرجا که بدخشی
 شنید برگرفته جان بشکود - و لخته دست بیدادی برگشود - چنان برگذارد که نخست روز
 از یاور کمی و مخالف فروزی دل بغروشدن نهاده بود - آواز شاهي دلاسا بگوش فراوان کس در آمد
 و نزار دلا را نبرد برافزود - و ملک مظفر مسعود آبادی میگفت - روز شورش بشهر کابل می آمد
 میانه راه بسواره چند شگرف پیکر رسیدم - چون ژرف نگهی بکار رفت دران میان پادشاه را
 شناختم - مشکین تاجه بر سر - و گرد خرقه در بر - نیایش نموده بشگفت زار افتادم - فرمودند

(۲) نسخه [ل] در و بند (۳) در [بعضی نسخه] به تیر و بندوق هنگامه نبرد برآراستند .

وامگوی - که کاره فرابیش داریم - و مادھو داس چنان گذارش نمود - شبی (که آستین مرگدشت بود) پیر خود را بخواب دیدم - از آمدن پژوهش رفت - پاسخ داد که شهنشاه را درین سو گذار افتاد - و بسیاری اُلیائی دولت در رکاب نصرت اعتصام اند - و چندے نکان سعادت پڑوے وا گفتند - بشماره که میر تقی میر کم بودیم - لیکن از هرسو جوق جوق سپاه کار می برآمدند - هیچ جای شکفت نیست - بزرگان آفاتی بدین پایه میرسند - تا بکزدگان بی چه رسد - بیست و سیم حاجی محمد مشهدی و یوسف برادر علی^(۳) داد کشمیری سر آن هر را بدرگاه آوردند - گیتی خدازند از فرو شدن چنان امیرے کارگذار تخت باندوے در شد - و از فیروزی بایزیدی سیاس بر نشست - و در باره خدمت گذاران سعادت گرا نوازش پادشاهانه کار آمد - میرک و قراحدی را با منشور عاطفت و گزین خلعت و شمشیر و کمر مرموع دادند - و پاسبانی کابستان بقلیچ خان باز گردید - و خواجه شمس الدین را بجای او دیوان کل ساختند - چونر (که جایگیر قلیچ خان بود) باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و کشمیر را حد بیگ و محمد تلی بیگ و حمزه بیگ و حسن بیگ گرد و حسن علی عرب و محمدی بیگ قی بدخشان دادند - و شریف خان بیاساری غزنین دستوری یافت - و درین آرزوی او برآمد شهرور آصف خان را بشمیر فرستادند - تا بناره جایگزین داران در خور بخش نماید - و زعفران نگاری جانور بخالصه باز دارد - یازدهم قلیچ خان گرانبار اندرز رخصت کابل یافت - و بکترین لغت و خاصه بارگی برنواختند - سی ام آگهی آمد که میرزا کوکه بگجرات باز گردید - از همان در (که دریائی شده بود) رخت بساحل کشید - و آرزوی آستانبرسی در سردارد - و بسامان نویدی سرگرم - شهریار مهربان دل بر هفتقه گزین خلعت و فراوان بارگے نیزرو و بختی نوازش او فرستادند •

و از سوانح نامزد شدن فیروزی سپاه بشمالی کوه - راجها و رایان این کهسار اگرچه هیچ گاه مرشدی نیایشگری از دست و ناهلند لیکن کوتاه بینی و جا استواری تخت از راه برد - درین هنگام نیز دیو پندار راه ایذان برزد - و ناهنجاری فرابیش گرفتند - غره مهر شیخ فرید بخشی بیگی صبی بیگ شیخ عمری علی محمد درباری بهادر خان قوردار احمد قاسم محمد خان ترکمان نصیرخان جنید مرل الخ بیگ کولایی ابدال سیاه گوش دوست محمد برزنی و بسیاریے دستوری یافتند نه اگر پندگذاری کارگر نشود بفروغ شمشیر رنگ کم گرانی برزدایند - دوازدهم نگارنده شکرنامه بخوابگاه پدر بزرگوار و گرامی مادر رفت - و فرموده را پاس داشته نعش این در آهی برگزیده را روانه

دارالخلافه آگرو ساخت - و دران دیرین بنگه برآسودند - درم آبان جشن شمسی وزن شد - انسرخدیو را بدوازده چیز بر سخند - و گروه آرزومند کام دل برگرفت - چهارم باهنگب نخچیر از آب رادی برگزشتند - بامدادان بفضل آباد (که نگارنده اقبالنامه منزلت بر سر راه ساخته) قدسی نزول شد و سرمایه جاوید فرخی بدست آمد - چهاردهم نزدیک شاهم علی خواجه نظام الدین احمد بخشی را از تب فرزنی حال دگرگون شد - فرزندان دستوری گرفته بدارالملک لاهور بردند - و بر ساحل دریای رادی در گذشت - شهریار پایه شناس را لخته دل بگرفت - و از الهی درگاه آموزش خواست - آشنا و بیگانه باقصوس برخاست - و راستی بسوگواری نشست - امید که خیرسگالی او زاد این دراز سفر گردد - بیست و یکم پس از گذشتن هشت ساعت و بیست و هشت دقیقه سلطان پرویز را خواهری پدید آمد - آئین چنانست که انسرخدیو فرزندان و نوادها را بزرگی نام بر نهد - درونی پرستاران هر چند خواهش نمودند پذیرائی نیافت - ناگاه آن نوزاد به فیستی سرا در شد - و نهان یابی گیتی خدیو بتازگی پیدائی گرفت - بیست و هشتم بدارالملک لاهور سایه دادگری انداختند - و خرد و بزرگ را شادی در گرفت - تا حافظ آباد چالش رفت - و فرخی بازگشت شد - ششم آذر قاضی حسن را بشمالی کوه دستوری دادند - چون بسه کارهای آنورا شیخ فرید رو براه کرده بود فومان شد که هولا درگاه باز گردد - و فرستاده بیاروی حسین بیگ شیخ عمری بانجام رساند - درین روز شیرویه خان را بصوب اجمیر فرستادند - تا از سپاه و رعیت آگاه باشد و بداد دهمی سعادت افزاید - سیزدهم میزرا کوکه سعادت بار یافت - چون جبین نیایش بمسجده بر افروخت بدست عاطفت سرا برداشته در آغوش گرفتند - او از مهر فرزنی اشک از چشم ریخت و مام او را بحضور آورده از جانگاہی بر آوردند - بمنصب پنج هزاره نوازش یافت - و بخطاب خان اعظم نامور گردید - و گرفتن جاگیر مچرات و پنجاب و بهار و جز آن بدو باز گذاشتند او صوبه بهار برگزید - فرزندان او را نیز بمنصب و تیول برنواختند - که و مه را اندیشه آن بود که دیگر بای دیار باز نگردد - سحرے در شکار سلطانپور فرمودند - زود میزرا کوکه بشیمان شده چهره پوزش گری بدرگاه والا برساید - در کمتر زمانه خاطر او ازان تیرگی برآمد - و در سراسیمگی فرو ماند - نه روی آمدن - و نه رای بودن - ناگاه بر تاز مهربانیهای گیتی خدیو آگهی یافت و دل از همه را پرداخته دریا نوروی فراییش گرفت - در بیست و چهار روز از بندر بلال باز رسید و بشرف ارادت جاوید سعادت اندوخت و نیایش گری را آئین نو بر نهاد - درین روز بهیو^(۱)

(۲) نسخه [ل] بدرد آمد (۳) در [چند نسخه] پنهان بین (۴) نسخه [ب] داه گتری (۵)

نسخه [ا] و گزنت جایگیر - و در [چند نسخه] واگتر جایگیر (۶) نسخه [ا] بهیو - و نسخه [ب] بهیو •

زمیندار جسرته را علی محمد آسپ به پیشگاه حضور آورد - چون شیخ فرید بهمانی کسار رفت او بدستانسرائی آمده دید - چون فریب کاری او دلنشین شد گرفته بدرگاه فرستاد - شازدهم سعادت یار کوکه درگذشت - از فرزندی باده بهمانی اخشیجی پیوند بگسیخت - لورنگ نشین اقبال آفرش درخواست - و از مهربانی بخانه حاجی کوکه همشیره او رفته پرسش نمود - و فرزندان او را در خور نوازش رفت •

و از سوانح باز گردانیدن ایرانی و خشور - در دیر باز یادگار سلطان شاملو نیایش نامه فرمان فرمای آن دیار را با تنسوقات آورده برد - بیست و سیوم بفرمان نوازش دستوری یافت ضیاءالملک را بوخشوری و ابن ناصر را بنحو پلدارای ارمنانی کالا همراه گردانیدند - و فرمان شد که از دریای رومی به بندر لاهری شتابند - و از آنجا به رمز رفته راه ایران برگزیدند - گرمی نامه بارگاه خلافت نگاشته آمد - نادیده و ران بکار بندند - و تعویذ بازوی دولت بر سازند •

نامه حضرت شاهنشاهی بایران

الله اکبر ستایش و نیایش عتبه کبریای احدیت جلّ جلاله بمنّابه ایست که اگر جمیع نقاط عقول و جدول فهم با جنود مدرکات و عساکر علوم فراهم آیند از عهد حریفان کقاب یا پروتس ازان آفتاب نتوانند برآمد - اگرچه در دیده تحقیق جمیع ذرات مکونات سرچشمه حمد ایزدی اند (که از زبان بے زبانی برآمده تشنه لبان و نفسیده زبانان بیدای ناپیدای حمد حقیقی را ترزبان و سیراب دهان دارند) پس همان بهتر که کفند اندیشه از کنگره جلال صمدیت (که جانهای پاکان آویخته اوست) کوتاه داشته در جلال نعت گره قدسی شکره حضرات انبیا و رسل علی نبینا و علیهم السّلام و السلام درآمده اولاً شرائف حالات و ثانیاً نبائل عطایا (که جمهور انام را از گروهِ ضلالت و غرابت بشاهراه عنایت و هدایت آورده اند) بر مذبح تبیین ادا نموده شرح معالی احوال و مکارم اخلاق طایفه مقدسه اهل بیت (که راز داران اسرار کبریا و پوده گشایان سرائر انبیا اند) بران افزوده از ذره عزت استدعای رحمت تازه کرده آید [لیکن چون بدیده انصاف ملاحظه میکند مدّائمه این مظاهر کونی و آلهی و معالی این مجامع انقسی و آنانی را (که مستهلک در حقیقت حق و فانی در بقای مطلق اند) ظلّ مجامد کبریای خداوندی و پرتو صفات علیای ایزدی می یابد - شایسته آنست که ازان دامیه نیز دست باز داشته نکتۀ چند از مقاصد متعارف ارباب دانش و بیذش (که بموجب حکمت عملی نظام سلسله امکانی بآن مغوط و مربوط است) در دیباجۀ اظهار

نهد - که هرآینه درین صورت روان گرم روانی مسالک دین و سیراب دلای مَهاهلِ یقین (که اروای جداولِ ظهور و بطورِ پیش‌نهادِ همتِ قدسیِ اساس داشته اند) باین دست‌آویزِ نیازِ مستفیضِ سعادتِ خاص میگردد •

المَدَّةُ لِلَّهِ تعالی و تقدّس که مشاهده صفت نامۀ گرامی (که مصحوبِ یادگارِ سلطان شاملو مرسل شده بود) در اواسطِ ایّامِ بهار و مناظرِ اعتدالِ لیل و نهار اهتزازِ بخشِ باطنِ مهرآیین شد - بادِ طرب‌آمیزِ شقائق و رباحین در دماغِ روزگار پیچیده بود - که این گلدستهٔ محبّت و ولا نکبتِ رسانِ مشامِ یگانگی گشت - آنچه در توقّفِ تسطیرِ تمائیلِ خلت و ردادِ رقم‌پذیرِ کلکِ ظهور شده بود بغایت در موقعِ خود جلوهٔ استحسان داد - فی الواقع روابطِ معنوی چنان اقتضا میکرد که این همه دیر نکشد - لیکن از صادر و وارد مسموع شده باشد که چگونه مشاغلِ عظیم و محارباتِ قورم با سلاطینِ ممالکِ هندوستان و اساطینِ این مرز و بوم (که مساحتِ جداولِ آسمانیِ چار دانگِ هفت اقلیم گفته اند) اتّفاقِ افتاده بود - درین مَدّتِ مدید این سوادِ اعظم با همهٔ وسعت و فسحت (که در میانِ چندینِ رایانِ خود رای و فرمانروایانِ سپه آرا انقسام یافته بود - و همواره بر سرِ تَمَرَد و تَجَبُّر بوده باعثِ تفرقهٔ خواطرِ خلقِ الله میشدند) به نیروی توفیقاتِ آسمانی بتسخیرِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - و از گروهِ هندوکوه تا اقصای دریای شور از سه طرفِ جمیعِ سوکشان و گردن‌فرازان از فرمانِ رایانِ زیر دست و راجها و رایانِ بد مست و اغنانانِ کوه نشینِ کُناه بین و بلوچانِ باد پیمای بادیه گزین و سایرِ قلعه نشینان و زمیندارانِ شمولاً و استقلالاً در ظلِّ اطاعت و انقیاد در آمدند و در التیامِ صدور و ابتلاّی قلوبِ طبقاتِ انامِ شرائفِ مساعیِ مبذول شد - و بمیامینِ توفیقاتِ غیبی آنچه در پیشگاهِ ضمیرِ حق گزین میثاقست بر وجهِ اتمِ پرتوِ ظهور داد - اکنون (که صوبهٔ پنجاب مستقرّ رایاتِ منصور شد) مکنونِ خاطرِ حقیقتِ مناظر بود که یکم از طرزدانانِ بساطِ عزّت روانه شود درین هنگام سانحهٔ چند رو داد - اعظمِ آنها استخلاصِ عمومِ رعایا و کانهٔ سکهٔ ولایتِ دلپذیر کشمیر از ایادِ غیبهٔ منسلطهٔ اوداش بود - با وجودِ غایتِ استحکام و انسدادِ طرق و ارتفاعِ جبال و تراکمِ اشجار و فورِ گروه و مَناک (که عبورِ مواکبِ اوهام بے ارتکابِ مصاعب از آنجا معبُور تر تواند نمود) باستثنایِ عروءِ رُفّایِ توفیقاتِ آلهی و استمدادِ ارواحِ طیبهٔ حضراتِ ائمهٔ معصومین (سلام الله علیهم) بآئینِ شگرفِ حکمِ برورِ عساکرِ عالیّه فرموده شد - چند هزار خارا تراشِ چابکدست منزلِ بمفزل پیش پیش میرفتند - و در قلعِ احجار و قطعِ اشجار یدِ طولی نموده در تقسیم و توسیعِ طرق و مسالک

(۲) نسخه [ل] خاطر (۳) نسخه [ب] رقم پذیر شده بود (۴) در [بعضی نسخه] کافهٔ برپا مکنه

(۵) در [اکثر نسخه] عروءِ توفیقاتِ آلهی •

میکشیدند - چنانچه در اندک فرصتی آن ولایت دلگشا مفتوح شد - و عموم رعایا از الویة معدلت استظلال نمودند - و چون آن عشرت آباد (که مندرج جمهور نظارگیان حسن پسند است) از عنایات مجددة آہی بود خود نیز دران گل زمین رسیده سجدات شکر^(۲) بجای آوردیم - و تا بکوهستان ثبت سیر کرده از راه ولایت پکلی و دمتور (که راهی ست در نهایت صعوبت) عبور نموده عرصه کابل و غزنین مخیم عساکر اقبال شد - و تنذیه افغانان سباع سیرت و قطع سریرت (که در ولایت سواد و بجز و تیراه و بنکش سنگ راه مترددان توران بودند) و تادیب بلوچان بدنهاد و دیگر محرانشینان بهائم طبیعت و ثعالب خدیعت (که خار راه مسافران ایران میشدند) نیز بطریق استطراک روداد و اصل در ترواف بعد از سnoch واقعه ناگزیر حضرت شاه علیین مکل (انار الله برهانه) عدم انضباط احوال ایران و هرج و مرج آن دبار بود - که بقضای سبحانی وقوع بانست - درینولا (که ایلچی خجسته پیام رسید) معلوم شد که آن اختلال رو در کمی نهاده - هرآینه از استماع این خبر خاطر نگران رو باطمینان آورد - در باطن حقیقت تاسیس می ریخت که درینوقت محض پرسیدن شایان آئین سروت و قنوت نباشد - چنان پرسش بظهور رسد که هر نحو کمک و امداد که مطلوب باشد برقوق آید - لیکن [چون مهم قندهار در میان بود - که میزایان آنجا در لوازم معاونت و معاضدت آن دودمان عالی تکامل و تقاعد می نمودند - و در مواقع حوادث و مکاره (که محل استطلاع عیار جوهر وفاق است) قطعاً آثار یکجہتی و یگانگی بظهور نیارزدند - و نیز بامان ارفع ما (که موطن صاحبان ناز و نعیم است) توسل شایسته بتقدیم نمیرسانیدند] مخطور حواشی باطن بود که اولاً قندهار را بکسان خود بسپاریم - و (میزایان اگر نشاء دولت روز افزون داشته باشند - و از ماجرای سوانف ایام نادم گشته اعانت و خدمت آن جانشین نقار طیبین و طاهرین را ملزم شوند) درین صورت افواج قاهره بایشان متفق بوده هرگونه امداد (که مرکز خاطر آن قره العین سلطنت باشد) بجای آورند - لیکن (چون میزایان از منتسبان این خاندان قدسی بودند - و بے آنکه استفسار شود فرستادن جیوش منصوره در نظر عرام کوتاه بین مشتبه بعدم ارتباط میشد) ازین اراده منحرف گشت - درین اثنا رستم میزرا ورود سعادت نمود - و صریح ملتان (که بچندین مرتبه زیاده از قندهار بود) بار اختصاص یافت - و مظفر حسین میزرا شمول عواطف و روابط ما شفیقه والدہ و پسر گلین خود را فرستاده عزیمت آمدن دارد - بعد از رسیدن او عساکر فیروزمند در قندهار بوده هرگونه امداد و معاضدت باسانی خواهند نمود - چون در آئین سلطنت و کیش سروت اتفاق مقدم بر اختلاف و صلح اصل از حرب است [علی الخصوص نیت حق طریقت ما که از مبادی انکشاف مبع شعور

تا این زمان همواره اختلاف مذاهب و افتراق مشارب منظور نداشته و طبقات انام را عبادالله دانسته در انتظام احوال عموم خلایق کوشش نموده ایم - و برکات این نیت علیا (که مقتضای طیف عظیم است) مره بعد اخری مشاهده و ملحوظ گشته [درینولا (که ممالک پنجاب مخیم عساکر عز و جلال گشت) مکرراً عارم جارم شده بود که انتهای الویه عالییه بجانب مارواه النهار (که ملک موروثی ست) اتفاق افتد - تا هم آن بلاد در تصرف اولیای دولت درآید - و معاونت خاندان نبوت بطرز دلخواه سمت ظهور یابد - درین اثنا بتواتر و توالی آهت پناه شوکت و ایالت دستگاه عبداللّه خان والی توران مکانات محبت طراز (که مذکور قرابت سابق و مہم محبت لاحق باشد) بواسطت ایلچیان کاردان فرستاده محرک سلسله صلح و صلاح و مؤسس مبانی وداد و وفات گشت (چون در جنگ زن با کسی که در صلح زند در ناموس اکبر شریعت غرا و قسطاس اعظم عقل بیضا ناپسندیده و ناسنجیده است) خاطر ازین اندیشه باز آورده شد - غریب تر آنکه هنوز از واران آنصوب اخبار تدارک اختلال ایران و ایرانیان (که موجب اطمینان نام گردد) شذوده نمیشود و قرارداد خاطر دولت اساس آن صغوت نژاد انکشاف صریح نمی یابد - مامول آنکه خاطر مهرگزین ما را متوجّه هرگونه مطلب و مقصد دانسته طریق انیق مراسلات را مسلوک داشته حقائق احوال یومیّه را ابلاغ نمایند - و امروز (که ایران زمین از دانایان کار دیده عاقبت بین بسیار کم شده) آن نقاد اصلاّب کرام را در انتظام ملک و التیام احوال جمهور انام جهد بلیغ باید نمود - و در هرکار مراتب حزم و مال اندیشی بکار برد - و بتسویلات ارباب غرض و اکاذیب سخن آریان مفسد خاطر خود را مشوش نساخت - و بردباری و اغماض نظر از زلات اقدام ملازمان موروثی و بندگان جدیدی شیمه کربنه خود ساخته ارباب اخلاص را پیش آورد - و اصحاب نفاق را بنور مهربانی رنگ زدای ظلمت شد - و در قتل آدمی و هدم این بنیان ربّانی احتیاط تمام بتقدیم رسانید بسا درستان جانی بحیله ساری دشمنان خود کام از بساط قرب دور شده خونبائه اجل نوشیده اند و بسا دشمنان دوست نما لباس عقیدت پوشیده در تحریک اساس دولت کوشیده - در مراقبه ضمائر و سرائر این مردم توجّه مرفور مبنول باید داشت - و دولت مستعار این نشاء فانیه را برضیات آہی معاضد معارن گردانید - و طبقات خلایق را (که ودائع و خزائن ایزدی اند) بنظر اشفاق منظور داشته در تالیف قلوب کوشش فرمود - و رحمت عامه آہی را شامل جمیع ملل و نحل دانسته بمعنی هرچه نامانر خود را بگلشن همیشه بہار صلح کل در آورد - و همواره نصب العین مطالعہ دولت انزائی خود باید داشت - کہ ایزد توانا بر خلایق مختلف المشارب

مقلوب الاحوال در فیض گشوده پرورش مینماید - پس بر ذمت همت والای سلاطین (که ظلال ربوبیت اند) لازم است که این طرز را از دست ندهند - که دادار جهان آفرین این گروه عالی را برای انتظام نشاء ظاهر و پاسبانی جمهور عالم آورده است - تا نگاهبان عرض و ناموس طبقات انام نمایند آدمی زاد در کار دنیا (که گذران و ناپایدار است) دیده و دانسته خطا نگزیند - در کار دین و مذهب (که باقی و مستدام است) چگونه مسأله نماید - پس حال هر طایفه از در شق بیرون نیست یا حق بجانب اوست - دران صورت خود مسترشدان انصاف مند را جز تبعیت گزیر نتواند بود و اگر در اختیار روش خاص سهوی و خطائی رفته است بیچاره بیمار نادانی ست - و محل نرحم و شفقت - نه جای شورش و سرزنش - در فراخی حوصله در اهتمام باید زد - که بیماری آن وسعت صورت و معنی و فسحت عمر و دولت پرده گشا ست - و از نتایج این شیمه دولت افزا آنست که در هنگام کم فرمتی و استیلائی قوت غضبی دوستان باشتباه دشمنان پامال نشوند - و دشمنان دوست نما را یاری مکر و فریب نماند - در پاس قول خود بر مسند سعی باید نشست - که ستون بنیان فرمانروائی ست - تحمل و بردباری را مصاحب دایم خود باید گردانید - که اساس دولت پایدار در ضمن آن منظومی ست - و بر ضمیر دلپذیر مخفی نماند - اراده چنان بود که یکی از مختصان حرم عزت را مصحوب بادکار سلطان فرستاده شود - تا اوضاع ایران از قرار واقع آمده بعرض مقدس رساند - درین اثنا در ولایت کشمیر جمع از شور بختان بغی و طغیان ورزیدند - و ما جریده با معدودے از ملنصران رکاب سعادت اعتصام در شکارگاه بودیم که این خبر رسید - باشا را ملهم اقبال بطریق ابلغار بآن ناحیت روان شدیم - هنوز رایات منصور بکشمیر در نیامده بود که بهادران نصرت منش (که بضرورت همراه این فرقه طایفه شده بودند) قابو یافته سر آن سرمایه فساد را بدرگاه والا آوردند و (چون آن ملک بییامین برکات قدوم عالی مہبط امن و امان گشت) معاودت فرموده بدارالملک لاهور نزول ارجال شد - درین هنگام حاکم سیوستان و تنه و سند (که سر راه ایران است) با لشکر نصرت فرین از بخت برگشتگی در پیکار بود - و راه عراق و خراسان مسدود - فرستادن ایلچی در توقف افتاد - اکنون (که خاطر اقدس از همه امور فراخ یافت - و سیوستان و تنه و سند در سلک ممالک محروسه در آمد - و میرزا جانی بیگ حاکم آنجا باستانبرس استعفاء یافت) چون نقوش ندامت از گذشته و حروف عقیدت آینده از لوحه پیشانی او ظاهر بود آن ملک بجنبگ گرفته را باز بار مرجعت فرمودیم - و راه عراق و خراسان نزدیک تر و ایمن تر از سابق پدید آمد

(۲) نسخه [۱] انام (۳) در [بعضی نسخه] شامل (۴) نسخه [۱] نصرت اعتصام (۵) نسخه

[۱] غایبہ بافیہ (۶) در [بعضی نسخه] نولعی مند •

مشارالیه را رخصت فرمودیم - و سلالة الکرام مخلص معتمد ضیاءالملک را فرستادیم - و چندی از مقدّمات محبّت اساس و کلماتِ خبرت اقتباس بزبان او تفریض یافت - که در وحدت سرای خلوت ابلاغ نماید - و نیز حقیقتِ احوالِ ایران را از قوّارِ واقع فهمیده معروض دارد - و برخه تنسّقاتِ این دیار تحویلِ خواجه ابوناشر شد - ^(۳) مرجو آنکه این دولخانه را خانّه خود دانسته برخلافِ ایّام گذشته سلوک فرمایند - و ارسالِ رسل و رسائل را (که ملاقاتِ روحانی و مجالستِ معنوی ست) همواره از شامائلِ یکجہتی شمارند - ^(۴) حق سبحانہ آن نقّادِ خاندانِ اصطفی و ارضا و خلاصه دردمانِ اجتناب و اعتدال را از مکاره و مکائدِ آخرالزمان محفوظ و مصون داشته بتائیداتِ غیب الغیب موبّد و مشیّد دارد *

بیست و چهارمِ آذر آصف خان در سه روز از کشمیر بدرگاه آمد - و جمع را بدستور قاضی علی سی و یک لک خردار و هریک بیست و چهار دام قرار داد - و سپاه و رعیت را دلّاسا نموده اقطاع را بشایستگی بخش نمود - بیست و ششم عمادالملک شاهین توین ^(۴) خوش سنج بدرگاه والا فرستاد - و شگفت مایه دیده وران شد - فرمودند دران سال که سورت گشایش یافت چنین شاهین آورده بودند - بدستِ سبحان قلی ترک بمنعم خان فرستادیم *

غره دی ملک الشعراء شیخ ابوالفیض فیضی نل دمن به پیشگاه والا ^(۵) برن - و فراوان آفرین برگرفت - سال سی ام الهی آن فارسِ عرصه سخفوری را بسیمج آن شد که زمینیِ خسته را جولانگاه طبع آسمان گرا سازد - برابرِ مخزن اسرار مرکز ادوار بسه هزار بیت گوهر افزای بیزش گردد - و مقابلِ خسرو و شیرین سلیمان و بلقیس نو باوه از بستان سرای دانش سر برزند - و بجای لیلی و مجنون نل دمن (که از دیرین داستانهای این مرز است) بر سخته آید - و هریک بچهار هزار بیت پیرایه بلند نامی گیرد - و در وزنِ هفت پیکر هفت کشور به پنج هزار بیت انجام پذیرد - و در بحر سکندر نامه اکبر نامه قرار گیرد - و در همان قدر ابیات فهرسته از جرائد شکوه شاهنشاهی نگاشته آید - دران روزگار آغازِ نخستین نامه شد - از انجا (که همت آورده بشطّاق آگهی ست) ^(۶) خاطر او بهیچ سرد بود - و بجهتِ سرگرمی و دلّاوزی هر زمان نقشِ دیگر بروی کار آورده در کمنزمانه عنوانِ هر پنج نامه با برخه داستان هوش افزای آگاه دلاّن سخن شناس آمد - و چون بنیاد شعر و شاعری بر تخیل و نازاستی نهاده اند گدھان پیرو بدان کمتر پردازد - و با این حال آن یکنای بزم شناسانی را بنظرِ شاعری گزیده خواهش سخن گذاری میفرماید - و او از ارادته درستی

(۲) نسخه [ج] بعرض اقدس رساله (۳) نسخه [ج] حوالف ایام (۴) توین - باز سفید را گویند (۵)

در بعضی نسخه آورد (۶) نسخه [ج] و خالغ من مرا بود بجهت سرگرمی (۷) در اکثر نسخه نگزیده *

و سعادت یاروی خوبش را از گروه باد سنجان قافیه پیمای برکناره دارد - و همزمان خامشی بوده بحکمت نامهای ژرف در نگیرد - و پاس گرامی انفاست داشته در ایزدی آفرینش دوربینی بکار برد هرچند دمسازان در برافراختن آن پنج کاخ والا اساس برکشیدند در نگرش - و از معنوی کشایشهای روز افزون همگی آهنگ خاطر ستردن نقش هستی ست - نه نگارین ساختن پیشطاق بلندنامی تا آنکه درین سال اورنگ نشین فرهنگ آرا آن دانای رموز انفسی و آفاقی را طلبداشته اهتمام پایان بردن آن پنجمانه فرمود - و اشارت همایون بران رفت که نخست انسانی نل دمن بقراری سخن سنجی بر ساخته آید - در چهار ماه چهار هزار بیت بلغزته^(۳) انجام پیراسته او گشت *

چهارم شیخ فرید بخشی بیگی از شمالی کهسار باز آمد - و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت - ششم آدت داس کشمیری رخت هستی بر بست - دران بوم بشناسائی و درست یابی یکتا بود - و از روشن ستارگی در بزم همایون راه داشت - هشتم میرزا یوسف خان را داروغه توپخانه گردانیدند - و شاه بیگ مستوفی بدیوانی این کارگاه نامزد شد - درین روز مویه راجه از جودهپور جایگیر خود آمده درلست بار اندوخت - درین هنگام (که بهندوستان ناگ بار نههد) در حسن ابدال لنگورے (که دیده کار نامند) پدید آمد - و میرحسین بهمایون نظر در آورد بامدادان هاشم بیگ از کابل آمده سجود نیایش بجای آورد - و بخسروانی نوازش سر برافراخت بیست و چهارم پس از گذشتن سه و نیم ساعت در مشکوی شاهزاده سلطان سلیم از فرزند عبدالله بلوچ نیک اختر دختری پدید آمد - امید که سرمایه اقبال افزونی گردد - در پایان این ماه سلطان مراد فرمانروای روم را روزگار بسر آمد - و پس از دوازده روز چون سلطان محمد پور او را از قلعه آوردند بخاک سپرده آمد - و او باورنگ فرماندهی بر شد - از خرد غنودگی و دلسنگی نوزده برادر خود را (که بزرگتر اینان بیست ساله بود) از هم گذرانید - و بازرزی سود ناپایدار جارید زین اندوخت - ازین آگهی گیتی خداوند را بر زبان رفت - پس شگفت که رودبار کارگیائی در برزین او سیراب ماند - اگر چنین خوبش دوست جانگزا را لخته کام روا دارند همانا برای بادافرا مردم باشد - خرد بندگی پروه بشگرفی تقدیر پی نیارد برد *

فیضی بکشا گوش دل و دیده هوش • در کار جهان وقف کن این دیده و گوش

نیرونک زمانه بنگر و لب بر بند • انسانی دهر بشنو و چشم ببوش

(۲) در [بعضی نسخه] و پاسخ ده که همگی آهنگ (۳) لغونه بروزی نمونه بمعنی زیب و زیمنت و آرایش باشد •

سلطان ملک شاه سلجوقی اردستان از ناقوس پرستان برگرفت - و آنرا بخوشان و ملازمان خویش
 بر داد - و چون دولت آل سلجوق در عراق و خراسان بسر آمد سلاجقه روم را لخنه شکوه افزود
 نخستین سلطان علاءالدین قلیچ ارسلان - پس سلطان رکن الدین پسر او - سپس سلطان غیاث الدین
 بعد از عزالدین کیاؤس - پس از آن سلطان علاءالدین کیقباد - بسیار از آخرین این طایفه را
 عزالدین برگذارند - و برخه دومی دیگر از نژاد علاءالدین برانزایند - سلجوق به بیست و چهار پشت
 بافراسیاب رسد - او را چهار پسر بود - میکائیل و اسرافیل و موسی و یونس - در سه صد و هفتاد
 و پنجم هجری از تنگدستی ترکستان گذشته بمارواالفر آمدند - و از آنجا بخراسان شدند - در آن سرزمین
 پسران میکائیل طغرل و جعفر بیگ هر بزرگی برافراشتند - و دولت ایشان پس از صد و هفده سال
 بانجام رسید - و کامروائی قرامان بیگ آغاز شد - و در صد و هفتاد و سه سال در نوبت ابراهیم بیگ
 این نیز بسر آمد - در شصت و هشتاد و هشت آغاز فرمانروائی عثمان شد - و بدو عثمانیه
 سال و مه آن - و بگذارش در شصت و چهل و هشت پیدائی - و کامیابی او چند گونه برگذارند
 سی و هفت سال یا سی و نه اورنگ نشین بود - در برخه کهن نامها او را از نژاد آغرخان برگذارند
 عثمان بن طغرل بن سلیمان بن قیالت بن قزل بوقا بن پالندر بن اجزل صفی آقا بن طغان
 بن قندسور بن مانیوتون بن باقی آقا بن سونچق آقا بن بختمور بن بوساقی بن لک علی بن آغر
 بن قراخان - گویند بزرگ نیاگ عثمان سلیمان شاه شهر همام داشت - چون مغل روزگار بر شوراند
 با خیل و حشم برومستان شد - از کیش دگرگونی ناخت و تاراج نمود - در عباسیه کارزارها کرد
 و از آنجا بحلب رو آورد - و در گذاره فرات رخت هستی بآب داد - و از خان پورا و بجای او
 بر نشست - و پنجاه و پنج سال یا سی و دو بداد گری در گذشت - غازی مراد پسر او با فسر
 فرماندهی تارک برافراخت - و فراوان ملک برگشود - و بمراد خان روشناس آمد - و از
 پنجم بخش بندیان برای سرکار خامه گرفتن آغاز شد - و سپاه نیکچری از آن سرانجام یافت
 در شکار ترسا سپاه در رسید - و بمردانگی آریخته فیروز مند آمد - ناگاه کمین گیره از مغاک برآمده
 اخشیجی پیوند برگسیخت - پس از چهل و هفت سال یا سی و دو زندگی بسپرد - سپس
 فرزند او ایلدرم بابیزید باورنگ فرمانروائی برآمد - عجم و قرامان بدر پیوسته و الا پایگی انفرختند

(۲) در [بعضی نسخه] امزالدین (۳) نسخه [ب ل] هفتاد سال (۴) در [چند نسخه] قیاب

(۵) نسخه [ب] مایند (۶) نسخه [ا] مانیوتون (۷) در [بعضی نسخه] ماهان (۸) نسخه [ا]

امامنه - و نسخه [ب] امامیه (۹) نسخه [ز] اورخان (۱۰) در [چند نسخه] نیکچری - و در [بعضی]

خزانة اندوزي و آواره نويسي و بزمِ باده پيمائي درين بزم ازو روايي گرفت - با صاحب قراني
 نزد ^(۲) انكوزيه عرمه نبرد آراست - و دستكير شد - چهارده سال يا شانزده كام دل برگرفت - اورا
 شش بسر بود - مصطفی چلبي دران آرزو ناپديد گشت - و سليمان كه سليمان چلبي گفتند
 برخه ملك برگرفت - و بدرگاه صاحبقراني پيشکش فرستاده نيابش نمود - و لخته جا
 بدو باز گذاشتند - و بمرزبانى برخه روم موسى را كه ملازم ركاب بود برگرفتند - برادران بهم در آويختند
 سليمان روزه در گرمابه ميگساري داشت - موسى بزر رخت - او يك تنه برآمده بده
 پناه برد - و كشاورزان از هم گذرانيدند - هفت سال كامروا بود - موسى خان از بے انبازي
 نخوت برافزود - از واهمه فزوني و كم خودي بزرگان روزگار را از پايه انداخت - و زربندگان را
 بجزرگي برآورد - سلطان محمد برادر او بآويزش برخاست - و كارزارها رفت - بهنگام گريز
 بارگي او را پا بگل فروماند - و زندگي چراغ بيفسرد - شش سال يا سه مرزباني كرد - سلطان محمد
 لواي فرماندهي برافراخت - مصطفی نامي دعوى پيغامبري كرد - سلطان او را بآرزو از هم
 گذرانيد - پنج سال يا دو كارگيائي نمود - و در مرگ رنجوري سلطان مراد پور خود را از رومي^(۳)
 طلب داشت - پيش از آمدن او فرور شد - پس از چهل روز رسيد - گذشتن او را بروي رز انداخته
 بخاك سپردند - برخه سپاه بناساسي در شد - و ناروشناس خود را مصطفی چلبي پسر ايلدزم
 بايزيد وا نمود - بسيار گرويدند - ملك رومي برگرفت - و يارش آباداني نمود - سلطان
 برهمنوني برخه نزد پارساي^(۴) (كه امير جعفري^(۵) گفته - و در شهر برسار^(۶) مرزغن فرمانروايان روم بسربرد) -
 به نيابشگري رفت - درويش همت بخواهش روايي او بست - و در کمتر زمانه آن شورش مابه را
 سپاه گرفته آورد - و به قيسي پيئوله برنشانند - در گرمي كاميابي از دنيا دل سوز شده
 گذاره گرفت - و سلطان محمد پور خود را جانشين هاخت - او جهانباني بشايسنگي نياست كرد
 و آشوب فرنكي كرده لخته ملك را برشوراند - به بهگري سران سپاه آن عزلت گزين ديگر بار اورنگ
 فرماندهي بر آراست - و شورش برنشاده در معنيا باز به تفهائي برنشست - و كارگيائي
 بهمان پور باز گذاشت - و پس از چنده لشكر نيكيچري از فرومياكي بناهنجاري اقتاد
 و بجان شكري خادم پاشا بزرگ دستور برخاست - او گريخته بخلونك^(۷) سلطاني پناه برد - و بدستاريز
 بردباري و تدبير اندوزي و ماهواره افزائي گريز شورش فرونشست - كار آگاهان بفراوان خواهشگري

(۲) در [چند نسخه] انكوزيه (۳) در [بعض نسخه] رومي - و نسخه [ل] رى (۴) در [انتر نسخه]

وارسه - و نسخه [ز] وارمر (۵) نسخه [ز] حفراتي - با جفري باشد كه علم جفردان را گویند (۶)

مرزغن و مرزغن بمعنی گورستان (۷) نسخه [اب] خلوت سراي •

باز پیغوله نشین را ببارگاه سلطنت آوردند - و فیروزپه چهره برافروخت - همگی زمان فرمانروایی سی سال یا بیست و هفت سال - چون بخاوتنگه نیستی در شد سلطان محمد پس از شازده روز بر تخت نشست - و اقبال به نیایش برخاست - همانا انسر فرمانروایی در زندگم پدر بفرمایش او نیز فرخی ندارد - قسطنطنیه را (که باسنبول نامور است) برگشود - و دارالملک ساخت و بمزغن بگزید - سی و یک سال فرماندهی کرد - و چون پیمانگه او لبریز گشت پسر او سلطان بایزید خسروی تاج بر سر گرفت - مصریان برو چیره دستی نمودند - برخه بدوفا سپاه بسلطان سلیم پور او گردیدند - و آن شوریده سر با مجازی خدا در آویخت - و از سپهر نیرنگی چیرگی یافت - بزره زندگی در نور دیده جارید نفوس اندوخت - سی سال کامروا بود - سپس آن پدر آزار کار گیائی یافت و در دشت خالداران میان دیار بکر و آذربایجان با شاه اسمعیل صفوی عرصه نبرد آراست و بر شکسته بآریزه مصریان روی آورد - و سلطان قانصوی مرزبان آنرا جان بشکود - و دولت چراگشته بسر آمد - ملک صالح (که آخر سلاطین آل ایوب بود) در سه صد و چهل و هشت بمصر در گذشت - خاصه خیال و بندگان مادر او را بفرماندهی برگرفتند - و سپهسالاری بعزالدین (که ازین گروه بود) باز گردید - و چون چندی برگذشت فرومایگان زرپرستار عزالدین را بفرمانروایی برکشیدند - و نخستین ملوک چراگشته اوست - ازین هنگام بزرگی مصر و شام بفرومایه بندگان باز گردید - و نیز دولت بنی عباس (که نمونه بیش نبود) سپری گشت - از روزگار شگرفی ده سال یا هفت کام طبیعت بر گرفت - سپس پور او سلطان سلیمان جانشین شد - شاه اسمعیل گزین ارمنیانی فرستاده عزای پرسی و مبارکبادی بجای آورد - او بے نیازانه پاسخ نگاشته مهر برور کرد - و در جانکه اندوه انداخت - فرس و بسیاری ملک از ترسا گروه برگرفت - چهل و هشت سال فرمانروا بود - سپس سلطان سلیم پور او اورنگ آرا شد - برادر او سلطان بایزید با چهار پسر بفرمان فرمای ایران شاه طهماسب پناه برد - و جان در باخت - هفت سال یا شازده کام دل برگرفت - سلطان مراد پسر او جانشین گشت - اگرچه قلمرو فرخ شد سپاه نیکچری چیره دستی یافت - و بزرگ دستور محمد پاشا را بزور از دولخانه بر آورده بخواری جان بشکود - بیست و پنج سال خسروی داشت - برای سخن شادابی لخته راه بیرون شده ازین سلسله وا گفت - و سرمه بینش افروزی بر سائید - و بسوان نویسی جاوید دولت (که پیش نهاد همت است) برگردید *

(۲) در [چند نسخه] جالداران (۳) نسخه [۱] غایضوی (۴) در [بعضی نسخه] چراگشته - و در [بعضی]

چراگشته - و نسخه [۱] چراک (۵) در [بعضی نسخه] ششصد (۶) نسخه [۱] ملک ترسا گروه *

فهم بهمن میرزا یوسف خان دستور بی چونپور یافت - تا لختی سرانجام نمرده باز آید پانزدهم شیدا بیگ درگذشت - نجویلداری ترشخانه داشت - از تن پرستی و باده پیمائی بکشد کمتر آمدی - رنجوری درگرفت - اورا زمانه برهنه داشته آب سرد افشانند - از سرما چیرگی جان بسپرد - پیدائی گرفت که در خاصگی خلعت گستاخ دستی نموده بود - فرمودند این را توانا از پوشش دزدی در برهنگی سزا داد - درینولا نیایش نامه خان احمد گیلانی بدرگاه والا رسید از عاقبت درازی و جا استواری و بدهن نشینی بفرمانروای ایران شاه طهماسب نخوت فروخت و بزندانی دبستان رفت - سلطان محمد خدا بنده رها ساخته بمزائی گیلان باز فرستاد سخن سازان فانوان بین شاه عباس را برآشفند - از وازون بختی بآرزو برخاست - و شکست یافته پناه برومستان برد - از پایه نشناسی بدر نبردافتند - بیست و سیوم فرستاده دربار بار یافت - و عرشه داشت گذرانید - گذارده بود که از دیر باز بسیج والا درگاه در سر دارد از راه درازی و نا امانی نیازست رسید - افزون در بغداد بناکامی روزگار میگذراند - و همان دیرین آرزو پیرامی دل میگرد - آمده نوازش یافت - و بحسروانی عاطفت آمیدوار شد غره اسفند آمد پس از ده ساعت شاهزاده سلطان دانیال را از فرزند قلیچ خان دختر پدید آمد آمید که قدوم او فرخی افزاید •

و از سوانح گشایش سیروی - استوار قلعه ایست نزد قندهار - در باستان زمان مرزبان بهکر داشت - و از دیر باز افغانان پیی برو چیره دست - سید بهاء الدین بخاری تیول دار آنچه و بختیار بیگ انطاع دار سیوستان و میر ابوالقاسم تمکین حاکم دار بهکر و میر معصوم و دیگر سپاه صوبه ملتان را فرمان شد که بدانجا شده اندرز گویی را دستمایه گشایش بر سازند و اگر نپذیرشند بمزا بر مالند - بیست و سیوم دی بدین بسیج برآمدند - زمینداران کنجا^(۳) و دیگر سران آنسو (چون دریا خان و داؤد) سر بفرمان درآوردند - سیوم اسفند آمد نزد قلعه رسیدند - پنج هزار کس بیرون شده بآرایش درآمدند - و بمقتل آویزه شکست یافته حصاری شدند - پس از گرد گرفتن و آماده ساختن دست ازار گشایش زینهای شده کلید سپردند و ازین نیروی نا قندهار و کیچ و مکران بقلعرو در آمد - دران دشت از کم آبی نیروی سپاه آسیمه سری داشت - گیتی خدیو را دست آویز آبی نوجه ساخته بخواش آب نیایشگری فرایش گرفت - از این یادی در کمتر زمانه خشک رودی آب آمود گردید - و سپاسگذاری را

(۲) نسخه [۱] باز بمزبانی گیلان فرستاد (۳) نسخه [۱] کنجا - و نسخه [۲] کنجا - و در

[بعض جا] کنجا (۴) نسخه [۲] پنج هزار سوار بیرون شده •

هنگامها بر ساختند - بیست و هفتم جشن قمری زن شد - و جهان سالار را بهشت چیز بر سخند
و جهان بروز کامیابی بر نشست *

آغاز سال چهارم الهی از جلوس مقدس حضرت شادشاهی

یعنی سال تیر از دور چهارم

روز سه شنبه نهم رجب سنه (۱۰۰۳) هزار و سه پس از سه ساعت و سی و سه دقیقه
آفتاب گیتی افزوز حمل را نور آگین ساخت - و چهارم سال از دور چهارم پیام جاوید دولت
آورد - جهان سالار ایزدی سپاس را پایۀ دیگر بر افراخت - و نوزده روز بگونگون پیرایه
انجمن برافروخت - و بستگان دژم دل را شگفتگی در گرفت - و وارستگان رمیده را آمیزش مایه
بدست افتاد *

الله اکبر چه حسن جاوید است این • الله اکبر چه شمع امید است این

یک ذره ز نور می نه بینم خالی • الله اکبر چه نور خورشید است این

پنجم فروردین حسین بیگ شیخ عمری با برخی از شمالی کهسار آمد - و راجه باسو و چند
زمینداران را با خود آورد - و هر یک در خور نوازش یافت - درینولا گشایش بسته شد
استوار قلعه ایست - آباد ولایت بدو گراید - چون راجه مانسنگه بئانده دارالملک بنگاله درآمد
لشکرها بهرسو روانه ساخت - جوق را بسرکردگی همت هنگه بدان صوب فرستاد - نوزدهم
چیره دست آمد - و گروه را بسزا برمالید - گیتی خداوند چون نوروزی سپاس بجای آورد
آب راوی گذشته بباغ دل آمیز (که درین نزدیکی بوالا فرمایش سرانجام یافته بود)
ایزدی فیض برگرفت - و ازانجا برام باری با برخی پردگیان خلوت بر آراست - و شبازور
نشاط گل برچیده آگهی برافزود *

و از سوانح فرورشدن برهان نظام الملک - (هرکه نیکوئی بفرامشی دهد - و بناسپاسی
برنشیند) زود بتکاپوی خویش بادافراه یابد - و بنازیگی داستان این فرومایه گواه راستی گذار
خسروانی نوازش و رسیدن بمرزبانی و افتادن بناسپاسی و نفیوشیدن اندرز و نامزد شدن فیروزی سپاه
گزارش یافت - از راه دوری و آهنگ سستی سپاه فراهم نیامده بود که روزگار او را بخود افکنی
بر نشانند - خود رایی شیفته گردانید - و خوشامد پذیری نخت ازود - بمال و جان مردم

(۴) نسخه [ب] آرمیده را (۳) نسخه [ا] جشن (۴) نسخه [ل] ز نور و نه بینم خالی (۵)

در [بعضی نسخه] پسته - و در [بعضی] سرشه (۶) نسخه [ز] زودا زود *

درازدستی نمود - و ناموس خاندانها بتاراج داد - و دوست از دشمن و خویش از بیگانه باز نشناخت - لشکر بیازش عادل خان برد - و ناکام برگردید - و بدان سگاش (که بندیر ریگ^(۲) دژ را که پیوست خیل^(۳) ست از دست ترسا برگردید) فرهاد خان و اسد خان رومی را با بسیاریه بدانسو فرستاد - و از بے آزمویی همخوانه فرهاد خان را دامن برآلود - او از شرمکینگی بنصاری در ساخت - بسیاریه دکنیل را گزند جانی رسید - و اسد خان دستگیر شد - برای باه افزائی و طبیعت پروری شنکوف^(۴) داروها بکار برد - و بسخن ناآزمون کاران هرزه در خود را رنجور گردانید - چندانکه از زندگی نومید شد - ابراهیم بزرگ پور را از زندان برآورده جانشین ساخت - اخلاص خان حبشی با برخه نگرید - و بران شد که اسمعیل دیگر پسر او را (که پیش ازین مرزبان بود) ببرزگی برگرد - باندک تندرستی در سگاس نشسته آویزه فرایش گرفت - و در سه گروهی احمدنگر^(۵) در آویخته فیروزمزد آمد - و فتنه اندزان پیغوله نشین گشتند - ازین چیره دستی کالیوه تر شد - و باد ساری^(۶) برافزود - چون به بنگاه رسید لخته دارو بکار برد - و رنجوری بسختی کشید - بیست و پنجم روزگار او بسر آمد - بسیاریه برآنکه خواهر او چاند بی بی زهر بخورش داد - و دیده وران باد افرا^(۷) ناسپاسی بر شمرند - سران لشکر ابراهیم را ببرزگی برگرفتند - او از کم بینی چشمان برادر را نخست بیفروغ گردانید - و سپس به نیستی سرا فرستاد *

در آمدن فیروزی سپاه بقندهار - و آرامش یافتن آن سرزمین

[چون قریبگی و میرزا بیگ (که باوردن مظفر حسین میرزا رفته بودند) نزدیک شدند]
میرزا پذیرا شد - و از منشور^(۱) والا گوناگون نشاط اندوخت - فیایشگرها بجای آورد - و از همانجا بسیج^(۲) والا درگاه نمود - چون شاه بیگ خان نرسیده بود بکوشش نام بردگان باز گردید - و لخته از هرزه سرائی بد گوهرا^(۳)ن بدیگر اندیشه افتاد - و از سعادت سرشتی ژرف ننگی بکار برد و بگشاده پیشانی قلعه سپرده بیرون شد - بیست و هشتم زر و سیم بسنگ شاهنشاهی چهره برانروخت - و منبر بگرامی نام پایه برافراخت - شاه بیگ خان میرزا را گوناگون یلوری کرده بازه و زاک و دو هزار قزلباش ره گرا ساخت - بے آویزش آباد ملکه بدست درآمد

(۲) نسخه [۱] ریگ دند را - و نسخه [ب] ریگ زندان را - و نسخه [ز] ریگ دیده را - و نسخه [ل]

نک دژ را - و الله اعلم (۳) در [بعضی نسخه] جیول (۴) نسخه [۱۰] شگرف (۵) نسخه [ل]

احمد آباد (۶) در [بعضی نسخه] باده گساری *

و بزرگ نژادے از آسیمگی رھائی یامت - اوزبک از تاختِ آن سرزمینِ لختہ عنان باز کشید و کشاورزانِ قدرے ہر آسودند - و الوسِ ہزارہ و افغان و دیگر بومیانِ سرتاب مالشہا ہسزا باتنند درینوا بزرگ پایہ و کالت بخان اعظم میرزا کوکہ باز گردید - چون خیرسگالی و کم آری پیدائنی او بر میگذازد ہم اردی بہشت بدان نوازش بلند پایگی گرفت - (اگرچہ کار آگہی کشور خدا یاور بر نتابد - و ہر کار ہکوششِ آن فراخ حوصلہ بشایستگی گراید) فرخرد بیداری و مزاج شناسی روزگار ہر شغلہ بفروہیدہ باز گرد - و رشتہ یقنادراری در تائی گیرد - نوزد ہم سترگ قافلہ با گزیدہ کالا از بندر کوہ رسید - دران میان چندے دانشورانِ ریاضت گذار ترسا گروہ (کہ بہادری زبان زد روزگار اند) بشاہنشاہی نوازش کام دل برگرفتند •

و از سوانح گشایشِ زمینِ داور و ملکِ گرمسیر - این دو آباد جا بقندھار گراید - اوزبک از میزبانان برگزفتہ ہوں - چون آوارہ فیروزی سپاہ بدانسو بلندی گرا شد کلانترانِ آن سرزمین فراہم شدہ چیرہ دستی نمودند - و اوزبک ناکام را گذاشت - درینوا سلطان محمد ارغان و تنگری بردی و مراد خان و برخہ دیگر بکین تیزی برخاستند - و حصار را گرد برگرفتند - چون شاہ بیگ خان در رسید ہوم نشینان داد خواہ آمدند - لو بے فرمان والا در یازوی اندیشہ مند ہوں - از اقبال شگرفی برخہ ازان گروہ نزد قندھار دستِ یمنما برگشودند - و میرزا عوض قلعہ ہری ہزور برگرفت شاہ بیگ خان پس از اندرز نپذیری بہ پیکار ہر آمد - او تیری را استوار کردہ بازوہہ برخاست و در کمتر زمانے دستگیر شد - و قلعہ گشایش یامت - سپس آبِ ہلمند گذشتہ بزمینِ داور تازش نمود - غنیم سراسیمہ وار بقلعہ درغور شتاب آورد - و از نکامشی بے آوہزہ ہرات ریزہ راہ گریز سپرد - فیروزی سپاہ ازانجا باز گردیدہ بزمینِ داور آمد - و گرمسیر نیز بے آوہزش ہر قلمرو افزود تواری سپاہ را لختہ چشمِ آگہی باز شد - و قل بابا سپہ آرای خراسان در پسِ آن باندیشہ در آمد - و از دور بینی بفیروزی سپاہ دوستی فراپیش گرفت - بیست و ہشتم تیر آگہی رسید و ہر یک را بدر خور جلدو بلند پایہ گردانیدند - سیام مرتہ راجہ از نفس تنگی رختِ ہستی ہر بست - و چہار ہمخوابہ او گشادہ پیشانی استخوانی رخت را ہانش در افکندند - شہریار دیدہ در بحقیقت آموزی از راہِ دریا بآن نزدیکی شد - و بے قدری جان وانمودہ برخہ را بہنگاہ ہوں •

و از سوانح فرو شدنِ ابراہیم نظام الماک - ازان ہن (کہ دہہم خدا نظرِ عاطفت از دکن

(۲) نصف [۱] کن دبار (۳) در [چند نسخہ] یازش (۴) در [بعض نسخہ] و زغر - و ہر [بعض]

درغو (۵) نصف [۱] بدلو و جلدو •

برگرفت) زمان زمان تازه گزیده بدن ملک رسید - و باد افرا^۱ آماده گردید - چون برهان درگذشت و ابراهیم پور او جانشین شد ناهنجاری فرابیش گرفت - لشکره از بیجاپور بمالاش او برآمد - شازده^۲ امراد^۳ چهل کوهی احمدنکر عرصه کارزار آراسته شد - ناکهانی تیره بدر رسید - و روزگار او بسر آمد - بیجاپوریان فیروزمند باز گردیدند - و نظام الملکیان سراسیمه به بنگاه آمدند - بسیاری احمد پور خدا بنده را بگلانی برگرفتند - و برخه موسی پسر قاسم را برهان نظام الملک پیشین شش پسر داشت - قاسم - عبد القادر - حسین - خدا بنده - شاه علی محمد باقر - چون پیمان^۴ زندگی او پر شد جانشینی به نخستین گزاید - و چون درگذشت بزرگ پور او مرتضی نظام الملک شد •

سی و یکم دوازده دیوان نامزد گشت - (اگرچه وزارت از راستی منشی و جد گزینی خواجه شمس الدین خانی روز بهی دارد) لیکن از کارفرزنی و دور بینی بهرموبه وزیر نامزد شد - و پیشین خواهش برادر آمد - حسین بیگ به آله آباد - بهارنی چند به اجمیر رای رآمداس باحمد آباد - کهنور^(۲) باوده - کشنداس به بنگاله - رآمداس به بهار - رام رای بدھلی - خواجه غیاث بیگ بکابل - منهراداس بلاهور - خواجه محبت علی بمالوه - کیسوداس بدارالخلافت آگره - خواجه مقیم بملتان - و فرمان شد که هریک کار خود را بمصوبدبد خواجه بعرض هدایون رساند •

و از سوانح چیرگی بچروانه - در جشن شهریز اورا با بلبه^۵هر (که سرآمد گره مل^(۳) است) بکشتی در انداختند - نظارگیان بحیرت در شدند - که چگونه داد خدیو این نزارتی را با آن توانا پیکر آویزه فرمود - در کمتر زمان بهمت یاروی فرو دستی آن زبردست پیدا شد گرفت - و از ناموس پاسبانی برابر جدا گردانیدند - درینولا آهپی شد که برخه از رنجور در گذره تعغا گونه می ستاند - داد گری^۶ انسرخدیو بر تافت - و بهر سو فرمان رفت که در باد افرا^۷ آنا فراوان کوشش رود - از دار الملک^۸ لهور تا هندوکوه بزین خان کولتاش باز گردید - و ازانه تا پادان بنگاله بدولت خان - و تا گجرات برام داس کچهراوه - و تا زمین دار بدولت خرد - و دهلی تا اودهه بمیان خانو •

جبین افروزی مظفر حسین میرزا بسجود قدسی آستان

هرکرا بخت یاروی برخیزد و ستاره از فرو رفتگی برآید روزگار بشگونی برنش

و بے تکاد روزی چهار افزون - و حال میرزا ازین آگهی بخشد - و بیدائی سرمه برسانید از سرگوانی فرمانفرمای ایران و هراس چان شکری به نیایش او تن در نمیداد - و از برنائی شورش و بد همنشینی بوالدرگاه خود را بر نیسته بود - ناکاه اوزیک بر خراسان چیره دست آمد - و کار میرزادان دشوار تر شد - از نامزد شدن فیروزی سیاه بسراسیمگی افتاد رستم میرزا از فرخ اختری خود را بجایید دولت بر بست - و آن نیز آشفتنی میرزا بر افزود از ستاره رهنمونی مادر و بزرگ پر خود را بپوش گذاری فرستاد - و از مهر فزونی پذیرش یافت و فرمان دلدهی بهم رفت - از ان شولیدگی بر آمده آماده پرستاری گشت - و چون شاه بیگ خان پیوست ملک سپرده رهگرا شد - و امرا و گذریانان بفرمان والا آن مهین نژاد را بزرگ داشت نمودند - هر هفته یک از باریافتگان با گزین کالا پذیرا میشد - بسمه منولی میرزا جانی بیگ و شیخ فرید بخشی بیگی و حسین بیگ شیخ عمری و برخی بندگان دستوری یافتند - و بسمه کوهی خان اعظم میرزا کوک و زین خان کولکش و بسیاری - پنجم شهر پور میرزا پیشانی بخت را بسجود نیایش برافروخت - و پایت سعادت روی برافراخت - هد اسب عراقی و دیگر تنسوقات بوالا نظر در آورد - از ان میان گزین مهره شکست آورد - چون بمار گزیده بر سوت بجنبش در آمده زهر برمکید - و سرمایه نذرستی گشته - میرزا را بوالا پایت پنج هزاری بر آوردند - و سرکار سنبل (که افزون از قندهار است) در اقطاع دادند - و فرادان نقد و جنس سرمایه نشاط آورد - چهار پسر او بهرام میرزا حیدر میرزا القاس میرزا طهماسب میرزا و همراهان بهمین بخششها کام دل برگرفتند •

درین سال منصب دار را سه گونه بر ساختند - اول آنکه سواران برابر منصب باشند درم نیمه و افزون - سیوم کمتر از ان - و هر کدام را ماهوار قرار گرفت - چنانچه در آخرین دفتر برگذارد - درین روز نش بیگ خان بمالش عیسی خیل دستوری یافت - و از رنجیزی کار بشایستگی زیارست نمود - ششم در شبستان بزرگ شاهزاده از دخت ابراهیم حسین میرزا فرزندی نیک اختر پدید آمد - آئید که مهین بانوی روزگار گردد - نهم سعید خان از شرقی دیار آمد - و گوناگون نوازش اندوخت - از دیوبار آرزو داشت - چون از بنگاله به بهار رسید کام سرعت برگرفت - هد فیل با دیگر کالا پیشکش گذرانید - یازدهم حکیم عین الملک در هندبه رخت هستی بر بست - شهریار قدر دان آموزش درخواست - و فرزندان او را بخسروی عاطفت برنواخت - از نیک مردان دنیا برد - در بر آمد کار مردم سخت کوشیده - شانزدهم سعید خان

پیشکش عیسیٰ خان بومی بھائی بر گزدارند - و پذیرش یافت - غزّہ مهر آذوق بقندھار فرستدند - لختی گرانی دران سرزمین پدید آمد - و سپاہ آنجا به تنگ رُزی بر نشست کاروانان از صوبہ ملتان هر گونہ غلّہ چغد بار رسانیدند - و در کمتر فرصت فراخی شد - قل بابا سپاہ آرای خراسان ہدراز اندیشہ افتاد - و بہ بقادراں آن سو دوستی پیوند استوار تر گردانید درین روز باترخان سفرچی را در بنگالہ روزگار بسر آمد - و فرزندان او بعاطفت روز قزوین شہنشاہی از غم رھائی یافتند - درینولا بر آردن ماعوار بدیگر نمط قرار گرفت - یازدہم مهر فرمان شد کہ منل و افغان و ہندی سہ اسپہ ہزار دام و دوا سپہ ہشتصد و یک اسپہ ششصد دام برگزید - و راجپوت اول ہشتصد و میانہ ششصد برستانند •

و از سوانح انروزش جوہر راستی - یکہ از ہرزہ لایان ناسرائے بہارسا گھوڑے بر بست داد خدا بہزبّش بر نشست - او گفت اران بہطار شذوہ ام - چون پرسش رفت پذیرفت او را بآتش سوگند دادند - راست گو برآمد - و سرمایہ شرمساری گذارندہ گردید - و جہانے بشگفت زار در شد - یکہ از سوگندہای برہمن آنست کہ بآتش آہن پارہ نفسیدہ گردانند و برگ درخت پیل بر دست نہادہ افروختہ را بر فراز آن گذارند - نسوختن از راستی برگزید او خود درین روز ببرگ فہر داختم آتش پارہ را بر دست گرفت - و لختی نگہداشتہ باہستگی بر زمین انداخت - آسیبہ بدو نرسید - و زمین از تپش بسوخت - حق پڑوہی فرمانروای زمان چنین شگرف نمودار ہا پدید آرد - شازدہم مہر مقدّس را بخان اعظم میدرا کوکہ سپردند و بتازہ نوازش پایہ او بر افراختہ آمد - مولانا علی احمد بفرمان قدسی گرامی نامہای نیاکان شہنشاہی صاحبقرانی بر کنند - و کارنامہ بر ساخت - فرمان شد ہمگی ثبتی اسناد و ہرخہ بیاضی منشور بدین پیرایش یابد - درین روز فرستادہ وزیر ہرمز بسعدت زمین بوس رسید - دو شتر مرغ آرد پس شگرف پیکر و کردار - سنگ ریزہ را میوہ آسا بکار می بردند ہمگی ہستی ذرات حیرت مایہ - لیکن بسیار دیدگی مردم را بخواب برد - و بجز کم دید شگفت ننماید •

و از سوانح برافغان پردہ از روی کار نگارندہ اقبالنامہ - پس از چندین امت و خیز و سہرین فراوان نشیب و فراز گاہ گمان^(۴) صاحب کل بخورد بردے - و زمانے رضامندی بر خروشتن بستے - و لختی پیکر ہمگی آفرینش را ہستی فروغ دانستہ دم دوستاری برزدے

(۲) در [چاندنہ] آن - و نسخہ [ل] آن طرف (۳) نسخہ [ل] بڑوش نمونہ (۴) نسخہ

[ز] گمان بہرہوی بخورد بردے •

و چندے آرامگاه سپرد را نشیمن خود انگاشته بخواهشی را نمودے۔ ناگاه طشت از بام افتاد

و خامکاری و دل نزاری که و مه را دلنشین گردید • بیت •

دو هزار عهد کردم که سر جنون نخرم • ز تو در شکست عهدهم ز تو باز شد قرارم

بیست و یکم مهر روز شنبه دهم صفر (۱۰۰۴) هزار و چهار هجری ملک الشعراء شیخ فیضی را

(که مهین برادر بود) فرمان در رسید - و آن آزاد خاطر آگاه دل از آهنگ سفر باز پسین

گشاده پیدشانی بشهرستان تقدس خرامش فرمود • بیت •

یوسف از برادران گم شد • نه ز ما کز همه جهان گم شد

دست بپوچیم ما ببازی عشق • گنج او داشت کز میان گم شد

ناظور سخنجوری بسوگواری نشست - و گروهی گروه مردم به تنگنای غم در شدند - پادشاه

پایه شناس را دل بهم برآمد - که حکمت بپرو مدحت سرا پرده بر رو فرو هشت - و صدر نشین

بزم اخلاص را ساغر زندگی لبریز گردید - شاهزادگان والا گوهر باقوس گری بر نشستند - که اوستاد

دانادل و مزاجدان دانش آموز از گفت و گو برخمودید - ذوقیان بزرگ را گلدسته شادمانی

پژمرد - که سرآمد دمسازان بزم و رزم را پیمانۀ عشرت پرگشت - کار فرو بستن را نفس در دل

شکست - که گره گشای دشواری روزگار رخت هستی بر بست - رهگرایان بادیه غربت را آه

در جگر و گریه در گلو گره شد - که منزل آرای آسایش خاطر از جهانیان برگرفت - جهان نوردان

آگهی طلب به تنگدلی نشسته اندیشه سفر از دل ستروند - که سخن آفرین حقیقت گذار را

چشمه زندگانی انباشته شد - تهدیدستان آرزومند را خار ناکامی در پا فشرد - که کام بخش

به خواهش بر کارگاه تعلّق آستین بر فشاند - هر طایفه را شیوۀ خاص در گرفت - و بادۀ ناره کیف

افسوس برکشیدند - داستان صاعقه ریز بکالبد گفت در نیاید - و بچوبین پای قلم در نوشته

نگردد - هرگاه زمانیان را حال چنین شد اندازۀ درد ناک می دوستدار صورت و معنی که تواند

شناخت - و جان نابی و تن افسردگی چگونه بگذارش در گنجید - من برد و خسته لب را طفل وار

بمویه در آورد - و گریه طوفانی جوش برزد - شکیبائی (که مهین پور خورد بود) بسوگواری

جان سپرد - و آن مایه ده روشنی بروز تازی برنشست - طبیعت نابینا بدر از دستی در آمد

و وهم سبک سر چیرگی یافت - گذاشتن استخوانی کاخ را مردن انگاشت - و گردیدن جارید زندگی را

نیستی بر شمرد - زندگانی وبال دل و بار خاطر شد - و خراب و خور راه بیگونی سپرد - نزدیک

بود که عنصری پیوند بگسلد - و بار هستی از دوش بر نهد - دیوانه آسا گاه با آسمان در آویخته

و گاه بفرین قضا زبان برگشودے - دوری عنصری برادر مرا بدین روز بنشاند - و جدائی معنوی دوستدار گروگشای بستگیها کالیوه گردانید - این وحدت گزین کثرت آرا جز او راز بدیره نداشت و مرهم درونی ناسور ازو سرانجام می یافت - ناگزیر به پیغوله در شده بجانگهی سرا را انتظار نشست - و ناخن بر دل زدن و جگر بالودن پیشه گرفت - شاهنشاهی اندرز و کششهای آن سترگ نیور مرا بگروه صبر آبله پا آورد - و جان بخشی و دلدهی او شهر بدد گردانید - عقل رفته باز آمد - و هوش خفته بیدار شد - بر زبان حقیقت طراز گذشت - کردگار بهمتا بندگان را از راه وارسنگی و دبستگی بخود برخواند - و بدین دو روش بهم ناسازگار کمال دل بدهد - در فروشدن حقیقی دوستان نیکوان نخستین را جز رضامندی و تسلیم پیشگی نسزد - و اگر همگی مرهم را جاوید زندگی باشد خرد دوستان گشاده پیشانی و تازه رو باشند - خامه درین کاروانی سرا که درنگ بر ننهد - و اگر پسین این طرز پیش گیرد پیوند دلها بگسلد - و شهر از آبادی برانند ناخشنود می ایزدی بار آورد - و زبان زدگی دین و دنیا اندزد - (اگر یکی را از معنوی بهره غم پیرامون نگردد - و خود را بران ندارد) انسی فطرت را بهیمی طبیعت نام نهاده آید و مردمی را درندگی برخوانده شود - فرخا شهر بندے که درین عالم هریک را پای خرد بسنگ آید - و سر رشته اختیار از دست فروهشته بگوناگون غم درانند - آن ناشکیبائی (که از توفت) ناگزیر وابستگی بود - و بسا دلاویز گفتار آن روحانی پزشک چاروگر آمد در روز آن سفر گزین دل را از همه برگرفته با این بیچون بود - و نشان آگهی پیدائی نداشت ناکاه جهان سالار دانش نواز بر بالین او آمد - چشم برگشود - و بزرگ داشت بجای آورد افسرخدیو بخدای مهربان سپرده باز گردید - و همان دم بعلی عالم شتافت - در گهرین نامهای خود از واپسین سفر آگهی داده •

فیاضی اثرین ترانه بس کن • مرغت بنوا ست در قفس کن
از ساحت این بسیط بگذر • مستقی ازین محیط بگذر

• دیگر •

شاهنشاه خرد پدوها دریا گهرا فلک شوها
بزم ست جهان بعیش پیوست • دور نو شراب آسمان مصت
من مطرب پردهای خونی • کلم بنسرای ارغزنی
زین بزم که عشرت تو ساقی ست • گر من بررم ترانه باقی ست

سازند سبو کشان فغانه * مطرب نه و بزم پر ترانه

* دیگر *

کس را قدم سلوک من نیست * این کار دل است کار تن نیست
روبه منشان بن چه دارند * پیشانی شیر را چه خازند
من سیر نظر ز خوان قدسم * نعمت خور دودمان قدسم
این سگ منشان کو بکو را * مردار خوران بے گلسر را
با کرکس روزگار ماندم * در منزله جیفه خوار ماندم
با عیسی جان صیوح کردم * در یوز عمیر نوح کردم
چون از نفس من این سخن زاک * خضر آمد و عمر خود بمن داد
گر در برخم فراز کردند * عمر سخضم دراز کردند

کیني خداوند را بسیج شکار بود - آن آماده واپسین سفر چنان آرزو کرد که نگارنده اقبالنامه
دستوری چهار روز گرفته نزد او باشد - چون عرضه داشت ازان سگالش باز ماندند - چهارم روز
رو از جهانیان در کشید - و نهفته دانی او بروی روز افتاد - و پیش ازیں بچهار ماه در سر آغاز
رنجوری این رباعی بر سخته بود *

دیدي که فلک چه زهره نیرنگي کرد * مرغ دلم از قفس شب آهنگي کرد
آن سینه که عالمه دو می گنجید * تا نیم دمی بر آرم ننگي کرد
و در بیماری چند بار این بیت بر زبان رفت *

* بیت *

گر همه عالم بهم آیند تنگ * به نشود پای یک مور لنگ
از دیر باز تنهایی دولت داشته - و راه خموشی سپرده - با شاهنشاهی کوشش خمسه
انجام نگرفت - خود ازان آگهی میدهد *

* نظم *

بس قافله رفت کز درائے نشنید فلک چنین صدائے
بر بسته بپای مرغ خامه * دارم بخیال پنجمه
بگرفته هوای آسمانی * مانده ببیان ز بس گرانی
دانم که کم است چرخ فرسای * پرواز کبوتران بر پای
گر پای نه پیچش بدامی * امید رساندش پیامی
زین هفت رباط چار منزل * بندم بجمازه پنج محمل

آن چار عروسِ هفت خورگه • کاردم شان به نیمه رله
چندے اگر امان دهد بخت • یکیک ببرم بپایه تخت
سازم دل ازین فسانه سیراب • زان پیشترک که گیردم خواب
گر نشکندم سپهر پیمان • بلقیس برم بر سلیمان
لغتم از هر کدام که یافت بر مینویسد •

* ایژدی نیایش *

* مثنوی *

زمرمه سنجِ نفسِ آتشین • لطفه سای دلِ آتش نشین
عریده آموزِ نگهبای مست • حومه بخشِ جگرِ دل بدست
جوشِ مراحمِ طبرزد لبان • آبِ صبروحِ قدحِ غنجان
باده چکانِ لبِ آتشِ رخان • آبِ ده خنده گلِ پاسخان
مهره کشِ نخنه میزای صبح • پنجه گشایِ یدِ بیضای صبح
بتکده آرایِ بستانِ بهار • قابِ ده ^(۲) میکده لاله زار
نکته نگارِ امپِ نطقِ از بیان • چشمه شگافِ رگِ خشک از زبان
دُره درین دشتِ سرافراز او • ریگِ روانِ قافله رازِ او
نه کوه را بر سرِ کرسی نهاد • هرچه درین دایره پرسی نهاد
معرفت از خاکِ درش ناهید • عجزِ بسرچشمه او رو سفید
رفت ازو صاف گزینان زدست • دُره کشان نیز ازو نیم مست
دیده رمد سنجِ و جهان پر شعاع • عقلِ نپی دست و دکان پر متاع
نطقِ یکِ واله گفتارِ او • درکِ یکِ مفلسِ بازارِ او
علمِ درین قافله بیگانه ایست • عقلِ درین سلسله دیوانه ایست
جانِ سخنِ در کفِ کنهش قلیل • خونِ قلمِ در ره حرفش سیل
جلوه خورشید و سخن روز کور • صفحه ^(۳) انلاک و قلم پای مور
نکته گرانِ محمل و دانش خراب • قافله مستحقِ و دریا سراب
راه به تیغ اندر و دل خواب گیر • دشت همه آتش و کشت آبگیر
غیر نه و خانه باغدار در • جام نه و باده بسرشار در
قائله هست نشان بر نشان • بادیه در بادیه محمل کشان

قافله شد بچراغِ دلیل • قافله یافت بوجدانِ سبیل
 رنگ نه بر کرده روزِ بهی • هر دو درین راه بدستِ نهی
 قافله را رفت بمشرقِ نشان • تو سرِ مغرب شده محملِ کُشان
 شوق بجز باد چه سنجد بکیل • فرق بجز خاک چه بیزد ز میل
 شوق تو مستسقی و معنیِ شراب • موجِ سیماب و فروغِ سراب
 بحرِ سخن تشنهٔ تحمید^(۲) او • ریگِ روانِ سبزهٔ توحید^(۳) او
 دست و گریبان بخردم چون کنم • سر ز گریبانِ که بیرون کنم
 چاک زدم پردهٔ سامانِ خویش • بوکه زدم دستِ بدامانِ خویش
 * ثنایِ گیتی خدیو *

من که چومی چو شِ سحر میزنم • موجِ بجز درین نظر میزنم
 موجِ سخن چوهرِ تیغِ من است • بردلِ دریا گهرم روشن است
 بادِ من پخته تر از روزگار • ساغرِ من شعله تر از نو بهار
 صبحِ صبحم ز نشاطِ دماغ • شعله فکِ بر سرِ مرغانِ باغ
 اینکه ندروم بسخنِ راه یافت • بال و پر از مدحِ شه نشاء یافت
 جوهرِ کل گوهرِ دیدمِ او • درِ فلکِ سرِ خطِ اقلیمِ او
 ساغرِ او همتِ دانا پسند • بادِ او پرتوِ عقلِ بلند
 نشاء او جوهرِ بیفشِ زداى • نکتهٔ او جرعهٔ دانشِ فزای
 سرِ آلهی دلِ ربانیش • خطبهٔ شاهي خطِ پدشانش
 دستِ ده لجهٔ بی ساحلان • نرخِ نه گوهرِ دریا دلان
 نامه که مافند جهان بر سرش • آمدهٔ ظفرای هو الکبرش
 نقدِ خرد گوهرِ تمکینِ او • نظمِ جهان نسخهٔ آئینِ او
 خسروِ خندان دلِ فرخندهٔ چهر • خندهٔ او عقدهٔ گشای سپهر
 خلقِ سبکدل ز گرانباریش • فتنهٔ گران خواب ز بیداریش
 شیرِ دل و شیرِ کش و شیرِ گیر • دادگر و زود رس و دیر گیر
 شاهدِ او دانشِ معنیِ نگار • ساقیِ او همتِ دریا نثار

(۲) در [چند نسخه] نه پز کرده (۳) نسخه [ز] تو (۴) نسخه [ز] تو (۵) نسخه [۱] نه دردم

(۶) نسخه [ز] معنی دانش نگار •

هست دو منشور جهان‌بانش * جوهر تیغ و خط پیشانیش
 هر دو جهان عقل مسلم ترا * در شهنشاهی عالم ترا
 در آل از مدح تو بستند طرف * ده قلم و نه ورق و هفت حرف
 با همه نور سحرستان تو * شب فتوان یافت بدران تو
 عمر ابد بے تو بدران شتاب ^(۳) * عالم پیر از تو بعهد شباب
 * پیرایه آغاز کلام *

باز دل تنگ بهم برزدم * آبله چند به نشتر زدم
 آنچه برون رفت ز مدهوشیم * روح قدس گفت بسرگوшим
 انجمن شوق ضمیر من است * رقص ملائک ز صغیر من است
 چرخ بسم گشت که نابد شبیه * از پس نه فرق چو من کوکبیه
 زین دم روشنی که زدم صبحگاه * آئینه بستند بر اکیلی ماه
 حرف من از صبح دلونیز تر * ملک من از مرغ سحرخیز تر
 این چمن تازه که پرورده ام * ^(۴) شام و سحر خون جگر خورده ام
 آدمم اینک ز شبستان غیب * میکده در دست و گلستان بجیب
 زین دم گیرا که زدم سینه تاب * عطسه گره شد بدماغ شراب
 حکمت از پرده بساز آورم * مغز غلاطون بگذار آورم
 چشمه بکارم نفس تازه را * تا دل دریا برم آوازه را
 بوسر ساحل بکنم پای سخت * تا جگر بحر کشم لخت لخت
 گر دهم دست نوائی بلند * در گلری صاعقه پیچم کند
 نور ز خورشید برات آورم * از دم خضر آب حیات آورم
 مه بکف راهنموزان دهم * نکته ره آورد بیونان دهم
 هد گل مهتاب بکلمم دراست * صد دریا باب بسلمم دراست
 راه سخن را بسخن بسته ام * ^(۵) این چه طلسم است که من بسته ام
 خامه من جلوه کزان گل بدست * ^(۶) بر رخ اندیشه کند خار بست
 رشک کلمم ز نشاط نعیم * مجمره آویخت ز جعد نعیم

(۲) در [بعمر نسخه] ای دو جهان (۳) نسخه [ز] بدور شتاب (۴) نسخه [اب] از دهن من
 بر آورده ام (۵) نسخه [ل] طرّف طلسم است (۶) نسخه [اب] بر دل اندیشه *

از تَف این بادہ کہ آمد بجوش • آبلہ زد بر لبِ دریا خروش
 فخرِ معالی بفلک کوسیم • فرقِ معانی بزمینِ بوسیم
 من خم و دریا دل و گرداب جوش • بادہ من لنگرِ طوفانِ هوش
 بر درِ همت بہ نہی مایگان • گنجِ ببخشم ز سخن شایگان

• بہار آفرینش •

ہدیش کہ هنگامِ عالم نبود • غلغلِ باز بچہ آدم نبود
 چہرہ وحدت خطِ کثرت نداشت • طرّہ معنی خمِ صورت نداشت
 داشت بیک دانہ جہانِ نراخ • نہ چمن و ہفت گل و چار شاخ
 بسکہ سرماشقی خویش داشت • ہزدہ ہزار آئینہ در پیش داشت
 پردہ نشینانِ شبستانِ غیب • ہزار کشیدند ہرون سر ز جیب

• خلوت در انجمن •

صبح کہ نقدِ دو جہان ریختند • خلوتے از انجمن انگشتند
 خلوتے از انجمنِ آفتاب • شاہدِ او صبحِ سفیدِ نقاب
 خلوتے انداختہ نطعِ نراخ • سوختہ یک شمع و ہزاران چراغ
 شاہدِ خلوتِ گلِ کثرتِ بدست • آمدہ و بر رخِ امکان نشست
 صبحِ ازل شمعش روی او • شامِ ابد سایۂ گیسوی او
 پردہ ز رخسار بر انداختہ • آئینہ را برقِ رو ساختہ
 زلفِ تقیدِ بسرِ دوشِ او • خالِ تعین بہ ہناگوشِ او
 یک روش و جلوہ کران تا کران • یک نگہ و غمزہ جہان در جہان
 ہم مژہ انداز مژہ هنگامہ خیز • ہم نگہ اندر نگہ افسانہ ریز
 چار چمن ساختہ از رنگ و بو • ہفت قدحِ کوہ پر از نہ سبو
 فمزہ نظرِ گاہِ صنمِ دوستان • ہتکدہ در ہتکدہ ہندوستان
 روی برو شاہدِ برقِ شکاف • کفِ بکفِ آئینہ مینا غلاف
 چشمِ رصدِ میکہدہ مستیِ درو • نازے و صد ہتکدہ ہستیِ درو
 مرحلہ در مرحلہ نظارہ زار • قانلہ در قانلہ آئینہ بار
 برقِ رخسارِ آئینہ بگداختہ • آئینہ در آئینہ پرداختہ

شیشه حلی بسته ز دست نگار * نغمه گلو شسته بخون بهار
 شعله به پیچیده بگلبنگ نی * شیشه برقص آمده بر روی می
 رفته و آینده بیک حال در * عالم تفصیل باجمال در
 نشنه نگاهان مژه انگیزنه * چون مژهها بر سرهم ریخته
 من بچنین محفل ناکسته * با دل خود خلوتی آراسته
 خلوتی انگیزنه در انجمن * دل بمن و من بدل اندر سخن
 نعره زنان سر بعبادت زدم * تا در معنی باشارت زدم
 وحدتی از وحدت کثرت بری * بیخودی محو تماشاگری
 نعل درین بادیه واژون زدم * بر قدم صبح شبیخون زدم
 * شائع شدن عشق حقیقی در عالم مجازی *

صبح ازل ریخت چو باران عشق * شد دو جهان غرق طوفان عشق
 عشق بدل ریخت چو ساغر بجام * شور^(۱) بسرخواست چو آتش بجام
 نکته گران است بگفتار عشق * چشمه روان است برفتار عشق
 صاعقه عشق چو ریزه بفرق * نبض برقصد ز تپش همچو برق
 بارقه عشق چو گردد بلند * کوه سراسیمه جهد چون سپند
 تاب زدند آتش نظاره را * از مژه سفتند دل خاره را
 دیده گشادند و دل اندوختند * گوش بلب لب بگلو دوختند
 باز گشادند لب مخون چکان * نغمه الماس گدازی دکان
 من که درین بتکده ام پیر عشق * زمزمه پیرای بم و زیر عشق
 لعل طرازم دل گنجینه را * خط بدخشان بکشم سینه را
 بلبل ما شعاع پرستی کند * نه رخ گل بیند و مستی کند
 صد قدم از خویش فروز آمدم * تا بچنین بانگ و سرود آمدم
 این همه تفسیده درونان راه * شست فکندند درین چشمه گاه
 نادار لعل گهر آمرد بین * باده صفت آتش بیدرد بین
 * تحافت تن و بانتهای رسیدن عمر *

ای شده خورشید سر بام خویش * چند زنی پا بسرانجام خویش

شبنمِ گلبرگِ تو و قفِ سراب^(۲) • تو شده نیلوفرِ این آفتاب
 آئینه بگذار درین زنگبار • از نفسِ خویش مشو سنگسار^(۳)
 کفِ میزاری که سقایت نیست • جامه میپرای که رنگیت نیست
 خانه میزدای بگردِ وجود • بر ورقِ آب کش این نقشِ بود
 گرچه دمِ سحر بیانِ من است • حیرتِ من بندِ زبانِ من است
 • در مقصود بگف آمدنِ باوجود کشاکش دنیا •^(۴)

شکر که چمناره بنزل رسید • زوقِ اندیشه بساحل رسید
 گامِ نخست از قدمِ جست و جوست • منزلِ اول ز ره آرزوست
 گرم روان چون نشوم آه زن • ره همه یک گام و در صد راهزن
 ره نه باندازد پایِ من است • گروم از دستِ سزایِ من است
 خضر درین بادیه کم کرد راه • نوح فرو رفت درین موجگاه
 نیست مرا چون بره دل قدم • رفته ام این راه بیایِ قلم
 ره چه کنم با قلمِ رهگرای • بادیِ آتش و چوبینه پای
 نادره طفله بدقا نامزد • عمر طبعیش ز ازل تا ابد
 جوشِ صنمخانه بالا ست این • غلغلِ ناقوسِ مسیحا ست این
 بر درِ این کعبه روحانیان • بر نهد اکلیلِ چو نصرانیان
 کاخِ نخست از رمدِ کبریا • ریخته از بیخته کیمیا
 کرده بیک دست سطرلابِ دل • دستِ دیگر عقدِ پروینِ گل
 از پیِ هنگامه کشیدم ز جیب • لعبتِ از پرده نشینانِ غیب
 غمزه زنان چون شود ابرو نما • گوهرِ انصاف برد رو نما
 از رخِ این شاهدِ شیدا ئیان • تا چه به بیفند تماشا ئیان
 بشکنم این کلکِ حقیقتِ سرای • حرفِ جگریش و زبانِ سینه خای
 فیضی ازین فیضِ دلت تازه باد • مغز ز جوشِ تو پر آوازه باد

• سلیمان بلقیس •

آلایِ پرده تقدیس بگشای • سلیمان مرا بلقیس بنمای

(۲) نسخه [ل] خراب (۳) نسخه [ب] سنگبار (۴) در نسخه [ب] این عنوان نیست - نسخه [ل]

ترانه واپسین •

درین ^(۲) بتخانهٔ ناقوس جوان • زبانی ده مرا قدّوس گویان
 حصارِ قدس را کنگر بلند است • بهر کنگر چه سرها در کفند است
 همه ذرات در تقدیس و تهلیل • مرا لب پر ز انسونِ عزازیل
 چه سازم با بقاء پیونده دارم • پری در شهر و دل در بند دارم
 بلائی نیست کان بر جان من نیست • که دیو نفس در فرمان من نیست
 بتان هند تسبیح گستند • بهر مویم دو صد زنار بستند
 درین ^(۳) مسند بفقالت هر که تن داد • نگین دل بدستِ اهرمن داد
 دل من با بتانِ آنری چند • سلیمان گرفتارِ پری چند
 چنانم از بلندی در ده آواز • که آید هدهدِ شوقم بهروز
 نشینم چاره گر خلع بدن را • ز دوش جان گذارم بارِ تن را
 و زین منزل بکوششهای والا • سبکروحانه گیرم راه بالا
 یکے الحانِ داودی کف ساز • سلیمان را دهم زان عالم آواز
 به بندم ارغنونِ عشق را تار • کفم زین پرده مغز خفته بیدار
 گره شد هفت دریا در گلیم • گشایش نیست ممکن تا نگیم
 اگر گویم تهی شد لجهٔ ژرف • ز من باور که خواهد کرد این حرف
 بخوانم گنج را از دل برون داد • که خواهم آسمان را بند بگشاد
 ز دیگ آرزو سرپوش برداشت • کف چند از دل پر جوش برداشت
 ز شور طبع سحره تازه انگیزخت • ز نوکِ خامه بر کاغذ شکر ریخت
 مگر هندوستان فردوس گشتست • که چوب خشک او شکر سرشتست
 دگر رفته که بگذارم مقابل • شکافِ خامه را تا روزنِ دل
 که آن نوزی که جان را رهبر آید • از لن روزن باین روزن ^(۴) در آید
 اگرچه رخت اژدر دیوان بیداد • سلیمان سخن را تخت بر باد
 بمن آمد یکے تدبیر کردن • بانسون دیو را زنجیر کردن
 بتخت معنی از سر پایه بستن • ز گنج خود برو پیرایه بستن

(۲) نسخه [۱] میخانهٔ ناقوس جوان (۳) نسخه [۱] در شیشه دل در بند (۴) در [بعضی نسخه]

مشهد (۵) نسخه [ب] نخواهم (۶) نسخه [۱] ز نور (۷) در [چند نسخه] آمد (۸) در [چند نسخه]

در آمد (۹) در [اکثر نسخه] میه بسن •

بیا فیضی که داد دل ستانیم * سلیمان را بتختِ خرد نشانیم

* محدث جهان آفرین ^(۲) *

بنام آنکه دل را نقد جان داد * سخن را زندگی جاودان داد
 بجان ما ازو مدّت پذیریم * که گر مدره اجل آید نمیریم
 زمین را آن کرامت داد جودش * که افتد نه سپهر اندر سجودش
 رصد بند سپهر آفرینش * صفای سارِ اسطوابِ بینش
 حلاوت بیز معجون معانی * ملاحظت ریز ذرق نکته دانی
 ورق سوز کتاب کج حروفان * رقم شوی خیال فیلسوفان
 بهار انگیز باغ زندگانی * طراوت بخش ریحان جوانی
 فسون آموز چشم عشوه سازان * جنون آمیز مغز عشقباران
 جواهر سای کحل چشم خونی * نمک افشان ناسورِ درونی
 دعا گردان دشنام از زبانها * هلاهل را طبرزد سارِ جانها
 زلال چشمه سار چشم پاکان * نشاط سینۀ اندوهناکان
 در آتش انکس دراعۀ شید * در آب انداز آب و دانۀ صید
 بذوقش موبو پشهینه پوشان * بشوقش سربسو اطلس بدوشان
 سخن سنج از ترازوی دلِ ما * سخن زو حرزِ بازاری دلِ ما
 جهان نم قطره نیسان جودش * عدم گنجینه نقد جودش
 دران نطمه که گسترده جلالش * ازل گنجید در صفِ نعالش
 قضا در کارگاهش پیشکارے * قدر از قدرش صنعت نگارے
 ز عالم نسخه برداشت مجمل * بنام آدمی کردش مسجل
 ز مد نقش عجب کز آب و گل ساخت * مزاج آدمیت معدن ساخت
 زبان در کوی قدسش بینوائے * سخن با شهر علمش روستائے
 خموشی هیچ و قیل و قال هیچست * که کشف اینجا چو استدلال هیچست
 ازو مستثانیان را در قدم خار * و زو اشرافیان را سر بدیوار
 کجا آید ز من اندیشه ذات * من و اندیشه اش هیبت هیبت
 توجرات بین که همت میزنند جوش * بگریه قطره دریا را در آغوش

خرد در جستجویش اشتهام کرد • نرفته خویش را در راه کم کرد
 حدیث آنجا که ایزدان شناسی ست • سپاس افدیشی ما ناپاسی ست
 درین بستان زبان باید درو کرد • خموشی را بحیرت پیشرو کرد
 اگر فیضی دل مرتاض^(۲) داری • سرے با مبدأ فیاض داری
 سخن را چند باشی محمل آرای • بدست آویز عجز ایغیا بنه پای
 ز من تا ذره باشد آنقدر فرق • که میترسم ز یک شبم شوم غرق
 ازان منبع که دریای فَنوح است • مرا نم قطره طوفان نوح است
 می آن مستم که بخورشم بیک جام • نه زان دریاکشی آتش آشام
 گذشتند آن همه مردان آزر • که طوفان خشک کردند از دم گرم
 کشیده صد هزاران چشمه و جوی • ولیکن همچنان لب العطش گوی
 درین درگه نهان و آشکارا • بر اینان باد هر خواهش گوارا
 بسم پرواز دادم دیدۀ سیر • تفاوتها ست در مستان این دیر
 یک از صد قدح ناگشته سرمست • یکم بینی بپوئے رفته از دست
 ز فیض ابر احسانش چه گویم • که گنجانید دریا در سبزم
 چو شد فیض ازل در چاره ساری • تن خود از نفع کردم نغازی
 نیم آخر ازان آلوده صوفای • جگر بے آب و لب پر موج طوفان
 معاذ الله ازین مشقه نهی دست • بگفتار بلند و همت پست
 رفیق کاروان کعبه جویان • بتان حرص را لبیک گویان

• آغاز مثنوی ندامت بخداوند ذوالمنن •

ای در تک و پوی تو ز آغاز • عنقای نظر بلند پرواز
 دانا که سخنی بکنه او بست • بر کنگر شعله تار مو بست
 این مرحله گرچه دلنشین است • هشدار که بادش آتشین است
 زین باغ سخن بهاد ازلان • دارم قلم چو بید کز ان
 آتش زخم این بهار آغید • تا میوه طمع ندارد از بید
 هیبت چگرنه سر کند کس • ره بردم نیغ و پای از خس
 هم پاشنه ریش و هم کف آماس • چون پای نهم بدشت الماس

کج دار و مریز ساقی دیر * می بین و مکن حواله بر غیر
 نظم چه کند بسر تحقیق * دریا شده میهمان ابریق
 ای از تو دلیل در قدم خار * وی از تو حدیث سر بدیوار
 آن نور کزو دودیده باز است * مژگان گسل و نظرگداز است
 بر لوح وجود چون قلم زد * هر نقش بجای خود رقم زد
 اندازه کار گاه تدبیر * برگرفت بگونهای نقدیر
 هر گل که طراز این ادم است * چون نقش قرینه در گلیم است
 هر تار که بند این حریر است * چون رشته پود ناگزیر است
 خاموش که راز بس شگرف است * این نکته برون ز صوف و حرف است
 حرفش ز خیال ژرف بیرون * حرف از وی ووی ز حرف بیرون
 آنکس که بجست از کداهش * پیچیده ورق ورق حجابش
 ای ساده ز خط مباح غافل * کین مورچه خورد جوهر دل
 در پرده چنین که میزند چنگ * یک زخمه و صد هزار آهنگ
 هر ذره که از وجود گل کرد * آئینه رونمای گل کرد
 بشکاف دوزن آگاهان را * پیچیده درو جهان جهان را
 در هر بن مو که می نهی گوش * فواره فیض ارست در جوش
 انگیخت ز عشق آتشین خوی * آتشکده بهر بن موی
 صد دیده و دل بیکدگر بست * گلدسته حسن و عشق بر بست
 بیهوده چه میزنم نوائی * این راه نمیرود بجائی
 زین رشته شدم گمسته امید * خاک چه کند سپاس خورشید
 قیاسی ازین خروش بگذر * گر پخته دلی ز جوش بگذر
 * مناجات^(۵) *

ای دیده فروز شب نشینان * اندیشه زدای پیش بینان
 هر ذره ز جرعه تو گل خیز * هر قطره ز باد تو لبریز
 عظم بر تو نعل و اکلیل * کنهت بخیال سنگ و تقدیل

(۲) نسخه [۱] فریب (۳) در [چند نسخه] فرسنگ (۴) نسخه [۱ ب] دیده دل (۵) نسخه

[ز] مناجات در پیشگاه مبدأ فیانی که ذرات الوان جهان محو خورشید جمال و جلال او بند *

از هودج عزت شب تار • پس مانده ازل بیای انگار
 بر من غم روزگار سخت است • دریاب مرا که کار سخت است
 من غافل و دیو هم نشینم • من خفته و فتنه در کمینم
 سخت است سیاهی شب من • لخته زشب است کوکب من
 هم کوکب و هم شیم سیاه است • میگویم^(۲) و آسمان گواه است
 زین شب بدر آر کوکب را • پیشانی روز ده شیم را
 این قفل غم از دلم جدا کن • دستم بکلید آشنا کن
 از شمع مرا مساز مایوس • پیراهن اگر کشم ز فانوس
 خونابه ریش می تراوم • درد دل خویش می تراوم
 نشتر زخم این رگ و زبان را • در خون کشم این لب و دهان را
 فیاضی ازین ترانه بس کن • مرغت بذواست در قفس کن
 تن زن که فسانه بس دراز است • گنجشک نه مرد شاهیار است

* در مدح حضرت شاهنشاهی *

نالان من و مرغ در چمن زار • از من قلم و ز مرغ منقار
 طبعم ز بهار گل نشان تر • کلکم ز نسیم گل نشان تر
 در جلوه من از صبا روان تر • وز من نظرم سبک صفای تر
 در وهم نیاید از ستیگی • در عقل ننگد از بزرگی
 دریار نه آسمان سر او • ناموس دو کون افسر او
 دریا و فروغ عقل موجش • چون چرخ و نظر بلند اوجش
 بر عقل فزوده کوکب بخت • بر عدل نهاده کسری تخت
 طبعش ببهار ارغوان کار • بزمش ز نشاط زعفران زار
 چون می بمزاج ناتوانان • چون عشق بطبع نو جوانان
 هم عشق پسند و هم خرد دوست • او مغز جهان و نه فلک پوست
 دانای ازل بهاک زادی • شاگرد خرد باستانی
 عهد طربش روزگاران • چون باده بموسم بهاران
 ساقی قرابه سبکدست • ساغر شکن حریف بد مست

دانا دل و دردمند پرور * دادار پرست و داد گستر
 چون نهبت گل بعطر بیزی * چون باد صبا بصبح خیزی
 یکدل ز بی جهان پناهی * درویشی او پادشاهی
 بر تخت بفر بوده خرمند * اطلس بگلیم داده پیوند
 عقلش بصبح می پرستی * از طبع شراب برده مستی
 از خواب نه دیده اش گرانبار * نه دیده که موبوی بیدار
 ور کرده بنار نیم خواب * یا ساخته با دم شراب
 بیداری عالم است خوابش * هشیاری مجلس از شرابش
 او مست می و زمانه هشیار * او خفته و نه سپهر بیدار
 بزمیست جهان بعشرت خاص * عهدش بترانه چرخ رقص
 فیاضی ازین حدیث خاموش * درگاه ادب به بین و مخروش
 فکر تو و مدح شه چه حرف است * ساحل بگزین که بحر ژرف است
 * تمهید سخن ^(۲) *

رخشنده شب چو آه شب خیز * پیمانه مه ز نور لبریز
 از جوش طرب زمانه سیراب * پالغز نظر زمین ز مهتاب
 می بیخت هوا طرب بر آفاق * می جست صبا چو نبض عشاق
 من بر در صبحدم نشسته * مژگان بخط شعاع بسته
 دانش بسرم چو در بگرداب * معنی بدلم چو می بهمتاب
 دل اوج نورد و من ز دنبال * کامد ز فلک سرش اقبال
 یعنی که نقیب بارگاہی * آورد نوید پادشاهی
 گلبنانگ نشاط زد که بشتاب * وقت است حضور وقت دریاب
 برخیز که یاد کرد بخت * شه خوانده بسجده گاه تخت
 برخاستم از زمین فلک ناز * برخاسته مو بمو بهروز
 پای از مژه چون بره گشادم * بر هر مژه منته نهادم
 چشمی که برهگذار کردم * چشم دگرش نثار کردم

(۲) نسخه [ب] تعریف سخن - و نسخه [ز] تقریب ترتیب این انسانه افسون پرورد که با دل شب
 همدوش و معانی آن با نسیم صبح هم آغوش است .

تابنده دره چو چشم بیفا • رفعت شکن سپهر مینا
 بر روی زمین و آسمان^(۲) ناز • با درگاه کبریا هم آواز
 زهن در گذشته پیش رفتم • وانجا نفس زخویش رفتم
 خود را قدری ز خود کشیدم • زان در بدر دگر رسیدم
 گذشته ازان در ادب نیز • کونین گذاشته بدهلیز
 من بادل و دل بمن سخنگوی • من بودم و دل درین تکاپوی
 گفتم به بلندای چنین جای • از بام فلک بلندم پای
 گفتا برو ای حریف سرمست • بگرفته عصای عقل در دست
 طبع تو اگرچه وهم ناک است • چون من بقوام تراچه باک است
 دیدم دو جهان بیک جهان در • مد عمر ابد بیک زمان در
 بزوده ز چهره جهان رنگ • مه برگردون و شه برآورنگ
 در پای سریر سر نهادم • از سجده جلای جبهه دادم
 پیوند زمینیان گسستم • نزدیک با آسمان نشستم
 گفت ای چننت ز شب من ما • جادوگر آتشین دم ما
 از دل شرری بدم بیفکن • آتش بنی قلم بیفکن
 درهند ز عشق سرگذشته ست • جان را بنواش بازگشته ست
 آید ز تو حرف عشق گفتن • دانی تو شرر بمری سفتن
 نو ساز فسانه کهن را • عشق نل و خوبی دمن را
 راز دل نیکوان نکو گوی • موئ شو و نکته همچو مو گوی
 صد نغمه درد در سخن ریز • در ساغر نو می کهن ریز
 مو بر تن من زبدم برخاست • دودم ز دل دونیم برخاست
 لیکن چه کنم نداشت از بیم • بیچاره دلم بغیر تسلیم
 آنرا که شد آسمان بفرمان • فرمان نبرد زمین چه درمان
 گیرم ز نوای هندی آهنگ • در پهلوی و در پی زخم جنگ
 شمع که بود انیس سوزم • ز آتشکده^(۳) فرس بر نوزم
 بر فارسیان ازین معانی • آتش^(۴) ببرم بارمغانی

(۲) یا آسمان تاز باشد (۳) در [چند نسخه] فارس (۴) نسخه [ب] مهرم •

از خامه تنورِ دل بکارم • طوفانِ طوفانِ سخن ترازم
 خیزد چو دلم بدرِ نغانی • دریا طلبم بمیهمانی
 بندم کمره بباغبانی • دلها شگفایم از معانی
 خود ساقیِ خود شوم درین دیر • منت نکشم ز شیشه غیر
 از آب برآرم این جگر را • آتش زخم این دماغِ تر را
 صد غوطه بخورم دهم قلم را • تا نازگیت بود رقم را
 در سینه متاع بار دارم • صد قافله در دیار دارم
 این نامه که بود نطفِ این فرش • من می برمش بکنگرِ عرش
 این لعل که داشت پای در گل • بر می نهامش بکوسِ دل
 این نامه که سرگذشتِ عشق است • صحرای جنون و دشتِ عشق است
 این دردِ دلست و بانگِ نی نیست • خویشِ جگر است و شیر و می نیست
 سرچرخِ قرابه دل است این • خویشِ دو تندرِ بسل است این
 این نامه که بانگِ رودِ عشق است • یک زمزمه از سرودِ عشق است
 این پرده نو که کرده ام ساز • انجام ز بخت روز من آغاز
 آلوده خویشِ دل نوائی ست • از عشقِ شکفته ماجرائی ست
 هم دشنه زردِ رونگران را • هم رشته دهد جگردان را
 سرگند بباده کاندینِ جوش • یک جرعه کس نکرده ام نوش
 یک ساقی و یک شراب و یک دیر • من چون بکشم می از کفِ غیر
 جامی که زدند این خموشان • من نیز از آن میمِ خروشان
 یکچند قرابه نوش کردم • جوشی زخم و خموش کردم
 بصره شوم و بگوهی تاب • موجی زخم و روم بگرداب
 فیاضی ازین خروش بگذر • جوشی بزن و خموش بگذر
 در بزم مزین بلند دستان • آهسته که خفته اند مستان
 • نواختنِ کوسِ تغافلِ پیامِ تعلی و اعتلای خویش •
 امروز نه شاعرم حکیم • دانند حادث و قدیم

(۲) اگر گله باشد نیز درست آید (۳) نسخه [۱] طرازم (۴) نسخه [ل] من می نهامش (۵)

نسخه [ل] دریای جنون •

(چہلم)

شاخِ چمن طرب نسیم • کلم سفری و من مقیم
 آنکس کہ مرثت نکتہ سنجیم • در هر ہی مو نہفنه گنجیم
 هر موی ز من تمام گوش است • خاموشی من دوعده خورش است
 این دل کہ نیز زدت بخارے • بشکاف و بہ بین درو بہارے
 پیوندی شاخ و گل درین باغ • کلک ست مرا چمن از داغ
 صیتِ قلم چو بانگِ خلخال • در هر رقم چو چہرہ و خال
 تا ناز و تر ز من رقم را • در بادہ کشیدہ ام قلم را
 سوگند بنظرِ الہی • یعنی بجمالِ بادشاہی
 کین شیشہ نہادہ ام بران طاق • کانجا نرسیدہ دستِ عشاق
 دریاب کہ از نظارہ چند • بگداختہ ام ستارہ چند
 تا مدحتِ شاہ نقش بستم • بالیدنق قلم بدستم
 پیراستگی نہ چمن را • در گل بگرفتہ ام سخن را
 این رختِ منعت رختِ کس نیست • نو بارہ ام از درختِ کس نیست
 زین مرحلہ بارِ خویش بندم • محملِ برباطِ پیش بندم
 هر چند کہ راہ من دراز است • چہارہ جوان حدی بساز است
 آنم کہ ستارہ بار دارم • در راہ ^(۲) بسپہر کار دارم
 با او بفروشم اخترے چند • بندم بزمانہ گوہرے چند
 لطفِ تو دلم بگلش آورد • صد بحر بیک تراوش آورد
 در نہ ندہم بسحرِ ہاروت • یک قطرہ خون بکلِ یاقوت
 این چشمہ کہ من گشادم از پیش • از فیضِ تو نیست قطرہ پیش
 آن قطرہ کہ دید فیلسوفان • آستینِ صد ہزار طوفان
 از تستِ طلسم این خزانہ • من ہیچ نیم درین میانہ
 در من سخن آفریدہ تست • روحِ سختم دمیدہ تست
 چون خود تو کنی بلند کوسم • من ہم در آسمان بیوسم
 از موجہ فیضِ تست این جوش • من مہر بلب نہادہ خاموش
 میگیرم و نیست در کفِ صبر • خیزش ز گل است و ریزش از ابر

دارم بخیال دلفریبان • راه بدل خود از گریبان
 آن گرم روز که گاه و بیگاه • صد قافله جان برم ازین راه
 در راه ز زانویم رباطه ست • کانجا ز پی دلم بساطه ست
 زانو میبزش گمان که طور است • سنگش همه ذره ذره نور است
 بنگر که چسان بصد نک و تاز • بر تار معانیم رسن باز
 حیران خوردم درین تکاپوی • بر موی سوار و میزنم گوی
 دل را شگفانده ام بصد آه • اینک گل خلوت سحرگاه
 در بزم نشاط اوست ساتی • این ساتی و این نشاط باقی
 * داستان عشق^(۲) *

ای خامه سر ز عشق برکن^(۳) • از شعله و پنبه نکته سرکن
 دارم ز فی قلم من مست • آنشده گاه عشق در دست
 تا جوش زخم ز مشرب خویش • صد غوطه بخون دهم لب خویش
 آنشده کنم دهان را • در آتش دل کشم زبان را
 از دیدۀ خشک غم ببارم • اخگر دارم شر بکارم
 بیرون کشم از دماغ خون را • روغن زخم آتش درون را
 در شعله میکندم^(۴) نظر کن • زین ذوق بعاشقان خبر کن
 ای عقل هزار جان بلب باش • در حضرت عشق با ادب باش
 شاهنشیه بی نبرد عشق است • سلطان خرابه گرد عشق است
 در ریگ روان دلفینه او • در دست نهی خزینه او
 صد معرکه آرزو سپاهش • صد ناله نقیب بارگاهش
 از دیده بدیده شاهراش • وز سینه بسینه جاره گاهش
 برق انگی^(۵) فرق خاندانها • پرتو بر شمع دردمانها
 از خون خرد^(۵) نگار پیوند • وز سلسله جزون حلی بند
 گاه از گل گریه لاله انگیز • گاه از لب خنده ارغوان ریز
 گمراه کن کاروان امید • آتش زین نو بهار جاوید

(۲) نسخه [۱] بیان از عشق - و نسخه [ب] تمهید عشق (۳) نسخه [ب] پر کن (۴) نسخه

[۱] نکندم (۵) نسخه [ز] جگر •

اینجا همه آبروی محفل • چاک جگر است و سوزش دل
 حسن آمد و بر جهان ملازمت • عشق آمد و مد در بلا زد
 نه حسن فریب ناگهانی • نه عشق بلای آسانی
 تا صید کند دلی بفا کام • از تار نگه بقامت مد دام
 عشق است سر سبز گشاده • معشوق پداله حسن • باده
 این شعله بهند گرم خیز است • زینچاست که آفتاب تیز است
 هند است هزار عالم عشق • هند است جهان جهان غم عشق
 خاکش همه ذره ذره مهر است • هر ذره چراغ نه سپهر است
 یغما گر شهر عاقبت باش • در عشق قتل به دیت باش
 بیدار دلاں بخت هستی • سوزنده ندیده خواب مستی
 گام دلی پیش بین شمارند • هر دم دم واپسین شمارند
 فیاضی ازین جهان قدم کش • بر عرصه آنجهان علم کش
 * داستان فنا ^(۲) *

موج مست سپهر و هم بغیاک • سیلاب فنا چو ریگ بر باد
 عکس است جهان و موج سیلاب • آئینه بیار ^(۳) و عکس دریاب
 نقسیده دلاں درین سراب اند • کز تشنگی جگر خراب اند
 یکچند نسیم سرد خوردند • چشم بخیال گرم کردند
 دیدند خرابی بنا را • خواندند کفایت فنا را
 بس زنده سر بریده بردست • در ماتم روزگار بنشست
 اینجا همه رخت خانه نیل است • داستان همه فروغ رحیل است
 تا چند فنا پسند بودن • بر هیچ نظاره بند بودن
 این نقش بجز خط فنا چیست • دلگسنگ تو بر هوا چیست
 تو آبله پا و کاروان تیز • برخیز ازین گریه برخیز
 بر ساز حدی که کاروان رفت • هان رو که هنوز میتوان رفت
 این قاتله راه پیش و پس داشت • تا خود بخدی و دل جرس داشت
 تنها رو اگر چه مومن هست • بس راهنمای راهزن هست

برکوه ره است رخت بر بند • محمل بجمازه سخت بر بند
 هم پای بجست وجو ضمان کن • هم گوش در آی کاروان کن
 چون صبح میان درین سفر بند • صد باد صبا بیای بر بند
 راهست بدشت آتشی هین • در شعله مرو بیای چوین
 این باغ که آه سنبل اوست • حسرت گل و ناله بلبل اوست
 هر گل که بباف روزگار است • چون شعله بیاد استوار است
 تو کاغذ باد و سربسز باد • آبت بچراغ و راه بر باد
 در خود منشی چوپای در گل • زین پیش مبدد بار بر دل
 عمقوارگی دل و جگر کن • چون مرغ زبال خود سپر کن
 دارند مسافران این راه • در لقمه ز شیشه ریزه نان خواه
 * خانمه^(۲) *

هر نغمه که بسته ام درین تار • ناتوس نهفته ام بزئار
 هر نکته بشعله ایست همدش • هر نقطه پاخگره هم آغوش
 بس رنگ بنوبهار بستم • کین غنچه بخون نگار بستم
 گشتم بخیال نکته پیوند • از مغز معانی استخوان بند
 پیچیده بنه فاک سخن بین • جان نو و قالب کین بین
 بانگ قلم درین شب تار • بس مهنی خفته کرد بیدار
 هم کرده جنون مست هشیار • هم ساخته عشق خفته بیدار
 گل خنده آتشی بهارست • آبستن گل شراره زارست
 این گل که ببوستان نثار است • از من بهار یادگار است
 یک صاعقه از سحاب عشق است • یک شعله ز آفتاب عشق است
 آنم که بسحر کاری ژرف • از شعله تراش کرده ام حرف
 هر صبح بفیض پادشاهی • من بودم و باد مجباهی
 دروازه صبح بر رخ باز • کلکم ز شکاف پرتو انداز
 دست سخنم ز دل حلی بند • پای قلم از جگر حنا بند
 گل کرد ز من بهار معنی • بستم بسخن نگار معنی

(۲) نسخه [ز] خانمه کار این آتشکده خرد مورز (۳) نسخه [ز] برین •

هر صبح که سازِ راه کردم • در آتشِ خود شناه کردم
 نسجست بخونِ دل طراش • لب‌ریزِ حقیقت از مجارش
 بر کوهش اگر کنند آهنگ • خون‌فابه بجوشد از دلِ سنگ
 در بادیه گر کنند ازین ساز • در ریگِ روان بر قصد آواز
 فکره که بود معانی انگیز • بحرست ز آبِ خود گهر ریز
 این بادیه که جوشد از ایام • خونه ست چکیده از دماغ
 مد سحر و فسون بتار بستم • کین نقش بروی کارِ بستم
 صد بلبلِ مست نغمه‌گر خاست • کز هند گلِ عراق برخاست
 پیراسته ام معانی بکر • در گنجویِ طبع و دهلوی فکر
 بزم ز نسیمِ طبع گل خیز • جامه ز میِ نشاط لبریز
 از هم من و بخت جره کش تر • روزش خوش و روزگار خوشتر
 چون دور تو گشت باغبانم • بالید نهالِ فیمرانم
 این چار هزار اگره ناب • کانگیخته ام بآنشین آب
 بپذیر که آبِ گوهر تست • از بهرِ نثارِ افسرِ تست
 پیمانم من اگر نشد پر • دریا گفتم نثارِ نه در
 زین جوش که داد موج خیزم • گوهر^(۲) همه ناشمرده ریزم
 نا چشم مرا ز خود ربودند • در خابِ من آسمان نمودند
 صد دیده بر رطه دل افتاد • کین مرجِ گهر بماحل افتاد
 این باغ که پر ز نکستِ تست • یک گل ز بهارِ دولتِ تست
 دارم طربِ ایامِ دیگر • در طرحِ چهار باغِ دیگر
 گر عشقِ چنین بسوزد پاک • مهتابِ برون برآرم^(۳) از خاک
 بگداخته آبگینه دل • آئینه دهم ابدستِ محفل
 بر خواب نهد فسانه بازار • من گشتم ازین فسانه بیدار
 این عرصه آسمان نوردان • کانجاست نظر ز کند گودان
 از همست طبع در نوشتن • منت کش آسمان نگشتم
 دکان! هنر چنین گشودن • سامانِ سخن چنین نمودن

این کارِ منست کارِ کس نیست • اندازه اختیارِ کس نیست
 سیاقِ کلمه از خطِ ژرف • شد نبض شناسِ معنی و حرف
 امروز ز دودمانِ ایام • زد نوبتِ من سپهر بر بام
 سلطانِ سخن که شد امانم • اوزنگ نهاد بر زبانم
 هم با امرا نظیر گشتم • هم بر شعرا امیر گشتم
 شمشیر زبانِ ملکِ معنی • تارکِ فکنانِ رزمِ دعوی
 چون بر سپهر نظر فکندند • در معرکه ام سپهر فکندند
 کلمه ز سر بلند نامی • طغرا کشِ قادرِ الکلامی
 فخرِ الحکما خطِ جبینم • ختم الشعرا گلِ نگینم
 این خامه که کرد نامه ام طی • در ناخنِ کج رقم زدنی
 مضمونِ صحیفه ابدِ بیتی • در عشقِ نهفته صد خردِ بیتی
 آنکو بسخن فتاد کارش • انصاف دهاد روزگارش
 رسمِ ست ز عقل قاصران را • صد طنزِ زدن معاصران را
 آنانکه بنطح خاک خفتند • دانی ز زمانیان چه گفتند
 ریزند دخان اگر برین نور • من دارم شان بدیده معذور
 و آن نیز رسد که من نباشم • دستانِ زنِ این چمن نباشم
 آنانکه بگل زدند خارم • افسوس دمند بر مزارم
 ای دولتِ تازه روزگار • کانگختم • چنین بهار
 در مجلسِ شاه می نشستم • گلدسته صد سخن بدستم
 لوشب همه شب چو عقل بیدار • من روی برو چو مغزِ هشیار
 می بود درین دقیقه ریزی • دریای دلم بوجِ خیزی
 من خاکِ ره گهر شناسان • کامروز برغمِ ناسپاسان
 این گنجِ گهر چو بر گشادند • انصاف گزینِ نظر گشادند
 این دم که ز عشقِ یادگار است • از جوشِ درونه ام بخار است
 هم داروی بیهوشِ مستان • هم هوشِ ده خردِ پرستان
 باقوتِ بغیرِ جانِ پاکان • الماسِ بچشمِ خواباناکان
 بر تارکِ آرزو گلِ سرور • پیشانیِ عشق را خطِ نور

روشنگر دیده^(۲) و دل من • هنگامه فروز محفل من
بس گرد شرر ز سینه رفتم • کین لعل بنوب آه سقتم
چون خامه بخون دل نشستم • بر آب در دیده نقش بستم
یک رشحه بصد جگر خریدم • کین گلبن عشق بر کشیدم
فدایی ازین طلسم سازی • تا چند کنی نفس درازی
آن به که فسانه در نوردهی • زان پیش که خود فسانه گردهی
ای سوخته ضبط این نفس کن • بس کن ز حدیث عشق بس کن

و از سوانح عروسی بزم شاهزاده سلطان دانیال - شب بیست و دوم مهر شادکامی انجمن
آراسته شد - و آن گلدسته اقبال را بدخت رابل پر رای مالدیو بیوکانی پیوند
شاط افزود - دوم آبان جشن شمسی وزن دیبیم خدا شد - شادمانی را فراخ بارگاه برزدند
آن گران سنگ را بدوازه چیز بر سختند - و بخشش و بخشایش را در دیگر برگشودند
زین روز رستم میرزا دستوری چیتور یافت - چون گماشتگان او در ملتان سر رشته دادگری
دست و اهشتند خالصه ساخته بخواجه مقیم سپردند - و میرزا را چیتور و آن نواحی
اقطاع دادند - و امین الدین را همراه ساختند - تا ناسپاس^(۳) ترک بر زبردست ستم ننماید
ه تبه سرائی همراه از نزد سپه^(۴) باز گردانید - درینولا حکیم هام را زندگی بسر آمد - دو ماه
ق رنجوری داشت - شانزدهم روزگار او سپری شد - نیک سیدما پارسا گوهر نازه رو و شیوا زبان
بود - در کار سازی مردم فراوان کوشیده - بطبیعی دانش و پزشکی شناخت لجنه آشنا
والا پایه بکار بیگی سر بلندی داشت - شهریار آموزش او درخواست - و پس ماندگان
گونگون مهربانی بر آسودند •

پموسن راجه علی خان مرزبان خاندیس بغیروزی سپاه

همواره پرستاری داستان برگذارد - لیکن چندان کردار بگفت هم ترازو نبود^(۵)
گرامی خطبه جز نزد فرستادگان نخواند - و باندیشه خودکامی کالیه مربرده - چون خان اعظم
بکشایش دکن روی آورد او با دیگر دکنیان ناسپاس باویزه برخاست - و بسترگ بشیمانی
برنشست - همواره بیم زده بوده دست آویز رستگاری واپزوهیده - چون ملک الشعرا

(۲) نحه [۱] دیده دل من (۳) نحه [ز] نا شناس ترک - و در [بعضی نسخه] سپاه ترک (۴)

نحه [۱] نهم (۵) نحه [ز] هم طراز •

شیخ ابوالفیض فیضی باندوز گذاری رفت لخته ازان سراسیمگی بر آمد - و چون شاهدشاهی یازش بگشودن دکن شد پندسرائی تازگی پذیرفت - فرستادگان او را به پیشگاه حضور طلبداشتند و بسوگند و پیمان نقش بیمناکی او برزدودند - (چون شاهزاده سلطان مراد از گجرات دکن سو خیمه بر زد - و شاهرخ میزرا و خانقاران و شهباز خان و دیگر امرای مالوه روانه شدند) از سعادت سرشتی پیش بینی بکار برد - و خدمت گذاری فرابیش گرفت - بیست و هفتم سی کوهی برهانپور شاهرخ میزرا و دیگر اولیای دولت را دید - امرا گرم خوئیها نمودند و بفرمان والا بر آید ملک او ندر بار افزودند - دین روز اکبر نگر اساس یافت - چون راجه مانسنگه به بنگاله در شد از دور بینی حاکم نشین جائی بر اندیشید - که آسیب کشتی بدو کمتر رسد - پس از فراوان پژوهش نزد آک محل گزیده جائی بدست افتاد - همانا شیرخان نیز آنرا خوش کرده بود - بفرخ ساعت بنیاد نهاد - و در کمتر زمانه گزین شهره آباد گردید - و بدان نام فرخی برگرفت - درینولا بسیاری ولایت عیسی بدست افتاد بیست و هفتم آذر راجه مانسنگه ازان تازه شهر لشکر بدان سو برد - غنیم در خود فیرو ندیده از دریای برم پتر برگذشت - و همگی این روی آب برگذاشت - راجه از نزدیکی بارش در شیرپور هرچه بنگاه ساخت - و در آنجا قلعه اساس نهاد - و بسلم نگر نامور گردانید - و همدین ولا قلعه کاکویه گشایش یافت - زمیندار او بقطب الملک دکنی نیایشگری کند - درجن سنگه با برخه راد مردان بدان سو شد - و در کمتر فرصت بسزا مالش نمود و بنگاه او برگرفت *

و از سوانح سزا یافتن الوس کاکر - بید گوهی و جا استواری از دیوباز فرودستان را بیازرد - و راه قندهار برزده - سر آغاز دی شاه بیگ خان بباد افرا اینان روانه شد شگرف آویزش چهره راد مردی برافروخت - و سترگ سنگرها درهم شکست - بسیاری بگو نیستی فروشدند - و برخه راه آوارگی سپردند - و جوقه بفرمان پذیري سعادت اندوختند سیوم دی راجه سورج سنگه را نوازش فرمودند - و بیاسپانی گجرات (که لخته از سپاه خالی شده بود) فرستادند - شاهزم کالای کرکیراق خانه بنظر میگذاشت - جامه را دیده فرمودند همانا از اخلاص خان است - این خواجه سرا از بندگان جنت آشیانی بود - از نیکو پرستاری پایه امارت یافت - پیش ازین بهنده سال رخت هستی بریست - بسیاری ساده لوحان

(۲) در [چاندنسخه] امرا از مالوه (۳) نسخه [۱] اکبر پور (۴) نسخه [ب] شیرپور هرچه (۵)

نسخه [از] کالای کرکیراق بنظر میگذاشت .

در اندیشیدند - و کهن دفتر راسخی آن برگذارد - و نیز بازگانه بغومایش والا همه اسپان خود را
 بباره بنظر در آورد - تا بهین برگزیده آید - فرمودند همانا جز یک از نباشد - و بکمر پزوهش
 چنان برآمد - و نیز بنده عرضه داشت که مرا بغام بلبل میخوانند - و دل گرانی دارد
 سر خدیو بلکن نام بر نهاد - او سر بر زمین سوده برگذارد - مادر و پدر مرا بهمین نام
 خوانند - گذارش نهان بینی داد خدا را جداگانه دفتر باید - طفیلی دایستان بر نتابد
 باردهم بهمن بخواش زین خان قدسی قدم منزل او را تازه فروغ برداد - از پیشکشهای او
 مد و هفتاد فیل بود - جز چند نپذیرفتند *

درینولا گیهان خدیو بگشایش دکن چالش فرمود - چون نامدارانی شاهزاده و دورویی
 امرا دلنشین آمد و ناخوش خبرها پیهم رسید یورش آنسو قرار گرفت - بسیاریه بار یافتگان
 از آوری و غرض پرستی در نارتن هر چند دستان سرایی نمودند در گرفت - بیست و یکم
 پیشخانه را بیرون برافراختند - و از شگرفی تقدیر دران روز اندک بارش شد - هندی اختر شناس
 عرضه داشت - هرگاه آفتاب در یک از پستین چهار برج باشد و تخت ابر ریزش شود
 پیشخانه فرستادن را بساعت دیگر اندازند - پذیرائی نیافت - و ازان پس سخت بارش در گرفت
 شب بیست و هفتم اورنگ نشین اقبال خود هم برآمد - همگی سکالشان آنکه اگر بارش
 کمی پذیرد بهمین برآمدن بدانسو خرامش شود - آنروز در موضع بهائی خان پس از شکار
 فرود آمدند - و تگرگ بر باران هرروزه افزایش یافت - اگرچه ابر تراوش بس نمیکند هرروز
 نشاط شکار بجای می آمد - از نزدیک رام تیرنه سیزده کوهی بازگشت همانون شد - و پنجم
 اسفندار مذ بیک کوچ بدارالملک لاهور در آمدند *

در آمدن فیروزی سپاه بدکن و گرد گرفتن قلعه احمد نگر

چون بگشایش این آلتا فرمان شد شاهزاده آماد یورش گردید - و خانخانان
 از فراهم نیامدن مردم درنگ رفت - پیشتر از پیوستن لخته گرد دوری برخاست - شاهزاده
 بسیج آن بود که سران سپاه همه بدو پیوندند - و ازان راه بدان ملک در شوند - و سپهسالار
 اندیشه آنکه خود از راه مالوه در گشایش همت بندد - و چون سکالها بیکرنگی گرائد
 بیستم آبان پیشین سال شاهزاده از احمد آباد برآمده لخته در بروج بانتظار مردم دشمن

(۲) نسخه [ب] بلکوت - و نسخه [ل] بالکن (۳) نسخه [ا] نادلانای (۴) نسخه [ل]

از دورویی و غرض پرستی (۵) نسخه [ا] بیست و هفتم *

بیست و دوم خرداد از اینجا روانه شد - خانخانان پس از فراهم شدن هبای در بهاسه^(۲) که اقطاع او بود لخته بسر برد - نیم امرداد باجین رو نهاد - شاهزاده ازین آگهی برآشفته خشم آورد پیام برگذار - او عرضه داشت مرزبان خاندیس یگانگی داستان برمی سراید همانا بغیروزی سپاه خواهد پیوست - دل از او را پرداخته میرسد - سزوار آنکه چنده در گجرات بنخچیر نشاط پردازند - شاهزاده از بسیج آگهی لخته بخشم در شد - و دستان سرائی غرض پرستان افزون گردید - بهمان لشکر گجرات باحمد نگر روی آورد - درین هنگام (که اولیای دولت و راجه علی خان بسوی آن نونهال اقبال ره می سپردند) آگهی رسید و به تنگنای غم افتادند - خانخانان لشکر و فیلخانه را بدیز شاهرخ و دیگر امرا سپرده خود با راجه علی خان تیزروی فرابیش گرفت - نوزدهم آور نزدیک قلعه چاند^(۳) درسی گروهی احمد نگر بشاهزاده پیوست - از کم آزمونی و تبه آزمونی کورنش نداد - و دراز راه بسود و پس از فراوان گفت و گو بار داد - چون لشکر از پی رسید نوازشگری نفت - خانخانان با بعیاره کمی بازرگی در شد - و دست از کار باز کشید - و صادق خان از دبرین کیفه بشهباز خان در آنمخت - او از بیم زدگی کمتر بدربار رفت - هفتم دی نیم گروهی شهر منزل شد و فراوان سپاه و رعیت دلاسا نامه برد - آنروز خانخانان و شهباز خان بشهر رفتند و از ناپروائی اینان ریزه سپاهی دست بغما هرگشود - و بسخت کوشش بازداشتند - لیکن شهرنشین از دید پیمان شکنی دل بر گرفت - هشتم فیروزی سپاه قلعه را گرد بر گرفت و چاند بی بی همشیره برهان به یتاقداری برنشست - چون احمد را بربری برگرفتند اخلاص خان بدست آویز موتی باحمد نگر آمد - و شکست یافته پش رویه شناخت - چون فیروزی سپاه بیکبار در رسید^(۴) منچو احمد را گرفته با برخه خزینه و فیل خانه به بیجاپور رو نهاد نزدیک بود که دستگیر گردد - از کوه بسیجی سران سپاه بیرون رفت - و قلعه گشائی که از آن روز درنگ داشته بدرنگ افتاد - چاند بی بی (که بیم گرفتاری داشت) ازین آگهی آویزه در سر گرفت نیم شاه علی و اینک خان با فراوان مردم بر مورچال خانخانان شبحون آوردند - سترگ آویزش چهارم راد مردی برافروخت - و بسیاره غنیم را خون بخاک آمیخت - و ناکام بقاعه رو نهاد اگر لخته تکامشی رفت گرفتار شده - یا تیز دستان بدو آمیخته بقلعه درآمد - از سپاه دورویی و راه بستگی و کم آذوقی کار بسختی کشید - هر چند فروهیدگان خیرسکال

(۲) نسخه [ب] پهلوه - نسخه [ل] بهلوه (۳) نسخه [ل] چاندور می گروهی (۴) نسخه

[ز] دراز راهی (۵) در [بعض نسخه] مغیره •

گذارش نمودند (سه بزرگ سپاہ فراہم آمدہ اند - سزاوار آنست کہ ہر کدام یکے از سہ کار برخود گیرند
 گشایشِ قلعہ - برگزینی ملک - پاسپانیع راہ) در گرفت - سیزدہم گروہ بدگوہر برآرد و چاروا
 گزند رسانیدند - و نا ساختہ کار باز گردیدند - سید راجو با چندے برادران بمردانگی فرو شد
 افسر خدیو جائیگر بفروندان او باز گذاشت - شانہم کاروان گجرات را (کہ نزدیک رسیدہ بود)
 سعادت خان بعمانی ساخت - و سید عالم و چندے را روزگار بسر آمد - شیخ معروف با جوتے
 بہ تیر دستی برآمد - صادق خان راجہ علی خان و بسیاری را با خود گرفتہ مالش او فرا پیش نہاد
 و کارے ہر ساخت - جز آنکہ خود را و مرزبان خاندیس را قدرے سبک گردانید - پایہ شناسے
 سر رشتہ بایست را از دست نہاد - و بآریزہ شغال شیرے نفرستد - نوزدہم شیر خواجہ
 شیخ دولت کامران بیدگ دولت خان و برخے رادمردان را پتن رویہ فرستادند - و بشرف آریزہ
 اخلاص خان را بر شکستند - فراوان الہا بدست آمد - چون سرگروہ (کہ دور باش او دست
 ستمگری وا کشیدہ دارد) نبود باشندگان پتن را (کہ امان نامہا داشتند) دست غارت بے مایہ
 ساخت - و کہ وہ از دید بد عہدی رم خود - یازدہم اسفندار آمد لختے دیوار قلعہ بر شکستند
 در مورچال شافزادہ بستت کاوش بذیاد قلعہ را نہی کردند - و ببارت آمودہ آتش در دادند
 سی گز دیوار فرو افتاد - تیز دستان آمادہ در شدن بودند - چون نقب مورچال صادق خان را یافتہ
 نہی کردہ بودند انتظار درگرفتن باز داشت - مبدا بساں چیتور گزندے براد مردان رسد - و چندان
 درنگ رفت کہ درونیان دیوار بتارگی بر آوردند - دیگر روز چندے گنداران بدان سو دویدند
 و جز زبان مندی سوہ بر نگرفتند - و از نارسائی پایان روز اتورزش یافت - و شب تیرگی
 از چہرہ دستی باز داشت - درونیان (کہ از دورویی بیرونیان فراہم دل بودند) لختے بآسیبہ سری
 در شدند - و آشتی داستان بر سرانیدند - برگذارند بہادر پور زادہ برہان را از زندان برآوردند
 و آن خردسال را خطاب نظام الملکی دادہ نوکر والا درگاہ سازند - و آباد ملک احمد نکر در اقطاع او
 قرار گیرد - و بسپاس گذاری ولایت ہوار بفیروزی سپاہ باز گردند - و جولہر و گزبن فیلان
 و دیگر تنسوقات بہ پیشگاہ حضور رود - گروہ از کار شناسی و برخے از فتنہ دوستی
 آن نا درست گفتار پذیرفتند - ہر چند کار آگہان کم آدوتی و سراسیمگی و دستا ندرائی
 درونیان بر گذاردند سوہے بر نداد - از پارہ پذیروی و افسانہ نیشوی سیزدہم اسفندار آمد
 آشتی داستان پذیرفتند - و آریزہ یکسو شد - پانزدہم جشن قمری وزن گیہان خدیو شد

(۲) نسخہ [۱] بر اردو و بچاروا گزند رسانیدند - و نسخہ [ب] بچاروا گزند رسانیدند - و نسخہ [ل]

بچاروای اردو گزند رسانیدند (۳) نسخہ [۱] میرزا شاہ رخ •

و والا بزیم آراسته گشت - قدسی پیکر را بهشت چیز بر سختند - و خواهشگران را کام دل برآمد •

آغاز سال چهل و یکم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال امرداد از دور چهارم

روز چهارشنبه بیستم رجب سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار پس از نه ساعت و بیست و دو دقیقه آفتاب گیهان فرور پرتو خاص بحمل انداخت - و جهان را بهروزی فرور گرفت و پنجم سال از چهارم دور سر آغاز شد - و روزگار را فرخی نوید رسانید - تا شرف هر روز بگزین روشم بزم والا آرایش یافت - و کامروائی را هنگامه گرم تر شد • منظومه •

دگر باره در جنبش آمد نشاط • برآمده شد خسروانی بساط

در و لعل چندان فرو ریختند • که دریا و کان باهم آمیختند

زین خان کوکه و صادق خان بیایه پنج هزاره سر بر افراختند - و شاه قلی خان محرم به چهار هزاره و بما خدمتگذار پاداش نیک پرستاری برگرفت - بیست و ششم نابینائے بدرگاه والا رسید و که و مه را بشگفت انداخت - از فراوان ورزش بدو دست و بغل سخن سرائیده و هرگونه گفتار بے کم و کاست برگذارده - چندی ساده لوح نیز به برآمدند - و برخه جی یاری - بیست و هشتم گیهان خدیو بباغ خرامش فرمود - و بنافه رویان بستاندسرای دل آمیز و رام بازی انجمن نشاط بر ساخت •

افزودن پایه دولت شاهنشاهی^(۵)

از اینجا (که انسر خدیو برآمد هر کار از درپوزه گری ایزدی درگاه داند) نفس نفس پایه جارید دولت بر افراد - و ناسپاسان فتنه اندوز به تیره روز ناکامی بر نشینند - و تبه بسیچان هوزه لای بگو شرمساری فرو شوند - چنانچه درین هنگام با آشوب ناهنجاری و شورش دورنگی و دل گرفتگی سپاه دکن و چیره دستی غنیم آباد ملک برار گشایش یافت - و تبه سگال بدنهاد را زبان یانه در فرو بسته آمد - چون آشتی دامستان باور افتاد لخته چشم بر راه پیمان رزائی داشتند و بیشتر از آنکه گفت بگردار در آید دهم فروردین از دروغ آوازه لشکر بیجاپور و کار شکنی برخه سران

(۲) نسخه [ب] و هشت دقیقه (۳) نسخه [ز] بهروزی در گرفت (۴) نسخه [ل] فرخی نوید

(۵) نسخه [اب] افزون شدن آگاهی بر بر قلمرو شاهنشاهی (۶) نسخه [ا] گزید •

سپاه از گرد احمد نگر برخاستند - و لخته بدان سوخته باز گردیدند - فرومایگان از بی در آمده منزل بمنزل دست ببرتال میگشودند - و از دوروی شورش را گزین چاره نمی شد - چهاردهم اردی بهشت بقصه بهمر^(۳) برار فرود آمدند - از اقبال شگرفی غنیم از ولایت برآمده بود درنگ داشت این ماک انجمن بر ساختند - بسیاری یتاق داری از نیرو برتر و نمودند صادق خان از روش اختری باستانی سرحد بر خود گرفت - و میر مرتضی از کار آگهی ملک آبادی را ضامن شد - نخستین دران شهر (که پیوست ولایت احمد نگر است) بنگاه ساخت - میرزا علی بیگ اکبر شاهی شیخ دولت میر مظفر محمد خان شیخ سکندر و بحیاره خدمتگذار همهری گردیدند و آن دیگر بایلچپور (که مرزبان نشین برار است) دستوری گرفت - حسن خان میانه ابوالفتح کلب علی عبدالرحمن بیگ و دیگر بندگان بیایری نامزد گشتند •

و از سوانج در آمدن فیروزی سپاه به تیراه - چون قاسم خان را روزگار بسر آمد تاریکیان سرتابی فرا پیش گرفتند - و راه خیبر نایمینی پذیرفت - قلیچ خان بانظام زابلستان و مالش^(۴) ابدان دستوری یافت - مبارک خان جلال خان شیرخان نظر خان میر عبدالرزاق معمری و بسیاری را از بی فرستادند - او سرانجام کابل نموده رو به تیراه نهاد - و از بازارک دشوار بچها گذشته بدان سرزمین نزدیک شد - سران افردی پیوسته پیمان هواخواهی تازه گردانیدند - و پامال شدن کشت و کار را دستمایه بازگشت فیروزی سپاه بر ساختند آن ساده لوح نادرست گفتار پذیرفته به بگرام آمد - و خواست که از ایل^(۵) گذر بدان ملک در شود - از گروه سختی نیارست رفت - از انجا بگوشت روانه شد - بوکه از ان سو کارگشائی چهره برانروز - راه دشواری باز داشت - آهنگ بنگش در سر گرفت - و بخرمابه آمد - لخته آویزش رفت - و پس از فیروز مندی قلعه اساس نهاد - و تاریکیان راه را شاخ بند کرده آماده پیکار بودند - از اقبال نیرنگی بوم نشینان نهفته راه نشان دادند - سپه آرا مبارک خان شاه محمد میرزا علی اسلام آبادی و بر خه سپاه را در انجا گذاشته بدان سو تیزدستی نمود - همه شب تا نیمه روز سوار و پیاده سخت بچها نور دیده بدان سرزمین در شد - جلالت آگهی یافته بفره بستی این راه نکاپو نمود - و نیارست رسید - ناکام به آبرزه بسخت تنگناها در شد - و شاخ بند را ویران کرده لشکر و پرتال از همان راه در آمد و از نایمینی راه و کمی آذوق فیروزی سپاه به تنگ روزی نشست - نخته بیگ

(۲) نسخه [از] مهربار (۳) نسخه [۱] مهربی شد (۴) نسخه [ب] افغانان (۵) نسخه [۱]

پلم گذر - و نسخه [ز] پلم گذر (۶) نسخه [ز] بگوشت (۷) نسخه [۱] بخرمابه •

میر عبدالرزاق معموری و برخی بهادران را با ذوق آوردن روانه بکرام گردانید - سیوم خرداد آهن پوش (که میانه و سخت جای تیراه است) لشکرگاه شد - و چون فرستادگان را درنگ رفت بکابل باز گردید - و این سوبسو رفتن و بازگردیدن پسند قدسی خاطر نیامد - بیستم بهمایون عرض رسید - که منتهاداس قوریگی را روزگار بسر آمد - راستی و مردانگی چپین او بر میگذارد - چون بیراهه روی سپاه دکن پیدائی گرفت فرمان عتاب آمیز اندرز پیرا نگارش یافت - و او را با بسپ بام فرستادند - و بها آگهی پیام برزین درست گذار او سپردند نزد ملکپور رهنان دست بپرتال در زدند - او با ویزش باز گردید - یغمائیان پراگنده شدند بیازش پیاده روی آورد - و بگزید نیزه خویشتن را در باخت - پیش ازین بیک روز هنگام خورش شانه بهمایون نظر در آمد - فرمودند استخوانی صفحه چنان بر میگذارد که یک از محبتان ما را در سپهر بسر آمده باشد - بامدادان نهفته دانع گیهان خدیو بتازگی دلنشین آمد - درینولا شاه پور آباد شد - شاهزاده سلطان مراد چون از یتاقداری برار لخته دل و پرداخت باتفاق میرزا شاهرخ و خانخانان و راجه علی خان و شهباز خان و جگدانه و رای درگا و دیگر امرا یازش میانه ولایت فرمود - و بیست و پنجم شش گروهی بالا پور بنگاه ساخت - بکتر فرمتی گزین شهره آباد گشت - و بدان نام زبان زده روزگار آمد درین روز ننه سگاله که خرد را بهمان وا نموده بود بیاسا رسید - چون دستان سرائی او پیدائی گرفت بومیان بزندانی دبستان فرستادند - درینولا از گذارش پشیمانی رها کرده نوازش فرمودند - آن نرومایه بهمان کچ اندیشی راه گروز فرا پدش گرفت - بومیان شمالی کهسار گرفته آوردند - و ببادافراه رسید •

و از سوانح فرستادن ایلچی بقوران زمین - دران سال (که همایون ریاست بر ساحل سند رسید - و بهموار ساختن راه خیر فرمان شد) شگرف شورش بقوران زمین بر جوشید عبدالله خان از کار آگهی و پیش بینی میر قریش را با نیایش نامه و نفوسوات روانه ساخت - و در آشتی دوستی پیمانها برگذارد - شهریار مهربان دل پذیرفته بفرستادن حکیم همام از سراسیمگی بر آورد - چو احمد علی اتالیق و ملا حسینی (که یک پس از دیگری به نیایش گذاری آمده بود) برنجوری در گذشتند تورانیان بدیگر اندیشه در شدند بیست و ششم خواجه اشرف نقشبندی را با گزین ارمغانی فرستادند - و شیخ حسین لکنوی

(۲) نسخه [ب] هشتم (۳) در [چند نسخه] اندرز مرا (۴) نسخه [ب] ولایت میانه (۵)

نسخه [ب] دریای سند (۶) در [بعض نسخه] حسین •

بحریدلاری نامزد شد - و نامه آگهی انروز دوستی افزا نگارش یافت - آن را به کم و کاست
هر می نریدد •

خطاب گیمهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعدالله خان

اوزبک والی توران

سپاس^(۳) بقیاس مریدم را سزد که عالم گوناگون را با چندین شیون و فنون (که عبارت
از صبر علیت اوست) به نیروی قدرت ابدایی از نهانخانه بطون ببارگاه ظهور آورده طوائف
انام را گاه در قهرمان فریمان رویان معنی (که نفوس قدسیه انبیا و رسل علی نبینا وعلیهم الصلوٰۃ
و السلام اند) بوحود ارادی منخرط ساخته انتظام و التیام بخشید - و گاه در سطوت جلال
مسند آریایان صورت (که سلاطین اساطین بارگاه جبروت اند) انسلاک داده بوحود قهری نظام کارگاه
ظاهر را آرایش داد - پس جهان جهان نیایش بر روان قائله سالاران شاهراه مقصود (که سالکین
مراحل معنی و ناسکین مشاعر صورت را از هاموس ضلالت و بیابان اختلاف بدارالملک اقتدا
و ایتلاف آورده محمود العانیه و مسعود العاقبه بخلونخانه بقا شتافته اند) باد - و عالم عالم
نایدات علوی و توفیقات سماری قربی روزگار بزرگان والا نداد (که زمان حال را از شورش فتن
و آشوب حوادث^(۴) زمن نگه داشته همگی همت علیا مصروف آن دارند که جمهور انام را
از متفق و مختلف در بساط امن و بسیط عافیت داشته در معمور خراب آباد صورت
کوشند) گردان - در هنگام رفور نشاط و شمول انیساط (که زمانه را سعادت بود
و خاطر را بهجت) در نزهت آباد کابل بشاهده و مطالعه لوحه صفوت و صفا
و دیباجه قربت و اصطفای (که کارنامه نگارستان یکتا دلی بود) مسرور و مفرح شد
و بشنائیم نوزانی خلّت و دلا و روانی روحانی بسطت و عیا از شقائق حدائق مبنای
و رباحیه مضامین و معانی آن مشام فیض انتسام روح طراوت تازه گرفت - و دماغ
فردوس ابتسام ضمیمه نصارت به انداز پذیرفت - ربابه محبت و قرابت قدیمی سرسبز گشت
و اساس خلوص و وفای صمیمی استحکام یافت - الحق این سجدت رضیه (که در حقیقت
ملاقات روحانی و مکالمه زبانی ست) معرت انزای دل مشتاقان و طرب پیرای شهرماتی
همان تواند بود - و مجالست صری و مصاحبت ظاهری را بدل عذب البدل توان شمرد

(۲) نسخه [ب] سراد نامه شاهنشاهی (۳) نسخه [ا] مپاس قدیمی سلس (۴) نسخه [ا]

حوادث نگه داشته (۵) نسخه [ب] آورده •

و آنکه ^(۲) رزم پدیر خامه مولفان ششمه بود (که در ترکیب مباحی ملح و نصفیه مناهل وفاق از جانبین اتمام رود - و هندو کوه فیلبین باشد) بر منظر استحسان جلوه نبرد پیدا است که امره شریفتر در عالم کهن و نشاء تعلق از تودد و توافق نشان نداده اند که انتظام سلسله کاینات بآن منوط و مربوط است - و هرگاه این معنی در طبقه سلاطین (که اساطین بارگاه جبروت اند) بظهور آید هر آینه مثنوی برکات و منتج حسنات حال و مال خواهد بود - و الوه نفوس و صنوف ذی حیات در مهاک عانیات آرام خواهند یافت - در اظهار مراسم مصالحت و ابزار لوازم مصادقت ما را بایسته بادی شد - که همگی نیت حق طوبت ما از مبادی انکشاف صبح سعادت برخلاف اکثره از فرمان روایان گذشته بامضای بخی نوع همواره بر منتهی ایتلاف و ارتباط است - هرگاه بادی این وادی آن والا قدر شده باشند درونی مرتبه چند در چند بر ذمت هست ما مراقبت این نسبت و مراعات این رابطه لازم باید کرد - و لهذا درین ایام حاکم ایران نظر بر سوابق معرفت و سواف حق آشنائی انداخته یادگار سلطان شاملو را فرستاده استعانت نموده بود - بجوق قبول فرسیده - و نیز شاهرخ میرزا آرزوی آن داشت که در کابل یا در کشمیر یا سواد و بجزر یا تیره (که ولایت سرد سیر است) جایگیر داشته باشد - ملاحظه قرب و جوار فرموده ملتس او باجابت معزین نشد - و در صوبه مالوه جایگیر کردیم - و نیز مرزایی قندهار را بدرگاه طلب داشته حراست آن دیار (که از قدیم داخل ممالک محروسه است) بملازمان بایری تفویض یافت که مبادا جنود توران آنحدود را از منسوبیات ایران اندیشیده قصد نمایند - و خلط عظیم در میان ولایت آن والا شوکت و ممالک محروسه واقع شود - و نیز یک از لوپاش بد طینت در کوهستان بدخشان سر بشورش برداشته مدعی آن شد که فرزند شاهرخ میرزا ام و زمینداران آن ناحیت بار پیوستند - هرچند عرائض فرستاده استمداد نمود ترجمه نفرمودیم تا آنکه آراء دشت ادبار شد - از آنجا که پاس سخن ناگزیر هست والا ست چون نخصتین حرف ملح در میان آمده دل میخوارد که صورت این سانحه چنان بمعنی گراید که شایان بزرگ کردگان ایزدی باشد - فی الواقع اگر تحقیق آن سخنان دلایز (که قاصد و نامه گذارش نماید) صورت بندد ازین چه بهتر - والا جائی مقرر سازند - تا دران قرارگاه بزم یکجتهی آراسته شود - و بر میانجی غیره مقام دینی و دنیوی و مطالب صوری و معنوی به بیان تفهیم و طراز تحقیق روشن گردد - و چنان بصبح همایون رسید که جمعی از مگس طینت

بودن ما را در حدود پنجاب دست آورز سخن ساخته آئینه (که مخالف مبنای دوستی باشد) مذکور کرده اند - حاشا امری که در خلوتسرای دل نباشد به پیشگاه زبان ظهور یابد - و آنچه بطراز تقریر پیوندد عمل برخلاف آن رود - با آنکه آب و هوا و شکار این دیار خوش آمده بود چنان بخاطر می رسد که بصوب دارالخلافه اگر نهضت فرمائیم - تا زبان ژاژ خایان بسنه آید و آنکه تحویر رفته بود (که بنسبت شاهرخ میزرا همان غبار در خاطر است) موجب تأمل شد که [اگر در براین قدسیه فرمان رویان والا شکوه (که مطالع انوار الهی و مظاهر اطوار صفوت و صفا اند) غبار کفا و همسران انطباع و استقرار می پذیرد] از سایر طبقات چگونه قرار گیرد - علی الخصوص که منشای آن خرد سالی و نادانی باشد - چرا بزلل عفو و منغ محو نگردد - و از آن خرد گامی مورد تقصیرات نسبت باین دردمان والا شده بود - و بمکافات آن سرگشته بادیغ غریب شد - (چون پناه باین جانب آورد - و نقوش ندامت از ناصیه حال او ظهور داشت) در گذرانیده شد - و آنکه ابرار رفته بود (که التجا نبودن شاهرخ میزرا و فرزندان محمد حکیم میزرا باین آستان دولت از آثار محبت آن نقاره دردمان مجد و علا ست) چگونه ورود این منتسبان خاص باین جانب آنچنان تصور نموده آید - و آنکه بمقتضای محبت و یگانگی تفصیل فتوحات رقم پذیر خامه اتحاد شده بود آنرا از نقائیم حسن نیت آن والا نزاد شمرده خوشوقت شدیم - و آنکه مصحوب مولانا حسینی نگاشته کلب محبت گردیده بود [که فرزند عزیز بموجب خرد سالی خواهش چند (که نه در خور او باشد) نموده است] دل نگرانی دارد - که مبادا غبار بردامن محبت نشسته باشد - و در استعدا آن تفصیل رفته بود - قاصد بیشتر از ورود در اثنای راه در آب فرو رفت - و مضمون آن معلوم نشد و خاطر حق گزین از سنج این واقعه ناسف داشت - روابط قرابت قدیم با شواب محبت جدید آن گونه انتظام نیافته است که اگر بالفرض چیزی می بود غبار ملال بردامن مصادقت بنشیند - فرزندان را با پدران حقیقی ناز گونه می باشد - خصوصاً با آن والا دستگاه - اگر با پدران مجازی نیز این معنی بظهور آید چه دورامت - سعادتمند فرزندی که رضا جوئی پدر وجهه هست او بوده در نگاهبانی این رشته تکاپو نماید - همان جلال عهد و شرائف موافق (که بذریعہ الیچیان کاروان مرثیه بعد اخروی قرار یافته) در خاطر حق پسند مرتسم و منتقش است در رسم اسلام و آئین کرام از برای ابقای ارکان دوستی و یکجہنی (خاصه حقیقت کزبان فتوت منش) عشر عشیر آن وافی و کافی ست - و آنکه مرقوم بود (که بعضی یورشها بآمدن

احمد علی انالیق موقوف است) بهر شرح پیوست - حقیقت پدرو کردی او جهان گذران را
 بسع همایی رسیده باشد - که بعد از رخصت این امر ناگزیر پیش آمد - نیکدانی
 و آگاه دلی بود - اگر بمحفل قدسی رسیدی بسا اسرار مصادقت و غوامض مراقبت از زبان
 راست گوی او معلوم آن والا گوهر شدی - هر اراده (که مکنون ضمیر صواب اندیش باشد)
 از مکنش قوت بفعل آرزند - و هر گونه معاونتی (که لازم نشاء دوستی بخاطر حقیقت طراز
 رسد) ابلاغ نمایند - که دران مساعی مشکوره لواحق ظهور دهد *

و لله الحمد که از عنفوان جلوس بر ارزنگ فرمانروایی تا حال (که سنه عاشر است
 از قرن ثانی - و اول انکشاف صبح اقبال - و مبدأ ابتسام بهار دولت و اجلال است) همگی نیت
 حق اساس این نیازمند درگاه الهی آنست که اغراض خود منظور نداشته همواره در التیام
 و انتظام جهانیان کوشد - و از میامی این کردار سعادت پرتو مملکت وسیع هندوستان (که
 بر چندین فرمانروایان والا شکوه انقسام یافته بود) در حیطه تصرف و احاطه اقتدار ما در آمد
 و طبقات انام (که در جبال مرتفعه و قلاع حصینه و محال مسئله تارک استنبار و جبین استنبار
 بر زمین اطاعت نیاروده راه مخالفت میسر دهند) بمقتضای درستی نیت راه اطاعت و ارادت
 مسلک داشتند - و طوائف الناس را با یکدیگر با وجود ثباین اراض و تخالف اطوار روابط پیوند
 پدیدار شد - چون سخن دلایز نتایج درستی نیت و راستی گفتار و حسن عمل باینجا کشید
 ناگزیر بذکر برخی از نعم الهی نیایش ایزد و ستایش دادار بتقدیم رسانیده بزم یکجتهی را
 شادی آمود میگرداند *

بر مراتب ضمیر انور (که انطباق پذیر اشراقات عالم قدس است) مخفی و محتجب
 نماند - درینوا (که روزی مویب والا بصوب ممالک پنجاب اتفاق افتاد) اگرچه نخستین
 نظر بصیر و شکار اینجود بود اما تسخیر ولایت دلگشای کشمیر [که تا این زمان قدم هیچ یکی از
 سلاطین روزگار دران سرزمین (که در استحکام و استحصال سپیم و عدیل ندارد - و در نزاهت و لطافت
 ضرب المثل نظارگیان دشوار پسند است) نیارست در آمد] نیز مرکوز باطن بود - که همواره
 بیدادی حکام آن دیار بمساعی قدسی میرسید - بتائیدات سماری بهادران نبرد دوست و غازیان
 شهامت اندیش در اندک فرمت آن ملک را در احاطه تصرف در آوردند - اگرچه حکام آنجا
 در جنگ و جدل تقصیر نکردند اما نیت حق اساس چون محض خیر بود باحسن وجود
 مفتوح شد - و خود همدران سرزمین خجسته آئین (که از عطیات مجده الهی بود) رفته شکر

پروزدگار بجا آوردیم - و نیز چون سیروشکار کابل و گلگشت آن عشرت سرا مانوس^(۲) طبیعی بود تا اقصای کوهستان کشمیر و تبت سپر نموده نوادر آن نگرستان صنع الٰہی چشم عبرت بین نظاره کرده از راه ولایت پکلی و دمتور (که از تصادم جبال و تراجم گریوه و مناک احد است که افکار آسمانی سیر و لوہام بلندی پدما عبور از آن طرق هایلہ دشوار میدانند) جریده ہمرغہ دلنشین کابل رسیده شد - و نیز از مکنونات خاطر حق پرست آن بود کہ حاکم تپہ را (کہ غریب روزی ملکوت روز افزون بر ساحل دریای شور است - و بزیردستان آن مژدوم راہ معدلت نمی سپرد) نخستین نصائح^(۳) هوش افزا فرموده بشاہراہ فرمانبرداری رهنمون گردد - اگر از نامساعدی بخت گوش نصیحت نبویش نداشته باشد^(۴) آن الکا را (کہ ملکہ ست وسیع و ولایت ست آبادان) بیک از داد گران فرمان پذیر سپردہ آید - چون عقل صلاح اندیش و دیدہ دور بین و گوش شنوا ندانست داستان موعظت را فسانہ انگاشته از بادہ خود کامی سررشتہ ہوشبندی گمیخت - لشکرے شایستہ بآن ناحیت فرستادیم - و تا قریب دوسال بہادران اخلاصند در ہرگونہ قطرہ و تردہ اہتمام نمودہ چہ در دریا و چہ در صحرا اقسام جنگ و جدل کردند - و چون ہمگی نیّت حق پذیر بر تہایت عالمیان بود ہمہ جا نصرت و فیروز مندی قریب حال فرخندہ مآل آن گروہ عقیدت منش گشت - و از آنجا کہ آئین قدیم است (کہ کار معاملہ نشناسان کرناہ بین تباہ گردد) حاکم آنجا را شکست بر شکست افتاد - و چون در نہاد او مایہ سعادت برد بزینہار و پیمان لولیای دولت را دید - و تمامی آن ملکیت وسیع و قلاع آن دیار ضمیمہ^(۵) ممالک محروسہ شد - و با آنکہ چندین جنگ کردہ بود بعد از آنکہ بخدمت مشرف شد از فاضلہ احوال او نقوش سعادت مندی فرا گرفته باز آن ملک را (کہ بجنگ عظیم بدست آمدہ بود) بار مکرمت نمودیم - و نیز از مطوبات^(۶) ضعیف صواب اندیش تنبیہ و تادیب افغانان و حرش سیرت بہائم حریت (کہ از مرز و ملیع بیش بودند - و در جبال حصینہ سواد و بجزر و تیراہ مساکن ساختہ ہموارہ متعری قرائل راہ توران می شدند) برد - آن نیز بمقتضای عدالت صورت شایستہ پذیرفت - اکثرے حلقہ اطاعت و انقیاد بگوش هوش کشیدند - و گروہ از آن قطاع الطریق (کہ بخار شقارت و انحراف در دماغ آنها پیچیدہ بود) پایمال فیلان کوہ نہیب شدند - و بسیاریہ بحبال سطوت قہر الٰہی اسیر گشتہ بفروخت رفتند - و نیز از مکنونات بطور حقیقت شیون اصلاح و افلاح بلوچان بد نہاد برد - کہ پیوستہ در خوف

(۲) در [بعضی نسخہ] مانوس طبع بود (۳) نسخہ [۱] آن ولایت را (۴) در [چند نسخہ] داخل

ممالک محروسہ شد (۵) نسخہ [اب] منظومات •

و رجای انحراف و اطاعت مانده بر بادیه پیمایان ایران راه میگزینند - و یغما را یغما
 نام نهادند - آن هم بدستور دلپسند نقش بست - و هرگونه صورت دلپذیر (که در سنجیل ضمیر^(۲)
 مخیل بود) خوشتر از آن بر منصف ظهور جلوه نماید - و از برکات نیک نیی با آنکه رایات اقبال
 در پنجاب بود سلطان مظفر گجراتی (که با چهل هزار کس دم نخوت میزد) بسعی مجاهدان
 نصرتمند گرفتار آمد - و جمیع سرکشان و گردن فرزندان آن دیار زلفهار خواسته غاشیه عبودیت
 بر دوش کشیدند - و از بدائع سوانح آنکه در هنگام آوردن او بعثت خلافت خود را خود کشت
 و همانا مصلحت چنان بود - که خاطر مهرگزین در کشتن آدمی و هدم بنیان ربانی ملاحظه
 تمام دارد - و غالب آن بود که چون در پیشگاه نظر می آوردند سلامت مانده - و نیز
 باهتمام مبارزان کار طلب سومنات مشهور و چونه گدازه و سایر ولایت سورت (که جنوب رونه
 بر ساحل دریای عمان است) در تصرف در آمد - و نیز برهان الملک برادر نظام الملک (که معظم
 ولایت دکن داشت) از حوادث روزگار پناه باینجانب آورده بود - مادام که معدلت آن بلاد
 بمسامع حق نبیوش میرسید او را بعواطف جلیله مستمال فرموده تسخیر دکن را موقوف
 داشته بودیم - چون خبر طغیان و ستم رسیدگی رعایای دکن رسید امرای ولایت مالوه
 و خاندیس حکم والا را کاربند شده برهان الملک را حکومت آن ولایت داده معارفت نمودند - چون
 کونا حمله بود تاب باد و مرد آزمای دنیا نیاورده دم استقلال زد - از آنجا (که بمسلک ناسپاسی
 شتافتن استیصال خویش نمودن است) در اندک زمانه اثره از و فرزندان او نماند - و سران
 آن دیار یکم از منسوبان آن سلسله را برداشته نخوت آرای شدند - بتائیدات ساری عساکر
 ظفر طراز بسرکردگی غره ناصیه اقبال قره باصره دولت و اجلال فرزند سعادت مند سلطان مراد
 رخصت فرمودیم - بسیاریه آن ملک وسیع را (که هندوستان دیگر است) نیز در حوزه تصرف آوردند
 و نیز نفوذ آزمایان حقیقت مند در اقصای بلاد شرقیه ولایت وسیع اردیسه را (که متصل دریای
 شور است) تسخیر نمودند - و چندین هزار سپاهی امان یافته در سلک ملازمان عتبه خلافت
 در آمدند - چون تعداد نعمتهای آیدمی دستانه دراز است برای انبساط خاطر آن
 عظمت دستگاه چنده بر شمرده بر دیباجه^(۴) اعلان می نگارند - که چون مولانا حسینی^(۵)
 بمقامت استسعا یافت دران نزدیکی بکارپردازان اشغال سلطنت اشارت شد که بزودی
 رخصت از رانی دارند - درین اثنا برخی از واژونی بخت در عرصه دلنشین کشمیر آغاز

(۲) نسخه [۱] ضمیر صافی بود (۳) نسخه [ب] جلوه نمود (۴) در [بعضی نسخه] بهمین قدر

بند نموده بر دیباجه (۵) نسخه [ب] ملا حسینی •

فتنه و نساد نموده با دولتِ خداداد دمِ مخالفت و منازعت زدند - موجبِ اقبال با جمعی از مقررانِ بساطِ عشرت برسمِ شکار برآمده بر مظاهرِ قدرتِ ایزدی چشمِ عبرت بین گشوده بود که آن شورشِ مسموع شد - با وجودِ طفیانِ باران بطریقِ ایلغار متوجه شدیم - و پیشتر از آنکه غازیانِ نصرتمند قطعِ گریوها نموده بآن ملک در آیند بعضی از سعادت اندوزانِ حقیقت مند (که بحسبِ ضرورت دران طوفانِ بے تمیزی افتاده بودند) قابو یافته سرِ سرگروه آنها آوردند چون موجبِ اجل نزدیک شده بود مجدداً بآن باغستانِ بے خزان عبور افتاد - و دران گل زمینِ فیضِ بخش استلذاتی صوری و معنوی نمود - و فرستادنِ ایلچی در تعویق ماند و چون ریایتِ همایون باز گردید در اثنای راه خبرِ واقعهٔ مولانا حسینی رسید که بابتلای امتلا در گذشت - و موجبِ مزیدِ تأسف گشت - بنابراین بعضی سخنانِ محبت افزا بسالنه اولیای عظام خلاصهٔ اصفیای کرام خواجه اشرف (که از قدیمان ابن دودمان والا ست) گفته فرستاده شد - تا حقیقتِ حال را مشهورِ ضمیرِ انور گرداند - و هم مبینِ روابطِ عهد و موافقی (که بر سائل و رسل تنصیص و ترصیص یافته) گردد - ترصد از جلائلِ مآثرِ محبت و یگانگی آنکه پیوسته همدهای مسرت افزا حدیقهٔ باطن را طراوت بخشند * تمام شد *

* سیام خلوتکدهٔ دانش بشاهنشاهی فروغِ پرتو داشت - و چندی خاصانِ فیض پذیر ناگاه آوای عوسعی هنگامه برخاست - فرموده بودند ساز را از نوا باز گیرند - که آهنگی بزم بیگانه خروش بر نهد - از آهسته گذاری و دور بینی و زبانِ کوتاهی و گفته پذیری بینندگان بینش سرمه برگرفتند - دینارا بزرگ شاهزاده را شگرفِ دل بستگی بدختِ زین خان کوکه شد و بیوکانی سگالش در سر گرفت - گیتی خداوند را ازین بے روشی دل گران شد - و چون خاطر شیفتگی از اندازهٔ بیرون دید ناگزیر دستوری داد - و الا جشنی پیرایش گرفت - و نشاط و تازہ آئین بر نهادند *

فرلوان بارگه بر پای کردند * زمین را چرخِ انجم زای کردند
ز هر سو پرده بردارگه بستند * تلق را تازہ نور از ماه بستند
شبِ هشتم تیر در قدسی نشیمنِ مریم مکانی قرخ پیوند خرمی افزود - و آن پارسا گوهر بشبستانِ اقبال سپردند *

(۲) نسخه [۱] مراجعت نمود (۳) نسخه [۱] ساز را با نوا باز گیرند (۴) در [چند نسخه] راه دوری
(۵) در [بعضی نسخه] زمانِ کوتاهی (۶) نسخه [ب] دانش سرمه (۷) در [چند نسخه] بیست

و از سرانج گشایش قلعه بسینه^(۲) - از ناپروائی یتاق دار افغانان باز دست چیرگی
هرگشاده بودند - و نخوت فروشی را دستمایه زبان زدگی بر ساخته - راجه مانسنگه گزین فوج
بسرکردگی در حین سنگه بدان سو فرستاد - سلیمان و کیدا رای آن قلعه را استوار کرده بآبرزش
بر نشستند - فیروزی سپاه گرد بر گرفت - هر روز سخت آریزه چهره دلاری می افروخت
دهم از نیرنگی اقبال درونی توپ در هم شکست - سلیمان و بسیار را روزگار بسر آمد
و کیدا زخمی از پا افتاد - ناگزیر راه گریز سپرده بیسی پناه برد - درین روز بکرماجیب
پورزاده راجه رامچند بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - چون پدر در گذشت بد گوهرا
این خرد سال را دست آویز خود کامی بر ساختند - و باندهورا پناه اندیشیده بکج گرایی
نشستند - چون رای پتر داس دستوری یافت از کاردانی و مردانگی بسیار ملک
بر گرفت - دژ نشینان از دستان سرانی عرضه داشتند که یک از بزرگان دولت دست گرفته
بولادراکه برد - جهان سالار مهربان دل پذیرفت - و بفرمان والا اسمعیل قلی خان بهامین درگاه
آورد - و در خور نوازش رفت •

و از سرانج چیده دستق فیروزی سپاه دکن - (چون صادق خان در مہر بنگاه ساخت^(۳)
و لخته برار از پراگندگی بر آمد) اژدرخان عین خان حبیب خان و دیگر دکنیان بشور افزایی
بر خاستند - گزین فوج بسرکردگی میرزا علی بیگ اکبرشاهی بچاره گری بر آمد - دوازدهم
ناگهائی بر اردوی عین خان گذاره شد - و بسزا مالیدند - با چندی سراسیمه بدر رفت
و فراوان غنیمت اندوختند - و نفقه بر نیاسوده از پنهان راه بهنگامه ایان پیوستند - و باندک
آبرزش بر شکستند - رمان اکهاره و قیلان و دیگر کالا بدست آوردند - شانزدهم تولک خان در بنگاله
رخت هستی بر بست - دیرین پرستار جاوید دولت بود - بیستم^(۴) سعید خان را بصوبه بهار
دستوری شد - و بسا آگهی اندرز گوهر هوشندی بر افروخت - شب بیست و دوم آگهی انجمن
گرمی داشت - ناگاه ابرها پدید آمد - و تراوش در گرفت - فرمودند باران مردمی بکار بر
و درین روحانی بزم پراگندگی میفکن - بزرگی هوا بسانی شدن رو نهاده - و شکرعی گیرادم
شگفت آورد - همه جا سخت بارید - و از دولخانه بازگشت •

درینولا گیتی خداوند بر ساده لوحی میرزا مظفر حسین قندهاری بخشود - او از
ن آسانی و ناپروائی کار خود را بآزمندان ستمگر را گذاشت - چند بار زبردستان اقطاع او
و برخه بازرگان داد خواه آمدند - اقدرزگذاری بآن ناآزمون مرنا درنگرفت - از روز بازار داری

(۲) در [چند نسخه] بنه (۳) نسخه [ب] بکر (۴) نسخه [۱] بیست و دوم (۵) نسخه [ز] و برخه بزرگان •

دلنگ شده دستوری حجاز در خواست - و پذیرش یافت - پس از چنده بشیمان شد و با سیمه سرب بر نشست - بیست و چهارم شهریار پایه شناس او را باز خواند - و بتازگی بر نواخت - بیست و هفتم میزرا کوکه چوبه بولا نظر در آورد - و چنان برگذارد که هنگام شگفتی سبز جانوری از میان پدیدار گشت - و پس از چنده جان بسپرد - و برای نمودن همدان روش بدانجا باز گذاشته شد - فرمودند هرگاه در دندان نیل و سنگ پیکران^(۲) جان برگیند پیدائی آن در چوب که لخته نرم تراست چه شگرف - لیکن مردم زاد را جز کم دبدار بشگفتی نبرد - سی و یکم میزرا رستم را بشمالی کهسار فرستادند - چون باسو و برخه بوم نشین از بد کوهری سر از فرمان پذیري بر تانند میزرا را بتهان و آن فواحي اقطاع داده بدانسو دستوری شد - و آصف خان و هاشم بیگ و بسیاری را بیاوری همراه کردند - یازدهم امرداد را میچند را ببار فرستادند - (چون ناهنجاری جنوبی سپاه بعرض همایین رسید - و نیز روشن شد که شهباز خان با لشکر مالوه بے دستوری شاهزاده به تیول خود باز گردید - و یک لک مهر که به سامان لشکر روانه شده بود از راه نا ایمنی در گولیار است) آن نیکو پرستار دستوری یافت تا خزینه را بگزیں پاسبانی برد - و سپاه مالوه را بار گرداند - و هریک را اندرز بر گذارد درین هنگام بارش از کم بارانی که و مه بسراسیمگی افتاد - دوازدهم به نیایشگر می افروخدیو ابر ریش در گرفت - و دلهای پژمرده سیلاب شد - درین روز محمد بیگ و پوراو طاهر بیگ از ایوان رسیدند - و سعادت بار یافتند - خود را از نژاد خواجه شمس الدین محمد صاحب دیول برگیرند - و لخته از جفر آگاه - گیتی خداوند پرورش دکن بر سنگالیده راز پرده می فرمود - این بیت بر آمد •

سفر کن سفر کن سفر کن • سفر کن که بسیار یابی ظفر

و از سوانح چشم زخم رسیدن بقدرسی پیکر - و بایزدی پاسبانی بعایت انجامیدن هیزدهم جهان سالار آونزه آهوان تماشا میفرمود - و مردم از دور نظارگی - ناگهانی آهون دویده شاخ بند گردانید - آن تهمتن شاخ را استوار برگرفت - و هر چند بزمین آمد دست ازان بار نداشت - خراش در یک از بیضهای دوگانه رسید - و خونه بر نرود - آن توانا دل شمار بر نگرته بکار جهانبانی پرداخت - هفتم روز آسیب آفتابه رسید و آمان برافزود - از گوناگون گفتار پزشکان دارو قرار نمیگرفت - و نفس نفس در در افزایش بهزاران گفت و گو چاره بحکیم مصری و حکیم علی باز گردید - و سامان دارو براقم اقبالنامه

و شیخ بیغا و شیخ هلمو پور او در نهادن موهوم و بند و گشاد نیک اندیشی بجای آوردند
 اگرچه بیماری بیکماه و بیست و دو روز کشید لیکن بیست و نه روز بدشواروی گذشت - با آنکه
 از کار آگهی همه روز بارعام دادند سنگ شورش افتاد - و فتنه پژوهان یانه در را بازار گرم شد
 و که و مه را سراسیمگی در گرفت - هفت روز بخلا جا نرفتند - و خرد و بزرگ کالیوه تر شد
 یازدهم روز زلو بر نهادند - و نشانی بهی پدید آمد - بیست و چهارم شهریور میزنا یوسف خان
 از جونپور رسید - و بخسروانی نوازش سر بلندی یافت - درین روز فتح الله شربت دار را
 بدکن دستوری شد - و پانصد احدی بهمراهی او فرستادند - هفتم مهر قدسی پیکر شست و شو
 فرمودند - و والا بزم پیرایش گرفت •

• نظم •

چشنه که چنین روزگار • در خواب ندیده نوبهاران

نه بزم که نقش چرخ و اختر • مجموعه حسن هفت کشور

گوناگون بخشش و بخشایش رفت - و روزگار را شادمانی دیگر در گرفت - بسا زندانی رهایی
 یافت - و دیرین خواهشها برآمد - (هرگز کامیابی فیایشگری برافزاید - و از ناملایم روزگار
 سر رشته نیاز مندی و نهد - و بداد و دهش جهان را آباد دارد - و بتازه روی نیکوئی همگان
 بر سگلد) چنین گزند را اباداش نتوان خواند - و پیام آگهی چسان شمرده آید - اگرچه نزد
 آنانکه جان پس از تن گداری دیگر پیکر برگزید چندان شگفت نیارد - از انجا (که لغزش پایه^(۲)
 الهی بزرگان هر دور بین در نیابد تا ظاهر نگهان چه طرف بر بندند) پیچش دل لخته
 فرو نشیند - همانا عقیدت افزائی مردم و پیدائش درستداری جهانیان بود - ازین رنجوری
 خرد و بزرگ آسیبہ سری داشت - و مال و جان خود را بدل تندرستی گیهان خدبو میخواست
 بازدهم قاضی نورالله را به پژوهش سیورعالی مرغه آگره فرستادند - و فرمان شد
 که مستندان تهی دست را از نوزمین بردهد - بیست و ششم انصر خدبو بر سمند اقبال
 برآمد - و بباغ دلاویز^(۳) عشرت اندوخت - شب در آهو خانه بعیش گذراندند - و پایان آفریز
 مهین بانوی دودمان عفت مادر شاهزاده سلطان دانیال را روزگار سپری شد - دیگر روز
 دیرین برستار بشبستان اقبال در گذشت - گیتی خداوند بسر ایزدی خواهش رسیده شکبیا
 گردید - و آمرزش در خواست - بیست و هشتم بقدسی منزل باز گردیدند - درین روز بشکوی
 بزرگ شاهزاده دخت مرزبان خاندیس را پیمانۀ زندگی لبریز شد •

(۲) نسخه [ب] هتو (۳) نسخه [اب] فرمود (۴) نسخه [۱] هفت اختر (۵) یا لغزش ماهه

باشد (۶) نسخه [ب] دلاویز •

و از سوانح ناکامی عیسی - چون راجه مانسنگه از رسیدن هنگام بارش نزد کهورا گهاٹ
بنگاه بر ساخت سخت رنجور شد - و پزشکان آزمون کار ^(۴) بروز نومییدی نشستند - آن بومی
با معصوم خان کابلی و دیگر بد گویان نافرجام بکارزار آمد - در آن سال بدوازه کروهی رسید
و فیروزی سپاه آماده پیکار شد - از نیرونگی اقبال بارش و آب دریا کمی پذیرفت - بهزاران دشواری
باز گشتند - و در کشتی راندن بس رنج کشیدند - چون راجه بهی یافت گزین لشکرے بسرکردگی
همت سنگه ^(۳) بمالش اینان روانه ساخت - بد گویان از میانه ولایت بیرون شده در کناره سدر
دم آسایش بر گرفتند - چون فیروزی سپاه نزدیک شد لخته از سراسیمگی رخت هستی بسیلاب
در دادند - و فراوان اولجا بدست در آمد •

درینولا بهر شهرے آستانها آماده گشت - درین سال کم بارید - و گران از پی جهانے را
برنج در افکند - سر سال ذردانه نمایش کرد - اختر شناسان خشکی و تنگی برگذارند - شهریار
مهربان دل بهرجا کار آگه نامزد فرمود - تا هر روز مستمندان تپیدست را خورش بر سازد
و همواره بولافرمایش آرزومندان به پیشگاه حضور رسیدے - و کام دل برگرفته - و همچنان
جوق جوق درویش را بخواسته داران سپردند - دوم آبان شمس روز شد - امسر خدیو را
بدوازه چیز بر سختند - و فراوان مردم را کام دل بر آمد - دهم (که روز جشن بود) نورانی فواشه
دو شترا با بار بر کشید - و بیفندگان را شگفتی در گرفت - و درین روز شاهم خان از اقطاع خود
آمد - و بشاهنشاهی نوازش سر بر افراخت - سگالش آن بود که رستم میزا را بهاسپانج
گجرات روانه گردانند - و او را باتالیقی بر نواخته همراه سازند - تا شاهزاده سلطان مراد
از خسروانی نواخت و پرور نزدیکی نشاط اندوزد - لیکن اندیشه بکردار نیامد - درینولا در بکرام
زعفران گل کرد - گیتی خداوند این سرزمین را شایسته آن دانسته تخم را به نخته بیگ
فرستاده بود - یازدهم اثر سرسبز شدن و بر شگفتی آن آگهی رسید - و درین پی بدائی گرفت
درین روز میزا یوسف خان دستورے گجرات یافت - او را در آنسو جایگیر کرده فرستادند
تا کمک فیروزی سپاه دکن باشد •

فیروزی یافتن صادق خان باقبال شاهنشاهی

چون میزا علی بیگ اکبرشاهی چیره دستی یافت نظام الملکیان بکین نوزی
تازه پیمان بر بستند - خداوند خان حمید خان عبدالفتاح اودر خان جمال خان دستور خان

و دیگر مردم ده هزار سوار و نزدیک هشتاد فیل بسیج پیکار در سر گرفتند - فیروززی سپاه با آنکه به هزار نیکشید بدلاویز گفتار سپه آرا دل به پیکار بر نهاده - قول صادق خان سائل داس محمد جان بیگ مولانا محمودی و برخه رادمردان - برانگار میرزا خان سید هابزید عزت خان ملک رادهن عبد الرحمن قیبل خان و چنده نامور - شاه قلی طاهر اورکنچی تلفعه این فوج - جرافار اعتبار خان وفادار خان و لخته بهادر - و چنده کار آگاهان تلفعه این - هراول میرزا علی بیگ دوست سید لاد صالح پور وزیر خان محمد حسین شیر افکن محمد امین موردی میرطوفان و برخه دیگر - میرحسینی بهادر میر هزار قابل یرغلیغ اتم بهادر باوچی کریم این پیش قدمان نامزد گشتند - از مهر چهل کره پذیرای کارزار شدند - و هشت گروه پانهری بر ساحل بان گنگ دم آسایش برگرفتند - و آن دربارا پیش و رود باره در پس داده استوار جائی بنگاه بر ساختند - هفتم آذر فوجها بر آراسته دل هاریزش نهادند - نخست خدانده خان با پنج هزار سوار و چهل فیل بهراول در آویخت میرزا علی بیگ با برخه کارنامه مردانگی بجای آورده درهم شکست - دوست سید لاد احسن داند گندازی داده زخمی بزمین آمدند - و برانگار از مخالف انبوهی بے آریزه برگردید - صادق خان رود باره در پیش داشته نیرنگی نیلی سپهر میدید - فراوان کس از مخالف روی جنگ بدر آوردند - پای افشوده بتوپ و تیر در گرفت - و از ایزدی تئید فیروززی چهره بر فروخت - بسیاری فرومایه را زندگی پیوند برگسیخت - و فراوان اوجا بدست افتاد - از آن میان چهل فیل گزیده - و از فیروززی سپاه جز چنده ناروشناس را روزگار افسر نیامد - هیزدهم قلیچ خان بوالا درگاه پیوست - چون سرانجام لشکر تیراه بشایستگی نیارست نمود و پسند دسی خاطر نیامد بهورزش گذاری بدرگاه رسید - بیست و سیوم حسین بیگ شیخ عمری به بنگش دهتری یافت - و آبادی آن ملک و مالش تاریکیان بدر باز گردید - درینولا گزین چهاره بانجام رسید - نخستین بار از کم آبی در روان ساختن فراوان رنج رفت - بخاطر همایون رسید که بر فراز بزرگ کشتی (که پانزده هزار من و افزون

(۲) در [چند نسخه] خان بیگ (۳) نسخه [ز] خیریت خان (۴) در [بعضی نسخه] راودمن (۵)

نسخه [ب] طاهر اورکنچی (۶) نسخه [۱] قادر داد خان (۷) در [بعضی نسخه] دوست میرزا سیدلاد

(۸) در [بعضی نسخه] میر هزاره (۹) نسخه [ب] بهکر (۱۰) نسخه [۱] آماد پیکار شدند (۱۱)

در [بعضی نسخه] با نهری (۱۲) در [بعضی نسخه] بر ساهل گنگ (۱۳) در [چند نسخه] رو بدر آوردند

(۱۴) نسخه [۱] دوم •

باربرد (بر سازند - و آسان بسر منزل رسيد - بيست و چهارم تير آغاز گرديد - و بيست و هشتم آذر بانجام رسيد - در درازي سي و هفت کز - شانده هزار و سه صد و سي و هشت رويبه بخرج رفت - و هشايتکي به بندر لاهري روانه شد - بينندگان بشگفت در شدند - پنجم دی ما ما آغا رخت همتي بر بست - او کوچ شهاب الدين احمد خان است - بشايتکي زندگي بسر آورد - چون با مريم مکاني پيوند خويشي داشت بامدادان گهني خداوند بقدي مغول رفته پرسش فرمود - و از انجا آب راوي گذشته بآهو خانه گذاره شد - بسيج آن بود که شب همانجا بسر برند - لخته دست مبارک بدر آمد - و بشهر بازگرديدند يازدهم شاهم خان را بقنوج بازگردانيدند - و بهين بندها آگهي افزد •

و از سوانح فرمان پذيری لچمي نراين • او مرزيان کوچ است • چهار هزار سوار و دولک پياده و هفت صد فيل و هزار کشتی جنگي بدر گرايد - آباد ملکه ست - دراز دوست کروه - پنها از چهل قاصد - خاروسو دريای برم پتر - شمال پايان ثبت و آسام جنوب سو گهورا گهاٹ - باخترو ترهٹ - پخترازين بصد سال در پوستشاکر جليس (که اورا بمهاديو نسبت دهند) پارسا زنه به نيابشگري بر نشست - و خواهش فرزند فرمان فرما در پيش گرفت - و بايزدي نيزو آستن شد - و پسر بزد - بشنا نام نهادند - و راجگی آن ديار يافت - نبيرؤ او مال گسائين فراوان آگهي داشت - و ستوده خويها پيرؤ حال او لخته بمعنوي حس^(۱) بر سترگی بارخديو شناسائي اندوخت - و در شاهنشاهي ستايش کنايه بر ساخت - و آنرا با گزين کالا روانه قدسي درگاه گردانيد - همواره به نيابشگري سعادت مي اندوخت - با وابستگي آزاد ريزسته - و از بيوگاني پيوند بر کناره بود - در پنجاه سالگي جانشيني برادرزاده خود پات کنور نامزد گردانيد - بزرگ برادر او شکل گسائين خواهش کدخدائي نمود - از فرزند دوستي پذيرفت - اورا پسر شد - و لچمي نراين نام کرد - چون روزگار او بسر آمد راجگي بدو باز گرديد - و پات کنور سر بشورش برداشت - بياروی عيسى لخته کار او پيش رفت - درين هنگام لچمي نراين به نيابشگري والا درگاه برخاست - و بيمانچو راجه مانسنگه خواست که خود را بجاريد دولت بر بنده - راجه از سليم نگر بانفد پور شافت او چهل کروه پذيرا شد - سيزدهم دی سواره درياقت - و بگرم خروئي بزم دوستي بر افروخت سپس راجه بيورت خود روانه شد - بآن اندیشه که در بنگاه خود بزرگ داشت بجای آورد ميانه راه راجه از ناصيه حال او دلتنگي بر خوانده بشايتکي پدرد کرد - و پس از چند

(۲) در [اکثر نسخه] بيا (۳) در [اکثر نسخه] حسن (۴) نسخه [ب] سوکل گسائين •

هشیر خود را بر اجه داد - مرزبان کوچ حاکم بنگاله را نبیند - سلیمان کرانی با وزیر او رفت و ناکام باز گردید - درینو ملتان در اقطاع خان اعظم دادند - چون سگالش داشت (که پیشین همرساری را چاره گر آید) جایگزین نزدیک خواش نمود - و پذیرش یافت - بیست و ششم رای رایسنکه بدولت بار رسید - یکی از نوکران دوستدار او ستمگری نمود - داد خدا بباقر پرس بر خواند - و آن تبه سگال چون پنهان داشته گریختن او برگدارد چندی از کورنش باز داشتند و پاس پیشین نوازش فرموده بدکی فرستادند - و سورت در اقطاع او قرار گرفت - بوکه از غنودگی بیدار گردد - و تبه کاری چاره پذیرد - آن خوابیده خرد لخته در بیکانیر بنگاه خود درنگ نمود - و چندی در راه - هر چند اندرزگویی شد سودمند نیامد - صلاح الدین را فرستادند - که اگر بدان خدمت نمی شتابد بقدری آستان بازگرداند - ناگزیر بوالادراک آمد چون کجروی را شایسته پامع نداشت چندان دستوری بر نداشت - دران روز بر آسیمه سری او بخشوده باز کورنش دادند - و ستاره بخت او از سرنو فروغ گرفت - بیست و نهم پایه میرزا شاهرخ برانراختند - پنجهزاری ذات و نیمه سوار را بر آوردی نخواه شد - و اجین و گزین جایهای مالوه از شاهباز خان برگرفته در اقطاع او دادند - و چون او در لشکر دکن بود امیرکلان بدخشی را فرستادند - که گماشتگان پیشین جایگزین دار را دست کوتاه دارد •

درین ولا هر روز هفته بکاره نامزد شد - آوزنگ نشینی اقبال همواره بهشیار خرامی و اواره نویسی گرامی زندگانی آباد دارد - و از کار افزونی هر چند بنمطه خاص نازگی بخشد چهارم بهمین یکشنبه بدیدن اسپ قرار گرفت - دوشنبه بستر و خچر و گاو - سه شنبه بسپاه - چهارشنبه بدارالوزارت - پنجشنبه بدارخواه - آدینه بدیدن نیکن - شنبه بفیلخانه نخست کارهای گفته مرانجام یابد - سپس بدیگر کار کرد پردازند - پنجم رای رایسنکه را دستوری دکن شد - بوکه پیشین تبه سگالی چاره پذیرد - و او را تازه آبروی بدست افتد هفتم رانا کهنکار را روزگار سپری شد - همانا امر پیر بد کیش او زهر بخورش داد - و در کشیدن سخت کمان نیز گزنده رسیده بود •

فریرزی یالن اولیای دولت و شکست یافتن سپاه دکن

از سرگذشت احمد نگر و دورنگی شورش دکنیان به تبه سگالی افتادند - و چشم بر روز افزون اقبال نگشوده دل بکارزار نهادند - شاهزاده سلطان مراد بسیج آرایش در سر گرفت امرا از پایه شناسی بدین نگرانیدند - و انجمن رازگویی بر ساخته بچاره گری نشاندند

میرزا شاهرخ را بسرکردگی برگزیدند - و خانانان را بسپه آرائی بسیار باد مردان دستوری شد - و خزینه و فیلخانه و توپخانه نیز بشایستگی سرانجام یافت - دل بازیدی تأیید بسته رده برآرستند - قول میرزا شاهرخ و خانانان میرزا علی بیگ شیخ دولت اعتبار خان و نادر خان افضل ترکچی شیرافکن میر شریف گیلانی محمد خان علی خان میر نظام قادر قلی کرکه اسلام خان میر قطب الدین میر محمد امین مردودی هزاره بیگ میر طونان میرک بیگ علی قلی سعید گویاری موسی ترکمان فرخ علی آبادی عبد القدوس و دیگر بهادران - برانغار سید قاسم بارهه با خریشاوندان ابو الفتح نوبان بیگ میرزا محمد جهانگیر میرزا زاهد شریف خان فرزندان سید ججو بهائی خان حسن خان بلوچ ملک محمد شیخ مکن شیخ مصطفی عالم خان کیسوداس شیخ صالح شیخ عثمان سید جلال شاه علی و دیگر مجاهدان - جرانغار راجه علی خان - هراول جگدانه رای درگا راج سنگه رامچند کیسوداس سانول داس رایمل بهیم نرائن داس منوهر پسران کهنکار پرنی راج نرهداس کیوان کله سکت سنگه سلطان بهائی تهاکوسی بهوج راج پرسرام شیخ جمال و دیگر تیزدستان التمش علی مردان بهادر کامران بیگ سبجان قلی لشکری عسکری مرثی قلی حیدر قلی مظفر دوست محمد حافظ میرزا - طرح دهب راست غزنین خان حسن خان میانه شیخ ولی فتح خان شیخ هندو شیخ کرم الله دولت خان ابوالقاسم و دیگر بهادران - طرح دست چپ حسن علی بیگ شاه نظر بیگ و برخ ترکمان - تلغمه برانغار شیر خواجه یعقوب بیگ کوچک علی میر هزار سیف الله خواجه باتی خان علی قلی حیدر دوست اتم بهادر میر حجاج ابراهیم بیگ میریحیی الله یار خان قلی عرب و برخ احدی - تلغمه جرانغار میر ابوالمظفر بهادر خان قابل یرغلیق صفدر بیگ عبد الرحمن علی قلی بادشاه قلی بهادر بیگ محمد مغول ولی محمد هاشم میر شجاع ابراهیم بیگ دوست محمد اوزبک خان زاده ایس علی جان بیگ چنداول ملک رستم مرل غازی خان علی خان بجلی خان شس خان لولحانی دازد چک و چندے دیگر - با دل نیایش گزین و همت نیرو پزوه از شاه پور بسوی غنیم چالش رفت و دوازه گروهی پاتهری نزد اشتی ناورگاه برگزیدند - غنیم نیز فوجها برآراسته جریای پیکار شد سپاه نظام الملکی درمیان - عادل خاندان دست راست - لشکر قطب الملکی دست چپ

(۲) نسخه [ب] محمد علی خان (۳) ۱۰۰۵: ۵ چند نسخه [میوک جان علی قلی (۴)]

در [بعضی نسخه] چجو (۵) نسخه [ز] حسین (۶) نسخه [۱] سلطان باقی (۷)

نسخه [۱] حسنو - و در [بعضی جا] هتو •

بیست و هشتم بهمن پاس از روز برآمده بود - دریای گنگ گذشته بکارزار دل نهادند - آغاز
 فبرد از او پچیان دست راست شد - و شیر خواجه کارنامها پرداخت - مخالف استوار جائ
 گزیده ایستاده بود - و آتشباری چیده از جا بر نمی آمد - نیزدستان هرسو بیرون شده
 در می آویختند - پایان روز بزرگ آویزش در گرفت - راد مردان بهم در آمیختند - و از انبوهی
 غنیم و افزونی آتشباری بسیار را پای همت از جای رفت - جگانه با چنده و رای درگا
 و راج سنامه و دیگر سران راجپوت جدا جدا عنان کشیده دران عرصه ایستادند - عادل خانیان را
 گذاره بر مرزبان خاندیس افتاد - او پای استوار کرده داد راد مردی داده بر مدانگی فرو شد
 و سی و پنج نامور و پانصد پرستار او بهمرهی جان بشایستگی سپردند - میرزا شاهرخ خانخانان
 میرزا علی بیگ رو بروی خود را برداشته نظارگی نیرنگی اقبال بودند - سید قاسم و دیگر
 مجاهدان نیز بر هم آویزه خود چیره دست آمدند - مخالف مرزبان خاندیس را قول انگاشته
 فروشند او را بسر آمدن روزگار میرزا شاهرخ و خانخانان پنداشت - دران تیره شب از یکدیگر
 جدا شده ایستادند - و هر دو گروه گمان فیروزی بخود برده فراز اسپ گذرانیدند - بسیاری
 بیمناکان گریز پا باز گردیده پیوستند - سران فیروزی سپاه بران که راجه علی خان بنغیم پیوست
 یا گذاره گرفت - ازین رو بنگاه او تاراج شد - دوارگاداس در هرول و سید جلال در برانغار
 سنجی جان را به نیکویی در باختند - رامچند (که دران روز سخت نکادو داشت) در فوج
 راجه علی خان بیست زخم خورده بزمین آمد - دران شب با کشتگان هم آغوش بود
 بامدادان برداشته بخانه آوردند - پس از چند روز نقد زندگی سپرد - بامدادان (با آنکه
 فیروزی سپاه هفت هزار کس بود - و مخالف بیست و پنج هزار) بسکالسه درست و دله نیایشگر
 رو باویزش نهادند - و چون همه شب به تشنگی گذشته بود دریا سو گام برداشتند - غنیم
 که دودلی داشت ازین ناهنجار جنبش آهنگ پیکار در سر گرفت - و بکتر آویزه رو بگریز نهاد
 و فراوان مخالف نقد زندگی در باخت - انکس خان میان زین الدین هیبت خان شریف
 خان سرکش خان بهیلم خان سرمست خان رومی و دیگر سرداران عادل خانیه فرو شدند
 شمشیر الملک عزیز الملک دلپت رای یاسین خان ازدرخان از نظام الملکیه دست فرسود
 نیستی گشتند - اخلاص خان طاهر خان و چنده از قطب الملکیه را روزگار بسر آمد - چون
 فیروزی سپاه از پیکار درازی ستوه آمده بود به تکامشی نه پرداخته بسپاس گذاری نشست
 (با آنکه غنیم از هشت هزار سوار افزون بود و اولیای دولت پانزده هزار) بابردی تائید
 سترگ فتح چهره برانروخت - و که و مه را شگفت در گرفت - چهل گزین فیل و توبخانه

بدست در آمد - دیگر روز راجه علی خان را در آردگاه شناخته برآوردند - و تباہ اندیشان
 هزه درآبشمرساری درآفتادند - شناسائی داستانِ ناولد گاه همان سرگذشتِ گوزان و فیل است
 هر یک دگرگون برگذارند - و آنکه از فوجها آگاه باشد ناپدید - و هرجوق در آشوب و آمیزه
 نیروی دریانت نماند - همان بهتر که بدین مایه گفتار بسند نماید - درینول زمین خان کوکه
 بکابل دستوری یافت - چون قلیچ خان زالیلی ملک را بشایستگی رو براه نکرد چهارم اسفندار مذ
 آن گزین خدمت گرانبار اندرز دستوری یافت - و کابل را در اقطاع او دادند - و جایگیرداران
 کابلستان را نا بهت فرمان شد که از به دید او بیرون نروند - ششم جشن قمری وزن
 عشرت افزود - و آن همسنگ آسمان را بهشت چیز بر سختند - هنگامه نشاط فراهم آمد
 و خرد و بزرگ عشرت نامه برگرفت *

آغاز سال چهل و دوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال شهر یور از دور چهارم

نوروزی آوازه جهان را در نشاط گرفت - و هوا خرمی مزاج برنائی آورد - جهان خدیو
 الهی نیایش را رسم نو بر نهاده - و بآذین بهار را سرمایه پذیرایش بخشید * * نظم *

دوران ببهار رنگ و بو داد * گلداسته بدست آرزو داد

بسیور چمن بباد شبگیر * دشت تبت و بهار کشمیر

شب جمعه دوم شعبان سنه (۱۰۰۵) هزار و پنچ پس از سپری شدن سه ساعت و دوازده دقیقه
 نور افروز آفرینش بشرف خانه در آمد - آسمان برنگ ریزی برخاست - و زمین بنگار پذیری
 بر نشست - ششم فروردین همت سنگه پور راجه مانسنگه را روزگار بسرشد - بمردانگی
 و سر براهی روشناس بود - بشکم روی در گذشت - و الوس کچهواهه در غم افتاد
 مهر افزونی جهان سالار مرهمی کرد - و لخته شکیبائی فراچنگ آمد - نهم
 صادق خان را بحاط زندگی در نوشتند - پس از فیروز مندی با شاهزاده سلطان مراد
 در شاه پور میبود - سپه آرائی و ملک آبادی به نیکو پرستاری او شایستگی داشت
 در هر کار کرد بایست را از دست و انمی هشت - امتلا باسهال کشید - و بفوق نفس
 بر گسیخت - شگفت آنکه چنده ازین پیشتر خان اعظم میرزا کرکه در خواب بدینسان
 نمودارے دیده بود - هفدهم ارزنگ نشین اقبال در بزم خراجگی فتح الله عشرت می افروخت

ناگاه سپندے بر چہرہ اقبال برسوخندند - در نوروزی پیرایہ آنش در گرفت - و افزوش
 از بارگاہ بقصدی منزل رسید - همانا از شبستان والا در طنابے شعلہ برزد - و از انجا
 بلندی گرا شد - و چند روز در انصرہ آن نگاہ گرفت - شہریار والا بینش را درین سال بدینگونہ
 جشن آرائی در سر نبود - ہمگی سگالش آنکہ بگلگشت کشمیر نشاط اندوخنہ آید - و شکفت
 آنکہ محفل شہزادہ سلطان مراد نیز بدینسان ہر افزوخت - دیگر روز بدان سان آئین بستند
 و بزم شرف دران ہدایون بارگاہ بر آراستہ شد - قلیچ خان بیایہ چہار ہزار و پانصدی بر آمد
 و اسمعیل قلی خان بچہار ہزاری - و میرزا جانی بیک و شاہ بیگ خان ہمہ ہزار و پانصدی
 و دور و نزدیک کہ و مہ را در خور فوازش رفت •

چالش گیتی خداوند سیوم بار بتماشای سرابستان کشمیر

سگالش آن بود کہ چون بدار الخائفہ آکرہ خرامش شود نخست دران فیض گاہ
 نیایشے چند بدانرا بے ہمتا رود - کہ و مہ از گریوہ سختی بسان ہر بار در باز ماندن داستان
 بر سرائیدے - برخہ برگذاردے فیروزی سپاہ را با دکنیان آویزہ میرود - شاہنشاہی کوچ
 کشمیر سو چگونہ سزد - ہر چند نہان بینی گیتی پیرا بآرمون اینان رسیدہ بود از غرض ہر سنی
 بفرامشی میرفت - تا ناگاہ از فیروزی جنربی سپاہ آگہی رسید - و بوالا سگالش یاور انداد
 لیکن بدس دلہا لختے درنگ رفت - و فرمان بآذین شد - و افزوش افزینے خواہش آمد
 شب بیست و بزم پس از دو گہمی بدانسو کوچ شد - و بباغ دلوز^(۱) بر آسودند - پیکر نگہان
 رسم زار را پیشانی دل چین آلود گشت - و دور بینان آگاہ دل در انتظار پیدائی
 نہفتہ یابی بر نشنند •

و از سوانح فرستادن شہزادہ سلطان دانیال بانہ آباد - از انجا (کہ افزایش والا پایگی
 فرزندان رضا جو آبیاری گلشن سرای سلطنت است) درین شب آن گوہر الکلیل خلافت را
 دستوری شد - ہفت ہزاری ذات و سوار قرار گرفت - و دران موبہ اقطاع دادند - قلیچ خان
 اسمعیل قلی خان میر شریف آملی و بمیارے را ہمراہ ساختند - و نخستین بانالیقی
 سر برافراخت - و بگرامی خلعتا و گزیدہ اسہان و افزایش منصب چہرہ بختندی اینان
 افزوخنہ آمد - وزیرستان آن مو را نوید تازہ ایمنی رسید - و بجا آگہی اندرز آویزہ ہوشندی
 گردانیدند - لختے ازان بر می نویسد - تخت مردم زاد در آبادی اندیشہ بر کوشد

(۲) نسخہ [ب] چالش فرمودن (۳) نسخہ [۱] دلا میز •

و آنرا بکار کرد آراند - در خورش و پوشش و خواب و بیداری خرد افزائی بر جوید
نه تن فریبی و جان نزاری - در فرماندهی آن سگالش رود که زبردست را از ستم توانا بازو
نگاه دارد - و آبادی ملک و سپاه برافزاید - همواره با نیکوان برآمیزد - که مایه ده
شایستگی ست - از پیکر آرایان خراب درون پرهیزد - که چشمه سار هر ناخوشی ست - با هرزه لا
و بسیار گو و مست و دشنام ده و هرزه خند و بد دل و فرومایه و سودائی مزاج و ناتوان بین
و سخن چین و حرف ساز و نادان دانائی فروش و جولن رعنا و زن خرد سال نشینند - که آدمی
بآرامیدگی خوی دمساز برگیرد - برخه اگرچه در هم نشینان پاس این دارند لیکن از پرستاران
شمار آن برنگیرند - و ازان غافل که نکوهیده خوئی این گروه بیشتر درگیرد - و آواز بدنامی
از اینان بلند گردد - در شناخت مردم زاد فراوان ژرف نگهی بکاربرد - یکم چاندان - دیگر
زهرگیا - و برخه غذا آسا - و لخته درآسان - بسا بدگوهر بدستان سرائی و سفارش داستان
در پایگاه نیکان جای گیرد - و بهیاری خیر اندیش از خامش زبانی و راست گذاری
و کم آمیختگی و پندوله نشینی بد کاری نام برآورد - از تلخ مزاجی راست سخن رود در نکشد
و بر نشورد - و افزونی دیدار خیر سگال دگرفتگی نیارد - و فراوانی هواخواه پیرایه دولت شمرد
نه دست آویز بے توجهی - ذات فرخی و نژاد بزرگی از گوهر شناسد - نه از نیای نیکي
و تخمه سترگی - از دود (که پور آتش است - و از نور بے بهر) برآستی گذارده بی برد
با فرو تر آن کند که از برتر چشم دارد - و در پس همان گوید که در پیش - در باز پرس
آهستگی و ژرف نگهی بکار برد - و بر نگاشته و گواه و سوگند بسند نکند - و گوناگون پرسش
و پیشانی سواد را یاور سازد - و روزنامه احوال و خوی همفشیان لخته برآمیزد - و در پژوهش
ایزدی نیایش فرا پیش دارد - و پاداش را ارهنجار بر نگذارد - و هنگام خشمگینی و کرسنگی
بدان نپردازد - از دگرگون کیش بسرگرانی نشینند - و بسخت تکاپو سایه نشین صلح کل گردد
بکین تیزی دل بر نیالاید - و در باد افرا راه حیلہ نسپرد - راز پاسبانی^۱ بر خود گیرد - و جز
با یکدو نیک سگال ژرف بین در میان نهد - هنگام مشورت بنا سازا جانی نپردازد
نخست جدا جدا را پژوهد - سپس فراهم ساخته بکارش گذارده بر نشیند - و گذارنده را
نشان ندهد - بلغزش نگهی خویش و آشنا^۲ و همسایه بر نیازارد - اگر بمهربانی چاره پذیرد
بمهرمان نشنابد - افتاده را جان نشکند - و گریخته را از پی نرود - بصوگند زبان بر نگشاید
و عدوت از دیگران برگیرد - نه از خود - هر که از پند گذاری روزگار دانش بیندزد برنج آموزگار

سردی برنیارد - از هرکه نیکی رسد بفرامشی ندهد - و در پاداش آن برکشد - کار امروز
 بفرا نیندازد - و نیکنامی را جارید زندگی برشمرد - از مزاح و بازی برگذارد - زید - خاصه
 با بزرگتر از خود - اگرچه پیشینیان ببلال زدائی لخته بدان پرداخته اند نه چندان که دل بیفشود
 و بایست وقت از دست رود - هیچکس را با خود گستاخ نسازد - و بشرمگینی در نیندازد
 پلارک شمشیر و خامه را دو بازوی دولت برشمرد - نخست با دلیر آزاد خاطر بسپارد - و پسین
 بسیر چشم راستی کردار - سپاه بچهار چیز بلندنامی گیرد - بکجتهی با خداوند - دوستی
 با خیلناش - فرمان پذیری - آزمون کاری - و اسببد آنگاه نامور گردد که پیوسته از ماهواره
 و سلاح و ستور نوکر آگهی وزد - و همواره بساز و برگ دارد - به بخشش و بزرگ داشت
 دلبا بدست آورد - پس ماندگی رفتن را تیمارداری نماید - و بخراسته ایان دست در نیارد
 از روزگار آسودگی بخواب در نشود - و مدارا بهنگام کار در نیندازد - خرج کمتر از دخل
 بر سازد - لخته بر خورد - و برخی برافشاند - و چندی بر اندوزد - خویشی را بخورد
 میثف ندهد - و شکار شیفته نباشد - از نهفته پژوهی غفلت نوزد - خاصه از نزدیکان
 از سگالش دشمن آگهی جوید - و بهر کاره چندی بهم نا آشنا برگذارد - و گذارش ایان
 خود بر سنجد - و اگر نتواند بر استی مشی سیر چشم خدیو مایه کل سپارد - ورنه در پی
 جاسوس فرآوری شود *

غرّ اردی بهشت شیخ ضیاء الله جهان را پدر کرد - پور شیخ محمد غوث است
 لخته نقلی دانش اندوخته بود - و بدلاویز گفتار صوفی بس آشنا - ششم همایون مرکب
 بامنیاد سایه داد گری انداخت - و نهفته دانی کشور خدیو بقا زگی دلنشین که و مه
 گردید - از انجا (که هوای کسار کشمیر و دشوار گذاری و دیرگشائی او آرمیدگانرا بر شوزاند
 تا بفرو مایگان سبک سر چه رسد) غوری زاده جمیل نام دران ملک بایماتی بدخشان
 بر آمیخت - و بدستان هراتی خو را عمر هین پور میرزا سلیمان را نمود - میرزا را هنگام
 ناکامی در حصار از کنیز فرزندش شد - و این نام بر نهادند - چون از انجا بر آمد نزد
 لوزیک خان عم زاده عبد الله خان گذاشت - و همانجا در گذشت - گویند ننگ چشمان
 نا توان بین از هم گذرانیدند - و چندی بر آنکه از گزند آبله قالب نپی کرد - و برخی زنده
 برگذارند - آن حیلله پرداز شورش در سر گرفت - و پنهانی در پیمان بستر مردم و بخود
 یار گردانیدن ناکپو نمود - تا هزار بدخشی و فراوان کشمیری بدو گریزند - هنوز پره از روی کار

برنگرفته بود که آواره همایون ربابت بلند شد - چندی از رازداران او را گرفته بمحمد قلی بیگ ترکمان سپردند - و درین سرمنزله آن شوریده سر را آوردند - و باد انراہ یافت - اگر والا نهضت نمیداد سترگ شورش برمی خاست - و بسیاریه بروز ناکامی می نشست صورت گریبان سعادت سگال را بینش چشم برگشودند - و بازدارندگان این یورش سر بجیب شرمساری فروردند - نهم خداوند خان دکنی از خود سری برگناره شد - چون در آریزه صادق خان شرمسار ناکامی گردید اندیشه بندگی در سر گرفت - بدوستی پیوند شیر خواجه را دید - و در کمتر زمانی ازو جدا شد - سپس از ستاره رهنمونی بمیانجی میرزا علی بیگ اکبر شاهی بهرستانی شاهزاده آمد - از انجا (که رشته مدارا دوتائی نداشت - و خود را نمی روز افزون) دران سال و مه راه گریز سپرد - شانزدهم جغت سنگه پور راجه مانسنگه را بشمالی کهسار دستوری شد - از ناهارگاری رستم میرزا و آصف خان در کار درنگ رفت و باسو مؤ را استوار کرده نخوت فروشی فرا پیش گرفت - گیتی خداوند کنار دریای چناب میرزا را نزد خود بر خواند - و آن گزیده خدمت را بسر کردگی سپاه فرستاد - هیزدهم انصر خدیو شکارگان بقصبه گجرات (که درین نزدیکی بفرمایش شاهنشاهی آباد شده بود) گذاره فرمود - و در نشیمن آن شهر دلگشا لخته برآسودند - نوزدهم میرزا بومف خان باتالینق شاهزاده سلطان مراد مر بلندی یافت - شهریار نهان بین پیشین سال او را در گجرات جایگیر کرده دستوری داده بود - درین هنگام (که صادق خان را سپهر گردش بسر آمد) او را بدان سترگ پایه برآوردند - و فومان شد که زود با شاهزاده پیوند و بایست وقت را پاس دارد •

و از سوانح شکست یافتن پات کفر - (چون لچمی نراین مرزبان کوچ سر بفرمان درآورد - و کار او بلندی گرا شد) آن همسرا ناتوان بینی کالیوه ساخت - لشکر فراهم آورده برخه ولایت برگرفت - او بقلعه در شده از راجه مانسنگه یاری خواست - فوج گزین برکردگی ججهار خان و فتح خان سر کام تیز روی برداشت - بیست و دوم بدو پیوست و بسترگ آویزش بر شکست - بسا کس نابود و دستگیر شد - و فراوان اولجا بدست افتاد بیست و سیوم ربابت همایون در بنجهر ^(۳) سایه اقبال انداخت - و منازل میر مراد ^(۴) اقطاع دار آنجا بقدمی قدوم روشنی گرفت - و فیروزی سپاه را ده لخت گردانیدند - نخست خود با چندی خاصان - دوم پردگیان شبستان اقبال - نگارنده شگرفنامه را با لخته مردم

(۲) نسخ [اب] آماده شده بود (۳) در [چند نسخه] در اکبر آباد بنجهر (۴) نسخه [ز] میرداد •

به یتاقداری این جوق گذاشتند - سیوم بزرگ شاهزاده با مردم خرد - دیگر هفت کشتک داران هر روز - غره خرداد نخستین گریه در نوردیدند - ششم (که روز جشن بود) در راجوری مقام شد و شاهزاده به دستوری بدرگاه رسید - و در راه لخته ناهنجاری رفت - چنده کورنش نداده بعتلگاه داشتند - و درین داور پیروش راقم گوهرین نامه را بر خواندند - از مهر افزونی گیتی خداوند و شرمگینان آن نونهال دولت بخشایش رفت - درین روز بعرض همایین رسید که خواجگی فاتح الله را در پاس راه لغزش رفت - و یکم از خدمتگذاران بزرگ شاهزاده را روزگار بسر آمد - او را نزد شاهزاده فرستادند - تا بهادارش رساند - آن نوباد اقبال ازین عاطفت نشاط اندوخت - و بر نواخته بخدمت فرستاد - هشتم شاهزاده دستوری یافت که به پیشین روش چالش رود - و کمترین نیز بدان خدمت باز گردید - یازدهم از پسانه^(۲) کوچ شد - و گریه پیر پنجال را برف بریده و مالیده برگذشتند - و نزد ناری براری در نشین (که محمد قلی بیگ برافراخته بود) همایین نزل شد *

درین سال فتنه بهادر فرو نشست - او پور مظفر گجراتی ست - چون بنا کامی جهان را بدارد کرد پسر او به پتواری زمیندار پناه برد - او پنهان داشته پرورش می نمود درین هنگام (که بسیار اقطاع دار آن ملک بخدمت شاهزاده در دکن بود) پسر نخستین سر بشورش برداشت - و فرامیگان مگس خو بدو پیوستند - و قصبه دندرقه بتاراج رفت راجه سورج سنگه با چنده آهنگ پیکار در سر گرفت - درین روز فوجها از هر دو سو آراسته شد - و لخته قراول در آریخت - و از شاهنشاهی اقبال آن شورش مایه راه گریز سپرد چهاردهم شگرف بجها گذشته بهیره پور فرود آمدند - و ازین سر منزل بتماشای بهار جمال نگری خرامش رفت - و فرمان شد که اردو شاهراه سپرده بشهر در آید - در باستان مرزبان نشین بود - خرابه او آگهی داستان بر خواند - و صحرا دژم دل برگشاید - کمترین بوالا فرمایش از هیرو پور دران فزنگاه مسجد قدسی آستان سر بلندی یافت - نوزدهم در پنج براره بارگاه والا برافراختند - و پردگیان شینستان دولت پیوستند - دران نزدیکی میرزا یوسف خان بر بلند پشته شهر بنده بر آسکالیده بود - بدان سرزمین گذاره شد و اکبر نگر نام نهادند - و آبادی آن بمحمد قلی بیگ باز گردید - درین منزل بزرگ شاهزاده بدولت کورنش سعادت اندوخت - بیست و سیوم با برخه نزدیکیان بحیر بالا ریه چالش رفت نخست به آنچه^(۳) سایه اقبال انداختند - و از انجا بچپی^(۴) بهون نشاط اندوخته نزد خان پل

(۲) یا پسانه باشد (۳) نسخه [۱] به رتواری - و نسخه [۲] به پتواری (۴) نسخه [۱] بالچه *

بکشتي برنشتند - از هر دو کنار دل قريب جلگها بينش سرمه ميسائيد - گيتي خديو
بر گلگون اقبال برآمده عشرت شکار مي فرمودند *

و از سوانح گشايش قلعه مؤ - راجه باسو از وارژن بختي و جا استواري راه ناسپاسي
رفت - و بسا بوم نشين را بخود ياور گردانيد - چون فيروزي سپاه بدانجا رسيد برخه بومي
جدا شده پديوست - آن شرکيده مغز بدان دشوارگشا دژ درشد - فيروزي سپاه گرد برگرفت
غرض پرسناري از کار پژهي باز داشت - چون بفرمان والا ميوزا رستم روانه درگاه شد
ديگر بندگان پيمان يکتا دلي بسته بخود منگري پاى همت افشردند - دو ماه سترگ آريزو گوهر
رادمردي مي افروخت - يگسو آصف خان با گروه کار طلب - و از ديگر جانب تاش بيگ خان
با چنده پردل - از طرف هاشم بيگ با جوق ناموس دوست - و از جهته محمد خان
با گروه خدمتگذار - بيست و چهارم آن غنوده خرد برآمده بديگر استوار جا پناه برد - اولياى
دولت دژ برگرفته بنگاه را يغمائي ساختند - و خان و مان او را آتش در زدند - بيست و هشتم
نزد بن پور ميوزا رستم ناصيه سا آمد - و بخسرواني نوازش سر بر افراخت - بيست و هفتم
نزد کوه سلیمان دایره شد - و شهریار بسیر کولاب دل چالش فرمود - و از آنجا بدین امر ترس
که گزین پرستشده آن دبار است - و نزد آن دلگشا چشمه بر جوشد - انسرخديو مد و پنج
کروه را در سی و چهار روز در نورديد - و یکماه و پنج روز در راه مقام شد - بيست و هشتم
بشهر ناگزینر سایه اقبال انداختند - نزد سري نگر بلند کوه ست - بزرگ آبگیره در گرد لو
شهریار دوربين آن سرزمین را بصر آبادي برگزيده بود - ميوزا يوسف خان بفرمان والا
آباد گردانيد - و نشيمنه چند و گلین شهرينده اساس نهاد - و سپاه نیز در خور خافها
برساختند - جهان سالار در منزل محمد قلي بيگ بر کنار کول قدسي نزول فرمود - و فرمان
شد که قلعه را سنگين بر سازند - هر لخت باميره نامزد گردید - امروز پيدائي گرفت
که شورش آن غوزي زاده چسان برخاسته بود - و از آوازه همايون موبک چگونگی فرونشست
سپارنده او بادايش نیک پستاري برگرفت - و نیز روشن شد که از ستمکاری انتطاع داران
سترگ خرابي راه يافته - از کار نشناسي همگي جمع طلبيدند - و از آن ملک غله بخش
زروسم باز خواستند - شهریار دادگر گروه مردم را بخشايش فرمود - و گزيده آئينها
بر نهاد - ستم گران تاريک درون را باد افرا سرانجام شد - و کشاورزان زيان زده را مهرباني
دستگيري نمود - همگي ملک را چهارده بخش کرده بهريک دو بتکچي ايراني و هندي

فرستادند - تا خام کاغذ هر دو برخوانده از کاشته و افتاده و برگرفته آگهی بر جویند و نیمه جنه را در پارتیج فرماندهی بر شمرده افزون را باز دهانند - اگرچه همواره توده نام برنهند لیکن ناکشتمند بزرگتر بسیم بخش آرزومند - قرار گرفت در کشت و کار ناکشت مند افزون از ده ساله نخستین سال ششم بخش بر ستانند - و در دوم چهارم - و در سیوم سه توده و در چهارم نیمه - و از ده ساله تا چهار ساله اولین بار پنجم بهره - دوم سه توده - سیوم بدستور و از چهار تا در ساله نخست سه توده - و دیگر نیمه - در اندک فرصتی سترگ آرامش پدید آمد - از بارش کمی و کشاورز پراگندگی لخته گران از پی بود - در آمدن فیروزی سپاه اگرچه آن سختی افزود لیکن شاهنشاهی نوازش چاره گر آمد - دران شهر دوازده جا بفرمان والا که و مه را خورش آماده ساختند - هر یکشنبه در عید گاه هلالی عام برزده - و چنده از پیشگاه حضور رفته خواهشگران را خواسته و خورش داده - هشتاد هزار مستمند و گاه کم و بیش کام دل برگرفته - و در ساختن قلعه نیز فرمان آرزومند جان داری زندگی یافت - و بدست آویز مزدوری از تنگنای جانگهی برآمد - درین هنگام در سایر جهات لخته ژرف نگهی رفت - و پنجاه و پنج ناستوده رسم بخشش یافت - کشاورز تا روزگاری دراز بسان سابق برگذارده - و تا قدسی فرمان بخشش فرا چنگ نیامد باور نکردند - از آن میان داستان زعفران - پارتیج جهانبدانی را ببازرگان و دهقان برای پاک ساختن بخش کرده اگرچه دریازده ترک یکم مرد بر شمرده لیکن دوسیر خشک زعفران و توده برگرفته - و سترگ زیان زدگی رفته - خاصه هنگام بارش - و نیز دیرین رسم بود که رعیت لخته چوب از دور دستها بریده آورده - و رنه خواسته برداده - و همچنین از درودگر و بافنده و دیگر پیشه ور زر برگرفته - دوم تیر بتماشای نونشیمنها چالش رفت - قرار کوهچک (که نزد ناگر نگر است) میرزا یوسف خان دانشین کاخها برای شاهی آسایش برانراخته بود و در یک سه صد زینه انجام یافته - ششم بشهاب الدین پور رفته فیض برگرفتند - و از انجا برین لنکا بازش رفت - چون بکرل در آمدند موج خیز بر جوشید - کشتی را بکناره کشیدند و بدامن کوه بر آسودند - و صبحگاه بدان فیض جا رسیده تازه آگهی براندرختند - نیم از بزرگ شاهزاده در سیر آن سترگ آبگیر لخته ناهنجاری رفت - خواجه بهلول خشم آورد پیام شاهنشاهی برگذارد - و شاهزاده از درشت گفتار او برآشت - شهریار مهربان دل سر زبان او را لخته تراشیده دل بدست آورد - درین ولا بفرمایش شاهنشاهی فرایه بسان

شور دریا بانجام رسید - و که و مه را شگفت در گرفت - بیستم دران برنشسته رودبار
بهت را تماشا نمودند *

و از سوانح گشایش باندھو - اورنگ نشیمن دادور را (چون افزایش ملک و مال
به نیایش فرزنی برد - و صوری کامیابی دست آویز آبادی جهان معنی گردد) هر آینه
شمارف کارها (که فرمان فرمایان باستانی را بفراوان کوشش بر نیامده باشد) بندگان فرمان پذیر را
با آسانی فرادست آید - و کشودن این دژ دشوار گشا ازین شیوا زبانی نماید ^(۱۲) -
آباد ملکی ست - جداگانه مرزبان - این قلعه نشیمن جای او - خاور سو شصت کروه - و سپس بوم
دیگر راجها - که لخته بدو نیایش نمایند - پس ولایت سرکچه و رھتاس - باختر سو دوازده کروه
پس زمینداران دیگر - بدر قدرے ایل - گذشت آن ملک گدھے - شمال آب گنگ و چون
شصت کروه پیوست مرز آلہ آباد - جنوب تاشازده کروه - پس ولایت گدھے - میان جنوب
و مشرق رنھپور تا چهل و پنج کروه - و میان شرق و شمال هفتاد کروه - سپس مرز آلہ آباد
میان شمال و غرب پنجاه کروه پیوسته بقلعه کالنجر - و میان غرب و جنوب بیست و پنج کروه
و آن سوی او ولایت گدھے - دشوار گشائی این دژ بگفت نیاید - کوهچایست گرد - نشیب آن
هشت کروه - و فراز و بلندی از یک و نیم کروه افزون - سه طرف یک لخت کوه - شمال رو
چهار دیوار سنگین - نخستین دروازه را گدیش پور نامند - فراخ آهنگرے دران نزدیکی - درم
هندلی پور - سیوم کون پور - چهارم هرهر پور - دران بنگه راجه - و آن قلعه ایست چهار دیوار
گرد دلگشا بستانی - و نظر فریب حوض - و بزرگ بتخانه درو - و برگرد او خویشان
و نزدیکان را منزلگاه - هیچ فرمانده بدو دست نیافته - سلطان علاء الدین این آرزو در سر گرفت
فراوان گنجینه بخرج رفت - و جانها فروشد - و کارے بر نیامد - امروز از اقبال نیرنگی بکمتو توجّه
گشایش یافت - دژ نشینان چون آن خرد سال را - بدرگاه والا فرستادند همگی اندیشه آن بود
که بزر نشانی از دژ یازش باز دارند - شهریار دیده ور را گفت و گوی پاره پذیران در نگرمت
و فرمان شد که آئین بندگی آنست که یکبار قلعه بسپارند - تا باز بخشیدن طراز شایستگی
گیرد - از خرد غنودگی و دژ استواری پند نهذیرفته بسترابی نشستند - رای پتر داس
جدکاری فرایش گرفت - و داد و دهش را کلید گشایش گردانید - بسترگ آویزشها بران ملک
چیره دست آمد - و بفرخ ساعتی آنرا گرد برگرفت - پس از هشت ماه و بیست روز بیست
و دوم تیر درونیان از کم آذوقی بزهنهار دیدند - و قلعه بدست در آمد - و فراوان غنیمت

(۲) در [بعضی نسخه] پته ۰ و در [بعضی] پته (۳) نسخه [ب] نشیمنگاه او (۴) نسخه [۱] کهن پور •

گرد آورد - چهارم امرداد شبستان شاهزاده سلطان دانیال پسر از دخت قلیچ خان چهارم هستی برافروخت - و بزودی آنجهانی شد *

و از سوانح نمایش قوس قزح - در شبانگاه پنجم شب سیزدهم ذی الحجه در شهر سري نگر بزه آگهی آراسته بود - سیوم پهر خاور سو قوس قزح (که فارسی کمان دو رنگ نامد) پیدائی گزشت - رنگ آمیزی او کمتر از آن بود که بروز نماید - اگرچه چنده آنرا خاص روز انگارند لیکن خرد مخصوص نداند - نزد برخه باستان از پرتو ماه نیز پیدائی گیرد و بزنگها بر نیاید - مولانا سعد الدین تفتازانی برگزید - سال هفتصد و شست و سه بترکستان خلاف جهت ماه نمودارے بسان قوس قزح دیدم - لیکن نه بدان درازی و روشن رنگی - هشتم در آن شهر پس از سپری شدن پاس از روز طفاوه دو ساعت پیدائی داشت - هندی دانشور شایسته نشمرد - و بزرگان را بمستعدان نوازی رهنمونی کرد - گیتی خداوند فراوان خواسته به تهدست داد - و دلها بدست آورد - چگونگی پیدایش این دو نمودار را (اگرچه این نامه بر نقابد - و فرهنگ نامها برگزارد) لیکن آگهی شورش مرا خواهی نخواهی بر آن آرد که لخته برگزید - و بر پژوهنده گوهر بینش برافروزد *

مستائیان این شگرف کمان و هاله و شمسیت را نمودے بود خیالی پندارند چون نمایش صورت در آئینه - و اشرافیان حقیقی وجود انگارند - آبریزهای زدرده هرگاه بآئین دایره نزد خاوری افق یا باختری فراهم گردند و از پس کوه یا ابر تیره و دیگر سو تیر اعظم هرآینه عکس آن بر افتد - و کمان دو رنگ پدید آید - اجزای آئینه تمثال از جزوی فروغ (۴) و رنگها برگزارد - نه پیکو - و در بلاد فزون عرض چون آفتاب در جنوبی برج باشد بشمالی سو نیز نمایش دهد - اگر خورشید بر افق حسی باشد افق بمركز آن دایره برگزرد - و نیمه کمان پدیدار گردد - و اگر از افق بلند بود قوس کمتر از آن نماید - چون بالای طرف قوس بآفتاب نزدیک است و نیروی انعکاس افزون سرخ خالص نماید - و پائین سو را از دوری و کم فروغی ارغوانی بینند - و میان از آمیزش فروغ بالائی و تیرگی پائین بسبزی گزاید - برخه گویند (هرگاه آئینه را رنگ خاص بود - و مقابل آن گونه دیگر باشد) رنگه که درو دیده شود مرکب ازین دو باشد - چون اجزای مائع زایش یافته از تیرگی کوه و جز آن سیاه فام باشد و مقابل آن سه چیز (آفتاب که روشن و سفید بود - دوم قطعه از آسمان که گرد او ست - اگرچه

(۲) در [بعضی نسخه] که در پارسی کمان دورنگ نامند (۳) نسخه [ز] و بر پژوهش بینش برافروزد

(۴) در [چند نسخه] فروغ دورنگ برگزارد *

روشنی دارد لیکن نه بدانسان - سیوم پارچه ابر که پیوست آن قطعه است - لخته تیره تر از او)
از انعکاس نخستین زرد چهره گشاید - که آمیخته سفید خالص با سیاه چنان باشد - و از دوم
سرخ نمودار گردد - چه سفید (که باندک سیاهی مایل باشد) با سیاه بدان رنگ برآید
و از سیوم سبز نماید - که سیاه بآمیزش سفید^(۲) بسیار (که بسواهی زند) آن فام برگردد - اگر
چنین بود رنگها یکسانی نداشته - و پایه پایه دگرگونی گرفته - و نیز پدید آمدن سبز
از سرخ خالص و ارغوانی بنس دور - و همچنان پیدایش سبز در پسین صورت دشوار - چه او
از زرد و سیاه صورت بزد - و بالجمله رجح که در آمیزش رنگها بکار آید پیدائی ندارد •

پیدایش هاله (که فارسی خرم ماه گوید) از آنست که بصری شعاع از ابر بجرم ماه
منعکس گردد - و با سحاب چهار صفت بود - نخست زده باشد - تا انعکاس پذیرد
دوم آن اجزای خرد و غیر متصل رنگ و روشنی برگذارد - نه پیکر - هیوم آن ریزها
در سفیدی برابر - و رنه بدان رنگ چهره نگشاید - چهارم دران اجزا اختلاف در وضع نبود
یعنی دوری ایشان از ماه برابر باشد - تا خطوط (که از بصو بابر پیروند و همچنان
خطوطی که ازین خطها منعکس شده باشند) با هم مساوی باشند - (چون چنین ابر بهم رسد
و جرم ماه بر بالا - و بیننده پائین) در مخروطه چهره برگشایند - یکی تا جرم ماه بود
و دیگر تا چشم بیننده - و قاعده هر دو آن پارچه ابر باشد - و گرد نماید - (هرگاه خط مستقیم از بصر
بجرم ماه رسد و همچنان خطوط بدان پارچه ابر برسد - و هر یک منعکس گردد) مثلثات
متساویه الاضلاع پدید آید - قاعده همه آن خط باشد که از بصر بابر رسد و از ابر بماه
و اضلاع خطوط دیگر - خطها (که از بصر بتمام پیروند) بعضی ببعض برابر باشد - چنانچه
خطهاییکه از ابر بماه - پس از خطی که بر سر تمام مثلثات نزدیک ابر بگذرد دایره پدید گردد - پس هاله
دایره آسا بضرورت نماید - و از تابش ماه سفید نمودار شود - و ابر سه که در برابر ماه باشد
از ضعف ننماید - و از کمی آبریزها گاه دایره نا تمام نماید - بخلاف قوس قزح که او
از نیمه دایره افزون نبود - چه وضع هاله موازات است با زمین - و قوس مقاطع افق
و تا هفت هاله در یک زمان دیده اند - برخی گویند چون زیر ماه تنک ابر سه لطیف
فراهم آید در تابش آن سحاب میان نماید - چه از شان حس است (هرگاه متفعل شود
از محسوس قوی و آنرا در یابد) محسوس ضعیف را نیارد دریافت - چنانچه هنگام شنودن
سترگ آواز ضعیف بگوش در نشود - بذلایل هرگاه بیننده ماه و فروغ او بیند ابر

روشنی یافته رو برورا نیارد دید - و آن موضع چنان نماید که روزی ست تیره - و آنچه در برابر هر سو بود بسان دایره باشد - و از پرتو ماه سفید نماید - و غیر این دو دیگر قصه گذارش یافته که خرد نه بسند - چنانچه گویند شعاع ماه چون بر ابر تنگ افتد بسان افتادن سنگ در آب موجها برخیزد - و شیخ در شفا گوید در همدان هاله بزرگ قوس قزح دیدم - پوشیده نماند که هاله مخصوص ماه نیست - به بسیاریه کواکب دیده اند - و آنچه نسبت بآفتاب پیدایش گیرد آنرا طفاوه خوانند - پور سینا دران نامه چنان گذارد - در میان سه صد و نود یک طفاوه بزرگ آمیزی قوس قزح دیدم - چون هاله از همه سو کمی پذیرفتی گیرد آگاهی رساند که ابرها دور گردد - و هوا صاف شود - و اگر از یک جهت از هم باشد باده ازان سو وزد - و اگر بفروغ ابر ناپدید شود بارش شاداب گرداند - سیرابی این شگرف داستان این گوهری نامه بر نقابد - همان بهتر که دست ازان باز داشته بناگزیر سوانح نویسی پردازد *

دوازدهم سنگ پارچه بولا نظر در آوردند - لخته آب از درونه نمایان بود - بینندگان را بشگفت در انداخت - و دران همایون محفل برخه ایرانی بر گذارد که سنگم بقرق بر شکستند و رتبه بیرون آمد - بامدادان رومی رسن باز به پیشگاه حضور آمد - و بسا شگرفی بنمایش آورد شازدهم ^(۲) سانگ بنوار رخت هستی بریست - از راجپوتان نامور بود - پس ماندگان او را خسروی نواخت بآرامگاه برد *

درینوا ایلیچیان دستوری ثبت یافتند - درین هنگام (که رایات اقبال بشمیر در آمد) سگالش آن بود که لشکره بشایش آن ملک نامزد گردد - چون چهل روزه آذوق سپاه از خشکسالی بدشواری سرانجام می یافت و قدسی بسیج اندرز گذاری بود اندیشه بکردار نیامد - و امید علی چولک و طالب اصفهانی و محمد حسین کشمیری را نزد علی زاده مرزبان خرد ثبت فرستادند و ایوب بیگ سلیم کاشغری عبد الکرم کشمیری را پیش کوکلتاش ^(۳) کلید حاکم بزرگ ثبت ^(۴) راجورای سپه آرای آن ملک لخته از زرمستی بناسپاسی گرائید - مرزبان آنجا لشکر فراهم آورده اطاع برگرفت - و آن سرتاب آوارگی گزید - درین هنگام علی زاده بکین او برخاست و برهنمونی و بدگوهری دستور او چیره دست آمد - و دستگیر ساخته به بنکار او شنافت فراوان خزینه اندوخت - و بمیار جا برگرفت - و از آوازه موکب همایون آن نام برده را (که یکم از نژاد پیشین مرزبانان بود) حاکم بر ساخته باز گردید - و نیز و خشرور بکاشغر

رفت - (چون عبدالکریم خان رخت هستي بر بست - و بسرخی آن دیار محمد خان بر نشست) روشن شد که نیایشگری والادراکه دارد - و شاه محمد را بگزینی ارمغان روانه درگاه ساخته بود - در راه دهست فرسود ناراج گشت - و از ساده لوحی و شرمگینی بچهار رفت درین هنگام بسعادتی کورنش سر برافراخت - و سرگذشت عرضه داشت - بیستم برنواخته باز گردانیدند - و میرزا ابراهیم اندجانی را باندازگداری فرستادند - و برخی گزیده کالا به قنّاحا سپردند - اندیشه والا آن بود که ایلچی بختا رود - که از دیرباز ازان دیار آگهی نیست - فرمان فرما کیست - و او را با که آویزش - بیدار مغزی و داد گوی چه پایه دارد - و کدام دانش را رز بازار - از ریاضتگران صافی درون کرا چراغ رهنمونی روشن - و از هنرپردازان با که طراز بکتائی - و فرمان شد که این راز بمزبان کاشغر درمیان نهد - و پاسخ آورد - بیست و یکم گنگاریشی گرمی محفل دای خدا دریافت - از بزرگ ریشیان است بوم نشینان کشمیر بولایت او گروند - بزرگ شاهزاده خواهش آمدن نمود - آن خدا پزوه بازرزی شاهنشاهی دیدار رهگرا شد - و از دید افسرخدیو تازه آگهی بدست آورد - درینولا شهباز خان بدرگاه والا آمد - و کورنش نیافت - چون رامچند را به بازگردانیدن سپاه مالوه فرستادند او ناگزیر بهمراهی میرزا شاهرخ باز گردید - نزد برهان پور آگهی آمد که لجنه اقطاع او شاهزاده برگرفته بدیگر داده اند - و با گهاشتگان آویزش رفته - و چنده از هر دو سو فرو شده - هراس افزود - و از رفتی باز ماند - میرزا شاهرخ و دیگر سپاه را بهمراهی رامچند بدکن فرستاده خود برگردید - چنده انتظار رامچند در مالوه می برد - چون او را روزگار بسر آمد روانه والادراکه شد - و در عتابگاه داشته بار ندادند - چون روشن شد که آمدن از بیچارگی بود بیست و ششم دستوری کورنش یافت - درین هنگام جایگیر آصف خان در کشمیر تنی شد - از گزین اسباب ویرانی این دیار آنکه در اقطاع داران بزرگ امیرے (که همه از به دید او در نگزند) نبود - بدین سکالشی او را از شمالی کهسار بر خواندند - سی و یکم بسجده نیایش سر بلندی یافت - و پاسبانی آن^(۲) دیار بدو باز گردید - دوم شهریور شگرف چراغان بر افروختند - دران بوم از دیرباز روائی دارد - شب سیزدهم ماه بهادون بشماره شکل بچه که و مه چراغ افروزد - و نیایشگری نماید - و برگه اند درپای بهت (که از میان شهر میگذرد) درین شب پیدائی گرفت - بحساس گذاری آن جشن آراینده ازین رو فرمان شد که شاهی بندگان بر گذار کوی و قرار کوه کشتی و چراغان بر افروزند

شگرف نورستانه بروی کار آمد - و عالم دیدگان در شگفت افتادند - درین روز دلگشا کاخه بفرمایش شاهنشاهی بانجام رسید - آنرا بکشمیری زبان لری^(۴) برخوانند - جهان سالار ششم بدان نزهتگاه جشن آراست - و عشرت اندرخت - سیزدهم پیدائی گرفت - حافظ قاسم از طبیعت پرستاری دامی پارسا زنی برآورد - او را آخته ساختند - اگرچه لخته بهی یافت لیکن در کمتر زمانه جان بسپرد •

و از سوانح فروشدن درجن سنگه - درین هنگام (که لچهپی نراین بدستپاری جاوید دولت کامروا آمد) عیسی بومی لشکر فراهم آورده بیازری پات کنور روانه شد - ازین آگهی راجه مانعنگه شایسته فرج از راه خشکی روانه ساخت - و برخه را بباشلیقی درجن سنگه پور خود دریائی گردانید - تا بنگاه بومیان یغمائی شود - از انجا (که خانگی شورش سترگ زبان آورد) یکی از دوریان کجگرا آن مردم را آگاه ساخت - بیست و پنجم دریا نوردان بسیار چا دست فرسود ناراج کرده باز شقصه کرابوه^(۳) داشتند - شش گروهی بکرم پور عیسی و معصوم با فراوان نبرد کشتی در رسیدند - و از چند هو گرد گرفتند - پس از سترگ آویزش سرگروه با بسیاری نقد زندگی سپرد - و برخه دستگیر شد - و لخته رهائی یافت - اگرچه چشم زخمه رسید لیکن مرزبان کوچ از گزند رستگاری اندرخت - عیسی از دور بینی بلاه گری هرنشست - و برگرفته را باز پس فرستاد - یازدهم مهر پس از سه ساعت و چهار ثانیه در شبستان بزرگ شاهزاده فرزنده از دخت مرته راجه پدید آمد - امید که مهین بانوی دردمان گردد - بیستم گیتی خداوند از راه قل به بهت در آمد - و از انجا بشهاب الدین پور نشاط اندرخت - و شب در همان نزدیکی بهر شد - بامدادان شکارگان بزمی لنگا گذاره افتاد و شب باز گردیده بهمان نزهتگاه برآسودند - فردای آن بسیر دره لار چالش رفت خزان شگرفی دشوار پسندان را از جای برد - و فراوان فیض برگرفته بناک نگر باز گردیدند رنگ آمیزی برگ ریز این مرز بر بهار بسیار جا بیغاره برزند - خاصه سیب و شفتالو و انگور و چنار •

دوتی فنا نیافتنه وزنه در نظر • رنگین تر از بهار بود جلاو خزان

باز گردیدن ریادت همایون به هندوستان - و رسیدن بدارالملک لاهور

جهان سالار سه ماه و بیست و نه روز درین مصر نو آباد بعشرت گذرانید - چون هنگام

(۲) نسخه [۱] لوی (۳) نسخه [۱] کتوابوه - و نسخه [ب] کزابور •

بارش بود درین ملک نیز ابر تراوش شد - شهریار دیده در بگونگون روش نشاط می اندوخت و ایزدی نیایش بجای می آورد - هنگامش آن بود که زمستان درین عشرت گاه بگذرد - لیکن از سر آغاز مهر سرما سخت روی فراپیش گرفت - و بر گرم سیریان لخته دشوار شد از مهربانی فرمودند بسیج توقف فرمودن از خاطر بزرده آمد - پس از تماشای گلزار زعفران یورش هندوستان از همان راه پیر پنچال قرار گرفت - و بامرا زر سپردند - تادر هر منزل با بیست همایون مرکب آماده گردانند - بیست و پنجم کشتی سوار به بسیج هندوستان بدان تماشا چالش رفت - بامدادان بزعفران زار رسیده شادی هنگامه برآستند - و هفت روز دران فراخ ساز خرمی درنگ رفت - هر روز خرمیهای گل برانپاشند - و بر امرا بخش فرموده - تا از آرایش پاک سازند - دران هنگام (که رعیت را بزور بدین کار میداشتند و کمی را ناکام برمی ستانند) از یازده ترک و گاه از سیزده دوسیر خشک زعفران برمی آمد - ازان مهین بخشش از هفت و هشت ترک همان قدر زعفران برآمد - از بسیاری گلچین و فرزنی احتیاط بزرده و شایستگی برچیدند - و باران گزنده نرسانید چون خاطر همایون ازین دلکش تماشا لخته فیض برگرفت سیوم آبان کوچ فرموده بخانپور فرود آمدند - بامدادان جشن شمسی وزن شد - و گیتی خداوند را بدوازده چیز برستختند هلالی بخشش بلندی گرا آمد - و جهان بشاد کامی بر نشست - درین منزل فیوزی جنود را لخت لخت گردانیدند - و آئین گزیده روی قرار یافت - شاهزاده والا گهر دستوری گرفت که این بار آخرین همه باشد - تا پشانه پردگیان نیز همراه بودند - نهم خود پیشتر روانه شدند - و درین روز آصف خان را باز گردانیدند - در راه لخته برف و باران فرو ریخت و بعافیت گذشت - پانزدهم از گزیده بهنبهر پایان شده باکبر آباد فرود آمدند - و گروه گزیده مردم را نشاط درگرفت - نوزدهم نزدیک گجرات مقصد بیگ عم آصف خان از عراق آمد و سعادت بار یافت - بیست و دوم فیل سوار از دریای چناب برگشتند - و اردو راه پل سپرد - بگجرات و دولت آباد و حانظ آباد شکار گران گذاره شد - سیوم آذر شاهنشاهی چتر سایه بر دار السلطنت لهور انداخت - و جهان بپذیره و نثار فرخی اندوخت - یک ماه و ده روز در راه بسر آمد - و بیست و هفت کوچ شد - بتازه کاخستان بر آموذند و پایزدی سپاس برنشتند - بوالا فرمان دولخانه و برخه قدیمی نشین آتش رسیده را از نو پرداخته بودند •

و از سوانح غم افزا بسر آمدن روزگار سلطان رستم پور شاهزاده سلطان مراد - شهریار
 مهربان دل نباش را افزون از فرزندان دوست دارد - و بوالا مهر خوگر شده دید پدر و مادر
 پیرامین دل نکرد - از سر آغاز آگهی بکمتو نا ملایم بر آشفته - و از خشم فزونی بیمار شده
 و در پاس خاطر او فراوان کوشش رفتی - و مهین بانوی دودمان سعادت بچند پیوند درستی
 بهروردی - اگرچه گرمی زندگی نه سال و سه ماه و پنج روز شمسی بود لیکن هرشنیدی
 پیران برنا خود داشت - و آگهی فروغ از جبین او پرتو میداد - و سترگ گهری از کارکرد او
 پیدا^(۲) - شب هفتم پس از پاس معده گرانی کرد - و هوش از سر بشد - نهم سیوم پیر
 بکشنده آن گلدسته آگهی پرمرد - و جهان در دیوسار غم افتاد •
 • بیت •

بر سفله جهان ناکس مهر گسل • هان تا نهمی دل و نباشی غافل

بس زلف چرمشک از دست در نافت خاک • بس روی چو گل از دست در پرده گل

خرد و بزرگ دلخراش نواها برآورد - و غریب مرئیدن زمان و زمین را فرو گرفت - از بیوفائی
 روزگار سست پیوند و نیرنگی نیلی سپهر چه یارن نوشت - و چرا نویسد - که آب بغریال
 پیمودن و باد بدام گرفتن باشد - درین سوگواری که و مه را خرد کالیده شد - گیتی خداوند
 از ایزد یارویی بنزهنگاه رضا و تسلیم شنافت - و از فرزند آگهی درون ریشها را مرهم بر نهاده
 اگر زمانه در تنزل بودی (چنانچه برخی بر گذارند) این والا پایه بفرمان فرمای
 روزگار نرسیده •

گویند کبخسرو در سوگ پور از فرمان پذیرمی خرد بیرون شد - و بشورستان طبیعت
 در افتاد - یکی از بودگان آزاد خاطر او را درست داشته - و در همه جا راه یافتی - هرچند
 از صحرا بشهر آمدی - و بخلوتگاه شاهی رفتی - درین هنگام بآئین خود بخلوتکده او رفت
 و بدم گیرا آن زبان در کشیده را بسخن درآورد - پرسید شورش چراست - و دل آزرنگی
 از چیست - او فرود شدی جگر گوشه را بر گذارد - پاسخ داد نمی خواستی که بروی - گفت آنرا
 خرد مند چگونه بر سگالد - لیکن آرزو داشت که چندی از دنیا بهره برگرفته - گفت
 ابر برگرفته هیچ با او بود - گفت نه - جواب داد پس چنان برگیر که همگی خواهش
 را نی یافت - و به او هرهی نکرد •

و نیز سکندر ذوالقرنین را بآن بینائی و اقبال در چنین سانحه آسیه سرب در گرفت
 دمسازان را زبان پرسش لال گشت - مزاج شناس روزگار ارسطو در خلوتگاه رفته بعرض رسانید

خطا قرقدسي نرسد بجز پرستي آمده - همگي بسپنج آنکه درين هنگام (که آشوبگاه آرميدگان رالا خرد است) دستور نامه^(۲) شکیبائي ازان مجموعه مکارم اخلاق برگيرد - ازين دل آميز گفتار بيدار شد - و انجمن شناسائي برافروخت - پنجم بهم چيته را بآهونه دست آموز سر داده اند برگشته روبرو شد - و چندان بشاخ برزد که يوز راه گريز پيش گرفت - و ديده وران شکفت ماندند - بامدادان عرضه داشت شاهزاده از دکن آمد - برخه فيل و شمشير^(۳) و باز پهلوان فرستاده بود - لخته بکار پردازي اينان عشرت اندوختند *

و از سوانح فروشندين فرمانرواي توران عبداللّه خان - لخته بداد گري زندگي سپرده يکي از فرزند پرستي ستمگري او نيارسته برافکند - او از سگالش جان نشيني بسا بے گناه را جان بشکرد - و خاندانها بر انداخت - نابهنجار مهرباني آن تباه سرشت را بد مست گردانيد - و بال و جان و ناموس مردم دراز دستي نمود - کارگيا را نخستين آهني آنست نه حال فرزندان و خویشان و نزديکان (که فرياد اينان دير تر رسد) زمان زمان واپژوهده در داوراي اينان را از ديگران باز نداند - و از باز پرس پادشاهانه نغفود - او خود از مهر افزوني بدارانه اندرز نيارسته گفت - و پس از ديرے مادرانه نصيحت کرده - و آن خوابيده بخت شورش برافزوده - پيري مرزيان و روائی خوش آمد هردو را از شايسته کاري باز داشته - و گذارش خير بسپنجاي راست گو (که بر خود ناززند) غرض آموذ پنداشته - تا آنکه رفته رفته بجاني گزند پدر خيال بازي کرده - و در کمين بوده قابو پژوهيده - روز با چنده خاصان عشرت شکار داشت - آن تباه انديش بدان يازش تيزروي فراپيش گرفت - يکي از سعادت منشي خان را آگاه ساخت - تيز دستي نموده بجه بخارا درآمد - و آن شوربده شومسار ناکامي گرد آن شهر برنشست - بندگان حقيقت منش و ياران^(۴) سعادت سگال در کمتر وقت^(۵) فراهم آمدند - آن نافرجام ناکام باز گرديد - خان بمالش او روانه شد - آن شولیده مغز نيروي آويزش ندیده آب آمويه برگذشت - و کشتنها بر شکست - درين ميان نوکل قزاق از دشت بتاخت آمد - و خان بچاره گري باز گرديد - آن يغمائي سمرقند نارسیده برگشت - و او دران شهر سخت رنجور شد محمّد باتي بے و برخه نزديکان دوروي آن بد سگال را بر خواندند - آن سبک سر از بلخ کام فراخ برزد - خان چون لخته بهي يافت پيام باز گرديدن ترستاد - او نهد پرفته آهسته آهسته مي آمد - محمّد باتي (که پايه وکالت داشت) خان را بهيماني برد

(۲) در [چند نسخه] خبر دستور نامه (۳) نسخه [ز] شمشير باز و پهلوان (۴) نسخه [۱]

و بلربان سعادت سگال (۵) نسخه [ب] فرصت *

و دران نفاق کده چهاردهم بهمن روزگار او سپری شد - همانا آن ناسپاس زهر بخورش داد و جاربند نفوس اندوخت - برای سیرابی چشمه سار سخن لخته نژاد نامه بر میگذارد •

بشارده پشت بمیانجی جوجی بقاآن بزرگ جنگیز خان میرسد - عبدالله خان بن سکندر خان بن جانی بیگ بن محمد سلطان بن ابوالخیر خان بن شیخ دولت افغان بن ابراهیم بن پولاد بن سورانیچه سلطان بن محمود خواجه خان بن قان بای بن رابل باک بن منکا تیمور بن باداقل بن جوجی بوتقا بن شیدان بن جوجی بن جنگیز خان - جوجی پیش از قان بگذشت - و از قان او بزرگ فرمانروائی برخاست - لیکن برخه را سرعی بوم نشیدان دشت قبیحاق روزی شد - ازین میان ابوالخیر خان لخته بلند پایگی گرفت - سلطان ابوسعید میرزا بیادری او از میرزا عبدالله به ابراهیم میرزا بن خدیو اعظم شاهرخ میرزا باویزه سمرقند برگرفت - چون پیمانده هستی او لبریز گشت در الوس اوزنک سترگ پراگندگی راه یافت - پس از چنده شیبک خان بن بفاق خان بن ابوالخیر بدرگاه سلطان احمد میرزا بن سلطان ابوسعید میرزا پناه آورد - و از روزگار سختی وارست •

و چون سلطان ابوسعید میرزا را روزگار بسر آمد در توران سرانبری برافراخت - و پس از سلطان حسین میرزا شیبک خان بخراسان شد - و با فرزندان او در آریخته ماک برگرفت و نزد مرو با شاه اسمعیل صفوی کارزار نموده با بسیاری سران نقد زندگی در باخت - مرزبانان مارواه التهر بکوچک ونجی خان بن ابوالخیر خان (که بکوچم خان فامربود) بازگردید - و چون او بنهائخانه نیستی در شد ابوسعید خان پور او جانشین گشت - و پس از عبدالله خان بن محمود خان بن شاه بفاق بن ابوالخیر خان فرمانروائی یافت - و توران لخته آباد شد ازو دو پسر ماند - عبدالعزیز خان محمد رحیم سلطان - لیکن مرزبانان عبید خان بن کوچم خان رسید - سپس عبداللطیف خان برادر او مسند آرا گشت - و چون کار او بانجام رسید براق خان بن سورنچک خان بن ابوالخیر خان بفروماندهی بر نشست - و بر ترکستان و مارواه التهر و برخه خراسان چیره دست آمد - و چون گردش نیلی سپهر برو بسر آمد ملوک طوائف شد - دوزیش خان و بابا خان پسران او در ترکستان بحکومت بر نشستند

(۲) نسخه [ز] سورانیچه سلطان (۳) نسخه [۱] قان نای - و نسخه [ب] آقان پای (۴)

در [بعضی نسخه] رابل باک (۵) نسخه [۱] هسکا - یا منکا پکان فارسی باشد (۶) نسخه [ب] مارواقل و الله اعلم (۷) در [بعضی نسخه] بکوچکونی خان (۸) در [چند نسخه] بکوچم خان (۹) نسخه [ز]

سورنچک خان •

برهان نبیره عبدالله خان در بخارا - در سمرقند سلطان سعید خان بن ابوسعید خان
کوچم خان - و در بلخ پیر محمد خان بن جانی بیگ خان - عبدالله خان بفرمان پذیرایی او
روزگار میگذرانید - به نیروی آگاهی و مردانگی بر خویشان خود چیره دست آمد - و به پیر محمد
خان برگزید - چون درین اوس از پدر من که سال نرسیده نیست آن سزاوار که بآئین
نیایان خطبه و سکه بنام او شود - ناگزیر پذیرفته شد - و چند گاه نام کارگشایی برو بود
و فرماندهی عبدالله خان میکرد - سال بیست و هفتم الهی سکندر خان را روزگار بسر آمد
و پسر او عبدالله خان خطبه و سکه بنام خود ساخت - و چون در گذشت عبدالعزیز پسر او
جای او بر نشست - بیست و هشتم بهمن جشن قمری زن شد - در منزل مریم مکانی
بزم والا برآستادند - و بهشت چیز آن افزون از اندازه را بر سختند^(۲) - و گوناگون مردم کامیاب
خواهش آمد *

آغاز سال چهل و سیوم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال مهر از دور چهارم

شب شنبه سیزدهم شعبان سنه (۱۰۰۶) هزار و شش هلالی پس از نه ساعت
و یک دقیقه وسی و هفت ثانیه فروغ بخش صورت و معنی بارزنگ حمل بر نشست
و جهان سالخور را برنایی نوید آورد - و سر آغاز هفتم سال از چهارم دور شد - افسر خدیو
کار آگاهی را اندازه دیگر برگرفت - نوزده روز والا جشنها آراسته گشت - و که و مه را سرمایه
خرمی سرانجام یافت *

هوس از ریاحین معطر دماغ • ز بوی چمن آرزو باغ باغ

دکان هوس را نظر فتنه خیز • متاع نظر را خردار پختیز

روز نوروز فروشیدن فرمان روی توران بهمایون عرض رسیده - و بسیاری خوشدلی نمودند
گیتی خداوند بر آشفته فرمود - چنین شادمانی از کم بینشی را گوید - همواره نیایش نمود
و رشته سازگاری از دست و نهشته - و اگر نه چنین بود شادی نسزد - ازان باز
(که مرکب همایون به پنجاب آمد) سکانش آن بود که بگشایش توران چالش رود - چون
مرزبان آنجا از کار آگاهی نیایش فرمایش گرفت شهریار آرم دوست خود را ازان بسیج
برگرداند - درین هنگام (که ستمکاری پسر او از اندازه گذشت) تحت دبرین آهنج تازگی

پذیرفت - لیکن از پایه شناسی خواهش چنان بود که بسرگردگی بزرگ شاهزاده فیروزی سپاه بدانسو رود - آن برنای عشرت دوست از هرزه سرائی خوش آمد گویان دل از هند برنگرفت چون از فرودین عبد الله خان آگهی رسید برخی سران سپاه بقرانی یورش سخت برکوشیدند - فرمودند اکنون (که توران شورش گاه شد) یازش آن مردمی ما کجا برناید همان بهتر که فروهیدۀ بعزا پرستی و اندرز گویی رود - پنجم قلعه آغور^(۲) از مضامات دولت آباد دکن گشوده آمد - میرزا علی بیگ اکبرشاهی گرد بر گرفت - پس از یک ماه دژ نشینان از کم آبی زینهار می شدند - و کلید سپردند - هفتم مختار بیگ بدولت بار رسید او بخشی صوبۀ بهار بود - چون آن خدمت بالغ بیگ کابلی باز گردید او را بوالادراک برخواندند چهاردهم میر شریف آملی و میرزا فریدون از اقطاع خود آمدند - و سعادت کونش اندوختند بیست و پنجم سائبانی را بدکن فرستادند - چون آگهی آمد (که شاهزاده سلطان مراد پیوند دلها را آسان می شمرد - و از بایست تخت برکناره میزد - و خانخانان از ناروائی تباۀ خواهشها بجایگیر خود باز گردید) آن شایسته خدمت را دستوری شد که شاهزاده را بدرگاه والا آورد - تا به بهین پند ها رهنمونی ساخته باز فرستد - و روپ خواص نامزد شد که خانخانان را بنکوهش باز گرداند - که تا رسیدن آن گوهر اکلیل خلافت بانتظام جنوبی سپاه و ملک پردازد - سی و یکم عباد الله پور عبد الله خان را از زندان رهائی بخشیدند در خاوری سرتابان بیراهه رفت - پس از آنکه دستگیر شد در قلعه کالجی بزندانی دبستان سپردند چون حسین دژبان پشیمانی برگدارد بخشوده نوازش فرمودند - دهم اردی بهشت خواجه اشرف و شیخ حسین از توران آمده بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشتند فرمان روی آنجا از پیوستن اینان و برخواندن والا نامه شاهنشاهی نشاطها بر ساخت و بآئین یکرنگی قدم اینان را گرمی داشت - و میر قزیش را با گزین ارغوانی همراه ساخت دهم امرداد پیشین سال باز گردانید - بی آرمی پور او شغوده از میانۀ راه برگشتند بیست و نهم شهریور در قرشی بخان رسیده دستور روی راه هری و قندهار گرفتند - نزد هرات آوازه گذشتن او شورش آورد - فرستادگان به تیز دستی و مردانگی بقندهار رسیدند - و میر قزیش همراهی نیارست گرد - چهاردهم اردی بهشت ابوالقاسم پور میر عدل و پانزدهم شیرخان داماد خان کلان رخت هستی بر بستند - و پس ماندگان را خسروانی نوازش مرهم بر ناسور دل نهاد - بیست و هفتم رای پترداس از باندۀ بدرگاه والا آمد - و بخسروی نواخت

سر بلندي يافت - ازان باز (که آن دژ برگرفت) در آبادی ملک میکوشید - چون آن ولایت بشاهزاده دانیال دادند بسجود قدسی آستان باز گردید - درین روز زین خان کوکه باهم پوش در آمد - و از سرنو ملک تیراه گشایش یافت - بکار آگهی و مردانگی تبه کاران را بسزا بر مایند و چند جا قلعه ساخته سپه نشین گردانید - ناریکی الوس از نیرو افتاده به پیغولها در شد و سرگروه آن گروه نافر جام بکوه سفید خزید - و راه ایمنی پذیرفت •

و از سوانج بینش افزون نگارنده شگرفنامه - آن در سر داشت که در آرامشگاه صلح کل گزین منزل دارد - و از نا ملایم بسبکسری فرود - از خامکاری زمان زمان نشاط می اندوخت و دست نوازش بر سر همت میکشید - از بخت‌مندی بدلخراش سیلانی بیدار کردند و درونی چاره از سر گرفت - از انجا (که گیتی خداوند بفران کار باز داشته بود) بدیگر چیزه نیارسته پرداخت - ازین رو صوری خدمت بزرگ شاهزاده کمتر بجا می آمد و ناهنجار نیایشها بکار کرد نمیرسید - بژرفا فرسیده لخته سرگران شدند - فرومایگان ناتوان بین را دست آویز فرا جنگ آمد - و خشکینی آن گرم خو را افزون گشتند - و در دل آزاری انجمنها فراهم آمد - و بسا ناراست و آگیزه بدرستی بر فروختند •

نقاش چیره دست که آن ناخدای ترس • عفا زبیده صورت عفا کشد همی از مظهر نیرنگی شاهنشاه آگاه دل لخته بشنود - یازدهم خرداد ازین آگهی مرا دل بر آشفست دست از همه باز گرفته پا بدامن در کشید - و در بوی آشنا و بیگانه فرو بست - آنکه باستانیان برگفته (گروه پرستاری زود بوالا پایگی رساند - لیکن از حسد چیرگی دوستان ند بخصمی برخیزند) و بگوش در نمیشد باور افتاد - (هر چند بوالا بارگاه بر خواندند - و در آنکه به پیشین خدمتها پردازن کوشش رفت) پاسخ برگذارد - چون از روزگار شگرفی خا فته دان بگفتار کین دشمنان لخته گران شده آن سوار که مرا بمن بکار گذارد - تا از بار زندگی سبکدش گردد - اگر کام و ناکام شهر بند میدانند صوری دستگاه برستانند - از سر آه آنمی دل بدنیا نگراؤید - خسروی فواخت مرا کام و ناکام گرم بر ایستگی آورد - اگر هما سرگرمی بر چنین خدیو عالم بدواری بر نشیند - و ژرف نگهی فرابیش گیرد - تا راستی م بروی روز افتد - و ناتوان بین بشرمعاری در افتد - (اگر دشمنی گروه مردم از خاطر زدن کین شورش و قازه کین را شماره بر نمیگیرند - و پژوهش را برگواه میکنند) نیکوای زما دروغ گذاری را در گزند من ایزدی پوشش می انگازند - آن در خور سیایش آسا من و بدگو بآتشکده در شوم - تا عیار چهره بر افروزد - حسد پیشگان دستان سواران سر نافته جز بد

دل بر نهاده - خدیو عالم ازین گفت و گو اگرچه لخته ببد گوهری اینان پی برد لیکن مرا سبکسری افزایش داشت - ناکاه ایزدی یازری درونی شورش را چاره نکال آمد - بسر در دادند - اگر باشنی کاه جهانیان آرام جائی دارد و در هر چکده بدان نزهتگاه گذاره افتد چندین چرا می خروشد - و چگونه سر رشته شناسائی از دست بشد - زبان بد خواه بستگی نپذیرد - او باندازه شناخت راه نیکویی سپرد - شگرتکاری ایزدی خواهش است باین و آن چه بر می بندد - لخته بخود آمد - و آگهی را در باز شد - از آنجا (که بر راستکاری خویش و در بیزی گیتی خداوند چشم بر نمیگشود) طبیعت بر خرد دراز دستی کرده و گاه به نیستی خویش در بازید - و زمانه آوارگی آسیمه سر داشته - ناکاه وارسته آگاه دل را گذاره شد - و بے موری شناسائی حال برگذارده بآرامش بر نشست - گفت بر شهریار در نگاه نهمت کم بینی منه - بینش و گونا باری تو دلفشین - خاطر بد گوهران بدست می آر - چه در سر افتاد - که و اژون میروی - و نا بهنگام میخروشی - اگر در خرابی نمودار شهریار را گران دل نیابی دل آمیز گفت مرا بپذیر - و نارسائی خویش بگو - گفته همان شب پیدائی گرفت - و شورش دل کمی بپذیرفت - درین هنگام از زانچه خویش برخواندم - درین سال خدیو عالم از ناراست گفتار زمانیان لخته آزاده گردد - و در کمتر زمانه پرده از روی کار برداشته آید - یکبارگی آشوب دل فرو نشست - شهریار پایه شناس چون برخواند نقش پیشینی خواهش بزوده بوالا درگاه رفت - و از گوناگون عاطفت سبکدوش آمد *

که شنیدی که برانگیخت سمنه غم عشق • که نه اندر عقبش گرد ملامت برخاست هفدهم رای پتر داس را بدیوانی پایه بر آوردند - و فرمان شد که بسان مظفر خان و راجه تودرمل او و خواجه شمس الدین بیازری یکدیگر در انجام این کار بر کوشند - در کمتر زمانه مهتات پنجاب بخواجه باز گردید - همانا غرض چهره بر آروخت - و شهریار را از ژرف نگهی باز داشت - بیست و هفتم کلیات بهادر بسجود قدسی آستان روشن پیشانی گشت - و بشاهی نوازش سر بلند آمد - و بخطاب بهادر خان نامور گردید - او از سران سپاه توران است - عبد الله خان هری بدو داده بود - (چون او را واپسین خواب در گرفت - و بایریان آن دودمان از فانهجاری پور او پراکنده شدند) او به تیز دستی خود را بقندهار رسانید

(۲) نسخه [۱] ناسپاس خویش (۳) نسخه [ب] کلیا و بهادر - نسخه [ز] کلیات بهادر (۴) نسخه

[۱] از سران تورانی سپاه است *

و از آنجا بوالا درگاه آمد - و کام دل برگرفت - غرق تیر حسن^(۲) خان (که از دبیرین بندگان بود)
برنجری درگذشت - و خواجگی محمد صالح نیکو خواجه عبد الله مرارید را (که چندگاه
صدارت داشت) در دهلی روزگار بسر آمد - مهربانی خدیو عالم تیمار پس ماندگان او فرمود
پنجم جگت سئمه و هاشم بیگ و دیگر سپاه شمالی که سار سعادت بار یافتند - و پاداش
نیک پرستاری برگرفتند - و ملوک چند راجه نگر کوت را بدرگاه آوردند - به بخشش
و بخشایش سرافرازی یافت *

و از سوانح بنارگی دلنشین شدن هفته دانی گیتی خدیو - در زندگی عبد الله خان
مرزبان توران (چون از به آزر می پور او آگهی رسید) فرمودند - اگر از تبه کاری باز نه ایستد
از جوانی و دولت بهره نگیرد - و زود بگو نیستی فرو شود - و چون پدر آزاری فرایش گرفت
بر زبان تدسی رفت - شکفت که فرو شدن او بدیر کشید - درینوا آن کج گرا به نیستی سرا
در شد - و جاوید نفرین اندرخت - چون روزگار عبد الله خان بسر آمد از یک خان
عم زاده او سمرقند را گرد برگرفت - و محمد باقی بیابانی برنشست - ناگزیر باخسی^(۴)
باز گردید - و نوکل بیارش بخارا آمد - و از آوازه آمدن عبد المومن نا ساخته کار برگشت
حصار نشینان بیرون شده در آریختند - و او زخمی بدر رفت - و بهسان زخم از عالم بشه
و پس از ده روز عبد المومن با فراوان لشکر رسید - و در سمرقند بازرنگ فرماندهی برنشست
و محمد باقی را بکالت برگزید - و قل بابا را (که وکیل پدر بود - و بسر از راست گوئی او
برنج اندر) از راه هری بیوقا نوکران او گرفته آوردند - و دبیرین کین جان بشکرد - و آرندها را
نیز از پس فرستاد - و بسیاری از دران رستاخیز جانی گزند رسید - و از آنجا بپاشکند شد
و دستم سلطان عم خود را با دو پسر (که از دیرگاه پیغوله نشین بود) زندگی بسر آورد
و بیارش از یک سلطان اخسی را گرد برگرفت - پس از سه روز آن قلعه نشین به بیماری
درگذشت - سپس بسمرقند و بخارا باز گردید - از هوا گرمی شبانه راه سپرد - چندی
بکین برنشستند - فهم نزدیک ضامن تیردوز گردانیدند - و مادره الدهر طرائف الملوک شد
دهم آصف خان فامیه سا آمد - چون خاطر از انتظام کشمیر لخته فراهم شد او را با سپه بام
برخواندند - در سه روز کوه و دشت در نور دیده بوالا درگاه رسید - و بحسروانی نوازش
چهارم بختمندی برافروخت - بیست و چهارم بهارل انکه رخت هستی بر بست - او

(۲) نسخه [ب] حسین خان (۳) در [بعضی نسخه] تلوی چند (۴) نسخه [۱] باقنی (۵)

در [بعضی نسخه] نوکل *

دخت رای چوکا پرهار است - در زمان فردوس مکانی در شرقی دیار پدر او را بپرستاری جنت آشیانی فرستاد - صورت و سیرت او دلپذیر افتاد - چندی در شبستان دولت سربلندی داشت - چون مریم مکانی را خواستگاری شد او را بجلال گوینده پیوند دادند گیتی خدیورا نخست شیر او داد - و بشایستگی روزگار گذرانید - جهان سالار را از جدائی او دل بسوخت - و از بخشاینده دادار آمرزش درخواست - سی و دوم چنگانه سعادت کورنش اندوخت - از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفته بیورث خود آمد - و بفرمان بدرگاه والا رسید - و چندی بار نیانت - درین روز بر ساده لوحی او بخشوده نوازش رفت - درین سال پتی دکن گشایش یافت - باستانی شهره ست بر ساحل دریای گوداوی - بکوشش میرزا علی بیگ اکبرشاهی گشوده آمد - و غنیم آویش نموده راه گروز سپرد - درینولا برای کشادری سترک بخشش رفت - بیست و پنجم مرداد هشت یک خراج کابل و مضامین آن تا هشت سال بخشودند - و فرزان مردم را نشاط در گرفت - سی و یکم میرزا کیقباد را پسر براه - او بزرگ پور میرزا حکیم است - گیتی خداوند بدخت عاقل حسین میرزا برادر محمد حسین میرزا پیوند فرمود - درین هنگام فرزند روشن اختر فرخی آورد - کشور خدیو بزم نشاط بر آراست - و بهرمز نامور گردانید - غره شهرپور آصف خان را بکشیر باز گردانیدند و بسا اندرز آویزه گوش هوش شد - نهم مولانا شاه محمد شاه آبادی بعدم فلونی در گذشت - از عقلی و نقلی کلام آگهی داشت - و بارادت گیهان خدیو کام دل برگرفت هیزدهم سرمست پور دستم خان نقد زندگی بسپرد - از باده پیمائی در جوانی روزگار او بسر آمد - سی و یکم شیر بیگ یسارل باشی به بنگاله دستوری یافت - تا ازان ملک آگهی آورد - و از گزیده فیلان امرا برخه بارمغانی برگزیدند - و درین سال و مه دیگر بار بر ساده لوحی مظفر حسین میرزا قندهاری بخشودند - چون ترکان نابخرد باز دست ستمگری برگشودند از روزبار داری نقدی قرار دادند - و اطاع او بخالصه باز گردید - او دستوری حجاز گرفته راهی شد - در نخستین منزل از سختی کار و کم نیروئی سراسیمه گردید - و از سبکسری شرمسار آمد - اورنگ نشین پایه شناس بخشوده باز خواند - غره مهر بسجود قدسی آستان سر بر انراخت - بیستم قلعه پونا گ - ش یافت - از نامور قلاع برار است بر تله اساس یافته - سه طرف آن رودباد - هرگز پایاب نشود - بهادر الملک و برخه رادمرد

(۲) در [چند نسخه] چوکا پرهار (۳) نسخه [ب] دیار بود پدر او را (۴) نسخه [۱] پدید آمد (۵)

در [بعض نسخه] فلغمرنی (۶) نسخه [۱] پوتار - و نسخه [ب] پونا •

گرد برگرفتند - نصیب الملک از کم آذوقی بیدار شد - و کلید سپرده به نیایشگری درآمد
 بیست و ششم خواجه اشرف را روزگار بسر شد - او پسر خواجه عبد الباری ست - بدو پشت
 پرور خواجه احرار - پس از گذارش تروانی پیام رنجور شد - و رخت هستی بر بست
 بیست و نهم سالیان و روپ سعادت بار یافتند - شاهزاده سلطان مراد بفرمان طلب آهنگ
 آستانپوس در سرگرفت - سران لشکر از دکان گرمی و مزاجدانی نگذاشته عرضه داشتند
 بر آمدن شاهزاده ازین ملک سرمایه برهم زدگی ست - سپس هرچه فرمان شود پذیرفته آید
 و خانخانان باز گردیدن خود را و بر آمدن شاهزاده برگذارند - افسرخدیو را پسند نیامد
 و بر قدسی خاطر گران آمد - سی ام جشن شمسی زن شد - و جهان سالار را بدوازده چیز
 بر سختند - دل شکفتگی جهان را درگرفت - و تهیدستان آرزومند را روزی فراخ گردید
 درین روز شاه قلی خان محرم از دارالخلافه آکره آمد - و بنوازش روزانوزن بلند پالایگی گرفت
 درین سال و مه پرتاب سنگه پرور راجه بهگونت داس را شگرف سودائے بر دماغ ریخت
 و بجان شکر خویشت روی آورد - جمدهر برگلو زد - و زندگی دشوار شد - بفرمایش والا
 کار آگاهان زخم بردوختند - و بگیرام بهی پذیرفت *

و از سوانح گشایش قلعه کاویل - ازو گزین تر دژے در برابر نباشد - درو خوشگوار آب
 فراوان - و نشیمنگاه مرزبان - از آن باز (که این ملک بر قلمرو افزود) از کج گرائی سران سپاه
 دست چیرگی نشد - درینولا میر مرتضی گشاد آن را بافسون سرانی بر خود گرفت - دران
 نزدیکی بنگاه ساخت - و لخته شکوه جارید دولت بر خواند - از کم آذوقی دلانوز گفتار او
 پذیرفتند - نهم آبان وجیه الدین و بسواس رای کلید سپردند - و منصب و اقطاع و خواسته
 برگزیده بیروستاری در آمدند - دهم نزدیک پاتهری سی و پنج ماده فیل صحرانی نمودار شد
 شیر خواجه سپاه را فراهم آورد - و همه را دستگیر ساخت - شرف آنکه صد و پنجاه کوه
 چراگاه نشان دهند - یازدهم اجمیر در اقطاع میر شریف آملی قرار گرفت - و بسربراهم آن
 دستوری یافت - دوازدهم خانخانان بوالا درگاه آمد - و بسجود قدسی آستان سربلندی یافت
 شهریار مهربان دل بر کج گرائی او بخشوده نزد خود بر خواند - بوه که باند ز سرانی راستکاری
 فرایندش گیرد - روز دیگر قلیچ خان بزمین بوس سعادت اندوخت - از خدمت شاهزاده
 سلطان دانیان لخته سرگران شده جدائی گزید - از داد پزوهی باریانت *

(۲) نسخه [۱] خواجه عبد العلیم است (۳) نسخه [۱] نزدیک مانهری سی و پنج - و نسخه [ب]

نزدیک پاتهر سی و پنج *

و از سوانح آمدن ایلچی فرمان فرمای ایران - گذارده آمد چون ضیاءالملک و ابوناصر بدانجا رسیدند شاه عباس از روشن سنارگی بمیان شایسته فرزندان به نیایشگری برنشست و پا افزار شاهنشاهی را (که با ایلچیان بود) انصر بختمندی گردانید - دستور نامه جهان سالر برستاند - و بکار کرد آن سعادت اندرخت - و منوچهر بیگ را که از خاصان اوست با نیایش نامه و گزین ارمنی روانه درگاه ساخت - بیست و سیوم دولت بار یافت و بخسروانی نوازش سر برافراخت - هد و یک اسب گزیده عراق (دران میان اسب بود پنجاه ساله - از دریای گیلان برآمده - جز دوسه مو برکاکل و دم نداشت - بخوش سنجی و کردار بی همتا - در راه بمرد) و گزین تسراق (یکم را پنجاه هزار روبیه ارج برنهادند) و سه صد پارچه قماش (همه دست باف استادان ناصور) و پنجاه کارنامه غیاث نقشبند و نادر قالها (جفته ازان در ایران سه صد تومان ارز داشت) و گزین تکیه نمدها و شگرف پائینچها و رومی اوتکا و توشکهای مرصع و گوناگون قشم و نه بز مرغز (که صرف و خارا از پشم او بر سازند) و دیگر تفسرات و بانصد ترکمان بشگرف پوشش به پیشگاه حضور آورد - و فراوان عراقی تگاور درین قانله بود - درین روز راجه باسورا بزرگ شاهزاده بکورش رسانید - و لغزش او بخشوده آمد •

چالش همایون رایات بگشایش احمد نگر

شاهنشاهی بسیج آن بود که فیروزی جنود بسرکردگی بزرگ شاهزاده بتوران شتابد و آن مروی ملک بقلم رو درآید - (چون آن نونهال دولت از دستان سرائی برخه هفت پرست دل بدین نهاد) اندیشه آن شد (هرگاه دیگر فرزندان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمندی برافروزد) از پیشانی هرکه این خواهش بیشتر برتابد او بدان یورش نامزد گردد - درین هنگام هرزه لایان ناتوان بین برگزاردند - شاهزاده سلطان مراد را بسیج آستانبوس در سر نیست و ناسزا گفتارها بزبان این و آن دادند - و شاهزاده دانیال را (که از آل آباد پیشتر شنافته بود) نموهیده روش و نمودند - شهریار دوربین یورش جنوبی دیار از راه دارالخلافه آگرو فرابیش گرفت - اگر گذارده راستی فروغ دارد نخست بچاره گوی آن دل باید برنهاد و سپس بگشایش دکن - که از دیرباز فیروزی سپاه بدانسو رفته - و از غرض پرستی در انجام آن کار درنگه میرود - سپس اگر روزگار یاور افتد بتوران زمین چالش رود - و چون چهاردهم

است (که پنجاب بقدری قدوم آبادی دارد - و گروه‌ها گروه مردم را فراوان دلبستگی)
 به بزرش دل نمی نهادند - گاه شورش تاریکیان به سر و بدن را دستمایه بازداشت
 می ساختند - و زمانه آشوب سرتایان شمالی کهسار - از گرم بازاری مدارا لخته درنگ افتاد
 از آنجا (که اینده توانا بایست جاوید دولت را از هنگام برنگذراند) پیشین آهنگ نیرو گرفت
 بیست و ششم آبان پس از یک ساعت و دوازده دقیقه شب پنجشنبه فیل سوار
 رامش شد - مردم مکانی و دیگر بیگمان و بسیاریا پردگیان اقبال و سلطان خرم را
 دارالملک لاهور گذشتند - خواجه شمس الدین بخدست گذاری والا درگاه و سربراه
 موبه و میر مراد به بخشی گری و ملک خیر الله بکوتوالی نامزد گردیدند - سیام
 نخستین منزل ابوالقاسم تمکین از کشمیر آمد - و دولت بار یافت - سیزدهم آذر نزد
 پندوال دریای بیاه بقیل گذشتند - و فیروزی سپاه برای پل - درین روز منزل ارجن کور
 قدوم شاهنشاهی تازه فروغ هر گرفت - پدر هر پدر پیشوای برهن کیش است - و فراوان
 ایش دارد - چون آرزوی او از روی عقیدت بود پذیرفتند - درین ولا قلع سیل گدھے برار
 شایش یافت - مسعود خان حبشی داشت - و سکه جل گانو بحیله سازی برگرفت
 خست زه و زاد را درون فرستاد - و بدان بهانه برخه بوم نشین را بدانجا برد - و چیره دست
 مد - شاهزاده سلطان مراد سندر داس را با چند نامزد فرمود - و او گرد برگرفت - نوزدهم
 ژانویه بزمینار کلید سپردند - و درین سال ولی بیگ پور پاینده خان از بنگاله آمده
 سجد قدسی آستان سربلندی یافت - از پیشکش او بیست و دو فیل گزیده بود •

و از سوانم گشایش پرنال - همان رنگی نژاد داشت - انسون کاراگهان در گرفت
 کوشش رای گویال دونکر خان گوند بکجهتی گزید - و برخه عیال آن دژ نشین (که
 رود آمده بود) برگیراند - ناگزیر به نیایش گری در آمد - چون شاهزاده بتماشای کاریل
 بیرون شد نزد آن قلعه گذاره افتاد - و آن دژ بان آمده دید - بیستم بارانی دولت سپرد
 سربلندی و استواری و فراخی و عمارت فزونی کم همتا - شاهزاده بر فراز آن برآمد - و از آنجا
 شاه پور باز گردید - و درین روز قلع مانپور بدست آمد - لخته میزرا خان گرد گرفته بود
 چون گزین کوشش نژت شاهزاده او را نزد خود بر خوانده نذر خان را با برخه فرستاد
 زنگرانو (۵) هیبت راو علی خان گزرای و برخه چند بار بر آمده آویزش نمودند - و از

(۲) در [بعضی نسخه] و بسکه - والله اعلم (۳) نسخه [۱] بزواله (۴) در [چند نسخه]

اند خان را (۵) در [بعضی نسخه] رکو - و در [بعضی] لنگو (۶) در [چند نسخه] ناتو •

آذوق کمی برینهار سپردند - بیست و یکم نزدیک لودهیانه رود بار ستاج فیل سوار هرگز نشدند و فیروزه جنود از راه پل گذاره شد - دیگر روز میرزا شاهرخ بسجده نیایش کام دل برگرفت فرمان والا بطلب رفته بود - غره شهریر از شاهزاده سلطان مراد دستوری گرفت - و لخته در مالوه بر آسود - و از انجا هولادراکه رسید - بیست و ششم سپردن مستقیم سادات اقبال شد ابوسعید عمل گذار انجا از دیر باز نشیمنی چند برافراخته بود - آرزوی قدسی قدم کرد و پذیرفته پایان روز بدانجا فرود آمدند - چون آگهی شد (که بدست آویز ستمگری برافراشته است) درنگ را دران منزل مزاور ندیدند - و با آنکه خیده و خرگاه برپا نبود و شب تاریک بصحرا رفته بر آسودند - بامدادان سیر دلگشا باغها فرمودند - و عشرت و عبادت فراچنگ آمد - درین روز چلبی بیگ باستان بوس رسید - و نوازش یافت نیاکان او از رئیسان تبریز اند - در خرد سالی بدانش اندوزی نشست - در قزوين پیش خواجه افضل ترک (که در فهم و فطرت یگانه روزگار بود) و در شیراز نزد مولانا میرزا جان (که در حکمی علوم کم همتا) فراوان بهره برگرفت - چون حال او و نقبای نساب بهمایون عرض رسید منشور طلب با فراوان خواسته فرستادند - او بدین دولت کامیاب خواهش آمد و پسین را کهن سالی و بنگاه دوستی باز داشت •

و از سوانح بخشش ده دوازده پنجاب - چون لاهور چنده تختگاه شد کارپردازان سلطنت از گران ارضی ده دوازده بردست مزه جهانبانی افزودند - چون آگهی شد (که از کوچ ریای اقبال از رهها بنخستین پایه باز گردید) شهریار دادگر افزوده را بخشود - و که و مه را گران دوش بخشش گردانید - چهارم دی حیدری پور خانخانان بسوخت - در سرائی پس از باده پیمائی غفوده بود - آتش در گرفت - از بهیشتی نیارست بیرون شد - پنجم میرزا مظفر حسین خویش از قنوج آمد - و بسجده قدسی آستان کام دل برگرفت - چون آگهی رسید (که از میگساری راه دادگری نمی سپرد) برای رهنمونی نزد خود برخواندند - هفتم ماه بانو همشیره خان اعظم میرزا کوکه در گذشت - او کوچ خانخانان است - باگهی و پارهای روشناس در انباله رجوری او افزود - و در انجا باز داشتند - و آن دو امیر چند روزه دستوری گرفتند دران سال و مه نقد زندگی سپرد - شهریار را دل بدرد آمد - و آمرزش درخواست - هشتم رستم میرزا را در شکار گاه زخم رسید - شاه پور راجا مال بدرخته برنشت - همراهان میرزا برگرفتند برخه راجپوت با روزه برجوشده - میرزا باهنگه آرامش آن آشوبگاه رفت - ناگهانی شمشیر

بدست رسید - و از کار آگهی آن بے راهه روان را بسته بر ایصال فرستاد - شهریارِ دوربین بر بردباری و مردمی او آفرین فرمود - نهم ابو القاسم تمکین را در بهار انقطاع دادند - و بهاسبانی آنجا دستوری یافت - درین روز شیخ سلطان را از حلق کشیدند - در گروه عمامه داران می زیست آزوی عمل گذاری اورا گالیبه ساخت - نهانیسّر (که بنگاه او بود) بدر سپردند - از بد مستی دنیا کهن کینها را تازه بر ساخت - و بجان گزائی نیکوان برخاست - (چون داد خدا را بدان شهر گذاره شد - و لخته ستمکاری او خاطر نشین گشت) بسزای کردار خود رسید - نزد هم دارالملک دهلی خیمه گاه شد - دیگر روز خواهش شیخ فرید بخشی بیگی پذیرائی یافت - مراسم پیشکش و نثار بجای آورد - و لخته پذیرفته آمد - از آنجا کشتی سوار بر قریب جنت آشیانی رسیدند - و آداب زیارت گوهر بزرگی بر افروخت - درینوا ایالت دهلی بمیر عبد الوهاب بخاری باز گردید - چون پیدائی گرفت (که شاهم خان شهر را بچندے آزر سپرده خود بنی آسانی می زند - و زیر دستان را پیدادی آزرده دارد) اورا بعتاب گاه داشته برگرفتند - و آن سید را از گوشه نشینی بر آورده بدان خدمت برگماشتند - و بپایه پانصدی بر آوردند •

فروغ یافتن دار الخلافه آگره بقدرسی قدوم شاهنشاهی

گیتی خداوند دو ماه و بیست و یک روز داد دهان چالش فرمود - از هر سرزمین تازه فیض برگرفت - و سه روز برای مردم آهودگی مقام شد - گروه گروه مردم پذیرا شده گوناگون نشاط اندر ختند - و نثارها بر افشاندند - شهریار پایه شناس هر یک را بنظم خاص دل بدست آورد - در والا نشیمنهای قلعه هایون نزول شد - بهر گوشه بزم آراسته گشت و در هر ناحیه جشن انتظام گرفت •

بیا که رایت منصور پادشاه رسید • نوید فتح و بشارت بهر ماه رسید

سپهر در خوش اکنون زند که ماه آمد • جهان بکام دل اکنون رسد که شاه رسید

سکاش آن برد که بشهر در نشده همان جنوبی پرورش فرا پیش گیرند - از آنجا (که خاطر والا از دیر آمدن شاهزادگان نگرانی داشت - و یانه درایان ببصرفه گو نو نو داستانها بر می طرازدند) عنان باز کشیده بزرف نگهی نشستند - و شاهزادگان را بتازگی بر خواندند از آنجا (که نگراند؛ شکرنامه همواره دریافته خویش را بے اندیشه فلان و بهمان عرضه میدارد

و به دید دولت را بشیوا زبانی بر میگذارد (فرصت طلبان کج گرا غرض آلود را نمودند و بدستان سرائی ایذان بیست و پنجم بآوردن شاهزاده سلطان مراد دستوری یافت - فرمان شد اگر امرای دکن نگهداشت آن ملک بر خود گیرند با شاهزاده بدرگاه آید - ورنه آن گرامی فرزند را روانه سازد - و خود با دیگر سران پیمان یکجتهی بر بندد - و به دید میزرا شاهرخ را یاور گرداند ازین رو میزرا را علم و نقاره داده دستوری مالهه شد - که در اقطاع خود سامان سپاه نماید - و چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - درین روز میزرا رستم را رایسین^(۳) و آنحدرد^(۴) جایگیر کرده رخصت دادند - و شهباز خان را اجیدرسو فرستادند - تا امرای رانا را مالشے بسزا دهد و بهریکه از بندگان گزین اسب و خامه خلعت دادند - و نگارند^(۵) شگرفنامه را فیل مست بر افزودند - بیست و هشتم ایلچی کاشغر رسید - شهریار کردانان را با برخه نفوسات فرستاده بود از راه نا اینی نیازستند رفت - مختد خان ازین آگهی در خود بالید - و سپاسگذاری بیان کرد - میر امام را با ارغوانی روانه درگاه ساخت - و در راه بغمانی شد - با نیازنامه رسید و نوازش یافت - درین روز سعید خان از بهار آمد - و بسجود قدسی آستان پیشانی بر افروخت غره اسفندارمذ قلعه لوهکده دولت آباد دکن گشایش یافت - میزرا علی بیگ اکبر شاهی نزدیک یکماه گرد بر نشست - دژ نشینان یے یاور از کم آبی و کم آذوقی زینهار شده کلید سپردند سیوم میر عارف اردبیلی در دارالخلافه آگره نقد زندگی سپرد - گویند او پیر سام میزرای صفوی است - ریاضت گر و تجرد گزین بود - انو شگوف کارها برگذارند - یازدهم مغزگاه میزرا کوکه را فرخی بخشیدند - و مادرش را^(۶) (که در سوگوارچی ماه بانو بجان گذازی افتاده بود) بدل آمیز برحش غم زدائی فرمودند - در مردن گاه دخت لخت او را درنگ رفت - و درین هنگام رسید - و بجان داری مهربانی زندگی یافت - درینولا ایرانی وخشور برسید - چون فرمانروای توران را روزگار بسر آمد شاه عباس یازش خراسان در سر گرفت - و اتم سلطان خویشاوند عبدالله خان را بشگرف آریزه بر شکست - و آن ملک برگرفت - و میزرا علی بیگ یوزباشی را با نیازنامه و بوخه گزین بارگی و دیگر کالا فرستاد - و دستمایه ابن گشایش یکجتهی والا درگاه برشرد - و داستان سپاسگذاری بر خواند - پانزدهم بسجود قدسی آستان صربلندی یافت و بخشروانی نوازش کام دل برگرفت •

(۲) نسخه [ب] سامان نایند (۳) نسخه [۱] اریس و آن حدود (۴) نسخه [ز] جایگیر داده رخصت دادند (۵) نسخه [۱] پیچه را - و نسخه [ب] منیچه را - و نسخه [ز] پیچه را (۶)

در اکثر نسخه [نم سلطان خویشاوند •

آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان از چهارم دور *

روز یکشنبه بیست و سیوم شعبان سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت پس از سه ساعت و سیزده دقیقه خورشید گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و کهن روزگار را نوبی بخشید ایندی فیض را در باز گردید - و بزمرد گیتی تازه روئی گرفت - آنسرخدیو اوزنگ را بسپاسگذاری بر آراست - و بر فراز داه و دهش بر نشست •

جهان پیر برنا شد دگر بار • بنفشه زلف گشت و لاله رخسار
زمین از بس گل و سبزه چنان بود • که گوئی پر ستاره آسمان بود
تا هنگام شرف خرمی بر خرمی افزود - و که و مه را دل شکفتی در گرفت - روز
نوروز شاهزاده سلطان دانیال سعادت بار یافت - و بسجود قدسی آستان روشن پیشانی شد
صوبه آله آباد را بدادگری و کار آگهی آباد گردانید - و بهشاهنشاهی فرمان باده پیمائی (که از
اندازه برگزیده بود) واهشت - (چون قلعه باندو بآن نونهال دولت نامزد شد - و بتمشای
آن رفت - و از آنجا بحاجی پور) دلیت اجیغی (که از جا استواری و سامان فزونی سرتابی
داشت) آمده دید - و گزیده فیان پیشکش آورد - و از کم خردی آهنگ گریز نمود - او را
بر گرفته بدرگاه آورد - پس از چاره ساری این بومی بنخچیر انگنی و مالش سرتابان لخته
پیشتر چالش رفت - و چون از دستان سرائی غرض پرستان آگهی یافت دست از همه
باز داشته بوالا درگاه باز گردید • بیست و هفتم اسفندارمذ از آن کنار چون نیایش برگذار
و دستوری بار نیافت - هر آغاز همایون جشن بر خوانده نوازش فرمودند - از گزین پیشکش او
دویست و شش فیل نامور بود - نه از آن خاصگی پایه برگرفت - جهان سالار را از دیدار
گرمای فزوند دل بر شکفت - و یانه گذاران فتنه دوست سر بجیب شرمساری در کشیدند
کیچک خواجه افتخار بیگ حسن قلی و لی بیگ و بسیاری همراهان دولت کورنش اندوختند^(۳)
دربین روز لاله پور راجه بربر از بنگاله آمد - او را باندوز گذاری برخه امرا فرستاده بودند
و اگر نامور فیل یابد همراه آورد - فرموده بجای آورد - شاهزاده گزین فیل برگذارند - ششم
رام سنگه پسر مدهکر بناصیه سائی روشن جبین گشت - از دیر باز بشور انزائی میزیست
از رسیدن همایون ریات بیدار شده راه بندگی سپرد - و نوازش یافت - یازدهم آصف خان

بسجده نیایش سر بلندید اندوخت - بفرمان والا در بیست روز خود را از کشمیر رسانید و بخمر روی نوازش سر بر افراخت - درین روز راجه راج سنگه دولت بار یافت - در لشکر دکن بود - بخواهشگری او منشر طلب رفت - و کاربند آمد - و نیز چتر بهرج بدان سعادت رسید پدر او جگم از بومیان مالوه است - چون رخت هستی بر بست روی نیاز بدرگاه والا آورد و جانشین او ساخته راجگی دادند *

درینوا که درله کشایش یافت - از گزین قلعه‌ای برار است - و برزخه میان آن و گوندوانه شاهزاده سلطان مراد برخ را بسرکردگی شیخ ابراهیم برگماشت - گرد برگرفتند - و شگرف آویزشها رفت - چون آذوق لخته کمی پذیرفت سید حسین^(۴) و بسواس رای و دیگر دژ نشینان از خواب سرکشی برآمدند - سیزدهم امان گرفته کلید سپردند - و بیاداش آن منصب و جایگزین یافتند - چهاردهم سمانجی خان و میر شریف آملی و شیخ عبدالرحیم از تیول خود رسیدند - و بر زمین بوس مزگانی سعادت اندوختند - نوزدهم جگت سنگه از ناگور بوالا درگاه آمد - و نوازش یافت - بیست و سیوم قاسم بیگ نیریزی بوپسین خواب غفود - در نظر و ثلثه فرزان رنج برده بود - و بسا دلاویز گفتار صوفی بر زبان داشت^(۵) - بیست و پنجم ایلچیه بدخشان رسید - چون مارواه النهار طوائف الملوک شد دران کهسار یک از فرمایگان خویش را محمد زمان پور میزرا شاهرخ و نمود - و دیگرے خود را همایون پسر میزرا سلیمان - و یکدیگر را دیده ولایت را در بخش گردانیدند - نخستین نیایش نامه با نعمت الله روانه درگاه ساخت - و زر کامل را شاهنشاهی سکه برزده با چند اسپ پیشکش فرستاد - و چگونگی برآمدن خویش از شورش کابل و شرمساری از سرگذشت قاسم خان گذارده بود - هر چند بسیاری نه پذیرفتند و بساختگی برگرفتند آمده نوازش یافت - هشتم اردی بهشت نورای احدی بیاسا رسید در پیشخانه شریف ارمنی^(۷) باده پدمود - و با یکدیگر در آویختند - و بخانه او رفته جان بشکود و باد افرا بر گرفت *

و از سوانه کشایش ناسک - باحمدنگر گراید - دوماه ازین پیشتر شاهزاده سلطان مراد بهرجیو و برخه سپاه خاندیس را بدانسو نامزد فرمود - و امینی و کار آگهی آن لشکر بعظمت خان باز گردید - او دلپای هران را بهم پیوند داد - و گزین آریزشها رفت - دهم فیروززی سپاه چیره دست آمد - یازدهم نگارنده شو قنامه نزدیک برهان پور رسید - بهادر خان

(۲) نسخه [ز] هشت روز (۳) نسخه [۱] کهپور - و نسخه [ب] کهرله (۴) در [چند نسخه] حسینی (۵)

در [بعضی نسخه] راند (۶) نسخه [ز] کابل را (۷) در [بعضی نسخه] با امینی (۸) نسخه [۱] ببرهان پور رسید

مرزبانِ خاندیس در چارگروهیِ آسیب پذیرا شد - و قدسی فرمان و خلعت را بآیینِ بندگانِ سعادت‌گرا برگرفت - و سجودِ نیایش بجای آورد - هرچند خواهش نمود که روزی چند بایستد نه پذیرفت - بامدادان از برهانپور دور^(۲) گشته فرود آمد - پایانِ روز نغد بادها برخاست - و سخت بارید - دیگر روز ناگزیر درنگ نمود - بهادر خان آمده همگی روز بسربرد چون بسیاری سخنان تلخِ نمای شیرین اثر گفته بیورش دکن رهنمون شد او از تن آسانی بعدر سرائی بر نشست - و کبیر خان پورِ خود را با دو هزار سوار روانه ساخت - خواست که مرا بخانهٔ خویش برد - و بمیزبانی بردارد - پاسخ رفت اگر همراهی میگردید پذیرفتد میشد چون این راه بسته دید برخه کلا و خراسته بارمغانی فرستاد - چنان برگذارده شد با این بهمال پیمان رفته که تا چار چیز فراهم نشود از کس برنستند - نخست دوستی - دوم آنکه دهش را بزرگ نشمرد - سیوم خود بداده آرزومند نمود - چهارم احتیاجِ خویش - گرفتیم سه طرازِ پیدائی داد - چهارمین را چه چاره برسارد - شاهنشاهی نراخت نقشِ خواهش برزده - و وز و سیم بار در بار از کار آگهی فرا گرفت - از شگرفیِ گذار بشگفتی درشد •

سپهری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد

هزار افسوس که بادهٔ این خمخانه درد آلود است - و نبات این شکرستان هلاهل اندود معتمی این نشاط بزم را خمار اندوهگینی در پی - و هشجاری این^(۳) سوز را بخار ناکامی در سر - کرا ازین سرگذشت جان فرسا جگرخون نیست - و گدام دیده ازین خونابه جگرگون نه این تودهٔ خاک گذشتنی ست - و گذاشتنی - و این تیرهٔ مفاک فیضروختنی و انباشنی پیوند ها همه گسیختنی ست - و تلخ آبها همه کشیدنی - نیرنگی کهن روزگار برگزید یا توانا تری دستِ تقدیر برگردان - شایسته کار و آزم دوست بود - با کشاده دلی فراخ دستی داشت - و با آهستگی رادمردی - در یوز دلبا رفته - و از گرد آلودگان روشی درین همت خواسته - از بد گهریِ خود کامانِ خویشی بین لختهٔ بسرگرانی افتاد - و برخه سرانِ سپاه بکار شکنی^(۴) دل نهادند - از احمدنکر ناکام بار گردید - و بدراز غم در شد گوهیِ هوشمندی را آن تابش نماند - و سر رشتهٔ دل بدست آوردنِ قدری از دست رفت - و مدافعه را از مدارا نیارست باز شناخت - چون پور او در گذشت یکبارگی جوهرِ خرد نیرگی پذیرفت - و بدمسازِ طبیعت پرستاران نا بخرد بباده پیمائی

(۲) در [چند نسخه] ورود تبقی گذشته (۳) نسخه [ب] این سودا را (۴) نسخه [ز] دل بر آلودند •

نخست - می افزونی بصرع آورد - و دل بپاره گری نمی نهاد - چنین درد جانگاز را بر نهفتن و خورش کم گوارند - سیزدهم آبان پیشین سال بدین کاریل روانه شد - پس از تماشای آن بایلچ پور رفت^(۳) - و درانجا تب کرد - چون فراز پرناله برآمد افزایش گرفت - و شکم درد افزود - و نیرو و حس کمی پذیرفت - نهم دی بشاه پور باز آمد - و پزشکان بپاره گری برنشتند - لخته بی روی داد - و از آوازه رسیدن شاهنشاه والا شکوه بدارالخلافت آگوه و طلب او بدرگاه مقدس بفراخلای اندوه در شد - چه از شرمگیزی باده شیفتگی دل باستان بوس نهاده - و امرا بدیگرورش وانمود - چون از آمدن نگارنده اقبال نامه آگهی رسید نهم اسفندارآمد بسوی احمدنکر کوچ فرمود - همگی سگانش آنکه این یورش را دستمایه نارفتن سازد - و نوروزی جشن این حال را فردا تمرنی بر آراست - شازدهم اردی بهشت نزدیک دیهاری بر ساحل پورنا بیست گروهی دولت آباد صرع^(۷) سختی گرفت - و بیست و دوم دران بیهوشی بلعری عالم شنافت •

فغان ز آفت این رنج ساز راحت سوز • فغان ز گردش این جان شکار چور پرست
که مری که بمعمره نگاشت خود بستر • که گهره که بے سال سفت خود بشکست
که و مه را دل بصوخت - و آشنا و بیگانه را ماتم درگرفت - چون از بیماری آگهی شد
خدو عالم جالینوس روزگار حکیم مصری را روانه ساخت - و آصف خان نیز نامزد شد
که در راه درنگ نرود - فرستادگان این سرگذشت شنوده از راه بازگردیدند - گیتی خداوند را
بنام که با فزون دلبستگی خویش را از پراگندگی نگاهداشت - و درونی غم را چاره گر آمد
به نیروی اسبهدی جهان معنی آرامش گرفت - و هوشداری بهیشان آماده گردانید - کیقباد
از فرو شدن جگر گوشه خود شکیبائی در باخت - و خویش را به بے آرامی سپرد - لقمان حکیم
بپزشکی روی آورد - و از گیرادم مداوا بر ساخت - اندرزنامه برنوشت - و چنان برگذارد
رفتی عنصری فرزند ازین تیره خاندان بقدرسی عالم اندوه مایه دانا نکرد - و پیوستن را
گسیختن نشمرده دلتنگ نرود - مرا غم آن فرو گرفته - مبدا پرور خرد را که صبر نام دارد
روزگار سپری گردد - و پیمانه بر شدن خاکی فهاد سرمایه نیستی آسمانی نژاد - این دلونز پیام
از شاه خراب بپنجبری در آورد - و بایست وقت فرا پیش نهاده بدل آبادی کوشید

(۲) در [بعضی نسخه] گوارا آمده (۳) نسخه [۱] شفاف (۴) در [اکثر نسخه] و هربای نیرو

و حس کمی پذیرفت (۵) در [چند نسخه] تمرنی (۶) نسخه [۱] هشت گروهی دولت آباد

(۷) در [اکثر نسخه] صرع سختی گرفت •

و زمانه فرخی را سپاس گذارند - شهریار روزگار کارِ حکیم آموزگار میکند - با چندین بار وابستگی آزاد میزد - و هنگام ماتم نشینی داری سوگواران بر می سازد •

انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن به شگرفی اقبال روزافزون

نگارنده گوهربی نامه چون دستوری یافت برخه بزرگان بکار شکنی برنشتند - و بدستانسرائی اینان بسا دیرین همراهان جدائی گزیدند - ناگزیر بنگهداشتن تازه سپاه دل بر نهاد از بخت یاروی فراوان لشکر فراهم آمد - هر چند هواخواهان نکوهش وام برگذارند دست ازان باز نداشت - و چشم بر شورش گشاده بود - چون بسی گروهی اردوی شاهزاده رسید نیزرو بیکان نگاشتهای میوزا یوسف خان و دیگر کارپردازان دولت آوردند - برگذارده بودند شاهزاده را شگرف رنجوری فرو گرفته - جریده خود را رساند - بو که دگرگونگی بدسگالان چاره پذیرد - و که ومه از آوارگی باز ماند - از دستان فروشی بزرگان والا درگاه دل افسردگی داشت هر چند همراهان در بازداشت دیوانسانها برخوانند بشتافتن گرم تو شد - همگی اندیشه آنکه نقد زندگی در کار ولی نعمت بسپرد - و لخته سپاس دولت رسیدگی بزبان کردار برگذارد - نزد هم از دیول کانو با چنقه تیزتر راند - و شامگاه بدانجا رسید - آن دید که هیچ کس مبیناد - کار از چاره برگزشته - و گروها گروه مردم آسیمه سر - و جوق جوق ره سپر آوارگی - سران سپاه را اندیشه آنکه باز گردیده شاهزاده را بشاه پور رسانند - برگذاردم در چنین آشوبگاه (که که ومه را دل نزاری فرو گرفته - و شگرف شورش برخاسته) با غنیم نزدیکی و بوم بیگانگی باز گردیدن بگزند خویش در بازیدن است - درین گفتگو آن گلدسته پرموده و شورش بلندی گرا شد - چنده از تبه سکالی و برخه بهاسبان^(۴) بنه و بار و لخته به یقانداری فرزندان جدائی گزیدند - بازید یاری ازین شماره هر نگرفته دل بسرانجام سپاه و بایست وقت بر نهاد - و نعش را با درونی پرستان روانه شاه پور گردانید - و آن سفرگزین را درانجا باصانت سپردند - لخته تورانی از اردو بیرون شده فتنه افزایی در سر گرفتند - هر چند اندرز گویی رمت نخوت افزود - درین هنگام سپاه پس مانده (که افزون از سه هزار سوار بود) در رسید - گفتار مرا فروغ دیگر شد - و می گریانی آرم ستیز سخن نیو می گوش دل بر نهادند - لیکن خرد و بزرگ را خواهش باز گردیدن در سر - داستان فروشان منعم خان خانخانیان و برهم زدگی بنگاله و بر آمدن شهاب الدین احمد خان از عجرات و شورش

آن ملک و مانند آن بگوناگون روش بر گذاردند - (چون نیایشگری خاص با ایزد بهمال بود و چشم از فروغ اقبال شاهنشاهی نور آگین) نپذیرفت - جهانی بگوانی در شد - و بسیاری خشم گرفته جدائی گزیدند - تحقیقی کار ساز روی دل آورد - و بسیج پیش رفتن در سر انداخته نیست و هفتم بکشایش دکن کوچ کرد - و ازین پیشروی دلها را نیروی دیگر شد - و لغت بهاسداران سرحد و دیگر نگهبانان ملک اندرز نامه فرستاد - و تنگدان را دستگیری نمود - (آنچه خزینة شاهزاده بود - و از کالا آنچه سواران فرستادن درگاه والا نبود - و هر چه با خود داشت و بوم ثروست بهمرسانید) بر افشاند - در کمتر فرصت رفتن باز گردیدند - و هنگامه گرمی پذیرفت همگی قلمرو شاهزاده را بگزن روشه پاسبانی شد - مگر ناسک که از راه دوری و ناایمنی آگهی دیر تر رسید - و آرازه در گذشتن شاهزاده و ناایمنی از کار پرداز ملک پاسبانان آنجا را برانگیز ساخت - و از کونه بسیجی فرستادگان اگر چه آن ملک گرفته نشد لیکن بسیاری جا بر قلمرو افزوده آمد - هر چند دمسازان والا درگاه عرائض مرا بر نخواستند و چنین سرگذشت را به تبه سکالی بر نهفتند - از آنجا (که بایزیدی درگاه نیایشگری داشت - و توجه گیتی خداوند روز افزون) سر براهی فیروزی سپاه (که اندیشه زمانیان بر نداشت) بگزمین روشه دست داد - و دور و نزدیک بشگفت در شد - ایزدی سپاس از نیروی امکان بیرون است از من ناتوان چه آید •

نه من مانده ام خیره در کار او • که گفت آفرین سوار او
لیکن بخیال پرستی لغت به نیایشگری پرداخت - و هر با سپاس گذار آمد - گاه این درد دل که نهفته دانی کشور خدا بتازگی دلنشین که و نه آمد - بے تکاور من و سفارش این و آن مرا از خاکستان گمنامی برگرفت - و از پیغوله دانش اندوزی بر آورده بوال پایگی رسانید و گاه این اندیشه که سکاش مرا بے محبت این و آن غراز کردار بر آورد - وطن سرایان بارگاه را زبان خاموشی و دل پشیمانی در گرفت - و گاه این در خاطر که بانتضای حسد ناتوان بینان کجرا بر من یکجست زبان نهمت بر نهودند - و از درگاه والا دور انداختند - و کار ساز حقیقی سرمایه بلند پایگی ساخت - و اینان را بجایند شرمندگی بر نشانند - و ازین (که بے آرزو مرد آزما این دشوار بآسانی گرائید) طبیعت چندان شادمانی نیندوخت بنام ایزد که صفتگاه دل را این دشوار پسندی تیره نمی سازد - و بارش خانگی دشمن گزند نمی رساند •

(۲) نسخه [ز] دانش آموزی (۳) در بعضی نسخه ها و باطل هر زبان دولت را (۴) نسخه [ب] بلندی

و از سوانح فرو شدن معصوم کابلی - ازان باز (که بناسهاسی کالیوه شد - و در هنگامه گردِ شورش بر انگیخت) بناکامیها افتاد - و چون بدلتخراش سیلوی روزگار از خواب درنیامد زمانه برنجورپها در انداخت - سیام به نیستی سرا در شد - و هنگامه خاوری ناسهاسان بیفسرد - سیوم خرداد مهن پرستار از شیکستان دولت آهنگ قدسی عالم نمود دوازدهم از لاهور آگهی آمد - پردگیان شاهی مشکورا شم در گرفت - و فرزندان پرده نشین شاهزاده خانم را حال دگرگون گشت - و بدلدھی و اندزسرائی جهان سالار لخته آرامش پدید آمد - درینوا ستونده گشایش یافت - (چون راقم شگرف نامه پس از فرو شدن شاهزاده سلطان مراد بکار سازی سپاه و نگاهبانی ملک و گرفتن ناگشوده جاها پرداخت) سندر داس را با بعبارے بگشودن قلعه نلتوم نامزد کرد - او از کار آگهی برخه بوم نشین را بخود یاور گردانید - یک از اینان دربان را بیورث بر خوانده آن خدمت گذار را آگاه ساخت تیزدستان پیوسته دل بکشایش بستند - درونان لخته در آویخته زینباری شدند - بیست و هفتم کلید سپرده کام دل برگرفتند - سیام مریم مکالی بدار الخلافه اگر رسیدند - چون در جنوبی یورش لخته درنگ رفت دلاویز نامه فوساده آزری گرامی دیدار فرمودند - و سلطان خرم و بیبارے شهمستانی پوستار را بهمرهی بر خواندند - چون نزدیک رسیدند بزرگ شاهزاده با برخه سران پیشواز رفته سعادت اندوخت - و دران روز انور خدا پذیرا شده مراسم بزرگ داشت بجا آورد - تا امروز سانحه ناکزیر شاهزاده سلطان مراد را کس بهمین عرض نیارست رسافید - و عرائض نگارنده اقبالنامه را بدیگر آئینه بر میگذارند - آن مهن بانو آگاه ساخت - و جهانے بسوگراری بر نشست - گیتی خدیر به فیروی اسپهبدی جهان معنی شورش طبیعت بر نشاند - و چاره سازی غمزهگان مشکو فرمود - دم گیرای آن ایژد پرست کارگر آمد - و آرامان جانگاه را شکیبائی بدست افتاد •

فهرست مکارم باد کردار تو عالم را • تاریخ معالی باد آثار تو عالم را
کار تو بهمن الله از عین کمال این • مهر ابدی بادا بر کار تو عالم را

فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بدارائی دکن

تیمار زیر دستای فرمان پذیر و مالش بدکاران سرقاب مهن ایژدی پرستی اوزنگه نشینان دادرگراست - و دادار بیهمال از فرموده‌ها جز این دوکار بزرگ نخواهد - لله الحمد شهریار

داد خدا در شناسائی این دو کردار والا پایه دارد - و اندوه و شادی از خسروانی بعین باز نگیرد با دردناکی گذشتن گزین پور و غنچوارگی گروها گروه سوگواران باسایش زیرستان جنوبی دیار توجه برگماشت - قدسی خاطر آن میخواست که بزرگ شاهزاده را بدین خدمت والا پایگی بخشند - بهنگام دستوری از رهنمونی تبه بسیجیان بدارگاه والا نیامد - از آنجا (که ملک پاسبانی درنگ برنقابد) شاهزاده سلطان دانیال را دران فرخ ساهت نامزد فرمودند - و شب دوم تیر گرانبار اندرز رخصت یافت - کشور خدیو نخستین منزل را از فروغ والا قدم نور آئین ساخت - و شب همانجا بوده نوازشگری و پند گذاری تازی گرفت - و به بخشش سراچه سرخ (که بجز شاهنشاه دیگر بر نیفرارد) برنواختند - و قدسی فرمان براتم شکرنامه آمد - خواهش آن بود که او را نزد خود برخوانیم - لیکن چون شاهزاده را بدانسو فرستادیم چندی بصوری جدائی دل بر نهد - و بسربراهی مهتات ملکی و مالی آن نوزال اقبال بر نشیند - مرا (که از سر آغاز آگهی جوش وارسنگی روز افزون - و از شگرف کاری نیلی سپهر دنیا در افزایش) درینولا (که روشنی گوهر برافزوده بودند) از سخن ساری بدگوهران و روائی نادرست گفتار رسنگاری از بار هستی خواهش رفتی - (چون لخته بایزد یاری بلند نامی اندوخت - و صوری دستگاه را پایه برتر نهادند - و درین کشاکش روحانی و نفسانی منشور والا رسید - و هر دو آهنگ را مایه ده آمد) از دوری آن سرچشمه آگهی آسیمه سوری در گرفت و از اندیشه آبادی بخوش آمد - و همان کار را پیش گرفته بانظار قدم آن گوهر کان شهر یاری بر نشست - درینولا روزگار سید قاسم بارهه بسر آمد - شاهزاده سلطان مراد او را درین بورش پیشتر فرستاده بود - و بسیاریه راد مرد آزمون کار همراه ساخته - چون آن برهمزدگی روی داد جریده باز آمد - و براتم شگرف نامه پیمان بر بسته کامیاب خواهش باز گردید - و چندی آبادجا برگرفت - ششم نزد قصبه کفر دولت آباد بامتلا در گذشت - هشتم نگارنده شکرنامه میزرا خان را با بسیاریه بناسک روانه ساخت - و میزرا یار را (که بدانسو فرستاده بود) نوشت که نزد بلشکر پیوند - اگرچه از نجوری او گزین سامان نشد لیکن از غنیم چندان گزند نرسید - پانزدهم مادر شاهزاده سلطان پرویز بعلری عالم شتافت - و پردگیان والا مشکو را بغم انداخت - بچاره ساری شهر یار دیده ور برخه بصبر گرائیدند - و چندی را بگلش ساری رضا خرامش شد - هفدهم راجه مانستهه بعبود قدسی آستان نامیه بختمندی برانورخت و گزین پیشکش بنظر همایون در آورد - از آن میان پنجاه الماس گران ارز - آرامش افزای بنگاله

(۲) نسخه [ز] شناسائی و کردار (۳) نسخه [۱] بلند پایگی (۴) نسخه [۱] بهوش آمد •

بود - و فرمان داشت هرگاه خاطر از ملک و پردازد بدرگاه باز گردد - و چون دران دیار لخته ایمنی روی داد این سعادت اندوخت - و نوازش برگرفت - بیست و هشتم تلیچ خان از جونیور رسید - و دولت بار یافت - شاهزاده دانیال بیاسپانی آن مرته گذاشته بود - خاطر ازان فراهم آورده بولا درگاه آمد - دوم امرداد بر خوردار پور عبدالرحمن مؤید بیگ زندانی شد دلایت اچینه را رها ساخته کامیاب خواهش دستوری بنگاه دادند - بکین آنکه پدر او در آذربایجان بومی نقد زندگی سپرد در صحرای با برخه سرگشتگان برو ریخت - و آن بوم نشینی از کار آگهی بدررفت - گیتی خداوند نکوهش فرمود - و او را به بند خانه بر نشانند - داد خدا می خواست که بسته بدان بومی فرستد - لیکن بدستاری برخه رهائی یافت - چهارم شعب عبد الرحمن را بدولت آباد فرستاد - کار ساز حقیقی چون راقم شگرف نامه را بآرامش دکن بر گماشت هر سو کار آگهی نامزد کرد - تا بدم گیرائی و فراخ دستی و راد مردی چاره سرتابان بر سارد - درین هنگام دژ نشینان دولت آباد برگذارند (اگر درست پیمان ایمنی بخشد و جائی برای بنگاه داده آید) کلید سپرده پرستاری گزیده شود - لیکن برخه حبشی و دکنی درین نزدیکی میباشد - فوج بمالش اینان نامزد کرد - ازین رو پیر خود را (که شایستگی از جبین او بر تابد) دستوری داد - و هزار و پانصد سوار از خود و بهمن شماره دیگر سپاه همراه گردانید - درینولا آصف خان بدیوانی کل سر بلندی یافت - گیتی خدیو همواره در کار ملک ژرف نگهی بکار برد - و از گزیر وقت در نگذرد - (چون رای پتر داس دست پاره ستانی برگشود - و بدل آزاری بر نشست) یازدهم او را به باندھو فرستادند - و نامبرده را بدین والا پایه بر آوردند - تلیچ خان را میرومال ساختند - و رفته رفته دست ازین باز کشید بیست و ششم میرزا شاهرخ بشکر دکن پیوست - چون از درگذشتن شاهزاده سلطان مراد شگرف شورش برخاست نگارند شگرف نامه او را بکوشش نزد خود بر خواند - میرزا آهنگ نیز روی نمود - لیکن هزده لایان نگذاشتند - و ارجوهای عامه (که در چنین هنگام بر سازند) سر باری شد - چون ایزدی خواهش آن بود (که این نا آزمودگی یار را بکار آگهی رو شناس گرداند - و ناتوان بینان را به تیره روز شرمساری بر نشانند) با آنکه چشداشت از بکجهنم میرزا آن بود (که اگر فرمان نبود - در کار افتادگی بیتابانه خود را رسانید) بنا درست گفتار این و آن از آمدن باز ماند - و هر چند فرمان عتاب آمیز پیهم رسید از عذر سرائی برهنگرائی نیامد - چندانکه حسین را بسزاولی فرستادند - او کام و نا کام روانه ساخت

و دران سال بغیروزی سپاه رسانید - پذیرا شده بمنزل آورد - و از پیوستن چنین مردانه پارساگوهر دل بشکفت - سوم شهریور ملک خیرالله را روزگار بسرآمد - او عسک^(۲) دار السلطنه لاهور بود - و بشایستگی این خدمت بجای می آورد - روزی در خلوتگاه نامور دزدی را (که در هند بود) نزد خود بر خوانده پژوهش دزدیده میکرد - آن بدکیش بدستان سرانی چندی همراهان را بدرون آورد - و خدمتگاران او را بیرون فرستاد - و دران تنهایی کار او بانجام رسانیدند - و پسر او نیز دران آشوب در گذشت •

و از سوانح فرونشستنی^(۳) شورش بیر - فراخ ملکه بدین شهر گردید - هزار و یک ده آباد دارد هر یک بسان شهره - یکماه پیش ازان (که شاهزاده را روزگار بسرآمد) شیرخواجه با برخی رادمرد برگرفته بود - چون شاهزاده در گذشت بیشتره ارکان دولت هوا گذاشتن آن برکوشیده - ازانجا (که گشوده آنگا را بجهت راهشتن غنیم را دلیر ساختن است) نپذیرفت چون کارها بشایستگی گرائید^(۴) ناتوان بیغی بسیاریه را کالیوه ساخت - و مخالف را (که از پانزده هزار افزون بود) بران داشتند - که هنگام بارش (که دریا لبریز گردد) شیرخواجه را بردارند - سر آغاز ریزش دران نزدیکی فراهم شدن گرفتند - همگی سگالش آنکه فیروزی جنود زیاده از سه هزار نیست - چون دریا برجوشد و کمک نیار رسد دست یازش برگشایم ازین آگهی بامرائ^(۵) (که پیوستن ایشان آسان بود) نامها فرستاد - و در یاری نمودن سخت برکوشید - برخی از ناشناسانی و گروه از ثباه سگالی درنگ کردند - چندانکه ریزش افزایش گرفت - و دریا بطوفانی جوش برخاست - پانزده هزار حبشی و دکنی با شصت فیل و دیگر ساز پیکار نزد بیر آمدند - شیرخواجه (که در راه مردی و کار پژوهی یکنائی دارد) فوجها بر آراست - و خود طرح شده از کار شناسی و آتش خوئی روهها و شکسته گذشته پیشتر شنافت - (هرچند کار آگاهان غنیمت فزونی و سود مندی احتیاط و نشیب و فراز پیش دادن برگذارند) بگوش در نیارد - ازان ره سپردن نا بهنجار فوجها لخته به پراگند - و غنیم آراسته در رسید - هراول (که راجپوتان بودند) بشایستگی در آریختند - و کار نامهای مردانگی بجای آورده چیره دست آمدند - قول و برانغار و جرانغار به نیکو خدمتی دست نیافت درین میان گروه (که بر غنچی بودند) اول زور آورد - چگروپ پور جنگاته کوبال داس رائور سلطان بهائی محمد امین چولی و بسیاریه بشایستگی جان نثاری نمودند - و فوجها پراگندی

(۲) نسخه [۱] بخش (۳) نسخه [ب] شورش تبر و در [بعضه نسخه] شورش پیر - و در [بعضه]

شورش هر (۴) نسخه [۱] برآمد •

پذیرفت - غنیم از بی درآمده رو بشهر نهاد - شیرخواجه پس از گذاره شدن بآوینش در آمد - و بشگرف کارزار روبروی خود را برداشت - و قدار خان و جمعی کار آگاهان از برانغار پیوستند - یعقوب بیگ کوچک علی بیگ و چنده گوهردلاری برافروختند - چون بازگردید ناورگاه را پر از فروشدگان یافت - و از چیره دستی غنیم آگاه شده بدرار نامی غم در افتاد و ناگزیر شهر سو تیز روی فراپیش گرفت - و دران نزدیکی سخت آویزه روی داد - زخمی بدرون شد - و پیوست این بهادر الماک با گروه گندآور در رسید - و کار نامه آوینش نموده بشهر جا گرفت - و شکست یافتگان را تازه نیرو پدید آمد - او از ده دوازده گروهی (با آنکه خواجه ازو لخته سرگران بود) بیتابانه خود را رسانید - هر چند شغوف که خواجه را روزگار سپری شده عنان بر نفاقت - و باندیشه فروشدن تیزتر راند - سعید عرب و برخی همواهان شگرف مردانگیها بجای آوردند - از اقبال نیرنگی آنکه امروز (۳) و فردای آن غنیم از او ماندگی دست درازی نکرد - و بدارست ساختن شکست و ریختن خویش پرداخت - اگر بهمان گرمی دست درازی کرده کار بس دشوار شده - درویشان شهر را کوچه بند گردانیدند - و از هرسو هنگامه آوینش گرم بود •

چون آگهی آمد انجمن رازگونی بر ساخت - و از که و مه چاره و پژوهید - از تبه سگالیاها و نکوهیده رایهای بشگفت زار افتاد - از غیر و پرداخته بدریزه دل بگارساز حقیقی رو آورد چهارم شهر یور در گرمی بارش جریده رو بدان سو نهاد - و اردو و توپخانه و فیلخانه را بمیرزا شاهرخ و خواجه ابوالحسن سپرد - تا از بی بجالنا پور آوند - و شیخ عبدالرحمن ر از دولت آباد نزد خود بر خواند - اندیشه آنکه ناکنار گنگ شتابد - و سپاه فراهم آورد - اگر یکی از بندگان سعادت گرا بگذاره شدن و بآویزه شتافتی دل بر نهد او را فرستد - و خود بر ساحل باشد - تا کار پیش صورت گیرد - و از پس خاطر فراهم آید - رفته خود بجاره گری پردازد چون این یورش بارز نمی افتاد از خامگی مردم هم کم کس بزم آمد - ناگزیر در پنچ گروهی دایره کرد - و خود با چنده سوی آهوبره کام فراج برزد - بدان اندیشه که میرزا یوسف خان را درین کار سرگرم سازد - بیست کره در نور دیده سر آغاز شب بدو پیوست - و پنجر در یورت او بسر برد - اگرچه نخستین روز ازو نا امید شده بود لیکن میرزا علی بیگ و لش دولت آباد و دیگر راد مردان فراهم آمدند - بوام خواسته برگرفته بشرانجام سپاه پرداخته و جمعی بکنار گنگ فرستاده گذر را بدست آورد - میرزا علی بیگ گرد کردن لشکر و آویزه

برخود گرفت - و هر که می رسید بدلا از پی روانه می ساخت - و چون لخته از لشکر دل و پرداخت خود نیز از پی کام برداشت - همگی آنچه چون سگالشها یکنائی ندارد مبادا آویزش بشایستگی چهره فیروزه - همان بهتر که خود را دران نازدگاه رساند چون امرا بر ساحل گنگ یک پی دیگر رسیدند از جوش در نیارست گذشت - شیخ عبدالرحمن چون بکنار دریا پیوست ایزدی نائید موجه برزد - و دریا یکبارگی پایاب گشت - فیروزی نبود شونده سحر نیایش بجای آورد - و سواره ازان آب دشوار گذار برگذشت - کهن سالان آن مرز تقدیر شگرفی را بطلم کاری برگرفته بشگفت در شدند - بیستم بر ساحل گنگ رسید و همان روز فیروزی نبود شونده عذاب باز کشید - هیزدهم چون فیروزی سپاه گذاره شد برخه غنیم (که نزدیک ساحل بود) بکنار آویزه قراول راه گریز سپرد - مخالف را از شنود گذشتن لشکرها ازان طوفانی آب رسیدن راقم شگوفنامه از پی دل بر شکست - نوزدهم از گرد قلعه برخاسته سراسیمه راه احمدنکر فرمایش گرفت - ازین مرده نیایشگرها بجای آمد - و شادی انجمنها بر ساخت - قلعه نشینان نوزده روز در تنگنای غم بودند - اگرچه در نخستین روز بسیاری رادمرد را هست یازدی نکرد لیکن درین هنگام شهریند کارنامه های دلوری بجای آوردند (با تبه حالی و ناامیدی از یاور) جنگ هرروزه شکیب ربای بود - مردم بموشت اسپ روز گذرانید - و اسپان بگاه نی بست خانها - نزدیک بود که بهادران زه و زاک خود را از هم گذرانده بجان نثاری در آیند - و بمردانگی فرو شوند - با دگرگونگی همراهان و کمی خرج و دشواری کار دادار بیهمال چنین نقش دلفریب برانگیخت - و جهان بشگفت در آمد سگالش آن بود امروز (که سپاه نظام الملکی آسیمه سر - و بسا رادمرد فراهم) بکشایش احمدنکر چالش رود - لیکن آنچه همراهان یاور نیفتاد - شگفت آنکه همان وا گذاشتن بیور را در میان نهادند - برخه از کجگرایی جدائی گردیدند - و شورشی دیگر پدید آمد - از بر داری و مدارا چاره (۳) بر ساخت - از آنجا (که سپاه بیر سختی کشیده بود - و از هرزه سرائی مردم فنگدل) خواست که بباسبانی آن شیخ عبدالرحمن را برگرداند - شیرخواجه از سعادت سرشتی پیدین سگالش برده چنان را نمود - چون این کار را آغاز بر نهادم همان بهتر که بانجام رسانم - لیکن چنده در شاه گدازه بیادری بر نشینند - و اگرچه بیور سنگین قلعه دارن لیکن گلین شهرینده نیز اساس یابد - ازین رو بدو باز گذاشته شد - و خدمت گزینان آنجا را بمنصب افزونی و خلعت و اسپ و درخور خواسته سرگرم ساخت - و خود برای دل جمعی اینان بر ساحل گنگ

(۲) نسخه [۱] در هنگام شهریندی (۳) در [بعضی نسخه] پذیرفت •

هنگاه گزید - بآبایی عزایت بزرگ شورش فرو نشست - و سرتابی هرسو بلاه گری در آمدند
ایزدی سپس را هنگامه گرم تر ساخت - و بنیادشگری شاهنشاهی اقبال بر نشست
در قلعه شاه گذشته کهن درخت نیم شکفت آورد - تنه او در شاخ دارد - یکم شیرین - و دیگری
تلخ - نخستین را در تنومندی و چاره برص و جز آن کارگر دانند - بهارگاه والا عوض داشت
و بقدرسی فرمان لخته از هر دو روانه گردانید •

درینولا بایزد یاروی رسیدن خزینه پیهم چهره دوات برانروخت - (چون بسیاری را
افطاع نمود - و جاگیر برخه شایسته نظام نداشت) بارخواستش بر گشودند - گیتی خداوند
ازین آگاهی فرمان داد - تا خزانه گجرات پایه پایه رسانند - و از پیشگاه حضور بیش از سه لک
روپیه بهندی روانه شد - بضم ها و نون خفی و کسر دال هندی و سکون یای تحتانی
درین مرز و بوم آئین چنانست - چون خواهند (که زر بگزند راه ورنج بار بدر دستها رود)
بخواسته داره بسپارند - او نگاشته بر دهد - و بجائیکه خواهد حواله کند - و او بدین آن
دست نگار زر بر گذارد - و شگرف آنکه مهر و گواه در میان نباشد - آن بنوشته را بدان نام
خوانند - و از دگر گونگی جا و حال گاه برابر بدست افتد - و گاه سود بیخه باز گردد
گیهان خدیو از کارشناسی زر را بامرای حضور بخش فرمود - و فرمان رفت - هر کدام
بدان روش رساند - در کمتر فرصتی گفته بگرداو آمد - و فیروزی سپاه را فیروی دیگر شد
بیست و یکم روزگار دخت قلیچ خان بسر آمد - آن همین بانو در مشکوی شاهزاده سلطان دانیال
از گزین پرستاران بود - نزد گوالیار در گذشت - و شاهنشاهی اندرز سوگواران را بشکیدیایی
آورد - درین روز قلعه تلنوم^(۲) (که از گزنی قلاع براراست) گشوده آمد - راقم شگرفنامه سندر داس را
بگشایش آن فرستاد - او بدان نزدیکی پای همت افشرد - و سترگ آویزشها رفت - شب
دژ نشینان را شاد خواب غفلت در گرفت - بزینه بر شدند - قتلو خان دژیان بدر رفت
و دیگر سرتابان رو بایلی نهادند •

برافراختن همایون زیادت بصوب مالوه

(چون شاهزاده سلطان دانیال را بگشایش دکن روانه گردانیدند - و در راه لخته
درنگ رفت) انسرخدیو بسیج شکار مالوه در سر گرفت - تا آن گرمی فرزند بانجام فرموده تیزتر
شتابد - ششم مهر دار الخلافه اگر بقلیچ خان سپرده پس از چهار ساعت و بیست و چهار دقیقه^(۳)

هرشبدیز اقبال برآمدند - و بسکالشی آباد و دله آزاد یورش دکن فراپیش گرفتند - سلطان خسرو سلطان پرویز سلطان خرم و بسیاریه پردگیان را بهمرهی برگزیدند - درین روز بزرگ شاهزاده را دستوری صوبه اجمیر دادند - شهریار بزرگ مهر هرزمان عاطفت را پایه برتر نهد - او را باده پیمائی و بدهدشینی سود از زیان باز نداند - ازین رو چند بار نداند - بسفارش مریم مکانی دولت کوروش یافت - و در هنجار روی و خدمتگذاری تازه پیمان بر بست کشور خدا او را بمالش امرای رانا فرستاد - و بسا اندیز بیخش افزا بر زبان گوهر آورد گذشت راجه مانسنگه و شاه قلی محرم و بسیاریه امرای بهمرهی نامزد گشتند - و بخواهشگری راجه پور او جگت سنگه را بهاسپانی بنگاله دستوری شد •

و از سوانح فروشدن عیسی - او بزرگ بومع بنگاله بود - از هوشمندی لخته بهره ور از بخت غنودگی باستان بوس فرسید - درین هنگام (که گیتی خداوند بجنوبی دیار چالش فرمود) راجه مانسنگه از کار نشناسی یتانداری بنگ را آسان بر شرد - و با آنکه خود در صوبه اجمیر باشد ایمنی آن ملک بر خود گرفت - از تقدیر شگرفی آن شویده بومی رخت هستی بر بست - و خاریب شورش برکنده آمد - نوزدهم خانخانان را نزد شاهزاده سلطان دانیال فرستادند - چون شهریار مهراندوز آگهی یافت (که راتم شگرفنامه اثر دروری والا درگاه بس تنگدل میزد) آن بزرگ نوکین را (که از سرگذشت دکن لخته از نظر افتاده بود) برنواخت - و در نیکو پرستاری تازه پیمان برگرفت - از دوم مژدل دستوری یافت - و فرمان شد چون شاهزاده بدانجا رسد نگارنده اقبال نامه آهنگ سجود قدسی آستان فرا پیش گیرد ازین آگهی نشاطها اندوخت - و نیایشگرها بجای آمد - بیست و دوم درمیان راه بمنزلگاه خانخانان فرود آمدند - و تا پایان روز عشرت اندرختند - در پیشکش او اسپه بود که با فیل در آریخته - و شگفت آورد - بیست و ششم جگت سده، در گذشت - چون به بنگاله رخصت شد نزد دار الخلافه آکره بمسامان راه می پرداخت - ناگهان واپسین خواب در گرفت و الوس کچه راهه بدر از نای غم افتاد - خسروی پرسش ناصر سوگزان را مرهی کرد - بر خرد سال او مهاسده را برنواخته بجای او فرستادند - و جهان را چون زار امید شاداب شد درینو گشایش قلعه پرناله نشاط آورد - در باستان مرزبان برار تلتوم را در پایان ملک خود اساس نهاده بود - و حاکم احمد نگر آنرا در گشایش - نخستین پور قتلو خان (که هر دو بدست او بود) سندر داس را فراچنگ افتاد - و ازان باز آزوی بندگی در سر داشت - درین روز بمیانجی

اعتبار خان پرستاري گزيده كلید سپرد - و دلپت را و دولت خان و ديگر دژ نشينان كام دل برگرفتند - چهارم آبان جشن شمسي وزن افسرخديو بر آراسته شد - و بدوازه چيز برسختند و بارگاه بخشش و بخشايش فراخ برزنده - پنجم همايون موكب نزد دهول پور رسيد - و بباغ صادق خان لخته بر آسودند - زاهد پور او به نثار و پيشکش سرمايه سعادت برگرفت *

دريغولا راقم سپاس نامه پرديگان شاهزاده سلطان مراد را بوالا درگاه روانه ساخت چون روزگار او بسر آمد چنده را كه همراه بودند بشاه پور فرستاد - و همه را يكجا ساخته كار آگاهان را به تيمارداري برگماشت - تحويلدار و مشرف و داروغه را فراهم آورد - و کالا را يك يك بر نويسانيد - از راه نايمني و زرگمي فرستادن اينان لخته بدرنگ افتاد - دريغولا (كه خاطر فراهم آمد) پنزدهم روانه ساخت - و نقش آن سفرگزين را فيز همراه گردانيد (چون بد گوهان بسنج پيكار در سرداشتند - و آواره آويزه گرم بود) از چهار صد فيل نيمه را نگاهداشت - راى درگاه ميرزا فرودون و ديگر منصب دار و احدي را بدرقه ساخت - و از سترگ باره سبكدوش گشت - در مالوه بوالا درگاه رسيدند - بقدسي فرمان آن ايزدي آمرزيده را بدھلي بردند - شانزدهم نزد گواليار همايون نزول شد - و ديهيم خدا فراز دژ برآمد - و شب همانجا بسر برد - راج سكه دژيان نيايشگري بجای آورد - و فوخي مایه برگرفت - بامدادان فرود آمده خانہ شيخ عبد الله خان را بقدسي قدوم جاويد روشني بخشيدند - بيست و شش مير عبد الحى مير عدل را نزد بزرگ شاهزاده فرستادند - چون آگهي آمد (كه در راه درنگ ميرد) او را باند زگذاري فرستادند - و چون راجه مانسنگه در سوگ پور فاشكيدائي داشت اسب و خلعت بفرارش او همراه گردانيدند - و دلاونز پندهای آرام بخش برگذارند - غره آذ روزگار شهباز خان بسر آمد - او بسيماب خوري شيفته بود - چون سال از هفتاد برگذشت دست و كمر بدره آمد - و لخته بهي يانت - در شهر اجمير همان بيماري بازگريد و تب افزود - از چاره گري پزشكان نذرسني روی داد - و دران سال و مه ناگهان درگذشت در هرگونه پرستاري و سربراهي سپاه كم همتا بود - اگر تقليد پرستي واهشته و زبان بهنجار برگشود طراز فروهيدگي برگرفته *

دريغولا راقم شگرفنامه احمد نگر سو روانه شد - چاند بي بي بهادر نبيرو برهان بسوي برداشته دران حصار مي بود - و آن استوار جا را پناه خود مي اندشيد - و لخته سب بدو نيايش گر - و بيرون ابھنگ خان زنكي با بسيارسه شورش افزا - اگرچه آن خرد سال

میزبان می پنداشت لیکن در کمین آن پارسا زن می بود - آن بانو پیوسته با فیروزی سپاه زبانی
 لایه گر فرستد - و هم با دکنیان دوستی دامتان سراید - بنگارنده گوهربن نامه نیز همان روش
 پیش گرفت - پاسخ برگذارد اگر از پیش بینی و روشن اختری خود را بوالادراگاه بر بندد
 چه بهتر - هر پیمان که رود پاس آن بر خورد گیرد - و رفته بی فروغ کردار سخن در میان نهادن سزار
 نبود - و راه آمد شد پیام ناسود مند - (چون بد گوهروی بیرونیان بر ملا افتاد - و خیر بهیچ
 اینکس لخته فرا گرفت) هوا خواهان فرستاده دوستی پیوند استوار کرد - و در عهد نامه دست نگار
 خود درست سوگندها بر نوشت - و برگذارد چون ابهنگ خان مالش یابد کلید قلعه
 سپرده آید - لیکن بیر به تیول می قرار گیرد - و دستوری شود تا لخته بدانجا رفته بر آساید
 و هرگاه خواهد بوالادراگاه شتابد - و بهادر را به پرستاری انسرخدیو روانه کند - از دگرگونگی
 بهیچها و دل نزاری همراهان لخته درنگ رفت *

(چون نشستن در شاه گدشه بدرازی کشود - و برخه جدائی گزیدند - و آواز آمدن
 شاهزاده فرو نشست) ابهنگ خان را تبه سکالی در سرافتاد - شمشیرالملک پور میان خان را
 (که پیشتر حکومت برار داشت) از زندان بر آورده اعتبار افزود - و لشکره همراه ساخت
 تا از دولت آباد بدان سرزمین در آید - و چون زه و زاک سپاه دران آباد بوم است هر آینه
 در فیروزی جنود پراگندگی راه یابد - بکه درین هنگام دستبردے توان نمود - چون از دیرباز
 ازین ناسزا اندیشه آگهی داشت میوزا یوسف خان را با بسیاریه بچاره گرمی آن گذاشته بود
 میوزا آسان بر شمرده بشاد خواب نا پروائی در شد - و او بولایت برار در آمد - و شگرف شورش
 برخاست - و بسا پاسداران آن ملک را پای از جا رفت - و گروهی نارسیده بنمخواری بنه و بار
 رفتند - بیاوری کار آگهان بهیچ احمد نگر و مالش برونی بد گوهران و عیار گیری گفتار چاند بی بی
 در سرافتاد - و دوازدهم روانه شد - و دلاوران هوسو را فرز خود بر خواند - چون منزل چند
 سپرده آمد مخالف از هر جا باز گردیده با احمد نگر تراجم گشت - درین میان مژده فروشان
 شمشیر خان نشاط آورد - میوزا یوسف خان ازان شورش به بیداری گراید - و به تیروزی
 از پی در آمد - و میوزا خان و میوزا لشکری و عابد خان و سندر داسی و چندے دیگر را
 پیشتر روانه ساخت - آن بد گوهر یازش ایلچپور داشت - پیش فرستادگان در رسیدند

(۲) نسخه [۱] در یازش آن پارسا زن (۳) در [بعضی نسخه] از دور بینی و روشن لختری (۴)

نسخه [ب] پهل خان - و نسخه [ز] پهل خان (۵) نسخه [۱] ففت و نا پروائی (۶) نسخه [ب]

گروهی نارسیده بنمخواری بنه و بار رفتند (۷) نسخه [۱] از پی آن بد گوهر *

ازین آگهی آسیمه سر کام سرعت برزد - و اینان برهنمون برخه بوم نشین عنان باز کشیدند
شبِ هفتم آذر در منزلگاه او از هر سو به تیور درگرفتند - لخته آویزش رفت - ناکه جان شکر
 تیره بدو رسید - هنگامه بدگوهران پراگندگی پذیرفت - و کوس شادی بلند آوازه گشت
بیست و هفتم همایون رایت نزد بهلسه^(۲) فرود آمد - میزرا رستم از انقطاع رسید - و بسجود
 قدسی آستان نامیه بختمندهی برافروخت •

درینولا نگارنده گرامی نامه از بسیج احمد نگر عنان باز گرفت - پنجم دی بمونگی بشن
 رسید - و میخواست آب گنگ گذاره شود - امر عالی شاهزاده سلطان دانیال بهم رسید
 کارپزهی او دلنشین دور و نزدیک - خواهش آنست که احمد نگر پیش ما گشایش یابد
 خوبش را از آن آهنگ باز دارد - پس ازین در راه درنگ نخواهد رفت - نهم کشور خدا
 بر فراز بارگی برشد - و جهان را شادی در گرفت - چند روز شکم پیش بیازد - و بر
 سکپال چالش رفت - بعنایت که ایزد را بر جهانبان است نزد سچاراپور^(۳) تندرستی روی داد
 و نیايشگوبا بجای آمد - درینولا تازه شورش بفیروزی سپاه در افتاد - چون شاهزاده بهرانهپور رسید
 بهادرخان از قلعه فرود نیامد - و از سعادت ملازمت سر باز زد - بسیج مالش آن تبه سگال
 در سر گرفت - میزرا یوسف خان را (که آهنگ پتن داشت) نزد خود برخواند - و از دید
 آن دیگر مردم بدان سو روی نهادند - و بسیاری از اقام شگرفنامه برخصت جدائی گزیدند
 غنیم (که بر خود میارزد) ازین بیجا درنگ و پراگندگی سپاه چند بار شبخون آورد - و ناکام
 باز گردید - همواره بچراگاه دست درازی نموده - راد مردان باوژه دل بر نهادند - و بشایستگی
 در آویختند - از ایزدی پاس و فیروزی بی در پی ناسپاسان بهراگفتند - و ابهنگ خان
 نیايشگوری و لایه گذاری فراپیش گرفت - پانزدهم بهمن نزد اجین جشن قمری وزن شد
 و بهشت چیز آن فزون از اندازه را بر سختند - بخشش را صلی عام در دادند - و گروه گروه
 مردم را کام دل برآمد - بیست و پنجم شکم رنجوری گیتی خداوند را لخته بیازد - و پس از
 چهار روز به تندرستی گراید - که و مه بسپاس گذاری بر نشست - و نشاط انجمها
 آراسته گشت •

چالش فرمون گیهان خدیو بگشایش آسیر

بیست و نهم نزد اجین والا بارگاه بر افراخته شد - سگالش آن بود که چنده در مالوه

عشرت شکار اندوخته آید - تا فیروزی سپاه بچستی و چالاکی دل بگشودن احمد نگر بر نهد چون آگهی رسید (بهادر خان مرزبان خاندیس چشم بر در استواری و سامان فزونی انداخته شاهزاده را ندید - و آهنگ گشایش و مالش در سر دارد) فرمان شد همان یارش احمد نگر فراپیش گیرد - همانا ندیدن او از سرتابی نیست - و آن بسیج دارد که نخست ما را کورنش کند - ورنه بمغز کار رسیده بچاره گرمی آن همایون رایات نزد برهان پور برافراشته آید - آن نونال اقبال فرمان پذیرفته روانه شد - بهادر خان گزین پیشکش بر گذراند - و پور خود کبیرخان را با برخه مردم بپرستاری همراه ساخت - از بارگاه خلافت نخست خواجه مودود بنصیحتگری رفت - او چهار فیل نادر خور فرستاده در ندیدن نادرست گفتار برگذارد سپس میر صدر جهان بانداز گوئی فامزد شد - پس پیشرو خان - آن دژ نشین از خرد غنودگی بواژون سکانش افتاد - چون نیاکان او را بفرمان پذیری و خدمتگذاری روزگار بسر آمد شهریار پایه شناس از دور بر نواخته ملک را بدو باز گذاشت - از بخت نیرنگی بلشکر دکن نرفت و شاهزادگان را ندید - جهان خدیو هر بار لغزش را گزین محمل بر می انگیخت - درینوا (که همایون رایات نزدیک رسیده - و پند سرائی در نگرنت) ناگزیر بمالش آن بد گهر و بازستان ملک یارش رفت - از راه دیپالپور و دهارو ببرهان پور آوردند - یازدهم اسفند ارشد سالهای پور مندی شیخ فرید بخشی بیگی هاشم بیگ قرا بیگ قاضی حسن میرزا یوسف باز بهادر مقیم خان بهادر خان تولک خان میرزا بر خوردار الغ بیگ بدخشی رحیم هروی میر جلال قزل ابدال علاء الدین حسین بکرماجیت لکهن سین بهنگر خان و برخه سادات باره و بسیاری را که مرد را برگرد گرفتن آسیر دستوری دادند - بیست و یکم فاتح الله شربت دار در گذشت درست خرد پسندیده خدمت بود - از نیک پرستاری بپایه امانت بر آمد - و از خود کامی بباده پیمائی افتاد - او را بدکن فرستادند - بوکه دروی رنج درای او بر سار - از سعادت سرشتی دست ازان باز کشید - و سخت رنجور شد - چندانکه پزشکان نوید گشتند - شهریار مهربان دل او را نزد خود بر خواند - و بچاره گرمی لخته بهی یافت - بسیر مغدو رفت - و ناگهانی در گذشت - بیست و بیوم گزار نبرده همایون نزل شد - بامدادان باب باری نشاط اندوختند بیست و ششم ازلان رود بار گذشته در زمین بیجاگده بارگاه اقبال بر زدند - و نوروزی جشن درین فرخنده مرز عشرت آورد *

(۲) در [بعضی نسخه] نظر (۳) نسخه [۱] و آهنگ دارد (۴) نسخه [ب] پیشتر روانه شد (۵) نسخه

[۱] ساس پور مندی - و نسخه [ز] سالن پور مندو (۶) نسخه [۱] بهنگن - و نسخه [ز] بهنگین •

آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال آذر از دور چهارم

شب دوشنبه چهارم رمضان سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هلالی پس از هشت ساعت و چهل دقیقه خورشید گیهان افروز بحمل پرتو انداخت - و نهم سال از چهارم دور فرخی نوید آورد - جهان از دم بهار و نسیم صبحگاهی بزنانی نشاط و سرگرت - و ایزدی سپاس را روز بازار دیگر شد - که سپهر نیرنگ ساز را هر زمان تازه گردشی دهد - و زمینیان را نو طرازی بر سازد - کوه نهی نقش آرائی یکبار نه بیند - و نمودار هر بار را نو پندارد - نه رنگ چندی را نمایی بیش نیست - شگرفکاری تقدیر یک را هزار نماید - و بگونگون روش چهارم برگشاید •

آن دل که ز نور شوق اکبر می تافت • در حق طلبی چو شمع انور می تافت
چون نیک نگاه کرد یک حضرت دید • کز هر چیزه بنوع دیگر می تافت
شهریار والا دانش لخته دل بآرایش نهاد - و با کمال یکرنگی بهار از خزان باز شناخته
بهیمنانی نو رسیدگان بر نشست - و چون یورش فرا پیش برد بصوری پدیده کمتر پرداختند
پنجم فروردین کوچ شد - لیکن (چون بسیاری در باز داشت گیتی خدایند بر میکوشیدند)
نزد کرکانو بیجا کده درنگ رفت - دهم فروردین راقم نگارن نامه دران سوزمین بسپید
قدسی آستان نامیده بختمندی برافروخت - و از شاهنشاهی دیدار کام دل برگرفت - چون
شاهزاده از بهرانبور برگذشت فرمان والا رسید که سپاه را بمیزرا شاهرخ سپرده رو بدرگاه نهد
دل بیروز آمد - و شگرف شادی درگرفت - نزد میزرا رفته انجمن بر ساخت - و فرمان برخواند
چون از روار مردم بهرانبور لخته پراگندگی راه یافته بود میزرا (۱) سران لشکر سر بار زد
و عرض داشتند که آرامش این آشوبگاه یاری ما بر نتابد - با دل پرمان به بنگاه بار گردید
و بانظار بر نشست - (چون چندی برگذشت - و روزگار بر آرمید - و شاهزاده نزدیک تر
شد) میزرا شاهرخ و مهر مرتضی و خواجه ابرالحسن و دیگر کاراگاهان ینقاداری اردو
بر خود گرفتند - خزانه و توپخانه و دیگر کالا سپرد - و بفرمایش والا فیل خانه همراه گرفت
دوازدهم اسفندارمذ روانه شد - هفدهم نزد آهوبره (۲) شاهزاده را دریافت - و سه روز نگه داشتند

(۲) نسخه [۱] إنه دقیقه (۳) در [بعضی نسخه] صبح (۴) نسخه [۱] طرز (۵) نسخه [۲]

بریان (۶) نسخه [۱] زاهوره • و نسخه [۲] زاهوره •

درین میان دیگر برلیغ والا رسید - که چون ببرهانپور رسد اگر بهادر باندزسرائی او همراهی گیرند نوید بخشایش پیشین لغزشها داده با خود آورد - ورنه لشکر و فیل خانه را دران نزدیکی گذاشته نیز تر پیونده - تا در پیش آمدن و گجرات سو رفتی کنکاشه رود - چون بدان آباد مصر رسید بهادر آمده دید - و پند نیوشیده بهمرهی دل بر نهاده - چون بخانه باز گردید بکج گرائی در شد - و ناسرا پاسخ بر گذارد - بقدسی فرمان لشکر و فیل خانه را گذاشته گام فراخ برزد و بفرخ ساعتی بر والا درگاه ناصیه برسد - و بخشوری نوازش سر برافراخت - و این بیت

برزبان گوهر بار گذشت •

• بیت •

فرخنده شیب باید و خوش مهتاب • تا با تو حکایت کنم از هر باب

(چون همایون ربابات نزدیک رسیده بود - و فیروزی سپاه بگشایش احمدنغر شتافته) به دید در پیش رفتن شد - بیست و یکم برهانپور بقدسی قدم فرخی برگرفت - از آگره تا این شهر در بیست و بیست و شش کروزه در صد و نود و پنج روز بشصت و نه کوچ در نوردیدند بیست و دوم خان اعظم آصف خان شیخ فرید و راقم شگرفنامه را بگرد گرفتن آسیر و مورچال بر نشانند فرستادند - در کمتر زمانه فرموده طراز کردار گرفت - و بسیاریه فیروزی سپاه را درین خدمت گذاشتند - آن لشکر (که بسرکردگی شیخ فرید بخشی بیگی بگشایش آسیر روانه شده بود) از مردم کمی و غنیمت فزونی در بینی بکار برد - و در سه کروهی عنان باز کشید - و برخه ناتوان بین بزرگ دیگر را نموده شریار را لخنه گران ساختند - چون نگارنده گوهرین نامه دولت بار یافت حقیقت برگذارد - و قدسی خاطر از گرانی برآمد درین روز پاسبانی خاندیس براقم شگرفنامه باز گردید - بیست و سیوم درجا مردم بر نشانند از یکسو گرامی برادر شیخ ابوالبرکات را با برخه کار آگاهان فرستاد - و دیگر رو شیخ عبدالرحمن پور خود را - بهمت الهی بندگان در اندک فرصت گردنشان مالش بسزا یافتند - و بسیاریه بفرمان پذیري عشرت اندرختند - و سپاه خاندیس بندگان برگزید - و کشاورز را دلاسا شد و بکشت و کار پرداختند - هفتم اردی بهشت مظفر حسین میزرا را بالنگ فرستادند (چون دران نزدیکی فولاد خان حبشی و روپ رای و ملک شیر و چند سرائی خاندیس بندگان داستان بر میگذارند) رای درگاه رای منوهر خواجگی فتح الله میرزاهد میرگدائی میر عبدالحی و بسیاریه را بسرکردگی میزرا بدانسو دستوری شد - اگر اندزسرائی در گیرد روانه والا درگاه سازد - و خود بگشایش آن دژ پای همت بیفشرد - ورنه مالش بسزا دهد

(۲) نسخه [ب] اقبالنامه (۳) نسخه [ب] به لنگ (۴) در [بعضی نسخه] میرزا زاهد •

از شگرفی اقبال روپ رای فرو شد - و باد افرا^۱ که گرائی یافت - او در بوم نشیمنان خاندیس بگذاوردی و مردم غزنی نامور بود - و پیشتر از آن که فیروزی سپاه بدان نزدیکی رسد فلول خان به بسیج قدسی آستان جدا شد - راقم شگرفنامه چون در پتن بود او را بفرومان پذیري رهنمون شد - و استوار پیمان بر بست - درین هنگام اندرز نامه فرستاده او را بر خواند و منشور والا در دلهی او نگارش یافت - او بدین دست آویز از هنگام ناسپاسان بیرون شد مسعود بیگ صد فیل شاهنشاهی بکجرات میدرد - او نیز پیوست - روپ رای بد گهر کم دانسته بپایش فلول خان شتاب آورد - چون گفتار او در بازگشت در نگرمت آویزش در میان آمد - از اقبال یاروی زخمی رو بگریز نهاد - فیل و دیگر کالای او یغمایی شد و در کمتر زمانه راه نیستی هرد - و نیک پرستاری فلول خان بروی روز افتاد •

درینولا بنگاله تخت برشورید - راجه مانسنگه از ناشناسی با آنکه در صوبه اجمیر باشد پاسبان آن ملک بر خرد گرفت - و فتنه اندزان را دولتخواه پنداشته دران دور دست بخرد کامی گذاشت - عثمان و سجال و دیگر افغانان آشفته رای (که پرستاری نموده) سر بشورش برداشتند - مهاسنگه و پرتاب سنگه چاره آن آسان بر شمرده باهنگه آویزش بر آمدند - هیزدهم در بهدرک هنگام نبرد گرمی پذیرفت - و چشم زخمی بفروزی سپاه رسید - اگرچه بنگاله از دست نرفت لیکن برخه جا برگرفتند - درینولا مظفر حسین میرزا راه که گرائی سپرد - گیتی خداوند از پیشین لغزشها شمار به برگرفته بچندین نوازش سر بلندی بخشید - او از بد سرشتی بپاده پیمائی افتاد - و گهر خرد را تابش نماند - روزه با خواجهی فتح الله در آویخت - و درشت گفت وگو تیرگی افزود - دران سال چهار گروهی الگ امرا بدین آن قلعه رفته بودند - او قابو دانسته با چنده رای آوارگی سپرد و از سپه دورنگی که از پی نرفت - دلپت پر رای سنگه^۲ بپهانه پژوهش جدا شد و از بد گهری به بنگا خرد شتافته بشور افزائی نشست - خواجه ویس^(۴) پس از سه روز بجست و جو بر آمد - چون آن بد گهر گجرات رو کام فراج بر زد از اقبال نیرنگی همراهان پایه پایه جدائی گزیدند - نقش خواهش راژگون بر آمد - و کار بنگامی افتاد ناگزیر میان سوزت و بگلانه بوار سنگی پوشش در شد - درین سراسدگی خواجه رسید و پنجم خرداد دستگیر ساخت - درین روز راجه پرتاب زمیندار بگلانه بسجود قدسی آستان سر بلندی یافت - و بخسروانی نوازش کام دل برگرفت - و بهایه سه هزاری بر آوردند

و بعلم و نقاره سربلندي بخشیده دستوری بنگاه دادند - درینوا بهادر خان در پوزش گذاري و زینهار پوزهي درآمد - چون لخته از پندار غزودگی بر آمد بدست آویز برخه دو رویان درگاه مادر کلان و پور خرد خود را با شصت فیل روانه ساخت - و برگداران - ازین لژش سترگ بیمناکی سرابای خاطر گرفته از سعادت آستانپوس باز میدارد - آرزو آنست که چندی مرا بخدمتگری غایبانه وا گذارند - تا هراس بر خیزد - و بدست آویز نیکو پرستاری بوالا درگاه ناصیه برساید - دخت خود را بمشکری سلطان خسرو میسپارد - و فراوان کالا و خواسته پیشکش میفرستم - همگی اندیشه آنکه چون آذوق گران ازین دارد بدین لایه گری گیتی خدارند بخشوده کوچ خواهد فرمود - پاسخ رفت جز دیدن ازو بدیرش نیابد - بدست آویز درست بیمان از بیمزدگی بر آید - و بخدمتگذاری شتابد - درینوا ابراهیم بیاد افرا رسیده چون سر برهنه خاندنپس بر اقام شگرفنامه باز گردید بگشایش قلعه^(۲) سنبل دول و جامو سندرداس و بسیاری را فرستاده بود - آن بدگوهر در آویخت - و بایزد یاروی شکست یافته دستگیر شد - بسیاری گذاروان فیروزمنده زخمی شدند - و سندرداس بولد مردی نقد زندگی سپرد - هم آن شورانزا بهاداش رسید - درازدهم فولاد خان سعادت بار اندوخت و بخسروانی نوازش سربلندي گرفت - بپایه هزارای هر آوردند - و آباد جایگزین شد •

و از سران سپهری شدن روزگار^(۳) بیچه جیو - اگرچه مام خان اعظم میزرا کوکه است لیکن با گیتی خدارند مادری پیونده داشت - شانزدهم بسخت رنجوری درگذشت - و جهان سالارا غم در گرفت - در سوگاری موی سر و بروت سترند - و هر چند کوشش رفت (که جز فرزندان آن مہین بانو دیگرے نستر) بندگان اخلاص سرشت پیروی کردند - شهریار پایه شناس نابوت اورا لخته بدوش خود بر نهاد - با کهن سالگی برنا خرد بود - بس خیر سگال و مہربان دل - هفدهم مظفر حسین میزرا را بدرگاه والا آوردند - و بر کم بیغی او بخشوده بزندانی دبستان بر نشانند - چون آگهی رسید (که از بی آن غفده بخت امیرے کام جست وجو بر نژده) نکوهش فرموده رای درگا و رای منوهر را بدان نامزد کردند - خواجه و بس آن کجگرا را دستگیر ساخته نزد سلطان پور آورد بود - اینان نیز پیوستند - نزد چوپره^(۴) خواجه ناظر و عنبر جیسی و دیگر ناسپاسان خاندنپس بآویزش برخاستند - و بایزد یاروی آبروی شان ریخته آمد - بیست و پنجم راقم شگرفنامه را بنصیب چهار هزارای سربلندي

(۲) نسخه [ز] پلپل دول و جامو و در [بعضی نسخه] سنبل دول و جامو - والله اعلم (۳) در

[بعضی نسخه] بیچه جنیو (۴) در [بعضی نسخه] چوپره •

و برهنمونع اینان بسیاری را برگرفت - و فرهاد خان و چندے (که بهمراهی میرزا خان در راه ایمنی خدمتگذار بودند) راه گریز سپردند - و آواز پیمان شکنی شورش را تازه گردانید و هرکه آزوی دیدن داشت عنان باز گرفت •

و از سوانح ناهنجاری بزرگ شاهزاده - چون آن نونهال دولت را بمالش رانا فرستادند از تن آسانی و باده پیمانی و بدهنشینی بسیاری در اجمیر بسربرد - سپس باو دیپور شذافت - و رانا از دیگر سو برآمده شورش افزود - و مالپور و دیگر آباد جاها پغمانی گردانید ^(۲) مدھوسنگه و گروه را بدانسو فرستاد - او باز بکھسار درشد - درین بازگشت بر برخی سپاه شبخون آورد - رضا قلی الہ بیگ مبارز بیگ الف خان پای همت افشردند - و ناکام باز گردید و پیش از آنکه شاهزاده این خدمت را بشایستگی انجام دهد برهنمونع ناشایستگان بسیج خود سری نمود - خواست خود را به پنجاب رساند - و لخته کام طبیعت برگرد - ناکه شورش افغانان بنگالہ بلند آواز شد - و راجہ مانسنگه بدانسو رهنمائی کرد - غره امردان چهار کورہی دار الخلافہ آگرہ آب چون برگذشت - مریم مکانی را ازین نافرمانی و بکزنش نیامدن شگفتی در گرفت - و از مہر اندوزی لخته از پی رفتند - بوکہ بمہین پنڈھا راہ سعادت برگرد - ازین آگہی از شکارگاہ ہشتی بر نشست - و بہ تیز روی دریا نوردید - آن مہین بانو آزردہ دل بار گردید و بآلہ آباد رفتہ جاگیرهای مردم برگرفت - و خزائے بہار (کہ از سی لک روپیہ افزون بود) برستاند و نام پادشاهی بر خود نهاد - گیتی خداوند از فزون مہربانی و دید سخن سازان همگی را باور نفرمود - و بزرگان دولت نیز بدانسان ہمزبانی کردند - و چون فرمان فرستادہ از بیراہی پڑوش رفت - از بختہ کاری بندگی داستان ہر سرائید - و خرد را بے گنہ وانمودہ بسیج آستانبرس برگذارد - چہارم میرزا رستم را بدکن فرستادند - (چون گشایش احمد نگر بدرنگ افتاد و از گران ازری فیروزی سپاہ لخته بہ تنگ روزی نشست) بدگھران جابجا سر برداشتند شاهزادہ خواہش کمک نمود - بنابراین باز بہادر خان قلی رحیم دان پایندہ بیگ و بسیاری را بسرکردگی میرزا دستوری شد - و بسا آگہی سخن آریزہ گوش ہوش گردانیدند - و یک لک مہر بافتخار سپردند - تا بدان نونهال دولت رساند - بیست و دوم خواجگی فتح اللہ با زاهد و میر عبدالحی و دیگر ہمرہان سعادت بار یافتند - چون بیاضی الگ رفتند در نشیمن از کم آذوقتی زینہاری شدہ کلید سپردند - ملک شیر و برخہ سپاہ خاندیس را (کہ دست آویز فرمان پذیر می جستند) پیمان دادہ بدرگاہ والا آورد - و ہر یک در خور نوازش

(۲) نسخہ [ز] مانہوسنگہ (۳) در [بعضی نسخہ] التماس کمک نمرد •

یافت - درینروز ناسک از دست اولیای دولت برآمد - فیروزی سپاه را در گشایش احمد نگر کوشش میرفت - لخته لشکر بیجا پور بیاس سرحد خویش آمده سنگ نگرانی داشت غرض پرستان فتنه دوست بسکالشی گوم باراری آمدن ایشان را بدیگر روش وانمودند - نزدیک بود که از گرد قلعه برکناره شوند - اقبال یاروی نگذاشت - لیکن سپاه ناسک را بے هنجار طلبیدند ناگزیر آن ملک برگرفته را واهشته بنکوهیده آئین بازگردید - چهاردهم باحمد نگر پیوست پنجم شهر یوز شاهم خان جالیر بشکر روی درگذشت - گیتی خداوند آن کهن سال دیرین پرستار را آمرزش در خواست •

گشایش قلعه احمد نگر باقبال شاهنشاهی

فرمانروای را (که ملک فزونی نیایش و نیازمندی افزاید) هر آئینه بے خواهش دولت بهرستاری بر خیزد - و خواسته با هزاران^(۲) سنگ راه بیای تارک شتابد - و بتازگی چهره افروز گذارده این سترگ فیروزی ست - بپیچ فرستادگان آن بود که پس از بارش دل بدین کار نهند گیتی خداوند پدیم کوشش فرمود - و همایون رایات سایه شکوه ببرهانپور انداخت - ناگزیر رو بدان آوردند - چاند بی بی همان پیمان (که براقم شرفنامه بسته بود) برگذارند - و ابهنگ خان با فراوان زنی و دکنی بر سر گریوه آمده آهنگ کارزار در سر گرفت - شب بیست و ششم فروردین روز افروز اقبال بشگرفی درآمد - و گرد دوی در سپاه دکن شورش افروز - بر زبان این و آن افتاد که برخه سران با فیروزی سپاه در ساخته اند - آن سرگروه کچ گرا را پای همت از جا بشد - و بے آویزش پراگند - بامدادان بچ برگزیده نزد احمد نگر خیمه گاه شد - و درم آردی بهشت مورچالها جدا گردانیدند - نخست خاصگی پرستان شاهزاده برگرفتند - سپس شاهرخ میزرا خانخانان میزرا یوسف خان میر مرتضی جگنانه شیخ^(۳) خواجه میزرا علی بیگ خواجه بیگ میزرا^(۴) اختیار خان کیچک خواجه محمد جان و دیگر زان مردان - چاند بی بی بناره کاری پیمان بر نشست - ازین آگهی حبشه خان خواجه سرا با برخه درونی بدگوهران آن گزین بانو را جان بشکرد - و بیاوری اعتبار خان و میر منی و میزرا تقی و حاجی محمد توب اندازی فرایش گرفت - و از درنگ^(۵) دوستی برخه سران سپاه کار آسان بدشواری کشید چند بار از قلعه بیرون شده در آویختند - و ناکام باز گردیدند - بخت کوشی شاهزاده

(۲) نسخه [ب] با هزاران فرسنگ بیای تارک (۳) نسخه [ب] اختیار بیگ (۴) نسخه [ا]

و از دورنگ دوستی برخه (۵) نسخه [ا] بخت کوشی •

نیکو پرستانان کار پژوه بخاکریزی دل بر نهادند - چندانکه خندق برآمده بدیوار پیوستند
 پهنای آن از سی گز تا چهل - و ژرفا هفت - دیوار از سنگ کبرد آسا - بناذدی بدست و هفت
 اگرچه بسیاری تلاش نکوکاری داشت لیکن در مورچال خامه و میرزا یوسف خان کوشش
 بیشتر میرفت - چند جا آهن بر زدند - و درونان پی برده برانپاشتند - شگرف آنکه
 از درون نقبر برکنده آتش دادند - در خاکریز بیفسرد - و گزندے نرسید - و از آسیب آن
 سست پیونددی در برج قلعه راه یافت - ازین آگهی بخالی ساختن آن کوشش رفت
 چون این شگنکه در دامنه برد نیارستند یافت - و هد و هشتاد من دارو بر آوردند
 ششم شهرزور چاشنگاه بر فروختند - بسیاری ازان برج که بلیلی منسوب است و سی گز دیوار
 بر هوا شد - و از اقبال شگرفی سنگهای مخالف را خورد بشکست - و پارچه سنگی بسوی
 فیروزنی سپاه نیامد - تیز دستان بدان راه در شدند - و بسیاری خود را از مورچال میرزا
 یوسف خان بدرون انداختند - هزار و پانصد از درونان هدم تیغ در گذشت - و برخی را
 بمیانجی آشنایان رهایی شه - بهادر پور ابراهیم نبیره برهان (که او را نظام الملک بر ساخته
 بودند) بدست درآمد - گرانمایه جواهر و مرمع آلات و شگرف کدابخانه و بسیاری کالا
 و خواسته و بیست و پنج فیل غنیمت اندوختند - و توپ (۳) و باروت از شماره افزون
 از اقبال نیرنگی بهنگام گرد گزینی (که موسم بارش بود) ریزش نشد - و خاکریز آسان بانجام رسید
 و دیگر روز فیروزمندی باران در گرفت - و سخت بارید - پس از چهار ماه و چهار روز گشایش
 یافت - و کوس شادی بلند آوازه گشت - در دو روز آگهی ببرهانپور رسید - و هنگامه نیایش
 گرمی پذیرفت - فیروزی نامها بهر سو رفت - و شادی را روز بازار بدید آمد - هشتم شورش
 کشمیر فرو نشست - چون همایون رایات بمجنوبی دیار چالش فرمود برخی شوریدگان آن مرز
 ابیا (۴) چک پور حسین خان را بسری برگرفته آن نزهنگاه را غبار آورد گردانیدند - علی قلی پور
 محمد قلی و کلب علی و شاه بیگ نکدری و دیگر بندگان سعادت سرشت نزدیک
 بهاک نگر آویزش نمودند - و فیروزمندی چهره بر فروخت - و همچنین در کمر اج گروه
 بقتله گری برخاستند - جمیل بیگ و چندے رادمردان در تپله کانو بسزا بر مالیدند
 و آن عرصه دلکشا آرامش پذیرفت - دوازدهم امان الله پور سیف خان کوکه در برهان پور

(۲) نسخه [۱] چند آهن بر زدند (۳) در [بعضی نسخه] و سرب و باروت از شماره افزون (۴) در

[چند نسخه] بها چک - و نسخه [ز] ابیا چک (۵) در [بعضی نسخه] علی قلی خان و محمد قلی

(۶) در [بعضی نسخه] نزدیک بهاک آویزش نمودند •

گذشت - آن شایسته برنا از دیدن زمانیان به باد پیمائی انتقاد - و هستی خود را دران کار در باخت •

و از سوانح فروشدن جلاله تاریکی - لوحانی الوس بخیرد و فروخت در غزنین آمد و شد نماید - پیشتر ازین هزاره کمین گرفته بر اینان تاخت آورد - پای انشرونه هفت روز در آویختند - و از تشنگی شکست یافته باز گردیدند - و ازین سرگروه تاریکیان یازوی برجستند بهم بآئین بازگان بغزنین در آمد - لیکن نوکران شریف خان و رعیت آویزش نموده کفاره گرفتند آن بدگهر بفروپ کاری بر نشست - و بهبهانه خریدن فرزان کالا بستد - شازدهم خواست که برگرفته را به بنگاه رساند - شادمان هزاره با دیگر مردم در آویخت - و باندک آویزه چیره دست آمد - تاریکیان نا فرجام راه پراگندگی سپردند - و آن غنوده بخت زخمی بکوه رباط بر شد - مراد بیگ و چنده رسیده کار او بانجام رسانیدند - مایه ده بزرگ شورش باسانی فرو شد - از دیر باز فرولان سپاه بمالش او نامزد میشد - و چند سال است که زین خان کوه با بسیاری رادمرد یارش او فرابیش دارد - از اقبال یازوی برخی نا روشناس کار او بر ساختند - درین سال در بوهانپور^(۲) بهان پسر سچان سنگه را روزگار بسر آمد - او بوم نشین خازری مز است - و بگنداری نامور - دیرین پرستار او را سودا کالیوه مغز گردانید - بهنگامی (که او برهنه بود - و دست اقرار آویزه با خود نداشت) ناگهانی شمشیر چند بدر رسانید - و در کمتر زمانه از جانشگر زخمها رخت هستی بر بست •

غره مهر سادات خان بوالا درگاه آمد - چنده از دژ نشینان اسیر پیام گذاری نمیرسید بقدسی فرمان راقم شگرفنامه اندر زب چنده بهادر خان بر نگاشت - او آن سید را (که بزنه و میر شمشیر او بود) با ده فیل روانه ساخت - دولت بار یافت - و همان پیشین گذارش عرضه داشت - از نا درستی پذیرفته نیامد - و فرمان شد آمده باز گردد - که دژبان از غنودگی پند نه پذیرد - زود باشد که روزگار از خواب در آورد - و لایه گری سوده بر نهد - او بر گذارد بفراوان کوشش خود را ازان تنگنا بیرون آورده ام - و پرستاری والا درگاه دیرین آرزو - چون گفتار او فروغ راستی داشت پذیرفته آمد - و بهایه هزاره بر آوردند - و پاسخ را شیخ پیر محمد حسین از همراهان او برد - سیوم آبان اکهیراج از احمد نگر رسید - قدسی منشور از بارگاه خلافت برده بود - شاهزاده برخی پرنه نشینان نظام المکی را با او روانه ساخت و هر یک را در خور نوازش رفت - پنجم جشن شمسی زین گیهان خدیو شد - و بدوازده چیز

بر سختند - آگهی بزم پیرایش یافت - و که و مه را آرزو بر آمد - بیست و سیوم فیروزی سپاه
 بجنیر در آمد - آن آباد مصر بنگاه نیاکانی نظام الملک است - دژ او بئر نام دارد - چون
 احمد نگر گشوده شد میرزا خان را بدانسو فرستادند - و برهان الملک عماد خان حبیب خان
 علی شیر خان و جمعی را همراه ساختند - و بایزیدی تأیید بے آریزه گرفتند - چندی
 نگذشته بود که هندیا بومی با برخی دیگر کم دانسته به پیکار آمد - و بسزا مالش یافت
 دژ نشینان داستان فرمان پذیر و کلید سپاری در میان آوردند - هشتم آذر بتربیت بیچه
 خرامش رفت - چون خان اعظم میرزا کوکه نعلش او را بدهلای میفرستاد شهریار پایه دان
 بدانجا رسیده آموزش در خواست - و از انجا بلعل باغ لخته بر آسود - چون پاس آن گلشن سرا
 بنگارنده شگرفنامه بود لخته نیایشگری رفت - و سعادتها را در باز شد •

گشایش مالی گدشه به نیروی اقبال روز افزون^(۴)

آسیر گزین دژ ست - در استواری و بلندی بیهمال - و در کمرگاه آن باخت
 و شمال سو نامور قلعه مالی گدشه - هر که خواهد (بدان شگرف حصار در شود) نخست
 بدین دژ گذاره رود - در بانب و شمال و ایسان مالی - و آنرا چون^(۵) مالی گویند - لیکن
 از دیوار او لخته مانده - و از خاور تا نیرت نیز کوچهها در گرفته - جنوب سو بلند کوهر ست
 گودهی^(۶) نام - و در نیرت بزرگ کوهر ست ساپن^(۷) خوانند - بد گوهرا سرتاب همه جا را بتوب
 و آدم استوار ساخته بودند - بعضی پیشتر گشایش یافت - اندیشه کوتاه بینان گشایش آن را
 بر نفاخته - از گران ارزی و بنگاه دوری که و مه را دل نزاری فرو گرفته بود - و زرفشانی
 دژ نشینان برخی نزدیکان را از جای برد - یکی از درویشان باقر بیگ پیوسته نهان راه باز نمود
 که از آن بر دیوار مالی توان بر آمد - از انجا که کار پژوهی نبود گوش در نیارزنده - چون
 بعضی همایون رسید گذارنده را بسودا زدگی بر آوردند - و فرو شدن فراوان مردم بر گذارده
 انصرخدیورا از دستوری باز داشتند - در هر چندی راقم شگرفنامه را بدیدبانی مورچالها
 می فرستادند - هر چند کوشش میرفت دل بکار نمی نهادند - و از مدارای بے هنجار نکوهش
 و سرزنش نمیداد - هفدهم آذر باز بدان خدمت روانه گردانیدند - چون لخته از مغز کار

(۴) در [چند نسخه] بیست و هشتم (۳) نسخه [۱] سپهر - و در [بعضی نسخه] سپهر (۴) نسخه

[۱] روز افزون اقبال شاهنشاهی (۵) در [بعضی نسخه] خواجه مالی (۶) نسخه [۱] کودنیه نام (۷)

در [بعضی نسخه] مجاس •

آگهی داشت دمتوری گرفت - هر روزه که این خیرسگال برگزیند دیگران بدان گردند - چون در آنجا رسید از قرا بیگ پرورش آن راه نمود - و فرا گرفته را نیروی دیگر شد - بخداوندان مورچال قرار داد که درین هفته تحقیقی کار ساز رو آورده بدژ کشای خواهد دوید - چون آوای نفاخه و کرنا بگوش رسد هر یک بزیند بر آید - و کوس را بلند آوازه گردانند - اگرچه کام و ناکام پذیرفتند لیکن بسیاریه بدیوانسانی بر گرفت •

شب هیزدهم (که پس تاریک بود - و ابر در ریش) خاصگی مردم را جوق جوق ساخته فراز کوه ساین بر آمد - نیم شبان نخست قرا بیگ را با گروه روانه ساخت - و همچنین پایه پایه مردم را از مورچال و نوکوان خرد می نوستاد - پایان شب چنده از پیشین جوق بدان هفته راه در شدند - و دروازه مالی بر شکستند - و بسیاریه را در مرد بقلعه در آمده کوس و کرنا را بنوا در آوردند - و از دیر رسیدن مردم لخته دژ نشینان فراهم شده بکازار ایستادند ازین آگهی خود نیز از پی روانه شد - و دران کوه نوردی رهبر را لخته خطرانت - در گرمی آویزش و بارش توپ صبحگاهی بطناب بر شد - و اولیای دولت را که کار تنگ شده بود نیروی دیگر افزود - در کمتر زمانه ناسپاسان کجگرا باز گردیدند - و با سیمه سری را آسیر سپردند - و تحقیقی کار ساز سرنگ فیروزی بخشید - و این نیازمند کم نیرو را ببلند نامی بر آورد چون فروغ خورشید جهان را بگرفت دیگر مورچال نشینان از هر سو بدان یارش برخاستند پیشرو خان - میر قاسم بدخشی جلدیو نیز دستی نموده بر کوه قیه بر آمدند - و آنها را با مردم آصف خان نیز بشایستگی از پی رسید - و مردم شیخ فرید بدخشی بیگی بهادر خان رحمت خان سیام سفکبه پسران سانجی خان و دیگر بهادران بجایک دستی بر جونه مالی بر شدند - باتقبال روز ازون بزرگ فتحه چهره بر افروخت - و بسیاریه بشکنجه ناتوان بینی در شد •

صبحی بمبارکی بر آمد • دنجیر شب بلا سر آمد

آرد ظفر ز شش جهت روی • دولت ز دوی نهفت گوی

کجا نیرو که ایزدی سپاس برگدارد - و بکدام دستمایه بدان در بازند - همان بهتر که بآئین نیازمندان گنهار پیشانی دل را بسجود نیایش خراشیده دارد - و بتقدیر شگرفی پی برده خویشی را از دادار انبازی باز آورد •

لله الحمد که هفته یابی افسر خلدو بقازگی دلنشین خرد و بزرگ آمد - و گوهر

ببینش را تازه فروغ بر افروخت - از آنجا که در اندیشه ره داشت (که مرزبان خاندیم بری گیتی خداوند در فراز کند) دست افزار دژ گشائی همراه فبوت - و پس از رسیدن بهزاران کوشش اگرچه توپ چند از پرناله و کاریل و احمد آباد آوردند لیکن از ناپروائی چندانی بکار نداشتند - و با این حال همواره بر زبان گوهر بار گذشت - زود این دژ گشوده گردد و بسیاری دلاسا داستان پنداشته بخواب در شد - بیست و هفتم میر مرتضی از احمد نگر آمد - و بدولت کورنش سر بلندی یافت - و بعلم و تقاره و آباد جاگیر پاداش نیکو پرسیاری اندوخت - بیست و نهم خانخانان بسجود قدسی آستان ناصیه بختمنی بر افروخت و بهادر را (که بنظام الملکی برداشته بودند) بوالا درگاه آورد - کبیر خان پور بهادر خان خواجه ابوالحسن کامل الملک وزیر خان و چند سرائ خاندیس (که در یساق دکن بودند) دولت بار یافتند - و نوازشها برگرفتند •

و از سوانح آمدن بهادر خان بدرگاه والا - همان روز (که بابیندی یازری مالی گدھے گشایش یافت) از غنودگی در آمد - و وخشوری نزد نگارنده شگوننامه فرستاد - و گفتار^(۲) زینهار و دیدن در میان آورد - نپذیرفته از پاسخ بر خموشید - و از فراوان زاری او فرستاده را بوالا درگاه روانه ساخت - بیست و سیم آذر رام داس را نزد او فرستادند - و چهارم روز مقرب خان را (که گزین پورستار او بود) همراه آورد - خلاصه پیام آنکه (اگر دژ و آلکا بدو باز گذارند و زندانیان رهائی یابند) بفرق سر میشتابد - دیرین رسم ست - یکم از فاروقیان مسند نشین گرد - و دیگر برادران و خویشان در بند باشند - و در نهانخانهها با زه و زاد بسر برند گیتی خداوند پذیرفت - و جان و ناموس را زینهار داد - دیگر روز آن زنگی باز آمد و عرضه داشت - اکنون آزردی او آنست که خان اعظم میرزا کرکه دست گرفته بدرگاه آورد پذیرش یافت - او تا مالی رفت - و بهادر خان از آمیز فرود آمد - سیام بر آستان اقبال ناصیه بر سرود - و اثر گوناگون غم رهائی یافت - دو پسر خرد افضل خان و خداوند خان و بسیاری را دولت بار شد - و در پیشخانه شیخ فرید بخشی بیگی جا دادند - و بچشم دیدبانی فرمان شد - هفدهم دی شیخ عبداللہ خان و راجه راج سنگه از گوالیار و میر شریف آملی از جاگیر خود و شیرینگ از بنکاله آمده هر یک بمخسروانی نوازش کام دل برگرفت چهارم بهمن جشن قمری وزن شد - و گیہان خدیو را بهشت چیز بر سختند - که و مه را آرزو بکنار آمد - و نشاط را بارگاه دیگر افراختند •

برگشودن آسیر بدست یاری والا اقبال

در آذوق افزونی و ترب انبوهی و فراوانی یقاق دار و دیگر دعت افزار پاسبانی
 بدینسان دژے نشان ندهند - شگرف آنکه هرچند سامان قلعه گیری نبود همت درگشایش
 بستند - پس از چندی از گرد برگرفتن دران دژ بیماری پدید آمد - هرروز گروهی
 بنیستی سرا در شده - و چون ریزه رعیت را چنین گزند رسیدے بزرگان دژ نشین
 ارگران خواب کج گرائی در نیامده - و زمان زمان نوحیلا بر انگیخته - از گزنی مالی گدھے
 راه آمد و شد بستگی پذیرفت - و لخته از خواب در آورد - آخرین داستان بهرمنونی برخه
 شاهنشاهی برستار برین قرار گرفت - بهادر بدرگاه والا جبیں بر ساید - هراینه گیتی خدیو
 ملک و دژ بدر باز خواهد گذاشت - رزنه چنان بر نژاد که درونیان از گفت من بیرون اند
 چون اندیشه بکردار آمد و آموخته را عرضه داشت نگانده شگرفنامه را دستوری شد تا بدان
 آسمانی حصار در یازد - این درپوزه گریزیدی درگا الهی نیایش را پیشرو ساخته بدان رو آورد
 اگرچه در پیش بردن مورچالهای خامه از نزد کودهیه کوشش رفت و بآوردن بزرگ تریبا
 دستوری گرفت لیکن پنهانی کار آگاهان فراهم آورده بانمون سرائی دژ نشینان بر نشست
 و بدلاویز سخنان دلهای ایوان بصری خود کشید - چنان برگذارند که از بهادر نگاشته چند
 بنام فلان و بهمان برگیرند - تا در سپردن بیوفائی غار بدنامی بر رو نکشد - و در پاس
 مال و جان و ناموس قدسی فرمان آرزو کردند - پذیرفته شد - بهادر خان چندی در نوشتن
 ایستاد - و فاداست گفتار درمیان آورد - و چون تنگ گرفته شد ناگزیر نگاشته بهر خویش داد
 والا منشور را با آن نوشتنها بدرون فرستاد - و بیم زدگان ستوه آمده را آرام پدید آمد - خود
 بر دروازه نشست - و در چهار روز سی و چهار هزار کس با او وزاد و مال بشایستگی
 فرود آمدند - و خویشتن را بعافیت جا رسانیدند - پنجم بهمی اختیار خان الغ خان حبشی
 مرجان زنگی و برخه (که مدار دژبانی بر اینان بود) فرود آمدند - و بگونگون طرز دله
 بدست آورده شد - هفتم پور خود شیخ عبدالرحمن را با برخه کار آگاهان فراز قلعه فرستاد
 درونیان بگریده آئین پذیرا شده کلید سپردند - و شگرف فیروزی چهره اقبال بر آراست
 پنجاه و سه تن از اعمام و برادران و فرزندان بهادر (برخه پیر و جوان - و گروه خرد سال)
 فرود آمدند - همه را در خور دیده بدرگاه والا روانه ساخت - هفت کس پور مبارک خان

که پیشتر مرزبانان خاندیس داشت - دارو خان حامد خان قیصر خان بهرام خان شیر خان
 غزنوی خان دریا خان - اولین را دو پسر - فتح خان محمد خان - دومین را یک پسر
 بهادر خان - سومین را سه پسر - لطیف خان دلاور خان مرتضی خان - نخست را دو پسر
 حبیب خان ابراهیم خان - چهارمین را سه پسر - اعظم خان موسی خان جلال خان
 پنجمین را دو پسر - اسمعیل خان احمد خان - ششمین را یک پسر - احمد خان - هفتمین را
 سه پسر - محمد خان محمود خان مظفر خان - هشتمین صاحب خان را (که پیشتر
 گذشته بود) دو پسر - طاهر خان و صدق الله - سکندر خان و ابراهیم فرزندان طاهر خان
 مذکور - همگی اولاد مبارک خان بیست و هشت کس - نژاد محمد خان (که پیش
 از راجه علی خان حکومت داشت) حسن خان با دو پسر - قاسم خان و ابراهیم خان
 شش پسر راجه علی خان - بهادر خان (که پیشتر سعادت ملازمت اندوخت) با پنج پسر
 کبیر خان محمد خان سکندر خان مظفر خان مبارک خان - دوم احمد خان با سه پسر
 مظفر خان علی خان محمد خان - سیوم محمود خان با دو پسر - ولی خان ابراهیم
 خان - چهارم طاهر خان - پنجم مسعود خان - ششم محمد خان - دخت زاده
 مبارک خان دلاور خان - پسر او تاج خان نواده فرید خان - ولی خان نصیر خان سید
 اسمعیل هر سه داماد راجه علی خان - محمد خان داماد چاند خان - علی خان داماد
 حسن خان - گیتی خداوند همه را بگرامیای خلعت و گزین بارگی بنواخت - و هر کدام را
 مهمانی یک از بندگان گردانید - و فرمان رفت که همواره بکروزش سعادت اندوزند - اندیشه آنکه
 عیار گوهر برگرفته بمنصب سرفراز گردانند - خزانه و جواهر و دیگر خواسته و کالا را
 برگزیده روش پاسبانی شد - بایزیدی عنایت کار پیش گرفته حسن انجام یافت - دور
 و نزدیک بشگفت ماند - اگرچه مورچل فرلوان بود لیکن گزین همه مورچال خان اعظم میزرا کوکه
 و آصف خان و شیخ فرید بخشی بیگی - خرد و بزرگ خدمت گذاری در خور بجای آورد
 و پاداش اندوخت - حواله داران بهادر خان را با شماره دانان بر همان قلعه گذاشت - و کار آگاهان
 دولت را بهر جا نامزد گردانید - و خاطر فراهم آورده به مسجد قدسی آستان سر بلند شد
 و بخسروانی نوازش سر برافراخت •

این کوه نشین نابخرد از یک لک جاندار پیشتر فراز دژ برده بود - از جانور انبوهی

(۲) در [چند نسخه] مرفی خان (۳) در [بعضی نسخه] حسن خان - عالم خان داماد قیصر خان

گیتی خداوند (۴) نسخه [۱] بشگفت زار افتاد •

هوا دگرگون شد - و شگرف بیماری آورد - و بیست و پنج هزار رنجور درگذشت - از اقبال روزافزون در بارش لخته درنگ رفت - و غلّه از هرسو فراوان رسید - و آسایش مایه فیروزی سپاه آمد - و مورچاها پیشتر رفت - و از دولت نیرنگی در توب ریش شباروزی بروشناس گزند نرسید - جز الغ بیگ بدخشی و سید ابواسحق صفری که به بدوق درگذشتند نظر ببارش تیر اگر هرروز افزون از صد کس جان بسپرد هیچ ددر نبرد - لیکن ایزدی حمایت پاسبانی فرمود - و سرمایه حیرت کار آگاهان گشت - و شگرف آنکه دران نزدیکی (که فتح چهره گشای دولت گردن) دیوار قلعه (که آسمانی کرده) از شکوه افتاد - آرای توپ را گوش بدان مهابت برنگرفته - گیتی خداند سرآغاز در آمد برهانپور به نیایشگرعی خاص بر نشست - و اسم اعظم بر خواندن گرفت - و بر اقم اقبالنامه فرمان شد در هر ختم گوناگون حلا در پیشگاه حضور آورد - و سر رشته تقدیر نیرنگی نگه دار - پاس آن شگفت افزود - سر آغاز نخستین ختم مظفر حمین میز را گرفته آوردند - و همچنین در هر بار فیروزی نوید سامعه افزود شد - از فتح احمد نگر - و به نیسی سرا در شدن سرگروه تاریکیان و گشایش مالی گداه - و بدست آمدن آسیر - هر که در بے غرضی و خدا پرستی کشور خدیو نیک در نگرد بدینسان شگرفی را دور نشود - و اندک از بسیار داند - درینولا ایلیان به بیجاپور و گلگنده و بیدر فرستادند - عادل خان مرزبان بیجاپور نخست گرانمایه لعل فرستاده نیايشگري نمود - و همچنین قطب الملک و ملک برید نیايشگري فرا پدش گرفتند - همگی خواهش اینان آنکه چنده از بارگاه خلافت بدلدھی نامرد کردند [چون در شورش فروشدن شاهزاده و آریزه بذر و گرد گرفتني احمد نگر (هر چند نظام الملیه از ایفان یارری خواستند) سر رسته دولخواهی را نهشته گوش بدان نهاده اند - و بسیار اولیای دولت در باز گشت همایون رایات سبب یزوهی داشتند] آرزو پذیرائی گرفت دوازه شریف سرمدی را نزد عادل خان و مسعود بیگ را پیش قطب الملک و مومن را نزد یک ملک برید فرستادند - و بهین اندر زها بزبان خامه و خوشر گذارش یافت *

و از سوانح سپری شدن روزگار میزرا جانی بیگ مرزبان نهمه - از صوبی دانش لخته آهلی داشت - در پارسی شعر و نظم و موسیقی توانا دست - از ان باز (که بدرگاه والا آمد) اخلاص از پیداشانی گفتار و کردار او تابان برد - و شغاسائی و آهستگی از نشست و برخاست او پیدا - لیکن از خردی باز شیفته باده بود - شگرف آنکه ازو ناهنجاری سر بر نرزد

و در کارکرد و گفت پاسبان خود بود - بکنج خانه ساغرکشی از اندازه بیرون برده - و از ناهودن اندر زسرا عغان برنگرفتن •

• رباعی •

چه خوربی چیزے که از خوردن آنچیز ترا • نی چو سرورے بنهاید بمثل سرو چو نی
گر کنی بخشش گویند که می گرد نه او • در کنی عریده گویند که او کرد نه می
آن صافی آب زلال زندگی بر آید - و آن عشرت مایه جان کستکی بر دهد - از می فرزنی
(۳) (۴) (۵) و بر عرشه و سرسام کشید - سیزدهم ازین کاروانی سرا رخت بر بست - و آشنا
و بیگانه را دل بسوخت - گیتی خدلوند از قدر دانی آلکی او را به پوز او میزرا غازی غایبانه
باز گذاشت - و منشور والا و گرانمایه خلعت فرستاد •

و از سوانح خرامش نمودن حکیم مصری معلومی عالم - در مری دانش و معنوی شناسائی
طراز یکنائی داشت - طبابت را بدان پایه میدانست که اگر پزشکی نامها بر افتاده
از یاد بر نرفته - دلاویز گفتار صوفی نیک اندرخته بود - شگفتگی و فرخندگی جبین او
بر گذارد - و از مهربانی او خویش و بیگانه نشاط اندوخته - از هر گونه بیمار رو در نکشیده
و گشاده پیشانی چاره بر ساخته •

• بیت •

همچو اوئے سزد معرف او • این زمان در جهان چو اوئے نو

اگرچه بهشتاد رسیده بود گرمی بر فانی جوش بر زده - یگبارگی هوا زدگی شد - و مزاج او را
قبض بر آشفست - و تب شورش افزید - شانزدهم نیم شدن زمان زمان هوش رفتن گرفت
چون لخته بخود آمد راقم شگرفنامه را از حال آگهی فرستاد - بدالین او شد - و از دیدن آن
از خویش رفت - با آگهی و یاد کرد آگهی ازین آشوب گاه چشم پوشید - و خرد و بزرگ
بدر از غم افتاد •

• بیت •

خیز تا زار گریه بر گرم • خوش بگیرم و مویه در گرم

نوحای جگر خراش گم • چون بپایان رسد ز سر گرم

شهریار پایه شناس را دل از جای بشد - و آمرزش را طلبکار آمد •

شب بیست و سیم راقم شگرفنامه را بناسک نامزد فرمودند - از آن باز (که زینهاربان
در بند افتادند) زمان زمان از نا پوائی کارسازان دولت فتنه می بالید - و هر چند از اقبال نیرنگی
احمد نگر گشایش یافت لخته کار را بطرح وا گذاشتند - و گران ازین غیروزی سپاه را

(۲) در [بعضی نسخه] آن صافی زلال زندگی (۳) نلخته [اب] و رعهه برسرام کشید (۴)

در [بعضی نسخه] کشم •

از نیر انداخت - خود کامان دکن فراهم شده سر بشورش برداشتند - و علي پسر شاه علي
ممرتضي نظام الملک را بسري برگرفتند - و آن کچه گرد بينوالي را دستمايه کامروائي خود
گردانيدند - اگرچه همگي حال بر شهريار بيدائي نگرفت ليکن بدگوهری پسر شاه علي
و فتنه افزائی راجو بر زبانها افتاد - ازین رو خانخانان را بچاره گري نخستين احمد نگر رويه
نامزد کردند - و نگارنده خسروي نامه را ناسک سو - دران سال دستوري يافت - بگزین خلعت
و خاھگي تکار و علم و نقاره سر برافراختند - و رای رایسنگه رای درگا رای بوج هاشم بيگ
تولک مقيم خان فولاد خان کامل الملک و بسيارے بندگان سعادت سرشت را همراه
نوشند - بامدادان گيتي خديو بتماشای آسیر بر آمد - و در راه خانخانان را با ديگر
بندگان بدان خدمت رخصت فرمود - و چهار روز تماشای دژ و غنائم نموده ببرهانپور
باز گرديدند •

و از سوانح سزا يافتن فتنه اندوزان بنگاله - گذارش يافت که گروه افغانان آشفته رای
پسر قتلور دست آویز شورش گردانیده سر فتنه بر افراشتند - چند بار مردم راجه مانسنه
لشکر کشيدند - و شکست يافتند - مير عبد الرزاق معموري (که بخشي فيروزي سپاه بود)
دستگير شد - چون راجه بهمراهی بزرگ شاهزاده باله آباد شد دستور بنگاله گرفت
چندے در رهتاس بسامان ايسناد - و از انجا بمالش بدگوهران رو آورد - نزديک شيرپور^(۲)
بدان گروه آرم سنايز پيوست - و هر دو لشکر قلعه ساخته روبرو نشستند - غره
اسفندار منده بر آراسته آمد - و لخته آويزش بسزا رفت - از اقبال نيرنگي نامور فيل غنيم
تيردز شد - و در شريده بروج خویش يارش نموده بپراگند - و بسيارے را نقد زندگي
يغماي گشت - چون روز به پايان شده بود چهار کوره تکامشي نموده عنان باز کشيدند
مير عبد الرزاق معموري طوق در گردن و زنجير در پا بدست افتاد - او را بدین روش
بر فيل داشتند - و يکه را برگماشته بودند که بهنگام شکست از هم گذارند - ناگاه دران
زد و خود باسيب بندوق در گذشت - و مير از جاني گزند رهائي يافت - بايزدي عنايت
شورش فرو نشست - و خدمت گذاران بنوازش سر بلندي يافتند - درين روز گيرا دم
شاهنشاهي بينش سرمه بر سرد - پور شمس چک از بدگوهری گرخت - و بکھسار
کشدیر رفته سر بشورش برداشت - گيتي خداوند را بر زبان رفت - زود از فراز کوه
سرنگون افتد - و باد افرا ناسپاسي^(۳) گيرد - درين سال و مه آن فامرجام از قلعه کوا

بهبان آمد - و خورد بشکست - پنجم فرمان مقدس براتم شکرنامه آمد که بربر شاه علی فراوان مردم گرد آمده اند - سزوار آنست که باز گردیده بدان سو روانه شود - و باتفاق خانخانان کار را بشایستگی انجام بخشد - (چون بسیاری راد مرد همهی گزید - و اسباب گشایش ملک فاسک و مالش سر تابان آن سو بگزین روشی آماده شد) حمد پیشگان حیلۀ پرداز شهریار را بر باز گردانیدن این فدوی آوردند - ندانم که حال پیدائی نگرفت - یا خاطر داشت از اندازه گذشت - لخته از شگرفی روزگار بشگفت در شد - و بشاهی فرمان از قصبۀ رانو بدان سو روانه شد - هفتم حسن پور میرزا شاهرخ راه آرایی سپرد - در احمد نگر با پدر میبود از تنگدستی بر آشفت - و بیک از کشمیربان ساخته بر راه رفت •

و از سوانح رسیدن شاهزاده سلطان دانیال بدرگاه والا - ازان باز (که احمد نگر گشوده آمد) آرزوی آستانبوس بیتاب داشت - بفرمان والا احمد نگر را بمیرزا شاهرخ و برخی بندگان سپرد روی نیاز آورد - دهم بسجده نیایش ناصیه دولت بر انداخت - و بگوناگون نوازش سر بلندی گرفت آسیر با فراوان خواسته و کالا بخشش یافت - و خاندیس را بدان نونهال اقبال داده دان دیس نام نهادند - سیزدهم دولت خان لودی بقولنج در گذشت - لر گند آوری و کار آگهی فراوان بهره داشت - چنده پیش میرزا کوکه می بود - و بسیاری نزد میرزا خان خانخانان - شاهزاده سلطان دانیال او را ملازم خود گردانیدند - و بهایۀ دوهزاری بر آوردند - چون بسجود قدسی آستان ره سپردند او را بکنک میرزا شاهرخ با احمد نگر گذاشتند - و درانجا روزگار او سپری شد بیستم خواجگی فتح الله را فاسک سو فرستادند - چون سعادت خان از پیمان شکنی برکناره شد آرزو داشت که بدست آویز فرهیده رو بدرگاه آورد - بنابران او را بدان خدمت نامزد فرمودند درین روز خواجه ملک علی بخشی اردو کام دل برگرفت - چنده از ستمگری بعنوانگاه افتاد این خدمت بابوناصر باز گردید - پشیمانی از حال او فرا گرفته نوازش فرمودند - بیست و دوم بهادر خان را بگوالیار فرستادند - تا دران زندانی دبستان لخته آگهی اندوزد - و از مهریانی زه وزاد او را همراه ساختند - ولی بیگه سام بیگ ابوناصر و برخی سپاه را همراه گردانیدند بیست و نهم میر جمال الدین حسین انجو دستوری بیجا پوز یافت - چون عادل خلی آرزو نمود (که محضت خود را بشبستان شاهزاده سلطان دانیال بسپرد) میرزا را با ساز خواستگاری فرستادند •

(۲) نسخه [۱] حیلۀ اندوز (۳) نسخه [ب] از قصبۀ راونور (۴) در [بعضی نسخه] دین ولا

بفرمان والا (۵) نسخه [ب] بعتاب افتاد •

آغاز سال چهل و ششم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال دی او دور چهارم

دربین هنگام (که روزگار بفرمان پذیرایی افسرخدایو تازه روئی داشت - و بارخدایو
 بسپاسگذاری سرگرم) آسمان بمشاطگی برخاست - و زمین بآراستگی بر نشست - شب ^(۱) شبیه
 پانزدهم رمضان سنه (۱۰۰۹) هزار و نه نور بخش نشیب و فراز حمل را فروغ دیگر بخشید
 و دهم سال از چهارم دور فرخی آورد • بیت •
 بهار^(۲) خاک جهان را بمشک معجون ساخت • سحاب آب روان را بمی مطرا کرد
 درست گوئی با عشق ساخته است بهار • خدای گوئی عشق از بهار پیدا کرد
 بفرمایش جهان سالار بگزین طرزا آذین بستند - و دلفریب نقشها بروی کار آمد^(۳) - از تحویل
 تا شرف محفل افزونی بیک از بندگان دولت باز گردید - و نشاء هنگامها بر آراسته شد
 هشتم فروردین رای پتر داس را بوالامقصب سه هزاره بر نواختند - دهم تاتار بیگ
 باتالیق سلطان خرم نامزد شد - کار آگهی و پاسبانی بجای آمد - و شایستگی سر برافراخت
 درین روز فیروزی نوید سپاه بگاله آمد - چنانچه گذارش یافت - ایزدی سپاس بگزین روئے
 چهره بر افروخت - و پای خدمتگذاران بر تری گرفت - یازدهم شیر خواجه و میرزا علی بیگ
 ابرشاهی را (که در دکن خدمتگري بجای آورده بودند) علم و نقاره دادند - و پاداش نیکوکاری
 بر گرفتند - سیزدهم میرزا یوسف خان دولت باز یافت - و از فراوان غم رسنگار آمد - (چون
 هنگامه پور شاه علی گرمی پذیرفت - و راه احمد نگر بستگی) اختی از شاد خواب در آمده
 بجایه گری بر نشستند - میرزا رستم و میرزا یوسف خان و بسیاری را فرستادند - که از گنگ
 گذشته نزد شاه گدھے بر نشینند - تا راه اینی پذیرد - و دست تبه سالان از یازش ملک
 کونا گردد - بایست و وقت آن بود که فیروزی سپاه بدهار دزد شده - و آن شورش مایه را
 بر افکنده - لیکن فتنه دوستان نگذاشتند - میرزا ازین آگهی آزرگی داشت - نه نیرو
 که وا یافته برگرداند - و نه یارا که کاره بر سارند - همواره آرزوی آستانبوس بر میگذارند
 و دل افسردگی از دکن گذارش مینمود - شهریار دادگر آرزو پذیرفته جریده نزد خود بر خواند
 درین روز اکبر اراج ناگهانی در گذشت - در الوس کچهره بس شایستگی داشت - چهاردهم
 جگانه را بوالا پای پنجهراری بر آوردند - و میر خواجه پور سلطان خواجه را بهانصدی

بر فواختند - شادهم بهادر خان گیلانی شکست یافت - او را با کم ساز نورد در تلفگانه گذاشته بودند - عنبر جیو با بسیاریه دکنی و زنگی بر رخت - او لخته در آویخته یکسود - چین آگهی^(۳) را بغرض پرستی در پوشیدند آن حبشی تبعه سگال بفراهم آوردن خود سران روزگار شد و هنگامه ناسپاسی بر آراست - در جشن شرف شاهزاده سلطان دانیال گزین بری بر آراست و گرانمایه جواهر (که در گشایش احمد نگر بدست آمده بود) بنظر همایون در آورد و پذیرش یافت - اگرچه سنگریزه چند (که از سپهر نیرنگی گران از پی دارد) بر افشاند لیکن والا گوهر اخلاص را (که بکاید ارج نگیرد) بازار در آورد - درین روز شهریار بزرگ مهر مظفر حسین میرزا و افراسیاب را از زندان بر آورده بر فواخت - و که و مه را ازین عاطفت شگفتی در گرفت - و درین روز منوچهر و میرزا علی ایلچیان ایران دستوری یافتند - که پیشتر رفته در دار السلطنه لاهور آمده گردند - و خشور از والادراکه با ارمغانی از پی خواهد رسید چون پیوندند ره گرای آن ملک شوند •

و از سوانح آوارگی علی پور ولی خان از امرای پیشین برید - نزد بلجیا پور باندیشه بزرگی روزگار گذرانیده - چنده او را بر خوانده بشهر بیدر پنهان داشتند - درین هنگام (که مومن از بارگاه خلافت باندزدگداری رفت) علی بسکال پذیرا شدن از قلعه بر آمد و در شهر بر آسود - بیستم ناسپاسی زرپرستار او را بدزون برده شور افزودند - علی ناگزیر بازه و زاز از راه ناروان بگلکنده شتاب آورد - بد نهادان از پی در آمدند - مادر و برخی نزدیکان او را دستگیر ساختند - و از بد گوهری جان بشکردند - از آنجا (که بوالادراکه لایه گریخ او فروغ کردار نمیگرفت) روزگار چنین بر مالید - و جهان را چشم عبرت گشوده آمد - درین روز جانش بهادر بشکم درد رخت هستی بر بست - از گزین سپاهیان است - در رام پوری بود بیست و دوم خاوری سرتاب فرمان پذیری گردید - چون راجه مانسنکه را فیروزی دست داد از کار شناسی با برخی تیز دستان تکامشی نمود - و تا مهیش پور نزدیک بشنه^(۶) و جسر عنان باز نکشید - افغانان بد کیش استوار جائ بر نشستند - چون همه سو خلاب داشت و باسانی بدو دست نمیرسید جابجا کار آگاهان بر نشاند - و در ملک گشائی و بوم آبادی همت بر گماشت - بیستم و دوم شجاع پور معصوم خان کابلی و سعید پسر لاجپن^(۷) و دیگر مردم بزینهار آمده دیدند - و فیان و گزین کالا گذرانیدند - لیان پس (که معصوم خان را سپهر گردش

(۲) در [بعضی نسخه] با کم یاور (۳) نسخه [۱] آگهی را برض پرمی در پوشید (۴) در [بعضی نسخه]

بشکم روی (۵) نسخه [۱] در اراوری بوده (۶) نسخه [ز] بسنه (۷) در [بعضی نسخه] ارجپن •

بسر آمد (قلماع زرخريد مظفر خان به نيروی شمشير نام بر آورد - و باز بهادر لقب نهاده همه نوزاني ناسپاس را با خود ياور گردانيد - درينولا از اختر روشني ايان را با بسر خود پيشتر فرستاد - و خود پيمان استوار ساخته آمد - راجه بهريک در خور نيکونپا نمود - و شورش آن ديار کمي پذيرفت - بيست و سيوم دوازده گزيده بنکجي باشراف خاصکي اسپان نامزد گشت - و بهر يک پاسبانی هزار بارگي باز گرديد - بيست و ششم جرجودهي نيبره راجه رامچند را بهايه راجکي بر آوردند - و دژبانی باندهو بدو داده بر نواخندند و بهارنهي چند را باتاليفی آن خردسال برگماشتند •

درينولا نگارنده گوهريں نامه بچاره پور شاه علي روانه شد - گذارش يافت اين کار را بزرگتر را نموده از ناسک باز داشتند - پايان اسفندارمذ پيشين سال نزد برن گانو بخانخانان پيوست - ناگاه آگهي رسيد - و نکوبومي از مالش عادل خان بيجا پزي نزد احمد نگر آمد اگرچه داستان فرمان پذيري بر خواند ليکن از دست بازی او آيمن نيست - بزرگ بوميست ست از آلکلی احمد نگر - پنج هزار سوار و دوازده هزار پياده بدو گرايد - دران سال نزد جالناپور دلاسی او ناگزيرتر دانسته خود بدانسو جدائي گزيد - و مرا بچاره گري پور شاه علي پدرو کرد بيست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد - ميرزا رستم مير مرتضی بهادر الملک ميرزا لشکري (با بسيار نوکران ميرزا يوسف خان) شجاعت خان و ديگر بندگان (که پيشتر بهمين کار نامزد بودند) پيوستند - بيست و نهم قلعه کالنه گشایش يافت - از گزين قلاع آلکلی احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دير باز آرزوی بندگي در سر - چون خواجگي فتح الله بدان دژ نزديک شد او بشايستگي آمده ديد - و آن آسماني حصار بسپرد - سيوم اردي بهشت دو لک مهر بشاهزاده سلطان دانيال بخشش يافت - و نيروي ملک گشائي بر افزودند چهارم علي مردان بهادر دستگير شد - سرداري سپاه تلنگانه داشت - نزد پانهوي بيازي شير خواجه آمده بود - چون شکست بهادر خان گيلاني بر شتود بدانسو باز گرديد - و از خير سر ي ب گزين آمادگي رو به پيکل نهاد - بيشتر ب آريزه راه گميز سپرد - او پای همت افشوده داد مردانگي داد - و گرفتار آمد - درين روز آگهي رسيد که دتمی داس را روزگار بسر آمد - او پور رامداس است - ب دستوري از والادراکه به بنگاه رفت - و بدل آزاری زير دستان بر نشست - بخواهي پدرو پيمان شد - نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آوردند

(۲) در [چند نسخه] در جوده (۳) در [اکثر نسخه] بکوار بومي (۴) در [بعضی نسخه]

ايمني نيست (۵) در [چند نسخه] ديمن دای •

آن شوریده سر بآویزه برخواست - و جان سپرد - و از فرزندی پیرند آن گزین برستار را هم در گرفت - شهریار مهربان دل به پیشخانه او رفته پرسش فرمود - و درونی ناسور را مرغم بر نهاد •

و از سوانح فرستادن شیخ عبد الرحمن به تلنگانه - نگارنده گوهری نامه را سگالش آن بود که پور شاه علی را مالشے بمرا دهد - (چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه از دست رفت - و شورش بلندی گرا شد) خواست میرا رستم را با برخی فیروزی سپاه بدانسو روانه سازد - او برهنمونی که منشان سر باز زد - ناگزیر پور خود را بدین خدمت فرستاد - هزار و دویست سوار خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب و برخی بندگان شاهنشاهی را درین لشکر بر نوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پاتهری^(۲) بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادت باز یافت - او در فیروزی سپاه دکن نیکو پرستاری داشت - از ناپروائی کارسازان این ملک ستوه آمد - و آرزوی والا درگاه نمود - پذیرفته برخواندند •

بازگشت همایون و ایات بدار الخلافه آگره

پیشتر از گشایش احمد نگر اولیای دولت برخی از بنگاه دوستی و گروه از گران ارجی و چندے از دکان آرائی سخت برکوشیدے که شهریار دادگر آسیر ناگشوده باز گردد گیتی خداوند هر یک را بهاسخی زبان بند میکردانید - درین هنگام (که آن دژ برگرفتند) دران سگالش داستانسرائی افزودند - همگی بسیج شاهنشاهی آنکه اُلکای احمد نگر از خس و خاشاک ناسپاسی رفته آید - و سپس بر بیجا پور و گلگنده و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانان آن جایها پیمان فرمان پذیری استوار بر بندند - درینولا نیایش نامهای ایقان بدرگاه والا رسید و کوشندگان کوچ را گزین دستاریزے پدید آمد - در قدسی خاطر نبود که پیشتر از آمدن ایلچیان بازگشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روز بازار آگهی حال پیدائی نگرفت - شب دوازدهم بمبارے ناپرسیده از راتم شگرفنامه جدائی گزیدند از دیر باز بآرازه شاهنشاهی کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبر رفتن گرمی پذیرفت شگرف روارو پدید آمد - ناسپاسان دکن بشورش برخاستند - و آویزه هر روزه فرا پیش آمد جعفر پور میرزا یوسف خان درین بیراهه روی بدست دکلیان افتاد - و نخوت مایه ایقان شد

(۲) در [بعضی نسخه] پاتهری - و در [بعضی] پاتهری

بسر آمد) قلماق زرخريد مظفر خان به نیروی شمشير نام بر آورد - و باز بهادر لقب نهاده همه نوزاني ناسپاس را با خود ياور گردانيد - درينولا از اختر روشني ايان را با پسر خود پيشتر فرستاد - و خود پيمان استوار ساخته آمد - راجه بهريک در خور نيکونپها نمود - و شورش آن ديار کمي پذيرفت - بيست و سيوم دوازه گزيده بنکچي باشراف خاصکي اسپان نامزد گشت - و بهر يک پاسپاني هزار بارگي باز گرديد - بيست و ششم جرجودهن ^(۲) نبيرو راجه رامچند را بهايه راجکي بر آوردند - و دژباني باند هو بدر داده بر نواختند و بهارنهي چند را باتاليقي آن خرد سال بر گماشتند •

درينولا نگارندگ گوهري نام بهار بچاره پور شاه علي روانه شد - گذارش يافت اين کار را بزرگتر و ناموده از ناسک باز داشتند - پايان اسفندارمذ پيشين سال نژد برن گانو بخانخانان پيوست - ناگاه آگهي رسيد - و نکوبومي ^(۳) از مالش عادل خان بليجاپوري نژد احمد نگر آمد اگرچه داستان فرمان پذيري بر خواند ليکن از دست بازى او ايمن نيست - بزرگ بوميست ست از آلکلی احمد نگر - پنج هزار سوار و دوازه هزار پياده بدر گرايد - دران سال نژد جانناپور دلاسي او ناگزير تر دانسته خود بدانسو جدائي گزيد - و مرا بچاره گري پور شاه علي پدرود کرد بيست و هفتم بر ساحل گنگ رسیده شد - ميرزا رستم مير مرتضى بهادر الملک ميرزا لشکري (با بسيار نوکران ميرزا يوسف خان) شجاعت خان و ديگر بندگان (که پيشتر بهمين کار نامزد بودند) پيوستند - بيست و نهم قلعه کالنه گشايش يافت - از گزين قلام آلکلی احمد نگر است - سعادت خان داشت - از دير باز آرزوی بندگي در سر - چون خواگهي نفع الله بدان دژ نزديک شد او بشاينکي آمده ديد - و آن آسماني حصار بسپرد - سيوم ازدي بهشت دولک مهر بشاهزاده سلطان دانيال بخشش يافت - و نیروی ملک گشائي بر افزودند چهارم علي مردان بهادر دستگير شد - سرداري سپاه تلنگانه داشت - نژد پانهري بيلاروي شير خواجه آمده بود - چون شکست بهادر خان گيلاني بر شتود بدانسو باز گرديد - و از خيره سري بے گزين آمادگي بر رو پيکار نهاد - بيشتر بے آويزه راه گريز سپرد - او بای همت افشوده داد مردانگي داد - و گرفتار آمد - درين روز آگهي رسيد که دمن ^(۵) داس را روزگار بسر آمد - او پور رامداس است - بے دستوري از والادراکه به بنگاه امت - و بدل آزاری زير دستان بر نشست - بخواهش پدر رمان شد - نوکران شاه قلي خان او را بدرگاه آوردند

(۲) در [چند نسخه] در جوده (۳) در [اکثر نسخه] بکوار بومي (۴) در [بعضی نسخه]

ايمني نيست (۵) در [چند نسخه] دمين داس •

آن شوریده سر بآریزه برخواست - و جان سپرد - و از فرزندی پیرند آن گزین برستار را
هم درگرفت - شهریار مهربان دل به پیشخانه او رفته پرسش فرمود - و درونی ناسور را
مرغم بر نهاد •

و از سوانح فرستادی شیخ عبد الرحمن به تلنگانه - نگارنده گهری نامه را سگالش آن بود
که پوز شاه علی را مالش بسزا دهد - (چون علی مردان بهادر را آن پیش آمد - و تلنگانه
از دست رفت - و شورش بلندی گرا شد) خواست میزراستم را با برخی فیروزی سپاه
بدانسو روانه سازد - او برهنمونی که منشان سر باز زد - ناگزیر پوز خود را بدین خدمت
فرستاد - هزار و دویست سوار خود همراه ساخت - و بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب
و برخی بندگان شاهنشاهی را درین لشکر برنوشت - و بشیر خواجه و چندے (که در پانه‌ری^(۲)
بودند) نیز دلاویز نامها فرستاده بآویزش سرگرم ساخت - درین روز شیخ دولت سعادت بار
یافت - او در فیروزی سپاه دکن نیکو پرستاری داشت - از ناپروائی کارسازان این ملک
سنه آمد - و آرزوی والا درگاه نمود - پذیرفته برخواندند •

بازگشت همایون و ایات بدار الخلافه آگره

پیشتر از گشایش احمد نگر اولیای دولت برخی از بنگاه دوستی و گروه از گران ارجی
و چندے از دکان آرائی سخت برکوشیده که شهریار دادگر آسیر ناگشوده باز گردد
گیتی خداند هر یک را بپاسخی زبان بند میگردانید - درین هنگام (که آن دژ بر گرفتند) دران
سگالش داستانسرائی افزودند - همگی بسیج شاهنشاهی آنکه آلتی احمد نگر از خس
و خاشاک ناسپاسی رفته آید - و سپس بر بیجا پوز و گلکند و بیدر چیره دستي رود - تا مرزبانان
آن جایها پیمان فرمان پذیری استوار بر بندند - دریغوا نیایش نامهای ایقان بدرگاه والا رسید
و کوشندگان کوچ را گزین دستاویزے بدید آمد - در قدسی خاطر نبود که پیشتر از آمدن ایلچیان
بازگشت فرمایند - لیکن از سخت کوشی که و مه یازدهم کوچ فرمودند - و با روز بازار آگهی
حال بدائی نگرفت - شب دوازدهم بسیاریه از راقم شگرفنامه جدائی گزیدند
از دیر باز بآواره شاهنشاهی کوچ مردم رو بهندوستان داشتند - چون خبر رفتن گرمی پذیرفت
شگرف روا رو بدید آمد - ناسپاسان دکن بشورش برخاستند - و آویزه هر روزه فرا پیدش آمد
جعفر پوز میزرا یوسف خان درین بیراه روی بدست دکفیان افتاد - و نخوت مایه ایقان شد

(۲) در [بعضی نسخه] پانه‌ری - و در [بعضی] پانه‌ری

و برخواندن شاهزاده پردگیان را از احمد نگر آشوب برافزود - و میزرا رستم با سپاه میوزا یوسف خان بیراهه رفت - و شهریار ازین آگهی چندی از کورنش بازداشت - از آنجا (که دل بایزیدی نیایش در آویخته بود) شماره ازین برنگرفت - و همواره فیروزی (۲) روی داد چهاردهم رای درگا رای بهوج بدین لشکر پیوستند - رای رایسنکه و این دورا با بسیاری بهمرهی راقم شگرفنامه نوشته بودند - لخته را بخواهشگری درنگ افتاد - و نخستین شورش بنگاه شئیده دستوری یورت گرفت - هرچند کار پژوهی نداشتند پیوستنی اینان نیرو بر داد - پانزدهم میوزا شاهرخ بسجود قدسی آستان پیشانی بر افروخت - شاهزاده او را بیاسبانی احمد نگر گذاشته بود - چون خانخانان بدانجا رفت بفرمان والا رو بدرگاه نهاد - و کام دل برگرفت درین روز خواجگی محمد حسین بیایه هزاری سربلندی یافت - کهین برادر قاسم خان است در راستی و درستی کم همتا - و بیکال بیکی سعادت افروز - بیستم خرم پور میوزا کوکه دستوری جونه گدھے یافت - چون آن ملک را باقطاع کولکلاش دادند آنجا رخصت گرفت بیست و پنجم حسین بیگ شیخ عمری را (که در بنگش نیکو پرستاری دارد) بمنصب دوهزار و پانصدی بر نواختند - بیست و ششم بیست فیل و بهمین شماره هتال و ده اسپ و لخته خواسته برای این فدوی از بارگاه خلافت آمد - و سرمایه فیروزیها شد - بیست و هشتم شاهزاده سلطان دانیال را از نزدیکی نبرده دستوری برهان پور دادند - سگالش آن بود که آن نونهال دوات را بشکار فیل همراه برند - چون لخته پراگندگی جنوبی سپاه بهمایون عرض رسید باز گردانیدند - میوزا شاهرخ میوزا رستم میوزا یوسف خان یوسف برخوردار شهاب الدین قندهاری مسعود خان حبشی و سه هزار ایماق بدخشی (که نو از توران آمده بودند) و بسیاری بندگان را همراه کردند - و لخته روارو کمی پذیرفت •

درین روز قلعه ترینک بدست اولیای دولت در آمد - از گزین قلاع صوبه احمد نگر است سرچشمه آب گنگ از درون او بر جوشد - و بزرگ پرستش کده بر شمرند - سعادت خان داشت - (چون از نیک اختری آمده دید و کالنه بسپرد) فرستادگان را بدانسو برد و آن دژ را با پانزده نامر فیل (که فراز آن داشت) پیشکش شاهنشاهی بر داد و جارید سعادت اندروخت - سران سپاه از دلگرفنگی سامان دربارانی نکرده باز گردیدند راجو با فرزان کس از بی رسید - هجنگ کتان ره نریدید - هربار که آویزش رفت

(۲) در چند نسخه [روی آورد (۳)] ب [سعادت افزا] و در [دوم نسخه] سعادت افزودند

(۴) نسخه [۱] با پانزده فیل •

فیروزی روی داد - راجه بهرجی^(۲) و هاشم بیگ و فولاد خان و ملک شیر و سادات باره و عظمت خان نمایان کارها کردند - و هر کدام باقطاع خویش رفت - و آن شوریده سر بازگردیده بران تلمه چیره دست آمد •

و از سوانح فیروزی یافتن شیخ عبد الرحمن^(۳) - چون او را بفرو نشانند شورش تلنگانه فرستاد در کمتر زمانه شیرخواجه پیوسته بزم بکجهتی بر آراست - و کار آگهی را با مردانگی همدوش گردانیدند - پور شاه علی فرهاد خان و دیگر حبشی و دکنی را روانه ساخت - و هنگامه ناسیاسان گرمی پذیرفت - فیروزی سپاه دل بایزیدی تأیید بسته بشایستگی رده آرا شد قول شیخ عبد الرحمن میر هزار میر محمد امین موردی میر عبد الملک بجلی خان یوسف جبهار سید علی و برخه منصب دار - هر اول شیرخواجه باز بهادر ظهیر الدین سید لاد میرزا کوچک علی رحیم داد بابا یوسف علی یعقوب بیگه خواجه باقی خان میر حاج حسن علی اندجانی و چنده کار آگاه - برانغار حمید خان حیدر دوست محمد حسین غازی خان کهر شیخ قطب آدم خان - جرانغار بهادر الملک بهادر خان گیلانی محمد خان ترکمان سید کریم علی رستم خان عرب سعید خان عرب میرزا عرب زال^(۴) بیگه بداغ بیگه و دیگر رادمرد - نزد ناندیر از دریای گنگ گذشته ره سپردند - نزدیک رود بار مانجرا^(۵) آن گروه فا فرجام با فراوان سپاه در رسید - در قلب عنبر جیو با بسیاریه بیداک - دست راست فرهاد خان زنگی با جوقه - دست چپ منصور خان حبشی با گروه - روز یکشنبه ششم خرداد گذشت نیمه روز با یکدیگر در آویختند - و شگرف آویزش چهره راه مردی بر افروخت باقبال روز افزون فیروز مندی روی داد - و که و مه را شکفت در گزنت - پیشتر از آمادگی غنیم فیروزی سپاه فوجها بر آراست - و پس از فراوان درنگ آن گروه باطل ستیز بدان شوشه (که آئین این دیار است) در رسید - بسیاریه را پای همت از جای رفت - و لخته بر زال یغمائی شد - دل آویختگان ایزدی تأیید پای بیفشردند - چند بار از هر سو برداشتن و پس شدن شگرفی آورد - و لخته در ترک پراگندگی راه یافت - درین هنگام قول بگزیدگی در رسید - غنیم شکیب از دست داده راه گریز سپرد - چهار صد کس از مخالفان در میدان افتاد - و بسیاریه زخمی بدر رفت - فیل و فراوان غنیمت بدست در آمد و از بخت یاروی روشناس را جانی گزند نرسید - رستم خان و زال بیگ و بداغ بیگ

(۲) نسخه [ز] بهیجی (۳) نسخه [ب] شیر عبد الرحمن پور نگارنده شگرفنامه (۴)

در [چند نسخه] سید کریم الله (۵) نسخه [۱] لال بیگ (۶) در [بعضی نسخه] مانجرا •

و میر عبد الملک و میر حاج و سید علی را لخته زخم رسید - و بهی اندر خنند - لیکن اسب بسیار بکشتش رفت - چون روز اندک مانده بود لخته از پی رفته عنان باز گرفتند و بپاس گذاری انجمن آراسته شد - اگرچه بیشتر شاهي بندگان آویزش نموده نیکو پرستاری بجای آوردند لیکن شیر خواجه و بهادر الملک و حمید خان سخت تر کوشیدند (با آنکه غنیم از پنجهزار افزون بود - و فیروزی سپاه سه هزار) بهاری الهی غنایت چنین دهر را کار آسان بر آمد - نه (که رایات هایون نزد نعلبه بود) کیچک خواجه در گذشت او از گزین پرستاران شاهزاده سلطان دانایال بود - و با آرم مندی روزگار میگذرانید - دهم رای چند نصرت یافت - چون سپاه پاتهری بثلنگانه رفت برخی بدگوهران نظام الملکی بیارش تاخت بدانسو آمدند - صد سوار خود را گذرانده سپاه را بسرکردگی آن گزین ملازم خویش فرستاد - شایستگی در آویخت - و فیروز مند آمد - درینوقت میرزا خان از چنیز بر آمد - از گران ارجی فترت در فیروزی سپاه رفت - هندبا بومی با سرور حبشی و محمد خان زنگی و دیگر که گرایان هنگامه بر ساخت - از کم پاوی و گران ارجی و نهیدستی آویزش کذلک راه احمد نگر سپرد - یازدهم خرداد بدان شهر رسیده دم آسایش گرفت - درینوقت بدخشان بغرغ شاهنشاهی خطبه روشنی گرفت - تا روشنائی خود را هایون پور میرزا سلیمان را نموده آن کهسار را داشت - میرزا بدیع الزمان خواهرزاده گیتی خداوند پور خواجه حسن با برخی از حصار رسید - سیزدهم در آویخته چیده دست آمد و آن بدگوهر در آویزه فرود شد - میرزا از سعادت سرشتی فیروزی را دست آویز نیکو پرستاری گردانید - و منور و زر و سیم را - بگرامی نام افسر خدیو بر آراست - و عرضه داشت عذر پیشین کم خدمتی برگذارد - شهریار مهربان دل آمده را بر نواخت - و خراسته و دست افزار نبرد بیازری فرستاد *

و از سوانح لایه گری نمون پور شاه علی - دران هنگام (که رایات هایون در برهان پور بود) کار آهوان بوالا درگاه فرستاده بندگی برگذار - آفانکه خواهش شاهي کوچ داشتند گذارده را بکران از فروخته فرمان مقدس در دلاسا برگرفته - و با هرینس روانه ساختند چون آواز کوچ گرمی پذیرفت فرستاده نزدیک پیر بسراسیمگی بر نشست - نه بآئین و لایقوا می برد - و نه باسع میگذارد - (چون نگارنده مهاس نامه بر ساحل گنگ رسید - و بسپ پش رفتی در سر گرفت) بهوش گذاری نشست - و فرستاده را نزد خود بر خواند - و بسا نادرست گفتار در میان آورد - ناگاه شورش لنگانه و گرفتار شدن علی مردان بهادر و پور موزا

یوسف خان و آواز کوچ فرمان فرما و گذاشته رفتی نروان مردم - از فیروزی سپاه در میان آمد
 آن بد گوهر کم بین باز بستاری رفت - و برخی او بایش را نزد اردو فرستاده شورش انداخت
 از الجا (که چشم همت بر کار ساز حقیقی گشوده بود) هر بار فیروزی نشاط می انداخت
 ناگاه آواز شکست بد گویان تلنگانه جهان را فرو گرفت - و باد از سر آن نصرت فروش بدر رفت
 زاری و بوزش گری پیش گرفت - و پدیم لایه گذاری نمود - و گزین پاسخها شکیب ربای او
 شد - شرمساری داستان برگذارد - و بفراوان بزرگ داشت فرستاده را با پیر میزرا یوسف
 خان روانه ساخت - بیستم باردو پیوستند - و ابو الحسن و ثقیما پوزش و وفا خان
 و اعتمادیان او پیر میزرا یوسف را سپردند - و قرار یافت چون علی مردان بهادر را بیارند
 و پیمان نامه بدگویی سخت سرگندها بپارند سرکار اودیس و دهروز و برخی بپیر بدو
 وا گذاشته آید - روز لغزین پستاری فرایش گیرند - و از خدمتگذاری سر باز نزنند - سیم
 رای درگا و رای بهوج نا پرسیده رله بنگاه سپردند - از نا پرائی کارسازان ملک و واهشتن سرزشته
 امید و بیم چلین بپراوه رفتند - یازدهم تیر حسن بیگ آنجهانی شد - هر سومی دولت آباد را
 پاسبان بود - و بشایستگی بسر می برد - شکم رنجوری بسختی کشید - و رخت هستی
 بر بست - ترک نژاد است - از گروه بهارلو - از تواریخ بهره مند بود - و لخته قانیه بر سختی
 شانزدهم شاهنشاهی ریات از دریای چلبیل برگذشت - و (چون رود در طونانی جوش بود
 و کشتی بس کم) اردو نروان رنج کشید - از آنکه دو به بنگاه داشتند چلدان دشوار نهاد
 بیست و دوم چگلتانه بفرمان والا از برهانپور آمد - و دولت بار یافت - سی و یکم
 سراندرخان را کونوال احمد آباد ساخته دستوری دادند - سیوم امردان گیتی خدارند فراز
 ونهپور بر آمد - و چگلتانه به نثار و پیشکش سعادت اندوخت - دینی روز شاه قلی خان محرم
 و مهرخان با تئین پذیرد از دار الخلافه آگوه آمدند - و سعادت بار لندوختند - چهارم
 لفسرخدیز از رود بار پلاس برگذشت - پنجم چگلتانه دستوری دژ یافت - ششم لطفای
 شیرازی رخت هستی بر بست - باختر شماری و باستانی سرگذشت و قانیه پیمائی آشنا بود
 و بطرئه گذاری در هامون محفل گذاری داشت - نهم ثقیما دولت بار یافت - او بخشی
 سپاه کابل بود - بقدرتی فرمان آمده سعادت اندوخت *

و از سوانح غرور نخستین شورش راجو - چون دولت خان را نا بهنگام گردانیدند او

(۲) نسخه [۱] نیماد پوزش - و نسخه [۲] نیماد پوزش (۳) نسخه [۳] ب بهار (۴) در [بعضی نسخه]
 بیست و دوم (۵) در [بعضی نسخه] به نثار (۶) نسخه [۳] دستوری یافت (۷) در [بعضی نسخه] نغلیا *

دست چیرگي بر گشاد - و ناسک و برخه جا برگرفت - و (چون خواجگي فتح الله بدان سو رفت - و ناساخته کار برگردید - و از فیروزي سپاه بسیاری ناسپاس بدو پیوست) خیره سري کالیوه تر ساخت - درین هنگام (که کارسازان ملک خواب نا پرورائي داشتند و نگارنده شگرفنامه لخته رنجور) آن بد گوهر از راه دولت آباد در آمد - و تا جالناپور برگرفت (با آنکه بکاره دیگر نامزد بود - و ازان شورش مایه لخته دور) از ایند یادری با ناتوانی مالش او را فرابیش گرفت - یازدهم از گزار گنگ (که نزد حسن آباد بنگاه بر ساخته بود) در گرمی بارش روانه شد - و میر مرتضی وفادار خان میر هزار و برخه راد مرد را در آنجا گذاشت - مبدا پور شاه علي پیمان بر شکند - و از انسو گرد شورش برخیزد - چون تیز تر با هویره رسید آن نافرمان لخته بار نکر - و چون دلفشین گردید باز پس رفت - و جالناپور و آنسو (که رو بویرانی داشت) با آبادی گرانید - یازدهم شیخ خلیل رهائی یافت - پور شیخ ابراهیم فتحپوری ست - با آنکه از خرد سالی نابیناست شطرنج و چوپن بشایستگی باز و بسا کار کرد بیفایان ازو سر برزند - آرزوی عمل گذاری خالصه برد - و نفسانی خواهش بزنندان بر نشاند - نیکو پرستاری نیاب او بپزش گذار آمد - و والا مهر شاهنشاهی رستگاری بخشید - شانزدهم راقم شگرفنامه به دولت آباد در آمد - چون آگهی رسید (که راجو نافرمان دران نزدیکی ست) بنده و بار را در آهویره گذاشته بمالش او روانه شد - آن شوریده مغز خود را بکفسار کشید - و نزد حوض قتلو بسراسیمگی بر نشست - چون فیروزي سپاه پایان گریه فرود آمد از دولت آباد برگذشته ناسک سو رفت - بیست و دوم نگارنده اقبالنامه پچ در نور دیده نزد آن آبگیر منزل گزید - سگالش آن بود که از پی رفته بسزا بر مالد - گونه گونه بسپچی همراهان باز داشت - بیست و سیوم بفنچپور همایون نزل شد - و گرمای دیدار مریم مکانی نشاط افزود آن مهین بانو آرزو داشت که بیشتر آمده چشم دل را فروغ افزاید - لیکن جهاندار پایه دان ازان آهنگ باز داشت - بیست و چهارم فرزندان و نکو گرفتار شدند - گذارش یافت از مالش سپاه بلجیاپور پناه باحمد نگر آورد - و از خواهش فراخی و بد گوهری راه گریز سپرد - چون بوم خود را خالی پنداشت بدانجا رفته بسرانجام خمیر مایه شورش شد - همان پیشین مردم بجان گزائی او رو نهادند - بسخت کوشی باز خویشتر را نزد احمد نگر رسانید - و بلاه گری و زینهار خواهی بر نشست - خانخاندان پذیرفته گرم خوئی را دست آویز گرفتاری اندیشید از دور بینی لخته عنان کشیده باباجیم بزرگ پور خود را با برادرش دهار راو بیشتر فرستاد تا از سواد پیشانی سگالش بر خوانند - و عیار گفتار برگیرند - دران سال و مه چون بقلعه

آن گزینی مصر در آمد سپه سالار پای بند گردانید - و بسیدارے را بدست در آوردن آن بومی روانه ساخت - و خود نیز از پی بر آمد - ارست بسیجی برخه و خام کاری گروه اگرچه دستگیر نشد لیکن بیست و نه فیل و فراوان مال برگرفتند - و آن تباہ سرشت پیش پور شاه علی رفت - او از تبه سگالی بزدان بر نشانند - درین روز هاشم بیگ از دکن آمد - و از نیک اختر ی همان روز کورنش یافت - و درین روز میر عبد الوهاب بخاری از دهلی و بیگ محمد خوبانی از تیول خود رسیدند - و کام دل ایشان بر آمد *

در آمدن همایون ریاست بدو الخلفه آگره

از گذشت دیدالپور شش گروهی اجین راه سارنگ پور گذشته رنجهور سو چالش رفت دریست و بیست و هشت و نیم کوه بچهل و هشت کوچ در نوردیدند - و شصت مقام شد همواره بندگان اخلاص گرا یکم پس از دیگرے سعادت پذیره می اندوخت - و دولت باز می یافت - نزد بیانه قلیچ خان و بسیاریه پرستار بدین سترگ فرخی کام دل برگرفتند می و یکم (که ساعت فرخی برگرفت) دار الخلفه آگره بقدری قدوم خجستگی یافت و که و مه را بخواهش روانی دل بر شگفت - درین روز نزد مندهاگر زین خان کوکه دولت باز یافت - او در خدمت تیراه بود - (چون سرگروه تاریکیان را اقبال شگرفی بباد افرا رسانید و زابلی شورش فرو نشست) بفرمان والا دار السلطنه لاهور بنگاه ساخت - درین هنگام نزد خود بر خواندند - از پیشکش او گزینی لعل بود - دوم شهرپور پاینده خان نقد هستی سپرد - پور قتل قدم خان است - از مردانگی و آگهی بهره ور - چون راقم شگرفنامه را نزد حوض قتلو لخته درنگ رفت دژ نشینان دولت آباد را بیمناکی در گرفت - توپ اندازی را دستمایه سنگاری اندیشیدند - دران سال و مه توپ بزرگ بر گشادند - دو کس را هماندم جان بشکود و بدین سره مرد چنان برگذشت که شکم بر درید - و روده بیرون افتاد - از پردلی سر رشته شکیبایی از دست و نهشت - و نیم شبان سنجی جان بسپرد - بامدادان راجو لخته مالش یافت آن بد گوهر بران بود که ناسک سو شتابد - برخه دوزویان نافرجام او را باز گردانیدند - و از راه دیگر بدولت آباد گذشته ستاره و برخه جا یغمانی ساخت - نگارنده گوهرین نامه در فروغ صبحگاهی از کوه فرود آمد - و بپاش او رو آورد - و از گریه نزدی تیز روی نرفت - چون بسیاریه باز گردیدن او برگذارند نزد چتراره خیمه برزد - پایان روز (که مردم در فرود آمدن

بودند) آن بدشغال فوجها آراسته نمودار شد - دل بایزیدی نیایش درآویخته باویزه برآمد و بے آنکه رده آرائی شود برخه نیز دستان پیش رفته در آویختند - و رای گوئال را گوهر راد مردی پیدائی گرفت - (با آنکه مخالف از پنج هزار افزون بود - و اولیای دولت نزدیک بسه هزار - و آن هم بے توک) فیروزمندی روداد - و سنگر نشاط جهان را در گرفت - و چون روز شبش گرائیده بود تکامشی نرفت - هشتم آن فرومایه سبکسر باز بسیج پیگر در سر گرفت - این نیازمند ایزدی درگاه نیز برآمد - پیدشدستان هراول اعتبار خان عادل خان رای گوئال در آویختند - او بآئین خویش جنگ در گریز فرایش گرفت - میرزا زاهد میرزا ناصر میر گدائی از برانغار رسیده آویزش نمودند - اسب آن بد گوهر از پا درآمد - و بر زمین افتاد - چنده هوا خواه بر بارگی گرفتند - و بهزاران افت و خیز رهایی یافت - کجکته و برخه رادمردان برانغار را نیز دست بگل رسید - سه کروه آویزش کزان نزد دولت آباد شدند - و دژ نشینان بیازری آن بد کیش پیوستند - نزدیک بود که فیروزی گندآوران را پای از جا رود - درین هنگام نگارنده اقبالنامه از بی رسید - و هنگام غنیمت بپراگند - چون روز به پایان شده بود برگردیده لخته فرود آمد - باز بد گوهران از هرسو ریختند - با آنکه توک نمانده بود شگرف آویزش رفت - و برخه فرومایه را خون بخاک در آمیخت - و چنده دستگیر شد - و فیروزمندی چهره دولت بر افروخت - و بایزیدی سپاس بر نشست - پس ازین آن سبکسر چنده خویشتن را نیازست نمود - در پناه دژ دولت آباد باسیمه سری روزگار میگردانید - پانزدهم با فراوان انبوه رسید - و بکمر آویزش راه پراگندگی سپرد *

و از سوانح شورش تلنگانه - چون شیخ عبد الرحمن فیروزی یانت حمید خان باز بهادر بهادر الملک و چنده رادمرد را به یتاقداری گذاشته باز گردید - از آنجا (که کار سازان ملک را شاد خواب نا پروائی فرو گرفته بود - و نگارنده گوهرین نامه این سرزمین لخته دورتر) عنبر جیو با بسیاریه بد گوهران ملک نبرد سر بفتنه افزائی برداشت - و سپاه آنجا با یار کمی از غرور مردانگی پای آویزه افشرد - درین سال و مه بر ساحل مانجرا آویزش در گرفت نزدیک بود که چهره دست آیند - لیکن باسمانی سر نوشت شکست افتاد - بهادر الملک با برخه سخت تکلوا از گنگ برگزیده به پناه جا آمد - و حمید خان و باز بهادر دستگیر شدند آباد ملک تلنگانه باز از دست رفته - و خیره رویان بد گوهر آرمیده جاها را بر سرانندند بیست و دوم نلسی داس از بلکاه خود آمده دولت بار یالت - شب ششم مهر زین خان

کوه در گذشت - کامروای میگزایی بود - چون بدرگاه والا بر خواندند - لختی ازان دست
 بار کشید - و برنجروی افتاد - و فروغ چشم و دل کمی پذیرفت - همانا در پرستاری پیوند او
 سستی رفته بود - روزگار بادافرازه آماده گردانید - شهریار آرم دوست واپس ماندگان را
 نوازش فرمود - و پور او را بمنصب هفتصدی بر نواخت *

و از سوانح ریخته شدن آبروی راجو - دیگر بار چهاردهم باز آن نافرجام بیدارش پیکار
 هنگامه آراست - و بکمر آویزه راه گریز سپرد - شانزدهم آن نپاه سرشت چند جوق شده نزد آردو
 آمد - و تارده آراستن هر گروه خود را به پناه کوهچه کشید - و برخه گردهده دولت آباد سو
 نیز روی پیش گرفت - و بر زبانها افتاد که آن سبکسر میرو - خود بدانسو روانه شد
 و بمالش دیگران فوج فوج نامزد گردانید - بسیاریه در آویخته بر شکستند - و چنده نارسیده
 باز گردیدند - برخه پیشدستان نگارنده شگرفنامه بغنیم آویخته بشهر در شدند - و بفیروزی
 برگشتند - و پایان روز بارو بازگشت شد - میان راه آگهی رسید که آن بدکیش با چنده
 بهر زنی رفته بود - محسن پسر غازی خان (که بارو می آمد) آویزش نموده دستگیر شد
 اکثرن از دامنه کوه بدولت آباد میرو - ناگزیر بدانسو عنان ریز شد - میرزا علی بیگ اکبر شاهي
 قاسم خواجه میرزا زاهد ناش بیگ رای گویال پیشدستی نمودند - و آویزه کنان بدولت آباد
 در آمدند - نزدیک بود که گرفتار گردد - بحیله سازی خویشی را بخندق در انداخت
 و بنه و بار او یغمانی شد - نزدیک پانصد اسب و فراوان کالا غنیمت اندر ختند - از اقبال نیرنگی
 دران توپ بارش گزنده بفیروزی سپاه نرسید - چون این نیازمند آهی درگاه نزدیک شد
 بزرگ کمان (که تیر او ده منی بود) برگشودند - و هماندم بر درید - و از نور آن لختی
 دیوار قلعه ریخت - و دژ نشینان بزینهار پزهی آواز برداشتند - از روز کوتاهی و دور بینی
 عنان باز کشیده بارو آمد - و آن فرمایه مالش یافته در پناه دژ به تنگ روزی بر نشست
 فراوان کس انو جدا شدند - از یار کمی به بیمناکی در افتاد - اگر کارسازان ملک لختی
 بیاروی دل بر نهاده آن خار بن فتنه برکنده آمده - بیست و یکم نگارنده شگرفنامه
 بسوی خانخانان روانه شد - چون عنبر جیو تلنگانه برگرفت و آهنگ پیش آمدن نمود پور
 شاه علی فرهاد خان و بسیاریه را بر سر شیر خواجه فرستاد - خانخانان از احمد نگر بر آمد
 و آب گنگ برگشته نزد جایگیر بر نشست - و پیهم نامها فرستاده مرا بیاروی بر خواند
 (چون از ناپرداختن بگر ملک و درنگ نمودن با احمد نگر و کمک نفرستان پوزش برگذارده بود)
 پذیرفته بدانسو روانه شد - و میرزا علی بیگ اکبر شاهي و سادات باره و فرزندان

حسن خن^۱ میانه و برادران^۲ جانش بهادر و برخه رادمردان را بچاره گری آن نافرجام برگذاشت و از سپهر نیرنگی گرفتاری راجو که دم بدم بود بدرنگ افتاد - سیم میر مراد چولی درگذشت او را به بخشیکری سپاه پنجاب در لاهور گذاشته بودند - به نپ^۳ لوزه روزگار او بسر آمد ششم آبان جشن شمسی وزن شد - و افسرخدیو را در قدسی نشیمن^۴ مریم مکانی بدوازده چیز برسختند - نشاط را بارگاه فراختر زدند - و مستمندان بکام دل رسیدند - نهم راجه راج سنگه از گوالیار آمده بسجود^۵ نیایش روشن پیشانی شد - درین روز شیخ حسین را بتولیت مشهد فیض بخش^۶ خواجه معین الدین (قدس سره) فرستادند - خود را از دخترای نژاد خواجه میدادند - از ناهنجاری چند بزدانی دبستان برنشانند - و روزگار^۷ بی سپر ناکامی دشت بود - درین هنگام نوازش فرموده بدیرین بنگاه فرستادند - تیمارداری گوشه نشینان آن قدسی تربت و سرانجام آشنانه بدو بازگردید - یازدهم رای رایستگه بدرگاه والا آمده نوازش یافت او را بلشکر دکن همراه نگارنده شگرفنامه نوشته بودند - چون آگهی رسید (که دلپت پور او به بنگاه شافته دراز دستنی دارد) بچاره گری آن دستوری گرفت - آن شوریده سر لخته از خواب در آمد - و خواهش نمود که پدر را بدرگاه والا بازخوانند - و فرمان بخشایش او را از هراس بر آورد - تا بهای تازک برالا درگاه شتابد - پذیرفته او را طلبداشتند - آن خود سر نیز گفته بکردار آورد - و از جاوید زیان برنگاره شد - شانزدهم قلیچ خان دستوری پنجاب یافت - چون^۸ دران سرحد بزرگ امیر^۹ نبود آن گزین پرستار را بدان خدمت نامزد فرمودند - آهنگ آن بود که کابل دارائی بشاه قلی خان محرم بازگردد - او پاسبانی هردو جا را خواهش نمود پذیرفته فرمان دادند - درین سال^{۱۰} و مه خواجگی فتح الله ناکام بازگردید - چون از ناسک ناساخته کار باز آمد شاهزاده دیگر بار بدانسو فرستاد - سعادت خان فولاد خان ملک شیر سید علی سید جلال و دیگر تیلداران داندیس و ندر بار را همراه^{۱۱} نوشتند - سپاه از کونه بسیچی دیرتر فراهم شد - چون ببابل رسید راجو بیازش برخاست - و ایذان پای همت نیارستند فشرده لیکن آویزه کنان خود را بقلعه سونگر^{۱۲} در آوردند - او لخته گرد بر گرفت - سپس وا گذاشته دست یغما برگشود - و در پانهری^{۱۳} بر بنه و بار سعادت خان چیره دست آمد - فراوان مال اندرخت - و از نیرو فرزنی بیازش قلعه بازگردید - درین هنگام آواز^{۱۴} رسیدن عظمت خان

(۲) نسخه [۱] میرداد جونی (۳) نسخه [ب] بسجود قدسی آستان (۴) در [بعض نسخه]

دران سو (۵) در [بعض نسخه] خواجگی فتح الله باز گردید (۶) نسخه [اب] مروتکر (۷) نسخه

[ب] قلعه را وا گذاشته (۸) نسخه [ب] در پانهر

با برخه سپاه بهرجي گرم شد - و عنايت الله با برخه از برهان پور نژديک رسيد و بازگشتِ راقم شکرنامه بدانسو نيز اين و آن بر ميگذارد - ناگزير دست از حصار باز داشته دولت آباد سو رفت - و کالنه برگرفت - خواجگي فتح الله به يعقوب بيگ شغالي و سعيد بيگ بدخشي سپرده بود - چون قلعي شد ايزان را بياوري بر خواند گماشتگان اين دو کس از فرومايگي و زرپرستاري دو هزار هون برگرفته آن گزين دژ را از دست دادند •

و از سوانح شبخون آردنِ فرهاد خان و بنا کام باز گردیدن - شير خواجه ميرزا يوسف ميرزا کوچک علي يعقوب بيگ محمد خان برهان الملک ابوالحسن و بسيارے خدمتگذار در پانھري فراهم بودند - (چون نگارنده گوهريں نامه نزد پرنور بختاخنان پدوست - و هنگامه فيروزي سپاه گرمي پذيرفت) آن کاليوه زنگي (که با بسيارے بد گهر برابر شير خواجه بود) در انديشه دراز افتاد - و در خود نيروي آويزش روز نديده شب هيژدهم فرو رخت و سخت در آويخته راه گريز سپرد - شب بيستم حسين تليچ خان را بدخت آصف خان بيوگاني بيوند شد - دو لک و پنجاه هزار دام بکار سازي عروسي بخشش يافت - بيست و نهم انسر خدا کشتي سوار منزل همشيره زين خان را فرخي بخشيد - و بدلاويز گفتار از سوگواري بر آورد - دوازدهم آذر دخت رامداس را بسيام سنگه پيوند دادند - شهربار مهربان دل به پيشخانه پدر دختر رفته بر نواخت - و پنج لک دام بساز اين کار بخشيد - هيژدهم شاه قلي خان محرم بشکم روي در گذشت - از مردانگي و راستگاري فراوان بهره داشت و با کهن سالي بر نالدلي - همواره سوار شده - و نشاط شکار اندوخته - خسروي نواخت پس ماندگان را باز آرمش برد - بيست و يکم انبه چوکا گشايش يافت - راقم اقبالنامه را آن خواهش بود که از پرنور با گروه تيز دست بمالش فرهاد خان پيشتر شنديد - تبه سگالي برخه همراهان باز داشت - چون فيروزي سپاه پس از فراوان درنگ رود بار گنگ برگذشت بسخت کوشي با جوتو راد مرد يازش آن زنگي فرا پيش نهاد - لو بريلي گذاشته گريوه در نوردیده بانبه چوکا (که گزين قلعه دارد) بر نشست - و آن آباد جا بدست در آمد - درين روز سالباهي از والادراکه پسيد - پرم خاصه و دلاويز گفتار شاهنشاهي رسانيد - و ازين بهروزي نويد بر خود باليد - و نيروي کار بر افروزد - بسيارے همراهان از کوته بسيجي سگالش پيش رفتن

(۲) در [بعضی نسخه] به يعقوب بيگ بدخشي سپرده بود (۳) نسخه [ب] بر نالي (۴) در

[چند نسخه] نبرد دوست •

داشتند - دران سال و مه بفراوان کوشش باز آهنگ پيش نمود - دست راست ميرزا زاهد مير گدائي و برخ راه مرد - دست چپ بهادر الملک و کچکنه و چنده ديگر - در پيش مير خواجه با جوت نامور - چون از پيچ بر آمد بکمر آويژه پيشدستان غنيم (که از چهار هزار فروز بودند) راه پراگندگي سپردند - اگرچه از شب نزديکي تکامشي نرفت ليکن قلعه برگرفتند و آن آبک شهر بغماني شد - و فيروزي سپاه فراوان غنيمت اندوخت - و همان شب آگهي آمد - پير شاعلي (که قلعه دهروز را پناه دانسته لشکر فراهم ميبرد) بيتابانه بکوهستان اوسه (۲) در شد - بسپح آن بود که بامدادان به تيزروي آن آسيمه سرا بسزا برمالد - از دورنگي برخه انديشه بگردار نگرايد - و در کمتر زماني پسين لشکر نيز پيوست - ليکن پير شاعلي (که راه نخت ميرفت) لابه گذار آمد - و پوزش نامها پيهم فرستاد - درينولا حميد خان و پير او يوسف رسيدند - پسين ازان چشم زخم تلنگانه بسخت کوشش بر آمد - و بکار آهي لخته مردم گرد آورد - و فراوان آويزش با سرتاهان آنسو نمود - و از کم فيروزي با صد و پنجاه کس بفيروزي سپاه پيوست - پير او چون دستگير شد پير شاعلي او را بيکرنگي خويش بر خواند - از نيک اخروي نپذيرفت - او را بچشم نگاه ميداشتند - شب پياده بر آمد و بيست و ششم برهنموني بوميئه پيوست - و بکوناگون پرسش بکام دل رسيد - بيست و هشتم ميرزا يوسف خان نقد زندگي بسپرد - چون بهر سوشوش بر خاست شاه زاده ميرزا ستم و ميرزا يوسف و چنده را بياروي فرستاد - چون بجالناپور رسيدند آن شايسته خدمت از درد دنبل در گذشت - نهم دى جشن قمری وزن نشاط آورد - و بخانه مريم مکاني گيتي خداوند را به هشت چيز برسختند - و داد و دهش را روز بازار شد - و که و مه را آرزو بر آمد *

و از سوانح باز گردیدن فيروزي سپاه باشتي - برخه را از فتنه دوستي و گروه را از کونه بسپيچي و چنده را از ساده لوحي ديوانسانه پير شاعلي بشاد خواب برد - چون بساحل مانچرا خيمه گاه شد آن دستان سرا در زاري افزود - و فروشدن ميرزا يوسف خان و شورش راجو و فاروتي پسر خواهش ايدان را ياور افتاد - قاسم نام (که پدر او در نيکوبنديگي فرو شد) کارسازان ملک قبول او را برگرفتند - و از شکنجه ناکامي براجر پيوست - او جوت بدر همراه ساخته بگرداندن پيس فرستاد - و خود نيز از پي روانه شد - ناگزير آشتي قرار گرفت بدین پيمان که باز بهادر و علي مردان بهادر و هزاره بيگه را روانه سازد - و از فرمان پذيري

سر بر نداد - و لخته ملک بدو گذاشته آید - یازدهم در پنج گروهی اردو اعتبار ملک و برادر تنیگ^(۲) راو و برخ دیگر گرفتاران را آوردند - میر مرتضی ازین سو رفته پیمان نامه برگرفت و فرمان امان بر داد - درین روز بهکوان داس مستوفی در دار الخلافه آگره رخت هستی برهست در بنکچیان بسیار کار آگاه بود - بامدادان بازگشت فیروزی سپاه شد - چون نزد رام پوری رسیدند گرفتاری تلنگانه و پاسبانی آن بمیر مرتضی باز گردید - بهادر الملک رستم عرب شمشیر عرب سعید عرب برهان الملک و دیگر مردم را همراه نوشته بدانسو جایگزین کردند - هیزدهم میر رخصت یافت - و قرار گرفت که خانخانان بیاروی سپاه پانهری و تلنگانه نزد پرنور بر نشیند - و راقم شکرنامه بمالش راجو باز گردد - و میزرا رستم و راجه سورج سنگه و مقدم خان با برادران و راجه بکرماجیت و برخ را کمک نوشتند - و میزرا علی بیگ و سادات باره و برادران جانش بهادر و عادل خان با برادران و چندے دیگر (که در جالناپور بودند) نیز بهمهری نامزد گشتند و لخته خزانه و بارگی را نیز نام بردند - نوزدهم پدرود شد - بست و نهم لاله دستوری و ارستکی گرفت - او بزرگ پور راجه بیبر است - از نزد خوئی و خود کامی خرج از اندازه برگذراند و خواهش را فراخ تر ساخت - ناروائی بسیکسری برد - و آن بسیج در سر گرفت - خدیو عالم کسبل کردن او مداوای آسیمه سری بر ساخت - دوم بهمی نگارنده گوهرین نامه بهبهانپور رسید - و دولت ملازمت شاهزاده دریافت - چون بیارش راجو بجالناپور آمد ننگ چشمان ناتوان بین به تبه سکالی افتادند - بهبهان از کمکیان قبول برگرفته گرمی هنگامه را پای بیفشردند اردو گذاشته تیرتر روانه شد - بدان سکالش که از شاهزاده دستوری گرفته رو بدرگاه والا نهد و از آشوب ناتوان بینی لخته بر کفاره زید - درین سال و^(۵) به میر مصطفی قلی از همایون بارگاه رسید - و خسروائی نوازش رسانید - ازین میان دو اسب خاصگی بکے برای راقم شکرنامه و دیگرے برای پور عبدالرحمن - و پایان این روز بیست اسب دیگر از والا درگاه آمد - ازین بی دربی نواخت دل پرآمده بر شگفت - هشتم بعرض همایون رسید - برخ آزمند از باج ستانی دست باز نمیگیرند - پاسبانی قلمرو بچندے سیر چشم نیک سال سپردند - دار الخلافه آگره بامصف خان - و راه دکی و مالوه برام داس - و راه گجرات بکلیان داس - و راه لاهور بشیخ فرید بخشی - لخته شورش خواهش کمی پذیرفت - و سپاس انجمنها بر آراسته شد - دوازدهم دلپت پور رای رابستگه برالا درگاه آمد - و پوزش پذیرفته بخشایش رفت - سیزدهم دخت

(۲) نسخه [۱] تذک راو (۳) نسخه [ب] رام پور (۴) در [بعضی نسخه] و برادران راجه بکرماجیت

میرزا کرکه را بسعد الله پور سعید خان بیوگانی پیوند دادند - و خرّمی را روز بازار شد - بیست و چهارم در شبستان شاهزاده از دخت خانانان پسر بزد - و بکمرزمالی آنجهانی شد بیست و پنجم شیخ موسی قادری را روزگار بمرآمد - محمود لنگه با پور ناهرخان در تصبه^(۲) آچه ملتان برو ریخت - و آن راد مرد در آویزش فقد زندگی بسپرد - از تمامه داران خانقه پرست بود بارادت گیاه خدیو امارت یافت - و سعادت اندوخت - درین روز محمد خان پور دولت خان را شگرفت سودای در سر ریخت - و بسخت تکابو خویشتن را به نیستی سرا انداخت از برنایی شورش و خواهش چیرگی و دید ناملایم لخته آسیمه سر شد - و کار بدیوانگی کشید و از چاره گری لخته بهی پذیرفت - درین سال و مه بیارش شکر برآمد - و پایان روز از همراهان جدایی گزید - نزد قصبه^(۳) مال با کولیان در آویخته فرو شد - غره اسفندار^(۴) راقم شگرفنامه را بفاسک فرستادند - چون ملامت شاهزاده دریافت و خواهش خویش در میان نهاد نپذیرفته همان مالش راجر را برخواستند - پاسخ رفت از فرموده سر بر نمی تابد - لیکن آن گوهر اکیلی خلعت خود بکار ملک نمی پردازد - و آن سترگ کارکرد را بچندے آزر ننگ چشم وا گذاشته اند - درین آشوب ناپروائی و ناتوان بینی چگونه کاره فرا بیش نهاده آید لخته آگاه شد - و کارسازی را بر خود گرفت - و اسب و خلعت داده بدانسو روانه ساخت در نخستین منزل بخجسته قدوم خویش بلند پایگی بخشید - و بخامگی جمدهر و نامور فیل برنواخت - شب چهارم درونی پرستاره در گذشت - گنجینه داری بشایستگی میکرد و گیتی خداوند را بر فراوان اعتماد - چهاردهم گنگدهر دولت بار یافت - او را^(۵) باندوز گذاری سر جیو زمیندار چاندا فرستاده بودند - او در نیوشیده با چهارده فیل باز گردانید بیست و پنجم بهادر خان بسجود نیایش پیشانی برافروخت - از ان سرتابی و دستان سرائی (که در آسیر سپردن بکار برده بود) لخته بقلمه کوالیار بر نشانزدند - و والا مهر شاهنشاهی او را برخواند •

آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال بهمن از دور چهارم

شب پنجشنبه بیست و ششم رمضان سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجری پس از

(۲) فسخه [ز] شیخ غوثی قادری را (۳) در (بعضی نسخه) [اچ ملتان (۴) نسخه] [۱] قصبه نال

با کولیان (۵) نسخه [ب] او را باندوز گوتی بکار جیو زمیندار چانده •

هشت ساعت و چهار و دو دقیقه سرچشمه نور را بخلل گذاره شد - و یازدهم سال از چهارم دور فرخی آورد *

* نظم *

نوروز شد و غم از جهان برطرف است * شبم بر برگ همچو در در صدف است

بر تخت جلال شاه می بخشد فیض * درباب که خورشید به بیت الشرف است

بفرمان گیهان خدیو بارگاه اتبال را گلگونه بر رخمار کشیدند - و نظر فریب آرایشها را نمودند از نوروز گیتی امروز تا رسیدن سلطان خاوری بدرجه شرف هنگام داد و دهش و روز بازار بخشش و بخشایش گرمی داشت - اعیان سلطنت و ارکان خلافت بگزین نوازشهای خسروانی مخصص گشتند - و فراوان پیشکش و نثار از بزرگان دولت رتبه پذیرائی یافت - درین همایون جشن دل افروز شیخ ابوالفضل را بعیای باد پای خامگی اختصاص بخشیده آن نگار بابوالخیر سپردند که بعلامی رساند *

و از سوانح تعیین فرمودن جمعی از بندگان بجهت مالش مرزبان مؤ و جمو آگهی آمد که باسو بومی مؤ از تبه سگالی حدود پنهان^(۲) را تاخته - و کشاورزان آن مرز و بوم را سخت بیازده - و برخی را بعنف و اشلتم بجایگاه خویش برده - تاج خان میخواست که بقصد دفع آن بد سرانجام متوجه گردد - و زمیندار جمو نیز از تیره بختی دست یغما و تاراج بردیهای پرگنه مظفروال و بهلول پور دراز کرده - حسین بیگ عمری (که این دو جا در تیول او ست) از رهتاس کیفر آن بد سگال را آماده شده بآن جانب روی آورده - ازین جهت بقلیج خان صوبه دار پنجاب فرمان شد - حسن قلیج پور خود را با جمعی از نوکران بغزو نشاندن آشوب بد گوهراں بفرستد - و سزاولان از پیشگاه خلافت دستوری یافتند - که حسین بیگ شیخ عمری و تاج خان و احمد بیگ و سایر بزرگهای آن صوبه را بحسن قلیج خان همراه سازند - و خواجه سلیمان بخدمت بخشیکری این فوج معین گردید *

و از سوانح توران زمینی آنکه (چون روزگار سپه سالار عبدالله خان سپری شد - و پور او عبدالومون را از خود سوری و بیمناکی باده زندگی ناگوار افتاد) تخت نشین ملک ایران شاه عباس (که همواره در کمین فرصت زیستن) بیازش خراسان برآمد - هاشم خان و باتی خان و پاینده محمد خان خواهرزاده های عبدالله خان نبرد آرا گشتند - شاه بران ولایت چیره دستی یافت - هاشم خان را دران سترگ آویزه نقد زندگی یغما شد - و آن دو شکسته رکاب و گسسته عنان

از خراسان بدر شدند - پاینده خان را نیز نگینی تقدیر بولایت قندهار آورد - و آنجا بدست مردم شاه محمد خان اسیر گردید - و انجام کار او در جای خود نگارش خواهد یافت - و باقی خان بتوزان رفت - چون آن مملکت کار گشای نداشت و جز او در الوس اوزبک کسی (که باین کار سنگر قیام نتواند نمود) نبود ناگزیر خان بهیرو آویزه ندید لایه گری پیش گرفت - باقی خان او را قلندر خان والی آنجا چون در خود نیروی آویزه ندید لایه گری پیش گرفت - باقی خان او را ایل ساخته نواحی سمرقند و بخارا فروکش کرد - و بدخشان را برلی محمد خان برادر خود داد و شاه عباس پس از گرفتن خراسان بکچند در هرات کام دل برگرفته باصفهان باز گردید دوم سال با سپاه بسیار بازاده گرفتن بلخ ره نورد گشته حوالی آن را معسکر ساخت - باقی خان (که هنوز استقلال در فرماندهی نیافته بود) بهیود کار در نکردن جنگ صف دانسته برابر اردوی شاه خیمه گاه کرد - و خندق بر دور لشکر زده بپاره گری بر نشست - چون مدتی برین وضع برآمد سران قزلباش از بسیاری توقف و فقدان ناگزیر و تلف شدن چاروا ستوه آمدند - و شاه را ازین مهم برگردانیده بخراسان بردند *

درین هنگام شاهزاده سلطان دانیال عرضه داشت که رای رایان بجهت خدمات دکن مقرر گردد - و لشکر بمالشی زمینداران گدھے و آن نواحی تعین شود - پذیرفته آمد و رای رایان را فرمان شد که نخست بملک گدھے (که در تیول او ست) رسیده خاطر از بند و بست آنجا فراهم آورد - و سپس خود را بآن نوباره بوستان اقبال رساند و همدرین ایام شادمان و عبدالله فرزندان خان اعظم هر کدام بمنصب هزاری سرافرازی یافتند - و پس از چندی انور پور خان مذکور را (که در سال ازین دو بزرگ بود) بهمان منصب سر بلند ساختند - (چون بپاده گساری افتاده بود - و بجالین پرستی خوگر شده و در خدمت خدیو عالم خویشتن داری ظاهر میکرد) باین روش پاداش او سرانجام یافت - ده سراسپ که بخانخانان مرحمت شده بود بوکیل او حواله فرمودند - و چهل راس اسب حواله خواجه لطیف گشت - که بشاهزاده دانیال رساند - پسران میرزا یوسف خان و رحیم قلی و پسر خانجهان از جایگیرهای خود آمده نامیه بندگی بسجود قدسی آستان آراستند *

و از سوانح فرود شدن جمیل بیگ پسر تاج خان بمردانگی - تاج خان بفراهم آوردن کمک پرداخته تنبیه باسور زبان مؤ را پیشنهاد هست ساخت - چون برگشته بتیان رسید توقف ناکرده متوجه پیش شد - و در سرزمینی که میخواست منزل گزید - هنگام کوچ فوج غلیم

نموداری کرد - جمیل بیگ را رگ غیرت در جنبش آمد - و به محالبا با چندے خود را بر غنیم زد - نخست فیروزمند شده سران فوج را به نیستی سرا فرستاد - سپس با دو فوج دیگر (که از چپ و راست برو حمله آوردند) در آویخته فراوان کوشش بظهور رساند و پای استقلال افشوده مردانه شربت واپسین نوشید - و بنجاء کس با او رفیق آن جهان شدند رضا قلی پسر خانجهان بمنصب پانصدی مد سوار و اسلام قلی خان برادر شاه قلی خان محرم بمنصب پانصدی مد و بنجاء سوار سرافراز شدند - محمد قلی ترکمان را بعنایت فیل مرتبه افزودند - زاهد بیگ پسر صادق خان از دکن آمده بدریانت سعادت کورنش سربلند شد علامی شیخ ابوالفضل بوالا پایه پنجزاری برآمده فراخور اخلاص و خدمت مشمول مراحم پادشاه پایه شناس گردید - از عرضداشت شاهزاده بلند اقبال سلطان دانیال آگهی شد که پسر شاه علی در حوالی احمد نگر فکر ترتیب اسباب فساد دارد - و سر شورش و فتنه انگیزی می خارد - و عنبر جیو دوسه ماه پیش بجانب ولایت^(۲) برار رفته بود - ملک برید حاکم آنجا بدفع او ابراهیم نامی را فرستاد - او با عنبر سخت در آویخته دلیرانه فرو شد - و چهارده فیل و سایر اسباب بزرگی او بدست عنبر افتاد - و ضمیمه اسباب خود سرب و نخوت او شد و از آنجا بذولاس^(۳) شتافته با مردم قطب الملک آویزه قوی نمود - و فیروزی یافته بر بیست و نه زنجیر فیل متصرف گشت - سپس بصوب تلنگانه روی آورد - چون میر مرتضی نیروی آویزه نداشت قلعه نشین شد - و آن تیره روزگار بعضی از محال را متصرف شده جماعه را بردیگر برگذات برار فرستاد - و ملک برید چاره کار در لابه گری و چاپلوسی دانسته مبلغی نزد او روان کرد - و در صلح زد - و به اعتدالی آن تیره رانی بجائے رسید که درین زودی با پسر شاه علی به پیوند - و هر دو باتفاق هم خاک فتنه و فساد بر تارک بخت خویش بیزند - ازین آگهی مقرر شد که علامی شیخ ابوالفضل با فوجی گران بجالفا پور و آن نواحی متوجه گردد - و خدمت احمد نگر و مالش راجوی مقهور و دیگر مفسدان بمشار الیه مقوض گردید - و ضبط ولایت^(۴) برار و پانهری و تلنگانه و استیصال پسر شاه علی و عنبر جیو بخانخانان بازگشت •

و از سوانح عذاب تافنی بزرگ شاهزاده از نواحی اثاره بجانب آله آباد بموجب فرمان خدیو دوران - در ایام نوروز خواهش آستانبوس ظاهر خموده عرضه داشته بود - دراز از دولت حضور باطن را به آرام می یابم - چون فروغی از راستی نداشت پذیرفته نیامد - درینوقت

(۲) نهمه [۱] ولایت پندر رفته بود (۳) در [بعضی نسخه] بنوبلاس •

آگهی آمد که باندیشۀ نادرست هزار سوار با خود بسوی آستان اقبال ره نورد است - فرمان قضا مثال از پیشگاهِ سطوت و جلال شرفِ نفاذ یافت - صلاح کار و فلاح روزگار خود در معادرت و بازگشت دانسته بآله آباد برود - و اگر شوقِ ملازمتِ اقدس گریبان گیر گشته است جریده بعثتِ اقبال شتابد - از آنجا که مشربِ اخلاص صافی نبود از وصولِ فرمان سرزشتۀ تدبیر گم کرده بحرمانِ قرین گردید - و از اثاثه عنانِ تصرف بآله آباد پیچید - و در جوابِ فرمان عرضداشتنِ مشتمل بر انواع زاری و اظهارِ شرمساری و عذرهای نامسموع مصحوبِ میر صدر جهان بدرگاهِ والا ارسال داشت - مقارنِ آن فرمانِ دیگر از جنابِ سلطنت بشاهزاده صادر شد - که او را صوبۀ بنگاله و آذیسۀ مرحمت فرمودیم - خود را بآن ملک وسیع رساند - و برآچه مانسنگه یرلیخ والا صادر شد که صوبۀ بنگاله را بوکلی شاهزاده واکذاشته احرامِ طوافِ قدسیِ آستان بندد - لیکن شاهزاده صرفۀ کارِ خود در خلافِ حکمِ خدای مجازی دانسته بصوبه داریِ آن آباد ملک رضا مَند نَگشت - برای رایان فرمان شد مابینِ نور و چندیری بنگاه ساخته ضبطِ آن حدود بهوشیاری و حزم کاری بجای آرد - خانِ اعظم میرزا کوکه بسترگ منصبِ هفت هزاری ذات و شش هزار سوار ممتاز گردید - هاشم خان بمنصبِ هزار و پانصدی سرافراز شد - شیخ دولت بختیار منصبِ دو هزاری یافت پیشکشِ شله بیگ خان حاکمِ قندهار بنظرِ گیتی خدایند گذشت - با مبیۀ خان اعظم بیروگانی پیوندِ شاهزاده خسرو مقرر شد - حکمِ والا نفاذ یافت که سعید خان و عبد الله خان و میر صدر جهان مبلغِ یک لک روپیۀ برسمِ شیر بها بمنزلِ خان اعظم برند - مبلغِ پنجاه هزار روپیۀ بعلّامی شیخ ابوالفضل انعام شد - پسرانِ میرزا یوسف خان بسجودِ قدسیِ آستان جبینِ آرا گشته فراخورِ حالتِ مناصبِ یافتند - چونِ پریشانی و ناسامانی کدبیر کابلستان بعرضِ خاقانِ جهان رسید همتِ ملک بخشِ 'خراجِ یکسائۀ کل ولایتِ مذکور بخشید - و حکم شد کارپردازانِ آن صوبه تا هشت سال هر سال هشتمِ حصّۀ مال تخفیف داده به تیول داران تنخواه نمایند - منصبِ شمس الدّین حسین پور خان اعظم (که نائبِ صوبۀ گجرات بود) از اصل و اغافه دو هزاری مقرر شد - آگهی آمد که خدایند خان حبشی در سرکارِ پانهری و پاتم غبارِ فتنه بلند کرده بود - خانخانانِ فوج را بسرکردگی راجه سورج سنگه و غزنین خان جالوزی بمالشِ او روان کرد - سعادت اندرزانِ بدان سو شتافته غنیم را شکست دادند - و در امضیتِ آن حدود مساعی حمیده بتقدیم رسید •

و از سوانح فیروزمند شدن ایرج پور خانخانان و هزیمتِ عنبَر جیو - آگهی آمد که خانخانان (چون رفتنِ عنبَر بجانبِ تلذگانه و تاب نیارادنِ میر مرتضی در قصبه ناندیر و رسیدنِ او و شیرخواجه بموضعِ جهری و دست درازنِ مخالفانِ درانِ نواحی و اضطرابِ شیرخواجه و میر مرتضی ازین رهگذر معلوم کرد) ایرج پور خود را با فوجِ عظیم از بندهای درگاه بدفعِ فتنه کسب نمود - ایرج با میر مرتضی و شیرخواجه پیوسته آویزه خصم بد نهاد پیش نهادِ همت ساخت - عنبَر ازین آگهی بجانبِ دمنور رفت - و از آنجا بطرفِ قندهار روانه شد - درین اثنا فرهاد حبشی با دوسه هزار سوار به عنبَر پیوست - و دلاورانِ لشکرِ منصور در هیچ جا عیان باز نکشیده نزدیک بغنیم رسیدند - چون مخالف پای ثبات افشوده بود سرانِ لشکرِ فیروزی اثر به ترتیبِ افواج پرداختند - قول ایرج با لشکر پدر خود و برخی منصبداران - هراول راجه سرج سنگه بهادر الملک شیخ ولی پربت سین کهنه (۳) مکنده رای گردهرداس پسر رای سال درباری راگهر داس پور کهنکار شیخ (۴) مودود زاهد پور شجاعت خان قاسم حسین خان شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف شیخ مصطفی فتح خان لودی اختیار خان شیرخان و دیگر بهادرانِ نصرت شعار - برانغار میر مرتضی و جمیع کارطلبان - جرانغار علی مردان بهادر و جوق از مبارزان - عنبَر نیز بازاده پیکار و آهنگ کارزار تعبیه افواج کرده معرکه آرا شد - نخست هراول غنیم آراسته فیان پیش را برداشته بر هراول لشکرِ منصور زور آورد و آتش زد و خورد بلندی گرفت - و از دودِ توپ و تفنگ روزِ روشن مشگین لباس شب در پوشید - بهادرانِ تهور شعار خصم را بضربِ بندرق و شپه تیر بیجا ساختند - سپس بهادرانِ قول حملهای مرد آزما بروی کار آوردند - پیکار پرستایی به نیروی اقبالِ جهانشاهی پای همت پیش نهاده تیغِ دردستنی زدند - و از خونِ دشمنِ گلگونِ فیروزی بر چهره بختمندهی کشیدند - و مخالف تیره روز نیلِ عارِ فرار بر روی روزگارِ خود پسندیده پشتِ بیدانِ کارزار داد - درین شگرف آویزه تردد نمایان از دلاورانِ هراول و گردانِ قول جلو ظهور داد - اگر مردمِ جرانغار و برانغار دستِ جرأت می کشادند مخالف را پای گریز نبود - و البته عنبَر و فرهاد اسیر میگشتند - درین اثنا بیست زنجیر فیل با سایر اسبابِ غرور و پندارِ مخالفان در تصرفِ اولیای دولتِ قاهره در آمد - چون مرده این فتح شگرف از عرضداشتِ شاهزاده دانیال بمسامعِ جلال رسید سپاس ایزدی بجای آمد - سعادت مندانِ (که درین

(۲) در [بعضی نسخه] فتنه عنبری سپاه کسب نمود (۳) در [بعضی نسخه] پربت سنگه (۴)

رزمِ نامور مصدرِ ترددات گشته بودند) عنایتِ پادشاهی (باضافهٔ مناصب و هطابای اسپ و خلعت) پایتِ قدرِ هر یک برافزود - شاهزاده از جملهٔ فیلان مذکور ده زنجیر روانهٔ والادراکه ساخت - و ده نزدِ خود نگاهداشت - باین سگالش که هرگاه بدراتِ مقاومت مستعد گردد پیشکش نماید •

و از سوانح فتحِ جمو ست - چون حسین بیگ شیخ عمری بموجب حکمِ قضا شیم قلعهٔ جمو را محاصره کرد زمیندارِ نگرکوت و باسوی مقهور سایرِ مرزبانان و کوهیان برگشته لکن پور و جسروته و مانکوت بمکِ آن بومی فراهم آوردند - و کوششهای بلیغ نموده ناکام برگشتند - و هنگام شب با بختِ سیاه رهگرای دشتِ ادبار و گام فرسای بادیهٔ فرار شدند رام گدھے و جسروته و جمو و مانکوت و کویست^(۲) به نیروی اقبال والا گشایش یافت •

از بنگاله گوناگون آگهی چهرهٔ نشاط برافروخت - نخست راجه مانسنگه بولایت تهاکه رسیده کیدا رای مرزبان را بداستان اُمید و بیم رهگرای نیکویندگی گردانید - دیگر چون آگهی یافت (که جلال کهره^(۳) وال باجمعه از تبه کاران بد مآل قصهٔ آگره و مالیه را ناخنه فراوان تشویش ببازرگانان و باشندگان آنجا رسانید) خواجه باقر انصاری را بکهرزاهات نزدِ مهاسنگه فرستاد - که باتفاق هم این شورش فرو نشاند - چون مهاسنگه بکهره پیوست جلال دریای مقدری را پیش رو داشته با پنج هزار پیاده جنگی و بانصد سوار نمودار گردید مهاسنگه بے ثامل اسپ بآب انداخت - چون از بلندئی کنار رود بر آوردن اسپان دشوار بود برخه همراهان او رختِ هستی بآب نیستی دادند - و بدشترے به نیروی اقبال برآمده آتش بخرمی زندگی مخالفان بزدند - و آن کجگرای خاکِ ادباده بر فرقِ روزگار خود بیخنه چون باد بدر رفت - مهاسنگه خاطر از مهم واپرداخته دفعِ فتنهٔ قاضی مومن (که هم دران ایام در پرنیه نیرو روزگاران بسیار را فراهم آورد) و گردِ شورش برانگیخته بتاراج آن نواحی دست دراز کرده بود) ناگزیر وقت دانسته عنانِ همت بآنصوب تافت - آن برگشته بخت بر کنارِ آبِ کوسی قلعهٔ ساخته در فکر گریز بود - همین که از قریب افواجِ ظفر قرین آگهی اندرخت بازه وزاد در کشتی نشسته بآن طرف بدر رفت - مهاسنگه بانصد سوار بتکامشی او از آب گذراند - و او در جزیرهٔ درآمد - فوجِ نصرتمند را از جنگل انبوهی نشان بر قرار نمی مالد - چابک خرامان نبرد دوست پرانگده شده از هر طرف بآن جزیره در می آیند - مومن را نخست نظر بر چندهٔ دلاران می افتد - و مجاهدان را در شماره

اندک فرا گرفته و از دیگر مبارزان بیخبر گشته با برخه رزم جوی میشود - و فوج پیش را برهم می سازد - مراد بیگ اوزبک و نور الدین محمد خویش محب علی خان از برهم خوردگی حصابه بر نداشته با دل قوی و همت درست غریب آویزش میکنند - نور الدین محمد خان در راه اخلاص جان می باز - درین هنگام بیم آن بود که گزنده بفرج فیروز مند رسد - اما از اقبال شاهنشاهی قاضی مومن از بارگی سرنگون می افتد - و همان جا کشته میشود - و بهادران مظفر و منصور می گردند - دیگر برآچه آگهی رسید که عثمان ملعون با جمعی کثیر از دریای برم پتر گذشته - و باز بهادر تلماق تئانه دار آن ناحیت را پای قرار از جای رفته - و از آنجا در بهوال آمده - راجه در عرض شبانه روز ببهوال رفت - و روز دیگر بر لب آب بهار محاربه خصم بد فرصت را آماده گردید - و پس از درآویختن بسیاری افغانان تباہ بسیج را ره گری نیستی سرا ساخته فراوان آلتا از نوازه و توخانه بدست آورد - و تئانه را بردان کار استوار ساخته بدهاکه آمد - و جمعی مبارزان را بگذشتن از آب انجهمانی و مالش عیسی و کیدا مرزبان بکرم پور و سرهر پور امر کرد - افغانان تیره روزگار باتفاق داود پور عیسی و زمینداران گذرها را بند کرده آماده محاربه گشتند - و روزی چند فوج منصور را از عبور مانع آمدند - راجه از صورت کار آگهی حاصل کرده از دهاکه بشاه پور آمد - نخست جمعی را بکمک مبارزان پیشین تعین نمود - چون از اندازه طاق آنها زیاده بود و جنگ قوی برگذر آب روداده چاره کار در رسیدن خود دانسته در پیوست - و بے محابا فیل سواره بآب در آمد - و سایر مردم قوی دل گشته شاور دریای مردانگی شدند - و از آب گذشته غنیم را بر شکستند - گروه مخالف را پای ثبات بلغزش در آمد - و راه ادبار فرا پیش گرفت و راجه از عقب رفتن شکیب کرده در برهانپوری و تیره توقف گزید - شیرخان بومی آن سرزمین از سعادت منشی راجه را دید - و از آنجا بسرهرپور و بکرم پور شگفت - داود و سایر افغانان و اژون طالع بحدود سزارگانو بدر رفتند - راجه از غنیم خاطر فراهم نموده بدهاکه روی آورد - درین ولا رای سال درباری را بمنصب دوهزار و پانصدی ذات و هزار و دویست و پنجاه سوار سر بلند ساختند - از دیرین بندهای درگاه بود - و نقش خدمت و جانشیناری درست داشت - رای بنگه راهپور را (که از کم مایگی خود لغزشها از سر زده بود) ببادافراه کردار یک چنده از کورنش محروم داشته بودند - دزینولا چون رقوم بشیمانی از صفحه احوال او خوانده شد عفر جرم پوش پادشاه عذر نیورش کرده او را ناکرده انگاشت - و حکم

کورنش ملادر گشت - و نوازش پور او را (که همواره برخلاف خواهش پسر زیستن) مشروط برضا جوی پدر داشته بر زبان حقائق ترجمان گذشت - تا از پدر (که خدای مجازی ست و رضامندی او مستلزم رضای خدای حقیقی ست) خوشنودی حاصل نکند از عواطف خسروانی بهره نخواهد اندوخت *

از عرائض کارپردازان دکن بعرض رسید که شاهزاده سلطان دانیال محال جایگزیر میرزا شاهرخ تغیر نموده - ازین جهت میرزا دل شکسته گشته عزم طواف قدسی آستان دارد بنابراین شاهزاده فرمان شد تغیر جایگزیر میرزا ازو بغایت ناپسندیده نمود - باید که آن محال بمیرزا وا گذارد - و یرلیغ عنایت نشان بنام میرزا زینت صدر یافت - فوادم آوردن پراگندگیهای صوبه مالوه برای صواب انتهای او باز گذاشته آمد - سرگرم خدمت باشد و بطلب بجانب والا درگاه قدم نفوساید - و بعنایت اسپ خاصه میرزا را سرپلند فرمودند - نظم و نسق صوبه ملتان بمسعود خان بازگشت - و مشمول عنایت بآنصوب رخصت یافت - پرتاب سنگه برادر راجه مانسنگه از بنگاله آمده دولت کورنش دریافت بعرض رسید که عساکر منصور بر باسوی موهود مظفر آمد - و قلعه کولیر مفتوح شد برآمداس حواله گردید *

و از سوانح دکن بمسامع قدسی رسید - خانخانان از بن برکنند خا و بن راجوی فتنه جوی را پیش نهاد همت ساخت - و شاهزاده سلطان دانیال خیرگویی بیکه از فاروقیان در حوالی بابل گکته معلوم نموده تندی بیگ خان و خواجه ابوالحسن را با فوج بمالش او کسبل نمود - او ازانجا بدولت آباد گریخت - و خواجه ناظر خواجه سرا در قلعه بر مبارزان فیروزی نشان بسته آغاز جنگ کرد - نصرت قریبان در محاصره قلعه لوازم اهتمام بجای آورده کار بران خیره سر تنگه نمودند - چون راه گریز مسدود یافت ناگزیر زینهار شده بدولتخواهان پیوست - بعلاوه شیخ ابوالفضل فرمان شد جویده عازم درگاه اقبال مطاف گردد - و لشکر خود را با شیخ عبدالرحمن پور خود گذاشته او را به نظم مهمات پذیرد - بقراط دانش علامی قهّامی شیخ ابوالفضل مقتدای ارباب فضل چون عقیده درست و اخلاص راسخ بخدیو صورت و معنی داشت در خور آن پایه پایه بر مراتب قرب و منزلت و مدارج دولت و شوکت برمی آمد - ناتوان بینان از دید احوال او شعله حسد در کانون ضمیر می افروختند - و کین تیزی و غدر اندیزی را فرصت می بودند - تا حمایت ایزدی شامل حال و عنایت سرمدی کافه سالان پاک نهاد

بود کار او ببلندی می گرائید - و از هیچ رهگذر گزند نمی رسید - اما کینه حسه پیشگاه پهلوسه قزقمندی می گرفت - رفته رفته مزاج شاهزاده سلطان سلیم بناخن زنی ترفند گذاران بران پیشوای اهل دانش برشورید - (چون اطوار شاهزاده ناملائم طبع خاتون ستوده سیر بود - و پهلوسه برخلاف خواهش آن حضرت زیست^۱) بے توجهی گیتی خدیو روز بروز افزون میشد - بداندیشان سرگرنی و ناخشنودی کشور خدا از سعایت شیخ وانموده دلنشین می کردند - که شیخ در ریختن آبرو و زدودن نقش اعتبار شما میکوشد - و ازین قسم مقدمات چندان خاطر گزین شاهزاده گرم خو (که از دوام باده گساری و مستی شراب برنایی و کلمکاری سرمایه کار آگهی و هوشیاری در باخته بود) ساختند - که بر جان شکر آن یکنای روزگار کمر بست - در هنگام (که شاهزاده بطلب میخواست که بدرگاه برسد - و دیهم خدا از باطن غیب دلان برسگالش او آگهی حاصل کرده آمدن نگذاشت) خبر طلب شیخ از دکن بر سبیل ایلغار معلوم نمود - فرصت را غنیمت شمرد و برسنگدو بندیده را (که از دیرین رهزان بود - و وطن در سر راه دکن داشت - و از مدتی در رکاب پادشاهزاده بسر میبرد) فرمان داد - چون شیخ بشوق ملازمت اقدس جریده راه نبرد است سر راه برو گرفته کارش بانجام رساند - و به بسا نوازش آن تبه کار را امیدوار ساخته کسبل نمود - و آن عوان ندان از هرچه زودتر بوطن آمده و جماعت وحوش سیرت سباع خاصیت بندیده را با خود یکجا کرده در کمین فرصت نشست - شیخ چون فرمان گیتی خدا را کاربند شده از دکن گام سعادت برگرفت در اجین شنیده که آن کج اندیش سر راه گرفته است - این سخن را وزنه نهاده به دید هواخواهان (که میگفتند - ازینجا عنان نافته از راه گهائی چاندا برویم) نه پسندید^۲ - همانا از قرب زمان ارجحال سر رشته تدبیر از کف رفته بود - یا آنکه خاطر بگسیختن آخشیچی پیوند رغبت تمام داشت - و دل از دریانت نیرنگیهای روزگار و دید اوضاع زمانیان سیر شده بود - غره ربیع الاول هزار و یازده هلالی مابین سرای ببر و انتری برسنگدو از کمین گاه برآمده نمودار گردید - آن هشدار خرام میدان آگهی بخاطر آزاده و پیشانی گشاده و دل برترنگ و هسته قراح آماده پیکار گشت - گدائی خان افغان (که از دیرین ملازمان و پرورده احسان بود) پیش آمده عنان گیر گردید و از سر نیک بسیچی و خیرسگائی ظاهر کرد - که دشمن بجمعیّت فراوان ظاهر گشته

(۲) یا (گام سرعت) باشد (۳) نسخه [۱] پسند نکرده

ز کم یارِی چیره دست نمیتوانیم آمد - آن سزوار که من با چنده ژوبوری خصم شوم
 رِشما باهستگی راه بسپرد - تا خصم از کار ما واپردارد زمانِ دراز در میان می افتد
 رِشما بآنتری (که ازینجا سه کوه است - و درانجا رای رایان و راجسنگه با دوسه هزار
 سوار فرود آمده اند) بفرغت میرسید - آن غیرت مند شجاعت آئین پاسخ برگذارد - فروهیدگان
 آژرم دوست را جان بناموس درباختن و بغیرتمندی و دلیری فروشدن خوشتر است
 از روزگارے ببددلی بسر بردن و عارِ بیجگری بر خود پسندیدن - در آئین راد مردان
 ازین نکرهیده تر چه باشد که برحیاتِ مجبولة الانصرام اعتماد نموده خصم را پهلو دهند
 و دل در جهان ناپایدار بسته جاوید نفرین اندوزند - اگر واپسین روز (که هرآینه
 بے شایبه شک و شبهه همه کس را در پیش است) همراهین روز است چه چاره و کدام
 تدبیر - دیگر بر زبان راند - بنده نوازیِ خدیو صورت و معنی مرا از پایه طالب العلمی
 بعالی درجه امارت و وزارت و گزین مرتبه سرداری و سپه سالاری بر آورده است
 امروز اگر از من خلاف شناخت آن حضرت ظاهر گردد در عالمیان بچه نام نامزد گردم
 و در همچشمان چگونه رؤسید توانم شد - این بگفت - و متوجه غنیم گشت - گدائی خان
 از پیش شده باز بالاحاج تمام گفت - سپاهیان را ازین نوع کارها فراوان روی میدهد
 در وقت (که جنگ با خصم مناسب نباشد) از یک سو شدن و عذاب بر تافتن و بار دیگر
 انتقام کشیدن خلل در ارکان شجاعت راه نمی یابد - هنوز فرصت باقی ست - میتوان
 خود را ازین مهلکه بکنار کشید - آن آماده سفر واپسین (که قدم بر جان نهاده بود)
 التفات بر کلمات دلسوزانه او نکرده گفت - از پیش این دزد رو ناشسته گریختن از من نمی آید
 هنوز سخن در میان بود که برسنگدیزو مقهر رسیده آمد - و آن والا همت توسن جرأت
 برانگیخته بر فوج مخالف زد - و بزخم نیزه که بر سینه رسید از گلگون زندگانی جدا شده
 بر خاک هلاک افتاد - گدائی خان و چنده دیگر توفیق جانفشانی یافتند - افسوس
 ازان معدن دانائی - و دریغ ازان بحر شناسائی - شمع سبستان علم و دانش فور مرد
 و سرچشمه فضائل و کمالات بیفروشد - فطرت را روز بد پیش آمد - و دانش و بینش
 جگر ریش شد - فهم و فراست را پیوند گسست - و دوربینی و دقیقه شناسی رخت
 * بیت *

از عالم بریست *

درینا آسمان معرفت با خاک یکسان شد • ستون علم از جا رفت و کاخ فضل ویران شد
 چون این کیفیت غم افزا ببارگاه گیتی بخداند رسید شهریار پایه شناس مهربان را دل

بدر آمد - که نیم افروزِ قدسی محفل و مصاحبِ آگاه دل را بیمانه حیاتِ لبریز گشت
 نوینانِ والا مرتبه بدر از نای غم در شدند - که صدر آرای بازگه وزارت را رشتن زندگی
 کوتاهی کرد - دانش اندوزانِ حکمت پژوه بزم اندوزی نشستند - که مریع نشین چاربالش
 فضل از جهان برخاست - هشیار مغزانِ بیدار باطن آه سر بر زدند - که هنگامه گرم ساز
 آگهی را خوابِ واپسین در گرفت - عمومِ خلائق نوحه و زاری آغاز نهادند - که پیشوای ارباب
 صلح کل و مراجِ شناس زمانه را روزگار سپری شد - غم و غصه که خاتانِ قدرداران را روی داد
 از اندازه گفت بیرون است - از ثقات بگوش خورده که خدیو زمان دو پیر روزی بعشرت
 نمایش پروازِ کبوتران مشغول بودند - و بر سر پا ایستاده نظاره بازی آن بدیع کرداران
 میفرمودند - که شیخ فرید بخشی بیکی ازین واقعه آگهی داد - آنحضرت بے اختیار شهنه زده
 از خود رفتند - و بعد از زمانه دراز بافته آمدند - و چند روز متوالی (از فدای
 آن مصاحبِ دانش آئین نوینِ اخلاص گزین مخاطبِ بلند فطرت مخلصِ مانی طبیعت انیس^(۲)
 مجلسِ خاص همدم خلوتند؟ اختصاص مستشارِ مائبِ رای هوا دارِ راستی سرائی)
 دید؛ نمین و چهره غمگین داشتند - و هرگاه از آن قضیه یاد میکردند آه درد آلود کشیده
 دست بر سینه میمالیدند - شاهزاده از برای چنین لغزش (که از واقع شد) بانواع ملامت
 و اقسام عتاب ملوم و معاتب گشت - و در خاطرِ قدس مظاهر کدورت تمام از شاهزاده
 جای گرفت - چنانچه تا آخرین نفس آزرده بودند - و با کمالِ تضرع و ابتهال برو
 نه بخشودند - وزیرِ شهنشاه حق جو - ابوالفضلِ آگاه دل - این دو فقره هر کدام تاریخ
 خوب آن قدوه اربابِ دانش میشود - که محررِ ارقام را در انقای مسوده این اوراق رو داده
 برای رایان فرمان شد - بر سنگدینو مقهور را مستاصل بسازد - و تا سراز تن او جدا نکند
 از پا نشیند - راجه راجسنگه و رامچند بندیله و سایر زمینداران آن نواحی بیادری
 مقرر شدند - ضیاءالملک بخدمتِ بخشیکری این لشکر سربلند گردید - و جمعی از منصبداران
 حضور بهمراهی او معین گشتند *

و از سوانح رسیدنِ عرغه داشت نیاز میرزا بدیع الزمان همشیره زاده میرزا محمد حکیم
 از بدخشان - در سالِ چهل و ششِ الهی نگاشته خامه درست گذارِ علامی شده که او
 پس از چیرگی بر ولایت بدخشان خطبه و سکه زار بنام نامی خاقان جهان زینت داد
 و کار دال با عرغه داشت عذر پیشین کم خدمتی بدرگاه والا فرستاد - و شهریار ناتوان نواز

مهربان دل فرستاده او را با فراوان کالا و بسیاری اسلحه و یراق جنگ برگردانیده نیرو افزود درینوا باز بوسیله عریضه خود را مذکورِ همایون محفل ساخته خواہش تخت دست افزار جنگ کرد - خاقان کام بخش بیست شتر بار آلات جنگ و کالا مصحوب ملک محمد بدخشی (که بدازغگی کان لعل بدخشان مقرر گردید) بجهت میرزا مرحمت فرمود و فرمان عاطفت نشان مشتمل بر انواع دلدهی شرف ارتفاع یافت *

و از سوانح بسر آمدن روزگار خواجه سلیمان بخشی لشکر کوهستان پنجاب - جمع را بر سر موئے میفرستد - و انتظار خبر میبرد - چون آگهی نمی یابد خود از بی فرستادهها میبرد - و در هنگامی (که آن جماعه بخالف در آویخته بودند - و از هر دو طرف تیر و تفنگ در کار) بآنها می پیوندد - درین اثنا تفنگ بشقیقه اش رسیده جان میشکند - بعرض اقدس رسید - شاهزاده دانیال یک چندے بنابر تاکیدات آن حضرت از می گساری باز آمده و جام بر سنگ زده و بر خوردن شراب قسم بفرق فرودسای خدیو صرت و معنی یاد کرده بود - درین اوان پیمان گسل شده باز بپادہ پیمائی افتاده - و در خوردن آن آب آتش مزاج از حد اعتدال تجاوز نموده - فرمان اندرز نشان بآن نونہال سلطنت ناند گشت چرا بر برنائی و رعنائی خود رحم نمیکنند - و از واتعہ بزرگ برادر خود شاهزاده سلطان مراد بند پذیر نمیشود - ازین آتش کردار برق خصلت استخوان کاخ انسانی را (که گزین بنا بر آورده یدالله است) چه زیانها که متصور نیست - اگر جویای خشنودی آفریدگار حقیقی و خدای مجاری ست دل از همدمی آن مصاحب زیانگر برگرداند - و از یک لحظه خرسندی (که ازان می اندوزد) طلبگار خسران جاوید نباشد - از عرائض صوبہ دار کابل و دیگر متصدیان مہمات آنجا [سرِ فتنه بر افراختن احد داد بد نہاد در تیراہ - و پیوستن الوسِ افریدی و بنی و اورک زئی و سوزی با او - و رسیدنِ تختہ بیگ (که بجهت دفع خصومتِ یوسف زئی و اورک زئی در نکر کوٹ اقامت داشت) ازین آگهی به پشاور - و ازانجا متوجہ تیراہ شدن و ایل گشتن الوسِ افریدی با او - و رفتنِ احد داد از تیراہ بآهن پوش و آن نواحی - و مالش دادنِ تختہ بیگ جمع از افانگہ را (که ہاشارہ احد داد قلعہ ارخیل و دومندئی را ویران ساخته در میانِ علی زئی نشسته بودند) - و ازان پس تہانہ نشاندن و رودبندی و آمدہ دیدنِ کلانتران الوسِ افریدی او را - و پیوستنِ سرانِ قبیلہ اورک زئی پس از گرفتنِ عہد و بستنِ پیمان باو - و برہم خوردنِ هنگامہ احد داد - و گامِ ناکامی برگرفتنِ او بطرفِ

چوهانه [مفصل معروف عاكفان سده اقبال گردید - چون از حسین قلیچ پور قلیچ خان در پنجاب ترددات بلیغ بظهور رسید و تلوك چند مرزبان نكر كوت را ایل ساخت حسین قلیچ بخشش خلعت و قلیچ خان بعطای پرم ترم خاصه و تلوك چند بومی بانعام پرم ترم دیگر سرافراز گشتند - از شاهزاده سلطان سلیم چون نقصیر بزرگ بوقوع آمده بود و مزاج اقدس آشفنگی تمام داشت هیچکس نیارسته درخواست لغزش نمود - مهین بانوی روزگار مریم مكاني و خاتون شبستان عفت گلبدن بیگم آرزوی بخشایش در میان آوردند از آنجا (كه شهپور قدرتدان را در پاس خاطر مریم مكاني و نگهداشت جانب گلبدن بیگم اهتمام تمام بود) خواهش پذیرفته حکم بآمدن شاهزاده بقدسی آستان فرمودند و مقرر شد كه عفت قباب سلیمه سلطان بیگم رفته شاهزاده را نرید بخشایش رساند - و با خود بدرگاه اقبال بیارد - آن عصمت نقاب بجهت تسلی خاطر هراسان شاهزاده یك زنجیر فیل فتح لشكر نام و اسب خاصه و خلعت مبارک ازان حضرت گرفته با خود برد و همدین آیام فوجداری میوات بافتخار بیگم مقرر گشت - دوم آبان جشن شمسی وزن گیتی خداوند شد - بزم نشاط آرایش یافت - و آن شاه سنجیده را بدوازده چیز برسنجیدند - و آزمندان را سرمایۀ بی نیازی فراچنگ آمد - پیشکش قاسم خان از صاواد النهر رسیده پذیرائی یافت - شاه بیگ خان ناظم قندهار را بمنصب پنج هزار پیای اعتبار برافزودند - و حکومت غزنین از تغیر شریف خان باو بازگشت - و در باب ابعثی^(۲) راه قندهار و غزنین (تا آمد و شد بازرگانان بجمعیّت خاطر باشد) حکم بقدغن تمام ناذ گردید - سالباهن توبیخی بخطاب راجگی نام بر آورد - او در تنگ بازی بے همنا بود و از دوام خدمتگاری سربلندی گرفت - از عرضداشت میرزا شاهرخ رنجوری و ناتوانی او ظاهر گردید - بینی داس پزشک بمعاجزه او دستوری یافت - منوچهر و خسرو کارگیای ایران را گرانبار عطا کسبل فرمودند - و از متعلقات سواد اعظم هندوستان فراران متاع مصحوب او ارمغانی کارفرمای آنجا شد - و هنگام رخصت منوچهر چهارلک دام دیگر بر انعامات سابق افزوده آمد - آگهی رسید ایرج پور خانخانان را با عنبر جیو سترگ آویزه روی داد و به نیروی اقبال جهانگشا فیروزمند آمده فیلان و سایر اسباب استکبار او را منصرف گردید خدیو بنده نواز در جلدی این خدمت خطاب بهادری باو مرحمت فرمود - و جادون داس برادر زاده رای بهاری چند رخصت یافت - تا منشور عاطفت بشاهزاده والا گوهر سلطان

دانیال و خانخانان و ایرج بهادر رسانیده فیلاے (که از غنیم بدست آمده) با خود بدرگه آرد - و کمر خنجر مرصع مصحوب او بشاهزاده مرحمت گردید - و بشیخ عبدالرحمن پور علمای ابرو الفضل فرمان شد که برای رایان پیوسته از برسنگه دیو مقهور کین پدر مغفور بکشد و جایگزین شیخ عبدالرحمن در صوبه مالوه مقرر گردید - بالتماس شفیعان جرم بزرگ شاهزاده را خلعت خامه و اسپ خاصگی مصحوب برهان الملک خواص مرحمت شد - و بسا کلمات مرعطت آمیز بزبان او حواله گردید - شاهزاده دانیال الماس بوزن بیست و هفت سربخ و لعل بگرانی چهار مثقال برسم پیشکش ارسال داشت - بابوالقاسم تمکین فرمان نافذ گشت - میرزا غازی را با خسرو نام غلامی که معتمد اوست روانه درگاه والا سازد - هاشم خان و قاسم خان پروانه و حسن قلیچ از اقطاع خود آمده بشرف ملازمت اقدس جاوید سعادت اندوختند حکیم رکن و حکیم حیدر را قاید توفیق زمام طالع گرفته از عراق بدارالنعیم هندوستان آورد و از دولت ملازمت پادشاه غریب پرور کامیاب مطالب گردیدند - نخستین پزشکی را با صوبی دانش فراهم آورده بود - و بقایه سنجی میل تمام داشت - و مضامین بلند در رشته نظم کشیده - درمیان در فنون حکمت صاحب دستگاه - و از طبابت نیز آگاه و بر انشای نظم و نثر قادر - و آراسته باطن و ظاهر بود - عرضداشت بزرگ شاهزاده از نظر انور گذشت - خلاصه مضمون آنکه دومنزل مهد عفت شعار را پذیرا شد - و سجدات مراجع خاقانی بجای آورد - و دران عریضه خواهش تکوین (که ایرانی و خشور پیشکش کرده) ظاهر ساخته بود - خرم پور خان اعظم بیست راس اسپ کچی (که از ولایت جونه گدھے برسم پیشکش ارسال داشته بود) از نظر مقدس گذشت - بعرض رسید که برسنگه دیو تپاه کار در پناه جنگلها و دشوار درها در آمده قزاقانه میگرد - و رای رایان چندین بار آن شلیده مغز را مالشها بسزا داده - درینولا چون آگهی اندوخت (که این سیه کار بقلعه بهاندیر در آمد - و پس از گرد گرفتن بهادران منقل از انجا بحصار ایرج در خزیه و فیروزپه جنود او را نیز قتل نموده است) نیز تر ره نوردیده بصورت مندان پیوست آن سیه بخت از قلعه بر آمده بر لب آب شورش افزود - و جنگ تفنگ گرم گردید رای رایان از آب رود گذشت - و ازین جهت که کنار رودبار بلند بود مردم بدشواری بر آمدند و زد و خورد در میان آمد - آن بد کار منهرم گشته بقلعه ایرج در شد - رای رایان محاصره آن پرداخت - چون کار نزدیک شد شیخ دیوار قلعه را شکافته از طرف مورچا راجه راجسنگه بدر رفت - غالباً راجه مذکور در دستگیر کردن او مسامحت نمود - بهادرا

نیروزمزد تکامشی نموده چهل کس آن مخدول را به نیسنی سرا فرستادند - و چون جنگلی انبوه و لورنندهای بسیار در راه بود مبارزان از تعاقب باز ایستادند - و آن شریده سر جان سلامت بدر برد *

و از سوانج سپری شدن روزگار میوزا بدیع الزمان - از نابسامانی خواهش لخته اشیا ی قورخانه از درگاه والا نموده بود - و خاقان مهربان خواسته را با فرمان استمالت مصحوب ملک محمد بدخشی فرستاد - پیش از رسیدن او باقی خان والی توران با لشکر گران بدخششان آمد - و میوزا با کم نیروئی دل باویزه بر نهاد - و غنیم چیره دست آمده زنده برگرفت - و از بیهری جان بشکرت *

و از سوانج رسیدن پاینده خان برادر باقی خان بولا درگاه - نگارش یافت پس از کشته شدن تنم خان باقی خان بتوران رفته کارگیزائی آن ملک یافت - و او در ولایت گرم سیر اسیر شاه بیگ خان گردید - درینولا او را بدرگاه فرستاد - چون از نظر اقدس گذشت بمیوزا والی حواله شد - او بکین برادر خود بدیع الزمان (که باقی خان از هم گذرانید) خون آن بگناه ریخت *

و از سوانج بسر آمدن روزگار مهد عفت نقاب گلبدن بیگم همه گیتی شهریار چون هنگام رفتن ازین کاروانی سرا در رسید روزی چند تب عارض مزاج گشت - و معالجه پزشکان سودمند نیامد - ^(۲) دوشنبه ششم ماه رمضان سال هزار و یازده رو در نقاب عدم کشید - ^(۳) هشتاد و دو سال درین جهان نا پیدار ایزدی رضا فراهم آورد - خاقان جهان را غریب محبت بآن قدسی ذات بود - بمقتضای آداب دانید محقق آن سفرگزینی ملک تقدس را بر دوش خود گرفته گام چند بمشایعت برداشتند - و دلهای آزمندان بخیرات و مبرات بدست آورده خرسندی روح پاک آن محمل آزادی کشور بقا حاصل کردند - ملکه روزگار مریم مکانی هنگام غلبات غمرا ت موت (که وقت بخودی و فراموشی ست) بر بالین ایشان حاضر شده هر چند بیگم جیو گفتند پاسخ نیافتند - چون از دیر باز یکدیگر را مهر آمیز خطاب میفرمودند مرتبه دیگر بآپ خطاب و نام برخواندند - دیده بر روی مبارک ایشان وا کرده باین مصراع جان گداز لب گشودند * ع * * من زار بمرم صبر بادا ارزانی *
مرضداشت عفت نقاب سلیمه سلطان بیگم بموقف مرض رسید - داستان حسن عقیدت و اخلاص شاهزاده را بآب و تاب نوشته بودند - و نیز معروض داشته که غبار وحشت

(۲) پنجم [۱۱] ششم ذی الحجه (۳) در [نسخها] ۵ هشتاد و دو سال *

و توهّمات از صفحه ضمير شاهزاده پاک کرده ام - بزودي با اتفاق ايشان عاظم طواف سده
افتدال مطاف ميگردم •

آغاز سال چهل و هشتم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

يعني سال اسفندارمذ از دور چهارم

روز جمعه هشتم شوال (سنه ۱۰۱۱) هزار و يازده هجري پس از سهري شدن
در ساعت و چهل دقيقه طاريس آتشين بر حمل را آشيانه ساخت - و دوازدهم سال
از چهارم دور بعالميان نويد شادماني رسانيد •

فروز رسيد و بوستان رنگين شد • خورشيد زمانه را بي ترئين شد

از بسكه هوا تربيت آب نمود • شورا به بچشم عاشقان شيرين شد

بفرمان خديو دولت دولخانه را از بستن آذين چهره رنگين كردند - و تا هنگام پيوستن
نور بخش عالم بدرجه شرف بزم عيش و طرب سرور افزای خاطر خديو گيتي پيرای گرديد
از کام بخشی شهریار جهان جهان را دامن امید برآمد - بزرگان روزگار بگذرانيدن پيشكشا
سرمایه سعادت جاويد بكف آوردند - پوده گزين حريم عفت سليمه سلطان بيگم معروض
داشته بود - شاهزاده سلطان سليم را با خود گرفته بصوب آستان اقبال زمين پيما شد - چون منجهان
بعرض والا رسانيدند (كه شاهزاده دانيال از هدمی صراحي و ساغر بهلوتبي نمي كند - و از
دوام ميكساري زار و زبون شده است) عاطفت آن معني پزشك خواست كه شيخ آهداد را
بطلب او فرستند - بركه چون بدولت ملازمت كامياب گردد بخوش داوری شاهنشاهی اندرز
بيماري از دوری گزيند - شيخ آهداد از اراده گيهان خديو بشاهزاده آگهي فرستاد - درينوا
شاهزاده عرض داشت - چون بر طلب خود آگاه شدم ازین جهت خانخانان را ببرهان پور
خواندن مصلحت وقت نبود - بقصد ملاقات او گام فراخ برگزفتم - تا او را بایست وقت
آموزم - و صلاح کار و اناميم - و چون شيخ آهداد برسد بصوب قدسي آستان ره نورد کردم
ازین آگهي بخاطر غيب ياب پرتو انداخت كه شاهزاده دل نهاده آمدن نيست - و رفتن او
از خاندیس بصوب دکن بهانه جویی ست - بنابراین فرمان شد روانه شدن او نزد
خانخانان حيله ايست برای نيامدن - و نيامدنش از شراب شيفتگی و ن آسانی ست
و گر نه خانخانان را باندزگویی و پند گذاری او چه احتياج - اگر درباره چنین حرف

نویسد آرزوگی خاطر مقدّس نسبت باو یکم هزار خواهد شد - و نیز فرمان شد که چند مراتب حکم بطلبِ خواجه فراست خواص (که بسببِ رنجوری درانجا گذاشته شده است) و فیالے (که در جنگِ عنبر و فرهاد بدست آمده) صادر گشته - و از بے سعادتِی در روانه ساختنِ آنها عذرِها می گذرانند - و بتماشای آویزه فیالے (که از نظر مقدّس نگذاشته اند) بے حکمِ معلّی عشرت می اندوزد - این نکوهیده کردارِها هر کدام دلیلِ سیئه گلیمی و واژن طالعی اوست - باید که تمامی فیالان را با خواجه فراست ببارگاه فرستد - منشورِ عنایت با پرم ترمِ خاصه بجبهتِ سربلندی میرزا شاهرخ بمالوه روان شد و نامور اسپان با گزین خلعتِها بسرافرازی آمرای دکن مرحمت گردید - راجه سورج سنگه بیانتِ نقاره کوس امتیاز در اشباه نواخت - در دکن تردّدات ارجمند ازو بظهور پیوسته بود خدیوِ قدردان در جلدوی خدمات نقاره مرحمت فرمود - دوازدهم فروردین بیچہ جان انکه مادرِ زین خان کوکه را زندگی بسر آمد - پادشاهِ مهربان دل واماندهای او را در خانه اش رفته پرسید - میرزا شاهرخ آرزوی آستان بوس ظاهر کرد - فرمان شد حکم بطلبِ شاهزاده دانیال شرفِ ارتفاع یافته - اگر او یرلیغ مقدّس را کاربند شده بقلاوژی بخت بصوبِ آستان اقبال گام بردارد آمدنِ او بوالا درگاه مناسب نیست - چه آن ناحیه از دولخواهان خالی میشود - و در صورتی که شاهزاده از خویشتن داری و بالین پرستی و بدهمنشینی و دوامِ مستی قرار بر نیامدن دهد جمعیتِ خود در صوبه مالوه گذاشته بجانبِ سدّه سپهر مرتبه ره نورد گردد - و برای رایان فرمان شد - چون برسنگدیبو مقهور آواره دشتِ ادبار شده است با بندهائی (که با او یارِ اند) رو بسوی قدسی آستان نهد دوازدهم زنجیرِ فیال فرستاده شاهزاده دانیال از نظرِ همایون گذشت - از انجمله شاهرخ نام در حلقه خاصه جای گرفت *

و از سرانج آمدنِ شاهزاده سلطان سلیم بدرگاهِ والا - چون نزدیک بمركزِ اقبال رسید عرضداشت - حضرتِ ملکه جهان مریم مکانی دستِ مرا گرفته در پای سپهر فرسای حضرت اندازند - خواهش پذیرفته آمد - و حضرتِ مریم مکانی یک منزل پیش رفته بنّاره دلدهی خاطرِ هولناکِ شاهزاده را خرسند ساختند - و روزِ دیگر بدولتخانه معلّی آوردند - شاهزاده چهره عجز و شرمساری بر قدمِ خاقانِ جهان نهاد - و بر بے سعادتِی خود اعتراف نموده بهای های گویست - شهریارِ آگاه دل عذرِ نا پذیرنفتی بحسبِ ظاهر پذیرفته در آغوشِ مهربانی کشید - لیکن این لابه گذاری ناخشنودی باطنِ آن حضرت را

چاره گر نیامد - درازده هزار مهر نذر و نهصد و هفتاد و هفت فیل پیشکش شاهزاده از نظر تدسی گذشت - از جمله آن سه صد و پنجاه فیل رتبه پذیرائی یافت - بشاهزاده دانیال فرمان شد (چون راجه سورج سنگه از دیرباز دران صوبه است - و آرزوی ملازمت اقدس میکند - و اراده نظم مهتات وطن نیز دارد) گویند داس بهائی کارپرداز او را با جمعیت او نزد خود نگاه دارد - و او را جریده بآستان دولت رخصت نماید - تا از سعادت ملازمت بهره اندوخته در وطن بسربرد - پون نام فیل خاصه را (که در خوش نعلی و نیزنگی طراز بکثائی داشت) بزرگ شاهزاده خواش نمود - و از عنایات خاقانی بآرزوی خود رسید - شاهنشاه فراخ حوصله بجهت صید دل رم خورده شاهزاده دستار والا از سر خود برداشته برفرق او گذاشت - این شگوه بود برای آن زبیده تاج و سریر - هرچند خاقان بعد از خود بر خلافت شاهزاده راضی نبود اما سره را (که شایسته اکلیل فرماندهی ساخته باشند) بخواست تاج دولت بران قرار می گیرد - و همای سعادت سایه می گسترد شیخ عبد الرحمن پور و ابوالبرکات برادر علامی شیخ ابوالفضل مرحوم از دکن آمده ناصیه سعادت بسجود بندگی روشن ساختند - و پرسش پادشاه بنده نواز بر درونی زخمهای ایثار (که از واقعه هایله شیخ مجبور داشتند) مرهم بست - و آبه بر آتش آن جگر تنها زد سه زنجیر فیل و چهار قبضه شمشیر و هفت عقد مروارید و لخنه آلات مرصع پیشکش گردید و بایه قبول یافت - پرم نرم خاصه بشیخ عبد الرحمن مرحمت شد - هر هزارای پور راجه بربر عرضداشت شاهزاده دانیال آورد - معروض داشته بود - ترک باده پیمائی کرده ام شش ماه است که بآن آرزو نبوده - و نیامدن خود را عذرها گذارده بود - چهار اک دام بعمرزا علی اکبر شاهی انعام فرمودند - ابوالقفا اوزیک از توران آمده آئینه بخت را بخاک آستان اقبال جلا داد - از بزرگ امیران عبد المومن خان بود - و ابالت مشهد داشت - چون روزگار ولی نعمت او سپری شد بخدمت باقی خان تن در نداد - و دم از وارسنگی زده و دشت پیمائی مکه را دست آویز ساخته از توران برآمد - و برهمنوی طالع بسوی کعبه اقبال و قبله آمال فراخ روشد - پادشاه غریب نواز بمنصب پانصدی ذات و یکصد و پنجاه سوار سرافراز ساخت - قلیچ خان را (که از دیرین بندهای درگاه بود) بولا منصب پنج هزارای ذات و سوار بر نواختند - حسین بیگ شیخ عمری را به یتاق داری صوبه کابل و بنگش پدرود کردند - مادهوسنگه بمنصب سه هزارای ذات و دو هزار سوار فرق عزت برافراخت •

و از سوانح بنگاله آنکه زمیندار مکنه با نواره بسیار آمده نخست به بندر سزارگام رسید و قلعه پرمهانی را (که سلطان قلی قلماق مظفر خانی با جمیع بند ها در آنجا بود) گرد گرفت او رزم جویان از قلعه برآمده با غنیم در آویخت - و به نیروی اقبال روز افزون فیروزی اندرخت سپس بر قلعه (که احمد خسرو پوره یوسف کشمیری نگاه میداشت) روی آورد - او با جماعه کشمیریان رده آرا شد - از یاورانش چنده فرو شدند - و خود نیز زخمی گشته هنگام شب از معرکه روی بر نافت - راجه از چیرگی غنیم آگاه شده ابراهیم بیگ اتکه را گهو داس اسکرن دلپت رای و چنده را با فوج بیازری تعیین کرد - غنیم در هر چند روز بر تهاجمات می ریخت - و چپقلشهای قوی با بهادران میشد - ابراهیم بیگ دل بردن او نهاد و ترتیب اسباب نبرد کرده دلیرانه بجنگ پیش آمد - و سخت در آویخته آن بد گوهر را بسزا بر مالید - و فراوان کس را جان بشکرد - غنیم آب را از آتش شمشیر مجاهدان پناه دانسته بکشتی در آمد - و نواره را لنگر انداخته هنگام توب اندازی و تنگ افکنی گرم ساخت - مبارزان نصرت مند داد مدافعه داده برخه فراب نه نشین آب ساختند - میرزا شاهرخ بفرمان گیتی خدا لشکر به تنبیه مرزبان بانسواله کشید و بکوشش بسیار آن بومی را آواره ساخته بردلایت او دست یافت - و چنده در آنجا پای آسایش دراز کرد - آن به خان و مان ولایت مالوه را از یقادر خالی یافته دران حدود شورش افزائی و ترک تازی پیش گرفت - میرزا ازین آگاهی ولایت بدست آورده را وا گذاشته بچاره گری باز گشت - چون بمالوه رسید مرزبان مذکور به بنگاه خود در آمد - میرزا موسم برشکال را مانع تصور کرده نتوانست دو باره بآن ملک رفت •

و از سوانح تنبیه یافتن میرزا حسن پور میرزا شاهرخ در نواحی قندهار - در اواخر سال چهل و پنجم الهی نگاشته خامه راستی شعار علّامی شده است - که حسن میرزا از تنگ دستی کالیوه شده با یک از کشمیریان بیراهه رفت - تا این تاریخ اثره ازین پی کم کرده بیدائی نداشت - درینولا آگاهی آمد که آن نکره دیده کردار نخست نزد کارگیبای ایران شاه عباس رفت - و هنگامیکه شاه سفر آذربایجان پیش گرفت آن بد گوهر را نزد حسین خان حاتم هرات فرستاد - دران ایام چون لشکر اوزیک از ترکمنان ولایت مرو و ماروچاق و مرغاب دست باز می کشید حسین خان توهی بخود راه داده بشاه نوشت - بودن پور میرزا شاهرخ در اینجا

مناسب نمی دانم - شاه باخراج او فرمان داد - و حسین خان او را به بدخشان کسبل کرد آن تبه سگال چون در بدخشان مجال شورش انگیزی نمی یابد باحشام میگردد - و با هزاره می پیوندد - و واقعه طلبان آن دو گروه برو گرد می آیند - و بر شمالی کوهستان قندهار (که ولایت ست وسیع بنگاه هزاره - و پس از فتح قندهار فیروزی جفود از اوزبک بزرور برگرفته) دست یارش می گشاید - چون شورش افزای بسیار با خود داشت یتاقداران آن ولایت ستیزه با او از اندازه نیروی خود افزون یافته بشاه بیگ خان آگهی می دهند - او از قندهار متوجه فرو نشاندن این آشوب میشود - آن خام خیال سیه مغز باندک زد و خورد رو بگیریز می نهد - مبارزان اقبال از پی شتافته فراوان خون گرفته را (که گردن بشمشیر می خارید) جان می شکرند - او نیم جالے سلامت بدر برده بکوه حقچران پناه می جوید اول مهر ماه الهی ضیاء الملک بمنصب هفتصدی ذات و سه صد سوار سربلند شد - بالتامس شاهزاده سلطان سلیم لغزهای راجه باسو زمیندار مؤ بخشیده شد - تاتار بیگ سفرچی بمنصب هفتصدی سرافراز شد *

و از سوانح دستوری شاهزاده سلطان سلیم بمالش رانا - در سال چهل و پنجم (رخصت شاهزاده باین خدمت - و بیراهه رفتن آن سرور جوبار خلافت - و بحکم باله آباد شاذن) رقمزد راستی گذار علامی شده است - درینولا خاقان جهان باز شاهزاده را بمهر رانا فرمان داد - بیست و یکم مهر ماه الهی (که جشن دسره بود) گرانبار اندرز کسبل فرمودند - شاهزاده آسایش دوست (که بے چین پیشانی این بار بر دوش همت کشیده بود) از دار الخلافه ده کوره پیش رفته عذرهای ناپذیرفتنی معروض داشت - و کمی لشکر و نابسامانی خود را دستمایه نرفتن ساخته در قنچپر توقف گزید - خاقان والاخرد (که عیار اخلاص شاهزاده می گرفت) عذر نیوش گشته و بظاهر مهربانی نموده فرمان داد که برگشته آمدن او و اندوختن سعادت ملازمت درین هنگام (که ستاره شناسان از زبونی آگهی میدهند) مناسب نیست - چون در ساعت خجسته دستوری گرفته است آن بهتر که بصوبه آله آباد رفته کام دل برگیرد - ازین آگهی شاهزاده با دل خرم و خاطر کامیاب باده کشان و عشرت کزان از گذر نزدیک متها آب چون گذشته کام فراح برداشت - کار آگاهان نیکو دانند - این دستوری و تجویز دوری را عنایت می توان گفت - و کردار شاهزاده اگرچه بحسب ظاهر بیگانگی تمام بملک داری و دارائی داشت اما ایزد توانا را باو

نظریه‌ای خاص بود که با چنین حال بسریر آرائی برگزید - آری در جناب کبریای دادارِ کردگار نظر بر کردار نیست •

آنجا که عنایت تو باشد باشد • ناکرده چو کرده کرده چون ناکرده

دهم آبان میزرا مظفر صفوی را سپهر گردش بسر آمد - بمحمد بیگ خونی حکم شد نعش او را بدهلی رساند - چون مدّت بودی میر جمال الدین حسین انجو نزد عادل خان بجای پوزی بدیر کشید باطن غیب دانی قهرمان جهان بر حیل سازنی عادل خان آگاه گشت از موقف جلال بشاهزاده دانیال و خانخانان فرامین قضا آئین شرف نفاذ یامت - (چون به نیروی تائیدات آسمانی از تدبیر ممالک محروسه خاطر گیتی پیرای را فراغ کلی حاصل است اگر دولتخواهان صلاح دانند عرصه دارند - تا با بخت بیدار و طالع قوی بصوب دکن چالش اقبال فرمائیم - و ناسپاسان برگشته روزگار خاصه عادل خان را از غنودگی غفلت بگوشمال بیدار سازیم - مناشیر اقبال حواله عنایت الله کتابدار شد - چون او نزد شاهزاده رسیده فرامین رسانید شاهزاده او را پیش عادل خان فرستاد - و نشاء مشتمل بر کلمات اندرز و نصیحت بار بر نگاشت - خاقان جهان دستارے (که بر فرق فرقد سای بسته بودند) بجهت سر بلندی شاهزاده سلطان دانیال بدست محمد شریف کولابی فرستادند - و اسپ خاصه هریرشاد نام نیز ضمیمه این عنایت شد - خواجه عبد الله ملازم بزرگ شاهزاده از بد سلوکی کارگذاران آن نو باره اقبال ستوه آمده روی بعینه جلال آورد - خدیو بنده نواز او را بمنصب هزاری ذات و خطاب صفدر خانی سرافراز ساخت - او خواهرزاده خواجه حسن نقشبندی ست - نخست روزگار با شیر خواجه بسر برد - و در دکن گزین کارها از دستش بر آمد - سپس بقلاوڑی بخت بخدمت شاهزاده روی آورد و در زمره احدیان جای گرفت - رفته رفته بمنصب هزاری و خطاب خانی روشناس شد درینولا دولت بآستانبوس اقبال رهنمونی کرد •

و از سوانح فرنشستی شورش علی رای مرزبان تبّت^(۲) - پیش ازین معروض مقدس گردیده بود - او از فیروزی یاتن بر زمیندار تبّت کلان و بدست آوردن طلای فولان آشفته دماغ گشته در حوالی کشمیر گرد فتنه بلند کرده است - از پیشگاه جلال بقلیج خان صوبه دار لاهور فرمان شد که جمیع شایسته بمدد محمد قلی حاکم کشمیر فرستد - تا آن پشه بد مست را (که دران خمکده طنین خود سری بلند کرده است) بهادارش رسانند

درینوا بمعرض رسید^(۲) قلیج خان سه هزار سوار و پانصد برق انداز بسرکردگی سیف الله پور خود بیاروی محمد قلی بیگ تعیین کرد - علی رای چون بر رسیدن فوج نصرت اعتصام آگهی اندرخت دل بای داده و جگر باخته بے آنکه آویزه رود ویران شده ره نورد بادیه گریز گردید - مبارزان ظفرشعار نکامشی تا جائی که اسب توانست رفت کرده عنان بازکشیدند یازدهم آبان لاهری بندر در انعام بزرگ شاهزاده مرحمت شد - و اسب خاصه شاه عنایت نامی حواله دوست محمد گشت - که بشاهزاده برساند - و مقرر شد که شاهزاده دانیال یک لک روپیه هرسال از محصول بندر کنبایت بوجه انعام می یافته باشد - بخواجه بزرگ شاهزاده خواجگی فتح الله بخشی را به پایه هزاره برآورده نزد شاهزاده رخصت دادند - محمد قلی درازده راس اسب باد پای از خانه زادان کشمیر ارسال داشته بود از نظر مقدس گذشت •

و از سوانح نصرت یافتن فیروزی جنود در بنگاله - و فرود شدن کیدار^(۳) زمیندار - و برگشتن راجه مکیر - آگهی آمد - کیدار (که از نامور بومیان سرحد بنگاله است) با نواره بسیار یار زمیندار مکیر شده بر تهاغه سری نگر زور آورد - راجه مانسنگه ازین آگهی لشکره آراسته با توخانه شکره مند بر سر آن بخت برگشته فرستاد - در نواحی نگر سر آن خون گرفته با فیروزی سپاه آویزه نمود - و سترگ نبرد بچهره عبرت برافروخت - پیکار پرستان داد راد مردی و دلیری داده غنیم را از جای برداشتند - و فراوان کس را معرض تیغ خونخوار گردانیدند - کیدار زخم تیر و تفنگ برداشته در علامت سپردن نیم جان باقی مانده پای گریز تیز کرده می رفت - بهادران دشمن شکار از پی رسیده او را دستگیر ساختند - چون نزد راجه آوردند رمقه داشت - و پس از لحظه فرود رفت - و از بسر آمدن روزگار او شعله آشوب بنگاله فرو مرد - از آن پس راجه مانسنگه (که در بهوال آماده پیکار عثمان افغان بود) شورش زمیندار مکیر شنیده بدفع او روی آورد - او صرفه در مقابله ندیده بملک خود عنان نانت و راجه باز متوجه عثمان گردیده به بهوال آمد - درین نوبت او نیز از دیدن نیرنگی اقبال رو بگریز نهاد - و راجه خاطر از برهم خوردگیهای آن حدود فراهم آورده و تهاجمات را به شناسایی سر و مردان کار سپرده بدهاکه باز گردید - خاقان مهربان نظر بر فراغت و آسودگی مرحله پیمایان و صحرا نوردان کرده حکم فرمود - که در سراها و رباطات (که بر شاهراه واقع است) لنگرها و مطبخها مقرر سازند - و ره نوردان تهیدست بے مایه را انواع

(۲) نسخه [۱] رسانید (۳) در [بعضی نسخه] کیدار زمیندار •

خوردنی مهیا دارند - چون مشقت راه کشیده بمنزل پاتابه گشایند بے محنت لقمه بدهن گذارند - میر گدائی پسر میر ابوتراب را بمنصب هفتصدی ذات و چهار صد سوار و میر مرتضی را بمنصب دو هزار و ذات و سوار پایه عزت برافراختند - میرزا کیقباد پور میرزا محمد حکیم را حواله جنگاته فرمودند - که در قلعه زندهپور زندانی دبستان نشانده از بد همنشین بیاده گساری افتاده بود - و نکوهیده کردار فراوان ازو ظاهر میشد بادافرا او این بود که خدیو عالم فرمود - شادمان و عبدالله پسران خان اعظم هر کدام بمنصب هزار و پانصدی سرافزای یافت - نخستین را بصوبه داری گجرات و دومین را بحکومت جوته گده رخصت شد - معروض اقدس گردید که میر معصوم بهکری (که بیست و هفتم آذر ماه این سال بسفارت ایران از بنگاله خلافت دستوری یافته بود) شاه عباس فرمان روی آن ملک را هنگامیکه بمحاصره قلعه ایروان توجه داشت ملازمت نمود شاه در بزرگ داشت او فراوان مبالغه فرموده نامه حضرت شاهنشاهی را بدر دست ادب گرفته بر سر نهاد - و پرسید حضرت شاه بابا ام چونند - و چه حال دارند - و اشیائی که از درگاه والا ارمغانی شده بود در بارگاه وسیع به ترتیب و آئین شایسته چیده تمامی را بنظر خود ملاحظه نمود - و تا دوسه روز ایلچیان گرجستان و سرداران ترکستان و سایر مردم بیگانه را بتماشای آن نادره اشیا می فرستاد - و بمشاهده آن اجناس والا که حیرت افزای همگان میشد سرافزای می انداخت *

آغاز سال چهل و نهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی

یعنی سال فروردین از دهر پنجم

روز دوشنبه هیزدهم شوال (سنه ۱۰۱۲) هزار و دوازده هلالی بعد از سپری شدن هشت ساعت و بیست دقیقه سلطان روز بر چهار گوشه حمل برآمد - و سال چهل و نهم از جلوس خاقان جمشید فر بگوش جهانیان ترانه شادمانی رسانید * بیت *

نوروز شد و سرور سبزی قد برخاست * سبزل بخر زلف مجدد برخاست
باران بچکید م سبز تر بدمید * از در نگر که چون زبرد برخاست

ایران سلطنت و شه نشین خلافت را از بستی آذین رشک نگارخانه چین گردانیدند دست عطا بلند گردید - و سر آرزو پست شد - گزین پیشکشهای بزرگان بارگاه از نظر

خاقان عالم گذشت - تا رسیدن شاه خواران بدرجه شرف آرایش جشن فریدرني افزوني داشت - سر آغاز این سال در مشکوی شاهزاده سلطان دانیان از دخت دلهت اجینیه فرزنده بوجود آمد - خدیو عالم فرهنگ هوشنگ نام نهاد - [چون شاهزاده والا قدر سلطان سلیم را بازروی ایشان پوستین رویا سیاه (که زین خان کوکه پیشکش کرده بود) با پوستین دیگر از رویا سفید از روی عنایت مرحمت فرموده بودند] درین ولا عرضداشت شاهزاده مشتمل بر شکرِ مراحِم پادشاهی و تهنیت جشن نوروزی از نظر گذشت - منصب حسن قلیچ بر آورده سه صدی ذات و پانصد سوار مقرر فرمودند - میرزا بهرام و میرزا انفاس و میرزا اسمعیل و میرزا حیدر اولاد میرزا مظفر صفوی را بمناصب مناسب سر بلند فرمودند بعرض رسید (چون تخت بیگ الوس علی زئی را مالشهای قوی داد - و برخه را اسیر و دستگیر کرده مراجعت نمود) افغانان در تنگنای کوهستان سر راه برو گرفتند - و مبارزان نصرت مند آویز سترگ نموده بسیاری را بکوهلاک انداختند - چون از میگزاری شاهزاده دانیال بار دیگر بعرض رسید مزاج اقدس بغایت بر آشفست - و حکیم فتح الله پور حکیم ابو الفتح دستوری یافت - که رفته از زبان اقدس شاهزاده را سرزنش نماید و از آن کار جان گزا باز دارد - پس از چند روز ایاس نام پاد پائمه (که از سوغات دارای ایولن بود) برای شاهزاده فرستادند *

و از سوانح پدرو کردن مادر سلطان خسرو جهان گذران را - او دخت راجه بهگونت داس کچهاوه است - چون پیوسته از شاهزاده بزرگ باو ناملایم می رسید روزی حوصله آن غیرت مند تنگی کرده بهار افیون چاره کار خود ساخت - و واپسین خواب پیش گرفت - خدیو روزگار را (که بسلطان خسرو مهربانی افزون بود) ازین واقعه دل بهم بر آمد - رای رایان ب خطاب راجه بکرماجیت سرافراز گردید - او بشکرانه این نوازش دو زنجیر فیل با برخه اجناس پیشکش گذارند - قاضی عزت الله و ناد علی بیگ میدانی از کابل آمده شرف آستانبوس اندوختند - خواجه رحمت الله بخدمت بخشیرگی کابل و ملک احمد بمشرفی عمارات آن بلده مقرر گشتند - زاهد پور صادق خان ب خطاب پدر نامور گشت - راجه بکرماجیت را بگزین پایه پنجهزاری بر آوردند - و شیخ عبد الرحمن را با او همراه ساختند - و دیگر بار بسزا و تنبیه برسنگدیه بندیله رخصت فرمودند - راجه راجسنگه راجه پرهار و چندے دیگر از مرزبانان و منصبداران بیاروی راجه معین گردیدند

رحمت خان فوجدار بمنصب سه مدي سربلندي يافت - راجه راج سنگه را بمنصب سه هزار و پانصدي ذات و سه هزار سوار و عطای نقاره و انعام پرم ترم خاصه کامياب آرزو گردانيدند - تردي بيگ خان (که بواسطه لغزشها از پايه عزت فرود آمده بود) درين ولا دست عنايت پادشاه بنده نواز نواخته خود را بمنصب دو هزاري ذات و پانصد سوار از خاک ناکامي برداشت *

و از سوانح بيوکاني پيوند شاهزاده دانبال با صبيّه عادل خان بجاي پوري - چون مرزبان مذکور آرزو کرد (که دخست او بمشکوي اقبال شاهزاده در آيد) خواهش او پذيرفته بيست و نهم اسفندار مذ سال چهل و پنجم الهي ميرجمال الدين حسين با ساز خواستگاري دستوري يافت - و چون به بجاي پور رسيد عادل خان مهمان پذيري و بزرگ داشت را آئين تازه بر نهاده - و پس از سه سال و چند ماه ميرزا را با فراوان دلجوئي و عذرخواهي رخصت داد - و فرزند خود را بگزين روش روانه ساخته مصطفی خان وکيل را همراه کرد خانخانان از نزديک رسيدن آنها آگهي اندوخته ايرج پور خود را با پنجهزار سوار به پيشواز فرستاد - او آيندگان را چند منزل پذيرا شد - و باحمد نگر آورد - ميرجمال الدين حسين از ارجا تيزتر شتافته در برهان پور ملازمت شاهزاده دريافت - و برقرار داده که با عادل خان کرده بود شاهزاده را باحمد نگر برد - خانخانان همراه بود - نهم تير ماه جشن طوي انتظام گشت - و به پسنديده آئين آن بانوي پرده سراي عفت را بشبستان شاهزاده سپردند در همان آيم مصطفی خان رخصت بازگشت يافت - و شاهزاده بسکالش آستان بوس روانه برهان پور گرديد - ليکن افراط باده پيمائي او را از اين دولت بازداشت - و چون بناگهي معلوم اقدس شد (که آن تازه نهال سراستان اقبال را از ادمان شراب تن نزاري در افزايش است - و بغايت ناتوان و بدحال شده) خديو مهربان يکه از پردگيان حريم اقبال را (که شاهزاده در کنار او بزاد - و بزرگ گشت - و در گذارش تند و تلخ گذار بر خود نلزيده) نزد شاهزاده رخصت فرمود - و فراوان گوهر اندرز (که آينه گوش فرود سزد) بزبان او حواله رفت - و حکم شد بهر نجه که باشد شاهزاده را با خود بحضور ببارد - از عهده داشت راجه مانسنگه بمسامع اجلال رسيد - خاطر از بند وبست بنگاله فراهم آورده ام - و موسم برشگل (که مانع جنبش است) در ناظر پور (که درميان ملک بنگاله است) بگزين جائے خواهم گذرانيد *

و از سوانح مالش یافتن حسن پورِ شاهرخ میزرا و جنگِ قزلباش با شاه بیگ خان نگارش یافت آن بدسرانجام از پیش شاه بیگ خان گرفته به حقچران در آمد - درینوا آگهی آمد که شاه بیگ خان می خواست تعاقب آن بد سرشت کند - چون خبر یافت (که زمینداران گرم سیر از کوتاه بینی و تبعه رایی با قزلباش پیوسته قلعه بست را گرفتند) دفع این فساد ناگزیر وقت دانسته از نکامشی چنده عیان باز کشیده بقندهار آمد - آن بد فرصت باتفاق علی خان (که از قبل والی ایران حاکم نکدر و مزاجات بود) فراوان کس از مردم غور و آن نواحی فراهم آورده بر ولایت زمین دار مرو^(۲) زور آورد - شاه بیگ خان ازین آگهی با چنده خوش اسبه ایلغار کرده خود را برسانید - آن بخت برگشته سترگ جنگ کرده راه گریز پیمود - و از یاران او فراوان کس را روزگار بسر آمد - شاه بیگ خان از ضبط حدود زمیندار دل جمع کرده عیان بسوی بست تافت - و دل بر آویزه قزلباش نهاد - درین اثنا تبه بر مزاجش راه یافت - باین حال درسکهپال نشسته با اسمعیل قلی خان حاکم فرات (که با پنج شش هزار سوار آماده پیکار شده بود) نبرد آرا شد - و شگرف آویزه بروی کار آمد برخه مردم شاه بیگ خان بکار آمدند - و بیشتر دل بای داده خود را بقندهار کشیدند و شاه بیگ خان با وجود ضعف و ناتوانی کوشش نموده پس از چنده بقندهار رسید چون معروض اقدس گشت (شاهزاده دانیال از وفور باده پیمائی حال تباه دارد - و قوی طبعی رو در نقصان نهاده روز بروز ضعف و ناتوانی چیرگی فرماید - و هر چند عفت مرتبت که بطلب او رفته بر عزیمت آستان اقبال کوشش دارد شاهزاده شرمساری و خجالت پیش آورده قدم بر راه نمی نهد) شیخ ابو الخیر دستوری یافت که بسرعت شتافته بهر روش شاهزاده را بقدسی آستان بیارد *

چالش موکب اقبال بجانب الّه آباد و عیان تافتن از نخستین منزل

چون شاهزاده سلطان سلیم بالله آباد رفت از بد هم نشینی و خوش آمد دوستی و طبیعت پرستی و خود سری و درشتی نافرمانی پیش گرفت - و بسا ناسوده کردار شیوه خویش ساخت - هر بار که ناهنجاریهای او بعرض خاتان نیک سیرت میرسید مناشیر اندرز آئین برای همنوئی نافذ می گشت - درینوا از راست گوین بے غرض بعرض رسید - خاطر آن سرور جو بیار اقبال بجاده گساری بغایت مائل افتاده - لحظه لب از جام

برنمیدارد - چون طبیعت بآن آمیزش گرفته است بیشتر می خورد - و کمتر نشأ می بخشد - ازین جهت افیون بران اضافه میکند - درین مقام مطلع بباد آمد - و نگارش آن مناسب نمود •

(۲) سویدای دل اندر اشک ناب انداختیم • بے اثر بود این می افیون در شراب انداختیم و در هنگام غلبه کیف آن دومیغزی (بس که روز بازار دماغ خشکی ست - و آشوب طبیعت) باندک لغزش مردم را سیاستهای ناپسندیده می فرماید - چنانچه واقعه نویس را بحضور خود پوست بر کند - و یکم از خواصان را خواجه سرا کرد - و خدمتکاره را چندان زد که بمردن رسید - گویند آن واقعه نویس را بآن خواص شیفتگی بود - و خواص را با خدمتکار پدوند دلی - و هر سه یکدل شده راه گریز می سپردند - و جمع (که بگرفتند از پی می شتابند) بدست آورده هنگام زیانه زدن آتش خشم شاهزاده در می آوردند و این چنین ستم بر آنها می رود - خاقان کم آزار مهربان دل را از شنیدن این مردم آزاری دل برنجید - و بر زبان حقیقت بیان انصاف ترجمان گذشت - ما درین مدت جهانداري در آردن موزه نکوشیده ایم - و بر پوست کندن گوسفند (که بحسب ظاهر گناه نیست) رضامند نیستیم - گرامی فرزند ما چگونه برین قسم کارها جرأت می نماید - و در خرابی بنای ایزدی دلیری می ورزد - از آنجا (که جهانداري خود کامی و زیاده سوي و ظلم پر سوي و بے اعتدالی بر نژاد) ازین نوع کارها و دیگر نکوهیده اطوار ضعیف اقدس سخت بر آشفت و سگالش رفت تا اله آباد شکار کنان و داد دهان چالش رود - اگر شاهزاده نخوت از سر نهاده مرکب اقبال را پذیرا شود از قصص ارات او در گذشته در رکاب همایون بمركز دولت بیازدند و اگر اندیشه تباہ در سر داشته باشد مالش بسزا داده از خواب بیدار سازند - بظاہرین تدبیر درست حکم ببر آردن پیشخانه شد - و در سه کوهی فتحپور بر لب آب چون مخیم دولت مقرر گشت - و سرادق اقبال سر بگیند زرنگار کشید - و شب دوشنبه یازدهم شهریور ماه الهی آن دریای معارف الهی محیط دانای قلزم آگهی بطالع ممتاز و ساعت معین سوار گشتی شد - و در سفینه حفظ و تأیید ایزدی نشست - باد بان اقبال بر کشیدند و لنگر عزیمت بر داشتند - چون قدرے مسافت نور دیده آمد از نجات که آب تنگ بود کشتی بریگ نشست - لے لے جاریه از تحمل بار مخلفات طاقت دوش در دیده یافت

(۲) ما سویدای دل اندر اشک خونین ماختمیم • بے نشأ بود این می افیون اندران انداختیم

این بیت را چنین یاد دارم - والله اعلم •

سر بر زمین نهاد - کشتی بانان هر چند سعی در بر آوردن کردند بجائے نرسید - و نتوانستند کشتی از آن جای بآب ژرف رسانند - ناگزیر شب در میان دریا بسر آمد - هنگام طلوع آفتاب امرا و بزرگان دولت کشتیها پیش آورده بسعادت کورنش مستعد گشتند - هر چند باطن بیدار خدیو جهان بر حقیقت کار آگهی داشت و از بر جای ماندن کشتی بی بناسزا کاهی بود لیکن از انجا (که بے بزرگ مانع فرمان روای والا شکوه را از مهمّ عنان بر تافتن طراز شایستگی ندارد) همان سکالش بنظر داشته بسر ادقّ اقبال نزل همایین فرمودند روز دیگر ابر بریزش درآمد - و تا سه روز شگرفت بارش حیرت افزا شد - از فردی باران وزیدن تند باد جز سرابرد دولت و پیشخانه چندے ملتزمان بساط قرب هیچکس را خیمه برپا نماند - و گوناگون تشویش ریزه سپاهی و سایر مردم اردو را کالیوه ساخت - ناکاه از رنجوری ملکه روزگار مریم مکالی آگهی رسید - و چون بر اختیار این سفر آن مهین بانوی دهر رضامند نبود گیتی خداوند را بارز نمی افکند - و بیماری را تمارض فرا گرفته دلفزاد مراجعت نمی گشتند - تا آنکه این خبر دل کوب پهم رسید - و معتمدان درست گذار سختی بیماری و دست باز کشیدن پزشکان آرمون کار از دوا بمبایله بر گذاردند ناگزیر خدیو مهربان دل از سفر برگرفت - و از انجا بمستقرّ دولت شتافته دیده بدیدار گرامی مادر برگشوند - آن آماده سفر قدسی عالم دل بدادار جان آفرین داشته لب از گفتار فرو بسته بود - چندانکه پرسش رفت پاسخ نیافتند - گیهان خدیو را از دیدن دگر گونی جال و برهم خوردگی نظام کارگاه عنصری خون محبت صلیبی در جوش آمد - و در بیطاعتی وزاری اختیارے و قرارے نماند - ناچار آن قدسی ذات را بخداوند حقیقی وا گذاشته و خلوتکده یکتائی گزیده بغم خواری و دل کاهی بر نشستند •

محمل آراستن مریم مکالی بملک تقدس

دوشنبه نوزدهم شهریور ماه الهی ملکه زمان رو در نقاب عدم کشید • و در خلوت سرای قدس آرامش یافت - فغان از نهاد جهانیان بر آمد - و نوحه وزاری را روز بازار شد - آرام و قرار از خرد و بزرگ دوری جست - ناشکیبائی و بیطاعتی گرفت - دل فکاهی و جان گزائی عام گشت • اشک از خلوتکده دیده مضطربانه بیرون دوید - آه از سرابرد دلبا بے اختیار بر آمد - اهل حرم و خادمان قدسی محل مریم کفای و مرید کفای ناهای درد آلود بگردن رسانیدند - و چهرها خراشیده گریبانها چاک بر زدند - از غم اندوزی

و سینه سوزی خاقان جهان که شرح تواند داد - آنحضرت تراش بر موی سر و محاسن و برت و دستار زده کسوت عزا در پوشیدند - و نعش آن ملکه جهان عفت را نخست بر دوش اقدس کشیدند - سپس بزرگانی دولت نوبت بنوبت حصول این سعادت نمودند - و محقق مقدس روانه دهلی شد - زبان حال روزگار مضمون این منظوم ادا میکرد •

نعش سلطان عفاف ز جهان میگذرد • قدسیان دیده خورشید روان بر بندند

چشم انجم نمرود باز برین مهد عفاف • عنبرین پرده کران تا بکران بر بندند

خاقان جهان لخته همراهی کرده بدو لخانه والا باز گشتند - و آخر روز هنگام تسلیم اهل کسک بهمان وضع و لباس بر آمده لحظه ایستادند - بلدهای درگاه را از دید آن حال آرام از دل برخاست - و جهان در نظر نیرو نمود - بشیخ فرید بخشی بیگی فرمان شد - چون فردا صید دسره است بلدهای درگاه را بگیرند از لباس تعزیت بیرون آیند - روز دیگر در جهرنگ خاص و عام نشسته برونش منظران دیدار گرفتند - نخست بخان اعظم شال طلا دوز خاصه مرحمت شد - و همچنین بدیگر بندها از پنج هزار تا هزار و شال طلا دوز و از نهصد تا پانصد دوپنه گجراتی و از چهارصد تا صد و شال کلابتون دوز و از آن پایان شال ساده بنایت فرمودند - و از اهدایان روشناس را مژدیل بخشیدند - نوش مقدس حضرت مریم مکانی را در عرض یازده بهر بدهلی رسانیدند - و در خوابگاه حضرت جنت آشیانی جای دادند - شاهزاده دانیال را از مادر طهمورث خجسته پور به وجود آمد - از خدیو دوزان التماس نام کردند یوزبان غیب ترجمان با سیغیر گذشت - از عرضداشت شیخ ابو الخیر معروض اقدس گردید - شاهزاده دانیال بقصد آستانپوس بدشخانه بیرون کشیده - همانا بدشخانه بطرف اولکی عدم بر آورده بود - سیوم آبان جشن شمسی وزن شد - و خاقان گران قدر را بدوازده چیز بر سنجیدند - آرمندان بی دست را دامی امید پر گردید - چون پور میر صدر معنائی روزگار بهره درائی میگذرانید حکم شد - او را از قلم رو بدر کنند - راجه سورج سنگه آن بد سرانجام را مقید به پتی گجرات رسانید - و مرتضی قلی حاکم آنجا بیک از بنادر شور دریا فرستاده کشتی او را دریائی ساخت - دوست محمد یکم از ملازمان معتمد بزرگ شاهزاده بقندسی آستان پناه آورد - هامن بخواجه عبد الله بود - چون او بدرگاه والا آمد آوردن او را بهانه ساخته بخود را از آسیب چشم شاهزاده در حمایت لطف پادشاه عالم کشید •

و از سوانح آمدن عابدي خواجه پسر خواجه گلان جوبباری از توران زمین - (چون باتي خان نسبت بأمرا و سران لشکر ناهنجاري پيش گرفت - و در دل آزاري بزرگان دولت کوشيد) همگان بر جان شکرى او دل نهاده قرار دادند - عابدي خواجه را بجای او بر سرير خاني بردارند - و باین سگالش بهبود نامي را بانجام کار باتي خان برگماشتند آن بے جگر روزی فرصت یافته خواست که بياز خان کارد از بغل بر آرد - از غلبه دهشت دست و پا گم کرده یک از نزدیکان خان را برین حال آگهي داد - باشا^(۲) خان او را برگرفت - و چون سخت گيري رفت پاسخ برگذارد - باشا^(۲) ایشم لیدر و پسران او برین کار میخواستم دلیري کنم - قضا بامی یازوي نکرد - و اندیشه^(۲) امرا تمام باز نمود باتي خان پسران ایشم لیدر را بیاسا رسانید - و ایشم را با عابدي خواجه از ملک بر آورد - خواجه زیارت کعبه را وسیله رستگاري ساخته بصوب درگاه غریبان پناه شنافت و روی نیاز بر آستان قدس (که کعبه مراد است) مالید - خانان غریب نواز عطای خلعت و انعام بیست هزار روپیه سرمایه بے نیازی بخشید - نیکو خدمتی نخنه بیگ کابلي منظور داشته بخطاب خاني روشناس گردانیدند - راجه سیام سنگه و راجه جگم چوهان هر کدام بمنصب هزاري از امثال خود ممتاز گشت - و برگشته بهنگانو بجایگزیر راجه جگم مقور گردید •

و از سوانح رسیدن شاهزاده سلطان سلیم بملازمت خدیو جهان - (از توجه گيتي خدا بسوی آله آباد و در توقف افتادن آن عزیمت از وانه ناگزیر مریم مکاني) شاهزاده چون آگهي یافت غم گساری خانان جهان را دست آویز ساخته بصوب والا درگاه گام سعادت برگرفت - و روز پنجشنبه چهارم آذر ماه الهي جبین بسجود اخلاص آراست - و سر بر تن مبارک خدای مجازي و قبله حقيقي نهاد - خانان مهربان از روی عاطفت آن گلبن اقبال را در آغوش مهرباني کشیدند - شاهزاده یک قطعه الماس (که یک لک روپیه ارج داشت) و دویمت و نه مهر صد تولکي و دریمت پنجاه تولکي و چهار بیست و پنج تولکي و سه بیست تولکي نذر گذارند - و در صد زنجیر فیل پیشکش کرد - پاینده محمد خان و مخصوص خان و خواجگي فتح الله و برخه بندگان (که همراه شاهزاده بودند) سعادت ملازمت اندرخنند - و نذر هر کدام پذیرائي یافت - (چون شهریار ستوده صفات از ناداني و کجگرائي و سرکشي و خود زائي و اندیشه های تبا و دیگر نکرهیده کردار شاهزاده دل گراني داشت

و با آنکه بارها از فراخ حوصلگی کرده را ناکوده و شنیده را ناشنیده انگاشته شاهزاده از بد همنشینگی و طبیعت پرستی جویای خشنودی آنحضرت نگشت (درینقلا رای گیتی آرای بران قرار گرفت که یکچندے آن سرخوش نشأ پندار را در دبستان زندان بند پذیر گردانند - تا از گران خواب غرور بیدار گشته سر رشته آگهی و هوشیاری بچنگ آرد هم جوش باد خود کامی آن والا قدر غرور نشیند - و هم کم بینان تیره درون را (که شکوه شاهنشاهی نیک نه بینند) سرمه سا گردد - و هم کار آگاهان معامله دان را سرمایه مزید شناسائی بدست افتد - باین اندازه رسا و سگالش درست شاهزاده را گرفته بحرم سرای مقدس برند - نخست بزبان طغوس و سرزنش اظهار کله مغنی فرمودند - و لغزشها بر شمرده بسا گفتار خوشونت آمیز بیان رفت - شاهزاده چشم بر زمین نهاده غرق^(۲) عرق شده و پاسخ بآپ دیده برگذارد عجز و زاری در میان نهاد - سپس بخادمان محل اشاره والا شد شاهزاده را در حجره جلی دهند - و شراب را (که طبیعت بآن خو گرفته است) برگیرند دشوارترین سیاستها در داشتن شراب بود - شاهزاده را دراز اندر نه سر پای خاطر فرو گرفت و بسخت دلشکنی افتاد - همشیره های گرامی نژاد آمد و رفت داشتند - و دلدهی و غمخواری بجای می آوردند - و لایه گذاری و پشیمانگی شاهزاده بعرض خاقان بپوش پذیر میرسانیدند - بعد از ده روز عاطفت ذاتی و کرم طبیعی جوش برزد - و فرمان باطلاق آن سرو آزاد بوستان خلافت شد - و بحکم والا بمنزل خود رفت - خاقان جهان چنان میخواست که شاهزاده باین وضع تنها باشد - لیکن (چون از جانب سلطان دانیال بیشتر نومیدی دست داده بود) پاداش کردار باین روش سرانجام داده بآئین پیش منصب و جایگیر بحال داشتند •

و از سوانح گریختن باسو بومی مؤ - سابق داستان سرتابی و سزا یافتن او نگارش یافت درین ولا خود را نزد شاهزاده سلطان سلیم رسانیده خواهش پابوسی کرد - و بوسیله درخواست شاهزاده از آب گذشته بمعادت ملازمت رسید - و در اندیشی بکار برده همان جا توقف گردید و چون پادشاهزاده را در پیشگاه خلافت سلوک بزرگ دیگر شد خدیو عالم ماده و سنگمه برادرزاده راجه مانسنگمه را در خلوت طلبداشته بگرفتن باسو فرمان داد - آن عیار بخته کار پیش از رسیدن ماده و سنگمه خطوط نیرنگی از پیشانی روزگار بر خوانده راه گریز پیش گرفت - درین ایام آموختن بختهای مناصب سرافراز شدند - و برخی بخدمات حضور

و موبجات سر بلند گردیدند - و چندی بانعامات اختصاص یافتند - بدین تفصیل
 آصف خان بمنصب چهار هزارى ذات و دو هزار سوار و عطای والا علم و نقاره و خدمت
 صوبه دارى بهار - شیخ فرید بخشی نیز بمنصب چهار هزارى ذات و دو هزار سوار و بخشش
 علم و نقاره - مشار الیه پنج دانه مروراید گران ارج و چهار قطعه لعل و یک زنجیر فیل
 پیشکش کرده شکرانه مواهب خاقانی بجای آورد - شیخ عبدالرحمن بانعام شال خاصه
 و خدمت تنبیه بندیه - میر ابوتراب پور اشرف خان بمنصب هزارى ذات و پانصد سوار
 و خطاب پدر و خدمت فوجدارى او دهه - شیخ بایزید بمنصب هزارى ذات و پانصد سوار
 و بحال ماندن خدمت اله آباد - که بزرگ شاهزاده باو داده بود - پاینده خان بمنصب سه هزار
 و پانصدى ذات و دو هزار سوار - امین الدین خان باوردن شاهزاده دانیال - متقیم دیوان بیوتات
 بجای آصف خان به بلند مرتبه دیوانى و خطاب وزیر خانى - معز بخدمت دیوانى بیوتات
 کلیان داس پور راجه تودرمل بمنصب هزارى ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه دارى
 کالنجر - افتخار بیگ هزارى - میرزا ولی پانصدى - شیخ کبیر پانصدى - صادق خان هزار
 و پانصدى ذات - خواجه عبداللہ بخدمت کالپی - میر شریف آملی بخدمت سرکار بهرایج
 قاضی عزت الله هفت صدی - میر شریف کولابى هزارى - حسن بیگ خاکى بدیوانى سرکار
 جوپور - عابدی خواجه هزارى ذات و پانصد سوار - راجه بکرماجیت بهدوریه و رای مکند
 عمر او و میر شریف مخدوم زاده هر کدام بمنصب در خور - درین هنگام چون بوالا عرض
 خدیو دادگز رسید [باقی خان آئین ملکدارى و پاسپانى] (که عبارت از رعیت پرورى ست)
 گذاشته دست ستم و تعدی بمال و ناموس زیردستان دراز میکند - و بیدادگرى در قلم رو
 رواج گرفته [مالش آن ستمگار جور پرست و یارش ولایت موزونى از بطلان قدسى
 سر برزد - همگی سگالش آنکه سنه آن سرزمین از تاب آفتاب ظلم و جفا در سایه معدلت
 در آیند - و در لباس جهانگیرى و ملک سدائى عبادت ایزدى بجای آید - چون خانخانان
 و راجه مانسنگه و قلیچ خان بزرگ نویغان درگاه دولت حضور نداشتند فرمان طلب هر کدام
 رفت - که زود باستان والا رسیده در یساق توران زمین ژرف نگهی بگرازند - و دوراندیشی
 و نیک بسیجی بعرض اقدس رسانند - خانخانان از انجا (که خمیر مایه صد هزار مکر و فریب
 بود) مهم دکن را بس گران و نمونه ماندن خود دران دیار برگزیده - و ازین سعادت
 دورى جست - و راجه مانسنگه از بنگاله و قلیچ خان از لاهور یرایغ والا را کاربند شده

زمین پیمای راه فرمان پذیری گشتند - لیکن سگالش و تحسیر بکردار نگرانید - و فلک نیرنگ ساز شعبده دیگر باخت *

و از سوانح تنبیه یافتن مرزبان کشمیر - [چون چنده از گروه چک (که خود را از نژاد فرمان دهان کشمیر دانند - و سر بایالت آنجا خارنه) بیشتر در حوالی کشمیر غبار فتنه بلند میکردند] محمد قلی دفع آن زمره کجرا پیش نهاد هست ساخته بمالش مرزبان کشنوار (که پناه آن شوریدگان میشد) روی آورد - چون بگریوه کشنوار رسید علی قلی پور خود را با برخی آزمون کار پیشتر روانه ساخت - زمیندار کشنوار از روی دوربینی و عاقبت اندیشی وکلا فرستاده دم از ایلی و فرمان بری برزه - و پیمان گرفته علی قلی را دید - و جانوران شکاری باج گویان آورد - و عهد کرد که منفعدان چک را در ولایت خود راه ندهد - و در هر وقت از درخواهان درگاه برده در تنبیه متهمان مبارزان اقبال را یازری نماید - محمد قلی خاطر از مهم کشنوار فراهم آورده مالش چکان که در کوه مرو بسر میبردند پیش گرفت - و (با آنکه دران موسم آفتاب در میزان جای داشت - و گریوها برف آگین و مسالک مسدود بود) بکمال جرأت و جسارت دامن هست برزده و آستین کوشش مالیده با بسیاریه مبارزان پیاده شده بر فراز پیچ برآمد - و با ایبا چک و حسین چک نبرد مره آزما کرده نصرت اندوخت - و آن هر دو بومی تبا شده بهزار دشواری جان بدر بردند - هنگام شب زیدا بومی با اتفاق گریختها بر بهادران فیروز مند شیخون زد تا طلوع نیز اعظم مجاهدان را با مخالفان زد و خورد در میان بود - چون روز شد بخت برگشتگان تیره رای بدر رفتند - محمد قلی بر دوز لشکر خندق زده بهشیاری و آگاهی نشست و آن تبه سگالان را بدستان امید و بیم برخواند - برخی از یازران آن سیه مغزان پیمان بسته نزد محمد قلی آمدند - و ایباچک و حسین چک و زیدا و جبّاری و دیگران پای سنیزه افشوده رده آرا شدند - محمد قلی دست تهر گشاده به پیکار آنها روانه شد - شوریده مغزان در پناه سفک جفگ سخت کزده شکست یافتند - و مبارزان تا بگاه تیره روزان رفته همه را سوختند و در هم شکسته برگشتند - روز دیگر پاینده بیگ برادر زاده محمد قلی با مردم تازه زور بر سر آنها رفته کار بر بخت برگشتها تنگ کرد - زیدا بومی بخاره شده پاینده را دید - و اظهار بندوقی کرد - و پسر خود را با چند دست جانتور شکاری نزد محمد قلی فرستاد - و عهد کرد که باز فتنه انگیزی نكند - و منفعدان را یازر نشود - و بهمین دستور اکثر زمینداران اطاعت اخیار کردند - و پسران خود را بیوعمال سپردند - و محمد قلی بیگ باقبال شاهنشاهی

فیروزنی اندرخته شهر باز گردید - میر جمال الدین حسین انجو از دکن رسیده جبین بسجود قدسی آستان نورانی ساخت - میر محمد معصوم بهکری (که بسفارت ایران نزد شاه عباس رفته بود) آمده بدولت ملازمت رسید - و نامه والی ایران و مکتوبی (که عمه شاه بحضرت مریم مکانی نگاشته بود) از نظر اقدس گذرانید •

آغاز سال پنجاهم الهی از جلوس مقدس حضرت شاهنشاهی

یعنی سال اردی بهشت از دور پنجم

شب شنبه بیست و هشتم شوال سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده هلالی پس از سپری شدن چهار ساعت و چهل دقیقه خورشید جهانباب شعیده خانه بهرام را روشن ساخت و سال پنجاهم از جلوس خاقان جهان روی با آغاز نهاد - دولتخانه والا را بدستور هر سال آذین بستند - و تا آفتاب جهانباب بدرجه شرف رسید ابواب عیش و عشرت گشاده و اسباب جشن و خرمی آماده بود - نوینان والا مرتبه و امرای عالی شکوه پیشکشا از نظر مقدس گذرانیدند - و از داد و دهش پادشاه دریا نوال جهان بکام دل رسید تردی خان بمنصب دو هزار ذات و پانصد سوار و انعام پنج لک دام سربلند شد رحمت خان فوجدار بمنصب هزار و پانصد ذات و شش صد سوار و برتاب سنگه هزار ذات و پانصد سوار و حکیم علی سه هزار ذات و دریست سوار و سکت سنگه هزار ذات و سه صد سوار و کشک بهادر پانصد ذات و پنجاه سوار نوازش یافتند درین جشن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم یک زنجیر فیل پیشکش کرد - و شاهزاده دانیال فیل گجندی با دو فیل دیگر ارسال داشته بود - رقبه پذیرائی یافت - از عرضداشت شیخ عبد الرحمن و خواجه عبد الله معروض اقدس گشت که لوندیچ باتیال شاهنشاهی گشایش یافت - و بر سنگهدیو سترگ شکسته خورده بهزار دشواری با چند جان از نبردگاه بیرون برد - و از عرضداشت امین الدین خان بعرض خاقان جهان رسید شاهزاده توهّم بخود راه داده بودن بزرگ شاهزاده را در رکاب معلی موجب نیامدن خود میسازد - منصب راجه راجسنگه سه هزار ذات و حمزه بیگ بمنصب هزار ذات و میر عبد الله بمنصب سه صدی سرافرازی یافت - راجه راجسنگه عرضداشت بر سر بر سنگهدیو ناگهانی رسیده بمیارسه از همراهان او را بفراموشخانه نیحتی رساندم - و او هم زخمی گشته

جان سلامت برد - بهار سنکه^(۲) پسر راجه مانسنکه را بمنصب هفت هزارى ذات و بانصد سوار کامياب آرزو گردانيدند - مير جمال الدين حسين ليخته جواهر و ديگر كالای دکن پيشکش کرد - و همگي پذيرفته آمد - بيست راس اسب پيشکش حسين قليج از نظر اقدس گذشت - رامداس کچواهره را منصب دو هزارى ذات و دريست سوار مقرر گشت سلهدي بمنصب هفتصدى ذات و چهار صد سوار - و سيد احمد قادري چهار صدي پنجاه سوار - و امين الدين بانصدي و یک صد و پنجاه سوار - و حکيم مظفر هزارى دريست سوار سربلند و کامياب شدند *

لبريز شدن ساغر زندگي شاهزاده دانيال

آن باده پيمای ميگمار شاهنشاهي اندرز گوش نکرد - و چندانکه ازان کار جان شکر باز داشتند (از بسکه خورده خود را ندای شراب نموده بود) پند نبوش نگشت - چون پاسبانان^(۳) بے روی گماشتند و در ندادن شراب اهتمام رفت بنزدیکان خود ساخته بتقريب شکر سوارى کرده - و آن دوستان نادان برخ شراب در نال تفنگ انداخته و چنده در روده گاو پر کرده آن را زير جامه بكم پيچيده در صحرا بآن آشفته ميرسانيدند - و آن پا بر جان نهاده و دست از زندگي شسته بخوردن دلبري ميکرد - و چنانچه اندیشه از خسران ابدى نداشت بر برناني و تباهي خود نظر نمي انداخت - آره *

* حريص باده کجا فکر درد سر دارد *

رفته رفته اعضاى رئيسه خاصه دماغ را آزردگى تمام بهم رسانيد - و بسخت رنجوري و ناتواني افتاد - و قواى طبيعى روى بانحطاط آورد - و در رگ و اعضا فتور حواس افزوني گرفت - و از خوردني روى بر تافت - بجز نام شراب هيچ بر زبان نرانده - تا چهل روز پهلو بر بستر نهاده بود - روز شنبه بيست و هشتم شوال پيمانۀ عمرش در آرزوى شراب پر گشت سي و سه سال و شش ماه درين دير فنا باده زندگاني خورده بخمار مرگ افتاد - سه بسر نخستين طهر مورت درمين هوشنگ سيومين بايسنغر و چهار دختر يک سعادت بانو دوم بولاتي بيگم از دختر قليج خان سيوم ماهي بيگم همشير هوشنگ چهارم برهاني بيگم خواهر طهر مورت ازان سفرگزين ملک تقدس باز ماند * شاهزاده را بخانخان بيگم دخت خانخانان غريب شيفنگي بود - آن بانوى نيك سيرت وفادار درين مصيبت جان فرسا بيطاقتيها

(۲) نسخه [۱] بهاوسنکه (۳) در [بعضى نسخه] بى روي *

کرد - و مي خواست که با شاهزاده رفیق آن جهان گردد - توفیق نیافت - و منع پندگويان و اندرزسرایان را دست آویز ساخته درین مغز لگه پر حوادث فروکش نمود - لیکن در جدائی شاهزاده سربایي خود را بدافها سوخت - و فراوان سال بعد ازان زیست - و تا آخرین نفس هر روز در فراق جانان برای او روز اول بود - چندی تبه کاران طبیعت پرست (که بشاهزاده پنهانی شراب می‌رسانیدند - و در سود خود بزبان او پی برده دیده و دانسته در جان شکر می‌آن شیفته باده میکوشیدند) خانخازان بفرمود تا ایشان را در بند کردند - نخست شمعی برادرزاده خواجگي فتح الله - دیگر مرشد توبچي - دیگر علي بیگ ندیم - دیگر مبارک کوناري و شجاع پسر غیور بیگ کابلي و سه خواجه سرا و دو نفر حجام - و این زمره ناعاقبت اندیش را بعد از سه روز هواداران شاهزاده (که درونها خراشیده داشتند) بضرَب سنگ و چوب و خشت و لکد بیاسا رسانیدند - این خبر شکیب رهای جانکه چون بسمع سالک شاهزاده خدا آگاهان رسید از کمال گرد آوری ایزدي رضا دگرگونگی در حال اقدس راه نیافت - با این همه جگر پالودگی و دل ریشی آن حضرت را که تواند اندازه گرفت پیشکش قطب الملک مرزبان گلکنده سي زنجیر فیل با براق طلا و نقره و قدره مرصع آلات و برخه نفائس آن دیار از نظر اشرف گذشت - قلیچ خان بیست راس اسب از لاهور ارسال داشته بود - بنظر مقدس در آمد - هاشم خان چهار زنجیر فیل پیشکش کرد - بعابدی خواجه از روی عنایت فیل مرحمت شد - از عرشدات خواجه عبدالله صفدر خان معروض اقدس گردید - چون برسنگدیز و اژون بخت آب کولها و چاهها نزدیک قلعه اندچه بانداخت زهرگیا و دیگر سمیات جانگزا ساخته است در چند روز فراوان کس را تب جانکه گرفته - ناگزیر درانجا بودن نیاست - و آن دژ را با عمارات ترتیب داده گذاشته جای دیگر گزید - نوآیین بزرگ راجه مانسنگه از بنگاله آمده پیشانی بخت بسجده بندگی نور آگین ساخت - و هزار مهر و دوازده هزار روبیه نذر گذرانید - نور قلیچ و برخه که همراه راجه بودند شرف ملازمت اندرختند - یوسف پورحسین خان بگزیده منصب دو هزاري ذات و سه صد سوار فرق عزت بر آفرخت - عاطفت خاتانی خواست که بزرگ شاهزاده را نوازش بے اندازه فرماید - باین قصد بے آگهی کس سوار کشتي شده منزل شاهزاده را بنور طلعت همایون منور ساختند - شاهزاده بقدم اخلاص پذیرا شده خاک پای اقدس را توتیای چشم کرده بسپاس گذاری لب بکشاد - و بعد از یک پھر شاهزاده را سرمایه

جارید سعادت بخشیده بدولتخانه والا تشریف فرمودند - راجه مانسنکه از ره آورد بنگاله فراوان فیل پیشکش کرد - شریف خان کولابی بمنصب هزاره ذات و بانصد سوار نوازش یافت - نورم قلیچ نوزده زنجیر فیل پیشکش گذرانید - قلیچ خان از لاهور رسیده از دولت ملازمت اقدس سرمایه نیک بختی اندوخت - و یتاقداری سرکار جونپور باو مرحمت شد - راجه راجسنکه چون در مهم برسنگه دیو بندبیله فراوان کوشش بجای آورد. و آن مخدول را آواره دشت ناکامی ساخت عذابت خاقانی نظر بر نیکو خدمتی او کرده بمنصب چهار هزاره کامیاب آرزو گردانید - فریدون برلاس بمنصب هزاره و بانصد سوار سر بلند گردید - پنجم شهرپور ماه الهی سکینه بانو بیگم خواهر میرزا حکیم چهره در نقاب عدم کشید - شازدهم صوبه بهار در جایگیر خان اعظم میرزا کوکه مقرر گشت - و در همین تاریخ شاهزاده سلطان خسرو بمنصب دو هزاره و عطای نقاره و ثمن توغ سر بلندی یافت - و راجه مانسنکه تسلیم منصب هفت هزاره ذات و شش هزار سوار و خدمت اتالیقی شاهزاده سلطان خسرو بجای آورد منصب مهاسنکه نبیره راجه مانسنکه دو هزاره ذات و سه صد سوار مقرر گشت - حکم شد دیوانیان مهمات سلطنت را بصوابدید شاهزاده سلطان سلیم سرانجام دهند - و تصدیقات مناصب امرا بمهر ایشان می رسیده باشد - چهاردهم مهر ماه الهی سعید خان با پور خود ابوالقاسم خان تمکین ملازمت نمود - و میرزا غازی پور میرزا جانی ترخان از تنگه آمده جبین بسجود آستان اقبال نورانی ساخت - و گزیده پیشکش بنظر انور گذرانید - هیزدهم بهیرا غازی و ابوالبقا اوزبک گوهر مرصع و عابدی خواجه جمدهر مرحمت شد *

و از آخرین سوانح و وابستین وقائع سافحه جان گزای هوش ربا و دل فرسای جگر بالا

چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن قافله سالار راه حقیقت

ازین فانی سوای کاروانی بعالم قدس و ملک جاودانی

در عرفان زمستان (که هوا سردی پیش گرفت - و طبیعت خشک مغزی بنیاد نهاد)

• نظم •

از سردگی باد مهرگانی • شد باغ فسرده زندگانی

از مرغ فغان سرد برخاست • و ز چشمه غنچه گرد برخاست

هم عادیه ناته در وحل ماند • هم نامیه را سر عمل ماند

گل شد ز حریرِ عمرِ عریان * بر بست دلِ فسرده شریان
 گلزار شد از گلِ فسرده * غم خانه صد چراغِ مرده
 در باغ شکسته از سمن آب * چون کرد خسوف روی مهتاب
 بازارِ گل و بهار بشکست * هنگامه روزگار بشکست
 هم افسرِ لاله واژگون شد * هم رایتِ سرور سرنگون شد

بادِ خزانِ بر سرابستانِ جهانبانی وزید - و مصرعِ مهرگانی در گلستانِ کامرانی گذاره کرد
 گل همیشه بهارِ چمنستانِ سلطنت را پودرِ مریخی دست داد - و نخلِ سرسبزِ بوستانِ
 خلافت را برگِ ریزِ دریانت - چرا صریحِ نکرم - اوزنگِ آرایِ کشورِ اقبال از ملک و اقلیم
 دامن کشید - و مسند نشینِ بارگاهِ جلال بر تخت و دیبم آستین فشاند - نیرِ گیتی افروز
 جهاندارِ (که بر خلافِ مهر و ماه روز و شب نورانشان بود) دفعهٔ مظلم گردید
 و کوکبِ اقبال پرتو عالم مدار (که بر عکسِ ثوابت و سیار لیل و نهار لعهٔ ظهور بخشیده)
 بغهٔ مخفی گشت - آوازهٔ کوسِ دولت (که فلک سالها بر صدای آن چرخِ نشاط میزد)
 بیکبار فرو نشست - و آوایِ نایِ عشرت (که زهره شبها باستماعِ آن رقصِ طرب میکرد)
 بیکدم گرفته شد - بیانِ این سانحهٔ جگرسوز و دلِ گداز (که سوگواریِ زمین و زمان
 و دلِ افکاریِ انس و جان کفایت ازان است) اینکه دوازدهمِ مهر ماهِ الهی در مزاجِ اقدس
 (که هزار ربیع و بهار را سرمایهٔ اعتدال بخشیده) تغییرِ بهم رسید - از حکیمِ علی
 با فراوانِ دعویِ پزشکیِ دانشِ سهویِ عظیم رفت - و بیدانشی او بر فرازِ پیدائی برآمد
 تا هشت روز تدبیرِ نکرد - تا آنکه ضعفِ قوتِ گرفت - و رنجوریِ تفومندی یافت
 مرضِ باسپالِ دموی کشید - و شگرفِ بیماریِ روی نمود - درین وقت پزشکِ بے خرد
 در فکرِ دوا افتاد - و از نارسائیِ دانشِ هر دوائی (که در دفعِ عارضه بکار بود) یارِ مرض شد
 چنین لغزشِ آن حکیم را در علاجِ علامهٔ الزمان شاه فتح الله شیرازی نیز روی داده بود
 درین ایام روزهٔ خاتانِ زمان از روی عذابِ باو فرمودند - ما ترا از پایِ درویشی
 بے سابقهٔ خدمتِ بوالا امارت بر آوردیم - باین آرزو که وقتی بکارِ ما بیائی - آخر بر خلافِ
 آن ظاهر شد - آنگاه یادِ دانایِ روزگار حکیمِ ابوالفتحِ گیلانی و جالینوسِ زمانِ حکیمِ مصری
 فرموده بر فوتِ آن دو حکیمِ نامور تأسفها کردند - این چند بیتِ درینوقت حسبِ حالِ
 آنحضرت تواند بود •

• ابیات •

عطار گو به بند دکان کز اثر گذشت • کردم هزار بار عقاقرش امتحان

سبباً طبیب بپر تا مریض را * ماند ز سزانش بر حق نبض در آمان
 تریاق کار زهر هلاهل همی کند * پنداشتم که افعی او باز یانت جان
 مگر قرص کوب است بریزش به تیره گل * در مرهم رسل فکن آنرا بخاکدان

مدارای آن حکیم را اثره مطلقاً پیدائی نداشت - رفته رفته ناتوانی افزایش گرفت
 و کار بدشواری کشید - با چنین حال آن اسپهبد ملک معنی و صوری در کمال استقلال
 هر روز بدرشن برآمده کورنش بندهای درگاه میگرفت - و منظران بارگاه خلافت
 از لعمه آفتاب دیدار همیون نور می چیدند - چون شدت ضعف قوای ظاهری و باطنی را
 فرو گرفت چند روز پهلو بر بستر گذاشتند - روز نوزدهم حکیم در کار مدارا مبهوت شده دست
 از علاج باز کشید - و از سطوت قهر پادشاهی اندیشناک گشته یا از مردم حرم سرا (که کمال
 ناشکیبائی ظاهر می ساختند) ترسیده از انحضرت (که در غایت ضعف بودند) خود را بکنار
 انداخت - و در پناه شیخ فرید میربخشی گرفت - زه سنگدلی آن امیر که بر حمایت او
 دل نهاده (از آنجا) که دوام بقا ممکنات را امره ست محال - و زندگی جاوید را جز خدای
 بهر همتا در خور نه) شب چهارشنبه چهارم آبان آنحضرت سایه فلک پایه خود را از سر
 زمینیان برگرفت - و بر فرق آسمانیان ظل مکرمت گسترد - اهل این جهان به تیره روز ناگامی
 نشستند - و ساکنان آن جهان کامیاب دیرین آرزو گشتند - سوج این سانکه پر آشوب و لوله
 در زمین و آسمان انداخت - و روز بازار اضطراب و وحشت و هنگامه کایت و کربت
 گرم گردید - عالم را ظلمت اندوه فرو گرفت - و عالمیان را در نیم روز خرسندی شام غم
 افتاد - ماعقه محنت و بلا بر خرمن خرمن خلأق ریخت - سنگ ستم و جفا
 بر شیشه دلای ارباب اخلاص خورد - سبحان الله چه ذاتی بود مقدس از همه آرایش
 و متصف بکل کمالات - و چه جوهره مبرا از تمام خسائس و پاک از جمیع کدورت
 اقبال بلند طالع خجسته بخت بیدار سعادت تمام دولت روز افزون نصرت رفعت افزا
 لطیف دوستی دوست لطیفی دوست نوانی دشمن گدازی همت ملک بخش صولت خصم افکن
 شکوه عالم گیر عزم جهان گشا تمکین و شوکت با کرامات ظاهره و مقالات عالیه اشراق ضمیر
 عقل خدا داد باطن نرسرشت علم لدنی کشف اسرار حل غوامض فتح مضائق دوام توجه
 بمبدأ قیاس کمال آگهی محاسبه اعمال و صلح باصناف عالم دران گرامی ذات قدسی جوهر
 فراهم آمده حیرت افزای ارباب نظر میشد *

* نظم *

محققان که کمالات کل حساب کنند * امام اهل زمان جمله اش خطاب کنند

خدیو صورت و معنی یگانه اکبر شاه * که فقر را ز دانش مالکِ نصاب کند
 گذشت کالبدِ عنصری که پاک دلال * حقائقِ ازل از روحش انتساب کند
 صباحِ روز چهارشنبه (که ازو شامِ نکبت و تیغِ شبِ محنت تفسیر توان کرد)
 جسدِ مطهر (که بزلالِ رحمتِ ایزدی شست و شو یافته بود) بآئینِ اهلِ زمان نیز غسل داده
 در محققِ محفوفِ مغفرتِ خداوندِ رؤف گذاشته از قلعه دارالخلافه آگه بپردید کشیدند
 خلایق را از دیدنِ آن وضعِ نامرغوب درد از نهاد برآمد - و طوفانهای گریه جوش برزد
 زخمهای کاری در دلها آغوش برگشاد - و آلهای سینه سوز از هرسو قد کشید - شیونهای
 دل شکاف از هرگزانه برخاست - و آوای ناله‌های آرام‌ریا در گوشِ سماربان جا کرد
 و صداها و نعره‌های طاق‌فروسا در خم طاقِ ذیلگون بپچید - از استماعِ نوحه و ندبه خاکبان
 معتقدانِ صوامعِ قدس سر از گریبانِ استغراق برآورده سراسیمه وار مضمونِ این ابیات
 بر زبان راندند *

دگر بمرحله کون شور و غلغله چیست * که بست محملِ رحلت زمین برارله چیست
 اجل گسسته مهار است و غم دریده نقاب * چه فتنه خاست معلّم خیر ز مرحله چیست
 جنازه که بدوشِ ملائک است روان * ز گریه بار بچشم ستاره آبله چیست
 فقاد روزِ سیه بر سر جهان ورنه * مسافرانِ ابد را سبیلِ قافله چیست
 اگر جنازه آن رهنمای کل بگذشت * بدان که عمر ابد یافت ست ولوله چیست
 روزِ سداخیز بود - در هوا طوفانِ تغییر بهم رسید - که گرد و غبارِ غریب (که کهن سالان
 مثلِ آن یاد نداشتند) برخاست - همانا دستِ تقدیر برفیقِ لعلِ روزگار خاک میربخت
 اسبهدے (که فلک بفراوان تک و یو توکیب وجود او ساخته نظام بخش سلسله
 ظاهر و باطن گردانیده بود) رخ از عالمیان برنافت - و یگانه (که روزگار
 پس از هزاران سال بتصرفِ ایل و نهار در عرصه وجود آورده پیشوای جهان ساخته بود)
 زری از جهانیان پوشید *

برنست رخت آنکه بحملِ دو صد قران * آمد پدید از شکم مادرِ زمان
 در صد هزار سال نگردد چو او بدید * گیتی ستودن است ز آبستنِ چنان
 روزِ ماتمیان تیغ و تار بود - جمیع آه‌ها و نونیقان خاک بر سر افکنان و نوحه زاری کنان
 بهمراهیِ نعشِ معلی بردند - روضه مقدّس (که موسوم است بهشت آباد) خوابگاه
 مقرر گشت - و قالبِ خاکی را بخاک سپردند - اقامتِ درین سرایِ سپنجی را اهلِ عالم

زندگانی گویند - اما درگاهِ صمدیت را که اندازه تواند گرفت - بر امثالِ این باطن بیدارانی

اطلاقِ حرفِ مرکب خطاست *

هرگز نه مرده اند و نمیرند اهلِ دل * حرفست نامِ مرکب برین قوم ترجمان

لین جمله از تاریخِ رحلتش آگهی می بخشد *

و این بدیعه نیز آگهی افزاست *

در جهان مشتهر چو مهر و مه است * عدلِ خسروان جلال شه است

از وجودش به نهصد و چل و نه * روزِ اقبالِ دهر را بگه است

در سنه شصت و نهصد اندر دهر * تختِ شاهنشپیش جلوه گه است

عزمِ تسخیرِ آن جهان چون کرد * رحلتش در هزار و چارده است

نامِ والای او به نیکی بر * بجنباش گمانِ بد گنه است

هرکه راهِ عداوتش بسپرد * بی‌یقین دان که منحرف زره است

وانکه نقصِ بوی کند منسوب * عقلِ او رفته مغزِ او سیه است

آن شهِ راستان و بد گویش * کجرو و کج نهاد و کج نگه است

ایزد تعالی دانشِ مژشانِ حقیقت‌بین را از طعنه‌های کاذب (که ظاهر نگاهانِ کور باطن در حقِ

آن شهریارِ هوشیارِ خرامانِ رهنمایِ حق طلبانِ خدیوِ خدا آگاهانِ گمانِ فاسد برده بخسراںِ جاوید

افزاده اند) نگاه دارد *

خاتمه - نوشته شمعِ ابوالفضل علامی پس از اتمامِ سالِ چهل و ششم

بقامِ ایزد ای فکرِ نیز رو * که دادی سخن را سرانجامِ نو

قلمِ یکدم از جنبشِ آرامِ یافت * سوادِ سیوم دفترِ انجامِ یافت

از انجا که فطرتِ یاور و ارادتِ درست و بختِ بیدار و سعادتِ مساعد بود به نیروی

جد پیدگویی و هشیار دلی برخه سوانحِ قرنِ ثانی دولتِ جاوید طراز نگاشته آمد - و بدستگیری

رویشدانِ ابداعِ همتِ قدرتِ سجدش گشت *

منورِ چو شد نیمه زینِ مهر بست * مرا نیمه عالم آمد بدست

دگر نیمه لا گر بود روزگار * چنان گویم از طبعِ آموزگار

که خوانندگان را بر آرد ز خواب * برقِ آزد ماهیان را در آب

بس جویهای پیشانیِ فطرتِ بدامنِ امید ریخت - تا نیمِ قطره از دریایِ آگهی تراش نمود

و چه بخارهای دل سرجوش زد - تا سخن بدین نظم سامعه افزوز آمد - بو که پذیرش دلها بلند نامی بخشد - و مرا میزبان جاوید گرداند • بیت •

من از جانش برون دادم بهروز • خدایش جای در جانها دهد باز

زه شگرفکاری حال و نیرنگسازای قلم - پای بند زندانده بشریت پرواز بسوی آسمان میکند و در ساختگی چارسوی معامله بسیج نزهتگاه قدس مینماید - در عیارگیری زمینیاں مهری نقد آسمانیان میگرد - و در سپردن مراحل بندگی اسرار الوهیت می طراز و در افت و خیز گلزار تعلقی ترانه آزادی میسراید • نظم •

دیده ما بتماشای حقیقت باز است • عقل کل میرمد از کوکبه جرأت ما

سرفرو برده بجیب در جهان مینگرم • عشق از تار نظر بانست مگر کسوت ما

آمید که رشته سوانه نگاری گسیخته نگردد - و زمان زمان هنگامه سپاس گذاری را فروغ دیگر پدید آید - و بسیاری گرمی احوال بخامه حقیقت گذار (که شگاف آن مشرق دل است) در آید - و گنجینه دان سعادت برآمده ارمغانی آیندگان آگهی طلب آماده شود - و شناسندگان گوهر جوی را چهره نشاط برانروزند • نظم •

الا تا درین سطح رنگین نظام • سخن را زمعنی بلند است نام

نظام سخن از کلام تو باد • طراز معانی بنام تو باد

• باتمام رسید •

تاریخ طبع جلد سیوم از اکبر نمه

شمسی عیسوی • ۱۸۸۶	قمری هجری • ۱۳۰۳
• انتم بفضل المجید الوهاب •	• انتهت بکرم العلی الاحد •
• دیگر •	• دیگر •
بگزید چو این سخن تفاهي • نکریم بی سال گشت راهي ۱۸۸۶	چون ختم شد این پس از نکاند • نکریم بی سال زد رواز ۱۳۰۳
ناگه بدم فداد از غیب • تازه گل باغ عدل شاهي	هاتف بدم فکند ناگلا • براوج سخن نکر مه نو
• دیگر ظاهراً و باطناً • ۱۸۸۶	• دیگر ظاهراً و باطناً • ۱۳۰۳
مه اپریل هیزده صد و هشتاد و شش سال ع	ماه رجب المرجب سنه هزار سه صد و سه هجری

بسم الله الرحمن الرحيم

محمدت پروردگار بے انباز (کہ خارج از حد احصا و احصا است) انسان ضعیف البنیان را
 (کہ در نظر تحقیق نیست، هست نما) چہ یارا کہ از عہدہ بیان آن بر آید - و نعمت کردگار
 بے نیاز (کہ بیرون از تعداد و شمار است) ممکنات بے ثبات را (کہ عند التدقیق مثل جمادات
 بے اختیار اند - و قدرتی کہ دارند محض موهوم بے اصل ساقط الاعتبار) چہ نیرو کہ شمع
 از شکر آن ادا نماید - خصوصاً من هیچ مدان کچ می بیان را (کہ در میدان سخنری حوصلہ
 ننگ و پائے لنگ دارم) کجا طاقت کہ در ذکر محامد لا تحصی و آلی بے انتہای خدای
 عز و علا دم زخم - شکر او تعالی جلّ شانہ کہ ما می گذاریم (نظر بر ارتفاع شان مشکور لہ و انحطاط
 حال شاکر و محقر بودن مشکور بہ) شایبہ دارد از استہزا - اما (چون اخلاص و انقیاد را
 پذیرائی ست - و از مذلت شاکر و قلت مشکور بہ چشم پوشی) سپاس گو محمود است
 و ناسپاس مردود *

* نظم *

چہ آبد ز من شکر بزدان پاک * کہ از خاک ناید بجز مشّت خاک
 ہم آن خاک مکن نیست از آن من * ہم آن دادہ اوست و ہم جان من
 مزین دم درین جا روشنی نکوست * من و کردہ من ہمہ کرد اوست
 ولیکن بحکم سر رہبران * بتجسّد خالق شوم نرزیان

و هزاران ملوات بر سرورِ کاینات - مفتحِ موجودات - سید الکونین - رسول الثقلین - مکمل الذات
مقدس الصفات - خیر البشر - شافعِ یوم المحشر - محرم اسرارِ الهی - مخزن انوارِ آگهی
باعثِ خلقِ عالم - صلی الله علیه و سلم *

چه گویم ثنای رسولِ کریم * که یکجا حدوث است و نورِ قدیم
خدا نیست و لے جدا از خدا * بدریابِ گر هست عقلِ رسا
اگر چیزے یافنی شو خموش * و مگر نه برون آر پیغہ ز گوش
و فرزانِ سلام - بر آل و اصحابِ عظام - که گنجینه اسرارِ معرفتِ الهی اند - و سفینه
نجاتِ غریبانِ بحرِ ضلالت و گمراهی - اعلای دینِ مبین که از اجلّ صفاتِ مومنین است
ادنی سجدّ رضیہ ایشان است - و فنا فی الله که عمده شمائلِ اهل الله است خرد ترین شیمه
مرضیہ ایشان *

لوی هدایت بر افراختند * بنای غوایت بر انداختند
ز هه سوارانِ میدانِ شرع * ز هه نخلبندانِ بستانِ شرع
اما بعد المنة لله تعالى و تقدس آنچه موجود از نهانخانه کمون بعالم ظهور شتافت - و آنچه
مأمول بود پس از تکاپوی بسیار انجام یافت - عروسِ مقصود بر منصّه حصول جلوہ گری
فرمود - و گلِ مراد بگلزارِ امید شگفت - یعنی سیومین جلدِ اکبرنامه نیز (بنائید دانشور
دانشوران - هنر پرورِ هنر پروران - مجمعِ فضلی جهان - مرجعِ علمی دوران - بکنای روزگار
هالی وقار و الاتبار معدنِ اخلاقِ پسندیده - مخزنِ اطوارِ سنجیده *
نظم *

صفاتِ کمالش بگویم چسان * برون است و صفش ز حدّ بیان
ز انعام و اکرام آن مهربان * چه گوید سخنگوی از یک زبان
نگردید کس از درش ے مراد * خدایا بزرگیش پاینده باد
واقف نکاتِ خفی و جلی - مستر هرنلی - پرنسپلِ مدرسه عالیہ کلکتہ - و ایضاً سکریتر
ایشیائک سوسائتی بنگالہ - دامت ایام ریاستہ - و طالت ازمان و جاهتہ (بحاجتِ طبع محکم
گردید - و همگی سه دفترِ کتابِ مذکور اختتام پذیرفت *

دانشنوی ست که در حقیقت تقسیم دفاترِ اکبرنامه بدین تفصیل است - دفترِ اول
از بدو آفرینشِ حضرت آدم عم تا جلوسِ اکبر پادشاه بر اورنگِ شاهنشاهی - دفترِ دوم
از جلوس تا وفاتِ اکبر پادشاه - دفترِ سیوم در ذکرِ قوانینِ اکبر پادشاه که مرسوم بآئین
اکبری ست - اما [چون مؤلف کتابِ علامی فہامی بر ذمہ هست خود لازم گردانیده بود (کہ

برای هر سی ساله وقایع پادشاه دفتر جداگانه ترتیب دهد) . و از ولادت پادشاه تا اواسط سال هفدهم جلوس سی سال بحساب آید [بنابراین از جلوس تا اواسط سال هفدهم جداگانه دفتر (یعنی دفتر دوم) قرار داد . و از اواسط سال هفدهم تا آخر کتاب بدفتر سیوم موسوم گشت چنانچه جا بجا از مؤلف برین امر ایما رفته *

دیگر دانستنی ست که علامی ابوالفضل مؤلف کتاب اکبرنامه تا سال چهل و ششم ارقام فرموده رخت هستی بر بست . و از سال چهل و هفتم تا آخر نگاشته محب علی خان است . و آئین اکبری را شیخ ابوالفضل پیشتر از سال چهل و ششم که شیخ دران سال وفات یافته ترتیب داده بود *

* نظم *

چنان کز خفنگان انسانه خوانیم * چنین بر دیگران انسانه مانیم
فسانه مردمان را خواب آرد * تلازم بین که این هر دو بدارد
درین رمزست گردانی حقیقت * شعر نوبخت رب باشد رفیق
چون از دیگران انسانه خوانی * رحلت ناگزیر آمد بدانی
بس از خفنگان فسانه گشت خواهی * گدای بے نوائی با که شاهی
خوشا کز پیش خواب ناگهانی * بر غمت خفت و در حق گشت فانی

* فهرست داستانهای دفتر سیوم از اکبر نامه *

(اذکار)	(صفحات)
احمد آباد و لوی نصرت افراختن	
و فیروز مند شدن بر محمد حسین	
میرزا ۵۰	
معادرت ریات جهان گشای بصوب دارالخلافه	۶۴
نهضت موکب همایون باز بصوب بنگ و بهار	
و سزا یافتن بد معاشان فتنه شعار	۶۹
فرستادن شاهزاده والا گوهر سلطان سلیم	
بدبستان دانش آموزی ۷۵	
توجه فرمودن گیهان خدیو بصوب خطه	
اجمیر ۷۸	
آغاز سال نوزدهم الهی از تاریخ جلوس شاهنشاهی	
یعنی سال مهر از دور دوم ۸۰	
یورش موکب مقدس شاهنشاهی از راه دریا	
بصوب دیار شرقی ۸۴	
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بظاهر پنده	
و همت در کشاد آن بستن ۹۵	
مفتوح شدن قلعه پنده به نیروی اقبال	
شاهنشاهی و فرار نمودن داود و ایلغار	
فرمودن شهریار جهانگیر ۹۹	
توجه نمودن موکب مقدس شاهنشاهی	
بدار الخلافه و در اثنای راه خبر فتح بنگاله	
رسیدن ۱۰۷	
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی	
(اذکار)	(صفحات)
توجه موکب مقدس شاهنشاهی از احمد آباد	
به بندر کنبایت بنماشای دریای شور	۸
ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد	
ابراهیم حسین میرزا و معرکه نبرد آراستن	
و شکست یافتن مخالف ۱۲	
عزیمت نمودن شهریار جهانگیر بگرفتن قلعه	
سورت ۱۶	
نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز کولکناش	
با محمد حسین میرزا و فولادیان و انهرام	
این گروه مدبر ۲۳	
فتح قلعه سورت بمفتاح همت والای	
شاهنشاهی ۲۸	
آغاز سال هیزدهم الهی از جلوس مقدس	
شاهنشاهی یعنی سال شهریز از دور	
دوم ۳۱	
مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بعد	
از فتح گجرات بدار الخلافه آگرو ۳۳	
وصول موکب مقدس شاهنشاهی بدولت و اقبال	
بدار الخلافه ۳۹	
نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بار دوم	
بگجرات بوسم ایلغار و بفتح و نصرت	
مراجعت نمودن ۴۱	
رسیدن موکب مقدس شاهنشاهی بحوالی	

آغاز سال بیست و دوم آلهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال دبی
 از در دردم ۲۰۰
 سعادت اتالیقی یافتن سعید خان در ملازمت
 شاهزاده سلطان دانیال ۲۰۳
 روشن شدن عرصه مبارزت بغرغ شمشیر
 وزیرخان و راجه نودرمل و شکست یافتن
 مظفر حسین میرزا ۲۰۶
 نهضت موکب همایون بصوب اجمیر
 بار دیگر ۲۱۲
 تربیت فرمودن فرزندان سعادت پزوه
 والا گوهر ۲۱۹
 نهضت فرمودن شهریار دیده در بصوب
 پنجاب ۲۲۰
 هزیمت یافتن راجه مدهکر باقبال روز افزون
 شاهنشاهی ۲۲۸
 آغاز سال بیست و سیوم آلهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن از
 در دردم ۲۳۶
 نشاط آرائی اورنگ نشین اقبال بشکار قمرغه
 و صید مقصود بدام افتادن ۲۴۱
 ایلغار فرمودن خدیو جهان بصوب اجمیر و از انجا
 بمركز خلافت شتافتن ۲۵۰
 روشنی انزودن عبادت خانه بغرغ دیده وری
 حضرت شاهنشاهی ۲۵۲
 آغاز سال بیست و چهارم آلهی از جلوس
 اقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفند از دردم

بدار الخلافه ۱۱۱
 آئین داغ را رواج بخشیدن و جهانیان را برآستی
 و وفا هدایت فرمودن ۱۱۶
 نبرد آرائی منعم خان خانخانان در اقصای
 بنگاله و شکست یافتن داود و سایر سوانح
 آن دیار ۱۱۸
 آغاز سال بیستم آلهی از جلوس اقدس شاهنشاهی
 یعنی سال آبان از دور دوم ۱۲۷
 دیدن داود منعم خان خانخانان را و بزم
 یکجتهی باهم آراستن ۱۲۹
 سوانح صوبه بهار و کار انزائی مظفرخان
 و بتازگی نواختن او را ۱۳۱
 توجه برخی از پردگیان بارگاه خلافت
 و صدر نشینان سرادقات عفت بصوب
 حجاز ۱۴۵
 التجا آوردن میرزا سلیمان بدرگاه مقدس
 شاهنشاهی ۱۴۸
 تفویض فرمودن حکومت بنگاله بخانجهان ۱۵۹
 نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر ۱۶۳
 آغاز سال بیست و یکم آلهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور دوم ۱۶۵
 روشن شدن چراغستان اقبال شاهنشاهی
 و فرو شدن رانا در تیرگی گریز ۱۷۳
 نهضت موکب جهانگشای شاهنشاهی بصوب
 بنگاله و از نخستین منزل معارفت فیروزی
 نمودن ۱۷۶
 نهضت موکب مقدس بصوب اجمیر ۱۸۴

رسیدن مرکب همایون بر ساحل سند ساگر ۳۵۱
 نهضت مرکب شاهنشاهی بصوب کابل ۳۵۵
 ایلغار فرمودن گپهان خدیو بصوب کابل ۳۵۹
 نصرت یافتن شاهزاده سلطان مراد و غبار آلود
 هزیمت شدن میرزا حکیم ... ۳۹۱
 بخشیدن گناه میرزا حکیم و بازگشت مرکب
 همایون بصوب هندوستان ... ۳۹۸
 رسیدن مرکب همایون بدار الخلافه فتحپور ۳۷۳
 آغاز سال بیست و هفتم الهی از جلوس
 سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال خرداد
 از دور سیوم ۳۷۸
 آمدن مهین بانوی روزگار گلبدن بیگم و دیگر
 پردگیان عفت قباب از سفر حجاز ۳۸۵
 فیروزی یافتن هادق خان و بگو نیستی فرو شدن
 خبیطه ۳۸۷
 سر بلندی یافتن میرزا خان باتالیقی شاهزاده
 سلطان سلیم ۳۹۳
 آغاز سال بیست و هشتم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال تیر از دور
 سیوم ۳۹۷
 آبیاری فرمودن چهار چمن دولت و برافراشتن
 کاخ جهانبانی ۴۰۳
 فرستادن میرزا خان بغرو نشانندن شورش
 گجرات ۴۰۹
 نهضت فرمودن رایات همایون بصوب
 آلباباد ۴۱۴
 فیروزی یافتن شهباز خان و آواره شدن معصوم

از دور دوم ۴۱۴
 گردیدن عموم دانش اندوزان روزگار باجتهاد
 گپهان خدیو ۴۱۸
 عزت افزیدن قطب الدین خان باتالیقی گوهر
 اکلیل سعادت شاهزاده سلطان سلیم ۴۷۳
 چالش فرمودن گیتی خدارند بصوب
 اجمیر ۴۷۵
 نیرنگی اقبال شاهنشاهی در سرنمایی آمرای
 بنگاله و سزا یافتن آنها ... ۴۸۹
 آغاز سال بیست و پنجم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور
 سیوم ۴۹۵
 سر بلندی یافتن شریف خان باتالیقی شاهزاده
 سعادت سرشت سلطان مراد ... ۴۱۰
 هزیمت یافتن ناسپاسان شرقی دیار ۴۱۹
 شبحون آوردن معصوم خان کابلی و بخارستان
 ناکامی افتادن ۴۲۲
 دریدن معصوم خان فرخودی پرده آرم و بخاکستان
 ناکامی غبار آلود گشتن ... ۴۲۹
 نهضت مرکب همایون بصوب پنجاب و بناکامی
 باز گردیدن حکیم میرزا بکابل ... ۴۳۵
 فیروزی یافتن اولیای دولت و آواره دشت
 ناکامی شدن معصوم خان فرخودی ۴۳۸
 بناکامی شنافتن حکیم میرزا بصوب کابل ۴۴۴
 آغاز سال بیست و ششم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال اردیبهشت از دور
 سیوم ۴۴۷

باز گردیدن رایات اقبال بصوب دارالخلافه
 فتحپور ۴۹۱
 نور آیین شدن دار السلطنه لاهور بقدم
 شاهنشاهی ۴۹۳
 فرستادن قاسم خان بتسخیر کشمیر ... ۴۹۶
 سواد نامه شاهنشاهی بعبد الله خان
 اوزبک ۴۹۷
 گشایش یافتن آباد ملک کشمیر به نیروی
 اقبال شاهنشاهی ۵۰۱
 آمدن میرزا سلیمان بدرگاه والا بار دوم ۵۱۴
 آغاز سال سی و دوم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال آبان از دور
 سیوم ۵۱۷
 آرایش عروسی بزم شاهزاده سلطان مراد ۵۱۸
 فرستادن فیروزی سپاه بسرکردگی مطلب خان
 و ریخته شدن آبروی جلالت تاریکی ۵۲۰
 آغاز سال سی و سوم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور
 سیوم ۵۲۸
 آغاز سال سی و چهارم الهی از جلوس مقدس
 شاهنشاهی یعنی سال دی از دور
 سیوم ۵۳۶
 نهضت فرمودن رایات همایون بعرضه دلگشای
 کشمیر ۵۳۷
 در آمدن رایات اقبال ابدار الملک کشمیر ۵۴۲
 باز گشت حضرت شاهنشاهی از کشمیر
 جنت نظیر ۵۵۲

خان کابلی ۴۱۹
 نهضت رایات همایون بصوب دارالخلافه
 فتحپور ۴۲۱
 نیرنگ سازی اقبال شاهنشاهی وشکست یافتن
 سلطان مظفر گجراتی ۴۲۳
 ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی
 بار دوم ۴۲۷
 آغاز سال بیست و نهم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد
 از دور سیوم ۴۳۱
 جبین افروزی شاهرخ میرزا بسجود قدسی آستان
 شاهنشاهی ۴۴۱
 آراسته شدن بزم کدخدائی شاهزاده سلطان
 سلیم ۴۵۰
 ریخته شدن آبروی سلطان مظفر گجراتی
 بار سیوم ۴۵۲
 آغاز سال سی و پنجم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی
 یعنی سال شهریور از دور سیوم ... ۴۵۵
 نهضت فرمودن رایات اقبال بصوب
 پنجاب ۴۶۵
 آمدن فرزندان حکیم میرزا و زابلی سپاه
 بدرگاه والا ۴۷۲
 نامزد فرمودن عساکر گیتی گشا بتسخیر
 کشمیر ۴۷۴
 آغاز سال سی و یکم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر
 از دور سیوم ۴۸۸

سورته ۶۱۹
 فرو نشستن شورش کشمیر و آوردن سر
 یادگار کل بدرگاه والا ۶۲۰
 بازگشت رایات جهان افروز بصوب
 هندوستان ۶۲۶
 گرفتار شدن سلطان مظفر گجراتی و بسر آمدن
 روزگار او ۶۲۸
 در آمدن همایون رایات بدار السلطنة
 لاهور ۶۳۰
 آغاز سال سی و هشتم آلهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت
 از دور چهارم ۶۳۳
 جبین افروزی رستم میزرا بسجود
 قدسی آستان ۶۴۴
 آغاز سال سی و نهم آلهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال خرداد
 از دور چهارم ۶۴۹
 نامه حضرت شاهنشاهی بایران ... ۶۵۶
 آغاز سال چهارم آلهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال تیر
 از دور چهارم ۶۶۷
 در آمدن فیروزی سپاه یقندهار و آرامش
 یاقنن آن سرزمین ۶۶۸
 جبین افروزی مظفر حسین میزرا بسجود
 قدسی آستان ۶۷۰
 پیوستن راجه علی خان مرزبان خاندیس
 به فیروزی سپاه ۶۹۶

چالش فرمودن گیتی خداوند بزابلستان ۵۶۵
 مراجعت رایات همایون حضرت شاهنشاهی
 پس از انتظام کابل بسوی هندوستان ۵۶۹
 آغاز سال سی و پنجم آلهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن
 از دور سیوم ۵۷۵
 آغاز سال سی و ششم آلهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
 از دور سیوم ۵۸۵
 فیروزی یاقنن خان اعظم میزرا کوکه و ریخته
 شدن آبروی مظفر گجراتی ... ۵۹۳
 روانه شدن شاهزاده سلطان مراد بدارائی
 صوبه مالو ۵۹۷
 آغاز سال سی و هفتم آلهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال فروردین
 از دور چهارم ۶۰۷
 فیروزی یاقنن اولیای دولت و شکست
 خوردن میزرا جانی بیگم باتبال
 شاهنشاهی ۶۰۸
 گشایش آباد ملک اودیسه باتبال روزافزون
 شاهنشاهی ۶۱۰
 آشتی کردن میزرا جانی بیگم و سپردن
 سیوستان ۶۱۳
 چالش فرمودن گیهای خدیو بگلگشت
 همیشه بهار کشمیر ۶۱۶
 گشایش جوته گتیه و سوماتیه و چیره دست
 آمدن اولیای دولت بر ولایت

از دور چهارم ۷۵۰
 سپری شدن روزگار شاهزاده سلطان مراد ۷۵۲
 انتظام یافتن فیروزی سپاه دکن بشکری اقبال
 روز افزون ۷۵۴
 فرستادن شاهزاده سلطان دانیال بداری
 دکن ۷۵۶
 برافراختن همایون ریاات بصوب مالو ۷۶۲
 چالش فرمودن گیهان خدیو بگشایش
 آسیر ۷۶۶
 آغاز سال چهل و پنجم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال آذر
 از دور چهارم ۷۶۸
 گشایش قلعه احمد نگر باقبال شاهنشاهی ۷۷۴
 گشایش مالی گداه به نیروی اقبال روز افزون ۷۷۷
 بر گشودن آسیر بدستداری والا اقبال ۷۸۰
 آغاز سال چهل و ششم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال دی
 از دور چهارم ۷۸۶
 باز گشت همایون ریاات بدار الخلافه ۷۸۹
 آگره ۷۸۹
 در آمدن همایون ریاات بدار الخلافه
 آگره ۷۹۵
 آغاز سال چهل و هفتم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال بهمن
 از دور چهارم ۸۰۲
 آغاز سال چهل و هشتم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال

در آمدن فیروزی سپاه بدکن و گرد گرفتن
 قلعه احمد نگر ۷۹۸
 آغاز سال چهل و یکم الهی از جلوس مقدس
 حضرت شاهنشاهی یعنی سال امرداد
 از دور چهارم ۷۰۱
 افزودن پایه دولت شاهنشاهی ... ۷۰۱
 خطاب گیهان خدیو حضرت شاهنشاهی بعبد الله
 خان اوزبک والی توران ... ۷۰۴
 فیروزی یافتن صادق خان باقبال
 شاهنشاهی ۷۱۴
 فیروزی یافتن لولای دولت و شکست یافتن
 سپاه دکن ۷۱۷
 آغاز سال چهل و دوم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال شهریور
 از دور چهارم ۷۲۰
 چالش گیتی خداوند سیوم بار بتمشای
 سرایمقان کشمیر ۷۲۱
 باز گردیدن ریاات همایون به هندوستان و رسیدن
 بدار الملک لاهور ۷۳۳
 آغاز سال چهل و سیوم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال مهر
 از دور چهارم ۷۳۸
 چالش همایون ریاات بگشایش احمد نگر ۷۴۵
 فروغ یافتن دار الخلافه آگره بقدری قدوم
 شاهنشاهی ۷۴۸
 آغاز سال چهل و چهارم الهی از جلوس
 مقدس شاهنشاهی یعنی سال آبان

شاهنشاهی یعنی سال الهی بهشت	اسفندارمذ از دور چهارم ۸۱۸
از دور پنجم ۸۳۶	آغاز سال چهل و نهم آبی از جلوس
لبریز شدن ساغر زندگی شاهزاده دانیال ۸۳۷	مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین
چالش خاقان مملکت طراز و خرامش آن	از دور پنجم ۸۲۵
قافله سائر راه حقیقت ازین فانی سرای	چالش مرکب اقبال بجانب آلهاباد
کاروانی بعالم قدس و ملک جاردانی ۸۳۹	و عنان نافتن از نخستین منزل ... ۸۲۸
خانمه - نوشته شیخ ابوالفضل علامی پس از	محمل آراستن مریم مکانی بملک تقدس ۸۳۰
انعام سال چهل و ششم ۸۴۳	آغاز سال پنجاهم آبی از جلوس مقدس حضرت

تصحیح اغلاط چند که هنگام انطباع سرزده

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۴	۵	بیک حکمی	بیک حکمی
۸	۱۵	آزوهای	آزوهای
۱۴	۲۱	دلدهی	دلدهی
۲۸	۲۱	مرزبان	مهربان
۴۷	۲۵	قلعه گیری را	قلعه گزی را
۴۸	۹	که گرفتن	که از گرفتن
۶۴	۱۳	مملکت	مملکت
۸۰	۱۶	نوزدهم از دور دوم	نوزدهم یعنی سال مهر
۰۰	۰۰	...	از دور دوم
۸۱	۱۳	نکامشی شدند	نکامشی نمودند
۸۹	۲۴	مقدسان	مقدسات
۹۰	۱۶	و بهر مرے	و بهر امرے
۱۱۰	۴	بسر منزل	سر منزل
۱۲۵	۱۸	هرزه دارایان	هرزه درایان
۱۲۸	۱۰	چمن راز	چمن زار
۱۴۰	۲۴	یات	یافت
ایضا	۲۶	ار	از
۱۴۳	۵	گسیل	کسیل
۱۴۴	۸	مبازران	مبازران
۱۶۳	۲۱	برتو	برتو
۲۰۱	۶	در کالبد	بکالبد
۲۰۷	۳	بے سعی	بسعی
۲۱۶	۴	باگاه	بارگاه
۲۱۷	۱۷	بقہ خون	بغفون

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۲۵	۹	شغوده آمده	شغوده آمد
۲۳۰	۲۴	سغ	سفر
۲۳۳	۲۵	نماند	نماند (
۲۳۴	۲	و	او
۲۳۵	۱۷	شغاسنی	شغاسائی
۲۳۶	۱۲	ز دور	از دور
۲۴۹	۱۷	ناله	تاله
۲۵۱	۸	کردے - و گرد	کردے گرد
۲۵۶	۱۹	پاسپانی	پاسپانی
۲۶۲	۲۴	که اطراف	که در اطراف
۲۶۳	۱۴	قدرم	قدوم
۲۶۴	۲۵	انفسي ر	انفسي را
۲۶۷	۲۶	تدک	اندک
۲۸۰	۸	پیر پنحال	پیر پنجال
۲۹۶	۱۰	پاسپانی	پاسپانی
۲۹۷	۴	الرجه	اگرچه
۲۹۸	۱۲	حکمای تذکره پیشین	تذکره حکمای پیشین
۳۱۰	۲۵	بید را دل	بیدار دل
۳۲۰	۲۳	نیتسی	نیتسی
۳۳۴	۱۹	وزگار	روزگار
۳۳۶	۶	آهو	آهو
۳۴۴	۱۲	هرآینه	هرآینه
۳۵۴	۱۲	رسید	رسید (
۳۵۸	۱۹	بلرزد	نلرزد
ایضا	۲۳	باز نگردید) بموشگانی	باز نگردید - و بموشگانی
ایضا	ایضا	و از ان خیال	از ان خیال

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۳۷۶	۵	پڑمانی	پڑمانی
۳۷۸	۱۲	پڑشکان	پڑشکان
ایضا	۱۴	و کہ و مہ را	و کہ و مہ را
۳۸۴	۱	داست	دست
ایضا	۱۸	جمن زار	چمن زار
۳۹۱	۱۷	قومود	فرمود
۳۹۲	۱۶	وز	روز
۴۰۶	۱	مرا	آمرا
۴۲۰	۲	پنہ	پنہ
۴۲۳	۲۳	ژازگوئی	رازگوئی
۴۲۷	۲۰	لجراتی	گجراتی
۴۳۳	۳	بکرابوہ	بکرابوہ
ایضا	۲۰	از دست	از دست
ایضا	۲۱	ایمئی ارا	ایمئی را
۴۴۵	۲۴	بران گریز با	دران گریز بائی
۴۵۳	۲۰	بیان بہادر	میان بہادر
۴۸۸	۱۱	ہمیں	ہمی
۴۹۵	۱	و چندے ارا	و چندے را
۵۰۰	۲	عضے	بعضے
۵۰۳	۷	مسند عالی و فتح خان	مسند عالی فتح خان
۵۱۱	۴	و از بے آنزوی	و از آنزوی
۵۲۰	۹	محمد حسین و شیخ	محمد حسین شیخ و
...	...	علی و محمد الف	علی محمد الف
۵۴۰	۶	موضع ست	موضع ست
۵۴۶	۱۵	ہ	ہمہ
ایضا	۲۶	پرد	پرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵۵۰	۲۵	پنج براره	پنج براره
۵۵۷	۱۷	و د . میانه	و در میانه
۵۵۹	۱۰	گردد	گِرد
۵۸۳	۱۳	نگرنت	نگرکوت
۵۹۷	۲۱	ین	این
۶۱۱	۱۳	بهادر خان	پهاز خان
۶۱۳	۲۳	نبرد	نبرو
۶۲۴	۱۰	پرده گشائی	پرده گشائی
۶۲۹	۲۳	موایی	موزایی
۶۳۹	۱۹	سود	سواد
۶۴۴	۱	لجایارا	کجایارا
۶۵۴	۲۰	فیروزی	فیروزی
۶۵۷	۱۵	زیر دست	زیر دست
۶۶۴	۲۰	فرنگی کرده	فرنگی گروه
۶۶۹	۲۵	دبیم	دبیم
۶۷۲	۲	فرستد دند	فرستادند
ایضا	۱۰	بیطار	بیطار
ایضا	۲۰	پس	بس
ایضا	۲۵	پکر	پیکر
۶۷۶	۱۲	آرایا	آرای
۶۸۹	۲۵	دانذ - ؤ	دانفذ
۶۹۴	۱۷	در خاب	در خواب
۷۹۴	۴	نگارنده	نگارنده
۸۲۹	۲۴	تنگ بود	تنگ بود

• بسم الله الرحمن الرحيم •

فهرست نامهای مردمان و مواضع و قلعه‌جات و کبکها و غیره (که در سپهرین جلد اکبرنامه و نوع یافته اند)
 بترتیب حروف هجاء مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع و غیره • • شعره
 • حبیبی آله العالمین فاته • مولیٰ حبیب قادر و نصیر •

• منظور اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام و غیره •

آل ایوب	حرف الف •
۶۶۵	آصف خان (خواجه غیاث الدین ملی) (شف فون)
۷۷۸	۱۲ - ۳۸ - ۵۳ - ۶۷ - ۳۴۵ - ۱۳۶۵ - ۵۴۵
۷۹۱	۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۳۲ - ۵۴۷ - ۵۵۳ - ۶۰۳
ابراهیم حسین میرزا	۶ - ۸ - ۱۰ - ۱۱ - ۱۲	۶۰۷ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۵۴
۳۵ - ۳۴ - ۳۰ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۶ - ۱۵ - ۱۴	۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶
۶۷۱ - ۶۶۵ - ۶۰۷ - ۶۴ - ۳۸ - ۳۷ - ۳۶	۷۳۹ - ۷۴۰ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶
میر ابو تراب	۶ - ۷ - ۱۰ - ۵۳ - ۲۱۷ - ۲۸۱	۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷
۳۱۸ - ۳۵۳ - ۳۰۴ - ۳۱۱ - ۳۵۳ - ۳۹۰	۷۷۸ - ۷۸۱ - ۷۹۹ - ۸۰۲ - ۸۳۵
۸۲۵ - ۵۹۷ - ... - ... - ... -	آدم تاج بند ... - ۲۲ - ۱۶۱ - ۳۲۶
میر ابو القاسم نمکین (نمکین)	۶ - ۱۱۴ - ۱۲۳	آرش (سابق) ... - ... - ... - ۴۷۰
۳۵۳ - ۳۵۴ - ۳۹۲ - ۳۷۵ - ۳۰۶ - ۵۳۳	سلطان آدم لکهر ... - ... - ... - ۱۱۲
۵۵۹ - ۶۶۶ - ۷۴۶ - ۷۴۸ - ۸۱۶ - ۸۳۹	آفاق (دیوانه) ... - ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۳۲۵
ابو سعید	۳۱ - ... - ... - ... - ۷۴۷	آدم خان پلگنی پسر خفج خان ... - ۱۳۳ - ۱۳۵
شیخ ابراهیم فتحپوری	۳۳ - ۲۲۰ - ۲۳۶ - ۲۷۹	خواجه آقا جان ... - ... - ... - ۱۵۶
۳۳۷ - ۳۸۹ - ۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۱۹ - ۴۳۵	آقا راول ... - ... - ... - ۱۹۴
۳۶۷ - ۵۱۱ - ۵۳۵ - ۵۹۶ - ۷۵۱ - ۷۹۴	آصف خان ملازم نظام الملک دکنی ... - ... - ... - ۴۸۰
ابوالفضل علامی مولف کتاب	۸۳ - ۱۱۳ - ۱۱۵	شیخ آدم .. - ... - ۳۱۴ - ۵۹۶ - ۶۶۹
۳۵۴ - ۴۵۸ - ۴۸۳ - ۴۴۱ - ۴۵۴ - ۴۵۵	آرام بانو بیگم ... - ... - ... - ۳۶۵
۳۵۷ - ۳۶۳ - ۳۸۰ - ۳۹۵ - ۴۱۶ - ۴۰۴	آقا پسر جام ... - ... - ... - ۵۹۴
۳۰۵ - ۳۵۷ - ۴۷۵ - ۴۷۷ - ۴۹۶ - ۵۱۱	حضرت آدم علیه السلام ... - ... - ... - ۶۳۳
۴۱۵ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۵ - ۵۳۸ - ۵۴۰	آفرخان (سابق) ... - ... - ... - ۶۶۴

میرزا ابوالفتح	۵۶۲ - ۵۶۱ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۵
میرزا ابواللیث	۵۷۳ - ۵۷۱ - ۵۸۲ - ۵۸۶ - ۵۹۶ - ۶۰۰
میرزا ابراهیم والی فارسی	۶۰۴ - ۶۱۰ - ۶۱۹ - ۶۲۲ - ۶۲۵ - ۶۴۲
سید ابوالمعالی پسر سید مبارک	۶۴۳ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۷۲ - ۶۷۵
...	۷۱۲ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۴۰ - ۷۴۸ - ۷۴۹
میرزا اسحق صفوی	۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۵۸
...	۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶
ابراهیم نزل	۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۴
حاجی ابراهیم مهرندی	۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۳
ابدال چک کشمیری	۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۲
شاه خواجه ابوالقاسم	۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
میرزا ابوالعزیز	۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۵ - ۸۰۶ - ۸۱۰
...	۸۱۱ - ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۶ - ۸۲۰ - ۸۲۱
ابراهیم برادرزاده عادل خان	۸۲۲ - ۸۴۳
سید ابوالقاسم	۹۹
ابابکر برادر ترسون خان	حکیم ابوالفتح گیلانی پسر مولانا عبدالرزاق گیلانی
میرزا ابوالحسن	۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۰۹
ابوالقاسم دیوان	۱۰۴ - ۱۰۶ - ۱۰۹ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۰۹
ابراهیم خان فوجدار	۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱
شیخ ابوالعزیز	۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶
ابوالوفاء	۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱
ابراهیم نازولی	۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶
شیخ ابوالقاسم	۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱
ابوالفتح	۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶
ابوالفتح منل	۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱
ابدال ملازم شاهرخ	۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶
ابابکر شیخ	۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱
شیخ ابوالبرکات برادر ابوالفضل مولف	۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶
میرزا ابراهیم (بن میرزا سلیمان)	۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱
ابوسعید سلطان (میرزا)	۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶
سلطان ابراهیم میرزا	۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱
ابوالحسن	۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶
خواجه ابراهیم	۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱

۶۵۴	ابدال سیاه گوش	۷۹۹ - ۸۲۰
۷۷۲ - ۶۶۱ - ۶۵۹ ...	خواجہ ابوالنصر	۴۸۸	ابراہیم خان بلوچی
۶۶۳	ابراہیم بیگ (سابق)	۴۹۵	ابراہیم خانجہاں
۷۷۵ - ۶۶۸ ...	ابراہیم پور برہان الملک	۶۰۹ - ۵۸۲ - ۵۰۵ - ۵۰۳	ابیا چک کشمیری
۶۷۰ - ۶۶۹	ابراہیم نظام الملک	۵۰۵ - ۵۰۳	ابیا پسر ابدال چک
۷۶۶ - ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۶۹۹	ابہنگ خان زنکی	۵۱۶	ابراہیم خان پسر مبارک
۷۷۴	۵۳۱	ملا ابراہیم
۷۳۲	میرزا ابراہیم اندجانی	۵۵۲	ابیا
۷۳۷	ابوالخیر خان بن شیخ دولت اغلان	۵۵۶	میرزا ابابکر دولت
۷۳۷	ابراہیم بن پولاد	۵۷۸	ابوزید خان کشمیری
۷۳۷	ابراہیم میرزا بن شاہ رخ میرزا (سابق)	۷۱۸ - ۶۰۸ - ۵۸۵	ابراہیم بیگ
۷۳۸ - ۷۳۷	ابوسعید خان	۵۸۸	ابراہیم بن جعفر
۷۳۹	ابوالقاسم پور میر عدل	۵۸۸	ابوالقاسم حمزہ (سابق) بن امام موسی کاظم
۷۸۵ - ۷۴۵	ابوالنصر	۵۹۰ - ۵۸۹	ابراہیم میرزا (سابق)
۸۱۰ - ۷۷۹ - ۷۶۸ - ۷۶۰	خواجہ ابوالحسن	۵۹۰	حکیم ابونصر پور صدر شریعہ
۷۷۱	ابراہیم	۵۹۱	سلطان ابراہیم میرزا پسر بہرام
۸۳۵ - ۷۷۵	ابیاچک پور حسین خان چک	۵۹۲	ابوطالب میرزا
۷۸۱	ابراہیم خان پسر لطیف خان	۶۴۶ - ۵۹۲	مہتر ابراہیم
۷۸۱	ابراہیم پسر غلام خان	۶۱۹ - ۶۰۴	شیخ ابوالخیر برادر ابوالفضل مولف
۷۸۱	ابراہیم خان پسر حسن خان	۸۳۱ - ۸۲۸ - ۸۰۳
۷۸۱	ابراہیم خان پسر محمود خان	۶۱۹	شیخ ابوزید
۸۰۵	ابراہیم ملازم ملک برید	۶۲۳	ابراہیم خان کاکر
۸۰۷	شیخ ابوالفتح پور شیخ معروف	۶۲۳	ابراہیم خان میانہ
۸۳۹ - ۸۲۰	ابوالبقا اوزک	۶۳۱	ابوالبقا
۸۲۱	ابراہیم بیگ انگہ	۶۴۳	ابونصر (حکیم سابق)
۸۳۴	میر ابوتراب پور اشرف خان	۶۴۳	ابوعالی (حکیم سابق)
۱۲۷ - ۱۲۰	ایار (فیل)	۶۴۸ - ۶۳۵	ابوسعید میرزا پسر سلطان حسین

۵۰۳ اسماعیل نایک	۶۳۵ لوفون خان بن ابلاغ خان
۵۸۷ - ۵۳۹ اسماعیل دکنی پور برهان الملک	۶۳۵ گروه اویکوت
۶۶۸ اسماعیل	۶۵۳ خواجه ارباب
۵۵۶ اسکندر سلطان (سابق)	۷۴۶ ارجن کور
۵۸۸ اسماعیل بن محمد	۷۱۹ - ۷۱۳ - ۷۱۱ - ۴۸۹ ژرد خان
۵۹۱ - ۵۸۹ قوم استچلو	۱۶ اسکندر افغان (مکندر) (شف سین)
۵۸۹ اسماعیل میرزا	۲۶۶ - ۱۸۰ - ۱۶۲ - ۳۷ اسماعیل قلی خان
۶۰۶ اسکرن (سابق)	۴۷۵ - ۴۰۴ - ۳۹۹ - ۳۲۸ - ۲۹۲ - ۲۹۰
۶۶۳ اسرافیل سلجرتی	۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۱۱ - ۴۹۵ - ۴۹۲ - ۴۹۱
۶۶۸ احمد خان رومی ملازم برهان	۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۹ - ۵۹۳ - ۵۸۵ - ۵۳۱
۷۱۸ اسلام خان	۷۲۱ - ۷۱۱ - ۶۵۱ - ۶۴۹ - ۶۴۱
۷۸۱ اسماعیل خان پسر شیرخان	۱۰۸ - ۷۰ اسماعیل خان سلاح دار
۷۸۱ سید اسماعیل داماد راجه علی خان	۷۳ اسماعیل پسر لودی
۸۰۵ اسلام قلی خان برادر شاه قلی خان محرم	۹۴ شیخ اسرائیل
۸۲۶ میرزا اسماعیل پسر میرزا مظفر	۱۲۳ اسماعیل خان
۸۲۸ اسماعیل قلی خان حاکم فوات	۱۷۷ اسماعیل افغان خانچیان داؤد
۱۴۲ - ۱۲ ملک اشرف گجراتی	۱۸۰ اسماعیل بیگ اوزیک
۱۲۳ - ۱۰۴ - ۹۶ - ۷۱ - ۴۰ اشرف خان	۱۹۵ راول اسکرن
۸۳۴ - ۱۶۰ - ۱۳۰	۳۵۳ - ۳۰۷ - ۲۸۷ - ۲۱۰ راجه اسکرن
۷۰۳ - ۶۳۸ - ۶۱۹ - ۱۹۲ خواجه اشرف	۵۱۱ - ۵۰۹ - ۴۷۵ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۴۰۴
۷۴۵ - ۷۳۹ - ۷۱۰	۸۲۱ - ۶۰۶ - ۵۲۶
۷۲۹ - ۶۴۳ اشراقیان (حکماء)	۲۲۶ - ۲۲۴ - ۲۱۷ شاه اسماعیل میرزا صفوی
۲۲۷ امیر ایلان انشار	۶۳۶ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۲۸۸
۵۳۳ - ۵۳۲ ملک اصغر	۷۳۷ - ۶۶۵ - ۶۴۵
۷۳ - ۶۳ - ۱۰ - ۹ - ۷ - ۶ - ۵ اعتماد خان	۳۸۸ - ۳۰۸ اسنا زکریا
۱۸۰ - ۱۶۰ - ۱۴۲ - ۱۲۳ - ۱۱۹ - ۹۳	۳۰۹ احمد خان ترکمان
۴۰۳ - ۳۹۶ - ۳۱۷ - ۲۴۹ - ۲۱۷ - ۱۹۶	۴۳۲ اسماعیل برادر عیسی
۴۱۳ - ۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۴	۵۵۱ - ۴۶۸ شیخ سلیم

۶۴۰	محمد افضل	۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۴
۶۶۳	انورامیاب (پادشاه سابق)	۷۹۳ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۳۵	اعتبار خان
۷۴۷	خواجه افضل ترک	۷۹۶ - ۷۷۴
۸۳۴	۸۱۵ - ۷۵۰	افتخار بیگ	۷۸۱	اعظم خان پسر بهرام خان
۷۷۳	افتخار	۸۰۱	اعتبار الملک
۷۷۴	میرزا افتخار خان	۵۸۹	قوم اغلو
۷۷۹	افضل خان پسر بهادر دکنی	۲۲ - ۴۰ - ۱۹ - ۴	قوم افغان (افغانان) (افغانه)
۶۱۱	اکبر	۹۳ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۵۳ - ۴۰ - ۲۵
۷۸۶ - ۷۷۶	اکبرراج	۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۵ - ۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۷
۴۸۷	۲۱۰ - ۱۴۲ - ۶	الغ خان حبشی	۱۳۰ - ۱۲۴ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۱۴
۶۱۵	۶۱۱ - ۳۸۸ - ۳۳۴ - ۳۲۲	۱۳۹ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۴ - ۱۳۲ - ۱۳۱
۷۸۰	۲۴۷ - ۲۳۱ - ۱۸۱ - ۱۷۹ - ۱۴۱ - ۱۴۰
۷۷	الامان میرزا	۳۸۴ - ۳۶۶ - ۳۶۰ - ۳۵۱ - ۳۳۷ - ۲۵۹
۹۹	الهدیه مرزالی	۴۸۳ - ۴۷۹ - ۴۷۸ - ۴۷۱ - ۴۶۹ - ۴۶۱
۳۲۸	۱۲۲	ولیس خان لنگاد	۵۱۲ - ۵۱۰ - ۴۸۹ - ۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۸۴
۴۱۸	الک احمد ترکمان	۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۳۱ - ۵۱۹ - ۵۱۴ - ۵۱۳
۴۱۵	۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۳۰ - ۲۲۹	الغ خان	۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۱۱ - ۶۰۷ - ۵۸۰ - ۵۶۵
۶۱۵	۳۱۹	۶۵۷ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۲۵
۳۳۶	الوخان کچهره	۷۱۱ - ۷۰۸ - ۶۷۲ - ۶۶۹ - ۶۶۶ - ۶۵۸
۴۵۳	مولانا الهداد انبروه	۸۱۴ - ۸۰۹ - ۷۸۷ - ۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۷۰
۴۴۰	شیخ الله بخش صدر	۸۲۶
۴۴۵	الغ بیگ ملازم عبد الله اوزک	۱۵۱	میر افلاطون
۴۵۹	الغ بیگ ملازم معصوم	۷۱۸ - ۵۹۹ - ۳۶۴	افضل تولکچی
۴۷۳	الغ بیگ	۷۸۷ - ۴۷۳	انورامیاب فرزند حکیم میرزا
۴۷۵	میرزا الغ بیگ کابلجی	۶۰۷ - ۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۱۳	الوس انوریدی
۷۳۹	۴۹۲ - ۴۸۵	۸۱۴ - ۷۰۲ - ۶۴۰
۶۰۳	۵۳۵ - ۴۷۵	الله (آله) بخش مرز	۵۶۳	افلاطون حکیم سابق (فلاطون) (شف فاء)
۴۷۶	الشمس بهادر	۵۸۹	قوم انشار

۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۵ - ۶۱۶	آله بخش (آله بخش) ۶۱۵ - ۵۲۰
۷۷۵ - ۴۸۵	محمد الف ۵۲۰
۵۸۷	التون قلیچ ۵۳۰
۵۸۸	آله بردی ۵۳۸
۵۹۱	الیاس خواجه خان ۵۵۴
۵۹۱	مهرزا الف بیگ (سابق) ۵۵۵
۵۹۶	آله داد بیگ ۵۷۱
۵۹۹	الف بیگ سال النگی ۵۸۵
۵۹۹	آله بردی تزلکچی ۵۸۵
۵۹۹	الیاس تزلکچی ۵۸۵
۶۴۰	القاش میرزا ۵۹۰
۷۱۸ - ۷۱۵	آله داد خان ۶۱۲
۷۳۱	آله داد لوحانی ۶۵۰
۷۴۹	الف خان لوحانی ۶۵۰
۷۵۹	آله دوست ۶۵۳ - ۶۵۲
۵۰۷	الف بیگ کولابی ۶۵۴
۵۲۶	آله یار ۷۱۸
۵۳۵	الف بیگ بدخشی ۷۸۲ - ۷۶۷
۵۷۶	الف خان ۷۷۳
۵۸۳	شیخ آله داد ۸۱۸
۵۹۹	امین خان غوری ۸ - ۳۸۹ - ۴۵۳ - ۴۵۴
۶۳۸ - ۶۴۸	۴۷۱ - ۴۷۲ - ۵۳۱ - ۵۹۳ - ۵۹۷ - ۶۴۰
۸۰۳	امرا پسر رانا ۶۶ - ۷۱۷
۸۲۹ - ۶۷۱	امام قلی چولک (چولاق) ۱۱۹ - ۶۱۷
۷۱۹	ام کلثوم خانم ۱۴۵
۴۴۲ - ۴۴۱	امیر خان احلام آبادی ۳۶۴
۴۴۳	محمد امین بدخشی ۴۱۲
۵۵۵ - ۵۱۵ - ۴۴۵	امین الدین بخش (خان) ۴۷۴ - ۴۸۱ - ۵۱۷

ایلدرم : بایزید ۶۶۳ - ۶۶۴
ایمن علي ۷۱۸
ایاس (اسپ) ۸۲۶
ایشم لیدر ۸۳۲

• حرف باء •

باز بهادر ۱۱ - ۲۴ - ۲۰۷ - ۲۱۴ - ۳۱۴
۴۹۵ - ۹۰۸ - ۷۶۷ - ۷۷۳ - ۷۹۱ - ۷۹۶
... .. ۸۰۰
با با خن ۱۴ - ۲۱ - ۷۱ - ۱۰۴ - ۱۱۸
۱۸۰ - ۱۸۱ - ۲۶۶ - ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۰۰
۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۳۷
بایزید پسر سلیمان ۲۰ - ۵۹۰ - ۶۱۰
باری نواجی باشی ۷۱
بابری منکلی ۸۳ - ۱۱۸ - ۱۳۱ - ۳۱۵ - ۳۳۴
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۵۰ - ۴۶۳ - ۵۸۰ - ۶۱۱
... .. ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۱۶
بال مندر (بان همندر) (فیل) ۸۷ - ۱۰۰
... .. ۱۹۱
باقی خان ۱۰۴ - ۱۴۶ - ۱۹۸ - ۲۰۵ - ۲۸۷
... .. ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۳۶ - ۷۱۸ - ۷۹۱
باقی خان کولابی ۱۰۴ - ۱۳۵ - ۳۰۷
بابای کولابی ۱۲۵
بایزید برادر داؤد انغل ۱۳۱
بابر پادشاه (فردوسی مکانی) (شف نام) ۱۴۵
... .. ۱۴۸
شیخ بابا (ولی) ۱۵۰ - ۴۴۲ - ۶۱۷
باقی بیگ ۱۵۲
میرزا یاسنغر ارغون ۲۲۳

۵۵۶ - ۵۷۱ - ۵۷۶ - ۵۸۴ - ۵۸۸ - ۶۶۹
... .. ۶۷۱ - ۷۳۷ - ۸۰۴ - ۸۲۱ - ۸۲۲
ارلیای کرانی ۹۹۱
اوس اورک زئی ۵۶۱ - ۵۳۱ - ۶۰۷ - ۶۴۰
... .. ۸۱۴
حضرت اویس (رح) ۵۴۹
اویس خان ۵۵۳ - ۵۵۴
رای اودیة بهمری وال ۵۸۳
اورخان ۶۶۳
اوزک خان عمزادۀ عبداللہ خان ۷۲۳ - ۷۴۲
ایماق (قوم) ۱۵۴ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۴۷
۵۶۷ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۵۸۳ - ۶۱۹ - ۷۲۳
... .. ۷۹۰
ایاز خاصہ خیل ۱۶۲
ایرانیان ۲۷۳ - ۳۶۶ - ۵۳۹ - ۵۸۴ - ۵۹۱
... .. ۶۵۹ - ۷۳۱
ایلانچی ۳۰۵
ایشک آقا ۴۰۳
ایوب بیگ ۴۷۶ - ۵۰۹ - ۷۳۱
قبیلہ ایازی ۵۲۱
ایسا بوتقا خان ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵
ایلق خان ۵۵۳
ایرج پور میرزا خان خانانان ۵۸۲ - ۶۱۵
... .. ۸۰۷ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۷
ایسرداس ۵۹۹
ایل دهنم ملازم جانی بیگ ۶۳۵
ایکونمر ۶۳۵
اباغ خان بن هلاکو خان ۶۳۵

۶۴۱	بابا علي يوسف زئي	۶۷۲ - ۶۴۹ - ۳۱۵ - ۲۸۷	باقر سفرچي
۶۶۳	باقي آقا بن سونچق آقا	۶۱۵ - ۶۱۱ - ۳۴۹ - ۳۳۴	باقر انصاري
۶۶۵	سلطان بايزيد شاه روم	۸۰۸ - ۶۴۹ - ۶۳۲ - ۶۳۱	...
۶۶۵	سلطان بايزيد (ديگر)	۳۰۵	بابا دوست محمد (شف دال)
۶۷۰	محمد باقر پسر برهان	۴۷۰ - ۳۵۰	بالتائه جوگي
۷۳۷	بادا دل	۳۵۳	بالکا رلی
۸۰۳ - ۷۴۲	محمد باقي خان ملازم عبدالله خان	۴۱۷	بابای بهکري
۸۳۴ - ۸۳۲ - ۸۲۰ - ۸۱۷ - ۸۰۴	۵۳۰ - ۴۵۵ - ۴۳۷	باگه راتهور
۷۴۷	باشه پور رايسال	۴۷۶	مير باقي
۷۸۸	باز بهادر غلام مظفر خان	۷۳۶ - ۳۸۷	باقي بے
۷۹۴	باباجي پور ونکو	۴۹۵	سلطان بايزيد افغان
۸۰۹	باز بهادر قلماق	۷۲۴ - ۷۱۲ - ۶۶۷ - ۵۸۳ - ۵۰۹	راجہ باسو
۸۳۷ - ۸۳۱	بايسنغر پسر شاهزاده دانيال	۸۱۰ - ۸۰۸ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۷۴۵ - ۷۲۶	...
۸۳۴	شيخ بايزيد	۸۳۳ - ۸۲۲	...
۲۰۸ - ۱۶۶ - ۱۶۵	پياک داس	۵۲۳ - ۵۱۶	بابا خليل کشميري
۶۷۰	بجر ناتھ	۵۱۶	بابا مهدي
۷۹۱ - ۷۱۸	بجلي خان	۷۱۵ - ۶۳۸ - ۵۹۴ - ۵۳۰	ميد بايزيد
۳۳۲	الوس بچکرتي	۵۶۷	مهرا باشي
۵۳۳ - ۵۳۲	محمد بحري	۵۸۵	باقي چهار دانگي
۲۹۰	بخشو قوال	۵۹۹	بايزيد
۵۸۴ - ۵۲۶ - ۵۱۵ - ۴۷۶ - ۳۴۹	بختيار بيگ	۶۰۴	قوم باوي
۶۴۹ - ۶۴۲ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۹۹	۶۱۵ - ۶۱۱	باقر خان
۶۶۶	۶۲۸	باز پور صادق خان
۴۷۳ - ۳۵۲	بخت نسا بيگم	۶۳۸ - ۶۲۹ - ۶۲۸	بابا خواجه
۳۶۳	بخت بيگ	۶۳۴	باقي خان ملازم جاني بيگ
۶۶۳	بختمور بن بوساقي	۶۳۷ - ۶۳۵	مهرا باقي بن مهرا ميسر
۵	بدر خان (نذر خان) پسر شيرخان (شف نون)	۶۳۵	بابا ترخان
۲۵	۶۴۰	باران (باران) هردار

برهان بنیر: عبدالله خان	۷۳۸	بدیچند (بدھي چند) پسر جي چند	۵۸۳ - ۳۶
برصنگهديو بنديله	۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۱۱	بدخشان	۲۸۸ - ۲۴۵ - ۱۵۴ - ۱۵۱ - ۱۵۰
برهان الملک خواص	۸۱۶	۷۲۳ - ۶۵۳ - ۵۱۴ - ۴۶۷ - ۴۱۰
برهاني بيگم دختر دانيال	۸۳۷	بدیع الزمان پسر شاهرخ ميرزا	۴۶۹ - ۴۴۶
براسی رای	۷۵۱ - ۷۴۶	بدگوجر	۴۷۵
بشون پور عبدالرحمن	۵۹۶	بدیع الزمان ميرزا پور بهرام ميرزا	۶۳۶ - ۵۹۱
بشنا راجه (سابق)	۷۱۶	بداغ بيگ	۷۹۱ - ۶۴۵
بطليموس حکيم	۲۲۲	بداق خان	۷۳۷
بکرماجيت پور زاده راجپند	۸۰۱ - ۷۶۷ - ۷۱۱	ميرزا بدیع الزمان خواهر زاده اکبر شاه	۸۱۳ - ۷۹۲
راجہ بکرماجيت بهدريه	۸۳۴	۸۱۷
بليهدر برهمن	۳۰	براق	۲۲۳
بلوچان (قوم بلوچ)	۴۸۸ - ۲۴۸ - ۲۲۹ - ۳۸	قوم برهمن (برامه)	۲۷۳ - ۲۵۹ - ۲۵۵
...	۷۰۸ - ۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۰۱	۶۷۲ - ۵۰۲
بلوچ (کہ اورا بیست پسر از یک زن بوجود	ملک برید	۷۹۶ - ۷۸۷ - ۷۸۲ - ۴۰۷ - ۲۹۸
آصده برد)	۲۶۰	۸۰۵
بليهدر	۶۷۰ - ۶۳۰ - ۵۸۵ - ۵۸۳ - ۳۲۶	برهان الملک دکني	۴۶۴ - ۴۵۷ - ۴۰۸ - ۴۰۷
بلند خان خواجه سرا	۴۱۸	۵۸۷ - ۵۶۸ - ۵۳۹ - ۵۳۸ - ۵۳۱ - ۵۲۸
بلرام برادر زاده بهگونت داس	۶۰۵	۶۷۰ - ۶۴۶ - ۶۳۹ - ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۶
بلوي نوحاني (لوحاني)	۶۴۹	۷۰۹ - ۷۷۲ - ۷۷۵ - ۷۷۷ - ۷۹۹ - ۸۰۱
بلقيس (زن سابق)	۶۸۱ - ۶۷۶ - ۶۶۱	برهان الملک جعلي پور حکيم الملک	۴۰۸
بلکون (بلبل)	۶۹۸	برتن ملازم جاني بيگ	۴۹۵
بنیاد بيگ خان	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱ - ۱۴۱	براق خان	۷۳۷ - ۵۵۳
...	۴۵۳	برغوطه	۵۹۵
بنده علي ميداني	۵۱۹ - ۴۶۸	برده ملازم جاني بيگ	۶۰۲
هيد بنده علي	۵۸۵	برخوردار	۷۶۷ - ۷۵۸ - ۶۳۱ - ۶۱۱
بنوالي داس	۵۹۹	گروه برلاس	۶۳۵
بني سلطان مور	۶۱۲	برهان نظام الملک (شاف نون)	۶۹۹ - ۶۶۶
...	۷۹۴ - ۷۰۳ - ۷۰۰

۸۰۱ - ۳۵۳ - ۹۴	بھگون داس	۶۶۵	بني عباس
۱۳۲ - ۱۰۴	بھادر خان پسر هيبت خان	۸۳۴	قوم بنديله ...
۱۲۰ - ۱۱۹	بھارمیل کھتری	۷۳۱ - ۶۴۹ - ۲۰۰ ...	حكيم بو علي مينا
۲۷۸ - ۱۲۰	بھويت چوہان	۴۹۵	بوستان افغان
۱۷۵	بھان سنگھ پسر رام ساد	۶۳۵ - ۵۵۴	بولاجي
۵۶۴ - ۵۰۴ - ۴۵۰ - ۳۲۱ - ۱۸۴	بھادر خان	۶۶۳	بوساتي بن لك علي
۷۶۷ - ۷۱۸ - ۶۰۲	۸۳۷	بولاتي بيگم دختر دانال
۶۱۱ - ۲۰۳ - ۲۰۲ - ۲۰۱	رای بھوج برادر دودا	۳۴ - ۱۴	بھادر خان تربتي
۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۴ - ۶۱۲	۱۵ - ۱۴ - ۱۱ (بھگون)	راجہ بھگون داس (بھگون)
۳۰۹ - ۳۰۵ - ۲۸۵	بھادر پسر سعيد بدخشي	۶۱ - ۵۹ - ۵۴ - ۴۹ - ۴۳ - ۳۴ - ۱۹	...
۳۱۴	بھادر علي	۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۳۴ - ۸۷ - ۶۷ - ۶۶ - ۶۴	...
۳۳۵ - ۳۳۴	بھادر خويشي (بسكي)	۲۴۸ - ۲۴۳ - ۲۳۸ - ۲۱۸ - ۱۹۶ - ۱۹۵	...
۳۷۴	بھادر بدخشي	۳۹۷ - ۳۷۲ - ۳۵۹ - ۳۴۵ - ۲۸۸ - ۲۶۲	...
۶۱۲ - ۵۸۰ - ۴۰۷ - ۳۸۴	بھادر كرزو	۴۹۱ - ۴۸۸ - ۴۷۴ - ۴۵۷ - ۴۵۱ - ۴۴۷	...
۶۵۰ - ۶۱۵	۵۱۱ - ۵۱۰ - ۵۰۸ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۹۲	...
۴۹۲ - ۳۸۸	بھار خان (بھار خان) (شاف پير)	۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۲۵ - ۵۲۳ - ۵۱۴ - ۵۱۳	...
۶۱۲ - ۶۱۱	۸۲۶ - ۷۴۴ - ۶۴۹ - ۶۰۵ - ۵۷۰
۴۷۴ - ۴۷۱ - ۴۵۵ - ۴۵۳ - ۴۴۴	سيد بھادر	۶۰۸ - ۵۸۴ - ۳۵۳ - ۳۴۹ - ۱۲	بھادر خان قوردار
۵۹۴	۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۹
۴۳۴	بھزاد (مصور سابق)	۵۹۱ - ۵۹ - ۳۴ - ۱۴	بھويت ...
۴۳۷	بھار خان گکھر	۳۴۰ - ۱۴	بھوج ...
۵۳۰ - ۴۵۳	بھويت رای	۴۳ - ۳۵ - ۱۹	راجہ بھارمیل (بھارمیل)
۴۵۵	بھويت دکني	۶۰۶ - ۳۲۶
۴۶۱	بھاد الدين کنبو	۴۷۴ - ۳۶۷ - ۳۶۳ - ۴۲ - ۲۵	سيد بھاد الدين
۴۷۲	بھارا پور کھنکار	۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۲ - ۵۸۴ - ۵۲۳	...
۴۷۸	بھرام بيگ	۶۶۶ - ۶۳۸
۷۱۵ - ۴۸۵ - ۳۲۵	بھادر ...	۳۰ - ۲۹	بھوجي (بھرجيو) حاکم بکلاند
۴۸۸	بھادر خان بارجي	۷۱۹ - ۷۹۱ - ۷۵۱ - ۵۳۰

بهاول انگه ۷۳۲	بهاول برادرزاده سلیم زميندار ۵۰۳
بهاور الملک ۷۱۳ - ۷۶۰ - ۷۸۸ - ۷۹۱	بهرام نایک ۵۰۳ - ۵۱۰ - ۶۲۱
... ۷۹۲ - ۷۹۶ - ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۷	بهاور خان کشميري ۵۰۴
بهاور خان مرزبان خاندیس ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۶۶	محمد بهت (شف میم) ۵۱۶
۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۷۶ - ۷۷۸ - ۷۷۹	بهاور علي کشميري ۵۱۶
... ۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۸۵ - ۸۰۲	بهکرو ۵۱۶
بهنگن خان ۷۶۷	بهماره ۵۳۰
بهان سنگه پرمسچان سنگه ۷۷۶	بهائي خان ۵۳۵ - ۶۹۸ - ۷۱۸
بهرام خان پرمبارک خان ۷۸۱	بهار بانو بیگم دختر شاهزاده سلیم ۵۸۱
بهاور خان پرمحامد خان ۷۸۱	رای بهونر ۵۸۳
بهاور خان گیلانی ۷۸۷ - ۷۸۸ - ۷۹۱	راول بیتم ۵۸۳ - ۶۰۲ - ۶۰۵ - ۶۰۸
گروه بهارلو ۷۹۳	بهاور ملک ۵۸۵
رای بهاري چند ۸۱۵	بهرام میرزا ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۶۳۵ - ۶۵۰ - ۶۷۱
بهبود توريانی ۸۳۲ ۸۲۶
بهار سنگه پرممانسنگه ۸۳۷	بهاور سنگه (راجه کهنوار) ۶۰۴
بهرام خان ۱ - ۱۴۳ - ۱۹۶ - ۶۹۷ - ۳۲۷	بهویت سنگه ۶۱۱
... .. ۳۹۴ - ۴۱۳	ببیر ۶۱۸ - ۶۵۵
راجه بیرایر ۳۷ - ۴۹ - ۸۷ - ۱۹۶ - ۲۱۰	بهارا چارچه ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۸
۲۴۸ - ۲۷۹ - ۳۳۰ - ۳۳۸ - ۳۸۰ - ۳۹۶	بهاور بیگ ۶۳۴ - ۷۱۸
۳۹۷ - ۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۵ - ۴۲۰ - ۴۳۶	بهاو سنگه ۶۵۰
۴۳۸ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴	بهبارتی چند ۶۷۰ - ۷۸۸
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۵۲۷ - ۷۵۰ - ۸۰۱	بهاور پورزاده برهان نظام الملک ۷۰۰ - ۷۶۳
... .. ۸۲۰ ۷۶۵ - ۷۷۵ - ۷۷۹
بیروکچی خاکسار ۱۵۲	بهیم نرائین داس ۷۱۸
بیدا مانا ۱۷۴	بهوج راج ۷۱۸
بیگ محمد ترقیبای ۴۰۳ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۴	بهیل خان ۷۱۹
... .. ۳۵۳ - ۳۷۱	بهاور پور مظفر گجراتی ۷۲۵
بیچا دیورا (بیچا دیورا) ۳۱۳ - ۳۲۴	خواجه بهول (بهاول) ۷۲۷

۶۶۳	پایندر بن اجول صفی آقا	۴۳۴	بیچا بھائی
۷۳۳ - ۷۲۴ - ۷۱۶	پات کنور	۵۹۹ - ۴۵۹	بیگ محمد
۱۳۵ - ۷۷۳	پایندہ بیگ	۵۸۱ - ۴۹۲	بیگم سلطان
۱۶۷ - ۸۲	پتا راٹھور	۵۰۷	بیقال (رحانیہ)
۸۲	پتا بقال	۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۲۰	بیگ نورین خان
۳۰۴ - ۲۹۴ - ۲۹۳ - ۲۶۵	رای پترداس	۵۵۳	ییسون نوا
۶۴۸ - ۶۰۵ - ۵۸۰ - ۵۱۱ - ۳۹۸ - ۳۱۵		۵۸۰	بیگہ راٹھور
۷۸۶ - ۷۵۸ - ۷۴۱ - ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۷۱۱		۶۷۰ - ۵۸۷	بیچانگریان (بیچاپوریان)
۲۷	قوم پرتکال	۶۱۵	بیربل پور راجپوت
۷۰	پرماند خورش راجہ تودرمل	۷۱۳	شیخ بینا
۷۱۸ - ۶۰۶ - ۳۵۳ - ۸۱	پرنیراج راٹھور	۷۷۷ - ۷۷۱	بیچہ جیو مادر خان اعظم
۲۸۶ - ۲۸۴ - ۱۱۷ - ۸۷	رای پرکھوتم	۷۹۵	بیگ محمد خوبانی
۶۱۵ - ۲۸۷		۸۱۵	بینی داس پزیشک
۱۷۵	پرتاب خورش رانا	۸۱۹	بیچہ جان سنگہ مادرزین خان کوکد
۱۷۵	پرتاب سنگھہ پسر رام ساد	* حرف پے *	
۱۸۸	پری سال (پری سال) برادر گچینی		
۱۹۵	راول پرتاب	۴۰۱ - ۲۱ - ۲۰	پایندہ محمد سگ کش
۲۴۵ - ۲۴۴	پری خانم (پری خان خانم)	۴۱۲
۵۹۱ - ۵۹۰ - ۲۲۶	۲۴	پایندہ ارلات
۲۲۹	پرماند پنوار	۸۴	پادریان
۳۲۰ - ۲۴۳	پرتاب تار (پرتاب بار) فرنگی	۳۱۸ - ۲۱۸ - ۱۲۳ - ۱۰۴	پایندہ خان
۴۱۳ - ۳۱۴	رانا پرتاب (شف رنہ)	۵۲۵ - ۴۳۰ - ۴۲۹ - ۴۲۴ - ۴۰۴ - ۳۲۴	...
۵۷۷ - ۵۶۸	سلطان پرویز پسر شاہزادہ سلیم	۸۳۲ - ۸۱۷ - ۸۰۴ - ۸۰۳ - ۷۹۵ - ۷۴۶	...
۷۶۳ - ۷۵۷ - ۶۵۵ - ۶۴۷ - ۵۸۵	۸۳۴
۷۱۸ - ۵۸۳	پرسوام	۳۵۰	پانچل
۷۷۰ - ۵۸۳	رای (راجہ) پرتاب	۷۱۸ - ۴۹۶ - ۴۷۹	پادشاه قلی
۷۷۰ - ۷۶۴	پرتاب سنگھہ برادر مانسنگھہ	۵۰۹	مہرزا پلیندہ محمد ارغون
۸۳۶ - ۸۱۰	۶۳۷ - ۶۳۵	پایندہ محمد میرزا بن میرزا باقی
		۶۴۹	پانچہ پرمونم

۷۰	تاج خان کررانی	۸۰۷	ریت سین کھنریہ		
۱۴۰	۱۳۹	۱۳۶	...	تاج خان پنوار	۱۷۵	مچور		
۱۸۹	تاج خان جالوری	۲۳۹	نقریک (فیل)		
۶۳۴	۶۳۳	۴۹۲	۴۳۲	۱۹۰	تاج خان	۶۱۱	۵۳۰	۵۲۴	۴۷۵	فچان	
۸۰۴	۸۰۳	۷۲۵	نوازی زمیندار	
۵۱۰	۴۷۸	۴۷۳	۳۰۴	تاش بیگ	۸۱۴	وم پنی	
۷۹۷	۷۴۹	۶۷۱	۵۲۰	...	۹۲	رسکا (فیل)	
۳۶۷	۴۴۷	۳۶۷	...	قوم تاجیک (تاجیکان)	۶۰۶	۵۷۶	۴۶۱	۴۶۰	۱۰۷	رینل	
۵۶۶	۶۱۱	
۸۲۲	۷۸۹	۴۷۳	۷۳۷	ولاد بن سورنچہ سلطان	
۵۳۶	میلان فان سین	۸۲۰	ون (فیل)	
۵۵۴	تاشو تیمور	۳۳۱	۴۹	ہاز خان (بہار خان) (شف باو)	
۵۵۴	تاشی سردار	۶۱۵	۶۱۱	۵۸۰	۴۱۹	۴۱۶	۳۷۰	
۶۱۹	تاج خواص	۶۳۳	۶۳۲	۶۱۶	
۶۲۰	تاج خان نپیرگ امین خان	۷۲	ہول (بھول)	
۷۱۵	۷۰۲	۶۴۰	۶۳۹	۶۳۰	تاریکیان	۴۱۱	۴۰۳	۳۵۳	...	ہلوان علی	
۷۹۵	۷۸۲	۷۷۶	۷۴۹	۷۴۰	...	۲۸۰	۱۸۶	۱۸۵	۱۶۹	۸۷	یشرو خان
۶۵۰	تاج خان لوحانی	۷۷۸	۷۶۷	۴۴۰	۳۱۹	
۷۸۱	تاج خان پسر دلاور خان	۱۵۳	یوقلی	
۱۰۸	تبلی راجہ	۴۷۶	یور محمد جلاپور	
۸۱۷	تنم خان	۵۷۲	ہم ناتھہ	
۵۶۵	۵۲۶	۵۱۹	۵۱۳	۴۷۳	تخنہ بیگ	۵۹۱	یورخان
۸۱۴	۷۱۴	۷۰۲	۶۴۹	۶۴۰	۵۷۳	پور محمد خان (سابق)
۸۳۲	۸۲۶	۷۷۶	شیخ پور محمد حسین
۳۰۸	۱۷۹	۵۴	۴۷	* حرف تاء *					
۴۵۹	۴۳۹	۳۹۷	۳۸۸	۳۲۱	...	۶۱۲	۵	ا تار خان
۴۶۰	۲۲	اج خان افغان
۲۸۱	۲۶۴	۱۹۰	۱۸۹	۹۱	...	۵۱۱	۳۱۹	۵۶	۴۹	...	ارا چند خواص

۹۵ - ۹۳ - ۸۰ - ۷۳ - ۷۱ - ۷۰ - ۶۹

۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۱۰۴ - ۱۰۳

۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۲

۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۶۲ - ۱۵۷ - ۱۳۱

۲۰۹ - ۱۹۸ - ۱۹۶ - ۱۹۳ - ۱۸۳ - ۱۸۱

۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۵

۲۷۹ - ۲۴۸ - ۲۴۷ - ۲۴۶ - ۲۲۷ - ۲۲۱

۲۸۲ - ۲۸۶ - ۲۸۷ - ۳۰۷ - ۳۱۶ - ۳۱۹

۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۷۲

۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۰۸ - ۴۴۰

۴۴۸ - ۴۵۷ - ۴۶۰ - ۴۶۷ - ۴۸۵ - ۴۸۷

۴۸۸ - ۵۱۰ - ۵۱۵ - ۵۱۹ - ۵۲۹ - ۵۳۳

۵۳۴ - ۵۳۷ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۰

۵۷۱ - ۵۷۸ - ۷۴۱ - ۸۳۴ ...

۲۱۱ - ۲۶۴ - ۲۷۳ - ۳۶۶ - ۴۱۰ تورانیان

۴۲۹ - ۴۹۱ - ۵۳۹ - ۵۶۹ - ۶۶۹ - ۷۰۳

۷۸۸ - ۷۵۴

۲۳۷ - ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ تولک خان

۴۳۸ - ۴۶۵ - ۴۸۹ - ۶۱۱ - ۶۳۲ - ۷۱۱

۷۶۷

۶۳۵ تولی خان بن چنگیزخان

۷۸۴ - ۷۷۲ میرزا تولک

۱۳۶ نهان رای

۴۱۲ تبهک

۱۹۱ - ۱۹۳ تیمور بدخشی (تمر بدخشی)

۱۹۹ - ۲۶۲ - ۴۱۷ - ۴۵۰ - ۴۶۰ ...

۲۲۳ تیمور صاحب قران (شف صاد)

۲۶۰ قیله غازی

۲۴۹ - ۳۲۴ - ۳۱۹ - ۳۰۷ - ۳۰۶ - ۲۸۷

۳۱۹ - ۳۰۱ - ۳۹۸ - ۳۸۴ - ۳۶۵ - ۳۳۱

۴۵۰ - ۴۴۳ - ۴۴۳ - ۴۴۲ - ۴۲۰ - ۴۱۷

۶۱۱

۷۱۸ - ۶۴۶ - ۲۹۰ (گروه ترکمان)

۷۴۵

۸۳۶ - ۸۲۷ - ۸۱۰ - ۵۸۱ - ۳۰۲ تردی بیگ

۵۶۶ - ۴۷۲ - ۴۶۷ - ۳۶۷ قوم ترک (ترکان)

۷۴۳ - ۵۹۲

۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۵ - ۶۶۳ - ۶۳۸ گروه ترسا

۶۳۵ - ۵۵۴ - ۵۵۳ تغلق تیمور خان

۷۷۴ - ۴۸۹ میر تقی (میرزا نقی)

۶۳۵ نقیش خان

۷۹۳ نقیا

۵۵۴ نکل خانم

۵۸۹ قوم تکلر

۳۴۶ تلوکسی

۷۹۶ - ۴۳۷ - ۴۴۴ تلسی داس

۸۱۵ تلوک چند

۶۲ نمر علی جلاپور

۴۴۲ - ۱۵۲ حاجی نمن بیگ

۳۰۰ - ۲۹۹ نمر خان (تیمور) (شف تیمور)

۴۳۷ نمر حسین (تیمور) (شف تیمور)

۱۴۱ - ۷۱ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ ننگری قلی

۶۳۴ - ۵۸۵ - ۱۵۲ - ۱۳۴ ننگری بردی

۶۶۹

۸۰۱ نذیک (ننگ) راو

۶۷ - ۶۵ - ۴۳ - ۴۱ - ۱۷ راجه نوردمل

۸۳۹ - ۷۸۲ - ۷۲۱ - ۶۷۱	تیمور خان (تمر خان) (شف تمر) ۲۹۳
۶۱۰	یمور تاش ۳۰۴
۶۳۷	تقچمال سیردیة ۳۱۴
۶۳۷	تیمور حسین (تمر حسین) (شف تمر) ۴۵۵
۶۳۷	راجه تيله ۶۱۵ - ۵۸۳
۷۳۷ - ۷۱۸	تیمما ۷۹۳
۷۳۸	* حرف تے *
۸۱۵	تھاکرسی ۷۱۸ - ۳۵۳
۲۶۶ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۱۸ - ۲۱ جباري	* حرف جیم *
۳۹۹ - ۳۸۸ - ۳۸۵ - ۳۲۱ - ۳۰۴ - ۲۹۱	جان محمد ۳۳۴ - ۳۰۴ - ۱۸۰ - ۲۱
۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۰۰	۴۸۵ - ۴۶۸
۳۵۳ - ۱۲۵	جادون کایتھ درباري ۴۹
۶۵۰	جادون سلطان ۱۸۴
۸۳۵	غان درویش خان ۴۲۴ - ۳۶۰
۳۳۸ - ۵۳ - ۳۲ - ۲۴ - ۷ چچهار خان	نالوربان ۴۱۳
۷۹۱ - ۷۲۴ - ۳۶۵	بادون ۴۳۷ - ۴۲۴
۷۸۸	باتیا ۴۲۷
۵۹۴ - ۵۳۰ - ۴۶۴ - ۴۵۴ (جیسا)	نام علي ملازم میرزا شاهرخ ۴۴۹
۵۹۵	نام (زمیندار) ۴۶۴ - ۴۵۴ - ۴۵۳
۲۵	۴۷۱ - ۴۷۲ - ۵۲۴ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۹۳
۳۷	۶۲۹ - ۶۲۰ - ۶۰۰ - ۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴
۲۹۳ - ۲۲۸ خان جعفر بیگ برادر زادگ آصف خان	۶۵۱ - ۶۳۸
۴۶۸ - ۴۴۰ - ۴۰۴ - ۳۰۴ - ۳۰۲ - ۲۹۹	لش بهادر ۴۸۵ - ۴۸۱ - ۴۷۵ - ۴۷۳
۵۱۱	۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۸۴ - ۵۶۵ - ۵۳۱ - ۵۱۳
۵۸۸	۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۸۷ - ۶۳۴
۶۶۳	برز جاني بیگ ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۵۰۹ - ۴۹۵
۶۶۵	۶۱۶ - ۶۱۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۰۶ - ۶۰۳
۷۸۹	۶۶۰ - ۶۴۲ - ۶۳۷ - ۶۳۵ - ۶۳۴ - ۶۳۳

۶۱۹ - ۵۲۴ - ۵۰۹ - ۴۲۲ - ۲۸۱	سید جلال	۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۱۶۱ - ۳۳	جگنانه
۷۹۸ - ۷۶۷ - ۷۱۹ - ۷۱۸	۳۵۰ - ۳۴۵ - ۳۴۲ - ۳۳۷ - ۳۳۲	...
۵۰۹ - ۴۲۲ - ۴۱۶ - ۳۰۷	جلال الدین مسعود	۵۳۸ - ۵۳۲ - ۵۲۶ - ۵۲۳ - ۵۱۱	...
۳۴۱ ...	شیخ جلال	۷۰۳ - ۶۰۵ - ۶۰۴ - ۵۹۹ - ۵۹۹	...
۳۷۷ ...	قاضي جلال ملتاني	۷۸۶ - ۷۷۴ - ۷۵۹ - ۷۴۳ - ۷۱۹	...
۳۹۰ ...	جلا	۸۲۵ - ۷۹۳
۴۰۳ ...	سید جلال بهکري	۴۰۴ - ۳۹۷ - ۲۶۲ - ۴۹	جگمال پنوار (پتوار)
۵۰۳ - ۴۹۶ ...	جلال خان گهر	۳۵۳ - ۸۱ ...	جگت رای سردهرم چند
۵۲۵ - ۵۲۰ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۰	جلالہ تاریکی	۳۲۸ ...	جگ سربها
۶۴۲ - ۶۴۰ - ۶۲۵ - ۶۰۷ - ۵۳۱ - ۵۲۶	...	۳۵۳ ...	جگمال سلہدار
۷۷۶ - ۷۰۲	۳۶۵ ...	جگت رای (نیل)
۶۴۹ - ۶۱۲ - ۵۸۰ ...	جلال خان ملازم قتلو	۴۱۳ ...	جگمال
۷۴۳ - ۶۱۹ ...	جلال	۸۳۲ - ۷۵۱ - ۵۲۶ - ۴۶۵	جگمن
۷۸۱ ...	جلال خان پسر بہرام خان	۵۱۵ - ۵۱۳ - ۴۷۳	جگت سنگھ پور مانسنگھ
۸۰۸ ...	جلال کھکرو وال	۷۲۴ - ۶۴۹ - ۶۳۱ - ۶۱۲ - ۵۸۰ - ۵۷۶	...
۲۹۲ - ۲۶۶ - ۲۴۰	میر جمال الدین حسین انجو	۷۶۳ - ۷۵۱ - ۷۴۲
۹۰۰ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۴۰۸ - ۳۰۲ - ۲۹۳	...	۵۸۳ ...	راجہ جگدیس چند
۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۷۸۵	۷۵۹ ...	جگروپ پور جگنانه
۱۳۸ ...	شیخ جمال پوسروري	۷۷۸ ...	جگدبو
۱۷۴ - ۱۳۵ ...	جمال خان فازی افغان	۱۵۸ - ۸۷ - ۳۴ - ۱۳ - ۱۲	جلال خان
۳۵۳ - ۱۹۲ ...	جمال خان بلوچ	۶۱۵ - ۵۲۳ - ۴۷۴ - ۳۵۳ - ۱۶۷ - ۱۵۹	...
۳۲۸ - ۳۱۷ - ۳۱۰ - ۳۰۹ - ۲۰۵	شیخ جمال	۷۰۲ - ۶۳۹ - ۶۲۰
۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۷۱ - ۳۶۹ - ۳۶۳ - ۳۵۳	...	۲۳ ...	جلال خان سدھوري
۷۱۸ - ۶۱۹ - ۴۶۹ - ۴۵۸ - ۳۹۹	۷۲ ...	جلال خان کدھوري
۲۳۱ ...	جمشید افغان	۱۳۵ ...	جلال خان سور
۲۳۲	شیخ جمال الدین جا نشین شیخ فرید شکرگنج	۱۳۷ ...	جلال خان مرئي
۷۱۴ - ۳۱۷ ...	جمال خان	۱۴۱ ...	مہرزا جلال الدین
۷۷۵ - ۳۱ ...	جیل	۱۹۴ ...	جلال الدین بھگ

۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۱	...	جهانگیر علي بیگ	۴۰۱	خواجہ جمال الدین محمود
۱۷۴	۴۸۹ - ۴۵۶	جمشید خان شیرازی
۴۴۵ - ۴۴۶	...	جهانگیر	۵۲۰	جمال خان تاریکی
۵۶۸	...	جهانگیر خان تھانہ دار	۵۸۷ - ۵۳۹	جمال خان دکنی
۵۸۷	...	جهانگیر خان دکنی	۵۸۸	شیخ جمال الدین گیلانی
۵۸۹	...	جهانشاہ قراونیلر	۶۴۹ - ۶۱۲	جمال خان پسر قنلر
۵۸۹	...	جهانشاہ بن قرا یوسف	۶۱۲	میر جمشید بدخشی
۶۱۰	...	جهتہ رای آدیسه	۶۲۱	جمن پور درویش مسکین
۶۳۸	...	گرور جہرد	۷۲۶ - ۷۲۳	جمیل غوری
۷۱۸	...	جهانگیر میرزا	۸۰۵ - ۸۰۴	جمیل بیگ پسر قاج خان
۷۱۸	...	سید جھجو	۱۳۴ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹ - ۲۱۶	جنید کزانی
۱۷۵ - ۱۷۴ - ۱۵۹ - ۸۱ - ۴۹ - ۱۲	...	جیمیل	۱۸۹ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۶۰ - ۱۳۶ - ۱۳۵
۴۰۲ - ۱۸۴	۶۱۹ - ۴۸۵ - ۴۱۸	شیخ جنید
۵۰۴ - ۵۰۳ - ۳۰۷ - ۳۰	...	جي تراچي باشي	۵۸۳ - ۵۵۶ - ۵۳۷ - ۴۹۷ - ۳۷۵ - ۳۷۲	جنت آشیانی (جالبانی) همايون شاہ (شف ہاء)
۶۱۹ - ۵۰۵	۸۴۱ - ۷۴۸ - ۷۴۳ - ۶۹۷ - ۶۳۷ - ۵۸۴
۳۴۸ - ۳۶	...	راجہ جي چند	۶۵۴ - ۳۸۸	جانید مرل
۱۳۴	...	جیا کور	۵۸۸	سلطان جنید
۳۹۱ - ۳۳۱	...	جيون خان کورکہ	۵۸۹ - ۵۸۸	شیخ جنید بغدادی رح
• حرف ڇہ •			۳۸ - ۳۰	هرنگراو (جونگراي)
۷۸۱ - ۳۶۵	...	چاند خان	۳۵۹ - ۸۴	ہوگیان
۴۳۶	...	چاچر (نیل)	۶۰۸	جولک بیگ
۶۳۲	...	چاند رای	۶۱۹	ملک جوهر
۷۶۴ - ۶۹۹ - ۶۶۸	...	چاند بي بي خواهر برهان	۷۳۷	جوجي (حابق)
۷۷۴ - ۷۶۵	۷۳۷	جوجي بونا
۱۴۱ - ۱۳۷	...	چتری افغان	۷۳۷	جوجي بن چنگیز خان
۶۱۱	...	چتر مین	۵۷۱	خواجہ جریباری
۷۵۱	...	چتر پوچ	۱۲۹ - ۱۲۱	جهان خلی سردار داؤد
۴۳۸ - ۴۲۹ - ۴۲۲ - ۴۵	...	چرکس خان				

۱۳۰ - ۱۲۴۰ - ۱۰۴ ...	حاجي خان سيستاني	۴۷۸	چروها
۱۶۰	۶۶۵	گروه چراكسنة
حافظ شيرازي صاحب ديوان (خراجة شمس الدين)	...	۳۹۴ - ۱۷۸	اوس چغتائي
۱۱۳	(شف شين)	۵۶۸ - ۵۵۳	چغتائي خان
حافظ كوسه	۸۳۵ - ۵۰۸	گروه چكان كشمير
حاجي خان پهلوان ۱۳۸ - ۱۳۰ - ۲۴۱ - ۲۴۸	...	۷۴۷	چلبي بيگ
حاجي بيگ	۳۲ - ۲۹	چنگيز خان دكني
حاجي كولابي	۸۱ - ۸۰	چندر مين پسر راجه مالدور
ميرزا حاجي لنگ	۱۶۷ - ۱۵۹ - ۱۵۸ - ۱۱۱ - ۱۱۰ - ۸۲	...
حاتم طالبي (سابق)	۳۱۸
حاجي محمد احمدي	۵۶۸ - ۴۵۶	چندا خان دكني
حاجي محمد اردستاني	۵۷۶	چندر بهان برادر راجه مانسنگه
محمد حافظ	۵۹۳ - ۵۹۳	چندر سين زميندار هلو
حاتم يوسف زئي	۹۰۴	قوم چنډال
حاجي محمد مشهدي	۶۳۵	چنگيز خان (سابق) (قان بزرگ) (شف قاف)
حاجي كوكه	۷۳۷
حافظ ميرزا	۱۵۰	چوچك خانم گوج بيد الرشيد خان كاشغري
حامد خان پسر مبارك خان	۱۵۱
قوم حبشيان (رنگيان) (شف زه) ۷ - ۷۵۸	...	۳۲۱ - ۲۲۷	چودهردي كشنه
...	۱۴۴۴ - ۱۴۴۳	چوچك بيگ ملازم شاهرخ ميرزا
حاجي حبيب الله كاشي	۷۴۳	راي چوكا پرهار
...	۴۸۸	چينه بلرچي
حيش خان (حبشه خان)	* حرف حاد *	
...	۲۱۳ - ۴۲ - ۳۳ - ۱۱ - ۹ - ۶	سيد حامد بخاري
حبيب	۳۷۲ - ۳۶۷ - ۳۶۳ - ۳۵۳ - ۳۴۵ - ۲۴۵	...
حبيب علي خان پسر مصعب علي خان	۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۰ - ۴۷۶
...	۱۳۴ - ۱۲۳	حاجي خان افغان پسر خواص خان
حبيب الله	۴۷۵ - ۳۷۴ - ۱۴۵ - ۷۷	حاجي بيگم

۵۰۴ - ۳۸۱ - ۲۸۰	حسین خان کشمیری	۳۲۴	میر حبیب الله
۵۰۵		۵۰۱ - ۳۸۶	حبیب عشقپاز (یعنی کپورتراز)
۲۸۷	مهد حسن	۷۸۱	حبیب خان پسر لطیف خان (دیگر)
۳۰۰ - ۲۹۳ ...	حسین بیگ فتراغلی	۱۵۰ - ۱۴۹	حرم بیگم زوجة میرزا سلیمان
۵۲۶ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۳۱۵	حسن علی عرب	۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱	...
۶۵۴ - ۶۳۴ - ۶۱۶ - ۵۸۵	۱۶۲	حریف
۳۱۵	میرزا حسین نیشاپوری	۵۱۱ - ۴۱۶ - ۴۲ - ۲۲ - ۱۱	حسن خان
۶۶۲ - ۴۳۹ - ۳۴۳ - ۳۲۴	مید حسین	۷۴۲
۷۵۱	۸۸ - ۵۸ - ۵۵ - ۳۷ - ۳۶	حسین خان
۷۵۰ - ۳۵۳	حسن قلی بیگ	۳۶۵ - ۲۵۱ - ۱۴۳ - ۱۴۰ - ۱۳۵ - ۱۱۰	...
۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۵۹ ...	خواجه حسن	۸۳۸ - ۵۲۴ - ۴۰۶
۷۹۸ - ۷۱۸ - ۷۰۲ - ۳۸۸	حسن خان میانه	۳۶	حسین قلی خان خانجهان (شف خاد)
۴۰۷	حسین نظام الملک (شف نون)	۴۰ - ۳۷
۴۰۷	حسین (اکسف خان) (دیگر)	۴۹	حسین خواجه
۴۱۹	حسین داماد شیروخان	۴۷۵ - ۸۲	حسن خان پکنی (حسین خان)
۴۱۹	حسین خان ملازم شیرخان فولادی	۴۸۵ - ۴۸۳
۴۲۰	حسن علی کزوال	۱۰۲	حسین پسر عدلی
۴۷۳ - ۴۴۶ - ۴۴۵	حسن پسر شاهرخ میرزا	۱۸۲ - ۱۲۵	حسین بیگ (حسن) کرد (گرد)
۸۲۸ - ۸۲۱ - ۷۸۵	۵۸۲ - ۴۸۳ - ۴۷۵ - ۳۳۹ - ۲۹۹ - ۲۹۳	...
۴۷۳ - ۴۴۵	حسین پسر شاهرخ میرزا	۶۵۴
۶۳۳ - ۶۰۶ - ۵۸۵ - ۴۷۸	حمام الدین	۱۳۵	حسین خان آخته
۶۳۴	۱۵۲	شیخ حسین خوارزمی
۴۷۸	حسن بیگ شبنم عمری (حسین)	۸۲۳ - ۳۵۳ - ۱۵۸	خواجه حسن نقشبندی
۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۳ - ۵۶۵ - ۵۲۳ - ۵۰۹	...	۱۹۲	خواجه حسین علی نرخابی
۶۶۷ - ۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۲۲ - ۶۱۸ - ۶۱۷	...	۱۹۳	حسن بهادر
۸۰۸ - ۸۰۳ - ۷۹۰ - ۷۱۵ - ۶۷۱ - ۶۷۰	...	۲۱۷	مهد حسین خنگ سوار
۸۲۰	۲۲۵	حسین بیگ حلواجی اوغلی
۴۸۱	حسن بیگ احمدی	۲۷۱	حسین منصور

حسن ملي اندجاني ۷۹۱
 حسين قليج خان (حسن) ... ۷۹۹ - ۸۰۳
 ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۲۶ - ۸۳۷
 حسين خان حاکم هرات ... ۸۲۱ - ۸۲۲
 حسن بيگ خاكي ۸۳۶
 حکيم الملک ۴۳ - ۸۷ - ۸۹ - ۲۷۰ - ۳۱۷
 ميرزا محمد حکيم برادر اکبر پادشاه (شف ميم)
 ۱۵۲ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۲۲۵ - ۲۴۵
 ۲۴۵ - ۲۸۸ - ۲۸۹ - ۳۰۵ - ۳۲۹
 ۳۳۵ - ۳۳۷ - ۳۴۲ - ۳۴۳ - ۳۴۴ - ۳۴۵
 ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۴۸ - ۳۵۱ - ۳۵۳ - ۳۵۵
 ۳۵۶ - ۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۰ - ۳۶۱ - ۳۶۳
 ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۶۶ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۶۹
 ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹
 ۳۸۰ - ۳۸۱ - ۳۸۲ - ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵
 ۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱
 ۳۹۲ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ - ۳۹۷
 ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳
 ۴۰۴ - ۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۰۹
 ۴۱۰ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۱۴ - ۴۱۵
 ۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۱۸ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۲۱
 ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷
 ۴۲۸ - ۴۲۹ - ۴۳۰ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳
 ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۳۸ - ۴۳۹
 ۴۴۰ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵
 ۴۴۶ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۴۹ - ۴۵۰ - ۴۵۱
 ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷
 ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳
 ۴۶۴ - ۴۶۵ - ۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۶۸ - ۴۶۹
 ۴۷۰ - ۴۷۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۴۷۴ - ۴۷۵
 ۴۷۶ - ۴۷۷ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۸۰ - ۴۸۱
 ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۸۷
 ۴۸۸ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳
 ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۴۹۸ - ۴۹۹
 ۵۰۰ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵
 ۵۰۶ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱
 ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۷
 ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳
 ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۸ - ۵۲۹
 ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۵
 ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱
 ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۷
 ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۵۳
 ۵۵۴ - ۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۵۹
 ۵۶۰ - ۵۶۱ - ۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۴ - ۵۶۵
 ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ - ۵۷۱
 ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۷۶ - ۵۷۷
 ۵۷۸ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳
 ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸ - ۵۸۹
 ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۵
 ۵۹۶ - ۵۹۷ - ۵۹۸ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
 ۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۰۷
 ۶۰۸ - ۶۰۹ - ۶۱۰ - ۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۳
 ۶۱۴ - ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۶۱۷ - ۶۱۸ - ۶۱۹
 ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۲ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۵
 ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۳۱
 ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۵ - ۶۳۶ - ۶۳۷
 ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۱ - ۶۴۲ - ۶۴۳
 ۶۴۴ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۴۹
 ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۵
 ۶۵۶ - ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۰ - ۶۶۱
 ۶۶۲ - ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
 ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۶۷۳
 ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶ - ۶۷۷ - ۶۷۸ - ۶۷۹
 ۶۸۰ - ۶۸۱ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵
 ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۸۹ - ۶۹۰ - ۶۹۱
 ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۶۹۷
 ۶۹۸ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۰۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
 ۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۶ - ۷۰۷ - ۷۰۸ - ۷۰۹
 ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ - ۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۱۵
 ۷۱۶ - ۷۱۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۲۰ - ۷۲۱
 ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۲۴ - ۷۲۵ - ۷۲۶ - ۷۲۷
 ۷۲۸ - ۷۲۹ - ۷۳۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۳
 ۷۳۴ - ۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹
 ۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۵
 ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱
 ۷۵۲ - ۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۷۵۶ - ۷۵۷
 ۷۵۸ - ۷۵۹ - ۷۶۰ - ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳
 ۷۶۴ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹
 ۷۷۰ - ۷۷۱ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۴ - ۷۷۵
 ۷۷۶ - ۷۷۷ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۸۱
 ۷۸۲ - ۷۸۳ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۷۸۶ - ۷۸۷
 ۷۸۸ - ۷۸۹ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳
 ۷۹۴ - ۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۸ - ۷۹۹
 ۸۰۰ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۰۵
 ۸۰۶ - ۸۰۷ - ۸۰۸ - ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱
 ۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۱۶ - ۸۱۷
 ۸۱۸ - ۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۲ - ۸۲۳
 ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۲۸ - ۸۲۹
 ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۲ - ۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۳۵
 ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۱
 ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۷
 ۸۴۸ - ۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳
 ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹
 ۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۶۳ - ۸۶۴ - ۸۶۵
 ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۶۸ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱
 ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۷۴ - ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۷۷
 ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۸۸۳
 ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹
 ۸۹۰ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۵
 ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱
 ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ - ۹۰۷
 ۹۰۸ - ۹۰۹ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳
 ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۱۶ - ۹۱۷ - ۹۱۸ - ۹۱۹
 ۹۲۰ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵
 ۹۲۶ - ۹۲۷ - ۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۱
 ۹۳۲ - ۹۳۳ - ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۶ - ۹۳۷
 ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۳
 ۹۴۴ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹
 ۹۵۰ - ۹۵۱ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۴ - ۹۵۵
 ۹۵۶ - ۹۵۷ - ۹۵۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱
 ۹۶۲ - ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۵ - ۹۶۶ - ۹۶۷
 ۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱ - ۹۷۲ - ۹۷۳
 ۹۷۴ - ۹۷۵ - ۹۷۶ - ۹۷۷ - ۹۷۸ - ۹۷۹
 ۹۸۰ - ۹۸۱ - ۹۸۲ - ۹۸۳ - ۹۸۴ - ۹۸۵
 ۹۸۶ - ۹۸۷ - ۹۸۸ - ۹۸۹ - ۹۹۰ - ۹۹۱
 ۹۹۲ - ۹۹۳ - ۹۹۴ - ۹۹۵ - ۹۹۶ - ۹۹۷
 ۹۹۸ - ۹۹۹ - ۱۰۰۰ - ۱۰۰۱ - ۱۰۰۲ - ۱۰۰۳
 ۱۰۰۴ - ۱۰۰۵ - ۱۰۰۶ - ۱۰۰۷ - ۱۰۰۸ - ۱۰۰۹
 ۱۰۱۰ - ۱۰۱۱ - ۱۰۱۲ - ۱۰۱۳ - ۱۰۱۴ - ۱۰۱۵
 ۱۰۱۶ - ۱۰۱۷ - ۱۰۱۸ - ۱۰۱۹ - ۱۰۲۰ - ۱۰۲۱
 ۱۰۲۲ - ۱۰۲۳ - ۱۰۲۴ - ۱۰۲۵ - ۱۰۲۶ - ۱۰۲۷
 ۱۰۲۸ - ۱۰۲۹ - ۱۰۳۰ - ۱۰۳۱ - ۱۰۳۲ - ۱۰۳۳
 ۱۰۳۴ - ۱۰۳۵ - ۱۰۳۶ - ۱۰۳۷ - ۱۰۳۸ - ۱۰۳۹
 ۱۰۴۰ - ۱۰۴۱ - ۱۰۴۲ - ۱۰۴۳ - ۱۰۴۴ - ۱۰۴۵
 ۱۰۴۶ - ۱۰۴۷ - ۱۰۴۸ - ۱۰۴۹ - ۱۰۵۰ - ۱۰۵۱
 ۱۰۵۲ - ۱۰۵۳ - ۱۰۵۴ - ۱۰۵۵ - ۱۰۵۶ - ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸ - ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰ - ۱۰۶۱ - ۱۰۶۲ - ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴ - ۱۰۶۵ - ۱۰۶۶ - ۱۰۶۷ - ۱۰۶۸ - ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰ - ۱۰۷۱ - ۱۰۷۲ - ۱۰۷۳ - ۱۰۷۴ - ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶ - ۱۰۷۷ - ۱۰۷۸ - ۱۰۷۹ - ۱۰۸۰ - ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲ - ۱۰۸۳ - ۱۰۸۴ - ۱۰۸۵ - ۱۰۸۶ - ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸ - ۱۰۸۹ - ۱۰۹۰ - ۱۰۹۱ - ۱۰۹۲ - ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴ - ۱۰۹۵ - ۱۰۹۶ - ۱۰۹۷ - ۱۰۹۸ - ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰ - ۱۱۰۱ - ۱۱۰۲ - ۱۱۰۳ - ۱۱۰۴ - ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶ - ۱۱۰۷ - ۱۱۰۸ - ۱۱۰۹ - ۱۱۱۰ - ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲ - ۱۱۱۳ - ۱۱۱۴ - ۱۱۱۵ - ۱۱۱۶ - ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸ - ۱۱۱۹ - ۱۱۲۰ - ۱۱۲۱ - ۱۱۲۲ - ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴ - ۱۱۲۵ - ۱۱۲۶ - ۱۱۲۷ - ۱۱۲۸ - ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰ - ۱۱۳۱ - ۱۱۳۲ - ۱۱۳۳ - ۱۱۳۴ - ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶ - ۱۱۳۷ - ۱۱۳۸ - ۱۱۳۹ - ۱۱۴۰ - ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲ - ۱۱۴۳ - ۱۱۴۴ - ۱۱۴۵ - ۱۱۴۶ - ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸ - ۱۱۴۹ - ۱۱۵۰ - ۱۱۵۱ - ۱۱۵۲ - ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴ - ۱۱۵۵ - ۱۱۵۶ - ۱۱۵۷ - ۱۱۵۸ - ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰ - ۱۱۶۱ - ۱۱۶۲ - ۱۱۶۳ - ۱۱۶۴ - ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶ - ۱۱۶۷ - ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹ - ۱۱۷۰ - ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲ - ۱۱۷۳ - ۱۱۷۴ - ۱۱۷۵ - ۱۱۷۶ - ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸ - ۱۱۷۹ - ۱۱۸۰ - ۱۱۸۱ - ۱۱۸۲ - ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴ - ۱۱۸۵ - ۱۱۸۶ - ۱۱۸۷ - ۱۱۸۸ - ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰ - ۱۱۹۱ - ۱۱۹۲ - ۱۱۹۳ - ۱۱۹۴ - ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶ - ۱۱۹۷ - ۱۱۹۸ - ۱۱۹۹ - ۱۲۰۰ - ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲ - ۱۲۰۳ - ۱۲۰۴ - ۱۲۰۵ - ۱۲۰۶ - ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸ - ۱۲۰۹ - ۱۲۱۰ - ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ - ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴ - ۱۲۱۵ - ۱۲۱۶ - ۱۲۱۷ - ۱۲۱۸ - ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰ - ۱۲۲۱ - ۱۲۲۲ - ۱۲۲۳ - ۱۲۲۴ - ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶ - ۱۲۲۷ - ۱۲۲۸ - ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰ - ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲ - ۱۲۳۳ - ۱۲۳۴ - ۱۲۳۵ - ۱۲۳۶ - ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸ - ۱۲۳۹ - ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱ - ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴ - ۱۲۴۵ - ۱۲۴۶ - ۱۲۴۷ - ۱۲۴۸ - ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰ - ۱۲۵۱ - ۱۲۵۲ - ۱۲۵۳ - ۱۲۵۴ - ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶ - ۱۲۵۷ - ۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ - ۱۲۶۰ - ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲ - ۱۲۶۳ - ۱۲۶۴ - ۱۲۶۵ - ۱۲۶۶ - ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹ - ۱۲۷۰ - ۱۲۷۱ - ۱۲۷۲ - ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴ - ۱۲۷۵ - ۱۲۷۶ - ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸ - ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰ - ۱۲۸۱ - ۱۲۸۲ - ۱۲۸۳ - ۱۲۸۴ - ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶ - ۱۲۸۷ - ۱۲۸۸ - ۱۲۸۹ - ۱۲۹۰ - ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲ - ۱۲۹۳ - ۱۲۹۴ - ۱۲۹۵ - ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ - ۱۳۰۲ - ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴ - ۱۳۰۵ - ۱۳۰۶ - ۱۳۰۷ - ۱۳۰۸ - ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰ - ۱۳۱۱ - ۱۳۱۲ - ۱۳۱۳ - ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶ - ۱۳۱۷ - ۱۳۱۸ - ۱۳۱۹ - ۱۳۲۰ - ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲ - ۱۳۲۳ - ۱۳۲۴ - ۱۳۲۵ - ۱۳۲۶ - ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸ - ۱۳۲۹ - ۱۳۳۰ - ۱۳۳۱ - ۱۳۳۲ - ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴ - ۱۳۳۵ - ۱۳۳۶ - ۱۳۳۷ - ۱۳۳۸ - ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ - ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ - ۱۳۴۴ - ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶ - ۱۳۴۷ - ۱۳۴۸ - ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰ - ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲ - ۱۳۵۳ - ۱۳۵۴ - ۱۳۵۵ - ۱۳۵۶ - ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ - ۱۳۶۰ - ۱۳۶۱ - ۱۳۶۲ - ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴ - ۱۳۶۵ - ۱۳۶۶ - ۱۳۶۷ - ۱۳۶۸ - ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰ - ۱۳۷۱ - ۱۳۷۲ - ۱۳۷۳ - ۱۳۷۴ - ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶ - ۱۳۷۷ - ۱۳۷۸ - ۱۳۷۹ - ۱۳۸۰ - ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲ - ۱۳۸۳ - ۱۳۸۴ - ۱۳۸۵ - ۱۳۸۶ - ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸ - ۱۳۸۹ - ۱۳۹۰ - ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ - ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴ - ۱۳۹۵ - ۱۳۹۶ - ۱۳۹۷ - ۱۳۹۸ - ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰ - ۱۴۰۱ - ۱۴۰۲ - ۱۴۰۳ - ۱۴۰۴ - ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶ - ۱۴۰۷ - ۱۴۰۸ - ۱۴۰۹ - ۱۴۱۰ - ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۴ - ۱۴۱۵ - ۱۴۱۶ - ۱۴۱۷
 ۱۴۱۸ - ۱۴۱۹ - ۱۴۲۰ - ۱۴۲۱ - ۱۴۲۲ - ۱۴۲۳
 ۱۴۲۴ - ۱۴۲۵ - ۱۴۲۶ - ۱۴۲۷ - ۱۴۲۸ - ۱۴۲۹
 ۱۴۳۰ - ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ - ۱۴۳۳ - ۱۴۳۴ - ۱۴۳۵
 ۱۴۳۶ - ۱۴۳۷ - ۱۴۳۸ - ۱۴۳۹ - ۱۴۴۰ - ۱۴۴۱
 ۱۴۴۲ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۶ - ۱۴۴۷
 ۱۴۴۸ - ۱۴۴۹ - ۱۴۵۰ - ۱۴۵۱ - ۱۴۵۲ - ۱۴۵۳
 ۱۴۵۴ - ۱۴۵۵ - ۱۴۵۶ - ۱۴۵۷ - ۱۴۵۸ - ۱۴۵۹
 ۱۴۶۰ - ۱۴۶۱ - ۱۴۶۲ - ۱۴۶۳ - ۱۴۶۴ - ۱۴۶۵
 ۱۴۶۶ - ۱۴۶۷ - ۱۴۶۸ - ۱۴۶۹ - ۱۴۷۰ - ۱۴۷۱
 ۱۴۷۲ - ۱۴۷۳ - ۱۴۷۴ - ۱۴۷۵ - ۱۴۷۶ - ۱۴۷۷
 ۱۴۷۸ - ۱۴۷۹ - ۱۴۸۰ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۲ - ۱۴۸۳
 ۱۴۸۴ - ۱۴۸۵ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۷ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۹
 ۱۴۹۰ - ۱۴۹۱ - ۱۴۹۲ - ۱۴۹۳ - ۱۴۹۴ - ۱۴۹۵
 ۱۴۹۶ - ۱۴۹۷ - ۱۴۹۸ - ۱۴۹۹ - ۱۵۰۰ - ۱۵۰۱
 ۱۵۰۲ - ۱۵۰۳ - ۱۵۰۴ - ۱۵۰۵ - ۱۵۰۶ - ۱۵۰۷
 ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ - ۱۵۱۰ - ۱۵۱۱ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۳
 ۱۵۱۴ - ۱۵۱۵ - ۱۵۱۶ - ۱۵۱۷ - ۱۵۱۸ - ۱۵۱۹
 ۱۵۲۰ - ۱۵۲۱ - ۱۵۲۲ - ۱۵۲۳ - ۱۵۲۴ - ۱۵۲۵
 ۱۵۲۶ - ۱۵۲۷ - ۱۵۲۸ - ۱۵۲۹ - ۱۵۳۰ - ۱۵۳۱
 ۱۵۳۲ - ۱۵۳۳ - ۱۵۳۴ - ۱۵۳۵ - ۱۵۳۶ - ۱۵۳۷
 ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ - ۱۵۴۰ - ۱۵۴۱ - ۱۵۴۲ - ۱۵۴۳
 ۱۵۴۴ - ۱۵۴۵ - ۱۵۴۶ - ۱۵۴۷ - ۱۵۴۸ - ۱۵۴۹
 ۱۵۵۰ - ۱۵۵۱ - ۱۵۵۲ - ۱۵۵۳ - ۱۵۵۴ - ۱۵۵۵
 ۱۵۵۶ - ۱۵۵۷ - ۱۵۵۸ - ۱۵۵۹ - ۱۵۶۰ - ۱۵۶۱
 ۱۵۶۲ - ۱۵۶۳ - ۱۵۶۴ - ۱۵۶۵ - ۱۵۶۶ - ۱۵۶۷
 ۱۵۶۸ - ۱۵۶۹ - ۱۵۷۰ - ۱۵۷۱ - ۱۵۷۲ - ۱۵۷۳
 ۱۵۷۴ - ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ - ۱۵۷۸ - ۱۵۷۹
 ۱۵۸۰ - ۱۵۸۱ - ۱۵۸۲ - ۱۵۸۳ - ۱۵۸۴ - ۱۵۸۵
 ۱۵۸۶ - ۱۵۸۷ - ۱۵۸۸ - ۱۵۸۹ - ۱۵۹۰ - ۱۵۹۱
 ۱۵۹۲ - ۱۵۹۳ - ۱۵۹۴ - ۱۵۹۵ - ۱۵۹۶ - ۱۵۹۷
 ۱۵۹۸ - ۱۵۹۹ - ۱۶۰۰ - ۱۶۰۱ - ۱۶۰۲ - ۱۶۰۳
 ۱۶۰۴ - ۱۶۰۵ - ۱۶۰۶ - ۱۶۰۷ - ۱۶۰۸ - ۱۶۰۹
 ۱۶۱۰ - ۱۶۱۱ - ۱۶۱۲ - ۱۶۱۳ - ۱۶۱۴ - ۱۶۱۵
 ۱۶۱۶ - ۱۶۱۷ - ۱۶۱۸ - ۱۶۱

۹۶ - ۹۸ - ۹۹ - ۱۰۳ - ۱۰۶ - ۲۳

۲۵

خان اعظم میرزا عزیز کوکھ (شف مین و مینم)

۱۱ - ۱۷ - ۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۷

۲۳ - ۲۴ - ۲۵ - ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ - ۱۲

۵۹ - ۶۰ - ۶۱ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۲۳

۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۷ - ۳۴۵ - ۳۷۷

۳۷۸ - ۳۸۰ - ۳۸۴ - ۳۸۷ - ۳۹۶ - ۳۹۷

۳۹۸ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۸ - ۴۰

۴۲۲ - ۴۳۱ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۸۹ - ۴۹۰

۵۱۱ - ۵۱۸ - ۵۲۹ - ۵۳۹ - ۵۶۸ - ۱۷۱

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۱۹۳

۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۱۹ - ۶۲۰

۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۰ - ۶۵۴ - ۶۶۹ - ۱۷۱

۶۷۲ - ۶۹۶ - ۷۱۷ - ۷۲۰ - ۷۴۷ - ۱۹۹

۷۷۱ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۱ - ۸۰۴ - ۱۰۶

۸۱۹ ۸۳۹ - ۸۳۱

خانجهان (جهان خان) (شف جیم) ۳۶ - ۱۷

۱۴۳ - ۱۱۰ - ۱۲۳ - ۱۵۷ - ۱۵۹ - ۹۲

۱۹۳ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۶ - ۱۷۸ - ۱۷۹

۱۸۰ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۲۳۱ - ۲۳۲ - ۲۴۳

۲۵۹ - ۲۶۳ - ۲۶۵ - ۲۸۶ - ۲۹۰ - ۱۹۲

۲۹۶ - ۳۰۴ - ۳۱۰ - ۸۰۳ - ۱۰۵

خالدین خان ۶۷ - ۹۶ - ۱۱۹ - ۲۹۲ - ۳۰۳

۳۰۳ ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۱

خانزاده محمد خان ... ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۵۷۵

خان قلی ... ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۴ - ۱۲۴

خان احمد ... ۱۲۴ - ۱۲۴ - ۵۹۰ - ۶۶۶

هیدر خان ۵۳۲ - ۷۱۴ - ۷۹۱ - ۷۹۲ - ۷۹۶

۸۰۰

هیدر قراول ۵۷۶

حمزه میرزا ۵۹۲

حیدر خان ۱۶۰ - ۱۰۴

حیدر علی بیگ ۱۱۴۹

سلطان حیدر ... ۲۲۴ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۱

حیدر چک کشمیری ... ۲۸۰ - ۳۱۸ - ۳۷۵

۳۹۰ - ۴۷۴ - ۴۹۶ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۶

۵۱۶ - ۵۰۹

حیدر دوست ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۴۱۶ - ۴۱۴

۷۹۱ - ۷۱۸

حیدر علی ۳۶۲ - ۴۹۲

حیدر علی عرب ... ۴۷۴ - ۵۱۹ - ۶۴۰

حیدر علی کشمیری ۵۱۶

حیدر علی خورش ۵۲۶ - ۵۱۹

میرزا حیدر ۵۵۴ - ۵۵۶ - ۶۲۷ - ۶۴۸

۸۲۶ - ۶۷۱

شیر حیدر ۶۱۹

میر حیدر معانی ۶۵۰

حیدر قلی ۷۱۸

حیدری پور خانخانان ۷۴۷

• حرف خا •

خان کلن (میر محمد) (شف مین) ۳۳ - ۴

۴۴ - ۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۲ - ۵۹ - ۶۴

۷۳۹

خان عالم (عالم خان) (شف عین) ۱۱ - ۷

۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۱ - ۳۰ - ۱۵ - ۱۳

خان قلی عرب	۷۱۸	خانم (معترمه خانم) زوجة میرزا ابراهیم (شف میم)	۱۶۹ - ۱۵۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۲۱۰ - ۲۴۵
خانواده	۷۱۸	۲۶۳ - ۲۶۷
خانخانان بیگم دختر خانخانان زوجة شاهزاده	۸۳۷	خانم (خانواده خانم) دختر میرزا سلیمان	۱۵۱
سلطان دانیال	۳۸۹	۳۸۸	۳۸۷	۳۸۴	...	۱۴۹۱ - ۱۴۹۶
خبیطة (چینه)	۱۳۶	۱۳۳	۱۰۴	۱۵۳
امیر خداداد بزل اس	۵۵۴	۵۲۷	۱۴۱	۱۴۰	...	۲۳۰ - ۱۸۱ - ۱۸۰
۱۳۷ - ۱۳۸	۶۳۵	۵۵۵	۴۵۳ - ۴۳۸
...	۳۰۴	۴۷۲ - ۴۷۱ - ۴۶۷ - ۴۶۴ - ۴۶۳ - ۴۶۲
خدا بردي	۳۱۳	۵۲۹ - ۵۲۷ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۹۰ - ۴۸۹
خدا قلی	۴۴۶	۵۷۰ - ۵۴۸ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۳۸ - ۵۳۰
خدا گنگ بیگ	۵۵۰	۵۲۷	۵۱۵	۴۵۶	...	۵۸۵ - ۵۸۴ - ۵۸۲ - ۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۷۱
خداوند خان	۸۰۶	۷۷۹	۷۲۴	۷۱۵	...	۶۰۶ - ۶۰۳ - ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۵۹۶ - ۵۹۳
...	۶۷۰	۵۵۶	۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸
خدا بنده	۵۸۹	۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۴۶
خدا بچه بیگی کغا	۶۰۴	۷۴۷ - ۷۴۵ - ۷۳۹ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۰۳
خدمت رانی نکدری	۶۵۳	۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۷۶ - ۷۷۴ - ۷۶۳
خدا داد خاصه خیل	۵۹۷	۱۱۱	۳۷	۳۶	...	۸۰۲ - ۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۴ - ۷۹۰
خرم خان	۴۷۶	۸۱۵ - ۸۱۰ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۸۰۴
خرم بای	۴۹۳	۸۳۷ - ۸۳۵ - ۸۲۷ - ۸۲۳ - ۸۱۸ - ۸۱۶
سلطان خرن	۵۹۳	۸۳۸
خرم خواجه	۷۴۶	۶۰۳	۶۳۴ - ۶۰۶ - ۵۸۵ - ۴۷۳
سلطان خرم پسر شاهزاده سلیم	۷۸۶	۷۶۳	۷۵۶	۴۸۵ - ۴۷۵
...	۷۹۰	۶۳۸	۶۲۹	۵۳۴
خرم پور خان اعظم	۸۱۶	۵۸۵
...	۳۱۳	۶۴۴
خسرو	۵۲۴	۵۲۳	۶۶۴
سلطان خسرو پسر شاهزاده سلیم	۶۵	۶۴۷	۶۲۸	۶۲۴	۶۰۴	۶۶۵
...

۵۸۸	شیخ خواجه علی	۷۶۳ - ۷۷۱ - ۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۹	...
۶۳۴	۶۳۳	خولکان لنگاه	۶۰۲ - ۶۰۳ - ۶۰۹ - ۶۳۴	خسرو چرکس
۶۴۹	شیخ خور	۶۶۱	خسرو (عاشق سابق)
۷۵۹	۷۴۶	۶۵۱	...	خیر الله	۸۱۶	خسرو غلام میرزا غازي
* حرف دال *					۵۵۳ - ۱۴۳۷ - ۱۴۱۱ - ۱۴۵	خضر خواجه خان
۲۳	۲۲	۲۱	۲۰	۱۹	۶۳۵ - ۵۵۴	...
۹۳	۹۲	۸۹	۷۳	۷۲	۳۹۹	خضر بیگ
۱۰۲	۱۰۱	۱۰۰	۹۹	۹۷	۱۴۵ - ۱۴۴	خضر آقا
۱۴۰	۱۱۹	۱۱۸	۱۱۴	۱۰۹	۱۴۵	خضر خان افغان
۱۲۹	۱۲۶	۱۲۵	۱۲۳	۱۲۲	۶۸۱ - ۶۷۸ - ۶۷۵ - ۵۴۳	خضر علیه السلام
۱۶۹	۱۶۲	۱۶۱	۱۶۰	۱۳۱	۵۸۲	خضر خان هزاره
۲۳۱	۱۸۳	۱۸۲	۱۸۰	۱۷۸	۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۳	شاه خلیل
۲۸۹	۲۵۹	۲۳۲	۱۴۱۲ - ۱۴۱۰	خلیل بیگ
۳۰۳	۳۸	۳۵	۵۳۵	خواجه خلیل
۳۷۳	۳۳۷	۳۱۷	۳۱۶	۲۱۹	۵۵۵	خلیل سلطان
۵۶۸	۵۴۸	۴۹۱	۴۴۷	۳۹۳	۵۸۹	سلطان خلیل
۶۲۸	۶۲۴	۶۱۶	۶۱۳	۶۰۳	۵۹۱	خلیفی رومو
۷۱۳	۶۹۶	۶۶۶	۶۴۸	۶۴۷	۷۹۴	شیخ خلیل پور شیخ ابراهیم
۷۵۰	۷۴۵	۷۴۴	۷۴۰	۷۲۹	۴۵۶ - ۴۴۴	خنجر علی
۷۶۵	۷۶۳	۷۶۲	۷۵۸	۷۵۷	۵۱۶ - ۵۰۹ - ۵۰۶	خنجری
۷۸۸	۷۸۷	۷۸۵	۷۶۸	۷۶۷	۱۰۹ - ۹۵ - ۱۲ - ۷	خواجه جهان
۸۰۴	۸۰۲	۸۰۱	۸۰۰	۷۹۲	۷۷۴ - ۱۵۳	خواجه بیگ
۸۱۶	۸۱۴	۸۱۰	۸۰۸	۸۰۷	۲۷۶	خواص حن
۸۲۸	۸۲۴	۸۲۳	۸۲۰	۸۱۹	۴۵۵ - ۴۵۳ - ۴۳۷ - ۴۲۹	خواجگ بردي
۸۳۹	۸۳۴	۸۳۳	۸۳۰	۸۲۸	۵۹۴	...
۸۳۸	۸۳۷	۴۹۳	خوش فال پور دستم خان
۹۰۵	۴۷۴	خوشم (خورشید) بهادر
۹۷۲	۵۴۵ - ۵۲۴	خواجه یایا

۷۳۳ - ۷۱۱ - ۶۹۷	۵۸۲	دلراب پور خانخانان
۷۸۱	۶۰۸	داد مال
دستم خان (رستم خان - شف راء) ۲۴ - ۱۱	۶۱۵	ملک داؤد
۷۴۳ - ۳۲۶ - ۲۱۰ - ۲۷	۶۲۱	داؤد چکنی
دستم بیگ	۶۶۶	داؤد سردار
دستم	۶۸۲	داؤد علیه السلام
دستمته مصور	۷۱۸	داؤد چک
دستم قاقشال	۷۸۱	داؤدخان پسر مبارک خان دکنی
دستم بی	۸۰۹	داؤد پسر عیسیٰ مرزبان
دستور خان	۷۸۸ - ۶۵۱	دینداس (دینداس)
دستم سلطان عم عبد المومن	۶۳۳	دود بیگ (دود بیگ) (شف دود)
دکنیان ۷۱۱ - ۶۹۶ - ۶۶۸ - ۵۶۸ - ۳۹۰	۴۰	دریشک
۷۷۲ - ۷۶۵ - ۷۵۹ - ۷۵۸ - ۷۴۱ - ۷۱۷	۱۳۳	دریا خان کاشی
۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۷۴	۱۳۵	دریاخان کاکر
دلاور خان ۱۲ - ۵۰۴ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۳۲	۲۸۵	دریش علی سنجر
۷۸۱	۳۵۳ - ۴۰۴ - ۴۱۳ - ۴۲۴	رای درگا
دلرنگ (نام چینه)	۵۱۱ - ۶۶۵ - ۴۵۴ - ۴۳۰ - ۴۲۶ - ۴۲۵	
دلپت ۵۸۴ - ۴۱۸ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۳	۷۶۹ - ۷۶۴ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۰۳ - ۵۹۹	
۷۵۸ - ۷۵۰ - ۷۱۹ - ۶۰۹ - ۶۰۵ - ۶۰۲	۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۴ - ۷۷۱	
۸۲۶ - ۸۴۱ - ۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۷۰ - ۷۶۴	۷۳۷ - ۴۱۳	دریش خان
دمن (محبونه سابق) ۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱	۶۶۶ - ۶۱۶ - ۴۳۲	دریا خان
دوست محمد پسر تار خان	۶۲۱ - ۶۱۷ - ۴۷۶	دریش علی قوش بیگی
خواجه دوست کلان	۶۲۲	
دوست خان مهاري	۵۱۹	دریش اسلام آبادی
دوار بهلا	۶۳۴ - ۵۸۵	سید دریش
دولت خان (چینه)	۶۱۰	دوکه پنچ
دوست محمد بابا دوست (شف باد) ۱۴۸	۶۲۱	دریش مسکین
۳۲۴	۶۵۲ - ۶۴۹ - ۶۴۴ - ۶۱۲ - ۶۱۱	درجن

۶۷۰	دولت خرد	۱۸۴ - ۲۰۱ - ۲۴۶	دودا پسر رای سرحد
۷۱۵	دوست میرزا	۴۶۸ - ۴۵۰	...
۷۱۹	دولارکا داس	۲۱۳	دوده بیگ (۵۵۵ بیگ) (شف ۵۵۵)
۷۳۷	شیخ دولت اغلان	۶۰۸	...
۷۴۶	دونکرخان گوند	۲۸۷	...
۴۸۵ - ۸۱	دهرم گند (دهرمیچند)	۳۰۴	دوست محمد تولکچی
۱۲۰	دهنجی	۵۰۸ - ۵۰۳ - ۱۹۶ - ۳۶۳	شیخ دولت
۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۷۸ - ۲۰۹	دهارو	۸۰۶ - ۱۸۹ - ۷۰۸ - ۷۰۲ - ۷۰۰	...
۷۹۴	دهار او پور ونکو	۴۳۶ - ۱۴۲۹ - ۱۴۲۸	سید دولت جراتی
۵۳ - ۴۹	راجہ دیب چند	۵۲۳	...
۱۵۹ - ۸۱	دیپی داس	۴۹۲ - ۴۵۴ - ۴۳۷ - ۴۶۴	دولت خان
۱۳۴	دیداد چوهان	۷۰۰ - ۶۷۰ - ۶۳۴ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۳۱	...
۱۹۶ - ۱۸۹	دیورہ رای سرحدی	۸۰۲ - ۷۹۳ - ۷۸۵ - ۷۷۲ - ۷۶۴ - ۷۱۸	...
* حرف ذال *					۴۶۲	خواجہ دوست
۵۸۹	قوم ذوالقدر	۶۵۰ - ۵۱۰ - ۴۶۲ - ۴۶۱	ناصر دولت
۶۳۶	میر ذوالنون بیگ ارغون	۴۷۳	دوالی همشیرہ زادہ حکیم میرزا
* حرف راز *					۴۷۳	دوست محمد ترابی
۳۱ - ۵ - ۴	راجپوتان (قوم راجپوت)	۶۱۹ - ۴۷۵	دولت
۱۹۹ - ۱۹۷ - ۱۹۳ - ۱۷۳ - ۱۶۷ - ۱۳۴	۴۹۳ - ۴۹۲	دولہ رای
۳۶۶ - ۲۹۴ - ۲۷۹ - ۲۳۸ - ۲۳۰ - ۲۱۶	۵۵۳	خواجہ دولت
۴۷۲ - ۴۶۴ - ۴۵۴ - ۴۳۲ - ۴۱۹ - ۳۷۱	۵۵۳	دوا خان
۶۰۵ - ۵۹۶ - ۵۹۵ - ۵۷۷ - ۵۱۷ - ۴۸۱	۵۵۵	دوست محمد خان
۷۵۹ - ۷۴۷ - ۷۳۱ - ۷۱۹ - ۶۷۲	۵۷۲	دولت نسا دختر شاہزادہ سلیم
۴۳ - ۳۵ - ۳۴ - ۵	رای راسنگھہ	۵۸۳	رای دولت
۱۵۸ - ۱۱۰ - ۸۲ - ۸۱ - ۶۱ - ۶۰ - ۵۷	۵۹۷ - ۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۹۳	دولت خان غوری
۳۳۷ - ۱۹۷ - ۱۹۶ - ۱۹۰ - ۱۸۹ - ۱۶۷	۶۲۰	...
۵۱۱ - ۴۹۴ - ۴۷۵ - ۴۷۱ - ۳۷۲ - ۳۵۳	۶۵۴ - ۶۴۴ - ۶۱۹	دوست محمد
۶۰۲ - ۵۹۹ - ۵۹۶ - ۵۸۱ - ۵۶۵ - ۵۴۲	۸۳۱ - ۸۲۵ - ۷۱۸	...

۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۰	۸۰۴ - ۸۰۱ - ۸۰۰ - ۷۹۸ - ۷۹۷ - ۷۹۵
۵۸۹ قوم رساق	۸۱۰ - ۸۰۵
۵۸۹ رستم بیگ	۷۹۲ رای چند
۸۰۱ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۷۲ رستم عرب	۸۰۴ رای رایان ماقب به بکرماجیت (شف باء)
۲۱۱ رشید الملک	۸۲۶ - ۸۱۹ - ۸۱۶ - ۸۱۳ - ۸۱۲ - ۸۰۶
۲۹۳ - ۲۹۱ - ۲۶۵ - ۱۰۳ - ۲۷ رضوی خان	۸۰۹ ریسنکه رائهور
۲۹۴	۸۱۳ رامچند بندیلہ
۸۰۵ - ۷۷۳ - ۵۹۹ رضا قلی	۶۰۶ رن سی (سابق)
۲۹۹ میرو رقیع الدین نیشاپوری	۲۳۵ رچمن قلی (چمن قلی)
۳۶۵ رفیع رشتاتی	۱۵۱ رحیم خان
۴۱۳ رفیع صرمذی	۵۱۱ - ۱۹۶ رحمان قلی خان
۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۳۷ - ۴۲۴ خواجه رفیع	۸۲۶ - ۴۷۵ رحمت الله
۵۹۴	۶۰۰ رحم بی
۶۶۳ سلطان رکن الدین پسر علاء الدین	۸۳۶ - ۸۲۷ - ۷۷۸ - ۷۷۲ - ۶۱۹ رحمت خان
۸۱۶ حکیم رگنا	۷۶۷ رحیم هروی
۴۷۵ رگهاتنه میسودیہ	۷۹۱ - ۷۷۳ رحیم داد
۶۰۴ - ۵۹۹ - ۵۱ رن جیت	۸۰۴ رحیم قلی
۱۷۵ رن صدرا (فیل)	۲۵۴ ردیف پادری
۲۱۲ رن منکا (فیل)	۱۱ رستم خان (دستم خان) (شف دال)
۳۶۵ رن موہن (فیل)	۳۸۸ - ۳۲۴
۲۲۰ - ۱۹۳ - ۴۹ رویسی	۴۷ رستم (سابق)
۱۴۹ روسی خان	۶۱۶ - ۴۹۵ رستم ترخان ملازم جانی بیگ
۷۷۰ - ۷۶۹ - ۲۰۸ روپ رای گجراتی	۶۴۷ - ۵۲۹ سلطان رستم پسر شاهزاده مراد
۲۹۲ روشن بیگ	۷۳۵ - ۷۱۴
۶۱۱ - ۳۲۴ روپ نرائن بومی	۵۹۰ - ۵۸۴ رستم حسین میرزا قندهاری
۵۳۷ - ۵۳۳ راجه روند	۶۵۸ - ۶۵۰ - ۶۴۸ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۶۴۴
۵۸۹ قوم روملو	۷۴۷ - ۷۲۶ - ۷۲۴ - ۷۱۲ - ۶۹۶ - ۶۷۱
۵۹۶ بی بی روپہ (دایہ)	۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۷۳ - ۷۶۶ - ۷۴۵

۵۷۷ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۹ - ۶۰۰ - ۶۱۳

۶۱۸ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۰ - ۶۳۱ - ۶۳۹

۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۴۳ - ۶۴۶ - ۶۵۰ - ۶۷۱

۶۹۸ - ۷۰۱ - ۷۱۰ - ۷۲۰ - ۷۳۰ - ۷۷۹

۷۹۵ - ۷۹۶ - ۷۹۹ - ۸۱۹ - ۸۲۶

شیخ زین الدین خانی (زین) ۲۲۳ - ۳۴۳

۶۱۹

زین الدین ۳۱۹ - ۵۶۴ - ۷۱۹

زین الدین علی ۳۳۶ - ۵۱۳

زین الدین کنیو ۴۰۳ - ۴۱۱ - ۴۴۲

سلطان زین العابدین (بدوشاه) ۵۰۸ - ۶۲۷

زیدا ۸۳۵

* حرف سین *

سادات خان (سعادت خان) (شف سعادت) ۴۴

۷۷۹

سانول داهی ۱۹ - ۳۵۳ - ۳۴۴ - ۷۱۵ - ۷۱۸

سالیان ۵۱ - ۱۷۵ - ۷۳۹ - ۷۴۴ - ۷۶۷

۷۹۹ ۸۱۵

سادات باره ۷۷ - ۱۳۴ - ۱۵۶ - ۱۶۷

۱۷۴ - ۴۵۳ - ۵۳۱ - ۷۶۷ - ۷۷۲ - ۷۹۱

۷۹۷ ۸۰۱

ساعده بیگم والدۀ مجاهد خان ۹۱

سید سالم ۳۷۱ - ۵۲۴

سامان پزشک ۴۹۲

سابقلمش خاتون ۵۵۴

سائق خان ۵۵۵

سالار قلی ۵۸۵

سام میوزا ۵۹۰ - ۷۴۹

رومی ومن باز ۷۳۱

روپ ۷۳۹ - ۷۴۴

روپ ۵۳۱ - ۵۹۹ - ۶۲۰

* حرف زاء *

زاهد ۲۰۷ - ۳۶۳ - ۴۳۲ - ۷۱۸ - ۷۹۴

۷۷۳ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۵ - ۸۲۶

۸۰۷

زابلی مردم (زابلی سپاه) (کابلیان) (شف کاف)

۴۷۲ - ۴۶۷

شیخ زاهد گیلانی ۵۸۸

زال بیگ ۵۹۱ - ۷۹۱

میرزاهد ۷۶۹

زلف علی یزدی ۴۹۳

زلف علی بدخشی ۳۰۱

زلف علی لنگ ۳۰۴

محمد زمان (شف میم) ۴۹

زنگی خان ۵۴۰

زنکو ۷۳۶

زنگیان (حبشیان) (شف خاء) ۷۷۲ - ۷۷۴

۷۸۷

زین خان کولکاش (کوکه) ۴۹ - ۵۸ - ۸۷

۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۵۸ - ۴۷۸ - ۴۷۹ - ۴۷۳

۳۶۰ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۰۴ - ۴۱۵ - ۴۲۰

۴۶۸ - ۴۷۶ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۷۹ - ۴۷۸

۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵ - ۵۱۰

۵۱۱ - ۵۱۴ - ۵۱۷ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۵

۵۲۶ - ۵۲۸ - ۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۵۳۷

۵۳۸ - ۵۴۲ - ۵۵۰ - ۵۵۷ - ۵۶۵ - ۵۶۸

۱۹۹ - ۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۴۷ - ۲۶۲ - ۲۸۵	۶۰۰	هازدوسال
۲۸۸ - ۲۹۱ - ۳۰۴ - ۳۰۵ - ۳۰۶ - ۳۳۶	۶۲۳	سارو بیگ شاملو
۳۴۵ - ۳۵۹ - ۳۷۴ - ۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۲۱	۶۲۸	صادات کنایت
۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۴۵۰ - ۴۶۰	۶۳۴ - ۶۳۴	مالار بیگ سرمدي
۴۶۱ - ۴۶۲ - ۴۷۶ - ۴۸۵ - ۴۹۲ - ۴۹۴	۶۴۴	رانا مانکا (شف راء)
۵۱۱ - ۵۲۵ - ۵۲۹ - ۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۳	۷۳۱	هانگ پنوار
۵۵۵ - ۵۵۶ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۹۹ - ۶۰۷	۷۸۵	سام بیگ
۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۱۵ - ۶۳۲ - ۶۳۳ - ۶۴۰	۲۸۱ - ۱۹۴ - ۱۱۱ - ۵۸ - ۵۲	سبحان قلی
۶۵۰ - ۶۶۱ - ۷۱۱ - ۷۱۸ - ۷۳۸ - ۷۴۹	۷۱۸ - ۶۶۱ - ۶۳۳ - ۴۹۴ - ۴۰۸ - ۳۹۸	
۷۶۰ - ۷۸۷ - ۷۹۱ - ۷۹۹ - ۸۰۱ - ۸۰۲	۱۵۴	سبز تولکچی
۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۶	۶۱۱	سجل سنگه
سعدت یار کوکه ... ۱۹۲ - ۵۷۹ - ۶۵۶	۱۴۱ - ۱۳۷	سنری افغان
سعدت علی ۲۸۵ - ۳۰۶ - ۳۲۳ - ۳۲۴	۵۲۶	سنرائی
شیخ سعدي رح ۵۸۸	۷۷۶ - ۶۱۵ - ۶۱۱	سچان سنگه
سعدت بانو بیگم فرزند دایال ۹۱۳ - ۸۳۷	۷۷۰ - ۶۵۰ - ۶۱۶	سچاول خان
سعدت خان (سادات) (شف سادات) ۷۰۰	۵۷ - ۴۹ - ۱۶ - ۱۲	آقا مرخ بدخشی
... ۷۷۲ - ۷۸۵ - ۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۸	۱۴۵	بی بی سرو سہی
مولانا سعد الدین نقذرائی ... ۷۲۹	۲۰۲ - ۲۰۱ - ۱۸۴ - ۱۵۸	مروجن (رای)
سعد الله پور سعید خان ... ۸۰۲	۴۰۴ - ۳۹۹ - ۳۵۳ - ۳۰۷ - ۲۸۷ - ۲۴۶	
سکندر (اوزبک) (افغان) (اسکندر) (شف الف)	۴۶۸	
۲۰ - ۱۱۹ - ۱۲۳ - ۳۰۸ - ۳۴۲ - ۳۴۶	۱۸۹	سریرام پسر گچینی
۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۶ - ۴۴۳ - ۴۷۵ - ۴۹۹	۷۴۳ - ۷۱۹ - ۶۴۹ - ۲۳۱	سروست
۴۹۷ - ۵۰۱ - ۵۱۳ - ۵۲۲ - ۶۰۲ - ۶۰۶ - ۶۱۰	۵۲۲	سری رنگ عمو زاده رایسنگه
۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۰۲ - ۷۳۵ - ۷۳۷ - ۷۳۸	۷۱۹	سرکش خان
... .. ۲۸۱	۷۹۲	سرور حبشی
هکندر قرا یوسف ... ۲۲۳	۷۹۳	سر انداز خان
هکینه بالی بیگم خواهر سرپرست حکیم ۲۴۴ - ۸۳۹	۸۰۲	مهرجو زمیندار
سکت سنگه ۳۵۳ - ۵۱۳ - ۶۴۹ - ۷۱۸ - ۸۳۶	۱۵۲ - ۱۲۹ - ۹۲ - ۴۳ - ۳۸ - ۳۷	سعید

۱۳۶	سلیمان پفرار	۷۰ - ۶۹ - ۶۰ - ۱۹ - ۴	سلیمان کرانی
۸۱۷ - ۸۱۶ - ۸۱۵ - ۱۴۵	سلیمه سلطان بیگم	۷۱۷ - ۶۱۰ - ۷۲
۸۱۸	۳۱۱۰ - ۱۳۷ - ۱۲۵ - ۲۰ - ۱۱	ملیم خان
۱۴۵ ...	سلطان بیگم حرم میرزا عسکری	۵۳۱ - ۵۲۱ - ۵۲۰ - ۴۲۰ - ۴۱۷ - ۳۵۳	...
۱۴۵	سلیمه خانم	۶۵۰ - ۶۴۹
۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ - ۱۴۷	میرزا سلیمان	۲۱	سلیمان اوزبک
۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲	...	۶۶۵ - ۵۹۰ - ۲۹ ...	سلطان سلیمان
۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۱۰ - ۱۶۳ - ۱۶۱	...	۳۶۸ - ۲۱۲ - ۳۸	شیخ سلیم
۳۳۵ - ۳۱۵ - ۳۰۴ - ۲۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۳	...	۱۹۵ - ۱۹۲ - ۱۴۳	سلطان خواجه نقشبندی
۵۱۲ - ۴۹۲ - ۴۷۲ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ۴۴۴	...	۵۲۸ - ۴۳۶ - ۴۰۴ - ۳۷۳ - ۳۳۷ - ۲۶۳	...
۷۲۳ - ۵۵۵ - ۵۵۱ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۵۱۳	...	۷۸۶ - ۶۱۳ - ۵۷۸
۷۹۲ - ۷۵۱	۱۱۵ - ۹۱ - ۷۶ - ۷۵	شاهزاده سلطان سلیم
۱۵۸	سلطان سنگه	۲۷۳ - ۲۱۵ - ۲۴۳ - ۲۱۹ - ۲۱۲ - ۲۰۵	...
۵۸۴ - ۴۰۹ (شفحاه)	سلطان حسین میرزا	۳۹۲ - ۳۸۵ - ۳۸۰ - ۳۵۹ - ۳۳۷ - ۲۷۵	...
۵۹۲ - ۵۹۱ - ۲۲۶ - ۲۲۵	میرزا سلیمان وزیر	۴۹۳ - ۴۵۱ - ۴۵۰ - ۴۰۴ - ۳۹۴ - ۳۹۳	...
۳۳۷	سلیمان بیگ اندجانی	۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۹ - ۵۲۳ - ۴۹۴	...
۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۳۴۳	خواجه سلیمان	۵۷۸ - ۵۷۲ - ۵۶۸ - ۵۵۱ - ۵۴۸ - ۵۴۷	...
۶۳۲ - ۶۳۱ - ۶۱۵ - ۶۱۲ - ۵۹۷ - ۵۹۳	...	۶۲۴ - ۶۱۷ - ۶۰۹ - ۶۰۳ - ۵۸۲ - ۵۸۱	...
۸۱۴ - ۸۰۳	۶۴۴ - ۶۳۹ - ۶۳۲ - ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶	...
۶۶۱ - ۵۴۵ - ۴۰۵	حضرت سلیمان علیه السلام	۷۲۵ - ۷۱۳ - ۷۱۰ - ۶۷۱ - ۶۶۲ - ۶۴۹	...
۶۸۳ - ۶۸۲ - ۶۸۱ - ۶۷۶	۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۳۶ - ۷۳۳ - ۷۳۲ - ۷۲۷	...
۴۱۳ - ۳۷۱	سلطان دیوره	۷۷۳ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۴۵	...
۴۳۷ - ۴۲۴	سلطان رائهوز	۸۱۵ - ۸۱۳ - ۸۱۱ - ۸۰۶ - ۸۰۵ - ۷۸۴	...
۴۳۲	سلیم شاه پسر شیر شاه	۸۲۲ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۷ - ۸۱۶	...
۴۶۱	سلیمان مرینی	۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۴ - ۸۲۳	...
۵۰۶ - ۵۰۳	ملیم	۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۳۳ - ۸۳۲	...
۵۱۱	سلطان قلی	۱۱۸ - ۸۳	سلیمان (دیگر)
۵۵۵	سلطان نگار خانم	۱۱۹	سلیمان منکلی

۱۵۸ - ۸۱ - ۶۴ - ۵۵ - ۳۵ - ۳۳ - ۱۹ -

۳۳۰ - ۳۱۶ - ۲۶۷ - ۲۴۵ - ۱۶۸ - ۱۶۲ -

۳۹۸ - ۳۹۶ - ۳۸۹ - ۳۸۵ - ۳۷۸ - ۳۷۲ -

۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۱ - ۴۱۶ - ۴۱۳ - ۴۰۷ -

۴۹۱ - ۴۸۸ - ۴۷۴ - ۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۵۰ -

۷۴۴ - ۷۰۱ - ۵۹۶ - ۵۷۷ - ۵۱۱ - ۵۱۰ -

۸۰۵ - ۷۹۹ - ۷۹۸ - ۷۹۳ - ۷۸۸ - ۷۶۳ -

شاهم خان ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۰۴ - ۹۸ - ۱۹ - ۱۷ -

۳۰۶ - ۲۸۵ - ۱۸۱ - ۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۶ -

۵۲۸ - ۵۱۵ - ۳۸۴ - ۳۷۰ - ۳۲۴ - ۳۰۷ -

۷۴۸ - ۷۱۶ - ۷۱۵ - ۶۳۷ - ۵۶۵ - ۵۳۱ -

۷۷۴ - ۷۷۲ - ... - ... - ... - ... -

شاه محمد ۵۵۶ - ۴۹۶ - ۴۵ - ۲۵ - ۲۱ - ۲۱ -

۸۰۴ - ۷۰۲ - ... - ... - ... - ... -

شاه بدای خان (بدای) ۲۳۷ - ۱۹۴ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۵ - ۲۵ -

۷۳۷ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاه علی لنگه ۴۹ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاه مدد کرکه ۵۹ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاه قلی میمنده ۶۷ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاهم آغا ۱۱۴۵ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاه محمد سلطان (کاشغری) ۱۱۴۹ - ... - ... - ... - ... - ... -

شاهرخ میرزا پسر ابراهیم میرزا ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۵۰ - ۱۵۰ - ۱۵۰ - ۱۵۰ -

۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ -

۲۶۷ - ۲۴۵ - ۲۱۱ - ۲۱۰ - ۱۶۳ - ۱۶۱ -

۲۸۲ - ۲۸۱ - ۲۳۳ - ۲۱۵ - ۲۸۹ - ۲۸۸ -

۳۴۳ - ۳۴۲ - ۳۴۱ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ -

۴۰۰ - ۳۹۳ - ۳۹۱ - ۳۸۸ - ۳۷۴ - ۳۷۳ -

۵۷۶ - ۵۷۱ - ۵۵۵ - ۵۱۴ - ۵۰۸ - ۵۰۶ -

سید الله ۷۱۸ - ۶۴۵ - ۶۳۱ - ۵۶۹ - ۵۵۵ - ۵۵۰ -

۸۴۴ - ... - ... - ... - ... - ... -

سید علی ۷۹۸ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۵۵۸ - ۵۵۵ - ۵۵۰ -

راجہ سیپال چند ۵۸۳ - ... - ... - ... - ... - ... -

سید قلی ۶۱۹ - ... - ... - ... - ... - ... -

سور آباد فیل ۶۲۸ - ... - ... - ... - ... - ... -

سید الله میر ۶۳۴ - ... - ... - ... - ... - ... -

سپاوش ۷۴۰ - ... - ... - ... - ... - ... -

سوام سنگه ۸۳۲ - ۷۹۹ - ۷۷۸ - ... - ... - ... -

• حرف شین •

شاهباز خان (شهباز خان) ۱۳ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ - ۹ -

۱۱۷ - ۱۰۱ - ۹۴ - ۸۷ - ۴۹ - ۲۱ - ۱۶ -

۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵ - ۱۶۹ - ۱۶۸ - ۱۶۷ -

۲۴۶ - ۲۳۸ - ۲۳۰ - ۲۱۸ - ۱۹۸ - ۱۸۹ -

۲۲۳ - ۲۱۹ - ۲۱۴ - ۲۷۸ - ۲۶۸ - ۲۶۲ -

۲۲۳ - ۲۲۲ - ۲۲۱ - ۲۲۰ - ۲۲۵ - ۲۲۴ -

۳۷۵ - ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۶۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸ -

۴۰۴ - ۴۰۲ - ۴۰۱ - ۳۹۶ - ۳۹۵ - ۳۸۳ -

۴۴۳ - ۴۳۲ - ۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۱۷ - ۴۱۶ -

۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۴۳۹ - ۴۳۸ - ۴۳۵ -

۴۹۸ - ۴۹۵ - ۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۹۰ - ۴۹۰ -

۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۲۹ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۵۱۰ -

۵۳۵ - ۵۲۷ - ۵۲۳ - ۵۲۵ - ۵۲۷ - ۵۲۸ -

۷۰۳ - ۶۹۹ - ۶۹۷ - ۶۴۷ - ۶۴۵ - ۶۴۱ -

۷۷۲ - ۷۶۴ - ۷۶۱ - ۷۴۲ - ۷۱۲ - ۷۱۲ -

شاه میرزا ۶۰ - ۵۳ - ۲۴ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۱ -

۱۵۱۲ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۲ - ۱۵۱۲ -

شاه قلی خان میرزا ۱۶ - ۱۵ - ۱۴ - ۱۱ - ۱۱ - ۱۱ -

۵۰۲	قوم شاکمونی	۶۵۲ - ۶۴۷ - ۶۴۳ - ۶۳۷ - ۶۲۸ - ۶۲۲	
۵۰۶	میر شاه محمد	۷۱۷ - ۷۰۶ - ۷۰۵ - ۷۰۳ - ۶۹۹ - ۶۹۷	
۵۰۹	شاداب	۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۳۴ - ۷۱۹ - ۷۱۸	
۵۱۲	شاه محمد ملازم علی مراد	۷۹۰ - ۷۸۵ - ۷۷۴ - ۷۶۸ - ۷۶۰ - ۷۵۸	
۵۳۸	شاه قلی گرجی (صلابت خان) (شف صاد)	۸۲۸ - ۸۲۱ - ۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۱۰ - ...	
۵۵۶	شاه خان (سابق)	۲۹۱ - ۲۵۹ - ۲۲۵ - ۱۶۱ - ...	
۵۶۰	شاهرخ (زمیندار)	۴۱۷ - ... - ... - ... - ... - ...	
۷۱۵ - ۶۰۸	شاه قلی	۱۹۲ - ... - ... - ... - ... - ...	
۶۱۷	شاهم علی	۷۳۷ - ۵۸۹ - ۲۲۳ - ...	
۶۲۱	شاه علی بیگ ترکمان	۲۵۱ - ... - ... - ... - ... - ...	
۶۳۷	میرزا شاه حسین	۳۴۸ - ۳۴۰ - ۳۳۸ - ۳۳۲ - ۳۳۱ - ...	
۶۳۷	میرشاهم	۳۸۸ - ۳۴۹ - ... - ... - ... - ...	
۶۴۴	شاه محمد خان قلانی (بقلانی)	۸۰۴ - ۶۳۹ - ۳۴۲ - ۳۳۷ - ۳۳۶ - ...	
۶۴۵	شاه قلی سلطان (ذوالقدر)	۸۲۵ - ... - ... - ... - ... - ...	
۶۴۶	شاهرخ پسر رستم	۳۶۳ - ... - ... - ... - ... - ...	
۷۳۲	شاه محمد ایلچی	۴۸۶ - ۴۷۳ - ۴۶۹ - ۴۰۳ - ۳۶۵ - ...	
۷۴۳	مولانا شاه محمد شاه آبادی	۵۸۳ - ۵۷۰ - ۵۶۵ - ۵۵۵ - ۵۳۱ - ۵۱۹	
۷۵۶	شاه زاده خانم	۶۳۸ - ۶۳۶ - ۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۹۰	
۷۸۵ - ۷۸۳ - ۷۱۸ - ۶۹۹ - ۶۷۰	شاه علی دکنی	۶۶۹ - ۶۶۸ - ۶۶۲ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۶	
۷۹۴ - ۷۹۲ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶	۸۱۵ - ۸۰۶ - ۷۷۵ - ۷۶۱ - ۶۹۷ - ۶۷۱	
۸۰۵ - ۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۵	۸۲۸ - ۸۲۲ - ۸۱۷ - ... - ... - ...	
۸۱۹	شاهرخ (فیل)	۴۱۴ - ... - ... - ... - ... - ...	
۸۲۴	شاه عنایت (امپ)	۴۵۵ - ۴۲۳ - ... - ... - ... - ...	
۹۳ - ۶۰ - ۵۷ - ۴۷ - ۴۳ - ۱۲	شجاعت خان	۴۴۵ - ۴۳۷ - ۴۲۸ - ... - ... - ...	
۲۳۷ - ۲۲۷ - ۱۹۸ - ۱۷۹ - ۱۴۸ - ۸۵	۷۷۶ - ۵۶۷ - ۵۴۵ - ۴۹۲ - ... - ...	
۳۱۳ - ۳۱۲	شاه محمد میرزا پور شاهرخ	۴۹۱ - ۴۴۶ - ۴۴۵ - ... - ... - ...
۱۲۵ - ۱۲۳	شجاع بیگ	۴۴۶ - ... - ... - ... - ... - ...	
۸۰۷ - ۷۸۸ - ۷۷۲ - ۵۸۷	شجاعت خان دکنی	۶۰۰ - ۵۶۱ - ۵۲۰ - ۴۸۷ - ... - ...	

۸۳۹ - ۸۳۴ - ۸۲۳	میر محمد شریف کولابی	۷۱۸	میر شجاع
۸۳۴	شجاع پور معصوم خان کابلی
۴۹۶	شجاع پسر غبر یگ کابلی
۹۴۴ - ۹۱۳	شکر نسا بیگم دختر اکبر پادشاه	۳۰۳ - ۱۵۹ - ۲۹ - ۶					میرزا شرف الدین حسین
۶۳۵	۳۹۹ - ۳۲۶ - ۳۲۵ - ۳۲۱ - ۳۱۵ - ۳۰۵
۷۱۶	۴۱۰
۳۶۳ - ۳۳۰ - ۳۷ - ۴۵	شکونه قراول	۹۴	شیخ شرف الدین پانی پتھی
۱۳۲ - ۱۰۴ - ۶۷	خواجه شمس الدین خانی	۱۷۳ - ۱۷۲ - ۸۹ - ۸۷					میر شریف قزوینی
۱۳۳ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵	...	۲۲۵
۳۰۴ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۲۹۹ - ۲۹۳	...	۳۱۲ - ۳۱۰ - ۲۳۸ - ۲۰۷ - ۱۹۴					شرف خان انکه
۳۱۵ - ۳۲۰ - ۳۵۵ - ۳۷۳ - ۴۷۵ - ۴۹۲	...	۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۰۴ - ۳۹۶ - ۳۱۴					...
۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۹ - ۵۲۵ - ۵۴۸ - ۵۶۰	...	۶۵۴ - ۶۴۶ - ۶۴۵ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۴۶۵					...
۵۷۰ - ۶۰۵ - ۶۱۷ - ۶۲۶ - ۶۲۷ - ۶۳۰	...	۸۱۵ - ۷۷۶ - ۷۱۹ - ۷۱۸
۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۰	...	۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۰۳					میر شرف الدین
...	...	۵۹۵ - ۵۹۴ - ۵۲۴ - ۴۵۳
...	...	۷۱۸ - ۶۰۱ - ۴۰۳	میر شریف
...	...	۵۱۳ - ۴۷۷	میرزا شرف اکملی (میر)
...	...	۷۱۴ - ۷۳۹ - ۷۲۱ - ۵۵۷ - ۵۴۸ - ۵۳۸					...
...	...	۸۳۴ - ۷۷۹ - ۷۵۱
...	...	۵۰۹ - ۵۰۶ - ۵۰۳ - ۴۹۶					میر شریف سرمدی
...	...	۷۸۲ - ۶۴۹ - ۶۳۴ - ۶۳۱ - ۶۰۱ - ۵۲۴					...
...	...	۵۵۴	شراول دختر وی
...	...	۵۵۵	مولانا شرف الدین علی یلادی
...	...	۵۶۹	شریف پور عبدالصمد
...	...	۵۸۸	شرف شاه
...	...	۶۵۱	شریف وقوسی
...	...	۷۵۱	شرف ارمی
...	...	۷۷۲	شرزه خان

۸۰۹ - ۸۰۷ - ۷۸۱ - ۷۳۹ - ۷۰۲ ...

شیر بیگ ۳۹۹ - ۹۸ - ۵۵ - ۲۵ - ۱۷

۷۷۹ - ۷۳۳ - ۶۳۱ - ۵۹۶ ...

شیر بیگ خان ۳۵۳ - ۵۵۱ - ۱۵۵ - ۱۵۳

۵۲۱ - ۵۲۰ - ۱۵۹۳ - ۱۴۲۳ - ۱۴۱۳ - ۱۳۹۹

۶۵۵ - ۶۵۰ ...

شیر محمد ۵۵۴ - ۴۶۵ - ۱۳۵ ...

محمد شهرم بهادر ۳۰۵ ...

شیر خواجه ۴۷۸ - ۴۷۶ - ۳۶۳ - ۳۴۶

۷۵۹ - ۷۴۴ - ۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۰۰

۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶ - ۷۷۳ - ۷۶۱ - ۷۶۰

۸۰۷ - ۸۰۰ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۴ - ۷۹۱

۸۲۳ ...

شیر مار (نیل) ۴۲۶ ...

شیر دل ۴۴۴ ...

شیر ۵۰۳ - ۴۶۸ ...

ملا شیر ۴۸۵ - ۴۷۴ ...

نورق شمع ۵۲۷ - ۵۰۵ ...

شیر دت بهمن (بهار چارچ) ۵۰۸ - ۵۰۷

۶۴۷ ...

شیر علی اوفلان ۵۵۴ - ۵۵۳ ...

شیروان شاه ۵۸۹ ...

شیرپ خان ۵۹۱ ...

خواجه شیخ ۵۹۴ ...

شیریک خان ۷۳۷ - ۶۳۶ ...

شیر انکن ۷۱۵ - ۷۱۰ - ۶۵۰ ...

شیرین (محبوبة صاحب) ۶۶۱ ...

شیر بیگ ۶۶۶ ...

شمس پسر خان اعظم (شمس الدین محمد)

۸۰۹ - ۷۴۹ ...

شمس خان لوحانی ۷۱۸ - ۷۱۶ ...

خواجه شمس الدین (حافظ - صاحب دیوان)

(شف خا) ۷۱۲ ...

شهریار الملک ۷۹۵ - ۷۱۹ ...

شمس برادرزاد خواجه فتح الله ۸۳۸ ...

شنگی چارور ۵۰۳ - ۵۰۳ ...

شهاب الدین احمد خان ۱۷۰ - ۸۷ - ۹۵

۲۶۷ - ۲۶۳ - ۲۵۲ - ۲۱۷ - ۱۸۸ - ۱۹۵

۴۱۲ - ۴۱۱ - ۴۱۰ - ۴۰۹ - ۴۰۳ - ۳۸۹

۴۵۶ - ۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۲۳ - ۴۱۹ - ۴۱۵

۵۸۳ - ۵۷۲ - ۵۲۶ - ۵۱۱ - ۴۸۹ - ۴۶۵

۷۵۳ - ۷۱۶ - ۵۸۷ ...

شهاب پسر دهنجی ۱۲۰ ...

شهباز خان مریدی ۱۳۶ ...

شهاب بدخشانی ۲۹۸ ...

جاجی شهاب الدین ۳۱۳ ...

شهباز خان لودی (افغان) ۴۹۵ - ۳۵۳ ...

شهاب الدین کور ۶۱۱ ...

شهباز خان نازیدی ۶۲۴ ...

شهاب الدین دیوانه ۶۳۱ ...

شهاب قندهاری ۷۹۰ - ۷۷۲ ...

شیر خان ۴۱ - ۶ - ۲۳ - ۲۶ - ۴۱

۱۹۹ - ۶۵ - ۵۳ - ۵۲ - ۵۱ - ۴۷ - ۴۶

۴۳۷ - ۴۲۴ - ۴۲۲ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۶

۶۰۸ - ۵۸۵ - ۵۸۲ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۴۵۶

۶۶۷ - ۶۵۰ - ۶۳۵ - ۶۳۳ - ۶۳۱ - ۶۱۲

۵۱۱ - ۴۲۴

۱۵۳ - ۱۵۳ - ۱۵۲ شاد طیب

۴۸۴ مولانا طیب

*** حرف ظاء ***

۵۹۵ ظریف الملک

۵۰۶ - ۵۰۴ ظفر خان

۴۹۶ خواجه ظہیر

۷۹۱ ظہیر الدین

*** حرف عین ***

۷۴۳ - ۶۴۵ ماقل حسین میرزا

۵۹۹ - ۵۶ (شف خا)

۷۱۸

۵۸۱ - ۴۰۷ عارف پسر شریف خان

۴۱۱ میرزا عاشق

۴۹۱ - ۴۹۸ - ۴۶۶ - ۴۱۱ عادل خان

۶۶۸ - ۵۹۷ - ۵۸۷ - ۵۵۶ - ۴۰۸ - ۴۰۱

۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۲ - ۷۶۵

۸۲۷ - ۸۲۳

۸۳۴ - ۸۳۲ - ۴۳۲ - ۴۶۷ - ۴۵۵ عابدی

۸۳۹ - ۸۳۸

۶۱۹ - ۴۷۵ - ۴۵۱ (خواجه سرا)

۴۵۳ عالم نوحانی

۴۳۷ - ۴۱۲ - ۴۱۰ میر عابد بدخشی

۷۴۹ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۷ میر عارف اردبیلی

۵۸۱ عالم سلطان فرزند شاہزادہ مراد

۵۹۹ عارف

۶۲۵ - ۶۲۳ - ۶۲۱ - ۶۱۷ عادل بیگ

۶۵۲ ماقل (قاضی زادہ) (شف قاضی)

۵۶۹ - ۴۷۸ ضیاء الدین

۷۲۳ شیخ ضیاء الله

*** حرف طاء ***

۲۲ - ۴۰ طالبی

۱۸۲ - ۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۱۸ طالب بیگ (خان)

۶۴۲

۱۶۰ - ۱۲۹ - ۱۲۳ شاه طاهر

۷۱۹ - ۶۳۱ - ۶۱۱ - ۴۶۳ - ۴۱۸ طاهر خان

۴۲۳ خواجگی طاهر

۴۵۹ طاهر ایلاچی

۴۸۱ طاروس خان

۷۳۱ - ۵۶۹ - ۵۵۲ - ۵۴۳ ملا طالب اصفہانی

۶۰۱ میر طاهر

۷۱۲ طاهر بیگ ایرانی

۷۱۵ طاهر اورکنچی

۷۸۱ طاهر خان پسر صاحب خان

۷۸۱ طاهر خان پسر راجہ علی خان

۶۶۳ طغرل پسر میکائیل

۶۶۳ طغرل بن سلیمان

۶۶۳ طغرل بن قندھون

۷۱۸ - ۶۱۵ - ۴۷۵ میر طوفان

۵۵۴ - ۵۰۶ - ۴۷۸ طوفان بیگ (طرفان)

۵۰۹ طوفان کابلی

۵۳۹ - ۴۸۸ - ۴۲۶ - ۲۲۴ - ۵ شاه طہماسپ

۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۴۵ - ۵۹۰ - ۵۸۸ - ۵۸۴ طہماسپ میرزا

۶۷۱ - ۵۹۲ طہمورت پسر دنیال

۸۳۷ - ۸۳۱

۴۸۷ - ۴۸۶ - ۱۱۱ - ۸۷ - ۴۷ طیب خان

۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳ - ۳۴۳	۷۰۰	مید عالم
۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۷ - ۵۹۶ - ۳۹۷	۷۱۹ - ۷۱۸	عادلخان
۷۲۳ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۶۵۹ - ۶۱۵ - ۵۹۲	۲۲۷ - ۱۳۰ - ۱۲	خواجه عبد الصمد شیرین قلم
۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۳۹ - ۷۳۸ - ۷۳۷ - ۷۳۶	۵۹۹ - ۵۱۱ - ۳۹۹	...
۸۰۳ - ۷۴۹	۱۲۳ - ۸۷ - ۴۹ - ۳۳	سید عبدالله خان
۱۷۳	۳۶۷ - ۲۴۵ - ۱۸۲ - ۱۷۸ - ۱۷۷ - ۱۷۶	...
۱۷۶	۳۰۸ - ۳۳۱ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۳۹	...
۱۹۲	۷۳۹ - ۵۹۹ - ۵۲۳ - ۵۱۶ - ۴۵۰ - ۳۵۸	...
۳۸۷ - ۳۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۰ - ۲۳۴	۸۰۹
۱۹۳	۴۷۰ - ۳۷۱ - ۳۵۳ - ۴۹	شیخ عبد الرحیم
۲۲۳	۷۷۲ - ۷۵۱ - ۶۱۹ - ۵۹۹	...
۳۰۴ - ۲۴۳	۲۱۱ - ۱۹۴ - ۱۴۶ - ۵۸	عبد الرحمن بیگ
۶۶۲ - ۳۵۳ - ۲۵۱	۷۵۸ - ۷۰۲ - ۴۷۶ - ۴۶۴ - ۴۰۴	...
۲۶۳	۸۷ - ۶۳	شیخ عبد النبی صدر (شیخ الاسلام)
۳۰۳	۳۸۶ - ۲۷۸ - ۲۷۷ - ۲۷۰ - ۲۳۳	...
۳۰۷	۱۹۲ - ۷۴	مولانا عبد الرحمن واعظ
۶۱۹ - ۳۰۶ - ۳۰۷	۷۹ - ۷۸	خواجه عبد الشہید
۷۱۸ - ۳۱۳	۷۸	خواجه عبید الله (خواجه احرار) (شف الف)
۵۶۱ - ۴۶۴ - ۴۵۷ - ۳۴۸	۹۳	میر عبد الکریم
۵۰۶ - ۴۳۷ - ۴۱۲ - ۳۶۳	۱۱۸	خواجه عبد الله (مقدر خان) (شف صاد)
۸۳۶ - ۶۵۳	۸۲۳ - ۷۴۲ - ۱۶۸ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۱	...
۳۶۹ - ۳۶۷	۸۳۹ - ۸۳۴ - ۸۳۱
۵۶۷ - ۳۷۷	۱۱۴	مولانا عبد الرزاق گیلانی
۶۳۸ - ۶۱۵ - ۳۹۷ - ۳۹۶	۷۳۷ - ۱۳۸	میرزا عبد الله
۳۹۹	۵۵۳ - ۴۹۰ - ۱۵۰	عبد الرشید خان کاشغری
۴۴۴	۵۵۶
۷۷۹ - ۷۶۴ - ۵۹۹ - ۴۶۵ - ۴۵۵	۱۵۲ - ۱۵۱	عبد الغفور پسر جهانگیر علی بیگ
۴۹۰ - ۴۶۴	۲۱۱ - ۱۵۳	عبد الله خان اوزبک فرمانروای توران

۶۳۵	عبدالخالق (سابق)	۵۰۹ - ۵۰۶ - ۴۹۶	میر عبدالرزاق معصومی
۶۳۸	حافظ عبدالرحمن	۷۰۳ - ۷۰۲ - ۶۵۱ - ۶۳۸ - ۶۲۹ - ۵۱۱	
۶۶۳	گروه عباسیه	۷۸۴	
۶۷۰	عبدالقادر پسر برهان		عبد الوصی سلطان پور عبدالله خان اوزبک حاکم
۷۱۴	عبدالفتاح	۷۴۲ - ۷۳۸ - ۵۷۸ - ۵۷۶ - ۵۱۵	نوران
۷۳۱	عبدالکریم کشمیری	۸۲۰ - ۸۰۳	
۷۳۷	عبدالله خان بن محمود خان سابق	۷۳۲ - ۵۵۶	عبدالکریم خان
۷۳۷	عبدالعزیز خان (سابق)	۵۵۶	عبدالرحیم سلطان
۷۳۷	عبید خان (سابق) بن گرجم خان	۵۵۶	عبدالله سلطان
۷۳۷	عبدالمطیف خان (سابق)	۵۵۶	عبدالله خان (سابق)
۷۳۷	عبدالله خان (سابق)	۵۸۸ - ۵۸۷ - ۵۷۶	علی سلطان (شاه)
۷۳۱	مبارک پور عبدالله	۸۰۳ - ۷۴۹ - ۷۴۵ - ۶۶۶ - ۵۹۲ - ۵۹۱	
۷۴۴	خواجہ عبدالباری	۸۳۶ - ۸۲۵ - ۸۲۲ - ۸۲۱ - ۸۰۴	
۷۹۵ - ۷۴۸	میر عبدالوہاب بخاری	۵۷۸	خواجہ عبدالصمد کاشی
۷۷۲	عبدالستار	۵۹۶ - ۵۷۹	شیخ عبدالرحمن پور ابوالفضل مولف
۷۹۲ - ۷۹۱	میر عبدالملک	۷۶۱ - ۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۱۸ - ۷۱۵ - ۶۱۹	
۷۱۸ - ۶۶۳ - ۶۴۲ - ۶۳۱ - ۶۱۲	عثمان	۸۰۱ - ۷۹۶ - ۷۹۱ - ۷۸۹ - ۷۸۰ - ۷۶۹	
۸۲۴ - ۸۰۹ - ۷۷۰		۸۳۶ - ۸۳۴ - ۸۲۶ - ۸۲۰ - ۸۱۶ - ۸۱۰	
۱۰۲	عدلی	۷۶۴ - ۶۱۹ - ۵۸۲	میر عبدالحمی میر عدل
۱۳۳ - ۱۱۸ - ۹۵ (شف فون)	عرب (نیابت خان)	۷۷۳ - ۷۶۹	
۱۸۷ - ۱۳۸ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴		۵۸۵	عبدالغنی
۳۰۴ - ۲۹۱ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۸۵ - ۲۶۴		۶۳۸ - ۵۸۵	عبدالمطیف
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۱۵ - ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۲۳		۵۹۱	میر عبدالله والی ماژندران
۳۱۴ - ۳۲۵ - ۳۳۱ - ۳۳۸ - ۳۳۹ - ۳۴۰		۵۹۴	سید عبدالرحمن
۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۰۸ - ۴۷۵		۶۱۲	خواجہ عبدالحمید
۷۹۱ - ۴۹۳ - ۴۹۲ - ۴۸۵		۸۲۵ - ۸۰۴ - ۶۳۸ - ۶۲۹	عبدالله پور خان اعظم
۶۱۳ - ۵۷۰	مردان	۶۳۵	مهرزا عبد العلی بن عبد الخالق (سابقہ)
۵۹۵	ملا عرفی شیرازی	۶۳۶	

۲۸۰	علي ملك	ميرزا مريد كوكلتاش (كوكه) خان اعظم (شف خاء وعيم)	۸ - ۲۶۱ - ۲۶۶ - ۶۳۸ - ۶۳۹
۳۰۹ - ۲۸۵	مير علي اكبر		...
۴۷۳ - ۳۶۹ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۳	علي محمد	مير عزيززير	۱۵۸
۶۵۴ - ۵۷۳ - ۵۳۱ - ۵۲۰ - ۴۷۸ - ۴۷۶		عزيز	۳۱۵ - ۳۰۴
۶۵۶		قاضي عزت الله	۸۲۶ - ۶۱۹ - ۵۲۶ - ۴۷۴
۵۱۲ - ۴۶۴ - ۳۶۴	علي مراد		۸۳۴
۴۳۴	علي يار	عزت علي كابلې	۵۸۵
۷۷۷ - ۶۵۲ - ۵۲۸ - ۵۰۳ - ۵۰۲	علي شير	عزيز الملک دکني	۷۱۹ - ۵۸۷
۵۱۶	علي حسن	شيخ عزيز الله	۵۹۶
۷۳۱ - ۶۰۳ - ۵۵۸ - ۵۵۲ (علي زاد)	علي راي (علي زاد)	عز الدين	۶۶۵ - ۶۶۳
۸۲۴ - ۸۲۳		عزت خان	۷۱۵
۵۷۹	علي رينا	ميرزا عسكري	۱۱۵۵
۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۸ - ۵۸۵	علي مردان بهادر	عسكري	۷۱۸
۸۰۰ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۱۸		ملا عشقي غزنوي	۲۴۷
۸۰۷		عشقي خان	۳۰۸
۶۱۵	علاول خان خامه خيل	فضل الدولة (فتح الله شيرازي) (شف فاه)	۵۱۷
۹۳۳	علي آغا		۵۶۳ - ۵۶۰ - ۵۵۸ - ۵۳۸ - ۵۲۹
۶۵۴	علي داد کشميري	عظمت خان	۷۹۸ - ۷۹۱ - ۷۵۱ - ۱۱۱
۶۶۱	قاضي علي	عظمت الملک	۵۸۷
۶۶۳	سلطان علاء الدين قليج ارسلان	عفت بانو دختر شاهزاده سليم	۵۳۶
۶۶۳	سلطان علاء الدين کيتقاد	علي جولاق	۳۵
۶۷۲	مولانا علي احمد	علي قلبي	۷۱۸ - ۵۹۲ - ۴۶۴ - ۳۱۵ - ۱۵۸
۳۸۸	ميرزا علي بيگ اکبر شاهي (شف صيم)		۸۳۵ - ۷۷۵
۷۲۴ - ۷۱۹ - ۷۱۵ - ۷۱۴ - ۷۱۱ - ۷۰۲		مهر علاء الدوله	۵۹۰ - ۱۶۶ - ۱۶۵
۷۸۹ - ۷۷۴ - ۷۶۰ - ۷۴۶ - ۷۳۹		علي دوست	۱۹۸ - ۳۵۴ - ۴۰۴ - ۴۴۴
۸۲۰ - ۸۰۱ - ۷۹۷		علي خان	۵۵۷ - ۵۲۰ - ۴۸۰ - ۴۷۹
۷۲۸	سلطان علاء الدين		۸۲۸ - ۷۸۱ - ۷۴۶ - ۷۱۸ - ۶۴۹
۷۶۷	علاء الدين حسين	مير علاء الدين	۲۶۶

۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۴۸ - ۴۵۹ - ۴۶۱ - ۴۷۹	۷۷۲	شیخ علاء الدین
۶۳۲ - ۶۷۲ - ۶۹۷ - ۷۰۱ - ۷۱۴ - ۷۱۹	۷۸۴	علي دکنی پور شاہ علي
۷۳۳ - ۷۶۳ - ۸۰۹	۷۸۷	علي پور ولي خان
عیدنی کور	۸۱۴	الوس علي رُئي
عيسى ترکمان	۸۳۸	علي بیگ ندیم
قرم عيسى خیل	۷۷۶ - ۵۹۹ - ۲۰	عماد
خواجه عيسى	۱۳۵	مهر خان کاکر
عیونس (عونس) (شف عونس)	۱۶۷	سید مهر بخاری
عيسى خان اولیائی	۱۹۲	قاضي عماد الملک
میرزا عيسى	۵۸۰ - ۱۹۳	مهر خان افغان
قاضي عيسى عم نصیب خان	۴۲۲ - ۴۱۳ - ۲۲۷	خواجه عماد الدین حسین
حضرت عيسى علیه السلام (مسیح) (شف ميم)	۴۴۳ - ۴۴۲ - ۲۸۸	میر عماد ملازم شاعر خ
... ..	۴۱۰	عمر حاجي
عيسى خان مسوانی	۵۵۵	عمر شیخ میرزا
عین خان	۶۶۱	عماد الملک
* حرف غین *		
غازي خان ۳۷ - ۹۹ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۸	۷۲۳	عمر شیخ پور میرزا سلیمان
۱۳۵ - ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۹۴ - ۲۳۸ - ۲۶۲	۷۹۹ - ۶۱۱	خواجه عی غایت الله
۲۷۰ - ۲۸۷ - ۳۰۶ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۷۴	۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۱ - ۷۸۷ - ۷۷۱	عنبر حبشی
۳۹۶ - ۴۰۴ - ۴۳۹ - ۴۷۹ - ۴۸۸ - ۴۸۱	۸۱۹ - ۸۱۵ - ۸۰۷ - ۸۰۵	غایت الله کتابدار
۵۱۳ - ۵۴۷ - ۵۷۸ - ۶۰۸ - ۶۱۱ - ۶۳۱	۸۲۳	عونس بهادر
... ..	۳۰۴ - ۲۹۳	عونس یدگ برلاس
غازي افغان	۳۱۳	میرزا عونس
میر غازی	۶۶۹	عین الملک
غازي مراد خان	۳۴۸ - ۲۱۱ - ۸۷ - ۱۰ - ۹ - ۷ - ۶	عین الملک
میرزا غازی پور جانی بیگ	۵۱۱ - ۴۶۵ - ۴۰۵ - ۳۸۳ - ۳۷۲ - ۳۴۹	...
... ..	۶۷۱ - ۶۴۶ - ۵۸۴
... ..	۹۳	عيسى خان نیازی
غزا علي (عنبر علي)	۴۴۳ - ۴۳۲ - ۲۵۹ - ۱۶۱	عيسى (زمیندار)

۲۲۱ فتح مبارک (فیل)	۷۸۱ - ۷۱۸ - ۵۷۷ - ۴۷۲ (غزنوی)
۳۴۰ - ۳۸۶ - ۲۶۲ - ۲۵۰ خواجه فتح الله	۸۰۶
۷۱۹ - ۷۲۵ - ۷۲۰ - ۶۱۹ - ۱۴۹۵ - ۱۴۶۸	۵۵۶ - ۳۰۴ غضنفر
۷۱۸ - ۷۹۴ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۷۳ - ۷۷۰	۳۴۹ غلام حسین
۸۳۸ - ۸۳۲ - ۸۲۴ - ۷۹۹	۵۱۹ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۰ قوم غوریه خیل
۷۱۷ - ۷۱۳ - ۴۷۶ - ۳۵۱ فتح الله شریعت دار	خروجه غیاث الدین علی قزوینی (کصف خان)
۲۹۶ - ۲۸۶ فتح چند	(شف الف) ۶۴ - ۴۹ - ۴۷ - ۱۱
امیر فتح الله شیرازی (عضد الدوله) (شف عین)	۲۲۸ - ۱۹۹ - ۱۹۱ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۱۱۷
۱۴۹۵ - ۱۴۵۷ - ۱۴۳۱ - ۱۴۰۱ - ۳۹۱ - ۲۹۸	۲۶۴ - ۲۴۸
۸۴۰ - ۵۵۳ - ۴۸۹	۳۴ میر غیاث الدین علی نقیب خان (شف نون)
۳۵۴ فتح دوست	۱۹۹ - ۱۹۱ - ۱۷۳ - ۹۴ - ۶۳ - ۴۹
۳۶۵ فتح مبارک (مردم)	۳۵۶ - ۲۱۸
۵۱۱ - ۴۷۱ - ۴۶۷ - ۴۰۴ فتح الله	۲۱۷ میر غیاث الدین معروف بسید شاه میر
۴۹۶ فتح خان مسند عالی (شف میم)	۴۸۵ - ۴۷۸ - ۳۶۳ ملا غیوری
۵۲۲ - ۵۰۵ فتح علی (نورنگ خان) (شف نون)	۸۳۸ - ۴۷۳ - ۳۶۳ غیور بیگ
۶۶۴ فتح الله کنبو	۶۶۳ - ۵۵۳ سلطان غیاث الدین
۷۳۲ فتحا	۶۷۰ - ۵۷۹ خواجه غیاث الدین بیگ دیوان
۸۱۵ فتح لشکر (فیل)	۷۴۵ غیاث نقشبند
۸۲۶ حکیم فتح الله پور حکیم ابوالفتح	حرف فاء
شاه (میر) فخر الدین خان مشهیدی (نقیب خان)	۴۳ فضل خان
(شف نون) ۲۴ - ۱۱ - ۷ - ۶ - ۵	۶۴۴ میر فضل
۲۶۳ - ۱۹۵ - ۴۷ - ۲۵	۸۱۰ - ۷۷۹ فاروقیان
۱۵۲ حاجی فخری	۸۰۰ فاروقی پسر (قاسم نام)
۳۷۰ فخر علی وزیر خان	۱۳۰ - ۳۷ - ۳۶ فقو
۵۹۱ فخر النساء بیگم	۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۰۴ - ۹۹ فتح خان
۶ فریدون قراول	۵۱۱ - ۵۰۹ - ۵۰۴ - ۲۴۹ - ۲۱۲ - ۱۴۱
فرخ یروغلیق	۷۱۸ - ۶۱۸ - ۶۰۶ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۵۱۵
میر فریدون	۸۰۷ - ۷۸۱ - ۷۲۴

فروخ افشار ۵۸۹
 فروگي نوپ انداز ۶۲۰
 فروخ ملي آبادي ۷۱۸
 ميرزا فريدون ۷۶۴ - ۷۳۹
 فريد خان دکني ۷۹۱ - ۷۸۱
 خواجه فراست خواص ۸۱۹
 مولانا فضلي نوشاد ۱۹۲
 فلاطون حکيم (افلاطون) (شف الف) ۶۷۸
 فولاديان ۲۹ - ۲۳
 ميرزا فولاد ۵۲۷ - ۴۷۵ - ۳۵۳ - ۲۱۱
 فولاد خان حبشي ۷۸۴ - ۷۷۱ - ۷۷۰ - ۷۶۹
 ۷۹۸
 شيخ فيضي ابوالفيض ملک الشعراء برادر بزرگ مولف
 ۸۷ - ۱۱۴ - ۲۵۱ - ۲۶۷ - ۲۷۱ - ۳۱۰
 ۳۱۷ - ۳۷۲ - ۳۷۴ - ۳۸۰ - ۴۰۴ - ۴۵۱
 ۴۷۶ - ۵۳۵ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۳ - ۵۴۶
 ۵۴۸ - ۵۴۹ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۵۶۴ - ۵۷۲
 ۵۹۷ - ۶۳۹ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۷۳ - ۶۷۴
 ۶۸۱ - ۶۸۳ - ۶۸۴ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷
 ۶۹۷ - ۶۹۶ - ۶۹۲ - ۶۸۹
 فيروزه خامه خيل ۴۲۴ - ۱۰۹
 شيخ فيروز ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۲۹ - ۴۱۸
 سلطان فيروز ۴۸۱
 فيروز خان افغان ۵۲۰
 خواجه فيضي ۵۲۸
 فيروز شاه (زرين کلا) ۵۸۸

• حرف قاف •

قاسم خان (مير بروجر) ۸۷ - ۳۸ - ۱۷ - ۱۱

شيخ فريد بخشي يگي ۳۱۹ - ۲۸۷ - ۲۲۸ - ۲۵
 ۳۷۰ - ۳۸۴ - ۴۰۶ - ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۵۷
 ۴۶۸ - ۴۷۶ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۵۳۸ - ۶۱۹
 ۶۲۲ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۶ - ۶۶۲ - ۶۷۱
 ۷۴۸ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۸ - ۷۷۹ - ۷۸۱
 ۸۰۱ - ۸۱۳ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۴۱
 قوم فرونگ (فزنگيان) (نصاري) (شف نون) ۲۷
 ۱۹۵ - ۲۸۰ - ۴۹۹ - ۵۵۸ - ۵۷۷ - ۶۳۴
 ۶۶۴
 فروخ خان پسر خان کلان ۵۲۹ - ۳۵ - ۳۴
 ۶۳۲ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۵۷۶
 فروخت خان ۵۷ - ۵۹ - ۶۰ - ۱۰۴ - ۱۳۲
 ۱۳۳ - ۱۳۵ - ۱۶۹
 فرهنگ خان پسر فروخت خان ۱۶۹
 شيخ فريد (شکر گنج) ۲۳۶ - ۲۳۲
 شيخ فريد بخاري ۳۸۹ - ۳۴۴ - ۳۰۷ - ۴۳۴
 ۵۱۰ - ۳۹۸
 فريدون ۳۶۵ - ۳۶۳ - ۳۶۲ - ۳۰۴ - ۲۸۹
 ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۴
 فردوس مڪاني (بابر پادشاه) (شف باه) ۳۳۷
 ۳۶۹ - ۵۵۶ - ۵۰۷ - ۵۷۰ - ۶۳۶ - ۷۴۳
 فريدون بولاس (خان) ۴۲۱ - ۴۷۲ - ۴۷۳ - ۵۸۵
 ۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۳۴ - ۸۳۹
 فريدون حسين ۴۳۴
 فروخ بېگ ۵۸۵ - ۴۷۴
 فريد خان ۴۸۹ - ۶۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۹۱
 ۸۱۹ - ۸۰۷ - ۷۹۹ - ۷۹۷
 فرموليون پادري ۵۷۷

قاسم (بندخشي)	۳۱۴ - ۳۴۹ - ۴۱۶ - ۴۵۰
...	۶۱۱ - ۶۳۱ - ۶۴۹ - ۷۷۲ - ۷۷۸
قاسم خواجه	۳۶۶ - ۴۷۸ - ۷۹۷
قابل خان گجراتي	۴۳۷ - ۵۲۴
قادر بردي اوزبک	۴۳۵
قاسم پروانه	۴۷۳ - ۸۱۶
قاسم کوکه	۴۷۳ - ۵۸۵ - ۶۰۸
قاسم بيگ تبريزي (مير عدال) (شف ميم)	۴۷۷
...	۵۳۸ - ۵۹۹ - ۷۵۱
قاکان بزرگ چنگيز خان (شف چر)	۵۵۳ - ۶۱۴
قاسم خان (سابق) مرزبان دشت قبيچاق	۵۵۶
قارن پور خانخانان	۵۸۲
قابل بېگ	۵۹۹
قاسم بېگ ذوالقدر	۵۹۹
قاسم علي دربان نيرن کوٹ	۶۱۳
شاه قاسم ارغون	۶۳۴
قاسم خان نمکين (نمکين)	۶۳۷
سلطان قانصوي	۶۶۵
قاسم دکني	۶۷۰
قابل يوزليق	۷۱۵ - ۷۱۸
حافظ قاسم	۷۳۳
قاکان باي	۷۳۷
قاسم خان پسر حسن خان	۷۸۱
قاسم حسين خان	۸۰۷
قبول خان	۱۲۹ - ۷۱۵
قوم قبيچاق	۱۴۹
ميرزا قباد (کيقباد) (شف کان)	۶۴۶
قتلو	۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۱۸۰ - ۳۲۰ - ۳۲۱
۳۵۷ - ۲۳۱ - ۲۱۸ - ۱۹۶ - ۱۷۷ - ۱۴۸	
۳۹۶ - ۳۸۰ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۵۹ - ۳۰۸	
۴۰۵ - ۴۱۷ - ۴۶۰ - ۴۶۰ - ۴۱۶ - ۵۰۳	
۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۵ - ۵۱۱ - ۵۰۸ - ۵۰۶	
۵۵۰ - ۵۴۸ - ۵۳۹ - ۵۳۷ - ۵۲۸ - ۵۲۳	
۵۷۳ - ۵۶۹ - ۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۶۵ - ۵۵۹	
۶۵۱ - ۶۴۶ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۰۷	
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۷۰۴ - ۷۵۱ - ۷۹۰ - ۸۱۵	
فاقشالان	۲۱ - ۱۱۹ - ۱۳۱ - ۱۶۱ - ۱۷۷
...	۳۰۱ - ۳۰۳ - ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۱۶
محمد قاسم مهر دار	۲۴ - ۳۱۳
قاسم علي خان سيسقاني	۲۸ - ۴۰ - ۶۴ - ۶۷
۸۵ - ۸۸ - ۱۳۷ - ۲۲۹ - ۲۹۳ - ۲۹۹	
۳۰۰ - ۳۷۶ - ۴۰۵ - ۵۷۹ - ۵۸۵ - ۶۳۸	
قادر قاي خان کوکه	۵۱ - ۴۴۴ - ۵۹۴ - ۶۲۸
...	۷۱۸
سيد قاسم باره	۱۶۷ - ۲۱۸ - ۳۱۸ - ۴۱۳
۴۲۴ - ۴۲۸ - ۴۵۳ - ۴۷۱ - ۵۲۴ - ۵۳۰	
۵۹۳ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۷۱۸ - ۷۱۹ - ۷۵۷	
فايد	۲۲۳
قاضي علي بندخشي (بغدادی)	۲۸۷ - ۳۷۲ - ۴۷۶
۴۸۳ - ۴۸۵ - ۵۷۱ - ۵۷۹ - ۵۹۵ - ۶۱۷	
...	۶۲۷ - ۶۱۸
قاسم نوجه	۲۹۳
قاضي زاده (عاتل) (شف عين)	۳۰۲
...	۴۰۰ - ۵۰۹
قاسم علي برلاس	۳۰۴
قادر علي	۳۰۸ - ۳۸۸

۶۶۳	قزل بوقا بن پاياندر	۳۴۱ - ۳۸۴ - ۳۹۹ - ۴۰۱ - ۴۰۵ - ۴۰۷
۷۶۷	قزل ابدال	۴۱۶ - ۴۳۲ - ۴۳۵ - ۵۸۰ - ۵۸۱ - ۶۱۰
۶۳۵	قشلیق (سابق)	۶۱۱ - ۶۱۲ - ۶۱۵ - ۶۴۹ - ۷۶۲ - ۷۶۳
۱۱۸	قسیمه بانو (قیمة)	۷۸۴
۲۹ - ۲۵ - ۲۳ - ۱۷	قطب الدین محمد خان	قزلق قدم خان ۱۲۳ - ۱۳۰ - ۱۶۱ - ۷۹۵
۱۷۳ - ۶۴ - ۶۲ - ۶۱ - ۴۳ - ۴۲		قزلق نگار خانم ۵۵۵
۴۵۰ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۸۴		قزلق خان ۱۳۵ - ۱۶۹
۳۹۴ - ۳۸۶ - ۲۸۰ - ۲۷۵ - ۲۷۳ - ۲۶۲		قزلباش بیگ ۳۰۵
۴۰۸ - ۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۲ - ۴۱۳ - ۴۲۱		قزلباش بهاری ۳۴۶ - ۴۱۲ - ۴۵۵
۶۳۰		قزلباش نقدی ۴۱۷
۷۱۸ - ۴۳۲ - ۲۱۷ - ۳۵	میر قطب الدین	قزلباش بحری ۴۳۷
۱۹۹	قطب خان	قزلباش بیگ ۴۷۶ - ۵۱۰ - ۵۲۳ - ۵۴۹ - ۵۸۵
۲۱۷	سلطان قطب الدین	۶۰۲ - ۶۰۸ - ۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۴۶ - ۶۵۰
۷۸۲ - ۶۹۷ - ۵۹۷ - ۲۹۷ - ۲۴۱ - ۲۳۱	قطب الملک	۶۵۲ - ۶۶۸ - ۶۷۲ - ۷۷۲ - ۷۷۷ - ۷۷۸
۸۳۸ - ۸۰۵		میر قزلباش ۴۸۷ - ۴۹۹ - ۷۰۳ - ۷۳۹
۷۹۱ - ۵۸۸ - ۳۰۹	شیخ قطب	سلطان قزلباش افغان ۴۹۵
۵۴۰	خواجہ قطب الدین	قزلباش سلطان کاشغری ۵۵۳ - ۵۵۶ - ۶۱۰
۷۱۹ - ۷۱۸	قطب الملوکان	قزلباش خواجہ ۵۵۴
۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۱ - ۱۶۳ - ۴۲ - ۳۱	قلیچ خان	قوم قزلباش ۵۸۹
۴۰۴ - ۳۶۴ - ۳۵۳ - ۳۴۴ - ۳۴۱ - ۲۶۱		امیر قزلباش عثمان ۵۸۹
۴۱۳ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۸ - ۴۵۳ - ۴۷۱		قزل ابدال ۵۹۳
۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۹۰		قزلباش احدی ۶۵۴
۶۰۰ - ۵۹۳ - ۵۷۹ - ۵۷۵ - ۵۷۰ - ۵۳۷		قزلباش قزلباش ۶۶۳
۶۵۴ - ۶۴۸ - ۶۴۷ - ۶۳۱ - ۶۱۷ - ۶۰۵		قزلباش (سابق) ۶۶۳
۷۲۹ - ۷۲۱ - ۷۲۰ - ۷۱۵ - ۷۰۴ - ۶۶۶		قوم قزلباش ۶۶۸ - ۵۹۲ - ۵۹۱ - ۱۷۸ - ۵
۸۰۳ - ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۶۲ - ۷۵۸ - ۷۴۴		۸۲۸ - ۸۰۴
۸۳۷ - ۸۳۴ - ۸۲۴ - ۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۵		قزلباش بهادر ۶۱۴ - ۳۶۴
۸۳۹ - ۸۳۸		قوم قزلباش ۵۵۶ - ۵۵۵

۳۵۳ - ۸۲	ماکر علی	۱۵۴	قلیچ (دیگر)
۵۸۰ - ۱۳۵ - ۱۰۵	گاسو افغان (قاسم خان)	۷۴۲ - ۶۷۲ - ۶۶۹ - ۳۴۴ - ۳۴۳	قل بابا
۱۳۴	گان کچهواکه	۴۸۱	قلندر بیگ
۱۵۱	گاشغریان	۵۵۵ - ۵۴۴	قوم قلماق
۱۸۴	گاندراوی (گاندا رای)	۵۸۵	قل محمد
۳۶۴ - ۳۴۱	گابایان (زابلی) (شف زاء)	۸۰۴	قلندر خان والی تاشکند
۴۸۳ - ۴۷۳ - ۴۶۸ - ۴۴۵ - ۳۷۰ - ۳۶۵		۴۸۷ - ۴۱۸ - ۴۲۹ - ۱۱۸ - ۸۷	قمر خان
۵۱۴ - ۵۱۳ - ۴۹۱		۳۳۱ - ۳۲۳ - ۳۰۷	
۵۹۴ - ۵۳۱ - ۴۳۰ - ۴۵۳	گامران بیگ	۵۵۴	امیر قمرالدین دوغلت
۷۱۸ - ۷۰۰		۴۴۶ - ۴۴۲ - ۱۵۲	قنبرای
۵۳۰ - ۵۰۷	قوم کایتقه (کایتان)	۱۶۰	قندوز خان
۵۸۹	کارکدا علی	۴۰۳ - ۳۰۸	قنبر سهاری (بهاری)
۶۴۰	گروه کانهی	۶۰۰ - ۵۱۰ - ۴۸۷	قنبر ۴
۶۹۷	الوس کاکو	۶۶۳	قندسون بن صابوقون
۷۸۴ - ۷۷۹	کاعلی الملک	۳۱۳	قویم خان
۴۷۵ - ۴۱۳ - ۳۵۳ - ۳۱۴	شیخ کبیر	۵۱۵ - ۴۴۴	قورچی بیگ
۸۳۴ - ۶۴۹ - ۶۱۹ - ۵۹۴ - ۵۴۰		۱۰۴ - ۹۶ - ۹۳ - ۷۱ - ۲۲	قیبا خان
۷۸۱ - ۷۶۷ - ۷۵۲	کبیر خان پور بهادر خان	۱۸۰ - ۱۲۵ - ۱۲۳ - ۱۲۱ - ۱۱۹ - ۱۰۸	
۴۷۵	کنار	۳۴۱ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۲۸۱ - ۲۶۹	
۳۵۳ - ۲۱۸	کچره چورغان	۶۲۱ - ۶۱۷ - ۵۹۹	قیبا بیگ
۷۶۳ - ۷۴۰ - ۶۰۶ - ۲۴۸	الوس کچهواکه	۶۶۳	قیالت بن قزل بوقا
۷۸۹		۷۸۱	قیصر خان پسر مبارک خان
۴۱۰ - ۴۰۳ - ۹	کرم علی	* حرف کاف *	
۶۰۶ - ۳۴۹ - ۵۶ - ۴۹	کرن	۵۸۶ - ۱۴۹ - ۱۴۵ - ۱۰۶	مهرزا کاسرول
۲۰۱	کرمی	۶۳۲ - ۶۰۹	
۴۹۵ - ۲۵۹	کریم داد	۱۳۱ - ۱۱۸ - ۲۳	ملا بهار (راجو) (شف زاء)
۵۰۸ - ۳۶۰ - ۳۵۳	کرم الله کنبو	۴۰۰ - ۱۸۱ - ۱۸۰	
۴۲۴	سید کرم الله	۵۵۹ - ۴۷۵ - ۴۹۵ - ۴۳۲ - ۷۲	کمالو افغان

۸۳۲	خواجه کلان جوبباري	۵۶۶ - ۵۱۱ - ۴۶۵ - ۴۰۴ ...	کرم الله
۳۲۲ - ۲۲۹ - ۱۷۵ - ۴۶ ...	کمال خان	۵۸۳	رای کوشن
۶۱۹ - ۲۱۷	میر کمال الدین (سید)	۵۹۳	کون پرمال
۳۷۱ - ۲۸۷	کمال الدین حسین	۵۹۶	کرم بیگ پور شیردیگ
۶۱۷ - ۴۱۶	۶۰۳	قوم کرد
۴۰۱	مولانا کمال الدین شرواني	۶۵۲	میان کرم الله
۶۱۹ - ۵۱۰	سید کمال پسر سید حامد	۷۱۸	شیخ کرم الله
۶۱۲	کنهر (فیل)	۷۹۱	سید کرم علي
۷۹۱ - ۷۶۰ - ۷۱۸ - ۱۲۳	کوچک علي بیگ	۶۳۷	کسنگ
۷۹۹	۵۰۴ - ۴۹۶ - ۴۹۳ - ۴۸۱ - ۳۱۸	کشمیریان
۳۰۱ - ۱۳۵	کوچک قندوزي	۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۶ - ۵۰۹ - ۵۰۵	
۶۳۷ - ۴۹۸	کوچک یحیو	۸۲۱ - ۷۸۵ - ۷۲۳ - ۶۱۸ - ۵۷۸ - ۵۴۸	
۴۴۵	کولایان	۶۷۰ - ۴۶۵	کشن داس
۴۹۵	کوچک ارغون	۸۳۶	کشک بهادر
۶۲۹ - ۵۳۱	کوئل	۵۴۰ - ۵۱۹ - ۴۷۶	کنشی بهادر
۵۹۹	کوچک زیمان	۶۲۵	الوس ککیانی
۸۰۲ - ۶۰۰	گروہ کولیان	۵۱۱ - ۳۵۳ - ۱۶۷ - ۱۵۹ - ۸۱	کله (کلا)
۷۳۱	کرکلش کایو	۶۴۴
۷۳۸ - ۷۳۷	کوچک ونجي خان (کوچم خان)	۲۱۶	خواجه کلان بیگ
۴۳۹ - ۴۳۳ - ۴۱۶ - ۱۶۶ - ۴۷ - ۳۵	کهنکار	۵۹۹ - ۵۲۹ - ۴۶۳ - ۳۷۱ - ۳۰۵	میر کلان
۵۹۳ - ۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۹۲ - ۴۷۲ - ۴۶۴		۷۱۷
۸۰۷ - ۷۱۸ - ۷۱۷	۶۱۹ - ۴۵۴	کلیان راهو
۳۹۷	قوم کهنیة	۸۰۱ - ۸۹۹ - ۵۳۳	کلیان داس پور تودرمال
۴۳۲	گروہ کهنس (کهن)	۸۳۴
۴۸۵	شیخ کهنه	۵۷۱	خواجه کلان خواجه
۳۹۲	کهرک رای	۶۰۸	کلان خان
۵۱۷	گروہ کهنی	۷۷۵ - ۷۰۲ - ۶۱۹	کلب علي
۶۴۹ - ۶۱۵	کیم کون	۷۴۱	کلیان بهادر (بهادر خان)

۸۱۲ - ۸۱۱	...	گدائي خان انگان	۶۲۰	کهورگه
۷۴۶	رانا کیکا (شف راد)
۸۰۷	کيسو داس
۳۵۳
۲۰۶ - ۱۶	ميرزا بيچک
۶۳۲	ميرزا کيقباد (قباد) (شف قاف)
۳۸۵ - ۱۴۵
۸۱۷ - ۸۱۵ - ۶۵۱ - ۵۶۸	کيچک خواجه
۱۴۵
۱۴۵	کيغسرو
۷۳۲	کيچک علي قاقشال
۸۰۲	کيدا راى (کيدار)
۱۰۰ - ۷۲ - ۷۱ - ۷۰ - ۲۱ - ۲۰
۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳ - ۱۰۱	کيوآن کله
۶۲۸ - ۵۹۴ - ۵۰۹ - ۵۰۳ - ۴۹۶ - ۳۵۳	کيقباد (پادشاه سابق)
۶۳۸
۳۳۷ - ۲۶۲ - ۱۸۰ - ۳۴	کچورتیان
۴۳۳ - ۴۱۶	راجه گچيني
۳۶	۱۹۸ - ۱۸۹ - ۱۸۸ - ۱۸۷ - ۱۸۶ - ۱۸۵
۳۷	کچ زن (فيل)
۵۷	کچ مکته (فيل)
۷۵۹ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۸۱	کچراچ (فيل)
۵۸۴ - ۴۰۸	کچ منکل (فيل)
۵۷۴ - ۴۳۹ - ۴۳۴	کچيني (فيل)
۵۴۷	گدا ملي بکه
۶۰۶	گدائي مغني
۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۴۶	گدا بيگ
۸۲۰	مير گدائي

* حرف گاف *

لکھمی رای نوکرو ... ۶۱
 لک علی بن آخر ... ۶۶۳
 لکھمی سین ... ۷۶۷
 لملک (شیک) ... ۳۲۹
 لکاکان ... ۶۳۷

لوردی خان افغان ۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲
 ... ۲۳ - ۷۰ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۳ - ۹۷

رای لون کرن ۱۶۶ - ۱۷۴ - ۱۹۹ - ۲۱۰
 ... ۲۲۱ - ۲۸۷ - ۳۰۳ - ۳۱۳ - ۳۲۴

لونا (فیل) ... ۱۷۴

لوهرچک ... ۳۱۸ - ۵۱۶ - ۵۷۸

لونیہ کاتھی ۴۱۰ - ۴۲۴ - ۵۹۴ - ۶۲۰

لوکھن (لوکن) ... ۵۳۱ - ۶۲۹

لودی پسرقلو ... ۶۴۹

الوس لוחانی (نوحانی) ... ۷۷۶

لیلی (محبوبہ مشہورہ) ... ۱۶۵ - ۶۶۱

• حرف میم •

رای مانسنگھ دیورہ ... ۴

راجہ مانسنگھ (کنور) ۶ - ۱۱ - ۱۴ - ۳۱

۳۳ - ۴۰ - ۴۳ - ۶۲ - ۶۷ - ۹۸ - ۸۷

۱۶۶ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۸۵ - ۱۹۱

۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۱۸ - ۲۳۸ - ۲۴۳ - ۲۴۸

۲۸۰ - ۲۸۸ - ۳۳۹ - ۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۳

۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۷ - ۳۶۷ - ۳۶۷ - ۳۶۷

۳۶۹ - ۴۷۳ - ۴۷۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۸۹

۴۹۱ - ۴۹۲ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۲ - ۵۱۳

۵۱۴ - ۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۲۰ - ۵۲۵ - ۵۴۸

۵۷۰ - ۵۷۶ - ۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۰ - ۵۸۱

میرگیسو ... ۳۱۴ - ۱
 مینتی زقانی (بابر پادشاه) (شف باہ) ۵۵۵

* حرف لام *

لال خان (فیل) ... ۱۰۷

لال بیگ ... ۳۶۳

سید لاد ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۷۱ - ۷۱۵ - ۷۹۱

لالہ بیگ ... ۴۷۳ - ۴۷۶

لاکھا ... ۵۰۶

لال دیو (لعل دیو) ... ۶۳۱ - ۴۹۶

لالہ پور بیربر ... ۷۵۰ - ۸۰۱

لچھمی نراین ... ۷۱۶ - ۷۲۴ - ۷۳۳

لشکر خان میر بخش ۳۴ - ۶۴ - ۷۰ - ۷۱

۷۳ - ۹۳ - ۱۰۴ - ۱۲۱ - ۱۲۳ - ۱۲۴

... ۱۲۷

لشکر خان بقلانی ... ۳۹۷

لشکری ... ۷۱۸ - ۷۲۵ - ۷۸۸

لطیف حسین ... ۳۰۵

لطیف خواجه ۳۹۷ - ۳۹۹ - ۳۹۹ - ۴۰۵

... ۸۰۴

لطیف کوکھ ... ۴۴۴

لطیف خان ... ۷۸۱

لطیف شیزای ... ۷۹۳

لعل کلانوت ۴۹ - ۵۷ - ۷۲ - ۱۰۴ - ۱۹۰

لعل بیگ کاندہ ... ۵۹۹

لقمان بیگ ... ۳۳۷

لقمان حکیم ... ۷۵۳

لکھمی سندر (فیل) ... ۳۶۵

لکھمی داس ... ۶۰۰

۷۴۹ - ۷۴۷ ...	ماو بانو همشیره خان اعظم	۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۱۱ - ۶۰۵ - ۵۲ - ۵۸۲	
۱۱۴ - ۸۴ - ۸۳ - ۳۵	شیخ مبارک پدر مولف	۶۵۰ - ۶۴۹ - ۶۴۷ - ۶۴۱ - ۶۳۲ - ۶۳۱	
۶۴۲		۷۱۶ - ۷۱۴ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۹۷ - ۶۵۱	
۵۱۶ - ۴۶۲ - ۳۱۸ - ۲۸۰	هید مبارک	۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۳۳ - ۷۲۴ - ۷۲۰	
۵۰۳ - ۴۹۶ - ۴۷۹ - ۴۷۴	مبارک خان	۸۰۸ - ۸۰۶ - ۷۸۷ - ۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۷۰	
۶۳۹ - ۶۲۶ - ۶۱۲ - ۵۲۳ - ۵۱۳ - ۵۰۸		۸۳۳ - ۸۲۷ - ۸۲۵ - ۸۲۱ - ۸۱۰ - ۸۰۹	
۷۸۱ - ۷۸۰ - ۷۰۲ - ۶۴۹		۸۳۹ - ۸۳۸ - ۸۳۷ - ۸۳۵	
۵۹۹	خواجه مبارک	۳۱۷ - ۱۷۴ - ۱۶۶ - ۸۷ - ۳۴	مادهو سنگهه
۷۷۳ - ۶۳۴ - ۶۳۳	مبارز بیگ	۴۸۶ - ۴۸۱ - ۴۷۹ - ۴۷۴ - ۳۶۵ - ۳۵۳	
۸۳۸	مبارک کرکناری	۵۷۰ - ۵۴۷ - ۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۰ - ۴۹۲	
۵۲۳ - ۳۷۲ - ۳۶۲ - ۳۵۳ - ۱۲	متهر داس	۸۳۳ - ۸۲۰ - ۷۷۳ - ۵۷۵	
۷۰۳ - ۶۷۰ - ۶۲۳		۱۱۰ - ۸۱ - ۸۰ - ۵۹ - ۴۹ - ۳۴	مالدیو
۲۳۱	متی افغان (محمود خان) (شف محمود)	۶۹۶ - ۴۱۳ - ۴۰۲ - ۳۱۸ - ۱۶۷	
۱۹۴ - ۹۱ - ۹۰ - ۷	مجاهد خان (دیول)	۳۵۳ - ۵۹ - ۵۶ - ۴۹	مانسنگهه درباری
۵۱۱		۵۱۵ - ۵۱۳	
۱۰۱ - ۹۶ - ۸۳ - ۷۱ - ۲۲ - ۲۱	مجنون خان	۸۱	مان بولدراول
۶۵۰ - ۱۳۱ - ۱۱۸ - ۱۰۸ - ۱۰۴		۶۴۹ - ۲۰۰	مانی (نقاش سابق)
۶۶۱ - ۱۶۵	مجنون (عاشق مشهور)	۸۳۷ - ۲۰۰	ماهی بیگم
۲۱۶ - ۱۶۶	مجاهد بیگ	۷۱۶ - ۲۴۳	مال گسائین
۲۵۹	مجلس دلاور	۳۲۲	مال بیگ
۲۶۰	مجلس یرتاب	۳۴۰	راجه مان
۲۸۶	مجد الدین	۳۴۲	ملک مانی
۴۴۰	مجاهد کنبو	۵۷۳	مادر ابوالفضل مولف کتاب
۲۶۰ - ۲۵۹ - ۳۳ - ۴	محمد قلی خان	۶۱۱	مادهو
۷۷۵ - ۶۴۰ - ۵۸۵		۶۱۵	راجه مانو
۲۲۶ - ۵	سلطان محمد خدا بنده (شف خاء)	۷۱۶ - ۶۹۴	ماما آفا
۶۶۶ - ۶۴۵ - ۵۹۱ - ۵۸۸ - ۵۸۷		۶۵۴	مادهو داس
۱۱۹ - ۵۳ - ۲۴ - ۲۱ - ۵	محمد خان	۶۶۳	مابقرتون بن باقی آفا

۵۸۳ - ۵۵۳ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۱۱ - ۴۶۳

۸۰۹ - ۶۷۰ - ۶۴۹ - ۶۰۰

۴۲ شیخ محمد موزنگیری

۳۹۹ - ۳۴۹ - ۱۶۷ - ۶۲ شیخ محمد غزنوی

۴۳۹ - ۴۱۹

۳۴۹ - ۷۱ مولانا محمود آخوند

۷۷ سید محمد امروزه

۳۵۳ - ۷۸ - ۷۷ میر محمد رضوی مشهدی

۳۵۳ - ۸۷ سید محمد موجی

۱۳۳ - ۱۲۳ - ۱۰۵ - ۸۸ محسن (خان)

۱۶۰

۱۰۹ میرزا محمد حکیم (شف خا)

۱۲۳ میرزا محمد جلاپیر

۱۳۱ شیخ محمد پسر باهرید (برادرزاده دلاورد)

۱۳۶ میر محمود شوکتی

۱۴۸ محمد امین صاحب توجیه

۶۳۶ - ۵۹۱ - ۱۴۹ سلطان محمود میرزا

۱۵۱ محترمه خانم (عرف خانم) (شف خا)

۱۵۵ - ۱۵۲

۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ محمد قلی شغالی

۴۴۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸

۱۵۳ محرم بیگ

۱۸۹ سید محمد میر عدل (شف سین - و میر عدل)

۴۱۶ - ۲۴۹

۶۲۰ - ۲۱۷ سلطان محمود پیکره

۲۲۳ محی الدین مغربی

۲۳۰ میرزا محمد سالدوز

۲۳۲ مولانا محمد امین

۵۵۶ - ۵۰۹ - ۴۶۸ - ۲۸۰ - ۱۳۴ - ۱۲۰

۷۹۹ - ۷۷۴ - ۷۶۶ - ۷۱۸ - ۷۰۲

۹۵ - ۹۱ - ۹۰ - ۷ سلطان محمود (محمد)

۵۹۹ - ۵۷۱ - ۵۵۵ - ۵۱۱ - ۴۰۹

۲۴ - ۲۳ - ۱۹ - ۱۱ محمد حسین میرزا

۵۴ - ۵۲ - ۵۰ - ۴۵ - ۴۲ - ۴۱ - ۳۰

۶۱ - ۶۰ - ۵۹ - ۵۸ - ۵۷ - ۵۶ - ۵۵

۷۴۳ - ۳۳۶ - ۷۷ - ۶۲

۷۳ - ۲۵ - ۲۴ - ۱۱ شیخ محمد بخاری

۴۳ - ۱۹ - ۱۴ - ۱۱ سید محمود خان باره

۷۷ - ۵۷ - ۴۷ - ۴۴

۱۶۳ - ۱۲ میر محمد (خان کلان) (شف خا)

۱۳۵ - ۱۱۹ - ۱۰۵ - ۱۶ محمود (خان)

۶۴۹ - ۵۹۹ - ۳۶۵ - ۳۲۶ - ۲۲۹

۹۶ - ۷۱ - ۲۲ - ۲۱ محمد قلی خان برلاس

۱۳۶ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۰۴

۴۳۹ - ۴۱۷ - ۳۰۲ - ۲۱ میرزا محمد

۷۱۸ - ۶۴۹ - ۵۹۹ - ۵۸۵

۵۴ - ۴۷ - ۴۴ - ۴۳ محمد قلی خان توتبای

۱۲۹ - ۱۲۳ - ۱۱۸

۴۱۸ - ۱۸۴ - ۳۵ - ۳۴ محمد حسین شیخ

۵۹۴ - ۵۲۰ - ۴۲۸ - ۴۲۴ - ۴۱۹

۳۵ محمد حسین جاله بان

۱۷۹ - ۹۱ - ۹۰ - ۳۷ - ۳۶ محب علی خان

۳۰۶ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۲۴۸ - ۲۱۶ - ۱۹۸

۳۸۴ - ۳۲۴ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۱۹ - ۳۰۷

۴۳۳ - ۴۱۷ - ۴۱۶ - ۴۰۰ - ۳۹۸ - ۳۸۸

۴۶۲ - ۴۶۰ - ۴۵۰ - ۴۴۹ - ۴۴۸ - ۴۳۹

۴۷۵	محمد سعید	۴۲۷ - ۳۴۵ - ۲۳۵	محمد زمان (شف زاء)
۴۷۵	شاد محمد عیسی	۶۳۴ - ۵۸۵ - ۵۷۶ - ۵۷۱ - ۴۴۴	
۶۵۴	۴۷۹	محمدی بیگ	۷۵۱	...
۴۹۰	محمد قلی اوزبک	۴۰۶ - ۲۵۱	محمد خان خراس
۵۰۵ - ۵۰۲				محمد بهت کشمیری (شف باء)		محمد خان خاچه خیل داؤد (معروف به منی)
۵۴۰	۵۲۳	۵۰۶	۲۵۹	(شف منی)
۵۰۴	محمد لند	۷۱۵ - ۶۳۸ - ۴۰۳ - ۲۶۲	محمد حسین
۵۰۹ - ۵۰۶	...			حاجی محمد ترشیزی	۷۹۱	...
۵۰۶	محمد چک	۲۸۱	مولانا محمد یزدی
۵۶۸ - ۵۴۸ - ۵۱۳				خراجگی محمد حسین	۳۸۸ - ۳۰۴ - ۲۹۳	محمد قلی بیگ ترکمان
۷۹۰	۵۷۸	۵۷۴	۵۲۱ - ۵۲۰ - ۵۱۵ - ۵۱۴ - ۴۷۶	
۷۳۱ - ۵۱۶	...			محمد حسین کشمیری	۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۶۵۴ - ۶۲۵ - ۵۳۱	
۵۷۰	سلطان محمود غزنوی	۸۰۵	...
۵۷۸	محمد خان کشمیری	۳۰۲	محمد علی آرات
۵۸۲	محمد کوکئ یعقوب کشمیری	۵۹۴ - ۳۰۴	محمد ثوبائی
۵۸۸	محمد بن حسن (سابق)	۷۱۲ - ۶۰۰ - ۳۵۳ - ۳۰۵	محمد بیگ
۵۸۸	محمد بن ابراهیم	۳۰۹	مولانا محمد تبریزی
۵۸۸	محمد بن احمد غزالی	۳۵۶	خواجه محمد علی
۵۹۲	شاه سلطان محمود	۴۰۰	میرزا محمد قاتشال
۵۹۷	میر محمد رضوی	۴۵۳ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۰۳	میر محب الله
۶۳۱ - ۵۹۹	محمد بیگ	۴۷۱	...
۶۰۱	خواجه محمد حسین	۵۰۱ - ۴۷۳ - ۴۰۴	محمد علی
۶۱۱	میرزا محمد دیوانه	۴۲۴	شیخ محمد مغل
۶۲۰	محمد کدخدای	۴۵۳	محمد میزبانی
۶۲۲	محمد کاشی	۴۵۳	شیخ محمد هروی
۶۲۵	الوی محمد زئی	۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۴ - ۴۶۰	محمد خان نیازی
۶۳۷	...			سلطان محمود کورکلفاش (سابق)	۶۴۱ - ۶۳۴ - ۶۳۳	...
۶۵۱	...			محمد یار (دخت زاده گلپدن بیگم)	۴۷۵	محمد مانی سلدوز

۸۳۶ میر محمد معصوم بهکری	۶۵۳ محبت خان
۳۶۳ - ۳۵۳ - ۱۹۹ - ۴۳ مخصوص خان	۷۹۱ - ۶۲۴ محمد خان ترکمان
۶۱۱ - ۵۸۰ - ۴۰۵ - ۳۹۹ - ۳۶۹ سلطان محمد شاه روم (پور سلطان مراد)	۶۶۲
۸۳۲ - ۶۱۲	۶۶۵ - ۶۶۴
۵۹۹ - ۵۱۱ - ۴۶۵ - ۳۰۸ مختاریک (خان)	۶۶۵ محمد پاشا (وزیر)
۷۳۹ - ۶۰۰	۷۱۵ محمد جان بیگ
۶۱۱	۷۱۵ مولانا محمودی
۴۶۵ - ۲۶۱ - ۲۲۸ - ۲۰۹ - ۷۷ راجه مدهکر	۷۱۸ محمد مقول
۷۵۰ - ۶۲۸ - ۶۰۴ - ۵۴۶ ...	۷۲۳ شیخ محمد غوث
۵۵۵ - ۳۵۳ مدن چوہان	۷۴۹ - ۷۳۲ محمد خان کاشغری
۳۹۲ مددی (چیتہ بان)	۷۳۷ محمد سلطان بن ابوالخیر
۱۱۹ - ۳۳ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۴ محمد مراد خان	۷۳۷ محمود خواجه خان
۶۶۹ - ۳۲۰ - ۲۹۱ - ۱۸۱ - ۱۸۰ - ۱۶۱	۷۳۷ محمود خان بن شاه بدای
۲۴۳ - ۷۷ - ۵۸ والدہ اکبر پادشاه	۷۳۷ محمد رحیم سلطان
۴۷۱ - ۴۳۱ - ۴۱۶ - ۳۸۳ - ۳۷۳ - ۳۳۷	۷۴۲ خواجگی محمد صالح
۵۶۸ - ۵۵۰ - ۵۲۸ - ۵۱۹ - ۴۹۳ - ۴۸۵	۷۸۱ محمد خان پسر داؤد
۶۴۴ - ۶۳۲ - ۵۹۲ - ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۴	۷۸۱ محمد خان پسر دریا خان
۷۵۶ - ۷۴۶ - ۷۴۳ - ۷۳۸ - ۷۱۶ - ۷۱۰	۷۸۱ محمود خان پسر دریا خان
۸۱۵ - ۸۰۰ - ۷۹۸ - ۷۹۴ - ۷۷۳ - ۷۶۳	۷۸۱ محمد خان دکنی
۸۳۶ - ۸۳۲ - ۸۳۱ - ۸۳۰ - ۸۱۹ - ۸۱۷	۷۸۱ محمد خان پسر احمد خان
۲۶۷ - ۲۳۳ - ۲۱۹ - ۱۴۵ شاهزاده سلطان مراد	۷۸۱ محمود خان پسر راجه علی خان
۳۶۱ - ۳۵۹ - ۳۵۶ - ۳۵۳ - ۳۱۲ - ۳۱۰	۷۹۱ میر محمد امین مودودی
۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۳۶۵ - ۳۶۳	۷۹۲ محمد خان زنگی
۵۱۵ - ۴۸۷ - ۴۸۵ - ۴۴۲ - ۴۰۴ - ۳۹۳	۷۹۷ محسن پور غازی خان
۵۶۱ - ۵۶۵ - ۵۴۸ - ۵۳۸ - ۵۲۹ - ۵۱۸	۸۰۲ محمود لکناؤ
۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۸۱ - ۵۶۸	۸۰۲ محمد خان پور دولت خان
۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۴۱ - ۶۳۶ - ۶۲۸ - ۶۰۵	۸۲۳ محمد بیگ خربانی
۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۸ - ۶۹۷ - ۶۵۱ - ۶۴۸	۸۳۵ - ۸۲۴ - ۸۲۳ محمد نلی بیگ کشمیری

۸۳۸ مرشد توپچی	۷۲۰ - ۷۱۷ - ۷۱۳ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۳
۳۴ مسعود حسین میرزا برادر ابراهیم حسین میرزا	۷۳۹ - ۷۳۶ - ۷۳۵ - ۷۲۵ - ۷۲۴ - ۷۲۱
۴۰ - ۳۷	۷۴۳ - ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹
۴۴۴ - ۱۵۳ مست علی	۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴ - ۷۵۲ - ۷۵۱
۵۰۳ - ۱۶۷ (شف فاء) مسند عالی (فتح خان)	۷۱۴ - ۷۸۲ - ۷۶۴ - ۷۵۹ - ۷۵۸ ...
۵۷۴ مراد سیستانی	۱۸۲
۳۲۶ مسکین علی	مرتضی قلی ترکمان ۷۱۸ - ۶۰۸ - ۵۹۱ - ۲۹۱
۵۴۳ حضرت مسیح (عیسی) علیه السلام (شف عین)	مراد قاتشال ... ۳۰۴ - ۴۱۷
۶۸۱ سلطان مراد (حاکم روم)	۶۶۳ - ۶۶۲ - ۳۸۵
۵۸۱ مرتضی نظام الملک (شف ذون)	۴۵۶ - ۴۰۷
۶۳۸ حکیم مسعود	۶۷۰ - ۵۳۸
۷۹۰ - ۷۴۶ مسعود خان حبشی	میر مرتضی سبزواری ۷۴۴ - ۷۰۲ - ۴۵۶
۷۸۲ - ۷۷۰ مسعود بیگ	۸۰۱ - ۷۹۴ - ۷۸۸ - ۷۷۹ - ۷۷۴ - ۷۶۸
۷۸۱ مسعود خان پسر راجه علی خان	۸۲۵ - ۸۰۷ - ۸۰۵
۲۳۶ ملا عشققی	میر مراد ۶۱۹ - ۵۶۵ - ۵۴۷ - ۵۳۴ - ۵۲۵
۴۷۶ مشتاق بیگ	۷۹۸ - ۷۴۶ - ۷۲۴ - ۶۴۹
۷۲۹ - ۶۴۳ گروه مشائیان (حکما)	مراد هزاره ۵۲۵
۵۹۴ - ۵۲۴ - ۴۱۹ - ۳۴۹ سید مصطفی	مرشد قلی چولک ۵۸۵
۶۱۹ مرشد تبریزی	۵۸۸
۴۲۸ - ۴۱۱ مصطفی شروانی	سلطان مراد پور یعقوب بیگ ۵۹۰
۴۹۵ مصري افغان	مرشد قلی خان ۶۰۸ - ۵۹۲ - ۵۹۱
۷۵۳ - ۷۱۲ - ۶۰۱ - ۵۸۶ حکیم مصري	مرتضی پسر خان اعظم ۶۳۸
۸۴۰ - ۷۸۳ مراد پسر رستم میرزا	۶۴۶
۵۹۱ سلطان مصطفی میرزا	سلطان مراد (دیگر) ۶۶۵
۶۰۵ مصري خنیاگر	مراد بیگ ۸۰۹ - ۷۷۶
۶۶۴ مصطفی چلیپی	مرجان زنگی ۷۸۰
۶۶۴ مصطفی (ادعای پیغمبری)	مرتضی خان پسر قیصر خان ۷۸۱
۶۶۵ مصریان	مرتضی قلی حاکم پلن لچرک ۸۳۱

۶۲۱ - ۲۱۴۹ - ۱۲۵ ...	مقصود علي	۷۳۰ - ۷۱۴ - ۱۴۷۹ - ۱۴۲۱ - ۱۴۵۹ - ۱۴۵۰	
۲۶۲ - ۲۳۳ ...	مقصود دینه	۷۸۷ - ۷۵۶ ...	
۳۰۴ ...	مقصود علي کور	۴۵ - ۴۵	معین الدین احمد خان فرغزدي
۳۷۰ ...	مقصود ملازم معصوم	۱۶۰ ...	
۶۱۶ - ۶۰۲ - ۱۴۳۷ - ۱۴۱۹	مقصود آقا	۶۵ - ۱۴۴ (قدس سره)	خواجه معین الدین چشتي
۷۳۴ - ۵۸۹ ...	مقصود دیگ	۷۹۸ - ۱۸۴ ...	
۶۳۶ ...	مقیم (سابق) برادر شیبک خان	۱۰۴ ...	معین خان
۶۴۴ ...	مقصود (میرآب)	۲۲۷ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۴۸	میر معزالملک
۷۷۹ ...	مقرب خان	۳۰۹ - ۲۸۵ ...	
۳۴۰ ...	مکند زمیندار	۳۴۹ - ۲۱۸ ...	شیخ معظم
۳۴۹ ...	مکت مدین	۲۹۶ ...	معین بن زلنده
۳۶۵ ...	مکت (فیل)	۱۴۱ - ۴۰۳ - ۳۹۹ - ۳۲۴	میر معصوم بهکري
۴۷۵ - ۴۳۶ - ۴۲۴ ...	راجہ مکت من	۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۴ - ۴۱۹	
۵۹۴ - ۴۹۵ - ۴۲۴ ...	مکمل بیگ سرمدی (خان)	۸۴۵ - ۶۶۶ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۵ - ۵۳۱	
۸۳۴ - ۸۰۷ - ۶۱۰ ...	مکند دیو (رای)	۸۰۷ - ۷۰۰ - ۵۹۹ - ۵۴۰ - ۴۷۵	شیخ معروف
۷۱۸ ...	شیخ مکهن	۵۴۹ ...	معروف کرخي رح
۱۵۳ ...	ملا علي	۶۱۹ ...	شیخ معصوم
۱۹۲ ...	ملک محمود	۸۳۵ ...	معز
۷۸۵ - ۵۲۷ - ۳۴۳ ...	ملک علي	۶۳۵ - ۵۵۵ - ۵۵۴ - ۳۸۹	الوس مغول (مغل)
۳۵۳ ...	ملک درویش جانوهه	۶۷۲ - ۶۶۳ ...	
۵۷۴ ...	ملول رای (فیل)	۳۳۱ ...	مفخر محمد
۸۱۴ - ۷۱۸ - ۶۲۳ - ۶۰۹	ملک محمد	۱۴ - ۱۲ ...	مقبیل خان
۸۱۷	۱۹۹ - ۱۴۱ - ۲۵ - ۶	میرزا مقیم (خان)
۶۱۹ ...	ملک زربخش	۸۳۴ - ۸۰۱ - ۷۸۴ - ۷۶۷ - ۶۴۹ - ۶۳۷	
۶۲۰ ...	ملک دهن	۴۶۳ - ۴۴۹ - ۴۲۱ - ۹۱	خواجه مقیم (بخش)
۶۶۳ ...	سلطان ملک شاه سلجوقي	۶۳۴ - ۶۳۳ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۵۸۵ - ۵۱۱	
۶۶۵ ...	ملک صالح سلطان	۶۶۶ - ۶۷۰ ...	
۷۱۸ ...	ملک رستم مرل	۲۵۱ - ۱۱۸ ...	مقبول خان

۶۵۰	منور خان لوهاني	۷۴۲	راجہ ملو چند
۶۹۹	منجو	۷۹۸ - ۷۹۱ - ۷۷۳ - ۷۶۹	ملک شیر
۷۳۷	مذکا تیمور	۲۳ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۹ - ۱۸	منعم خان خانانان
۸۱۵ - ۷۸۷ - ۷۳۵	منوچهر	۷۱ - ۷۰ - ۶۹ - ۶۵ - ۶۳ - ۶۱	۴۰ - ۴۱ - ۴۲ - ۴۳
۷۶۷	مندي	۸۹ - ۸۸ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۳	
۷۹۱	منصور خان حبشي	۱۰۱ - ۱۰۰ - ۹۶ - ۹۵ - ۹۳ - ۹۱ - ۹۰	
۷۵۸ - ۶۴۴ - ۴۰۴ - ۱۹۴ - ۵۸	موبد بیگ	۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۶ - ۱۰۵ - ۱۰۳ - ۱۰۲	
۴۳۶ - ۴۲۴ - ۴۰۲ - ۲۱۰	موتہ راجہ (موتہ)	۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۱۶ - ۱۰۹	
۷۳۳ - ۶۹۹ - ۶۶۲ - ۶۴۱ - ۶۰۳ - ۵۸۱		۱۳۰ - ۱۲۹ - ۱۲۶ - ۱۲۵ - ۱۲۴ - ۱۲۳	
۵۲۱ - ۵۲۰ - ۴۷۸ - ۴۳۲ - ۳۲۶	موشن داس	۱۴۰ - ۱۳۹ - ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۳ - ۱۳۱	
۴۱۴	موسیٰ بھلم	۴۱۰ - ۱۹۳ - ۱۸۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۴۸	
۵۰۲	قاضي موسیٰ	۷۵۴ - ۶۶۱ - ۶۱۰	
۷۸۷ - ۷۸۲ - ۷۷۲ - ۶۵۳ - ۵۰۹	مومن	۱۹۳ - ۱۱۶ (وزیر)	خواجہ شاہ منصور شیرازی
۵۱۰	موسیٰ ملازم سید حامد	۲۵۷ - ۲۵۰ - ۲۲۷ - ۲۱۶ - ۲۰۳ - ۱۹۴	
۵۵۳	مولکان	۳۴۲ - ۳۲۷ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۲۹۲ - ۲۸۲	
۵۸۸	امام موسیٰ کاظم رح	۶۲۱ - ۴۱۰ - ۳۴۳	
۶۱۹	شیخ مودا	۶۱۹ - ۲۲۱ (پسر رای لون کرن)	منوہر داس
۸۰۷ - ۷۶۷ - ۶۱۹	شیخ مودود (خواجہ)	۷۷۱ - ۷۶۹ - ۷۱۸	
۶۲۱	خواجہ محمد مومن	۲۷۱	منصور (سابق)
۶۲۱	موسیٰ ملازم یادگار	۵۵۴	منسلک
۶۶۳	موسیٰ سلجوقی	۵۵۶ - ۵۵۵	منصور خان (سابق)
۶۶۴	موسیٰ خان (شاہ روم)	۵۹۴	منیہ دکنی
۶۷۰	موسیٰ نظام الملک	۶۴۶ - ۵۹۷	مہر منیر
۶۹۹	موتی	۶۲۳ - ۶۰۱	منچمان یونانی
۷۱۸	موسیٰ ترکمان	۶۹۸ - ۶۲۳ - ۶۱۶ - ۶۰۱	منچمان ہندی
۷۸۱	موسیٰ خان پسر بہرام خان	۶۲۳	منچمان فارسی
۸۰۲	شیخ موسیٰ قادری	۶۲۳	منچمان کشمیری
۸۰۹ - ۸۰۸	قاضي مومن	۶۴۹	خواجہ مندوری

میرک خان کولابی ... ۳۶ - ۳۵ - ۶۷

میرزاده علی خان ۱۳۳ - ۱۰۵ - ۸۷ - ۴۵

۳۹۸ - ۳۰۸ - ۲۶۲ - ۱۹۵ - ۱۷۹ - ۱۳۵

۳۹۹ - ۱۵۱۶ - ۴۳۹ - ۴۵۰ - ۵۲۲

۵۲۲ - ۵۱۶

میرزا کوکبه خان اعظم (شف خا) ۶۳ - ۶۲

۳۰۸ - ۲۵۰ - ۱۹۵ - ۱۴۷ - ۸۶ - ۷۹ - ۶۴

۷۱۲ - ۶۵۵ - ۶۴۷ - ۶۳۸ - ۶۳۱ - ۳۰۹

۸۰۲ - ۷۹۰ - ۷۸۵ - ۷۴۹

مولانا میرکلان هروی ۷۶

سید میرکي پسر میر عبد الکريم ۹۳

میرزا علی بیگ علمشاهی ۱۰۴ - ۹۹ - ۹۶

۲۹۸ - ۱۲۳

میرزا قلی خان ۱۶۰ - ۱۰۵

میرزا بیگ (قاقشال) ۳۰۴ - ۲۹۹ - ۱۱۸

۳۹۹ - ۱۴۱۷ - ۱۴۱ - ۱۴۰۰ - ۱۴۱۸

۵۳۱ - ۴۹۵ - ۵۲۶ - ۵۵۲ - ۵۶۹ - ۵۸۵

۶۶۸

مولانا میرزا جان ۷۴۷ - ۲۳۲

میرکي خان ۲۹۸ - ۲۹۱

میرزا قلی توقایی ۳۳۲

سید میان ۳۴۹

میرک حسین برادر عرب ۳۸۹

میرک بیگ ۴۱۰

میرک یلاق ۴۱۲

میرک بیگ ۷۱۸ - ۴۱۲

میدنی رأی ۵۲۴ - ۴۵۳ - ۴۳۶ - ۴۲۴ - ۴۱۳

۵۸۱ - ۵۳۱

مهر علی خان سالدوز (کولابی) ۲۶ - ۲۴

۱۳۸ - ۱۵۲ - ۱۵۴ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۴

۲۱۵ - ۲۲۲ - ۲۴۵ - ۲۸۷ - ۳۰۵ - ۳۲۰

۳۴۵

مهندس داس ۵۸۰ - ۸۱

مهرخان ۳۱۵ - ۳۰۷ - ۱۷۴ - ۱۶۶

۷۹۳ - ۳۷۰ - ۳۳۱

مهمان بیگم ۲۶۷

سید مهدی قاسم خان ۳۵۳ - ۳۴۵

مهدی سلطان ۴۳۷

مهادیو ۷۱۶ - ۵۵۱ - ۴۹۲

قوم مهند ۵۱۲ - ۵۱۰

مهرلون ۵۹۵ - ۵۳۰

مهریاری ۵۶۹ - ۵۵۲

مهر نگار خانم ۵۵۵

مها سنگه ۸۳۹ - ۸۰۸ - ۷۷۰ - ۷۶۳

میرزا خان (خانخانان) پسر پیرام خان (شف خا) ۱۹۶ - ۱۸۵ - ۱۶۶ - ۱۶۵ - ۱۴۹ - ۱۴۷ - ۶

۲۳۸ - ۲۹۷ - ۳۰۹ - ۳۲۷ - ۳۷۵ - ۳۸۰

۳۸۹ - ۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۰۴

۴۰۹ - ۴۱۳ - ۴۲۱ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵

۴۲۶ - ۴۲۸ - ۴۳۰ - ۴۳۷ - ۴۱۵ - ۷۷۳

۷۷۷

میرخان یساول ۱۰۵ - ۳۰ - ۶

میرزایان ۹۸ - ۱۷ - ۱۲ - ۱۱ - ۱۰ - ۹

۲۹ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۲۱ - ۱۹

میرزا علی (بیگ) ۴۸۱ - ۷۱ - ۳۰ - ۲۰۰

۷۱۸ - ۵۱۶ - ۵۱۵

۷۸۷	میرزا علي ايلچي	۴۵۳ - ۴۲۹ - ۴۲۴ - ۴۱۳	ميان بهادر (بيان)
				* حرف نون *	۷۴۶ - ۵۹۹ - ۴۱۹	میرزا خان (نيشاپوري)
۹۰	ناھيد بيگم	۷۹۲ - ۷۶۵ - ۷۵۷	...
۱۱۸	ناصر بيگ	۴۳۷ - ۴۲۲	ميرک افصال
۲۳۶	صوفي ناصر	۶۲۸ - ۵۳۰ - ۴۲۴	میرزا قلي صغل
۸۲۶	...	۵۲۶ - ۴۷۶ - ۳۴۶	...	ناد علي	۴۳۷	ميرک يوسف
۴۸۹	ناصر راو	۷۳۹ - ۴۳۹	مير عدل
۵۴۰	...	۵۲۳ - ۵۰۵	...	نايگان کشمير	۴۹۶ - ۴۷۴	میرزا علي اکبر شاهي (شف عين)
۵۱۱	ملا ناظر ديوان	۵۰۹ - ۵۰۳	...
۸۰۲	...	۶۰۹ - ۶۰۸	...	ناصر خان	۴۸۱	خواجہ ميرکي
۶۳۶	ناصر ميرزا سابق	۵۳۹	میرزا خان ميرزوي
۶۶۳	ناقوس پرسغان	۵۸۰	مير پور کاسو
۷۴۶	نانو	۵۸۵	سيد مير علي
۸۱۰	...	۷۷۱	...	خواجہ ناظر	۶۰۲	میرزا قلي ملازم جاني بيگ
۷۹۶	میرزا ناصر	۶۱۲	ميان لهری (فيل)
۲۸۴	...	۹۵	...	شيخ نجم الدين فردوسي	۶۱۶	مير خان
۲۹۳	...	۲۶۶ - ۱۹۸	...	میرزا نجات خان (نجات)	۶۲۰	ميان خان نيرنگ امين خان
۳۲۱	...	۳۲۰	۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۲۰	محمد ميرک
۴۰	نديم بيگ	۶۲۱	حاجي ميرک
۱۵۱	نديم قنوزي	۶۴۶ - ۶۱۹	ميرک جالير
۶۳۴	نديم کوته (ملازم جاني بيگ)	۶۵۰	میرزا بيگ قديمي
۷۴۶	نذر خان (بدر خان) (شف باء)	۶۶۳	ميکائيل سلجوق
۲۲۰	...	۱۹۰ - ۶۶ - ۴۱	...	رای نواين داس	۷۶۵ - ۶۷۰	ميان خانو (خان)
۴۲۴	۷۰۲	میرزا علي اسلام آبادي
۲۹۴	نواين داس کهلوت	۷۹۴ - ۷۹۱ - ۷۱۸ - ۷۱۵	مير هزاره (هزار)
۵۸۳	...	۴۱۷	...	نواين بومي	۷۹۱ - ۷۱۸	مير حاج (خواجہ يحيى) (شف باء)
۵۷۲	نواين مصر	۷۹۲	...
۵۸۰	نرو چارن	۷۸۶	مير خواجہ پور سلطان خواجہ

۲۲۷ - ۱۳۰	نورنگه دیو پور جا کا پر تاپ	۶۱۰
۱۵۱ - ۱۵۰	نورمرداس	۷۱۸ - ۶۴۴
۲۳۲ - ۹۵	نورونا (زلہ فرنگی)	۲۴۳
۷۱۸ - ۳۴۴	قوم نصاری (فرنگ) (شف فاد)	۲۲۸ - ۱۹۵
۳۹۳	نظامی گنجپوری رح	۶۶۸ - ۶۳۸ - ۶۷۲ - ۶۵۶ - ۶۵۴ - ۶۵۳
۶۰۰	نظر ۴	۶۸۱
۴۸۱	نظر افغان	۲۷۱
۷۱۸ - ۴۹۲	نظریک	۶۱۹ - ۳۷۱ - ۴۲۴ - ۳۱۳ - ۳۱۴
۶۲۱	نظام الدین (ملازم یادگار)	۴۲۴
۶۴۹	نظام خان سرور	۴۳۸ - ۴۲۹
۷۱۹ - ۷۱۸ - ۷۱۴ - ۶۷۰	نظام الملکیان	۴۸۸
۷۹۲ - ۷۸۲ - ۷۶۱	۵۸۰
۷۰۲	نظر خان	۵۹۹ - ۳۵۳
۷۷۲	نظام الدین حیدر	۶۴۹ - ۶۴۱ - ۶۱۲
۵۷۰ - ۴۰۵	نعمت خان (ملا میر)	۶۴۹
۷۵۱	نعمت اللہ قاصد	۶۵۴ - ۶۵۰
۱۰۴ - ۸۹ - ۸۷ - ۳۵ - ۳۴	نقیب خان	۷۴۴
۵۴۲ - ۴۰۴ - ۳۹۹ - ۳۱۵ - ۳۰۷ - ۲۸۷	۷۸۱
۵۴۹	۱۶۱ - ۱۱۹ - ۲۲
۶۲۳	نقرہ (لولی)	۲۸
۷۴۷	نقبای نساب	۷۱
۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۶۲ - ۶۶۱	نل (عاشق سابق)	۴۰۸ - ۴۰۳ - ۲۸۰ - ۲۰۵ - ۷۸
۴۱۱	ننو (مظفر گجراتی) (شف میم)	۷۸۴ - ۷۷۷ - ۷۰۹ - ۵۱۱
۵۵۱	نندی (پرستار مہادیو)	۴۱۱ - ۴۰۳ - ۹۱
۶۴ - ۴۲ - ۲۷ - ۲۵ - ۲۴	نورنگ خان	۴۳۷ - ۴۳۰ - ۴۲۴ - ۴۱۹ - ۴۱۸ - ۴۱۷
۳۹۹ - ۳۶۵ - ۳۶۴ - ۳۵۳ - ۲۵۱ - ۱۹۸	۵۲۴ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۷۱ - ۴۵۴ - ۴۵۳
۴۵۴ - ۴۳۸ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۱۳ - ۴۰۵	۶۳۰ - ۶۲۹ - ۶۲۸ - ۶۰۵ - ۵۳۱ - ۵۳۰
۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۳۱ - ۵۳۰ - ۵۳۱	۶۵۵

۲۰۰	زاول هرزنج (مرزبان جيسلمهر)	۸۰۷ - ۷۱۸
۳۱۸	...	هر پيرشاد (فيل)	۵۲۰ - ۵۱۳ - ۳۹۶ - ۳۷۱ - ۳۶۷	ولي بيگ
۵۶۹	...	هرديو	۷۸۵ - ۷۵۰ - ۷۳۹ - ۶۱۹
۷۴۳	...	هرمز پسر ميرزا ككباد	۵۹۱	ولي سلطان
۷۹۲	...	هرنس	۶۰۳	حافظ ولي
۸۲۰	...	هرهر راي	۸۰۶ - ۷۱۸	ولي محمد
۸۲۳	...	هر پيرشاد (اسپ)	۷۹۳ - ۷۸۸	ونكوبوني
۹۱۹ - ۳۹۶ - ۳۵۳ - ۳۱۳	...	هزاره بيگ	۵۹۹ - ۹۴۹	سلطان ويس كولاچي
۸۰۰ - ۷۱۸	۷۷۱ - ۷۷۰ - ۶۱۲	خواجه ويس
۷۷۶ - ۶۶۹ - ۶۵۲ - ۴۳۵ - ۳۶۳	...	قوم هزاره	* حرف هاء *				
۸۲۲	۲۰	هانسو پسر عماد
۵۱۶ - ۵۱۵ - ۲۵۱	...	هلال آنتاچي	۱۲۴ - ۱۲۳ - ۹۵ - ۷۱ - ۲۱	هاشم خان
۶۳۵ - ۵۵۳	...	هلاكو خان	۱۶۰ - ۱۳۰
۳۲۰ - ۲۹۹ - - - ۲۹ - ۲۸ - ۱۷	...	همزبان	۵۵	هاپا چارن
...	...	همايون يادشاه (جنت آشهاني) (جهانباني)	۱۷۳ - ۱۶۷ - ۱۶۶ - ۱۵۹	سيد هاشم (مير)
۲۲۸ - ۱۵۸ - ۱۴۵ - ۷۷ -	...	(شف جيم)	۳۱۸ - ۲۱۸ - ۲۰۸ - ۱۹۷ - ۱۹۰ - ۱۸۹
۲۵۰	۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۱۳ - ۳۰۳ - ۳۷۱ - ۳۲۷
۳۷۲ - ۱۴۳	...	حكيم همام پسر مولانا عبد الرزاق	۴۳۷
۷۰۳ - ۶۹۶ - ۵۶۶ - ۵۰۰ - ۴۹۶	۴۶۳	هانبي بلوچ
۵۸۰ - ۳۰۸	...	همايون قلي	۷۱۸ - ۶۱۹ - ۴۷۵	هاشم
۶۵۰ - ۶۳۲ - ۵۱۳	...	همت سنگه پسر مانسنگه	۴۹۳	هامان ملازم مظفر گجراتي
۷۲۰ - ۷۱۴ - ۶۶۷	۶۵۲ - ۵۵۰	هاشم بيگ پسر قاسم بيگ خان
۶۰۴	...	همير سين (حمير سين) (شف حامد)	۷۶۷ - ۷۴۲ - ۷۲۶ - ۷۱۲ - ۶۶۲ - ۶۵۳
۶۲۰	...	همت بيلارزاده امين خان	۷۹۵ - ۷۹۱ - ۷۸۴
۷۹۲ - ۷۵۱	...	همايون پسر ميرزا عليا	۸۰۶ - ۸۰۳	هاشم خان خوامي زاده عبدالله خان
۶۰۶ - ۵۶۷ - ۱۸۲	...	هندال	۸۳۸ - ۸۱۶
۲۷۳ - ۲۵۹	...	هنديان (هندي نژادبان) (هندو)	۴۸۹	هتيا راو
۹۱۲ - ۵۶۹ - ۵۴۱ - ۴۹۹ - ۴۹۳ - ۳۶۶	۴۹۱	هر داس (پتودياس)

خواجه يحيى نقشبندی (مير حاج) (شف مبم) ۲۰۸	۶۲۷ - ۶۲۲
۳۰۳ - ۳۸۵ - ۲۶۳	۵۷۲	هندي پزشكان
يحيى بيگ ۶۱۹	۵۷۸ - ۵۷۷	هندال (ملقب سلطان نصير)
مير يحيى ۷۱۸	۶۳۱	هندال (يوسف زلي)
قاضي يعقوب ۸۷	۷۱۸ - ۷۱۳	شيخ هنسو
حضرت يعقوب عليه السلام ۸۹	۷۱۲ - ۷۷۷	هنديا بومي
شيخ يعقوب کشميري ۳۹۰ - ۳۷۴ - ۳۸۱ - ۳۹۶	۲۳۰	هورل ديو
۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳	۸۳۷ - ۸۲۶	هوشنگ پسر شاهزاده دانيال
يعقوب چک کشميري ۳۵۰ - ۳۶۹ - ۳۸۱ - ۳۹۶	۷۱۹ - ۶۳۱ - ۳۲۹ - ۱۳۳ - ۱۰۴	هيبت خان
۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۵ - ۵۰۸ - ۵۱۵	۹۱۳	هيرة بهان (دهيرة پرمات) (هيرة پردهان)
۵۱۶ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۵۲ - ۵۵۷	۴۷۵ - ۱۹۹
۶۳۹ - ۵۸۲	۶۱۵	ملك هيبت
يعقوب بيگ ۳۷۶ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۶۱۷ - ۷۱۸	۷۳۶	هيبت راو
۷۹۹ - ۷۹۱ - ۷۶۰	• حرف ياء •				
ميرزا يعقوب ۵۸۹	۵	يار علي بيگ تركمان
يعقوب بيگ شغالي ۷۹۹	۱۳۵ - ۱۲۷ - ۱۲۳ - ۱۲۰ - ۲۹	يار محمد
يگان سلطان انشار ۶۳۵	۶۳۴ - ۳۷۵ - ۲۳۰
حاجي يوسف خان ۱۱۵ - ۱۰۴ - ۱۲۵ - ۱۶۰	۶۲۳ - ۵۰۹ - ۳۴۶ - ۳۴۳ - ۳۰۵	يار بيگ
يوسف محمد پسر سليمان (لوزيک) ۲۱ - ۲۲	۳۰۴ - ۳۵۹	يار علي (ناظر)
يوسف پسر تاج (پگني) ۱۳۵ - ۲۲	۳۷۳	خواجه باقوت
ميرزا يوسف خان (رشي) ۳۶ - ۳۷ - ۳۳	۵۰۶ - ۳۹۶ - ۳۷۵	بادگار (بادگار حسين)
۳۸ - ۸۶ - ۸۸ - ۹۲ - ۱۰۳ - ۱۰۵ - ۱۰۷	۵۸۸	بادگار سلطان روملو
۱۶۷ - ۲۳۳ - ۲۳۵ - ۲۸۰ - ۲۸۸ - ۳۳۶	۶۱۸ - ۶۱۷	بادگار كل ميرزا يوسف خان
۳۴۳ - ۳۵۰ - ۳۵۳ - ۳۶۳ - ۳۸۰ - ۳۹۹	۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۲ - ۶۲۰
۳۲۷ - ۳۵۷ - ۳۶۵ - ۳۶۷ - ۳۶۸ - ۵۱۱	۷۰۵ - ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۵۹	بادگار سلطان شاملو
۵۱۷ - ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۳۰ - ۵۳۱ - ۵۵۷	۷۱۹	باسون خان
۵۶۳ - ۵۷۶ - ۵۸۱ - ۵۹۵ - ۶۱۷ - ۶۱۸	۷۵۷	ميرزا يار
۶۱۹ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۷ - ۶۳۴ - ۶۳۷	۹۳۵	شيخ يحيى منبري

۲۵۳ قوم یهود

• تمام شد •

۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۶۶ - ۷۶۲ - ۶۵۴ - ۶۴۹

۷۶۰ - ۷۵۴ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۷۲۵ - ۷۲۴

۷۷۵ - ۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵

۷۹۹ - ۷۹۳ - ۷۹۰ - ۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۶

۸۰۶ - ۸۰۴ - ۸۰۰

۴۱۰ - ۱۲۵ ... مؤید یوسف آب بارانی

۱۵۲ یوسف قلی

۲۳۱ یوسف بلوچ

۳۷۵ - ۳۱۸ - ۲۸۰ - ۲۷۹ یوسف خان کشمیری

۵۱۶ - ۴۸۸ - ۴۸۱ - ۴۸۰ - ۴۶۹ - ۴۵۰

۶۵۴ - ۶۱۵ - ۶۱۱ - ۵۴۹ - ۵۴۳ - ۵۲۵

۸۳۸ - ۸۲۱

۵۲۴ - ۴۹۳ - ۲۲۲ (شق حاء) یونانیان (حکما)

۵۴۶

۳۰۸ یونان بیدگ

۴۶۰ یوسف متی افغان

۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۷۶ - ۴۷۵ الوس یوسف زئی

۵۱۲ - ۴۹۵ - ۴۹۲ - ۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۸۵

۵۳۳ - ۵۳۲ - ۵۲۷ - ۵۲۶ - ۵۲۵ - ۵۲۴

۸۲۶ ۸۱۴ - ۶۴۱ - ۶۴۰ - ۶۲۵ - ۵۷۳ - ۵۵۹

۵۵۵ - ۵۵۳ یونس خان

۶۲۳ یوسف پرستار یادگار

۶۳۸ هلا یوسف

۶۴۹ یوسف کاشی

۶۶۳ یونس سلجوقی

۷۹۱ - ۷۹۰ یوسف برخوردار

۷۹۱ بابا یوسف علی

۸۰۰ یوسف پور حمید خان

• منظر دوم در اسماء مواضع و قلعات و آبها و غیره •

قلعه آل					* حرف الف *				
۶۱۵	آکوه (دارالخلافه) (مسقطر الخلافه) (فتحپور)	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۶۴۰	(شف دال و فاء)	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۱۸	آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۳۹	آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۸۱۴	۷۴۰	آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۵۲	آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۹۴	۷۹۸	۷۶۰	آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۷۶	۷۷۲	۷۶۹	۷۶۷	۷۶۶	قلعه آکوه	۲۳	۲۱	۱۹	۱۷
۷۸۴	۷۸۲	۷۸۰	۷۷۹	۷۷۸	...	۲۵۱	۲۴۷	۲۳۶	۲۳۱
۸۰۲	۷۸۹	۷۸۵	۲۵۷	۲۴۲	۲۳۸	۲۳۱
۷۶۷	آب باری	۵۷۸	۵۳۳	۵۱۱	۴۰۸
۸۰۸	قصه آکوه	۶۴۶	۶۰۵	۵۹۰	۵۹۲
۱۳۳	ابراهیم پور	۷۴۱	۷۱۳	۷۰۶	۶۷۰
۱۴۱۵	۳۰۹	۲۱۸	۸۸	۱۹	قصه آکوه	۷۵۶	۷۵۳	۷۴۹	۷۴۸
۸۰۶	۸۰۵	۴۲۶	۷۸۹	۷۷۳	۷۷۲	۷۶۹
۱۴۹۴	۱۴۹۲	۱۴۹۱	۳۷۶	۳۵۵	آبک بنارس	۸۴۲	۸۰۱	۷۹۵	۷۹۳
۶۳۰	۵۷۲	۵۶۶	۵۶۵	۵۱۹	...	۲۲۱	۳۸	۳۴	...
۵۱۳	۵۱۰	۴۷۵	آبک	۶۹۷	۱۷۸	۱۶۸	۱۶۲
۵۶۵	آبک کابل	۱۶۹
۷۸	۶۵	۴۴	۳۸	۳۴	صوبه اجمیر	۲۸۹	۲۸۵
۱۱۴	۱۱۱	۱۱۰	۸۱	۸۰	۷۹	۳۶۲
۱۸۴	۱۶۸	۱۶۷	۱۶۶	۱۶۴	۱۶۳	۷۱۶	۴۳۳
۲۱۹	۲۱۲	۲۱۰	۱۹۷	۱۹۱	۱۸۵	۷۳۶	۵۷۶	۴۴۱	...
۲۱۲	۲۵۱	۲۵۰	۲۴۶	۲۴۳	۲۴۰	۵۱۵
۳۱۷	۳۱۶	۳۱۴	۲۷۴	۲۷۵	۲۹۸	۵۴۰
۳۱۸	۳۲۶	۳۸۵	۳۸۶	۳۴۰	۳۶۵	۸۲۱	۶۶۵	۵۹۲	۵۵۵

۶۶۳	اردستان	۶۵۵ - ۶۶۸ - ۶۰۵ - ۵۷۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱
۸۱۴	قلعه ارخیل	۷۷۰ - ۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۴۹ - ۷۴۴ - ۶۷۰
۱۰۹	اسکندر پور	۷۷۳
۳۶۶	استرغیج	۵۸۴ - ۵۶۸ - ۴۶۴ - ۶۷ (اجین)
۵۲۶ - ۴۷۵	استغر (اشغفر)	۸۱۱ - ۷۹۵ - ۷۶۶ - ۷۱۷ - ۶۹۹ - ۶۲۸
۵۸۸	استرچان	۲۱۷
۸۰۴ - ۴۴۷	اصفهان	۸۰۴ - ۶۶۶
۵۸۹	اصطخر	۱۱ - ۹ - ۸ - ۷ - ۶ - ۵
۲۳۲	اقد (قریه)	۴۱ - ۳۳ - ۳۱ - ۲۷ - ۲۶ - ۲۵ - ۱۸
۴۱۵ - ۳۳۲	اکبر پور	۶۲ - ۶۱ - ۵۷ - ۵۰ - ۴۸ - ۴۷ - ۴۶
۳۴۹	اکلی	۴۱۰ - ۴۰۹ - ۲۱۷ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۱۹۳
۶۲۲ - ۵۰۵ - ۵۰۴	اکرم بال	۴۲۶ - ۴۲۴ - ۴۲۲ - ۴۱۹ - ۴۱۲ - ۴۱۱
۶۰۸	اکهم	۴۵۵ - ۴۵۴ - ۴۵۳ - ۴۳۷ - ۴۲۹ - ۴۲۸
۷۲۵ - ۶۹۷	اکبرنگر	۵۳۰ - ۵۲۴ - ۵۱۱ - ۴۹۴ - ۴۷۱ - ۴۶۳
۷۳۴	اکبر آباد	۷۷۹ - ۶۹۸ - ۶۷۰ - ۶۴۸ - ۵۹۷ - ۵۷۸
۳۹۸ - ۳۲۸ - ۲۸۷ - ۸۸	صوبه الہ آباد (الہاباس)	۷۹۳
۴۶۳ - ۴۳۶ - ۴۲۰ - ۴۱۹ - ۴۱۸	۴۸۹ - ۴۵۶ - ۴۰۸ - ۴۰۷ - ۷۸
۶۷۰ - ۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۳۳ - ۵۱۱ - ۴۹۴	۶۷۰ - ۶۶۸ - ۵۹۶ - ۵۸۷ - ۵۳۹ - ۴۹۰
۷۸۴ - ۷۷۳ - ۷۵۰ - ۷۴۵ - ۷۴۸ - ۷۲۱	۷۴۵ - ۷۱۷ - ۷۰۲ - ۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۸
۸۳۲ - ۸۲۹ - ۸۲۸ - ۸۲۴ - ۸۰۶ - ۸۰۵	۷۶۴ - ۷۶۳ - ۷۶۱ - ۷۵۳ - ۷۵۲ - ۷۵۱
۸۳۴	۷۷۳ - ۷۷۲ - ۷۶۹ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۶۵
۱۹۷ - ۱۹۶	الگوڑھے (ایردا اچل)	۷۸۳ - ۷۸۲ - ۷۷۹ - ۷۷۷ - ۷۷۶ - ۷۷۴
۳۶۳	الغ پور	۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۷۸۶ - ۷۸۵ - ۷۸۴
۵۱۵	کوة الر	۸۲۷ - ۸۰۵ - ۷۹۷ - ۷۹۴ - ۷۹۲ - ۷۹۰
۵۵۱	چشمه النج	۷۴۲
۵۶۵	الیاس گڑھے	۳۲۸
۵۷۱	الله بقا (کوة)	۵۸۹ - ۵۸۸
۷۷۳ - ۷۷۰ - ۷۶۹	قلعه النک (للنگ)	۶۵۳ - ۵۶۶
						ری کابل

۳۴۹ - ۱۳۴	امرویه	۱۳۸ - ۱۳۶ - ۵۲۶ - ۲۲۹ (اوندچه)
۷۲۳ - ۵۷۵ - ۵۳۷	اعذاباد	۲۳۲ - ۲۳۱ - ۲۳۰ - ۲۲۷ - ۲۸۷ اوده
۶۰۸ - ۶۰۵ - ۶۰۲	امروکوت	۳۳۶ - ۳۹۸ - ۳۸۴ - ۳۴۰ - ۳۳۹ - ۳۳۸
۶۲۸	قصبة امره	۵۷۴ - ۵۳۳ - ۵۱۱ - ۱۴۹۵ - ۱۴۹۵ - ۱۴۶۳
۷۲۶	امروتر	۸۳۴ - ۶۷۰ - ۶۵۱ - ۵۷۸
۳۰	انداپور	۸۰۰ اوسه
۱۴۴۴ - ۱۵۴	اندراب	۲۲۱۵ - ۲۱۲ - ۲۱۱ - ۱۴۴ - ۹ - ۵ ایران
۱۵۴	انجهن	۴۹۹ - ۴۸۶ - ۲۸۸ - ۲۶۶ - ۲۲۶ - ۲۲۵
۲۵۷ - ۲۴۶	انوپ تادو	۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۷ - ۵۸۴ - ۵۴۳ - ۵۳۹
۳۷۷	اندرجان	۶۵۸ - ۶۵۶ - ۶۵۰ - ۶۴۵ - ۶۱۴ - ۶۲۹
۷۴۷ - ۴۶۹ - ۴۶۸	انباله	۶۷۱ - ۶۶۶ - ۶۶۵ - ۶۶۱ - ۶۶۰ - ۶۵۹
۴۷۱	قصبة انبرولي	۸۰۳ - ۷۸۷ - ۷۴۵ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۵
۶۲۷ - ۵۲۲	اندرکول	۸۳۶ - ۸۲۸ - ۸۲۶ - ۸۲۵ - ۸۲۱ - ۸۱۵
۶۶۴	انگوزيه	۶۶ - ۶۶ - ۴۱ - ۳۰ - ۳۴ - ۱۹ ايدر
۷۱۶	انندپور	۲۱۸ - ۱۹۸ - ۱۹۵ - ۱۹۳ - ۱۹۱ - ۱۹۰
۷۲۵	انچه	۴۳۷ - ۴۲۴ - ۲۶۷ - ۲۲۸
۷۹۹	انبه چوگا	۴۴۶ ايسا
۸۰۹	آب انجهامتي	۷۶۵ - ۷۵۳ - ۷۰۲ - ۵۶۸ - ۴۸۹ ايلچيپور
۸۱۲ - ۸۱۱	انقری	۷۰۲ - ۶۳۹ ايلم گذر
۱۱۷ - ۱۰۹ - ۲۰ - ۴۰	ارويسه (اويسه)	۸۲۵ قلعه ابروان

* حرف بار *

۱۸۰ - ۱۳۱ - ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۸	بانسواله	۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۲۳۸ - ۸۲۱
۳۹۹ - ۳۴۱ - ۳۲۰ - ۳۰۰ - ۲۹۱ - ۲۸۱	باغري	۲۲۰
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۰۶ - ۴۲۰ - ۴۳۵ - ۴۴۹	باغ مهدي قاسم خان	۳۴۶ - ۳۳۵
۶۱۰ - ۵۹۲ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۴۷۹ - ۴۶۱	بالذنه گله	۴۷۰ - ۳۵۰
۸۰۶ - ۷۹۳ - ۷۰۹ - ۶۵۰ - ۶۴۹ ...	باريك آب (آب باريك)	۳۶۹ - ۳۶۷ - ۳۶۲
۷۷۳ - ۲۳۹ - ۱۹۵ - ۴۰ ...	باريك چشمه	۵۷۱ - ۵۷۰ - ۵۶۶ - ۵۱۲
۲۰۲	باريك چشمه	۵۱۹ - ۳۶۳

۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۲۹ - ۵۲۵ - ۴۹۳ - ۴۸۹	۴۴۳ باره مندر
۷۰۵ - ۶۵۸ - ۶۴۲ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۶۱۳	۴۲۷ - ۶۰۱ - ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۴۸۰ باره موله
۷۰۸	۸۰۱ - ۷۹۷ - ۷۹۱ - ۵۳۱ - ۵۱۲ باره
۴۳۳ بحر ابر (بحر ابر)	۷۰۲ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۵۱۳ - ۵۱۳ بازارک
۵۳۲ دریای بیکوره	۵۵۳ قلعه بامیان
۴۴۶ بحر	۵۷۰ - ۵۵۶ باغ صفا
۷۳۸ - ۷۳۶ - ۶۳۶ - ۵۶۷ - ۵۵۳ - ۲۳۶ بخارا	۵۶۴ بابا حسن ابدال (شف هاء)
۸۰۴ - ۷۴۲	۵۶۷ باغ خواجه حسن
۴۳۷ - ۶۴ قصبه بده نگر	۵۶۸ باغ خواجگی محمد حسین
۶۶ قلعه بده نگر	۵۷۰ باغ وفا
۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۰ - ۱۴۹ - ۱۴۸ بدخشان	۵۷۵ بانی کابین
۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۵۷ - ۱۵۶ - ۱۵۵ - ۱۵۴	۵۸۲ بابر پور
۳۳۵ - ۲۸۸ - ۲۸۷ - ۲۶۷ - ۲۲۳ - ۱۶۳	۶۰۰ بادل گده (زیناباد)
۴۳۴ - ۴۱۵ - ۳۸۹ - ۳۶۹ - ۳۶۲ - ۳۵۹	۶۱۳ بالا کندي (هالا کندي) (شف هاء)
۴۴۵ - ۴۴۱ - ۴۴۲ - ۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۴۵	۶۱۸ باغ آبی
۵۷۸ - ۵۷۷ - ۵۵۶ - ۵۵۳ - ۵۱۴ - ۴۵۶	۶۳۴ باغ فتح
۶۵۴ - ۶۵۲ - ۶۴۹ - ۶۴۵ - ۶۲۲ - ۵۸۳	۷۵۰ - ۷۴۰ - ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۶۴۸ قلعه باندهر
۸۰۴ - ۷۹۲ - ۷۵۱ - ۷۲۳ - ۷۰۵ - ۶۸۰	۷۸۸
۸۲۲ - ۸۱۷ - ۸۱۴ - ۸۱۳	۷۰۳ بالا پور
۵۷۸ - ۳۴۹	۷۵۸ - ۷۱۱ باندهر
۲۰۸ - ۲۰۷ - ۲۷ - ۱۸ - ۱۱ - ۱۰ - ۹ برود	۷۱۵ دریای بان گنگ
۵۱۲ - ۴۲۹	۸۱۰ - ۷۹۸ بابل (بابل گده)
۴۳۷ - ۴۲۲ - ۴۲۱ - ۴۱۳ - ۱۱ قلعه بروچ	۴۷۳ - ۳۶۷ - ۳۶۲ بنهای
۴۳۸	۷۱۲ - ۵۱۰ بنهان
۴۲۹ - ۲۰۷ - ۶۴ - ۴۲ - ۳۳ - ۳۲ بروچ	۵۳۲ کوه بخودي (بت خري)
۶۹۸	۵۵۹ گریوه بنواس
۹۴ برجنور	۶۵ - ۳۸ قصبه بجرنه
۴۶۱ - ۴۳۵ - ۴۰۶ - ۱۲۱ - ۱۱۹ بردوان	۴۸۱ - ۴۷۸ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۱۱۷ بجر

۶۶۶ - ۵۹۰	بغداد	۶۳۳ - ۵۸۰ - ۴۶۲	
۴۴۴	بقلان	۴۸۹ - ۴۵۶ - ۳۵۵ - ۲۳۳ - ۱۷۷	ولایت بواز
۵۳۰ - ۴۳۷ - ۳۰۸ - ۳۰ - ۲۹	ولایت بگلانه	۷۰۱ - ۷۰۰ - ۵۸۷ - ۵۶۸ - ۵۵۰ - ۴۹۱	
۷۷۰		۷۴۴ - ۷۴۳ - ۷۱۲ - ۷۱۱ - ۷۰۳ - ۷۰۲	
۹۰ - ۶۵	ولایت بکر (بکر) (شف بکر)	۸۰۵ - ۷۶۵ - ۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۱ - ۷۴۶	
۶۶۵ - ۵۸۲ - ۵۱۹ - ۹۱		۳۴۸	قلعه بربلی
۹۱ - ۹۰	قلعه بکر	۷۳۲ - ۶۹۷ - ۳۸۶	برهانپور (برهان پوری)
۳۵۸ - ۳۵۶ - ۳۵۴ - ۱۵۶	بکرام (بکرامی)	۷۶۹ - ۷۶۸ - ۷۶۷ - ۷۶۶ - ۷۵۲ - ۷۵۱	
۵۱۳ - ۵۱۰ - ۴۷۳ - ۳۷۱ - ۳۶۹ - ۳۶۶		۷۹۰ - ۷۸۴ - ۷۸۲ - ۷۷۶ - ۷۷۵ - ۷۷۴	
۵۶۵ - ۵۲۵ - ۵۲۰ - ۵۱۹ - ۵۱۸ - ۵۱۴		۸۱۸ - ۸۰۹ - ۸۰۱ - ۷۹۹ - ۷۹۳ - ۷۹۲	
۶۶۲ - ۶۶۰ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۵۶۹ - ۵۶۸		۸۲۷	
۷۱۴ - ۷۰۳ - ۷۰۲		۴۱۵	قریة بربلی
۵۱۰ - ۳۵۹	حصار بکرام	۶۹۷ - ۴۳۸ - ۴۳۳	دریای بوم پتر (بوم پترا)
۸۰۹ - ۷۳۳	بکرم پور	۸۰۹ - ۷۱۶	
۱۱۹	بکله	۵۹۷ - ۴۵۴	برز (بروا) (بارا) (بریزا)
۲۸۷	بگسر	۵۲۵	بری (بریری)
۱۲۰	شهر بلگده	۷۹۹ - ۵۳۳	بربلی
۵۱۵ - ۴۸۷ - ۴۷۹ - ۲۳۶ - ۱۵۲	بلخ	۵۵۹	برکده
۸۰۴ - ۷۳۸ - ۷۳۶ - ۵۵۶		۶۱۸	برنج (برنج)
۴۸۸ - ۴۷۵ - ۲۴۱ - ۲۳۵	بلوچستان	۶۶۴	شهر بوسا (ترسا)
۶۴۶ - ۵۸۵		۷۸۸	برن گانو
۳۹۹	بلکده	۵۱۹ - ۲۱۳ - ۶۵	قصبه بمارور (بماور)
۴۱۰	بلیلیه	۱۴۴	بسنت پور
۳۸۳	بلندری	۷۸۷ - ۶۲۸	بسینه (بسنة) (بسنة)
۵۲۰	بلند خیل	۷۱۱ - ۶۶۷	قلعه بسنه (بسینه)
(بنگاله (صوبه بنگ) (ممالک شرقی) (شرقی دیار)		۸۴۸	قلعه بست
۳۰ - ۲۲ - ۲۱ - ۲۰ - ۳	(شف شین)	۵۸۰	بشن پور
۹۰۴ - ۱۰۲ - ۱۰۰ - ۹۰ - ۷۹ - ۷۱ - ۶۹		۶۲۴	بشانه (بشانه) (شف ب)

۶۳۲ بندر سنگانو
 ۶۳۸ بنگلور
 ۶۳۸ بندر دیو
 ۶۵۵ - ۶۳۸ بندر بلارل
 ۶۶۸ بندر ریگ دژ
 ۷۲۹ بن پور
 ۲۰۴ - ۱۸۵ بوندي (لوندي)
 ۲۰۱ قلعه بوندي
 ۵۵۹ - ۴۸۰ بولباس
 ۷۱ - ۶۹ - ۴۹ - ۲۱ - ۲۰ - ۱۰ - ۴ صوبه بهار (ولایت بهار)
 ۱۱۶ - ۱۰۵ - ۱۰۳ - ۱۰۲ - ۹۰ - ۷۹
 ۱۳۶ - ۱۳۵ - ۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۳۱ - ۱۱۷
 ۱۵۸ - ۱۶۸ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۸
 ۲۸۱ - ۲۲۷ - ۲۱۵ - ۱۸۹ - ۱۸۰ - ۱۷۹
 ۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۰ - ۲۸۵ - ۲۸۳
 ۳۲۵ - ۳۲۲ - ۳۲۱ - ۳۰۶ - ۳۰۵ - ۳۰۰
 ۳۷۲ - ۳۷۰ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۲۹ - ۳۲۵
 ۳۵۲ - ۳۹۸ - ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۷۸
 ۴۶۳ - ۴۶۰ - ۴۴۸ - ۴۴۰ - ۴۳۶ - ۴۰۸
 ۵۲۵ - ۵۱۷ - ۵۱۱ - ۴۷۹ - ۴۶۸ - ۴۶۵
 ۶۰۱ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۳۴ - ۵۲۹
 ۶۷۱ - ۶۷۰ - ۶۵۵ - ۶۵۰ - ۶۱۱ - ۶۰۵
 ۸۳۴ - ۷۷۳ - ۷۴۹ - ۷۴۸ - ۷۳۹ - ۷۱۱
 ۸۳۹
 ۴ قصبه بهار/جن
 ۴۵ قصبه بهگون پور
 ۸۳۴ - ۴۹۲ - ۳۷۰ - ۸۹ شهر بهرائج
 ۵۷۹ - ۳۳۴ - ۱۶۲ - ۱۰۸ بهالکپور

۱۱۷ - ۱۱۶ - ۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۷ - ۱۰۵
 ۱۵۷ - ۱۴۸ - ۱۲۷ - ۱۲۶ - ۱۲۲ - ۱۱۸
 ۱۶۸ - ۱۶۳ - ۱۶۲ - ۱۶۱ - ۱۶۰ - ۱۵۹
 ۱۸۳ - ۱۸۰ - ۱۷۹ - ۱۷۸ - ۱۷۶ - ۱۶۹
 ۲۵۹ - ۲۴۳ - ۲۳۱ - ۲۲۷ - ۱۹۶ - ۱۹۳
 ۲۹۱ - ۲۹۰ - ۲۸۹ - ۲۸۶ - ۲۷۸ - ۲۶۵
 ۳۰۶ - ۳۰۴ - ۲۹۹ - ۲۹۶ - ۲۹۳ - ۲۹۲
 ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱ - ۳۲۰ - ۳۰۹ - ۳۰۷
 ۳۷۲ - ۳۴۱ - ۳۳۵ - ۳۳۴ - ۳۳۱ - ۳۲۴
 ۳۹۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۸۹ - ۳۸۷ - ۳۸۴
 ۴۳۱ - ۴۲۰ - ۴۰۸ - ۴۰۴ - ۴۰۱ - ۳۹۴
 ۴۶۰ - ۴۵۸ - ۴۴۰ - ۴۳۶ - ۴۳۵ - ۴۳۲
 ۵۲۹ - ۵۲۵ - ۵۱۱ - ۴۷۹ - ۴۶۵ - ۴۶۳
 ۶۰۱ - ۶۰۰ - ۵۸۰ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۳۴
 ۶۴۱ - ۶۳۱ - ۶۱۵ - ۶۱۲ - ۶۱۱ - ۶۰۵
 ۶۷۰ - ۶۶۷ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۶ - ۶۴۷
 ۷۴۳ - ۷۱۷ - ۷۱۱ - ۶۹۷ - ۶۷۲ - ۶۷۱
 ۷۶۳ - ۷۵۷ - ۷۵۶ - ۷۵۴ - ۷۵۰ - ۷۴۶
 ۸۰۹ - ۷۸۹ - ۷۸۴ - ۷۷۹ - ۷۷۳ - ۷۷۰
 ۸۳۴ - ۸۲۷ - ۸۲۴ - ۸۲۱ - ۸۱۰ - ۸۰۸
 ۸۳۹ - ۸۳۸
 ۱۴۶ - ۴۹ (شف جیم)
 ۲۸۰ - ۱۹۵
 ۶۰۵ - ۲۸۶ - ۸۸ شهر بنارس
 ۵۲۰ - ۴۹۴ - ۳۶۲ - ۲۸۸ - ۱۱۷ بنگش
 ۶۵۸ - ۶۵۱ - ۶۳۹ - ۶۰۱ - ۵۲۵ - ۵۲۱
 ۸۲۰ - ۷۹۰ - ۷۱۵ - ۷۰۲
 ۵۲۰ بنود

۸۰۹	آب بہار	۶۱۵ - ۶۰۱ - ۶۱ - ۱۶۹	قصبہ بہدرک (بدرک)
۸۱۶	قلعہ بہانگیر	۷۷۰	...
۸۳۲	بھنگانو	۳۲۲ - ۲۷۸ - ۲۶۱ - ۲۱۱	شہر بھدرہ
۸۴۲	بہشت آباد	۳۴۹ - ۳۲۴ - ۳۲۳	...
۱۳	دریای بیکانپور	۴۱۴ - ۲۴۹ - ۱۵۸	بھکر (بکر) (شف بکر)
۱۱۰	بینالی	۶۳۷ - ۶۰۲ - ۶۰۱ - ۴۹۲ - ۴۷۶	...
۷۶۸	۷۶۷ - ۶۰۰ - ۲۰۶	بھنجا گڑھ	۷۱۱ - ۷۰۲ - ۶۶۶ - ۶۴۲	...
۲۱۴	بھوپور (پھوپور)	۱۸۶	...
۷۴۶	۴۹۹ - ۳۷۲ - ۳۴۸ - ۲۴۷	دریای بیاض	۲۴۲ - ۲۴۱	آب بہت (رود بہت) (دریای بہت)
۳۶۲	بیٹی پدارو	۴۶۰ - ۳۷۲ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۳۱۸ - ۲۴۳	...
۷۷۴	۷۰۱ - ۶۹۹ - ۶۷۰ - ۴۰۸	بھنچاپور	۵۴۷ - ۵۴۳ - ۴۹۳ - ۴۹۱ - ۴۷۹	...
۸۲۷	۷۹۴ - ۷۸۹ - ۷۸۷ - ۷۸۵ - ۷۸۲	۶۰۳ - ۵۷۸ - ۵۷۴ - ۵۵۹ - ۵۵۷	...
۴۱۵	قصبہ بیاک	۷۳۳ - ۷۳۲ - ۶۲۸ - ۶۲۰ - ۶۲۷	...
۵۹۳	۵۳۰ - ۵۲۴ - ۴۵۴	بیرم گانو	۴۱۶ - ۲۶۳ - ۲۵۹	ولایت بھائی (ملک بھائی)
۴۶۹	بیروال	۴۳۸ - ۴۳۵ - ۴۳۲ - ۴۲۰ - ۴۱۸ - ۴۱۷	...
۵۴۰	بیرم کلہ (بیرم کلہ) (شف پے)	۶۷۲ - ۴۷۹ - ۴۴۸	...
۷۹۵	۵۷۴	شہر بیانہ	۸۲۴ - ۸۰۹ - ۴۳۹ - ۴۳۳ - ۲۵۹	قصبہ بھوال
۵۷۷	بیروانہ	۳۳۱	...
۷۱۷	۵۸۱	بیکانپور	۵۲۲ - ۴۳۴	...
۶۲۰	بیرو	۵۴۱ - ۵۴۰ - ۵۳۸ - ۵۰۳ - ۴۸۰	...
۶۴۱	۶۴۰	دریای بھجور (بھجور)	۷۳۴ - ۷۲۴ - ۶۲۴ - ۶۲۳ - ۶۲۰ - ۵۹۶	...
۷۹۳	۷۶۲ - ۷۸۲ - ۷۶۵ - ۷۶۱ - ۷۵۹	بیر	۵۷۰	...
۸۱۱
۷۷۷	قلعہ بیر	۵۷۶	...
۷۸۹	۷۸۷ - ۷۸۲	شہر بیدر	۵۸۳	...
* حرف پے *						۸۰۳ - ۶۰۱	...
						۶۳۱	...
۴۵	قصبہ پالی	۷۶۶ - ۶۹۹	...
۳۶۸	۳۷۲	پانی پت	۷۷۵	...

۶۰۱	پروگروال	۵۵۸	پاهونار
۶۳۳	پرون کوک	۵۷۰	پاتاق
۷۷۹	- ۷۶۳	- ۷۵۳	- ۷۴۶	...	پرناله	۷۸۸	- ۷۴۶	- ۷۱۸	- ۷۱۵	...	پانهري (پانهري)
۸۰۱	- ۷۹۹	پرنور	۸۰۵	- ۸۰۱	- ۷۹۹	- ۷۹۸	- ۷۹۲	۷۸۹
۸۲۱	قلعه پرمهاني	۸۰۶
۸۲۶	پرهار	۸۰۶	پاتم
۳۵۹	- ۳۵۳	- ۳۳۶	پشاور (پشاور) (پشاور)	۸۰۴	- ۸۰۳	پنهان (پنهان)
۵۱۵	- ۵۱۲	- ۵۱۰	- ۴۷۳	- ۴۶۹	۳۶۲	۱۹	- ۶	- ۵	پنگن (نهرواله) (شف نون)
۸۱۴	- ۶۰۷	- ۵۱۹	۵۲	- ۴۸	- ۴۷	- ۴۶	- ۳۳	- ۲۹
۵۴۸	- ۵۴۰	پشانه (پوشانه) (بشانه) (شف باء)	۳۱۸	- ۲۶۴	- ۲۳۶	- ۱۹۰	- ۱۶۳	- ۱۶۰
۷۳۴	- ۷۲۵	۴۲۴	- ۴۲۳	- ۴۲۱	- ۴۱۹	- ۴۱۸	- ۴۱۴
۵۵۹	- ۵۵۷	- ۵۵۲	- ۵۵۰	- ۴۸۰	ولايت پکلي	۶۹۹	- ۶۳۸	- ۵۵۷	- ۵۵۰	- ۴۵۳	- ۴۳۷
۶۵۸	- ۶۲۷	- ۵۷۸	- ۵۷۷	- ۵۷۳	- ۵۶۵	۸۳۱	- ۷۷۰	- ۸۶۶	- ۷۴۳	- ۷۰۰	...
۷۰۸	۹۶	- ۹۵	- ۹۱	- ۸۹	- ۷۳	- ۶۰
۵۵۹	رود پکلي	۲۲۷	- ۱۳۷	- ۱۳۶	- ۱۳۲	- ۱۰۵	- ۱۰۱
۳۷	قصه پلته (از مضافات ملتان)	۳۱۵	- ۳۰۷	- ۳۰۶	- ۲۸۶	- ۲۸۵	- ۲۸۴
۱۵۷	- ۱۵۶	- ۱۴۳	- ۱۴۱	- ۱۳۵	صوبه پنجاب	۴۳۹	- ۴۱۹	- ۳۸۷	- ۳۴۵	- ۳۲۵	- ۳۲۱
۲۴۷	- ۲۴۰	- ۲۳۴	- ۲۲۰	- ۱۶۷	- ۱۶۲	۵۷۶
۳۱۸	- ۲۸۸	- ۲۸۰	- ۲۶۲	- ۲۴۹	- ۲۴۸	۳۹	پنگالي
۳۴۶	- ۳۴۵	- ۳۳۷	- ۳۳۵	- ۳۲۹	- ۳۲۶	۴۹	پنگن وال
۳۶۶	- ۳۶۵	- ۳۹۷	- ۳۷۳	- ۳۷۲	- ۳۴۷	۹۶	- ۸۲	- ۷۸	- ۷۳	...	قلعه پنگنه (حصار پنگنه)
۴۹۶	- ۴۹۳	- ۴۹۱	- ۴۷۹	- ۴۶۹	- ۴۶۷	۳۲۱	- ۹۹	- ۹۸
۶۱۹	- ۶۰۵	- ۵۹۳	- ۵۴۵	- ۵۰۹	- ۵۰۲	۶۴۸	پنگاله
۷۰۷	- ۷۰۶	- ۶۵۹	- ۶۵۷	- ۶۵۵	- ۶۴۸	۸۴	پرکال
۷۷۲	- ۷۴۷	- ۷۴۶	- ۷۴۱	- ۷۳۸	- ۷۰۹	۸۰۸	- ۵۷۶	- ۴۲۰	- ۱۶۱	...	پرنه
۸۱۵	- ۸۱۴	- ۸۰۳	- ۷۹۸	- ۷۷۳	...	۵۰۵	- ۳۱۸	پرکله (بيرم کله) (شف باء)
۹۷	- ۸۲	پنج پهازي	۴۵۵	پرانتي
۳۲۲	- ۱۳۶	- ۱۰۱	- ۸۳	- ۸۲	دريای پنين	۴۷۰	پرسور

۶۵۸ - ۶۰۳ - ۵۶۹ - ۵۵۹ - ۵۵۸ - ۵۵۶	
۸۲۳ - ۷۳۱ - ۷۲۰ - ۷۱۶ - ۷۰۸ ...	
۷۴۷ - ۵۹۰	تبریز
۴۵۹ - ۷۱	توسهانی
۵۹۱ - ۱۵۸	تویت
۳۲۵ - ۳۲۱ - ۳۰۶ - ۲۸۵ - ۱۶۱	توت
۳۰۸ - ۳۹۷ - ۳۹۶ - ۳۷۴ - ۳۷۰ - ۳۳۱	
۷۱۶	
۶۶۳ - ۵۵۶ - ۵۵۴ - ۵۵۳ - ۲۲۳	ترکستان
۸۲۵ - ۷۳۷ - ۷۲۹	
۸۰۹ - ۵۲۳	تورگانو
۵۶۴	دریای توراندی
۷۹۰	قلعه ترینگ
۵۶۸	تشان رسته
۶۳۷	تغلق آباد
۵۳۸	تلوندی
۷۸۹ - ۷۸۸ - ۷۸۷ - ۶۳۲ - ۶۱۰	تلنگانه
۸۰۰ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۳ - ۷۹۲ - ۷۹۱	
۸۰۷ - ۸۰۵ - ۸۰۱	
۷۹۳ - ۷۶۲ - ۷۵۶ ...	قلعه تلوم
۲۸۵	پرگنه نموداین
۷۵۳	تمرینی
۳۷۰ - ۳۶۷ - ۳۶۶ - ۲۱۱ - ۱۵۳ - ۹	توران
۴۱۵ - ۴۱۲ - ۴۰۴ - ۴۰۳ - ۴۰۲ - ۴۰۱	
۴۶۷ - ۴۶۳ - ۴۶۱ - ۴۵۹ - ۴۵۸ - ۴۵۷	
۵۷۱ - ۵۶۹ - ۵۶۶ - ۵۶۳ - ۵۳۱ - ۴۹۶	
۶۰۷ - ۵۹۲ - ۵۸۸ - ۵۸۳ - ۵۸۲ - ۵۷۶	
۷۰۳ - ۶۵۹ - ۶۵۸ - ۶۵۰ - ۶۴۵ - ۶۲۶	

۱۶۲	پنولوه
۷۲۸ - ۴۲۰	ولایت پذه
۴۳۸	رود پزار
۶۵۲ - ۴۴۴	پنجشیر
۷۲۵ - ۵۵۰ - ۵۰۸	پنچ براره
۵۲۹	پنچ گرمی
۶۶۶	پنی
۷۹۳	رود بار پناس
۶۳۸	پور بندر
۷۴۳	قلعه پونا (پورنا)
۷۵۳	دریای پونا
۶۱۵	قصبه پنهان
۶۲۴ - ۶۱۸ - ۵۴۰ - ۵۰۳ - ۲۸۰	پیر پنجال
۷۳۶ - ۷۲۵ - ۶۴۸	
۳۷۷	پیر غیب
۴۳۷ - ۴۲۹	پیلاد
۴۷۹	پیگو
۵۱۴ - ۵۱۳ - ۵۱۲	پیش بولاق
۵۲۴	پیلود
• حرب تار •	
۱۲۰	تار
۴۴۵ - ۴۴۴ - ۴۴۳ - ۲۸۹ - ۲۸۸	تالقان
۵۱۴	
۵۷۶ - ۴۵۹ - ۴۲۰ - ۴۱۶ ...	تاجپور
۸۰۴ - ۷۴۲ - ۴۴۳	تاشکند
۵۱۹	تاریک آب
۴۶۹ - ۱۷ ...	دریای تبتی (رود تبتی)
۵۵۲ - ۴۳۲ - ۴۲۳ - ۸۴	تبت (گلان و خرد)

جالور ۲۹ - ۳۳ - ۳۶ - ۴۵ - ۴۶ - ۱۸۹ - ۴۱۸

... .. ۱۲۳ - ۴۷۲ - ۵۷۷

جامع مسجد فتح پور ۱۱۴

جالندھر ۲۴۸ - ۴۶۹

جام ۵۹۰

جالنا پور ۷۶۰ - ۷۸۸ - ۷۹۴ - ۸۰۰ - ۸۰۱

... .. ۸۰۵

قلعہ جامو ۷۷۱

جرانڈہ کوٹ ۷۲

جرکان کولاب ۵۷۶

جزائر نرنگ (بنادر نرنگ) (شف باء) ... ۱۴۵

جسوال ۵۸۳

جسروٹہ ۵۸۳ - ۶۵۶ - ۸۰۸

جسر ۷۸۷

جگدیس پور ۱۸۹ - ۳۲۳ - ۳۳۱

جگدک ۳۶۱ - ۳۶۷ - ۵۱۹

جگناتھ مہین پرمتشکدہ آڑیہ ۵۸۱ - ۶۱۱

... .. ۶۱۵

جلیسر (جلیس) ۱۶۱ - ۲۹۲ - ۳۰۹ - ۳۹۷

... .. ۶۱۵ - ۶۱۶ - ۷۱۶

جلال آباد ۳۶۹ - ۳۶۰ - ۳۶۷ - ۳۶۹

۴۶۹ - ۴۷۳ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۹ - ۵۳۲

... .. ۵۷۱ - ۵۷۲ - ۶۳۹ - ۶۴۰

جلگہ دیبا سنگ (معروف بسفید سنگی) (شف سین)

... .. ۳۶۶ - ۳۹۷

جلو پارہ ۳۷۰

جمروند ۳۵۹ - ۳۷۰ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۵۲۰

... .. ۵۲۱ - ۵۲۵

۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۰۸ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸

۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۹ - ۷۹۰

۸۰۳ - ۸۰۴ - ۸۱۷ - ۸۲۰ - ۸۳۲ - ۸۳۴

قصبتہ نودہ (پرگنہ نودہ) ۶۵ - ۷۹

نوتک ۱۴۳۳

نومان سندھ آور ۵۷۱

شہر نہانیسر ۱۴۲ - ۳۳۱ - ۴۶۸ - ۴۶۹ - ۷۴۸

پرگنہ تھارہ ۲۳۵ - ۲۴۶

تھوری ۳۲۶

تہنہ ۵۴۰ - ۶۲۱ - ۶۴۸

نیرا ۱۱۷ - ۴۹۴ - ۵۱۲ - ۵۱۳ - ۵۲۵ - ۵۲۶

۵۲۸ - ۵۳۱ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۶۰۷ - ۶۴۵

۶۳۹ - ۶۴۰ - ۶۴۲ - ۶۵۸ - ۷۰۲ - ۷۰۳

۷۰۵ - ۷۰۸ - ۷۱۵ - ۷۴۰ - ۷۹۵ - ۸۱۴

نہوی ۶۶۹

* حرف تے *

دارالہک ٹانڈہ ۱۰۹ - ۱۱۸ - ۱۳۱ - ۱۹۰

۱۶۱ - ۱۸۲ - ۲۳۲ - ۲۶۰ - ۲۹۱ - ۲۹۹

۳۰۲ - ۳۸۴ - ۴۱۶ - ۴۲۰ - ۴۳۲ - ۴۳۵

... .. ۴۳۹ - ۴۴۰ - ۴۴۸ - ۴۶۰ - ۶۶۷

ولایت ٹٹھہ ۹۰ - ۱۰۷ - ۱۱۷ - ۲۸۰ - ۴۹۴

۵۰۹ - ۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۰۱ - ۶۰۲ - ۶۰۳

۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۰۸ - ۶۱۶ - ۶۲۴ - ۶۳۰

۶۳۳ - ۶۳۴ - ۶۳۷ - ۶۴۲ - ۶۶۰ - ۷۰۸

... .. ۷۸۲ - ۸۳۹

* حرف جیم *

جانپانیر ۹ - ۱۱ - ۲۰۷

قلعہ جانپانیر ۱۷

دریای جمنہ (جون) (شف جون)	۴۵۹ - ۴۶۸	جورا	۴۳۷
جمو	۵۷۸ - ۵۸۳ - ۶۱۹ - ۶۳۱	جورس	۵۵۳
...	...	نصبہ جون نزد لکھہ	۶۰۸
جمال نگری	۷۲۵	قلعہ جونہ گڈھہ	۶۲۰
قلعہ جمو	۸۰۸	قلعہ جونہ مالی	۷۷۸
دریای جنوبی	۱۴۵	جہاز گھنڈ	۱۳۴ - ۱۳۳ - ۱۲۱ - ۱۲۰ - ۱۱۹
ملک جنوبی (بلاد جنوبی) (جنوبی دیار) (دکن)	۶۱۱ - ۶۱۰ - ۵۷۹ - ۱۳۵
(شف دال)	۵۵۰ - ۶۴۶ - ۴۵۶ - ۲۸۰	کڑہ جہانیہ	۴۲۹
...	۵۹۶ - ۷۴۵ - ۷۵۷ - ۷۶۳ - ۷۷۵	باغ جہان آرا	۵۶۷
جنیور (خیبر) (شف خاء)	۷۹۲ - ۷۷۷ - ۳۵۹	جہان آباد	۶۳۲ - ۵۸۰
جنگی	۵۳۱	جہری	۸۰۷
جندہالہ	۶۰۳	نصبہ جینارن	۴۰۸ - ۳۹۷ - ۱۳۹ - ۴۴
جودھپور	۵ - ۳۶ - ۱۱۰ - ۶۶۲	جیسلمیر	۶۰۲ - ۳۰۰
ولایت جونہ گڈھہ	۵ - ۲۶ - ۲۰۸ - ۲۰۹	جیمپور کھیری	۵۳۸
...	۴۵۳ - ۴۷۱ - ۵۹۳ - ۵۹۵ - ۵۹۷	دریای جینھون	۵۹۰ - ۵۶۷
...	۶۱۹ - ۶۲۴ - ۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۸	* حرف ہے *		
...	۷۰۹ - ۷۹۰ - ۸۱۶ - ۸۲۵	چاندور	۳۷۰ - ۴۹۰
جوتانہ (جوتیانہ) (جوتھانہ)	۶ - ۷ - ۲۷ - ۴۷ - ۴۱۸	چاربارکارن	۴۴۶
بلدہ جونیور	۲۱ - ۸۸ - ۸۹ - ۱۰۳ - ۱۰۴	چالگاتو (چلگاتو)	۴۷۹ - ۱۰۹
...	۱۰۵ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۲۲۷ - ۲۸۱ - ۲۹۱	چار بارہ	۶۲۹
...	۳۰۶ - ۳۰۹ - ۳۲۱ - ۳۲۴ - ۳۲۵ - ۳۲۹	قلعہ چاند	۶۹۹
...	۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۳ - ۳۷۰ - ۳۹۶ - ۴۰۸	چانددا	۸۰۲
...	۴۷۹ - ۵۳۵ - ۵۳۵ - ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۶۴۴	چنورہ	۱۲۲ - ۱۲۱
...	۶۶۶ - ۷۱۳ - ۷۵۸ - ۸۳۴ - ۸۳۹	چنورہ	۷۹۵
آب جون (دریای جون) (دریای جمنہ) (شف جمنہ)	۷۱ - ۸۸ - ۲۲۸ - ۳۰۹ - ۴۱۵ - ۴۱۶ - ۴۱۷	نصبہ چرکان	۱۳۳
...	۷۲۸ - ۷۵۰ - ۷۷۳ - ۸۲۲ - ۸۲۹	چغان سرا	۶۴۱
...	...	چکور	۸۸
چوندہ	۱۳۲ - ۱۳۳	چکدرج	۴۸۲ - ۴۸۳ - ۵۳۲

۲۸۵ - ۲۵۰ - ۱۴۱ - ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۰۰	
۳۷۲ - ۳۷۱ - ۳۲۵ - ۳۲۴ - ۳۲۱ - ۳۰۶	
۳۰۵ - ۳۹۸ - ۳۸۸ - ۳۸۷ - ۳۸۴ - ۳۷۴	
۶۱۰ - ۵۷۷ - ۴۳۱ - ۴۲۳ - ۴۲۲ - ۴۲۰	
۷۵۰	
۶۰۱ حاج وال	
۷۳۴ - ۶۵۵ حافظ آباد	
۴۳۲ ولایت حبشه	
۱۹۱ - ۱۶۳ - ۱۵۵ - ۱۴۵ - ۶ - حجاز	
۲۸۱ - ۲۸۰ - ۲۷۷ - ۲۴۴ - ۲۱۷ - ۱۹۶	
۳۷۷ - ۳۷۵ - ۳۱۷ - ۳۰۳ - ۳۰۲ - ۲۸۷	
۴۶۱ - ۴۴۴ - ۴۳۹ - ۴۲۲ - ۳۸۶ - ۳۸۵	
۵۷۱ - ۵۵۶ - ۵۱۴ - ۴۹۲ - ۳۷۹ - ۳۷۶	
۷۴۳ - ۷۳۲ - ۷۱۲ - ۶۳۸	
۴۹۹ - ۷۷ حرمین شریفین	
۶۶۲ - ۵۷۴ - ۵۶۰ - ۴۷۴ (شف باء) بابا حسن ابدال	
۷۹۴ حسن آباد	
۴۴۲ - ۴۴۱ - ۳۳۶ - ۲۳۲ - ۱۵۳ حصار	
۷۹۲ - ۷۲۳ - ۶۶۹ - ۵۷۸ - ۴۴۳ ...	
۸۱۶ حصار ایرج	
۸۴۸ - ۸۴۲ حقچرن	
۶۶۳ - ۵۸۹ حلب	
۷۹۵ - ۷۹۴ حوض قنلر	

* حرف خا *

۳۰ - ۲۹ خاندیس (دان دیس) (شف دال)	
۳۸۶ - ۲۶۱ - ۲۳۳ - ۲۰۶ - ۱۹۷ - ۳۳	
۶۰۰ - ۵۸۷ - ۴۳۹ - ۴۹۰ - ۴۸۹ - ۴۶۴	
۷۱۹ - ۷۱۳ - ۷۰۹ - ۷۰۰ - ۶۹۹ - ۶۹۶	

۴۸۲ قلمه چکدره	
۵۲۹ چک گویال	
۳۴۰ چلیه (چلیا)	
۸۸ - ۲۰ قلمه چناڈ	
۳۰ چنقاپور بکلاڑه	
۱۵۸ چناڈ	
۳۷۲ - ۳۴۹ - ۳۴۶ - ۲۴۷ دریای چناب	
۶۰۰ - ۵۷۵ - ۵۳۸ - ۵۰۳ - ۴۹۳ - ۴۷۰	
۷۳۴ - ۷۲۴ - ۶۱۸ - ۶۰۳	
۸۰۶ - ۴۸۷ چندیری	
۳۶۳ - ۳۶۲ چنارنو	
۵۰۸ چندر کوٹ	
۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۲۵ قلمه چنگاری	
۷۹۳ دریای چنبل	
۹۲ چوچک پور (چوچک پور)	
۴۰۲ چوسا	
۵۱۳ دره چوره	
۵۴۰ چوپاره	
۶۳۱ قلمه چور گدغه	
۷۷۱ چویره	
۸۱۵ چوهانه	
۱۲۰ ولایت چتر	
۵۱۳ چهار چیره	
۶۱۷ چهنه	
۲۲۳ چین	
۷۰۰ - ۶۹۶ - ۴۴۰ چینور	
* حرف جا *	
۹۸ - ۹۶ - ۸۳ - ۲۱ - ۲۰ سرکار حاجی پور	

داس پور ۹۳
 دولہانڈہ آگرہ (شف الف) ۳۴۷ - ۳۴۰
 ۳۴۵ - ۳۷۵ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۶۷ - ۴۷۱
 ... ۴۷۵ - ۵۰۱ - ۵۱۵ - ۵۳۵ - ۵۴۲
 دانش کول ۵۴۶ - ۴۸۱
 دادھال ۵۵۹
 دانا پور ۵۶۸
 زمین داور ... ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۶۶۹ - ۶۷۰
 داندیس (خاندیس) (شف خاء) ۷۹۸ - ۸۰۰
 دجن کھارو ۵۵۸
 دجن پارو ۵۵۸
 قصبہ دریا پور ... ۱۰۱ - ۱۰۴ - ۱۰۴
 درسند (قصبہ) ۵۴۰
 درہنگہ ۵۷۶
 قلعہ درغور ۶۶۹
 دریای گبلن ۷۴۵
 دشت قبیچاق (دشت) ۵۵۶ - ۷۳۶ - ۷۳۷
 دشت ارزہ ۵۷۰ - ۵۷۱
 دشت خالداران ۶۶۵
 دغوی ۵۵۶
 ملک دکن (ملک جنوبی) (شف جیم) ۱۶ - ۲۶
 ۳۰ - ۴۲ - ۷۷ - ۷۸ - ۱۱۹ - ۱۹۷ - ۱۹۸
 ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۳۳ - ۲۶۶ - ۲۸۰
 ۲۸۱ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۳۱۳ - ۳۷۷ - ۳۹۱
 ۴۰۱ - ۴۰۳ - ۴۱۰ - ۴۱۵ - ۴۲۱ - ۴۳۷
 ۴۶۵ - ۴۷۹ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۲۶ - ۵۳۸
 ۵۳۹ - ۵۶۸ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۸ - ۶۰۰
 ۶۲۵ - ۶۳۹ - ۶۴۷ - ۶۴۸ - ۶۶۹ - ۶۹۹

۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۶۷ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۷۱
 ۷۷۲ - ۷۷۳ - ۷۷۹ - ۷۸۱ - ۷۸۵ - ۸۱۸
 خانپور ۴۳ - ۱۰۷ - ۲۳۶ - ۴۸۴ - ۵۴۲
 ۵۵۸ - ۷۳۴
 خانوہ ۳۸۵
 خانپل ۷۲۵
 حقہ (خطا) ... ۸۴ - ۴۳۴ - ۵۵۴ - ۷۳۲
 خراسان ۵ - ۱۵۸ - ۲۱۱ - ۲۲۳ - ۲۲۴
 ۵۹۹ - ۵۰۰ - ۵۵۳ - ۵۶۶ - ۵۸۷ - ۵۸۸
 ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ - ۶۳۶ - ۶۴۵ - ۶۶۰
 ۶۶۳ - ۶۶۹ - ۶۷۱ - ۶۷۲ - ۷۳۷ - ۷۴۹
 ۸۰۳ - ۸۱۴
 خربوزہ ۳۵۱
 خرمابہ ۷۰۲
 خضرپور ۴۳۳
 خلیفہ آباد ۶۳۱
 خلغ ۶۴۹
 خوصت ۱۵۴
 خواجہ چارغلق ۲۸۹
 خوزستان ۵۹۰
 خوش آب ۶۵۱
 خیبر ۳۶۲ - ۳۷۰ - ۳۷۱ - ۴۶۷ - ۴۷۱
 ۴۷۳ - ۴۷۹ - ۴۷۹ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۵۱۲
 ۵۱۴ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۳۱ - ۷۰۲ - ۷۰۳
 ۵۷۹ ۶۶۸
 خیول ۶۶۸
 * حرف دال *
 دابر ۷۹ - ۱۴۵

۳۷۸	دوک	۷۱۱ - ۷۰۹ - ۷۰۳ - ۷۰۱ - ۶۹۸ - ۶۹۷
۳۹۲	دوگون	۷۳۲ - ۷۲۵ - ۷۱۷ - ۷۱۴ - ۷۱۳ - ۷۱۲
۳۹۳	دوگان والي	۷۵۲ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۳ - ۷۳۹ - ۷۳۶
۵۴۰	دور	۷۶۳ - ۷۶۲ - ۷۵۸ - ۷۵۶ - ۷۵۵ - ۷۵۴
۷۹۶ - ۵۳۹	قلعہ دولتاباد	۷۸۶ - ۷۸۴ - ۷۷۹ - ۷۷۴ - ۷۷۳ - ۷۶۷
۵۴۰	دوند	۸۰۵ - ۸۰۴ - ۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۹۹
۷۷۱	قلعہ دول	۸۲۳ - ۸۲۰ - ۸۱۹ - ۸۱۸ - ۸۱۱ - ۸۱۰
۸۱۴	قلعہ دوسندي	۸۳۷ - ۸۳۶ - ۸۳۴ - ... - ... - ...
۱۰۱ - ۹۵ - ۷۷ - ۳۶ - ۳۵	دھلي دارالحک	۵۶۶ - ۵۱۹ - ۴۸۶ - ۴۴۶ - ۳۵۹
۲۸۱ - ۲۴۹ - ۲۴۸ - ۲۳۲ - ۲۲۸ - ۱۱۰	۵۷۲ - ۵۷۰ - ... - ... - ... - ...
۳۹۴ - ۳۶۷ - ۳۶۳ - ۳۷۶ - ۳۷۲ - ۳۶۱	۲۸۵ - ... - ... - ... - ... - ...
۷۴۲ - ۶۷۰ - ۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۳۳ - ۵۱۱	۳۶۸ - ... - ... - ... - ... - ...
۸۳۱ - ۸۲۳ - ۷۹۵ - ۷۷۷ - ۷۶۴ - ۷۴۸	۷۲۱ - ۷۱۳ - ۷۰۱ - ۶۶۷
۶۷	تصبہ دھوب	۴۱۶ - ۴۰۶ - ... - ... - ... - ...
۲۲۹	آب دھارہ	۵۳۳ - ... - ... - ... - ... - ...
۳۶۵	دھنہ گریوہ	۸۰۷ - ۷۰۸ - ۶۵۸ - ۶۲۸ - ۵۶۰
۳۹۹	تصبہ دھکدار	۶۳۷ - ... - ... - ... - ... - ...
۵۶۴	دھکاری	۷۲۵ - ۵۹۷ - ۴۵۳ - ۶۴ - ۳۳
۵۸۰	دھریور	۴۲۸ - ۴۱۰ - ۲۰۸ - ۶۴ - ۳۳ - ۲۴
۵۸۳	دہ پال	۵۲۴ - ۴۳۷ - ... - ... - ... - ...
۷۶۴	دھولپور	۱۹۶ - ۱۹۵ - ۴۰ - ۳۴ - ... - ...
۷۸۶ - ۷۶۷	دھار	۴۶۸ - ۲۰۰ - ... - ... - ... - ...
۷۹۳	دھارور	۷۴۹ - ۷۳۹ - ۷۳۴ - ۴۶۷ - ۳۵۶ - ۴۲
۸۰۰	قلعہ دھارور	۷۹۳ - ۷۶۵ - ۷۶۰ - ۷۵۸ - ۷۵۷ - ۷۵۳
۵	تصبہ دیہہ	۸۱۰ - ۷۹۹ - ۷۹۷ - ۷۹۶ - ۷۹۵ - ۷۹۴
۲۱۰ - ۲۰۰ - ۱۹۸ - ۱۹۶ - ۳۷	دینال پور	۱۶۷ - ... - ... - ... - ... - ...
۷۹۵ - ۷۶۷ - ۵۹۶ - ۲۴۹	۳۶۲ - ... - ... - ... - ... - ...
۴۶	تصبہ دیسہ	۶۳۸ - ۶۲۸ - ۴۵۴ - ... - ... - ...

۴۲۹	قلعهٔ سبید
۵۵۶	۶۴	ست پور (سیت پور)
۲۳۵	آب سفلج (دریای سفلج) (رود بار سفلج)			
۷۴۷	۵۸۳	۴۶۹	۳۷۲	۲۴۷ - ۳۴۷
۵۰۵	۵۰۴	سقی وئر
۵۳۷	سترام
۷۵۶	قلعهٔ ستونده
۷۹۵	سناو
۷۶۶	سجاول پور
۳۳	سدهپور
۱۸۹	۶۵	۴۵	۳۴	۵ - ۴ - ۳ - ۵
۴۷۲	۴۱۳	۳۷۱	۱۹۶	۱۹۶ - ۱۹۶ - ۱۹۶
۶۴۱
۱۹	۱۸	۱۶	۱۴	۱۳ - ۱۳ - ۱۳
۴۲۱	۲۱۴	۲۱۱	۵۹	۵۸ - ۳۴ - ۲۷
۴۲۵	۵۱	سرکچ
۳۷۰	۳۴۰	۳۳۱	۷۱	آب سرو (دریای سرو)
۳۷۲	۳۷۱
۸۱	قلعهٔ سرباری
۱۲۰	سرهري (نهر)
۶۳۷	۱۵۴	سراب
۲۲۸	سرای باولي
۳۲۲	سرای راني
۸۰۹	۳۳۳	سرهري پور
۳۴۳	سرای کوٹ کچھواہ
۵۱۹	۳۶۷	۳۶۱	۳۶۰	...
۳۷۲	سرای دولت خان
۴۶۷	سرای آباد

۵۷۴	۵۵۰	۵۳۶	۴۷۱	۴۷۰	۳۵۰
۷۸۴	۷۲۸	۶۴۹	۶۳۰	۶۲۸	۶۲۴

۸۰۳
۵۷۷

* حرف زاء *

زیلستان (زیل) (کابل) (شف کاف) ۲۴۴ - ۲۸۸

۳۸۵	۳۷۳	۳۶۹	۳۶۷	۳۵۸	۳۴۴
۴۹۲	۴۹۱	۴۸۷	۴۷۷	۴۷۲	۴۶۲

۷۰۲	۶۵۲	۵۶۵	۵۱۷	۵۱۵	۴۹۳
-----	-----	-----	-----	-----	-----

زمانیه ۳۰۹ - ۲۲

زنگان ۵۸۸

زین لکا ۷۳۳ - ۷۲۷

* حرف سین *

ساننج (ساهج) ۷

قلعهٔ سالیبر ۳۰

سانگنیر ۳۸

دریای سابر مئی ۴۱۱ - ۵۱

سارنگ پور ۷۹۵ - ۳۲۴ - ۳۱۳ - ۶۸ - ۶۷

سارن ۳۹۶ - ۸۳

بندر سانگام (سانگانو) ۱۲۰ - ۱۱۸ - ۱۰۹

... ۳۲۰ - ۲۳۲ - ۲۳۱

قصهٔ سانبهر ۲۷۸ - ۲۵۰

سال اولنگ ۴۴۷ - ۴۴۵

دریای ساکنی ۴۵۹

سانولی گده ۴۸۹

سارل ۶۰۰

قلعهٔ سارنگ گده ۶۱۶

کوه ساپن ۷۷۸ - ۷۷۷ - ۷۶۲

۵۲۶	سمج	۵۶۵	۴۸۶	۳۹۲	...	سرای خیر آباد
۷۳۲	۷۳۸	۷۳۷	۷۳۶	۵۵۵	سورقنه	۵۰۷	۵۰۶	سری نگر (دارالملك کشمیر)
۸۰۴	۶۲۴	۶۲۳	۵۶۵	۵۵۳	۵۴۳
۳۹۷	۳۴۹	۳۴۸	۳۷	۳۶	سنبل	۷۲۹	۷۲۶	۶۳۰
۷۷۱	۶۷۱	۵۳۷	۴۲۱	۳۰۸	...	۵۱۹	هرخ دیوار
۳۷۲	۳۵۷	۳۳۷	۳۳۶	۱۵۶	۳۶	سند	۵۳۳	۵۳۲
۶۳۳	۶۱۶	۶۰۷	۶۰۱	۵۲۶	۴۸۷	قلعه سرورپی
۶۶۰	۶۳۸	۶۳۷	۵۳۷	سرای تادهو سنگه
۲۹۱	۱۱۹	۱۰۶	سزارگانو (سزار گام)	۵۳۹	سرای جوگی
۸۲۱	۸۰۹	۴۳۹	۴۳۳	۵۶۴	سرای سید
۱۵۶	سند ساگر (نیلاب) (دریای هند) (آب سند)	۵۷۴	۵۶۴	سرای زین الدین علی
۳۵۱	۳۴۷	۳۴۶	۳۴۴	۳۳۷	۳۳۶	۵۶۴	سرای بهادر خان
۳۷۲	۳۷۱	۳۵۶	۳۵۵	۳۵۴	۳۵۳	۵۷۱	۵۶۶	سرای خواجه یاقوت
۴۸۵	۴۷۶	۴۷۳	۴۷۰	۴۶۹	۴۶۷	۶۲۸	سرای چروہ
۵۱۹	۴۹۶	۴۹۴	۴۹۱	۴۸۷	۴۸۶	۶۲۸	سرای مر
۶۰۲	۵۷۳	۵۶۵	۵۵۹	۵۵۷	۵۲۰	۶۵۲	سرورنج
۷۰۳	۶۳۹	۶۳۳	۶۳۰	۶۱۳	...	۷۲۸	ولایت سوکچھہ
۴۶۸	۳۴۲	۳۴۱	قصبة سمنٹ	۸۲۴	تھانہ سری نگر بنگالہ
۳۶۲	سنجد درہ	۵۰۸	سعدی منزل
۴۱۷	قصبة ستورس	۵۱۹	مفید سنگ (جلکہ سیلا سنگ) (شف جیم)
۵۴۰	سنبلہ	۵۶۹	۵۶۷	۵۶۶
۵۲۷	قصبة سندہ	۳۴۹	۱۱۹	قصبة سلیم پور
۵۷۷	سناجارت	۳۳۲	۲۴۹	۲۰۷	...	سلطان پور (خضر آباد)
۶۳۳	۶۱۶	قصبة سن	۷۷۱	۶۵۵	۶۴۸	۶۴۷	۶۶۹
۱۷	۱۱	۹	۵	...	بندر سورت (ولایت سورتنہ)	۵۸۰	۳۲۰	سلیم آباد
۲۰۷	۱۶۳	۱۱۷	۴۲	۳۶	۲۴	۵۸۸	سلطانیہ
۶۶۱	۶۱۹	۵۹۳	۴۲۷	۴۱۲	۳۸۹	۶۱۵	حلی (سیلی)
۷۷۰	۷۱۷	۷۰۹	۷۱۶	۶۹۷	سلیم نگر

۵۳۸ - ۵۳۷ - ۴۷۰ - ۳۳۶ ...	سیالکوٹ	۲۳ - ۲۲ - ۱۸ - ۱۶ - ۱۱	قلعہ سورت
۶۱۶ - ۶۱۵ - ۶۰۱ - ۴۹۵ ...	قلعہ سیہون	۲۹ - ۲۸ - ۲۷
۵۵۹	رود میکرپی	۸۱ - ۴۵ - ۳۴	موجت
۵۸۳	حیدرہ	۹۴ - ۷۳ - ۷۲	دریای سون (آب سون)
۶۲۴ - ۶۱۶ - ۶۱۴ - ۶۱۳ - ۶۰۲	سیوستان	۱۶۱ - ۱۰۵
۶۶۶ - ۶۶۰ - ۶۴۲ - ۶۳۷	۱۶۸ - ۱۶۷ - ۱۱۰ - ۸۲ - ۸۱	قلعہ سوانہ
۶۴۵ - ۶۳۶ - ۶۱۴	سیستان (نیمروز)	۱۵۸ - ۱۳۶ - ۸۱	سوانہ
۶۶۶	قلعہ سیوی	۱۰۷	قصبہ سورج گڑھ
۷۴۶	قلعہ سیل گڑھ	۴۷۷ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۱۱۷	ولایت شواد
* حرف شین *		۴۹۳ - ۴۸۷ - ۴۸۶ - ۴۸۲ - ۴۸۱ - ۴۷۸	...
۶۶۵ - ۲۶۴ - ۹	شام	۵۴۷ - ۵۳۴ - ۵۳۲ - ۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۵	...
۲۳۴	شادی وال	۶۱۳ - ۵۸۴ - ۵۷۳ - ۵۷۰ - ۵۶۵ - ۵۵۹	...
۶۵۵ - ۶۰۰ - ۳۴۶	شاهم علی	۷۰۸ - ۷۰۵ - ۶۵۸ - ۶۳۹ - ۶۲۵ - ۶۱۸	...
۴۹۹	شاهزادہ پور	۳۱۸	سورنپور
۴۶۸	شاه آباد	۶۰۱ - ۵۳۸	سودھیرہ
۵۱۴ - ۵۱۳	شادی	۷۰۹ - ۶۳۸ - ۶۲۴ - ۶۲۰ - ۶۱۹	سورمانتھ
۵۳۷	شاہ درہ	۷۹۸	قلعہ سونگر (سونگر)
۶۴۰	شاہ زادی	۳۷۲ - ۳۴۶ - ۳۴۵ - ۲۴۹	سپرند (سرہند)
۷۲۰ - ۷۱۸ - ۷۰۳	شاہ پور آباد (شاہ پور)	۷۴۷ - ۶۹۶ - ۶۴۷ - ۵۷۸ - ۵۰۱ - ۴۶۸	...
۸۰۹ - ۷۶۵ - ۷۵۴ - ۷۵۳ - ۷۴۶	۲۸۵	سپرانو (شہرلم) (شف شین)
۷۸۶ - ۷۶۵ - ۷۶۲ - ۷۶۱	شاہ گڑھ	۵۷۸	سرکار سہانپور
۵۴۸	دریای شیرا	۶۳۱	قلعہ سہجپال
...	ممالک شرقی (بلاد شرقی) (شرقی دیار) (دیار شرق)	۵۹۵ - ۲۲	سجاد آب
۴۰ - ۱۹ - ۴	(بنگالہ) (شف باد)	۸۸	سید پور
۹۰ - ۸۶ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۸ - ۷۰	۲۳۴	قصبہ سیام
۱۴۲ - ۱۱۷ - ۱۱۴ - ۱۱۳ - ۹۵ - ۹۳	۲۴۵	سیدری
۱۹۸ - ۱۹۶ - ۱۷۷ - ۱۷۶ - ۱۶۰ - ۱۴۳	۶۱۳ - ۶۰۸ - ۴۹۵ - ۲۴۹	سیہون (سپران)
۳۱۲ - ۳۰۸ - ۲۹۸ - ۲۹۴ - ۲۸۳ - ۲۲۳	...	۶۳۷ ۶۳۳

۷۴۲	ضمائم	۳۳۷ - ۳۳۶ - ۳۱۹ - ۳۱۶ - ۳۱۵ - ۳۱۴
					* حرف طاء *	۳۹۹ - ۳۹۶ - ۳۷۳ - ۳۷۲ - ۳۶۱ - ۳۵۵
۱۵۵ - ۱۵۳	غالبان (شاف ناء)	۵۱۶ - ۴۶۸ - ۴۲۱ - ۴۱۵ - ۴۱۲ - ۴۰۵
۵۵۶	طوقان	۷۴۳ - ۷۰۹ - ۶۷۱ - ۶۲۴ - ۶۱۵ - ۵۱۸
۶۹۱	کوه طور	۵۹۱
					* حرف ظاء *	شمالی کوهستان (شاف کاف) ۵۸۱ - ۵۰۹ - ۳۲۲
۲۸۹	قلعه ظفر	۶۵۵ - ۶۵۴ - ۶۳۱ - ۶۱۸ - ۶۱۵ - ۵۸۳
					* حرف عین *	۶۶۲ - ۶۶۷ - ۷۰۳ - ۷۴۴ - ۷۴۲
۴۲۴ - ۴۱۱	عثمان پور	۸۲۲ - ۷۴۶
۳۸۵	عدس	۳۴۹
۲۳۲ - ۲۲۸ - ۲۲۷	عراق	۸ - ۹ - ۱۰ - ۱۷ - ۱۹۵ - ۴۱۵
۵۸۹ - ۵۵۵ - ۵۰۰ - ۴۹۹ - ۴۹۲ - ۲۸۸						۶۳۸ - ۶۱۵ - ۴۹۹ - ۴۵۸ - ۴۵۴ - ۴۳۲
۷۳۴ - ۷۳۱ - ۶۶۳ - ۶۶۰ - ۵۹۲ - ۵۹۰						۸۳۹ - ۷۰۹ - ۷۰۸ - ۶۵۷
۸۱۶ - ۷۴۵		شهرام (سہرانو) (شاف سین) ۱۳۳ - ۱۳۲
۵۱۴ - ۵۱۳ - ۴۸۶ - ۴۴۶					ملي مسجد	۵۱۴ - ۳۶۹ - ۳۶۷
۷۰۹	دربای عمان	۷۳۳ - ۷۲۷ - ۵۸۳ - ۵۴۷
					* حرف غین *	شیرو پور ۹۵ - ۱۰۵ - ۳۲۷ - ۴۰۶ - ۴۱۸ - ۴۳۹
۲۸۶ - ۲۸۱ - ۱۸۵ - ۱۷۰ - ۹۲ - ۲۲					غازی پور	۷۸۴ - ۶۹۷ - ۴۶۳ - ۴۴۶ - ۴۴۸
۳۷۰ - ۳۰۶ - ۲۸۷		شیر گدھ ۱۸۸ - ۱۹۹
۵۳۹	غازی کوٹ	۲۱۷ - ۲۳۲ - ۳۹۱ - ۴۰۱ - ۵۵۵
۵۱۹	غریب خانہ	۷۴۷ - ۵۸۸ - ۵۶۳
۶۰۱ - ۵۷۳ - ۵۲۵ - ۱۱۷					غزنین (غزنی)	۵۶۴ - ۵۳۲
۸۱۵ - ۷۷۶ - ۶۵۸ - ۶۵۴ - ۶۴۵	...					شیر کوٹ بونہ ۵۸۳
۸۲۸ - ۴۴۴ - ۱۵۴	...				غوری (غور)	۴۴۷
۳۶۲	آب غور بند	* حرف صاد *
۳۶۷ - ۳۶۶	غور بند	۲۶۳ - ۲۶۰
۳۲۴ - ۱۰۴	غیاث پور	۳۶۰ - ۳۶۰
					* حرف فاد *	باغ صدا

۵۹۲ - ۵۹۱ - ۵۹۰ - ۲۲۶ - ۲۲۴	قزوین	۵۵۵ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۸۴	ملک فارس (فرس)
۷۴۷		۶۸۸ - ۶۶۵ - ۵۹۰	
۶۶۵	قسططنیه (استنبول)	۶۶ - ۵۲ - ۳۸	فتحپور (دارالخلافه) (شف دال)
۵۲۹	قصور	۱۱۲ - ۱۱۱ - ۱۰۷ - ۸۵ - ۸۳ - ۸۲ - ۷۴	
۶۴۵	قلات	۲۰۳ - ۲۰۲ - ۱۸۳ - ۱۷۶ - ۱۶۴ - ۱۱۴	
۵۹۱	قم	۳۷۳ - ۳۷۲ - ۲۷۹ - ۲۴۸ - ۲۴۶ - ۲۲۷	
۷۴۷ - ۷۱۶ - ۱۱۰	قنوج	۳۱۵ - ۳۹۷ - ۳۹۱ - ۳۸۳ - ۳۷۶ - ۳۷۴	
۴۰۷ - ۲۸۸ - ۲۴۹ - ۲۰۹ - ۱۱۷	قندهار	۴۶۶ - ۴۶۷ - ۴۳۶ - ۴۳۱ - ۴۲۶ - ۴۲۱	
۵۹۲ - ۵۸۴ - ۵۲۵ - ۵۱۲ - ۴۹۲ - ۴۷۵		۸۲۹ - ۸۲۲ - ۷۹۴ - ۵۸۱ - ۴۹۳ - ۴۹۱	
۶۴۵ - ۶۴۴ - ۶۳۶ - ۶۱۶ - ۶۰۳ - ۶۰۱		۱۰۵	فتحپور پتله
۶۶۶ - ۶۵۸ - ۶۵۱ - ۶۵۰ - ۶۴۸ - ۶۴۶		۴۰۰ - ۳۴۰ - ۲۹۱ - ۱۱۹ - ۱۰۹	فتح آباد
۷۰۵ - ۶۹۷ - ۶۷۲ - ۶۷۱ - ۶۶۹ - ۶۶۸		۴۴۹	
۸۱۵ - ۸۰۷ - ۸۰۶ - ۸۰۴ - ۷۴۱ - ۷۳۹		۵۱۲	قصبه فتحپور
۸۲۸ - ۸۲۲ - ۸۲۱		۵۳۴	فتحپور هندو
۱۵۵ - ۱۵۴ - ۱۵۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱	قندوز	۶۳۹	قلعه فتح آباد
۴۴۴ - ۴۴۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸		۱۵۱	فرخار
۱۵۳	قلعه قندوز	۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۰۱ - ۲۲۳	فرغانه
۵۹۶	قنولا	۵۸۷	فردا پور
۶۶۸	قلعه قندهار	۶۴۵	فرا
۳۶۳	قورقاسی	۸۲۸ - ۶۶۳	دریای نرات
۵۹۰ - ۲۲۴	قلعه قهقه	۶۵۵	فضل آباد
۳۴۶	قهار (قهارا) (کهارا)	۳۴۳	فیروز پور
* حرف کاف *		۳۹۳	فیض آباد
۵۸۴ - ۴۱۵ - ۳۷۲ - ۸۸ - ۱۹		* حرف قاف *	
۸۳۴ - ۶۵۱ - ۵۸۵	کالپی	۵۷۱ - ۴۴۳ - ۱۵۲ - ۱۵۱	قرانگین
۵۸	کابل (کابلستان) (زابلستان) (شف زاء)	۱۵۲	قرغر
۱۵۸ - ۱۵۶ - ۱۵۲ - ۱۴۹ - ۱۱۷ - ۱۰۸		۴۷۵ - ۳۶۶ - ۳۶۲	قرا باغ
۳۳۵ - ۲۹۴ - ۲۹۲ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۲۴۴		۷۳۹	قرشی

۵۳۸	کاجنوار (ادی دت)	۳۵۳ - ۳۵۱ - ۳۴۶ - ۳۴۴ - ۳۳۷ - ۳۳۶
۵۵۸	کانپلا	۳۶۸ - ۳۶۷ - ۳۶۲ - ۳۵۹ - ۳۵۶ - ۳۵۵
۵۶۸	کالی بهیت	۴۶۷ - ۴۶۶ - ۴۶۵ - ۴۶۴ - ۴۶۳ - ۴۶۱
۵۸۳	کاهلور	۴۹۱ - ۴۸۵ - ۴۷۶ - ۴۷۵ - ۴۷۳ - ۴۷۱
۶۴۰	۶۴۵	ولایت کافران	۵۱۸ - ۵۱۳ - ۵۱۲ - ۵۱۱ - ۵۱۰ - ۴۹۲
۶۳۱	کالوپار	۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۵۳ - ۵۴۸ - ۵۴۵ - ۵۱۹
۶۹۷	قلعه کاکرویه	۶۰۵ - ۵۷۸ - ۵۷۵ - ۵۷۴ - ۵۷۳ - ۵۶۹
۷۷۹	۷۵۳ - ۷۴۶ - ۷۴۴	کاونل	۶۴۶ - ۶۴۰ - ۶۳۹ - ۶۳۶ - ۶۲۴ - ۶۰۷
۷۸۸	قلعه کالنه	۶۶۲ - ۶۵۸ - ۶۵۴ - ۶۵۳ - ۶۵۲ - ۶۵۱
۷۹۹	۷۹۰	کالنه	۷۲۰ - ۷۰۸ - ۷۰۵ - ۷۰۴ - ۷۰۳ - ۷۰۰
۶۲۲	۵۰۳	کپرنل (کترنل)	۸۲۶ - ۸۲۰ - ۷۹۸ - ۸۹۳ - ۷۵۱ - ۷۴۳
۵۱۶	۵۱۵ - ۵۰۸ - ۵۰۵	کنهور (کنهور)	۸۱۴ - ۸۰۶ - ... - ... - ... - ...
۶۰۴	۵۵۷ - ۵۴۳	۴۹۰ - ۴۲۳ - ۱۵۱ - ۱۵۰ - ۱۴۹
۱۲۹	قلعه ککی (سارنگ گدهه) (شف سین)	۷۳۲ - ۷۳۱ - ۶۴۱ - ۶۲۵ - ۵۵۶ - ۵۵۴
۶۱۵	۷۴۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۶۱۵	۱۳۱	ککک	۱۷۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۵۳۰	قصه کذاره	۳۴۸ - ... - ... - ... - ... - ...
۵۴۶	قلعه کچره	۴۷۶ - ۳۵۶ - ... - ... - ... - ...
۶۷	۴۳	کچره	۳۶۲ - ... - ... - ... - ... - ...
۶۲۹	۵۹۳ - ۵۲۴ - ۴۷۲	ولایت کچره	۳۹۳ - ... - ... - ... - ... - ...
۸۰۰	۷۹۶ - ۵۷۶	کچره (کچره)	۸۳۴ - ۷۳۹ - ۷۲۸ - ۳۷۲ - ... - ...
۷	قصه کری (گری) (گدهه) (شف گان)	۳۹۹ - ... - ... - ... - ... - ...
۴۸	۴۷	۴۷۱ - ۴۳۷ - ... - ... - ... - ...
۸۹	پرگنه کراکت	۴۸۳ - ... - ... - ... - ... - ...
۲۱۲	کروهه (کروهه)	۵۴۸ - ۵۲۳ - ۵۲۲ - ۵۰۲ - ... - ...
۶۰۴	۲۲۹	قلعه کروهه	۷۷۵ - ۶۱۸ - ... - ... - ... - ...
۲۴۱	کرجهک	۵۲۶ - ... - ... - ... - ... - ...
۳۲۸	قصه کوه	۶۴۲ - ۵۳۱ - ... - ... - ... - ...

۵۵۹ - ۵۵۸	دریای کشن گنگ	۷۳۳ - ۱۴۳۳	کریه
۸۳۵	کشنوار	۱۴۸۳ - ۱۴۸۲ - ۱۴۷۸	کرائی ...
۶۳۹	ککینانی	۱۴۸۱	کرنا ...
۱۴۶۹ - ۳۴۹ - ۳۴۸ - ۲۴۷	کلانور	۵۹۰	کرمان
۳۹۷ - ۳۷۰	کلیان پور	۶۱۴	قلعه کری سیستان
۶۱۵	کلکل گهائی	۷۲۸	کون پور
۵۳۳ - ۳۴۹ - ۱۱۴	سروکار کماؤن	۷۶۸	کر گانو
۱۴۴۵ - ۱۴۴۴ - ۱۵۴	کهمرد	۲۵۹	کستل (کینهل)
۳۹۸	کمل گانو	۲۷۹ - ۲۴۷ - ۲۳۴ - ۱۱۷	کشیر (دارالملک)
۱۴۲ - ۱۱ - ۹ - ۸	بندر کنبایت (کهناییت)	۱۴۷۴ - ۱۴۶۹ - ۱۴۵۰ - ۳۸۹ - ۳۷۵ - ۳۱۸	
۱۴۲۸ - ۱۴۲۲ - ۱۴۱۳ - ۱۴۱۱ - ۲۱۴ - ۲۰۸		۱۴۹۴ - ۱۴۹۳ - ۱۴۸۸ - ۱۴۸۶ - ۱۴۸۱ - ۱۴۸۰	
۸۲۴ - ۶۲۸ - ۱۴۳۶ - ۱۴۲۹		۵۰۶ - ۵۰۵ - ۵۰۴ - ۵۰۳ - ۵۰۱ - ۴۹۶	
۹۱	قلعه کنجابه (کنجابه)	۵۲۲ - ۵۲۱ - ۵۱۶ - ۵۱۵ - ۵۰۸ - ۵۰۷	
۹۴	نهر کنباس	۵۴۰ - ۵۳۹ - ۵۳۷ - ۵۲۸ - ۵۲۶ - ۵۲۵	
۱۲۰	کنکو	۵۴۸ - ۵۴۷ - ۵۴۵ - ۵۴۳ - ۵۴۲ - ۵۴۱	
۱۵۸	کنوجه (کنوجه)	۵۵۹ - ۵۵۷ - ۵۵۶ - ۵۵۲ - ۵۵۱ - ۵۴۹	
۷۱۴ - ۱۴۳۳ - ۲۵۹	کناره سندر	۵۹۵ - ۵۸۱ - ۵۷۹ - ۵۷۶ - ۵۶۸ - ۵۶۴	
۳۲۴	قلعه کنت رهتاس	۶۱۵ - ۶۱۳ - ۶۱۱ - ۶۰۵ - ۶۰۳ - ۶۰۱	
۳۲۸	آب کنت	۶۲۴ - ۶۲۱ - ۶۲۰ - ۶۱۹ - ۶۱۷ - ۶۱۶	
۱۴۹۳	کنجا	۶۴۴ - ۶۴۱ - ۶۲۸ - ۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۵	
۶۲۵	کنر (کنیر)	۶۵۸ - ۶۵۷ - ۶۵۴ - ۶۴۹ - ۶۴۸ - ۶۴۷	
۶۴۲ - ۶۳۹	کنشان (کشال)	۷۰۹ - ۷۰۸ - ۷۰۷ - ۷۰۵ - ۶۹۱ - ۶۹۰	
۶۴۰	قلعه کنشان	۷۴۲ - ۷۳۲ - ۷۳۱ - ۷۲۳ - ۷۲۱ - ۷۲۰	
۶۴۰	کندی کهار	۸۲۳ - ۷۸۴ - ۷۷۵ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۳	
۶۶۶	کنجابه	۸۳۵ - ۸۲۴	
۷۵۷	قصبه کنهر دولقباد	۱۴۴۳ - ۱۵۴	کشم ...
۵۷۷ - ۲۲۸ - ۱۴۶ - ۲۷	بندر کونده	۵۲۶	کشک
۶۶۹		۵۵۴	ولایت کش

۵۷۷	کول	۸۱	ره کورینه
۶۲۰	کوکه بندر	۸۸	ردي (کوري)
۶۲۷	کول ایسر	۹۲ - ۸۹ - ۸۸	ب کودي
۸۰۸ - ۷۰۲	کوخت (کوبت) (کوبست)	۱۰۸	ونه
۷۳۰	کوه سفید	۱۴۳ - ۱۴۲ - ۱۴۱ - ۱۴۰	لايت کوچ
۷۸۰ - ۷۷۸ - ۷۷۷	کوه کوهيه	۷۳۳ - ۷۲۴ - ۷۱۷ - ۷۱۶
۸۰۰	کوهستان اوسه	۱۴۱ - ۲۸۹ - ۲۸۸ - ۱۵۵ - ۱۵۲ - ۱۵۱	کولاب
۸۰۸	آب کوسي	۵۷۱ - ۱۴۴۵ - ۱۴۴۴ - ۱۴۴۳ - ۱۴۴۲
۸۱۰	قلعه کولير (کولير)	۱۷۵ - ۱۷۴	کوکنده (کلکندخ) (شف گان)
۳۵	کهننوني (از مضافات ناگور)	۱۹۶ - ۱۹۲ - ۱۹۱ - ۱۹۰ - ۱۸۵
۱۰۸	کهيل گانو	۲۲۷	کوٹ بوقلي
۱۷۴	کهنمور	۲۳۴	کوهانه
۶۷۰ - ۲۱۴۷	کهلور (کهنور)	۲۳۸	قلعه کوهلمير
۳۴۸ - ۲۱۴۷	کهنوروال (کهنوروال)	۲۳۹	حصار کوننده
۳۰۰	کهازي گنگ	۳۴۱ - ۲۴۸	کوهستان شمالي (شف شين)
۳۱۵	کهرک پور	۵۰۱ - ۱۴۷۶
۳۴۶	کهيپ	۲۵۹	قصبه کراس
۴۳۷	بندر کموکهد	۳۴۰	کوزج
۴۵۴	کهنري	۵۶۵ - ۳۵۹	کورکهنري
۵۷۴ - ۵۱۴ - ۴۸۹	کهرله (کهيرله) (کهرله)	۴۲۶	کوراکهانه پور
۷۵۱	۴۵۳	کوندل
۵۵۱	کهند پل	۴۷۹	کوکره
۶۴۱ - ۵۶۴	کهورا (کهوره)	۵۵۸ - ۴۸۱ - ۴۸۰	کوارعست
۶۳۱	کهارا گنده	۴۹۲	کوه سياده
۶۳۱	کهنان	۷۲۶ - ۵۵۸ - ۵۵۳ - ۵۲۲	کوه سليمان
۸۰۸	کهنره	۵۳۲	کوسو
۴۶۱ - ۳۲۱ - ۱۰۷	کيدهور	۵۶۷	کول کوراک
۲۳۸	کيلواره	۵۷۰	کوشکل

۳۹۹ - ۳۹۸ - ۳۰۷ - ۲۹۹ - ۱۶۸ - ۱۶۲

۶۰۱ - ۴۱۱

گذهه مكنيسر ۱۳۴

ولايت گذهه (رابسين) (شف رام) ۱۵۸ - ۳۲۲

۸۰۴ - ۷۲۸ - ۵۶۰

گذر چوسه (چوسا) (شف چه) ۹۳ - ۱۰۵

۳۲۳ - ۲۸۷ - ۲۸۶ - ۱۸۵ - ۱۴۲ - ۱۰۷

گذر جهيلم ۳۴۹

گذر گاه کابل ۳۶۹ - ۵۶۷

گذر هلدي ۳۷۱

گذر چوگاني (چوگالي) ... ۳۷۲ - ۶۱۸

گرجستان ۲۲۵ - ۵۹۰ - ۸۲۵

گرديز ۳۹۲

گريوه خيبر ۵۶۶

گريوه ماران ۶۱۷

ملك گرم ديزر ۶۶۹ - ۸۱۷ - ۸۲۸

گلکنده (کوننده) (شف کاف) ۶۷ - ۲۹۷

۷۴۵ - ۷۸۲ - ۷۸۷ - ۷۸۹ - ۷۸۸

آب گنگ (درياي گنگ) ۲۲ - ۷۱ - ۸۳

۹۸ - ۹۶ - ۹۴ - ۹۳ - ۹۲ - ۹۱

۱۰۹ - ۱۰۸ - ۱۰۵ - ۱۰۴ - ۱۰۳ - ۱۰۱

۱۸۵ - ۱۶۱ - ۱۴۱ - ۱۳۶ - ۱۳۱ - ۱۱۰

۲۸۷ - ۲۹۱ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۶

۳۸۸ - ۳۹۷ - ۴۱۵ - ۴۱۷ - ۴۲۰ - ۴۲۳

۴۵۹ - ۵۶۷ - ۷۱۹ - ۷۴۸ - ۷۶۰ - ۷۶۱

۷۶۶ - ۷۸۶ - ۷۸۸ - ۷۹۰ - ۷۹۱ - ۷۹۲

۷۹۴ - ۷۹۶ - ۷۹۷ - ۷۹۹

درياي گندمک (گندک) ۹۸ - ۳۶۰ - ۳۸۸

کچ ۶۶۶

• حرف کاف •

مربط گجرات ۴ - ۵ - ۷ - ۸ - ۹ - ۱۷

۳۱ - ۲۳ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۳۴

۳۵ - ۳۶ - ۳۷ - ۴۰ - ۴۱ - ۴۳ - ۴۴ - ۴۵

۴۶ - ۴۷ - ۴۸ - ۵۰ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳

۵۴ - ۵۷ - ۶۰ - ۶۲ - ۶۳ - ۶۴ - ۶۵

۶۶ - ۶۸ - ۷۰ - ۷۳ - ۷۷ - ۷۹ - ۸۶

۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۲ - ۱۳۵

۱۳۶ - ۱۴۷ - ۱۶۳ - ۱۶۵ - ۱۸۵ - ۱۹۰

۱۹۳ - ۱۹۵ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۲۰۶ - ۲۰۷

۲۱۱ - ۲۱۳ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۲۷ - ۲۳۳

۲۵۰ - ۲۵۲ - ۲۶۱ - ۲۶۲ - ۲۶۴ - ۲۶۶

۲۹۷ - ۲۸۰ - ۳۱۳ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۸

۳۷۲ - ۳۸۵ - ۳۸۷ - ۴۰۳ - ۴۰۹ - ۴۱۰

۴۱۳ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۲۲ - ۴۲۳ - ۴۳۰

۴۶۹ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۴ - ۴۶۷ - ۴۶۸

۴۷۱ - ۴۸۹ - ۴۹۰ - ۵۱۷ - ۵۲۴ - ۵۳۰

۵۳۱ - ۵۵۰ - ۵۷۱ - ۵۷۸ - ۵۸۱ - ۵۸۲

۵۸۵ - ۵۸۶ - ۵۸۷ - ۵۹۳ - ۶۰۰ - ۶۰۵

۶۱۹ - ۶۲۰ - ۶۳۱ - ۶۳۸ - ۶۳۹ - ۶۴۴

۶۴۷ - ۶۴۹ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۷۰

۶۹۷ - ۶۹۹ - ۷۰۰ - ۷۱۴ - ۷۲۴ - ۷۳۴

۷۵۴ - ۷۶۲ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۸۰۱ - ۸۰۶

۸۳۱ - ۸۲۵

قصبه گجرات ۷۲۴

گذهي (گزي) (گري) (شف کاف) ۲۳

۶۶ - ۶۵ - ۷۰ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۴۲

۶۴۸ - ۶۳۰ - ۶۲۸ - ۶۲۶ - ۶۱۸ - ۶۱۵	۵۷۰
۷۳۳ - ۶۹۸ - ۶۷۰ - ۶۶۰ - ۶۵۵ - ۶۴۹	۳۹۳ گدگ محل
۷۷۲ - ۷۵۹ - ۷۵۶ - ۷۴۷ - ۷۴۶ - ۷۳۴	۷۲۸ گدیش پور
۸۳۴ - ۸۲۳ - ۸۰۱ - ۷۹۸ - ۷۹۵ - ۷۸۷	۶۳۲ - ۶۰۷ - ۶۲ - ۶۱ ... گورکھپور
۸۳۹ - ۸۳۸	۱۶۱ - ۱۶۰ شهر گور
۲۳۶ - ۲۲۰ لاوالی	۷۶۴ - ۷۶۲ - ۷۱۲ - ۵۸۳ - ۱۷۴ ... گوالیار
۳۶۰ لاجی پور	۷۹۸ - ۷۸۵ - ۷۷۹
۵۴۰ لاہ	۵۳۸ گوناچور
۶۲۸ - ۵۴۸ ولایت لار	۷۴۳ دریای گونڈری
۶۵۶ - ۶۵۲ - ۶۳۲ - ۶۳۴ بندر لاهری	۷۴۶ گونڈ وال
۸۲۴ - ۷۱۶	۷۵۱ گونڈوانہ
۷۳۳ درگ لار	۸۰۲ قلعہ گوالیار
۷۸۷ لاچن	۱۶۰ - ۱۳۱ - ۱۱۹ - ۱۱۸ - ۸۳ گھوڑا گھاٹ
۸۴ کوہ لبنان	۳۱۸ - ۳۱۶ - ۳۰۱ - ۳۰۰ - ۳۹۹ - ۱۶۱
۷۷۷ لعل باغ	۸۰۸ - ۷۱۶ - ۷۱۴ - ۵۷۶ - ۵۲۵ - ۴۰۰
۳۴۹ - ۱۰۹ لکھنؤ	۴۵۴ گھائی وارا
۲۳۵ لکھی قیام پور	۴۶۳ قلعہ گھوڑا گھاٹ
۸۰۸ - ۵۸۳ لکن پور (لکھن پور)	۵۳۹ گھائی بدو
۶۰۸ - ۶۰۱ لکھی	۵۵۹ گھی
۵۲۶ - ۵۱۴ - ۴۷۵ - ۴۴۷ - ۴۴۵ لغانات	۸۱۱ گھائی چاندا
۵۷۱	۶۶۶ - ۵۹۰ - ۵۸۹ - ۵۸۸ - ۱۴۴ گیلان
۵۸۷ کوہ لنکر	۳۹۷ - ۳۲۴ - ۳۲۲ گپا
۵۱۰ لنکر کوٹ	* حرف لام *
۳۲۲ - ۹۱ لوهري (لہری)	دارالملک لاہور (دارالسلطنہ) ۱۱۰ - ۴۰ - ۳۷
۹۴ لودی پور	۳۴۵ - ۳۴۴ - ۲۶۲ - ۲۴۷ - ۲۳۵ - ۲۲۷
۲۲۶ - ۱۲۰ لونی	۵۲۹ - ۵۲۳ - ۵۱۱ - ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۴۷
۱۴۷ لودھیانہ	۵۶۹ - ۵۶۷ - ۵۵۷ - ۵۵۱ - ۵۴۳ - ۵۳۷
۲۰ لوچک	۶۰۳ - ۶۰۱ - ۵۷۵ - ۵۷۳ - ۵۷۲ - ۵۷۰

۵۶۳	مانک ژاله	۶۳۱	لور گڏهه
۵۶۸	ماما خانرون	۷۴۹	قلعه لومگڏهه
۸۰۸ - ۵۸۳	مانکوٽ	* حرف ميم *					
۵۹۱	ماوندنران	۲۴ - ۲۳ - ۱۷ - ۱۰	صوبه مالوه (ولايت مالوه)				
۶۲۷	ڊو مانکلي	۲۱۲ - ۱۹۴ - ۱۷۰ - ۶۷ - ۶۲ - ۴۳ - ۳۳					
۱۴۶ - ۶۳۲	قلعه مانپور	۲۸۰ - ۲۶۴ - ۲۶۲ - ۲۴۹ - ۲۳۷ - ۲۱۸					
۱۱۳	مالپور	۴۲۳ - ۴۲۱ - ۴۱۳ - ۳۸۶ - ۳۷۲ - ۳۱۳					
۱۸۰ - ۷۷۹ - ۷۷۸ - ۷۷۷	قلعه مالي گڏهه	۴۳۸ - ۴۳۶ - ۴۳۰ - ۴۲۸ - ۴۲۷ - ۴۲۵					
۱۸۲	۵۳۹ - ۵۱۱ - ۴۹۱ - ۴۸۹ - ۴۵۷ - ۴۵۶					
۸۰۰ - ۷۹۶ - ۷۹۱	رودبار مانچرا	۵۷۹ - ۵۷۸ - ۵۷۱ - ۵۶۸ - ۵۶۶ - ۵۶۸					
۸۰۳	قصه مال	۶۰۴ - ۶۰۰ - ۵۹۸ - ۵۹۷ - ۵۸۷ - ۵۸۴					
۸۰۸	مالپور	۶۷۰ - ۶۴۷ - ۶۴۴ - ۶۳۹ - ۶۲۸ - ۶۰۵					
۸۲۱	ماروچاق	۷۱۷ - ۷۱۲ - ۷۰۹ - ۷۰۵ - ۶۱۸ - ۶۹۷					
۸۲۲ - ۳۷۳ - ۲۵۰	مٽهرا	۷۶۴ - ۷۶۲ - ۷۵۱ - ۷۴۹ - ۷۴۷ - ۷۳۲					
۷۲۵	مچهي بهون	۸۲۱ - ۸۱۹ - ۸۱۶ - ۸۱۰ - ۸۰۱ - ۷۶۶					
۱۰۹ - ۶۴ - ۶۰ - ۷	محمود آباد	۴۷	قصه مالپانه
۷۰ - ۲۱	قصه محمد آباد	۵۵۴ - ۵۵۳ - ۴۷۳ - ۲۲۳ - ۷۴	ماوراء النهر				
۸۶	محب علي پور	۷۴۲ - ۷۳۷ - ۶۶۳ - ۶۵۹ - ۶۳۶ - ۵۵۶					
۷	ولايت مدهڪر	۸۱۵ - ۷۵۱
۲۰۶ - ۱۲۱	مدارن	۹۱	مانيله
۳۹ - ۱۳۷	آب مدهه گندک (نهر)	۳۰۹ - ۱۰۹	مانکپور
۹۴	مدارنه	۱۴۴	قصه ماروه
۱۰۸	مد بن	۴۴۰ - ۱۷۳	قصه مانل گڏهه (منڊل گڏهه)				
۵۰ - ۵۴۹ - ۵۴۸ - ۴۸۰	مرراج (هراج)	۲۲۰	قصه مامروت
۲۸ - ۸۲۱ - ۷۳۷ - ۵۹۰	مرو	۴۶۹ - ۳۴۷	ماجهپوراه
۴۵	مرغز	۴۴۸	مالده
۲۱	مرغاب	۵۳۰	قصه مالنه (مالپه)
۳۵	کوه مرو کشمير	۵۵۹	ماهي پره

۹۴	قصبه منیر	۴۷۲	از داور الملک
۱۲۱	قصبه مندل پور	۸۲۸	ارجات
۳۶۲ - ۳۲۱	منگل کوث	۵۵۹	سنگ
۳۶۶	منار (کتل)	۵۷۱	سعود آباد
۷۶۷ - ۴۹۱ - ۴۹۰	مندو	(روضه معینیه)	(فیض بخش)	(روضه معینیه)		شہد فیض
۶۲۰	منکلو	۷۹۸ - ۳۱۷	(شفا راہ)
۷۹۵	مندھاگر	۸۲۰ - ۵۹۲ - ۵۹۱	شہد
۵۳۰ - ۳۰	قلعہ مولہیر	۶۶۵	مصر
۸۲۵ - ۱۲۰	موکھیر (مکھیر)	۸۰۳	پرگنہ مظفر وال
۲۱۶ - ۱۹۴	قصبہ موہی	۴۵	قصبہ معز آباد
۲۵۱ - ۲۵۰ - ۲۲۱	مول منوہر نگر	۴۲۸ - ۴۲۶	معمور آباد
۳۳۷	قصبہ موندہ	۶۶۴	معنیا
۶۲۹ - ۵۹۳ - ۵۳۰ - ۴۵۵ - ۴۵۳	موریہ	۵۵۶ - ۵۵۵ - ۵۵۴	مغولستان
۴۶۰	مورنگ	۴۷۹	مکھہ
۵۲۴	مولی	۶۶۶	مکرن
۷۲۶ - ۷۲۴ - ۵۸۳ - ۵۸۲	مڑ (ازولایت نگر)	۸۲۰	مکہ معظمہ
۸۳۳ - ۸۲۲ - ۸۱۵ - ۸۰۳	۸۲۱	مکڈہ
۶۰۳	مونک	۱۱۴۱	ولایت مگرہ
۷۶۶	مونگی پٹن	۴۷۰ - ۲۸۸ - ۲۱۳ - ۳۸ - ۳۷	موبہ ملتان
۸۰۸ - ۴۲۶ - ۴۲۱ - ۱۳ - ۸	آب مہندری (منفری)	۶۰۱ - ۵۹۶ - ۵۳۷ - ۵۳۶ - ۵۱۱ - ۴۹۵
۱۳۴	مہدر	۶۷۰ - ۶۶۶ - ۶۵۸ - ۶۴۶ - ۶۳۷ - ۶۰۵
۱۸۶	قلعہ مہد (مہدا)	۸۱۰ - ۸۰۲ - ۷۱۷ - ۶۹۶ - ۶۷۲
۳۷۷	مہیسہ	۶۲۵ - ۵۶۵ - ۵۴۲ - ۴۸۲ - ۴۷۸	مالکند
۳۳۷	مہندری	۵۷۲	دریای ملیہاس
۳۲۷	قصبہ مہریہ	۶۱۱	ملنا پور
۵۳۳ - ۵۳۲	کوتہ مہرہ	۷۰۳	ملکا پور
۶۲۰	مہرہ	۳۰۷ - ۱۴۱ - ۱۰۷ - ۲۲	منگیر (مونگیر)
۷۱۵	مہکر (بہکر)	۳۹۸ - ۳۳۴ - ۳۲۴ - ۳۰۸

۸۰۶ - ۶۰۴ - ۲۸۷ - ۲۲۹ ...	نور	۷۸۷	مہیس پور
۷۹۰ - ۷۶۷ - ۴۲۹	آب نریدہ	۴۱۴ - ۴۴ ...	قصبہ میرٹھ (میرٹھ)
۴۷۷	نردان	۴۱۴ - ۲۲۰ - ۲۱۷ - ۱۵۹ - ۱۵۸	میرٹھ
۶۳۳ - ۶۱۶ - ۶۰۲ - ۴۹۵	نصیر پور	۵۷۷ - ۴۲۳
۶۳۵	۸۱۵ - ۵۹۶ - ۵۷۷ - ۲۷۸	میدوات
۷۹۲	نعلچہ	۴۰۶	میدنی پور
۵۲۰	نغر	۵۱۹ - ۴۱۴	میان دوآب
۱۵۸ - ۱۲۲	نکروہی	۴۱۹	میانہ
۸۲۸	نکدر	۵۴۷	میدان چوگان کشمیر
۷۴۲ - ۶۲۸ - ۵۸۳ - ۳۶۸ - ۳۶	نگرکوت	۵۵۳ - ۵۵۰	مینور
۸۱۵ - ۸۱۴ - ۸۰۸	۶۵۲ - ۶۲۵	میدان
۳۷۵	نگرچین	* حرف نون *	
۸۲۴	نگر سور	۷۵۱ - ۳۵ - ۳۴	ناگور
۳۵۰	قصبہ نندنہ	۲۲۷ - ۱۱۰	قصبہ نارنول
۳۵۰	قلعہ نندنہ	۴۳۰ - ۴۲۹ - ۱۹۰	قصبہ ناودت (ناودت)
۵۵۲ - ۵۵۱	نندی مرگ	۷۸۷ - ۵۱۳	نارون (نارون)
۵۹۷ - ۵۹۴ - ۴۵۴	نوا نگر	۵۲۶	ناولی
۶۲۴ - ۵۹۶ - ۵۴۲ - ۵۳۹	نوشہرہ	۷۲۵ - ۶۲۴ - ۵۴۱ - ۵۴۰	ناری ہزاری
۵۵۹ - ۵۵۷	نوپورہ	۷۳۳ - ۷۲۷ - ۷۲۶ - ۶۱۸	ناگر نگر (ناک نگر)
۶۲۵	نورکل	۷۷۴ - ۷۷۲ - ۷۵۷ - ۷۵۵ - ۷۵۱	ناسک
۸۰۵	نوبالی (نوبالی)	۷۹۵ - ۷۹۴ - ۷۸۸ - ۷۸۵ - ۷۸۴ - ۷۸۳	...
۲۴	نہروالہ (پگن) (شف پے)	۸۰۲ - ۷۹۸
۶۵	نیوتہ	۸۰۷ - ۷۹۱	ناندیر
۳۳	قلعہ نیلاب	۸۲۷	ناظر پور
۵۵۹ - ۴۸۰	دریای نین سکھ	۴۸۶ - ۴۸۳ - ۴۸۲ - ۴۷۸	ولایت نبیر (نیر)
۵۷۰	نیملہ	۵۷۳ - ۴۹۶ - ۴۸۷
۵۸۳	نیپال	۴۹۰ - ۴۰۸ - ۲۱۴ - ۲۰۷ - ۳۰	نندبار
۶۱۳	نیرون کوت	۷۹۸ - ۶۹۷ - ۶۰۰

۲۸۲ - ۲۵۲ - ۲۳۱ - ۲۲۸ - ۲۲۶ - ۲۲۵	
۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۵ - ۳۰۵ - ۲۹۴ - ۲۸۸	
۳۶۲ - ۳۶۱ - ۳۵۷ - ۳۵۵ - ۳۵۰ - ۳۴۷	
۳۷۳ - ۳۷۱ - ۳۷۰ - ۳۶۹ - ۳۶۸ - ۳۶۶	
۳۷۵ - ۳۷۰ - ۳۶۵ - ۳۶۲ - ۳۸۶ - ۳۷۷	
۳۹۸ - ۳۹۱ - ۳۸۵ - ۳۶۹ - ۳۶۶ - ۳۶۶	
۵۱۸ - ۵۱۴ - ۵۱۰ - ۵۰۸ - ۵۰۷ - ۵۰۴	
۵۴۸ - ۵۴۶ - ۵۴۳ - ۵۳۹ - ۵۳۳ - ۵۲۴	
۵۷۲ - ۵۷۱ - ۵۶۹ - ۵۶۴ - ۵۵۷ - ۵۵۴	
۶۲۷ - ۶۲۶ - ۶۲۱ - ۶۱۸ - ۶۰۴ - ۵۷۹	
۶۸۸ - ۶۸۴ - ۶۷۹ - ۶۶۲ - ۶۵۷ - ۶۴۵	
۷۳۴ - ۷۳۳ - ۷۰۹ - ۷۰۷ - ۶۹۴ - ۶۹۲	
۸۱۶ - ۸۱۵ - ۷۸۹ - ۷۳۵ - ۷۳۹ ...	
۲۱۵ - ۶۵ - ۴۴ ...	جنس محل
۶۷۰ - ۶۵۷ - ۶۳۹ - ۶۸۹ - ۱۵۴	هندر کوه
۷۰۵ ...	
۶۷۱ - ۶۰۰ - ۵۸۴ - ۴۹۰ - ۴۸۹	هندیه
۵۳۴ ...	هنسوه
۵۳۸ ...	هنو
۷۲۸ ...	هندلی پور
۵۷۴ - ۳۷۲ ...	هیلائ
۶۲۲ - ۶۱۸ - ۵۴۲ - ۵۴۱ - ۵۰۵	هیریه پور
۷۲۵ - ۶۲۳ ...	
۶۳۷ ...	هیبت پور
* حرف یار *	
۸۹ ...	نیکو پور
۲۲۲ ...	یوزد
۶۷۸ ...	یونان

* تمام شد *

۷۷۵ ...	نیله مانو
* حرف وار *	
۷۴۹ ...	رسکه جل مانو
۵۵۴ ...	ولایت قلمای
* حرف هار *	
۲۳۲ ...	قصه هانسی
۴۶۹ ...	هادی آباد
۶۳۳ ...	هالا کنڈی (بالا کنڈی) (شف باء)
۶۶۳ ...	شهر هانسان
۴۵۵ - ۴۵۳ ...	هداله
۴۳۵ - ۱۲۲ ...	هرپور
۵۸۷ - ۵۶۶ - ۲۲۸ - ۲۲۳	هرات (هری)
۶۶۹ - ۶۴۵ - ۶۳۶ - ۵۹۴ - ۵۹۱ - ۵۹۰	
۸۶۱ - ۸۰۴ - ۷۴۲ - ۷۴۱ - ۷۳۹ ...	
۵۱۵ ...	هرناک
۵۶۹ ...	هردوار
۶۷۲ - ۶۵۹ - ۶۳۵ - ۶۰۴	هرمز (هرمز)
۶۴۵ ...	هردل
۷۲۸ ...	هرمز پور
۶۲۵ - ۶۲۲ - ۶۱۸ - ۵۴۰	هستی وتر
۵۸۳ ...	هسکت
۶۳۷ ...	کوه هفت دختر
۱۹۲ ...	هلدی
۵۹۳ ...	هلون
۶۶۹ ...	آب هلیند
۷۳۱ - ۵۹۰ ...	همدان
۵۰ - ۴۶ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۰	هندوستان (هند)
۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۳۵ - ۱۲۱ - ۱۱۷ - ۹۴	
۲۲۴ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۱۹۲ - ۱۷۳ - ۱۵۶	

INDEX

OF

NAMES - OF PERSONS

AND
GEOGRAPHICAL NAMES

OCCURRING IN THE
AKBAR NÁMAH.

VOL. III.

BY
ABUL FAZL I MUBÁRAKÍ 'ALLÁMÍ.

BY
MAJLÍ ABDUR RAHÍM,
PROFESSOR, CALCUTTA MADRASAH.

پرنٹڈ بے جی۔ ایچ۔
پبلشڈ بے
پرنٹڈ بے جی۔ ایچ۔

۵۹۳
۶۶۹	آپ ہلیند
۷۳۱ - ۵۹۰	میدان
۵۰ - ۴۶ - ۳۱ - ۲۹ - ۲۰	مندروستان (ہند)
۱۴۹ - ۱۴۶ - ۱۴۵ - ۱۴۱ - ۱۱۷ - ۹۳
۲۲۳ - ۲۲۳ - ۲۱۱ - ۱۹۲ - ۱۷۳ - ۱۵۶

